

مجلد اول

جوامع النکاح فی شوق الاقام

تألیف

امامی خاتمه میرزا حسن

اشرف الواعظین



١٠
﴿مُقَاتِلَةُ﴾

﴿مَجْلَدِ﴾

﴿تَكَاثُفِ﴾

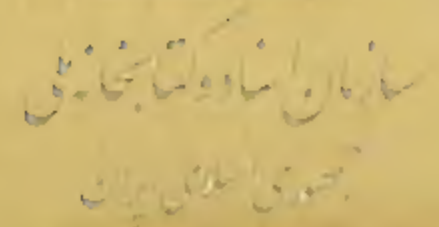
﴿تَالِيفِ﴾

﴿أَفَاتِ حَاجِ مِيرْزَا حَسَنِ﴾

﴿أَشْرَفِ لَوَاعِظِينَ﴾

﴿تَمَامِ﴾
﴿تَمَامِ﴾



[illegible]

(اول محرم) *
 (فهرست مطالب مجلد اول کتابی اهل کلام و سوانح ائمه) *

(۵) *

<p> واقعہ سی و پنجم بحریں در بصرہ </p>	<p> واقعہ سی و دوم مامون الفضل را بمحض رضاء </p>	<p> واقعہ بیست و نهم واقعہ محمد امین با طاهر زکریا دکت دارن جنات و عدال فیما بین فریقین در نواحی همدان </p>	<p> واقعہ بیست و ششم در دره رثمه بن اعین بکوفه بفرمان عمار بن ابوالسراپا </p>
<p> واقعہ سی و ششم طالع قرمطی بجانب رجبہ تبیین روز نور و زوال سپید درم فہرست در غماش </p>	<p> واقعہ سی و یکم ربان بن شہب بر حضرت رضاء تفصیل کلمات و فرمایشات حضرت رضا علیہ السلام بر ربان </p>	<p> واقعہ بیست و ہفتم مخالف شدن نصر بن شعیب با مامون در شام خروج محمد </p>	<p> واقعہ سی و دوم بن ابراہیم طباطبائی در کوفہ فرستادن حسن بن سہل زبیری بن مسیب را بادیہ ہزار کس جنگ جناب محمد و واقعہ بیست و ششم </p>
<p> واقعہ سی و ہفتم در بیان منکر کبر از خون و صفراء اصفہا سرایت کردن بیماری از اصفہان ب بغداد و بصرہ </p>	<p> واقعہ سی و سوم در وصف اساتید خلق و شرارت نفس متوکل عباسی فرمان متوکل عباسی در بار یهود و نصاری در عہد خود در ذکر بنیاد قصر برای متوکل قریہ ای از قرای شام </p>	<p> واقعہ بیست و ہشتم اظهار حزن و اندوه نمودن حضرت صادق اجتماع شیعیان خدمت حضرت صادق و تعزیت ائمہ ایشان آنحضرت را </p>	<p> واقعہ بیست و نهم استغفار نمودن سید الشہداء صلوات اللہ علیہم بکرم کنندگان واقعہ بیست و دہم محزون شدن حضرت موسی جعفر در اول عمر سید شد حزن حضرت موسی جعفر در روضہ واقعہ بیست و یازم در خبر حسن بن سہل برای مامون </p>
<p> واقعہ چهل و یکم اسجد بن خلف بن سعید از صافریہ در اینکہ ابوطاہر مد کرد و در علوفہ را بکشت و او قتل آورد </p>	<p> واقعہ سی و چہارم در وصف خادم در بغداد و اینکہ جسد و صیغہ خادم مدت بازو سال بردار باقی ماند </p>	<p> واقعہ بیست و یکم در خبر حسن بن سہل بن احمد علی الارغصانی در اینکہ در غیاث ناچہ از نو اینشاہ در اینکہ از غیاث ناچہ پیشوای عظیم در ذکر ترجمہ حال و قیامان احوال در بغداد بر سبیل احوال </p>	<p> واقعہ سی و پنجم اخراج نمودن اطروش بن عیسی از طبرستان در اینکہ اطروش مدت چهار سال در ہمدان متاعی بنامون اطروش صاحب چند برآوردن در ان اراضی </p>
<p> واقعہ چهل و دوم در غن سلطان صالح الدین بفرمان فی بیت المقدس اول کسیکہ مسجد بیت المقدس بنا کرد </p>	<p> واقعہ سی و ششم در اینکہ اطروش مدت چهار سال در ہمدان متاعی بنامون اطروش صاحب چند برآوردن در ان اراضی </p>	<p> واقعہ بیست و دوم عاجز شدن مردم از عمل طعام از بسیار کردن رطوبت در ہمدان تسکین یافتن تل عظیم از روی والا اندوختن عمارت مقدس </p>	<p> واقعہ سی و ششم در خبر حسن بن سہل برای مامون </p>



(اول مجرم)

(فهرست مطالب جلد اول کتاب احوال کلام فی تواریخ الایام)

(ع)

صفحه ۴۵	اول کسیکه در مسجد بیت المقدس سکنی نمود بنانهادن حضرت داود مسجد اقصی را بمعاونت علی بن ابراهیم بن اسرائیل رست کردن حضرت داود در باب تمام عمارت مسجد اقصی متواصی جنان و پیران آوردند در درگاه رویندن در وقت طلوع و غروب در	صفحه ۴۷	دیدن جناسوس بطریق کیفیت نان خوردن خلیفه را گفتار بطریق دوباره خلیفه بعد شنیدن کیفیت نان خوردن او باز گرفتن افرنج بیت المقدس را از مسلمین در سنه چهار صد هشتاد و دو در هجره کشته شدن صفای هزار نفر از مسلمین در مسجد	صفحه ۴۹	مغزول کردن سلطان احمد را و بیعت کردن او با ابراهیم واقعیه چهل و پنجم حضرت شاه شجاع بجانب کرمان بجهت انتقام اوغان در ذکر مراتب غالبه صفات مضیه شاه شجاع در ذکر اشعارادیه شاه فرورد
صفحه ۴۶	نزد باب الرحه برای سلمان روانکه حضرت سلمان در مسجد بیت المقدس مقبره همدان قرار تزیین داد در اینکه در زمان حضرت سلمان ارتفاع قبه متفرغ بهیچکس میل بود حکایت عجیب افزون طلا که در باب الایام قبه متفرغ نصب شد بود در اینکه حضرت سلمان بنای مسجد اقصی را در هشت سال با تمام رسانید	صفحه ۴۷	در ذکر اشعار جوان شاه که نوشت برای سلطان صلاح الدین مضیق شدن امر بفرنج و افغان آوردن افغان در اینکه عجب مرغان ناهفت سال خارج مصر را میسرساند برای تعمیر مسجد	صفحه ۵۰	واقعیه چهل و هفتم تولد شیخ حسین بن عبدالصمد والد شیخ طایفه در اینکه نب شیخ مذکور منتهی میشود بحدیث بن عبدالله همدانی در ذکر اشعار باغ و همدان من بهمت برین
صفحه ۴۷	خراب کردن بخت النصر بنای بیت المقدس را و فائز کردن او بنی اسرائیل را در اینکه النصر هشتصد مجله طلا و نقره و جواهر از بیت المقدس حمل نمود محو کردن بخت النصر آثار بیت المقدس را و بنانهادن کوشک در اینکه بیت المقدس پنج مرتبه خراب شد و کوشک آنرا بنا کرد	صفحه ۴۸	تصدقات منصور و انقی و مهدی عباسی در بیت المقدس واقعیه چهل و سیم وفات شیخ شهاب الدین سهروردی در ذکر تاریخ ولادت شیخ و اینکه سهروردی شهر کوچکی است در نزدیکی زنجان	صفحه ۵۰	واقعیه چهل و هفتم تولد شیخ حسین بن عبدالصمد والد شیخ طایفه در اینکه نب شیخ مذکور منتهی میشود بحدیث بن عبدالله همدانی در ذکر اشعار باغ و همدان من بهمت برین
صفحه ۴۸	واقعیه چهل و هفتم تولد شیخ حسین بن عبدالصمد والد شیخ طایفه در اینکه نب شیخ مذکور منتهی میشود بحدیث بن عبدالله همدانی در ذکر اشعار باغ و همدان من بهمت برین	صفحه ۴۹	واقعیه چهل و چهارم بیعت کردن سلطان ملکان اظهار باخاک با ملایک و بیعت نمود مستکفی مصر پیش احمد را در وقت وفات	صفحه ۵۱	واقعیه چهل و هشتی وفات شیخ حسین بن مفلح صهریه در سلیمان در اینکه سلیمان باذن قرنیه از قریه هجره در ذکر تصفیات شیخ مذکور در ترجمه حال و از کتاب مشایخ الشیخ



(اول مجرم)

(فهرست مطالب مجلد اول کتابهای کلامی و سوانح الایام)

(۷)

صفحه ۵۱	واقعہ چهل و پنجم وفات شیخ حسن بن زین الدین شهید در آنکه شیخ حسن صاحب معالم د وقت وفات پدرش شهید ثانی چهار ساله بود .	صفحه ۵۳	علی محمد رئیس بایان در سنه هزار و دویست و سی و پنج در آنکه ظا ضالہ مضلہ چهار فرقه اند در ذکر ترجمہ حال رئیس هر یک از این چهار فرقه غیر محققه در ذکر تاریخ ظهور کتب علی محمد و تاریخ دستگیر شدن او در بوشهر .	صفحه ۵۴	واقعہ پنجاه و دو و مرزور شدن فتح علی شاه قاجار در چین تاریخ حرکت فتح علی شاه از دارالخلافه طهران بجانب اصفهان تشریف شاهزاده سیف الدوله با اعیان اصفهان بدرگاه شاهنشاه .	صفحه ۵۶	واقعہ پنجاه و هشتی شهاب الدین زائر کربلا در روضه مقدسه رضویہ .	صفحه ۵۷	واقعہ پنجاه و هشتی سیر پوشیدن اهل جند آباد در آنکه حیدر آقا اسمجدان معتمد در وجه تسمیه حیدر آباد در ذکر حرکت حیدر آباد در خصوصیات آن در ذکر عدد بیوزان و نفقات و آب و هوای حیدر آباد بطور اجمال .	صفحه ۵۸	در وصف چهار منار و مکه مجدک در وسط شهر واقع است در آبادی و مذاآه حیدر آباد در کن
۵۱	واقعہ چهل و پنجم وفات شیخ حسن بن زین الدین شهید در آنکه شیخ حسن صاحب معالم د وقت وفات پدرش شهید ثانی چهار ساله بود .	۵۳	علی محمد رئیس بایان در سنه هزار و دویست و سی و پنج در آنکه ظا ضالہ مضلہ چهار فرقه اند در ذکر ترجمہ حال رئیس هر یک از این چهار فرقه غیر محققه در ذکر تاریخ ظهور کتب علی محمد و تاریخ دستگیر شدن او در بوشهر .	۵۴	واقعہ پنجاه و دو و مرزور شدن فتح علی شاه قاجار در چین تاریخ حرکت فتح علی شاه از دارالخلافه طهران بجانب اصفهان تشریف شاهزاده سیف الدوله با اعیان اصفهان بدرگاه شاهنشاه .	۵۶	واقعہ پنجاه و هشتی شهاب الدین زائر کربلا در روضه مقدسه رضویہ .	۵۷	واقعہ پنجاه و هشتی سیر پوشیدن اهل جند آباد در آنکه حیدر آقا اسمجدان معتمد در وجه تسمیه حیدر آباد در ذکر حرکت حیدر آباد در خصوصیات آن در ذکر عدد بیوزان و نفقات و آب و هوای حیدر آباد بطور اجمال .	۵۸	در وصف چهار منار و مکه مجدک در وسط شهر واقع است در آبادی و مذاآه حیدر آباد در کن
۵۲	در آنکه شیخ حسن صاحب معالم دانی سید محمد صاحب ارک بود اقلید نمودن شیخ حسن و صاحب مدارک بیکدیگر در آنکه شیخ صاحب معالم و صاحب مدارک در مجلس درس بیکدیگر حاضر بودند شریک بودن شیخ با صاحب مدارک در قرائت بر مشایخ در ذکر شاخ اجازہ شیخ حسن و صاحب مدارک	۵۴	واقعہ پنجاه و سوم فرود شدن شاهزاده حسام السلطنه در غرضین حرکت حسام السلطنه از دارالخلافه طهران برای نظم مملکت خراسان رسیدن مکتوب نور محمد خان بحسام السلطنه در شاهرود تا به نوشتن حسام السلطنه بعلی آقا انجاسی در بخارا و بختن ابرار صالحان ملا حسین واد در سبزوار .	۵۶	واقعہ پنجاه و هشتی شهاب الدین زائر کربلا در روضه مقدسه رضویہ .	۵۷	واقعہ پنجاه و هشتی سیر پوشیدن اهل جند آباد در آنکه حیدر آقا اسمجدان معتمد در وجه تسمیه حیدر آباد در ذکر حرکت حیدر آباد در خصوصیات آن در ذکر عدد بیوزان و نفقات و آب و هوای حیدر آباد بطور اجمال .	۵۸	در وصف چهار منار و مکه مجدک در وسط شهر واقع است در آبادی و مذاآه حیدر آباد در کن		
۵۲	فرمایش مقدس از رسولی در باره شیخ و صاحب مدارک استکاف نمودن شیخ و سید از ملاقات شاه عباس اول باینکه او عدل سلاطین شیعه بود در ذکر تصانیف شیخ حسن صاحب معالم در ذکر تاریخ ولادت صاحب معالم و شهادت پدرش شهید ثانی	۵۴	واقعہ پنجاه و سوم فرود شدن شاهزاده حسام السلطنه در غرضین حرکت حسام السلطنه از دارالخلافه طهران برای نظم مملکت خراسان رسیدن مکتوب نور محمد خان بحسام السلطنه در شاهرود تا به نوشتن حسام السلطنه بعلی آقا انجاسی در بخارا و بختن ابرار صالحان ملا حسین واد در سبزوار .	۵۶	واقعہ پنجاه و هشتی شهاب الدین زائر کربلا در روضه مقدسه رضویہ .	۵۷	واقعہ پنجاه و هشتی سیر پوشیدن اهل جند آباد در آنکه حیدر آقا اسمجدان معتمد در وجه تسمیه حیدر آباد در ذکر حرکت حیدر آباد در خصوصیات آن در ذکر عدد بیوزان و نفقات و آب و هوای حیدر آباد بطور اجمال .	۵۸	در وصف چهار منار و مکه مجدک در وسط شهر واقع است در آبادی و مذاآه حیدر آباد در کن		
۵۳	در آنکه یکی از خطایب شاه فرزند کثر اولاد است در آنکه اولاد صلیبه شاه مغفور ذکر او و اناقا دویست و شصت نفر بودند واقعہ پنجاه و ششم تولد	۵۴	واقعہ پنجاه و سوم فرود شدن شاهزاده حسام السلطنه در غرضین حرکت حسام السلطنه از دارالخلافه طهران برای نظم مملکت خراسان رسیدن مکتوب نور محمد خان بحسام السلطنه در شاهرود تا به نوشتن حسام السلطنه بعلی آقا انجاسی در بخارا و بختن ابرار صالحان ملا حسین واد در سبزوار .	۵۶	واقعہ پنجاه و هشتی شهاب الدین زائر کربلا در روضه مقدسه رضویہ .	۵۷	واقعہ پنجاه و هشتی سیر پوشیدن اهل جند آباد در آنکه حیدر آقا اسمجدان معتمد در وجه تسمیه حیدر آباد در ذکر حرکت حیدر آباد در خصوصیات آن در ذکر عدد بیوزان و نفقات و آب و هوای حیدر آباد بطور اجمال .	۵۸	در وصف چهار منار و مکه مجدک در وسط شهر واقع است در آبادی و مذاآه حیدر آباد در کن		

۱- اعضاء مورد حسام
۲- سیر پوشیدن اهل جند آباد
۳- مشهد



صفحه	کفایت لباس بر پوشیدن اهالی جهد آباد و حکایت سواران و ...	صفحه	در کفایت وفات اسرافیل و غریب ...	واقعۀ پنجم دفن شدن عمر بن الخطاب در رواق پیغمبر صلی الله علیه و اله واقعۀ ششم برقرار شدن خلافت برای عثمان بن عفان .
۵۸	واقعۀ شصت و یکم قیام قیامت کبری بر فاطمه اعظم کوفه و مناقب رضوی در اینکه قیام قیامت در ساعت آخر روز جمعه خواهد شد خبر از اهل المؤمنین از موقع قیامت بعد از مراجعت آن جناب در ذکر مکه ایام دنیا بعد از حشر قائم صلوات الله علیه در اینکه قبل از قیام قیامت باد سرنوین خواهد شد	۶۱	در کفایت خورشید و شمس مردم در قیامت نور خورشید از آسمان چهار بار دنیا و فرو رفتن مردم در عرقها و تمام شدن اشکهای مردمان و جفا شدن خون از چشمهای ایشان در تحقیق سرنوین قیام قیامت در اول دهه عاشورا خواهد شد	واقعۀ هفتم بیعت کردن مردم با امیران و اینکه مدت حکومت او دو ماه و نه روز بود .
۵۹	در اینکه وقت قیام قیامت بر مردم مخفی و پوشیده است . در ذکر وجه تسمیه قیامت بساعت در اینکه در وقت قیام قیامت مردم غافلند در بازار و مشغول بکسب قوله خبریکه از آثار قیامت ظاهر پیشود زانکه نور خورشید از گرفتار شدن کوهها و حیوانات آنها و پناه بردن حیوانات و آدمیان بیکدیگر گفتار حیوانات با دمیان شکاف زمین و آسمان خلق شود اسرافیل بعد از خلق شدن آسمان و زمین در بیان شکل و بیعت سواران در اینکه اسرافیل چهار مرتبه صورت میدهد .	۶۲	در کفایت خورشید و شمس مردم در قیامت نور خورشید از آسمان چهار بار دنیا و فرو رفتن مردم در عرقها و تمام شدن اشکهای مردمان و جفا شدن خون از چشمهای ایشان در تحقیق سرنوین قیام قیامت در اول دهه عاشورا خواهد شد	واقعۀ هفتم بیعت کردن مردم با امیران و اینکه مدت حکومت او دو ماه و نه روز بود .
۶۰	در بیان شکل و بیعت سواران در اینکه اسرافیل چهار مرتبه صورت میدهد .	۶۳	واقعۀ سیم بیرون آمدن حضرت یونس از شکم ماهی و نجات یافتن او از اندوه دریا .	واقعۀ پنجم دفن شدن عمر بن الخطاب در رواق پیغمبر صلی الله علیه و اله واقعۀ ششم برقرار شدن خلافت برای عثمان بن عفان .
۶۱	واقعۀ شصت و یکم قیام قیامت کبری بر فاطمه اعظم کوفه و مناقب رضوی در اینکه قیام قیامت در ساعت آخر روز جمعه خواهد شد خبر از اهل المؤمنین از موقع قیامت بعد از مراجعت آن جناب در ذکر مکه ایام دنیا بعد از حشر قائم صلوات الله علیه در اینکه قبل از قیام قیامت باد سرنوین خواهد شد	۶۴	واقعۀ چهارم در روئ نمودن غزوه ذات الرقاع .	واقعۀ پنجم دفن شدن عمر بن الخطاب در رواق پیغمبر صلی الله علیه و اله واقعۀ ششم برقرار شدن خلافت برای عثمان بن عفان .
۶۲	در کفایت خورشید و شمس مردم در قیامت نور خورشید از آسمان چهار بار دنیا و فرو رفتن مردم در عرقها و تمام شدن اشکهای مردمان و جفا شدن خون از چشمهای ایشان در تحقیق سرنوین قیام قیامت در اول دهه عاشورا خواهد شد	۶۵	واقعۀ پنجم در روئ نمودن غزوه ذات الرقاع .	واقعۀ پنجم دفن شدن عمر بن الخطاب در رواق پیغمبر صلی الله علیه و اله واقعۀ ششم برقرار شدن خلافت برای عثمان بن عفان .
۶۳	واقعۀ شصت و یکم قیام قیامت کبری بر فاطمه اعظم کوفه و مناقب رضوی در اینکه قیام قیامت در ساعت آخر روز جمعه خواهد شد خبر از اهل المؤمنین از موقع قیامت بعد از مراجعت آن جناب در ذکر مکه ایام دنیا بعد از حشر قائم صلوات الله علیه در اینکه قبل از قیام قیامت باد سرنوین خواهد شد	۶۶	واقعۀ ششم در روئ نمودن غزوه ذات الرقاع .	واقعۀ پنجم دفن شدن عمر بن الخطاب در رواق پیغمبر صلی الله علیه و اله واقعۀ ششم برقرار شدن خلافت برای عثمان بن عفان .
۶۴	واقعۀ شصت و یکم قیام قیامت کبری بر فاطمه اعظم کوفه و مناقب رضوی در اینکه قیام قیامت در ساعت آخر روز جمعه خواهد شد خبر از اهل المؤمنین از موقع قیامت بعد از مراجعت آن جناب در ذکر مکه ایام دنیا بعد از حشر قائم صلوات الله علیه در اینکه قبل از قیام قیامت باد سرنوین خواهد شد	۶۷	واقعۀ هفتم در روئ نمودن غزوه ذات الرقاع .	واقعۀ پنجم دفن شدن عمر بن الخطاب در رواق پیغمبر صلی الله علیه و اله واقعۀ ششم برقرار شدن خلافت برای عثمان بن عفان .

در ذکر استیجاب روزی
و زوال محرم



صفحه ۶۷	در ذکر طلب نمودن عمر بن الخطاب ابو طلحه انصاری و ادرود و قتیله در وصیت عمر بن الخطاب ابو طلحه انصاری در امر خلافت .	صفحه ۷۱	در ذکر اختلاف اقوال در حدود حرم الحرام اشعار و بیعت عبد الله بن عمر در ورود امام علیه السلام بکربلا در کربلا اشعار و بیعت بن نفع و بیعت جعفر	صفحه ۷۵	در اینکه امام الاطهار و ائمه غراسان در عهد کاسره تا آخر عهد طاهری در بیعت و مراد بود تفویض نمودن امر بن الرشید و لایب غراسان را به بعضی بن محمد خزاعی .
صفحه ۶۸	واقعه کربلا در وصیت سید الشهداء علیه السلام بکربلا ایشان مرکب امام و سوار شدن آنحضرت بر هفت مرکب او کشیدن و کربین امام علیه السلام در موقع تسبیح اسم کربلا .	صفحه ۷۲	در کربلا در فضیلت کربلا در ذکر بیعت قول در تاریخ و در کربلا	صفحه ۷۵	واقعه هفتم و وفات شیخ زاهد و امام بن ابی فراس در حمله . در اینکه و امام بن ابی فراس و اولاد مالک بن حرث اشتر مخفی بود . در اینکه ابن ابی فراس جد مادری سید بن طاووس است و اشتر زاهد بود و در ذکر وصیت ابن ابی فراس و سید بن طاووس در باب نکین عقیق .
صفحه ۶۹	خبر دادن امام علیه السلام از شهادت اصحاب اسیری عیال خود . در اینکه کربلا در رنج در حساب اعداد اجد مطابق و موافق است در اینکه علی با کلمه بحق و نمک نیز مطابق و موافق است .	صفحه ۷۳	واقعه چهارم در نامه نوشتن امام علیه السلام برای اهل کوفه در ذکر ترجمه نامه امام علیه السلام و دادن امام نامه بقیس بن سهر دستگیر شدن فاصدا امام در کوفه و شهید شدن آنجناب و سید خبر شهادت قیس بن سهر و سید امام علیه السلام و اینکه امام از آن خروج از مکه و نامه نوشت برای اهل کوفه تحقیق نامه بیایند و احوال زیاده عبد الله بن بقطر و قیس بن سهر	صفحه ۷۵	واقعه هفتم و وفات سید بن طاووس و سید خبر و وفات سید بن طاووس و سید خبر و وفات سید بن طاووس و سید خبر
صفحه ۷۰	انقلاب واضطراب عیال آنجناب و زینب و زینب و ائمه آنکرم را در بیان ترجمه تورات الفطال امام و اول کسیکه این مثل را گفت در ذکر اینکه امام تراجه قبر خود از اهل نیتوا خرید .	صفحه ۷۴	واقعه پنجم جمع نمودن امام علیه السلام اهل بیت خود را و کربین آنحضرت و اهل بیت واقعه ششم در و در جعفر بن محمد خزاعی و ائمه غراسان بمرد .	صفحه ۷۶	واقعه دهم و وفات سید بن طاووس و سید خبر و وفات سید بن طاووس و سید خبر
صفحه ۷۱	در ذکر اینکه امام تراجه قبر خود از اهل نیتوا خرید .	صفحه ۷۵	در وصف شهر مدینه و کسکه اشهرها بنیاد نمود . در وصف مسجد جامع و دارالافتاء شهر مدینه .	صفحه ۷۶	در ذکر ترجمه مستکفی خلیفه دوم و سید بن طاووس و وفات مستکفی .

باز در هر ایام که من خطی



[illegible]

۲
مذکور اول کی کہ
تکبر و گردنکشی کرد
در روتاج

صفحه ۱۷	در ذکر کلماتی که حضرت یوسف علیه السلام در زندان نوشت .	صفحه ۱۷	فرمایش صاحب کتاب شفاء الصدور در تضعیف و قدح سند خبر مذکور	صفحه ۱۹	در اینکه شرح قاضی هفتاد پنج سال در کوفه قضاوت کرد .
۱۴	در ذکر اختلاف اقوال در مدت حبس حضرت یوسف علیه السلام .		در تحقیق اینکه سائل این سوال از امیر المؤمنین علیه السلام غیر بعد بود		در اینکه چهار نفر بودند که آنها را سادات الطلحین میگفتند .
	در اینکه حضرت یوسف علیه السلام بعد از آنکه در زندان گرفتار شد در ذکر مبلغ عمر حضرت یوسف علیه السلام در زندان مصر .		در اینکه عمر بن سعد در روز عاشورا در هفت ساله بود در ذکر تاریخ قتل عمر بن سعد و گشتار غنای ایشان در خلافت	۹۰	در ذکر تاریخ وفات شیخ و مبلغ عمر او در وقت وفات .
	واقعه پنجم در روز عمر بن سعد بگریلا با چهار هزار سوار .	۱۸	واقعه ششمی تکلیف نمودن ابن زیاد لشکر کفر را و اینجاست که در ذکر خواب هولناک مغوی بن ابی سفیان و تعبیر خواب او .		واقعه هفتمی رسیدن نامه ابن زیاد به عمر بن سعد و پرهیز دادن او از ناخبر دامال .
۱۵	فرستادن عمر بن سعد عروه بن قیس بن ابی امامه . گفتگو با جناب ابی ثمامه صید او و با کثیر بن عبدالله		در ذکر خواب هولناک مغوی بن ابی سفیان و تعبیر خواب او .		واقعه هشتمی و بیدن نامه از جانب ابن زیاد برای امام علیه السلام مطالب نمودن رسول جواب نامه ابن زیاد را از امام علیه السلام .
۱۶	پیغام آوردن قریه بن قیس برای امام علیه السلام از جانب عمر بن سعد .		و عراق را بجهاد الله بن زیاد و خیر شدن هجده کرد و مالک کوفه و نواحی عراق دست بست		واقعه نهمی وفات پیچ بن خالد برمکی در حبس در زندان الرشد
	فرمایش جناب حبیب بن مظاهر با قریه بن قیس و جواب دادن او و بیدار کردن ترجمه حال سعد بن ابی وقاص و عمر بن سعد اخراج و بیرون نمودن مغوی برای سعد بن ابی وقاص و قدح کردن مغوی او را .	۱۸	لشکر خواستن بن زیاد از تمام بلاد و نقاط برای محاربه امام علیه السلام در اینکه عده لشکر بن زیاد در کربلا چهار صد نفر بودند با چهار علم	۹۱	در ذکر وجه تشبیه برای او که و نسب جعفر برمکی در ذکر اوائل حال او و ذکر تاریخ وصول جعفر بن عثمان و حکایت عجب او با سادات بن عبدالملک
۱۹	در ذکر اشعار جده سید محرم علیه السلام در باب خلافت فرمایش صاحب کتاب شفاء الصدور در باب نسب و فطرت عمر بن سعد در ذکر تاریخ ولادت عمر بن سعد بنو پیچ	۱۹	در ذکر مورق فوائد شرح قاضی بر اباحه قتل امام علیه السلام در اینکه چند هزار پسر که حامل قرآن بودند در غامی کردند برای ظفر لشکر بن زیاد	۹۲	در ذکر اول کسیکه از براسمه بر مسند وزارت نشست .
	فرمایش امیر المؤمنین علیه السلام با عمر بن سعد که مخیر خواهی شد باین بهشت و جهنم سوال کردن سعد بن ابی وقاص از حضرت امیر علیه السلام که در سروریش من چند موی است .		در ذکر گشتار شرح قاضی در بیان غام خروج الحسین من جده الخ و ذکر حضور شرح در نزد عثمان و کیفیت قتل انرا درود .	۹۲	در ذکر تاریخ تولد وفات خالد برمکی و خلاصه چندی به بن خالد سپردن مهتاب عباسی پسر هرون الرشید را پیچ بن خالد برمکی تعظیم نمودن هرون از پیچ بن خالد برمکی در زمان خلافتش و ذکر اشعار ابوهم ندیم و مدح هرون و پیچ بن خالد و ذکر گشتار شاعر با پیچ برمکی که مرا مخیر

صفحه ۹۹	او پنجه شدن قاپل در حشمه انبار و معدن بودن او ناقص است در معدن بودن قاپل در اقصای بلاد واقعہ دوم خراب شدن قصر نمرود و مردود در زمین بابل در فرین و امپار زمین نمرود اول و نمرود ثانی و ازار نمودن نمرود ثانی مردم را به بت پرستی در اینکه چهار نفر از ملوک تمام روز زمین را تصرف نمودند خبر دادن منجمین بنمرود از زکات حضرت ابراهیم خلیل	صفحه ۱۰۱	واقعہ سیم پل زدن غلام بقلوس نام بر صورت حضرت یوسف زنجیر نهادن مالک بر گردن حضرت یوسف علیه سفرش و توصیه حضرت یوسف ببرادران در باره پدرش یعقوب گفتار حضرت یوسف بر سر قبر مادرش را چهل و مقابر الی حق گفتگو مالک بن دعر خراعی با حضرت یوسف علیه رها نمودن مالک حضرت یوسف از غل و بند و پویشانید جامه ها نیک برانجناب	صفحه ۱۰۳	واقعہ چهارم تکلم نمودن حضرت علی علیه در روز چهارم ولادت و شهادت او و بیعت مادر مریم در اینکه حق تعالی دروغ از اینبار را به پدر خاق فرمود در تفسیر آیه إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ در اینکه حضرت مریم در شب حامله ببینی و در صبح وضع نمود در اینکه مدت حمل حضرت مریم نه ساعت بود بعد از آن حمل زایدی آوردن مریم قداقه عیسی را بگو فرمود در روز چهارم ولادتش تفسیر آیه شریفه وَأَتَتْ بِهِ قَوْمَهَا تَحْمِلُهُ قَالُوا يَا مَرْيَمُ لَغْوٌ جَبَّيْتَ شماره یا تفسیر آیه یا اخذ	صفحه ۱۰۴	در اینکه اصول تمام زبانها و لغات مختلفه هفتاد و دو زبان است در تفسیر آیه وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالاخْلَافِ السِّنِّيَّاتِ	صفحه ۱۰۵	در اینکه حق تعالی ده کودک را قبل از گو باشد بسجده را آورد تکلم نمودن حضرت رسالت در روز دوم ولادت تکلم نمودن حضرت امیر علیه با مادرش فاطمه بعد از ولادت تکلم نمودن حضرت جواد علیه در روز بیستم ولادت تکلم نمودن حضرت حجه بن الحسن صلوات الله علیه در روز بیست و دو شهادت دادن کودک سه برای حضرت یوسف علیه در تفسیر آیه إِنْ كَانَ قَبَضَهُ قَدْ مِنْ قَبْلِ فَعَدَّتْ وَهُوَ مِنَ الْكَافِرِينَ در اینکه آن کودک سه ماهه که شهادت دار پس خاله زلیخا بود	صفحه ۱۰۶	در اینکه آن کودک در احوال بمنصب زارت حضرت صدیق نائل گشت تکلم نمودن کودک شهر خوار و ماضی الی فرعون	صفحه ۱۰۷	در اینکه آن کودک در احوال بمنصب زارت حضرت صدیق نائل گشت تکلم نمودن کودک شهر خوار و ماضی الی فرعون
---------	--	----------	--	----------	--	----------	---	----------	---	----------	--	----------	--

*(چهارم حضرت) *

*(فهرست مطالب مجلد اول کتاب جواهر الکلام فی سوانح الایام) *

صفحه ۱۰۸	تکلم نمودن کورک شهر خواره و شهادت او بپایت جریج غابد . در ذکر عقوبت کسیکه مادر خود را برنجاند . مقدم داشتن جریج غابد ملازم خدمت مادرش را	صفحه ۱۱۱	گفتار غائبه درباره عثمان افلوا نخل افل الله نخللا فرمایش جناب عمار که سه چیز شما میدهد بر کفر عثمان . در ذکر اقوال مورخین در تعیین روز استقرار خلافت برای عثمان	صفحه ۱۱۲	در ذکر کشت و تفصیل ضرب و ناپدید و راهم اسلامی . گفتگو هرون الرشید با کلبه در باب سکه درهم و دینار . نامه نوشتن عبدالملک برادر خود عبدالعزیز در باب زائل کردن نقش و نگار و میان
صفحه ۱۰۹	بر عبادت . تکلم نمودن کورک سه ماهه اصحاب خود و گفتار او با امته اصبر الخ . تکلم نمودن کورک شهر خواره که هفتاد سال قبل از بعثت پیغمبر متولد شد . تکلم نمودن طفل شهر خواره با مجاز حضرت سید الشهدا سنگار شدن زن زانیه بامر حضرت سید الشهدا علیه السلام	صفحه ۱۱۱	واقعۀ ششمی در لادریع عبدالملک مرغان در سال بیت و تم هجره . در اینکه عبدالملک شش ماهه متولد شد . در ذکر شهاب عبدالملک و تاریخ خلافت پدرش مرغان . در ذکر وجه تمیۀ عبدالملک بمکه المسجد . در ذکر گفتار عبدالملک و خطاب و بقران در وقت رسیدن خبر خلافت باو . در ذکر قنار	صفحه ۱۱۳	نامه نوشتن پادشاه روم بعبد الملک در باب نقش و نگار و فراموشی رد کردن عبدالملک هدا با و تحت پادشاه روم را . تهدید کردن پادشاه روم عبد الملک را بر ضرب سکه اسلامی مآثر شدن عبدالملک از تهدید پادشاه روم و گفتار او . مشورت کردن عبدالملک با اهل اسلام در مخرج ازان تنگ
صفحه ۱۰۹	واقعۀ پنجمی برقرار شدن خلافت برای عثمان بن عفان . بشوفا کنند عمر خلافت را بپایت جریج جمع کردن عثمان بن امیه را در خانه خود بعد از استقرار خلافت	صفحه ۱۱۱	وجه تمیۀ عبدالملک بابو الذباب و ابو الملوک . در اینکه چهار نفر از اولاد عبدالملک بسلطنت رسیدند	صفحه ۱۱۴	طلب کردن عبدالملک حضرت باقر علیه السلام را بشام بان شریف توقیر فرمایش حضرت باقر علیه السلام در باب تهدید پادشاه روم . در ذکر دستور حضرت باقر علیه السلام در باب سکه درهم و دینار . در اینکه سکه اسلامی را بر سه خلف
صفحه ۱۱۰	گفتار کفر ابن ابوسفیان در بیان جعیت بن امیه . رسیدن عثمان بن عفان از گفتار کفر ابن ابوسفیان در ذکر اول مسامحه که از عثمان در حکم خداوند . مکد شدن راه سخن بر عثمان درین خطبه گفتار او بعد از آن . نصب نمودن عثمان بنی امیه را بحکومت	صفحه ۱۱۱	در ذکر وجه تمیۀ عبدالملک ابو الملوک و ذکر فاک و خور و نه او . در ذکر اول کسیکه مردم را منع نمود از تکلم درباره کاسطنت . در ذکر اول کسیکه در اسلام غد و نمود و اول کسیکه مردم را فحی کرد از امر جریج در ذکر اول کسیکه بخاشاک پویند از فارس به بصره نقل نمود	صفحه ۱۱۵	در اینکه ابدا سکه اسلامی در سال فم خلافت عمر بن الخطاب بود
صفحه ۱۱۰	بلدان . در ظاهر و ستم عثمان نسبت باصحاب ک و خالقی ممان	صفحه ۱۱۲	در ذکر اول کسیکه چهره دینار و درهم را بسکه اسلامی افتخار داد	صفحه ۱۱۶	واقعۀ هفتمی جمع کردن ابن زیاد مردم را در مسجد جامع در ذکر اشعار شیخ عبدالحمین اعسم علیه السلام

*(فهرست مطالب مجلد اول کتاب احوال کلامی فی سوانح الایام) *

*(۱۵) *

صفحه ۱۱۶	بر منبر ایستاد و کلمات را با مردم کوفه در محراب منبر در ذکر عطا الله بن زیاد و امر نمودن او مردم را بجهاد امر در اینکه اول کسیکه قصد غارت از امر از کوفه رفت و شمشیر را بجا آورد
صفحه ۱۱۷	واقع شد که غارت خلع شدن مستعین بالله و خلافت معتز بالله عباسی در ذکر اول که پوشیدن اسب و سیاه و سیاه در ذکر اول کسیکه کلاه را از کوفه نبرد و پیش از آن کلاه باندید
صفحه ۱۱۸	روزگاری غارت خلع شدن بالله و حکایت و وصف و بوقا در ذکر محارب معتز بالله اله بنیاد در پادشاهی انکسار روزگار مستعین بالله و خلافت معتز مستعین بالله و خلافت معتز و خلافت احوال در آن
صفحه ۱۱۹	واقع شد که غارت خلع شدن خان بنی خاز و قتل عام نمودن اهل بخارا
صفحه ۱۲۰	در آنکه خان و خاقان اسم علم بود برای پادشاهان ترک در آنکه ترک در اصل نام پسر ازد و از ده پسر یافت بن نوح است در آنکه ترک مردم را بجهاد و ولیم هد یافت بود در آنکه طایفه ترک و قبایله عرب
صفحه ۱۲۱	در ذکر و کثرت برادران در ذکر فرقه وادبان و مذاطبه طایفه ترک در آنکه از قبایل ترک چندان را نامداد و حاشا که از حشایه در ذکر آنکه کفران و دنیا و دنیا در آنکه طایفه مغول و حشایه و کثرت بودند و ذکر قتل و غارت
صفحه ۱۲۲	در ذکر تاریخ است که چندی بنیاد بنیان و دنیا و دنیا خواران و ازاد و بایان نمودن از خون ابرویشان و در ذکر قسمت بنیاد و ذکر علم و کمال آن ناخن بخت و هزار شجاعت خوار و شاهان بر سره فولان و در ذکر طایفه مغول با امر که جامع بخارا بر منبر پادشاهی در منبر مغول کلاه و قراها را در بر سره اسبان در ذکر قتل و غارت مغول در بخارا و اتش افکندن ایشان در شهر در آنکه از تمام شهر بخارا بکفر نجات یافت و بجانب خراسان گریخت
صفحه ۱۲۳	واقع شد که غارت خلع شدن فرزند شاه و عنوان بایگان فتنه شاه در ذکر خوار و پندار فتنه شاه در ذکر عمر و مدت سلطنت و تاریخ وفات فتنه شاه قاجار در آنکه شاه مذکور پادشاه و در سلسله قاجار است و در ذکر عتد و و اولاد فتنه شاه قاجار
صفحه ۱۲۴	واقع شد که غارت خلع شدن حضرت آدم علیه السلام و امر نمودن او بجهاد بتوبه در آنکه حضرت آدم علیه و در کوه صفاد بجهاد ماند که واقع شد که غارت خلع شدن حضرت موسی علیه السلام از دریا و شد فرعون را فرعون در ذکر فرعون تقصیر نجاشی و فرعون مصر و فرعون
صفحه ۱۲۵	واقع شد که غارت خلع شدن شدید در تبریز در سینه هزار و شصت و شصت و شصت و شصت و زان شدن و در پست و بجهاد نفر از مسکن تبریز و از زلزله واقع شد که غارت خلع شدن اهل بیت و از غارت خلع شدن

در ذکر کلاه و سیاه
مستعین بالله عباسی

صفحه ۱۳۰	در اینکه فرعون که با حقیر مویسه مجادله میکرد برادر فرعون ثالث در ذکر شمایل فرعون و علت بریدن و اینکه او مانند حیوانات درویش از خاک آلوده است نمون فرعون و تمیز نمودن اخلاص اسباط امرا و را در ذکر ابناء و اضرار فرعون و نبسته	صفحه ۱۳۱	با ولاد یعقوب علیه السلام در اینکه فرعون و چهار ساله و موی خداوند کرد و طغیان او از حد گذشت و امیر شایسته اسرائیل یوسف بنی یعقوب زبور بطلان	صفحه ۱۳۲	امیر شایسته اسرائیل یوسف و تمیز آل محمد علیه السلام گذشتن بنی اسرائیل از دنیا بواسطه توسل آل محمد علیه السلام در اینکه مسافت بینای خلیجی که بنی اسرائیل از آن گذشته چهار فرسخ بود	صفحه ۱۳۳	عمر کردن کالب بن یوحنا از دریا و برگشتن او و کفار او باینه اسرائیل . شکافه شدن دوازده بنای دریا با عجز حضرت موسی علیه السلام . شکافه شدن آب که در میان کوه قیام اسباط حامل بر رسان فرعون و اسکر او بکار دریا و کفار او و انکار و بایست	صفحه ۱۳۴	شدن دریا . در ذکر کیفیت درویش بنی اسرائیل بدینا و رفتن جبرئیل مقدم بر فرعون . هلاک فرعون و آل فرعون در دریا و نجات یونس بکین از ایشان . تفسیر آیه شریفه فَاَخَذَ نَاهُ وَجُودَهُ فَنَبَذْنَاهُ فَالْهَيْم . ایمان آوردن فرعون و کردار و کفار جبرئیل با او . بیرون آمدن آب دینا غشای قطران از این برون افتاد جسد فرعون	صفحه ۱۳۵	تفسیر آیه شریفه فَاَلْبَسْنَاهُ لِبَاسًا يَبْدُ يَكُنْ لِّكُلِّ لَمِنٍ خَلْقًا مَسْرُودًا جبرئیل بسبب ولایه اَمْسُكُ اِنَّ لَآ اِلَهَ اِلَّا الْاَلَهُ اَمْسُكُ در تفسیر آیه و از فرشتایم انجیل را	صفحه ۱۳۶	و آخر قنایال فرعون الایه . در اینکه در روز غرق شدن فرعون و نجات بنی اسرائیل شش قولت واقع شده است بنشین عثمان بر مسند خلافت در پراختن او بامور مملکت . در ذکر مکتب خلافت عثمان و سید او و بار و خیز با و داشتن عثمان بنی امیه با امور مملکت و اشعار عبدالرحمن بن حنبل تصرف کردن عثمان در بیت المال مسلمین و قرار دادن او در خلافت	صفحه ۱۳۷	بیتول مرغان . آوردن خازن بیت المال مفاهیخ خازن زار و زور عثمان و گریستن او و گفتگو عثمان با خازن بیت المال و گریستن او مفاهیخ و از خازن . گفتار ایه الحمدید در بیان عثمان بن و اعتراف او ببلای بنو شام و بر آخلاق	صفحه ۱۳۸	واقع شده چهار مطلب نمودن این زیاده است بر ربی و تمام کردن شت . آمدن شت بنی درویشان زیاده و اظهار اطمینان نمودن او . در تفسیر آیه شریفه بَشِّرْهُمْ بِمِثْلِ مَا كَانُوا يَسْتَخَفُّونَ تفسیر آیه ان الذین اَجْرُوا كَانُوا مِنَ الَّذِينَ يَمُنُوا بِخَمَلٍ . در ذکر اشعار خارج فاشم کعبی علیه السلام واقع شده پنجم و در ذکر	صفحه ۱۳۹	تفسیر آیه شریفه فَاَلْبَسْنَاهُ لِبَاسًا يَبْدُ يَكُنْ لِّكُلِّ لَمِنٍ خَلْقًا مَسْرُودًا جبرئیل بسبب ولایه اَمْسُكُ اِنَّ لَآ اِلَهَ اِلَّا الْاَلَهُ اَمْسُكُ در تفسیر آیه و از فرشتایم انجیل را	صفحه ۱۴۰	واقع شده پنجم و در ذکر
----------	---	----------	---	----------	---	----------	---	----------	--	----------	--	----------	--	----------	---	----------	--	----------	--	----------	------------------------

۱۰ (بخش مجسم) ۱۱-

❦ (فهرست مطالب مجلد اول کتاب جواهر الکلام فی سوانح الأيام) ❦

(17)

۱۳۸	واقعه ششم خلع نمون بنه العباس مامو عتبايه را از خلافت وسعت نمود ایشان با ابراهيم بن راه یافتن هرج و مرج در پارچه و مشورت نمود مامو با فضل بن	۱۴۰	در ذکرت طلب کردن مامو حضرت رضا علیه السلام را بمرو و بعد انجناب . ترویج نمودن مامو در خوراد ام الفضل را بحضرت جواد علیه السلام . مبدل شدن اعدا و ثواب سود بر ايات و لباس نهاده سبز در زمان مامو . دشوار آمد و بعد اقامت علیه السلام بر بعض از بنو عباس و بیعت ایشان با ابراهيم	۱۳۸	در ذکرت طلب کردن مامو حضرت رضا علیه السلام را بمرو و بعد انجناب . ترویج نمودن مامو در خوراد ام الفضل را بحضرت جواد علیه السلام . مبدل شدن اعدا و ثواب سود بر ايات و لباس نهاده سبز در زمان مامو . دشوار آمد و بعد اقامت علیه السلام بر بعض از بنو عباس و بیعت ایشان با ابراهيم
۱۳۹	واقعه هفتم در روز مبعوث بالله عتبايه بغداد را با اتفاق و بیعت	۱۴۰	محبوس شدن باغرد در سر خلافت در بختن هوا داران با صطبل بیرون آوردن مردم معتز و قوی را از زندان و متکفل شدن معتز منصب خلافت	۱۳۹	در ذکرت طلب کردن مامو حضرت رضا علیه السلام را بمرو و بعد انجناب . ترویج نمودن مامو در خوراد ام الفضل را بحضرت جواد علیه السلام . مبدل شدن اعدا و ثواب سود بر ايات و لباس نهاده سبز در زمان مامو . دشوار آمد و بعد اقامت علیه السلام بر بعض از بنو عباس و بیعت ایشان با ابراهيم
۱۴۰	واقعه هشتم بخاریه سپهر با فرقه تبار در نزدیکی حص و ظفر یافتن مسلمین بر ایشان	۱۴۱	واقعه نهم رسیدن ملک ظاهر سلطان مصر بدشت آوردن قصر ابلق . وفات ملک بیوس در دمشق و دفن شدن او	۱۴۰	در ذکرت طلب کردن مامو حضرت رضا علیه السلام را بمرو و بعد انجناب . ترویج نمودن مامو در خوراد ام الفضل را بحضرت جواد علیه السلام . مبدل شدن اعدا و ثواب سود بر ايات و لباس نهاده سبز در زمان مامو . دشوار آمد و بعد اقامت علیه السلام بر بعض از بنو عباس و بیعت ایشان با ابراهيم
۱۴۱	واقعه نهم رسیدن ملک ظاهر سلطان مصر بدشت آوردن قصر ابلق . وفات ملک بیوس در دمشق و دفن شدن او	۱۴۲	واقعه دهم رسیدن ملک ظاهر سلطان مصر بدشت آوردن قصر ابلق . وفات ملک بیوس در دمشق و دفن شدن او	۱۴۱	در ذکرت طلب کردن مامو حضرت رضا علیه السلام را بمرو و بعد انجناب . ترویج نمودن مامو در خوراد ام الفضل را بحضرت جواد علیه السلام . مبدل شدن اعدا و ثواب سود بر ايات و لباس نهاده سبز در زمان مامو . دشوار آمد و بعد اقامت علیه السلام بر بعض از بنو عباس و بیعت ایشان با ابراهيم
۱۴۲	واقعه یازدهم رسیدن ملک ظاهر سلطان مصر بدشت آوردن قصر ابلق . وفات ملک بیوس در دمشق و دفن شدن او	۱۴۳	واقعه بیستم رسیدن ملک ظاهر سلطان مصر بدشت آوردن قصر ابلق . وفات ملک بیوس در دمشق و دفن شدن او	۱۴۲	در ذکرت طلب کردن مامو حضرت رضا علیه السلام را بمرو و بعد انجناب . ترویج نمودن مامو در خوراد ام الفضل را بحضرت جواد علیه السلام . مبدل شدن اعدا و ثواب سود بر ايات و لباس نهاده سبز در زمان مامو . دشوار آمد و بعد اقامت علیه السلام بر بعض از بنو عباس و بیعت ایشان با ابراهيم

صفحه ۱۴۳	*(تذیل ۹)* در ذکر وقایع و روز پنجم محرم *(بقول بعضی از مورخین)* واقعه اول مریض شدن حضرت ادریس بموضع وفات واقعه دوم رجوع نمودن حضرت موسی علیه السلام بکوه طور	صفحه ۱۴۱	در ذکر اینکه در مجلس بلعم و وارده فرار قلمدان بود برای ضعیفین در اینکه بلعم از شهر کنگان بود و او از جای خود عرش را میبرد لشکر که موسی بن عمران علیه السلام بنا جبار بن بلاد شام	صفحه ۱۴۸	هلاک شدن هفتاد هزار نفر از بنی اسرائیل بجهت فساد بکر و بکران در اینکه حق تعالی عجز نمود موسی بن عمران را در تعذیب بنی اسرائیل بین یک از سه عذاب کشته شدن پنج نفر از ملوک جباران با بلعم بن باعور و شمشیر بنی اسرائیل اسیر کردن بنی اسرائیل زنان و فرزندان جبار بن را
صفحه ۱۴۴	واقعه سیم وفات عبد الطی بن امام جعفر صادق واقعه چهارم کشته شدن یحیی بن برادر امام عباس واقعه پنجم وفات سید رضی رضوان الله علیه واقعه ششم وفات سید مرتبه علم الهدی رضوان الله علیه	صفحه ۱۴۵	در اینکه لشکر حضرت موسی علیه السلام شصت هزار نفر کس بودند اطهار عجز نمودن جبار بن و ملحق شدن ایشان به بلعم بن باعور از دست دادن بلعم بن خود را بطع نوب و نوا و دینوی روان شدن بلعم بجا بکوه حبشه برای نفرین کردن بر اهل ایمان	صفحه ۱۴۹	در ذکر عذ گار و کوفتد اینکه بنی اسرائیل بغیبت بودند در اینکه بنی اسرائیل به و در هزار دختر باکره با سر بر گرفتند در اینکه بنی اسرائیل شازده هزار مقتصد بخواه شمال طلائع در تحقیق اینکه بخاری بنی اسرائیل با جبار بن بعد از وفات حضرت موسی بدست پوشش بن نوافع
صفحه ۱۴۶	*(تکمیل)* در ذکر اخاری که شیخ صدوق عالم لرحمة در این روز املاک سوال نمودن سعد بن قاص از عذ موسی و ریش خود نظر کردن بنمبر بر صورت علی و فاطمه و حسن و حسین عندهم السلام و گریستن حضرت	صفحه ۱۴۶	بخی در آمدن راز گوش بلعم و کفار او که و بچک این تذکیب در اینکه داخل حبش نمیشود از جوانان مگر سه جوان مقتضو شدن بلعم و او بکشته شدن زبان او بر سینه اش در تفسیر ایه وائل علیه السلام نبأ الذی انبأه ابائنا فانسلخ منها	صفحه ۱۴۹	واقعه هفتم جمع شدن بیت هزار مقاتل در کربلا برای محاربه با حضرت سید الشهداء در ذکر اینکه شمر بن ذی الجوشن دو مرتبه بکربلا آمد در ذکر آنکه رونا و قواد لشکر کوفه در کربلا در ذکر اختلاف اقوال در عذ لشکران زیاد
صفحه ۱۴۵	*(فصل ششم)* در ذکر وقایع و روز ششم محرم واقعه اول سلب شدن اسم اعظم از بلعم بن باعور و ایمان او از رهش در اینکه بلعم بن باعور در محض و عالم باسم اعظم و مستحکم الله	صفحه ۱۴۷	در تفسیر ایه فثله کشل الکلب ان تمجل علیه بلهت او تکر بلهت در ذکر وجه تشبیه بلعم با یک و ذکر بعضی از مطالب دیگر در ذکر گفته امام غزالی در وصف بلعم بن باعور	صفحه ۱۵۰	مرتب بکربلا آمد در ذکر آنکه رونا و قواد لشکر کوفه در کربلا در ذکر اختلاف اقوال در عذ لشکران زیاد در تحقیق عذ لشکر و جمع بین اقوال در باب مقاتل

(ششم محرم)

(فهرست مطالب مجلد اول کتاب هیر الکلام فی سوانح الایام)

(۱۹)

صفحه ۱۵۲	واقعۀ سیمین تهر نمودن ابن زیاد عمر بن سعد را بر قتل او پیران آمدن ابن زیاد از کوفه و نزول او در نجف . کشتن ابن زیاد مرد شاه را که برای مهی از لشکرگاه بکوفه آمد بود .	صفحه ۱۵۴	در اینکه سید مذکور در دیباچا شعر را بنویسید و در پیش از آن حفظ نمود . در اینکه سید هدیه و تحفه از کسی قبول ننمود بحدی که هدیه پدر خود را از پیش تغییم نمودن و در مصلحتی سید رضی را بیشتر از سید مرتضی طبع او . بنا نمودن سید دارالعلم طلاب را و مهیا نمودن انجمناب ما بحاجت ایشان . حاضر شدن فخرالملک و وزیر اعضا و قضای بغداد بر جنازه سید حشیدن جسد سید و بکربلا دفن شدن او در نزد قبر والدش	صفحه ۱۵۵	واقعۀ چهارم اسبندان نمودن جیب بن ظاهر از امام علیه واسطه داد نمودن او از قبیلۀ بنی اسد کنار جناب جیب بانی اسد و دعوت نمودن او ایشان را بنصر امام علیه . در اینکه نو و نفران بنی اسد اجابت نمودند دعوت جناب جیب را . مقابله بنی اسد بالشکر ابن زیاد در نیم شب و هزیمت رفتن ایشان .	صفحه ۱۵۶	واقعۀ پنجم داخل شدن زیاده بر رویت کشتی مال النجاشی بیفادار . بیعت کردن مستعین باعتزاز و رفتن از رضایه بکربلا حسن بن فضل . گرفته شدن قصبه خاتم از مستعین و متوجه شدن از رفتن بمکه .	صفحه ۱۵۷	واقعۀ ششمی وفات سید اجل شریف و عنصر لطیف سید در اینکه نسبت سید رضی به پنج واسطه منتهی میشود بحضرت بن جعفر . در ذکر تاریخ ولادت سید و مهتار انجمناب رفون علم و قیات الامان .	صفحه ۱۵۸	واقعۀ هفتمی ولعید نمودن مستعین بالله مصر برادر زاده خود متوکل علی الله مصر را . در ذکر عد و خلفاء بنی عباس مصر و مدت خلافت ایشان واقعۀ هفتمی وقوع جنگ	صفحه ۱۵۹	واقعۀ هشتمی وفات سید مرتضی و سید مرتضی واقعۀ نهمی وفات سید مرتضی و سید مرتضی	صفحه ۱۶۰	واقعۀ دهمی وفات سید مرتضی و سید مرتضی
----------	--	----------	---	----------	--	----------	--	----------	---	----------	--	----------	---	----------	--

در ذکر اختلاف افوا
دو وفات سید رضی
علیه الرحمه

صفحه ۱۶۰	و بخاری عظیم بن شاه عباس اول و عبدالمؤمن خان اوزبک در نزدیکی هرات .	صفحه ۱۶۱	در اینکه کلیم الله یغنی استخوان و مخصوصاً حضرت موسی علیه السلام در اینکه حقیقتاً با چند نفر از انبیاء تکلم نمود .	صفحه ۱۶۴	واقعہ سیمین مع نمودن شکر کوفه ال رسول از شیرین در ذکر مصونان ابن زیاد برای عمر بن سعد در باب منع اب .
۱۶۰	واقعہ دهم لشکرگاه نمودن فتحعلیشاه ظاهرا و حکم دادن فتحعلیشاه باینکه محمد نایب خان را زینورک پوشند .	۱۶۱	در اینکه مؤین عمران هفتاد هزار کلمه بواسطه از خدا شنید .	۱۶۵	نامه نوشتن ابن زیاد برای عمر سعد و هنی نمودن او از بخارا و رسامی با امام علیه السلام .
۱۶۰	واقعہ یازدهم برون شدن ساعیان از بخوشان و ملقب شدن او ببلشکرگاه حاتم	۱۶۱	در اینکه کلماتی که حضرت رسالت از خدا شنیدند بر سه قسم بود .	۱۶۵	کفایت مولف در باب کفر و تقوا عبدالله بن زیاد علیه لعنة گذاشتن ابن سعد عمر بن حجاج با پانصد نفر بر سر عید فرات در اینکه بقدر نیم فرسخ شریعه را سوار و پیاده احاطه نمودند .
۱۶۰	واقعہ بیستم در هر حاضر شدن اهل هشت در مجلس شایسته حضرت علیه در جنت عدن .	۱۶۲	در اینکه کلماتی که حضرت رسالت از خدا شنیدند بر سه قسم بود .	۱۶۵	در اینکه زلف پش سر و مو دم گوش نشاندن و شعار موکلین اب فرات بود . در اینکه طاعت شرع اینست که با هر سر را باید تراشید و با هیچ نباید تراشید ندادن نمودن عبدالله بن حصین افامه را و شهادت نمودن انکار
۱۶۰	واقعہ سی و دوم در دوران سعد زین کربلا بقول صاحب *(فصل هفتم)* درین کرو قایع روز	۱۶۳	در اینکه کلیم الله یغنی استخوان و مخصوصاً حضرت موسی علیه السلام در اینکه حقیقتاً با چند نفر از انبیاء تکلم نمود .	۱۶۵	در اینکه در عالم محنتی استیذان شهادت دشمن و سرزنش اعدا استفاده نمودن امام علیه السلام شهادت اعداء و درک شقا سوال نمودن مرگ از حضرت ابراهیم که کدام یک از بلیات و توبه در اینکه انبیا و اولیاء بر همه بلیات صبر نمودند و بر سر دشمنان
۱۶۱	واقعہ اول تکلم نمودن حقیقتاً با مؤین عمران	۱۶۳	واقعہ بیستمین پیغمبر بر این خفا به خط حضرت امیر در ذکر مصونان و شرفیه پیغمبر	۱۶۵	واقعہ بیستمین پیغمبر بر این خفا به خط حضرت امیر در ذکر مصونان و شرفیه پیغمبر

(هشتم مجرم)

(فهرست مطالب جلد اول کتاب جواهر الکلام فی سوانح الایام)

صفحه ۱۷۴	در اینکه حضرت ابی الفضل با آغون خود بیست و شش سال حرم آوردند...	صفحه ۱۷۴	حسین بن علی بن ابی طالب بیست و شش سال انجناب با او بیست و شش سال...	صفحه ۱۷۷	مستعصم عباسی باشد خواص الدین طوسی در ذکر علت اینکه مستعصم را در نمد پیچیدند و...
۱۷۳	واقع چهارم در ذکر نلاقه امام علی بن ابی طالب با عمر بن سعد و اتمام حجت نمودن آنحضرت در ذکر اقوال ارباب مقابل شب نلاقه آنحضرت با ابن سعد در ذکر نصیحت و وعظه نمودن امام علی بن ابی طالب و طلب یار نمودن آنحضرت از او و اگذار نمودن امام علی بن ابی طالب چشمه بغیغه را با ابن سعد اظهار خوف نمودن انبیین علیهم السلام	۱۷۵	واقع پنجم در ذکر این سعد برای ابن زیاد بعد از ملاقات نمودن او با حضرت حسین در ذکر مضمون نامه عمر بن سعد برای ابن زیاد علیه لعنه در ذکر گفتار ابن زیاد بعد از خواندن نامه عمر بن سعد...	۱۷۸	واقع هشتم بیست نمودن مردم قاهره با حاکم بامر الله مصر در ذکر سه قول دیگر در تاریخ مردم قاهره با حاکم بامر الله در ذکر عدد و مدت خلافت بنی العباس مصر در ذکر مختفی شدن حاکم بامر الله در بغداد و طول کشد مدت اختفای او و اگذار نمودن سلطان ملک ظاهر امور بلاد و چو ملک را با حاکم بامر الله
۱۷۴	نفرین کردن امام علی بن ابی طالب بر ابن سعد باینکه خدا تو را در فرشت بکشد در ذکر گفتگوی امام با ابن سعد بر وایت سبط بن جوزی در تذکره در اینکه یکی از خصایص امام حسین علیه السلام این بود که واجب نمود بر آنحضرت نفقه از طایفه زمان خود در اینکه نفقه از طایفه زمان واجب بود بر ائمه علیهم السلام مگر بر حضرت حسین و حضرت حجت علیهم السلام فرجه	۱۷۶	در ذکر گفتگوی شمر بن ذی الجوشن با عبید الله بن زیاد در ذکر مضمون نامه ابن زیاد بر عمر بن سعد و فرستادن او نامه برای ابن سعد توسط شمر در ذکر تبیین روز نوروز سال دو بیست و هفتاد و هشت هجری واقع ششم ولادت علی فرزندان و چند پسرین طاووس در ذکر فرمایش پسرین طاووس در تاریخ ولادت دو فرزند خود سید محمد و سید علی	۱۷۸	واقع نهم وفات محمد بن محمد بن مالک اندلسی معروف باین نام در شمار در ذکر ترجمه احوال ابن ناظم بطور واقع دهم بازگشت حرکت موکب میرزا شاهرخ از ظاهر سلطنت بجانب قلعه النجف...
۱۷۴	در اینکه مغیره در موقع صلح نمودن با امام حسن از امام	۱۷۷	واقع هفتم کشته شدن خامه الدین منجم در سنه شصت شصت و هفت حکم دادن هلاک و خان بقتل	۱۷۹	خمس میرزا شاهرخ کورگان

صفحه ۱۸۴	تفسیر آیه وَوَصَّیٰ هَیْآةَ اِبْرَهِیْمَ بَنَیْهِ یَعْقُوبَ یَا بَنِیَّ اِنَّ اللّٰهَ اصْطَفٰی الْاٰیَةَ	صفحه ۱۸۶	در اینکه فرعون دو طلب مرتبه زیاده از بیست هزار فرزند داشت اسرائیل بقتل رسانید.
۱۸۵	در اینکه حقیقتا به چه حضرت ابراهیم را خلیل خود گردانید در ذکر اجتماع پسران حضرت ابراهیم برای تعزیت دارم بد بزرگوار در ذکر عقوبت شدن اسحق و رولا خود بجهت توبیح او برادرش را نابینا شدن حضرت اسحق از پسر گرم بجهت عذاب نمودن حقیقتا	۱۸۷	در اینکه چون مادر متولد شد ابداً آثار حمل بر روی ظاهر نکند در اینکه حضرت موسی بعد از شهادت و در روز از حمل متولد گردید در اینکه الهام شد بمادر موسی که در برادرش را نشاندازد. مادر شدن مادر موسی باینکه موسی زاد و در پهل اندازد و بدایع حکمت را به بیند.
۱۸۵	بشارت دادن جبرئیل بحضرت اسحق که حقیقتا لایطفه چهار هزار و سیصد و در بیست و چهار در ذکر فاصله فیما بین مشاهیر انبیاء علیهم السلام از عهد آدم تا زمان ولادت حضرت خاتم صلی الله علیه و آله و سلم	۱۸۸	واقعۀ سی و پنج نجات یافتن حضرت یونس از شکم ماهی و اندک در تفسیر آیه وَذَآلِیْنَ اَزْهَبَ مُغَاضِبًا قَظَنَ اَنْ لَّنْ نَّعْزِزَ عَلَیْهِ الْاٰیَةَ
۱۸۶	واقعۀ سی و یکم لاد حضرت موسی علیه السلام و آله و عقیقه خواب دیدن فرعون که انوشی از طرف شام بمصر رافقار و سراسر قبطیان را بوخت. در ذکر گفتار معبرین که شخصی در بنی اسرائیل متولد شود که هلاک تو و قوم تو بد او باشد گماشتن فرعون و ابل را بر حوال رکشتن او پسران بنی اسرائیل را در تفسیر آیه وَاِنْ یُجَآئَاکُمُ الْکُفْرُ مِنْ فَرِیقٍ مِّنْکُمْ سَوَّیْ الْعَذَابَ	۱۸۹	در ذکر طبع نمودن ملوک و سلاطین در ملک و مملکت حضرت سلیمان در ذکر لشکر کشیدن پادشاه بنی مجادل بیت المقدس و محاربه او با یهود. مبعوث شدن حضرت یونس به شهر نینوا بنابر الحاح پادشاه و امر حقیقتا به در ذکر تکیه نمودن اهل نینوا حضرت یونس را و ابداء ایشان نسبت بانجناب
۱۸۹	در ذکر عذاب نمودن حضرت یونس برای قوم و پیران رفتن انجناب از شهر نینوا	۱۹۰	در ذکر عذاب نمودن حضرت یونس برای قوم و پیران رفتن انجناب از شهر نینوا
۱۹۰	در ذکر عذاب نمودن حضرت یونس برای قوم و پیران رفتن انجناب از شهر نینوا	۱۹۰	در ذکر عذاب نمودن حضرت یونس برای قوم و پیران رفتن انجناب از شهر نینوا

در تفسیر آیه فَلَوْلَا
اِنَّكَ اَنْتَ الْغَفُورُ
الْكَرِیْمُ
لَکُنْتَ فِیْ بَطْنِیْ اِلٰی یَوْمِ
یَعْقُوبَ ع

(فهرست مطالب مجلد اول کتاب جواهر الکلام فی تفسیر القرآن)

(۲۵)

صفحه ۱۹۱	در ذکر هشت قول در مدح محبوس بودن یونس در شکم ماهی در تحقیق صدور ترک اولی از حضرت یونس که سبب الانجذاب شد	صفحه ۱۹۳	در تفسیر آیه تَقْبَلُهَا رَبُّهَا بِقَوْلِ حَسَنٍ وَأَنْتُمْ بِلِقَائِنَا در ذکر اختلاف اقوال مودعین در روز ولادت مریم علیها
۱۹۱	واقع چهارم ولادت حضرت مریم بنت عمران پنج هزار و پانصد و هشتاد و دو سال بعد از هبوط آدم در اینک پدر مریم یوسف خوانند و بعد از عمرش گویند	۱۹۴	واقع پنجم ولادت حضرت یحیی بن زکریا علیه السلام و الله در تفسیر آیه یا زکریا اننا نبشرك بغلاما نسمیة یحیی لم یجعل له من قبل سمیة
۱۹۱	در اینک ضحیح عمران انا انی نامرد و بعد از او راحنه میگفتند در اینک عمران پدر مریم از اولاد بن داود و پسر عم حضرت زکریا و زوجه او حنه جدۀ حضرت علی	۱۹۴	در ذکر تعجب نمودن حضرت زکریا از وجوب یافتن فرزند او در تفسیر آیه قَالَ رَبِّكَ هُوَ عَلَى هَمِّهِمْ وَقَدْ خَلَقْنَاكَ مِنْ قَبْلُ در تفسیر آیه رَبِّ اجْعَلْ لِي آیه
۱۹۲	در ذکر نذر کردن حنه که فرزند خود را خادِم مسجد بیت المقدس قرار دهد در تفسیر آیه وَادْعَا امْرَاةَ عِمْرَانَ رَبِّ لِي نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي	۱۹۵	در اینک بعد از گذشتن پنج سال از بشارت حضرت یحیی م سوال شد بشۀ شکر زبان حضرت زکریا و بین قرائت زبور
۱۹۲	در تفسیر آیه رَبِّ انی وضعتُها انثی و الله اعلم بما وضعت در ذکر وجه تسمیة مریم و معنی آن بزان عبره و لغت عربی	۱۹۵	در تفسیر آیه فخرج علی قومیه المحراب فاحی الیهیم ان سبحوا در اینک حضرت زکریا ناسه شبانه روزی تکلم فرمود و گویا میخوابید
		۱۹۶	در ذکر فرقی بین حضرت یحیی و حضرت عیسی در ذکر پند خنده در ذکر تاریخ شهادت حضرت یحیی علیه السلام و تحویل کیفیت شهادت آنحضرت بر آن ماه صفر

اشاره و نوشتن بر زمین.
در تفسیر آیه وَسَلَامٌ عَلَیْهِ یَوْمَ
وُلِدَ وَیَوْمَ یَمُوتُ وَیَوْمَ یُحْیَا
حیات. در اینک او حسن موطن
برای بنی ادریس موطن است
در اینک قنداقه حضرت یحیی را
ملائکه با آسمان بردند و از هر هاه
بشت باو غنا دادند
در ذکر وجه تسمیة الانجذاب یحیی
و اینک تسمیة آنحضرت با بن اسم
پیش از ولادتش بود
در ذکر مرتبه خوف و بکاء و رقت
قلب مضطرب شدن الانجذاب
در وقت شنیدن احوال قیامت.

شکایت نمودن حضرت زکریا از
بشارت گرفته حضرت یحیی و خطای
حق تعالی بار. در ذکر بی طاقتی
نمودن حضرت یحیی در موقع
شنیدن عقوبت حق تعالی
در اینک لباس حضرت یحیی از
لباس خرمای و خوراک او برک
درخت بود. در ذکر گفتار
شیطان بجهت یحیی در وقتیکه
انجذاب نان جو میخورد.

در ذکر فرقی بین حضرت یحیی
و حضرت عیسی در ذکر پند خنده
در ذکر تاریخ شهادت حضرت
یحیی علیه السلام و تحویل کیفیت شهادت
آنحضرت بر آن ماه صفر

(فهرست مجلد اول کتاب احکام و سوانح الایام) -
 (فهرست مجلد دوم)

صفحه	واقعه ششم تزیج	صفحه	کتاب با این زیاده در باب اول	صفحه	مخاطبه شدن اهل بیت علیهم السلام
۱۹۵	نمون حضرت سید الشهداء در شرف خود زبیده را بقاسم بن الحسن در عصر این روز تعیین روز نوروز سال چهل و دوم هجری در هاشم	۱۹۹	نداکردن شهر برادران حضرت ابن الفضل و جواب دادن آنجا بان لعین - - -	۲۰۳	واقعه سیزدهم شدن امر عطش و تشنگی بر اهل بیت در روز ناسوعاء . فرمایش فاضل در بیت علیه السلام در باب نایاب شدن اب در روز نوازش نمودن حضرت زینب علیها السلام علی اصغر را و فرمایش آنمکرمه صبر صبر ای این ای ای ای
۱۹۷	واقعه هفتم در روز جدره بن بدیم بانامه این زیاد بکر بلا . امر کردن این زیاده بجد بر که اگر این سعد شروع بجنات نکرد او را در بند کرده بسو او بفرستد . سخن گفتن مرگ بگو عمر بن در وقتیکه عمر را بافتد	۲۰۰	در ذکر جلوه گشتن حضرت ابی الفضل از لشکر کوفه با هم جدا بیکر . در ذکر نصیحت نمودن جناب جنت مظاهر و زهیر بن الفین لشکر کوفه را .	۲۰۴	گفتگو جناب بر بر اصحاب در باب عطش و تشنگی الی یوم روان شدن جمعی از اصحاب بجناب شریعه فرات و بانک زدن موکلین اب بر ایشان .
۱۹۷	واقعه هفتم در روز بن ذی الجوش بانامه این زیاده بکر بلا . در تحقیق اینکه شمر بن ذی الجوش دو مرتبه از کوفه بکر بلا رفت قاصد فرستادن این سعد برای این زیاده پیغام دادن با و از جانب امام علیه السلام	۲۰۱	مهرلت دادن بفرزند پیغمبر واقعه یازدهم خواب ر بودن امام را در عصر این روز و دیدن آنجناب جدش رسول خدا را در خواب . نقل نمودن امام کیفیت خواب را بر حضرت زینب سید زدن حضرت زینب علیها السلام بر خود و تسلیم دادن امام را آنمکرمه را .	۲۰۵	خارج به اصحاب بنک صفات با موکلین اب فرات . گرفتن جناب بر بر برین و گفتار او و الهفاه علی اکابر البنات ای . جمع شدن اطفال بر گرد مشتک اب و ریختن اب مشک از جهة اضطرار بی ثانی
۱۹۸	در ذکر صفه و نام این سعد برای این زیاده بر او است مفسد و نشانه آنکه شمر علیه السلام واقعه هفتم نامان نامه او درون شمر لعین بر او و لاد اللعین .	۲۰۲	واقعه یازدهم سخت شدن امر بر اهل بیت پیغمبر از شدت ظلم و ستم به لشکر بخت فرمایش حضرت صادق علیه السلام در باب مخاطبه اهل بیت در این روز در ذکر و قول بیکر در روز	۲۰۶	واقعه چهاردهم مکالمه و مخاطبه جناب بر برین حضرت با عبد الله بن سحر و شمر بن ذی الجوش لعن . نمودن امام را به کریمه و لا تحببن الذین کفروا و انما نملی لهم خیرا الا انفسهم . باز داشتن امام علیه السلام جناب برین

(فهرست مجتمعه)

(فهرست مطالب مجلد اول کتاب جواهر الکلام فی سوانح الایام)

(۲۷)

صفحه ۲۰۶	از سخن و تشبیه نمودن انحضرت اورا بمؤمن ال فرعون ...	صفحه ۲۱۰	از باره شهر داخل خانه ها شد . واقعہ بیستم جلوس امیر زین الدین بر سر بر سلطنت در سال در سال شصت و نود و چهار هجری شوریدن امرای مصر بر ملک غادل و خلع شدن او از سلطنت در شهر هوجا ...	صفحہ ۲۱۲	رخ نمودن اختلال و اختلاف در خراسان بواسطه حدائش درد کرد و در عید خان او زیارت بمشهد مقدس و تصرف نمود او مشهد را بغلبه اسپلا .
۲۰۷	در ذکر شرح و کیفیت خواب بحرین در شب نهم محرم الحرام	۲۱۰	واقعہ بیست و یکم تولد عبد الله بن عبد الرحمن معری بابن عقیل شارح الفقه در سال شصت و نود و هشت هجری در ذکر ترجمه احوال ابن عقیل اجمال نفلا عن الرضات ...	۲۱۲	در اینکه عدد وجود او زیارت از هشتاد و صد هزار نوشته اند و لشکر شاه طرباسب زیارت چهار هزار زیاده بودند . در ذکر کوه بنده نمودن عبد سلطان در مشهد مقدس .
۲۰۸	واقعہ شانزدهم روایه ثقه الحائلی و شیون نمودن حضرت زهرا علیها بر فرزند حسن در ذکر شرح و کیفیت خواب ثقه الحائلی در شب نهم ماه محرم الحرام	۲۱۰	واقعہ بیست و یکم تولد عبد الله بن عبد الرحمن معری بابن عقیل شارح الفقه در سال شصت و نود و هشت هجری در ذکر ترجمه احوال ابن عقیل اجمال نفلا عن الرضات ...	۲۱۲	واقعہ بیست و یکم کشتن پناه روس جمعی از لشکر اسلام را و تصرف نمودن آنها قلعه لنکران را در شب پنهان مأمور شدن عبد الله خا ارجند سرکرده هزاره و روانه شدن او بگلان . بنای اثوب گداش واله کرجستان در تقبیل و حضرت سفر روس با نجانب .
۲۰۹	واقعہ هفدهم سید محمد فرزندان چند سید بن ظاوس در سنه شصت و چهل و بیستم هجری . در ذکر فرمایش سید بن ظاوس در موضع ولادت فرزندان خود سید محمد سید علی	۲۱۱	واقعہ بیست و دوم آمدن میرزا محمد جو که بمحض سلطنت ابوسعید کورگانی . در ذکر اوصاف حمید و خصال زمینه سلطان ابوسعید مذکور در ذکر تاریخ ابتدای سلطنت و تاریخ منقرض شدن آنها . در ذکر حضرت سلطان ابوسعید از سمرقند بقصد فتح قلعه شامخه در ذکر مراجعت مرکب هابوس سلطان بسمقند و توجه او بنجانب هرات	۲۱۳	واقعہ بیست و یکم وفات میر محمد قلی والد ناجده حسن صاحبقا الانوار در لکنه در ذکر ترجمه حال و بیان احوال سید بزرگوار مذکور بموضع و مکان
۲۰۹	واقعہ هجدهم بن عمر بن قریب بن جلدک باری صاحب کتاب دیوان مشهور . در ذکر ترجمه حال و بیان احوال سید الدین صاحب دیوان مشهور	۲۱۱	واقعہ بیست و یکم زول میرزا یار کار در سلطنت در سال شصت و هفتاد و پنج هجری	۲۱۳	واقعہ بیست و ششم وفات میر محمد قلی والد ناجده حسن صاحبقا الانوار در لکنه در ذکر ترجمه حال و بیان احوال سید بزرگوار مذکور بموضع و مکان
۲۱۰	واقعہ نوزدهم خواندن خاکر بامر الله معمر در قاهره بنام خود . در ذکر جلوس سلطان مصر در مجلس عام و در خاکر بامر الله در حال سوار شدن	۲۱۲	واقعہ بیست و یکم نلاله لشکر و عسکر شاه طرباسب با وجود نامعوا و زیارت در سال فصل خام .	۲۱۴	واقعہ بیست و ششم وفات میر محمد قلی والد ناجده حسن صاحبقا الانوار در لکنه در ذکر ترجمه حال و بیان احوال سید بزرگوار مذکور بموضع و مکان

صفحه ۲۱۴	هجرت نمودن بهر پست شد و بالذین از وطن مألوف خود بهند و ست در واقع هلاکوخان در ذکر خواب دید والد میر تقی حضرت صاحب الامر علیه السلام را و دارن انحضرت سه ثمر باجناب در ذکر مولفات و تصنیفات محمّد قلی و ذکر اولاد محل دفن انجناب	صفحه ۲۱۷	در اینکه تمام عبودیت و انقیاد در این است که انسان جمیع را موجب و نادر به و راجع به مرجع ایمان کند واقعیه بیست و هفتم بلا شدن مردم بهار به روز شدید بکفر اینکه امانت نشا بر حرم خوانند ملا فخر علی علیه السلام بلا شدن مرجع خوانند بد روز شدید نامدن و رسالت و تنک شدن سینه انجناب	صفحه ۲۲۰	در ذکر تاریخ ولادت و تاریخ غیبت و محل غیبت امام عصر بهر دن اند توقیع از ناحیه مقتد امام عصر صلوات الله علیه علی بن محمد سمری عمل شدن بنا به ترک شدن مذبح در زمان ظهور امام عصر در ذکر وجوب اعتقاد داشتن باینکه امام عصر علیه السلام در زمان غیبت کبریه نایب خاص ندارند در ذکر اشاعه سفرای امام عصر صلوات الله علیه در زمان غیبت
صفحه ۲۱۵	در ذکر میر پند خامد حسین و کتاب عیقات الانوار انجناب در ذکر اعتقاد دوستی و موافقت بین ثقه الاسلام نور و میر محمد حسین	صفحه ۲۱۸	خواب دیدن مرجع خوانند حضرت رسالت و امیر المؤمنین علیه السلام بامر حرم مولی نصر الله علیه السلام ظاهر شدن سلطنت و قهر ملک جلیل بر مرمعار و مرث او از شد روز	صفحه ۲۲۱	واقعیه سی و یکم رجعت نمودن حضرت سید الشهدا علیه السلام قبل از قیامت کبریه در اینکه روز رجعت معصومین موافق خواهد بود با روز نور در اینکه رجعت ال عصمت علیها در بین ماه رجعت جاری خواهد بود
صفحه ۲۱۶	واقعیه بیست و هفتم ذواتش رفتن نمود در شب در ذکر شرح کیفیت ان بنا بر نقل صاحب کتاب طرائف الحقائق و کتاب حلوایات العلوم	صفحه ۲۱۹	واقعیه سی و یکم ظهور امام عصر عجّل الله له الفرج در اول روز جمعه نهم محرم داخل شدن امام عصر عجّل الله له الفرج در مسجد الحرام و کشتن انحضرت خطیب مکه را در اینکه امام عصر و اوائ الله علیه سه غیبت دارد غیبت صغریه و غیبت کبری و غیبت اصغر در ذکر تاریخ وفات حضرت مسکر و غیبت صغریه امام صلوات الله علیه در ذکر غیبت صغریه و ذکر اشاعه	صفحه ۲۲۲	واقعیه سی و یکم رجعت نمودن حضرت سید الشهدا علیه السلام قبل از قیامت کبریه در اینکه روز رجعت معصومین موافق خواهد بود با روز نور در اینکه رجعت ال عصمت علیها در بین ماه رجعت جاری خواهد بود
صفحه ۲۱۷	واقعیه بیست و هفتم غایب نمودن حضرت امیر المؤمنین شیخ اجل مولی فخر علی علیه السلام در ذکر حکایت صاحب جواهر مولی فخر علی سلطان آبادی تک نمودن ایشان زیارت عاشورا سید الشهدا علیه السلام در ذکر فرمایش حضرت امیر بر حرم سلطان آبادی اینک زیارت عاشورا فی عاشوراء در ذکر اینکه بر فرض اتم بودن اشغال تحصیل علم باز هم سزاوار نیست ترک زیارت حضرت سید الشهدا	صفحه ۲۱۹	واقعیه سی و یکم ظهور امام عصر عجّل الله له الفرج در اول روز جمعه نهم محرم داخل شدن امام عصر عجّل الله له الفرج در مسجد الحرام و کشتن انحضرت خطیب مکه را در اینکه امام عصر و اوائ الله علیه سه غیبت دارد غیبت صغریه و غیبت کبری و غیبت اصغر در ذکر تاریخ وفات حضرت مسکر و غیبت صغریه امام صلوات الله علیه در ذکر غیبت صغریه و ذکر اشاعه	صفحه ۲۲۳	واقعیه سی و یکم رجعت نمودن حضرت سید الشهدا علیه السلام قبل از قیامت کبریه در اینکه روز رجعت معصومین موافق خواهد بود با روز نور در اینکه رجعت ال عصمت علیها در بین ماه رجعت جاری خواهد بود

صفحه ۲۲۲	روایت حدیث در رجعت و رجعت ابیاد و	صفحه ۲۲۷	واقعۀ و بیسم -	صفحه ۲۲۹	(واقعۀ یازی هم)
	ائمه هدی صلوات الله علیهم		*(واقعۀ سیم)*		شهادت حضرت ابی الفضل علیه
	در اینکه اول کبیکه بدینا میگرد		ولادت حضرت عیسیٰ نفاعن		بقول ابی مخنف . در اینکه بنا
	حضرت زارح بن علیه خواهند		التقاریم و تحقیق این قول .		بر نقل بعضی از عامه از روز سیم
۲۲۴	در ذکر ایات مبارکات مؤوله	۲۲۸	*(واقعۀ چهارم)*		محرم جنگ و محاربه بنیامین
	رجعت باز گرفتار و اخبار و		تلاقی حضرت سید الشهداء		فریقین بود و روز عاشورا خاتمه
	در آن . خطاب نمودن خفا		با عمر بن سعد و شب این روز	۲۳۰	در اینکه از فرزندان امیرالمؤمنین
۲۲۵	باهل ایمان در زمان رجعت		در اینکه تلاقی امام علیه با ابن		دو تن عباس نام داشتند .
	در اینکه هفتاد پیغمبر با حضرت		سعد مکرز اتفاق افتاد .		در ذکر فرشتگان و امثال بنی عباس
	سید الشهداء رجعت خواهند		*(واقعۀ پنجم)*		اکبر و عباس اصغر .
	در اینکه بعد از شهادت انا عصر		منع نمودن کافران کوفه اهل		در اینکه حضرت ابی الفضل
	صلوات الله علیه حضرت سید الشهداء		بیت رسالت را از آب .		واقعۀ صفین روز مره رجال
	انحضرت را دفن خواهد نمود		*(واقعۀ ششم)*		و مردان محسوب بود .
۲۲۶	در ذکر حکایت خال اسمعیل		امان دادن شمر بن ذی الجوشن	۲۳۱	در ذکر عتک و سپاه مری
	مناقب الوعد و رجعت انجذاب		حضرت ابی الفضل و برادران آن		از قبیله ابان بن دارم .
	با حضرت سید الشهداء علیه	۲۲۸	جناب را در شب این روز .		در ذکر اسباه صاحب ققار
	(تذییل)		*(واقعۀ هفتم)*		در باب سر مقدس حضرت ابی الفضل
	در ذکر وقایع روز فم محرم بقول		ملی شدن به دو نفر از لشکر		واقعۀ یازی هم
	بعضی از مؤرخین		ابن سعد بلشکر و عسکر امام علیه		بیت کردن سلطان مصر با اعیان
	(واقعۀ اول)		*(واقعۀ هشتم)*		وامر ای ملک با حاکم بامر الله
	بیرون رفتن حضرت موسی		رخست انصاف دادن امام با		*(تذییل)*
	با بنی اسرائیل از دایلم مصر		خود و حل بیت نمودن انجذاب ایشان		در ذکر احادیثی که شیخ صدوق
۲۲۷	در ذکر عید فطر هود و کنیه		*(واقعۀ نهم)*		علیه الرحمه در روز فم محرم املا
	آن و امر فرمود حضرت موسی	۲۲۹	امر نمودن امامه اصحاب خود را	۲۳۲	طلب نمودن معاویه پسرش بنی
	بنی اسرائیل از بهیمة اسباب سفر		بجفر خندق که راه از یکسو پیش		در وقت وفات خود و گفتار او
	در ذکر وصیت حضرت یوسف		*(واقعۀ دهم)*		بازید . بیعت خواستن عیسی
	در باب حمل جنازه او بمقابر		امر فرمودن امام علیه با اینکه خسته		ابی سفیان از امام علیه علیه
	اباء واجداد بزرگوارش .		بر پا کند که هر که را حاجت بنوره		و گفتار آنحضرت با آن پدید
۲۲۷	نشان دادن عجزه صندوق		افتد بدان خیمه در	۲۳۳	در ذکر نامه نوشتن عتبه بن ابی
	حضرت صدیق را بنام عیسی				سفیان برای بزی و جواز

(شک عاشوراء)

(فهرست مطالب مجلد اول کتاب اهر الکلام فی سوانح الایام)

(۳۱)

۲۳۹	صفحه علیهم السلام است ... در اینکه حقیقت ولایت ال محمد را بر همه مخلوقات عرض در اشعار محیی الدین و اشعار محمد بن ادریس اشع سید بحر العلوم در فضیلت ال عصمت علیهم السلام	۲۳۳	صفحه در ذکر قول معروف در حدیث امام که فرموده است ... *(واقعہ سیم)* در نمودن عالم مکاشفه بر اهل صفا با عجاز فرزند محمد مصطفی . در ذکر تاثیر نصرت اولیاء در نفوس بعضی از مردم	۲۴۵	صفحه در ذکر سبقت گرفتن اصحاب بر یکدیگر در جنگ و جدال ... در ذکر فرمانها پس حضرت صادق در باره اصحاب حضرت سید الشهداء
۲۴۰	۲۴۳ در ذکر وفات اشقای این امت با ال رسول و نفیض عهد نمودن ایشان با خدا و رسول در ذکر وفات اصحاب حضرت سید الشهداء صلوات الله علیه و کفایت ایشان با انجمناب . در ذکر اشعار حجة الاسلام تبریزی در وفات اصحاب امام	۲۴۴	نشان دادن حضرت امیر علیه السلام و درونخ را به حقان نفر از اهل کون نشان دادن حضرت سجاد و قصه و احوال حبش را با ابو خالد کاتب نوشانیدن حضرت صادق بن محمد بن سان از آب کوثر در خارج نشان دادن حضرت هادی روضاات جنازه با صالح بن سعید در خان الصغالی	۲۴۶	فرمایش حضرت سجاد علیه السلام علت قلت اولاد پدر بزرگوار در اینکه حضرت سید الشهداء علیه بیست و پنج حج بجای آورد و در هر شب هزار رکعت نماز میخواند فرمایش امام عصر در زهد و عبادت حضرت سید الشهداء علیه السلام عبادت و استغفار و تضرع امام علیه و اصحاب و الامقام در شب عاشوراء ...
۲۴۱	۲۴۴ در ذکر اشعار شیخ علی بن عبد الحجید در زیارت امام با صفا گرام . در ذکر روایتی که از حضرت سبکینه بنت الحسین نقل شده در شب عاشوراء .	۲۴۴	نشان دادن حضرت موسی بن جعفر حبش و عالم بالا را با حجة در زندان . در اینکه سلا و ابودر و مقدار و بعضی دیگر از اصحاب با ائمه علیهم السلام مکابرت نشان دادن حضرت سید الشهداء مواضع منازل حبش با صفا خود در شب عاشوراء ... در ذکر اشعار برادر زین العابدین در ذکر اشعار امیر الشعراء هر یک از اصحاب مقام و درجه خود را در حبش ...	۲۴۷	*(واقعہ پنجم)* ملحق شدن سه و دو نفر از لشکر عربین بعد بلشکر امام علیه در تفسیر آیه شریفه ان الغافلین لن یفین و اخبار و روایات وارد در حسن عاقبت و عاقبت بدانکه هر کسی در قیامت برحق وقت مردنش بخور خواهد شد
۲۴۲	۲۴۵ در ذکر اشعار حجة الاسلام تبریزی گفتا بگو هر که نداند هوای در ذکر اشعار شیخ علی بن عبدالحجید فلما را مان لا یحیی من الرده در ذکر اشعار حجة الاسلام چون رواندشت بلا افکند بار فرمایش امام علیه با اصحاب در فضیلت نصرت و یار خود	۲۴۵	نشان دادن حضرت سید الشهداء مواضع منازل حبش با صفا خود در شب عاشوراء ... در ذکر اشعار برادر زین العابدین در ذکر اشعار امیر الشعراء هر یک از اصحاب مقام و درجه خود را در حبش ...	۲۴۸	*(واقعہ ششم)* آب آوردن جناب علی اکبر علیه اجوی از اصحاب و لشکر ...

(شب عاشورا)

(فهرست مطالب مجلد اول کتاب حواشی کلام فی سوانح الانام)

(۳۲)

صفحه ۲۴۸	در ذکر فرمایش شیخ جعفر نعمه علیه الرحمه در باب غسل و کفن شهید ... آب آوردن حضرت علی اکبر در روز عاشورا بروایت شیخ طریحی ره ...	صفحه ۲۵۳	در آغ نمودن امام علیه اهل و عیال خود را و محاسن انجناب فرزند خود زین العابدین و ابرایشان.	صفحه ۲۵۸	واقع چهارم مسلمان شدن نصرانی بصری بنابر نقل مرحوم حاج میرزا حسن *(نور علیه الرحمه)*
۲۴۹	*(واقع هفتم)* مؤسستردن امام علیه با اصحاب گرام و پاک نمودن ایشان بدینهای خود را از هر گونه آلاش در ذکر مطایبه و مضاحکه جناب بربر با عبد الرحمن شب عاشورا	۲۵۴	واقع دوازدهم شنیدن شیخی از مشایخ بیه تمیم نوحه جن را بر فرزند را بیه ...	۲۵۹	واقع پانزدهم جمع شدن حیوانات در دامنه کوه النوند و ناله و فغان برآستان انها برای مصیبت امام علیه
	(واقع هشتم) زربک نمودن اصحاب خیار حرم را بیکدیگر و جعفر نمودن ایشان خنده بر گرد خیار امام علیه السلام ...	۲۵۵	واقع سیزدهم خواب دیدن مقبل شاعر و عطا فرمودن رسول خدا ردای خود را بجسم کاشانه در تن ایشان و الشعراء بتبعهم الغارون الم رآتهم فی کل وادیهم و ن در اینکه در میان هر طبقه از طبقات مردمان و هر صنف از اصناف خلاق بنیک و بد هست ... در فضیلت شعر و شعر اوستا عرب و اول شاعر عجم ... در اینکه بهترین شعرای عرب نیز بودند و بهترین شعرای عجم نیز نقند ... در اینکه دو نفر از شعرای عرب و عجم اشعار خود در خدمت پیغمبر خوانده اند و انحضرت اشعار آنها را پسندیده	۲۶۲	*(واقع شانزدهم)* سوار بر نعل صاحب در چنگ و کن و غر داره اهل اندیشه برای امام علیه السلام ...
۲۵۰	*(واقع نهم)* بنا به و بیقراری نمودن حضرت زینب علیها السلام و نسل دادن امام علیه انکه مرده را	۲۵۶	۲۵۹	واقع هجدهم اطهار فرج و شاره نمودن اهل شهر قریبه در شب عاشورا و حرکات کفر امیر آنها ... در وصف کتاب کامل هجائی مؤلف آن عماد الدین طبر در اینکه محبت و دوستی عامه نسبت با اهل بیت تحقیقت دارد	
۲۵۲	در ذکر اشعار جوید خراسانی و اشعار محمود خان ملک الشعراء	۲۵۳	*(واقع دهم)* گفتگوی امام علیه با جناب هلال بن نافع در اینکه هلال بن نافع انصر اصحاب و محرم را امام بود	۲۶۳	و ذکر اشعار اینکه کوه و عمارت در قدح حسن بصری و قیام کرد او و خلفا و از حضرت حسن و حضرت حسین علیه السلام ... در وصف شهر قریبه در منبر زمین و قیام کرد اهل آن
	(واقع یازدهم) خواب دیدن امام علیه در آخر شب بیدار شدن انجناب از آن حال	۲۵۷	در ذکر کیفیت و تفصیل خواب مقبل در شب عاشورا ...	۲۶۴	در ذکر فریاد و طوافی که در قریبه کنند از نسل و اولاد

صفحه ۱۶۴	شکر کر بلا لعنهم الله ... (واقعه هجدهم) تولد عمر بن عبد العزيز در قریه حلوان در سنه شصت و یکم هجری	صفحه ۲۶۶	در اینکه بعضی از علما زمره در عباد رجال حضرت زین العابدین علیه السلام اند و بعضی و را در زمره رجال حضرت صادق نوشته اند . در ذکر فرق بین صحابه تابعین و فرق بنو امیه	صفحه ۲۶۵	در ذکر شهاب و حسب نسب عمر بن عبد العزيز ... در اینکه عمر بن عبد العزيز را عمر صغیر و عمر ثانی می گفتند ... در ذکر وجه تشبیه عمر بن عبد العزيز با شیخ بنی امیه ...	صفحه ۲۶۵	در اینکه عمر بن عبد العزيز در طریق محبت اهل بیت رسالت سالک می نمود ... در ذکر خاموشی افعال عمر در نمودن او فدک را با اهل بیت در اینکه شیعه دوستی عمر بن عبد العزيز را مدح کرده اند ...	صفحه ۲۶۵	در اینکه حضرت باقر و حضرت فاطمه بنت الحسین را عمر را مدح نمودند . در ذکر تاریخ خلافت و تاریخ وفات عمر بن عبد العزيز	صفحه ۲۶۶	در اینکه قتاده از همه اهل زمانه خود را ناتر بود با نساب ... در اینکه قتاده با اینکه چشم ندان تمام اعلا و اسفل بصیرت قدم وارد شد قتاده در مسجد بصره در رتبه حسن بصری ... در ذکر وجه تشبیه طايفه مغیره و اینکه مذاخفادات اهل ابراهیم قاعد است ...	صفحه ۲۶۶	واقعه بیست و یکم ولادت ابوالمنذر هشام بن عروة بن زبیر بن العوام در سال شصت و یکم هجری ... در اینکه هشام بن عروة را از کمال علماء واجلّه تابعین بشمار می رفتند در ذکر تاریخ وفات و محل قبر هشام بن عروة ... و آن شد هشام بر منصور و مطالبه نمود او را می رید نمودن از منصور در اینکه هرگاه عطاء و بخشش از طبیب نفعی باشد انعطاف بر آن خواهد بود ...	صفحه ۲۶۹	واقعه بیست و یکم ولادت سلطان محمود سبکتگین غزنوی در سنه سصد و شصت یک هجری . در اینکه مادر سلطان محمود در سالک بنات یک از اعیان زابلستان انتظام داشت ... رسیدن خبر ولادت سلطان محمود بامیر ناصر الدین زوین و در اینکه سلطان محمود بزرگوار پادشاه این سلسله است و وجه تشبیه غزنویان . در ذکر سلوک غزنویان و مد سلطنت ایشان . در اینکه غزنویان پانچ زابلستان یعنی افغان بود . در ذکر قد و افتاد امیر ناصر الدین سبکتگین در ایام
----------	---	----------	--	----------	--	----------	--	----------	--	----------	---	----------	--	----------	---

❦ (شب غاشوراء) ❦

❦ فهرست مطالب مجلد اول کتاب جواهر الکلام فی سوانح الایام ❦

❦ (۳۴) ❦

صفحه ۲۶۹	در ذکر تصرف نمودن سبکباز بعضی از نقاط هند و سنا و وسعت دائره تسلط او در ذکر فتوحات سلطان محمود از جانب افاد بالله عباسی باقی بین الملک و بین الدوله در ذکر حرص سلطان مذکور در جمع مال و مقصد بودن او بجست ناستوده بخل و املاک در اینکه خزانه سلطان محمود زاید بر صد رطل جواهر موجود در اینکه از اکابر شعراء زمان سلطان محمود فردوس شاعر بود در ذکر ترجمه حال و تبیان احوال فردوسی شاعر	صفحه ۲۷۲	خبر دادن بایزید بطاعه از شیخ خرقانه پیش از آنکه او بوجواید در ذکر تاریخ ولادت ابوالحسن خرقانه و ذکر حسب و نسب او در ذکر اشعار ملاه روی در وصف ابوالحسن خرقانه	صفحه ۲۷۶	در اینکه در هر روز از ماهها مهری رجال الغیب و طریقه احوال عالم سپهر میکنند در ذکر کیفیت استمداد نمودن از رجال الغیب در ۴۰
صفحه ۲۷۰	در ذکر حرص سلطان مذکور در جمع مال و مقصد بودن او بجست ناستوده بخل و املاک در اینکه خزانه سلطان محمود زاید بر صد رطل جواهر موجود در اینکه از اکابر شعراء زمان سلطان محمود فردوس شاعر بود در ذکر ترجمه حال و تبیان احوال فردوسی شاعر	صفحه ۲۷۳	در ذکر قصه عجیبه سلطان محمود غرفه با ابوالحسن خرقانی گفتار شیخ خرقانه با سلطان محمود که چهار چیز را از دست دهد علت عدم التفات شیخ با سلطان در وقت ورود و تعظیم او از سلطان در هنگام خروج	صفحه ۲۷۷	در ذکر اسامی افطابا و بعد از آن عامه و اینکه نسب سه نفر از ایشان منتهی میشود بحضرت حسین بن علی علیهما السلام در اینکه نسب سید عبدالقادر جلال منتهی میشود بحضرت یحیی در ذکر محل سکناه پدران سید احمد بدو و وجه تشبه او بپدر
صفحه ۲۷۱	در ذکر قصه فردوسی بفرخی و عجم و عنصری شاعر در ذکر فرستادن سلطان محمود شصت هزار درهم برای فردوسی بعد از فارغ شدن او از کتابها و ارد شدن مامورین سلطان محمود باشصت هزار دینار از دوازده شهر طوس و در دوازده شهر از دوازده دیگر در ذکر علو هبت دختر فردوسی و در کردن او عقیقه سلطان را	صفحه ۲۷۴	آمدن بوعلی سینا بخرقان بقصد ملاقات شیخ ابوالحسن در ذکر حکایت زوجه شیخ با جمعی که بقصد زیارت شیخ بشهر خرقان آمده بودند	صفحه ۲۷۸	واقعیه بیست و پنجم مشورت نمودن اخوند ملا فخری بامیر حاج میرزا حسین نوکر بامیر گفتار
صفحه ۲۷۲	واقعیه بیست و ششم وفات ملاک زاده معظم علی میرزا علی عماد السلطنه دهم	صفحه ۲۷۵	در ذکر کلمات جامعه شیخ ابو الحسن خرقانه و بعضی از اشعار او	صفحه ۲۷۹	واقعیه بیست و هفتم مأموشدن سید احمد بدو در عالم رؤیا که از مکه بمصر اید در اینکه سید احمد مذکور قطب سپه بود از افطابا و بعد در ذکر عدد نقبا و نجبا و ابدال و اخبار و عدد و غوث
صفحه ۲۷۳	واقعیه بیست و هفتم وفات ابوالحسن علی بن جعفر خرقانه در سال چهارصد بیست و پنج هجری	صفحه ۲۷۶	در وصف رجال الغیب و تبار قطب الافطاب	صفحه ۲۷۹	واقعیه اول سخن جبارن امیرگفتن عبد سپهر نسبت با قاهر و اهل بیت ان حضرت

۴۰ و آنرا از دست
ملقب شد سلطان محمود

❦ (فهرست مطالب مجلد اول کتاب احوال کلام فی سوانح الایام) ❦

❦ (فهرست مطالب مجلد اول کتاب احوال کلام فی سوانح الایام) ❦

❦ (۲۵) ❦

❦ (واقعہ دوم) ❦	صفحه ۲۷۹	❦ (واقعہ دوم) ❦	صفحه ۲۸۲
فرستادن حضرت پیدائش همد	صلوات الله علیه برادر خود حضرت	ابن الفضل علیه رابطلاب	❦ (واقعہ سیم) ❦
❦ (واقعہ سیم) ❦	ولادت ساهمان بن مهران در این	شب سنه شصت و یکم هجری	❦ (واقعہ چهارم) ❦
❦ (واقعہ چهارم) ❦	تقریب نمودن درویشا فلعه لنگر	در این شب سنه هزار و دویست	بست و هشت هجری
❦ (واقعہ اول) ❦	۲۸۲	❦ (واقعہ اول) ❦	۲۸۲
خلق شدن قلم بقول صاحب کتاب	زهة الجلیس در ذکر تفسیر این	شریفه ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ	در ذکر اقوال مختلفه مفسرین در
معنی ن و قلم و اینکه اولی خلق	الله تلم بود . در اینکه اول	چیزه را که خدا بنوعی از نورال	محمد خلق فرمود قلم بود .
در اینکه حق تعالی لوح و قلم را از	نور حضرت مجتبی خلق فرمود .	در ذکر اختلاف اقوال در اول	چیزه که قلم نوشت . در ذکر
❦ (مقصدی و بی) ❦	۲۸۱	❦ (مقصدی و بی) ❦	۲۸۱
❦ (مقصدی و بی) ❦	در ذکر ضبط لفظ عاشورا بمد	و قصه و اینکه عاشورا اسم	❦ (روز عاشورا) ❦
❦ (روز عاشورا) ❦	در ذکر ضبط لفظ عاشورا بمد	و قصه و اینکه عاشورا اسم	❦ (روز عاشورا) ❦

❦ (واقعہ دوم) ❦
 ۲۸۲
 عیسیٰ معرب است و آن روز هفتم
 محرم است . در ذکر روز و سال
 روز ناسوعا و عاشورا و عقوبت
 کیکه در یکی از این دو روز بدو
 واقعا و قایع روز عاشورا
 بر چهار قسم است قسم اول
 در ذکر وقایع این روز از زمان
 خلقت عالم و آدم تا سال شصتم
 هجری حضرت خاتم صلی الله علیه و آله
 ❦ (واقعہ اول) ❦
 خلق شدن قلم بقول صاحب کتاب
 زهة الجلیس در ذکر تفسیر این
 شریفه ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ
 در ذکر اقوال مختلفه مفسرین در
 معنی ن و قلم و اینکه اولی خلق
 الله تلم بود . در اینکه اول
 چیزه را که خدا بنوعی از نورال
 محمد خلق فرمود قلم بود .
 در اینکه حق تعالی لوح و قلم را از
 نور حضرت مجتبی خلق فرمود .
 در ذکر اختلاف اقوال در اول
 چیزه که قلم نوشت . در ذکر
 ❦ (مقصدی و بی) ❦
 ۲۸۱
 در ذکر ضبط لفظ عاشورا بمد
 و قصه و اینکه عاشورا اسم
 ❦ (روز عاشورا) ❦
 در ذکر ضبط لفظ عاشورا بمد
 و قصه و اینکه عاشورا اسم
 ❦ (روز عاشورا) ❦

❦ (واقعہ دوم) ❦
 ۲۸۲
 عیسیٰ معرب است و آن روز هفتم
 محرم است . در ذکر روز و سال
 روز ناسوعا و عاشورا و عقوبت
 کیکه در یکی از این دو روز بدو
 واقعا و قایع روز عاشورا
 بر چهار قسم است قسم اول
 در ذکر وقایع این روز از زمان
 خلقت عالم و آدم تا سال شصتم
 هجری حضرت خاتم صلی الله علیه و آله
 ❦ (واقعہ اول) ❦
 خلق شدن قلم بقول صاحب کتاب
 زهة الجلیس در ذکر تفسیر این
 شریفه ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ
 در ذکر اقوال مختلفه مفسرین در
 معنی ن و قلم و اینکه اولی خلق
 الله تلم بود . در اینکه اول
 چیزه را که خدا بنوعی از نورال
 محمد خلق فرمود قلم بود .
 در اینکه حق تعالی لوح و قلم را از
 نور حضرت مجتبی خلق فرمود .
 در ذکر اختلاف اقوال در اول
 چیزه که قلم نوشت . در ذکر
 ❦ (مقصدی و بی) ❦
 ۲۸۱
 در ذکر ضبط لفظ عاشورا بمد
 و قصه و اینکه عاشورا اسم
 ❦ (روز عاشورا) ❦
 در ذکر ضبط لفظ عاشورا بمد
 و قصه و اینکه عاشورا اسم
 ❦ (روز عاشورا) ❦

﴿ قَمَاقُولُ رُوْزِ عَاشُوْرَاءِ ﴾

﴿ فِهْرُ سَلَطِ الْجَلَالِ قَامَ كَاتِبُ الْهَوَا كَلَامُ فِي سَوَاقِ الْأَيَّامِ ﴾

﴿ ۳۰ ﴾

<p>درد ذکر وجود تهمینه حضرت ادم علی نبینا و اله و علیہ السلام در اینکه نام چهار پیغمبر است بود مگر نام چهار پیغمبر در اینکه اگر طاعت ادم علیه السلام بان خالق خلق پیشتر میگردد نمیشناختند... در ذکر عالت اینکه طلاق است مردان است عالت اینکه باید زنان در حجاب در ذکر عالت اینکه در قصاص است بین زنان و مردان و مهر زن نصف مهر است مرد است...</p>	<p>۲۹۳ فَإِنْ سَوِّتَهُ الْإِلَٰهَ... ۲۹۰ در ذکر اختلاف اقوال در معنی حدیث إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ آدَمَ مَرْمُومًا درد ذکر با نمودن روح از داخل شد در جسد ادم و خطاب حضرت رَبِّ الْأَرْبَابِ بَارِئ... درد ذکر اول کلمه که ادم علیه السلام تکلم نمود بآن و اول سخن که حق تعالی با او فرمود... ۲۹۱ در ذکر نمودن حضرت ادم علیه السلام و فیه روح بناف او رسید و اول خدا بآیات و کَانَ الْإِنْسَانُ نَجْوً در اینکه حق تعالی اول سر آدم خلق فرمود که محل خواست است... در ذکر اول طعامی که ادم و حواری داشت تناول نمودند... نظر نمودن علیه بر عرش و دیدن الجَنَابِ که برینان عرش نوشته است لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُوْلُهُ وَ عَلِيٌّ ۲۹۴ ﴿ وَاقِعَةُ يَجْبُصُ ﴾ بجوش کردن ملائکه بر ادم علیه السلام و ذکر شرح و کیفیت آن... در تفسیر آنچه که بر سر او فرستاد الْمَلَأْنَا كَهْلَهُمْ أَجْعَلُونَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ إِنَّ الْبُكُوْنَ مِنَ الْإِنْسَانِ و ذکر تفسیر چند آیه دیگر در اینکه سجده بر او واجب بخار است و بر ستمش نهاده و نقل پنج قول در حقیقت انجیده... در اینکه حق تعالی انبیاء را افضل راده است بر ملائکه و پیغمبر</p>	<p>۲۸۸ ﴿ وَاقِعَةُ سَبْعِي ﴾ خلق شدن ملائک با زادن از مقدس حضرت حق تعالی... در تفسیر آیه شریفه الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ جَعَلَ الظَّالِمَاتِ وَالنُّوْرَ الْإِلَٰهَ درد ذکر فرق بین جعل و خلق و نکته اینکه ظلمات بیصفت جمع ذکر شده است و نور مفرد در سر اینکه ظلمات قبل از نور ذکر شده در آیه کریمه... ۲۸۸ درد ذکر قول مجوس که گویند خدا مالتی نور است و شیطان خالق ظلمات... درد ذکر تفاوت بین مخالفه نور و ظلمت و معنی عرفانه نور و ظلمت... ﴿ وَاقِعَةُ حَمَارِ ﴾ در بد شدن روح در جسد حضرت ادم در ساعت شش از روز جمعه نماشه بخت... درد ذکر کیفیت خلف حضرت ادم علیه السلام بطور تلفیق از کتب تفاسیر و سوانح درد ذکر بروز و ظهور رجیمه اب در زمین و جوانان اهلانا روز قیامت... درد ذکر عالت اینکه حضرت عزرا سبل در بین ملائکه مخصوص گردید بقبضه ارواح نبی درد ذکر عالت شورش اب حشیم علیه السلام ابن من و تلخی اب گوش... ۲۸۹ تفسیر آیه شریفه إِنْ خَالِقُ الْبَرِّ ۲۹۲</p>
---	--	---

*(قما اول روز عاشورا) *

*(فهرست مطالب مجلد اول کتاب اهر الکلام فی سوانح الایام) *

*(۳۸) *

صفحه ۳۰۸	در تعین شجره منتهیه و ذکر اقوال مختلفه در آن بشرح و تفصیل تمام ...	صفحه ۳۱۱	در اینکه حضرت نوح ۴ اول کیست است که بعد از حضرت رسالت در روز جزا سر از خالت بردارد و اینکه انجناب معشود بر کافران در اینکه حضرت نوح ۴ اول است و ذکر معنی اولوالعزم در ذکر شیوع یافتن فو و فسا در عالم بعد از رفع حضرت در	صفحه ۳۱۴	در اینکه حضرت نوح ۴ اول کیست است که بعد از حضرت رسالت در روز جزا سر از خالت بردارد و اینکه انجناب معشود بر کافران در اینکه حضرت نوح ۴ اول است و ذکر معنی اولوالعزم در ذکر شیوع یافتن فو و فسا در عالم بعد از رفع حضرت در
۳۱۰	در اینکه اهل عالم بر دو قسم اند مکلف و غیر مکلف و اینکه مکلفین بر چهار قسمند ... در اینکه مقصود و مراد از آل ابرهیم ال محمد است و آل عمران علی بن ابیطالب علیه است	۳۱۲	در ذکر تاریخ ولادت حضرت نوح و مدت عمر انجناب و وفات بعثت . در اینکه منزل حضرت نوح ۴ در شهریه بود بر کنار فرات در غرب کوفه و انجناب صنعت تجاری داشت . در اینکه نوح در کوه سکنی مینمود و از گاه تا گاه ننازل میفرمود ... در ذکر نزول جبرئیل بر حضرت نوح و گفتار او با انجناب	۳۱۵	در ذکر دستور دادن حضرت و تعلیم نمودن جبرئیل حضرت نوح را در کیفیت ساختن کشتی و تفسیر آیه و کلاما مَرَّ عَلَیْهِ مَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ تَخْتَفَا امر نمودن حضرت نوح در ساختن کشتی
۳۱۱	در اینکه آدم علیه برای دنیا خلق شده بودند برای بهشت و علت اصطفا و او در روز عاشورا	۳۱۳	در ذکر کیفیت رفتن انحضرت بسو قوم در روز عاشورا و گفتار انجناب با ایشان در ذکر ایمان آوردن عمو و حضرت نوح و جلیس نمودن پدرش او را در زندان ... در ذکر شریعت حضرت نوح و اینکه در شریعت انحضرت احکام حد و موارد نبود ...	۳۱۶	در ذکر حضرت نوح در دنیا و استمداد نمودن انجناب از ایشان در ساختن کشتی و اینکه اول کسیکه بفرمان انجناب است و انجناب است گرفت حضرت نوح بود . و اینکه در طوفان نوح از کافران که نجات نیافتند مگر عو و عن و ذکر علت نجات
۳۱۱	در اینکه حضرت نوح اول پیغمبر بود که بعد از ادریس بعوث شد بسو زندان قایل	۳۱۴	واقعه یازی هم	۳۱۴	واقعه یازی هم
۳۱۱	در اینکه حضرت نوح اول پیغمبر بود که بعد از ادریس بعوث شد بسو زندان قایل	۳۱۴	واقعه یازی هم	۳۱۴	واقعه یازی هم

(قمر اول روز عاشورا)

(فهرست مطالب مجلد اول کتاب امیر الکلام فی سوانح الانام)

(۲۹)

صفحه ۳۱۶	در ذکر علت تخته های کشتی و اینکه بر هر تخته اسم پیغمبر از پیغمبران نوشته بود ...	صفحه ۳۲۰	ظاهر شدن خون از میخ پنجم و خبر دادن جبرئیل بحضرت نوح از شهادت حضرت امام حسین	صفحه ۳۲۲	از کشتی و تعبیر آن به بانو ح ابطیلا سلام مینا و برکات علیک اوی در اینکه تمام اهل عالم منتهی میشوند و خام و پافت پیران نوح علیه در ذکر وصف مدینه الثمانیه و وجه تمییز آن ... گندم شدن ربک و موه دادن در خان در حین غریب عجم حضرت نوح علیه در ذکر علت اختلاف لغات و لسنه
صفحه ۳۱۷	در ذکر دوازده تخته کشتی نوح که هر تخته بر اسم یک فرشته از شصت و شش بود . در ذکر کشتی اهل بیت کشتی سفینه نوح الحدیث و جو شدن چشمه قزوین و کردن نوح کشتی را بقبر بزبان امد کشته بعد از تمام شدن آن و گفتن اول الله الا الله فی الاولین و الاخرین انا السفینه الیه من دیکه نیج	صفحه ۳۲۰	واقع در از دهم فرود شدن حضرت نوح با اتباع خود از کشتی و پاپایان کوه جوگ	صفحه ۳۲۲	مردمان و علت سپاه نورن اهل حبشه و زنگبار ... در ذکر فرق و طوایف هر یک از پیران نوح علیه سلام در اینکه از نوح تعبیر شده است بآدم ثانی و فرمایش پیغمبر که فرمود نوح احد الابون ... در ذکر مدت زندگانی حضرت نوح علیه بعد از واقعه طوفان ... در ذکر تقسیم نمودن حضرت نوح ربع مکه را ب سه قسم و اگذار نمودن آنجناب هر قسمی یکی از پیران در اینکه حضرت االه بجام نه پس کرامت فرمود و ذکر اسامی آنها در اینکه حضرت االه سام بن نوح را نیز نه پس کرامت فرمود و ذکر
صفحه ۳۱۸	در ذکر اختلاف اقوال در مقدار طول و عرض کشتی و نقل نه قول در این باب ...	صفحه ۳۲۱	در ذکر بیان مؤلف در تحقیق تاریخ فرود آمدن حضرت نوح از کشتی و در تعبیر آن به شریفه یا ارض ابلعی ما ملک و با سماء اقلیمی و ذکر اختلاف اقوال در محل فرود آمدن کشتی نوح ... در ذکر اول مرتبه که قوس فرخ ظاهر گردید و اینکه ظهور آن دلیل بود بر کشتن آب ...	صفحه ۳۲۲	مردمان و علت سپاه نورن اهل حبشه و زنگبار ... در ذکر فرق و طوایف هر یک از پیران نوح علیه سلام در اینکه از نوح تعبیر شده است بآدم ثانی و فرمایش پیغمبر که فرمود نوح احد الابون ... در ذکر مدت زندگانی حضرت نوح علیه بعد از واقعه طوفان ... در ذکر تقسیم نمودن حضرت نوح ربع مکه را ب سه قسم و اگذار نمودن آنجناب هر قسمی یکی از پیران در اینکه حضرت االه بجام نه پس کرامت فرمود و ذکر اسامی آنها در اینکه حضرت االه سام بن نوح را نیز نه پس کرامت فرمود و ذکر
صفحه ۳۱۹	در ذکر اختلاف اقوال در مدت ساختن کشتی نوح و نقل پنج قول و جمع بین اقوال و اینکه کشته حضرت نوح همانا رسو الخدامه باقی بود و مرد مرید می پدیدند از آن عبیر میکردند در ذکر علت میخهای کشته نوح و ذکر پنج مناره که هر یک باسم یک فرزند نوحین ال عبا بود ...	صفحه ۳۲۱	در ذکر راه کردن حضرت نوح از رود نه کشتی که از کیفیت حال خبر آورد ... در ذکر علت مردود بودن کلاغ و مرغوب بودن کبوتر و علت آنکه مرغ خانگی قوه پریدن ندارد ... در ذکر کیفیت فرود آمدن نوح علیه	صفحه ۳۲۲	مردمان و علت سپاه نورن اهل حبشه و زنگبار ... در ذکر فرق و طوایف هر یک از پیران نوح علیه سلام در اینکه از نوح تعبیر شده است بآدم ثانی و فرمایش پیغمبر که فرمود نوح احد الابون ... در ذکر مدت زندگانی حضرت نوح علیه بعد از واقعه طوفان ... در ذکر تقسیم نمودن حضرت نوح ربع مکه را ب سه قسم و اگذار نمودن آنجناب هر قسمی یکی از پیران در اینکه حضرت االه بجام نه پس کرامت فرمود و ذکر اسامی آنها در اینکه حضرت االه سام بن نوح را نیز نه پس کرامت فرمود و ذکر

*(قِمَاوَل رُوزِ عَاشُوراء) *
*(فِهْرَسْت لِمَطَّلِبِ جُلْدِ اَوَّلِ کِتَابِ هِرَاکَلَامِ فِی سَوَاحِجِ الْاَبَارِ) *

صفحه ۳۲۵ اسامی آنها در وصف حجر المطر و اسم ترکین و اینکه بافت بن نوح را پازده پیر بود و ذکر اسامی آنها ... بافت شدن نمک بدست فودک بن ترک بن نوح و مضار شدن از آن تبع نمودن اولاد بافت عسل را و حلو اساختن ایشان از آن ... در ذکر کفار شیطان با حضرت نوح بعد از واقعه	صفحه ۳۲۷ در تفسیر آیه وَاَسْفَا عَلٰی یُوسُفَ وَابْیَضَتْ عَجْنَاهُ مِنَ الْخَرْنِ در تفسیر آیه فَلَمَّا اَنْ جَا الْبَشَرُ الْفُتٰهُ عَلٰی وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيرًا در ذکر عن و خواهی حضرت یوسف از برادران خود و تفسیر آیه رَزَقَ الشَّیْطَانُ بَنِيهِ وَبَنِي اِخْوَتِهِ الْاٰیة ...	صفحه ۳۲۸ واقعہ سیزدهم در و در حضرت یوسف بمعنی استقبال نمودن اهل مصر از الجناب در وصف حسن و جمال حضرت یوسف صلی الله علیه و آله واقعہ چهاردهم بنیاد شدن حضرت یعقوب بر سید پیراهن یوسف علیه السلام در ذکر وجه تمییز حضرت یعقوب با اسرائیل و تاریخ ولادت او در ذکر علت حسد بردن یسار یعقوب بر برادرش یوسف در تفسیر آیه لَا تَقْتُلُوا یُوسُفَ وَالْفُؤَادَ فِی غِیَابِ الْجُبِّ تفسیر آیه اِنَّا نَهْنَانِشْنِ وَرَزَقَا یُوسُفَ عِنْدَ مَا عَمِلَا در ذکر عاتق مبتلا شدن حضرت یعقوب بفران یوسف علیه السلام	صفحه ۳۲۹ در اینکه پیراهن یوسف به پسر رسید بحضرت رسالت هم و این حضرت رسید با همه اطهار در ذکر مسافت بین کنعان و مصر و کیفیت آمدن یوسف با کمال در ذکر بنیاد شدن حضرت یعقوب و بازگشتن جوانان با حضرت و تفسیر آیه اَلَمْ اَقُلْ لَّکُمْ اِنِّیْ اَعْلَمُ مِنْ اللّٰهِ مَا لَا تَعْلَمُوْنَ ... در تحقیق علت اینکه حضرت یعقوب یوسف را نه ضعیف و پیران را نه	صفحه ۳۳۰ در تحقیق اینکه حضرت یعقوب با مرید بیوت چگونه افتد اضطرار می نمود در فران یوسف در تحقیق اینکه حضرت یعقوب با اینکه میدانست یوسف زنده است چگونه اضطرار می نمود در تحقیق اینکه چو تواند بود که حضرت یعقوب نابینا شود و اینکه پس بران میباید در خلقت ایشان نقص نباشد ... واقعہ پانزدهم بعقد در آوردن حضرت سلیمان بلفیس برای خود بعد از گذشتن چهارده سال از سلطنت او در ذکر مدت پادشاهی و سلطنت حضرت سلیمان و وصف هر پنج خبر دادن هدیه بحضرت سلیمان از ملک و پادشاهی بلفیس و تفسیر آیه اِنِّیْ وَجَدْتُ اِمْرَاةً تَمْلِكُهُمْ الْاٰیة ... در کیفیت نامه نوشتن حضرت سلیمان برای بلفیس و فرستادن الجناب که توسط مرغ هدیه و تفسیر آیه اِنْ هَبْ بِنَکَیْهِ هٰذَا در ذکر کفار بلفیس با اعیان و اشراف مملکت خود و تفسیر آیه وَ اِنِّیْ مُرْسِلٌ اِلَیْهِمْ هَدَیَّتِهِ فَنَاطِرَةٌ بِیَمِّ رَجْعِ الْمُرْسَلُوْنَ در ذکر فرستادن بلفیس با صد
--	---	---	---	--

(فیماول روز غاشو را)

(فهرست مطالب مجلد اول کتاب چهار لکلام فی سوانح الایام)

(۴۱)

صفحه ۳۳۲	کنیز و پانصد غلام و هزار خوش طلایا و اشیا نفیسه دیگر برای حضرت سلیمان علیه السلام	صفحه ۳۳۶	از پاهای تخت سلیمان بدعا اصف بن برخیا	صفحه ۳۴۰	در تحقیق ترک اولی که از حضرت سلیمان سرزد و تفسیر آیه إِلَیَّ أَجَبْتُ حَبَّ الْخَمْرِ عَنْ كُرْبٍ
۳۳۳	در ذکر نامه نوشتن بلقیس بر حضرت سلیمان و درخواست نمودن او از آنحضرت امورش و چندی را امر فرمودن حضرت سلیمان بتب دادن میدان و از استن محفل در مقدمه آمدن و سکون بلقیس در ذکر کیفیت ورود و رسولان بلقیس بیارگاه حضرت سلیمان	۳۳۷	فرمایش حضرت سلیمان با بلقیس و تفسیر آیه هَلْکَ اَعْرَیْکَ قَالَ کَاَنَّهُ مَوْتُ وَ تَفْسِیرُ فَلَمَّا رَاَهُ حَسِبْنَاهُ لِحُجَّةٍ وَ کَشَفَتْ عَنْ سَاقِیْهَا . در ذکر اینکه اگر کمی زنی بخواد جایز است که محاسن او را به بیند	۳۴۱	در ذکر اقوال اهل تفسیر در که بر سر حضرت سلیمان و در ذکر فرمایش حضرت سلیمان که امشب گرد این صد زن بزم و ترک نمودن الخناب گفتن کَلِمَةُ اِنَّا لِلّٰهِ رَا . سرزد حضرت سلیمان فرزند خود را بملائکه که او را در میان ابر بگذاشتند و افکارن مرده ان به بر سر بر الخناب
۳۳۴	در ذکر اوامر و فرامین حضرت سلیمان در انجام مطالب بلقیس در ذکر فرمایش حضرت سلیمان با رسولان بلقیس و تفسیر آیه اَتَمِدُّوْنِیْ بِمَالِیْ فَاِنِّیْ اِلَیَّ رَاجِعٌ مِثْلَ اَتَیْکُمْ . در ذکر بازگشتن رسولان بلقیس و تفسیر آیه شَرَفُ اِرْبَعِ الْبُحْرِ فَلَمَّا اِنْتَهَوْا بِجَنُودِ لَا فِیْلَ لَهُمْ هَا اَلَا یَ .	۳۳۷	مرگ مان . در ذکر اختلاف اقوال علماء در باب ترویج بلقیس و اتمام او مدت هفت سال و ده ماه در ملازمت حضرت سلیمان	۳۴۱	احضار نمودن حضرت سلیمان جنیان و سیاهلین را و فرمایش الخناب در باب گردانیدن ایشان فرزند او را از ملک الموت و قات کردن فرزند غریب حضرت سلیمان و در باب آله تخت بپارشدن حضرت سلیمان و افکارن الخناب بر روی تخت مانند جسد بی روح
۳۳۵	حرکت نمودن بلقیس با امراء و همه عساکر و خدم خود بجانب حضرت سلیمان . امر کردن حضرت سلیمان با در میان و جنیان با آوردن تخت بلقیس با سرعت وقت	۳۳۸	واقع شایری هم برگشتن ملک و سلطنت بحضرت سلیمان . تفسیر آیه وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَیْمَانَ وَ اَلْقَيْنَا عَلَیْهِ کُرْسِیَّ جَدًّا اَشْمَ اَنْاب . در ذکر اقوال عامه در اینکه خدا سلطان سلیمان را در انگشتر او قرار داد	۳۴۱	آمدن دو فرقه روح در خدمت حضرت سلیمان و بولای رفع حکومت و قاتل شدن آنحضرت که حکم له اهل خداد باشد که قبله یک از زوجات آنحضرت بودند
۳۳۶	در ذکر تفسیر آیه اِنَّا اِهْلَ الْمَلَأِ اَتَیْکُمْ بِآیَاتِنَا یَعْرِضُهَا قَبْلَ اَنْ یَّمُوتَ مُطِیْعِینَ فَرَدَقِیْنِ تَحْتَ بَلْقِیْسَ در موضع خود و بیرون آمدن آن	۳۳۹	تفسیر آیه وَ وَهَبْنَا لِدَاوُدَ سُلْطٰنًا نِّعْمَ الْعَبْدُ اِنَّهٗ اَرَادَ در ذکر قصه هزار اسب که حضرت داود علیه السلام از عمارت گرفته و بمبارت رسید بحضرت سلیمان	۳۴۲	در ذکر رد اقوال تضام گرام و جمال ایمان که در تفسیر و الْقِنَاعُ عَلَیْ کُرْسِیِّ جَدِّ اَلْفَنَد

۳۴۲	(واقعۀ هفدهم) روز کوفریا پیش پیغمبر در باب روزه داشتن روز عاشورا بعد از آنکه عرض کردند جماعت یهود این روز را روزه میگیرند	۳۴۶	روز کوفریا پیش امیرالمؤمنین و ابراهیم و ابراهیم و ابراهیم امیرالمؤمنین و در واقعۀ صفین ذکر اعتراف نمودن معاویه به فضائل و مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام	۳۵۰	(واقعۀ سیم) امیر فرمودن امام علیه السلام بآنکه از خنجر در خندق و کشتار شمر لعین خطاب
۳۴۳	روز کوفریا پیش امیرالمؤمنین عاشوراء ناانگاه که روزه ماه رمضان فرض شد روز کوفریا پیش حضرت صادق در باب روزه داشتن روز عاشوراء و علت اینکه غایت از روزادری برکت میداند...	۳۴۷	روز کوفریا پیش امیرالمؤمنین رسولان معاویه و پیروان امدن بیت هزار مقاتل که همه غرق گشت بودند برای خاتم امیرالمؤمنین	۳۵۱	افسادن ابو جریه مرز در اتش خندق و هلاک شدن او و پیغمبر امام علیه السلام و اینکه بعضی از اهل تبع گفته اند که آن اتش در خندق همچنان بود تا عصر عاشوراء که همه را آوردند از همان اتش بداد بخشام حرم زدند...
۳۴۴	روز کوفریا پیش امیرالمؤمنین عاشوراء چهره از روزی و روزی در منزل خود ذخیره کند... روز کوفریا پیش نورالدین حسن شافعی و جمال الدین زرنده که هر دو از معتقدین غایت اند روز باب عبد گریز و روز عاشوراء	۳۴۸	قسم دوم و مبارز و جامع روز عاشوراء و خوار و شهادت بواقعۀ کربلا و شهادت حضرت سیدالشهدا علیه السلام	۳۵۲	(واقعۀ چهارم) مناجات نمودن امام علیه السلام بعبادت ارای فریضه صبح و لباس جنگ پوشیدن الجناز بعد از مناجات
۳۴۵	روز کوفریا پیش علامه مجلسی علیه الرحمه در باب روزی شدن روز عاشوراء... واقعۀ هجدهم فرستادن پیغمبر محمد بن مسلمه انصار و ابا بکر نفر سوار بویه قبیلہ قرطه (بضم قاف)...	۳۴۹	روز کوفریا پیش امیرالمؤمنین امیرالمؤمنین که بنظم شعر عرب و فارسی روز کوفریا پیش امیرالمؤمنین در مقام امیرالمؤمنین و ذکر کربه الغاب الجناز	۳۵۳	(واقعۀ پنجم) روز کوفریا پیش امام علیه السلام با اصحاب خود که امروز جلگی را شهادت کردند روز کوفریا پیش صف اراده عمر بن سعد و اشای رؤساء طبرستان
۳۴۶	واقعۀ نوزدهم وفات ابودردا فاضله معاویه در شام در سال فیم خلافت عثمان مطابق سنه ۳۵ و در روز روز کوفریا و کفایت اسلام ایمن ابودردا و ترجمه احوال	۳۵۴	روز کوفریا پیش امیرالمؤمنین برادر بزرگوارش حضرت امام حسن پیغمبر و شهادت امیرالمؤمنین و روز پیغمبر و شهادت امیرالمؤمنین و روز	۳۵۴	وغیر رسید الخ و در ذکر احوال مورخین در عهد اصحاب الا مقام حضرت سیدالشهدا علیه السلام و نقل بازده قول از اقوال ایشان در ذکر اسامی هفت تن از پیغمبر که در واقعۀ کربلا بدرجه شهادت رسیدند...
۳۴۷	واقعۀ بیستم روز کوفریا پیش امیرالمؤمنین امیرالمؤمنین و در واقعۀ صفین ذکر اعتراف نمودن معاویه به فضائل و مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام	۳۵۰	(واقعۀ دهم) روز کوفریا پیش امام علیه السلام با اصحاب از نمودن امام علیه السلام فریضه صبح را با اصحاب کرام و فرمایان الجناز با اصحاب خود بعد از فراغ از نماز...	۳۵۰	روز کوفریا پیش امام علیه السلام با اصحاب از نمودن امام علیه السلام فریضه صبح را با اصحاب کرام و فرمایان الجناز با اصحاب خود بعد از فراغ از نماز...

ذکر اختلاف اقوال در
شهادت آنحضرت

(قسمی و قیوم روز غایب)

(فهرست مطالب مجلد اول کتاب احادیث و کلام فی سوانح الایام)

(۳۳)

صفحه ۳۵۹	در اینکه از شهدای واقعه طف پنج نفر از اصحاب پیغمبر بودند و پنج نفر طفل غیر بالغ بودند	صفحه ۳۶۱	در ذکر اشعار سید بحر العلوم مفاتیب فلا انی الحسین الخ در ذکر اشعار شیخ محمد بن حماد علیه الرحمه و هفتی که بعد از آن تأملوا الخ . در ذکر اشعار وصال شهبازی با دم آمدن بنیها رفتش . الخ .
۳۵۵	در اینکه از شهدای کربلا باز تن غلام بودند و چهار نفر بعد از شهادت امام شهید شدند و در اینکه از اصحاب امام علیه السلام واقعه کربلا و نفر بعد از شهادت انحضرت بعد از مدتی از کثرت جراحات وفات کردند . . .	۳۶۲	در ذکر کفنار شهر علیه اللعنه در بین خطبه امام علیه السلام و فرما امام علیه السلام با او . .
۳۵۶	در اینکه سه نفر از شهدای کربلا و عیال ملازمین با امام بودند و در اینکه نه نفر در واقعه کربلا شهید شدند در حالیکه مادر شان در حبه ایستاده نظربین در اینکه امام علیه السلام برای ده نفر از شهدای مرثیه خواند . . .	۳۶۳	*(واقعه هفتم)* خطبه دوم امام علیه السلام بعد نصیحت کردن جناب زهیر بن الفهین آن گروه را . . .
۳۵۷	در اینکه سرهای جمیع شهدای از بدن جدا شد مگر دو شهید *(واقعه ششم)* خطبه اول امام علیه السلام الناس سمعوا قولي ولا تجادلوا خیر اعظمکم ما یحیی لکم علی الخ	۳۶۴	در ذکر غمخوار حضرت ابی و اوصیای برای امت و علت نفرین کردن حضرت یونس بر قوم در ذکر علت اینکه انبیاء و مُرسلین تحمل رنج و محنت میبودند . پیش ناخن جناب زهیر بن الفهین و مخاطب نمودن انجناب سپاه کوفه را : اها الناس ان حق المسلم علی المسلم الخ
۳۵۸	در ذکر ترجمه خطبه امام علیه السلام	۳۶۵	در ذکر شرح و تفصیل خطبه دوم امام علیه السلام اها الناس اعلموا ان الدنیا دار فناء و زوال . الخ . در ذکر جواب دادن لشکر با محضر و فرمایش امام علیه السلام با اصحاب خود که آن القوم قد استخوذ علیهم لشکرا الخ نوشته بجزیه که میوه ها رسید
			(واقعه هشتم) خطبه سیم امام علیه السلام الخ الذی خلق الدنیا فجعلها دار فناء و زوال . الخ .
			(واقعه نهم) قسم دادن امام علیه السلام لشکر کوفه را انشد که یا لله هل تعرفونی الخ . . در ذکر کفنار لشکر در جواب فرمایش امام علیه السلام که قد علمنا ذلک کله و نحن غیر ناریک حتی تذون الموت عطفاً . .
			دست بردن انحضرت بر محاسن خود و فرمودن انجناب انشد غضب الله علی الیهو حین قالوا عزیر بن الله الخ . .
			(واقعه دهم) استماع امام از نجاران لشکر خواموش شدن لشکر و فرمودن ایشان طبلها و کوسه ها را شد فرمایشات امام علیه السلام استدلال نمودن امام علیه السلام بآیات مبارکات قرآن . . ندا کردن امام علیه السلام بپناه نفر از رؤسای کوفه را که انا شما نوشته بجزیه که میوه ها رسید

❦ (قسمی و بی روز غاشوراء) ❦

❦ (فهرست مضامین اول کتاب چهار کلام فی سوانح الایام) ❦

❦ (۴۴) ❦

صفحه ۳۶۵	وزمین سبز شده الخ	صفحه ۳۶۸	ظهور شدت خوف و هراس اهلبیت رسالت ... حمله آوردن حصین بن نمیر با پانصد کماندار بر اصحاب حبیب	صفحه ۳۷۲	لفاء خدا را بر بقاء دنیا ... روز ذکر استغاثه امام علیه و ترلز ارکان عرش و فتح ملائکه فخیر شدن امام بن طغر بافتن براعدا و بین لفاء خدا ...
۳۶۵	واقعہ یازی هم جنک مغلوبه اول رجب غاشوراء و کشته شدن پنجاه نفر از اصحاب سید الشهدا در اینکه رسم عرب در کفیت مخاربه بر دو طریق است یکی طریق مبارزت و دیگری بطور جنک مغلوبه ...	۳۶۹	حمله آوردن شهر بنیهام حرم نذا کردن او که آتش بیاورد تا این پو تر ابو زانم ... در اینکه در روز غاشوراء سینه اشکر ضلالت حمله آوردند بنج اهلبیت رسالت ...	۳۷۳	روز ذکر اشعار حجة الاسلام مرحوم حاجی فاضل خراسانی نصرا مد گفت ای سلطان عمن الخ روز ذکر اشعار حجة الاسلام پس فرشته نصرا ز امر قدیر الخ
۳۶۶	روز کرانکه در واقعہ کر بلا از صبح تا بظهر سه مرتبه جنک مغلوبه واقع شد ... روز ذکر طلب نمودن امام عمر بن سعد را در روز غاشوراء و فرمایش انجناب با او .	❦ (واقعہ چاری هم) ❦ ۳۷۴	نماز گذاردن امام علیه باصف از اصحاب کرام ... در اینکه امام علیه السلام بنفس شریف خود اذان گفت و این بعد را ندان فرمود که باین سعد انبیت شرایع الاسلام الخ ...	۳۷۴	روز ذکر اشعار سید مظفر علی ملک الشعره : گفت شاهامن فرشته نصرتم ... موتل بودن هفتاد هزار ملائکه بر قبر امام حسین علیه السلام
۳۶۶	واقعہ یازی هم جنک مغلوبه دوم و شهادت جناب مسلم بن عوسجه رضوان	۳۷۰	روز ذکر گفتار حصین بن نمیر و فرما جناب حبیب بن مظاهر با او ...	❦ واقعہ شانزی هم ❦ ۳۷۵	حضرت طایفه بنی جان برای نصرت سید مظلومان و فرمایان حضرت با ایشان که من مخالف نمیکنم قول جدم و سول خدا را اللهم زعفر جبهه برای نصرت امام علیه و حکایت عجب زعفر با بر ثقة از طلاب علوم و دصنفها
۳۶۷	الله علیه ... روز گذاردن عمر بن حجاج لشکر کوفه را که احقان ابامیدانید که با چه کسان کارزار میکنید ... در کفیت شهادت جناب مسلم بن عوسجه و صفت نمون او بحبیب مظاهر در شهادت	۳۷۱	روز گذاردن کاره جناب زهیر و سعید بن عبد الله و زمین افتادن سعید از کمر زخم تیر ... در اینکه بر وایت بعضی از ارباب مقابل فرست نماز دادند با امام علیه روز ذکر اشعار مبرزا عبد الوهاب لسان الحق ناظم فرهنگ خدا پرست	۳۷۶	روز ذکر اینکه قوت و غذای اهلبیت از کوفه نامه از ماند اسمان بود ...
۳۶۸	(واقعہ سیزی هم) جنک مغلوبه سیم در نزدیکی	۳۷۱	(واقعہ یانزی هم) نزول ملائکه برای نصرت و بار امام علیه و اختیار نمودن آنحضرت	۳۷۷	(واقعہ هفدهم) جواب دادن حضرت علی و ارجاع جمع انبیاء و اوصیاء استغاثه امام علیه السلام ...

فهرست مطالب مجلد اول کتابهای کلامی و سوانح الایام

۴۵ (۴۵)

صفحه ۳۷۷	روزگردستور فاضل در بند	امامان ملائکه با حرمه	موفق احوال و بابیه
۳۷۷	نمایه ترجمه در باب نقل نمودن از	برای حضرت و بارش امام علیه	در اینکه شجاعت حضرت سید
۳۷۸	کتاب سرائد الهاده و بیت دار	(واقعه نوزی هم)	الشهداء صلوات الله علیه و دعا
۳۷۸	باختیار	بنازدت و شجاعت ادا علیه	بر تبه روز و ظهور کرد که شجاعت
۳۷۸	روزگردگفت اجابت نمودن	و وصف مکتب انحضرت و رجز خوا	شجاعت شاه و لایق را فرمود کرد
۳۷۸	حق تعالی و ارواح انبیاء و اولیا	باختیار کفر انور) الخ	در تحقیق و بیان دفع استخفاف
۳۷۸	و ملائکه و مؤمنین استغاثه	روزگرد حملات ادا علیه	کثرت مقولین ادا علیه
۳۷۸	ادامه را	گویند لشکر مانند مکر و طغ	(واقعه بلبله و سیدی)
۳۷۸	و از اخذ الله ميثاق النبي	در وایت حمید بن مسلم	و در وایت امام علیه السلام در وایت
۳۷۸	لما ائذکم من کتاب حکمة	در ذکر اشعار شیخ علی بن شیخ	فراست و منع نمودن لشکر انحضرت
۳۷۸	روزگرد موبدات چند در جواب	بمکرم و لم یومکوا و ابدا علیه	را از شامیدن اب
۳۷۸	گفتن ارواح انبیاء و ارواح	در ذکر اشعار خجسته اسلام	در ذکر اشعار وصال شهر
۳۷۸	مؤمنین استغاثه انحضرت را	شهر را از خیمه پیرین روزگرد	چو کارشاه ز جنت بکارزار کند
۳۷۹	عیادت نمودن حضرت سید	(واقعه بلبله و سیدی)	و ذکر اشعار سید عبدالحسین شرف
۳۷۹	الشهداء مرد مریض را و رفع عید	نختر نمودن ادا بر دگر و ارم	ذوالجناح شاه سر بالا گرفت الخ
۳۷۹	تب لرز را از آمدن بیک قد و طاهر	را در یک ارسه کار و گفتار حسا	آمدن تبریزان مبارک امام
۳۷۹	سپهر کردن کوه اشاره حضرت	بخار و دیوار زن امام علیه	و نه کردن خولی که انجمن خجسته
۳۷۹	صادق عم در بین مکه و مدینه	در ذکر رجز خوانی ادا علیه	حرمه را آتش زدند
۳۷۹	در ذکر حرکت نمودن ایدان	انا ابن خا الطهر من الهمم	(واقعه بلبله و سیدی)
۳۷۹	شهادت کربلا و شیده شدن	در ذکر گفتار شمر با ابن سعد	سپهرن امام علیه و رایع امام
۳۷۹	کلمه لبیک از حلقه و خجسته	ایها الامیر انا لک ویرا الحسین	را از بند خونی حضرت سجاد علیه
۳۷۹	دورق استغاثه سید مظفر	اهل الارض لا فناء هم عن اخرهم	در اینکه گفت و قبول و رایع
۳۷۹	(واقعه بلبله و سیدی)	در ذکر خاقان شدن لشکرین	امامت با امام بر دو قسم است
۳۷۹	نزدل صحیفه از جانب خدا بر خا	امام و خیمه حرم و فرار ازین	در اینکه و رایع امامت توسط
۳۷۹	العباد روحی ارواح العالمین	باختیار با شیعه الایستغاث	سفر از نوان طاهر است
۳۷۹	له الفداء	(واقعه بلبله و سیدی)	بحضرت زین العابدین علیه
۳۸۰	در ذکر اصل و ماخذ نزول	رخت کشیدن کرده اشرا بر سید	در اینکه ابوالحسن علی بن الحسین
۳۸۰	صحیفه از آسمان و گفتن نزول	دار البوار بدست مبارک امام	معوده از اهله علماء امام
۳۸۰	ان و مضمون مر قومه دران	در ذکر عده مقولین امام علیه	بوده و کسانیکه او را از غایب

قسم دوم و بیرون غاشو

فهرست مطالب جلد اول کتاب احکام و سوانح الایام

(۴۶)

۳۸۷	دانشه اند اشباه کرده اند... در ذکر توسط حضرت امیر علیه السلام و زینب خاتون و فاطمه بنت الحسین ع	۳۹۱	واقعہ بیست و هفتم زائمه عظمی و مصیبت کبری شهادت حضرت سید الشهداء علیه السلام و زینب	۳۹۵	در ذکر بدین ذوالجناح بر در جسد امام علیه و هلاک نمود او چهل نفر از آن سپاه را بکشت و دندان...
۳۸۸	در انتقال موارث امامت بحضرت زین العابدین علیه السلام (واقعہ بیست و چهارم) ربیع تیره شعبه مسموم و بر قلب مبارک امام مظلوم...	۳۹۲	در ذکر روایت هلال بن نافع و کلام ابن طاووس در کیفیت شهادت امام علیه و فقرات زیارت ناحیه...	۳۹۶	در ذکر کیفیت آمدن ذوالجناح بشمار چهارم و اشعار شیخ بن سلیمان حریری...
۳۸۹	در ذکر اشعار شیخ علی در منظومه معراج المحبته و شعر محقق کر بلائی (واقعہ بیست و پنجم) از اسب افتادن امام حسین از نهر کین و پناه بردن زینب خاتون باین سعد لعین... در ذکر اشعار سید جید حلی علیه السلام	۳۹۳	در ذکر اشعار امام زین العابدین بجهت تبریز و اشعار شیخ علی بسیار عراقین...	۴۰۰	در آنکه ذوالجناح پنجمه گاه در و بر میگشت ناسه مرتبه و در تیره اول همه نوان ناله کان بجا مصراع آمدند...
۳۸۹	الله هذا ابن النبی لعظمه الخ و اشعار محمّد خان ملک الشعراء چو شاه دین بجا که آمد پشت بپوش در ذکر اشعار مرحوم حاج سید جواد و اعظم کر بلائی علیه الرحمه (زان خسب الله چون بشنید سخن...	۳۹۴	واقعہ بیست و هشتم اضطراب حضرت روح الامین در مصیبت امام مکی و ظاهر شدن پیغمبر در عرصه کر بلا در حالیکه گاه نظر می نمود بر زمین... بخت کردن لشکر بابک بگرد روز غاشو که خدیج کنند بر	۴۰۱	واقعہ بیست و نهم در ذکر اشعار امام حسین علیه السلام از سپاه رسول خدا را با حال که انگشت بدندان گرفته...
۳۹۰	در ذکر اشعار حاج سید حسن استرآبادی و اعظم کر بلائی علیه السلام	۳۹۵	واقعہ بیست و دهم فرود رفتن ذوالجناح در میان آفرین		واقعہ سی و یکم ند کردن حضرت روح الامین در بین آسمان و زمین بدان
۳۹۱	در ذکر فقرات زیارت ناحیه منویه بامام عصر علیه السلام		در ذکر کیفیت حال ذوالجناح در میان آب فراط در ذکر کیفیت حال ذوالجناح بعد از شهادت امام علیه السلام...		

﴿ قمر روز عاشورا ﴾

﴿ فهرست مطالب جلد اول کتاب اهل کلام فی سوانح الایام ﴾

﴿ (۷۴) ﴾

صفحه ۴۰۱	شهادت امام علی (ع) در ذکر اشعار فناد مناد عند ذلك في السماء الخ ... وذلك ملك فردوس در دیار بها اهل البحار والبوايا الخ	صفحه ۴۰۶	واقعہ سی و هفتم باریدن خاک و خاکسپاری مصیبت عزیز خالق اکبر و تحقیق دقیق در سر باریدن خاک در آن روز ...	صفحه ۴۱۱	در تحقیق اینکه ظهور و حرم در شفق دلیل است بر غضب حضرت حق
صفحه ۴۰۲	واقعہ سی و دوم نفرین کردن ملک امین بر قاتل امام حسین ... و توفیق	صفحه ۴۰۷	واقعہ سی و هشتم باریدن خون از آسمان در مصیبت سرور مظلومان و ذکر اینکه علمای عامه و فقهای ائمه عشره پیغمبر باریدن خون از آسمان ... در اینکه خون باریدن از آسمان بطوریه بود که خیمها و جرهاران خون شد ...	صفحه ۴۱۲	واقعہ چهل و یکم تزلزل عرش و فرش در مصیبت امام علی (ع) و ذکر فقرات زیارت اول ماه رجب باینکه و آیه و لقد افشعن لیدمائمکم اطلن الغر در ذکر تزلزل جبال و اهتران حضرت و الجلال و خجته ملائکه و ذکر چند شعر در این باب ...
صفحه ۴۰۳	واقعہ سی و سوم نیافتن عامه بر فطر و اضحی و ذکر تحقیق علمای اعلام در این باب ...	صفحه ۴۰۸	واقعہ سی و نهم جوشیدن خون از زمین در امام حسین و سوال کردن بن عبد الملک از حضرت با قرینه از علامت شهادت امیر المؤمنین و ذکر ظهور علامت شهادت سید الشهداء علیه و آله و اهل بیت المقدس ...	صفحه ۴۱۳	واقعہ چهل و دوم گریستن فرشتگان بر سید مظلومان و ذکر شرح تفصیل گریه نوحه ملائکه و وجه تمیبه حضرت فاطمه در اینکه چهار هزار ملک در نزد قبر حضرت سید الشهداء بر آنحضرت گریه میکنند تا روز قیامت ...
صفحه ۴۰۴	واقعہ سی و چهارم پرواز کردن شیطان از شدت فرح و شادمانی و گفتار و بالنگر در اینکه شیطان چهار مرتبه از شدت درد ناله کرد و در مرتبه از نهایت فرح تفتن نمود	صفحه ۴۰۹	واقعہ سی و پنجم طوفان شدن هوا در مصیبت حضرت سید الشهداء و اشعار محتمل کاشانه ...	صفحه ۴۱۴	واقعہ چهل و سیم گریه بیشمار و در زنجاران در مصیبت سرور مظلومان و در حضرت صادق علیه و آله بحسب بن ابی فاخته در هنگام ورود در محراب غافلانه ذکر و ستودن مومن در هنگام که یاد کند از حضرت سید الشهداء
صفحه ۴۰۵	واقعہ سی و ششم منکشف شدن افسان تاریک شدن هوا بطوریکه شاد ظاهر گردید ...				

۴۱۵	در ذکر کیفیت گریستن آسمان و اهل آن و هشت و خزان آن و نمره کشیده جهنم و حبس شدن آن بخت زمان ...	۴۲۲	از چیزهایی که دیده میشوند و چیزهایی که دیده نمیشوند تمام آنرا که در دست مصیبت	۴۲۲	وجه پنجم در اینکه امام بابا فاطمه خضیه و واسطه استفاضا خلفه وجه ششم در اینکه بروز و ظهور آیات و خوارق عادات بعد از شهادت امام هدی علیه السلام از باب اینکه حق سبحانه و تعالی فرمود
۴۱۶	واقع چهارم چنانکه در مصیبت سید عالم بیان ... و ذکر چند روایت در شرح و تفهیم آن که در جنان ...	۴۲۳	در ذکر اشارات شاعر و اشعار مخزون رسته در گریستن موجودات ... و ذکر کیفیت گریستن هر یک از غیبی و شهادت	۴۲۳	در ذکر کیفیت گریستن هر یک از غیبی و شهادت
۴۱۷	واقع پنجم چنانکه در مصیبت سید عالم بیان ... و ذکر چند روایت در شرح و تفهیم آن که در جنان ...	۴۲۴	در ذکر عتق انقلاب اضطراب موجودات در مصیبت سید عالم و ذکر عتق عتبات و ذکر اشارات و شهادت	۴۲۴	در ذکر عتق انقلاب اضطراب موجودات در مصیبت سید عالم و ذکر عتق عتبات و ذکر اشارات و شهادت
۴۱۸	واقع ششم چنانکه در مصیبت سید عالم بیان ... و ذکر چند روایت در شرح و تفهیم آن که در جنان ...	۴۲۵	در ذکر عتق انقلاب اضطراب موجودات در مصیبت سید عالم و ذکر عتق عتبات و ذکر اشارات و شهادت	۴۲۵	در ذکر عتق انقلاب اضطراب موجودات در مصیبت سید عالم و ذکر عتق عتبات و ذکر اشارات و شهادت
۴۱۹	واقع هفتم چنانکه در مصیبت سید عالم بیان ... و ذکر چند روایت در شرح و تفهیم آن که در جنان ...	۴۲۶	در ذکر عتق انقلاب اضطراب موجودات در مصیبت سید عالم و ذکر عتق عتبات و ذکر اشارات و شهادت	۴۲۶	در ذکر عتق انقلاب اضطراب موجودات در مصیبت سید عالم و ذکر عتق عتبات و ذکر اشارات و شهادت
۴۲۰	واقع هشتم چنانکه در مصیبت سید عالم بیان ... و ذکر چند روایت در شرح و تفهیم آن که در جنان ...	۴۲۷	در ذکر عتق انقلاب اضطراب موجودات در مصیبت سید عالم و ذکر عتق عتبات و ذکر اشارات و شهادت	۴۲۷	در ذکر عتق انقلاب اضطراب موجودات در مصیبت سید عالم و ذکر عتق عتبات و ذکر اشارات و شهادت
۴۲۱	واقع نهم چنانکه در مصیبت سید عالم بیان ... و ذکر چند روایت در شرح و تفهیم آن که در جنان ...	۴۲۸	در ذکر عتق انقلاب اضطراب موجودات در مصیبت سید عالم و ذکر عتق عتبات و ذکر اشارات و شهادت	۴۲۸	در ذکر عتق انقلاب اضطراب موجودات در مصیبت سید عالم و ذکر عتق عتبات و ذکر اشارات و شهادت
۴۲۲	واقع دهم چنانکه در مصیبت سید عالم بیان ... و ذکر چند روایت در شرح و تفهیم آن که در جنان ...	۴۲۹	در ذکر عتق انقلاب اضطراب موجودات در مصیبت سید عالم و ذکر عتق عتبات و ذکر اشارات و شهادت	۴۲۹	در ذکر عتق انقلاب اضطراب موجودات در مصیبت سید عالم و ذکر عتق عتبات و ذکر اشارات و شهادت

صفحه ۴۴۷	در ذکر اینکه اگر کسی زوجهات متعدد داشته باشد و زوجه با کوه اختیار کند و اجابتش بشب در نزد او بماند و با او...	صفحه ۴۴۹	در ذکر کیفیت جنگ و محاربه لشکر جناب برهم بهم بالشکر ابن زیاد و شکست خوردن شامیان و عده مقتولین ایشان ...	صفحه ۴۵۰	در ذکر کیفیت کشته شدن ابن زیاد و شکست جناب برهم و شکست گذار...	صفحه ۴۵۱	در ذکر اقوال اهل بیت و قتل در عمر ابن زیاد و کیفیت قتل ابن زیاد و قتل ابی مخنف ...	صفحه ۴۵۲	در ذکر معامه مختار ثقفی با ابن زیاد و او یحیی و سران یحیی و بر قهر کوفه و رفتن مادر و گوش ابن زیاد و پیرن اهل ازین...	صفحه ۴۵۳	فرستادن مختار بزرگوار سر ابن زیاد را با سه هزار دینار بمکه برای جناب محمد بن الحنفیه و نامه مختار برای جناب ...	صفحه ۴۵۴	فرستادن جناب ابن الحنفیه سر ابن زیاد را برای حضرت بن العابد علیه و سجده کردن انجناب بدین سران یحیی و فرمایش انحضرت محمد بن ابی ادرک ثاریم...	صفحه ۴۵۵	در ذکر اختلاف اخبار و روایات در مدح و ذم مختار و فرمایش حضرت صادق علیه لا تسبوا المختار الخ و نیز فرمایش انحضرت مائمه فیهما شئمه و لا اخضبت الخ...	صفحه ۴۵۶	در ذکر فرمایش جناب فاطمه زهرا و المؤمنین در باره مختار و وجه...	صفحه ۴۵۷	در ذکر فرمایش جناب فاطمه زهرا و المؤمنین در باره مختار و وجه...	صفحه ۴۵۸	در ذکر فرمایش جناب فاطمه زهرا و المؤمنین در باره مختار و وجه...	صفحه ۴۵۹	در ذکر فرمایش جناب فاطمه زهرا و المؤمنین در باره مختار و وجه...
تتمه واقعه الحاذر ...	(واقعه چهارم)	وفاات عید الله بن عمار قاصد چهارم از قاصد سبعة در سال صدر و عید هم را با نام هشام بن عبد الملك ...	روایتی در کتب عید الله بن عمار و گفت قول نقل شده و ذکر شده عمر او و اسامی و ارباب او ...	(واقعه پنجم)	و اد شدن مغوی بن وهب و حضرت صادق و شرح دعای انحضرت برای ذاری بن و ابان بن بریدش یحیی و عیسی ...	(واقعه ششم)	کشته شدن مضرب بن محمد و سال صده پنجاه و شش هجری و فرستادن مهمل عباسی بزیب بن منصور ابیدستان ...	اسیر کردن مکن بن رائد و هزار کس را و برده شدن دهکده مرو و از او و کشته شدن او و اندرون مضرب ...	(واقعه هفتم)	انقضای دولت بنی امیه و ابتداء خلافت بنی العباس و تقصیر حروف المص و افاق فرمایش حضرت صادق علیه ...	واقعه هشتم)	ولادت عید الله بن احمد بن بشر											

❦ (قیمیتم روز عاشوراء) ❦

❦ (فهرست مخطوطات مجلد اول کتاب احوال الکلام فی سوانح الایام) ❦

❦ (۲۵) ❦

<p>۴۶۵</p> <p>جمل در دویم هجری ...</p> <p>در ذکر ترجمه احوال سمرقند مذکور و اینکه او از اجله طبقه عرفا بوده و او را در معالجات نفس سخنان نیکو</p>	<p>۴۶۶</p> <p>آمد ابو طاهر کرد در سر ابو القاسم و باز گشتن او و امر نمودن ابو القاسم با فکند سر و لها ...</p>	<p>۴۶۷</p> <p>در اینکه نظایرهای طاهر و بعضی از لوازم زندگانی نفس عارف نیست بلکه عیش باید عارف باشد ...</p>	<p>۴۶۸</p> <p>نوشتن معزالدوله و پلای من مغویه و لغن غاصب حق فاطمه را بر در مساجد و شرح عزادار مردم بغداد . در اینکه ملوک فاطمیه روز عاشوراء از روز جزا و اندوه میدانند و آل ابوب سیرت حجاج ثقفی را بجهت نمود</p>	<p>۴۶۹</p> <p>در وصف ملوک دینا اله صفویه در وراج با فتن عزاداری و سگو</p>	<p>۴۷۰</p> <p>حضرت سید الشهداء علیه در عهد ناصرالدین شاه قاجار</p>	<p>۴۷۱</p> <p>واقع نوزی هم خواب دیدن امیر ناصرالدین سبکیکن در دیوانخانه خود و رسیدن خبر ولادت سلطان محمود باو . ❦ ❦ ❦</p>	<p>۴۷۲</p> <p>فرمان دادن البارسلان بنیامی قلعه استوار و جلوس او و سر سلطنت ...</p>	<p>۴۷۳</p> <p>در ذکر کیفیت محاربه جازع با سی هزار نفر لشکر و گزارشات سلطان باملك هزار اسب ...</p>	<p>۴۷۴</p> <p>واقع بدست و در می ولادت محمد بن عبداللہ بن توغر حسن در سال چهار صد هشتاد و پنج هجری ... در ذکر ترجمه احوال محمد بن عبداللہ و رفتن او بجانب شرف و تعلم نمودن او و جملة از علم شریعت و علم حدیث و اصول فقه را ...</p>	<p>۴۷۵</p> <p>واقع بدست و در می جمع شدن ده هزار نفر با امیر بناء الدوله در سپستان آن روز و ده ماه بجهت تادیب و محرم</p>	<p>۴۷۶</p> <p>واقع بدست و در می وادار نمودن معزالدوله دیلمی مردم بغداد را بجزادار</p>	<p>۴۷۷</p> <p>واقع بدست و در می وفات ابواسحق ابراهیم بن محمد اسفرائیله فقیه و متکلم شافعی در نیشابور</p>	<p>۴۷۸</p> <p>در ذکر ترجمه احوال ابواسحق اسفرائیله</p>
---	---	--	--	---	--	---	--	---	---	---	---	--	--

(قیمیتمی روز عاشوراء) -
 (فهرست مطالب مجلد اول کتاب جواهر الکلام فی سوانح الایام) -

(۵۳)

<p> صفحه ۴۷۴ در ذکر غاصب شدن ابومضوی بر بهاء الدوله و فرار نمودن او از شارسنان و نشستن مؤبد بجای او ... </p>	<p> صفحه ۴۷۵ واقعۀ بیست و چهارم کشته شدن فخرالملک وزیر بتبع فدائیان شری ... در ذکر بیان حال و محال وزیر مذکور و کوشیدن او در اجنای مراسم عدل و انصاف و ذکر اشعار مرثیاتی الجنان ... </p>	<p> صفحه ۴۷۶ در ذکر کیفیت خواب دیدن وزیر حضرت سید الشهدا و در شب عاشورا و کیفیت شهادت او بدست فدائیان ... </p>	<p> صفحه ۴۷۷ واقعۀ بیست و پنجم محاصره نمودن مردم علوی با فتنه مشهد مقدس و منتهی شدن امر بطعن و ضرب ... </p>	<p> صفحه ۴۷۸ غارت نمودن اموال اهالی اطراف و نواحی مشهد در ذکر نایب و تاریخ بنای بازار شهر مشهد و تمیز کتب مطهر امام علیه السلام ... </p>	<p> صفحه ۴۷۹ واقعۀ بیست و ششم فرستادن فریگان نصر بن عبّاس و ابقا هر معسر و حال شکم و در نفس اهن حبس نموده بودند در ذکر تاریخ دخول نصر در قاهره و تاریخ برپا شدن دست راست او ... </p>	<p> صفحه ۴۸۰ واقعۀ بیست و هفتم نصرت نمودن عبدالمؤمن شهر مهدیه را و اسبالات با فتن او جمیع افریقیه ... </p>	<p> صفحه ۴۸۱ واقعۀ بیست و هشتم وفات العاصد لدین الله ابو محمد عبد الله بن یوسف خلیفه علی در ذکر عهد خلفاء علویه و بنی مصر و مدت خلافت ایشان و اول کیسه از این طایفه ظهور نمود در اینکه نسب خلفاء علویه منتهی میشود بایمعیل بن حضرت امام جعفر صادق علیه ... </p>	<p> صفحه ۴۸۲ واقعۀ بیست و نهم در ذکر کیفیت وفات غاصد و انقراض دولت اسمعیلیه و ذکر جواهر و نقایس خزان ایشان واقعۀ بیست و دهم دفن شدن صلاح الدین بن نجم الدین ایوب در عمارت و صفه مرغوب . در ذکر کیفیت وفات نجم الدین ایوب و عهد اولاد او و ترجمه احوال صلاح الدین و اسبالات او بر قدس خلیل ... </p>	<p> صفحه ۴۸۳ در ذکر سلاطین آل ایوب و آثار شهریه سلطان صلاح الدین و تاریخ وفات او و کیفیت عزاداری ملک افضل در مسجد دمشق ... </p>	<p> صفحه ۴۸۴ (واقعۀ سی ام) وفات عددا و دختر نورالدوله شاهنشاه بن نجم الدین در شام در این روز سال پانصد و نود و سه هجری ... در ذکر حمله و هزار سوار و پیاده از جنایت فرنک بلاد مسلمین و ظفر یافتن مسلمین بر کفار و شهادت شاهنشاه بن نجم الدین ... </p>	<p> صفحه ۴۸۵ واقعۀ سی و یکم در ذکر ملک عز عثمان بن </p>
--	--	--	--	---	--	---	---	---	--	---	--

*(قمر سیم روز عاشورا) *

*(فهرست مطالب مجلد اول کتاب احوال الکرامه فی سوانح الایام) *

*(۵۴) *

صفحه ۴۸۵	صالح الدین در قاهره مصر در این روز سنه پانصد و نود و پنج هجری	صفحه ۴۸۶	برداشتن او در اسنانه در اینکه مؤید الدین بن علی در صد استبدال بنی العباس بر آمد و در پنهانی بامغول مکاتبه مراسله کرد در ذکر کیفیت رسیدن هلاکوخان بغداد و گشادن طایفه غو اب و جله و ابر لشکر خلیفه و رفتن احوال و احوال بغداد بیا دنیا	صفحه ۴۸۷	برداشتن او در اسنانه در اینکه مؤید الدین بن علی در صد استبدال بنی العباس بر آمد و در پنهانی بامغول مکاتبه مراسله کرد در ذکر کیفیت رسیدن هلاکوخان بغداد و گشادن طایفه غو اب و جله و ابر لشکر خلیفه و رفتن احوال و احوال بغداد بیا دنیا	صفحه ۴۸۸	برداشتن او در اسنانه در اینکه مؤید الدین بن علی در صد استبدال بنی العباس بر آمد و در پنهانی بامغول مکاتبه مراسله کرد در ذکر کیفیت رسیدن هلاکوخان بغداد و گشادن طایفه غو اب و جله و ابر لشکر خلیفه و رفتن احوال و احوال بغداد بیا دنیا
۴۸۵	واقعہ سی و سیم غارت نمودن اهل سنت و جماعت امول شیعیان و ادر بغداد و حمایت نمودن احمد بن مستعصم از اهل سنت در ذکر علت مخالفت شدن بن علی و با مستعصم بالله و مکاتبه او با طایفه تنادر و پنهانی	۴۸۶	ظاہر شدن آثار عجز و اضطراب و جنات بغداد بان و آمدن مستعصم و نزول هلاکوخان در ذکر اقوال موثرین در مقتولین اهل بغداد و بانی نما از ایشان مگر کسی که در چاه قنات پنهان شده بود	۴۸۷	واقعہ سی و ششمی مذاورت نمودن شاه رخ کورگان بنار الساطنة هرات بعد از غلبه بوسی حضرت ثامن الائمه الهدایت صلوات الله علیه شرح کیفیت ان	۴۸۸	واقعہ سی و ششمی شہید شدن سید زین العابدین و زبیر سلطان حسین میرزا در روز سال فصد و سه هجری در ذکر اوصاف جہلہ سید مذکور و بلند شدن قدر و منزلت او بعد از وفات افضل
۴۸۵	واقعہ سی و چهارم ورود هلاکوخان بغداد با فرقه تنادر و اهدام بنیاد و بنی عباس در ذکر تخریب و تخریب امول و نقایس و جواهر بسیار و گرانمایه او در ذکر امتیاز مستعصم و خاندان بنی العباس و نصرت	۴۸۶	واقعہ سی و پنجمی رسیدن مردم و انتمند از حاکمان دیوان و قریبه بنی تم و کاشان و ذکر از غلامی فرقه غامه و در و محبت اهل بیت علیهم السلام	۴۸۷	واقعہ سی و پنجمی غریب مقرب سلطان مجانب در کربلا به نیت تمثیل امر مصالحت و شرح کیفیت ان	۴۸۸	واقعہ سی و پنجمی شکست خوردن لشکر عبیدان و برگشتن شاه طهماسب
۴۸۶	نداشتن هیچکس در حضور او و حکایت تنگی که بر نیک حجر الاسود	۴۸۷	واقعہ سی و ششمی غرق شدن امیر کبیر در آب	۴۸۸	واقعہ سی و ششمی	۴۸۹	واقعہ سی و ششمی

❦ (قیمت روز عاشورا) ❦

❦ فهرست مطالب جلد اول کتاب جواهر الکام فی سوانح الایام ❦

❦ (۵۵) ❦

صفحه	صفحه	واقع چهارم	صفحه	واقع چهارم	صفحه
۴۹۳	۴۹۶	واقع چهارم و دوم	۴۹۷	واقع چهارم و هفتم	۴۹۹
صفحه از خراسان و ذکر شرح و تفصیل آن ...	حمله آوردن قشون انگلیس بسرت اسکندریه و ناپاید شدن آنها از مقصد مطلب و ذکر شرح و تفصیل آن ...	حرکت نمودن مصطفی خان از اصفهان با همدا پادشاه هندو در ذکر ناپل شدن مردم ایران بسلطنت نادر شاه افشار . قبول نمودن نادر شاه تخت و تاج را بشرط اینکه اخلاص مذہب بپیشوای سنتی نباشد ...	کشتن اهل خراسان در کشتن نفر از یهود که در مشهد مقدس مجاورند در این روز سال هزار و دویست و پنجاه و پنج هجری در ذکر وجه تمیز یهود مجاور در مشهد مقدس بحد الاملا	واقع پنجاه و یکم	واقع پنجاه و یکم
۴۹۴	۴۹۸	در ذکر مطالب پنجگانه که بپادشاه در صلحنامه پادشاه عثمانی درج نمود و آمدن سفیر عثمانی بپای تخت نادری ...	۴۹۹	واقع پنجاه و یکم	۵۰۰
۴۹۵	۵۰۱	واقع چهارم و پنجم	۵۰۲	واقع پنجاه و یکم	۵۰۳
حرکت نمودن نادر شاه افشار از اصفهان بجانب خراسان در این روز سنه هزار و صد و شصت و پنج هجری ...	وفات حاج میرزا فضل الله ساروجی از مشاهیر فضلاء دارالخلافه طهران و ترجمه حال انجناب بر بیل اجال	واقع چهارم و پنجم	واقع پنجاه و یکم	واقع پنجاه و یکم	واقع پنجاه و یکم
وفات میرزا علی از احفاد میرزا رفیعا نائنی مشهور صاحب البقا بنار ...	واقع پنجاه و یکم	واقع پنجاه و یکم	واقع پنجاه و یکم	واقع پنجاه و یکم	واقع پنجاه و یکم
۴۹۵	۴۹۸	واقع چهارم و پنجم	۵۰۲	واقع پنجاه و یکم	۵۰۳
مک نمودن اردوی فتحعلیشاه قاجار در همدان در این روز سال هزار و دویست و پنجاه و پنج هجری بروز کردن و باز هندیان و وفات میرزا رضا قائم مقام بنیرض	واقع پنجاه و یکم	واقع پنجاه و یکم	واقع پنجاه و یکم	واقع پنجاه و یکم	واقع پنجاه و یکم
۴۹۵	۴۹۸	واقع چهارم و پنجم	۵۰۲	واقع پنجاه و یکم	۵۰۳
واقع پنجاه و یکم	واقع پنجاه و یکم	واقع پنجاه و یکم	واقع پنجاه و یکم	واقع پنجاه و یکم	واقع پنجاه و یکم

(رقیم چهارم روز عاشورا)
 (فهرست مطالب مجلد اول کتاب احوال کلام فی سوانح الایام)

صفحه	براسم عزاداری حضرت سید الشهداء علیه در باسج	صفحه	وشرح حال ایشان بطور تفصیل و تلخیص از کتب تفاسیر و تاریخ	صفحه	و سپهر زنان برد و علم بی بی در حیدر آباد هند ...
۵۰۲	واقعہ پنجاه هفتم وفات مرحوم حاج سید جعفر فرزند حجة الاسلام رشتی	۵۰۷	(واقعہ دویسم) جمع شدن مردمان از هر کوره در قصر هرثمه بن ائین در موضع مسجد عالی ...	۵۱۰	(واقعہ نهم) بروز و ظهور فتنه ها طایفه حیدر و نعتی از زمان سلطان حیدر نوز و شاه نعمت الله و لای نازمان سلطنت ناصرالدین شاه قاجار
	قیم چهارم از وقایع روز عاشورا و وقایع مستمره این روز است و وقایع حواری شبکه هر ساله در این روز میخوانند	۵۰۸	(واقعہ سیم) اجتماع شیخا بر سر قبر کائنات از سالاران فاطمه و عزاداری آنها در دیار مصر ...	۵۱۱	(واقعہ دهم) اجتماع مردمان در جالمضار طهران و شبیه خوانی ایشان در حواله خانه مسووفه الممالک
۵۰۳	(واقعہ اول) گردانیدن ملک اصحاب کف از هبلو بهلوی و دیگر که در جسد ایشان را فاسد نکند در تغیر این و تحسین این و هم رفود و نقلی هم ذات البین و ذات الشمال ...		(واقعہ چهارم) جمع شدن مردمان در قصر زمرد در قاهره مصر و نوحه ایشان شتر بیمار و گا و گاو بشمار ...	۵۱۲	واقعہ یازدهم آمدن اهالی یزد بزار و نزار شهدا در قبر به قهر و شرح و تخیل بندی ایشان ...
	دزد کرب پرستی مردم بعد از دفع حضرت علی و خواندن شمعون مردم روم را بدین انحضرت در مدت بیست پنجمال ...	۵۰۹	(واقعہ پنجم) عزاداری ملک افضل بر کمال در مسجد لاس الحسین در قاهره مصر و ذکر شرح کیفیت	۵۱۳	واقعہ دوازدهم حرکت دادن سه هزار نفر از اهالی یزد تخیل شاه و تخیل چغان را بر شانه خود ...
۵۰۴	دزد کرب پرستی مردم بعد از دفع حضرت علی و خواندن شمعون مردم روم را بدین انحضرت در مدت بیست پنجمال ...		(واقعہ ششم) آمدن مرغ در مشهد حضرت سید الشهداء علیه و نوحه کردن او نا هنگام غروب آفتاب	۵۱۴	واقعہ سیزدهم جاد شدن خون از درخت چنار و در دیار قزوین در قریه ذره
۵۰۵	در تغیر این و تحسین این و هم رفود و نقلی هم ذات البین و ذات الشمال ...	۵۰۹	(واقعہ هفتم) در آتش رفتن هندیان با پا برهنه سپهر زنان و ناله کان در حیدر آباد دکن ...	۵۱۵	واقعہ چهاردهم ظاهر شدن خون از سناک منصوب بدیوار مسجد لاس الحسین علیه در شهر ما ...
	واقعہ پنجاه هفتم وفات مرحوم حاج سید جعفر فرزند حجة الاسلام رشتی		(واقعہ هشتم) جمع شدن زنان مویه کان		واقعہ پانزدهم جاد شدن خون از چشم صورت شیر کمر از سناک و بعضی از بلاد

(فیم چہارم روز عاشوراء)

(فہرست مطالبہ مجلد اول کتاب اہل الکلام فی سوانح الایام)

(۵۷)

۵۱۵	واقعہ شازی ہ	۵۱۸	واقعہ شازی ہ
جوشیدن خون از سیکہ کہ در بن فریحی موصل است و عزادار شیعان در نزد ان سیکہ	روز و بیابان خوردن او و فروریختن آب از منقار او تا سال دیگر ...	۵۲۰	واقعہ شازی ہ
۵۱۶	واقعہ ہفدہم	۵۱۹	واقعہ ہفدہم
نازل شدن ملائکہ با شمشیر بلور سفید بآء جمع کردن اشکھائے گریہ کنندگان	واقعہ بیست و دوم ظہور موفور السرد امام زمان و ولایت عالم امکان حضرت حجۃ بن الحسن علیہ علیہ ابائہ صلوات اللہ الملک الملتان ...	۵۲۱	واقعہ شازی ہ
واقعہ ہجدهم	در ذکر اختلاف اقوال در روز ظہور امام عصر صلوات اللہ علیہ و اینکه آنحضرت ظاهر نخواهد شد مگر در سال طاق ...	۵۲۲	واقعہ شازی ہ
بعضی از رفتن طاہفہ بزدن و طبل زدن و تہرانداختن ایشان بیاد متابعت با بزرگ علیہ السلام	واقعہ شازی ہ	۵۲۳	واقعہ شازی ہ
واقعہ نوزی ہ	واقعہ شازی ہ	۵۲۴	واقعہ شازی ہ
باز شدن درخانہ کعبہ مظہر روان روز و ہفت روزہ برآء دخول مردان ...	واقعہ شازی ہ	۵۲۵	واقعہ شازی ہ
واقعہ بیست و یکم	واقعہ شازی ہ	۵۲۶	واقعہ شازی ہ
آمدن ارواح اہل ایمان بزیارت اہل و کما نشان و ذکر گفتار ایشان اهل من احد برحم علینا اهل من احد بدگر غرقنا	واقعہ شازی ہ	۵۲۷	واقعہ شازی ہ
۵۱۸	واقعہ شازی ہ	۵۲۸	واقعہ شازی ہ
در اینکه ارواح مؤمنین در شش وقت میآیند بزیارت اہل و عیالشان و از اہل طلب رحم و نصرت میبایند	واقعہ شازی ہ	۵۲۹	واقعہ شازی ہ
واقعہ بیست و یکم	واقعہ شازی ہ	۵۳۰	واقعہ شازی ہ
حکایت عجیبہ طلسم و نیزنج کباب در بلاد ہند و فروریختن مرغی کہ از سر است منقار خود	واقعہ شازی ہ	۵۳۱	واقعہ شازی ہ
	واقعہ شازی ہ	۵۳۲	واقعہ شازی ہ
	واقعہ شازی ہ	۵۳۳	واقعہ شازی ہ
	واقعہ شازی ہ	۵۳۴	واقعہ شازی ہ
	واقعہ شازی ہ	۵۳۵	واقعہ شازی ہ
	واقعہ شازی ہ	۵۳۶	واقعہ شازی ہ
	واقعہ شازی ہ	۵۳۷	واقعہ شازی ہ
	واقعہ شازی ہ	۵۳۸	واقعہ شازی ہ
	واقعہ شازی ہ	۵۳۹	واقعہ شازی ہ
	واقعہ شازی ہ	۵۴۰	واقعہ شازی ہ
	واقعہ شازی ہ	۵۴۱	واقعہ شازی ہ
	واقعہ شازی ہ	۵۴۲	واقعہ شازی ہ
	واقعہ شازی ہ	۵۴۳	واقعہ شازی ہ
	واقعہ شازی ہ	۵۴۴	واقعہ شازی ہ
	واقعہ شازی ہ	۵۴۵	واقعہ شازی ہ
	واقعہ شازی ہ	۵۴۶	واقعہ شازی ہ
	واقعہ شازی ہ	۵۴۷	واقعہ شازی ہ
	واقعہ شازی ہ	۵۴۸	واقعہ شازی ہ
	واقعہ شازی ہ	۵۴۹	واقعہ شازی ہ
	واقعہ شازی ہ	۵۵۰	واقعہ شازی ہ
	واقعہ شازی ہ	۵۵۱	واقعہ شازی ہ
	واقعہ شازی ہ	۵۵۲	واقعہ شازی ہ
	واقعہ شازی ہ	۵۵۳	واقعہ شازی ہ
	واقعہ شازی ہ	۵۵۴	واقعہ شازی ہ
	واقعہ شازی ہ	۵۵۵	واقعہ شازی ہ
	واقعہ شازی ہ	۵۵۶	واقعہ شازی ہ
	واقعہ شازی ہ	۵۵۷	واقعہ شازی ہ
	واقعہ شازی ہ	۵۵۸	واقعہ شازی ہ
	واقعہ شازی ہ	۵۵۹	واقعہ شازی ہ
	واقعہ شازی ہ	۵۶۰	واقعہ شازی ہ
	واقعہ شازی ہ	۵۶۱	واقعہ شازی ہ
	واقعہ شازی ہ	۵۶۲	واقعہ شازی ہ
	واقعہ شازی ہ	۵۶۳	واقعہ شازی ہ
	واقعہ شازی ہ	۵۶۴	واقعہ شازی ہ
	واقعہ شازی ہ	۵۶۵	واقعہ شازی ہ
	واقعہ شازی ہ	۵۶۶	واقعہ شازی ہ
	واقعہ شازی ہ	۵۶۷	واقعہ شازی ہ
	واقعہ شازی ہ	۵۶۸	واقعہ شازی ہ
	واقعہ شازی ہ	۵۶۹	واقعہ شازی ہ
	واقعہ شازی ہ	۵۷۰	واقعہ شازی ہ
	واقعہ شازی ہ	۵۷۱	واقعہ شازی ہ
	واقعہ شازی ہ	۵۷۲	واقعہ شازی ہ
	واقعہ شازی ہ	۵۷۳	واقعہ شازی ہ
	واقعہ شازی ہ	۵۷۴	واقعہ شازی ہ
	واقعہ شازی ہ	۵۷۵	واقعہ شازی ہ
	واقعہ شازی ہ	۵۷۶	واقعہ شازی ہ
	واقعہ شازی ہ	۵۷۷	واقعہ شازی ہ
	واقعہ شازی ہ	۵۷۸	واقعہ شازی ہ
	واقعہ شازی ہ	۵۷۹	واقعہ شازی ہ
	واقعہ شازی ہ	۵۸۰	واقعہ شازی ہ
	واقعہ شازی ہ	۵۸۱	واقعہ شازی ہ
	واقعہ شازی ہ	۵۸۲	واقعہ شازی ہ
	واقعہ شازی ہ	۵۸۳	واقعہ شازی ہ
	واقعہ شازی ہ	۵۸۴	واقعہ شازی ہ
	واقعہ شازی ہ	۵۸۵	واقعہ شازی ہ
	واقعہ شازی ہ	۵۸۶	واقعہ شازی ہ
	واقعہ شازی ہ	۵۸۷	واقعہ شازی ہ
	واقعہ شازی ہ	۵۸۸	واقعہ شازی ہ
	واقعہ شازی ہ	۵۸۹	واقعہ شازی ہ
	واقعہ شازی ہ	۵۹۰	واقعہ شازی ہ
	واقعہ شازی ہ	۵۹۱	واقعہ شازی ہ
	واقعہ شازی ہ	۵۹۲	واقعہ شازی ہ
	واقعہ شازی ہ	۵۹۳	واقعہ شازی ہ
	واقعہ شازی ہ	۵۹۴	واقعہ شازی ہ
	واقعہ شازی ہ	۵۹۵	واقعہ شازی ہ
	واقعہ شازی ہ	۵۹۶	واقعہ شازی ہ
	واقعہ شازی ہ	۵۹۷	واقعہ شازی ہ
	واقعہ شازی ہ	۵۹۸	واقعہ شازی ہ
	واقعہ شازی ہ	۵۹۹	واقعہ شازی ہ
	واقعہ شازی ہ	۶۰۰	واقعہ شازی ہ

﴿قِيَمِ چارم روز عاشورا﴾

﴿فَهَرَمَ مَطْلَبُ الْجُدَاوِلِ كَمَا جَرَى الْكَلَامُ فِي سَوَائِحِ الْأَيَّامِ﴾. ﴿

صفحه ۵۲۳	واقعه بیست و یکم متجانبان در غای حضرت زکریا	صفحه ۵۲۴	واقعه سی و یکم جدا شدن سرها مقدسه از دینار
۵۲۳	در طلب فرزند ...	۵۲۵	واقعه سی و سیم شیخا خان بابین علی بن الحسن
	واقعه بیست و دوم تولد حضرت یحیی علیه نبینا والد و علی		واقعه سی و چهارم تولد سلطان محمود غزنوی بقول ابن اثیر
	واقعه بیست و سیم تولد حضرت مرید کبری والد ناجده		واقعه سی و پنجم وفات ابوالصلت امین بن عبدالعزیز
	واقعه بیست و چهارم تولد حضرت علی بن نبینا والد و علی		واقعه سی و ششم تولد شیخ بهاء الدین محمد بن حسین عبد الصمد
۵۲۳	واقعه بیست و پنجم بالا رفتن حضرت علی علیه السلام با آسمان	۵۲۵	واقعه سی و هفتم قیامت کبریا بقول حضرت علی
	واقعه بیست و ششم هلاک اصحاب قبل بار سال مرغ ابابیل		(تکمیل) در ذکر احادیثی که شیخ صدوق علیه الرحمه در روز عاشورا املا
	واقعه بیست و هفتم حامله شدن حضرت آمنه بنت وهب		در ذکر عجز احاط بن مبارک
	واقعه بیست و هشتم مراوحت حضرت شاک با خدا کبری	۵۲۶	در ذکر بهرین آوردن دشمن
	واقعه بیست و نهم بهر رفتن پیغمبر بفرمان غر و زان الرقا		خلی الر از بای و خیر انام و گوی
	(واقعه سی ام) انان زدن شمر علیه لعنه ب حضرت	۵۲۹	مقدس امام علیه السلام
	ابی الفضل علیه و برادران انحضرت		در ذکر کلمات جبارت امین
	واقعه سی و یکم شدن اهل بیت علیهم السلام خبر شهادت		این زیار لغت با حضرت زینب علیها السلام
	حضرت شهادت علیه زاد و رمانه	۵۲۶	در ذکر حکایت پیر مرد شاهی
			با حضرت زین العابدین و فرزند
			اخامه با او ...
		۵۲۹	در ذکر و راهبیت در مجلس

(قيم چهارم روز عاشوراء)

(فهرست مطالب مجلد اول كتاب جواهر الكلام في سوانح الأيام)

(٥٩)

صفحه	روز ذكر شايخ افعال و اعمال بعضی از جهال شیعه	صفحه	روز ذكر فواشيان شيخ جعفر تهرمي رضوان الله	صفحه	سید الشهداء علیه السلام در روز عاشوراء ..
٥٣٠	روز ذكر فواشيان حضرت صادق علیه در اينكه روز عاشوراء روز اعظم مصائب است ..	٥٣٢	عليه در خصوصيات روز عاشوراء ..	٥٣٣	روز ذكر عبارات مختلفه امام عليه در روز عاشوراء
٥٣١	روز ذكر اشعار سيد بحر العلوم و اشعار علي بن ابراهيم و اشعار سيد رضى و اشعار اقا ميرزا يوسف تبریزی در وصف روز عاشورا	٥٣٢	در اينكه در روز عاشورا درهاي بهشت باز ميشود و ذكر خالات مختلفه حضرت	٥٣٤	*(خاتمه)*

تمت فهرست وقایع مجلد الاول من مجلدات كتاب جواهر الكلام في سوانح الأيام وقد فرغت من كتابه يوم الثلاثاء في يوم الخميس الثاني والعشرين من شهر رجب سنة احدى وستين وثلثمائة بعد الف

(من الهجرة النبوية)

پس پياس واجب آمد که از آن پیش که ایام زندگانی با انجام آید این نامه با تمام رسید و بدان ارسالی که در دل بود بتوفیق خداوند مهربان نا مل ادم باری عز اسمه این کتاب را از طعن و ردق حساد پاس داد و در انرا از خیر بگوید و قرار دهد انا کما من قبل ندعو انه هو البر الرحيم و صلى الله

(علی سیدنا محمد خاتم النبیین و اوصیائه المرصیین و اهل بیته الطیبین)

(الطاهرین)

(کتبهمناه الدائرة الفانية مؤلفه الفقیر له رحمه)

(الغنی حسن بن محمد الحسینی الحارثی)

(غفر الله لها الصوامع)

(من الذنوب الجوزی)

اللهم اجعله لنا في صحيفة الحسنات لا ترانا اعمالنا حسرة محمد و اهل الطاهرین صلواتك عليهم اجمعین

*(فهرست علام مجلد اول کتاب جواهر الکلام فی سوانح الایام) *

*(۶۰) *

*(بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ) *

امیر طباء الدوله (۴۷۴) ..	ابراہیم خان اعظم الدلہ (۱۴۱)	*(باب الالف) *
امیر عبدالرحمن افغان (۵۰۰) ..	ابراہیم بن محمد بن یحیی امامی (۲۶) ..	ادم ابو البشر علیہ (منحنہ) (۹)
ابوبکر (۲۳) (۳۴۷) ..	ابراہیم بن محمد اسفرائینی	(۷۸) (۹۶) (۱۰۳) (۱۲۹) -
ابوبکر بن علی (۳۵۴) ..	اسمعیل ذبیح علیہ السلام (۱۸۳)	(۱۲۳) (۲۱۸) (۲۴۴) (۳۰۲)
ابوبکر بن مستعصم (۴۱۸) ..	(۲۳۵) -	(۳۰۴) (۳۱۱) (۵۱۹) -
ابوطالب بن عبدالمطلب (۱۷)	اسمعیل صادق الوعد (۲۲۶)	ادریس پیغمبر علیہ (۱۰) (۷۸)
ابوزر غفاری (۱۲۱) (۲۴۴)	اسمعیل بن یحیی صادق (۴۸۰)	(۳۱۱) (۵۲۰) -
ابوسلمہ شہر اسلمہ (۴۴۵)	اسمعیل بن خلف بن سعید انصاری (۴۳)	ارغش بن سام بن نوح (۳۲۳)
ابو الخوف من اصحاب الحسن (۳۵۵)	اسمعیل وزیر (۴۶۴) -	اسو بن سام بن نوح (۳۲۳)
ابو ثمامہ صیداوی (۱۵) -	اسحق بن ابرہیم خلیل علیہ (۱۸۴)	اوران بن پورج بن سام بن نوح
ابوموسیٰ اشعری (۵) -	(۲۳۴) (۲۳۷)	(۳۲۳) -
انس بن الحرث (۳۵۴) -	اسحق بن محمد سمرقندی (۴۶۵)	ارمن بن پورج بن سام (۳۲۳)
ابوسفیان پدر مغویہ (۱۱۰) -	احمد بن حبل نام حنبلی (۴۵۹)	الباس پیغمبر علیہ (۱۱) -
ابودردا فاضل مناویہ (۳۴۵)	سید احمد بدوی (۲۷۵) (۲۷۸)	ابراہیم خلیل علیہ (۹۹) (۱۰۰)
اباھرہ کوفی (۲۳۳) -	سید احمد دفاعی (۲۷۷)	(۱۲۰) (۱۴۱) (۲۳۴) (۲۳۷)
ابوقدار باھلی	احمد بن مستعصم عباسی (۴۱۵)	(۳۱۰) (۳۲۸) (۵۲۰) -
ابوحنفہ امام حنفی (۴۴۷) -	سلطان احمد مصری (۴۹) -	ابراہیم بن مہدی عباسی (۱۲۱)
ابومصور (۴۷۴) ..	احمد بن ابی زبیر (۴۶۳) -	(۱۲۱) -
ابوھریرہ (۳۴۵) -	احمد بن محمد (۴۵۸) -	ابراہیم بن پھر بن الرشید (۹۲)
ابوطیہ انصاری (۶۷) (۲۴۸)	امیر تیمور کورکانی (۵۰) -	سید ابراہیم مجاہد (۱۵۵) -
ابوعبداللہ برید (۴۶۵) -	امیرنا صوالدین سبکنکین (۲۶۹)	ابراہیم بن مالک اشتر (۱۶۸)
سلطان ابوجید (۲۱۱) -	(۴۶۹) (۴۷۰) -	(۴۴۸) (۴۵۰) (۴۵۲) -
ابوجوہرہ منزلی (۳۵۱) -	امیر بن الدین (۲۱۰) -	سید ابراہیم رسوقی (۲۷۷)
ابوطاھر کرد (۴۶۶) -	امیر کبیر (۴۱۹) -	ابراہیم پاشا عثمانی (۱۸۰)
	امیر مؤید (۴۷۴) -	

﴿ فهرست اعلام مجلد اول کتاب احوال کلام فی سوانح الایام ﴾

﴿ (۶۱) ﴾

ابوالقاسم بن ابی بکر قرطبی (۴۶۰)	اطرش علوی (۴۳)	بشر خانی (۴۵۹)
ابوظاهر قرطبی (۴۳)	افضل الدین (۴۹۱)	بشر بن غالب (۲۳۳)
ابواسحق اسفرائینی (۴۷۱)	انوری شاعر (۲۵۵)	بشر بن سفیان
ابو تمام طائی شاعر (۱۵۷)	اصحاب فیصل (۵۲۳)	بوقا (۱۳۹)
امر معبد (۴۳۹)	اصحاب کف (۵۰۳)	برقوق (۴۱۹)
امر سلمه (۱۸۱) (۳۸۷)	اصحاب اخذ (۱۰۹)	بوران بنت حسن بن سهل (۳۹)
(۴۲۲) (۴۴۴) (۴۴۶)	طایفه افرنج (۴۷)	(۴۰)
امر کلثوم بنت علی (۶۱)	طایفه اوزبک (۲۱۲)	پایند د بیگم (۱۵۹)
امر حبیبیه (۴۱) (۳۵۵)	طایفه اوغان (۴۹)	بربر بن خضیر (۲۰۲) (۲۰۶)
امر البتین نادر ابی الفضل (۱۹۸)	﴿ فهرست بلدان ﴾	(۲۴۹)
امر الفضل دختر هارون (۱۳۹)	اسکندر بن (۲۰) (۲۲) (۴۹۶)	بنی اسرائیل (۱۳۵) (۱۳۵)
اسرافیل ملک (۵۹) (۶۱)	اسلامبول (۱۷۹)	(۱۴۵) (۱۴۹) (۱۸۵) (۱۸۷)
ابوب پیغمبر علی (۵۲۱)	اصفهان (۴۴) (۱۷۹) (۴۷۱)	(۲۳۶) (۲۳۷) (۲۴۵)
اسرائیل علی (۲۲۶) (۲۲۷)	ازربایجان (۱۷۹) (۳۲۳)	بنی تمیم (۱۱) (۲۰) (۲۵۴)
ابرهه الاشر (۱۶)	اسفرائین (۴۷۰) (۴۷۱)	بنی خفاجه (۱۶۳)
ابدال (۲۷۵)	اشبکان (۵۰۲)	بنی مته (۶۵) (۲۶۴) (۴۵۷)
اخبار (۲۷۵)	افریقیه (۴۷۹)	بنی عباس (۴۵۷) (۴۵۶) (۴۵۸)
اوناد (۲۷۶)	ایران (۱۱۸) (۱۸۰)	بنی سدد (۱۵۳)
اسلم من اصحاب الحسین (۳۵۴)	﴿ باب الباء ﴾	بنی فاطمه (۴۱۰)
امنه بنت وهب (۵۲۳)	بلقیس (۳۳۱) (۳۳۶)	بنو السراویل (۲۶۴)
امیه بن عبد الغزیز (۵۲۵)	بلم بن باعور (۱۴۵) (۱۴۹)	بنو السرج (۲۶۴)
البارسلان سلجوقی (۴۷۱)	بو علی سینا (۲۷۴)	بنو التان (۲۶۴)
اسکندر بن قرا یوسف (۱۷۹)	بایزید بطامی (۲۷۲)	بنو الطشت (۲۶۴)
ابن رائون (۴۶۵)	بخت النصر (۴۶)	بنو القضیب (۲۶۴)
ابن سیراف نخوعی (۱۵۶)		بنو المکتر (۲۶۴)

﴿ فہرست اعلام محمد اول کتاب جہاں کلام فی سوانح الائمہ ﴾

﴿ (۶۲) ﴾

﴿ فہرست بلدان ﴾

بہلک (۱۶۰)

بیت المقدس (۱۹) (۴۵)

(۴۷) (۱۸۸) (۴۰۹)

بابل (۱۲) (۷۹) (۹۹) (۱۰۱)

بخارا (۱۱۷) (۱۱۹)

بلخ (۷۵) (۵۰۰)

بصرہ (۴۴) (۲۶۶) (۲۶۷)

باسنج (۵۰۳)

بغداد (۴۴) (۱۵۳) (۲۶۴)

(۴۶۷) (۴۸۵) (۴۸۶) (۴۸۸)

﴿ باب الثانی ﴾

ترك فرزند یافت (۱۱۷)

(۳۲۳) (۳۲۴)

طایفہ نثار (۴۴۰) (۴۸۱)

طایفہ ترك

طایفہ تیموریان (۲۱۱)

﴿ فہرست بلدان ﴾

تفلیس (۲۱۳)

تبریز (۱۲۰) (۱۸۰)

﴿ باب الثانی ﴾

ثقة الحائے (۲۰۸)

ثاقب شاعر (۴۲۳)

﴿ باب الجہاں ﴾

چہن بن یافت بن نوح (۳۲۳)

(۳۲۳)

جبرئیل امین (۲۹۴) (۴۰۱)

(۴۴۱)

جرج غابد (۱۰۸) (۱۰۹)

جعفر بن علی (۳۵۴)

جون غلام ابی ذر (۳۵۴)

جنارہ بن حرث (۳۵۵)

جابر جعفی (۲۲۱)

جعفر برمکی (۹۱) (۹۵)

امام جعفر صادق علیہ السلام (۳۷)

(۴۰) (۲۴۳) (۲۷۹) (۴۵۲)

(۴۵۴)

جعفر بن محمد خراعی (۷۲) (۷۵)

شیخ جعفر تفسیر (۲۴۱) (۵۳۲)

جعفر قلچیان (۱۴۳)

سید جعفر بن حجۃ الاسلام (۵۳)

جربن عبد اللہ مرنے (۱۹۱)

جدیرہ بن تمیم (۱۹۷)

جازع (۴۷۳)

جالالدین زرنندے (۳۴۴)

چنگیز خان (۱۱۷) (۱۱۹)

جودی خراسانی (۲۵۲)

سید جواد واعظ کر بلائی (۲۸۹)

شیخ جواد قدسی (۳۸۹)

طایفہ جن (۳۷۴) (۴۱۵)

طایفہ جبار بن (۱۴۵) (۱۴۹)

طایفہ جدید الاسلام (۴۹۷)

کوه جودی (۳۲۰)

چالخصا طهران (۵۱۱)

﴿ باب الحاء ﴾

حواء ام البشر (۹۶) (۹۹)

(۲۹۱) (۳۰۲) (۳۰۳) (۳۰۴)

(۳۰۱)

حام بن نوح علیہ السلام (۳۲۱) (۳۲۵)

حابش بن حام بن نوح (۳۲۳)

حسنہ مادر مرہر (۱۹۱)

حسان بن ثابت (۲۰)

خارث بن عبد اللہ ہمدانی (۵۰)

امام حسن علیہ السلام (۳۴) (۱۴۴)

(۱۷۴) (۱۸۲) (۴۰۰)

امام حسین علیہ السلام (۲۶)

(۳۳) (۲۹) (۱۷۴) (۱۸۰)

(۱۸۰) (۱۸۱) (۱۹۶) (۲۰۱)

(۲۱۶) (۲۱۷) (۲۲۱) (۲۲۳)

(۲۲۳) (۲۲۱) (۲۳۳) (۲۳۷)

(۲۳۷) (۲۴۵) (۳۲۰)

امام حسن عسکری (۲۱۹)

حرث غلام جناب حمزہ (۳۵۴)

حجار بن ابجر (۱۵۰)

حسن بن فضل (۱۵۳)

حسن بن زین الدین (۵۱)

شیخ حسن صاحب جواهر (۲۱۶)

سید حسن استرآبادی (۳۹۰)

﴿ فہرست اعلام مجلد اول کتاب جامع الکلام فی سوانح الایام ﴾

﴿ (۶۳) ﴾

سید رضی علیہ الرحمہ (۱۴۴) -	خوارزم (۴۷۱) -	حسین بن ابی فائشہ (۴۱۴) -
(۱۵۴) (۳۵۵) -	خرم آباد (۱۱۰) -	حسین بن مفلح صہری (۵۱) -
راشد بن سلیمان (۳۹۵) -	خراسان (۱۱۹) (۲۱۲) -	حسین بن عبدالصمد (۵۰) -
طایفہ روس (۲۱۳) (۲۷۹) -	(۴۶۳) (۴۹۲) (۴۹۵) (۴۹۷) -	سلطان حسین صہری (۱۵۹) (۴۰۹) -
طایفہ روم (۱۱۲) (۳۲۳) -	(۴۹۱) (۴۹۱) -	ملاحسین کاشغری (۱۶۱) -
﴿ فہرست بلدان ﴾	﴿ باب الدال ﴾	طایفہ جنبہ (۳۲۳) -
روم (۵۱۵) -	داود پیغمبر علیہ (۵۲۲) -	حسین قاجان (۱۴۱) -
رابہہ (۲۵۴) -	رجہ کلبی (۴۴۱) -	﴿ فہرست بلدان ﴾
ری (۲۹) -	رجل خراعی (۲۵۵) -	خار (۵۱۵) -
رودبار قزوین (۵۱۴) -	ربانہ (۳۹۲) -	خص (۱۴۰) -
﴿ باب الزاء ﴾	رلائوب صالحہ (۷۶) -	خلوان (۲۶۴) -
زنج بن حام بن نوح (۳۲۳) -	رہبانیان (۲۹) (۴۳) (۴۶۱) -	جہد آباد کن (۵۷) (۲۶۲) -
زکریا علیہ (۱۴) (۱۹۱) (۱۹۳) -	﴿ فہرست بلدان ﴾	(۵۰۹) -
(۵۲۳) -	دشمنی قزوین (۲۹) -	﴿ باب الحاء ﴾
زہرہ و سہیل (۱۳) -	رامغان (۱۱۰) (۴۹۱) -	خلج بن بافت (۴۲۳) -
زہیر بن الفہن (۲۰۰) (۳۶۰) -	﴿ باب الدال ﴾	خزرج بن بافت (۲۲۵) -
(۳۷۱) -	ذات الرقاع (۶۳) (۵۲۴) -	خضر پیغمبر علیہ (۱۱) (۴۱) -
زعفر جلی (۳۷۴) -	زابلسان (۲۶۹) -	خدیمہ کیری (۵۲۴) -
زید بن علی علیہ (۳۵) (۵۲۵) -	﴿ باب الزاء ﴾	خنی مشکل (۲۹۹) -
زہرہ داؤد خیر (۴۴۷) -	روس بن بافت (۳۲۵) -	خالد برمکی (۹۱) -
زہیر بن مستب (۳۱) (۳۴۷) -	راجل مادریوسف (۱۰۳) -	خواجہ نصیر الدین (۱۷۷) -
سید زین العابدین وزیر (۴۹۰) -	رجال الغیب (۲۷۶) -	خوارزمشاد (۱۱۱) -
زین الدین شہید ثانی (۵۲) -	رافع غلام مسلم (۳۵۵) -	خولہ اصبحی (۳۱۶) (۱۵۰) -
زکینان (۷۶) -	ربان بن شیب (۴۱) -	﴿ فہرست بلدان ﴾
طایفہ زنگار (۳۲۳) -		خازر (۱۶۹) (۴۵۲) -
زینب بنت جحش (۳۰۴) -		

﴿ فہرست اعلام مجلد اول کتاب حیر الکلام فی سوانح الانبیا ﴾

﴿ ۶۴ ﴾

سمرقند (۲۲۱) (۴۶۶) ...	سید بن عبد اللہ من اصحاب	زینب بنت علی (۷۰) (۲۰۱)
سپتان (۴۵۵) (۴۶۳) (۴۷۴) ...	الحسن علیہ السلام (۳۷۱) ...	(۲۰۳) (۲۵۰) (۳۸۷) (۳۸۹)
سارقش (۲۱۲) ...	سویدہ بن ابی المطاع (۳۵۵)	(۵۲۶) ...
﴿ باب السین ﴾	سپتان بن سعید ثوری (۳۶)	زبیدہ بنت الحسن (۱۹۶)
شیطان رحیم (۴۰۴) ...	سندی بن شاہک (۹۴) ...	﴿ زبجان (۴۷) ﴾
شمعون وصی عیسیٰ (۵۰۴) ...	سفر اقامہ عصر علیہ (۲۲۰)	﴿ باب السین ﴾
شریح قافی (۸۸) ...	سہف بن صاحب ہوان (۵۴)	سند بن حام بن نوح (۳۲۳) ...
شمز بن زوی الجوشن کنہ (۱۱۶)	سہف الدولہ (۲۰۹) ...	سلیمان بن داود علیہ السلام (۴۵)
(۱۴۹) (۱۷۶) (۱۹۷) (۲۰۵)	شیخ سعد (۴۱) (۲۵۵) ...	(۴۷) (۱۱۸) (۱۹۱) (۳۳۱)
(۲۲۸) (۳۵۰) (۳۶۲) (۳۶۴)	سہل بن احمد ارغمانی (۴۵) ...	(۳۳۶) (۳۳۷) (۳۴۱) ...
(۳۸۳) (۴۰۰) ...	ساحان (۱۴۲) ...	سعد سان بن یافث (۳۲۵) ...
شبت بن ربیع (۱۳۷) (۱۵۰) ...	سفیر عثمانی (۴۹۴) ...	سلیمان فارسی (۲۴۴) ...
شودب غلام شاکر (۳۵۵) ...	ظاہفہ سامانیان (۲۷۰) ...	سلیمان بن مہرنا (۲۷۹) (۴۴۷)
شیب غلام حوث (۳۵۵) ...	ظاہفہ سلجوقیان (۴۷۵) ...	سلیمان بن عبد الملک (۹۰) ...
شہاب الدین سہروردی (۴۸) (۷۵)	شارہ زوجہ خضر خلیل (۲۳۴)	سلیمان غلام الحسن (۳۵۵)
شاہنخ کورکانی (۴۹۰) ...	سودہ زوجہ النبی (۴۴۴) ...	سلیمان بن صرد خراعی (۳۲)
شاہ شجاع (۴۹) ...	سکینہ بنت الحسن (۲۴۱) ...	سلیمان بن متوکل عباسی (۷۵)
شاہنشاہ بن نجم الدین (۴۸۳)	ست نقیبہ (۵۰۸) ...	سلیمان بن حسن (۴۶۵) ...
شاہ نغمہ اللہ ولی (۵۱۰) ...	ست جلیلہ (۴۱۹) ...	سلیمان ہرزا (۱۱۹) ...
﴿ فہرست بلدان ﴾	سعد غلام عمر صیداوی (۳۵۵)	سلطان سلیمان عثمانی (۷۶)
شعب ابی طالب (۱۷) ...	سالم غلام بنی المدینہ (۳۵۵) ...	سام بن نوح م (۳۲۱) (۳۲۳)
شام (۴۲) (۱۸۰) (۲۱۰) ...	سالم غلام عامر عبید (۳۵۵) ...	سہل و سہیل (۲۴) ...
شراف (۲۶) ...	﴿ فہرست بلدان ﴾	سوار بن منعم (۳۵۵) ...
﴿ باب الصاد ﴾	تبا (۳۳۱) (۳۳۶) ...	سعد بن ابی وقاص (۸۶) (۴۴)
صقلاب بن یافث (۳۲۴) ...	سہرورد (۴۱) ...	(۱۷۰) ...
صہیب (۲۳) ...	سلاس (۱۷۹) ...	سعد بن الحرث (۳۵۵) ...
صلاح الدین (۴۵) (۴۸۲)	سلطانیہ (۱۷۹) ...	سعد من اصحاب الحسن (۳۵۴)
(۴۸۳) ...		

﴿ فهرست اعلام مجلد اول كتاب جواهر الكلام في سوانح الايام ﴾

﴿ (٦٥) ﴾

صاحب بن عباد (٤٧١) -	علي بن موالرضا عليه (٤٠)	عبد الله بن حسن عليه (٣٥٤) -
صاحب ديوان (٤١١) -	(٤١) (٥٦) (١٣٩) (١٣٩)	عبد الله بن الحسين (٣٥٤) (٣٥٥)
صاحب بحر (٤٣) -	علي بن محمد الطاردي عليه (٢٢٣)	عبد الله بن يفيطر (٧٢) (٣٥٤)
صلاح بن نجم الدين	علي بن الحسين الأكبر (٢٤١)	عبد الله بن زهير (٢١) -
صالح بن سعيد (٢٤٣) -	(٢٥٤) (٣٥٤) (٣٥٥) -	عبد الله بن خنظله (٣١) -
صفوة (٤٦١) -	علي بن الحسين الرضيع (٢٠٣)	عبد الله بن زياد (٢٩) (٦١)
صبد خان (١٢٣) -	(٣٥٤) (٣٥٧) -	(١١) (٩٠) (١١٦) (١٣٧)
صفى قليخان (١١٠) -	علي بن محمد سهرمي (٢٢٠) (٢١١)	(١٥٢) (١٦٤) (١٦٥) (١٦٦)
صادق خان (٧٧) -	علي بن طاوس (٢٠٩) (٧٥)	(١٧٠) (١٧١) (١٧٥) (١٧٦)
صفين (٢٣٤) -	علي بن سيد طاوس (١٧٤)	(١٩٧) (٢٤١) (٢٤٢) -
﴿ باب الطاء ﴾		عبد الله بن حر جعفي (٢٨) -
طرماح بن عك (٤٣١) -	علي بن الحسين المعور (٣٨٧)	عبد الله بن محمد (٣٥٥) -
ظاهر ذواليمين (٣٧) -	علي بن محسن توحى (٧٩) (٢٢٢)	عبد الله بن منجر (٢٠٥) (٢٧٩)
شاه طهماسب (١٨٠) (٢١٢) (٢٩٢)	علي بن جعفر خزان (٢٧٣) (٢٧٤)	عبد الله بن الحسن (٣٥٥) -
طهران (٤٩١) (٥١١) -	علي بن عمر بن قزل (١٠٩) -	عبد الله بن افيل (١٢٤) -
﴿ باب الظاء ﴾		عبد الله بن مسلم (٣٥٥) -
ظافر بامر الله (٢٧٩) -	علي بن محمد الحميد (٢٢١) (٢٢٢)	عبد الله بن وهب (٢٤٣) -
﴿ باب العين ﴾		عبد الله كلبى (٣٥٥) -
علي بن ابي طالب عليه (٢٤)	علي بن شيخ جعفر (٣١٢) -	عبد الله بن حصين (١٤٥) (١٥٠)
(٢٦) (٦٦) (٦٦) (١٠٥)	شيخ علي صاحب معراج المحبة	عبد الله بن عامر (٢٥٢) -
(١٢٤) (٢١٤) (٢١٨) (٢٤٣)	(٣١٩) (٣٩٣) -	عبد الله بن عبد الرحمن (٢١٠) -
(٢٥٤) (٢٣٩) (٢٤٦)	علي بن اد خان (٧٤) -	عبد الله بن احمد بن بشر (٢٥١)
(٤٥٩) (٢٩٩) -	علي بن ميرزا (٢٧١) -	عبد الله خان ارجند (٢١٣)
عبد بن سام بن نوح (٢٢٣) -	علي محمد باب (٥٣) -	عمر بن الخطاب (٥) (٢٠) (٢٢)
علي بن الحسين زين العابدين عليه	عبد الله بن عمر (٢٣٣) -	(٤٢) (٤٢) (٤٣) (٤٧) (٧٩)
(٣١) (٢٢٣) (٢٥٣) (٢١٦)	عبد الله بن عباس (٢٢٦) (٢٢٦)	(١١٥) (٣٤٧) -
(٣١٨) (٢٥٢) (٥٢٧) -	عبد الله بن علي (٣٥٤) -	عمر بن جنادة (٢٥٤) (٢٥٥)
		عمر بن عبد العزيز (٢٢٧) (٢٢٧) (٢٦٤) (٢٦٥)

فهرست علماء مجلد اول كتاب اهل الكلام في سوانح الائمة

(٩ ٩)

عبد الصمد جد شيخ بهائي (٥٠)	عمار بن ياسر (١١٠) --	عمر بن سعد (٢٩) (٣٠) (٨٤)
عبد خان اوزبك (٤٩٢)	عمار بن عبد الله هني (٣٠) --	(٨٧) (١٥٢) (١٤١) (١٤٤)
عبد القدر (٢٣٨) --	عون بن عبد الله (٣٥٥) --	(١٧٠) (١٧٣) (١٨١) (١٩٧)
عمار بن	عائز بن صرجه (١٥٠) --	(١٩٢) (٢٢٨) (٣٦٥) (٣٦٦)
طايفه عرب (١٦٨) (١٦٥) (٢٦٥)	عبد الملك بن مهران (٤٧) (١١١) --	(٢٨٢) (٢٨٩) --
(٣٨٥) --	(١١٣) (١١٤) --	عمر بن العاص (٢٠) (٢٢)
طايفه عجم (٣٢٣) --	عبد القادر (٢٧٧) --	عمر بن حجاج (١٢٢) (١٤٥) (٢٦٧)
(باب الغيب)	عبد الحسين اشرف (٣١٤) --	عمر بن لث (٤٤٣) --
غري بن يافث (٣٢٥) --	عبد المؤمن اوزبك (٢١٢)	عثمان بن عفان (٢٣) (٤٣)
غوث (٢٧٥) --	(١٤٠) (٤٧٩) --	(٦٧) (٩٤) (١٠٩) (١٣٤)
غلام محمد افغان (٥٠٠) --	غزاييل (٤١) (٢٨٩) (٣٤١)	(١٧١) (٣٤٧) --
غزني (٢٤٩) --	عبد (٢٧٥) --	عثمان بن علي (٣٥٤) --
(باب لفاء)	عنان دهنماد (٩٧) --	عثمان بن محمد والي (٣١) --
فارج بن يافث (٢٢٥) --	عوج بن عناق (٩٧) (٣١٤)	عثمان بن صلاح الدين (٤٨٣)
فرعون (١٢٩) (١٣٠) (١٣٤)	عموره زوجة نوح (٣١٣) --	علي بن مرير عليه (١١) (١٥)
(١٨٤) (٥٣١) --	عدي بن خاتم (٢٥) --	(١٠٣) (١٠٤) (١٤٠) (١٩١)
فراسته (١٢٩) (١٣٠) --	عمران پدر مرير (١٤) (١٩١)	(١٩٤) (٢٢٧) (٥٠٤) (٥٢٣)
فردك بن ترك (٢٢٥) --	(١٩٢) (٣١٠) --	علي بن ظاهر بامر الله (٤٧٩)
فخر الملك وزير (٤٧٥) (٤٧٤)	عبد المطلب (١٧) --	علو اصفهاني (٤٧١) --
فدايان (٤٧٤) --	عائشه (٢٣) (١١٠) (٣٤٧)	علو خراساني (٤٧٤) --
ملوك فاطمه (٤٤٨) --	عبيد بن ابي سفبان (٢٣٢) --	عبد الرحمن بن عوف (٤٧)
فخر راضي (٧٥) --	عقبه بن ابي معط (١٧١) --	عبد الرحمن من احياء الحسين (٢٤٩)
فردق شاعر (٢٥٥) --	عروة بن قيس (١٤) --	عبد الرحمن بن قاسم (٤٨٤)
فردوس شاعر (٢٧٠) (٢٧١) --	الغاصد لد بن الله (٤٨٠) (٤٨١)	عباس اكبر ابا الفضل (١٤٧)
فرخي شاعر (٢٧١) --	عمار الدين طبري (٢٤٢) --	(١٧٢) (١٩٩) (٢٠٠) (٢٢١)
فيلسوف اقا (٥٤) (٩٤) (١٢٠)	عبد شاعر (٢٧١) --	(٢٣٥) (٢٧٩) (٣٥٤) --
	عنصر شاعر (٢٧١) --	عباس اصغر (٢٢٩) (٢٣٠)
	عزراييل نور الدوله (٤٨٣) --	شاه عباس اول (٥٢) (١٤٠)

فهرست اعلام محمدی اول کتاب امیر الکافری سوانح الایام

(۶۷)

بطلان (۲۱۳) --	فهرست بلدان	لا فخری بلان ابان (۲۱۶)
کرجان (۲۱۳) --	قدس نابل (۴۱۲) --	(۲۱۷) (۲۷۸) --
کرمانشاد (۱۸۰) --	قاهره مصری (۱۷۱) (۲۰۹)	فخری بلیک (۱۴۱) --
کوه الزند (۱۵۹) --	(۱۴۷۹) (۴۱۳) (۵۰۸) --	فرهاد میرزا (۴۹۹) --
باب الامر	قرطبه (۲۶۲) (۲۶۳) --	فاضل خراسانی (۳۷۳) --
لندن (۴۹۹) --	قصر زمرد (۵۰۸) --	فاطمه زهرا علیها السلام (۲۰۶) (۱۴۲) --
لنکران (۲۱۳) (۲۷۹) --	نصیر مرنه بن اعین (۵۰۷) --	فاطمه بنت علی (۴۵۲) (۵۲۷) --
باب المیم	قزوین (۱۷۸) --	فاطمه بنت الحسن (۱۶۵) (۲۸۷) --
موقان بن شام (۳۲۳) --	قلعه النقی (۱۷۸) --	(۴۳۰) --
منتخب بن یافث (۳۲۵) --	قلعه استوار (۴۷۲) --	فهرست بلدان
محمد بن عبد الله صلوات الله علیه	قشلاق (۱۷۹) --	نطاط (۲۱) (۲۲) --
(۱۷) (۱۸) (۴۸) (۱۰۵)	قره قهرج (۵۱۲) --	ندک (۲۶۵) --
(۳۳۳) (۲۰۱) (۱۶۲) (۱۷۰)	قره ذره آباد (۵۱۳) --	فم الصلاح (۴۰) --
(۱۸۱) (۲۱۸) (۲۵۲) (۲۹۱)	باب الکاف	باب الفاف
(۳۲۹) (۳۹۴) (۲۲۱) (۴۳۵)	کنان بن عام بن فوخ (۲۲۳) --	قطب بن عام بن فوخ (۳۲۳) --
(۴۳۹) --	کوش بن عام بن فوخ (۲۲۳) --	قابیل (۹۵) --
محمد بن علی الباقر علیه السلام (۴۴)	کوش بن عام بن فوخ (۲۲۲) --	قاسم بن الحسن (۳۵۴) (۳۵۵) --
(۱۱۴) (۲۶۵) --	کجاری بن یافث (۳۲۲) --	قبس بن مهر صیدار (۷۴) --
محمد بن علی الجواد (۷۹) (۱۰۵)	کلب بن یوحنا (۱۳۳) --	قارب من اصحاب الحسن (۳۵۴) --
محمد بن حنفیه بن الحسن مکنی (۱۷۴) (۱۰۵) (۵۸)	کلبانه (۳۵) --	قشعم بن عمرو
(۲۱۴) (۲۱۹) (۲۲۵) (۲۹۱)	کثیر بن عبد الله (۱۵) --	قناده بن عامه (۲۶۶) --
(۴۱۳) (۵۱۸) --	کعب بن طلحه (۱۵۰) --	قطب قطب الاقطاب (۲۷۶) --
محمد بن مسلمه انصاری (۳۴۵)	فهرست بلدان	قادر بالله بن عامه (۱۵۸) (۲۷۰) --
محمد بن ابی بکر (۳۴) (۴۸)	کعبه معظه (۱۸) --	قاسم بن عبد الله بن عامه (۴۷۱) --
محمد بن ابی سعید (۳۵۴) (۳۵۵)	کرمانه معله (۷۱) (۷۲) (۲۵۶)	قطبان (۱۲۹) (۱۳۰) (۱۱۶) --
محمد بن جعفر بن ابی طالب (۳۳)	کلبان از بلاد هند (۵۱۸) --	قبایه قریط (۳۴۵) --

فہرست اعلام مجلد اول کتاب جواهر الکلام فی سوانح الأیام

(۶۸)

مقدربا اللہ عباسی (۴۶۳)	محمود خان ملک الشعراء (۲۵۲)	محمد بن ابی حذیفہ (۳۴)
مقی با اللہ عباسی (۴۶۵)	(۳۵۳) (۳۸۹)	محمد بن المنصور (۳۳) (۱۷۴) (۴۵۲)
مؤکل علی اللہ عباسی (۴۲)	مہرزا شاہ رخ کورکانی (۷۵)	محمد بن ابی ثعلب (۱۵۰)
مستعین با اللہ عباسی (۷۹)	(۱۷۹)	محمد بن فانی اندلسی (۱۷۸)
(۹۶) (۱۱۷) (۱۳۹) (۱۴۰)	مہرزا محمد جوکے (۲۱۱)	محمد بن عباسی (۳۷) (۱۲۱)
(۱۵۳)	مہرزا یادگار (۲۱۱)	(۱۴۴)
معتز با اللہ عباسی (۹۶)	مہرزا سعد وقاص (۷۵)	محمد بن مسلم زہری (۲۶۵)
(۱۱۷) (۱۳۹) (۱۴۰) (۱۵۳)	مہرزا بزرگ خان (۱۴۳)	محمد بن سنان (۲۴۳)
مؤید با اللہ عباسی (۱۴۰)	مہرزا رضای قاہم مقام (۴۹۵)	محمد بن عمرو قادی (۳۶)
مستکفی با اللہ عباسی (۷۶)	مہرزا فضل اللہ ساوجب (۴۹۱)	محمد فرزند ابن طاووس (۱۷۶)
مقتصد با اللہ عباسی (۴۶۳)	مہرزا حسین نورے (۲۱۵)	(۲۰۹)
مستعصم عباسی (۱۷۷)	(۲۷۸)	محمد بن حمزہ والی خراسان (۱۳۸)
مؤکل مصری (۱۶۰)	مہرزا یوسف مجتہد (۲۹۲)	محمد بن حسین شیخ ہلالی (۵۰) (۵۲۵)
مستجد مصری (۱۶۰)	(۵۳۱)	محمد بن ابراہیم طباطبائی (۲۱)
منصور مصری (۹۵)	مہرزا محمد تقی تبریزی (۲۴۰)	محمد بن حماد (۳۵۹)
مستکفی مصری (۴۹)	(۲۴۲) (۳۷۳) (۳۱۲)	محمد بن ادویس (۲۳۹)
الملك الظاهر (۴۹) (۹۵)	مہرزا احمد خان ناظم (۱۴۲)	محمد باقر مجلسی (۳۴۵) (۱۳)
(۱۴۰) (۱۷۸)	مہرزا عبدالوہاب لسان الحق (۲۷۱)	سید محمد صاحب مدارك (۵۲)
ملك غارل مصری (۲۱۰)	مہرزا حسن علی ہانی (۷۱)	محمد بن عبداللہ بن تومرت (۴۷۲)
ملك افضل (۴۸۳) (۵۰۹)	مہرزا محمد قلی ہندی (۲۱۳)	محمد بن عبداللہ خاقانی (۴۶۴)
ملك صالح (۴۷۹)	مہرزا محمد حسین (۲۱۴) (۲۱۵)	آقا محمد شاہ شہید (۷۷) (۱۴۱)
ملك هزاراسب (۴۷۳)	مہرزا شرف الدین (۲۱۴)	(۱۷۰)
مسلم بن عویجر (۳۵۵) (۳۵۶)	مہرزا علی (۴۹۵)	محمد رضائی امانی (۱۵)
(۳۶۶) (۳۶۷)	مہرزا عباسی (۲۴) (۴۸)	محمد رشید عثمانی (۱۷۹)
مسلم بن عقیب (۳۱)	(۹۲) (۴۵۵)	محمد قلیخان (۱۶۰)
مسلم صاحب صبیح (۲۲۱)	مأمون عباسی (۲۴) (۳۷)	محمد حسین مہرزا (۱۱۰)
ملاے روی (۲۷۲)	(۳۹) (۳۹) (۱۵۶)	سلطان محمود سبکتگین (۲۶۹)
ملا اقاے دربندے (۳۷۷)	منصور دوانیقی (۴۱) (۲۶۱)	(۲۷۳) (۴۶۹)

﴿ فهرست اعلام مجلد اول کتاب اهرام الکلام فی سوانح الایام ﴾

﴿ (۶۹) ﴾

﴿ فهرست بلدان ﴾	موقع بن ثمانه صیدا (۳۵۵)	مولا نصر الله (۲۱۸) --
مسجد اقصی (۴۵) (۴۷) --	مضارب بن دهنه (۱۵۰) --	مولا فتح علی اطا ابادی (۲۱۶)
مسجد النبی (۲۳) (۲۴) --	مخار بن ابی عبیده (۱۹) --	(۲۱۷) --
مسجد عالی (۵۰۷) --	(۴۵۱) (۴۵۲) --	مغویه بن ابی سفیان (۲۵)
مسجد جامع شام (۴۸۳) --	معروف کرخی (۴۵۹) --	(۲۶) (۲۱) (۱۷۴) (۲۳۲)
مسجد راس الحسین (۵۰۹) (۵۱۵)	مؤید الدین علی (۴۱۵) (۴۱۷)	(۳۴۷) (۳۴۷) (۴۰۰) (۴۶۷)
مدینه الثمانین (۳۲۲) --	محبی الدین علی (۲۳۹) --	مغویه بن وهب (۴۵۳) --
مکه معظمه (۲۷۵) (۵۱۷) --	سید مرتضی علم الهدی (۱۴۴)	مالک دعر خراع (۱۱) (۱۰۳)
مصر (۹) (۲۰) (۲۱) (۱۹۶)	(۱۵۴) (۱۵۷) --	مالک اشتر نخعی (۷۵) --
(۲۰۹) (۲۷۵) (۳۲۶) (۳۲۹)	سید مهدی بحر العلوم (۲۳۹)	مظفر الدین شاه ()
(۴۵۹) (۵۰۱) --	(۳۵۹) (۵۳۱) (۴۶۷) --	مظفر قلینان ملک الشعراء ()
موصل (۱۶۹) (۱۷۰) (۵۱۵)	معز الدوله دلی (۴۶۷) --	موسی بن عمران علی (۶۳)
مرور (۷۵) --	مونس مظفر (۴۶۴) --	(۱۲۹) (۱۳۰) (۱۴۳) (۱۴۵)
مهدیه (۴۷۹) --	مرد بحرینی (۲۰۶) --	(۱۶۱) (۱۶۳) (۱۸۶) (۱۸۷)
مشهد مقدس (۲۱۲) (۴۷۶)	ستوفی الممالک (۵۱۱) --	(۵۲۱) (۵۲۲) --
(۴۷۷) --	مراد خان (۲۱۳) --	موسی بن جعفر علی (۳۹)
مهر حقانی بزد (۵۱۳) --	مقبل شاعر (۲۵۴) (۲۵۷) --	(۲۴۶) (۴۶۰) --
﴿ باب النون ﴾	مختتم کاشانی (۲۵۴) (۲۵۷)	موسی بن بوقا (۱۷۸) --
نوبه بن حام بن نوح (۳۲۳) --	(۴۰۵) --	مؤمن ال فرعون (۲۰۶) --
نقبا (۲۷۵) --	سید مفید استرآبادی (۱۷۰)	مهر بن عثمان (۱۴) (۱۰۳)
نجبا (۲۷۵) --	مخزون رشتی (۴۳۲) --	(۱۰۴) (۱۹۱) (۱۹۲) (۵۲۳)
نوح پیغمبر علی (۹۶) (۳۱۱)	مصطفی خان (۴۹۳) --	مهمونه زوجة الرسول (۴۴۴)
(۳۱۳) (۳۱۴) (۳۱۷) (۳۱۹)	طایفه مغول (۱۱۱) (۴۱۵) --	مقداد بن الاسود (۲۴۴)
(۳۲۰) (۳۹۷) (۵۲۰) --	(۴۱۶) --	منیج من اصحاب الحسین (۲۵۴)
نمرود (۹۹) (۱۰۰) (۲۸۰)	طایفه مجوس (۲۸۱) --	مردان بن الحکم (۳۱) (۶۴)
نجا شی (۱۲۹) --	طایفه معتزله (۲۶۷) --	(۱۳۶) --
	طایفه مرجئه (۳۵) --	مهران پد راعش (۴۴۸)

فهرست علام مجلد اول کتاب احوال الکرام و سوانح الأیام

(۷۰)

نجم الدین ایوب (۴۱۲) --	واجع غلام حوث (۳۵۵) --	فراث (۱۴۱) (۱۷۹) (۴۹۰)
نجم الدین عبدالغفار (۱۷۸)	وصیف خادم (۴۳) (۱۳۹) --	میدان (۲۷) (۱۸۰) (۴۹۵)
نصر بن اصحاب الحُبین (۳۵۴)	وزیر مهابی (۱۵۴) (۱۵۶)	(باب الباء)
نصر بن عباس وزیر (۴۸۷)	(۱۵۷) --	بن بن سام بن نوح (۳۲۳) --
نصر بن حوث (۱۵۰) --	ولید بن عقیبه (۳۱) (۱۷۴)	پورج بن سام بن نوح (۳۲۳) --
نصر بن شعب (۳۱) --	ورام بن ابی فراس (۷۵) --	یافث بن نوح (۱۱۸) (۳۲۱) (۳۲۵)
نصرانی طبیب (۴۶۲) --	وصال شیراز (۳۵۹) (۳۸۵)	یعقوب بنمیر (۶۳) (۳۲۶) --
نصرانی شب عاشوراء (۲۵۷)	(باب بلدان : واسط (۴۶۵)	(۳۳۰) (۵۲۰) --
(۲۵۴) --	(باب الهاء)	یعقوب بن لبث (۴۶۳) --
ناصر (۴۸۹) --	هابیل بن آدم (۹۶) (۹۸)	یوسف صدیق (۶۳) (۷۸)
ناصر الدین شاه (۵۶) (۷۸)	هاروت و ماروت (۱۲) --	(۸۱) (۸۲) (۸۴) (۱۰۱)
(۱۲۲) (۱۶۰) (۱۷۰) (۱۸۰)	هرون صالح بن اسرائیل (۱۰۴)	(۲۲۲) (۲۲۶) (۳۲۱) (۳۳۰)
(۴۶۹) (۴۹۱) (۵۰۲) (۵۱۰)	هانی بن عروه (۳۵۴) --	(۵۲۱) --
نعل صاحب (۵۲) (۵۸) --	هلال بن نافع (۱۷۲) (۲۵۳)	یهودا فرزند یعقوب (۳۲۹) --
(۲۶۲) --	هشام بن عبدالملک (۴۵۲)	یوگدا مادر موسی (۱۸۶) --
نادر شاه انشار (۴۹۲) (۴۹۴)	هرون الرشید (۹۲) (۱۱۲)	یونس بنمیر (۶۳) (۷۹) (۹۶)
ناب التلطنه (۲۱۳) --	(۱۵۶) --	(۱۷۰) (۱۸۷) (۱۸۹) (۱۹۱)
نور الدین حنفی (۳۴۴) --	هرثمه بن اعین (۳۷) (۵۰۷)	(۲۲۷) (۵۲۲) --
(باب فهرست بلدان)	ملاکوخان مغول (۱۷۷) --	یحیی بن زکریا (۱۴) (۱۵)
دارالندوه (۱۸) --	(۴۸۶) (۴۸۸) --	(۱۶۰) (۱۹۳) (۱۹۵) (۱۹۶) (۵۲۳)
بنوا (۱۸۸) --	هشام بن عروه (۲۶۸) --	یحیی بن خالد بنک (۹۰) (۹۱)
نیشابور (۴۷۰) --	طایفه هبور (۲۱۶) (۵۰۹)	یحیی بن اکثم (۴۵۹) --
(باب الواو)	(باب فهرست بلدان)	یحیی بن زکریا بن فخر شاه (۵۲) --
ولاد بن سام بن نوح (۳۲۳)	وهران (۱۰) --	یزید بن زکاب (۱۵۰) --
وارم بن سام بن نوح (۳۲۴)	هند (۵۷) (۲۵۹) (۳۲۱) (۵۱۸)	یزید بن معوی (۳۱) (۸۸) (۲۲۲)
وخی که دانه (۱۰۹) --		یزید بن جعفر بن یزید بن منصور (۴۵۵)

طایفه یهود (۳۴۲) (۲۶۴) (۴۹۷) طایفه بنی یاس (۵۱۴) (۵۱۳) بلدان : یزد (۵۱۳)

(هو الغرر)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام

على نبيه وصفيه محمد وآله الطاهرين ولعنة الله

على أعدائهم أجمعين إلى يوم الدين وبعد إن

أنت شريفة مشتملة بروقايع حوادث أيام عشره

أول ماه محرم از ابتدا خلفت اسما و زمين إلى

زمان ناليف ابن كتاب هم مشتمل است بروقايع

و حوادثيك بعد از این در این ایام واقع خواهد بود القيمة

که بر هیچ مرغوب جوید اسلوب جمع و ناليف شد از رشتات قلم و نایب افکار

حضرت مستطاب عماد الاعلام ثقة الاسلام العالم الفاضل الخبير والمحدث

الکامل النقاد البصير السيد النبيه والثقة الوجیه (مولانا)

الحاج ميرزا حسن الخاير الحسني الملقب بالامير آف الاعظم

ضاعف الله قدره واعظم في الاسلام اجره فلقد جاد في ناليف هذه النسخة الشريفة

والله المنة الله لم يجعل مثلها في غيرها وانه بما هو فوق المارد في رصيدها بليغة الله

منه في املة في ناليف هذه الخدشة لحي ائمة المعصومين صلوات الله

عليهم اجمعين وخواص كتاب مستطاب و ذكر انقافات واحوال ايام

وافه وكاف بؤ وناجبال جنين نسخة ناليف شيد بؤ و الحق

از برای عموم اخوان دين وبالخصوص قايان

واعظمين وذاكرين تحفة سنية وهدية جليله

و كز في پايدان بود ولهذا بعى اهتمام جعي ان

اقايان معظم و تجار محرم ارض قدس و مطبوعه

عليه طهران - خيابان ناصر خسرو

مخطوطات و خوشنويس نوشته و

برو و طبع از ايشه

١٣٤١

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(هو الغزني)

هَذَا هُوَ الْمَجْلَدُ الْأَوَّلُ

مِنْ كِتَابِ أَهْلِ الْكَلَامِ

فِي سَوَاحِجِ الْأَيَّامِ

(بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ)

الحمد لله رب النور والظلام المطلع على الوقائع قبل وقوعها في كل شهر ريعان والصلاة والسلام على نبينا وصفيته
محمد المخصوص بالأعظام والأكرام وعلى آله الشرفاء العظام وعلوته شكر ربنا والثناء والأيام من الآن إلى يوم القيام
وبعد چنین گوید محتاج بر بحث بنویسند حسن بن محمد الحسینی الحائری الهندی که این کتاب مستطاب بحسب وقایع
ایام عشره اول ماه محرم را از روز اول ماه ثار و روز عاشورا یعنی وقایع و حوادث تاریخی که از اول خلفت آسمان
و زمین الی زمان تالیف این کتاب را برین ده روز اتفاق افتاده است بضمیمه بعضی از وقایع آنکه در زمان اینده
در بعضی از ایام این عشره رخ خواهد نمود از موالید و وفیات پیغمبران و ائمه انام و حجج الله العالم علیهم الصلو
و السلام و بندهای از موالید و وفیات و ترجمه حال بعضی از خلفاء و سلاطین و برخی از حکماء و عرفاء و زمره از
وزراء و امراء و مشاهیر از شعراء و علماء فریقین باز ذکر پاره از غزوات و فتوحات که استخراج نمودم از مؤلفات
علمای اخبار و مورخین انار و هم منطوب لطائف علمیه و وظائف علمیه و بعضی از نوادر دیگر را که بر خفت
نصف کتب از مؤلفات و مصنفات علمای اعلام استفاده نمودم و در تقدیم و تاخر وقایع و حوادث ترتیب را ملحوظ و
منظور داشتم و در مقدمه با خاتمه هر واقعه از وقایع اختلاف اقوال و آورده در آن واقعه را ذکر نمودم و در نقل
احادیث و اخبار و قصص انار و در طبقه منظور داشتم یکی از آنکه کتب اشاعه سند و دیگر ملخص و تلفیق مطلب
در صورتیکه در جزئیات و خصوصیات آن اخبار و روایات متفادیه و متعدده وارد آید و استدعا این ناچیز آن
دقیقه شناسان بدیع خیال و نکته سخنان سریع الانتقال و صرافان و که فضل و ادب آنکه بدیده رضوان
در این کتاب نظر نمایند و بدیده عیب جوئی و نکته گیری ننهند و اگر از روشبهرت و اطلاع ملقب شوند بر خط و
اشباه با سهو و زیان که لازمه انسان است عفو و اغماض فرمایند و بافتاء و اظهار آن مباهات و افتخار نمایند
که غیر از معصومین صلوات الله علیهم اجمعین که از این نقص معری و از این عیب مبرری نخواهد بود

تاریخ
تاریخ
تاریخ

بفتحین افتانه
واقفانه خوانند
حدیث استماع
منتخب

تاریخ
تاریخ
تاریخ

و اطوار ایشان تا آنکه گردیدم در علم مجزئیات مانند یکی از ایشان که گویند با آنچه رسید بمن از کارها ایشان
یافته ام با اول ایشان تا آخر ایشان پس دانستم ضلالت اندیش را از تیره آن و سودا را از ضرر آن و رسایل ارباب
بر این اشمال دارد که از علم تاریخ و سیر در احوال اُمم مالفه هیچ گونه فائده متحقق میشود اول آنکه قوه عقلی
بمطالعه کتب تواریخ زیاد گردد زیرا که مفاصل از خواندن سیر سلف از سیاسات پسندیده و قدیران صواب
و راههای راست و چهل مؤثره که بواسطه آن از شداید خلاصی یابند و مکاید که باستغانت آن بر اعدا مظفر شوند
و بمراعات واصل شوند مطالعه کند هر اینها و از اذوق و قوت بر اینچالان فواید حاصل آید که از وقایع و تجارب دیگر
مستفاد باشد و این معنی نزد دیگر است بدانم مثل که گویند از هر زبان زبانی که حاصل آید اما اگر این زبان دیگر
افتد و غافل از مشاهده عبرت غریبه فائده و تجربتی کسب کند هر اینها به غایت تر و نیکوتر باشد دوم آنکه کتب
تواریخ نفس را متفرجی زده و متزهی بدیع باشد زیرا که وقایع غریبه و حوادث عجیبه و اتفاقات نادره گدشتگان
سپم آنکه بسبب وقوف بر تغییرات و تغییرات روزگار که اکابر را بر مرتبه اصاغر میافکند و اقویا را بد رجعه ضعیف
رساند غافل را ملکه صبر میشود چنانکه چون حکایاتیکه مضمّن فرج بعد از شدت باشد مطالعه کند قنوط و
نومیدگی از نفس برخیزد و بلطف و مرحمت پروری مستظهر گردد و بداند که شدت مثل از فرج است و عمر مستعقب
یسرینجم آنکه تواریخ در حقیقت آسمانند و اسرار مرد را مشغول گردانند تا از غمها ساعته خلاصه یابد و از نامرادیها برآید
و باشد که ناشران در نفس نمایند و از تذکر آن فوائد متنوعه دست دهد **مقدمه** در معنی لفظ تاریخ و
اشفاق آن بدانکه لفظ تاریخ مأخوذ از تورنج و مصدر باب تفعیل و معتل الفاء و اولیست و جمعش تواریخ است
بمعنی یاد آوردن و نگاهداشتن در خاطر است و مثل آن است تورنج و واو بدل همز است و در کتاب قایع
والاشهر بالأعوام از تاج العروس نقل نموده که اریخ الکتاب بتخفیف مثل نصر و آریخ بتشدید یعنی تعبیر نمود
وقت از او در کتاب اخبار الدول گوید که اریخ بمعنی وقت است و تاریخ بمعنی تعبیر نمودن وقت و در کتاب
منتخب اللغات گوید تورنج و تاریخ بدین معنا و وقت چیزی در کتاب کنز اللغه گوید تورنج و تاریخ وقت چیزی بدین
کردن و در کتاب مجمع البحرین گوید تاریخ تعریف الوقت و التورنج مثله و اریخ الکتاب بومرکن اوریخ بمعنی
مقدمه سپم روزی که منسوخ شد بعضی از تواریخ قدیمه بجل تاریخ دیگر از زمان هبوط آدم تا زمان هجرت
حضرت خاتم صلی الله علیه و آله و سلم بدانکه علمای تاریخ از ابتدای آفرینش عالم را دم علیه در تواریخ قدیمه خلاصه
یاد کرده اند زیرا که بواسطه فزانت تواریخ را بجل کرد و اینچنانکه اول تاریخ از هبوط آدم علیه میگویند
و بعد از طوفان نوح و بعد از آتش ابراهیم و بعد بنی اسرائیل مبعوث مؤذنان تاریخ میباشند و کوهی از هلاک
فرعون و اولاد اسمعیل از بنای کعبه و یونانیان و رومیان از عهد اسکندر و اهل یمن از ظهور حبشه و قبطیان

از تسلط و تغلب بخت النصر و نصار از مباد علی و قریش از واقعه اصحاب بقیل و سایرین از هجرت حضرت خاتم
 النبیین صلی الله علیه و آله و در کتاب جنات الخلود آورده که هرامر عظیم که در عالم رؤیای من بود از مباد انانج
 قرار میدادند که ضبط حساب بر مردم اشیاء نشود و سال و ماه خود را بآن سنجند و اول تاریخ که در زمین
 بنا بآن گذارده شد هبوط آدم علیه السلام بود از بهشت بدینا و بعد از آن قتل هابیل و بعد از آن وفات آدم که در
 آنوقت هشتاد هزار نفر از اولاد او موجود بودند و مصیبت فراق آنحضرت بر ایشان از همه مصائب عظیمتر
 آمد و تاریخ وفات آدم تا زمان حضرت نوح متداول بود و بعد از آن واقعه طوفان تاریخ شد تا رفتن اسکندر
 بظلمات و از تاریخ اسکندر گویند و در نزد بعضی تاریخ اسکندر جلوس است بر تخت سلطنت و بعد از آن
 غرق شدن فرعون و نجات بنی اسرائیل را تاریخ گذاشتند و بعد هلاکت اصحاب بقیل با رسالت بایبل که از تاریخ
 عام القبل گویند و آن نیز منسوخ شد با تاریخ هجرت رسول خدا از مکه بمدینه و از تاریخ هجرت گویند که الی الآن
 متداول است آنست که و این تاریخ را عمر بن الخطاب در زمان خلافت خود با استدعای ابو موسی اشعری وضع
 نمود در زمانی که ابو موسی از جانب عمر در مین حاکم بود و احکام از مدینه بسوا و مکه و کاه تاریخ سال آن بروی
 مشبه میشد پس نامه نوشت برای عمر که نامها و کتب از جانب خلیفه جماعه رسد که تاریخ ندارد و نمیدانیم چگونه عمل
 نمایم در اهل باد و سبکه نامه را خواند ابر که محل آن شعبان است و نمیدانیم کدام شعبان است ابا شعبان
 گذشته است یا شعبان آینده پس عمر صحابه را جمع نمود برای مشورت و جعل تاریخ چون اصحاب جمع شدند
 ایشان گفت ضعیف الناس تاریخا تضبط به اوقاتهم تاریخ برای مردم وضع کنید که ضابطه باشد برای اوقات
 ایشان بعضی گفتند تاریخ دوم را بگذارید و برخی گفتند تاریخ فرس را قرار دهید صحابه هیچ یک راضی
 پس رای ایشان متفق شد بر اینکه هجرت رسول خدا را مباد تاریخ قرار دهند و اتفاق ایشان بر این امر در سال
 هفدهم هجرت بود اخذ نامن البحار و التامع علی سبب التلیق مؤلف گوید مستور نماند که در اینجا در
 مبحث است مبحث اول در سبب اخبار ایشان واقعه هجرت را بر سایر وقایع معروفه مانند مبعث و مولود
 آن حضرت و مبحث دوم در سبب اخبار ایشان ماه محرم را بر سایر ماهها در اول سال و ما حاصل آنست که
 علامه مجلسی قدس سره در وجه در مجلد چهاردهم بحار الانوار در باب مبحث اول فرموده این است که قومی
 اخبار واقعه هجرت برای مباد تاریخ اسلام بر وقایع مشهوره مانند مبعث و مولود پیغمبر متمسک شده اند و جو
 ضعیفه مثل قول ایشان بر اینکه روز مبعث غیر معلوم بوده و در روز مولود اقوال مختلفه بوده است ضعف
 سنی کلام ایشان معلومست زیرا که اگر مقصود ایشان از معلوم نبودن روز مبعث و مولود عدم اتفاق است
 در روز و ماه معین پس ظاهر است که هجرت نیز چنین است چنانکه در محل خود ذکر شد با اینکه از این روز و ماه

تاریخ هجرت
 از مباد انانج
 قرار میدادند

تاریخ هجرت
 از مباد انانج
 قرار میدادند

ما خلیفه دره طالب ندارد و اگر مراد ایشان از عدم معلومیت اختلاف سال بعثت و مولد است که همین آن نیز
واضح است زیرا که در زمان فاختلاف نیست در سال بعثت و مولد چه جائی آنکه در صدر اسلام اختلاف باشد
و همچنین است وجوه دیگر که ایشان ذکر نموده اند در ضعف وستی و من بخبر بر خوردم که از آن خبر معلوم میشود
در خصوص هجرت و آن خبر است که در صحیفه سجادیه صلوات الله علی من اهلها وارد شده که امام جعفر صادق
علیه السلام فرمود: من کرمایدوم ازید دانش از جد بزرگوارش امیرالمؤمنین صلوات الله علیه که فرمود: رسول الله اخذ
بعضه و علی منبر فرمایید منامه و جبالا بنزول علی منبر و زوال الفرة بر دون الناس علی اعتبارهم القهقراء یعنی بر
انحراف بود در حالیکه انحضرت در منبر نشسته بود پس در عالم رؤیا دید که مردان چند جستن میکنند بر منبر شما
جستن بوزندگان و مرد مرا بهشت بر میگردد اند بطریق قهقراء پس انحضرت بیدار شد و نشست در محالیکه آثار
حزین و اندوه در صورت مبارکش ظاهر بود در آنوقت جبرئیل آمد و این را آورد و ما جعلنا الرؤیا الیه آیتا لک
و لا فتنه للناس فی الشجرة الملعونة فی القرآن و تخوفهم فما یزیدهم الا طغیا ناکبیرا یعنی و نگردانید هم ما
آن خواب را که تو نمودیم مگر برای از مایش مردمان و نگردانید هم و خوف گفت شد که در قرآن مذکور شد مگر
از مایش آدمیان و از بشیر ملعونه بنی امیه اند پس جبرئیل بآنحضرت خبر داد که انکسای را که دید ما ندانیم بزرگان
بر میخیزند بر منبر بنی امیه اند که یا بر منبر تو می نهند فقال یا جبرئیل اعلی عهدک بکونون و فی زمنه قال لا و
تکون تدور حی الاسلام من مهاجران قلبت بدک عشر اثم تدور حی الاسلام علی راس خسر و ثلثین من
مهاجران قلبت بدک ثمانی فرمود ای جبرئیل آیا این امر در زمان من واقع میشود عرض کردند و لکن از زمان
هجرت شما از مکه است اسلام میگردد و ناده سال با نحال باقی است و بعد از آن گردش اسبلاء اسلام یعنی غلبه دین
اسلام در اول سال می پنج هجرت خواهد بود و تا پنج سال مدا نحال بماند الی اخر الخبر پس این خبر را لک دارد
بر اینکه جعل تاریخ از زمان هجرت ماخوذ از جبرئیل و متدبوحی است و متدبوحی است و منسوب بخبر نبویه است و نیز
خبر مؤید خبر سجد بن مستب است که او گفت و فیما بین من الخطاب مردم را جمع نمود برای مشورت در وضع تاریخ
و ایشان گفت که مبدأ تاریخ از چه زمان بگذریم در آن وقت امیرالمؤمنین فرمود از زمان هجرت رسول خدا
که زمان فراق انحضرت است از این شریک پس عمر بقول انحضرت عمل نموده تاریخ از زمان هجرت گذاشت پس
علت واقع در این امر آنچه که ذکر شد از این جهت باشد که ابتدای غلبه اسلام و مسلمین و افتتاح شریع
ناسپس تواعد بن مسلمین و مختص مؤمنین از مشرکین همه بعد از هجرت واقع شد و ما بحسب و در
سبب اینکه اول محرم را اول سال قرار دادند بنا بر آنچه که در کامل التواریخ و اخبار الدول مسطور است
این است که گفتند ماه محرم ماهیست که مردم از حج بر میگردند از ماهها حرام است لهذا تاریخ از ماه

و این خبر را
در کتاب
تواریخ
و اخبار
الدول
مستور است

و این خبر را
در کتاب
تواریخ
و اخبار
الدول
مستور است

(مُقَدِّمَة)

(۷)

قبل از هجرت از اول محرم کنند و در جنات الخلود گوید اگر چه اول هجرت در اول مابین الاول بود تا جواز اول
محرم است بنای این نماز پنج بر آن گشته شد مقدّمی چهارم در ذکر اعمال و ادب و بی هلا در هر ماه
و کیفیت نماز اول و دعا بعد از آنکه در غایت وقت و بی هلال است و اینست که سه مرتبه الله اکبر و سه مرتبه
لا اله الا الله بگوید و بعد بگوید الحمد لله الذی اذهب شهرکذا و جاء بشهرکذا و بجای کنای اول
اسم ماه گذشته را ذکر نماید و بجای کنای دوم اسم ماه نوزاد بگوید و بهر از همه دعاها در وقت روز هلال
دعا چهل و بیستم صحیفه سجاده است و بر او بیست و یک روز وقت روز هلال هفت مرتبه تسبیح بخواند که
امان از در چشم است و در روز اول هر ماه دو رکعت نماز کند در رکعت اول بعد از حمد سی مرتبه
سوره توحید و در رکعت دوم سی مرتبه سوره انا انزلناه بخواند بعد از نماز تصدق کند با آنچه ممکن
شود تا سلامتی انما هو برای خود بخرد و سید بن طاووس و ابی یحیی پیر از برای نماز اول ماه نقل کرده که در آن
توحید و انا انزلناه بکرتبه ذکر شده و فرموده شاید این روایت برای کسی باشد که قدش نیک باشد از خوا
سی مرتبه توحید و قد و باجهت آنکه در طریق سفر باشد یا مریض باشد یا عذر دیگر داشته باشد و محدث
قمی رضوان الله علیه در کتاب فضل العالم فرموده و سید در روع الواقعة بروایت دیگر این دعا را بعد از
نماز اول ماه نقل کرده و اگر کسی بخواند هم بآلین و دعا این است بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَ مَا مِنْ دَابَّةٍ
فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَ يَعْلَمُ سُفْرَهَا وَ مَسْوَدَهَا كُلٌّ فِي كِتَابٍ مَبِينٍ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَ إِنْ مَسَسَتْ اللَّهُ بُضْرًا فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا قُوْرَانٌ بِرُذَاتٍ خَيْرٌ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ يُصِيبُ بِهِ مَنْ
يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْرًا مَا شَاءَ
اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ وَ اقْوِضْ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنْ اللَّهُ بِصَبْرٍ بِالْعِبَادِ
لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ رَبِّ إِنِّي لَمَّا أَرَلْتُ إِلَيْكَ مِنْ خَيْرٍ فَفِي رَبِّ
لَا تُدْرِي قَرْنًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ مُقَدِّمَةٌ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَ ادْبَارُكَ مَحْضُورُكَ هَلَالُ مَهِمَّةٍ وَاعْمَلْ
روز اول انما بدانکه آنچه را که بعضی از فضلا منعزند در ادب و بی هلال اگر آدمی بگفتار ایشان
رفتار نماید امید است که در اسایش بوده باشد انشاء الله در کتاب منهاج العارفين گوید که ماه محرم را
در ادب جاریه یاد کردن بایست نمود و بعضی بفرج گفته اند و برخی گفته اند انما را باطلا نماند و در کتاب
اختیارات گوید که در سلاح مصقول نگر و صاحب جنات الخلود گوید بر اینینه روشن نکرد و سید بن طاووس
برای هلال انما دعا عبود ذکر فرمود و محدث قمی در کتاب مفاتیح الجنان آورده که از رسول خدا روا
است که هر که در شب اول ماه محرم دو رکعت نماز بخواند در هر رکعت حمات بازده قل هو الله احد

نماز اول ماه محرم

نماز اول ماه محرم

و صبحی که اول سال است روز بدارید مثل کپیست تمام سال را مداومت بخیر کرده و در آن سال محفوظ باشد
 و اگر بمهر و بهشت روز از حضرت امام رضا علیه السلام پرسید که هر که روز اول ماه محرم را روزه بدارد و خدا را بخواند خداوند
 دعا می‌آورد و استجاب کند چنانکه دعا می‌زکری و استجاب نمود و نیز از آنحضرت منقولست که حضرت رسول روز اول ماه
 محرم در رکعت نماز می‌گوید و چون فارغ میشد دستها را بلند میکرد و این دعا را می‌خواند اللهم انت الاله القدوس
 و هذه سنة جدی فاسئلك فيها العصمة من الشيطان والقوة على هذه النفس الاثارة بالو والأشغال بما يقربني
 اليك يا كريم يا ذا الجلال والاكرام يا عباد من لا عمار له يا خيرة من لا ذخيرة له يا حرم من لا حرز له يا غياث من لا غياث
 له يا سند من لا سند له يا كنز من لا كنز له يا حسن البلاء يا عظيم الرجاء يا عز الصعفاء يا منقذ الغرق يا منجي الهلكي
 يا منعم يا مجمل يا مفضل يا محسن انت الله سبحانه لك سواد الليل ونور النهار وضوء القمر وشعاع الشمس ودوامة الماء وحفيف
 الشجر يا الله لا شريك لك اللهم اجعلنا خيرا مما يظنون واغفر لنا ما لا يعلمون ولا تؤاخذنا بما يقولون حبه الله لا اله
 الا هو عليه توكلت هو رب العرش العظيم امنا به كل من عند ربنا وما ينكر الا اولوا الالباب بنا لا نزع قلوبنا بعد
 از هدایتنا و هدایتنا من لدنك حمة انت انت لوهاب مقلد ششم در ذکر وجوه تنبيه ماه محرم علماء بلا
 اثین بر لوح پیاچین ثبت کرده اند که آن المحرم شهر کان اهل الجاهلیة می‌مردن و این را ابتداء بالحرب القتال و می‌مردن
 ان يقع فيه ما يقع فيما دونه من سوء الاعمال والافعال یعنی ماه محرم ماهی بود که اهل جاهلیت حرام میدانستند شروع بجنگ و
 قتال را و حرام میدانستند که واقع شود در آن ایام که واقع میشد در غیر این ماه از بدکردار و گفتار و در تنفس روح البیان
 گوید و اما المحرم سنی بذلك لانهم كانوا يمحرمون فيه القتال حتى انهم احدثهم كان يظفرون بقاتل ابیه ابنه فلا يكلمه ولا يقرضه
 و اما ما محرم که نامیده شد باین اسم بسبب این بود که اهل جاهلیت حرام میدانستند قتال را در این ماه حتی آنکه اگر کسی از این
 در این ماه ظفر می‌چافت بر قاتل پدر یا پسرش یا دشمنی نمیکشت و متعرض او نمیکردید و در کتاب اخبارات گوید که این ماه را از
 اینجهت محرم نام گذاشتند که حرام بود در آن قتال غارت در زرع و عرب و زمان جاهلیت و بت پرستی و چون مسلمانند
 حلال دانستند کشتن فرزندان و رسول خدا را و اسیر کردن زنان و اطفال را و غارت کردن اموال ایشان را فان الله و نعم
 الله جیبا و در مناقب ابن شهر آشوب اقبال بن طاهر من منجی طریحی از حضرت امام رضا را است کرده اند که فرمود ان المحرم
 شهر کان اهل الجاهلیة يمحرمون فيه الظلم والفساد فاستحلت فيه دما و نسا و هنك فيه حرمنا و سبه فيه ذرا و بنا و نسنا
 و اضرم النار في مضاربنا و انتهت طائفة من ثقلنا و لم ترع لرسول الله حرمة في امرنا ان يوم الحسين اقبح جهونا و
 اسبل في غنا و اذل عزينا في ارض كرب و بلايا ارض كرب و بلايا و رثنا الكرب البلاء الى يوم القيمة فعلى مثل الحسين فليكن
 الباكون فان البكاء عليه يحط الذنوب لعظام ماه محرم ماهی بود که کافران در این ماه حرام میدانستند جنگ و قتال
 و مناقبان این امت در این ماه خون ما را حلال دانستند و هنك حرمت ما نمودند و زنان و فرزندان ما را اسیر کردند

این کتاب
در بیان
ماه محرم
است

این کتاب
در بیان
ماه محرم
است

است
باری بازان و
و حق است
منه

(اول محرم)

(۹)

فصل اول در بیان
تاریخ و احوال
امام رضا علیه السلام

اندر دینهای مازند و اموال را غارت نمودند حرمت رسول خدا را در باره فارغایت نکردند بده سبکه روز قتل اما
حسین چشمتها را از مجروح گردانید و آب بده هاما را اجازت نمود و غریبها را از دلیل گردانید و واقعه کربلا اندوید و بلا برای
مهربانان و قیامت پس باید که بر مصیبت آنحضرت بگریند گریه کنند گریه بر آنحضرت گاهان بزرگرا پاک
مینماید پس در جبهه گوید **فخر من الشهور حلت حرمة الله والحرام حرام مقدس هفتم** در ذکر اختلاف
اقوال در اول سال بدانکه جمعی از علماء روز اول ماه رمضان را اول سال میدانند و بعضی شب قدر را اول سال
اند و برخی بر آنست که روز عید فطر اول سالست و خلاصه آنچه که علامه مجلسی در بحار الانوار در توفیق بین این اقوال فرمود
آنست که اول ماه رمضان اول سال شرعیست برای عبادت چنانچه شیخ طوسی علیه الرحمه در مصباح بیان فرموده
قد اول سال تقدیر است و روز فطر اول سالست که حلال میشود در آن خوردن و آشامیدن و اول محرم اول سالست
در عرف و شیخهای رضوان الله علیه در کتاب توضیح المقاصد ذکر وقایع ابتداء بمآثر فرمود و ما نیز اقتداء بابشان مینمایم

فصل اول در بیان تاریخ و احوال امیر المؤمنین علیه السلام

در این روز حضرت آدم مرتضی شد بمرض فاته بنا بر اینکه وفات آنحضرت در یازدهم محرم باشد و مدت بیماری آنجناب در دنیا
اکثر از یک سال و توارنج بر آنست و اما بقول کسیکه میگوید وفات آنجناب در یازدهم محرم واقع شده ابتدا بیماری آنجناب
پنجم محرم بوده و ابو الفوز سوبی در کتاب سبائك الذهب در ذکر مدت بیماری آدم بیست و یک روز و بنا بر قول اول ابتدا
بیماری آنجناب بیست و یک روز بوده و برخی ابتدا بیماری آنحضرت را در روز دوم محرم گفته اند و العلم عند الله در مجلد
پنجم بحار الانوار آورده که بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که چون حضرت آدم را بیماری عارض شد فرزندش
شيث را طلبید و فرمود باینی ان اجلی قد حضر و انما مرضی ان ربه قد نزل من سلطانہ ما قدرته و قد عهد الی
فما عهد ان اجعلک صبی و خازن ما سوره عن و هذا کتاب الوصیه تحت راسه و فيه اثر العلم و اسم الله الاکبر الی
فرزند اجل من رسیده و من بیمار بدستیکه پروردگار من نازل فرموده از قدر خود آنچه را که می بینی و بجهت حق که عهد
فرمود باین در آنچه که عهد نمود که تو را وصی خود نمایم و بسیار متبوا آنچه را بمن سپرده است و اینک کتاب وصیت در
زیر سر من است و در اوست نقل علم و نام بزرگ خدا چون بمهر بیکر صحیفه را و زهار کپیرا بران مطلع مگردان
نظر میکن در آن تا سال آینده که وصیت بشود داده شده و در آن صحیفه هست جمیع آنچه بآن احتیاج دارد از او بدین و
دینای خود و حضرت آدم آنصحیفه را از بهشت آورده بوالحی و تفصیل این مجلد در بحار الانوار و جوهرة القلوب موطور
است هر که خواهد رجوع نماید **تحقیق الکلام لا تمام** المرام بعضی از محققین گفته اند که چون ماه محرم ماه غم و
ماتم است لهذا در ابتدا خلعت آدم در اول اینماه مرتضی میشود و گرفتار بیماری میگردد پس اول مخلوقات در اول سال
که غمره محرم است مبتلا شد بمرض نابریه آدم معلوم مکشوف گردد که نیاصل ابتلا است و ماه محرم ماه مصیبت است

فصل اول در بیان
تاریخ و احوال
امام رضا علیه السلام

و اقصای پند بر ذرات مضباح کفیه و توضیح المقاصد انوار النعمانیة و تقویم الحسین در این روز حضرت ادریس
 پیغمبر بالا برده شد بآسمان و داخل بهشت شد و در تاریخ التواریخ گوید که رفع ادریس هزار شصت و پنج سال بعد
 از مبوط ازم بود و کتاب جیب السیر آورده که ادریس در وقت وفات ادم صد ساله بود و در وقت رفتن بآسمان
 مشورت شصت پنج ساله بود و در اخبار الدول گوید که ادریس از مسجد کوفه بالا رفت بآسمان و اسم شریف الجنتاب
 خنوخ بود بفتح الحاء المعجمة ضم التون و جاءه حجة اخرى و قبل اوله خاء مملوءة والثانیة معجمة و قبل الخوخ زيادة الهزة
 و ادریس لقب است و بقول بعضی از علماء ادریس خنوخ است و هر دو اسم عجیب است و باعتبار زمره خنوخ سر پائین
 است و ادریس عربی است و انما ستمی ادریس لکثرة دراسته الصحف و ادریس صد پنج سال با صد بیست سال بدو
 خلایق پر را خنوخ جمع کثیر از سرگشتگان بادیة عصیان بسبب هدايت الجنتاب و ظلمات غوایت نجات یافتند و
 در آن کتاب گوید که در تاریخ حکماء مذکور است که ادریس خلایق را هفتاد و دو نوع لغت دعوت فرمود و صد
 شهر بنا کرد و در کتاب فیض الالهام مطبوع است که آنحضرت بعد از وفات ادم بدو بیست سال معشور بر سالک شد
 پس مردم را بحق دعوت کرد و با آنکه سلطنت و نبوت برائے الجنتاب جمع شده بود در مسجد سهله اقامت نمودی و
 خطاط فرمود و او اول کسیست که بوزن جامه دوخت و بقلم نگاشتن اموات و شهرهای بسیار در جهان
 بنیان فرمود و از بناهای الجنتابست هر آن در غرب مصر دان و بنای عظیم مربع محروطت مشتمل بر چهار
 مثلث که هر ضلعی تا ضلعی چهار صد ذراع مسافت دارد و ارتفاع هر یک بهین مسافت و این بنا را در شام
 بنایان آورد گویند بر آن نوشتند قل لمن بانی بعدنا هدمها فی سنة ما ذ عام قد بنیها فی سنة شهر و اهدم
 ايسر من البنیان یعنی بگو بآنکس که بعد از ما میاید خراب نماید در مدت شصت سال و حال آنکه بنا نمودم از
 در مدت ششماه با اینکه خراب کردن انسانراست از بنا نمودن و اما کیفیت رفع ادریس بنا بر نقاش صاحب
 جیب السیر چنین است که حضرت ادریس در اواخر طاعات و عبادات بر مرتبه مبالغه میفرمود که اعمال خیر را با عمل
 تمایز بنی ادم برابر میگرد و عزرائیل را به معنی قوت پافنه بعد از استیجازه از درگاه احدی بملازم ادریس
 شافنه و چون رابطه مضاحبت بینهما منعقد گشت جناب نبوی از ملک الموت الناس نمود که روح مراقبش تمایز
 عزرائیل این معنی را قبول نموده بار دیگر از او درخواست نمود که مرا بر احوال دوزخ مطلع گردان عزرائیل این ملتزم را
 نیز بمذول آشنه نویت دیگر حضرت ادریس زوے توقع رؤیت بهشت نمود و ملک الموت باذن ملک که او را بر
 نشانده بهشت بر و چون ادریس بجهة بنماشایه مورد قصور و اظهار اشجار پرداخت عزرائیل گفت وقت بوقت رفتن
 ادریس از حرکت ابا مود و خود را بسوی از دینسان جنان معلق گردانید هر چند عزرائیل در باب مراجعت مبالغه کرد
 انجا رسید و حال آن قبل قال حضرت و الجلا فرشته را انجا که ایشان را در آن فرشته از کیفیت حال پر سید عزرائیل گفت

در تاریخ حکماء مذکور است که ادریس خلایق را هفتاد و دو نوع لغت دعوت فرمود و صد شهر بنا کرد و در کتاب فیض الالهام مطبوع است که آنحضرت بعد از وفات ادم بدو بیست سال معشور بر سالک شد

در تاریخ حکماء مذکور است که ادریس خلایق را هفتاد و دو نوع لغت دعوت فرمود و صد شهر بنا کرد و در کتاب فیض الالهام مطبوع است که آنحضرت بعد از وفات ادم بدو بیست سال معشور بر سالک شد

(اول محرم)

(۱۱)

من بنا بر الناس این شخص و خوش را قبض کرده باز بجدش را آوردم و بفرفهان الهی و در خرابوی نمودم و او را بهشت
 رسانیدم تا لحظه نظاره فرمود و پیرن در داکون نیکو اهدا و بهیچ وجه معاودت ننماید پس در پس زبان الهام بیان
 کن دانند که بموجب هر کرمه کل نفسی آتفه الموت شربت مرگ چشیدام و بحکم وان منکم الا وادها بر دوزخ
 گدشته ام و بمقتضای این و ما هم منها بجز جین که در باره بهشتیان واقع است از اینجا بیرون نمر و نگاه انداز
 الهی در رسید که مزاحم ادبش نشود که حق بجانب است و از نارنج کزیده نقل نموده که در پس چنانچه باغرا
 شرط کرده بود از بهشت بیرون آورد و باز بهمانه آنکه نعلین خود را فراموش کرده ام باز گشته همانجا قرار یافت و
 بر واپس جنات الخلود از ملک مرخص شد که داخل بهشت شود و باز بیرون آید و رای خود را در اینجا گدازد و بهر
 آمد سوگند خود را در دست کرد و ثواب رفت که را از بیرون آورد و در اینجا ماند و بیرون نیامد قال الله تعالى في سورة
 مريم واذكروني الكتاب ادریس انه كان صيدا یقانیبا ورفعا مكنانا علیا یعنی و یاد کن ای محمد در قرآن قصه
 ادبش را بد رستیکه بود او را است گویند با خلق در جمیع اقوال و خبر دهند از حق و برداشتم او را بمکان بلند یعنی بالا
 بروم او را باستان ششم با چهارم و در احادیث محرر اجماع ثابت شده که حضرت رسالت فرمود من ادبش را در
 چهار ملاقات نمودم مؤلف گوید بدانکه در باب تواریخ و تقاسیم کیفیت دفع حضرت ادبش اختلاف نقل کرده
 که از انجمله دو کیفیت دیگر بخلاف آنچه ذکر شد در تفصیل منبرج الصادقین و تفصیل ضایع من کوراست هر که خواهد
 رجوع کند و مرکبات اخبار الدول از ابن عباس را بهشت که اربعة من الابناء احباء فهم ارواحهم و هم
 ادبش و عیسی فی السماء و الیاس الخضر فی الارض یعنی چهار نفر از پیغمبران زنده اند و ارواحشان در بدنانشان با
 است و ایشان ادبش عیسی است در آسمان و الیاس خضر است در زمین و کلهم بموتون الا ادبش و همه آنها
 میمیرند مگر ادبش در وقت نفع صوکه همه خلافت هلاک میشوند ادبش را هشتی غرض میشود پس باقی همانند در
 اموات در خالیکه زنده است و قبل هو الاله یحب الله تعالی از امانات الخلق و قال لمن الملك الیوم فنقول
 لله الواحد القهار و گویند اولست کسیکه جواب میدهد خدا تعالی را در وقتیکه همه خلافت مرده اند و حق تعالی
 میفرماید لمن الملك از برای کیست ملک پادشاه پس ادبش میگوید لله الواحد القهار تن پیل بدانکه
 در دفع ادبش چهار قول است اول غمره محرم کما ذکرناه دوم محرم سیم در عاشورا چهارم در شب یازدهم
 رجب چنانکه هر یک از این اقوال با اشاره بماخذان در مجلس نیاید انشاء الله تعالی و اقصای سیم در این دور
 هاروت و ماروت نازل شدند بر زمین چنانکه از کلمات مسطور در تاریخ مستفاد میشود و در نسخه
 وقایع الایام خطی که در نزد بعضی از افاضل معاصرین موجود است نیز قول هاروت و ماروت را در اول محرم
 تعیین نموده و العام عند الله بدانکه بین عامه و علماء اقامه در قصه هاروت و ماروت اختلاف در بعضی

در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

(اول محرم)

(۱۲)

در نیکو کاران
و نیکو
و نیکو
و نیکو

از روایات عامه نقل شده که انفراد و فرشته بودند از جمله فرشتگانیکه زبان طعن بر آدمیان گشودند و حقیقتاً
بایشان فرمود که بنی آدم اسیر نفس هوائند و شهوات نفسانیه برایشان غالبست اگر شما را هم این حالت بود صد
عملهای بدتر از افعال ایشان از شما امکان داشته ایشان از این امر استبعاد نمودند پس حقیقتاً نفس بشریه بایشان
زاد و لباس شهوت برایشان پوشانید و برای حکمرانی میان خلق بزمن فرستاد چون بزمن آمدند بر زنی زهر نام
عاشق شدند و بگفته معشوقه خود بشرب خمر و قتل نفس و سجد بر صنم اقدام نمودند و بعد از آن با آن زونا
کردند و در مدت یکساعت با یکماه این چهار معصیت را ایشان بظهور رسید پس حقیقتاً ایشان را از
صعود باستان منع فرمود و مستوجب عذاب شدند پس ایشان را مخیر فرمود بین عذاب دنیا و آخرت ایشان گفتند
بار خدا یا عذاب آخرت سخت است ما عذاب اینجهما را از اختیار میکنیم که ایشان است پس حقیقتاً ایشان را در
بابل بر بالائی ای بموسر پیاویخت و حال از غایت تشنگی زبان ایشان از دهان بیرون آمد بآب میگریزد
تشنگی میبردند تا روز قیامت و آن روز خدا منع کرد باین ساره که آنرا زهر گویند همچنانکه سهیل مرد عشار بود
در بمن او را بتاره منع نمود این اقوال در غایت مخافته است و سخن است مردود و نامعقول و اکثر علمای
خاصه و عامه این قصه را انکار کرده اند بسبب آنچه که در این قصه مذکور است منافاة دارد با عصمت ملائکه
که با یات و اخبار متواتره ثابت شده است در عیون اخبار الرضا آورده که بحضرت امام رضا عرض کردند که زعم قوم
آنستکه هارث و مارث و فرشته بودند که حقیقتاً ایشان را خلیفه زمین گردانیدند در وقتیکه معصیت و فسق
آدم پیاور شد بود و چون بزمن آمدند بعشق زنی زهر نام مقنون گشتند و بشرب خمر و قتل ناحق و زنا و
عبادت صنم ارتکاب نمودند حضرت فرمود میاذ الله عن هذه المقالة فرشتگان معصوم و محفوظند از کفر و قبیح
چنانکه خدا تعالی در حق ایشان فرموده لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ ما فرمائی نمیکند خدا
در آنچه امر میکند ایشان را و بجا میاورند آنچه را که ماموس شوند و نیز فرموده وَلَهُمْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِنْ
عِندِهِ لَا يَسْكُرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَلَا يَنْتَحِرُونَ لَيْلٍ وَالنَّهَارَ لَا يَفْترُونَ و مرا و راست آنچه در
اسانها و زمین است و آنها که نزد خدا هستند یعنی ملائکه تکبر نمیکنند از عبادت او و مانند نمیشوند و تسبیح
میگویند در شب و روز و رستی ایشان را غرض نمیشود و نیز فرموده بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ
بِأَمْرِ يَخْلَوْنَ بلکه بنده چندند گرامی داشته شده بپیشی نمیکند بر خدا بگفتار و ایشان با امر او عمل میکنند پس فرمود
اگر چنین باشد که ایشان میگویند که خدا این ملائکه را خلیفه خود گردانید در زمین پس ایشان بمنزله پیغمبر
و ائمه خواهند بود آیا ممکن است که از اینپاء و ائمه قتل نفس و زنا و شرب خمر و عبادت اصنام صادر شود نفوذ
بالله عن هذه العقيدة الردية پس فرمود که ایاندا نشه اید که حقیقتاً رسل را از جنس مرسل الیه مبعوث گردانید

تو غیر
آیه (۶)

تو انبیاء
آیه (۱۹)

علی بن ابی طالب
و علی بن ابی طالب
و علی بن ابی طالب

﴿لَوْ كَانَ حَرَمٌ﴾

(15)

[illegible]

۱۰ (وبرایمان) : ۱۱

(اَوَّلُ الْحَجَرِ)

(۱۴)

و بر ايمان خود ثابت قدم خواهد بود و ميگفتند آن دو ملك شريف از مردمان پير كافر مشوق با اعتقاد كردن
 آنكه بر عمل سحر گاهي مرتب نيست و مياد كه اين را وسيله دنياه خود نمائى و مرد مرا بخواند بگو آنكه اعتقاد كنند
 باينكه تويست بمر قادر بر پيچاندن و زندگ كردن كه آن كفاست چنانكه حقتعالى فرموده وَمَا يُعْلِمَانِ مِنْ أَحَدٍ
حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرَا الآية پس گاهي زهاروت و مهاروت صادر نشد و ايشان مدتي در زمين
 بودند و بعد از آن برگشتند با آسمان اخذ نامن تفهيم منهي الصادقين و جوة القلوب على طريق التلويح
وَأَقْعُدْ جَاهِرًا مرد را بنزد حقتعالى دعاي حضرت زكريا را در طلب فرزند متجرب فرمود چنانكه در مصباح طو
 و مصباح كفعمي و توضيح المقاصد مساز الشبعة و تفهيم المحسنين و انوار نعمانيه است و در مجلد پنجم و دهم
 بيستم و بيست و دوم بخارنيز استجابت دعاي آنحضرت را در اول حجر ذكر فرموده و در امانه و منتخب طرحي نيز
 مذكور است در تاريخ التواريخ آورده كه عمران پد مره و در دختر داشت بكي مره و اندك كه بزرگتر از مره بود ايشان
 نام داشت و زكريا ايشان را بچاله نكاح در آورد و با پنجه كه كفايت حال مره نيز ميسود پس ايشان ساهاي فراوان
 در سراي زكريا زيب نمود و هرگز بفرزندى حامله نگشت تا اينكه زكريا هفتاد و پنج ساله شد و ايشان را در
 حامله شدن و بار نهادن بپيچيد و بروايت از عمر زكريا صد و بيست سال گذشت و زنتش نود و هشت ساله شد
 مرد بيست كه حضرت زكريا مره را در بكي از غرناث مسجد اقصي جاي داده بود و هر روز براي كفايت مهمانان و زردا
 ميشافت پس اگر نابسان بود اثمار اشجار زمستان زردا و ميافت و اگر زمستان بود بار درختان نابسان زرد
 او ميديد پس حضرت زكريا در دل آورد كه قاهر و قادر بكي هنگام چندان نعمت براي مره ميسر شد توان
 كه مرا هم به وقت فرزند عنايت فرمايد هَذَا لَكَ دَعَا زَكْرِيَّا رَبِّهٖ قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ
سَمِيعُ الدُّعَاءِ پس دانم كان حضرت زكريا پروردگار خود را بخواند و ميتوان بود كه همالك بمعني وقت بلند
 چه گاهست كه هنا و ثمر و جيت از براي نامان مستعار ميشود يعني در انوقت كه زكريا منزلت مره را از خدا
 دست بد عاير داشت و گفت پروردگار من بخش مرا از زرد خود فرزند پاك از الايش گاه بد رسنيكه توشونده
 دعاي معني اجابت كند دعاي ذكر جميع در موضع مجيب بجهة النسيكه هر كه اهلبت ان دارد كه استماع مطلق
 كند سزاوار است كه اجابت ان نمايد فَأَنذَرْتَهُ الْمَلَأْتُهُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ إِنَّ اللَّهَ بِبَشِيرٍ لِّبَعْضِكُمْ مُصَدِّقٌ
يَكَلِّمُهُ مِنَ اللَّهِ وَبَشِيرٌ أَوْحَى وَأَوْحَى مِنَ الْمَلَائِكَةِ پسند اگر دند و رافريشگان و با جبرئيل كه از جنس ملكه
 است پس الملائكه در تقدیر من جنس الملائكه است در خالنيكه زكريا ايشان را بود نماز ميكرود در محراب
 كه خدا مرده ميدهد تو را بفرزند بكي اسم او بچي است در خالنيكه انفرزند تصديق كنده و ايمان اورند
 باشد بعيني كه كلمه ايت از زرد پروردگار عالم زيرا كه او موجود گشته بكمه كن بدون واسطه پد و در اجبا

و در مصباح طو
 و مصباح كفعمي
 و توضيح المقاصد
 مساز الشبعة
 و تفهيم المحسنين
 و انوار نعمانيه
 است و در مجلد
 پنجم و دهم
 بيستم و بيست
 و دوم بخارنيز
 استجابت دعاي
 آنحضرت را در
 اول حجر ذكر
 فرموده و در
 امانه و منتخب
 طرحي نيز

و در تاريخ
 التواريخ
 آورده كه
 عمران پد
 مره و در
 دختر داشت
 بكي مره و
 اندك كه
 بزرگتر از
 مره بود
 ايشان
 نام داشت
 و زكريا
 ايشان را
 بچاله
 نكاح در
 آورد و
 با پنجه
 كه كفايت
 حال مره
 نيز ميسود
 پس ايشان
 ساهاي
 فراوان
 در سراي
 زكريا
 زيب نمود
 و هرگز
 بفرزندى
 حامله
 نگشت
 تا اينكه
 زكريا
 هفتاد و
 پنج ساله
 شد و
 ايشان
 را در
 حامله
 شدن و
 بار
 نهادن
 بپيچيد
 و بروايت
 از عمر
 زكريا
 صد و
 بيست
 سال
 گذشت
 و زنتش
 نود و
 هشت
 ساله
 شد

(اول محرم)

(۱۵)

ثابت است که اول کسیکه بعیسی ایمان آورد حضرت یحیی بود و آنحضرت شاه از عیسی بزرگتر بود و پسر خاله یکدیگر بودند و یحیی پیش از عروج عیسی با ایمان کشند پس اینست قول خدا تعالی که فرمود است انفرزند تصدق کنند است خدا و سید و مهتر بوده در علم و حلم و کثرت عبادات و غیر آن از اخلاق حسنه و در خالیکه او حصواست یعنی حصار کرده شد از نگاه و این مبالغه است در حبس نفس از شهوات و ملاهی یعنی باز گرفته باشد خود را از شهوات نفسانه و رویت که حضرت یحیی در سن سه سالگی بر جمعی از کودکان گذشت که باز میگردند و باز باز تر عیب نمودند فرمود **لَلْعَبِّ خُلُقُنَا** ما از برای بازی خلق نشده ایم و **وَبَيَّامِنَ الصَّالِحِينَ** و در خالیکه انفرزند پیغمبر باشد از مشایبگان گویند که صالح کسی است که حقوق خالق و خلاق را بر وجهی که باید و شاید ادا کند در ناسخ و التور آورده که چون از اول محرم که زکریا این دعا را کرد پنج سال بگذشت اشاع حاصل شد یحیی و آنحضرت امام محمد باقر ع منقولست که فرمود **وَلِدِیْ یَحْیٰی بَعْدَ الْبَشَادَةِ** له من الله بخیر سین و ولادت یحیی پنج هزار و پانصد و هشتاد و پنج سال بعد از هبوط آدم بود و در جنات الخلود آورده که روزی حضرت زکریا باتفاق زوجه خود مرغی دید که جوجه خود را در آید مباد و از روز اول محرم بود باز اشتیاق فرزند داشت از آغالبند نالیدند و الحال زوجه اش حاضر شد بعد از طهارت باره مقاربت کرد یحیی بوجو آمد و ملائکه او را بشارت بمقدم یحیی دادند آنهی و کیفیت ولادت حضرت یحیی در آن محرم مذکور خواهد شد آنهم و مکشوف باد که مسطورات این واقعه را از تفسیر منهج و پنجم بحار و جوه القلوب و تلخیص التواریخ بطریق البصیر مرقوم داشتیم **ند پیل** بدانکه در روز استجابت دعای حضرت زکریا و قولست ۱ غره محرم چنانکه گذشت ۲ در رهم آناه چنانکه در مجلس بیاید آن **واقعه پنجم** در کتاب قایع الشهور از جنات الخلود نقل نموده که در روز اول محرم که بعضی نازل شد بر حضرت زکریا و بعد در وصف کتاب جنات گوید که از مؤلفان سید محمد رضا امام خاتون ابادیست و وجه تسمیه او باملای بجهت این است که او از نسل امامزاده اسمعیل مدفون در اصفهان است و از برای اوقبه ایست که زیارت کرده میشود بآن و بر بسیار اشباء شده است که او را از غیر ذات گمان کرده اند و لهذا تعبیر میکنند از او باخوند و بسیار از خطوط حرم شریف رضوان است از نهی بکلامه و مکشوف باد که جناب امامزاده اسمعیل مذکور مشهور است بدیناج و قبر شریف او واقع است در محله باغ همايون اصفهان و او اسمعیل بن ابراهیم بن عمر بن حسن بن حسن المثنی است **مؤلف گوید** که لفظ صاحب جنات این است که محرم از شهر حر و روز اول آن دعای زکریا مستجاب شد نزد کمال عباد و نزول که بعضی که دلائل بقصه کر بلا نموده از روی فرزند کرد که مانند امام حسین علیه شهید گردد و حقیقتا یحیی را بویه دارا شده که چه از ظاهر این عبادت مستفاد میشود که نزول که بعضی نیز در اول محرم بوده و لکن این مخالف است با آنچه که جمهور مفسرین و مؤرخین ذکر نموده اند چه آنکه مستفاد از کلمات ایشان این است که نزول بعضی

مفسرین و مؤرخین

جنات الشهور

(اول محرم)

(۱۶)

مدته قبل از استجابت دعا بوده و العلم عند الله در مناقب بن شهر آشوب تفسیر صافی و غاشر بحار و جواهر القلوب
از سعید بن عبدالله روایت کرده اند که او از حضرت صاحب الامر سوال کرد در هنگامیکه آنحضرت کودکی
بود و در دام حضرت امام حسن عسکری نشسته بود و از جمله آن سؤالات آن بود که پرسید از ناو پل که بعضی
فرمود این حروف از خبرهای غیب است که مطلع گردانید خدا بر آنها بندگان خود زکریا را و بعد از آن برای محمد
ذکر کرده است و این قصه چنان بود که زکریا از پروردگار خود سوال کرد که تعلیم او نماید نامهای عالیه
و پس جبرئیل نازل شد و آن نامها مقدس را تعلیم او نمود فكان ذکر یا اذکر محمداً و علیاً و فاطمه و الحسن و
سره عنه همما بجلی کریم و اذکر الحسن علیه خفته العبرة و وقعت علیه البهزة پس زکریا هرگاه محمد و علی و فاطمه
حسن علیهم را یاد میکرد دلگرمی و اندوه و الم او برطرف میشد و چون نام حسین علیه را یاد میکرد گریه در گلوئی او
گرم میشد و از بیاباره گریستن نفس او تنک میشد فقال ذات یوم الهی ما بالی اذ اذکرت اربعا منهم نسیت
یا سماء منهم من دعوی و اذ اذکرت الحسن فاند مع عینی و تو ذفری پس روزی مناجات کرد که خداوند اجرا
انچه از بزرگواران که یاد میکنم غمها از دلم بیرون میرود و در دل کشاده میشود و چون حسین را یاد میکنم دیدم امر
کریمان و در محزون میشود و ناله ام بلند میگردد پس حق تعالی واقعه کربلا را با این حروف بطریق رمز با وحی نمود
که بعضی کاف اشاره بکربلا و هاء اشاره بهلاک عمرت رسول الله در آن صحرایا اشاره به بزرگوار علیه السلام و الذی
است که ظلم کنند بر حسین علیه بود و عین عطش و تشنگی آنحضرت است و صاد صبر آنحضرت است چون زکریا را
شدید سه روز از جای نماز خود بیرون نیامد منع کرد مردم را که بنزد او روند و در او در بگریه و فغان و نوحه
میخوانند بر این مصیبت و میگفت الهی انفع خیر خلفک بولیه اتزل بلویه هذه الرزیه یفنا الله الی ان تبس علیا
و فاطمه علیهما ثاب هذه المصیبه الهی الخ لرب هذه الفجعه لیاختما خداوند انا بدخواهی او در دل بهترین جمع
خلق خود را بمصیبت فرزند او با این بلیه و محنت و اباحت عز او فرود خواهی آورد با جاده این فائز بر علی
فاطمه خواهی پوشانند ابا شد این درد و محنت و ابصره قرب منزلت ایشان داخل خواهی کرد پس میگفت الهی
روز کن مرا فرزند که با این پیر دیده من روشن گردد و چون عطا کنی مرا بحسب انفرزند مقنون گردان پس
دل مرا بمصیبت او رچنانچه دل محمد حبیب خود را بفرزندش بدخواهی او در پس خدا شش پچی بابا و روزی
کرد و بمصیبت او دل او را بدو آورد و اقع ششمی در این روز سنه شصت و هشتاد و دو و از ناو
ذوالفرنبین ابرهه الاشرار از جانب پادشاه حبشه آمد بقصد اینکه خانه کعبه خراب نماید چنانکه در رجوة
المجوان و تقویر الشریع است و در کتاب عجائب المخلوقات قدوم ابرهه را در شانزدهم محرم ذکر نموده و در
کتاب وقایع شهر گوید و بر وایت غیره پس بیرون آمد اصحاب فیل از یمن با این قصد فاسد در اول محرم بود

سر عنه ای دین
جمع
هر روز با لقم تنک
نفس از بیاباره
ماند که سخت

جبرئیل
نازل شد
بر حسین

نارنجی
نارنجی
نارنجی

(اَوَّلُ حَجَرِ)

(۱۷)

در حقه القلوب رضا حکایت با نوار و این کرده است که جمعی از اهل مکه برای تجارت بجهت رفتند و داخل کهنه آن
 کاه بنی نضار شدند و آتشی افروختند از برای طعام خود و آتش را خاموش نکرده بار کردند پس بار و زید و آنچه در
 معبد ایشان بود سوخت چون داخل کهنه خود شدند پرسیدند که کی اینکار کرده است گفتند جمعی از تجار مکه بجا
 فرو دامه بودند و بسبب ایشان این کهنه سوخته است چون این خبر را پادشاه حبشه رسانیدند او در غضب
 و زبر خود ابرهه بن الصبح را با چهار صد فیل و صد هزار مرد جنگی فرستاد گفت برو و کعبه ایشان را خراب کن
 و سنگهای آنرا در دریای جدی بینداز و مردمان ایشان را بکش و اموال و فرزندان ایشان را غارت کن و احد از
 ایشان مگر از الفقه مؤلف گوید که تفصیل این احوال در هفتم محرم ذکر خواهد شد **و الفقه هفتم**
 در این روز سال هفتم بعثت حضرت رسالت بانی هاشم از بیم مشرکین بشعب بیطالب را ماند چنانکه در تاریخ
 التواریخ ثبت و در حقه الحیوان گوید که در شب هلال محرم سال هفتم بعثت قریش بنی هاشم را در شعب
 محاصره کردند و تفصیل این احوال پیشین که چون کفار قریش دیدند که روز بروز اعلام اسلام رو در ارتفاع دارد
 و زبانات کفر و ظلام مهل با نهضت میکنند شنیدند که نجاشی پادشاه حبشه قبول اسلام نموده و نسبت بمسلمین
 مهاجرین اعزاز و اکرام فرموده و نیز دانستند که صبت و اوازه اسلام در قبائل عرب پیچید و حقیقت حضرت
 رسالت بر اکثر خلق ظاهر شده از مشاهده و استماع این احوال مضطرب شدند و نائره خد و شرک در سینه
 بر کینه ایشان مشعل گردید و با خویش گفتند که اگر امر چنین باشد زمانه ننگ رود که محمد بر ما سلطنت کند
 پس چاره باید کرد پس ایشان انجمن کردند و تدبیر ایشان بر این قرار یافت که هر گونه توانستند دست یابند
 پیغمبر را بقتل رسانند و از مقاتله باینه هاشم پرهیزند چون این خبر بجناب بوطالب رسید فرزندان عبد
 المطلب بینه هاشم را جمع نمود و با ایشان فرمود سوگند یاد میکنم که اگر از دشمن خار به بیای محمد بر تو همه
 شما را هلاک خواهم نمود پس رسول خدا بانی هاشم و جمیع زنان و فرزندان ایشان همه را بشعبی که منسوب بآب بود
 و از آن شعب بیطالب میگفتند در آورد و اولاد عبد المطلب چه انکسانیکه مسلمانان دانستند وجه انجماع اینکه
 مشرک بودند از برای حفظ قبله خود و فرمایند در آن جناب بوطالب در نص پیغمبر خود را رد نکرد و با ایشان
 بشعب درآمد جز ابو لهب که با ایشان مخالفت کرد و باد دشمنان همراه شد با جمله جناب بوطالب با اتفاق بنی عامر و
 مسلمانان دیگر در شعب بحفظ و حراست پیغمبر پرداختند و طرفین اندر و مضطرب نمودند و دیده بآن باز داشتند
 و در شب روز پاسبانان پیغمبر می نمودند چون شب میشد بوطالب بشعب خود را بر میداشت و مانند پروانه بر گرد
 انجم محفل نبوت میگردید و در اول شب آنحضرت را در جای میخوابانید و چون پاس از شب میگشت از در
 از آنجا بجای دیگر نقل می نمود و عزیزترین فرزندان خود علی بن ابیطالب را در جای آنحضرت میخوابانید که اگر کسی

کتاب الفقه
 در تاریخ
 در تاریخ

کتاب الفقه
 در تاریخ
 در تاریخ

اول شب پنجشنبه را در آن مکان دیده باشد قصد خردن بادیاید بر اعتراف اولاد او واقع شود و بر او واقع نشود هر شب
 امیرالمؤمنین صلوات الله علیه بطیخت طر جان خود را فدای آنحضرت می نمود بقیه دارد که راجع بواقعه بعد است
 واقعه هشتم در این روز سال هفتم بعثت کفار قریش عید نامه خود را در اندرون کعبه و میچند
 چنانکه در کتاب نورالابصار و سیره النبویه است و کیفیت آن بر سبیل اجمال این است که چون کفار قریش
 نصر و حمایت جناب ابوطالب بنی هاشم را نسبت بحضرت بنویسند بدین موال بدیدند و دانستند که دست بر
 آنحضرت نیابند چهل نفر از اکابر و رؤسای ایشان در دارالندوة که محل مشوره ایشان بود جمع شدند و رأی
 ایشان بر این قرار یافت که با یکدیگر اتفاق کردند و سوگند خوردند بر عداوت پیغمبر و نامه در میان خود
 نوشتند و جمله یکی در آن نامه عید کردند که با فرزندان عبدالمطلب بنی هاشم دیگر بروفق و مدارا نباشند و
 دختر ایشان ندهند و از ایشان دختر نگیرند و با ایشان طعام نخورند و سخن نگویند و با ایشان خرید و فروش
 نکنند و نیز در آن صحیفه نوشتند که هرگز از این رای برنگردند و باینه هاشم صلح ننمایند مگر و قبیله پیغمبر را
 بدست ایشان بدهند که آنحضرت را بقتل رسانند پس جمیع اکابر و رؤسای قریش که چهل تن بودند همه خود
 بر آن زدند و نامه را پیچیدند و در میان کعبه او میچند و کتاب آنصحیفه منصوب عکرمه و بقوله نصر بن حسان
 بود که رسول خدا را و نفرین کرد دست او شل شد و تعلیق آن نامه چنانکه گذشت در اول محرم بود
 مؤلف گوید آنچه را که در واقعه هفتم و این واقعه نگاشتم از کتاب حبیب السیر و حقه الطوبی و ناسخ التواریخ
 و سیره النبویه بطریق تلفیق اخذ نمودم و مکشوف باد که صاحب ناسخ التواریخ در طی کلمات خود در نقل این
 شعب ذکر نموده که از اول محرم سال هفتم بعثت که انجماعت بشعب فته بودند تا آنوقت که بیرون آمدند
 تمام بواظهار این عبارت مستفاد میشود که بیرون آمدن بنی هاشم از شعب نیز در اول محرم بوده و لکن اکثر علمای
 اخبار خروج ایشان از دریا زدهم رجب نوشته اند و مانع کیفیت انرا در از روز ذکر خواهیم نمود انشاء الله
 واقعه نهم در این روز سال نهم هجرت حضرت رسالت غاملین خود را بقبائل فرساده جهت اخذ
 زکوة چنانچه در حبیب السیر و ناسخ التواریخ و تفویر الشریع است و در کتاب وقایع الایام و وقایع الشهور
 نیز مذکور است و کیفیت این واقعه بطور تلخیص و تلفیق از کتاب حبیب السیر و ناسخ التواریخ و منه الصادق
 بدین موال است که رسول خدا برای اخذ زکوة غاملین گاشت تا بقبائل مسلمین سفر کنند و زکوة اموال
 ایشان را مأخوذ دارند بریده بن الحصبی بن ثویبه غفار و اسلم فرساده و عباد بن بشر ابیه بنی سلیم و مزینه و
 عمرو عامر ابقراده و صحاح بن سفيان و ابیه بنی کلاب و بشر بن سفيان کعبی ابیه بنی کعب ماموف و بنی تميم
 قبائل مذکوره با دای زکوة پرداختند و جماعت مذکوره را مقصی المرام بجانب مدینه روان ساختند و اما بشر بن

اتفاق
 بنی هاشم
 و بنی عبدالمطلب

بنی هاشم
 و بنی عبدالمطلب
 زکوة را بقبائل

سپهان چو بنی کعب سفر کرد بر سر راه که از اذان الاضطاط میگذشتند با ایشان رسید و بنی تمیم نیز با بنی کعب یکجا
 اوراق داشتند بشر چون از راه رسید بنی کعب فرمان داد تا او را و او را آوردند بشمار گرفت و زکوة از او
 داشت پس آن زکوة در نظر بنی تمیم بسیار نمود بنی کعب گفتند ما اسلام گرفته ایم و بر همین شرط بیعت داده ایم که زکوة
 اموال خود را بدهیم و اما بنی تمیم گفتند سوگند بخدا که ما ننگ از ایم کسی بکشیم و جماعتی از بنی خنانه نیز با بنی
 تمیم همراه شدند و دست بشمار برد و بقصد بشمار بستند بشر چون این بدید اقامت خود را موقت و خامت
 خود را از میان ایشان بکسوف کند شتاب ده بدمینه آمد و کفایت واقعه را به پیغمبر معروض داشت پس سول خدا
 فرمود کفایت که بنی تمیم را کفر نماید عیینه بن حصین عرض کرد یا رسول الله سوگند بخدا که من رو باز نگذارم این
 گروه را حاضر حاضر نماید و آنوقت پیغمبر پنجاه تن سوار حمار با و سپرد و او را بنادید بنی تمیم مامور گردانید و او
 شب بتاخت و روز پوشیده بر پشت تابا را از ایشان در آمد از قضا و قضا رسید که مردان انجماعت از بی حاجت
 خویش پراکنده بودند پس میان انجماعت ناخ و اموال ایشان را غارت کرد و باز ده مرد و پانزده زن و سه کودک
 از ایشان اسیر گرفت و باز کشت بدمینه پس اکابر و رؤسای بنی تمیم مانند عطار دین حاجب ز برقان بن بدر
 و چند نفر دیگر از بزرگان ایشان با خطیب شاعر خود بدمینه آمد تا با رسول خدا در این باب سخن گویند و بعد از آن
 بدمینه اول اسرای خود را دیدار کردند و ایشان لحنی زاری و اضطراب نمودند انگاه بمسجد مقدس بنویسند و در آمدند
 در آنوقت پیغمبر در سر راه عایشه بخواب قبوله بود چون ایشان را معلوم نبود که انحضرت در کدام حجره است بر در
 حجره که میرسدند فریاد میزدند که ای محمد چو از زنان و کودکان ما را با اسیر گرفته با اینکه ما عیاله نکردیم چند آنکه
 بلال و مردمان دیگر گفتند انجماعت قدر مکث نمایند اکنون پیغمبر از برای نماز حاضر مسجد خواهد شد مفید بود
 تا آنکه رسول خدا از خواب بیدار شد و از خانه بیرون آمد و بدار کت مبارک چشمها خود را میفشرد و میفرمود چه شده
 است اینقوم را که مرا از خواب بیدار میکنند در آنوقت خدا تعالی این ایه فرستاد **إِنَّ الدِّينَ بُنَادُ وَنَكَ مِنْ دُونِ**
الْحُجْرَاتِ أَكْثَرُ هُمْ لَا يَعْقِلُونَ بدستی که انا آنکه ندانیم کثرت از بیرون حجرهای و جات بیشتر ایشان عقل ندارند
 و جاهلند بر رسوم اذاب مراد آنست که انجماعت بجهت عدم معرفت بقدر و شرف و مرتبه تو و ترک تو قهر و تعظیم تو
 بمنزله بجا نمند که از فهم و عقل غاریبند و لَوَانَهُمْ صَبْرٌ رَاحَةً فَخَرَجَ إِلَيْهِمْ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ
 و اگر ایشان صبر و شکیانه میکردند بر ترک ندانیدن و میآمدند تو بسو ایشان هر اینه صبر کردن و انتظار
 خروج بهتر بود مرا ایشان را از ندا کردن بجهت مراعات رسوم اذاب که مثر سعادت دنیا و عقبی است و خدا بسیار
 امر دانا است کسی را که از بی ادبی ناسب و نام شود و بسیار مردمان است با اهل ادب و حرمت با جمله چو پیغمبر
 بمسجد آمد و نماز بگذاشت هنگام مراجعت انجماعت بر سر راه انحضرت آمدند و گفتند یا رسول الله بے آنکه از ما

و بنی تمیم نیز با بنی کعب یکجا

و بنی تمیم نیز با بنی کعب یکجا

* (اول حجره) *

* (۲۰) *

کاهی پدید آمد صاحب توفیق و کودکان ما را با سر گرفته اند حضرت رسالت جوابه نفرمود و بخانه آمد و نماز سنت
 بگذاشت و از آنجا بمسجد آمد جلوس فرمود پس بنو تمیم حاضر شدند و آغاز مفاخرت و مباهاات نمودند عطا
 بن الحجاج برخاست و شمه از شرف قبیله بنی تمیم آغاز کرد و با شارت حضرت بنوی ثابت بن قیس انصاری در
 برابر او خطابه بر زبان آورده و بعضی از مناقب آثار انصار و مهاجر را نمود و نگاه در برقان بن بدر که شاعر
 تهمنان بود بیتی چند انشاد کرد حسان بن ثابت از موقف نبوت بحواب او مامور شد و کلمه چند در سلك
 نظم کشید که موجب تحسین و افرین گردید بعد از آن اعیان بنی تمیم بعظم شان و فصاحت بیان محمد بن
 قائل گشته سراج قلوب ایشان بانوار ایمان روشنائی گرفت گفتند سو کند بخدا که محمد را از عجب ناپید
 کرده اند خطیب و از خطیب ماهر و شاعر و از شاعر ماهر تراست پس سلام خود را استوار نمود و نگاه
 پیغمبر اسیران ایشان را باز گردانید و هر يك را عطاء در خوا و عنایت نمود و رخصت مغاورت فرمود
واقعه دهم در این روز سال بیستم هجرت عمرو بن العاص مصر و اسکندریه را فتح کرد در زمان خلافت
 عمر بن الخطاب چنانکه در اخبار الدول و تاریخ التواریخ و کتاب نور الابصار است بدانکه در عهد خلافت
 بلدان و امصا کثرت فتح شد و بتصرف مسلمانان درآمد از آن جمله شهر بعلبک و حص بود که در سنه یازدهم
 هجرت سال بیتم خلافت عمر فتح شد و دیگر بیت المقدس و حلب و انطاکیه است که در سنه هفدهم هجرت
 سال پنجم خلافت فتح شد و دیگر بلاد جزیره و عسقلان است که در سنه هجدهم هجرت سال ششم خلافت
 عمر فتح شد و دیگر اهواز و تکریت و موصل است که در سنه نوزدهم هجرت سال هفتم خلافت او فتح شد و دیگر
 دیار مصر و اسکندریه و قسریه است که در سنه بیستم هجرت سال هشتم خلافت او فتح شد و دیگر گهاوند و اصفهان
 است که در سنه بیست و یکم هجرت سال نهم خلافت عمر فتح شد و دیگر همدان و رماوند و طبرستان و ازبکجان
 و فارس است و این بلدان در سنه بیست و دوم هجرت سال دهم خلافت او فتح شد و دیگر از شهرها بیکه در زمان
 خلافت عمر فتح شد شهر کرمان و سجستان است و این دو شهر در سنه بیست و سیم هجرت سال یازدهم
 خلافت فتح شد و اصطخر و مدائن و فلسطین و خراسان و بربر نیز از فتوحات عمر است پس از جمله آن فتوحات
 فتح مصر و اسکندریه است و کیفیت آن بر هجرت تلخیص چنین است که چون عمر بن الخطاب بفرشام رفت جای
 که دهی است نزدیک بدشو عمرو بن العاص نزد یک عمرا آمد و با او مجلسی خالی از بیگانه ساخت و گفت
 اگر اجازت میداد خود لشکره کوچ دهم و اهنک مصر کنم که فتح آن بلد شوک اسلام را در چندان کند
 عمر گفت بهم دارم که مسلمانان را از لشکر مصر و ابنوه سپاه روم اسبی سد و این را بر اصواب ندانست
 چندانکه عمر او را تحریر نمود و این امر را سهل شمردند برفتن نشد این بود تا عمر بمکه برگشت و مملکت

این کتاب از کتاب
 تاریخ ابن کثیر
 است

این کتاب از کتاب
 تاریخ ابن کثیر
 است

(اقال حمره)

(۲۱)

شام صاف کشت و تمام او در بلاد شام نافذ الحکم شدند و عمرو بن العاص بعد از فتح نوبه بر حسب فرمان
 عمر بنی سبطین آمد هواره در خاطر داشت که اهنک مصر و این خیال در خاطرش قوت گرفت چندانکه
 به اجازت عمر لشکر را اخذ و باهنک مصر خیمه بپوشان زد و از آنسو چون این خبر به عمر بن الخطاب رسید
 که عمرو بن العاص لشکر بمصر میفرستد و اینکار را پسندیده نداشت و نامه بسوی او نوشتند بدینگونه من عمر
 بن الخطاب بن العاص اما بعد فانک سیرت الی مصر و من معک و بها جوع الزمر و انما
 معک نفر بیره و لعمر لو نکلتک امک و ما سیرت بهم فان لم یکن بلغت مصر فارجع بهم
 یعنی این نامه است بجانب عمر بن الخطاب بویه گاه کار پیر گاه کار هماره با گاه رهی از مسلمانان مصر
 مصر کرد و حال آنکه در آن مملکت لشکر انبوه است و با تو عدد اندکست سوگند بخان خودم کاش من
 بود و مسلمانان را با خود نمیرد پس اگر هنوز مملکت مصر زیاده یافتن مسلمانان را رجعت کن پس نامه
 را داد بعقبه بن عامر او را فرمان داد که عجل کن و این خطاب را به عمرو بن العاص رسان عقبه بن عامر نامه
 گرفت و فرمان عمر سرعت کرد و در منزل رنج بخدمت عمر آمد و عمرو بن العاص چون او را دید تفرس
 کرد که عمر بن الخطاب او را دستور بر کشتن فرستاده لاجرم در اخذ مکتوب عمر ماطله کرد و از منزل رنج
 کوچ داد و بمنزل عرش آمد زیرا که بلد عرش از مملکت مصر بخواگاه عقبه را طایستد و مکتوب عمر را گرفت
 و بر مردمان قرائت کرد و بالشکر خود گفت این عرش که مادر او شیم از کجا است گفتند از مملکت مصر
 عمر گفت بر نشاند که مراجعت نمایم زیرا که خلیفه فرمان داده که اگر به مملکت مصر رفتی مراجعت نما
 پس از اینجا کوچ بر طریق مصر گرفت و از آنسو خبر دادند بمقوقس بن قریب یونانی که پادشاه مملکت مصر
 بود از رسیدن عمرو بن العاص لشکر عرب پس بمقوقس تجمعی لشکر نمود و مردی که ملاقب بود با عمر
 حکومت مصر داشت ریش بران لشکر کرد برای دفع عرب بجانب فسطاط فرستاد و در ارض فرمانده
 فریبین شد و جنگی صعب در میان واقع شد و از هر دو سو جماعت فراوان کشته گشتند پس عمرو بن
 از فرمایان شدن و طریق فسطاط گرفت و در زمان فواصر فرود آمد و از اینجا بام و بن آمد و راه
 یا قاهره مصر نزدیک کرد و قاهره نام شهر است و از قاهره نام مصر عمارات و بیوتات نوشته است و من
 قاهره دارالملک مصر است مع الفقه باردیگر لشکر اعرج از هر جنگ جنبش کرده و از جانبین جماعت
 بسیار هلاک شدند و این جنگ و جوش یکماه طول کشید و فتح مصر بمسر نمیکشت پس عمرو بصورت حال
 را به عمر نوشت و از او استمداد نمود و عمر بن الخطاب چهار صدق از صندوقان را بآورد و از هر
 نفر یک او فرستاد و انوقت لشکر اسلام قوی گشت و بمقوقس را قوت مقابله نمایند و در قصر خویش

بنی سبطین
 بنی امیه
 بنی امیه

بنی امیه
 بنی امیه
 بنی امیه

بنی امیه
 بنی امیه
 بنی امیه

بنی امیه
 بنی امیه
 بنی امیه

بنی امیه
 بنی امیه
 بنی امیه

(محققین)

(أَوَّلُ حِجْرَةٍ)

(۲۲)

متحصن گشت بالجمله صاحب نسخ التواريخ این واقعه را بتفصیل نوشته است که این واقعه را کجایش آن بنا
 ناانجا که گوید بعد از آنکه عمرو غاص هفت ماه حصن مصر را حصار دارد و جمعه غره محرم سال بیستم هجری
 فتح کرد و چهار سال و چند ماه در آن اراضی حکومت داشت و در کتاب فیض العلامه فرموده که چون اسکندر
 مغنوج شد از کتب حکمت در خوانن ملوکیه او بسیار جمع شده بود عمرو غاص برای عمر نوشت که با آن کتابها
 چه عمل نماید جواب آمد که اگر در میان آنها کتابها هست که موافق با قرآن است ما را کتاب خدا کافیت
 و اگر مخالف با قرآن است که ما را حاجتی بآن نیست آنها را معدوم کن عمرو غاص آن کتابها را بر حاکمها اسکندر
 تفریق کرد که عوض هیزم در روز بخانه ها بسوزانند و گفته اند هزار حجام داشته و مدت شش ماه تمام آنها باتن
 کتابها گرم میشد و از بعض کتابهای نضار نقل شد که عدنان کتابها که خنوشد مقصد هزار مجلد بود و در
 نسخ التواريخ و کتاب اخبار الدوله مطبوع است که شهر فسطاط از این روز فسطاط نام یافت که عمرو بن العاص
 فتح مصر را نموضع فسطاطی بر افراشته بود و در تحت آن نشین داشت چون اهنگ اسکندر رتبه نمود بفرمود
 فسطاطی بر کند و با خود حمل دهند قاضی بآن حاکمه باضت باعلاها پس خبر دادند با و که کبوتری بر فراز آن
 تخم نهاده گفت پس چرا است بر ما که این چمن را بر کنیم و بچکان کبوتر را بر هم زنیم و بر او تپه گفت والله ما کائنات
 لمن جاوونا و اطمنوا الحیاة بما قد تم چنین نیستیم ما که مکروهی رسانیم بر کسیکه در جوار ما آمده و بجهایت
 ما اطمینان آورده پس فسطاط را بحال خود گذاشت و طریقی اسکندر رتبه پیش داشت و چون از اسکندر
 مراجعت نمود در رهانجام فسطاط فرو داد تا در آنجا نشین کند و لشکریان او در گردان فسطاط خانه ساختند
 و آن شهر بفسطاط نام یافت از آنجا معلوم میشود که تفاوت و کفر عمر سعد و لشکر او بچه حد و مرتبه بوده که در
 باین مقدار که عمرو غاص مراعات بچه کبوتران گردایشان مراعات اهل بیت و اطفال بتدا لثهداء را نکردند
 بلکه آتش بچشمها ایشان زدند و آن مظلومان شکسته دلان را در صحرائی کربلا متفرق نمودند چه خوب گفته است
 آتش با شبانه مرغی نمیزند گهر که خیمه خیمه ال عبا نبود در اخبار الدوله گوید که فسطاط هی المدینه المشهوره
 بمصر بناها عمرو بن العاص و کان بها ظلم للتمایح از ابلغ تماسخ حولها انقلب علی ظهره فکثر ذلک و بطل حکمه
 و کانت مدینه عظیمه یقال انه کان بها اربعة مائه تمام فخرها شاور و وزیر العاصد خوفا من الافرنج ان یملکوها
 یعنی فسطاط شهر بیت مشهور در مصر که عمرو بن العاص از آنجا کرد و در آن طلسمی بود برای ضعیفها که هرگاه ضعیف
 در گردان طلسم میبیدند به بخت میگردید و هلاک میشد پس عمرو بن العاص را شکست و حکم از ابطال کرد فسطاط
 شهر بزرگ بود که گویند چهار صد حجام در آن بود و شاور و وزیر غاصدان شهر را خراب کرد از ترس اینکه مبادا فر
 مالکان کردند واقعه یازدهم در یکشنبه غره محرم سال بیست و چهارم هجری عمر بن الخطاب در رواق

کتاب فیض العلامه

حاکم بالغی کبوتر
 و فرقه و هر مرغیکه
 طوق دارد
 متغی

کتاب فیض العلامه

*(اَوَّلُ مَجْمَعِ) *

*(۲۳) *

پیغمبر دفن شد چنانکه در کتاب و اخبار الدول و ترجمه تاریخ طبرستان و تاریخ اهل الفداء مسطور است
 و در کامل ابن اثیر و تاریخ التواریخ نیز دفن او را در اول محرم تعیین کرده اند و کیفیت آن بطور ذیل مرقوم است
 تاریخ و اخبار الدول بدین قرار است که عمر در وقت وفات پسرش عبدالله را گفت که ای فرزندانم بنزد عایشه رو و
 سلام مرا برسان و خواستار شونا اجازه کند که مراد در واق رسول خدا در پهلوی ابو بکر بخاک سپارند چون
 عبدالله ابلاغ این سخن کرد عایشه گفت در آن واق افزون از بجای قبر نهانده و گفتم اریده لنفسی و
 لا ورنه اليوم علی نفسی و من انرا از برای خود ذخیره نموده بودم و اکنون که عمر خواستار شده او را بر خود
 مقدم میدارم و بدو وامیگذارم چون عبدالله این خبر را آورد عمر شاد شد و حمد خدا بجا آورد و بعد از نماز
 دو رکعت و بجم و صیحه او صهیب که ابو بکر کهن داشت بر او نماز گذاشت پس نفس او را بر واق رسول خدا
 آوردند و عبدالله بن عمر و سعید بن زید بن عمرو و صهیب بن سنان بقبور او درآمدند و او را بخاک سپردند و قبر
 او را چنان حفر کردند که سرش با کف ابو بکر برابر میآمد و بقول مسعودی در مروج الذهب در پاپین پایه پیغمبر
 دفن شد و قیل ان قبورهم مسطرة ابو بکر الی جنب النبی و عمر الی جنب ابی بکر و گفته شده است که قبرهای ایشان مراد
 یکدیگر است قبر ابو بکر پهلوی قبر پیغمبر و قبر عمر پهلوی قبر ابی بکر واقع شده **مؤلف گوید** باللعجب عایشه
 راضی شد که عمر در جوار پیغمبر دفن شود اما راضی نشد که پاره تن پیغمبر حضرت امام حسن را در حرم پیغمبر
 در آورند در آن هنگام که افاغان بنی هاشم جنازه مطهر حضرت مجتبی را بجانب حرم پیغمبر آوردند بر سر راه ایشان
 آمدند فریاد بر آوردند که **والله لا بدقن الحسن ههنا ولنم ما قبل** و آنرا کتب الاجمال چنین است **کما نثر قنار**
الحرب والفتن انت لستی من المختار عثره کما ابو هانفی الکرا ذالین قالک ومن خلفها خزب الضل
الا لا ندخلوا ابکم بیتی بلا اذنی بالرجال بما اخصت بها وها بحکم بارها تاع من الثمن فاته امری
للسلمین رمث جیم ابن سیدهم فی اسمهم الضغین فلوراک فاطم نظردی مجتبیها بک علیہ ید مع فاضل الرد
و لوتری ابن الزهراء قریتها (واقعدی وازیها) والنیل فی نعشه کالهذب بالجفن
 در این روز سال بیست و نهم هجری عثمان بن عفان از عمارت مسجد النبی فراغت یافت چنانکه در تاریخ التواریخ
 است و تفصیل این اجمال بطور تلخیص از کتاب مذکور و کتاب خلاصه الوفا بدینموا است که در سال ۱۰
 هجری جبرئیل نازل شد بر پیغمبر و عرض کرد یا محمد ان الله یا امرک ان تبنا له بیتا بالرهض و الحجاره بدرستی که
 خدا بتعالی امر میفرماید تو را که مسجد از گل و سنگ بنیان کنی پیغمبر فرمود ان بنیان را چه قدر ارتفاع دهی
 گفت هفت ذراع و بروایتی پنج ذراع پس بر حسب فرمان حق تعالی حضرت نبوی خواست که بنیان مسجد کند
 و قبل از ورود آنحضرت بمدینه در همین مسجد النبی اسعد بن زراره امامت امت و امامت جمعه جماعت میفرمود

و این
 تاریخ
 و اخبار
 الدول
 بدین
 قرار
 است
 که
 عمر
 در
 وقت
 وفات
 پسرش
 عبدالله
 را
 گفت
 که
 ای
 فرزندانم
 بنزد
 عایشه
 رو
 و
 سلام
 مرا
 بر
 سان
 و
 خواستار
 شونا
 اجازه
 کند
 که
 مراد
 در
 واق
 رسول
 خدا
 در
 پهلوی
 ابو
 بکر
 بخاک
 سپارند
 چون
 عبدالله
 ابلاغ
 این
 سخن
 کرد
 عایشه
 گفت
 در
 آن
 واق
 افزون
 از
 بجای
 قبر
 نهانده
 و
 گفتم
 اریده
 لنفسی
 و
 لا
 ورنه
 اليوم
 علی
 نفسی
 و
 من
 انرا
 از
 برای
 خود
 ذخیره
 نموده
 بودم
 و
 اکنون
 که
 عمر
 خواستار
 شده
 او
 را
 بر
 خود
 مقدم
 میدارم
 و
 بدو
 وامیگذارم
 چون
 عبدالله
 این
 خبر
 را
 آورد
 عمر
 شاد
 شد
 و
 حمد
 خدا
 بجا
 آورد
 و
 بعد
 از
 نماز
 دو
 رکعت
 و
 بجم
 و
 صیحه
 او
 صهیب
 که
 ابو
 بکر
 کهن
 داشت
 بر
 او
 نماز
 گذاشت
 پس
 نفس
 او
 را
 بر
 واق
 رسول
 خدا
 آوردند
 و
 عبدالله
 بن
 عمر
 و
 سعید
 بن
 زید
 بن
 عمرو
 و
 صهیب
 بن
 سنان
 بقبور
 او
 درآمدند
 و
 او
 را
 بخاک
 سپردند
 و
 قبر
 او
 را
 چنان
 حفر
 کردند
 که
 سرش
 با
 کف
 ابو
 بکر
 برابر
 میآمد
 و
 بقول
 مسعودی
 در
 مروج
 الذهب
 در
 پاپین
 پایه
 پیغمبر
 دفن
 شد
 و
 قیل
 ان
 قبورهم
 مسطرة
 ابو
 بکر
 الی
 جنب
 النبی
 و
 عمر
 الی
 جنب
 ابی
 بکر
 و
 گفته
 شده
 است
 که
 قبرهای
 ایشان
 مراد
 یکدیگر
 است
 قبر
 ابو
 بکر
 پهلوی
 قبر
 پیغمبر
 و
 قبر
 عمر
 پهلوی
 قبر
 ابی
 بکر
 واقع
 شده
 مؤلف
 گوید
 باللعجب
 عایشه
 راضی
 شد
 که
 عمر
 در
 جوار
 پیغمبر
 دفن
 شود
 اما
 راضی
 نشد
 که
 پاره
 تن
 پیغمبر
 حضرت
 امام
 حسن
 را
 در
 حرم
 پیغمبر
 در
 آورند
 در
 آن
 هنگام
 که
 افاغان
 بنی
 هاشم
 جنازه
 مطهر
 حضرت
 مجتبی
 را
 بجانب
 حرم
 پیغمبر
 آوردند
 بر
 سر
 راه
 ایشان
 آمدند
 فریاد
 بر
 آوردند
 که
 والله
 لا
 بدقن
 الحسن
 ههنا
 ولنم
 ما
 قبل
 و
 آنرا
 کتب
 الاجمال
 چنین
 است
 کما
 نثر
 قنار
 الحرب
 والفتن
 انت
 لستی
 من
 المختار
 عثره
 کما
 ابو
 هانفی
 الکرا
 ذالین
 قالک
 ومن
 خلفها
 خزب
 الضل
 الا
 لا
 ندخلوا
 ابکم
 بیتی
 بلا
 اذنی
 بالرجال
 بما
 اخصت
 بها
 وها
 بحکم
 بارها
 تاع
 من
 الثمن
 فاته
 امری
 للسلمین
 رمث
 جیم
 ابن
 سیدهم
 فی
 اسمهم
 الضغین
 فلوراک
 فاطم
 نظردی
 مجتبیها
 بک
 علیہ
 ید
 مع
 فاضل
 الرد
 و
 لوتری
 ابن
 الزهراء
 قریتها
 (واقعدی
 وازیها)
 والنیل
 فی
 نعشه
 کالهذب
 بالجفن
 در
 این
 روز
 سال
 بیست
 و
 نهم
 هجری
 عثمان
 بن
 عفان
 از
 عمارت
 مسجد
 النبی
 فراغت
 یافت
 چنانکه
 در
 تاریخ
 التواریخ
 است
 و
 تفصیل
 این
 اجمال
 بطور
 تلخیص
 از
 کتاب
 مذکور
 و
 کتاب
 خلاصه
 الوفا
 بدینموا
 است
 که
 در
 سال
 ۱۰
 هجری
 جبرئیل
 نازل
 شد
 بر
 پیغمبر
 و
 عرض
 کرد
 یا
 محمد
 ان
 الله
 یا
 امرک
 ان
 تبنا
 له
 بیتا
 بالرهض
 و
 الحجاره
 بدرستی
 که
 خدا
 بتعالی
 امر
 میفرماید
 تو
 را
 که
 مسجد
 از
 گل
 و
 سنگ
 بنیان
 کنی
 پیغمبر
 فرمود
 ان
 بنیان
 را
 چه
 قدر
 ارتفاع
 دهی
 گفت
 هفت
 ذراع
 و
 بروایتی
 پنج
 ذراع
 پس
 بر
 حسب
 فرمان
 حق
 تعالی
 حضرت
 نبوی
 خواست
 که
 بنیان
 مسجد
 کند
 و
 قبل
 از
 ورود
 آنحضرت
 بمدینه
 در
 همین
 مسجد
 النبی
 اسعد
 بن
 زراره
 امامت
 امت
 و
 امامت
 جمعه
 جماعت
 میفرمود

قام بالغ
 غار
 شجر

الضغن بالکسر
 کینه
 منتف

الردن

بالضم بن استن
 منتف

جفن

بالفتح بک چشم
 سق

الرهض

بکراهه المهملة الطین
 الله یبني به یجعل بعض
 علی بعض کذا ذهاب

التأخی

و این
 تاریخ
 و اخبار
 الدول
 بدین
 قرار
 است
 که
 عمر
 در
 وقت
 وفات
 پسرش
 عبدالله
 را
 گفت
 که
 ای
 فرزندانم
 بنزد
 عایشه
 رو
 و
 سلام
 مرا
 بر
 سان
 و
 خواستار
 شونا
 اجازه
 کند
 که
 مراد
 در
 واق
 رسول
 خدا
 در
 پهلوی
 ابو
 بکر
 بخاک
 سپارند
 چون
 عبدالله
 ابلاغ
 این
 سخن
 کرد
 عایشه
 گفت
 در
 آن
 واق
 افزون
 از
 بجای
 قبر
 نهانده
 و
 گفتم
 اریده
 لنفسی
 و
 لا
 ورنه
 اليوم
 علی
 نفسی
 و
 من
 انرا
 از
 برای
 خود
 ذخیره
 نموده
 بودم
 و
 اکنون
 که
 عمر
 خواستار
 شده
 او
 را
 بر
 خود
 مقدم
 میدارم
 و
 بدو
 وامیگذارم
 چون
 عبدالله
 این
 خبر
 را
 آورد
 عمر
 شاد
 شد
 و
 حمد
 خدا
 بجا
 آورد
 و
 بعد
 از
 نماز
 دو
 رکعت
 و
 بجم
 و
 صیحه
 او
 صهیب
 که
 ابو
 بکر
 کهن
 داشت
 بر
 او
 نماز
 گذاشت
 پس
 نفس
 او
 را
 بر
 واق
 رسول
 خدا
 آوردند
 و
 عبدالله
 بن
 عمر
 و
 سعید
 بن
 زید
 بن
 عمرو
 و
 صهیب
 بن
 سنان
 بقبور
 او
 درآمدند
 و
 او
 را
 بخاک
 سپردند
 و
 قبر
 او
 را
 چنان
 حفر
 کردند
 که
 سرش
 با
 کف
 ابو
 بکر
 برابر
 میآمد
 و
 بقول
 مسعودی
 در
 مروج
 الذهب
 در
 پاپین
 پایه
 پیغمبر
 دفن
 شد
 و
 قیل
 ان
 قبورهم
 مسطرة
 ابو
 بکر
 الی
 جنب
 النبی
 و
 عمر
 الی
 جنب
 ابی
 بکر
 و
 گفته
 شده
 است
 که
 قبرهای
 ایشان
 مراد
 یکدیگر
 است
 قبر
 ابو
 بکر
 پهلوی
 قبر
 پیغمبر
 و
 قبر
 عمر
 پهلوی
 قبر
 ابی
 بکر
 واقع
 شده
 مؤلف
 گوید
 باللعجب
 عایشه
 راضی
 شد
 که
 عمر
 در
 جوار
 پیغمبر
 دفن
 شود
 اما
 راضی
 نشد
 که
 پاره
 تن
 پیغمبر
 حضرت
 امام
 حسن
 را
 در
 حرم
 پیغمبر
 در
 آورند
 در
 آن
 هنگام
 که
 افاغان
 بنی
 هاشم
 جنازه
 مطهر
 حضرت
 مجتبی
 را
 بجانب
 حرم
 پیغمبر
 آوردند
 بر
 سر
 راه
 ایشان
 آمدند
 فریاد
 بر
 آوردند
 که
 والله
 لا
 بدقن
 الحسن
 ههنا
 ولنم
 ما
 قبل
 و
 آنرا
 کتب
 الاجمال
 چنین
 است
 کما
 نثر
 قنار
 الحرب
 والفتن
 انت
 لستی
 من
 المختار
 عثره
 کما
 ابو
 هانفی
 الکرا
 ذالین
 قالک
 ومن
 خلفها
 خزب
 الضل
 الا
 لا
 ندخلوا
 ابکم
 بیتی
 بلا
 اذنی
 بالرجال
 بما
 اخصت
 بها
 وها
 بحکم
 بارها
 تاع
 من
 الثمن
 فاته
 امری
 للسلمین
 رمث
 جیم
 ابن
 سیدهم
 فی
 اسمهم
 الضغین
 فلوراک
 فاطم
 نظردی
 مجتبیها
 بک
 علیہ
 ید
 مع
 فاضل
 الرد
 و
 لوتری
 ابن
 الزهراء
 قریتها
 (واقعدی
 وازیها)
 والنیل
 فی
 نعشه
 کالهذب
 بالجفن
 در
 این
 روز
 سال
 بیست
 و
 نهم
 هجری
 عثمان
 بن
 عفان
 از
 عمارت
 مسجد
 النبی
 فراغت
 یافت
 چنانکه
 در
 تاریخ
 التواریخ
 است
 و
 تفصیل
 این
 اجمال
 بطور
 تلخیص
 از
 کتاب
 مذکور
 و
 کتاب
 خلاصه
 الوفا
 بدینموا
 است
 که
 در
 سال
 ۱۰
 هجری
 جبرئیل
 نازل
 شد
 بر
 پیغمبر
 و
 عرض
 کرد
 یا
 محمد
 ان
 الله
 یا
 امرک
 ان
 تبنا
 له
 بیتا
 بالرهض
 و
 الحجاره
 بدرستی
 که
 خدا
 بتعالی
 امر
 میفرماید
 تو
 را
 که
 مسجد
 از
 گل
 و
 سنگ
 بنیان
 کنی
 پیغمبر
 فرمود
 ان
 بنیان
 را
 چه
 قدر
 ارتفاع
 دهی
 گفت
 هفت
 ذراع
 و
 بروایتی
 پنج
 ذراع
 پس
 بر
 حسب
 فرمان
 حق
 تعالی
 حضرت
 نبوی
 خواست
 که
 بنیان
 مسجد
 کند
 و
 قبل
 از
 ورود
 آنحضرت
 بمدینه
 در
 همین
 مسجد
 النبی
 اسعد
 بن
 زراره
 امامت
 امت
 و
 امامت
 جمعه
 جماعت
 میفرمود

(أَوَّلُ حَجْرَةٍ)

(۲۴)

پس پیغمبر پر مشر نمود که این زمین از آن که باشد گفتند از سه پهل فرمود از بهر من خریداری کنید مردم بنه النجا
گفتند ما خود بپای این زمین را میبندیم ایشان گفتند ما از پیغمبرها میخواهیم و بطیب طبع بود و امپکن ابریم
پند یافت و بدنه مثقال در سرخ از او خرید و امر فرمود که ابو بکر از او ادا کند و آن زمین خوابه بود که چند نخل
خوما داشت و برخی از آنرا مشر کین گورستان خویش کرده بودند پیغمبر فرمود نا آنجمله را بنش و محو کردند و بنای مسجد
نهادند و اصحاب با همی سنگ و خشت کشیدند و بنای آنرا با سنگ نهادند و نخت دیواران با یکخت بود و چون
مسلمانان زیاد شدند بر وسعت مسجد میفرزودند در انوقت با یکخت و نیم بر آوردند و چون باز زیاد شدند
باد و خشت بنا کردند و بمقدار یکقامت مرد بر آوردند و چون حرارت شمس زحت میداد بخواستار و مسلمانان
از اسقف نمودند و ستونها از چوب خرما را است کردند و از برك خرما و علف پوشش نمودند و چون این پوشش
مانع و دافع باران نبود اصحاب عرض کردند اگر اجازت دهی این پوشش را با گل اندوده کنیم رسول خدا فرمود چوبستی
مانند چوبست مو کرده ام و بر این چیزه نمافزایم و این مسجد در زمان پیغمبر بدینگونه باقی بود و بعضی از مهاجرین
در گرد مسجد خانهها بنا کردند و رسول خدا در پهلوی خانه خود از بهر علی خانه نهاد و از بهر حمزه و رضی الله عنه
ساختم معین فرمود و هر یک از مهاجرین از خانه خود در بهر مسجد گشودند پس جبرئیل نازل شد بر آنحضرت
و عرض کرد بفرمای که درهای مسجد را بجانها به بندند جز در خانه علی علیه السلام که آنچه در مسجد برای تو حلال
است هم از بهر او روا باشد چون پیغمبر ابلاغ این امر فرمود بعضی از مهاجرین دلشک شدند پس آنحضرت
با حمزه فرمود ایتم علی برادر زاده تو است و بال از تو اندکست لکن این فرمان از خداوند رسیده حمزه
عرض کرد بدین حکومت راضی و شاکر و تسلیم دارم بالجمله مسجد بدین عمارت بود تا زمان عمر بن الخطاب
چون مردمان بسیار شدند مسجد را وسعت داد و شش دروازه برای آنها نهاد و این بنا را از سال هفتم
هجری ابتدا کرد لکن الاث و اداوات از آن پیچیدند و عثمان بن عفان نیز مسجد را وسعت داد و طول آنرا
یکصد و شصت ذراع و عرض آنرا یکصد و پنجاه ذراع نهاد و شش دروازه گذاشت و این بنا را در سال
بیست و نهم هجری از ماه ربیع اول ابتدا کرد تا هلال محرم که ده ماه بعثت آن مشغول بود و دیوارها
و ستونها را با سنگ منقور بر آورد و گچ بکار برد و با چوب ساج آنرا اسقف نمود و در زمان امامت
ولید بن عبد الملك عمر بن عبد العزيز نیز بر وسعت و سباحت آن پیفزود و طول مسجد را دو بیست ذراع
نهاد و عرض آنرا نیز از جانب مقدم دو بیست ذراع و از طرف منآخر صد و هشتاد ذراع آورد و این بنا
در سال نود و یک هجری بود و مدت سه سال با احجار منقوره از اعمارث میکرد و خانهها را از واج پیغمبر
را که بمسجد اتصال داشت بدرون مسجد انداخت و مهد عباسی در زمان خلافت خود از اعمارث کرد

از پیغمبر و اهل بیت
و اهل بیت

از پیغمبر و اهل بیت
و اهل بیت

منقر

بالکسر کنند که آن
سنگ را میبندند
نقیر چاهک و آنه خرما
و نادران سخن

﴿أَوَّلُ حَجَرَةٍ﴾

﴿(۲۵)﴾

حجرتی که در مسجد
مکرمه است

و مامون نیز تجدید عمارت نمود و زیاده ساخت و بنای آنرا استوار کرد و تا کنون بنای مامون بر جا است
و در فضیلت این مسجد از رسول خدا حدیث کنند که فرمود **صَلَاةٌ فِي مَسْجِدِي هَذَا أَفْضَلُ وَ خَيْرٌ مِنَ الْفَصَلِ**
فَمَا سِوَاهُ مِنَ الْمَسَاجِدِ إِلَّا مَسْجِدُ الْحَرَامِ یعنی یک نماز در این مسجد من بهتر است از هزار نماز در غیر آن از
مساجد دیگر مگر مسجد الحرام **وَأَقْدَسُ سِرِّي هِيَ** در این روز سنه ۷ و هشتم هجری امیر المؤمنین صلوات
الله علیه رصفین از جنک معویه دست برداشت چنانکه در کتاب هشتم بحار و نایخ التواریخ مسطور است
و در کتاب حبیب السیر آورده که وصول امیر المؤمنین و شامیان در صحرای صفین در ذی الحجه سنه ۷ و
شش و نمود و ذی الحجه مذکوره و محرم سنه ۷ و هفت را بمدارا گذرانیدند و چهارشنبه غره صفر را
گرفتند و بر روی اصحاب هدایت و ارباب غواص مدتی بازده ماه در برابر یکدیگر با استعمال
شمشیر و خنجر مشغول کارزار بودند و نیز از کتاب مذکور مستفاد است که از غره ماه صفر ناسلخ چهار
الآخر بین الجانبین انشغال داشت و از اول رجب ناسلخ محرم همچو از فریقین قدم در
وادی جنک نهاد و در روز اول صفر باز محارب دست داد و از محاربات و نایخ التواریخ مستفاد
میشود که جنک صفین میان سپاه شام و عراق برقرار بود ناسلخ ذی الحجه و بنوبت سرداران لشکران
سوی شام گاه قتال میکردند و بیشتر نصرت بالشکر عریان بود پس چون ماه محرم پدید آمد مقرر شد که در
روز نهم دست از جنک بدارند و علی علیه السلام خواست که شاید در آن ماه که باب مقاتلت مسدود است معونه
و اتباع او را به بند و موعظه بآیه هویل و تهدید از شورا بندگان فتنه باز نشاند لاجرم عبد بن خاف و شش
بن ربیع و یزید بن قیس زیاده بن حفصه طلبید فرمود نزد معویه روید و اول برفق و مدارا و از اینچنین
کنید و اگر نپذیرفت از وعد و وعید و بیم بخی با او بگوئید و او را از خدا ترسانید و حجت بر او تمام کنید
شاید پیش از آنکه لشکرها یا هم در او یزند و بسی خونها بریزند این راهبه عظمی از میان مسلمین مرتفع گردد
پس ایشان بر حسب فرمان نزد معویه رفتند اول عبد بن حاتم آغاز سخن کرد و گفت یا معویه فقد
اِنَّكَ لَتَدْعُوكَ اِلَى امْرُئٍ جَمِيعٍ لِّلّٰهِ بِهِ كَلِمَاتُا وَاَمْنًا وَبِحَقِّقٍ رِّمَاءُ الْمُسْلِمِينَ نَدْعُوكَ اِلَى اَفْضَلِ النَّاسِ سَابِقَةً
وَ احْسَنَهُمْ فِي الْاِسْلَامِ اِنَّ اَرَادَ اَوْ قَدْ اجْتَمَعَ لَهُ النَّاسُ قَدْ اَشْدَّ هُمُ اللّٰهُ الَّذِي رَاَوْا تَوَافُلَهُمْ بَيْنَ اَحَدٍ غَيْرِكَ وَ
غَيْرٍ مِنْ مَعَكَ فَانْتِ بِاُمُوْتِهِ مِنْ قَبْلِ اَنْ يُّصِيبَكَ اللّٰهُ وَاصْحَابُكَ يَمِثِلُ يَوْمَ الْحَجَلِ اِلَى مَعُوْتِهِ مَا زِدْتُو
اَمْدَهُمْ نَاقُورًا يَحْزِرُهُ دَعْوَتُ كُنْهٍمُ كَخَدَاوَنْدَ مَا زَا بَرِ الْيَحْزِرُ الْجَنَمُ سَاخَتْ وَ هَدَسَتْ وَ هَذَا سَنَانٌ نَمُودُ
تَشْتَتِ اَرَادَ اَخْتِلَافَ كَلَمَةٍ اَزْ مِثْلَانِ مَا بَرَدَا شَتْ وَ جَانِ وَمَالٍ مَا زَا مَحْفُوظًا وَ مَصُونٌ فَرَمُوْا الْيَحْزِرُ يَحْزِرُ
و مَنَابِتُ كَسَى اسْتَكْ اَمْرُ و زَا شَرَفٌ وَ اَفْضَلُ مَرْدَمُ جِهَانِ اسْتِ وَ هِجْكَسَ زَا مَقْدُورٌ وَ مِيسُورٌ نِيسَتِ قَرَابَتِ

امت
بالفتح كج شد
و سبب سبب سبب
شد و اندان کرد
متن

معاذ الله
من كل عيب
و عيب

❦ (اول محرم) ❦

❦ (۲۶) ❦

اورا با حضر خیر الانام و سبقت او را در اسلام و همه مهاجرین و انصار بخصر او شناختند و در بیعت
او متفق شدند و بنی تویابن توای معویه تونیز با مسلمانان اتفاق کن و خون مردم بحد و بخواه و تیر
از آنکه برساند خدا بتعالی بتو و اصحاب تو بمثل آنچه که دارد آورد بر اصحاب جمل معویه را این سخن ناگوار
آمد و گفت کانت اما جئت متهددا و لم نأت مصلحا هیهات یا عدیّی لا بن حرب ما یففع علی
بالبینان اما والله انک من المجلبین علی عثمان و انک لمن قتلک و اے لا رجوان تکنون من یقتله الله
گو یا که تو برای آن آمدی که مرا بترساند و بتهدید برادر بگو گون نمائی و از بهر مصالحت و مسالمت بنامده
هیهات ای عدو تو مرا از حرب مبترساند و حال آنکه من پسر ضحری بن حریم و در میدان جنگ نشو و نما کرده ام
و با جنگ او را از نبرد از موده ام سو گند بخدا که تو از آنجای که خون عثمان را مباح شمری و در قتل او
غایت جهد بذل نمودی از خدا می خواهم نام را بر تو برسانم بر کشندگان عثمان ظفر دهد تا همه را با نیغ
در گد زانم پس پاد بن حفصه بن زید بن قیس نیز از سخن کردند و از رو نصیحت با و می سخن گفتند و
بنخشد شعر اهنی را که موربان بخورن نتوان برد از او بصیقل زنک بر سپه دل چه سو خواند و عظم
نزد منج اهنب بر سنک مؤلف گوید که شعاری چند مناسب به مقام در نظر است شایسته
که در سلك تحریر را ورم و برادران دینی را بهره مند نماید شاعر گوید ره بیه روشن چشم تو کو
چشم کو رود دل پر از کبر و غرور و قبل ایضا گوش خیزد و گوش و دگر گوش خر کاین بخنجر در نیابد گوش
و دیگر گوید اخرا از خواب گران بر دار سر نا شو از عالم دل با خبر دور گشتی از بطن گلرخا
اخرا از لوح و قافیه بخوان از هوا و از هوس بگریزان از غم و اندوه خود را و از رهان
و شاعر دیگر گوید طلع الصبح فارت الاوار یکی از خفتگان نشد بیدار پند گیرید چند از این غفلت
شمر در نا آید این بیدار نادرنگ بو شایه کن تا تو از برف و بهسار ناکه نشکسته شیشه سنک
تا بنفشاده پرد شمر بیدار (وقبل ایضا) اذ است النداء فنادجها و خازان یقونک من مراد
فان نادیت من لا یسمع نداء بکون الفول نفخا فی الرماذ واقع چهارم هم در شب این روز
حضر سید الشهداء صلوات الله علیه در سفر عراق منزل شریفی مضر بخیام معد گردانید چنانکه از او
بعد معلوم خواهد شد انتم بیان در خاشیه ناسخ التواریخ مسطور است که شرف روزن سخا
منزل است که در آن سه چاه بزرگست واقع پانزی هم در این روز اول سال شصت
هکیم هجری در حرمین پدید با هزار سوار سرازه گرفت بر حضر سید الشهداء صلوات الله علیه چنانکه در کتاب
مجموع المصابی از ریاض المصابی نقل نموده و از کلام صاحب روضه الشهداء و صاحب کامل الهائیه نیز

نسخه
تاریخ
جنگ
مکه
و
مدینه

تاریخ
سید
الشهداء
و
شرف
روز

(أَوَّلُ حَجْرٍ)

(۲۷)

مفهوم میشود که رسیدن حرّ با محض در اول محرم بوده و شیخ نسری قدس سره در مجالس خود فرموده که در روز اول محرم در دوفر سنجی کوفه لشکر حرّ بشکر حسین علیه السلام رسیدند و صاحب کتاب قایع الشهور گوید که بعضی از مقاتل مکتور است که در روز اول محرم آنحضرت حرّ با جرم ملاقات نمود و لکن ظاهر آنست که این واقعه قبل از این روز در سلخ ذی الحجه بایک روز پیش از آن بوده آنحضرت کلامه ده و کیفیت تلاقی حرّین برید بآن حضرت چنین است که چون جاسوس این زیاده خبر نزد یکشدن آنحضرت را باور رسانید انلعین مرد مرا عید و عید بحرب ان اقام مجید میخواند و حرّین برید را بر کردی هزار سوار با استقبال آنحضرت فرستاد و او را مامور داشت که هر جا باور برسد در زمینی آب و علف اینجا برافروزد و در هر گاه خواهد از طرف دیگر برود مکن از او مرا اعلام کن تا امر تازه از من بتو برسد پس آن سواران در طلب آنحضرت پیشانفتند از آنحضرت ابیعبدا لله صلوات الله علیه از بطن عقبه کوچ نمود و بمنزل شراف نزول اجلال فرمود و در اینجا استراحت نمود تا وقت سحر چون سحر شد امر فرمود که اصحاب آنچه توانند آب بردارند پس در براه گذار شدند تا نصف روز گذشت چون افتاب بوسط السماء رسید ناگاه یکی از اصحاب گفت الله اکبر حضرت نیز فرمود الله اکبر خدا بزرگست این وقت باعث بر تکبر چه بود عرض کرد نخل بسیار می بینم و هرگز در این زمین نخلستان نبوده و جمعی دیگر نیز گفتند بخدا قسم هرگز در این راه درخت خرمانندیده ای پس این بجناب فرمود که بنک بنکرید جماعة گفتند و الله نزلت آیه الرماح و اذان الخیل بخدا قسم می بینم که سرهای نرّه ها و گوشه های اسبان مخالفان است حضرت فرمود بخدا قسم که جز این نیست پس چون هیئت انبیا هار بدیدند امام فرمود ما لنا ملجأ نلجأ الیه و نجعله في ظهورنا و نقبل القوم بوجه واحد انادراین بیابان پناه نیست بآن پناه آوریم که اگر امر با این قوم بقبال افتد از ایشان خود سازیم اصحاب عرض کردند اینک در طرف پشاور و حرم نزدیک است حضرت امر فرمود اصحاب میل کردند بآن سو که خود را با آنجا رسانند و بر واپت جلاء العیون چون علامت لشکر پیدا شد بجانب کوهی که در آن حواله بود میل فرمود که اگر بقبال حاجت افتد پشت بجانب آن کوه مقاتله نمایند چون اصحاب آنحضرت میل کردند اصحاب حرّ نیز بآن راه میل نمودند و اول اصحاب ابیعبدا لله دارا نمکان شدند پس حضرت امر فرمود خیمه ها را برپا نمودند در آنحال لشکر حرّ رسیدند و در برابر ایشان صف کشیدند و چنان در سلاح آهن و قولا در بودند که جز دیده ایشان دیدار نبود و در آنروز هوای بسیار گرم بود و قشک لشکر حرّ رسیدند از شدت عطش نزدیک بهلاک رسیده بودند چون بتدائید صلوات الله علیه اثار عطش در ایشان مشاهده نمود باصحاب خود فرمود اسقوا القوم و اروهم من الماء و رشیقوا الخیل و رشیقا اب دهید قور را و ایشان سیراب نمایند و اسبان ایشان را کرة بعد کرة اب دهید تا اینک سیراب شوند پس اصحاب و بنی هاشم طشت

(و طر فها)

بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین
و الصلوة علی سیدنا محمد
و آله الطاهین

عقبه
بالحرک منزل
طریق المکة کذا
و هاتم النسخ
منه

حکم بالمملین
کسر و بر و حرم
بضمین و قبل
حتمی بالکسر شتم
التکون مقصودا
و عن اخبار الطوال
للانوار و در حرم
کذا و هاتم نفس
المهم و هاتم
النسخ و در حرم
بقعه خاتم من

الحمد لله رب العالمین
و الصلوة علی سیدنا محمد
و آله الطاهین

و نظرها را بر آب کردند و در میان لشکر خرافاده ایشان را اب میدادند مردیست که حضرت میفرمود که هر
ایشان اب دهد چون بسیار تشنگی خورده اند مبادا ضرر کند و در کتاب مضایق المعصومین گوید که آنکه
علیه السلام مقام بید الشریف بدست که آنحضرت بدست خود ایشان را سیراب نمود و در جلاء العیون نیز آورد
که آنحضرت بنفس شریف خود متوجه گردید ایشان را با ایشان سیراب گردانید انشائی و تفسیر این واقعه در بحار
الانوار و ناسخ التواریخ و جلاء العیون بوجه تفصیل سمعتم تحریر یافته هر که خواهد رجوع نماید
واقعه شازی هم در این روز حضرت سید الشهداء در منزل قصر بنی مقانایه بمکه الله بن حرج جعفر را
ملافات نمود و او را بسیار خود دعوت فرمود چنانکه در وقایع الشهور از کتاب نواب المشاهد نقل نموده
و کیفیت این واقعه بطور موفیق از کتاب جلاء العیون و ناسخ التواریخ و مهتج الاخران بدینمقال است
که چون حضرت سید الشهداء صلوات الله علیه با اصحاب کرام خود در قصر بنی مقابل نزول اجلال فرمود آن
مکان را مورد سر پرده خویش نمود و در آن نزدیکی چینه مشاهده فرمود که نزه بلند بردار چینه بر زمین زده
و شمشیر بر عموان او چینه راسی در بار بندان را میخند حضرت پرسید که این چینه از کجاست گفتند از عبدالله بن
حرج جعفری است که از فرسان و دلیران ایشان است و او را در شجاعت و سباحه قریب نیست پس حضرت حجاج بن
مسرور جعفری را که از قبیله او بود بنزد او فرستاد و با او پیغام داد که تو در درگاه خداوند جبار نافرمانی
بسیار کرده که اگر توبه نکنی خداوند تو را بر آنها مؤاخذ خواهد نمود اکنون ثابت شو مرا بارے کن تا جلد من
در قیامت شفیع تو باشد چون حجاج نزد او رفت و پیغام حضرت را باور رسانید و او را دعوت نمود که بمحض
امام علیه السلام اید عبدالله گفت ابو عبدالله علیه السلام مرا از هر چه کار طلب میکند حجاج گفت از هر آنکه او را
نصرت کنی و با دشمنان او رزم نمائی و اگر شهادت نصیب تو گردد اجر جزیل بای عبدالله گفت ای حجاج
دانشه باش که کوفیان دنیای فانی را بر نعم جاوردانی برگزیدند و محبت خاندان نبوت را ببطای بن زدند
و با دزدانند چون مرا با ایشان سازم مؤالفت بود و نیروی مخالفت نهند شتم ناچار از میان ایشان
هجرت نمودم و در کاره نشتم تا خداوند چه خواهد حجاج برگشت و صور حال را در حضرت امام علیه السلام گفت
حضرت فرمود نیکو است که من خود عبدالله را ملاقات کنم و اقامه محبت بر او تمام پس حضرت برخاست
بویخته عبدالله روان گشت چون نظر عبدالله بر آنحضرت افتاد از جای برخاست و استقبال نمود و آنحضرت
را در جای نیکو فرود آورد و خود در برابر آنجناب ایستاد حضرت فرمود بزرگان شما متواتر بسو من می آیند
نمودند که من بسو ایشان سفر کنم و بر عهدا گرفتند که در فقه از نصرت و بارے من فرو نهند و در کار
جهاد کمال مجاهدت معمول دارند اکنون می شنوم که پشت بر حق کرده اند و باطل را بر حق برگزیده اند

نیکو است که
بسیار از
عبدالله بن
حرج جعفری

گفتگو است
ابو عبدالله بن
حرج جعفری

لشکر نماید بجهت حرب با سید الشهداء و صلوات الله علیه هیچکس قبول ننماید پس عمر بن سعد را طلب نمود
 با و گفت یا عمر بن سعد سرای الحسین فاذا فرغنا بیئتنا و بیئته سیرت الی عملک ای پسر سعد اول میباید
 بکربلا بروی و من هم حسین بن علی را بکوشانم و چون از کار حسین فارغ شدیم انگاه بصوب مقصد
 شباب کن عمر در ابتداء امتناع نمود و گفت ای امیر حسین پسر فاطمه و نبیره مصطفی و شیل مرتضی است
 من چگونه بخاربه او کمر بندم و از معاندت پیغمبر بهم نکم چه شود که مرا از این امر معاف داری و دیگر را
 فرستی این زیاد گفت اگر تو را در امثال این امر کراهت است رقم ابالت را که بتو داده ایم بمارد کن تا بدگر
 بدیهم بر دایت ناسخ التواریخ و روز از این پیش نشو و ابالت را با و داده بود این سعد گفت بک
 مرا مهلت ده تا پشت و روی این امر را بیک نظر نمایم و بامداد بخار خود را بعرض رسانم این بگفت و بمنزل
 خویش درآمد و باد و شان خود مشورت میکرد هیچکس صلاح او را ندید پس جماعه از مهاجرین و انصار گرد
 وی آمدند و او را هفت ملامت و شاعت ساختند و گفتند ای پسر سعد پدرتو بکتن از عشره مبشره است
 و شخص ششم است که بتشریف اسلام میبایستی کشت بگو چگونه با پسر پیغمبر میکوشی و بر روی او شمشیر میکشی
 و خنجرین مغیره بن شببه که خواهر زاده او بود گفت ای بنی خدایم اگر سلطنت تمام روز زمین را بتو بدهند و
 آنچه داری بکند و بنکو تراست از اینکه بحرب ان بزرگوار بروی و خون او بر گردن تو باشد زینهار میبازد
 پیرامون این امر بگریه می گرفت اری چنین کم در کتاب مصحح الاخوان مسطور است که مرگ از اهل خبر
 و صلاح که او را کامل میگفتند و او کامل العقل بود و باید درش سعد بن ابی وقاص صدیق بود چون او را
 مضطرب دید گفت تو را چه میشود عمر گفت سرداری لشکر را بمن داده اند از برای حرب حسین بن علی علیه السلام
 اگر چه در این امر پیغمبر و لکن کشتن حسین و اهلبیت و نزد من مثل لقمه طعامی است که او را بخورم یا
 شربت آبی است که آنرا بنوشم و بعد از آن مملکت و پادشاهی بپوشم کامل گفت ات بر تو و بر دین تو ایا حق را
 فراموش کرده و گمراه شده ای یا نمیدانی بسو محرب که میری و باکی جنک میکنی انا لله و اننا الیه راجعون بخدا
 قسم که اگر دنیا و مافیها را بمن دهند که یکفر از امت پیغمبر را بکشم نخواهم کشت و تو میخواهی فرزند رسول
 را بقتل رساند ای فرزند ابی طالب پیغمبر را چه خواهی داد که نور دیده او و صوه دل او را کشته باشی مؤلف گوید
 بقیه کشتار کامل با عمر بن سعد در کتاب مذکور مسطور است فلیطالع ثم در کتاب مقام ذخارا آورده که عمار
 بن عبد الله بن پسر الجهمی از پدر خویش روایت کند که از روز نزد عمر رفت گفت امیر مرا بجنک حسین بن علی
 علیه السلام مامو نموده و من ابا کرده ام من او را بر اصابه رای عا کرده بخانه آدم مرا گفتند اینک ابن سعد
 عرض سپاه می دهد تا بقنال سید الشهداء رود و دیگر باره نزد او شدم چون مرا دید بدو برگردانید

بما
 کشف
 ابن
 بن
 بن
 بن

بما
 کشف
 ابن
 بن
 بن
 بن

(اول محرم)

(۲۱)

دانستیم آن بدبخت را حطام دنیوی پدید بصیرت گرفته و دین خویش بدنیای پزید و روخته سخن نگفتیم باز گشتیم
 و آنچه پیش از این در کتاب وضع الصفا و جیب السیر و مشکوٰۃ الأدب ناصر مکتور است که روز
 اول محرم سنه شصت و بیستم هجری اهل مدینه عثمان بن محمد که خاکی ایشان بود با مروان بن الحکم و سایر بنی
 امیه را از مدینه اخراج نمودند و تفصیل این مجمل آنکه بعد از جلوس یزید بر سر سلطنت ده تن از اشراف
 مدینه مانند عبداللہ بن خطله و منذر بن زبیر و عبداللہ بن ابی عمر و الخزومی بدمشق رفتند و یزید را
 ایشان را بسیار رعایت نمود اما چون ایشان از شام برگشتند زبان بد شام آن سر فتر اهل ظلام گشاد گفتند
 ما از نزد کسی میآئیم که شراب بخورد و پیوسته با سگان ناز می شکارد و میبکند و در مجلس و طنبور میزند اهل
 مدینه از استماع این سخنان و لید بن عقبه را که از جانب یزید والی مدینه بود خلع نمودند و عبداللہ بن خطله
 غیبی الملائکہ بیعت کردند و در روز اول محرم سال مذکور عثمان بن محمد بن ابی سفیان را که بعد از ولید
 جانب یزید منصب حکومت داشت با مروان بن الحکم و سایر بنی امیه را از شهر مدینه بیرون کردند و چون
 این خبر به جمع یزید رسید مسلم بن عقبه را با بیست هزار از لشکر شام بجانب مدینه روان کرد و او را گفت که
 چون بنواخی آن بلاد رسید سر فرست عبداللہ بن خطله و اتباع او را بطاعت من دعوت کن اگر بقدم قبول
 آمد فهو المراد و الا در قتل و غارت ایشان افعال نما و آنچه توانی در قتل و غارت اسراف کن و در عقبه از دقا
 خور یزید و اشوبانگزین را فرو گداز ممکن دهری در وجوه الحیوان گوید که یزید در باب مدینه و اهل قد
 اینگونه وصیت کرد با اینکه از رسول خدا و ایتشده که فرمود من اباح حرمی فقد حل علیه غضبی بالجمله
 یزید بمسلم بن عقبه گفت و از بنی هاشم در تعظیم و تبجیل حضرت علی بن الحسین علیهما السلام توانی کوناهی ننما
 زیرا که نزد من بتجسقی پیوسته که مردم مدینه در وقت مخالفت با من امر خلافت را بد و عرض کرده اند و اینجانب
 قبول آن ابا فرموده و از مدینه بیرون رفتم در یکی از ضیاع خود بسلامت و عافیت مشغول عبادت و کار
 بنیکو کرد زیرا که المؤمن لا یلسع من حجر مرتین مؤلف گوید مکشوف باد آنچه ناذر نمودیم از تبعین این
 واقعه در اول محرم موافقت ندارد با آنچه که جمهور مورخین ذکر نموده اند که واقعه حرق در عشره اخروی الحجه
 سنه (۶۳) روم نموده چنانکه ذکر آن در مجلس بیاد انشاء الله تعالی و اما رسیدن خبر واقعه حرقه باین زبیر در روز
 اول محرم چنانکه در واقعه ذیل اشاره بآن خواهیم نمود موافق ابدا با اقوال ارباب تواریخ و آنچه نوزی
 در کامل التواریخ و مشکوٰۃ الأدب مکتور است که در روز اول محرم سال شصت و چهارم هجری مسوره بن مخنفه
 بمکه آمد و این زبیر را خبر داد از واقعه حرقه و مردم مدینه و چون این زبیر مردم مکه این خبر را شنیدند دانستند که چون
 کار اهل مدینه ساخته شد مسلم بن عقبه اهلک ایشان خواهد نمود پس مستعد و مهیا قال کشند چنانکه

(تفصیل)

خبر از کتاب تاریخ
 ابن عساکر

عبد بن الخطم ابن بنی که در جنگ
 ضربه بکشتن
 و الجبل الضمیر و التبع
 الغار و الارض المقلد و یجمع
 مناجح ککلات عمار بن
 آریز و بنی در وقت نماز
 صبح

قال فی الجمع الحرقه
 و التشدید ارضنا
 اجمار سود و منحن
 المایه و یوم الحرقه
 و یوم قاتل عساکر
 یزید بن معاویه اهل
 المدینه و غیره

در بیان
تاریخ
و
تألیف
کتاب

در بیان
تاریخ
و
تألیف
کتاب

حزب الفتح
فرام آورده و جمع
کردن چهره
در تاریخ مملو
آورده که نور
مقتاد و پنجم
بود بار و روشنی
اول ماه محرم سنه

تفصیل این در بیست و ششم این ماه بیاید آنکه ثانی واقع بیست و ششم در مجالس المؤمنین است که چون هلال
محرم سنه خمس و ستین رخسود سلیمان بن صرد از کوفه بیرون آمد نخله و الشکرگاه ساخت و تفصیل این مجل
بطور تفصیل ز کتاب مذکور آنکه سلیمان بن صرد مردی خیر و فاضل و عابد بود و نام او در جاهلیت بنار و
و حضرت پیغمبر صلوات الله علیه و اسلمان نام نهاد و در او اهل فتح کوفه و کوفه وطن گرفت و خانه در آنجا
ساخت و با حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در صفین شرائط مجاهد بجا آورد و صاحب وضه الصفا آورد که
منشأ خروج بر بنی امیه آن بود که طائفه از کوفیان که با مسلم بن عقیل عهد و بیعت کرده بودند نقض عهد کردند
امام حسین علیه السلام باری نمودند تا با اهل بیت و اصحاب خود بدرجه شهادت رسید بعد از چند گاه منته
شد انگشت چپ بدندان گرفته بر خود نفرین کردند که خسران دنیا و آخرت نصیب شد که بعد از آنکه امام
حسین علیه السلام را طلب اششیم تیغ بر رگ او کشیدیم از بی وفائی ما رسید با و آنچه رسید در رؤیای انجاء
پنج نفر بودند سلیمان بن صرد خراعی مسبب بن نجبه الفرار و عبد الله بن سعد الازدی و عبد الله بن
وال التیمی و رفاعة بن شداد و این پنج کس از معارف اصحاب امیر المؤمنین صلوات الله علیه بودند و اتفاق
انجاء در سنه احد و ستین که سال قتل امام حسین علیه السلام بود و نمود و نابزید پلید در چات بود
از آنچه خبر کرده بودند هیچ ظاهر نساخند اما مال زکوة را از شعبه شانند و عبد الله بن وال التیمی از
جمع میکرد و بفرموده سلیمان ضبط مینمود تا بوقت خروج در مصالح لشکر خرج کند و چون بزید پلید
بدرك اسفل رفت و این زیاد بدنهاد از عرف متوجه شام گشت معروض سلیمان گردانیدند که در این
اوان که عراق از گماشتگان بنی امیه خالی شد خروج میتوان کرد سلیمان گفت هنوز وقت خروج نیست زیرا
که میخواهیم اکثر معارف کوفه را بر داریم و ایشان بالضرورة با ما مقاتله خواهند کرد و در حال با ما
انقدر سپاه نیست که بملا ایشان با انجاء مقاومت توانیم کرد که بزید بد و رخ رفته و مردم بیشتر
از بیشتر مجوزة جماعت مادر نخواهند آمد تا آنجا که گوید و بعد اللان با و الی چون هلال محرم سنه
خمس و ستین رخسود سلیمان بن صرد از کوفه بیرون آمد نخله و الشکرگاه ساخت و رسولان با طرا
فرساده با اهل بیعت را طلب داشت و از صد هزار کس که با او بیعت کرده بودند ده هزار کس بیشتر باقی
سلیمان از این معنی متأثر شد الفصه مؤلف گوید که بقیه این واقعه با ذکر اقوال مورخین در روز
خروج سلیمان در پنجم ربیع الثانی مذکور خواهد شد انشاء الله تع واقع بیست و یکم در این روز
سال هشتاد و یک هجری و وفات یافت در مدینه جناب محمد بن الحنفیه فرزند امیر المؤمنین صلوات الله
چنانکه در وفیات الاعیان و مشکوة الادب و نهضة الجلیس و طرائف الحقائق است و در عمدة الطالب

❦ (اَوَّلُ حَجَرٍ) ❦

❦ (۳۳) ❦

وفات جناب در ربيع الاول سنة هشاد و يك در سن ثنت پنج سالگی مرقوم داشته و معلوم نباشد
 که در سنة وفات الجناب خلافت و آنچه که بنظر این احقر رسیده شش قول است (۱) سنة هشاد و يك
 چنانکه ذکر نمودیم (۲) سنة هفتاد و دو (۳) سنة هفتاد و سه (۴) سنة هشاد (۵) سنة هشتاد
 و سه (۶) سنة هشاد و چهار و در کتب مذکوره آورده اند که دو سال از خلافت عمر باقی بود که ابن
 الحنفية متولد شد و در کتاب نفائس القون مَستور است که الجناب در روز دوشنبه سال شانزدهم
 هجرت در مدینه متولد شد و در تجارت الانوار آورده که مادران بزرگوار خوله بنت اباس بن جعفر از
 بنی خنفیه است و در وفات الاعیان و طریقی مَستور است که مادر او خوله بنت جعفر بن قیس بن
 سلمه است و چون مادر او از بنی خنفیه بود او را ابن الحنفیه میگویند بدانکه در قصه خوله خلاف
 قوی گفته اند که او در زمان رسول خدا اسیر شد گاهی که آنحضرت علی علیه السلام را فرستاد بخاریه اهل بمن
 چه آنکه ایشان مرتد شده بودند و خوله در بنی زبیه اسیر شد و بنی زبیه خوله را از بنی خنفیه اسیر کرده
 بودند و بعضی بر آنند که خوله از سبا پائی بود که در زمان ابی بکر اسیر شدند و او خوله را از بابت سهم غنیمت
 داد بامیر المؤمنین علیه السلام و شرح حالات خوله و امور عجیبه که درباره او مرقوم داشته اند در کتاب خراج
 و مناقب و تجارت تفصیل مذکور است در تفهیم منج الصادقین از رسول خدا مَ روایت کرده که فرمود
 لا تجعوا بین انبی و کنیتی جمع نکنید نام و کنیه مادر فرزندان خود یعنی ابوالقاسم و محمد نام و کنیه بگذارید
 بلکه باید یکی از این دو باشد اما امیر المؤمنین علیه السلام را خصص داد و نام و کنیه او را بفرزند خود نهادند
 ائمه اثنا عشر از این رخصت داده است از اینجا که فرموده لَوْلَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ
 اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَخْرُجَ رَجُلٌ مِنْ وَلَدِ بَوَاطِي أَسْمُهُ أَسْمِي وَ كُنْيَتُهُ كُنْيَتِي بِمِلَّةِ الْأَرْضِ قِسْطًا وَعَدْلًا
 كَمَا مِلْتُ ظُلْمًا وَجَوْرًا یعنی اگر باقی نماند از دنیا مگر یک روز و هر شبهه طولانی گرداند خدا تعالی از آنان
 بناید مردی از اولاد من که اسم و کنیه او موافق باشد با اسم و کنیه من پرمیکنند زمین را از عدل و داد چنانکه
 پر شده باشد از ظلم و جور در ناسخ التواریخ از ابن خلکان نقل نموده که از جمله آنانکه نام ایشان محمد و کنیه
 ایشان ابوالقاسم است محمد بن ابی بکر و محمد بن طلحه و محمد بن سعد بن ابی وقاص و محمد بن عبد الرحمن بن جعفر
 و محمد بن جعفر بن ابیطالب و محمد بن اشعث بن قیس هستند و نیز در آن کتاب است که هفت رسول خدا مَ از جمع نمودن
 بین اسم و کنیه او مخصوص بر زمان مبارکش بوده و علماء خبر علیش را چنین ذکر کرده اند که جماعت هفت میگویند
 یا ابوالقاسم چون حضرت با ایشان التفات فرمود میگویند ما تو را قصد نداشتیم و میخواستند رسول خدا را
 یا اینکه از بیت کنند در آن وقت آنحضرت از تنگنی بادی القاسم میفرمود و بعد از وفات آنحضرت التفات

بنی خنفیه
 بنی خنفیه
 بنی خنفیه

بنی خنفیه
 بنی خنفیه
 بنی خنفیه

(أَوَّلُ حُجْرَةٍ)

(٣٦)

وفاكند و در این اثنا سلمان بن سرقه باهلی از کوفه پیش یوسف بن عمر که در ولایت خرم بود رفته و او را از
 حال زید و اتفاق اهل کوفه آگاه داد و یوسف همت برد و مقصود داشت بکوفه آمدن تا می مؤلف گوید
 که گفت خروج زید و شهادت او در اول ماه صفر هجری مکه و خواهد شد آنکه **واقعه بیست و سیم**
 در این روز سنه صد و سی و هجری متولد شد محمد بن عمر بن واقد مدنی معروف بواقعه که وفات الاعیان و فیض
 العالم و مرجع صنایع الدوله در منظم ناصی گوید که واقعه عالم بود بمغازی و اختلاف اراء علماء و له در حدیث
 چندان قوتی نداشت و ابن خلکان گوید که او را تصانیف است در مغازی و غیرها و از مصنفات اوست کتاب التوحید
 که در آن ذکر نموده ارتداد عرب و محاربه اصحاب اربعه از وفات پیغمبر و در فیض العالم فرموده که در رجال کبیر در
 ترجمه ابراهیم بن محمد بن یحیی آثاری که از اصحاب صادقین علیه السلام نقل کرده از بعض ثقات عامه که کتب واقعه
 تمام کتب ابراهیم است واقعه آنها را نقل کرده و بخود نسبت داده و ابن خلکان در کتاب قبایح الاعیان گوید
 که الواقعه بفتح الواو بعد الالف قاف مکسوره ثم دال مهملة هذه النسبة الى واقعه وهو جده المذکور این
 ناچیز گوید که وفات واقعه و مجملی از احوال او را بدینچه ذکر شد در باره هم ذی الحجه خواهد آمد آنکه **واقعه بیست و چهارم**
 موافق مسطوران و روایات الجنات در این روز سنه یکصد و شصت و
 یک هجری سفیان بن سعید ثوری در بصره وفات کرد در کتاب فیض العالم گوید که در احادیث امامیه روایاتی
 در ذم او وارد شده است و او است که خطبه رسول در مسجد خیف از حضرت صادق علیه السلام اخذ کرد و چون ثانی
 در کلمه و النصیحه لائمة المسلمين نمود و فهمید مراد امیر المؤمنین علیه السلام و اولاد او است او را باره کرد و خطاب
 و روایات گوید التوریه بفتح التاء المثلثة نسبة الى ثور بن عبد مناة و نیز در همان کتاب گوید که لیس هو منذ کور
 فی رجال الشیعة الامامية من الوفاة والصالح والفوز والفلاح والمحبة الثابتة والمناجاة لاهل البيت المقصود
 علیهم السلام بل بخلاف ذلك کلمه و لم یذکره احد من العلماء فی عداد رواة الشيعة بل صرح العلامة
 فی خلاصیه بانه لیس من جمله اصحابنا و كذلك ابن داود فی رجالیه و لم یذکره النجاشی اصلا مع انه یذکر سفیان
 بن عیینة بن ابی عمر و الهیالی الذی کان من نظرائه و شرکائیه فی کثیر من تلك المناهج بحسب قد توهم بعضهم اتحاد
 بينهم ما مع ان بينهم ما یون بعید نعم فی رجال شیخنا الطوسی کما حکى عنه ان سفیان بن سعید بن مسروق ابا
 عبد الله التوریه اسند عنه و هو لیس بشیء الا ان یقول و کان التوریه کوفیا و نسبة الى ثور بن عبد مناة
 و ذکر فی الروضه ايضا و عن سفیان التوریه قال لفتن الصادق جعفر بن محمد علیه السلام فقلت له یا بن رسول الله
 اوصیهم فقال له یا سفیان لا امرؤ لک ذوب ولا اخ الملوک ولا راحة لحدود ولا سود لستی الخلق فقلت یا بن
 رسول الله یدعی فقال له یا سفیان ینو بالله ان کنت مؤمنا و ارض بما قسم الله لک تکن غنیا و احسن مجاورة

مغازی
 مناقب اعیان کذا
 فی الفاموس و غار
 بمغیر غرا کنند
 است
 سفیان بن سعید
 و سفیان بن سعید
 و سفیان بن سعید

مغیر غرا کنند
 سفیان بن سعید
 و سفیان بن سعید
 و سفیان بن سعید

(أَوَّلُ حَجْرٍ)

(٢٧)

مَعَاظِرُ خُصَمَاءِ بَنِي سُلَيْمَانَ

اعْبَانُ
أَشْيَاءَ زَوَانِ مَوَدَّةٍ
دَرْخَارِجِ مَنْعَبِ

مَحَارِبُ شَيْخَانِ
مَحَارِبُ شَيْخَانِ
بَابُ كَاهِلِ

مَنْ جَاوَزَكَ تَكُنْ مُسْلِمًا وَلَا تَضْحَكْ لِفَاجِرٍ فَعَلِمْتَ مِنْ فُجُورِهِ وَشَاوِرْ فِي أَمْرِكَ الدِّينَ يَحْتَوِ
 اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَقُلْتُ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ زِدْنِي فَقَالَ لِي يَا سُلَيْمَانُ مَنْ أَرَادَ عَزَّ ابِلًا عَظِيمَةً وَغَنَى بِلَالًا
 وَهَيْبَةً بِلَا سُلْطَانٍ فَيَنْفَعِلْ مِنْ ذَلِكَ مَعْصِيَةً لِلَّهِ إِلَيْهِ عِزُّ طَاعَتِهِ فَقُلْتُ زِدْنِي يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ فَقَالَ
 يَا سُلَيْمَانُ أَمْرِي وَالِدِي ثَلَاثٌ وَهَذَانِ عَنْ ثَلَاثٍ وَكَانَ فِيهَا قَالَ لِي يَا بَنِي مَنْ يَعْجَبُ صَاحِبَ السُّوءِ لَا يَنْفَعُ
 وَمَنْ يَدْخُلُ مَدَاخِلَ السُّوءِ يَتَّهَمُ وَمَنْ لَا يَمْلِكُ لِنَاسِهِ يَأْثُمُ ثُمَّ انْشَدَ عَوْدًا لَكَ قَوْلَ الْحَيِّ تَحْطِ بِه
 إِنَّ اللِّسَانَ إِذَا عَوَدَتْ مُتَعَادٌ مُوَكَّلٌ بِقَاضَا مَا سَنَنْتَ لَهُ فِي الْخَيْرِ وَالشَّرِّ فَانْظُرْ كَيْفَ تَعَادُ
 وَرَوَى عَنْ سُلَيْمَانَ التُّورَانِيَّ قَالَ لَمَّا حَجَّتُ فِي بَعْضِ السَّنِينَ أَرَدْتُ زِيَارَةَ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ
 السَّلَامُ فَتَشَدَّدَتْ عَنْهُ فَأَرْشَدْتُ إِلَيْهِ فَجِئْتُ فَطَرَقْتُ الْبَابَ فَقَالَ مَنْ قُلْتُ صَاحِبُكَ سُلَيْمَانُ فَفُتِحَ الْبَابُ
 وَوَقَفْتُ عَلَى ثَلَاثِ مَرَاتٍ وَقَالَ مَرْجُؤًا يَا سُلَيْمَانُ مِنَ الْجَهَنَّمَ الشَّمَالِيَّةِ قُلْتُ نَعَمْ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ مَا لِي أَرَاكَ قَدْ
 اعْتَرَلَتْ النَّاسَ قَالَ يَا سُلَيْمَانُ فَسَدَ الزَّمَانُ وَتَغَيَّرَتِ الْأَخْوَانُ وَتَغَلَّبَتِ الْأَعْيَانُ فَرَأَيْتُ الْأَنْفَادَ اسْكُنَ
 لِلْفَوَارِغِ مَعَكَ شَيْءٌ تَكْتَبُ فِيهِ قُلْتُ نَعَمْ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كُتِبَ : : : : : ذَهَبَ الْوَفَاءُ ذَهَابَ مَسْ الدَّاهِيَةِ
 وَالنَّاسُ بَيْنَ مُخَانِلٍ وَمُرَارِبٍ يَتَشَوَّنُ بَيْنَهُمُ الْمَوَدَّةُ وَالصَّفَا وَقُلُوبُهُمْ مَحْشُوءَةٌ بِعِقَارِبٍ : : : : :
 قُلْتُ زِدْنِي يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كُتِبَ : : : : : لَا تَحْزَنْ عَنْ لَوْحَدَةٍ وَتَفْسُودِ
 وَمِنَ الْفَرْدِ فِي زَمَانِكَ فَارْزُقْ ذَهَبَ الْأَخَاءُ فَلَيْسَ شَمُّ أَخُوهُ إِلَّا التَّمَلُّقُ بِاللِّسَانِ وَبِالْبَدَنِ
 فَإِذَا نَظَرْتَ جَمِيعَ مَا بَقِيَ لِي بِهِمْ أَبْصَرْتُ ثُمَّ تَفَضَّلْتُ سَمِ الْأَشْوِ ثُمَّ قَالَ يَا سُلَيْمَانُ إِذَا نَظَّاهَرْتُ
 عَلَيْكَ الْهُمُومُ فَعَلْ لِأَحْوَلٍ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ وَإِذَا سَبَّطَاتِ الرِّزْقُ فَعَلَيْكَ بِالْإِسْتِغْفَارِ وَعَلَيْكَ
 بِالْقُوَّةِ وَلِزُومِ الصَّبْرِ وَكُنْ عَلَى حَذَرٍ فِي أَمْرِ دِينِكَ وَآخِرَتِكَ فَفُتِحَتْ وَأَنْصَرَفْتُ وَأَقْعَدْتُ بَيْتِي
 فِيهِمْ دُرُوزًا وَأَوَّلَ حَجْرٍ سَنَةِ صَدِّ وَنُودِ وَهَشْتَمِ هَجْرٍ فِي مَحَارِبِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي طَاهِرٍ وَالْهَمِينَ اتَّفَاقِ أَفَادِ جَانِبِ
 دُرُوجِهِ نَارِيخِ طَبْرِهِ اسْتُصَابِ حَبِيبِ لَيْسَ أَوْرَدَهُ كَهْمُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ جَبَلَةَ زَابَاسِي هَزَارِ مَرَجِكِ
 بِمَحَارِبِ طَاهِرٍ وَالْهَمِينَ فَرِشَادِ وَدُرُوحِ هَمْدَانَ بَيْنِ أَشْأَانِ مَقَالَةِ دَسْتِ زَادِ وَتَفْصِيلِ بَنِ أَجْمَالِ دُرُوحِ
 أَنْبَاءِ بَابِ إِشَاءِ اللَّهِ تَعَالَى **وَالْقَعْدُ بَيْتٌ وَشِشْمِي** دُرُوحِ زَنْسَةِ دُرُوحِ هَجْرٍ هَرْمَةِ بَنِ
 اَعِينِ وَارْدِشُدِ دُرُوحِ بَغْرِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي طَاهِرٍ بِأَخَانِكِ دُرُوحِ نَارِيخِ طَبْرِهِ اسْتُصَابِ بَنِ أَجْمَالِ
 بطور تلخیص از کتاب حبیب لیس بدین قرار است که چون کوبک طالع مامون بعد از قتل برادرش محمد امین
 بدرجه کمال رسید و در خلافت استقلال یافت و اهل عراق و فارس و حجاز و یمن و خراسان بتجدید بستی
 او برداختند و نصر بن شیبہ شام را جمع کثیره با او اظهار مخالفت نمودند و خبر ایشان بکعبه مامون

(وَسَبْدُ)

(أَوَّلُ الْحِجْرَةِ)

(۳۱)

رَسِید امارت عراقین و حجاز و یمن و فارس را بحسن بن سهل تفویض نمود و ظاهر ذوالحجّه و الیمن را فرمود تا بقره
 رد و ضبط و لایق شام و دفع نصر بن شعبان نماید چون ظاهر بجانب رقه رفت حسن بن سهل بغداد رسید
 و حال خود را بولایات فرستاد و مشکل سرانجام ملک و مال گشت از این خبر شیوع یافت که حسن بن سهل
 بر مامور مستول گشته و نمیکند ارد که هیچکس از امر یا خلیفه ملاقات نماید و بمشورت خلیفه مامور مملکت را
 فصل میدهد لهذا اعیان بنه هاشم و غیر ایشان از اکابر و اعظم بخالف مامور مبارزت نمودند و در هر
 گوشه فتنه پدید آمد و اول کسیکه ظهور فرمود محمد بن ابراهیم طباطبائی اسمعیل بن ابراهیم بن حسن بن مأمور
 حسن بن ابراهیم مؤمنین علیه السلام بود و ظهور انجذاب در کوفه واقع شد و ابوالسراپا که از سرهنگان هرثمه بن ابی
 بود بواسطه عدم وصول علوفه از هرثمه گریخت بجانب کوفه و از خواص محمد طباطبائی شد و بمنزله تفرّ با متبانی
 یافت پس حسن بن سهل زبیر بن مسیب را باده هزار کس از سپاه عرب و عجم بمحاربه جناب محمد فرستاد و از طرف
 انجذاب ابوالسراپا در برابر آمد و نائره حرب بین ایشان مشتعل گردید و نسیم نصر بن ابی جناب ابوالسراپا در
 اهتر از آمد و زبیر و بر فرار نهاد اما روز دیگر بتقدیر از نزاع ابی جناب ابوالسراپا محمد
 بن زید بن امام زین العابدین را که در صغر سن بود بر مسند خلافت نشاند و واسطه و بصره را در حین
 تصرف در آورد و چون حسن بن سهل دید که کار ابوالسراپا بالا گرفته قاصد پیش هرثمه بن اعیان که بمحاربه
 میرفت فرستاد و التماس نمود که باز گردد و بدفع ابوالسراپا پردازد هرثمه در اول از قبول این امر با کر بعد
 از انکار رسال و سل و رسائل تکرار یافت عنان مراجعت بجانب بغداد یافت و بهیچ اسباب محاربه
 مشغول گردید پس با سپاه از اسب بطرف هصر صحر که معسکر ابوالسراپا بود توجّه نمود و بین الجانبین آتش
 قتال و جدال اشتعال یافت و خون بیاری از تابعان ابوالسراپا بر خاک ریخت و او پشت بمعمره گردانید
 بقصر ابن مبرک گریخت هرثمه از عقب او روان شد و نوّب دیگر محاربه دست داد باز شکست بر ابوالسراپا افتاد
 و در بکوفه شافت و از آنجا در رکاب محمد علوی و ربیع بن هار و حسین بن علی البناد از قبل هرثمه او را
 تعاقب نمود پس از کوشش بسیار محمد و ابوالسراپا بدست اعداء گرفتار شدند و حسین ایشان را نزد حسن بن
 سهل برد و حسن ابوالسراپا را گردن زد و جناب محمد را نزد مامور فرستاد و **واقعه بیست و هفتم**
 اظهار حزن و اندوه نمودن حضرت صادق علیه السلام در روز اول محرم چنانکه در منتخب طریحی مسطور است که
 رَدّه عن الصادق علیه السلام کان اذا هلّ هلال عاشوراء اشدّ حزنه و عظم بکائه علی مصاب جده الحسن
 از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است که آنحضرت هلال ماه محرم را مشاهده میفرمود شد بد میشد حزن
 آنحضرت و زیاد میشد گریه اش بر مصائب جدش حسین علیه السلام و الناس باتون الله من کلّ جانب مکان

و در این شب
 که حضرت
 علی بن ابی طالب
 را شهادت رسید

و در این شب
 که حضرت
 علی بن ابی طالب
 را شهادت رسید

(اول حجره)

(۳۹)

بَعَثُوا بِالْحَبِيبِ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَبَنُو حُونَ مَعَهُ عَلَى مَضَابِ الْحَبِيبِ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَبَنُو حُونَ مَعَهُ عَلَى مَضَابِ الْحَبِيبِ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
 خَدَمُوا الْخَضِرَ وَتَغَرَّبُوا مِبْكَفَتَهُ انْجَبَا بِرَأْوَا الْخَضِرَ كَرِهَ وَنُوحَ مِبْكَرٍ دَنَدَ بِرِضَابِ جَدِّهِ حَبِيبِ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
 وَبَنُو حُونَ مَعَهُ عَلَى مَضَابِ الْحَبِيبِ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَبَنُو حُونَ مَعَهُ عَلَى مَضَابِ الْحَبِيبِ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
 حَبِيبُ بَشَاءُ وَهُوَ ذَا ثَمَّانِظَرُ إِلَى مَعْسَكِهِ وَمَضَرَعِهِ وَمَنْ حَلَّ فِيهِ مِنَ الشَّهَادَةِ وَبَنُو حُونَ مَعَهُ عَلَى مَضَابِ الْحَبِيبِ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
 عَلَيْهِ وَالْمُعْتَمِدِينَ الْغُرَاءَ عَلَيْهِ بَدَانِدَ كَهْدَمَ حَبِيبِ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دَنَدَ بِرِضَابِ جَدِّهِ حَبِيبِ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
 مَبْخُورٍ دَنَدَ بِرِضَابِ جَدِّهِ حَبِيبِ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دَنَدَ بِرِضَابِ جَدِّهِ حَبِيبِ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
 شَهِيدٌ شَدَنَدَ وَنَظَرَ مِبْكَرٍ دَنَدَ بِرِضَابِ جَدِّهِ حَبِيبِ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دَنَدَ بِرِضَابِ جَدِّهِ حَبِيبِ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
 أَعْرَفَ بِهِمْ وَبِأَسْمَائِهِمْ وَأَسْمَاءُ آبَائِهِمْ وَبَدْرُ جَانِبِهِمْ وَمَنَازِلُهُمْ فِي الْجَنَّةِ وَالْخَضِرَ دَنَدَ بِرِضَابِ جَدِّهِ حَبِيبِ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
 إِثْنَانِ وَبِأَسْمَاءِ إِثْنَانِ وَبِأَسْمَاءِ إِثْنَانِ وَبِأَسْمَاءِ إِثْنَانِ وَبِأَسْمَاءِ إِثْنَانِ وَبِأَسْمَاءِ إِثْنَانِ وَبِأَسْمَاءِ إِثْنَانِ
 بَنِي عَلَيْهِ فَتَسْتَغْفِرُ لَهُ وَتَسْأَلُ جَدَّهُ وَأَبَاهُ وَأُمَّهُ وَأَخَاهُ أَنْ يَسْتَغْفِرَ لِلْبَاكِينَ عَلَى مَضَابِ الْمُعْتَمِدِينَ
 الْغُرَاءَ عَلَيْهِ وَالْخَضِرَ مَبْكَفَتِهِ كَسِرَ كَسِرَ كَسِرَ كَسِرَ كَسِرَ كَسِرَ كَسِرَ كَسِرَ كَسِرَ كَسِرَ كَسِرَ كَسِرَ كَسِرَ كَسِرَ كَسِرَ كَسِرَ كَسِرَ
 جَدِّهِ وَبَدْرُشِ وَبَرَادُشِ كَسِرَ كَسِرَ كَسِرَ كَسِرَ كَسِرَ كَسِرَ كَسِرَ كَسِرَ كَسِرَ كَسِرَ كَسِرَ كَسِرَ كَسِرَ كَسِرَ كَسِرَ كَسِرَ كَسِرَ
 عَزَايَ وَذَا وَبَقُولُ لَوْ بَعْلُ زَائِرِي وَالْبَاكِي عَلَى مَا لَهُ مِنَ الْأَجْرِ عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى لَكَانَ فَرَحُهُ أَكْثَرَ مِنْ جَزَعِهِ
 وَأَنْ زَائِرِي وَالْبَاكِي عَلَى كَيْفَ تَغْلِبُ إِلَى أَهْلِهِ مَسْرُورًا وَمَا يَقُولُ مِنْ تَجْلِيهِ إِلَّا وَمَا عَلَيْهِ ذَنْبٌ وَصَارَ كَقَوْلِهِ
 وَلَدَتْهُ أُمُّهُ وَبَقُولُهُ كَسِرَ كَسِرَ كَسِرَ كَسِرَ كَسِرَ كَسِرَ كَسِرَ كَسِرَ كَسِرَ كَسِرَ كَسِرَ كَسِرَ كَسِرَ كَسِرَ كَسِرَ كَسِرَ كَسِرَ
 أَهْلُهُ فَرَحٌ أَوْ بَشَرٌ بَدْرُشِ وَبَرَادُشِ وَبَرَادُشِ وَبَرَادُشِ وَبَرَادُشِ وَبَرَادُشِ وَبَرَادُشِ وَبَرَادُشِ وَبَرَادُشِ وَبَرَادُشِ
 بَادُشِ وَبَرَادُشِ وَبَرَادُشِ وَبَرَادُشِ وَبَرَادُشِ وَبَرَادُشِ وَبَرَادُشِ وَبَرَادُشِ وَبَرَادُشِ وَبَرَادُشِ وَبَرَادُشِ وَبَرَادُشِ
 وَاقِعٌ بَيْتٌ وَهَشْتُمُ مَحْرُومٌ شَدَنَدَ حَضَرُ مَوْجِنِ جَعْفَرِ عَلَيْهِمَا دَرُورُ ذَاوَلْجَرِ دَرُورُ ذَاوَلْجَرِ دَرُورُ ذَاوَلْجَرِ
 ظَاوِسٌ وَنَتِجَ طَرِجِي زَادَ الْمَعَادِ زَادَ الْمَعَادِ زَادَ الْمَعَادِ زَادَ الْمَعَادِ زَادَ الْمَعَادِ زَادَ الْمَعَادِ زَادَ الْمَعَادِ
 دَخَلَ شَهْرُ الْمُحَرَّمِ لَمْ يَرْضَ حَاجًا وَكَانَتْ الْكَابَةُ تَغْلِبُ عَلَيْهِ حَتَّى تَمُتَ عَشْرَةُ آبَائِهِ دَمَامُ مَوْعِلِهِ حُونَ
 مَا مَحْرَمٌ دَاخِلٌ مَبْشَدُ كَسِرَ الْخَضِرَ الْخَضِرَ الْخَضِرَ الْخَضِرَ الْخَضِرَ الْخَضِرَ الْخَضِرَ الْخَضِرَ الْخَضِرَ الْخَضِرَ
 أَوَّلُ مَا وَذَا كَانَ يَوْمُ الْعَاشِرَةِ كَانَ ذَلِكَ الْيَوْمُ يَوْمُ مُصِيبَتِهِ وَخُرْبِهِ وَبَكَائِهِ وَبَقُولُ هَذَا الْيَوْمُ الَّذِي قِيلَ
 فِيهِ الْحَبِيبُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَبَرَادُشِ وَبَرَادُشِ وَبَرَادُشِ وَبَرَادُشِ وَبَرَادُشِ وَبَرَادُشِ وَبَرَادُشِ وَبَرَادُشِ وَبَرَادُشِ
 وَاقِعٌ بَيْتٌ وَهَشْتُمُ مَحْرُومٌ شَدَنَدَ حَضَرُ مَوْجِنِ جَعْفَرِ عَلَيْهِمَا دَرُورُ ذَاوَلْجَرِ دَرُورُ ذَاوَلْجَرِ دَرُورُ ذَاوَلْجَرِ
 آورده که چون فضل بن سهل وزیر مامون گشته شد مامون وزارت خویش را برادر ارجمند بن سهل

استغفار حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام

در روز عاشورا

﴿اول محرم﴾

﴿١٤٠﴾

ودختر او بوزن اجمه خورش بخواست و عثم او را در خراسان بمامون داده بود و عقد و نکاح در غره محرم
 سنه اثنین و مابین اتفاق افتاد تا اینجا که گوید و حسن بن سهل در مقامی که از اقم الصلح گویند از اعمال
 شهریه ساخته بچون مامون بغداد در سپید با همه اهل و لشکر بقم الصلح رفت و اینجا زول فرمود و حسن بن سهل
 دعوتی کرد که هرگز هیچ افزیده مثل آن ندیده بود و نشسته چنانکه با تمام لشکر چنانکه بودند بران دعوت
 نشستند و همه بر بخوردند و چندان انواع اکل و مطاعم شریفه را نداده اند که مردم از حمل آن عاجز ماندند و
 گویند متوکل عباسی در عهد خود دعوتی عظیم ساخت و خلافتی بسیار را جمع کرد و چون بر سباط نشست گفت
 به پندید که بر این سباط هیچکس هست که دعوت فم الصلح را دیده باشد پیر طاعن در سن حاضر بود و گفت من آنرا
 دیده ام او را پیش خواند و گفت دعوت ما را با آنچه نسبت است مرد پیر خاموش شد متوکل گفت هر سخن که در این گو
 و هیچ اندیشه مکن گفت مختصر گویم یا مطول گفت مختصر بپرگفت یا امیر المومنین از روز چون از دعوت فارغ
 شدند و مردم بمقامها خود رفتند تلی عظیم از دل و جگر و آلات اندر و مرغان بماند و متعفن شد و مدتها
 از ابا استر و شتر میکشیدند و در شرط میباز داشتند و پیش مردم صفها میباز داشتند همه آلات مرغ متوکل از آن سوال
 پشیمان شد و دم در کشید و جمله مامون از بغداد چون بقم الصلح رفت چهار مرد کشیدان با او بودند که
 کشنها در رجله میباز داشتند از اینجا باید قیاس کرد که خواص و خدم چند بوده باشد اینجاست با این همه نبوی
 مدته مهمان حسن بن سهل بودند **واقعه سیام ترویج نمون** مامون دختر خود ام الفضل را بحضرت علی
 بن موسی الرضا صلوات الله علیهما چنانکه در کتاب تجارب السلف بعد از ترویج نمودن دختر حسن بن فضل را
 گوید و در همین شب یعنی شب اول محرم سال دو بیت دوازده هجرت مامون دختر خویش ام الفضل را بحضرت
 علی بن موسی الرضا داد **مؤلف گوید** ظاهر آنست که اسم ام الفضل را اشتباها بجای ام حبیب نگاشته
 چه آنکه ام الفضل را مامون بحضرت جواد علیه السلام ترویج نمود کما هو المشهور و دختر دیگر خود ام حبیب را بحضرت رضا
 داد و در مناقب ابن شهر آشوب و بحار الانوار نیز مکتوبات است که سال دو بیت و دوازده هجرت مامون دختر خود
 ام حبیب را بحضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام ترویج نمود و بعضی این ترویج را در سال دو بیت و سه نوشته اند و
 ما حصل آنچه که صاحب جنات الخلود در جدول زوجات انحضرت مرقوم داشته این است که انحضرت در زن نکاح
 داشت یک مدخوله که نام و نسبش هیچ معلوم نشده و دیگر غیر مدخوله ام حبیب دختر مامون بود که مامون در مرجعها
 سکنه داشت انحضرت را ولیم خود کرد و آن دختر را بوی عقد بست و هنوز بتصرف نداده بود که شنید
 خویشان او از بنی العباس بدین سبب از او برگشته اند و در بغداد اجماع کرده میخواهند او را از خلافت خلع
 کنند و دیگر را بخلاف نصب نمایند پس مامون رسید و انحضرت را مامون نمود و دختر او چنان با کره بماند و

سباط
بالکسر و شاد خون
که بر روی طاعت
کنند
مغرب

در این شب
در این شب
در این شب

در این شب
در این شب
در این شب

* (اول محرم) *

(۱۴۱)

انحضرت از کنیزان و سرکار بسیار بود که هیچکدام را نام و نشان معین نیست و او را امام محمد تقی و نیز محمد
است که مقصود مراد از اینکه ما مؤامراً الفضل را حضرت امام رضا علیه السلام داد این باشد که او را نام فرزندش
حضرت جواد علیه السلام نمود و العلم عند الله و اقصی سببی که در این روز ربان بن شیب را از معصم عباسی
دارد شد بر حضرت رضا صلوات الله علیه در کتاب مال و تجارت الانوار و است شده که در روز اول محرم ربان
بن شیب را در شد بر حضرت رضا انجناب فرمود ای پسر شیب این روز روزه هستی عرض کردند نه فرمود این روز روزه
است که حضرت زکریا دعا کرد و از خدا فرزند طلبید حقیقاً دعا ای او را مستجاب گردانید حضرت یحیی را با و علما
کرد پس هر که این روز را روزه بدارد و دعا کند حقیقاً دعا او را مستجاب گرداند چنانکه دعا زکریا را مستجاب
کرد پس فرمود باین شیب ان المحرم هو لکم الهدی کان اهل الجاهلیة فبما مضی یحرمون فیه الظلم والظلم
الحرمیة ای پسر شیب ماه محرم ماهی بود که اهل جاهلیت در زمان گذشته حرام میدانستند ظلم و ظالم را
در اینماه بر آن حرمت بنماه فلما عرفت هذه الامة حرمة شهرها ولا حرمة نبيها لقد قتلوا في هذا الشهر نبي
وسبوا نساءه وانهبوا ثقله فلا غفر الله لهم ابداً و این امت نشناختند حرمت اینماه و مراعات ننمودند
حرمت پیغمبر خود را بتحقیق که در اینماه کشتند و لا پیغمبر را سب نمودند دختران او را و غارت نمودند مال
او را پس خدا بنام زده هرگز ایشان را باین شیب ان كنت با كالتقى فابك على الحسين بن علي بن ابي طالب
فانه ذبح كما بذبح الكبش و قتل معه من اهل بيته ثمانية عشر رجلاً ما لهم في الارض شهيدون ای
پسر شیب هرگاه گریه میکنی برای چیزی پس گریه کن برای حسین بن علی علیهما السلام که او را مانند گوسفند سر بریدند
و کشته شدند با او هجده نفر از اهل بیت او که هیچکدام در زمین شیب و مانند نداشتند و لقد بكت لسموة
السبع والارضون لقتله و بتحقیق که گریستند برای شهادت و اسما نهاده هفتگانه در زمینها و چهار هزار
ملك برای نصر انحضرت بر زمین آمدند و چون رسیدند انحضرت شهید شده بود پس ایشان زولید و گرد
الوده نزد قبر انحضرت هستند تا وقتی که قائم ال محمد ظاهر شود پس ایشان از پاوان انحضرت خواهند بود
وقت جنك شعار ایشان بالثارات الحسين خواهد بود یعنی ای طلب کنندگان خون حسین علیه السلام
یا بن شیب لقد حدثني ابي عن ابي عن جده انه لما قتل جده الحسين صلوات الله عليه مطرنا السماء ماء
و تراباً اخر ای پسر شیب حدیث کرد مرا پدرم از پدرش از جدش که چون کشته شد جدم حسین علیه السلام اسما خون و
خاک سرخ بارید یا بن شیب ان بكت على الحسين عليه حتى تسيل دموعك على اخد بك غفر الله لك
كل ذنب ارتبته صغيراً كان او كبيراً اقليلاً كان او كثيراً ای پسر شیب اگر گریه کنی بر حسین علیه السلام تا آنکه
آب دیده های تو پر رگبار شود حقیقاً همه گناهان صغیر و کبیر تو را ببخشد خواه اندک باشد خواه

(بسیار)

فما كان اماماً حسباً
بما كان من شيب

بما كان من شيب
بما كان من شيب

بپار باین شیب ان سرك ان تلقى الله عز وجل ولا ذنب عليك فز الحبن عليه اي شيب
 اگر خواهی که خدا را ملاقات کنی در حالی که هیچ گناه بر تو نباشد و پارت کن حبن علیه باین شیب
 ان سرك ان تكن الغرق المبتدیه في الجنة مع النبی و الیه صلوات الله علیهم آجعیان فالعن قلله
 الحبن علیه ای پسر شیب اگر خواهی که در غرقهای غلبه هبث با پیغمبر و ال او بوده باشی لعنت کن قار
 حبن علیه را باین شیب ان سرك ان تكون لك من الثواب مثل ما لمن استشهد مع الحبن فقل
 من ذكرته بالبتی كنت معهم فافوز فوزا عظیما ای پسر شیب اگر خواهی که مثل ثواب شهیدای کربلا
 داشته باشی هرگاه که مصیبت انحصرت بر یاد کنی بگو بالبتی كنت معهم ابكاش با ایشان میبودم و كشته
 میشدم و رستگاری عظیم می یافتم باین شیب ان سرك ان تكون معنا في الدراجات العلی من الجن
 فانزلن الجننا و افرج لفرجنا و علیك بولايتنا و لو ان رجلا قولا حجر الحشره الله معه يوم
 القيامة ای پسر شیب اگر خواهی که در درجات غلبه هبث با ما باشی برای اندوه ما اند و هناك باش
 برای شادی ما شاد باش و بر تو باد بر ولايت و محبت ما که اگر مردی سنگی را درست دارد و حقیقا در قبایض
 او را با همان سنگ محذور گرداند **واقعه سی و دوم** بیرون رفتن متوکل عباسی بخرم و شق در
 محرم سنه دویست و چهل و چهار هجری در تاریخ چیدب استراوده که متوکل با شانت خلق و شرارت نفس
 موصوب بود و پیوسته بارتکاب اعمال پشه و افعال رده اشغال داشت و در مجلس و سخنان هرل بسیار
 گذشت و هر کس که در تمیز بیشتر مبالغه می نمود در حد متش مقرر بود و مع الوصف در کتاب مدن کور گوید
 که در سه خسر و ثلاثین و مائین متوکل حکم نمود که مردان یهود و نصاری و زنا ریند و زنان ایشان را
 بر آزار بگذازند و هیچکس را از این طائفه در دیوان عمل نفرمایند و ایشان را نکند ازند که رکاب خود را از این
 سازند بلکه تکلیف نمایند که بای در رکاب چوبین کنند و در روضه الصفا گوید که متوکل فرمان داد تا اهل
 کتاب و ارباب ذمه و تار ببنند و غبار بردوزند و پیش از آن رسم نبود و فرمان داد تا مقابر ایشان را با
 زمین بکشان کنند و در جاه دیگر آن کتاب مطور است که متوکل حکم کرد که اهل ذمه جامه ها علیحد پوشند
 و از مراکب برخرواستر نشینند و بالجملة زمان خلافت متوکل بقول معود چهارده سال و نه ماه و نه روز
 بود و چهل و چهار سال عمر داشت و احمد بن یوسف فرمان را در اخبار الدول گوید که در سنه دویست و
 چهل و سه متوکل بشمار رفت و اب هوای ان شهر او را پسندامه در دار با که قریب است بقرب دمشق قصر
 برای او بنا کردند پس عمر نمود که در انجا سکنی گیرد و پس از این برخلاف ان راه بخاطرش رسید بعد از ده
 یا سه از شام کوچ داد و در تاریخ سنه ملوک الارض مطور است که بیرون رفتن متوکل بوشام در روز
 اول

فصل فی بیان
 تاریخ
 و
 حیات

در فرمان جامع گوید
 غبار چون غبار باران
 زد که هیوان بجهنم
 امثال بر دوش خود
 دوزند در منتخب
 اللغات گوید غبار
 بالکسر علامت اهل
 کتاب چون زناد
 پا و چه زد که برجا
 نزدیک بدش بود
 سنه

انکشاف
 و
 حیات

(اول محرم)

(۴۳)

وفات و صیغه های
تجربیات

اطرش
قال المجمع التوزیک
ایحی بالتواد و من الخلد
قد خلعت علیها الملوک
احکام عو القابله
لکون الملکون شایان
در تاریخ ملوک الارض
مطور است که در روز
سپید در هجری
بارز شنبه اول ماه محرم

و روی حساب
حجرتی که

محرم سال در پست و چهل و چهارم هجری بود واقعه سی و بیستمی بقول معروف در مروج الذهب
در روز سه شنبه اول محرم سنه در پست و هشتاد و نه و صیف خادم در بغداد وفات کرد و بدو را
بامر معتضد در جسر بزرگ در نزد بعضی از غلامان معتضد از او درخواست نمودند که عورت او را
پوشانند معتضد تصویب نمود پس جامه ها چند بر او پوشانیدند و جامه نو دیگر بر او پیچیدند از موضع
ناف تا زانو ها و را دروختند و بصبر و غم از مال بدینها که قابض ماسک اجزاء جسم او بود بر بدن او انداختند
پس بدو را در جسر بزرگ باقی بود تا زمان خلافت معتضد بالله سنه سپصد و هجری مؤلف گوید که شرح حال
وصیف خادم و سوار کردن معتضد از ابرشتر فالج در کتاب مروج الذهب مجلد دوم مسطور است و قبله طالع
تمه واقعه سی و چهارم دخول اطرش علوی در طبرستان در سنه سپصد و یکم هجری چنانکه
در کتاب مروج الذهب و اطرش مذکور حسن بن علی بن حسن بن عمر بن زین العابدین علیه است که در سنه
مذکور است پادشاه طبرستان و مؤوده را اخراج نمود و محمد بن ابراهیم صعولک عامل امیر نصر بن احمد
سامانی از او منهرم گردید بعد از آنکه چهار هزار تن از لشکر او مقتول گشت و انجناب مدت چهارده سال
در میان دیلمیان اقامت کرد و ایشان کفار بودند که دین مجوسیت داشتند و بعضی از اظهار جاهلیت
باقی بودند پس اطرش ایشان را دعوت کرد بدین اسلام و ایشان دعوت او را اجابت نموده اسلام آوردند
پس انجناب مساجد چند در آن اراضی برای عبادت ایشان بنا کرد این است خلاصه آنچه در کامل التواریخ
و مروج الذهب مسطور است و صاحب الطالب گوید که دخول اطرش در طبرستان در ماه جمادی الاولی
سنه سپصد و یک بوده مدت سال و نه در انجا سلطنت کرد و در سنه سپصد و چهارم در امل وفات کرد
و عمرش نود و نه سال بود آنهی و کفیت وفات اطرش در بیست و ستم شعبان خواهد آمد انشاء الله تعالی
واقعه سی و پنجم در روز اول محرم سنه سپصد یک هجری صاحب بحرین وارد شد در بصره و بمصر
مفلی امیر بصره را بقتل رسانید چنانکه در کتاب مروج الذهب مسطور است واقعه سی و ششم
در پندرز سال سپصد و شانزدهم هجری ابو طالب قرطبی بجانب رجبه رفت و بسیار از مردمان انجا را از
قصر چنان در باده ممان انداخت و جمعی از لشکر بانیان خود را بسوی جزیره روان ساخت تا موقوفان آن بلده را
غارت نمودند که اهل هر خاندانی در سال یکدینار بجز آنکه ابو ظاهر رسانند تفصیلی که در تاریخ جید السیر
مطو است مؤلف گوید که شرح حال ابو ظاهر و قرامطه در بسیار از مواضع این کتاب مذکور خواهد
شد واقعه سی و هفتم در تاریخ سنه ملوک الارض مسطور است که در آخر سال سپصد و بیست
ستم هجری ناو ابل سپصد و بیست و چهارم از جهت قحطی و خشکالی بسیار جماعه و گرسنگی مردم را

(أَوَّلُ حَجَرٍ)

(۴۵)

صاحب ضان گوید که امام و پیشوای عظیم المقدار بود در علم و زهد و اصل او از انجمنان است بفتح هـ و سکون
راء و غین معجمه مکسوره و باء مثناه و ان فاجله بیت از نواحی پشاور که در آن قریه ها و فراخی هست و
همان کتابست که از غنای مذکور به پشاور آمد و اصول فقه را در نزد امام الحرمین ابی المصالح جوینی خواند
بسواری غنای برگشت و چند سال در اینجا قضاوت کرد و پس از آن بسفر حج رفت و مشایخ چند یار و رجلا
و عراق و جبال ملاقات نمود و از ایشان استفاضه کرد و هم فاضله نمود و چون از مکه برگشت روزی بعنوان
زیارت و دیدار وارد شد بر شیخ عارف شیخ حسن سمنانی که شیخ زمان خود بود و شیخ او را و از آن نموبت
مناظره پس او ترک مناظره کرد و خود را از قضاوت عزل نموده از آنجا اختیار کرد و از مال خود برای صوفیان
بنیاد کرد و در آن قامت نمود و مشغول بود به تصنیف و مواظبت بر عبادت تا آنکه در اول محرم سنه مذکور
وفات یافت **واقعه چهل و دوم** در روز اول محرم سنه پانصد و سی و هجری سلطان صلاح الدین
یوسف بن ایوب از دمشق بیرون رفت بقصد فتح بیت المقدس خلاصه تاریخ بیت المقدس را بنام بنام
او را از زمان بنابر آنچه در کتاب اخبار الدول مسطور است بدینمقال است که اول کسیکه مسجد بیت المقدس را
بفرمان خدای عز و جل بنا کرد اسرافیل ملک بود و بعد از آن سامر بن نوح از بنیاد نمود و اول کسیکه دیوار
آن مسجد را بر آورد و در آن سکنه نمود افریدون بن اقیان بود از ملوک فرس که بدعوت هود پیغمبر ایمان آورد
بود و چون خدا تعالی حضرت را در امر فرمود به بنای مسجد قصه آنحضرت بنفسه مباشر عمل بنای آن شد و حاکم
و سنگهای گران بردوش میگرفت و بمعاونت اخبار و علمای بنی اسرائیل مسجد نقل میفرمود و قبل از آنکه مسجد تمام
رسد انجناب ار فانی را و داع گفت فَأَوْصِنِي وَلَدُيْ سُلَيْمَانُ أَنْ يُبْنِيَ بِنَاءَهُ بِسُوءِ الْبَنَاءِ وَصِيَّتُهُ نَمُوذُ بِنْدِ خُودِ
حضرت سلیمان که آن بنا را با تمام رساند مردیست که چون سلیمان خواست شروع نماید به بنای بیت المقدس
حکامه ان رجلا و عفاربت و بزرگان شایطین را جمع نمود و فرقه از ایشان را کماست بنای مسجد فرقه را
مامور داشت بتراشیدن ستونهای سنگی بزرگ و حمل نمودن بسو مسجد و فرقیای بغو صون فی الجبل فخر چون
مِنْهُ الدُّرَّ وَالْمَرْجَانُ مِمَّا هُوَ مِثْلُ بَيْضَةِ النَّعَاقَةِ وَبَيْضَةِ الدَّجَاجَةِ قَرِيبًا إِلَى الْمَسْجِدِ وَفَرَقَهُ زَانِشَانِ
فرمود بخواص که در دریا فرورهند و در مرجانهای بیرون میاوردند به بزرگ تخم مرغ و تخم شتر مرغ و مسجد
را با آنها زینت مینمودند و آنچه که از تخم مرغ کوچکتر بود بمنزله دیش در بنا میگذاشتند و فرقه دیگر بمحاکم
میرفتند و انواع جواهر و گوهرهای قیمتی را میاوردند برای زینت مسجد و انبث الله له شجرتين من عند
باب الرحمة احدهما ثبیت الذهب والاخری ثبیت الفضة علی صفة الرمان وکان یخرج منهما فی کل
ایوم مائتة رطل ذهباً و مثله فضة فبناه لبنه من ذهب و لبنه من فضة و یستعمله و در درخت و پناه

بنا مسجد و فانی
بنا مسجد و فانی

بنا مسجد و فانی
بنا مسجد و فانی

نقشه
بالفتح شتر مرغ
نقشه
دیش
بفتحین شتر مرغ
نقشه

(اول حجره)

(۴۶)

صفحه
از کتاب
باب التمام

در میان القادسیه که از انجیل
و در البقیع و در المسمی و الاشیع
نیز نقل شده و در جوم و در
هاجیم و در عجله الکلیک
منحرف گوید و در میان جامع
و در میان دولت و در میان
گوید و در میان
و در میان القادسیه که از انجیل
و در البقیع و در المسمی و الاشیع
نیز نقل شده و در جوم و در
هاجیم و در عجله الکلیک
منحرف گوید و در میان جامع
و در میان دولت و در میان
گوید و در میان

برای حضرت سلیمان در نزد باب الرحمه که از یکی طلا میروید و از یکی نقره مانند ناز که در هر روز آنحضرت
رطل طلا و در بیت رطل نقره از آن دو درخت میکنند و بیت المقدس را یک خشت طلا و یک خشت نقره بنا
کرد و چو از بنای آن فراغت یافت بطور آنرا با انواع جواهر و زینتها مزین نمود که از حد و وصف بیرون بود
در میان بیت المقدس مقرره هزار قاره ترتیب داد که در هر شبانه روز از خوانندگان و عبادت کنندگان
بنی اسرائیل در آن مسجد مشغول بعبادت خدا باشند و ساعتی نباشد مگر آنکه در آن عبادت شود و در آن
وقت ارتفاع قبه صخره هجده میل بود و در بالا لای قبه اهوای از طلا نصب کرده بودند که چشمهای او از دانه
باقوت احمر بود که زنان اهل بلقا که در سه منزله بیت المقدس بودند بروشنای آن و پیمان میبردند و این
بنای آنحضرت سلیمان در وقت هشت سال با تمام رسانید و آن بناء عظیم بدان هیئت باقی بود تا زمانی که بخت
النص باشد و هزار علم داخل شد در بیت المقدس از بنی اسرائیل آنقدر کشت که آنها را نیست و فانی گردانید
و آن بنای آخرا بکرد و احتمل منه ثمانمائه عجله ذهباً و فضة و جوهر و نقله الى مدینه رومه و هشتصد عجله
طلا و نقره و جواهر از بیت المقدس حمل کرد بشهر رومه و امر جنوده آن بملاء کل واحد منهم رسته ترا با
و بقصد فرقه المدینه حتمه محبت اثارها و لشکر خود را امر نمود که هر يك از آنها سپر خود را بر آخاك نماید
بیت المقدس بریزند تا آنکه اثار آن بکلی محو شد و از زمانیکه حضرت داود بیت المقدس را بنا کرد تا آنوقت
که بخت النص آخرا بکرد چهار صد پنجاه و چهار سال گذشت بود و بعد از این خرابی همچنان ماند تا
زمانیکه یک نفر از سلاطین فرس که آنرا کوشک میگفتند از بنا کرد و در همان کتاب آورده که بیت المقدس
مرتبه خراب شد و کوشک مذکور از بنا کرد و بعد از آن معمور بود تا زمانیکه طبطوس از خراب کرد و این حجره
روم بود و بعد بتدریج معمور شد و بود تا زمانیکه هیلان بن مارد و سطنطین از خراب نمود و آن حجره سیم
بود و بعد از آن عمر بن الخطاب از تعمیر نمود و آن عمارت چهارم بود و بعد از آن نیز خراب شد و ولید بن
عبد الملك از او برد و این عمارت پنجم بود که الان باقیست و چون ابو عبيد بن ماموت بن عمر بن الخطاب
بیت المقدس را فتح نمود عمر سوار بر اسب شد و بجانب بیت المقدس شافت تا نزدیک شد به سپاه روم در
اننگام بطریق سرهنگ سپاه روم که ده هزار نفر در تحت فرمان او بود یک نفر را بعنوان جاسوس فرستاد
بشوعمر باو گفت انظر الى ملك العرب و اخبرني بحبره نظر کن بشوایاد شاه عرب و مرا از حال او خبر ده فلما
قدم الرجل الى عمراه راجعا على فرسه و عليه جبة صوف مرقعة و هو يتقبل الشمس بوجهه و محلاته في قبة
السر و هو يدخل بين يديها فيخرج فليق خيز يابسين يسميها من اللبن و يلو كها چون جاسوس بطریق بنزدیک
عمر رسید او را دید که بر اسب سوار است و جبهه پشمینه و صله خورده در بر او است و در خود را بشوایاد

❦ (اول محرم) ❦

❦ (۱۴) ❦

بماری آن پرداخت در رهای مسجد بصفای طلاق و نفر استوار کرد و چون ابو جعفر منصوب بخلافت رسید
 امر کرد انصاف را از درهای مسجد کنند و اظهارا سکه زده در تعمیر جانب شرقی و غربی مسجد که از زلزله خراب
 شده بود صرف نمود و بعد از آن مرتبه دیگر نیز زلزله شد و بنای منصور منهدم گردید و همچنان خراب بود
 تا آنکه مهنگ عباسی آمد از تعمیر نمود و او از طول مسجد گرفت و در عرض آن افزود پس طول مسجد هفتصد
 و هشتاد و چهار ذراع قرار داد و عرض آن از چهارصد پنجاه و پنج ذراع و سنک صخره سی و سه ذراع در پشت
 و هفت ذراع است **واقعه چهل و پنجم** در کتاب وقایع الاعیان و در وصایا الجنات است
 که در روز اول محرم سنه شصت و سی و دو هجری یعنی شهاب الدین عمر بن محمد سمرقند شافعی خود در بغداد
 وفات کرد و در روز دوم محرم در دره دفن شد و بقول صاحب مجالس المؤمنین در وقت وفات نو
 سال عمر داشت و تولدش در اوایل رجب یا اوایل شعبان سنه پانصد و هفت در سمرقند اتفاق افتاد
 سمرقند در بضم و فتح سین و را و او شهر کوچکی است در جبال نزدیک بزنجان و در مجالس المؤمنین گوید
 که اگر چه کینش ابو حفص و نامش عمر است لیکن از اولاد محمد بن ابی بکر است که نسب و پیغمبر دارد و واسطه میرسد
 بآب بکر صدیق و او مرجع ارباب طریقت بوده و از کسانی که در خدمت او را نموده شیخ سعدی است و او
 دو کله از رضا پادشاه شجر در بستان خود نقل نموده که بعضی از او در ضمن شعر را آورده ❦ بطرف بوشانش
 گفته سعدی ❦ رویندم زار شیخ سهروردی ❦ یکی بر عیب مردم دیدم مگشا ❦ دو مرتبه بزرگوار از خویشند
 و در مجالس المؤمنین آورده که شیخ سهروردی بخدایت بسیار از مشایخ رسیده و مدتی با بعضی از ابدال
 در جزیره عبادان بوده و خضر را در پافته و در وقت خود شیخ الشیوخ بغداد بود و ارباب طریقت از
 دور و نزدیک استغاثه حقایق و معارف از او میکردند این کثیر در تاریخ خود آورده که در میان
 خلفای عباسی و ملوک از زمان بعضی اوقات طریقه رسالت بجا میآورد و او را اموال بسیار جمع شد
 و از ابقر اقامت نمود و در وقتیکه عزیمت حج نمود جمعی نا محض از فقر همراه او شدند و با همه طریق مرز
 و اعانت بجای آورد **واقعه چهل و چهارم** در جزء دوم از کتاب نزهة المجالس آورده که در
 روز اول محرم سنه هفتصد و چهل و پنجم هجری سلطان الملك الظاهر با حاکم بامر الله احمد بن مستکفی
 بامر الله مصر بیعت نمود و او خلیفه پنجم از خلفای بنی العباس است از آن پانزده تن که در مصر سلطنت
 داشتند در اخبار الدول مکتور است که مستکفی بالله در وقت وفات خود پسرش احمد را و پسرش احمد
 نمود بخلافت و چون مستکفی وفات یافت سلطان مذکور احمد را معزول کرد و با ابراهیم بن مستکفی
 بالله بیعت نمود و او را بخلیفتی بنشانند و او برخلافت باقی بود تا هنگام وفات سلطان در رسید ❦

تذکره اعیان
 ابن بیاضی

تذکره اعیان
 ابن بیاضی

(اول مجمره)

(۱۴۹)

عبد الملك الشيباني

چون فاضل عربی
اعمال لغت زبان
کتابخانه
جامع

پس در آنوقت سلطان از کرده خود پشیمان شد ابراهیم را از خلافت خلع نمود و با احمد بن مستکفی بیعت کرد و او را ملقب نمود بجاکم بامر الله و نیز در همان کتابت که خاکم بامر الله دستور خلافت را احیا نمود و بر مذهب و طریقه پدران خود سلوک می نمود و خلافتش استمراریات تا آنکه در سال هفصد و پنجاه و سه بمصر طاعون وفات کرد و **واقع چهل و پنج** در این روز سال هفصد و شصت هجری شاه شجاع طغضت نمود بجانب کرمان جهت انتقام عصایه اوغان و از سلاطین آل مظفر است و ایشان هفت تن بودند و مدت ملکشان از سنه هفصد و هجده تا سنه هفصد و نود و پنج هجری هفتاد و هفت سال بود که بحکم سوابق تقدیر و ربانی مرتبه سلطانی یافتند در تاریخ گزیده در وصف شاه عزبور گوید جلال الدین شاه شجاع بن محمد بن مظفر بن المنصور صاحب شوکت و جهاندار عالی همت و شهر باری قوی بخوت و بفضایان افراد علم و لمعان اطوار را انتر مغرور و مکرر شاهنشااهی اقل راهی انا سلطانی عادل نجسته بهادر سن هفت سالگی ابتدا تعلم فرمود و در سنه اثنه و اربعین که بنده الکی رسید از حفظ کلام الله فارغ شد و بفضائل علمی اشتغال نمود و در علوم و معارج بدجه رسید که همواره فضلاء و علماد در مجلس فیض حاضر میشدند از لطایف خاطر خطیرش بهره مند میگشتند و قوت حافظه اش بدرجه بود که هشت بدت عربی بیک نوبت یاد میکرد و نظم و نثر فارسی و تازی و مکونبات و در سائل او در طرف عراق شهرته را در و علمای عصر و فضلاء و زاران شروحی است و همواره همت پادشاهانه او در تعظیم سادات نامدار و علمای عالم مقدار و عدل گسترده و رعیت پرور و موقوف و مصرف بود از اشعار فارسی عذیبش در این مختصر شمه ذکر میبرد تا بر فضل و هنر و در و فور کمال و دانش او دلیل باشد - (شعر) -

عبد الملك الشيباني

فرز قاف قناع کسرا فر که جزوینم سیم غنیمت بدخو هفت خود را زهر مرار بکرسان زمانه چرا کم همت در و کوشش چو تنگانه کلاه عزت باقی مرا بود افتر بلاد مشرق و مغرب بد آمدن همان بریم ز دنیا که برد سکندر بیک توجه مرادانه میسر جا که مرغ و هم در انجا میفکنند بهادر ملک سعاد کسب بداه مکر پیا تو فوق و بخت نیک اختر - (ولایتضا) - افعال بدم ز خلق پنهان میکن و اند جهان برلم انسان میکن امروز خوشم بد از فرزاد بامن آنچه از کرم تو میسر دان میکن - (ولایتضا) - چون پشاند او در ماه سرخی بزین به پهلویش ناسود نام دلبره که ملایم مبل خاطر هم پر و دوشش بالجملة اگر بر سائل و منشآت و ایات و اشعار او مشغول شوم این مختصر مطول گردد و با وجو این علوم و معارف و خط و انشاء انواع سوره و نیزه گذار و سلاح شوران شجاعان روزگار جمع فرمود پس چو سلطنت این ممالک بوجو او مشرف شد عراق عجم و آبرقوه نامزد شاه محمود شد و کرمان با اسم احمد تفویض رفت و وزارت را بنواجه قوام الدین محمد صاحب عیار داد و در غره محرم سنه ستین

(أَوَّلُ مُحَرَّمٍ)

(٥٠)

وسبعمائة هجته انتقام عصاه اوغان وجرما بجانب کرمان هضت فرمود و در روز بعد از آن متوجه کرم شهر
 و در هم چند و عساکر اوجع شدند و از آنجا بجانب چم رفت متوجه شد و چون امرای هزاره خبر او یافتند بطرف
 منوچان رفتند و در ده ترک تحصن جستند و عساکر شاه شجاع بظاهر منوچان نزول کردند و هر چند هوا بغایت
 گرم بود و لکن تدبیر و جرات توقف نبود در مبارای حال شاه سلطان جمعی از نوکران خود را بقرا و بفرستاد و سر
 کشته شدند شاه شجاع در غضب و فت و سوار شد دشمنان بچنگ و قتال پیش آمدند و بجای سخت اتفاق افتاد
 در زمان اوغان منفر گشتند و بسیار کس از ایشان بقتل آمدند و آنجا که گوید اوغانیان با جمعی کثیر بر
 آمدند و کوه را بنیادگان محکم کرده و دل بر مرگ نهاده در مقابل کوشی سخت نمودند و مپرسه شاه شجاع شکست
 خست شاهی خود بمیدان ناخت و با آن لشکر که مانده بود بگریز و آمد دشمنان از بزمیت برانند و روز دیگر مجمع بر
 آمد و تا نماز شام جنگ کردند و دیگر باره رفتند چون دیدند فایده نمیدهد روز دیگر علی الصبح زبان تبصر
 گشودند القصه بقیه این واقعه در کتاب کور تبصیلی ذکر نموده که این اوراق را گنجایش ذکر آن نیست *

عل
 بادگان
 چو استقامت
 خزانة دار
 برها
 جامع

در قصص العلماء گویند
 همدان بفتح هاء و کون
 مهم اسم است بر اقبیل
 منه

واقعه چهل و ششم در صبیح الدوله در کتاب منظم ناصر گوید که چون امیر تیمور گورکانی رسته
 هشتصد و هفتم هجری غریب ما و اراء التهر نمود و روز چهارشنبه غره حمر که روز اول این سال است از بنشاور
 عبور نمود و پس از گذشتن از آب جیحون بشهر کش که مولد این پادشاه است و بحکم او عمارت پافنه رفت و از آنجا
 بمرقند آمد سفر موسوم به پورش هفت ساله با ختام و انجام رسید و در آنجا سفر از فرنگ بد بارام تیمور
 آمدند و هدایای لا بقه آوردند که از جمله پرده ها نقاشی ممتاز بود

واقعه چهل و هفتم در روز
 اول محرم سنه هشتصد و هجدهم هجری متولد شد عالم محقق و فاضل مدقق شیخ حسین بن عبد الصمد
 والد شیخ بهائی ده چنانکه در روایات الجنات و قصص العلماء مذکور است و نسب شریف شیخ مذکور
 چنانکه در کتاب و روایات فرموده مشایخ می شود بخارث بن عبد الله اعوالی همدانی که از خواص اصحاب امیر المؤمنین
 صلوات الله علیه بود و او همان است که امیر المؤمنین در مرض موتش بچهار تنش آمد و عرض کرد یا مولای

فی بعض النسخ بنعیه و فی
 بعض النسخ بنعیه و فی
 و ما فعله

انی فی اول یوم من ايام الاخره و اخر یوم من ايام الدنیا و انی اخاف من النزع الاکبر و لا ادری ما یفعل
 بی و اخاف من النزع و الجور علی الصراط اتمولای من بدستیکه من داول روز از روزهای آخرت و
 آخرین روز از روزهای دنیا می باشم و از جان کنش و قیامت و گذشتن از صراط مستقیم و بندگانم که با من

چه قسم رفتار خواهد * (حضرت فرمود) * یا خدایا همدان من بخت برتری من مؤمن او منافق قبل
 یعرفه شخصه و اعرفه بعینه و اسم و مفعلا و انشد الصراط معترضا فلا تخف عثره و لا زلا
 اقول للنار حين توقف للصراط ذریه لا تقر به ان له حبل الجبل الوصی منصلا

(اسقیك)

(اول محرم)

(۵۱)

در این روز
بسیار از
مفسرین
و تفسیر
و تفسیر

قال صاحب الروضات
صهر مثل جدر و بضم
هم گفته اند شهر است
بن خورشان اهواز و لا
جیل که بن آذر بایجان و
عراق عرب واقع شده

در این روز
بسیار از
مفسرین
و تفسیر
و تفسیر

جمع بضم جیم فتح با
موحد قرینه من قرینه
جیل عامل کذا فی الروضات

استیک من بارید علی ظمیا تخاله فی الحلاوة العسلا و در کتاب قصص العلماء آورده که شیخ بزرگوار
مدکور از فضلاء ندامت شهید ثانی است چند کتاب از تالیفات اوست کتاب چهل حدیث و رساله در
براهل و سوس که از عقد حسنی نام نهاده رساله تحفه اهل ایمان در قبله عرفان عجم خراسان و در آن
رساله در شیخ علی بن عبد الغالی کرک کرده چه شیخ علی ایشان را امر کرده که حدیث را در میان دو کف قرار
دهند و تغییر در محراب بسیار را با اینکه طول این بلاد زیاد بر طول مکه است بزادنی بسیار و همچنین
عرض این بلاد پس لازم آید انحراف ایشان از جنوب بسومغرب با انحراف بسیار و از تالیفات او کتاب طه
است که برای شاه طهماسب شریف شرح و تفسیر اول نوشته و رساله در صلوة جمعه و ازاد شرح
ذکر نموده و چون انجناب از بلاد جبل بلاد عجم آمد پسر شیخ بهائی هفت ساله بود و بسو خراسان سفر کرد
و مدت در هرات ماند و در آنجا شیخ الاسلام بود پس بوجیه بن امد در آنجا رحلت کرد و عمر او شصت
و شش سال بوانتهی مؤلف گوید که وفات شیخ حسین صاحب ترجمه مذکور در هشتم ربیع
و وفات پدرش شیخ عبد الصمد در نیمه ربیع الثانی و وفات پسرش شیخ بهائی در دوازدهم شوال هر یک
در محل خود ذکر خواهد شد انشاء الله تعالی **واقعه چهل و هشتم** در دوازدهم محرم سنه
هفصد و سی و بیستم هجری عالم غابد محدث شیخ حسین بن مفلح صهری در سلیمان باز که قریه ایست از قریه بصره
وفات کرد و عمر او زائد بر هشتاد سال بود و او را تصنیفات رشقه ایست از آنجمله کتاب المناسک الکبری
و کتاب مخاسن الکلمات فی معرفه النبیان است قال صاحب کتاب مشایخ الشیعه بعد ذکر هذا الرجل
فیما نقل عنه بعنوان الشیخ الفاضل نصیر الحق و المله و الدین حسین بن مفلح بن حسین الصهری ذوالعلم
الواسع و الکرم التامی صنف کتاب المنسک الکبری کثیر الفوائد و قد استفدت منه و عاشت به زوفا نا طویلا
بنیف علی ثلاثین سنه فزانت منه خلقا حسنا و صبرا جمیلا و ما رأیت منه زلة فاعلمها و لا صغیرة اجترع علیها
فضلا علی البکرة و کان له فضائل و مکرّمات کان یختم القرآن فی کل لیلۃ الاثنین و الجمعة مره و کان
کثیر التواقل المرتبه فی البوم و اللیلۃ کثیر الصور و لیدجج مرارا متعدده تعالی الله بالرحمة و الرضوان و
استکنه مجبوحه الجنان کذا فی روضات الجنات **واقعه چهل و نهم** موافق مسطورات روضات
الجنات در روز اول محرم سنه هزار و چهارم هجری شیخ حسن بن زین الدین شهید ثانی در سن پنجاه و دو سالگی
در جمع کفریه ایست از قریه جیل عامل وفات یافت و هاتحاد فن شد و ابن شیخ از وجوه علماء فقهاء امامیه
و اولاد و احفاد و از فقهاء میباشد و در زمانیکه پدرش شهید ثانی کشته شد انجناب چهار ساله بود
و بعضی گفته اند در آنوقت هفت ساله بود و در دوازده سال نیز گفته اند و مادرش دختر عالم فاضل شیخ محمد

(اول مجلد)

(۵۲)

الدین بوده و انجناب را به سید محمد صاحب مدارك است از شیخ علی بن شیخ محمد بن شیخ حسن نواده شهید ثانی
 نهال شده که جدم شیخ حسن و خواهرزاده اش سید محمد صاحب مدارك مانند دوفرس و همان و در وضع یک
 لبنان و مقارب در سن بودند و بین شیخ و صاحب مدارك فرقی در وقت نظر است چه شیخ نظرش ادق و جفا
 او در علوم بیشتر بود و ما را میگوید این دو بزرگوار زنده بودند هر یک زودتر بمجد میفرستادند بگریه با و
 افتد میگرد و اگر کسی از احدی مسئله سوال میکرد اگر آن مسئله را استخراج کرده بود فواید میداد و اگر استخراج
 نکرده بود بآن دیگری حواله میداد و مردم را ترغیب میدادند بگریه میفرمود و در مجلس درس بکسی بگریه حاضر میشدند
 و آن دو بزرگوار هر دو شریک بودند در قرائت بر مشایخ و از جمله مشایخ اجازه ایشان سید علی بن ابی
 الحسن است که والد صاحب مدارك است و سید علی صایغ و شیخ حسین بن عبد الصمد که پدر شیخ هاشم است
 و ایشان همه روایت میکنند از شهید ثانی و شیخ حسن از پدرش شهید ثانی بلا واسطه نیز اجازه دارد و ظاهر
 اینکه آن اجازه را در صفر سن او نوشته است و از جمله اساتید صاحب معالم و صاحب مدارك ملا احمد مقدس
 اردبیلی است پس ایشان از بلاد خود بعراق آمدند و بنزد ملا احمد قرائت میکردند و کم قرائت میکردند و
 گاهی شرح شمسیه را بنزد او میخواندند و میبحث و تمام نکرده میبحث دیگر رجوع میکردند و شاگردان ملا احمد
 ایشان را استمراء میکردند پس ملا احمد گفت که زود است که میبینید مصنفات ایشان را پس چون ایشان
 بلاد خود رجوع کردند شیخ حسن معالم را فوشت و سید محمد مدارك را تصنیف نمود و بعضی این کتب را
 بعراق آوردند و این قبل از وفات ملا احمد اردبیلی بود و این دو بزرگوار بزارث شهید مقدس مشرف
 نشدند که مبادا مکلف شوند بدیدن شاه عباس اول و حال آنکه او عادل سلاطین شیعہ بود و تصانیف
 شیخ همه در نهایت تنقیح و تهذیب است مانند کتاب منصفی الجنان در احادیث صحاح و حسان و آن چند مجلد
 و از آن کتب عبادات بیرون آمد و کتاب معالم الدین و ملازم المجتهدین و از آن مقدمه در اصول ظاهر شد
 و کتاب معالم کالشمس فی رابعة النهار بدرجه اشهرار و محل تدريس و تدریس فضلاء نامدار و طلاب است
 و دیگر مشکوة القول السدید در تحقیق اجتهاد و تقلید و رساله اثنته عشریه در طهارت و صلوة و زکوة
 آن بزرگوار این بود که هرگز پیش از قوت یک هفته و یا یکماه جمع نمیکرد برای اینکه با فقر اموال نماز و فقراء
 از فعل اولی جویند این است خلاصه حاصل آنچه که در کتاب و روضات الجنات و قصص العلماء در این باب
 نگاشته شده و ولادت شیخ حسن در بیست و هفتم رمضان المبارک و شهادت پدرش شهید ثانی در نیم ربیع
 الاول ذکر خواهد شد آنکه تم **واقعه پنجاهم** بنابر مسطورات کتاب ناسخ التواریخ و منظم ناصری
 در شب سه شنبه غره محرم سنه هزار و دویست و سه هجری شاهزاده یحیی میرزا فرزند فتحعلیشاه قاجار

مجله معالم الدین

کتاب منصفی الجنان

متولد شد در منظم ناصر در ترجمه احوال شاه مزبور گوید که از خصایص آن پادشاه رضوان جایگاه کثر
اولاد است که ذکور و اناثا در بیست و شصت نفر از صلب آن شهریار ناجور بعرضه عالم قدم نهادند یکصد
و پنجاه نفر از ایشان در زمان حیات پدر بعلام دیگر رفتند و در نسخ التواریخ در تعداد اولاد خاقان مغفور
گوید که پسر چهل و سیم فتحعلیشاه بچلی میرزا است و او را یکین دختر باشد **واقعه پنجاه و یکم** در کتاب
لا محجه مله اسلامیه مطبوعه است که در روز اول محرم سنه هزار و دویست و سی و پنج هجری علی محمد رئیس بابیه
متولد شد اولاد عمور نام و خاصه اهل اسلام بدانند که این فرزند بافتگان مضله غیر محقه چهار فرقه اند
(۱) بابی (۲) ازلی (۳) هائی (۴) ناقضه و هر یک رئیس دارند رئیس بابیه علی محمد پسر میرزا رضا به بزان
شهر از می شاگرد سید کاظم رشتی است و مادرش خدیجه است بابیان او را صاحب لزمان و باب علم نبی و صاحب قران
جدید و مظهر الحق و نقطه اولی و طلعه اعلی و گاهی خدا و وقتی پیغمبر زمانه امام دانند و رئیس از بابیه میرزا بچلی
نوریه برادر میرزا حسنعلی شیعی مازندران است که ملقب بصبح ازل و مخاطب بحضرت ثمره و مدعو به منظر مهر
الله است که ده سال رئیس بوده و میرزا حسنعلی مرتجع او بوده و رئیس بابیه میرزا حسنعلی بوده اول القبر
او ایشان بوده بعد از اجمال ابی و جمال قدم و جمال اقدس و بقاء الله و ظهور الله گویند و رئیس ناقضیه
محمد علی ملقب به غضن الاغظم برادر عباس افندی عبدالبها پسر میرزا حسنعلی است که بعد از مردن او
پسرش عباس افندی گفت خلیفه پدر منم و محمد علی گفت منم و گاهی گفتند هر دو شریکیم و هر فرق از بعه
یکدیگر را تکفیر کرده و دروغ گو شده و ابو جهل دانسته و جمال نامیده اند و الحق که هر چهار در این دعوی
صادقند قال الله تعالی **انظر کف کذبوا علی انفسهم وصل عنهم ما كانوا یفترون** مؤلف گوید
که ظهور دروغ علی محمد باب در بیست و پنجم جاری الاولی و دستگیر شدن او در بوشهر در شانزدهم شعبان
و هلاکتش در بیست و پنجم شعبان ذکر خواهد شد ان شاء الله **واقعه پنجاه و دویم** بموجب مطبوعه
نسخ التواریخ در روز یکشنبه غره محرم سال هزار و دویست و چهل و هفت هجری فتحعلیشاه قاجار در
چمن قهبر که از چهار محال است فرود شد در سفری که از دار الخلافه طهران بقصد اصفهان میشتافت
و در تاریخ منظم ناصر نیز این واقعه را در این روز رقم نموده و در نسخ مجلد قاجاریه آورده که در روز
پنجشنبه ششم ذی الحجه شاهنشاه ایران فتحعلیشاه قاجار بقصد اصفهان از دار الخلافه طهران خیمه
بیرون زد و از راه قم عبور کرده نا اراضی کمره کوچ بر کوچ برفت شاهزاده حسام السلطنه و شخصلی میرزا
و محمد حسین میرزا از ولایت بروجرود و ملا پروگرام انشاها ان بحضور پیوستند و غلام حسین خان بهادر
که فرمان گذاران اراضیه بود در مین باغ پادشاه و مهر باغی بزرگان درگاه و علف و از ورقه سپاه خود

حکایت
بابیه و بابیه

سوره انفار
آیه ۲۴

بابیه و بابیه
در تاریخ

(أول حزم)

(۵۵)

السلطنة
في حزم
السلطنة
في حزم

فراوان کرد القصه قبه ان در پنجم حزم خواهد آمد و مقدار در از او اخر اين واقع را اينك در واقع بجز ذكر
 منها بم انشاء الله تع واقع پنجاه و چهار و هر موافق آنچه در نافع التواريخ مخطو است در روز
 اول حرم سنه هزار و دويست و شصت و پنج هجره شاهزاده حاتم السلطنة در خارج شهر مشهد مرثيه خوانا
 حاضر نمود از بهر سو گواره حضرت سيد الشهداء عليه السلام حسين بن علي بن ابي طالب عليه السلام مگشوف ناد
 كه واقع جنگ و محاربه شاهزاده حاتم السلطنة با حسن خان سالار در مجلد قاجاريه بتفصيل مخطو است
 و ما با جمال ان الكفايهايم پس ميگوئيم كه چون شاهزاده حاتم السلطنة با سرداران لشكر از دار الخلافه طرمان
 بيرون شد بعزم مشهد مقدس بشرحيكه اجمال ان در واقع پيش گذشت هم جا كوچ بر كوچ رفت نادر نگار
 مشهد در خواجه ربيع كه بنم فرسنگ ناسه مشاف است فرود شد و ميانه شمال و مغرب او توافي كرد و در همان
 روز در برابر دروازه بالا خيابان و دروازه سراب لشكران سكره محكم بر او دند فوج مخبران و فوج ناكوته
 با چهار عراده توپ بدروازه بالا خيابان جا كردند و جعفر قليچان سرتيب پسر اسكندر خان سردار با فوج
 قراجه داغي و فوج مراغه و چهار عراده توپ بدروازه سراب سكونت جست شاهان انجا به بالشكر و عفرانلو
 و خراساني و فوج ترشيز و چهار عراده توپ بدروازه فوقان رفت و در سپيد ذراع دور از دروازه سكره
 راست كرد و ساخته جنگ بنشت اقامه مردم شهر هر روز از شهر بيرون شده مصاف ميدادند و وزن مهاي
 مردانه ميگردند گاهي قراولان لشكر اهزميت ميگردند و گاهي شكسته شده از دروازه اول و پايين خيابان
 بيرون شهر ميرفتند نا انجا كه گويد و هر روز حسن خان سالار و پسرش امير صلاخان كه تازه بهمن اسفند
 بودند از بهر كار از بيرون شدند و بالشكر حاتم السلطنة افزون بر دويست مصاف رزم دادند و بيشتر قوت
 از با داد نا شامگاه دلهان سپاه بكار حوب و ضرب بودند و يكديگر را با كان و كندمي بستند و ميخستند و بقتل
 حاتم السلطنة بدان شد كه كار محاصره را بكمز استوار كند تا مردم شهر هيج جانب بيرون نتوانند شد پس پنجاه
 تن از شهابچيان مشهدين قلچيان برادر محمد خان قرايتر با جماعته از سر بازان گرويه و همدان و خوي و مامور
 داشت نا قلعه خضر بك را كه بنم فرسنگ نادر دروازه پايين خيابان مشاف داشت فرو گرفتند و در انجا
 نشين كردند و روز ديگر فرمان كرد نا چراغعليخان و عبد العليخان سهرنگ توپخانه و دو فوج سربازگان
 از موده از دروازه پايين خيابان راه قلعه عسكريه داشتند و حاتم السلطنة از طريق كوه سنگي راه گرفت
 سالار چون اين بدانست توپ و تفنگي و شمشير چي خود را برداشته از شهر بدر شد و چون پلنگ غضبان سر
 راه بر حاتم به بست و جنگ به پيوست و در گذشت از گرد و خاك چنان گشت كه دوست از دشمن پديدار
 نبود در اينوقت چراغعليخان و عبد العليخان سهرنگ توپخانه و دو فوج سربازان ناگاه از قفاي سپاه سالار

شاهان
سلطنة
في حزم
السلطنة
في حزم

(اول محرم)

(۵۶)

سربد کردند و از دهان توب و تفنک ترک مراد برایشان بیاریدند و عبد العلیخان سهرنگ باصوالت
 فنک اهنک جنک همپکرد چند آنکه در میان جنک اوران نام بردار گشت مع الفصه چون سال اول و شش
 در میان دولشکر جزار یافت ناچار بمیان ارک گریخت و حنام السلطنه راه قلعه عسکره برداشت و در اینجا
 عبدالباقیخان افغان پسر شمس الدین خان سردار با چهارصد تن سوار و دویست تن سرباز قرآن مجید
 باز داشت و باز گشت و حکم داد تا از چهار سو محاصره شهر را صعب و سخت کردند و محال سوختن سرجا
 وار و مه را نیز بجفت فرمان آورد و بفرمود در لشکرگاه بازار و حمام و بانه بنیان کردند و چون غره
 محرم رسید از بهر سو گواره حضرت سید الشهداء حسین بن علی بن ابیطالب علیهما السلام از در و نزدیک مرثیه
 خوانان را حاضر داشت و نادر و غاث و راء کار سوگواران همی کرد و در پانزدهم محرم ششصد تن سوار افغان
 بمحکم یار محمد خان و الی هرات از خراسان مشرفه رسید و بلشکرگاه پیوست حنام السلطنه اجازه نکرد تا
 سواران افغان که از پیش بملازمین رکاب رسید بودند مراجعت هرات کردند و **واقع پنجاه و پنجم**
 در نارنج منظم ناصر در ترجمه احوال شاه رضوانجا بگاه ناصر الدین شاه قاجار آورده که در اول محرم
 سنه دویست و هفتاد و شش هجری موکب هاپون در سلطانیته اقامت داشت و روز چهاردهم محرم
 بغیر شریف فرمانده از ناچاران آنها حاضر فرموده روز پنجشنبه بیست و پنجم وارد چمن او جان شدند و شرح
 این مسافر را در کتاب مذکور بتفصیل مکتوب شده هر که خواهد رجوع نماید و **واقع پنجاه و ششم**
 در روز دوشنبه اول محرم سال هزار و دویست و هشتاد و چهار هجری شاه مغفور ناصر الدین شاه
 قاجار لایحه را بمنزلگاه موکب هاپون گردانید در آن ایام که بغیر سفر سعادت اثر خراسان و زیارت
 ارض اقدس میرفت بشرحیکه در نارنج منظم ناصر مذکور است و **واقع پنجاه و هفتم** حرم
 صنع الدوله در نارنج منظم ناصر در ذکر وقایع سال هزار و دویست و نود و هشت هجری آورده
 که در شب غره محرم این سال زائده کرمانه مسماء بنات خانم که زباده از بازده سال زمینگیر و افلیج بود
 در روضه مقدسه حضرت علی بن موسی الرضا علیه آلاف التحية والثناء بحسن توسل شفا یافت *
واقع پنجاه و هشتم و نیز در کتاب مذکور در ذکر وقایع سنه هزار و سیصد که سال آخر
 مجلد سیم انکب است گوید که ایجاد روزنامه مصور موسوم بشرف از اول محرم سنه هزار و سیصد
 بنده مؤلف و **واقع پنجاه و نهم** و نیز در همان کتاب در صفحه ماقبل آخر مجلد سیم آن در ذکر وقایع
 اروپا گوید روز سیزدهم ماه نوامبر که مقارن غره محرم است عید یک روز اول سال اول مائه چهار
 هجری با تشریفات زیاد گرفته میشود و **واقع شصتم** و این واقعه از وقایع متمم است

اقامه موکب هاپون
 شاه و سلطانیه

شفا یافتن زائده
 کرمانه پنجاه و هفتم
 ختم صفحه

(اقال حرم)

(۵۷)

و در روز اول محرم ابتدا ای لباس سبز پوشیدن اهل چید را یاد است
در خانه کتاب طرائف الحقائق در ذکر مسافرت مؤلف آن هندی و شان و ذکر چید را یاد کن آورده که چون
چید را یاد نام چند ولایت معظم است برای متباز با ضافه گویند مانند چید اباد گجرات و چید را اباد
سند و انجرا چید را یاد کن گویند بر وزن وطن بلغت اهل هند جنوب مقابل شمال را گویند ولی در
نوشتن دهن نویسد و چون در جنوب هند و شان واقع است میشود باین اسم خوانده شده باشد
و بعضی گفته اند که این ولایت را کن بن هند بن حار بن نوح اباد نموده بنام خویش مسمی کرد و آن ملک اعظم
صوبه هند و شان است و مشتمل بر امصار و بلاد بیشمار و قصبات اباد و قلاع محکم و بقاع خرم و
جبالش کم محد و د است از مشرق بد را به محیط و از مغرب بملک بمبئی و از شمال بداخله هند و شان و
از جنوب بسرانند بخلیج هند و اصل شهر قدیم چید را یاد تفریباً در و حصارش و و فرسنگ پیش و در
بیرون شهر جدید از عمارت و باغ و برابر قدیم شده در آن اوقات از سرکار حکم بشماره خانه ها شد
و داخل تحقیقا چهل هزار باب خانه و پنج لک و نیم نفر بایشماره نفوس را گفتند هوایش گرم و آب شایسته
اهالی آن از بازاران در غدر و نالایها جمع شود و ذرا عیش از برسات مشرب میکرد و در تابستان اگر
بارندگی نشود ذرا عیش و نفوس تباه شود و در وسط شهر جائه است موسیقیها و منار و مسجد است معروف
بمکه مسجد و اغلب ساکنین اند بار هند و آن و بعد مسلمانان و قبلی اهل ایمان و طایفه نیر از مهند
و فارسین و مسیحیان و بالطبع فقیر دوست و غریب نواز و کم از دارند و با آنکه مذاهب مختلفه در آن ملک
زیاد است در ارادت بخامرالعبایه اختیار دهند در عشر اول محرم همگی محزون و لباس سبز پوشند
و در شب عاشورا بر حسب معمول آن ملک مشعل زیاده برافروزند و حجرها سوزانند و فیلها زینت کنند
و در کوچه ها بگردانند و جعیت غریبه شود و از اسوار و نعل صاحب نامند و گویند نعل اسب حضرت
سید الشهداء علیه السلام در خانواده نعل صاحب دست بدست رسد و از سرکار برای وارث او شهرت مقرر
است و هر کس ند و رات بوی فرسند و در انشب مرا و اعیان شهر با تجملات بدر خانه نعل صاحب روند
و باشکوه تمام بر فیل مخصوص سوار شده و نعل مبارک که غرق جواهر و بر علمی نصب است بدست گرفته و
چهار منار و مکه مسجد روان شود و تمام مشاعل و حجرها را در پیش رو نواب نعل صاحب بکشند و بجا از
ارک حکومت توقیف نمایند و حضور چید را یاد در بلند نشسته تماشا نماید و بعضی را انعام و خلعت دهد
و با همین وضع عود نماید هنگام غریبه تماشا نمودیم انشی مؤلف گوید که بقیه قصه حال چید
اباد در روز عاشورا و اجتماع زنان آنها بد و علی که معروفست بعلم بی در و قایع روز عاشورا

و در روز اول محرم ابتدا ای لباس سبز پوشیدن اهل چید را یاد است
در خانه کتاب طرائف الحقائق در ذکر مسافرت مؤلف آن هندی و شان و ذکر چید را یاد کن آورده که چون
چید را یاد نام چند ولایت معظم است برای متباز با ضافه گویند مانند چید اباد گجرات و چید را اباد
سند و انجرا چید را یاد کن گویند بر وزن وطن بلغت اهل هند جنوب مقابل شمال را گویند ولی در
نوشتن دهن نویسد و چون در جنوب هند و شان واقع است میشود باین اسم خوانده شده باشد
و بعضی گفته اند که این ولایت را کن بن هند بن حار بن نوح اباد نموده بنام خویش مسمی کرد و آن ملک اعظم
صوبه هند و شان است و مشتمل بر امصار و بلاد بیشمار و قصبات اباد و قلاع محکم و بقاع خرم و
جبالش کم محد و د است از مشرق بد را به محیط و از مغرب بملک بمبئی و از شمال بداخله هند و شان و
از جنوب بسرانند بخلیج هند و اصل شهر قدیم چید را یاد تفریباً در و حصارش و و فرسنگ پیش و در
بیرون شهر جدید از عمارت و باغ و برابر قدیم شده در آن اوقات از سرکار حکم بشماره خانه ها شد
و داخل تحقیقا چهل هزار باب خانه و پنج لک و نیم نفر بایشماره نفوس را گفتند هوایش گرم و آب شایسته
اهالی آن از بازاران در غدر و نالایها جمع شود و ذرا عیش از برسات مشرب میکرد و در تابستان اگر
بارندگی نشود ذرا عیش و نفوس تباه شود و در وسط شهر جائه است موسیقیها و منار و مسجد است معروف
بمکه مسجد و اغلب ساکنین اند بار هند و آن و بعد مسلمانان و قبلی اهل ایمان و طایفه نیر از مهند
و فارسین و مسیحیان و بالطبع فقیر دوست و غریب نواز و کم از دارند و با آنکه مذاهب مختلفه در آن ملک
زیاد است در ارادت بخامرالعبایه اختیار دهند در عشر اول محرم همگی محزون و لباس سبز پوشند
و در شب عاشورا بر حسب معمول آن ملک مشعل زیاده برافروزند و حجرها سوزانند و فیلها زینت کنند
و در کوچه ها بگردانند و جعیت غریبه شود و از اسوار و نعل صاحب نامند و گویند نعل اسب حضرت
سید الشهداء علیه السلام در خانواده نعل صاحب دست بدست رسد و از سرکار برای وارث او شهرت مقرر
است و هر کس ند و رات بوی فرسند و در انشب مرا و اعیان شهر با تجملات بدر خانه نعل صاحب روند
و باشکوه تمام بر فیل مخصوص سوار شده و نعل مبارک که غرق جواهر و بر علمی نصب است بدست گرفته و
چهار منار و مکه مسجد روان شود و تمام مشاعل و حجرها را در پیش رو نواب نعل صاحب بکشند و بجا از
ارک حکومت توقیف نمایند و حضور چید را یاد در بلند نشسته تماشا نماید و بعضی را انعام و خلعت دهد
و با همین وضع عود نماید هنگام غریبه تماشا نمودیم انشی مؤلف گوید که بقیه قصه حال چید
اباد در روز عاشورا و اجتماع زنان آنها بد و علی که معروفست بعلم بی در و قایع روز عاشورا

﴿أَوَّلُ حَجَرٍ﴾

﴿(۵۸)﴾

ذکر خواهد شد ان شاء الله تعالى واقعه شصت و یکم وهی من الوقایع الالهیه موافق مسطورات
تاریخ اعظم کوفی و مناقب مرتضوی در روز جمعه اول محرم قیام قیامت خواهد شد در کتاب نزله
الجلالیس قیام قیامت در روز جمعه دهم محرم مرقوم داشته در جزء اول آن در ذکر عاشورا گوید و فیہ تفو
الساعة و از قرطبه نقل کرده که آنها تفویر فی يوم الجمعة فی اخر ساعة منه و تفصیل این واقعه را اکابر مورخین
با قلم بلاغت این چنین مرقوم داشته اند که چون امیر المؤمنین صلوات الله علیه از جنک جمل فارغ گشت
و انخاصمت بمقطع رسید صلاح چنان دید که لشکر بجانب کوفه برد فرمود تا منبره میان لشکرگاه بنهادند
بر منبر ایستاد و حمد خدا تعالی بجا آورد و در بر محمد مصطفی فرستاد و خطبه طویله انشا فرمود و کلمه خدا
در معنی انچه میان او و میان انقوم از محاربت و خاصمت رفته بود بگفت در ان هنگام منذر بن جابر و العبد
که در آن مجمع حاضر بود برخاست و از فتنه اخر الزمان از او سوال کرد پس انحضرت شرح فتنه که در اخر الزمان
خواهد بود بداد و انواع عجایب غرائب که بعد از وفات مصطفی قیام قیامت وقوع خواهد یافت بگفت
که در هر شهر چه فتنه رخ نماید و چگونه خراب گردد و منصف خرابی آن که باشد و چند واقعه واقعه و
بر که واقعه در مشرق و مغرب همه را اخبار فرمود چنانکه مستمعان از هر گوشه بگریستند و بر کمال علم و
فضل انحضرت ثناها گفتند پس در اخر سخن بفرمود ای منذر من از رسول خدا صلی الله علیه و اله سماع دارم
که قیام قیامت نکرده مگر بشارت خلافت و بدترین مردم و آن در روز جمعه اول محرم خواهد بود باید که این
خبر را حاضران بنائبان رسانند انگاه فرمود انها الناس ترسیه از آن روز در خاطر فرا گیرید و در اعمال صالح
و کارهای نیک سعی نمایند تا از جمله اشرار نباشید و از منبر فرمود لشکر باز آمد فرمود که بار بندید
در کتاب قایع الشهور در توجیه قول حضرت که فرموده است قیام قیامت نکرده مگر بشارت و بدترین مردم
فرموده که اگر مراد قیامت کبری باشد جهش است که بعد از قیام حضرت قائم علیه و بعد از انقضاء زمان
رجعت مردم بقهقرای میگردند از دین چنانکه در بعضی اخبار وارد است و در کتاب تنبیه الخواطر و نزله
التواظر که معروفست بمجموعه و درام از پیغمبر صلی الله علیه و اله روایت کرده است که فرمود قبل قیام الساعة
یرسل الله رجلا باردة طيبة فقبض بها روح کل مؤمن و یقی شرابیتها رجونا تها رج الحبر و علیهم تفویر الساعه
قوله تها رج الحبر ای پختلطان اخلاط الحبر و در مجلد چهارم بحار الانوار آورده که مدت ایام دنیا
بعد از حضرت قائم عجل الله له الفرج شصت هزار سال خواهد بود و در مجلد سیزدهم نقل
فرموده که عمر الدنیا مائة الف سنة لئلا الناس عشرون الف سنة و ثمانون الف سنة لئلا محمد علیه و
علیهما یعنی عمر دنیا صد هزار سال است بیست هزار سال آن برای ما بر مردم است و هشتاد هزار سال برای

این کتاب از کتب معتبره است

و این کتاب از کتب معتبره است

﴿ اَوَّلُ حَجَرٍ ﴾

﴿ ٤٠ ﴾

زین صوفی
تفسیر

بیا فرید و با سرافیل را روی از در زمین گرفت و چشم در زیر عرش گذاشت و او بد آنحال منظر است ناوقت
که فرمان الهی در رسید که در صورت و در ابوه و گوید که گفتیم یا رسول الله صور اسرافیل چیست فرمود شاخه است
بزرگ که در آن مقابل چند آسمان و زمین است و در ارشاد القلوب از حضرت زین العابدین علیه السلام
منقولست که صور اسرافیل یکسر در طرف دارد یکطرفش بجانب آسمان است و یکطرفش بسوی زمین و مابین
الطرف الأسفل الذی بل الأرض الی الطرف الذی بل السماء مثل مابین تھو و الأرض الشایعة الی فوق السماء
الشایعة و مابین طرفیکه بسوی زمین است تا انظر فیکه بجانب آسمان است بقدر مابین زمین هفتم است
تا بالا ای آسمان هفتم و فيه اثقاب بعدد ارواح الخلائق و بعدد ارواح الخلائق و در آن هست
مؤلف گوید آنچه که از آیات قرآنی و احادیث ائمه علیهم السلام متفاد میشود آنست که اسرافیل چهار مرتبه
خداوند عالم در صورت میدمد نفخه اولی را نفخه فرج گویند که چون حقیقتا اسرافیل را امر فرماید که در صورت
از آسمان بر زمین آید و در نزد بیت المقدس رو بقبله میایستد و در صورت میدمد پس صدای از آن خارج
شود که از هول و هیبت آن هر که در آسمان و زمین است از ملائکه و انس و حیوانات چنان میترسند
و میپلرزند که از شدت ترس مانند آدمهای مست بر روی یکدیگر میافتند که اگر حقیقتا ارواح خلائق را از
اجساد ایشان نگاه ندارد در همان نفخه همه آنها میپزند و با همه انشاد و درواهی خلایق زنده اند و
بدانحال باقی مانند نازمانیکه خدا خواهد کما قال الله تعالی و یوم ینفخ فی الصور ففرع من فی السموات
و من فی الارض الا من شاء الله و در زبکه رسیده شود در صورت پس برسد هر که در آسمانها و آنکه در زمین
است مگر آن کسکه خدا خواهد ابوه و گوید که از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم که اینها کیستند
که حقیقتا ایشانرا مستثنا نموده فرمود شهادتند که هرگز فرع با ایشان نرسد پس بار دیگر حقیقتا اسرافیل را
امر فرماید که در صورت مدد و این نفخه ثانیه است که از آن نفخه صعق گویند که صدای از دو طرف آن برآید که هر
که در آسمان و زمین باشد از ملائکه و انس و جن و شیاطین و حیوانات همه از هول و هیبت انصدای میپزند
مگر جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و حملة عرش کما قال الله تعالی و ینفخ فی الصور فصعق من فی السموات و
من فی الارض الا من شاء الله پس ندا رسد یا عزرائیل من بقی من خلقی ای عزرائیل که باقی مانده است از خلق
من عزرائیل گوید یا رب انت الحی الذی لا یموت بقی جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و بقیت انا و حملة العرش
پروردگار را توئی که منزه و مبرا هستی از سمیت و زوال و فنا جبرئیل باقی مانده با میکائیل و اسرافیل و من هستم
با حملة عرش پس ندا آید که ای جبرئیل و میکائیل شما نیز میپزد و در این مقام ملائکه گویند یا رب رسولیات
و امینک پروردگار را جبرئیل و میکائیل و در رسول و دو امین تو هستند خطاب آید که ای قی قد

سورة النمل
آیه ١٩

سورة الزمر
آیه ٤٨

تفسیر
تفسیر

(أَوَّلُ حَجَرٍ)

(۱۴۰)

وَقَدْ بَيَّنَّا فِي آيَاتِنَا لِقَاءَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرُوحِ رَبِّهِمْ فِي الْقُبُورِ وَنَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمْرُ الْأَوَّلُ وَأَمَّا أَتَىٰ الْبَشَرَ لَاقِيَهُ فِطْرَهُ فَنَادَاهُ الْأَمْرُ الْأَوَّلُ خُذْ عَلَيْكَ زِينَةَكَ الَّتِي كُنْتَ أَتَىٰ بِهَا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ ذَلِكُمُ الْمَوْتُ الْأَوَّلُ وَتُجْزَىٰ بِحَسَنَاتِهِمْ فِي ذَلِكَ وَعَظَّمَ اللَّهُ حَاقِيقَهُاتِهَا فِي الْقُرْآنِ الْمُبِينِ

سُورَةُ طٰه
آيَةُ ١٠٤

وَقَدْ بَيَّنَّا فِي آيَاتِنَا لِقَاءَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرُوحِ رَبِّهِمْ فِي الْقُبُورِ وَنَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمْرُ الْأَوَّلُ وَأَمَّا أَتَىٰ الْبَشَرَ لَاقِيَهُ فِطْرَهُ فَنَادَاهُ الْأَمْرُ الْأَوَّلُ خُذْ عَلَيْكَ زِينَةَكَ الَّتِي كُنْتَ أَتَىٰ بِهَا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ ذَلِكُمُ الْمَوْتُ الْأَوَّلُ وَتُجْزَىٰ بِحَسَنَاتِهِمْ فِي ذَلِكَ وَعَظَّمَ اللَّهُ حَاقِيقَهُاتِهَا فِي الْقُرْآنِ الْمُبِينِ

قَضَيْتُ عَلَىٰ كُلِّ نَفْسٍ فِيهَا الرُّوحَ الْمَوْتَ بِدَرَسِيكَ مِنْ حَكْمٍ مُنَوَّدَةٍ بِرُوحِ رَبِّهِمْ فِي الْقُبُورِ وَنَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمْرُ الْأَوَّلُ وَأَمَّا أَتَىٰ الْبَشَرَ لَاقِيَهُ فِطْرَهُ فَنَادَاهُ الْأَمْرُ الْأَوَّلُ خُذْ عَلَيْكَ زِينَةَكَ الَّتِي كُنْتَ أَتَىٰ بِهَا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ ذَلِكُمُ الْمَوْتُ الْأَوَّلُ وَتُجْزَىٰ بِحَسَنَاتِهِمْ فِي ذَلِكَ وَعَظَّمَ اللَّهُ حَاقِيقَهُاتِهَا فِي الْقُرْآنِ الْمُبِينِ

پس جبرئیل و میکائیل در الحال بمیرند پس اسرافیل را فرماید که صور را بفرشته ده و فانی شو پس اسرافیل صور را بفرش سپارد و جان تسلیم کند انگاه ملک الموت را گوید که دیگر کی مانند است عزرائیل گوید خداوند آن تو عالمی که غیر از من دیگر کسی زنده نیست قَدْ بَيَّنَّا لَكَ الْضَعِيفَ الْمُسْكِينِ بِرُوحِ خَطَابٍ وَنَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمْرُ الْأَوَّلُ وَأَمَّا أَتَىٰ الْبَشَرَ لَاقِيَهُ فِطْرَهُ فَنَادَاهُ الْأَمْرُ الْأَوَّلُ خُذْ عَلَيْكَ زِينَةَكَ الَّتِي كُنْتَ أَتَىٰ بِهَا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ ذَلِكُمُ الْمَوْتُ الْأَوَّلُ وَتُجْزَىٰ بِحَسَنَاتِهِمْ فِي ذَلِكَ وَعَظَّمَ اللَّهُ حَاقِيقَهُاتِهَا فِي الْقُرْآنِ الْمُبِينِ

مَنْ تَكَلَّمَ مَاتُوا تَوْنِيْزِيْمِيْ جَانِكِيْ اِبْشَانِ مَرْدِنْدِ عَزْرَائِيْلَ نِيْزِيْمِيْ فَنَادَاهُ وَبَصِيْحُهُ عِنْدَ خُرُوجِ رُوْحِهِ صَيْحَةً عَظِيْمَةً لَوْ سَمِعَهَا بَنُوَادِمٌ قَبْلَ وَفَاتِهِمْ لَهَلَكُوا وَيَقُوْلُ مَلَكُ الْمَوْتِ لَوْ كُنْتُ اَعْلَمُ اَنْ فِيْ نَزْعِ اَرْوَاحِ بَنِيْ اٰدَمَ هَذِهِ الْمَرَارَةُ وَالشِّدَّةُ وَالْغُصَصُ لَكُنْتُ عَلَيَّ قَبْضُ اَرْوَاحِ الْمُؤْمِنِيْنَ شَفِيْقًا وَعَزْرَائِيْلَ دُرُوْقَتِ خُرُوجِ رُوْحِشْ جَانِ صَيْحَةٍ مَبْرِيْدَةٍ كَ اِذَا رُبِّيْ اَدَمَ زِنْدَ بُوْدِنْدِ وَصَيْحَةُ اَوْ اَمِيْشِيْنْدِ نَدَا زَهْوَلِ صَيْحَةُ اَوْ هَمَّةٍ مَبْرِيْدَةٍ وَگُوِيْدَ كَ اِذَا رُبِّيْ اَنْتُمْ جَانِ كُنْدِنِ بَابِنِ دَرَجَةِ شَدِّثٍ وَمَرَارَتِ دَارِ دِهْرَانِيْهِ دَر هِنْدِ گَامِ قَبْضِ اَرْوَاحِ الْمُؤْمِنِيْنَ مَهْرَبَانِ بُوْدِمِ پَسْ چُوْنِ عَزْرَائِيْلَ مَبْرِيْدَةٍ وَدَر تَمَامِ اَسْمَانِيْهَا وَزَمِيْنِ هِيْجِ مَخْلُوْقَةٍ نِمَانْدِ دَر اَنُوْقَتِ بَفَرْمَا خَلَقَ مِثْلَ اَبَادِ سَخِيْ مَبْرِيْدَةٍ كَ تَمَامِ كُوْهِيْهَا رَا اَز زَمِيْنِ بَرِيْ كُنْدِ وَدَر دَرِيَا فَنَكُنْدِ وَاَبِ دَرِيَا هَا وَاِنْجِهْ رُوْ زَمِيْنِ اَسْتِ هَمِ دَر زَمِيْنِ فَرُوْدِ بَر وَجِيْهِيْ كَ دَر تَمَامِ زَمِيْنِ هِيْجِ كُوْهِ وَدَر خَنْتِ وَقَلْعَةٍ وَبِيْشِ وَبِلَنْدِ بَا فِ نِمَانْدِ دَر تَمَامِ زَمِيْنِ مُنْبَسِطٍ وَمُسْتَوِيْ كَرْدِ دَر بَرِيْ حِسَابِ حَتَّى اَنْ لَوْ وُضِعَتْ بِهَيْضَةٍ فِي الْمَشْرِقِ رُوْبِيْشِ فِي الْمَغْرِبِ كَ اِذَا رَقْمِ مَرْغِيْبِ دَر مَشْرِقِ بَكُنْدِ اَدِنْدِ اَز مَغْرِبِ دِيْدِ مَبْرِيْدَةٍ كَمَا قَالَ اللّٰهُ تَعَالٰى فَبَدَّلْنَاهَا قَاعًا صَفْصَفًا لَا تَرٰ فِيْهَا عِوَجًا وَّلَا اَمْتًا بِالْجُمْلَةِ اَجْمَلِ سَالِ بَرْدِيَا بَكُنْدِ وَبَعْدِ اَز اَنْ بِقَدْرَتِ كَامِلِهِ حَقْبُ جَانِ نَاجِيْلِ رُوْزِ بَارِ اَنِيْ بِيَارِ دَر مِثَابَةِ نَظْفَةِ مَرْدَانِ نَا اَنَكِ دَوَارِ دِهْ كَر اَز رُوْزِ زَمِيْنِ بَر اِيْدِ فَبَيَّنْتُ اَجْسَادَ الْخَلَائِقِ كَمَا بَيَّنْتُ الْبَقْلَ پَسْ بَدَنِيْ هَا خَلَائِقِ بِمِثَابَةِ كَ اَز زَمِيْنِ رُوْبِيْدِ شُوْدِ وَاِجْزَاءِ بَدَنِيْ هَا كَ خَاكِ شَدِ وَبَا هَسْمِ مَخْلُوْطِ شَدِ بِقَدْرَتِ خَلَائِقِ عَالَمِ اَز بِيْكَ بَر جَدَا كَرْدِ وَدَر كِتَابِ اَنْوَارِ نِعْمَانِيْهِ اِنْ خَضِرْتِ صَادِقِ عِلْمِيْهِ رَوَايَتِ كَرْدِ كَ بَعْدِ اَز اَنْ بَارِ اَنْ خَلَائِقِ عَالَمِ بَادِيَا مَرْمِيْدِ كَ خَاكِ بَدَنِيْ هَا بِنِيْ اَدَمَ رَا جَمْعِ نِمَانْدِ وَاَنْ بَدَنِيْ هَا كَرْدِ صَحْرَا وَدَرِيَا وَشَكْمِيْ هَا دَر نَدِ هَا مَتَفَرِّقِ شَدِ هَمِ رَا جَمْعِ كُنْدِ دَر قَبْرِيْ هَا وَبَرِ رَوَايَتِ اَوَّلِ چُوْنِ بَدَنِيْ هَا دَر قَبْرِ بَا اَسْتَوَارِ كَرْدِ دَر اَنُوْقَتِ خَلَاوَنْدِ عَالَمِ جَبْرئِيْلَ وَمِيْكَائِيْلَ رَا زِنْدَ كُنْدِ وَخَامِلَانِ عَرْشِ وَاسْرَافِيْلَ رَا نِيْزِ خَلَاوَنْدِ كَرْدِ كَ زِنْدَ شُوْنْدِ پَسْ اسْرَافِيْلَ بَفَرْمَا اَنْ حَتَّى سُبْحَانَهُ صُوْرًا بَر دَارِ دَر اَنْصُوْرِ بَعْدِ اَرْوَاحِ خَلَائِقِ سُوْرَاخِ دَا پَسْ بَفَرْمَا اَنْ خَلَائِقِ مِثَالِ اَرْوَاحِ مَرْدَمَانِ هَمِ دَر صُوْرِ دَر اِيْنْدِ اَنگَاهِ اسْرَافِيْلَ دَر صُوْمِيْدِ مَدِ فَفُتِحَ الْاَبْوَابُ مِنَ اَثْقَابِ اَلصُّوْرِ كَانَهَا الْجِبَالُ الْمُنْتَشِرَةُ فَمَلَأَ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْاَرْضِ پَسْ اَرْوَاحِ خَلَائِقِ مَانْدِ مِلْحِ اَز صُوْرِ خَارِجِ شُوْنْدِ وَدَر جَوْهَرِ اَمْتَفَرُّوْنِ شَدِ مَا بَيْنِ اَسْمَانِ وَزَمِيْنِ فَرَا گِيْرِنْدِ فَنَدِ خَلِ كُلِّ رُوْحٍ فِيْ جَسَدِيْ هَا

(أول محرم)

(٤٢)

مِنْ خَبَائِثِهِمْ فَيُخَبِّوْنَ بِإِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى بِسُوءِ بَرِّهِمْ إِذَا رُوحُ رَاحِلٍ شَدَّ رَجْدَهُ وَنَفْسُهُ خَدَّاهُ دُرْدُرًا
 كَالْهَامِ مِنْ مَرْدَمَانٍ دَرَجِدَةً هَادِرًا يَنْدُرُ وَدَرْمَةً بَدَنٍ مُنْتَشِرَةً يَنْدُرُ بِسُوءِ بَرِّهِمْ بِحُكْمٍ بِرُودٍ كَارِزَةٍ شَدَّ
 وَابْنُ نَفْثَةٍ سَهْمٍ اسْتَكْبَرَتْ أَنْزِلُ نَفْثَةٍ أَجْبَا كُوبِنْدِ بِسُوءِ بَرِّهِمْ دِيْكَرُ دَرُودٍ مَبْدُودٍ وَابْنُ نَفْثَةٍ نَفْثَةٍ چَهَارِ مَرَاتٍ كِه
 أَنْزِلُ نَفْثَةٍ بَعَثَ كُوبِنْدِ كِه بَعْدَ از آن زَمَانِ شَكَا فَنَشُدَّ وَرَدِ مَرْدَمَانِ بِاسْرِ وَاپَا بِرَهْنَةِ از قَبْرِ هَادِرًا يَنْدُرُ وَدَرُودِ نَفْثَةٍ
 مُحْشَرٌ مُتَفَرِّقٌ شُونَدَ كَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى تَرْنِجٍ فِيهِ أُخْرَى فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ دَرِ اِنْوَارِ نَعْمَانِيَّةٍ اُورده كِه در
 وَقْتُ خُرُوجِ مَرْدَمَانِ از قَبْرِ هَادِرِ سُرْ هَرِيكِ از ايشان دَر مَلِكِ اَيْنْدِ قَبْضُ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا عَضْدًا مِنْهُ وَ
 يَقُولُ لَا أَجِبْ رَبِّي لَعْنَةُ بِسُوءِ بَرِّهِمْ از آن دَر مَلِكِ بَكِ بازوِي اُورِ اَبَكِرْدِ وَاوَكُوبِنْدِ بِرُخْزِ أَجَابَتِ كُنْ
 بِرُودِ كَارِزَةٍ فَيُخَبِّرُ مِنْ لِقَائِهِمَا وَبِأَخَذِهِ الْخَوْفُ وَالْفَزَعُ حَتَّى إِنَّ فِي ذَلِكَ السَّاعَةِ بَيِّنَاتٍ شَعْرًا
 وَبَدَنِيَّةً بَعْدَ مَا كَانَ اسْوَدَ بَعْنِي بِنْدَةٍ از ديدنِ ايشان دَر مَلِكِ مُتَحَبِّرُ كَرْدِ وَبِمَرْتَبَةٍ اُورِ اَخُوفِ وِبِمِ غَارِضِ
 كِه دَر حَالِ مَوِي سُرُوبِدَنِ اَوْ سَفِيدِ كَرْدِ بِسُوءِ بَرِّهِمْ ايشان اِيْشَادَه بَاشَنَدِ دَر خَالِيكِه بِاطْرَافِ
 وَجَوَابِ نَكِرْدِ مَانَدِ مُتَحَبِّرِ اِنْ وِبِمِ هَوْنِ اِنْ وِنْدَانَدِ كِه بِسُوءِ بَرِّهِمْ ايشان چِه خَوَاهَدِ رَسِيدِ وَكُلُّ آتَوَةِ اِخْرَى
 وَهَمِ مِهْرُوندِ رُو بِمَوْقِفِ حَسَابِ دَر خَالِيكِه خَوَارِ وَزَلِيلِ بَاشَنَدِ وَدَرِ اِنْوُفْثِ پُوسِشَةِ زَمَانِ بِلِرُودِ وَخُورِ
 از آسَمَانِ چَهَارِ مَرِزُولِ كِنْدِ بَاسَمَانِ دِنْيَا وَحِرَارَتِ اِنْ بَرُوجِي اُتُكِنْدِ دَر بَدَنِهَا اِهْلِ مُحْشَرِ كِه دَر عَرَقِهَا
 خُودِ فَرُودِ وَنَدِ اَز شَدَّتْ عَطَشِ اِنْقِدَرِ زَبَانِهَا خُودِ اِبْرِيْهَا بِمَالِنْدِ كِه خُونِ از لِبْهَا ايشان جَارِ
 شُودِ بِسُوءِ بَرِّهِمْ دَر اَيْنْدِ وَاِنْقِدَرِ بَكِرْدِ كِه اَشْكُهَايِ چِشْمِ اِهْلَامِ تَامَا شُودِ وَخُونِ از ديدنِ ايشان رَوَانِ كَرْدِ
 مَوْلَفِ كُوبِدِ كِه شَرَحِ وَاقِعَةٍ قِيَامِ اِهْلَامِ كِسْ مَفْصَلِ تَرِ از اِنْ خَوَاهَدِ رُجُوعِ كِنْدِ تَفْسِيرِ سُورَةِ مَبَارَكَةِ اِنْفِطَا
 وَسُورَةِ اِنْشَافِ وَسُورَةِ مَبَارَكَةِ تَكْوِيْنِ اِتْحَادِ اِلَهِيَّاتِ اِهْلَامِ قِيَامِ قِيَامِ كِرْمِي
 وَاِبْدَائِ نَشَانَةِ اِخْرَى دَر اَوَّلِ مُحَرَّمِ خَوَاهَدِ بُوْدِ اَيْنِ دَلِيلِ اسْتِ بَر بَرِزْ كِي وَعَظِيْمَتِ مَصِيبَتِ حَضَرِ سَيِّدِ
 الشَّهَدَاءِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ اِگرچه رُوزِ قِيَامِ رُوزِ مَجَازَاتِ عُمُومِ مَرْدَمِ اسْتِ لَكِنْ مِتْوَانِ كِفْتِ كِه قِيَامِ قِيَامِ
 دَر اَوَّلِ رَهَةِ غَاثُورَاءِ سَرِشِ اِنْ بَاشَدِ كِه خَلْقِ عَالَمِ بَدَانَدِ كِه غَضَبِ حَضَرِ فُهَارِ بِرَقْلَةٍ اِنْ بَرِزْ كُوَارِ بَانْدَا زِه
 اِيْسْتِ كِه قِيَامِ زَابِرِ اِيْكِنْدِ دَر رُوزِ اَوَّلِ عَشْرِ غَاثُورَاءِ اِيْكِنْدِ اِنْخَضَرِ كَشَنَدِ وِبَرِ اِمْظَلُومِ ظَلَمِ شَدْنَا اِنَكِه
 اِنْتِقَامِ بَكِنْدِ اَز قِتْلَةِ وَظَلَمَةِ اِنْجَنَابِ زَادِ رُوسِي نَمَايَدِ تَظْلِمِ حَضَرِ زَهْرَاءِ سَلَامِ اللَّهِ عَلَيْهِمَا زَاوِ بِوِاسِطَةِ اَيْنَكِه
 اِنْ رُوزِ اِنْ سِيَاهِ رُوسِيَاهِ اِلِ مُحَمَّدِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ رَسِيدَنَدِ وَرُوزِ اَوَّلِ خُونِ وِبِمِ اِهْلِيْ اِيْسْتِ بُوْدِه كَانَه
 اِنْ رُوزِ رُوزِ قِيَامِ اِهْلِيْ اِيْسْتِ بُوْدِه كِه بِرِ اِگَرْدِ بِرِ خَاكِرِ رُوزِ اِيْسْتِ اِيْسْتِ زَادِ اِنْ رُوزِ بِرِ اِيْمِيْكِنْدِ كِه
 اَز دِشْمَنَانِ ايشان دَر اِنْ رُوزِ اِنْتِقَامِ بَكِنْدِ وَاِشَارَةِ بَقِيَامِ اِلِ رَسُوْلِ اسْتِ (شَعْر)

سورة زمر
آية ٤١

کتابت شده است
در کتابت

مکتب
کتابخانه
مکتب
کتابخانه

(اول حرم)

(۶۳)

محدثی گروانش قیامت کبره بید نیست

ابن رستم

که نامش حرم است

تاریخ

(در کتب و قایم روز اول حرم بقول بعضی از علای اخبار)

واقعه اول از کلمات ناسخ التواریخ متفاد میشود که در روز اول حرم اولاد یعقوب یوسف آورد
 در چاه افکندند و از خبر بکه در علل الشرایع و تفسیر صلفه از حضرت زین العابدین علیه السلام منقول است
 میشود که الفاء الجنب در چاه در روز دوم حرم بوده و لیکن اکثر مفسرین و ارباب تواریخ بر آنند که حرم
 یوسف سه روز در قهر چاه ماند و در روز چهارم متغافل او را نجات داد و چون خلاصه انحضرت از چاه
 در روز پنجم حرم بوده پس الفاء الجنب در چاه در روز آخر ذیحجه خواهد بود چنانکه تفصیل هر یک در محلش
 بیاید ان شاء الله تعالی و واقعه دوم در روز اول حرم ابتدای عشره متتم میقات مؤمنان بوده بنا بر
 اینکه ابتدای میقات اول ذیحجه و عشره متتم آن عشره اول حرم بوده باشد چنانکه از ناسخ التواریخ متفاد
 میشود و لیکن جمهور مفسرین و مورخین را عقیده بر آن است که ابتدای میقات اول ماه ذی القعدة و عشره
 متتم آن عشره اول ذیحجه بوده و مانع تفصیل این واقعه را در روز دهم حرم خواهد بود ان شاء الله تعالی
 واقعه سیم بقول صاحب عقول عشره در این روز حضرت یونس از شکم ماهی بیرون آمد و از اندوه روز
 نجات یافت و تفصیل این واقعه در فتم حرم خواهد آمد ان شاء الله تعالی و واقعه چهارم بقول شیخ طائفه
 در کتاب توضیح المقاصد در این روز سال چهارم هجری غزوه ذات الرقاع روی نمود و مورخین این واقعه
 را در پانزدهم جمادی الاول سال ششم هجری نوشته اند و مانع کیفیت این واقعه را در روز دهم حرم
 نمود ان شاء الله تعالی و واقعه پنجم بقول صاحب جیب السیر و روز یکشنبه غزه حرم الحرام سال
 بیست و چهارم هجری عمر بن الخطاب وفات کرد و در روز دوشنبه دوم حرم در و اف پیغمبر دفن شد
 و لیکن ارباب سیر و تواریخ از شعبه و سنی بر آنند که عمر بن الخطاب در روز بیست و ششم ذی الحجه بدست
 ابولؤلؤ مجروح شد و در روز آخر انماه وفات کرد و در روز اول حرم دفن شد و واقعه ششم در کتاب
 مروج الذهب و کامل طبائع و هشتم بخار و حیره الجبوان آورده اند که در روز اول حرم سنه بیست و
 چهارم هجری خلافت برای عثمان بن عفان برقرار شد و این مختار و عمره از مورخین است که وفات عمر
 را در بیست و ششم یا بیست و هفتم ذیحجه دانسته اند و لیکن اکثر ارباب تواریخ بر آنند که عمر در روز آخر
 ذیحجه در گذشت و سه روز بعد از وفات او عثمان بخلاف رسید و بنا بر این ابتداء خلافت عثمان در
 چهارم حرم بوده چنانکه در محلش بیاید ان شاء الله تعالی و واقعه هفتم بقول حسن بن علی بن محمد
 طبرستان در کتاب کامل طبائع در روز اول حرم سنه شصت و پنجم هجری مردم بامروان بیعت کردند و

بصحره
 تاریخ
 فیض

تاریخ
 فیض
 در کتب

(أَوَّلُ حَجْرَةٍ)

(٤١٤)

حُكُومَتِ وَسَاطِنَتِ وَدُورِ مَآهِ وَنُورِ رُزْدِ بُوْدِ وَعِزِّ اَوْشُكِ وَبِكَسَالِ بُوْدِ وَبِكَانِ جَمِيعِ اَزْ مَوَرَّخِيْنَ مَا سَتَدَابِنْ
 اَشْرَجَزِي وَنَحْدِ بْنِ جَبْرِ طَبْرِي وَصَاحِبِ شُكُوهِ الْاَدَبِ نَاصِرِ بَرِ اَعْقِيْدَةِ اَنْتِ كِهْ بَيْتِ بَا مَرَوَانِ دَرْ سِتَمِ
 ذِي الْقَعْدَةِ مَالِ شُكُوفِ چَهَارِ مِجْرِي اَتْفَاقِ فَنَادِ وَمَا نَبْرِ كَيْفِيَّتِ اِنْوَاقِ زَادِ زَاوَرِ وَزَكَرْ خَوَاهِيْمِ نَمُوْدِ
 اِنْشَاءِ اللّٰهِ تَعَالٰی **وَاقِعُ هَشْتَمِ** بِقَوْلِ اَحْمَدِ بْنِ مُحَمَّدٍ قَرْمَطِي دَرْ كِتَابِ عَقْدِ الْفَرِيدِ دُرُورِ زَاوَلِ مَحْرَمِ لَنَا
 دَرْ بَيْتِ وَفُوْدِ وَدُورِ مِجْرِي مَسْتَكْفِي بِاللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ بِنِ مَكْنَفِي مَتُوْلِدِ شَدَّ وَاَوْ خَلِيفَةُ بَيْتِ وَدُورِ اسْتِ
 اَرْخَانَايِ شِقَاوَتِ اَرْثِيْبَةِ الْعَبَّاسِ وَمَاوَلَايَتِ اَوْرَادِ رُزْدِ سِتَمِ دَهْمِ مَاهِ صَفَرِ ذَكَرْ خَوَاهِيْمِ نَمُوْدِ اِنْشَاءِ اللّٰهِ تَعَالٰی
تَكْمِيْلِ وَمَا اَمَلَا شَيْخُنَا الْعَسْدُوقِ رِضْوَانِ اللّٰهِ عَلَيْهِ فِي يَوْمِ الْجُمُعَةِ غُرَّةِ الْحَجْرِ مِنْ سَنَةِ ثَمَانٍ وَ
 سِتِّينَ وَثَلَاثُمِائَةٍ بَعْدَ رَجُوعِهِ مِنْ اَمْتِهَدِ مَا هَذِهِ الْفَاضِلَةُ حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ اَدْرِيسَ قَالَ حَدَّثَنَا اَبُو
 عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ اَبِي الْخَطَّائِ عَنْ نَصْرِ بْنِ مَرْحَمٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ سَعْدٍ عَنْ اِرْطَاةَ بْنِ جَبِيْبٍ عَنْ فَضْلِ بْنِ الرَّسَّانِ عَنْ
 جَبَلَةَ الْمَكْبَةِ قَالَ سَمِعْتُ مِثْمَ التَّمَارِقْدِيْنَ مِنَ اللّٰهِ وَوَحْدَهُ يَقُوْلُ وَاللّٰهُ لَلْفَتَانِ هَذِهِ الْاُمَّةُ ابْنُ بَيْتِهَافِ الْحَجْرِ
 لَعَشْرَ مَضَيْنَ مِنْهُ وَلَيُتَّخَذَنَّ اَعْدَاءُ اللّٰهِ ذَلِكَ الْيَوْمَ يَوْمَ بَرَكَةٍ وَاَنَّ ذَلِكَ لَكَائِنْ قَدْ سَبَقَ فِي عِلْمِ اللّٰهِ تَعَالٰی ذَكَرْ
 اَعْلَمَ ذَلِكَ بَعْدَ عَهْدِهِ اِلَى مَوْلَايَ اَمِيْرِ الْمُؤْمِنِيْنَ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ وَلَقَدْ اَخْبَرَنِي اَنَّهُ سَبَّحِي عَلَيْهِ كُلُّ شَيْءٍ حَتَّى
 الْوَحُوشُ فِي الْفُلُوَاتِ وَالْحَيَّانُ فِي الْبِحَارِ وَالطَّيْرُ فِي جَوَالِ السَّمَاءِ وَتَبْكِي عَلَيْهِ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالْجُومُ وَالسَّمَاءُ وَ
 الْاَرْضُ وَمُؤْمِنُو الْاَنْسِ وَالْجِنِّ وَجَمِيعُ مَلَائِكَةِ السَّمَوَاتِ وَرِضْوَانُ وَمَالِكُ وَجَمَلَةُ الْعَرْشِ وَتَمْطُرُ السَّمَاءُ
 وَرَمَادًا اَتَمَّ قَالَ وَجَبَتْ لَعْنَةُ اللّٰهِ عَلَى قَتْلَةِ الْحُسَيْنِ ؑ كَمَا وَجِبَتْ عَلَى الْمُشْرِكِيْنَ الَّذِيْنَ يَجْعَلُوْنَ مَعَ اللّٰهِ اِلٰهًا
 اٰخَرَ وَكَأُوجِبَتْ عَلَى الْيَهُودِ وَالنَّصَارَةِ وَالْجَوْسِ قَاتِلِ جَبَلَةَ فَقُلْتُ لَهُ يَا مِثْمُ وَكَيْفَ يَتَّخِذُ النَّاسُ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ
 الَّذِي يَقْتُلُ فِيهِ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ يَوْمَ بَرَكَةٍ فَبَكَى مِثْمُ وَهَ تَرَ قَالَ سَبْرُ عُمُوْنَ بِحَدِيثِ يَصْعَوْنُهُ اَنَّهُ الْيَوْمَ الَّذِيْ نَابِ
 اللّٰهُ فِيهِ عَلَى اَدَمَ عَلَيْهِ وَانَّمَا نَابَ اللّٰهُ عَلَى اَدَمَ فِي ذِي الْحِجَّةِ وَبَزَعُمُوْنَ اَنَّهُ الْيَوْمَ الَّذِيْ قَبَّلَ اللّٰهُ فِيهِ تَوْبَةَ زَاوَدِ
 وَانَّمَا قَبَّلَ اللّٰهُ تَوْبَتَهُ فِي ذِي الْحِجَّةِ وَبَزَعُمُوْنَ اَنَّهُ الْيَوْمَ الَّذِيْ اَخْرَجَ اللّٰهُ فِيهِ يُوْنُسَ مِنْ بَطْنِ الْحَوْتِ وَانَّمَا اَخْرَجَهُ
 اللّٰهُ مِنْ بَطْنِ الْحَوْتِ فِي ذِي الْقَعْدَةِ وَبَزَعُمُوْنَ اَنَّهُ الْيَوْمَ الَّذِيْ اسْتَوَتْ فِيهِ سَفِينَةُ نُوحٍ عَلَى الْجَوْكِ وَانَّمَا اسْتَوَتْ
 عَلَى الْجَوْكِ يَوْمَ الثَّامِنِ عَشْرٍ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ وَبَزَعُمُوْنَ اَنَّهُ الْيَوْمَ الَّذِيْ فَاقَ اللّٰهُ فِيهِ الْبَحْرَ لِبْنِيْ اِسْرَآئِيلَ وَانَّمَا كَانَ
 ذَلِكَ فِي شَهْرِ رَجَبِ الْاَوَّلِ ثُمَّ قَالَ مِثْمُ يَا جَبَلَةَ اَعْلَمِيْ اَنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا سَيِّدَا الشَّهَدَاءِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالْاَحْيَاءِ
 عَلَى سَائِرِ الشَّهَدَاءِ دَرَجَةً بِاجَلَّةِ اَعْلَمِيْ اَنَّهُ لَمْ يَنْظُرِ اِلَى الشَّمْسِ رَءَا كَانَتْهَا دَرَجَةٌ فَاَعْلَمِيْ اَنَّ سَيِّدَ الْحُسَيْنِ قَدْ قُتِلَ
 قَاتِلُ جَبَلَةَ فَخَرَجَتْ زَاوَلِ يَوْمَ فَرَابِ الشَّمْسِ عَلَى الْحَبِطَانِ كَاَنَّهُ الْمَلَأُفُ الْمَعْصِفُ فَصَحَّتْ وَبَكَتْ وَقُلْتُ قَدْ
 وَاللّٰهُ قَتَلَ سَيِّدَنَا الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ **مُؤَلَّفُ كُوَيْدِ** بَنَانِكُ يَوْمِ دَرْ دَهْمِ اَيْمَاهِ جَنَابِ سَيِّدَا الشَّهَدَاءِ عَلَيْهِ

بِقَوْلِ اَحْمَدِ بْنِ مُحَمَّدٍ قَرْمَطِي

تَمَّ كِتَابُ
مَنْعُ عَمَلِ

(اَوَّلُ حَجَرِ)

(۶۵)

روز
در
روز
در
روز

روز
در
روز
در
روز

بمرتبه شهادت فائز که روزه در اکثر این دهه انجذاب و اهل بیت مجزون و نمکین بوده اند و اخبار خوشه بایشان
مهرسید باید که شیعیه ان اردویت هلال پناه مجزون و نمکین شوند و بلوا و عزت حضرت قیام نمایند
و شیخ طوسی فرموده که مستحب روزه دهه اول محرم و لکن روز عاشورا را امسال نماید از طعام و شراب
تا بعد از عصر الوقت بعد رکی تربت تناول نماید و در شب اول پناه چند نماز وارد است (۱) صد رکعت
نماز بجمد و توحید (۲) دو رکعت نماز در رکعت اول حمد و انعام و در دو رکعت و پس (۳) نماز وارد
از رسول خدا که فرمود هر که در این شب دو رکعت نماز کند بجمد و بازده قل هو الله و صبحش را که اول سال است
روزی بدارد مثل کسی است که تمام سال را مداومت بخیر کرده و در ان سال محفوظ باشد و اگر بمهر به هشت روز
رسد برای هلال پناه و غایب ای مبطی در اقبال ذکر کرده و نیز در کتاب مذکور فرموده با آنکه اول محرم
اول سال است و در ان دو عمل است (۱) روزه است و روایت شده که ربان بن شیب داغ معصم عباسی در
مثل چنین روز بر حضرت رضا علیه السلام وارد شد انجذاب فرمود ای پسر شیب امروز روزه هستی عرض کرد نه
فرمود این روز و وزیت که حق تعالی دعا حضرت زکریا را در ان مستجاب فرمود پس هر که در این روز
بدارد و خدا را بخواند خداوند دعا او را مستجاب کند چنانکه دعا زکریا را مستجاب فرمود (۲) دو رکعت
نماز است که از رسول خدا روایت شده و بعد از فراغ رکعت بدعا بر دارد و سر دغه بخواند اللَّهُمَّ أَنْتَ الْأَلَهُ
الْقَدِيمُ الْخَالِدُ الْمُنْتَهَى در بیان اعمال که در هر ماه باید بجا آورد و انها چند امر است (۱) در اول هر ماه
اندک پیغمبر بخورد (۲) در شب اول هر ماه دو رکعت نماز کند و در هر رکعت حمد و سوره انعام بخواند
و از حق تعالی سوال کند که او را از هر غیبه و دردی ایمن گرداند (۳) در روز اول هر ماه دو رکعت نماز کند
بشرحیکه در مقدمه چهار رکعت و از اینها ناچهار عبارت زیاده و تکرار است در رکعت اول بعد از حمد
سی مرتبه توحید و در دو مرتبه مرتبه انا انزلناه بخواند و بعد از نماز تصدق کند با آنچه ممکن شود و اسلا
انما برای خود بخرد و بعد در روع الوقیه بر داپ دیگر این دعا را بعد از نماز اول ماه نفل کرده
اگر کسی بخواند هم باک نیست و دعا این است بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَمَا مِنْ ذَاتَةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى
اللَّهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعُهَا كُلُّ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَإِنْ
يَمْسُكَ اللَّهُ بَصِيرَ فَلَا تَخَافُ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يَرُدْكَ بَخْسٌ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ يُصِيبُ بِهِ مَنْ
يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَهُوَ الْخَفِيُّ الرَّحِيمُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْرًا
مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ وَأَفِوضْ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ
بِالْعِبَادِ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ رَبِّ إِنِّي لَمَّا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خِزْفٍ

الحج الاول

وخر بالفتح كنه

رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ وَبَدَن طَاوُسٍ رَوَيْتِي دِيكَرَ اِبْرَاهِيْمَ نَمَازِ اَوَّلِ نَهْ نَقْل
كِرْدِه كِه در آن توحيد وانا از لناه بکرتبه ذکر شده و فرموده شایده این روایت برای کسی باشد که وقتش تنگ
شده باشد و از خواندن سی مرتبه توحيد و قدر با بجهت آنکه در طریق سفر باشد یا مریض باشد یا عذر دیگر
داشته باشد (۴) روزه گرفتن سه روز از هر ماه که آن پنجشنبه اول و آخر ماه و چهارشنبه وسط ماه است
که مواظبت بر روزه آن و حرص در و سوسه سپنه و امیر و مقابل روزه دهر است و از سن مؤکده حضرت
رسول است که بران مواظبت داشته تا از دنیا رحلت فرمود (۵) روزه گرفتن ایام البیض هر ماه است
که فضیلت بسیار دارد (۶) روزه چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه است برای کسیکه حاجت داشته باشد بخوبی

و هذه الزاوية فصل في ذكر وقایع روزی و غیره مکرر مذکور است

واقعه اول روز دهم محرم روز اول مجلس شور بود درام خلافت بوصیت عمر بن الخطاب رسته
بیت و چهارم هجرت چنانکه از کلمات صاحب تاریخ مستفاد میشود و کیفیت این واقعه بطریق تلخیص
و تلخیص از کتاب مذکور بدینمؤالت که چون عمر بدست ابولؤلؤ جراح یافت و دانست که رؤسای امت
نخواهد دید نفسی سرد بر او رواه کشید ابن عباس گفت این دلشگی و اندیشگی را سبب چیست گفت همانا
اجل من نزدیک شد و اینک مرا من میرسد نمیدانم این امر که در آنم با که تفویض کنم ابن عباس گفت چگونه در
حق علی علیه السلام عمر گفت الهنگام که رسول خدا از جهان میرفت از علی بن ابیطالب و عثمان بن عفان و عبد
الرحمن بن عوف و زبیر بن العوام و طلحه بن عبیدالله و سعد بن ابی وقاص خوشود بود بعد نیست اگر از این
شش تن یکی امامت امت کند و امر خلیفگی بدست گیرد پس این شش را حاضر نمود و نخستین صاحب هر یک را
برای تملیک خلافت بعضی نقصان مکدر ساخت چنانکه در جای دیگر از ان کتاب آورده که ابن عباس گفت
چگونه در حق علی که او را بار رسول خدا در قرب و قرابت و موافقت در هجرت نظیر نیست و فضیلت و شجاعت
و سبقتش در اسلام نیز مشکوفست عمر گفت چنان است که تو گوئی و او مرد مرا بر ابراه راست برد لکن در طبع او
مزاحی است و در طلب این امر سخت حرص بود و خواهان این امر و اینست ابن عباس گفت چگونه در حق عثمان
گفت شرف و فضل او فراوان است لکن اگر او را امر شود بنی امیه و آل ابی معیط را بر گردن مرد سوار کند
و در پاپان کار بدست شما هلاک شود ابن عباس گفت در حق طلحه بن عبیدالله چه فرمائی گفت ای ابن عباس
مبادا که اینکار بر او قرار گیرد که او مرد خود شامه و متکبر و متمسک است ابن عباس گفت در حق زبیر بن العوام
گوئی گفت مردی شجاع و دلیر است لکن مرد بیخبل بود و از بامداد تا شامگاه در بقیع ایستاده شود و از هر یک
صاع جو سخن کند گفت با سعد و قاص چه اندیشی گفت سعد مردی لشکر کش است لکن اینکار را شاید

در وقت جنگ

(در بیان حرمه)

(۹۷)

دوشنبه و چهارشنبه
دوشنبه و چهارشنبه

در بیان حرمه
در بیان حرمه

این عباس گفت عید الرحمن بن عوف چون است گفت مرده بیکت لکن مرده ضعیف الزامی است و اینکار و این
 باید که بادل قوی عقیق نباشد و با عسکی ضعیف نبود و الا بش اسراف جو اندر باشد و در شبانه روزی نگاه
 دارند مال باشد انگاه فرمود که چون مرا بجا ک سپردید بر شما است که سه روز بجای بیایید و در آن روز
 کنید و بکن و بجای بی بر داید و در این سه روز عقیق بن سنان که نسب بقیه ربه بن نواز پسر
 بامر و نماز گن اردنا انگاه که امام جماعت شناخته شود پس ابو طلحه انصار بر طلب کرد و گفت از پس مرگ من
 پنجاه تن از ابطال رجال انصار را با شمشیر ها آخته ملازم خویش فرما و این شش تن را در مجلس جلای
 اگر پنج تن اتفاق کردند و بکن اتفاق آغاز نمود آن بکن را گردن بزن و اگر چهار کس متفق شدند و در
 متفرق گشت آن دو کس را عرضه قرار ساز و اگر سه کس بجای رفت انو که عید الرحمن هر روز بر صواب است
 انسه کس که بر طریق خلاف میرود یا تبع کفر کن و اگر سه روز پری شد و هیچ یک را اختیار نکردند هر شش تن
 را با تیغ در گد زان نامسلما نان از هر خود هر که خواهند بجای رفتی بر دارند انگاه مقدار بن آورد و را
 تو را بر ابو طلحه میگمارم تا اینکار را چنانکه گفتم ساخته کند و مهاجر و انصار را بر این جمله گواه گرفت چون
 سخن بپایان رفت اهل شور از نزد عمر پیرون رفتند و هر کس طریقی سره خویش گرفت و شش کس را
 بقیه طالب مجلس شوری و قرار گرفتن خلافت برای عثمان در چهار ماه خواهد آمد انشاء الله تعالی
 واقعه ی و می در کتاب رشاد مفید و مناقب بن شهر آشوب و کشف الغم و تاریخ ابن اثیر و تاریخ ابن کثیر
 و بحار الانوار و بسیار از کتب دیگر موطور است که در روز پنجشنبه و در محرم سال شصت و یکم هجری
 امام حسین علیه السلام وارد شد بکر بلا بروایت منتخب ابی مخنف لشکر حضرت همد و می فرستاد و
 بزمن کر بلا ناگاه اسب آنحضرت در جای خود ایستاد و گام از گام برنداشت قال ابو مخنف و لم یزل یرکب
 فیسأ بعد فرس حتی ركب سبعة فراس و هو علی هذا الحال ابو مخنف گوید که آنحضرت بر هفت اسب
 شد هیچک گام از گام برنداشت چون امام علیه السلام ان امر غریب را مشاهده کرد فرمود یا قریب ان قال الله
 الارض بقوم نام این زمین را چه میگویند عرض کردند این زمین را غاصر ته می نامند فرمود قل لها اسم
 غیر هذا فرمود یا از برای آن نام دیگر هست غیر از این عرض کردند شایط الفرات نیز گویند فرمود و قل
 لها اسم غیر هذا فرمود یا اسم دیگری هم دارد عرض کردند بنوا میگویند فرمود یا اسم دیگری هم هست از برای
 آن عرض کردند نعم تسمی کر بلا عرض کردند بلی آنا این زمین را کر بلا نامند فعند ذلك انصرفوا
 بکی بکاء شدید فقال هذیه والله ارض کر بلا چون حضرت اسم کر بلا شنید الهی از آن پیر در بر آورد
 و سخت بگریست و فرمود اینست بخدا قسم زمین اندوه و بلا پس رو با عجب نمود و فرمود تغایر لا یوحی

فَهْمُنَا وَاللَّهُ مَنَاحُ رِجَالِنَا وَهَمُنَا وَاللَّهُ مَحْطُ رِجَالِنَا وَهَمُنَا وَاللَّهُ مَسْفَكُ دِمَائِنَا وَهَمُنَا
وَاللَّهُ مَقْتَلُ رِجَالِنَا وَهَمُنَا وَاللَّهُ مَذْبَحُ أَطْفَالِنَا وَهَمُنَا وَاللَّهُ مَنَكُ حَرَمِنَا وَهَمُنَا وَاللَّهُ تَزَارُ
قُبُورِنَا وَهَمُنَا الرَّبِّ وَعَدَدُ جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَلَا خَلْفَ لِقَوْلِهِ إِيقُومُ تَوَقُّفُ نَمَائِدِ
وَأَزِينَا كُوجِ نَكْنِيدِ إِيْنَجَا اسْتِ بَخْدَ قَسْمِ حَلِّ خَوَابِدِنِ شُرَانِ مَا إِيْنَجَا اسْتِ بَخْدَ قَسْمِ جَاءِ فِرْدَا مَدِنِ بَارِهَا
مَا إِيْنَجَا اسْتِ بَخْدَ قَسْمِ حَلِّ رِيْحَتِنِ خَوْهَاءِ مَا إِيْنَجَا اسْتِ بَخْدَ قَسْمِ حَلِّ كَشْتِ شُرْدِنِ مَرْدَانِ مَا إِيْنَجَا اسْتِ بَخْدَا
قَسْمِ جَاءِ مَذْبَحِ شُرْدِنِ أَطْفَالِ مَا إِيْنَجَا اسْتِ بَخْدَ قَسْمِ جَاءِ سِهْرُ شُرْدِنِ زَمَانِ مَا إِيْنَجَا جَاءِ اسْتِ كِهْ زِبَارَتِ كَرْدِ شَبُو
قَبْرِ هَائِ مَا وَبَانِ زَمَانِ وَعَدَدُ دَارِ مَرَا جَدِّمِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَقَوْلِ وَخَلْفِ نَدَارِ وَبِرَوَابِ سَبْطِ
بَنِ جَوْرِ چُونِ الْخَضِرِ نَامِ مَحْنَتِ إِنْجَامِ كَرِ بِلَا رَاشِدِ قَدَرِ رَا خَالِكِ إِنْ رَدَّ اسْتِ اسْتِ ثَمَامِ نَمُودِ وَفَرِئُو
هَذَا وَاللَّهُ هِيَ الْأَرْضُ لَيْلِي أَخْبَرَهَا جِبْرِئِيلُ رَسُولُ اللَّهِ وَاتَّقِي أَقْتَلَ فِيهَا إِيْنَا اسْتِ بَخْدَ قَسْمِ هَمَانِ زَمَانِ كِهْ خَبَرِ
دَادِ بَانَ جِبْرِئِيلِ جَدِّمِ رَسُولِ اللَّهِ وَآلِهِ مَنْ كَشْتِ بِشُورِ دَرِ بَنِ زَمَانِ اسْتِ تَوَافِقِ كَلِمَاتِ دَرِ زَبُورِ
بَيِّنَاتِ دَرِ بَنِ مَقَامِ بَيَانِ إِيْنِ نَكْنَةُ لَطِيفِهِ مَنَاسِبِ وَأَنْ إِيْنِ اسْتِ كِهْ زَمَانِ كَرِ بِلَا حَلِّ رِيْحِ وَمَحْنَتِ
اسْتِ وَهَذَا جَمْعِي أَزِ إِيْنِيَاءِ چُونِ رَسِيدِ نَدِ بَزَمَانِ كَرِ بِلَا مَبْلَا شُدِ نَدِ كَرِ بِلَا وَرِيْحِ دُرْ
حَسَابِ عَدَدِ إِيْمُودِ مَوَافِقِ وَمُطَابِقِ مِيبَاشِدِ إِيْمُودِ مَوَافِقِ وَتَطَابِقِ دِلِيلِ مَدِّ غَا مَبِشُودِ وَلِي نَابِدِ مَرَامِ
نَمَائِدِ وَمَمَكْنِ اسْتِ كِهْ اسْتِ كَشَافِ خَالِ أَزِ مَوَافِقَتِ كَلِمَاتِ بَا كَلِمَاتِ دِيْگَرِ نَمُودِ مِثْلِ إِيْنِكِهْ كَلِمَةُ عَلِيٍّ بَا كَلِمَةِ هُوٍّ
مُطَابِقِ وَمَوَافِقِ مِيبَاشِدِ پَرِ وَا اسْتِ إِمَامِ بَحَقِّ كِهْ عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ وَدِيْگَرِ عَلِيٍّ وَنَمَكِ دَرِ عَدَدِ مَوَافِقَتِ
وَإِيْنِ شَارِهْ اسْتِ بَا إِيْنِكِهْ چنانكه هَرِ عَدَدِ كِهْ نَمَكِ خَوَاسْتِ بَاشِدِ نَامَكِ نَدَاشْتِ بَاشِدِ مَقْبُولِ طَبْعِ نَشُودِ هِجِينِ
طَاعَتِ كِهْ بَا وِلَايَتِ عَلِيٍّ نَبَاشِدِ مَقْبُولِ حَضَرِ حَقِّ نَكُودِ وَهَمِ شَارِهْ اسْتِ بَا إِيْنِكِهْ هَرِ چِهْ أَزِ الْخَضِرِ مَدَادِ پَشِيدِ
مَلَا حِثْ دَاشْتِ وَوُجُودِشْ بَا نَمَكِ بُوْدِ كَلِمَاتِ بِفَعْلِ الْمَلِيحِ مَبْلِيحٍ ﴿نَمَكْدَانِ گُوْشَا بِشَكْسِهْ بَرُورِ﴾ كِهْ
سَرِ نَا پَا نَمَكِ مِهْرِ بَرِ دَا زَا وِ ﴿وَعِلْمَائِ سَلَفِ تَقِيَّةِ نَامِ إِيْنِ حَضَرِ تَرَا نَمَكِ گِذَاشْتِ بُوْدِنْدِ وَبِنَمَكِ قَسْمِ مِهْرُورِ
وَإِيْنِ شَعْرَ إِيْنِ رُوْزِ كَفْتِ شُدِ ﴿بَاشِدِ نَمَكِ وَعَلِيٍّ مَوَافِقِ بَعْدِ ﴿نَشَا حِثْ نَمَكِ هَرِ كِهْ عَلِيٍّ رَا نَشَا حِثْ ﴿
وَدِيْگَرِ حِثْ مَحْمُودِ بَا إِيْمَانِ دَرِ عَدَدِ مَطَابِقَتِ وَإِيْنِ قَبْلِ اسْتِ ﴿بَيِّنَاتِ مَحْمُودِ مَعَ زَبْرِ الْأَسْلَامِ تَوَافِقِ ﴿
وَبَيِّنَاتِ عَلِيٍّ مَعَ زَبْرِ الْإِيْمَانِ تَوَافِقِ ﴿پَرِ اسْلَامِ قَبُولِ نَبُوْتِ مَحْمُودِ وَإِيْمَانِ قَبُولِ وِلَايَتِ عَلِيٍّ بِأَلْحَمْدِ
دَرِ كِتَابِ مِجْمَعِ الْأَجْزَانِ أَوْرَدِهْ كِهْ بَارِهَا زَا فِرْدَا أَوْرَدِنْدِ ﴿بَيْتِ ﴿وَإِنِّكَ سَرَادِقِي كِهْ نَمَكِ مَحْرُوسِ بُوْدِ
كِنْدِ نَدَا زَمَنِ وَدَرِ كَرِ بِلَا زِنْدِ ﴿هِي خِيْمَةُ جِبْرِئِيلِ جَدِّمِ أَهْلِهَا ﴿وَالرُّوحُ وَالْأَمْلَاكُ خِدَّةُ قَبْرِ ﴿
هِي خِيْمَةُ خَضَعَتِ لَهَا ﴿خِيَمِ الْمُلُوكِ كَنِيعِ وَكَيْفِيَّتِ ﴿هِي خِيْمَةُ تَبَكِّيٍّ وَتَوَقُّعِ عُمُودِهَا ﴿

بَابُ الْخِيَامَاتِ وَنَوَائِلِهَا

تَوَافِقُ كَلِمَاتِ عَلِيٍّ

﴿قَوْلُ الْحَجَرِ﴾

﴿(۶۹)﴾

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
تألیف: میرزا محمد باقر
تصحیح: میرزا محمد باقر

جرعاً عود الدین فاتح خبیر - و نیز در آن کتاب است که بعضی از ثقات ذکر کرده اند که علیاً مکرمه ام کلثوم
عرض کرد ای برادر این چه باده هولناک است که از آن خوف عظیم در دل خجسته کرده حضرت فرمود بدانید که من
در وقت غریب صفین باید مرا به المؤمنین علیهم السلام وارد در این زمین شدم پدرم فرمود داد سر و کار برادر
گذارد ساعتی خواب رفت و من در بالین او نشسته بودم ناگاه پدرم مشوش از خواب بیدار شد و زار
زار میگفت برادر مرید ترا پرسید فرمود در خواب دیدم که این صحرا در پائے بود پراز خون و حسین من
در میان اندر پائافاده بود و دست و پا میزد و کسی بفراوان نمیرسید پس رو کرد بمن و فرمود یا ابا عبد الله
کفّ لکون اذا وقت ههنا الواقعة ای ابا عبد الله چگونه خواهی بود هرگاه تو در این زمین چنین واقعه
روید دهد گفتم صبر میکنم و بجز صبر چاره ندارم **قال السيد** فز لواجباً و زل الحرة و اصحابه ناجت و
جلس الحین یصلح سینه و یقوا - باد هرات لک من خلیل - کرمک بالاشراق و الاصل - من طالب
و صاحب قبیل - و الله لا یقع بالبدیل - و کلّ حی سالك سبیل - ما اقرب الوعد من الوعد من الرجل
و انما الامر الی الجلیل - سبحان ربه ما له مبیل - سدید طایوس ده گوید پس هگی از مر که با فرود آمد
و حر با اصحابش در کار می منزل گرفتند و سید مظلومان نشست و زمین که شمشیر خود را اصلاح نماید
انحال انجناب این ابیات را میخواند - باد هرات لک من خلیل الخ و حاصل معنی این ابیات این است -
که ای روزگار ات باد بر تو چه بد دوستی هستی چه بسیار که تو در صبحگاه و هنگام عصر که طالبان و صاحبان
خویش را بقتل رسانیده و روزگار در دلبتانی که بر شخص نازل بشود قانع و راضی نمیشود بیدار و هر چند طریق
مرگ را دیسپار است و چه بسیار نزدیک شده و عده کوچ نمودن از این دار فنا و جز این نیست که نهایت امر هر کس
بوی خداوند جلیل است پس چون علیاً مکرمه زینب مضمون این ابیات را شنید بی اخبار از خیمه بیرون آمد و در
حالی که لباس خود را بر روی زمین میکشید ناانکه رسید خدمت برادر پس عرض کرد یا اخی هذا کلام من
ایقن بالقتل ای برادر این سخنان از کسی است که یقین داشته باشد بکشته شدن خویش حضرت فرمود بلی
چنین است انخواهر من در قتل خود بر یقینم پس انکره فریاد برآورد و انکلاه بنی الحین الی نفسه و اولاد
برادر و حسین خبر مرگش را بمن میدهد فبکی النوة و لطن الخدود و شفقن الجيوب و جعلت امر کلثوم
تادی و احدها و اعلاه و امه و اخاه و احسنه و اضبعناه بعدک یا ابا عبد الله پس چون علیاً مکرمه زینب
این سخن گفت زنان همه بگریه و الم افتادند و لطمه بر صورت های خود زدند و گریه های چاک نمودند و حضرت
امر کلثوم فریاد برآورد و احدها و اعلاه و امه و اخاه و احسنه و اضبعناه بعدک یا ابا عبد الله پس چون علیاً مکرمه زینب
حلیک الشیطان تعزیه بجاء الله فان سکان السموات یفنون و اهل الارض کلهم یموتون و جمیع البریه

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
تألیف: میرزا محمد باقر
تصحیح: میرزا محمد باقر

بلیکون انجوا هر سلطان حلم تو را نبرد صبر کن بصبر که محبوب خدا باشد بدو شکسته اهل آسمانها فانی شوند و
 اهل زمین هم بمیرند و خلاق هر هلاک شوند پس انمکره عرض کرد جعفر فدایت برادر با کشته خواهی شد پس
 غم و اندوه گلوگیر انحضرت شد و چشمهای مبارکش پراز اشک گردید و فرمود لَوْ زِلَ الْفُطَاءُ لَبَلَّ النَّامُ اگر مرغ
 قطار باحال خویش میگذاشتند البته بخواب میرفت فَقَالَ وَابْنَاهُ أَفْقَصُ نَفْسِكَ أَغْضَابًا فَذَلِكَ أَفْرَحُ
لِقَلْبِي قَاتِلًا عَلَى نَفْسِي ثُمَّ لَعَلْتُ وَجْهَهَا وَاهُوتَ إِلَيْهَا فَتَشَقَّقَتْ وَخَرَّتْ مَغْشِيَةً عَلَيْهَا پس فریاد برآورد و آ
 و بپناه آبانظلم وستم گرفته میشود جان تو و خود را بچنگ خصم خیره مقهور یافته پس این امر بیشتر دل مراجع را
 مینماید و سخت تراست بر جان من پس انمکره طایفه بر رو خود زد و گریان چاک نمود و بهوش بر رو در افتاد
 فقام إليها الحسين عليه السلام فصَبَّ عَلَى وَجْهِهَا الْمَاءَ حَتَّى أَفَاقَتْ پس انحضرت از جای خود برخاست و آب بر
 رو انمکره پاشید تا بهوش آمد **بیان** در جمع البحرین گوید که قطاه بفتح و قصر مفرد قطا است و آن
 مرغ است از انواع کبوتر که طوق برگردن دارد شبیه مرغ فاخته و قمری و گویند که او از طلوع فجر تا طلوع آفتاب
 ده روز راه را طی میکند در طلب آب و بجل خود بر میگردد و در کتاب مستجاب القات گوید قطا بالغ مرغ سنگوار
مؤلف گوید که لَوْ زِلَ الْفُطَاءُ لَبَلَّ النَّامُ مثله است از امثال عرب و اول کسی که این مثل را گفت حذام
 بنث الریان بود و او زنی بود از قبیله مراد و در جمع الأمثال آورده که عمر بن امامه وارد شد بر قومی از
 قبیله مراد پس مردم آن قبیله باستقبال او شافتند و در شب او را راه دادند پس از حجه از دحام و جهت
 مردمان مرغهای قطا بهیچان در آمدند و از ایشانها مرغهای خود پرواز نمودند و آن زن یکی از آن مرغها را دید
 که در نار یکی شب با اضطراب پرواز مینماید پس آن زن شوهر خود را از خواب بیدار کرد چون شوهرش را مرغ
 را مشاهده کرد گفت إِنَّمَا هَذَا الْفُطَاءُ جز این نیست که این مرغ قطا است پس از زن گفت لَوْ زِلَ الْفُطَاءُ لَبَلَّ النَّامُ
 یعنی اگر قطار باحال خود را میگذاشتند هر این در شب بخواب میرفت و حرکت نمیکرد و این مثل را در باره کسی
 گویند که مکروهی باور دارد بدون آنکه او را قصد کرده باشد و چون حضرت سیدالشهدا صلوات الله علیه در
 در طه کربلا خود را بچنگ آن اشقیای میلادید و زانو بر زانو فرار می نمودند خود را تشبیه نمود بقطا و فرمود
لَوْ زِلَ الْفُطَاءُ لَبَلَّ النَّامُ یعنی اگر مرا باحال خود و امیگذاشتند از دبار خود خارج نمیشدم و اکنون اگر اینقوم است
 از من بردارند عیال و اولاد خود را برداشته بدبار خود میروم إِنَّمَا اللَّهُ عَلَى الْفُؤَادِ الظَّالِمِينَ در کتاب مجمع البحرین
 و کشول شیخ یوسف بحرینی مذکور است که روان الحسین علیه السلام اشتری التوا حاتنی فیها قبر من اهل نبوا
 و الغاضیه بسین الف درهم و قصد قیام علیهم و شرط علیهم آن بر شد و الی قبره و یضییعوا من زاده ثلاثه ایام
 و روایت شده که امام حسین علیه نواح قبر مبارک خود را از اهل غاضیه و نبوا بشصت هزار درهم خرید و بعد از زمین را

بیان منکر
منکر الفطاة

اشقیای میلادید
خود را تشبیه نمود
بقطا و فرمود

بابشان صدقه کرد و بایشان شرط نمود که زوآرا و زارشار و دلالک کنند بوقبرش و ایشانرا ناسه روز مهمانه
 نماهند و در کتاب مجمع البحرین در ماده حرم انحضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود حرم الحسین علیه السلام اشرف
 اربعة امبال فی اربعة امبال فهو حلال لولد و موالیه و حرام علی غیرهم ممن خالفهم و فی البرکة حراما و حرام
 علیه که از بزرگواران اهل نبوت و اخرا چهار میل در چهار میل است و آن حلال است بر اولاد و دود و سنان انحضرت
 و حرام است بر غیر ایشان از کسانیکه مخالفت نمودند ایشان را و در او است برکات الطهارة از سید بن طاووس نقل
 شده که حرام شد بر ایشان بعد از صدقه کردن انحضرت بر ایشان بجهت اینکه ایشان وفاء بشرط نمودند و نیز
 در آن کتاب است که حرم قبر الحسین علیه السلام خمس فرسخ من اربع جوانبه و فی رابعة فرسخ فی فرسخ من اربع جوانبه و فی اخر
 خسته و عشرون ذراعا من ناحية رجله و خسته و عشرون ذراعا من ناحية راسه و فی خبر اخر فی کتاب سرادق الشهداء
 و خسته و عشرون ذراعا مائة و جهده و خسته و عشرون ذراعا من خلفه و موضع قبر علیه السلام من یوم دفن روضه من یاض
 الجنة و منه معراج یخرج منه باعمال زواره الی السماء و ما من ملک فی السماء و لا فی الارض الا و هم یسألون الله
 تعالی ان یاذن لهم فی زیارة الحسین علیه السلام ففوج یهزل و فوج یعرج یعنی حرم قبر امام حسین علیه السلام پنج فرسخ است
 از چهار جانب آن و بر وایت دیگر است یک فرسخ در یک فرسخ است از چهار طرف و در خبر دیگر است که بیست و پنج ذرا
 از جانب پایین پا و بیست و پنج ذراع از طرف بالا و بر وایت سرادق الشهداء بیست و پنج ذراع از جهت پیش رو
 بیست و پنج ذراع از طرف پشت سر مبارک حرم قبر انحضرت است انتهى مؤلف که در این شایسته دیدم در اینجا

اشعاره چند که مناسب
شیخ عبدالحسین اعظم علیه الرحمه گوید
مقاومت ذکر نمایم

وَرَدَ الْحَبَشَ إِلَى الْعِرَاقِ وَظَهَرَ وَلَقَدْ رَعَى لِعَنَا فَاجَابَهُمْ بِابْنِ النَّبِيِّ الْمُصْطَفَى وَوَصِيهِ تَبَسَّلَ مِنْكُمْ كَرِيماً بَدِمْ وَلَا	تَرَكَوا التَّفَاقُ أَذِ الْعِرَاقِ كَمَا هَبَهُ وَدَعَاهُمْ هُدًى فَرَدَّ وَادَاعِيَهُ وَأَخَا الزُّكِّيَّ ابْنَ الْبُيُوتِ الزَّاكِيَةَ تَبَسَّلَ مِنِّي بِالْذَمِّ مَوْعِ الْجَارِيَةِ	قَسَتْ الْقُلُوبُ فَلَمْ تَمَلْ لِحُدَايَتِهِ مَا أَذِاقَ طَعْمَ فِرَانِهِمْ حَتَّى قَضَى تَبَسَّلَ مِنْكُمْ عَنِّي لِأَجْلِ شَوْتِهِ أَنْتَ رَزَيْتَكُمْ رِزَايَا نَالَتِهِ	تَبَاهَا بِكَ الْقُلُوبُ بِالْفَاسِيَةِ عَطَشًا وَغَسَلَ بِالذَّمِّ الْفَانِيَةَ لَكِنَّمَا عَنِّي لِأَجْلِكَ بِالْكَاسَةِ مَسَلَتْ وَهَوْنَتْ الرِّزَا بِأَلِ الْأَمِيَةِ
--	--	---	---

وَفَجَائِعِ الْأَيَّامِ بَقِي مُدَّةً وَشَيْخِ مُحَمَّدِ بْنِ نَفِيعٍ عَلَيْهِ الرَّحْمَةُ مُنَاسِبِ انْتِقَاءِ كَفَيْهِ وَتَوَلَّى هِيَ إِلَى الْفِتْنَةِ بَاقِيَةً

لَا اِذْ مَوْلَايَ الْحُسَيْنَ بِمَكَّةَ كَبُوا إِلَيْهِ لِلْعُرَاقِ وَاجْعُوا فَارَادَ لَمَّا أَنَّ بَيْتَنَ غَدْرِهِ سَارُوا فَوَافُوا فِي الْعَبَسَةِ كَرِيلاً	عَنْ بَيْعَةِ الطَّاعِ غَدَاً بِمَنْعٍ أَنْ يَنْصُرُوهُ فَمَذَّاهُ لَمْ يَرْجُوا جَزَاءَ الْحَرَمِ الْمَدِينَةِ بِحُجٍّ أَرْضَ الطُّفُوفِ مِنَ الْبَرَارِ كُفِّعَ	تَبَا لِقَوْمٍ خَالَفُوهُ وَخَالَفُوا وَتَفَاعَدُوا عَنْ نَصْرِهِ وَتَعَاقَدُوا بَعَثُوا إِلَيْهِ الْحَرَّ عِنْدَ قُدْوَةٍ قَالَ أَنْزَلُوا فَنَهَا مَنَاخُ رُكْنَا	أَمْرَ الرَّسُولِ وَلِلْوَصَّةِ فَنَسَبُوا فَخَذَلَهُ وَعَلَى الْأَرْبَةِ تَبَعُوا فَبَقِيَ بِلَا بَرَاءَةٍ وَبِجَمْعٍ وَهَذَا عَطَرُ خَالِنَا وَالْمَصْرَعُ
--	--	--	---

❖ ❖ ❖ (وَحَاجَّ سَيِّدَ عَمَّاسِ جَوْهَرِي سَلَّمَ اللَّهُ تَعَالَى كَرِيمًا) ❖ ❖ ❖

سید الشہداء علیہ السلام

卷之四

کتابخانه

﴿سورة حجر﴾

﴿٢٢﴾

چون شاه کربلا بصف کربلا رسید	هنگام در محنت و کربلا رسید	از پشت زمین بر زمین چو زلزل کرد	پای زمین بدان عرش علا رسید
انشاء چو پادشاه از اسب پل	بر کوس ز هانف غیب این پل رسید	کار روز و عهد عهد است	اداش که موسم صبر و رضا رسید

﴿وَلَا يَضَا﴾

شه فرود آمد شد کربلا	گفت پس از زمین پر بلا	از زمین ای تربت غریبتر	ای تربت بر تو از خاک هشت
از زمین از عرش علا برتر	چو مقام زاده پیغمبری	بعد از این خاک تو بامدتم	تا قیامت در تو باشد مسکنم
سو تو از مکه نازان آمد	خونه نهها با جوانان آمد	آمد ناد تو جانان کنم	در تو هفتاد دو قربان کنم
این من این اکبر این اصغر	نامم عباس و جعفر	خالد بر کوهن من کجاست	مدفن قربانیا من کجاست

﴿وَرَفِضِلَتِ زَمِينِ كَرْبَلَا كَفَنَ اَنْد﴾

يا كعبه الله المن في السماء	والارض تيل عند النفرنا	والله يابيت العشق وان علا	يا عظم شرفا من محلك شانا
اليك نعلم ان من قد زاره	وجفاك نال الحزن والحزاننا	لم يدان الله شرف بيته	بان يوم اظهر فضاه ابا نا

﴿وَفِيلِ يَضَا﴾

يا بقعة فان جلا سيد	ما مثله في الناس سيد	فان الهدى من بعد ولدك	والعلم والحلم مع التوردي
---------------------	----------------------	-----------------------	--------------------------

﴿وَلَفَائِل﴾

فيا كربلا طلت السماء طالا	تنا وعفا خطا السعي طاعدا	لانت بانك ضيعت نلت	جوارهم مالم تلت الفرافد
سرت بهم ندانك ونا بئي	فخار منهم اطلت وعتدا	بذاقت الايام ابا بئرها	مضا تو عند قوم فوائدا

تذ پیل بدانکه در روز انحضرت بکربلا پنج قول است (۱) دوم محرم و هو المشهور که تقدیر ذکره
 (۲) بیست و هفتم ذیحجه (۳) سیم محرم (۴) ششم محرم (۵) هشتم محرم چنانکه هر یک از این
 اقوال با اشاره بماخذ آن در محل خود بیاید ان شاء الله **واقعه سیم** در این روز نامه فاصدان و پاد بکربلا
 آمد برای حضرت امام حسین علیه السلام در کامل هجاء مسطور است که حرمین پرید نامه نوشت بعبد الله بن زیاد که
 حضرت حسین علیه السلام رسید و میگوید اگر کوفیان مرا نمیخواهند بر روضه جد خود میرودم و بروایت صاحب نسخ
 التواریخ حزن نوشت که من حسین را از راه و پیراه بکربلا آوردم و امثال فرغان نمودم لکن مرا با او نبرد جنگ
 نیست دیگر توانی در کامل هجاء آورده که عیبد الله در جواب نوشت که او را رها میکنم و بموضعی فرود آر که آب
 و آبادانی نباشد چون نامه انلعین رسید حرمین رسید و از ابجد حسین علیه السلام فرمود بگنار باد این قره
 جائه نزل کنم که عیال و اطفال بامنند و طاقت تشکی ندادند حرکت حکم امیر اینست که در یک پس حسین علیه
 براند و بکربلا فرود آمد و حرمین مقابل انحضرت فرود آمد چون روز شد از روز پنجشنبه دوم محرم بود

تشیع از فضیلت
 کربلا

این باب کربلا

رسول عجل الله فرجه زباد برسد بانامه که کار بر حسین علیه السلام گم نابد و داید در وقتیکه کتاب من بنویسد
 او را مکن از فرود اید مگر در زمینی که در او گاهی نباشد در غیر حصار و غیراب و من امر کردم رسول خود را که
 از توجدا نشود و ملازم تو باشد تا بنزد من آید با انقباد امر من والسلام **و اوعی چهارم در این روز**
 حضرت امام حسین علیه السلام رقم فرمود برای اهل کوفه و ایشان را توبیخ و تفریع نمود بر مناصبت یزید و این زیاده
 و ترغیب فرمود بنصرت و بار خود در کتاب ناسخ التواریخ آورده که چون حسین علیه السلام در کربلا فرود آمد
 و سر پرده برافراخت و از انوی حرم یزید را باحی در برابر آنحضرت لشکرگاه ساخت در آنوقت ابو عبد الله
 قرطاس و قلم خواست و بار دیگر بدینمقال نامه نوشت بمردم کوفه **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** من الحسین بن
 علی الی سلمان بن صرد و المستب بن نجبه و رفاعه بن شداد و عبد الله بن وال و جماعة المؤمنین اما بعد
 فقد علمتم ان رسول الله صلی الله علیه و آله قد قال فی حیوة من رای سلطانا جارا مستحلا لحرم الله ناکثا له یهد
 الله مخالفه السنة رسول الله صلی الله علیه و آله یعمل فی عباد الله بالاشم والعدوان ثم یرغبهم بقول ولا فعل کان حقیقا علی
 الله ان یدخله مدخله وقد علمتم ان هؤلاء القوم قد لوموا طاعة الشیطان وتولوا عن طاعة الرحمن اظهروا
 الفساد و عطاوا الحد و دروا سائر و ابالفی و اخلوا حرام الله و حرّموا حلاله و اتی الحق باین الامر لفرایبی من
 رسول الله و قد آتانی کتبکم و قد قدیمت علی رسالکم یتبعکم انکم لانتلونه و لا تأخذ لونه فان و قیتهم لیتبعکم
 قد اصبتکم خطکم و رشدکم و نصیحتکم و اهدی و ولدی مع اهالیکم و اولادکم فلیکم بی اسوة و ان لم
 تفعلوا و نفضتم عهودکم و خلعتکم ببعثکم فلعنهم فاهی منکم بیکر لقد فعلتموها بای و اخی و ابن عمی و المغرورین
 اغتربکم فخطکم اخطاکم و نصیبکم ضیعتم و من نکث فاما بیکت علی نفسه و سبغنی الله عنکم و السلام
 یعنی این نامه است از حسین بن علی علیه السلام ابوبه سلمان بن صرد و خراعی و مستب بن نجبه و رفاعه بن شداد و عبد
 الله بن وال و جماعة و مؤمنین همانا دانسته باشید رسول خدا صلی الله علیه و آله در حیوة خود فرمود هر که ببیند
 ستمکار را که حرام خدا را حلال داند و عهد خدا را در هم شکند و سنت رسول خدا را مخالفت نماید و بایندگان
 خدا بطریق مبارزه و مخالفت رود و برگشتار و کردار ناستوده استوار باشد لا فر شود بر خدا که او را به منتهای
 نیت و شد او بازگشت دهد همانا شما دانسته اید که این جماعت طاعت شیطان را بر طاعت یزدان برگزیدند و انداختند
 فساد نموده اند و اجرای امور را از پس پشت انداخته اند و فیئ مسلمین را خاص خود پنداشته اند و حلال خدا را
 حرام و حرام او را حلال دانسته و من امر در بیجهت قرابت با رسول خدا از هر کس سزاوارتر مرد را مخلصیت و شهادت
 من منواتر مکان است نمودید و رسولان از پس یکدیگر نزد من فرستادید و بیعت مرا بر ذمت نهادید که از نصرت
 من دست باز ندارید و مرا میخزول نگذارید و اکنون اگر بر بیعت خود باقی هستید و مناصبت مرا واجب میدانید

این نامه است از حسین بن علی علیه السلام ابوبه سلمان بن صرد و خراعی و مستب بن نجبه و رفاعه بن شداد و عبد الله بن وال و جماعة و مؤمنین

دخول
 بقتلین مکر و غدر
 نمودن سحر

در دهان ناسخ التواریخ
 آورده که دخل بود
 و فریب دادن

نکرت
 و بضمین شکفت
 منتهی

این نامه است از حسین بن علی علیه السلام ابوبه سلمان بن صرد و خراعی و مستب بن نجبه و رفاعه بن شداد و عبد الله بن وال و جماعة و مؤمنین

من
شکایت
مهر

پس بد رسیده بخت بلند در شد خود رسیده اید و جان من از جان شما جدا گانه نخواهد بود و اگر شمارای دیگر گون
 کنید و عهد بشکنید و بیعت مرا از گردن فرو نهید قسم بجان من که از شما عجبی نیست زیرا که باید و مر علی علیه السلام
 و برادر من حسن و پسر عم من مسلم جز این نکردند و فریضه کی است که بعهده و پیمان شما مغرور شود پس کسکه عهد و
 بیعت را بشکند جز این نیست که پیشکند آن عهد را بر نفس خود یعنی ضرر آن نکث نماید نمیشود مگر بر نفس او
 چه در اخراج از ثواب محروم باشد و گرفتار انواع عقاب گردد و زود باشد که خداوند را از شما بی نیاز گرداند
 والسلام پس آنحضرت نامه را دار بقیس بن مسهر الصیداوی و قیس چون نامه را گرفت و بفرمان امام علیه السلام
 رو بکوفه شافت حصین بن نمیر که حافظ حدود و دین بدان طریق و شوارع بود و را ما خود نمود و بنزد این زیبا
 فرستاد و انبیین آن با سعادت را بقتل رسانید و چون خبر قتل او بحضرت رسید اشک در دیده مبارک بگردانید
 و فرمود **اللَّهُمَّ اجْعَلْ لَنَا وَلِشَيْعَتِنَا عِنْدَكَ مَثَلًا كَرِيمًا وَاجْمَعْ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ فِي مُسْتَقَرٍّ مِنْ رَحْمَتِكَ إِنَّكَ عَلَى**
كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ یعنی خداوند اقرار ده از برای ما و شیعیان ما منزلی در نزد خود و ما را با ایشان در مستقر
 رحمت خود جمع فرما چه تو بر هر چیزی قادر و انشاهی صاحب ناسخ التواریخ بعد از نقل این خبر گوید که از یوم خروج
 از مکه تا ورود بکربلا حب بن علیه دو دفعه نامه نوشت برای مردم کوفه نامه اول را با عبد الله بن بقطر انفاذ
 داشت و ما شرح گرفتار و او را و سقطه او را از بام قصر ابن زیاد مرقوم داشتیم و نامه دوم را قیس بن مسهر
 لکن در کتب تواریخ و اخبار این قصه را روشن نیاورده اند و جماعه نامه اول را ذکر نموده اند و از مکتوب ثانیه
 نام نبرده اند و بعضی هر دو نامه را نگاشته اند لکن حامل آنرا ندانسته اند که عبد الله بن بقطر بوده یا قیس بن مسهر
 و من بنده را در استغفرای خویش چنان آمد که نامه اول را عبد الله بن بقطر حامل بود و مکتوب ثانیه را که اکنون ترجیح
 کردم قیس بن مسهر حامل گشت انشاهی کلامه رحمه الله **وَأَقْعُدْ بِجَمْرٍ** موافق آنچه از کلمات ناسخ التواریخ
 و بعضی از مقاتل دیگر مستفاد است در این روز پسند مظلومان اهل بیت و فرزندان و برادران و برادرزادگان خود را
 جمع نمود و از روضه حضرت بگویشان نظر فرمود و ساعته بگریست انگاه دست بدعا برداشت و گفت **اللَّهُمَّ إِنَّا**
عِزَّةَ نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَقَدْ أَخْرَجْنَا وَطْرَهُنَا وَازْجَعْنَا عَنْ حَرِّ جَدَّةٍ نَاوَعَدَتْ بِنِوَامِنَةِ عَلَيْنَا اللَّهُمَّ
فَخُذْ بِحَقِّنَا وَانْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ خداوند ما عترت پیغمبر قواهم که ما را از وطن اواره کردند و از حر جده
 مان ما را از اندند و اخراج نمودند و بنی امیه بما ظلم و تعدی کردند خداوند تو حق ما را از ایشان بگیر و ما را انصاف
 ده برگرد و متمکازان **وَأَقْعُدْ شَشْمِي** در این روز سنه صد هفتاد و یک هجری جعفر بن محمد خراعی و ابی
 خراسان و رود کرد بمر بدانکه زمعه از افاضل موخرین در ضمن ذکر و صف بلدان آورده اند که شهر مر را
 اسکندر در و بر آورد و دار الملک خراسان ساخت و ابو مسلم صاحب الدوله در اینجا مسجد جامع ساخت و در

نظری
نظر
نظر

ان دارالاماره تخت عالی بنامود و در آن قبه پنجاه و پنج کز و از این ان قبه این است که در تخت
 گز و مامون خلیفه در آن وقت که حاکم خراسان بود دارالملک انجام داشت و بنی است در پیشاپوش بود
 و حمد الله مسنوف قزوینی در کتاب نزله الطوبی که در دارالاماره خراسان در عهد اکاسره و اخیر که
 ظاهران در بلخ و مر بود و چون دولت به بنی است رسید عمرو بن است در پیشاپوش و دارالاماره ساخت و
 بالجملة بنا بر سطوات تاریخ حریف بن حسن و تاریخ منتظم ناصر دین سال یکصد و شصت و یک هجری در
 الرشید و لایث خراسان را بجعفر بن محمد بن اشعث خوانی داد و جعفر در روز پنجشنبه در شهر درود کرد
 بر و در تاریخ بن ملوک الارض سطوات است که نوروز سال دو است و در هجری موافق بود بار و شنبه و در
 محرم و اقصی هفتی بقول ابن اثیر و این روز سنه شصت و پنجم هجری شیخ زاهد و تلامذین ابی فرج در
 حله وفات کرد در کتاب تحف العیال آمده که امیر زاهد و تلامذین ابی فراس المالکی الاشراف از اولاد مالک بن
 حرث اشعث بنی اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام است او جد مادری بند رضی الله عنین بن طاووس و ابن ابی اسحاق
 و در روز شنبه مجروح و مصحح و در خوانده و شیخ منتخب الدین در نزد و تلامذین خوانده و امام فخر رازی و ابن
 نیز در نزد و در خوانده چنانچه از قاموس و میا بد و شهید اول و ابن کزاد و محمد بن جعفر مشهور است از او
 و او است صاحب کتاب مجموع و کتاب تنبیه الخواطر و نزله التواظر و سید بن طاووس در کتاب فلاح السالکین
 که جد من و تلامذین ابی فراس از کسان است که اقتدا بفعلش میشود و او وصیت نموده که نگین عقیقی را بر او
 و در زده امام نقش کند و از اجداد و وفات بردهان او گذارند و من نیز بر نگین عقیقی نقش کردم الله
 و به محمد نبی و علی و سمیت الائمة الی اخرهم ائمتی و وسیلته و وصیت کردم که از اجداد و موت در دین
 من گذارند و در نزد سوال مالکین در قبر جواب آنها باشد الله تعالی نا اینجا کلام سید بن طاووس و بود
 که تخصیص عقیقی برای آن باشد که پیغمبر علیه السلام فرمود ابعلی انگشتر عقیقی بدست کن که اول کوهی است که افرات
 کرد برای خدا بوحدا بخت و برای من بر سالک و از برای تو و ائمه از اولاد تو با ثبات و ولایت و السلام
 و اقصی هشتی در این روز سنه شصت و سی و دوم هجری شیخ شهاب الدین عمر بن محمد شهر و در
 و در تبه و دفن شد کافه و وفات الاعیان و الرضات الجنات و وفات در اول محرم گذشت هر که خواهد
 واقعه سی و هفتم مراجعه نماید و اقصی نهم در کتاب منتظم ناصر در زکریا و قایم سال شصت و بیست
 و یکم هجری مد کور است که موکب میرزا شاه رخ که از قندهار بخار و همدان آمد بود در دوم محرم بمقتی
 سلطنت خود یعنی دارالتسلطنه هرات و در اوایل ربیع الاول این سال بعرض این پادشاه
 که میرزا سعد و قاص که قم را گذارند پیش امیر قرا یوسف ترکان رفت و در گذشت است

بنی زاهد و تلامذین
 ابی فرج

محمد بن جعفر
 مشهور است

واقعه در کوفه موافق آنچه در کتاب اخبار آل و ملوک مصر است در روز دوم محرم سال فستصد و پنجاه
و پنجم هجری سلیمان بن متوکل المستنصر بالله عباسی وفات کرد و او از خلفائے است که در مصر سلطنت داشتند
بدانکه خلفای بنی العباس بر دو قسمند قسم اول از ایشان کسانی بودند که در عراق سلطنت داشتند ایشان
سی و هفت تن بودند اول ابا العباس عبد الله سفاح پسر و آخر ایشان مستعصم بالله و مدت سلطنت
ایشان پانصد و بیست و چهار سال بود و قسم دوم از خلفای بنی العباس در مصر اقامت داشتند و ایشان
پانزده تن بشمار رفته اند اول آنها احمد بن ظاهر بامر الله بود که از امت نصیر بالله میگفتند و آخر آنها محمد
بن یعقوب که ملقب بود بمتوکل علی الله و مدت سلطنت ایشان در بیست و پنجاه و پنج سال و شش ماه بود
و این مستنصر خلیفه دهم است از خلفائے مصر و او از صالحای ایشان بود که از خلق کاره بینمود و بعبادت
و نماز و قرائت اشتغال داشت از برادر او معتضد نقل شد که گفت از زمانیکه برادرم سلیمان بمحضر شد
تا آخر عمرش از او نگاه کبیر ندیدم و جلال الدین سیوطی در تاریخ الخلفاء آورده که ما ائمن وجد علی ظهر
الأرض خلیفه بعد ال عمر بن عبد الغنی بعد من ال هذا الخلیفه یعنی گمان ندارم که در روز زمین خلیفه
یافت شده باشد بعد از ال عمر بن عبد الغنی که بعد از ال این خلیفه باشند بالجمله خلیفه مخرج خلافتش
ده سال و عمرش در وقت وفات شصت و سه بود و بعضی از باب تواریخ وفات او را در سلخ ذیحجه دانسته
اند چنانکه در محاش بنیاید انشاء الله تعالی و **واقعه یازدهم** هر جلوس سلطان سلیمان عثمانی بر تخت
سلطنت در کتاب خبرات حسان در ترجمه حال دلائب صالحه سلطان آورده که او مادر سلطان سلیمان
خان ثانی و از حلائل سلطان ابراهیم خان سلطان عثمانی است و در میان نامه مد فون شده پس سلطان
سلیمان در روز دوم محرم سال هزار و نود و نه هجری بر تخت سلطنت عثمانی جلوس کرد و تاریخ جلوس
او را چنین نظم کرده اند : **یوم ثانی محرم انجلاء صبحه** - من ابله سلطان سلیمان زمان ابتدا جلوس
سلطان سلیمان چهل و دو ماه و دو و زده روز که سلطنت کرد و چون در گذشت پنجاه و یک سال از عمر او
گذشته بود خط را خوش بنوشت مستقیم زاده در تذکره الخطاطین ترجمه حال مختصری از او نوشته بعد از آن
گوید سکه مس که منقور نام دارد از تنایج تنکی زمان برادر او است که از ربک و قبه مس ششصد عدد پو منقور
قطع و سکه کردند و **واقعه یازدهم** در این روز سال هزار و نود و شش هجری علیمراد خان زند
کرد بشیر از و صادق خان و پیر او را مقول ساخت و تفصیل این اجمال بر طبق مسطورات و منظم ناصر
بدینموا است که در سنه هزار و صد و نود و شش هجری صادق خان زند برادر و کج که بعد از مراجعت از
بصره بواسطه اسیلای کچان در شیراز راه باین بلد نداشت روانه کرمان شد و از آنجا که علیمراد خان

در کوفه خلیفه
مستنصر بالله
عبد الله بن متوکل

در شیراز
سلطان سلیمان
خان عثمانی

زند در اصفهان و این استغلال برافراشته بود ز کجانشان ابو الفتح خان پسر وکیل را بالشکر می جزا بطرف اصفهان
حرکت داده در منزل پسر خواست خانعلینان ماف ز کجانشان زاد رجاء خواب بکشت سپردن ملک در نارنج
گوید ز کجانشان چون بمنزل پسر خواست رسید تنخواهی معادل هفت هزار و دو پست فرانک از سکنه آن محل مطالبه نمود
با این عنوان که شما این مبلغ را از وجوه خزانه در بریده اید سکنه انکار کردند و بعلاوه اظهار داشتند که ادای
این مبلغ فوق وسع استطاعت ما است ز کجانشان حکم کرد بهیچ نفر از اعیان محل را از بالای قلعه پسر خواست نبرد
انداختند بعلاوه یکی از سادات محترم مقدس را گرفته که توان این تنخواه با خبری و قیمت از آن بتورسید پدید بیاید
آنچه برایش دقت خود را ابرام و الحاح کرد ثمر به بخشید عاقبت چندین رخم کار در پدید زده او را با هیچ نفر
سابق الذکر از بالای قلعه نبرد انداختند بدین هم قناعت نکرده زن و دختر پدید مقبول را گرفته بدست بعضی
از قراولهای خود که ماف بود دادند دست انداز به بعضی آنها نمایند قراولان با وجود خالت و خشم گری که
داشتند از این حرکت ز کجانشان بر داشتند و مغلوب گردیدند و بایکدی بگرمواضعه نموده ز کجانشان را بکشتند و
او را از بدن جدا نمودند پس از کشته شدن ز کجانشان ابو الفتح خان مستقلاً بشیراز مراجعت کرد و صادق خان نیز
از کرمان با پیوست و ابو الفتح خان بواسطه افراط وادمان در شرب خمر از رسیدگی بامور ملکی غافل ماند و هر
عش صادق خان او را نصیحت کرد و سو نمودن بنفاد ناچار او را خلع کرده خود بر مسند حکمرانی متمکن گردید و فیما
بین او و علمدار خان که در اصفهان بود جنگ در گرفت و صید مراد خان زند که سردار علمدار خان بود در خارج
شیراز با علی قنچیان پسر صادق خان بمقائله پرداخته شکستی فاحش خورد و صاحب منصبان او در راه اصفهان
گرفتار شدند علمدار خان بقلم و علیشکر کرمانشاهان رفته قریب سی هزار جمعیت جمع کرده با اصفهان
امداد از آنجا راه شیراز را پیش گرفته صادق خان از آن بلاد محصور نمود و جعفر خان پسر صادق خان که برادر
مادر و علمدار خان بود و اکبر خان پسر ز کجانشان زند بعلمدار خان پیوستند و علی قنچیان هر روز از شهر
بیرون می آمد و با آنها مصاف میداد اخرا الامر پس از نه ماه محاصره چون قلعه پکان گرفتار قط و غلا
شده بودند دروازه شهر را باز کردند و علمدار خان در دوم محرم سنه هزار و یکصد و نود و شش وارد
شهر شیراز شد صادق خان و پسر او را مجروح و مقول ساخته ابو الفتح خان و پسران وکیل را محمول نموده
در حکمرانی استغلال بهم رسانید و صید مراد خان بنعم خود را که بنایب اصفهان داده بود بشیراز خواسته
ایالت بنولایترا با و تفویض کرد و خود راه اصفهان پیش گرفت و جعفر خان زند را بحکومت کرمانستان
واقع سمرقند هم صاحب ریج منظم ناصر در ذکر وقایع سنه هزار و دو پست و دراز هم می گوید که در
روز دوم محرم این سال خبر شهادت شاه شهید افاغجه شاه طاب تره در شیراز بحضور مستطاب جهانباز رسید

در این تاریخ
که در تاریخ
در تاریخ
در تاریخ

در تاریخ
در تاریخ
در تاریخ
در تاریخ

و حامل خبر با یوسف شاطر بود که در پیاده روی با مادر و عمو مقصدی داشت **واقعه چهارم** در میان آنجا
 در کتاب لایحه ملتبه اسلامیه مسطور است در روز دوم محرم سال هزار و دویست و سی و هشتم هجری می
 حسینعلی رئیس بابیه متولد شد بد آنکه این منزهت بافتگان مسئله غیر محرمه چهار فرقه اند (۱)
 با (۲) از (۳) بها (۴) ناقضی و هر یک از این چهار فرقه مردود و ردی دارند بتفصیلی که در
 واقعه پنجاه و یکم روز اول محرم گذشت و شرح حال این چهار فرقه مسئله در کتاب مذکور و کتابت حضرت علی
 و مجلد قاجاریه بتفصیل مسطور است و ما بمجملی از احوال بعضی از آنها را در بیست و نهم شعبان که روز هلال
 علیهم السلام بابت ذکر خواهم نمود انشاء الله تعالی **واقعه پنجم** در این روز سینه هزار و دویست و هشتاد
 و چهار هجری شاه رضوان جایگاه ناصر الدین شاه قاجار شهرستان را منتهای موبک بیاورن گردانید و در
 آن شهر شرف ورود از آن فرمود و در آن ایام که در سفر بود از آن شهر ایشان در بازار آمدن و برفت
 بشرحیکه در تاریخ منظم ناصری مذکور است **واقعه ششم** در این روز و هو من الوقایع الالهیه در روز
 شنبه دوم محرم اهل بیست و نهم ایام حضرت آدم صلی الله علیه و آله دعوت خواهند نمود چنانکه در تفرقه الحاله در باب
 فضل جمع مذکور است که از اصا اهل الجنة میباشد و در این ایام حضرت آدم صلی الله علیه و آله در جنة
 الخلد بعد از آن هر یک از ایام هفته را ذکر نمایند که تا آخر هفته هر روزی بمیان پیغمبر حاضر میشوند چنانکه
 هر یک در مجلس بیاید انشاء الله تعالی بدانکه ظاهر خبر لا یتکذرون که ایام بیست و نه شعبان در ایام
 و روزشان به بیست است و پیش از این دانستی که قیامت در روز جمعه اول محرم است پس ایام بیست و نه

در این روز
 در این روز
 در این روز

از روز شنبه دوم محرم **(تذییل)** خواهد بود از خبر ششم
(در ذکر وقایع روزی و بیست و نهم بقول بعضی از مورخین)
واقعه اول در کتاب وقایع الشهور آورده که در روز دوم محرم حضرت آدم علیه السلام مبتلا شد بمرض
 وفات و ما انواقعه را در اول محرم ذکر نمودیم و نیز در آن کتاب وفات آدم علیه السلام را در این روز ذکر نموده و
 نسبت داده است بنما و اما ما موافق آنچه که در مجاز الاوار و تاریخ التواریخ مسطور است وفات انجناب
 در روز یازدهم محرم در پیغمبر بوده و ما نیز کتب این واقعه را در این روز ذکر خواهیم نمود **واقعه دوم** در
 بقول در این روز حضرت آدم علیه السلام را در این روز ذکر نمودیم و ما نیز کتب این واقعه را در این روز ذکر خواهیم نمود
 محرم بر وجه مسوفه ذکر نمودیم و باطل الح **واقعه سیم** بتول در این روز اولاد حضرت یوسف
 را بجهت ابرند و در پنجاه و دوین افکندند کما یکنهم من الروایة المرویه عن السجادة علیه السلام و کتاب علی الشراپ
 والتفسیر الصافی بضمیمه ما نقله کثیر من التفسیر والتواریخ من ان خلوص یوسف علیه السلام من الحبس

در این روز
 در این روز
 در این روز

كان في اليوم الثالث من المحرم واما جمهور معتز بن موروخين راعقده انت كه حضرت يوسف سرور
در شب پنجام بماند و روز چهارم كه موافق بود بار و زبتم محرم از حضرت چاه برآمد و بنا بر این بچاه افتاد
انجناب در روز اخذی الحجه بوده و مانع تفصيل این واقعۀ زادن روز ذکر خواهیم نمود بقولۀ راينر
حضرت يوسف از چاه برآمد كما في وقایع الشهر و سبأ انه كان في اليوم الثالث من المحرم واقعۀ چهارم
بقولۀ راينر و ما هي حضرت يوسف زافر و بر دینا بر اینکه مكث الحضرت در شكم ماه هفت روز و نجاتش از بطن
حوت در فم محرم بوده باشد كما يفهم من كتاب انوار النعمانية و تفصيل این واقعه در پنج سوال خواهد آمد ان شاء الله
واقعۀ پنجم بقول صاحب كتاب حبيب التبر و راينر و زبتم بیست و ششم هجره عمر بن الخطاب در روان
پنجم صلی الله علیه و آله دفن شد و تفصيل این در اول محرم گذشت واقعۀ ششم در کتاب وقایع الشهر
در روز حضرت جواد علیه السلام بغداد در روز و محرم سنه دویست و بیستم نقل نموده از کتاب روضه الواعظین
آورده كه سبب ملك الانجناب بغداد را بود كه معتصم عباسی فرستاد و انحضرت را از مدینه طلب نمود مؤلف
گویند كه عبارت كتاب روضه الواعظین چنین است فوراً بغداد للبكتين من المحرم سنه عشرين و ما بين
و ظاهر شبهه بیست و راينر كه لفظ بكتينا از عبارت سقط شده و عبارت للبكتين بقيا من المحرم بود چنانكه
در ارشاد و مناقب و كشف الغم مطبوع است و كيفيت این واقعه در بیست و هشتم محرم خواهد آمد ان شاء الله تعالى
واقعۀ هفتم بقول معبود در مرجع الذهب در پنج شبۀ این روز سنه دویست و پنجاه و دوم هجره
مردم بغداد متعین بالله را از خلافت خلع نمودند و با معتز بالله بیعت کردند و در مسجد جامع بغداد باسم
از خطبه خواندند و در آنوقت هجده سال از عمر او گذشت بود و این معتز زبیر بن جعفر متوكل است خلفه
سبزدهم است از خلفای شقاوت اثر بن العباس شرح این واقعه زائد بر این در چهارم محرم بیاید ان شاء الله تعالى
واقعۀ هشتم بقولۀ در شب و زبتم در روز محرم سال چهار صد و چهل و هفتم هجره ابو الفاسم علی بن
حسن تنوخی وفات یافت علی ما في وقایع الاعیان عن تاريخ بغداد و ما این واقعه زادن اول محرم ذکر نمودیم
هر كه خواهد در واقعه ۳۹ مراجعه نماید واقعۀ نهم بقول صاحب كتاب نزهة الجليس و راينر و زبتم
شصد و شصت و يك هجره مردم قاهره با احمد بن محمد الحاكم بامر الله مصر بیعت کردند و جمهور موروخين

تبريد في الحياه
من كتاب حبيب التبر

في تاريخ بغداد
من كتاب حبيب التبر

این واقعه را در هشتم محرم نوشته اند فصل بیستم چنانكه در جای خود خواهد آمد ان شاء الله تعالى

(ی برین کزو قایغ و جواتی ز و زبتم محرم)

واقعۀ اول در این روز مردم و داز مناره فرود آمد در زمین بابل علی بن الاخیار و النفویه
الشریفة بضمیمه ما في النسخ در کتاب نفائس اللباب از کتاب رق المنثور نقل نموده كه اهل سمرگنه اند اول

منکبر و گردنکشی که در دنیا ظاهر شد نمرود بن کنعان بود و از غایت تکبر دعوی خدای کرد و در شهر
 بابل قصر عظیمی بنا کرد از ابن عباس مرویست که طول آن قصر پنج هزار ذراع بود و از مقابل و کعبه منقول
 که طول آن دو فرسخ بود فرام منه الصعود الی السماء لِنظر الی الله ابراهیم پس نمرود قصد کرد که با انقضای
 رود نابر خدای ابراهیم مطلع شود و با وی مقابله نماید پس چهار جوجه کرکس را گرفت و آنها را بخوردن
 گوشت و شراب عادت داد و تربیت نمود تا بزرگ شدند انگاه چند روز آنها را گرسنه گذاشت و امر کرد
 تا بوی از چوب ساختند و شخصی را داخل در آن تابوت نمود پاهای کرکسها را به پایهای آن تابوت بست
 و چشمهای کرکسها را نیز با دستمال بستند و نصب از تَبَجِ رَمَاحٍ فِی جَوَانِبِهَا تابوت و جعل علی کل رُجَحٍ فِخْذًا
 مِنَ اللَّحْمِ و چهار نیزه در چهار طرف آن تابوت نصب کرد و بر سر هر یک از نیزهها را از گوشت او بچسباند انگاه
 امر کرد که در سماطها را از چشمهای کرکسها برداشند چون کرکسهای گرسنه گوشت را دیدند بگوای گوشت پر را از کرکس
 و تابوت را با آن مردود از بالا به قصر بجانب آسمان بردند و ارتفعت حتی غابت الارض انقدر او را بالا بردند
 که زمین از نظر ایشان غایب شد و بروایت حنوة القلوب چون زمین نظر کرد که هوا را بمشابه مورچه میداد
 و چون نظر بآسمان کرد بحال خود بود باز بعد از زمانه بسوز زمین نظر کرد بغیر از آب چیزی ندید و چون بآسمان
 نظر کرد بر همان حال بود که پیشتر میدید و باز مدت او را بالا بردند تا آنکه چون نظر کرد زمین هیچ چیز ندید
 و چون بآسمان نظر کرد بحال خود بود پس در نار یکی افتاد نه بالا به خود را میدید نه در خود را انوقت آمد و
 رسید و گوشتها را در زیر تابوت او بخت پس آن کرکسها سوز پر شدند تا بزمین آمدند و بروایت اول انقدر
 بالا رفت که باد خائل شد بین او و هوا پس بسلام خود گفت که در بالا و در پایین تابوت را بکشد چون غلام
 درهای تابوت را کشود و نظر بآسمان کرد آسمان را بر همان حال دید که پیشتر میدید و چون زمین نظر کرد بر پناه
 او نار یکی چیزی ندید در اهنکام با و نداشت اها الطاغ الباغی این تربد ای طاغی متمکار کجا میری پس آمد و در
 غلام خود را گفت تیر بجانب آسمان افکند فعاد الیه السهم ملطخ بالدم من سمکه فی بحر معلق فی الهوائ فند
 نفسها الله تعالی پس آن تیر خون الوده بر گشت و آن خون ماهی بود و در پائین که آن دریا بقدر حق تعالی
 در هوا معلق است که انما هه جان خود را فدای خدا تعالی کرد پس چون نمرود ملعون تیر را خون الوده در
 گفت گفت شغل الی السماء یعنی خدای آسمان را کشتم و کار او تمام شد پس چون آن کافر طاغی از بالا انقضی
 فرو آمد بادی از مهت هببت الهی بوزید و آن بنا را از پیچ و بنیاد بر کند و خراب شد قصر آمد و در روز
 چهارم محرم بود چنانکه تفصیل آن در مجلس بیاید انشاء الله تعالی واقعه در و لیه در شب این روز قافله
 بازرگانان بر سر چاه دوشن فرو آمدند در کتاب و روضه الصفا من کوراست که جمعی بازرگانان که از مدائن

کشتی که از آن رفت
 بی باستان

ناب
 خائل شد
 بی هوا
 تیر نمک

بصر میفرستد و رئیس ایشان مالک بن زعر خراعی بود در اثنای مسافت و مراحل راه گم کردند و در فتنه چرب
 سرگردان شدند آخر الامر باید تقدیر عنان قافله را بر اینچاه کشید و نظام کش قضا ناکه غریب شاز را بجانب
 ان ینبوع سعادت حرکت داد و چون بر چاه رسیدند مالک فرمود که مردم نزول نموده رخت افامند در
 منزل کرامت فرو گیرند تا اگر ایشان را باب حجاج افتد در آن باب زیادت مشق نکشند و بعد از آنکه در
 ان مقام فرو دامند و از سر اسب می خلاصی یافته ان شب بچو بر کاروان برآمد و قافله ظلام بد پار مغرب
 توجه نموده رخت بر لب بامداد بگاه مالک دو غلام را بر اینچاه فرستاد تا اب برکشند القصة بقیه اش
 در ضمن واقعه بعد ذکر خواهد شد انتم واقعه سیم در این روز حضرت یوسف علی نبینا و اله و علیہ
 السلام از چاه دوش نجات یافت چنانکه در مصباح طوسی و مصباح کفعمی و مشار الشیعه و تقویم المحسنین
 مسطور است و در کتاب توضیح المقاصد و اقبال الاعمال و تفسیر مجمع البیان و پنجم بخارا و الانوار و انوار
 لغایت نیز خلاصی انحضرت را از چاه در این روز ذکر نموده اند و خلاصه این واقعه بطریق تلیق از کتب
 تفاسیر و تواریخ بدینمقال است که چون اولاد یعقوب حضرت یوسف علیهما السلام را در چاه افکندند و اینچاه
 در سه فرسخی منزل حضرت یعقوب بود که شداد بن عاز از آن خبر کرده بود و رو قبه که بلاد اردن را عمارت
 میکرد و بالای ان مضیق و پائینش وسیع بود و عمق ان هفتاد ذرع بود و ان چاه را دوش میگفتند
 بالجمله چون اسباط یوسف را در اینچاه انداختند انجناب از هول و وحشت در قعر اینچاه مدهوش گردید
 در ان هنگام جبرئیل بفرمان رب جلیل بصورت حضرت اسرئیل بنکاهبان یوسف مامور گشت چون یوسف
 بهوش آمد خود را در کنار پدرش یعقوب دید گفت ای پدر برادران بر من ستم کردند و جامه از بدنم در
 آوردند و سبلی بر روی من زدند و مرا در و خالک و خاشاک کشیدند و در چاه افکندند پس جبرئیل
 بجن در آمد گفت ای یوسف من اسرئیل نیستم من روح الامیمم پروردگار تو سلام میفرساند و میفرماید
 شاد باش که عنقریب تو را از حقیض این چاه برون ده و جامه خواهی رسانید و از این زمین مسکن بر تو
 سلطنت خواهی نمایند و در تفسیر ضافه از کاف و تفسیر علی بن ابراهیم نقل نموده از حضرت صادق
 که چون برادران یوسف و یوسف را اینچاه انداختند جبرئیل نازل شد بر او و گفت یا غلام ما نضع ینها
 ای سپر چه میکنی در اینچاه فرمود ان اخوة الفونی فی الحب برادران من مراد اینچاه انداختند جبرئیل
 گفت ای پسر خواهی که از اینچاه نجات یابی فرمود ذاک الی الله عز وجل ان شاء الله اخبرنی این امر یا خداست
 اگر خواهد مرا نجات میدهد جبرئیل عرض کرد خدا میفرماید ادعنی بهذا الدعاء حتی اخرجک من
 الحب مرابین دعا بخوان تا آنکه تو را از چاه نجات دهم یوسف هم فرمود کلام است اند غا جبرئیل گفت

در هاشم ناسخ التواتر
 آورده که اردن با هم
 ثم التکون و ضم الدال
 الهمزة و شدید التون
 اسم اباران است که بین
 مصر و مدین واقع شد

در هاشم ناسخ التواتر
 آورده که اردن با هم
 ثم التکون و ضم الدال
 الهمزة و شدید التون
 اسم اباران است که بین
 مصر و مدین واقع شد

در هاشم ناسخ التواتر
 آورده که اردن با هم
 ثم التکون و ضم الدال
 الهمزة و شدید التون
 اسم اباران است که بین
 مصر و مدین واقع شد

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِأَنَّ لَكَ الْحَمْدُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْمَنَّانُ بَدِيعُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ دُرُّ
الْجَلَالِ وَالْأَكْرَامِ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تُجْعَلَ مِمَّا أَنَا فِيهِ فَرَجًا وَمُخْرَجًا وَبَرًّا
عَلَى بْنِ إِبْرَاهِيمَ وَأَرْزُقْنِي مِنْ حَبْتُ أَخْتِيبَ وَمِنْ حَبْتُ لَا أَخْتِيبُ چون یوسف آمد عازرا خوا
حقانے اور از انچہ نجات داد القصہ از انوے چون برادران یوسف را در چاه افکندند دید بان
گماشتند کہ عاقبت کار یوسف را بدانند و ایشان را گاہی دهد چون سه روز از این مقدمہ گذشت
کاروانے از طرف مدین آمد کہ بوی مصر میرفتند و بارگہ ایشان روغن مسلمان و پارہ ادویہ و عفاقر
بود پس ایشان برب انچہ فرو برد آمدند و شیراد را انجا ماندند در بامداد مالک بن دغر خراعی کہ سالار
انفاقہ بود بشیر غلام خود را گفت کہ بر سر چاہ رود آب بر دارد بشیر بر سر چاہ آمد دلو خود را در
انچہ فرو برد کہ آب بر دارد چنانکہ خدای عزوجل فرموده وَجَاءَتْ سَيَّارَةٌ فَأَرْسَلُوا وَارِدَهُمْ فَأَدْلَوْهُ
دَلْوَةً چون دلو بنشیب چاہ رسید جبرئیل نزد یوسف آمد و گفت ای صدیق پروردگار سلام میرسان
و میفرماید کہ ما این کاروان را برای خلاصی تو در اینجا فرستاده ایم اکنون برخیز و در دلو بنشین و دل
قوی دار کہ اینک هنگامیست کہ از اندوه انچہ نجات پابی پس یوسف بدلو برد آمد و او را از حسیض چاه
بر آورد ناگاہ بشیر چشمش بر آفتاب جمال یوسف افتاده فریاد بر آورد يَا بَشْرُ هَذَا غُلَامٌ بِعْنِي
مُرَدَّةٌ وَشَادِمَانِي كَأَنَّهُ شَادِي وَفَرِحَ زَانِدًا مِمَّا كَرِهَ وَكَوْنِي كَبُشْرَةٍ اسْمُ مِصْرَاحٍ وَبُودَ نَدَاكَ اُورَاكَ
اَعَانَتُكَ نَمَائِدُ دَرَاخِرَاجِ یوسف پس بشیر آمد بمذکار و یکدیگر یوسف را از چاه بر آوردند ﴿﴿﴾
چون انماہ چھا اراد را آمد ﴿﴿﴾ ز جانش بانك يا بشیر برآمد ﴿﴿﴾ بشارت كز چنین تار يك چاه ﴿﴿﴾ برآمد
بس جہان افروز ماہی ﴿﴿﴾ پس بجای ابان آفتاب را از برج دلو برگرفتند مالک چون از طلوع ان
ماہ روشن از ان تیرہ چاہ اگاہ شد دانست کہ او را بیہائے گران توان فروخت و بفروش او سرمایہ
توان انداخت پس این سر راستور داشت چنانکہ خدا تعالی فرموده وَاسْرُوهُ بَيْعًا عَدُوًّا لِلَّهِ عَلِيمٌ بِمَا
يَعْمَلُونَ یعنی دینہان را شنید یوسف از سایر رفقا در حالیکہ او را ماع تجارت می پنداشتند خدا
دانا است بآنچہ میکردند یعنی اسرار و اخفای کار و اینان یوسف را برا و مخفی بود الفصہ بقیہ دارد کہ
روز چہارم محرم ذکر خواهد شد انشاء تعالی و اَقْعَدْ خَمْلًا مُوَافِقًا لِمَا عَلَّمَهُ مَجْلِسِي رَدِّ كِتَابِ خُتُو
الْقَاوِبِ از شیخ طوسی علیہ الرحمہ نقل فرموده حضرت یوسف علیہ السلام در روز سیم ماہ محرم از زندان
خلاص شد و کیفیت این واقعہ بطور تلیق از کتب تفاسیر و تواریح چنین است کہ چون زلیخا از عشق
حضرت یوسف بیناب و بفرار کردید و هر چند تدبیر نمود بوصول یوسف نا امل نگشت و دید کہ از دلت

سَبِّحْهُم
سَبِّحْهُم
سَبِّحْهُم

عقار بالضم نے دعو
از جامہ سرخ و رنگین
و بالفصح اب و زمین و
درخت خرما و انساب
خانہ و بالفصح رتشد
الفات گاہ یا بیچ گاہ
کہ برای دار و بکار برد
و بضم نہ آمد جمع
عفاقر کذا
فانتخب
سَبِّحْهُم
سَبِّحْهُم
سَبِّحْهُم
دغر بالضم نام پدر
مالک خراعی است کہ
یوسف را از چاہ
آورده بود و بدال
مجمعہ خطا است کذا
و المنتخب

سكنت راه بمقصود نمیرد آغاز غلط و خثونت نهاد و گفت اگر یوسف نکند آنچه من او را امر میکنم مرا بپایه او را
 بذلت و خواری زندان فرستم پس چون از آنجناب مایوس گردید و هیچ تدبیر بمقصود نرسید روزی با عزیز گفت
 که کار من از این غلام بفضاحت کشید و محاسن جهده ام بوقاحت و قباحث انجامید اینک در این شهر
 زبان نیست که بران از من دانسان زود دانسان نیست که دران از من بیایه نباشد اگر یوسف را چند روز
 زندان کنی و بند کران بر او بند باشد که مردم گویند این جنایت از یوسف بوده این سخن عزیز را سخت
 دلپذیر آمد زیرا که او در مقام این بود که نام خاتون خود را بنویسد و از زبان مردمان او را نجات دهد
 پس بند کران برگردن مبارک یوسف نهاد زندانش فرساده چون یوسف علیه السلام داخل زندان شد و مدتی
 بر او گذشت خدا تعالی وحی کرد بسو او که چه چیز تو را با خطاکاران ساکن گردانید عرض کرد جوهر و گناه
 من چون اعتراف بگناه نمودم حق تعالی وحی نمود بسوی او که این دعا را بخوان تا آنکه تو را از زندان نجات
 دهد یا کبر کل کبیر یا من لا شریک له ولا وزیر یا خالق السموات و الارض یا عیصمه المضطر
 الضریر یا قاسم کل جبار عیند یا معنی البائس الفقیر یا جبار العظیم الکبیر یا مطلق المکمل الایم
 اسئلك بحق محمد و آل محمد ان تجعل لی من امری فرجاً و خیراً پس چون این دعا را خواند و صبح شد
 عزیز او را طلبید و از حبس نجات یافت و بر ذات دیگر چون یوسف متوسل شد بمحمد و آل محمد صلوات الله
 علیهم جبرئیل نازل شد بر آنحضرت و عرض کرد ای یوسف بشارت باد تو را که حق تعالی تاسه روز دیگر تو را
 از زندان بیرون خواهد برد و تو را پادشاه اهل مصر خواهد نمود که همه اشراف تو را خدمت نمایند و پدر
 و برادران تو راه را از زند تو جمع خواهد نمود پس چون سه روز گذشت ملک هفتاد نفر از جناب و خواص
 خود را با هفتاد مرکب از اسب با تاج و لباس ملوکانه زندان فرساده و بتعظیم و تبجیل هر چه تمامتر یوسف را
 از زندان بیارگاه آوردند و در وقت بیرون آمدن از زندان زندانیان از مفارقت او بهای های گریستند
 و گفتند ای دلنواز و ای غمگسار ما به تو چگونه در این زندان زندگی نماییم و با که انس گیریم یوسف ایشان را
 دلنواز فرمود و در حق ایشان دعا کرد که اللهم اعطهم قلوب الاخبار و لا تنم علیهم الاخبار
 یعنی بار خدا پادشاهای بیکار را برایشان مشفق گردان و خبرها را برایشان پوشیده مگردان و چون آنحضرت از زندان
 بیرون آمد بر در زندان نوشت هذا قبر الاحیاء و بنیت الاموات و تفرقة الاصدقاء و شانه الاعلاء یعنی
 این قبر زندگان و خانه اندوهگینان و تفرقه دوستان و دشمنان است پس بجماعت رفت و خوشی
 داشت و خلعت ملک را پوشید الخ و مکشوف باد که در مدت حبس حضرت یوسف علیه السلام خلافت
 جمه و مفسرین را عقیده آن است که بمقادیر کریمه فلیت فی السجن بضع سنین مدت هفت سال آن

منها کما حکایت از عزیز
 و منکر زندان میگردید

از حضرت یوسف علیه السلام
 در زندان

حضرت در مجلس بود و شیخ طبرسی رضوان الله علیه در جمع البیان فرموده اخلف في البضع فقال بعضهم البضع
 بين اثلث الى الخمس وقبل الى التسع وقال ابن عباس ما دون العشرة واكثر المفترين عن ان
 البضع في الآية تسع سنين يعني در معنی بضع خلافت بین مفسرین بعضی گفته اند که از سه تا پنج را بضع گویند
 و برخی گویند که مراد بضع از سه تا هفت است و بعضی را عقیده است که از سه تا نه را بضع نامند و ابن عباس
 گفته است که هر عددی که از ده کمتر باشد از بضع گویند و اکثر مفسرین را عقیده است که مراد بضع در آیه
 که به هفت سال است و این هفت سال که حضرت یوسف در حبس بود غیر از پنج سال است که پیش از آن بخوس
 گردید و مؤید این قول صاحب روح البیان است که گفته است انجناب دوازده سال در زندان بود بعد
 حروف ذکر في عند ربك و در کتاب جزو القلوب مدح حبس آنحضرت را بقوله بیست سال نقل نموده و نیز
 در انکتاب که از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که در وقتیکه حضرت یوسف علیه السلام داخل زندان شدند
 دوازده سال بود و هجده سال در زندان ماند و بعد از بیرون آمدن از زندان هشتاد سال زندگانی کرد
 پس مجموع عمر شریف آنحضرت صد ده سال بود **واقعه پنجم** موافق آنچه در ارشاد مفید و بخار الانوار
 مطور است در این روز سنه شصت و یکم هجری بعد با چهار هزار و سوار وارد شد بکربلا و در کتاب
 هذاه الانام و مهتج الاخوان و منظم ناصر و بسیاری از کتب تواریخ و مقاتل دیگر نیز ورود این سعد را
 بکربلا در این روز ذکر نموده اند و در کتاب مقام گوید که در باب حدیث و سیر متفقند که یک روز بعد از نزول
 امام علیه السلام که روز سیم محرم سنه شصت و یکم هجری بود عمر بن سعد با چهار هزار منافق وارد صحرائی کربلا شد
 و گفت این واقعه بطور یقین از کتاب بخار الانوار و ناسخ التواریخ و مهتج الاخوان و مقتل ابی مخنف چنین
 است که چون پسر زبیر خواست کپراسر کرده لشکر نماید بجهت حرب با سید الشهداء صلوات الله علیه کسی قبول
 نمیکرد و چون عمر سعد را تکلیف بان امر نمود او نیز استعفا نمود این زیاده گفت پس ابالت ربی را که بتو دارم هر
 روز نماز گفت امشب مرا مهلت ده این زیاده انملعون را مهلت داد پس آن لعین بمنزل آمد و بار و شان خود
 مشورت می نمود همگی صلاح او را ندید و همه او را ملامت نمودند اما کسیکه سوء عاقبت و شدت شقاوت
 او را از انکه شد رخا او را بخود را گذارد ملامت ملامت کنندگان او را سود نمیداد اخرا الامر آن لعین
 دنیا و آخرت را بخود ضایع نمود و آن امر عظیم را قبول کرد اند بکربلا در برابر آن امام سید فرود آمد و این روز
 روز سیم محرم بود در کتاب ناسخ التواریخ آورده که چون آن لعین بکربلا رسید امر کرد با رها را فرود آوردند
 و در برابر حسین علیه السلام لشکرگاه ساخت و خیمه ها خویش را برافراخت و چون از رخ پیاوود عروه بن قیس
 را طلبید و باو گفت برو نزد حسین علیه السلام و بپرس که چه کار با این بلاد آمده و چه میخواهی چون عروه بن قیس

در کتاب انکتاب
 زکریا و یحیی
 و یونس

در کتاب
 زکریا و یحیی
 و یونس

از کتانی بود که نامه نوشته بود بوی انجناب شرم داشت که بوی آنحضرت رود و چنین سخن گوید گفت
مرامداف دار این رسالت بد بگره حواله کن و چون بسیار از بزرگان و رؤسای کوفه که با این سعد همراه بودند
از اشخاصی بودند که نامه های متواتر بوی انجناب گاشته بودند و آنحضرت را بجانب کوفه دعوت کرده بودند
لذا هر که را که این مدام می نمود بوی انجناب برود با این علت ابا می کرد و استنکاف می نمود فقام الیه کثیر
بن عبدالله الشعی و کان فارسا شجاعا لا یرد وجهه شیئ پس از میان جماعت کثیر بن عبدالله الشعی برخاست
و ان لعین شجاع یحیا و یملعون سفاک و یباکے بود که از هیچ راه از دواهی صورت بر نمی گردانید پس گفت
انا اذهب الیه و والله لئن شئت لافیکن بیه اینک من مهر و موی حسین علیه و هر رسالت داره بگو
نامن برسانم و اگر خواهی او را گردن منهدم این سعد گفت تو را برای کشتن حسین نمی فرستم از جانب من رسول
باش و حسین را بگو چرا بدین شوق و از این آمدن چه خواستی کثیر بن عبدالله روان شد تا رسید به نزدیک
خیمه های حسین علیه السلام چون ابو ثمامه صیداوه او را بدید عرض کرد اَصْلَحَکَ اللهُ یا ابا عبدالله اینک
کثیر بن عبدالله است که از تماست اهل زمان شترانگیر تر و خون ریزتر است بنزد تو می آید این بگفت و بر سر راه
او شافت و او را گفت که اگر بنزد حسین علیه السلام می آئی شمشیر خود را بکنار و طریقی حضرت پیش دار کثیر گفت
لا والله هرگز شمشیر خود را فرو نگذارم تا انا رسول فان سمعتم منی بلغتمک ما ارسلت به الیکم و ان ایت
انصرفت عنکم جز این نیست که من رسول و پیغام آورده ام اگر گوش میدید پیغام را می رسانم بشما و ای
طریق مراجعت کبر ابو ثمامه فرمود فانه اخذ بقائر سفک ثم تکلم بجا حاک پس من قبضه شمشیر تو را بدست
میگیرم تا رسالت خود را بپای بری زیرا که تو مرد شری و سفاک و فقا که هستی کثیر گفت لا والله لائمسه
نه بخدا قسم دست تو بشمشیر من نخواهد رسید ابو ثمامه فرمود اخبرنی بما جئت به انا ابلیغه عنک خبره مرا به
پیغامی که آورده من از جانب تو بحضرت رسانم چون کثیر باین امر نیز راضی نشد ابو ثمامه فرمود فلا ادعک ندوفا
منه فانک فاجر پس من نخواهم گذاشت که باشمشیر نزدیک شوی با ما من زیرا که تو مرد فاجری هستی کثیر بن
عبدالله در خشم شد و لحنی با ابو ثمامه بگردد و شمار دادند انگاه طریق مراجعت پیش داشت و باز گشت بوی
ابن سعد و او را خبر داد پس قره بن قیس خطلی را خواست و باو گفت بشاب و حسین علیه السلام را دیدار کن و بگو چه
اندیشه نمود که این مسافت بعده را پیمود قره روان شد و بچشم های حسین علیه السلام و چون نزدیک خیمه رسید
حضرت حسین علیه السلام فرمود هیچکس این مرد را پیشانسد چپ بن مظاهر عرض کرد مردی است از بنی خطله و خواهر
زاده ما است و او در نزد ما حسن عقیدت و صفادگر می شد پس زهر بن القاین سر راه بر او گرفت و فرمود چه
خاجت داره قره گفت از این سعد بحضرت حسین علیه السلام رسالتی دارم اگر اجازت دهید در آیم بعضی رسانم

این کتانی بود که
نامه های متواتر بوی
انجناب گاشته بودند

چون کثیر بن عبدالله
شعی برخاست و ان لعین
شجاع یحیا و یملعون

زهر بن الفین فرمود سلاح خود را بجایه گذار و زرد یک شو گفت حبا و کرامه پس سلاح خود را گذاشت و بنزد یک
 حسین بن علی شاف و سلام داد و جواب شنید انگاه دست و پاه اما را بوسید و عرض کرد انا چرا این راه دراز را
 پیور و باین راضی فرود آمد حضرت فرمود مردم این شهر برای من نامه نوشتند و مرا بجانب خوش دعوت نمودند و من
 ملتس ایشان را اجابت نمودم و حال اگر رای ایشان دیگرگون شد و مقدم میز ام کرده میدادند مرا جبت تمام قره
 عرض کرد خداوند اعانت کند اینجا عیبر که بگو تو نامه نوشتند و امروز همه آنها در شما و خاصان این زیاده و چو قره بن
 پس خواست مراجعت نماید جیب بن مظاهر فرمود ای بر قریه ای قره کجا میری باش و فرزند رسول خدا را نصرت کن که
 بدست پدران او توفیق اسلام یافته قره گفت ای مولای من کیست که جهم را بر پشت بر کن بند اکنون مردم جواب
 رسالت خوش را میدهم و باز میایم انتهی بدانکه عمر پسر سعد بن ابی وقاص است از صحابه و اصحاب شور و متخلفین از
 اهل المؤمنین و از اکابر رجال عصر خود بود و در نسب و کلام است مشهور که علمای نسب متعرض شده اند در کتاب
 الزام النواصب و رده که سعد بن عمر را بنی بر سر نسبت میدادند و او مرده بود از بنی عذره و شاهد این کلام قول
 معاویه است در وقتیکه سعد با و گفت انا احق بهذا الامر منك من سزاوارترم بامر خلافت از تو معاویه گفت
 بنی عذره ابا میکنند بر تو و چون سعد خواست برخیزد معاویه باری ز خود رها کرد برای و انتهی مؤلف
 گوید که اخراج کردن ریح معاویه برای سعد اشعار باین بود که باین خبث و لاد چگونگی طمع میکنی در امر خلافت
 و کل من کفره نمرود معاویه سعد را توبیخ مینمود بر خبث و لاد با اینکه خبث و لاد خودش بمراتب است و بوزیرا که
 اگر سعد را نسبت به یکفر میدادند معاویه بچهار نفر نسبت داده میشد یعنی چهار نفر مرد زنا کار و مادرش هندی
 از معلمات بود چنانکه ذکر

کتاب فضیله
 و مناقب
 ائمه

صفت
 بفتحین از انداز
 بیرون رفتن و خود را
 سنا بر کردن بجزیکه
 در او نباشد و لاد
 زنده و خود شایسته
 کذا فی المنتخب

باب خلافت

بالفتح و کسوف کیکه
 منسوب بقوی باشد
 و از آن نباشد منتخب

سید حمیری در باب خلافت گوید			
سائل قریش اهلان کنت ذی عیبه	من کان ابتهما فی الدین و نادا	من کان اقدمها سلما و کثرا	علما و طهرها اهلا و اولاد
من حد الله انا کانت مکذبه	تدعو مع الله و ثانا و انداد	من کان یقعد فی الهیاء ان نکلو	وان یخلوا فی عزمه جادا
من کان اعد لها حکما و قطعها	حلیا و اصدا و عدا و ابعا	ان یصد قولهم فلم یعد ابنا	ان انشأ ثلثی للابرار حسادا
ان انت لم تلحق من تیمم اخاصک	ومن عده لخلق الله جمادا	او من بنی عامرا و من بنی اسید	و هط البید و ی جمل و اوغا
و رهط سعد سعد قد علما	عن مستقیم صراط الله صدادا	قوم تداعوا زینما و سارهم	لولا جوبین زهر لاسادا

صاحب کتاب شفاء الصدور بعد از ذکر این اشعار گوید از اینجا صحت نسب و پاکی فطرت عمر بن سعد معلوم میشود
 که حرام زاده گبر الزوال و منافق خود بمبارت جازت کرده از تقریب بن حجر نقل شده که بعضی گمان کرده اند که او از صحابه
 است و این غلط است زیرا که بچنی بن معین جزا اخبار کرده که ولادت عمر بن سعد در روز موت عمر بن الخطاب بود
 و منافق با این جزم نیست آنچه در کمالست که بعد از قتل عثمان میخواست کار خلافت برای خود سعد مهیا کند

که از اینجا معلوم میشود که عمر در آنوقت طفل نبوده و هم در کامل از ابن سیرین آورده که علی و روزی با عمر بن سعد
 چگونه باشد روزی که خبر شوی بن هشت و دوزخ پس آنرا اختیار کنی و روایتی که در املا صدق است از والدین
 خود از کندی از ابن علی از ابن ابی بکر از جعفر بن محمد کوفی از عیبد سمن از ابی طریف از ابن نبانه روایت میکند
 که امیر المؤمنین علیه السلام خطبه میکرد و فرمود سلو فی قبل ان تفقدونی سعد بن ابی وقاص برخاست و گفت یا امیر المؤمنین
 خبر ده مرا که در سر و ریش من چند مویست فرمود سوگند بخدا ای مسئله پرسید که خلیل من رسول خدا صلی الله علیه
 و آله مرا خبر داده بود که تو از من میپرسی و نیست در سر و ریش تو موی مگر آنکه در بن آن شیطان نشسته و در
 خانه تو سخیله است یعنی بزغال است که فرزند من حسین علیه السلام را میکشد و عمر بن سعد در آن روز کار طفلی
 بود که ناز را بر آه افتاده بود این خبر بغایت ضعیف است بجهت ضعف کندی و جعفر بن محمد کوفی و جهالت عیبد سمن
 بلکه جهالت ابن علی بالجمله سند مقدوح است و قرآن برخلاف آن هست که دو فقره از آن گذشت و واضح از همه
 آنکه سعد از متخلفین از بیعت بوده بالاتفاق و او در کوفه نماند و بر منبر نشست علاوه بر اینکه سعد از قدما
 مهاجرین بود و بعد از خلافت عمر طرف تر بد خلافت شد و علاوه بر این محرم بود و زمان امیر المؤمنین علیه
 بجهت اختلال امور و عدم انتظام مقضی این نوع تشدد در جواب و نبوده بلکه او خود از اطراف تفتیه و نالافتاد
 میشد علاوه بر اینکه جلالت صور خود او مانع از این جلالت و این سوال جاهلانه بود و مؤید این آن است که
 همین روایت در احتجاج با خلافت پسری مذکور است و در اینجا بجای فقام سعد فقام رجل آورده و تصریح
 بصباوت و صغر آن سخیله کرده که ناز بدست و پازاه مهرت و میتوان که مراد او بر بد بد خوئی با آن بد و سنان
 باشد زیرا که ذی الجوشن بد رشم اسلام نیاورد و خود شمر در زمان امیر المؤمنین علیه السلام از ابطال رجال بشمار
 مهرت و شیخ طریحی در منتخب تصریح نموده که انملعون بزید اصبحی و ان کولد خوئی بود و هو الذی طعن الحسین
 علیه السلام بر محله فخر السنان من ظهر فسقط الحسین علیه السلام علی وجهه خور فی دمه و شکوای ربه و همانملعون
 بود که نزه بر سینه مبارک آنحضرت زد که از پشت سرش بیرون آمد و آنمظلوم بر رود افتاد و در خون خود
 میخاطید و شکایت پیرو در کار خود میکرد بالجمله عمر بن سعد در روز عاشورا سی و هفت ساله بود و در سنه
 شصت و شش هجری با مرغتار بدست کسان ابو عمر کشته شد و چون سر او را در مجلس مختار آوردند نزد
 حفص گذاشتند مختار از او پرسید پیشانی این سر را حفص گفت اری زندگانی بعد از او گوارا نیست مختار
 امر فرمود تا سر از وی بگرفتند انگاه فرمود عمر بجای حسین علیه السلام و حفص بجای علی بن الحسین نه که اگر سر ربع
 قریش را بقتل رسانم ملک انمله از انا مل حسین علیه السلام نشود و نفرین سید الشهداء صلوات الله علیه
 فرمود سلط الله علیک من ید بحک فی فیر شک مستجاب شد زیرا که برادر خانه خود با کمال امن بنهایت

توضیح
 در این روایت
 که امیر المؤمنین
 علیه السلام خطبه
 میکرد و فرمود
 سلو فی قبل ان
 تفقدونی

جلفا بالکسر
 جفا کنند و هر چه
 میان می باشد
 منتخب

و این روایت
 که در احتجاج
 با خلافت پسری
 مذکور است

در معینه و معینه

نکته در کتاب

مذلت روانه در کات جهنم کردند انشی مؤلف گوید که بعضی از مورخان و رود بن سعد را بکربلا در روز
 ششم محرم نوشته اند و این خلاف مشهور است چنانکه در مجلس بیاید و کینت بیرون آمدن ابن سعد از کوفه
 بقصد کربلا در واقعه هفدهم روز اول محرم گذشت **واقعه ششم موافق آنچه در کتاب اخباران**
و مزایر الاولیاء و وقایع الشهور مذکور است در این روز ابن زیاد لشکر کفر از خود را تکلیف نمود بجنک
 سید الشهداء صلوات الله علیه بتهیه لشکر پرداخت در کتاب لوا مع الانوار آورده که مغویه علیه للحنه و لها
 شی از شبها خواب هولناک دید که مابین شام و کوفه در پائین است پرازن خون و عساکر و امراء جوش با و حاضر بود
 پس بامراء جوش امر کرد که از آن در پایی خون عبور نمایند احد از آنها جرئت نکرد مگر عیبد الله بن زیاد که از آن
 در پایی خون عبور نموده وارد کوفه شد چون مغویه از خواب بیدار شد معتبرین را احضار نمود و خوابش را نقل
 نمود معتبرین گفتند یا امیر المؤمنین تعبیر این خواب این است که بزید بن مغویه را دشمنی صعب رو می دهد و آن دشمن
 را دفع نمی کند مگر عیبد الله بن زیاد و در آن وقت عیبد الله و الی بصره بود و چون بزید بر سر سلطنت نشست
 کوفه و عراق را بوی تفویض نمود پس انلعین برادر خود را در بصره قائم مقام نمود و از راه خدعه تلپیس وارد کوفه
 شد و نیز در آن کتاب است که از عهد مغویه بن ابی سفیان خراج و مالیات کوفه و نواحی عراق که سالی هجده کوفه
 بود بیست سال ذخیره شد بود برای روز شدت و دفع دشمن تا روزی که در پناه حضرت رسول و پاره تن زهر
 بتول از مکه معظمه حرکت فرمود بجانب عراق که بزید مغویه بتمام بلاد و نقاط و همه اطراف و اکناف اعلان نمود
 و عسکر خواست پس از هر بلد طائفه از اشرار و اجلاف و فساد قفار بقصد کشتن سید مظلومان حرکت کرد
 وارد کوفه شدند در کتاب مزایر الاولیاء نقل نموده که اینقدر از اطراف عالم از شام و بصره و کرکوت و موصل
 و فارس و از دیاباجان و خراسان و اعراب بیابانهای عربستان در کربلا جمع شدند که عد آنها را بغیر از خدا
 کی نمیدانست حتی آنکه نوشته اند که از دیزه خلیل تبریز برگا و سوار شدند و رفتند در کتاب لوا مع از کتاب قتل
 ابن عربی نقل نموده که عد لشکر ابن زیاد در روز غاشو از چهار صد هزار بودند با چهار علم که هر علی نشانه صد
 هزار نفر بود و در آن کتاب است که امراء جوش بزید در مجلس ابن زیاد در باب قتل سید الشهداء صلوات الله علیه
 و محاربه با آنحضرت مشغول بندید بودند و از قضاة و فقهای ضالّه و مضلّه استفسار نمودند چهار صد نفر از
 قضاة و فقهای حکم نوشتند که حسین بن علی بر امیر المؤمنین بزید خروج کرده مهد و الدّم و واجب القتل است
 پس عمر بن سعد ملعون بامر ابن زیاد حکم قضاة را در مجلس شریع قاضی مطرح نمود و با و از آن داد شریع ابا نمود
 از امضا حکم قضاة و بر و ابی ابن زیاد شریع را در نزد خود طلبید و آن امر را با و اظهار نمود آن ملعون ابا نمود
 و از رو غیظ و غضب قلمدان خود را بر سر خود زده سر خود را شکست که من کجا و قواے قتل فرزند پیغمبر کجا

فوقه و ثبوت
فوقه و ثبوت
فوقه و ثبوت
فوقه و ثبوت

فوقه و ثبوت
فوقه و ثبوت
فوقه و ثبوت
فوقه و ثبوت

در خاست بمنزل خود رفت چون شب شد این زیاده را چند بدو ز برای او فرستاد چون صبح رو نمود شرح آمد
 نزد این زیاده پس آن کافر بخواست و احترام بسیار از شرح نمود و چون شرح نشست باز عید الله گفت که در باب
 فتوای او نمود شرح گفت در شب خلیه ناممل نمودم و قتل حسین بن علی را واجب بدم چون او بر امام زمان خروج
 کرده و بنای فساد دارد و دفع مفسد و خارجی لا فرست است پس آن کافر قلم برداشت و فتوای قتل فرزند پیغمبر
 را نوشت باین مضمون **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** ولقد ثبت عندنا ان حسین بن علی علیه السلام خرج من دين رسول الله
 صلى الله عليه واله فهو واجب القتل و بروایه مضمون فتوای انملعون چنین بود که لقد ثبت وحق عندی
 ان الحسين بن علي خرج على امام المسلمين وامير المؤمنين يزيد بن معاوية فيجب على كافة الناس فعه و قتله چون
 این فتوای را نوشت شمر بن ذی الجوشن آن نوشته را در مجلس ابن زیاد علیه لعنة واللعاب مطرح انظار مرا
 جوش نمود و برای ایشان قرائت نمود و این حکم بسبب جرئت عساکر و اهل کوفه شد بر قتل سید الشهداء صلوات
 الله علیه و گروهی از جهال و رجاله اعتقاد کردند که قتل فرزند پیغمبر در مذهب اسلام واجب است که از آن جمله
 چندین هزار پیر مرد قرائت احادیث نموده قائم اللیل و صافر النهار عساکر ابن زیاد را دعا میکردند از انظار ابن
 زیاد ملعون در خزانه معاویه که مدت بیست سال در کوفه ذخیره بود باز کرد و در میان جوش و لشکر قیامت کرد
 پس انقوم یحیی آخرت را بدینا فروخته بخار به با فرزند رسول خدا را تضمین نمودند و کمر قتل انحضرت را بسته
 فوج فوج از کوفه بکربلا میرفتند و عجب ز شقاوت و قساوت شرح ملعون است که اهل کوفه تماماً حتی شمر
 هم بن سعد و یزید بن معاویه بعد از قتل انحضرت از عمل خود نادم و پشیمان شدند اما شرح از فتوای ناحق
 خود پشیمان نشد و کرا را در ملاء عام میگفت خرج الحسين من حدة قتل سيف جده یعنی حسین از حد خود
 تجاوز کرد گشته شد بشمشیر جد خود منقول است که چون شرح را نزد مختار حاضر نمودند با و فرمود ای پسر
 چرا فتوای ناحق را دی بر قتل فرزند پیغمبر انملعون عند راورد که مجبوراً ان فتوای را از من گرفتند مختار
 فرمود ای پسر چرا دروغ میگوئی اگر چنین بود بعد از واقعه کربلا چه مجبوریتی داشتی که در مجالس مختار میگفتی
 خرج الحسين من حدة قتل سيف جده پس مختار فرمود دستهای نفس انملعون را با ساطور قصایه ریزه ریزه
 کردند تا بجهنم و اصل شد مکشوف باد که شرح مذکور کینه اش ابواسمیر و در نسب و اختلاف کثیر است
 و طریقی اصح است که او شرح بن خارش بن قیس بن معاویه بن عامر است و او از بکار تابعین بود و زمان
 جاهلیت را در ک نموده بود و از زمان ابوبکر و عمر در کوفه قضاوت داشت تا از زمان مرویت که
 وقتی از اوقات حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه خواست شرح را از قضاوت معزول نماید اهل کوفه
 از جهت وثوقه که با و داشتند اجماع کردند و هلهله کان صد ابوعمر را بلند نمودند حضرت را بلند شد او را در

قضاوت باقی داشت بالجمله این خلکان از رده که شرح شصت و پنج سال در کوفه قضاوت نمود و بقولی
هفتاد و پنج سال و مردم با و وثوق نام داشتند و او یک نفر از آن چهار نفر بود که آنها را اسادات الطلس
میگفتند و ایشان عبد الله بن زبیر و قیس بن سعد بن عباد و اخف بن قیس که حلم او ضربا لمثل بود و چهار
انها شرح مذکور است و اطلس انکسیرا گویند که در صورتش موی نباشد و وفات شرح در سال هشتاد و هفتم
رو نمود و بعضی فاقش را در سال هشتاد و دو نفر نوشته اند و برخی در سال هشتاد و هفتم گفته اند و در کتاب
مرا میرزا اولیاء آورده که او با مرغان کشته شد چنانکه ذکرش گذشت و در وقت هلاکتش صد سال از
عمرش گذشته بود و بعضی عمر او را صد و بیست سال و برخی صد و هشتاد سال گفته اند **واقعه هفتم**
در این روز نامه ابن زیاد رسید بعمر بن سعد در کتاب نور العین است و قد ورد کتاب ابن زیاد الی عمر بن
سعد بامر بالقیال و یحذر من الناحیه و الاهیال و کان ذلك اليوم الثالث من المحرم یعنی نامه ابن زیاد
علیه اللعنه آمد بوعمر بن سعد که در آن نامه مر می نمود و او را بجنک و پرهیز میداد و او را از ناخبر و اهل و ان
در روز سیم ماه محرم بود انتهی **واقعه هشتم** در کتاب وقایع الشهوات است که در روز سیم محرم
نامه از جانب لعین ظالم و مجید الله بن زیاد آمد بوی مولا الکونین حضرت ابی عبد الله الحسین صلوات الله
علیه **مؤلف گوید** ظاهر امر آنست که کیفیت آن در مجار و ناخ الواریج مکتوب است که چون
حضرت حسین علیه السلام در زمین کربلا ورود فرمود و چون پدید در برابر آنحضرت خیمه برافراخت انگاه نامه ابن
زیاد نوشت و او را خبر داد که من حسین علیه السلام را از راه و پیراه بکربلا آوردم و امثال فرمان نمودم لکن
مرا با او نه و جنک و محاربه نیست دیگر تو دانی ابن زیاد چون الهی یافت از ورود انجناب نامه بدو آنحضرت
نوشت که اما بعد یا حسین فقد بلغنی نزولک بکربلا وقد کتب لی امیر المؤمنین بزید ان لا اتوسد الوتر
ولا اشبع من الخبز و الحقک باللطیف الخیر او ترجع الی حکمی و حکم بزید بن معاویه و السلام یعنی حسین
خبر بمن رسیده که در کربلا فرود آمدی ها نا امیر المؤمنین بزید بمن نامه نوشته که من خوش نخواهم و سپهر نخورم و نا
آنکه تو را بقتل رسانم و با اینکه فرمان من بر می و بازید بیعت نمائی چون نامه آن شقی با آنحضرت رسید مطاع
نمود نامه را انداخت و فرمود لا افلیح قوم اشرار من ان المخلوق بسخط الخالق و استکار نشوند گروهی که
خوشنود مخلوق را بر گردانند بسخط خالق رسول عرض کرد یا اباعبد الله نامه امیر را چه جواب فرمائی فقال علیه
ما له عند جواب لقد حقت علیه کلمه العذاب فرمود نامه او را نزد من جواب نیست و عذاب الهی بر او لازم گردید
است چون رسول ابن زیاد برگشت و صورت حال را بر عرض رسانید انش کفر و نفاقش شتعل گردید و غرر محاکمه
آنحضرت را جزو نمود **واقعه نهم** در کتاب وقایع الأعیان است که در روز سیم محرم سال یکصد

من نایب
علیه اللعنه

نامه یوسف
بن زید

نود هجری به پیچ بر خال بر می در جیس هرون الرشید فحاشه و فاش کرد بد آنکه بر مک لقب جد پی
است و باین سبب و لاد او را بر امه گویند در جیب لیسرا و دره که نسب جعفر بر مک منتهی میشود و بملک
فرس او را و ایل خال مجوس بود و در نو بهار که معبد مجوس بود در شهر بلخ خادم بود و بعبادت اتش
قرار میداد و نا آنکه شعله انوار هدایت از مشکوه وجودش زبانه زد و بجلسته ایمان و زبور اسلام زینت
یافت و با عیال و اطفال و اموال خود بجانب مشق که دار الملک حکام بنی امیه بود توجه نمود و آن
کتاب جامع التواریخ نقل نموده که وصول جعفر به مشق در زمان ابانک عبد الملک بن مروان بود و بر قاضی
اصح در ایام حکومت سلیمان بن عبد الملک مروان بدار الملک شام رسید و چون ببارگاه سلیمان بن
الملک درآمد سلیمان رنگش متغیر شد و اشاره کرد که او را از مجلس بیرون برند پس خواص و ندما از صد
این حکم متعجب شدند سلیمان گفت که این شخص هر همراه دارد از این جهت او را بیرون فرستادم زیرا که
بر بازو من دو مهره بسته است که هرگاه بمجلس زهر را آورند آنها بحسب خاصیت حرکت کنند پس حضا
از کیفیت این حال از جعفر استفسار نمودند جواب داد که بلی چنین است در زهرانگیز من مقدار هجرت
است گفتند بچه جهت از آنگاه میدارم گفت بجهت آنکه در شاندا از ابرمکم پس بسبب این سخن جعفر بر مک
ملقب شد و بعد از این گفتگو سلیمان جعفر را بمجلس طلبید رخصت جلوس داد و آن دو مهره را ظاهر
کرد تا حاضران آن خاصیت را بعین البقین دیدند آنگاه از بر مک پرسید که مثل این امر غیر متشاهد
نموده بر مک گفت که در مجلس پادشاه نخب چیزیکه در غراب عدل این است دیدم ام سلیمان گفت
بگو چه دیدی گفت روزی پادشاه نخب بکار ورود نشسته بود و با قوتی گرانمایه در دست داشت
تا که آن جوهر نفیس را با فشار اظهار داشت نمودند ملک گفت هیچ غم نیست خازن را گفت
فلان صندوقچه را حاضر نما خازن بموجب فرموده عمل نمود سلطان قفل آنرا بگشود و از آن پیکر مانند
ماه برون آورد و در رود انداخت و الحال آن پیکر قطعه با قوت زاردها گرفته از آب بیرون
آمد سلیمان از شنیدن این سخن تعجب نمود اشارت کرد تا بنام والی نخب در باب طلب نماه کتابت
فلم آورند و بعد از آنکه زمانه قاصد برگشت ماه را باطلی بنظر سلیمان رسانید سلیمان همان زمان
با متحان ماهی اشتغال نموده صد انمقال بر و ظاهر شد در آن اثنا کسی دست بر طبل زد بادی از
ظاهر شد حاضران در خنده افتادند بر مک گفت این طبل علاج قولنج است با جمله بر مک اولاد
و مد زمان بنی امیه مغرور و مکرر بودند و رجال بنی امیه نسبت با ایشان اعزاز و اکرام می نمودند تا آنکه
بساط بنی امیه منطوی گشت و امر خلافت منتقل شد به بنی العباس ایشان نیز بدستور معهود نسبت

کتاب جامع التواریخ

کتاب جامع التواریخ

باز میگرد
باز میگرد
باز میگرد

باز میگرد
باز میگرد
باز میگرد

با ایشان رعایت مینمودند و در مقام اکر امایشان بودند و چون ابوالعباس سفاح که اول خلفای بنی
العباس بود بر مسند خلافت نشست به حضرت عباس (ع) منصب وزارت داد و او اول کسی بود که از برای
که بر مسند وزارت نشست و بتکفل آن منصب سراسر از گردید و اما امام باقری گوید اول من وزیر من
برهات خالد بن برمک لابی العباس یعنی اول کسی که از آل برمک خلعت وزارت پوشید خالد بن
برمک بود و او را از خلافت سفاح بر آن منصب بایستی بود و چون سفاح وفات کرد در زمان ابوجعفر
منصور ابوطوبه و بر پادشاه در امر وزارت استقلال یافت و خالد مغرول شد و فولد خالد در سال هفتاد
هجری در کت داد و فوتش در سنه صد شصت و پنجم هجری اتفاق افتاد و در هیچ یک از کتب تواریخ
نماند که از خالد غیر از بچه پسر مانده باشد و بچی بنجاوت و بدال و سناحت موصوف بود و از سناط
بخل و ظلم و اعمال ناشایسته منزّه و مبرا بود در کتاب و قیام الاعیان آورده که بچی بن خالد در فضل
و عقل و جمیع خصال حمیده در اکل حال بود و مهاد عباسی پسر خود هرون الرشید را در حال طفولیت
بچی سپرد و او را در دامن تربیت بچه نهاد پس چون هرون بعد از موت پدرش مهاد بر مسند خلافت نشست
حقوق بچی را منظور داشت و با او گفت یا ابا اننا جلستنی فی هذا المجلس و هذا من برکتک و تمینک
و حسن تدبیرک یعنی ای پدر تو مرا با این مجلس نشاندی و از برکت و حسن تدبیر تو منصب خلافت بمن
رسید انگاه انگشت خود را با و دارد و اصدار و ابرار مملکت را با و تفویض نمود و او را تعظیم و اکرام مینمود
و پدر خطاب میکرد ابراهیم ندیم در مدح هرون و بچی میگفت * ألم تر ان الشمس كانت سقيمة * فلما
ولی هرون اشرف نورها * بمن امن الله هرون و الله * فها رون والیها و بچی وزیر را * و نه
کتاب مذکور در سخاوت بچی بن خالد ذکر نموده که از استحقاق حکایت شده است که هر وقت بچه سوار
میشد و بقصد دار الخلافه بیرون میرفت هر کس که اول با و بر میخورد و دو بیت درهم با و عطا میکرد پس
روز چون سوار شد و از خانه بیرون آمد مرد شاعری با و رسید و این اشعار را در مدح او اناشاد نمود
باستی المحصول بچی ایچ * لك من فضل ربنا جنان * کل من مر فی الطریق علیکم * فله من نوالکم مائنان
مائنان درهم مثلی قلیل * هی منکم للفاطی العجلان * چون بچی این اشعار شنید گفت راست میگویی
دو بیت درهم برای او که است پس امر کرد او را بمنزل بر بند چون از دار الخلافه برگشت او را طلبید و از
حالتش استفسار نمود شاعر شرح حال خود را معروض داشت و گفت من زوجه اختیار نموده ام و در
حال عاجز از تهیه اسباب و لوازم تعیش با او و کسان آن زن مرا مخیر نموده اند بمن یکی از سرام با و
مهر که آن چهار هزار درهم است و با طلاق و یا وجهی که کافی باشد مخارج او را از زمانه که اسباب

نفل و مهتا شود پس بچی امر کرد چهار هزار درهم باو دادند برای مهر و وجه اش و چهار هزار درهم برای
 خرید منزل و چهار هزار درهم برای تأمین حاج منزل و چهار هزار درهم برای تهیه خادم و چهار هزار درهم
 برای تعیش و زندگانی او پس آن مرد شاعر بیست هزار درهم دریافت نمود و رفت و نیز در آن کتاب از
 تاریخ بغداد از محمد بن عمر و افندی نقل نموده که او گفت من در مدینه خجاطی داشتم و صد هزار درهم از
 مال مردم بعنوان مضارب به نزد من بود و آن مال در دست من تلف شد پس روانه شدم بسوی عراق و
 امدم بخانه پیچ بن خالد در دهلیز خانه با خدام و حجاب و نشستم و از ایشان درخواست نمودم که مرا اخذ
 بچی رسانند ایشان بمن گفتند اِذَا قَدِمَ الطَّعَامُ الْبَنَةُ لَمْ يَحْبِبْ عَنْهُ أَحَدٌ وَ نَحْنُ نَدْخُلُ عَلَيْهِ ذَلِكَ الْوَقْتُ
 زَمَانِيكَ طَعَامَ بَرَايَ وَاوَرَدْنَا حُدُودَ مَنَاعَتِ نَيْسَبَتِ از دخول برا و مراد از وقت نزد او مهر و پیر پس من
 نشستم تا زمانیکه طعام برای او آوردند انگاه حجاب مرا نزد او بردند و بر خوان طعام نشاندند پس از
 من پرسید که مَنْ أَنْتَ وَ مَا قِصَّتُكَ کِبْتی تو و قصه و حال تو چیست من شرح حال خود را بیان کردم که
 صد هزار درهم از مال مردم دست من تلف شده و فی الحال مطلوب ایشان هستم و عاجز مرا زاده آن پس
 چون خوان طعام را برداشتم و دست شستم نزدیک او رفتم که سر او را بوسم دیدم اظهار کراهت نمود و شتم
 گردید پس چون از نزد او برخاستم و رسیدم بموضعی که محل سواری او بود یکی از خدام او نزد من امد و یک
 بدو زد که هزار دینار در آن بود بمن داد و گفت الْوَزِيرُ يَقْرَأُ عَلَيْكَ السَّلَامَ و يقول لك استعن بهذا
 عَلَى أَمْرِكَ وَ عَدَّ الْبَنَاتُ غَدًا وَ زِيْرُ سَلَامٍ مِهْرًا نَدَبَتْ وَ تَوَدُّ مِثْلَكَ بِدَرَةِ وَ اسْتَغْنَتْ جُورًا مَرُوحًا
 و در فریاد باز گرد بوی ما پس آن بدو را گرفتم و از نزد او رفتم پس و زد دیگر نزد او امدم همان کیفیت
 روز پیش با او بر خوان نشستم چون طعام را برداشتم نزدیک او رفتم که سر او را بوسم مکروه داشت چون
 از نزد او برخاستم و رسیدم بموضعی که سواری او بود خادم او رسید و یک بدو زد که هزار دینار در آن بود
 بمن داد و گفت الْوَزِيرُ يَقْرَأُ عَلَيْكَ السَّلَامَ و يقول لك استعن بهذا عَلَى أَمْرِكَ وَ عَدَّ الْبَنَاتُ غَدًا وَ زِيْرُ سَلَامٍ
 مِهْرًا نَدَبَتْ وَ تَوَدُّ مِثْلَكَ بِدَرَةِ وَ اسْتَغْنَتْ جُورًا مَرُوحًا و در فریاد باز گرد بوی ما بدو را گرفتم و از نزد او
 رفتم و در روز سیم و چهارم نیز نزد او رفتم باز همان کیفیت در هر روز هزار دینار بمن عطا کرد انگاه
 چون نزد او رفتم که سر او را بوسم مکروه نداشت پس بمن گفت هَتَا بِنِكَ نَا كُنْ مَكْرُوهُ دَاشْتَمْ که سر مرا بوس
 آن بود که احسان از من بتوانش بود که موجب آن باشد و حال که بهر از من بتوانش نداشتند
 انگاه بغلام خود گفت فلان فرزند فلان خانه هین کن برای او و دست هزار درهم باو بده که صد هزار
 درهم برای راه دین او و صد هزار درهم برای صلاح سایر امور باشد پس بمن گفت در نزد ما باش گفتیم

کتاب
تاریخ بغداد
جلد پنجم
صفحه ۱۰۰

انصاف
کتاب

فصل در بیان

اعز الله الوزير اگر اجازت دهم بدم و قرض خود را ادا نمایم نگاه باز کردم و فوق است بحال من
گفت چنین باشد پس امر فرمود اسباب لوازم سفر مرا فراهم آوردند بگو مدینه رفتم و قرض خود را ادا نمود
مراجعت کردم و همواره ملازم او بودم مع الجملة هر دو الرشید بچی و اولاد او را مرتب رفیع داد و او
مملکت و رعیت را با ایشان تفویض نمود پس امور برامه بحد مستقیم شد که گفتند ان ايامهم عروس
و سرور و ناز و لایزال حکایات و بیعت ایشان در زمان هر دو الرشید معروف و مشهور است عظاما
ایشان در تواریخ مسطور است و احمد بن محمد بن ابراهیم بن ابی بکر بن خلکان صاحب تاریخ معروف که از
احفاد بچی بر مکی است بجملة احوال ایشان اشاره نموده و پوشیده نباشد که برامه بدینحال در عزت بودند
تا سال صد و هشتاد و نهم هجری رسید در آن سال نکبت و خوارگی ایشان را نمود و اخرا قبال ایشان در حوض
غروب و زوال رجعت نمود و کیفیت بدینجی ایشان و نکبت روزگار ایشان و قتل جعفر و زایل شدن دولت
ایشان طویلست مقام را گنجایش بیشتر از این نیست از سندی بن شاهک منقولست که شبی از شبها در غرته
مشرقی که در جانب مغرب بغداد بود جعفر بن بچی بر مکی را در خواب دیدم که جامه مصبوغ بمصفر پوشیده
و این دو بیت را میخواند * کان لم یکن بین الحجون الی الصفا * اینس و لم یس بمکه سائر * بلخی
کما اهلها فابادنا * صروف اللیالی و الجود العوار * پس فریاد کرد و گریه و گشت و گشت
و ابایی از خواص خود در میان نهادم او جواب داد که این خواب اضغاث احلام است تعبیه ندارد پس دوم مرتبه
مرا خواب ربود هنوز چشمم گرم نشده بود که او از مردم و صدای دق الباب بگو شدم رسید لاجرم برخاستم و رفتم
باب اشاره نمودم ناگاه سلام بن ابرش که از جمله خدام رشید بود و پیوسته بمرانجام امور مامور میشد از در داخل
شد بجز در بدن او لرزه براندام من افتاد و گمان بردم که در باره من حکمی صدور یافته چون سلام نشست
مکوبی که مخوم بود بخاطر هر دو الرشید بمن داد و مضمون آن مکوب این بود که چون این کتاب بتو رسید
فی الحال بمصاحبت سلام بن ابرش خانه بچی بر مکی را احاطه نمائ و او را گرفته در محبسی که منصور زنادقه را
باز داشته بود مجبوس گردان و بهین دستور بادم بن عبدالله را باخذ و قید فضل بن بچی مامور نما و بعد از
آن اصحاب خود را بگرفتن اولاد و اخوان و اقربای ایشان امر کن چون سندی بن شاهک بر مضمون کتاب
رشید واقف گردید حسب الامر همان شب بچی فضل و اولاد و اتباع برامه را در قید در آورده مجبوس
گردانید و بچی قریب دو سال در زندان با انواع بلاها مبتلا بود و در سنه صد و یقوله نود و یک هجری
روز سیم محرم در زندان فجاءه وفات کرد و فضل چند گاه دیگر بعد از پدر در زندان ماند و عمر او نیز در
زندان بسر آمد و بچی چهار سپهر داشت فضل و جعفر و محمد و موسی اما فضل از جمیع اخوان در باب ایشار

در بیان

در بیان تاریخ
در کتاب

در تاریخ من ملوک
الأرض من طوارق
که نوروز سال پدید
چهل و پنج هجری موافق
بود باروز پنجمین
سپتامبر محرم سنه
تقویم

در تاریخ من ملوک
الأرض من طوارق
که نوروز سال پدید
چهل و پنج هجری موافق
بود باروز پنجمین
سپتامبر محرم سنه
تقویم

درم و دنیا بیشتر مبالغه میکرد و لیکن نسبت بآنها روزگار لازم تواضع بجا میآورد و اما جعفر بن محمد با وجود
وفور وجود و سخاوت متواضع بود و در وصف انشاء و کتاب بدیضا می نمود و منصب وزارت رشید تعلق بوی داشت
و از پادشاه بر اخوان دایم بنایب و تفریب میفرستاد مؤلف گوید که شرح حال جعفر و کیفیت قتل او و زوال دولت
برامکه در اول صفر خواهد آمد آنست که و اما محمد بن محمدی بصفه علوهت و میل بایستفای سر و دولت موصوف
و معروف بود و اما مومنی در شجاعت و جلالت بی شبهه نظیر بود و لهذا در باره او لایحه گفته اند اولاد محمدی
اربع کاتب الطبايع فتم از اخبارهم طبایع الصنائع در کتاب حبیب التبر آورده که از اول زمان ابان رشید تا
اوائل زمان سنه یکصد و هشتاد و یک که مزاج هر دو بر برامکه متغیر شد زمان رفق و وفق و عقد و قبض و بسط امور
ممالک عالم در قبضه اختیار محمدی و اولاد نام داشت بود و احمد بن یوسف قمرانی در کتاب اخبار الدول آورده که اخبار
برامکه بسیار است و سزاوار است که هر مورخی ذکر صفات ایشان را طراز تاریخ خود قرار دهد زیرا که در ذکر صفات ایشان
پنج فایده است اول آنکه شخص که هر چون صفات ایشان را بشود که مراد از یاد گردد و دوم آنکه آدم بخیل چون شرح حال
ایشان را بشود بخل را بر خود نیک و عار میداند سیم آنکه شخص ادیب از ادب ایشان اقتباس مینماید چهارم آنکه
مغرور بدینا چون حالات ایشان را بداند و آگاه شود بران بلیات که برایشان وارد آمد بعد از عزت و سلطنت عبرت
بگیرد و باقبال دنیا دل نبندد پنجم آنکه هر کس روزگار ایشان را بشناسد و ناسی با ایشان مینماید واقع
در کتاب تاریخ الخلفاء و اخبار الدول است که در روز سیم محرم سنه شصت و شصت و ششم هجری مستنصر
بالله مصر مفقود شد و اثری از او معلوم نشد و در کتاب تنه المنتهی وقایع الشهور نیز مفقود شدن او را در
سیم اینماه ذکر نموده اند و این مستنصر عم معصم بالله است و او از قسم دوم خلفای عباسیین است که در مصر السلطه
داشتند و ایشان پانزده تن بشمار رفته اند و سلطنت ایشان در سی و پنج سال طول کشید و اول ایشان
مستنصر بالله بود که کنیه اش ابوالقاسم و اسمش احمد بن ظاهر نام الله است و او در زمان قتل مستعصم در بغداد بود
چون مستعصم کشته شد در مصر نمود و در اینجا نسب خود را بیان کرد و سلطان الملك الظاهر قاضی القضاة و
سایر اکابر و رؤسای مصر با او بیعت نمودند و نام او را در خطبه ذکر نمودند و باسم او سکه زدند و چون سلطنتش
قوت گرفت بعزم تخریب عراق لشکر بر داشت و بدمشق آمد و از اینجا نااهبت که شهره است از شهرهای عراق عرب
فتح نمود و چون بر زمین عراق رسید لشکر عراق آماده جنگ او شدند و با استقبال از بغداد بیرون آمدند و کار را
کردند که جماعته از مسلمانان کشته شدند و خلیفه مفقود شد و هیچ اثری از او معلوم نشد و بقوله در بین محاربه
کشته شد و مدت خلافت مستنصر قریب ششماه بود مؤلف گوید که در سیزدهم ماه رجب بیست و نهم هجری
نیز او را ذکر خواهیم نمود انشاء الله واقعه یازی هم در تاریخ منظم ناصر در ذکر وقایع سال هزار و سی

*(چهارم محرم) *

*(۹۶) *

بیست و چهار هجری گوید که در وقایع سال قبل مذکور شد که سپهر فردرژ و نسل بلخی انگلیس در بیست و هشتم ذیحجه وارد دارالخلافه طهران شد بلخی شارالیه در روز سیم محرم این سال بحضور اعلیحضرت خاقان کشورشان فتحعلشاه شرف شد نامه مهر علامه پادشاه انگلیس از باب یک قطعه الماس گرانیه که برسم هدیه پادشاه انگلیس برای شهریار ایران انفاذ داشته بودند بحضور مکرمت ظهور خاقان تقدیم نمود و آن قطعه الماس را گوهریان بمبلغهای خطیر بها نموده قیمت گذاشتند خلاصه سفر انگلیس مشمول تفقذات شاهانه گردید پس از چند روز باز به بلخ رفت و در حضرت مستطاب نایب السلطنه و بعد دولت علیه مقامی منعجهر بمانید و بواسطه او عهد و پیمان با این دولتین و انگلیس منعقد گردید **واقعه ی وازی** هر دین واقعه اینست که در ذیل وقایع ماضیه ذکر مینمایم در روز یکشنبه سیم محرم مؤمنین زاد و بخت غنیمت زین خشت بضافت حضرت نوح دعوت میکنند لفظ خبر این است **فَمُنَادٍ يَوْمَ الْاِحْدَاخِضِرُ اِضْبَاةُ نُوحٍ فِي جَنَّةِ النَّعِيمِ** و ماخذ این خبر در دو زمانه مذکور شد

نیکو فایده

نَدَبِل **یَیْ کَرِیْمَ فَايَیْ رُوسِیْمَ حَرَمَ یَقُولُ بَعْضِی اَهْلُ سِرِّ تَوَاتُیْ** **واقعه اول**

در کتاب تقویم الشریعه و وقایع الشهور مسطور است که در روز سیم محرم حضرت یونس از شکم ماهی نجات یافت و جمهور مورخین این واقعه را در نهم محرم نوشته اند **واقعه دوم** در کتاب کامل التواریخ و تاریخ ابد القدا و منظم ناصر است که در روز سیم محرم سال بیست و چهارم هجری مردم مدینه با عثمان بن عفان بیعت کردند و امر خلافت بر او قرار گرفت و تفصیل این در چهارم اینها خواهد آمد انشاء الله **واقعه سیم** در کتاب بحر المصاب از ریاض المصاب نقل نموده که در روز سیم محرم امام حسین علیه درود فرمود بکربلا **واقعه چهارم** در قبول مسعود در مروج الذهب در روز سیم محرم در بیت و پنجاه و دوم هجری مردم بغداد مستعین بالله را از خلافت خلع نمودند و معتز بالله را بجایگزینی بنشانند و ما بجملی از کیفیت این واقعه را در دو زمانه اینها ذکر نمودیم و در چهارم اینها نیز خواهد آمد **تکمیل علامه مجلسی** در کتاب زاد المعاد آورده که شیخ مفید علیه الرحمه گفته است که روز سیم محرم روز مبارک است و در آن روز حضرت یوسف علیه از چاه بیرون آمد هر که آن روز را روزه دارد **حَقَّالْ کَارِهَاءَ صَعَبَ بَرَاوِاسَانْ گِرْدَانْدِ وَغَمَّهَائِیْ اَوْرَا زَا بِلْ گِرْدَانْدِ** *

سبب فایده

فصل چهارم ***(یَیْ کَرِیْمَ کَرِیْمَ رُوسِیْمَ حَرَمَ) *** **واقعه اول**

در کتاب وقایع الشهور آورده که در روز چهارم محرم قاسم بن زیند حضرت ادم علیه متولد شد و در کتاب مذکور در پنجم محرم نیز ولادت قاسم بن زکریا ذکر نموده و در تاریخ التواریخ گوید که ولادت قاسم در سال یکصد و بیست و پنجم هیوط اتفاق افتاد و علامه مجلسی رجوة القلوب آورده که بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه مرویست که فرزند ادم که برادر خود را کشت قاسم بن زیند بود که در بیست متولد شد بود و بعد از نقل این حدیث فرمود که این

و زمین پراز گرد و غبار کردید هذا حضرت ادم بمفهوم این ایات برای هابیل مرتبه خواند :
 تَغَيَّرَ الْبِلَادُ مِنْ عَلَيْهِمْ فَوَجَّهَ الْأَرْضَ مَغْبِرَ قَبِيحٍ * تَغَيَّرَ كُلُّ ذِي طَعِيمٍ وَلَوْ أَنَّ * وَقُلْ بَشَاةُ الْوَجْهِ لَصَبِيحٍ
 مرویست که چون قابیل برادر خود را کشت بدنش پناه شد و حضرت ادم از او روی برگردانید و او را از نزد
 خود براند و فرمود اِذْهَبْ طَرِيدًا اَشْرِدًا و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که فرمود در زمان حضرت
 ادم و حشبان و مرغان و درندگان و هر چه خدا خلق کرده بود با هم مخلوط بودند و امیرش میکردند پس چون پسر
 ادم برادرش را کشت از یکدیگر نفرت کردند و ترسیدند و هر چو از بسو شکل خود و نوع خود رفت و از حضرت امام
 رضا علیه السلام منقولست که مردی از اهل شام از امیر المؤمنین علیه السلام پرسید از قول حق تعالی تَوَمَّرَ بَقَرٌ مِنَ الْخَيْلِ
 روزی که بکر بز مرد از برادرش فرمود که قابیل از برادرش هابیل خواهد گرخت و پرسید از نحوست روز
 چهارشنبه فرمود که آن چهارشنبه آخر ماه است که در تحت الثعاع واقع شود در چنین روزی قابیل هابیل را
 کشت و مکشوف باد که در موضع قتل هابیل اختلافست بین ارباب سیر و تواریخ بعضی گفته اند که قتل هابیل
 در کوه نود واقع شد و برخی گویند که در عقبه کوه حرا واقع شد و حرا بالکسر کوهی است از کوههای مکه که حضرت
 رسالت صلی الله علیه و آله پیش از نبوت چند روز در غار آن بعبادت مشغول بود و حرا بالضم نیز آمده و زمره
 برانند که مقتل او کوه قاسیون است و آن کوه پست از کوههای دمشق و از برای او قبر بزرگ است بر قلعه کوه بلند
 در وادی برد نزدیک قریه الحبیبیه و جمعی اعتقید بر آنست که موضع قتل هابیل نینسی است که مسجد جامع بصره
 در آن واقع شد بالجمله در بخارا الانوار و ناسخ التواریخ است که اول کسیکه آتش پرست شد قابیل پسر ادم بود
 که چون برادرش هابیل را کشت حکم الهی بر قصاص نازل شد و حضرت ادم علیه السلام خواست و از قصاص نماید پس بدین
 سبب از پدر و مویش گردید و در ویران نهاد و در کوه و صحرای بصره و بالاخره از بیم پدر و هراسان شده بکلی فرار
 کرد و بجانب یمن رفت و باغوی شیطان چنان دانست که هابیل آتش پرست بود که قربان او در جهنم قبول یافت
 و آتش او را سوخت و پند پس آتشکده ها ساخت و پسر شدن آتش اقدام نمود و پروردگار خود را نمیشناخت و به
 فرزندانش غیر از آتش پرستیدن چیزی میراث نداد بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که بدترین مردم
 از جهت عذاب روز قیامت هفت نفرند اول ایشان پسر ادم است که برادرش را کشت و دیگر نمرد و فرعون
 و دو کس از بنی اسرائیل که یکی یهود را گمراه کرد و دیگری نصاریه را گمراه نمود و دو کس که این امت را گمراه نمودند
 یعنی فلان و فلان و منقولست که روز امام محمد باقر علیه السلام در مسجد الحرام نشسته بودند طاوس نماز بر وفق
 خود گفت میروم از او مسئله میپرسم که نمیدانم جوابش را میداند یا نه پس آمدند خدمت آنحضرت و سلام کردند
 طاوس پرسید که ابا میبدان کد امر روز بود که ثلث مردم مردند حضرت فرمود که هرگز ثلث مردم نمردند غلط کردی

تغییر
 بصره
 نینسی

بالفتح ثم التكون و
 قال المجمل جبل بمرابطة
 عنده كان ادم عليه
 وهو انصب جبل الار
 و قال كذا قال
 در کتاب مراد الاطلاع
 گوید که قاسیون بالفصحی
 و بین مهله و البناء
 تخفها نطقا مضمومة
 و آخره نون الجمل المشرف
 على مائة دمشق فیه علة
 مغاير بر رفته اثنا و الف
 لحن فلك وهو الآن
 محلة كبرية ممتدة في سفح
 الجانوب و ربط و مدار
 و جمانا بصل فيهما
 الجمعه منه عفي عنه

تغییر
 بصره
 نینسی

(چهارم مجرم)

(۶۹)

خواست بگوئد ربع مردم گفتی ثلث مردم عرض کرد این چگونه بود فرمود روزی که در دنیا آدم و حوا و هابیل و قابیل بودند و قابیل هابیل را کشت چهار یک مردم مردند عرض کرد راست گفتی حضرت فرمود آبا و اجداد آنکه با قابیل چه کردند گفت نه فرمود او را در چشمه آفتاب و پنجه انداختند و آب گریه بر او میریزند تا روز قیامت پس پرسید که کدام یک پدیده مردمند گفتند با کشته شده فرمود هیچکدام نبودند بلکه پدیده مردم نیست پس مردم بودند و نیز از آنکه در اوست که در عقب بلاد هند شخصی هست که او را بر پایا داشته اند و پلاس پوشیده است و ده نفر بر او میوفند که هرگاه یکی از آنها بمیرد اهل آن قریه بدلال او را بیرون میفرستند پس مردم میپندارند و آن ده نفر که نمیشوند و چون آفتاب طلوع میکند روی او را بوی آفتاب میگردانند و همچنین پوشه روی او را مدام آفتاب میگردانند تا آفتاب غروب کند و در هوای سرد بر او میزنند و در هوای گرم آب گریه بر او میزنند پس مردی بر او گذشت و گفت کیستی تو ای بنده خدا پس نظر کرد روی او و گفت ای حق ترین مردم و ای غافلترین مردم از اول دنیا تا بحال من در اینجا ایستاده ام و غبار تو کسی از من نپرسیده که تو کیستی پس فرمود که میگویند او پس از آن است که برادرش را کشت و افعی و قمل در اختیار داشت و نفاس الباب و نفوس الشریعه مدکور است که در روز چهارم محرم قصر نمود و خواب شد ظاهر امر از قصص نمرود همان مناره بود که انحراف و در زمین بابل بر آورد و بر آن بالا رفت که با خالی سموات مبارات نماید و ما گفت بالا رفتن نمرود را بر مناره و بر انداختن او بجانب آسمان و کیفیت نزولش را بر زمین در واقعه اول روز سیم محرم تفصیل ذکر نمودیم بدانکه فی بناس بن نمرود اول بعد از سلطنت مادر و اثار ملک پدگشت و او معاصر حضرت ابراهیم علیه التحیه و السلام بود و او را نمرود ثانی گویند و با اتفاق ائمه مورخین اکثر ملوک و وزمین بناس را بتعظیم و تجلیل نمیکند مبادا او را از غایت ترم و تکبر تماثلها بصورت خویش بر داخله خلق را برستش آن مامور ساخت و مردم بعبادت آن تماثلها قیام نموده عبده او ثانی و احسان گشتند در تاریخ جیب استبر آورده که نزد جمیع مورخان نمرود ولد کنگان بن کوش بن ارم بن سام بن نوح است و آن کافر مشهوره مالک مالک شرق و غرب عالم گشت و تملک ربع مسکون را در حیطه تصرف در آورد و در متون الاخبار و بعضی دیگر از کتب فضلاء خبرت اثار مسطور است که هیچ یک از ملوک تملک روز زمین را تصرف ننمودند مگر چهار کس و مؤمن و دو کافر اما از مؤمنان حضرت سلیمان بن داود علیهما السلام و از کافران نمرود و بخت انصر و در تاریخ التواریخ است که نمرود روزگار بدین برآید و سال روز پیشمر و بباط مملکت را بکام هوا و هوس پیشبرد تا روز خلید بن غاص که از منجین او بود و سمت امپار و اختصاص داشت او را بخلوتی دعوت کرد و باو گفت که از اقربان بنو حمران معلوم میشود که در این بلد ولد کیوت وجود پوشد و بعرضه شهر و خرامد که پس از بلوغ بفنون کمال برسد

و در این مجلد
در بیان این
مجرم

مناوات
مناوات کردن با کس
صفت

در این مجلد
در بیان این
مجرم

بر آن
چون این عظمی را از
و فقه
برهان جامع

دولت را قرن ذات سازد و بر داشتگان سلطنت را به نشیب مکتب اندازد و پس از شنیدن این مقال
 امر کرد که مردان را از زنان جدا کنند و مردان را از شهر بیرون نمایند و زنان در شهر بمانند و هر زن حامله قابله فرستاد
 که اگر پسر منولد شود او را بکشند و در انجام این مهم صد هزار طفل رضيع را کشت و عاقبت انجام مراد او مهمل
 ماند چه غرض از مراقبت این امر قتل خلیل الرحمن بود و آنحضرت از ملک مئان خطاطان داشت بالجمله
 چون نمرود از خلیل مایوس شد بمعاذات پسران جلیل میان بر بست و امر کرد که در زمین بابل مناره بلندی
 بر آورند که باشد همدوش و با سپهر هم اغوش بود پس برانمناره برآمد که با خالق مساوات مباد و از
 اینجا چون نظر کرد بعد سپهر مناره را همچنانکه از دگر زمین میدید یک مقدار یافت پس خجل و شرمناک فرود
 آمد و روز دیگر آن بنای عظیم در افتاد و او از به چنان هابل بگوش اهل بابل رسید که از هوش بیگانه شدند
 و چون بخود باز آمدند لغات خویشان را فراموش کردند و از هول انصداء تبلیل و تغییر و النسء ایشان پدید
 آمد بدین سبب آن بلده را بابل نامیدند و از آن روز نشأت و تفرق لغات پدید آمد از آنجمله نوزد زبان
 در میان اولاد سام پدید گشت و هفتاد زبان در اولاد حام متداول شد و اولاد یافت بسی سخن با تکلم
 نمودند و در نفائس اللبایب از رق المنشور و نقل نموده که چون انکار طاع از بالای انقصر فرود آمد از مهت
 هبت الهی بادی بوزید و آن بنا را از بیخ و بنیاد بر کند و چون انقصر خراب شد سرش در دریا افتاد و باقی آن
 بر خانه ها نمرود بان واقع شد خانه ها ایشان را خراب کرد و این در روز چهارم محرم بود مردیست که چون از
 قصر خراب شد صدائی چنان هائل از آن پدید گشت که از حور و سم انصداء نمرود بلرزید و مردمان چون
 انصداء داشتند تبلیل و تغییر و النسء ایشان پدید آمد و هفتاد و سه زبان تکلم نمودند و بدین سبب
 آن بلده را بابل گویند در منہج الصادقین آورده که آن شهر پیش از آن کوثر نام داشت و از محمد بن جریر طبری
 نقل نموده که در زمان نمرود زبان همه مردم سرپای بود چون سقوط صبح واقع شد زبان مردم از اختلاف
 پدید آمد هر قومی بزبان سخن گفتند و هیچک زبان دیگر را ندانست و هفتاد و دو زبان در عالم پدید
 شد در منہج الصادقین و نفائس اللبایب که حقیقتا اشاره بخیریه قصر نمرود و خانه ها نمرودین نمود و اینجا
 که فرموده قد مکر الذین من قبلهم فآیة الله بنیانهم من القواعد فخر علیهم السقف من فوقهم و انهم
 العذاب من حیث لا یشرعون یعنی بدینکه مکر نمودند انقومیکه از این پیش بودند پس آمد فرمان
 خدا بخیریه آن بناها که بر افراشته بودند از جانب اساس قواعد باینکه اول قواعد و ستونها خانه ها ایشان
 متزلزل شد پس بیفتاد بر ایشان سقف خانه ها یعنی اول بام بر سر ایشان فرود آمد و بعد دیوارها و بنائشان
 است با نهادن کل و هلاک ایشان و آمد عذاب خدا ایشان را از آنجا که ندانستند یعنی در وقتیکه فارغ البال

انصداء و نفائس
 بابلک
 الالسن ای اخلط

سوره نحل
 آیه ۲۸
 و انصداء
 و نفائس
 و القواعد

(پنجاد و محرم)

(۱۰۱)

از کتب معتبره
در بیان معانی
و تفهیم معانی
و تفهیم معانی

از کتب معتبره
در بیان معانی
و تفهیم معانی
و تفهیم معانی

بودند و گمان نمیدادند بر سبب عذاب مؤلف گویند از آنچه که در این واقعه ذکر نمودیم مکشوف گردید که اول
تمام زبانها و لغات مخالفه هفتاد و دو زبان است و بر اهل خرد و دانش پوشیده نیست که در اختلاف
لغات و السنه مردمان حکم و مصالح کثیره مندرج است چنانکه حضرت حق سبحانه و تعالی در کلام خود فرمود
وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالاخْتِلَافُ السِّنِّ وَالْوَالِدَاتِ اِذَا رَزَقْنَهُنَّ يَتَفَرَّقْنَ يَعْنِي وَاز
آیات و آله بر قدرت پروردگار شما افزیدن اسماءها و زمین است و اختلاف زبانها شما است در لغات
که هر صنفی را لغتی الهام نموده و دیگر اختلاف رنگها شما است در سفید و سرخ و سیاه و زرد برای اینکه تمام
و تعارف باشد میان شما چه اگر این نوع اختلاف نبود و آدمیان متوافق و متشاکل یکدیگر بودند هر اینه
تجاهل و التباس میشد و امتیاز بین الاشخاص مشکل بود و بسیار از مهمات معطل میماند از آنکه در ذلک
لآیات العالمین بدو سبب که در این اختلاف السنه و الوان شما با اینکه از بابت پدر و مادر هستید آيات و نشانها
قدرت ما است مرهغه عالمیان را یعنی بر هیچ غافل از جن و انس پوشیده نیست و همه میدانند که در این اختلاف
حکمت کلبه مندرج است و اقصای ستمی در این روز حضرت یوسف علیه السلام خود را بر روی قبر مادرش داخل
افکند و بقلوس غلامی بر روی آنحضرت زد که بفهم من تفسیر منج الصادقین و تفصیل این اجمال بدینضم
است که چون کاروانیان مدین یوسف را از نسیب چاه بر آوردند برادران یوسف را خبر دادند و آمدند نزد
مالك گفتند که این غلام ما است که از ما گریخته مالك گفت اگر او را خواهید بشماره و اگر نه و بر ما بفرستید
گفتند او را بفروشیم مالك گفت بچند بفروشید گفتند هر چه میخواهید بدید اما بشرط آنکه و بر او را
ولايت بیرون برید و غل و گردنش بید و دست و پا بشمارد و زنجیر کشید زیرا که او گریزنا است و چون غلام
است بجز در سرکش و پراگرنه و تشنه بگذارید تا رام شود یوسف برادران نظر می نمود و سخنان غضبنا
ایشان را میشنید و پادای سخن گفتن نداشت پس برادران بزبان عبری یوسف گفتند که اگر در آنچه ما میگوئیم
میکنیم ترمز کنی و خلاف آن گوئی با شمشیر ایدار سرت را از بدن جدا سازیم الفصه چون مالك یوسف را
خرد پاداران خود گفت که غل و زنجیر حاضر کنید چون یوسف را چشم بر غل و زنجیر افتاد بغان برداشت مالك
گفت این غلام اضطراب مکن که بندگان گریزنا را از زل غل و تشویش زنجیر چاره نیست یوسف گفت من نه
غل و زنجیر بغان ادم بلکه از انحال یاد کردم که خدا تعالی مالکین و زجر امر فرماید که بگیرد این بنده را
را و غل بگردن او بید که گردن از طوف خدمت ما بچید است و پا بشمارد و زنجیر کشید که قدم از دایره
ما بیرون نهاده است مالك از گفتار او متحیر شد و اهنه باو گفت این غلام من تو را در نظر خواهم گان تو بند
میکم دل خوشدار که چون ایشان بروند و از این منزل کوچ نمایم بند از پا و غل از گردن تو بردارم پس حضور

معارف و فضیلت
از باب اول

اليعقوب

از کتب معتبره
در فضیلت

برادران پلاس کهنه برانجناب پوشا بپندند و انواع قهقهه و عجبش شنوایند پس فرزندان یعقوب
خاطر جمع کرده رؤیای بکفان نهادند و یوسف بآرد بگر آغاز گریه کرد مالک گفت دیگر چرا میگری و اضطراب
و در صبر و سکوت بر خود نمیکشائی فرمود ای مالک تحمل فراق ندارم مراد ستورده نافر و شندگان خود را بپند
و ایشان را و داغ نماهم مالک گفت ای غلام من از ایشان اثر مهر و محبتی نیست بتو ندیدم تو چگونه با ایشان رفت
میکنی فرمود اگر ایشان را از من نفرتست مرا با ایشان رغبت است و اگر ایشان مرا دوست ندارند من ایشان را دوست
دارم تو کراتی فرما و ایشان را بگوی تا توقف کنند مالک او را زداده که ای جوانان! اهنه باشد که این غلام میخواهد
شمارا و داغ کند پس یوسف زنجیر کشان زد برادران آمد و گفت بغیر این هر چه بامان کردید من تحمل کنم و توقع
من است که پدر مرا تسلی دهد و در وقت گریه بفرود تو ایند مرا غاثان پیر مبتلای هجران کنی و من غریب
از یاد مکن! او بدید بود دیگر در آمد و یوسف را در کنار گرفت و گفت ای جان برادر مرا نه باش و کار خود را با خدا
و آنگاه از پس چون برادران یوسف رفتند شری آوردند و یوسف را با پلاس و غل و زنجیر بر بالای شرف افکندند
و غلام بدو و بدخون را که بقا و سر نام داشت بروی موکل نمودند و بجانب مصر روان شدند و ایشان هم
شب میرانند سحر بود که بمقابر آل اسحق رسیدند ناگاه یوسف چشمش بقبر فادرس را چهل افتاد به اخبار خود
از بالا ای شری و قبر فادرس را افکند و از تربت عهد کور که یاد کرد و مهر و شفقت مادر بخاطر آورد و قطرات عبرت
چون باران پندانه بر دوش او روانی و بخت گرفت و فریاد کرد و اماه از فیه راسک و انظر الی ابنیک المغلول
ای فادرس برادر و پرده خال از پیش نظر و در کن و بحال فرزند دلبند خود بنگر! اما در منم فرزند تو که غل بر گرد
نهادند و اسیر و از پلاس بر من پوشا بپند اند و دست پاهم بر زنجیر بسته اند و بهمت بندگی مرا فروخته اند و
پدر پیر مرا با نش هجران سوخته اند ناگاه از قبر چهل صبح برآمد و او کلاه و اقره عیناه اکثر همتی و از دست خونی
ای فرزند پسندید من و اینور دید من غم و اندوه مرا افزون ساخت و خون مرا بسیار نمود و جانم را به تیغ
افکار نمود فاصبر ان الله مع الصابرین پس صبر کن بدو سبکه پاره و مد کا و خدا با صابران است پس
چون هوا روشن شد غلامی که موکل بود یوسف نظر کرد و یوسف را بر شری دید چون از راه برگشت یوسف را
دید که بر سر قبر نشسته و زار میگری پس ای غلام بی رحم و جفا کار از روی قهر و غضب چنان طباچه بر روی یوسف
زد که رخسار نا زکشت از زخم آن طباچه بشکافت و در و مبارکش خون الوده گشت گفت ای غلام خواجگان
راست گفتند که تو گریز پائی یوسف هیچ نگفت اما از درد سیلی چنان نالید که غلغله در صوامع ملکوت و در
درج و امع جبروت افتاد و فی الحال باری برآمد و گرد و غبار بر رخاست و ضاعقه بر او در هوا پیداشد و
خروش رعد برق بپیشاب ظاهر گشت کار و اینان گفتند ما در این چند روزه از خود گاهی نمی بینیم که موجب

(چهارم محرم)

(۱۰۳)

این عقوبت باشد پس انعام سنگدل بنامد گفت این صورت از شوی حامله من است چون من در این شب
 طبایفه بر روی این غلام عری زدم و او اشک در دیده برگردانید و بدرد دل ناله کرد مقارن انحال این صورت
 واقع شد مالک گفت این غلام سبب این نادب چه بود گفت برای اینکه او خود را از شر انداخته بود و لایق
 گریختن داشت مالک گفت ای بی عقل چگونه کسی با غل و زنجیر تواند گریخت پس پسر یوسف آمد گفت ایچون
 قصد گریختن دارم فرمود ای مالک من سر بر پای گیرند و مرا مایه خاک مادرم رسیدم صبر تحمل از من
 گشت و رشته طاقم به تیغ اضطراب بریده شد چون مادرم هرگز گمان نمی کرد که من با غل و زنجیر بجا آیم
 رسید و داغ بندگی بر رخسار جگرگوشه اش خواند کشید چون قبر بردیدم به اخبار خود را از بالا شنید
 انداختم و غم دل با او میگفتم و قصه پر غصه خود را بر او میخواندم که این غلام بنامد و طبایفه بر روی من زد و
 نفرین نکردم همین بود که اهی از دل پردرد بر آوردم کار و آفتابان چون این سخن از یوسف بشنیدند بگریه
 درآمدند و آغاز تضرع و زاری نمودند که ایچون این گودی که بر اینکجه فرو نشان پس یوسف بخواست
 و آب بچنانید و الحال باد بیا را میدو اضااف شد چون مالک این خال را مشاهده کرد در حال بفرمود که غل از
 گردن و بند از دست و پای یوسف برداشند و جامه ها تنگ و پویشانند او را بر راحله تیز و سوار
 نمودند مؤلف گوید بقیه این قصه در روز دهم و سیزدهم اینها ذکر خواهد شد **واقعه چهارم**
 تکلم نمودن حضرت عیسی در روز چهل ولادت و شهادت دادن انجناب بر اثر مادرش مریم بدانکه
 جمهور مورخین را عقیده است که عیسی در شب بیست و پنجم ماه ذی القعدة متولد شد و شیخ طبرستان
 الله علیه در تفسیر مجمع البیان فرموده که عیسی تکلم نمود با قوم در وقتیکه چهل روز از عمر او گذشته بود
 بنا بر این سخن گفتن آنحضرت در روز چهارم محرم بوده و بعضی مفسرین گفته اند که آنحضرت در روز اول
 ولادتش تکلم نمود و العلم عند الله بدانکه حقیقاً او نفرستید از ابی بد خلق فرمود و جو پویشانند
 نا آنکه علامت و حجتی باشد بر کمال قدرت او یکی حضرت ادم و دیگری عیسی بن مریم چنانکه در سورة ال عمران
 ان مثل عیسی عند الله کمثل ادم خلفه من تراب ثم قال له کن فیکون بد رستیکه مثل عیسی زنده شد
 در خلق شدن او به پدر مانند مثل ادم است که خلق کرد خدا او را از خاک پس گفت مرا در آ باش پس او پدید
 وجود یافت مرستی که جبرئیل با مر حقیقاً از زمین آمد و در گریبان مریم رسید پس در همان شب مریم حامله شد
 بعینی در بامداد وضع حمل او شد تمام مدت حمل او نه ساعت بود بعد ماه حمل زنان دیگر در تفاه
 و توارنج معتبره مذکور است که چون عیسی متولد شد یوسف بنجار که پسر عم مریم بود عیسی را در برگرفت
 مریم را با خود برداشت و برد در غار که در آن حد بود و ناچار چهل روز بخت متکا را ایشان قیام نمود

مالک مالک
 یوسف یوسف

و این سخن
 از کتاب
 تاریخ طبرستان

و بعد از آن مرده عیسی را برداشت و هر سه از غار بیرون آمدند پس هر یک رفت بسوی قوم خود در حالیکه قنانه
عیسی را در بر گرفته بود چنانکه حضرت عیسی فرموده است فَأَنْتَ بِهِ قَوْمُهَا تَحْمِلُونَ چون چشم قوم را بر او افتاد
و آن کودک را در بر آوردند گفتند یا مَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَيْئًا فَرِيًّا ای مریم بدو سبب که آمدن با چنین زشتی
تبعی به شوهر این فرزند را از کجا آورده ای یا اَخْتُ هَارُونَ مَا كَانَ أَبُوكَ أَمْرًا سَوًى وَمَا كَانَتْ أُمُّكَ بَعِيًّا
ای خواهر هارون نبود پدر تو عمران مرد بگد و نبود مادر تو حنه بنت فاقور زناکار و فاجره در تقصیر منتهج
القصاد قین از پیغمبر صلی الله علیه و آله روا کرده که هارون مرد صالحی بود در بنی اسرائیل که مشهور بود بتقوی و
پرهیزکاری و هر کس بصلاحیت شهرت میکرد و برانست با و میدادند آورده اند که چون او وفات کرد چهل هزار
کس تشییع جنازه او کردند که همه آنها هارون نام داشتند که بجهت تهمن و تبرک با و بواسطه او ایشان را هارون نام
نهاده بودند پس مقصود قوم این بود که ای مانند هارون در تقوی صلاح پدر و مادر تو کسان بگد بودند
این چه کودکی را ناستوده است که از تو اشکارا شده است به شوهر این طفل را از کجا آوردی و بعضی گفته اند که هارون
مرد فاسق و زناکار بود که به بگد مشهور بود و آنحضرت را با و تشبیه کردند و بعضی گفته اند که هارون برادر مادر
او بود و آنحضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که هفتاد زن از بنی اسرائیل افزا کردند بر مریم و با و خطاب کردند
لَقَدْ جِئْتِ شَيْئًا فَرِيًّا فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ چون قوم این سخن گفتند مریم اشاره کرد بعیسی که این سخن از وی پرسید و
جواب از او شنید پس ایشان در غضب شدند و گفتند لَحْمٌ تَهَا أَشَدَّ عِلْنًا مِنْ زَنَاهَا سَحَرٌ وَاسْتَهْرَ
مَرْمِئًا سَحَفٌ تَرَاكَ بَرْمَا زَنَاهُ أَوْ قَالُوا كَيْفَ نَكَلَمُ مَنْ كَانَ فِي الْأَمْرِ صَيْبًا كَقَوْلِهِمْ كَيْفَ نَكَلَمُ
کودکی که در خور کهور است و هنوز فهم خطاب قدرت بر جواب ندارد در آنوقت حضرت عیسی دهن از ایشان
مادر برداشت و رو بایشان کرد و بجانب چپ تکیه نمود و بانگشت سبابه اشاره بخود کرد و زبان فصیح و بیان مبلج
فرمود اِنِّی عَبْدُ اللَّهِ اِنِّی الْکِتَابُ جَعَلَنِی نَبِیًّا بَدَرَسْنِکُمْ مِنْ بِنْدِ خَدَائِمِ که داده است خدای مرا کتاب گردانید
است مرا پیغمبر یعنی حکم فرموده است که مرا منصب پیغمبر دهد و هم کتاب انجیل بر من نازل نماید وَ جَعَلَنِی مُبَارَكًا
اِنَّمَا کُنْتُ وَ اَوْصَانِی بِالصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا وَ کَرَانِی مِنْ شَخْصٍ بِبَرَكَتِ وَ کَثْرِ النِّفَعِ دَرِهِرْ جَا که باشم
و هر موضع که توجه نمازم و امر فرموم را با فائده نماز و دادن زکوة ما را امیدوارم و رجوة باشم و زندگانی نمازم هر رست
که چون عیسی علیه السلام این کلمات را فرمود بعد از آن ساکت شد و دیگر سخن نگفت تا رسید بستی که در آن سن اطفال
سخن گویند آورده اند که چون قوم حضرت مریم این امر عجیب را برخلاف عادت از عیسی مشاهده کردند به یکدیگر گفتند
اِنَّ هَذَا لَمُرٌّ عَظِیْمٌ بَدَرَسْنِکُمْ حِکَايَتِ خَالِ مَرْمِیَّ بَايِنِ پسر از ما و عظیم است پس دست از شاعت او برداشتند
و بسراجه خوش برگشتند مَوْلَاهُ گوید بدانکه خدایتعالی ده کودک دیگر را قبل از آنکه گویا شوند یعنی در آن

کتاب توفیق
از مولانا
عبد

در آنجا که
نیز عیسی
نیز عیسی
نیز عیسی

چهارم

(۱۰۵)

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

چهار نفر از رجوات مقدسه معصومين صواب الله عليهم اجمعين و شش نفر از غير معصومين اما ان چهار نفر
که از معصومين بودند اول و بنو مقدس خاتم النبيا صلی الله علیه و آله که در روز ولادت بخن آمد و فرمود
بسم الله و بانه تفصیلی که در روز هجدهم ربيع الاول ذکر شود آنست روز و بنو مقدس صلی الله علیه و آله بن
ابطال الصلوات الله علیه چنانکه در چهار الانوار و جلاء النجاسات که چون انجناب مؤلف شد مادرش فاطمه
اسد علمها سلام او را مانند اطفال دیگر در جامه پیچید و انحضرت بقوت ربانیه انجامه را از هم درید و دستهای خود
بهر زن آورد پس حضرت فاطمه جامه محکم آورد و انجناب را در آن پیچید و بخت باز انحضرت قوت کرد و جامه پاره کرد
همچنین در روز جامه و سه جامه و چهار جامه انحضرت بخت انجناب همه را پاره کرد انگاه حضرت فاطمه شش جامه بیاج
آورد و انحضرت را در آن جامه ها پیچید و پوستی بر روی آنها حکم بست باز ان شهر خدای بیوت ربانیه همه اظنا
را از هم درید و بقدرت خدا تعالی بخن درآمد و فرمود یا اماه لا تشدیني فانه احب الي من لي باصبغ
ایمان در دست مرا مید که میخواهم دستهای خود را بدگاه خدا بتضرع و دعا بردارم و بانگشان خود انضال نمایند

گفت مادر غافل از هستی من	از چه میندکم نام این دست من	اینهارا دست من اند لیل	در مهالك گشت هر یکرا کفیل
شد نجات نوح روح از دست من	شد جات یوسفی از دست من	گر نمیشد بر خلیل الله یار	کی شد بزرگ گشتان جمله یار
این بد الله است از و گزیند	نادر از بن وی رگد	سحق باید شودستم بلند	دیگر ایما در تو دستم را میدند

جناب ابوطالب چون انحال بدید فاطمه را گفت که دست از او بردار که امر این پسر عجیب است و مانند فرزندان دیگر نیست
سپم اما هم حضرت جواد الائمه صلوات الله علیه که در روز سیم ولادت بزبان فصیح بیان ملیح شهادت داد و بوحولیت
خدا و نبوت جدش خاتم النبیا صلی الله علیه و آله تفصیلی که در روز دهم ماه رجب مذکور شود آنست که چهار مرد
مقدس امام عصر حضرت حجت بن الحسن بحال الله له الفرج که در روز سیم ولادت خود بانیم خادم تکلم نمود در روز هفتم
ولادتش نیز بر سر دست پدر بزرگوارش بقرائت کتاب اسماء لب گوید چنانکه تفصیل هر یک در جای خود مذکور شود آنست که
و اما ان شش نفر که غیر از معصومين بودند اول ان کودک سه ماهه بود که شهادت داد برائت حضرت یوسف
و کیفیت حال او در مجمع البیان و تفسیر ضافه و منبع الصادقین و نیم بخار با خلاف پسر مذکور است که در روز پنجا
در هزار آورد و خود و حضرت یوسف بخت مرگ است که هفت خانه بود در یکدیگر و بر هر خانه در نشاند بود پس زنجار
ان درها متقل نمود و یوسف گفت بشن من اے که من از توام و خود را انداخت بر روی انحضرت چنانکه حق سبحانه و تعالی
فرموده و راودنه الی هو فی بینهما من سیه و علق الاواب قال هبت لك چون یوسف بپهن از او شد
فرمود معاذ الله انه ربه احسن مثوائه انه لا یفعل الظالمون پناه میبرم بخدا بد رسیده که پروردگار من بنکوساخن
است منزل را در بارگاه قرب خود و مرا مراتب جلیله و درجه رفیعه کرامت فرموده پس چگونه در حق او خاصی شود

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

و با این امر قیچ افدام تمام و خود را از آن مرتبه محروم نماید و دستگیر نمیشوند و دستکاران یعنی دستکار
نمیشوند کسانیکه حق خدا را نشناسند و طاعت او را منظور ندارند پس اینجا مضطرب شد و سرعت تمام
رو به بیرون نهاد و زلیخا از پی او روان شد از کعبه لاجبار رو بپشت کرد چون رو برگز نهاد بهر در که میرسد
قفل آن بی گشاید باز پیش بر زمین مباد و چون بد را خن رسید زلیخا از عقب و دست زده پیرهن
یوسف را از پس کشید وَ قَدَّتْ قَبْصَهُ مِنْ دُبُرٍ پیرهن او را از پس آن درید وَ الْقَبْصَ سَيْدَ هَالِكِ الْبَابِ پس در
افسنگام نزدیک در پیرهن عزیز را در یافتند چون عزیز یوسف و زلیخا را مضطرب دید و دانست که صورتی
نموده که هر دو را شگفتاندا پس پیش از آنکه عزیز به تخصص ایشان مشغول شود زلیخا پیش دستی کرده دلبرانگی سخن در
و با عزیز گفت مَا جَاءَ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا إِلَّا أَنْ يُجَنِّ أَوْ عَذَابُ إِلَهٍ چیست جز آنکه کسیکه اراده بد کند
باهل تو و مراد زلیخا از این سخن این بود که از گاه برات ذمه کند و چنان فرامیاید که گاه از یوسف است و
میتوان بود که مانافیه باشد یعنی نیست مکافات کسیکه قصد حرم تو کند مگر آنکه برندان برده شود یا در کرب
شود و ناز بانه خورد یوسف چون این سخن تقدید آمد بر بشید بجهت دفع عذاب سخن بغیر گفت هِیْ رَاوَدْتَنِي عَنْ
نَفْسِي زلیخا در خواست مرا از نفس من و من را از امتناع نمودم عزیز گفت راستی این سخن بجهت زانیم هیچکس از اینوا
خبر را نیست حضرت یوسف فرمود زلیخا کورک سه ماهه در گهواره است او شاهد است بر صدق گفتار من
و آن کورک بر خواهر زلیخا بود عزیز گفت کورک سه ماهه چه داند و چگونه سخن گوید یوسف فرمود خدای من قادر
است بر آنکه او را بسخن در آورد پس عزیز از آن کورک پرسید که تو چگونه پس آن کورک بقدرت الهی سخن را مد گفت
بأعز بَانِكَانَ قَبْصُهُ قَدَّ مِنْ قَبْلِ فَصَدَّقَتْ وَ هُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ یعنی بجز آنکه پیرهن یوسف از پیش دریده
زلیخا راست میگردد و یوسف از دروغگو بان است چه اینصورت دلیل است بر اینکه زلیخا یوسف را از خود دفع
میکرده پیرهن او از پیش دریده شد وَ أَنْكَانَ قَبْصُهُ قَدَّ مِنْ دُبُرٍ فَكَذَبَتْ وَ هُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ و اگر پیرهن یوسف
از پس دریده شد زلیخا دروغ میگردد و یوسف از راستگو بان است چه اینجا دلالت دارد بر اینکه یوسف از روی
گر بجنه و زلیخا از عقبی و دیده و او را بسو خود کشید فَلَمَّا رَأَى قَبْصَهُ قَدَّ مِنْ دُبُرٍ قَالَ إِنَّهُ مِنْ كَذِبِكُنْ إِنَّ كَذِبَكُنْ
عَظِيمٌ پس چون عزیز دید که پیرهن یوسف از پس دریده شد رو بلیخا کرد و از دروغ غضب گفت این گفتار که بمن گفتی
مگر و جمله شازنها است بد رسته مگر و جمله شازنها بزرگست زیرا که بد زنان زور در دل میآورند و بسیار
نفس ناشر میکنند از بعضی علماء منقولست که فرمودن از زنان بیشتر از خوف من است از شیطان زیرا که خضعا در
مجدد کبد شیطان از برهت ضعف وصف کرده که ان کَبَدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا و در باره کبد زنان فرمود ان
كَذِبُ كُنْ عَظِيمٌ بِالْجَمَلَةِ در نهج الصادقین آورده که دیکه شهادت داد بر آنکه حضرت یوسف چهار ماهه بود و پیر خاله

باز این سخن گفت
بر حضرت یوسف

نکته
حق

*(چهارم محرم) *

۱۰۷۱

ز لاجا بود آورده اند که چون یوسف را بنوٗت و پادشاهی قرار گرفت روزی جبرئیل نزد وی نشسته بود و چون
در خدمت او آمد که جامهٔ چرب پوشیده بود و چیزی از آلهٔ مطبخ بدست گرفته بود جبرئیل گفت ای یوسف
این جوان را پیشانی چه کس است فرموده گفت این جوان همان کودکی است که برای تو گواهی داد در گهواره
یوسف گفت و برابر من حقی ثابت است پس فرمود تا آنجامه را از وی برکنند و خلعتی که بر او پوشانیده
و او را از بر خود گردانیده **و یوسف** کودک شهر خواره ماسطهٔ ال فرعون بود چنانکه در بخارا الانوار
منهج الصادقین باندک اختلافاً نقل کرده اند که ماسطهٔ ال فرعون زوجهٔ خریل بود که او را موسی ال فرعون
گویند و او حرفهٔ بخاره داشت و او همان کس بود که صندوق ساخت برای مادر موسی و مانیکه خواست او را
بدریا افکند و کان مؤمنان مخلصاً بکیم ایمانه و گویند که او مدت صد سال خزانه دار فرعون بود و ایمان
خود را پنهان میداشت تا آن زمان که حضرت موسی غلبه بر سحر فرعون در آن هنگام خریل ایمان خود را
اظهار نمود و در آن روز با سحره کشته شد و جسد او را مانند اجساد سحره بردار زدند پس باین سبب و از موسی
ال فرعون گویند و ماسطه زوجه او بود که شانه میزد بر سر دختر فرعون و ایشان را از بدت میبرد و او نیز زن
مؤمنه بود آورده اند که روزی ماسطه شانه میزد بر سر یکی از دختران فرعون پس شانه از دست او افتاد چون
خواست شانه را بردارد گفت **بسم الله الرحمن الرحیم** دختر فرعون گفت از پدر من استعانت میجوئد گفت نه بلکه من
استعانت جستم از آن خدا بیکیه افریدگار من تو را فریدگار همهٔ عالمیان است و دختر فرعون این حکایت بر زبان
رسانید چون فرعون از گفتار ماسطه آگاهی یافت او را طلبید و باو گفت خدای تو کیست گفت **رَبُّ السَّمَوَاتِ**
وَالْأَرْضِ خدای من پروردگار آسمانها و زمین است پس فرعون بفرموده ناخوشه از من و بر دلش شور و آرزو نهاد
و آتش عظیمی در آن افرید و فرزندان آن زن صالحه بیک در پیش چشم او در تنور انداختند تا نوبه بکود
شهر خواره رسید پس آن کودک بقدرت الهی سخن در آمد و گفت **اصْبِرْ يَا أُمَّةَ الْاٰمَةِ اِنَّا نَعْلَمُ الْحَقَّ اِنَّمَا دُرِّسَ كُنْ**
وَشَكَّيْنَا تمامد و سبیکه ما بر حقیق پس آن کودک را نیز مادرش در تنور افکندند و بر ذات بخارا الانوار چون
خواستند آن زن را در آتش بیندازند بفرعون گفت که مرا حاجتی است تو فرعون گفت حاجت تو چیست گفت
حاجت من آنست که چون مرا با آتش بوزانی استخوانها مرا و اولاد مرا جمع نمائی و دفن کنی فرعون گفت این غما
تو را است بجهت آن حقی که بر ما داره **سَمِعَ** آن کودک بود که شهادت داد بپیرانهٔ جبرئیل غایب و خلاصه قصه
او بطریقیکه در بخارا الانوار و منهج الصادقین مسطور است آنست که از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت است که در
بنه اسرائیل غایب بود که او را جبرئیل میگفتند و او را صومعه بود که همیشه در آنجا بعبادت حضرت معصومه علیها
داشت روزی مادرش نزد او آمد که بر او سلام کند و او را به بیند در آن هنگام جبرئیل در نماز بود مادرش

در بخارا الانوار
منهج الصادقین

قصهٔ جبرئیل

ندا کرد با جریح وی جواب مادر را نداد و با خود گفت اخار صلوة علی امی نماز خود را مقدم میدارم
بر مادرم پس مادرش زمانه بایستاد و رفت نوبه دیگر باز آمد و از اندا کرد جریح جواب داد پس زمانی
بایستاد و رفت مرتبه سیم آمد باز از اندا کرد جوابی نشنید در این مرتبه دلش شک شد و غضبناک برگشت
در خالیکه میگفت اسئل الله بنی اسرائیل ان یخذلک سوال میکنم از خدای بنی اسرائیل که تو را واکند
و بروایت منجی گفت با رخدا با جریح را از دنیا میرانان ناپارسا براونگرند و در نزدیکی صومعه او شبانه
بود که شبها را در صومعه با جریح بسر میبرد و روزی زنی ناپارسا از شهر بیرون آمد انشان با او فساد کرد
و از زن با رجمل برداشت چون وضع حمل او شد با و گفتند این کودک از کجا حاصل شد گفت از صاحب این
صومعه مردم چون این سخن را از او شنیدند از شهر بیرون آمدند و صومعه جریح را خواب کردند چون این خبر
به مردم منتشر گردید بیکدیگر میگفتند من کان یلوم الناس علی الزنا قد زنا کسبه مردم را ملامت میکرد
مردم را بر زنا خود زنا کرده پس مردمان جمع شدند و جریح را بردند نزد پادشاه ان شهر پس چون رسید بجله
زنان ناپارسا انشان بنظاره او بیرون آمدند و براونگر بستند جریح چون نظرش بایشان افتاد دانست که
این از اثر دغای مادر او است تبسم نمود مردم چون تبسم او را دیدند گفتند البسه این مرد زانی است زیرا که در
هیچ جا نهند بد مکر در محله زنان ناپارسا پس چون او را نزد پادشاه آوردند امر کرد که او را بر دار زنند و مادر
جریح چون این خبر شنید بجله و سرعت بیامد در خالیکه سبلی بروی خود میزد جریح گفت یا امّاه اسکینه
ایما هذالیدعونک ایما در ساکت باش که آنچه بر سر من آمده از اثر دغای تو است مردم چون این سخن را از او
شنیدند با و گفتند که راستی این سخن بچه زانیم جریح گفت ها تو الصبی انکودک که متولد شده است بیار
چون کودک را آوردند او را گرفت و با و گفت یا غلام من ابوک ای سپرد و تو کیست پس انکودک بقدر زانیم
بسخن در آمد و گفت فلان الراعی لبنی فلان پدر من فلان مردشان است از فلان قبله مردم متعجب شدند
و دانستند که او از اولیاء الله است و دانش بآن عصیان الوده نشد پس او را گفتند دستور ده تا صومعه
تو را از زور و سیم بنام جریح گفت اگر رضای من خواهی از بهمان طریق که قبل از این بود بنا کنی برایش
بهمان طریق صومعه او را ساختند و او را بنجای عبادت خدا اشتغال داشت تا بر حمت از دی پوست و در
صوامع قدس الهی قرار گرفت و بروایت بحار الانوار بعد از این واقعه جریح قسم یاد کرد که از مادرش مفارقت
نکند و تا هنگام وفات او را خدمت نماید **چهارم** کودکی نه ماهه اصحاب اخذ و در بود که چون خواستند
بجکم یوسف بن زونواس بنی و بر با مادرش در اتش اخذ و در بیند از نوید و مادرش اضطراب مینمود و بقدر
کامله الهی ان کودک بسخن در آمد و گفت یا امّاه اصبر فانک علی الحق و بر وایت گفت یا امّی ارحلی واصبر

پسین جریح
متهم به
کتابت

کتابت
کودک
یا امّاه اصبر

چهارم محرم

(۱۰۹)

وَلَا بُنَايَ فَإِنَّ نَارَ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا و بروایت دیگر گفت یا اُمّاهُ اِنِّیْ اَرٰی اَمَامَکَ نَارًا لَا تَطْفِئُ و بروایت
 مجمع البیان گفت یا اُمّاهُ لَا تُهَابُیْ وَ اَرٰی بَیْ فِی النَّارِ فَإِنَّ هَذَا فِی اللَّهِ قَلِیلٌ و کیفیت این واقعه در تفسیر
 منهج الصادقین در ضمن تفسیر سوره مبارکه بروج مفصلاً مذکور است بر سر آن گوهوی گل چینی است
 چون صبا سوانگلستان رویم **پیغمبر** انکودکی بود که هفتاد سال قبل از بعثت خاتم الانبیاء صلی الله
 علیه و آله بدغای پدر و مادرش در قرینه از قرای بیت المقدس مؤلف شد از بنی اسرائیل و او همان است که
 مشهور است بوحی کودک و شرح حال این کودک و تفصیل انبیا ثانی و در کتاب منقول رضائے و مزامیر الاولیاء
 مذکور است فلطالع ثمة **ششم** کودک بود که با عجاز سید الشهداء صلوات الله علیه بسجین درآمد و کیفیت
 حال او بطریقیکه در مناقب و مدینه المعاجز از حضرت صادق صلوات الله علیه روایت کرده اند انکه در روز
 امامت حضرت سید الشهداء علیه در نفر در باره زن و کودک شیر خواره بابکد بگر مخصوصه کردند که هر یک
 گفتند این زن و کودک از من است **فترهما الحسن علیهما فقال لهما** فیما تمرجان پس حضرت امام حسین
 برایشان گذشت و بآنها فرمود که در چه چیز مخصوصه میکنید پس کیفیت حال را بآنحضرت عرض کردند حضرت بمذبح
 اول فرمود بنشین بر زمین چون انمرد نشست بان زن فرمود یا هذیه اصدق من قبل ان یهتیک الله سترک را
 بگو پیش از آنکه خدایتعالی پرده تو را بدرد و رسوا شوی پس از زن گفت این مرد بیکه نشسته است شوهر من است
 و این کودک از او است و انمرد دیگر را نمیشناسم پس حضرت رو کرد بان کودک و فرمود ای طفل تکلم نما ای باذن
 خدای و بگو که مادر تو را است میگوید بانه پس آن کودک بقدرت خدایتعالی بسجین درآمد و گفت ما انا هذین
 وَلَا لِهَذَا وَمَا اِلَّا اِلَّا رَاجِعٌ لِّاَلِ فُلَانٍ مِنْ نَحْنِ اَزْ اِیْنِ مَرْدٍ هَسْتُمْ وَ نَحْنُ اَزْ اِیْنِ مَرْدٍ بَلْکَ بِدْرٍ مِنْ فُلَانٍ مَرْدٍ شَبَّانِ اسْت
 اَزْ فُلَانٍ قَبْلَکَ پس حضرت امر فرمود از تو اسکناس نمودند و آن کودک دیگر سخن نگفت تا وقتیکه همه اطفال
 بسجین درآیند **واقعه پنجم** در این روز سنه بیست و چهارم هجری خلافت برای عثمان بن عفان برقرار
 شد چنانکه در تاریخ التواریخ و ترجمه تاریخ طبری است و در هدایه الانام و فیض العلام نیز ابتدای خلافت
 عثمان را در این روز ذکر نموده **بدانکه** کاهیکه عمر بن الخطاب در جناح سفر آخرت بود امر خلافت را در میان
 شش نفر بشورید افکند و مدت آنرا سه روز قرار داد پس از آنکه عمر در سلخ ذی الحجه در گذشت ناسه روز کار خلافت
 بیهمه شور و ناخوار افتاد و غایت بر عثمان قرار گرفت پس روز چهارم عثمان لباس خلافت بر تن پوشید و بر وقت
 زینة المجالس روان روز عثمان شصت و نه ساله بود و پانزده سال و پانزده ماه و نوزده روز خلافت کرد و
 مورخین ثبت کرده اند که پس از استقرار خلافت بر عثمان بسراپه خویش آمد و جماعت بنی امیه بصغیر و کبیر
 بشادمانه گرد و فراهم شدند و در خانه را از یگانگان مسدود داشتند و آنوقت ابوسفیان بانکه بر سر

چهارم محرم
 در روز چهارم محرم
 در روز چهارم محرم

بن عثمان
 بن عثمان
 بن عثمان

*(چهارم مجرم) *

*(۱۱۳) *

نام شاه روم
عبد الملك

بن عبد الملك
نام شاه روم
عبد الملك

بخطار فتنه اند هر يك از اين روش را خواهی و دوست مبادری اخبار كن و اکنون من هدیه که در خود مقرر
و منزلت تو باشد بحضور تو تقدیم نمودم و اجبت آن تجمل رد ذلك الطراز الى ما كان عليه جميع ما كان
بطر من اصناف الاغلاق حاجه اشكر لك عليها و هم خواهانم که این طراز را بر هر چه علاقه داشت بجا
نخت برگردانی تا تو را سپاس گنارم و هم بقض این هدیه فرمان کنی و آن هدیه بسیار نفیس و پربها بود
چون عبد الملك آن نامه را بخواند رسول ملك را گفت که این مکتوب را جوابی نشاید و هم آنچه هدیه آورده
باز گردانید چون رسول بخدمت قیصر روم باز گشت و داستان خویش باز گفت ملك روم آن هدیه را در
چندان ساخت و دیگر باره رسول را بدرگاه عبد الملك باز فرستاد و گفت گمان من چنان افتاد که آن هدیه را
اندک شمردی از این رو پذیرفتی و کتاب مرا پاسخ ندادی اینک هدیه را مضاعف ساختم و از تو خواستارم که
خواطر مرا بخیبند نداری و این نگار و نشان را بصورت تخت باز گردانی چون عبد الملك نامه ملك روم را
بخواند همچنان پاسخ نداد و هدیه را باز پس فرستاد قیصر بیشتر بر اشتفت و دیگر باره بدرگاه عبد الملك
رسول فرستاد و پیام و مکتوب کرد که همانا مکتوب هدایای مرا سبک شمردی و حاجت مرا بجای نگذاشته و من
چنان دانستم که آن هدیه را اندک شمردی لاجرم در کثرت ثانی مضاعف کردم و تو بروش تخت هدیه را باز
فرستاد اکنون آن مهنگ و متحف را سه برابر تخت کردم پس باید که فرمان کنی تا طراز را بصورت تخت انما
نمایند و تو میدانی که طراز و نقوش از مملکت روم بهر شهر و دیار میرود پس اگر جواب بکام من ندهی و چنانکه
میخواهم نکنی تا نا اخلیف بالمسیح الامر ان ينقش الدنانير والدرهم فنقش عليها شتم نبيك بن بحضور صبح
عليه سوگند یاد میکنم که فرمان خواهم داد تا در تمام بلاد و امصار مملکت بت و شتم پیغمبر تو را بر درهم و
دینار نقش کنند اکنون تا محبوب و مطلوب تو چیست چون عبد الملك انمکتوب را بدید جهان روی تنگ شد
و کار بر او دشوار گشت و گفت همانا مشورت مولود در اسلام منم که اسباب جنایت و از رسول پروردگار
باشم و آثار این کار در تمام بلاد و امصار عرب در صفحه روزگار بماند و بنام من مغلط گردد پس دانایان
اهل اسلام را فراهم ساخت و با ایشان بمشورت سخن کرد و از هیچیک رای باندیشه وضوب نیافت از میان
روح بن زیناع که ندیم بود گفت یا امیر المؤمنین انك لتعلم الخرج من هذا الامر وليكتف تنقذ تركه يا امیر المؤمنین
تو چاره انكار و مخرج از این تنگنای را میدانی لکن بعد فرو میکنی ارے عبد الملك گفت و بچك ان راه چیست
گفت حل این شگل را از حضرت باقر علیه بخواه که در خاندان نبوت پرورش یافته عبد الملك گفت راستی گفته
لکن من در غفلت بودم پس بغافل مدینه مکتوب کرد که حضرت باقر صلوات الله علیه با تشریف لایق و توقیر دینار
بجانب من بفرست و یکصد هزار درهم در تحفه من سفر انحضرت بکار بر و سیصد هزار درهم برای نفقه عیال آن

حضرت تقدیم کن و آنحضرت و اصحاب و ابا و ستم معیشت و راحت روانه کن انگاه فرمان کرد تا رسول ملک
روم در پیشگاهش بنامند تا آنحضرت قد و و شریف ارزانی دارد و چون باقر العلوم صلوات الله علیه بدمش رسید
عبدالمک ان داسان را از اول تا باخر بخدمتش معروض داشت حضرت فرمود لا تعظم هذا اعلیت فانّه
لیس شیء من جهنمین احدهما ان الله عز وجل لم یکن یطلق ما تقدّم به صاحب لروم فی رسول الله صلّی
الله علیه و آله و الاخری وجود الحبله فیہ یعنی این کار را چندان بر خویشتن دشوار بدان چه از وجهه این
امر بچیز شمرده نیست اول آنکه بدان عز وجل ملک روم را بران اندیشه ناصواب مسلط و مختار نمیدارد
تا بحضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله بدانگونه جارت مبادرت جوید و جهت دوم آنکه راه چاره و
ندید در آن موجود است عبدالمک عرض کرد ان ندید چیه فرمود در این ساعت خرابان و عمه این کار را
احضار کن تا در حضور تو دراهم و دنانیر بکه در آورند و بر بکروان سوره مبارکه توحید و بر روی دیگر
شهادت بر حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله بدار و برد و در دنانیر و دراهم نام دار الضرب سال ضرب را بنگارند و در
اوزان از اینگونه ماخذ بگیر باینکه از اصناف ثلاثه که در آن آیام معمول بود و سه وزن مختلف زده میشد
یکشتم این بود که ده عدد شده مثقال بود و آن درهم رایج است و نصف دوم ده عدد شده مثقال نصف
سوم از دراهم را بجه ده عدد شده مثقال و چون از این سه وزن سه عدد را اخذ میکردند جمله آن بیست و
یک مثقال میشد و چون این بیست و یک مثقال را بر سه قسمت کنی هر یک ثلث بحسب تقسیم هفت مثقال میشود
و باید بفرمائی تا قالیها ضرب از قوار بر بزنند که در وزن زیاد و نقصان نشود پس دراهم را بر وزن
ده مثقال و دنانیر را بر وزن هفت مثقال سکه مینویسند و در آن وقت دراهم کسریه را بر وزن بنامیه
گویند چه راس البخل در زمان اسلام برای عرب الخطاب بکه کسریه مضروب داشت و بر رو آن
صورت پادشاه و در زیر کسریه بخط فارسیه مکتوب بود نوش خور یعنی بخور گوارا باد و هر دهری از دراهم کسریه
پیش از اسلام یک مثقال بود و آن دراهمی که ده عدد شده مثقال و ده عدد شده بنج مثقال بود سمریه خفان
و ثقال نام داشت و بنفش فارسی منقوش بود بالجمله عبدالمک بدستور العمل آنحضرت فرمان کرد عمکه
مسکوکات را حاضر ساخته از آن تاریخ که سال هفتاد و ششم بود در اسلام دینار و درهم مسکوک شد و نیز عبد
المک با اشاره آنحضرت بتمام عمال بمالک فرمان صادر کرد که از این بعد آن دراهم و دنانیر رایج باشد و این
مسکوکات را بی معامله نمایند و هر کس از این فرمان نقاعد و رذیسات باشد و هر کس مسکوکات خارجیّه را در
بکه اسلام تبدیل نماید پس چون عبدالمک این کارها را با انجام رسانید رسول ملک روم با سکه جدید
باز فرستاد و نوشت که خدای عز وجل تو را از اقدام با بخره اراده کرده باز میدارد و من بتمام عمال بلاد بخین

بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین
والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله
الطاهرين

قال في الجمع الدرهم البخل
يكون الغبن وتخفيف
اللام منسوب الى ضرب
مشهور باسم راس البخل
وقبل هو يفتح الغبن و
تشديد اللام منسوب الى
بلد اسمه بقله قريب من
الحلة وهي بلدة مشهوره
بالعراق والاول اشهر
على ما ذكره بعض العاشر
منه عفي عنه

بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین
والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله
الطاهرين

در کتاب
تذکره
شاهان
صفویه
در باب
تاریخ
سلطان
سید محمد
شاه
صفوی

و چنان فرمان کردم چون این خبر ملک روم پیوست پاره از مقریان او گفتند آنچه ملک عرب را بداند و بداند
پایان رسان گفت من اهنکام می خواهم و از آن مطلب بچشم آورم چه نا اهنکام سکه ها و طرازها می رود اما اکنون
این کار نکنم چه از این پس اهل اسلام باین سکه و طراز معامله بگویند و کرداری بپااصل خواهد بود بالجمله عبدالمملک
باشاره انحضرت از آن بلبه برست و آنچه انحضرت فرمود تاکنون ثابت بماند و مشکوف باد که چون این سکه در
دست کفار و اشخاص نجس العین می افتد و باینه شریفه لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ مُحَمَّدٌ رَسُوْلُهُ در دست نیاید حضرت باقر سلام الله
علیه بفرمود تا کلمه قل هو الله از سوره مبارکه توحید در نقوش دینار و درهم حذف نمایند تا ان سوره مبارکه از مصداق
قرآن بودن خارج باشد و این عیب را در نیاید و در تاریخ التواریخ بعد از ذکر این مطلب مرقوم داشته که حضرت
باقر صلوات الله علیه در سال هفتاد و ششم هنوز بیست سال از زمان سعادت اقرانش بیایم زنده بود تواند بود
که عبدالمملک بن مروان حضرت امام زین العابدین سلام الله علیه اطلبیده باشد و انحضرت چون را نما بعبادت
مشغول و باز و اسپکن را بند فرزند برومندش باقر صلوات الله علیه را بجای خویش بد مشق فرستاده باشد آن
فقیه گوید پوشیده نباشد که این اثر در کامل التواریخ در وقایع سال هفتاد و ششم نیز ضرب دینار و درهم
کرده و تفصیله مرقوم داشته که با آنچه در اینجا مسطور گردید یکسان نیست و مرقوم محمد حسن از منبع الله و لیه در
منظم ناصر در ذکر وقایع سال هفتاد و ششم هجری گوید حکم کردن عبدالمملک بسکه زدن درهم و دینار که این
اول سکه بود که در اسلام زده شد اگر چه بعضی گفته اند که مصعب بن زید در زمان عبد الله بن زید قلی در اهم
سکوک نمود و این روایت ضعیف است خلاصه پیش از این اعراب سکوکان رو را بر این رایج داشته و بواسطه
ان معاملات خود را بر مبد اشند و در تاریخ التواریخ گوید که باندای سکه دینار و درهم در سال نهم خلافت
عمر بن الخطاب مطابق بیست و یکم هجری رومی داد بر روی پاره کلمه طیبه لا اله الا الله و بر چهره پاره لفظ الحمد لله
منقوش نمود و واقعاً هفتی در مجلد دوم وقایع الایام تبریزی مد ظله و در کتاب وقایع الشهور از
وسيلة النجاة حاج ملا محمد حسین طهرانی نقل کرده اند که در روز چهارم محرم این زیاده علیه لعنه مرد مراد

جامع کوفه جمع کرد و ایشانرا تحریص | شیخ محمد الحسین اعظم گوید | نمود بحرب حضرت سید الشهداء علیه
بیت بدان زیاده کف بطبع | اذلال من لم یزل بالعرفان کورا | هو الحسین الایه الضمین شعر | علاه فجاء الصو الغریا ثورا
علامه مجلسی ضوان الله علیه در بحار الانوار فرمود که جمیع این زیاده الناس جامع الکوفه فرج فصعد المنبر فقال
ایها الناس انکم بلوئذ الایه سفیان فوجدتموهم کما تحبون و هذا امیر المؤمنین بنی بد قد عرفتموه حسن البیرة
محمود الطریق محسن الایه الرعیه بطلی العطا فحقه فقد امت التل علی عهد و کل کان ابوه مغویه فی عصر و هذا
اینه زید من بعد یکرما العباد و یغنیهم بالاموال و یکرهم و قد زاد که فی اوراقکم مائة مائة و امره ان اوقرها علیکم

ولنرجمکم علی حرب عدو الحسین علیه السلام فاسمعوا له واطيعوا له یعنی این زیاده الله جمع نمود مردم را در مسجد جامع
کوفه پس بر منبر بالا رفت و گفت ایها الناس بدرستی که شما را ایستفان را اخبار و از ما پیش کرده اید و ایشان را
بدانگونه یافته اید که دوست میدارید و اینک نزد مردم است نکوسیرت و پسندیده طریقت و مهربان و نیک فتن
بارعت که بدل میکنند عطا باز در مورد خود تحقیق که در عهد و زمان او طرث و شوارع امن گردیده است و همین
طور بودید و او معویه در عهد خود و اینک پسرش نزد مردم را اگر میباید و ایشان را زوال دنیا غنی میکردند
و جایزه شما را صد صد افزون میکند و من نیز از جانب و ما مورد که در و سیم فراوان در میان شما قمت ناپوشان
محراب ثمن او حسین بفرستم پس بشوید و اطاعت نمایند فرمان او را فَرَزَنُ عَنِ الْمُنْبَرِ وَ قَرَأَ النَّاسُ الْعَطَا وَ مَرَّ هَمَّانُ بِحَرْبِ
الْحَرْبِ الْحُسَيْنِ وَ يَكُونُوا عَوْنًا لِّابْنِ سَعْدٍ عَلَى حَرْبِهِ پس از منبر فرود آمد و عطاها را بسیار ببرد و بخشید و امر نمود ایشان را
که بیرون روند بگو محاربه با حسین علیه السلام و با و رویش ایشان باشند برای ابن سعد در جنگ فَأَوَّلُ مَنْ خَرَجَ شِمْرُ
بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ فِي أَرْبَعَةِ آلَافٍ پس اول کسیکه باین قصد از کوفه بیرون رفت شمر بن ذی الجوشن بود با چهار هزار
نفر و بعد از او نزدیکین رکاب رفت با و هزار نفر و پس از او حصین بن نمیر سکن کوفه بیرون آمد با چهار هزار نفر از آل
مؤلف گوید کفایت خروج لشکر ابن زیاد از کوفه بجانب کربلا باز کرا قوال علماء در عدد و شماره الهاد در روز ششم
محرّم تفصیل میداد که خواهد انشاء الله تعالی **و اقعد هشتم** موافق آنچه در کامل التواریخ و عقد الفرید تاریخ الفی
و منظم ناصر مخطور است که در روز جمعه چهارم محرم سنه دو و بیست و پنجاه و دو هجری استعیین بالله الحمد بن المعظم
خود را از خلافت خلع نمود و معتز بالله محمد بن المونکل بخلافت رسید و مردم بغداد با او بیعت کردند و خطبه با اسم
خواندند **بدانکه** مستعین بالله خلیفه درازدهم است از خلفاء ثقات اثر بنی العباس او مرده بود سفید رنگ
و ملیح الوجه و مربع و نیز گفته اند که او مرده زن دوست و کثیر الجماع و مبتدر در اموال بود و او اول کسی بود که پوشید
اسنن و سب و امر سوم کرد و وسعت از او و وجب قرار داد و هم اول کسی بود که کلاه را کوچک نمود و پیش از او
کلاهها را بلند بر سر میگذاشتند با جمله کفایت خلع مستعین را موخر چن چن رقم کرده اند که در سال دو و بیست
و پنجاه و یک هجری بر سر مرز عذ بنی باغ و وصفی تر که غبار زراع ارتفاع یافت و چون مستعین بسبب قتل متوکل
از باغ رنجیده بود جانب و صیف را گرفت پس باغ را زمره از دوستان خود گفت که وصف و بوقا بغایت حساب
وجود شده اند و از ما پسندان حساب نمیدارند باید که شما معاون من باشید تا مستعین را با این دو نفر بکشیم و
کسی دیگر را بر مسند خلافت نشانیم انجماعت با او اظهار موافقت نمودند پس کفایت حال عرض مستعین رسید
باغ را دستگیر نمود و در سرای خلافت او را دستگیر گردانید پس بازان و هوا را از آن باغ از ملاحظه این حرکت
بی طاقت شدند و در ساعت با صطیل خلیفه ریختند و دست بغارت و نا اراج بر آوردند و صیف چون انحال

نیز در این باب
تاریخ
چهارم عشر

در تاریخ سنه طویل الابر
مستور است که نور
سال صد و نهم هجری
موافق بود با روز شنبه
چهارم محرم سنه ع

علت خلع
مستعین بالله

*(چهارم محرم) *

*(۱۱۷) *

در منتخب لغات گوید
بغاء بالفتح طوطی و به
تشدید باء و قویتر
آمد و در مجمع البحرین
گوید البغاء ثلث
باءات موحدة و ثانی
و ثالثه مضمومة و لیس
الغائه ساکنه و البغیر
المجمل الطائر الأخضر
المسمى بالذرة بال
مهملة مضمومة و لیس
بجاء الون لعلیه بطرق
منه غفلة

در منتخب لغات گوید
بغاء بالفتح طوطی و به
تشدید باء و قویتر
آمد و در مجمع البحرین
گوید البغاء ثلث
باءات موحدة و ثانی
و ثالثه مضمومة و لیس
الغائه ساکنه و البغیر
المجمل الطائر الأخضر
المسمى بالذرة بال
مهملة مضمومة و لیس
بجاء الون لعلیه بطرق
منه غفلة

در منتخب لغات گوید
بغاء بالفتح طوطی و به
تشدید باء و قویتر
آمد و در مجمع البحرین
گوید البغاء ثلث
باءات موحدة و ثانی
و ثالثه مضمومة و لیس
الغائه ساکنه و البغیر
المجمل الطائر الأخضر
المسمى بالذرة بال
مهملة مضمومة و لیس
بجاء الون لعلیه بطرق
منه غفلة

بدید تصور کرد که اگر باغریضرب تیغ ابد از پای درآید غبار فتنه فرو می نشیند لذا اراده قتل او کرد از ملاحظه این حرکت خشونت ترکان زیاد گشت و کار بجای رسید که مستعین با اتفاق و صف و بوقا و شاهک از سامره بغداد گرفتند و در خانه محمد بن عبد الله ظاهر نزول کردند پس مخالفان همه در سامره متفق شدند و با معتز با الله که پسر عم مستعین بود بیعت کردند و معتز چون بخلاف مستقر شد و از سایر مردم نیز بیعت گرفت مؤید برادر خود را و پسر همدگر را و ابوالاحد برادر دیگرش را با جمعی از موالی خود بجز مستعین بجانب بغداد فرستاد مستعین را محاصره کردند و در آنجا که مستعین در بغداد محصور بود امر از برای بغا و وصف بود و او را هیچ گونه امری نبود چنانکه شاعر گفته خلیفه فی قفص بین و صیف و بغا یقول ما قاله کما یقول البغاء و در نزهة الجلیس گوید که چون مستعین بخلاف رسید جن اسم خلافت چیزی برای او نبود و صف تر که و بغا مستولی بودند بر او و او قادر نبود بر اجراء امری مگر بمشاورت و اراده و صف و بغا و در باره او گفته اند خلیفه فی قفص الخ بالجملة از روز نهم ماه صفر سنه هزار و دویست و پنجاه و یک لشکر معتز با بغداد پهن جنگ کردند و بعد از کشت و کوشش بسیار معتز قوت گرفت و بر صحنه ای روزگار مستعین اثار عجز و انکسار دیدند آمد و محمد بن واثق که با مستعین بود بجانب معتز میل کرد و محمد بن عبد الله نیز الجبایان پیش معتز فرستاد و پیغام داد که من سعی میکنم که مستعین ترک خلافت نماید و با تو بیعت کند مشروط بآنکه امارت بغداد بدستور سابق متعلق بمن باشد انگاه محمد بن عبد الله و وصف و بغا مستعین را تکلیف نمودند که خود را از خلافت خلع نماید و بعد از خلع او را در سرای حسن بن سهل حبس نمودند خلع شدن مستعین از خلافت بقول اکثر مورخین در روز جمعه چهارم سنه دویست و پنجاه و دو روز داد و ده خلافت او سه سال و هشت ماه و بیست و هشت روز بود و مورخین ذکر نموده اند که مستعین پس از خلع شدن بجانب واسط سفر کرد پس معتز او را با سامره طلبید و پیش از آنکه وارد سامره شود سجد حاجب با استقبال او فرستاد و او را مامور داشت که در هر جا بمستعین برسد او را بقتل آورد و انشاهی مؤلف گوید که بیعت قتل مستعین با ذکر اقوال مورخین در روز قتل او در اوّل ماه رمضان مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و مکشوف باد که زمره از مورخین را عقیده است که بیعت مردم با معتز بالله در همان روز خلع مستعین بوده و بعضی خلافت معتز را از غیر آن روز ذکر نموده اند و بدانکه در روز خلع مستعین سه قول است (۱) در روز و دوم حرمه چنانکه سابقا مذکور شد (۲) در سیم محرم چنانکه ذکر آن نیز در مجلس گذشت (۳) در چهارم محرم که از گناه واقعه فتنه در کتاب اخبارالدول گوید که در روز چهارم محرم سال شصت و هفدهم هجری چنگیز خان رسید بشهر بخارا و مردم آنرا قتل و غارت نمود و زنان و اطفال ایشان را با سر گرفت بدانکه چنگیز خان یکی از سلاطین مشهور زمان است و لفظ خان و خاقان اسم و علم بود از برای پادشاهان ترک و علامت و نشانه ایشان بود در کتاب

قاموس گوید که خاقان علم واسم لکل ملک حقنه الترك علی انفسهم ای ملکوه و رأسوه خاقان علم واسم است
 برای هر سلطان که طایفه ترك او را پادشاه و رئیس خود قرار دادند و در منتخب اللغات گوید خاقان پادشاه
 تركان و در برهان جامع گوید خان چون جان پادشاه تركسان بالجمله ترك بضم ناد راصل نام پسر هشم از درواز
 پسر یافث بن نوح است و او مرد شجاع و دلیر و هنرمند و فرزانه بود و طند یافت او را و لبعهد خود گردانید او را
 یافت او غلان نیز میگفتند یعنی پسر یافث و ترك را بار بتعالی و زرقی عظیم کرامت فرموده و اکنون ترك نام طایفه
 ایست بترك و ایشان گروهی انبوه و قوی باشند و قوم ترك قبایله بسیار هستند که هر قبیله از ایشان
 چند فرقه اند و هر فرقه چندین طایفه که عدا آنها را خدایند در کتاب بنان الساجده گوید که با اعتقاد فطری ترك
 قبیله عرب در عدت و کثرت برابر و یکسان باشند و هیچ فرقه از فرقی ام در کثرت و جعیت برابرین و و فرقه نباشند
 و قوم ترك صاحبان مذاهب مختلفه بسیارند و اغلب ایشان طریقه اهل سنت و جماعت را دارند و جمعی کثیر
 کفارند و جمعی غفیر غلام چند کز آرند و جماعت دیگر از انطایفه علی الهی اند و قلبی اسمعیلی و گروهی شیعه
 امامیه اند و نیز در ان کتاب گوید که از قبائل ترك چندان ملوک نامدار و امرای گردون اقتدار برخاسته اند که بحاج
 و هم از حسابان عاجز باشد مؤلف گوید که از جمله الملوك سلسله چنگیزیان بودند که پادشاه بترك
 ایشان هلاک و نام داشت و اول کار او دفع شر طایفه اسمعیلیه بود و بعد از آن بغداد رفت و مستعصم الکنت
 و دولت بنی العباس را منقرض نمود و پادشاه اول این سلسله چنگیز خان بود و او مرد جابر و خونریز بود و بر فرقه
 مغول ریاست داشت و انطایفه و خشی فبت پرست بودند و چنگیز غالباً با طرف و جوانب بقتل و غارت و آقا
 خود را مصروف میداشت و در زمان سلطنت او در ملک خوارزم شاهیان چندین از تجار مغول را کشتند
 و از این رفتار نا هنجار و خشنماک شد و بخونخواهی و غایای خود برخاست و در سنه شمس صد و هفدهم هجری
 با بران لشکر کشید و خاک ایران را سر و بران نمود و هر هفتاد و نه هزار نفر از خون ابرائیان روان ساخت و در روز چهارم
 محرم سال مذکور بشهر بخارا رسید و در نواحی آن بلد که در آن زمان مجمع اهالی علم و کمال و مرجع اصحاب
 فضل و افضال بودند و زو کردند بدانکه لفظ بخارا مشتق از بخارا است و بخارا بلفظ مغیلا بن یونان مجمع علم است
 بالجمله لشکر و سپاه چنگیز اطراف و جوانب بخارا را فرا گرفتند و آن بلد را ماسند نگین در ان گستره اخاطه نمود
 پس چون تاریکی شب عالم را فرا گرفت جماعه از امرای و رؤسای خوارزم شاه بابیست هزار و پانصد نفر از شجعان
 برسم شبخون بر سر مغولان ناخند اما چون ان سپاه خونخوار مانند بخت خود بیدار بودند قدم برابر پیش
 نهادند و اهل بخارا را بجاک هلاک انداختند و روز دیگر اهالی بخارا در وازه ها شهر را گودند و علمای و
 اشراف و اعیان از شهر بیرون آمدند اما آن خواستند در اهننگام چنگیز خان سوار شد با شهر را مد از رو

معنی لفظ خاقان
 بن خاقان

انکه
 و چنگیز بخارا را
 استغفار از بخارا

چهارم مجرم

(۱۱۹)

نکیر و تخر در بخارا میگشت تا رسید بمسجد جامع و چون انجا را محل شریف و معبد وسیع و لطیف دید پرسید
 هَذَا بَيْتُ السُّلْطَانِ اِنْ سَرَّيْ سُلْطَانٌ اَسْتَ كَفْتُمْ بَلْ هَذَا بَيْتُ الرَّحْمَنِ بَلَكُمُ اِنْ خَانَهُ بَرْدَانٌ اَسْتَ بَلْ اَوْ
 هِجَانِ سَوَارِ بِمَسْجِدِ دَرَامِدِ وَتَامَقُصُو عَنَانِ بَارَزْ نَكِشِيدِ وَشُكْرًا وَنَهْرًا بِمَرِ كِبَرِهَا بِمَسْجِدِ دَرَامِدِ نَدَانْدَا چنگیز
 پیاده شد بر منبر زیاده نشست و فرمود خود را گفت که شکم اسبان را بر منبر نماید پس مغولان بموجب فرموده او
 در انبارها و خزائن را گشودند و آنچه کتب و قرآن در آنها بود در آورده و در زیر پستم اسبان بر زمین ریختند
 و در جای قراها گاه و جور ریختند و آنها را از اخور اسبان خود ساختند و بعد از آن چنگیز خان بعد گاه رفت
 و با جماع مردم بخارا فرمان داد چون اهل بخارا آمدند بر منبر بالا رفت اول زبان بجمد و ثانی الهی گشود و بعد
 از آن در باب مغایب سلطان خوارزمشاه سخنانی چند بر زبان راند و در آخر گفت ای قوم از شما کتاها بزرگ
 صادر شده که خداوند بر شما غضب کرده و مرا که از جمله بلاهای او میباشم بسو شما فرستاده است اکنون آنچه
 در این شهر ظاهر است محتاج بتقریر نیست آنچه از اموال مخفی دارید تسلیم نمائید لاجرم مغولان آغاز گرفتن
 اموال نمودند و آنچه اهل بخارا دادند ایشان گرفتند و بتعذیب و شکنجه کسان را بجا میآوردند اما چون چنگیز خان
 فرمان داده بود که نوکران و کسان خوارزمشاه را از شهر بیرون کنند و پیادگی از ایشان بمردم بخارا نباشد
 بودند و این معنی بر چنگیز خان ظاهر گشت تا آنکه غضب و اشتغال یافت امر کرد تا آتش در بخارا از وند و چون
 اکثر محلات آن چوب پوش بود در همان روز بیشتر شهر آتش گرفت و سوخت و بعضی از دیوارهای آن گشته اند
 که در تمام بخارا هیچ عمارتی سالم نماند و در اخبار الدون گوید قَلَمٌ يَبْقَى مِنْهُمْ دَبَّارٌ وَلَا نَافِعَ نَارٌ وَقِيلَ إِنَّ
 نَجْمًا مِنْ هَذِهِ الْوَاقِعَةِ رَجُلٌ وَاحِدٌ يَعْنِي دَرْتَمَافِ بَخَارَا مَغُولَانِ دَبَّارٌ بَقَاةً نَكْدًا اَشْتَنَدُ وَگُویند که در این واقعه آن
 بخارا ایشان یک نفر نجات یافت و بجانب خراسان شتافت شخصی از وی پرسید که کیفیت حال شما چه شد و بکجا
 انجامید او در جواب گفت آمد و گفتم و سوختم و گشتم و بردند و الواقع در کلام فارسی عبارت از این
 مختصر تر و بیان آنچه از لشکر مغول در بخارا بوقوع انجامید نتوان یافت اثنی مؤلف گوید و پیش
 نباشد که مسطورات در این واقعه را بطور تلیق از تاریخ اخبار الدون و جیب التریب و بیان الساجه
 از آن ابرار نمودیم و اقصای هم در تاریخ منظم ناصر در ذکر وقایع سال هشتصد و پنجاه و هشت هجری
 گوید معاودت میرزا ابوالقاسم بابا از سمرقند بخراسان که در چهارم محرم این سال باین بلاد ورود نمود شرح
 حال او در کتاب مذکور مسطور است و اقصای بازی هم در روز سه شنبه چهارم محرم سنه هزار و دویست
 و بیست و پنجم هجری سابقا بمنبر زافرنند فتحعلیشاه قاجار متولد شد چنانکه در مجلد قاجاریه تاریخ و منظم
 ناصر مسطور است بدانکه از جمله سلاطین و پادشاهان حق پرست دیندار یکی فتحعلیشاه قاجار است

نکیر و تخر در بخارا میگشت تا رسید بمسجد جامع و چون انجا را محل شریف و معبد وسیع و لطیف دید پرسید

و بخارا اول شهر
 بود که چنگیز خان از
 مالک خوارزمشاه
 تصرف نمود
 و بخارا را از
 دست او گرفت
 و بخارا را از
 دست او گرفت

(چهارم محرم)

(۱۲۰)

که از زمان ابتدای سلطنت او تا بحال یکصد و سی و پنج سال میگذرد و وفات او در سال هزار و دویست و چهل و نه اتفاق افتاد و در سن زندگانش در این پنجاه سال هفت و هشت سال بود که از این پنجاه سی و هشت سال منفردا پادشاه کرد و در ازده سال و لا یتعهد داشت و او پادشاه دو بر سلسله قاجاریه است چنانکه بیان حال و تبیان احوال او زائد بر این در مجلس بیاید آنتم بالجملة از غرائب احوال فتحعلی شاه آنکه صاحب ناسخ التواریخ در تعداد زوجات و اولاد او گوید اقامت زوجات شاهنشاه ایران فتحعلی شاه را عجب نباشد که اگر کسی شمار کند با هزار تن راست آید لکن در این کتاب آنانکه در حشمت و نسب و بجل و نب داشته اند و در سرائی سلطنت صاحب لد بوده اند بنام نگاشته می آیند انگاه یکصد و پنجاه و هشت تن از زوجات او را بنام و نشان می شمارد و نیز در آن کتاب گوید از روزیکه این پادشاه بحد رشد و بلوغ رسید و با زنان مضاجعت توانست کرد تا آنوقت که بچهارم دیگر شصت و چهار سال و هفت سال افزون نبود در این مدت قبل از صلب پالان او و هزار تن فرزند و فرزند زاده بعرضه شهو و خرامید و لکن بیش از ایشان در زمان حیات او و راع زندگانی گفتند و تا این زمان که از وفات او صد و بیست و یک سال گذشته اگر فرزند و فرزند زاده گان آن پادشاه را شمار کنیم عجب نباشد که باده هزار تن راست آید و از این حرف مردگان ایشان را رقم نیکند و نیز فرزند آن را که نسبت بان شهریار بطن سیم باشند نام نبرد بلکه فرزند و فرزند زاده گانیکه در هنگام وفات انشیر پادشاه زندگانی داشتند بر نگاردها دو بیست و شصت تن پسر و دختر ب واسطه از پشت آن پادشاه بعرضه شهو و خرامید و یکصد و پنجاه تن را با در زمان حیات پدر می بردند و یکصد و یکتن مخلف می ماندند که از این پنجاه پنجاه و هفت تن پسر و چهل و شش دختر بود انگاه پسران او را یکصد و یک تن می کنند تا آنجا که گوید پسر سی و چهارم فتحعلی شاه سلیمان مهرزاد که در روز شنبه چهارم محرم سنه هزار و دویست و بیست و پنج متولد شد و مادر او اعانی بکم دختر حاجی محمد حسین صد اعظم اصفهانی است او را سه فرزند بود یک پسر و دو دختر **واقعه ی وازی هی** بروز زلزله شد بد در تبریز در تاریخ منظم ناصر در ذکر وقایع سال هزار و دویست و شصت و هشت هجری گوید که در شب چهارشنبه چهارم محرم این سال در ساعت از شب گذشته در تبریز زلزله شد بد شد و نزدیک صبح نیز مجددا زلزله شد و قبل از زلزله سه چهار روز بر فامده و بعد بازان بسیار بارید و نیز در آن کتاب آورده که در سنه هزار و صد و سی و چهار هجری چنان زلزله در تبریز شد که نو هزار کس از شهر و حوالی آن بد و بجهان خراب گشته و نوعی هوا تیره و نار شد که روشنی آفتاب کسی نمیدید و در جای بکر انکاب گوید و هم در این سال زلزله شد بد که در تبریز شد که تمام شهر را خراب کرد و دویست و پنجاه هزار نفر سکنه این شهر تلف شدند **واقعه ی سیزی** هر روزی من الوقایع الاینة در روز دوشنبه چهارم محرم مردم در هیئت مهمان حضر

فصل در بیان احوال و غرائب احوال

روز زلزله شد بد در تبریز

(بهار محرم)

(۱۲۱)

خلیل خواهند بود لفظ خبر نیست ثمر بناری بهیم فی یوم الاثنین اخضر واصفا فی ابرهیم فی جنة الفردوس و بیان

ماخذ خبر در **نیل** ذکر قایم روز چهارم محرم بقول بعضی از مورخین در و ماه گذشت

واقعه اول در کتاب قایم لشهور گوید که در روز چهارم محرم فرعون در دریا هلاک شد و جمود

مورخین هلاک او را در پنجم این ماه ذکر نموده اند چنانکه عنقریب تفصیل آن بیاید آنست که **واقعه دوم**

بقول صاحب تاریخ نگارسان در این روز سنه یکصد و دو و هشت هجری محمد امین شیش در خانه خود دید و

پناه برد بخدا از زوال نعمت تفصیلی که در بیست و چهارم این ماه بیاید آنست که **واقعه سیم** موافق قول

صاحب جیب السیر در روز جمعه چهارم محرم سنه دو و بیست و دو هجری ابرهیم بن مهمل عتاسی در بغداد خطبه

بنام خورشید خواند و بقبضه دیار پرداخت و ما تفصیل این واقعه در پنجم این ماه ذکر خواهیم نمود **تکمیل**

و اما ماه شجنا الطوسه رضوان الله علیه علی ثلاثه یوم الجمعة الرابع من المحرم سنه سبع و خمسين و اربعه

انه قال اخبرنا جماعة عن ابی الفضل قال حدثنا رجاء بن یحیی بن الحسین العبرانی الكاتب سنه اربع عشر و ثلثمائة و

فیها مات قال حدثنا محمد بن الحسن بن شمون قال حدثني عبد الله بن عبد الرحمن الأصم عن الفضل بن یسار عن

وهب بن عبد الله قال حدثني ابو حریب بن ابی الأسود الدؤلی عن ابی الیسر بن الأسود قال قدمت الریة فدخلت علی

ابی ذر جند بن جناد فحدثني ابو ذر قال دخلت ذات یوم فی صدق فارد علی رسول الله صلی الله علیه و آله فی المسجد

فلم ادر فی المسجد احیاً من الناس الا رسول الله صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام فی جانبہ جالس فاعتنم فی غلوة المسجد

فقلت یا رسول الله بای انت و اتی اوصنی بوصیة ینفعنی الله بها فقال نعم و اکرمک یا ابا ذر انک من اهل البیت

و انی موصیک بوصیة فاحفظها فانها جامد اطرق الخیر و سب له فانک ان تحفظها کان لک بها کفیل یا ابا ذر

اعبد الله کانک تراه فان کنت لا تراه فانه عز و جل یراک و ا لم ان اول عبادته المرفة به بانه الاول قبل کل

شیء فلا شیء قبله و الفر فلا تانی معه و الباقی لا الة الا غایة فاطر السموات و الارض و ما بینهما و ما بینهم من

شیء و هو الله اللطیف الخبیر و هو علی کل شیء قدیر ثم الایمان بی و الاقرار بان الله عز و جل ارسلنی الی کافة

الناس بشیرا و نذیرا و راعیا الی الله بازید و سراجا منیرا ثم احب الی الله الذین اذهب الله عنهم الرجس وطهرهم

نظیرا و اعلم یا ابا ذر ان الله تعالی جعل اهل البیت کفیه النجاة فی قیوم نوح من رکبها نجي و من رغب عنها ق

و مثل باب حطه فی بنی اسرائیل من دخله کان امنا یا ابا ذر احفظنا اوصیک به تکن سعیدا فی الدنیا و الآخرة

یا ابا ذر نعمتان مغبون فیهما اکثر من الناس العینه و الفراغ یا ابا ذر اغتم خسا قبل خسر شایک قبل هزمک

و صحتک قبل سقمک و غناک قبل فقرک و فراغک قبل شغلک و جنانک قبل موتک یا ابا ذر یا ک و اللغو

باملك فانک یومک و لست بما بعد فان یکن عندک تکن فی الغد كما کنت فی الیوم ان لم یکن عندک لم تنه علی

مجلس
تکمیل
تفصیل
تفصیل

کفل
عبادة الله

و مثل اهل البیت
و مثل اهل البیت

تکن

(جهاز وشمس)

(١٢٢)

فكنا نفع
جباب باب

مفتد ٢٢

نامر ك بالجبر ٢٢

شرك بفتح
وام صيد
من رزقه ٢٢

نوع الخيل
في جمع
فكنا نفع

واخرن لسانك
كأخزن رزقك ٢٢

ما فرجت في اليوم يا ابا ذر كمن يستقبل يوم لا يستكمل وضطرته لا يسلخه يا ابا ذر لو نظرت الى الاجر ومسيره
لا ينضنا لامل وغروره يا ابا ذر كن في الدنيا كأنك غريب او عاجز يسيل رعد نفسك في اهل القبور يا ابا ذر
اذا أصبحت فلا تحدث نفسك بالنساء واذا أمسيت فلا تحدث نفسك بالقباح وخذ من محبتك قبل سقمك
ومن حبوتك قبل موتك فانك لا تدرك ما اسلمت غدا يا ابا ذر اياك ان تدركك القصة عند العزة فلا تمكن
من الرجعة ولا يحمدا لك من خلقت بما تركت ولا بعدد راسك من تقدم عليه بما به اشتغلت يا ابا ذر ما رايت كالنار
نام هارها ولا كالجنة نام طالها يا ابا ذر كن على غير لسانك على راسك ودينارك يا ابا ذر هل ينظر
احد كرا لا غنا مطعيا او فقرا منسا او مرضا فزنا او هربا منقبا او ونا مجنونا او والد جال فانه شر غائب
ينظر او الساعة والشاعة ادهى امر يا ابا ذر ان شر الناس عند الله تعالى يوم القيامة عالم لا ينفع بعمله
ومن طلب علما بصرف يده وجوه الناس اليه لم يجد ربح الجنة يا ابا ذر من ابغى العلم للجدع به الناس لم يجد
ربح الجنة يا ابا ذر اذا سالت عن علم لا تعلمه فقل لا اعلمه تبج من تبعته ولا تفت الناس بما لا علم لك به تبج
من عذاب يوه القصة يا ابا ذر يطعن قوم من اهل الجنة الى قوم من اهل النار فيقولون ما ادخلهم النار وما ادخلنا
دخلنا الجنة بفضل نادر بهم وتعلمهم فيقولون انا كنا امر بالمعروف ولا نفعله يا ابا ذر ان حقوق الله اعظم من
ان يقوم بها العباد وان نعم الله عز وجل اكثر من ان يحصى ما العباد ولكن اموانا بيين واصبحوا نا بيين يا ابا
انكم في ممر الليل والنهار في احوال متغيرة واعمال محفوفة والموت يأتي بغتة فمن يزرع خيرا يوشك ان يحصد
ذرع خيرا ومن يزرع شرا يوشك ان يحصد نداه ولكل زارع ما زرع يا ابا ذر لا يسبق بطنى بحظه ولا يدرك
حريص ما لم يقدر له ومن اعطى خيرا فانه عز وجل اعطاه ومن وقى شرا فانه عز وجل وقاه يا ابا ذر المؤمن شاة
والفقه قاعة ومجالتهم زيادة يا ابا ذر ان المؤمن له ذنب كانه تحت صخرة يخاف ان تقع عليه الكافر به
ذنبه كانه ذباب مر على انفه يا ابا ذر ان نفس المؤمن اشد ثقلبا وخيفة من الخطيئة من العصفور حين يقذف به
في شره يا ابا ذر ان الرجل يجر من الرزق بالدين حين يصيبه يا ابا ذر من وافق قوله فعله فذلك الله اصاب خطه
ومن خالف قوله فعله فاما يوشك نفسه يا ابا ذر اذا طلبت شيئا من الآخرة واتبعته لبيك واذا طلبت شيئا من الدنيا
واتبعته عسر لك فان لك على كل حال حسنة يا ابا ذر ان الله تبارك وتعالى اذا اراد بعبد خيرا جعل له نوب
بين عبيده مثله والاسم عليه ثقبلا وببلا واذا اراد الله بعبد شرا انشاه ذنوبه يا ابا ذر لا تنظر الى صغير الخطيئة
ولكن انظر الى من عصيت يا ابا ذر لا تنطق فيما لا يعينك فانك لست منه في شيء واحذر لسانك كما تحذر رزقك
يا ابا ذر ان الله جل ثناؤه لم يدخل قوما الجنة فيعطيهن حتى تنسى ما بينهن وفوقهن قوما في الدنيا العلى فانا
نظر اليهم عرفوهم فيقولون ربنا اخواننا اذ امعهم في الدنيا فيم فضلهم علينا فيقال هي هات انهم كانوا

(بهار محرم)

يجوعون حين تشعرون ويظنون حين تردون ويقومون حين تنامون وتخصون حين تحضون يا اباذر ان الله تعالى جعل قرعة عيني في الصلوة وجبها الي كما جبال الجائع الطعام والاطمان الماء وان الجائع اذا اكل الطعام شبع واذا شرب روى وانا لا اشبع من الصلوة يا اباذر ان الله تعالى بعث عيسى بن مريم بالرهبانة وبعث بالحنفية التيمم وجبال النساء والطيب جعل في الصلوة قرعة عيني يا اباذر انما رجل تطوع في كل يوم اثني عشر ركعة سواء المكتوبة كان له حقا واجبا بيت في الجنة يا اباذر صلوة في مسجد هذا تعدل الف صلوة في غيره من المساجد الا المسجد الحرام وصلوة في المسجد الحرام تعدل مائة الف صلوة في غيره وافضل من هذا كله صلوة يصليها الرجل في بيته حيث لا يراه الا الله عز وجل يطلب بها وجه الله تعالى يا اباذر ما دمت في الصلوة فانك تفرج باب المالك ومن يكثر فرج باب الملك فانه يفتح له يا اباذر ما من مؤمن يقوم للصلوة الا نثار عليه البر ما بينه وبين العرش ووكيل به ملك ينادي يا بن ادم لو تعلم فالك في صلواتك ومن تناجى فاسمعت ولا التفت يا اباذر طوبى لاصحاب الالوية يوم القيمة يحملونها فيسبقون الناس الى الجنة الا وهم السابقون الى المسجد بالاسرار وغيرها يا اباذر الصلوة عماد الدين واللسان اكبر والصدقة تمحو الخطيئة واللسان اكبر يا اباذر الله في الجنة فوق الدرجة كما بين السماء والارض وان العبد لم يرفع بصره فبلغ له نور يكار يخطفه بصره فيفرغ ان ذلك فيقول ما هذا فيقال هذا نور اخيك المؤمن فيقول اخي فلان كما نعمل جميعا في الدنيا وقد فضل على هكذا فيقال انه كان افضل منك عملا ثم يجعل في قلبه الرضا حتى يرضى يا اباذر الدنيا سجن المؤمن وجنة الكافر وما فيها مؤمن الا وهو حز بن فكيف لا يحزن وقد اعد الله انه وارد جهنم ولم يعد الله صادر عنها يا اباذر من اوتي من العلم ما لا يعمل به لم يحقق ان يكون اولى علما لا ينفعه الله به لان الله عز وجل بعث العلماء فقال ان الذين اتوا العلم من قبله انا بلى عليهم بخبرون ولا اذقان سجدوا ويقولون سبحان ربنا ان كان وعد ربنا لمفعولا وخبرون ولا اذقان يبنون يا اباذر من استطاع ان يبكي قلبك ومن لم يستطيع فليشعر قلبه بالحزن فلينبالك يا اباذر ان القلب الفاسد بعد من الله ولكن لا يشعر ان يا اباذر ما من خطيب يخطب الا عرضت عليه خطبته يوم القيمة وما اراد بها يا اباذر ان فضل صلوة النافلة في السر على العلانية كفضل الفريضة على النافلة يا اباذر ما يقرب العبد الى الله بشئ افضل من التجر والخفي يا اباذر ان الله ذكرنا الله ذكرنا ملاكنا يا رسول الله وما الخامل قال صلى الله عليه واله الذكر الخفي يا اباذر يقول الله عز وجل لا اجمع على عبد خوفين ولا اجمع له امين فاذا امين في الدنيا اخفنه يوم القيمة واذا خاف في الدنيا امينه يوم القيمة يا اباذر لو ان رجلا كان له عمل سبعين نبيا لا خفنه وخشي ان لا ينجو من شر يوم القيمة يا اباذر ان الرجل يفرص عليه نوبه يوم القيمة فيقول اما اني كنت منك مشفقا فيغفر له يا اباذر ان الرجل يعمل الحنة فيتكل عليها ويعمل

فوق الانوار

فوق الجنان

فوق الصلوة عماد الدين

فوق الايمان

فوق النور

فوق الحكمة

فوق العلم

فوق النور

فوق النور

فوق النور

فوق النور

(المحققان) ...

في الدنيا

قوله من دان نفسه

اي ذلة واستعلاء من

باب باع (صالح)

دو متجبال لغات گویا

امنه بالضم وتشدید

باء اروز و مراد امانه

جمع ر عمنه

فضل زينه الدنيا و

ما بقى على ما بقى

ادهب لدین الرجل

من ذبین ضارین

في ذرته الغنم فاغار

فيها حتى اصبحا قاذرا

ابقباضها و لكن

عبدنا ربنا حتى دغانا

فاجبنا و

سائلنا عما نعلمنا

في حلاله فكيف

بما نعلمنا في حرامه

قرض بريد و رام

دادن منتخب

حرف بالغ كاشن

وكس کردن منتخب

المحقرات في الله وهو من الاستغناء وان الرجل ليجل السبنة فيفق منها في الله انما هو القيمة يا ابا ذر ان
العبد ليدنب فيدخل بذنبه ذلك الجنة قلت وكيف ذلك يا ابا ذر اني يا رسول الله قال يكون ذلك الذنب
نصب عينيه نائبا منه فارا الى الله عز وجل حتى يدخل الجنة يا ابا ذر ان الكيس من دان نفسه عملها بعد الموت والفاجر من
اتبع نفسه هوها وتمنى على الله عز وجل الاماني يا ابا ذر اول شيء يرفع من هذه الامة الامانة والخشوع حتى لا تكاد
خاتما يا ابا ذر لو ان الدنيا كانت تعدل عند الله جناح بعوضة ما سقى الفاجر شره من ماء يا ابا ذر ان الدنيا ملعونة
ملعون ما فيها الا ما ابتغى به وجه الله عز وجل يا ابا ذر ما من شيء ابغض الى الله من الدنيا خلفها ثم اعرض عنها
ولم ينظر اليها ولا ينظر اليها حتى تقوم الساعة وما من شيء احب الى الله عز وجل من ايمان به وترك ما امر ان يترك
يا ابا ذر ان الله جل ثناؤه اوحى الى اخي عيسى عليه السلام لا تحب الدنيا فانك لست احبها واحب الآخرة فانها هي دار المعاد
يا ابا ذر ان جبرئيل انا في بخرا من الدنيا على بغلة شهباء فقال يا محمد هذه خزان الدنيا ولا ينفصلك من حظك عند ربك
فقلت جبرئيل لا حاجة لي فيها اذ اجبت سالت ربي وازا شئت شكرته يا ابا ذر اذا اراد الله خيرا بعبد فقه في الدين
وزهد في الدنيا وبصره بعبوب نفسه يا ابا ذر ما زهد عبدي في الدنيا الا اثبت الله الحكمة في قلبه وانطق بها لسانه وبصر
عبوب الدنيا وادائها ودرائها واخرجه منها سالما الى دار السلام يا ابا ذر اياها خاك قد زهد في الدنيا فاستمع
منه فانه يلقي اليك الحكمة فقلت يا رسول الله من زهد الناس قال من ينس المفاير والبلى وترك ما بقى ما بقى ومن لم يعد
غدا من ايامه عد نفسه من الموت يا ابا ذر ان الله لم يوح الى ان اجمع المال ولكن اوحى الى ان سيج مجد ربك وكن من
الساجدين واعبد ربك حتى ياتيك اليقين يا ابا ذر ان البس الغليظ واجلس على الارض والعن اصابع واركب
الحمار وغير سرج واردف خلفي فمن رغب عن سنتي فليس مني يا ابا ذر حبت المال والشرف مذهب لدين الرجل قلت يا
رسول الله الخائفون الخاضعون الموائمون الذين اكرن الله كثيرا يسبقون الناس الى الجنة فقال لا ولكن فقر الموائمون
فانهم ياتون فيخطون رقاب الناس فيقول لهم خزنة الجنة كما انتم حتى تحاسبون فيقولون بهم تحاسب فوالله ما ملكتنا
فيجورون يعدل ولا يفيض علينا فنقبض او نبسط وكما نعيد ربنا حتى انانا اليقين يا ابا ذر الدنيا مشغلة للقلب و
البدن وان الله عز وجل يسئل اهل الدنيا عما نعموا في حلالها فكيف بما شتموا في حرامها يا ابا ذر ان قد سالت
عز وجل ان يجعل رزق من اجتنى الكفاف ويعطى من يبغضني كثرة المال والولد يا ابا ذر طوبى للزاهد في الدنيا و
الراغبين في الآخرة الذين اتخذوا ارض الله بساطا وراجا فرشا وما همها طيبا واتخذوا الكتاب شعارا والدعاء
لله عز وجل دثارا وقرضا الدنيا قرضا يا ابا ذر حرث الآخرة العمل الصالح وحرث الدنيا المال والبنون يا ابا ذر ان
ربي تبارك وتعالى اخبرني فقال وعزتي وجلالي ما ادرك العابدون درك البكا عند شئ وان لا ينين لهم في الرضا
الا على قصر الايشر لهم فيه احد قال قلت يا رسول الله اني المؤمن اكيس قال اكثرهم للموت ذكرا واحسنهم لم استعد

﴿بِحَمْدِ مُحَمَّدٍ﴾

يا ابا ذر اذا دخل التور القلب نفتح القلب واستوسع قلبك فما علامته ذلك باله انت واتي يا رسول الله قال لا نأبى اليه دار
 الخلود والنجاة عن دار الغرور والاستعداد للموت قبل نزوله يا ابا ذر اتق الله ولا تر الناس انك تخشى الله فيكروك قلبك
 فاجر يا ابا ذر ليكن لك في كل شيء نية حتى في الاكل والشرب يا ابا ذر ان الله ملائكة في خفيته لا يرفعون رؤسهم حتى يفتح في
 الصور النخلة الاخيرة فيقولون جميعا سبحانك ومجدك ما عبدناك كما ينبغي لك ان تعبد فلو كان لرجل عمل
 سبعين صدقاً لا ينقل عمله من شدة ما به يومئذ ولوان رلوا صب من غسلين في مطلع الشمس لعلك منه جاجم
 من في مغربها ولو زفرت جهنم زفرة لم يبق ملك مقرب ولا نبي مرسل الا خرجا ثيابا لركبت به يقول يا رب نفسي نفسي حتى ينس
 ابراهيم اسمي يقول يا رب انا حليلك فلا تنسني يا ابا ذر لو ان امرأة من نساء اهل الجنة اطلمت من سماء الدنيا في
 ليلة ظلماء لاضائت لها الارض كما تضئ ليلة البدر ولوجد ريح نشرها جميع اهل الارض ولو ان ثوباً من ثياب
 اهل الجنة نشر اليوم في الدنيا لصق من ينظر اليه وما حملته ابصارهم يا ابا ذر اخفض صوتك عند الجنائز وعند
 القتال وعند القرآن يا ابا ذر اذا ابتعت جنازة فليكن عملك فيها التفكير والخشوع واعلم انك لاحق به يا ابا ذر
 اعلم ان كل شيء اذا فسد فالحمد رواؤه واذا فسد الملح فليس له رواؤه واعلم ان فيكم خلقين الضحك من غير عجب
 الكسل من غير سهو يا ابا ذر ركعتان مقصودتان في التفكير خبر من قيام ليلة والقلب ساء يا ابا ذر الحق يقبل من
 والباطل خفيف حلو ورتب شهوة ساعة تورث حزناً طويلاً يا ابا ذر لا يفقه الرجل كل الفقه حتى يرى ان الناس في
 جنب الله امثال الابعار ثم يرجع الى نفسه فيكون هو احقر خافرها يا ابا ذر لا يصيب الرجل حقيقة الايمان حتى
 يرى الناس كلهم حق في دينهم عقلاء في دنياهم يا ابا ذر خاسب نفسك قبل ان تحاسب فانه اهون لحسابك عداون
 نفسك قبل ان توزن وتجهز للعرض الاكبر يوم تعرض لا ينجي على الله منك خافية يا ابا ذر استحي من الله فانه فوالله
 نفسي يده لا ظل حين اذهب الى الغائط متقناً بثوب استحياء من الملائكة الذين معي يا ابا ذر ارحب ان تدخل
 الجنة قلت نعم فذلك ابي واتي قال قص من الامل واجعل الموت نصب عينيك واستحي من الله حق الحياء قال
 قلت يا رسول الله كلنا نسحي من الله تعالى قال ليس كذلك الحياء ولكن الحياء ان لا تنزل لمقابر والبلى والجون
 ما وعى والراس ما حو من ارا دكراته الاخيرة فليدع زينة الدنيا فاذا كنت كذلك اصبت ولاية الله عز وجل يا
 ابا ذر يكفي من الداء مع البر ما يكفي الطعام من الملح يا ابا ذر مثل الذين يدعون بغير العمل كمثل الذي يري غيره
 وقرأ يا ابا ذر ان ربك عز وجل يبالي الملائكة بثلاثة نفر رجل يصبح في ارض ففر فيؤذن ثم يقيم ثم يصلي فيقول
 ربك عز وجل للملائكة انظروا الى عبدك يصلي ولا يراه احد غيره فينزل سبعون الف ملك يصلون ورائه و
 يستغفرون له الى الغد من ذلك اليوم ورجل قام من الليل فصلى وحده فوجد نيام وهو ساجد فيقول الله انظروا
 الى عبدك وروحه عند جسده ساجد ورجل في زحف فيفتر اصحابه ويثب هو يقاتل حتى يقتل يا ابا ذر ما من رجل

انما هذا من كلامه عليه السلام
 من الدنيا ما عدا الله
 من الدنيا ما عدا الله
 من الدنيا ما عدا الله

﴿١٢٥﴾
 در خوات و هفت
 منتخب

الوجه بالضم عظم
 الراس المشتملة على
 الدماغ مجمع

في

زفر بالفتح نفس بخود
 كشد وبعذاران

برادردن منتخب
 افضل مما تضئ بالضم

ليلة البدء
 الفجر الربيع الطيبة

او اعم او ربح فم المراء
 قاموس

ودر منتخب للغانا گو
 فسر بوي خوش

قال الشيخ الطوسي
 هذا المثل للعلماء السوء

منه
 خلق بالضم وبضمين
 خوم وغارث منتخب

في

استحي من الملكين الذين
 مع

الماد من الجوف البطون
 الفرج وما وعى اي جامع

بعض الفرج والبطون من
 الحمار والشبهة منه

فوقه وازان
 الراس من اللسان

﴿بِحَمْدِ مُحَمَّدٍ﴾
 من الدنيا ما عدا الله
 من الدنيا ما عدا الله
 من الدنيا ما عدا الله

﴿جَهَنَّمُ﴾

﴿١٢٤﴾

يَجْعَلُ جَهَنَّمَ فِي بَقْعَةٍ مِنْ بَقَاعِ الْأَرْضِ لَا شَهَادَةَ لَهَا بِهَا وَمِنْ مَنَازِلِ نَزْلِهِ نَوْمُ الْأَصْحَابِ ذَلِكَ الْمَنْزِلُ بِصَلَّى عَلَيْهِمْ وَأُولَئِكَ
 يَا أَبَا ذَرٍّ مَا مِنْ صَبَاحٍ لَا دَوَّاحَ الْأَوْبِقَاعِ الْأَرْضِ تُنَادِي بَعْضُهَا بَعْضًا يَا جَارُ وَمِنْ مَنَازِلِ نَزْلِهِ نَوْمُ الْأَصْحَابِ ذَلِكَ الْمَنْزِلُ بِصَلَّى عَلَيْهِمْ وَأُولَئِكَ
 وَضَعُ جَهَنَّمَ عَلَيْكَ سَاجِدًا لِلَّهِ تَعَالَى مِنْ قَائِلِهِ لَا وَمِنْ قَائِلِهِ نَعَمْ فَإِذَا قَالَتْ نَعَمْ أَهْتَبْتُ وَابْتَهَجْتُ وَتَرَانَتْ طَافُضًا
 عَلَى جَارِهَا يَا أَبَا ذَرٍّ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمَّا خَلَقَ الْأَرْضَ وَخَلَقَ مَا فِيهَا مِنَ الشَّجَرِ لَمْ يَكُنْ فِي الْأَرْضِ شَجَرَةٌ بِأَنْبُهَا بَنُو آدَمَ
 إِلَّا أَصَابُوا مِنْهَا مَنَفْعَةً فَلَمْ تَزَلْ الْأَرْضُ وَالشَّجَرُ كَذَلِكَ حَتَّى تَكَلَّمَ فِجْرَةُ بَنِي آدَمَ بِالْكَلِمَةِ الْعَظِيمَةِ قَوْلُهُمْ اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا
 سِجَانَهُ فَلَمَّا قَالُوا اقْتَرَبَتِ الْأَرْضُ وَذَهَبَتْ مَنَفْعَتُ الْأَشْجَارِ يَا أَبَا ذَرٍّ الْأَرْضُ لَبِئْسَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذَا مَاتَ رَجُلٌ
 صَبَاحًا يَا أَبَا ذَرٍّ إِنْ كَانَ الْعَبْدُ فِي أَرْضٍ فِي بَعْضِ قَفَرٍ فَنُوضًا أَوْ تَهْتَمُّ ثُمَّ إِذَنْ وَأَقَامَ وَصَلَّى أَمْرُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ الْمَلَائِكَةُ
 فَصَفُّوا خَلْفَهُ صَفًّا لَا يَرَى طَرَفًا يَرْكُوعًا وَيَسْجُدُونَ بِجُودَةٍ وَيُؤْمِنُونَ عَلَى عِلْمٍ يَا أَبَا ذَرٍّ مَا مِنْ أَقَامَ وَ
 لَمْ يُؤْذَنْ لَمْ يَصِلْ مَعَهُ إِلَّا مَلَكَاهُ اللَّهُ أَنْ مَعَهُ يَا أَبَا ذَرٍّ مَا مِنْ شَابٍّ يَدْعُو لَذَّةَ الدُّنْيَا وَطُوحًا وَاهِرًا شَبَابُهُ فِي
 طَاعَةِ اللَّهِ إِلَّا أَعْطَاهُ اللَّهُ أَجْرَ أَشْبَهٍ وَسَبْعِينَ صَدَّقًا يَا أَبَا ذَرٍّ الذَّاكِرُ فِي الْخَافِلِينَ كَالْمُفَانِلِ فِي الْفَارِغِينَ يَا
 أَبَا ذَرٍّ الْجَلِيلُ الصَّالِحُ خَيْرٌ مِنَ الْوَحْدَةِ وَالْوَحْدَةُ خَيْرٌ مِنْ جَلِيسِ السُّوءِ وَأَمْلَاءُ الْخَيْرِ خَيْرٌ مِنَ السُّوءِ وَالسُّوءُ خَيْرٌ
 مِنْ أَمْلَاءِ الشَّرِّ يَا أَبَا ذَرٍّ لَا تَصَاحِبِ الْأُمُومَنَا وَلَا يَأْكُلْ مَعَكَ الْأَتْفُ وَلَا تَأْكُلْ طَعَامَ الْفَاسِقِينَ يَا أَبَا ذَرٍّ طَعْمُ
 طَعَامِكَ مِنْ تَجَنُّبِهِ فِي اللَّهِ وَكُلْ طَعَامًا مِنْ يَحِبُّكَ فِي اللَّهِ يَا أَبَا ذَرٍّ إِنَّ اللَّهَ عِنْدَ لِسَانِ كُلِّ قَائِلٍ فَلْيَقُلْ اللَّهُ أَمْرٌ وَلْيَعْلَمْ مَا
 يَقُولُ يَا أَبَا ذَرٍّ إِنْ تَرَكْتَ فَضُولَ الْكَلَامِ وَحَبْلَكَ مِنَ الْكَلَامِ مَا بَلَغَ بِهِ حَاجَتَكَ يَا أَبَا ذَرٍّ كُنْ بِالْمَرْءِ كَذَّابًا أَنْ يَحْدُثَ بِكَ
 مَا يَمِيعُ يَا أَبَا ذَرٍّ مَا مِنْ شَيْءٍ أَحَقُّ بِطَوْلِ التَّجَمُّعِ مِنَ اللِّسَانِ يَا أَبَا ذَرٍّ مَا عَمِلَ مِنْ لَمْ يَحْفَظْ لِسَانَهُ يَا أَبَا ذَرٍّ مِنْ أَجْلِ اللَّهِ أَكْرَمَ
 ذِي لِسَانٍ الْمُسْلِمِ وَأَكْرَمَ حَمَلَةَ الْقُرْآنِ الْعَامِلِينَ بِهِ وَأَكْرَمَ السُّلْطَانَ الْمَقْسُطَ يَا أَبَا ذَرٍّ لَا تَكُنْ عَمَّابًا وَلَا مَدْحًا وَ
 لَا طَعَانًا وَلَا مَارِدًا يَا أَبَا ذَرٍّ لَا يَزَالُ الْعَبْدُ يَزِيدُ مِنَ اللَّهِ بَعْدَ مَا سَمِعَ خَلْقَهُ يَا أَبَا ذَرٍّ الْكَلِمَةُ الطَّيِّبَةُ صَدَقَةٌ وَكُلُّ
 خُطْوَةٍ يَخْطُوهَا إِلَى الصَّلَاةِ صَدَقَةٌ يَا أَبَا ذَرٍّ مَنْ أَجَابَ رَأْيَ اللَّهِ تَعَالَى وَاحْسَنَ عِمَارَةَ مَسَاجِدِ اللَّهِ كَانَ ثَوَابُهُ مِنْ
 اللَّهِ الْجَنَّةِ فَقُلْتُ يَا أَبَا ذَرٍّ كَيْفَ نَعْمُ سَاجِدًا لِلَّهِ قَالَ لَا تَرْفَعُ فِيهَا الْأَصْوَاتَ وَلَا تَخَافُ فِيهَا بِالْبَاطِلِ
 لَا تَشْرِي وَلَا تَبْتَاعَ وَارْتِكَ اللُّغُومَاتِ فِيهَا فَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَلَا تُلُومَنَّ يَوْمَ الْقِيَمَةِ الْإِنْفَسُ يَا أَبَا ذَرٍّ إِنَّ اللَّهَ
 يَعْطِيكَ مَا دُمْتَ جَالِسًا فِي الْمَسْجِدِ بِكُلِّ نَفْسٍ تَنْفَسُ فِيهِ دَرَجَةٌ فِي الْجَنَّةِ وَتَصَلِّيَ عَلَيْكَ الْمَلَائِكَةُ وَيَكُتُبُ لَكَ بِكُلِّ
 نَفْسٍ تَنْفَسُ فِيهِ عَشْرَ حَسَنَاتٍ وَتَمَحَّى عَنْكَ عَشْرُ سَيِّئَاتٍ يَا أَبَا ذَرٍّ إِنْ دُرِيَ فِي شَيْءٍ نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ اصْبِرْ وَاصْبِرُوا
 وَارْابُطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ فَلَمْ يَكُنْ إِلَّا فِي رَأْيِ اللَّهِ قَالَ مَا فِي أَنْظَارِ الصَّلَاةِ خَلْفَ الصَّلَاةِ وَكَثْرَةُ
 الْإِخْلَافِ إِلَى الْمَسَاجِدِ فَذَلِكَ الرِّبَاطُ يَا أَبَا ذَرٍّ يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى إِنَّ أَحَبَّ الْعِبَادِ إِلَيَّ الْمُتَحَابُّونَ بِحُلَالِ الْمَغْلَقَةِ
 قُلُوبُهُمْ بِالْمَسَاجِدِ وَالْمُسْتَغْفِرُونَ بِالْأَشْجَارِ وَأُولَئِكَ إِذَا ارْتَدَّتْ بِأَهْلِ الْأَرْضِ عَقُوبَةُ ذِكْرِهِمْ فَتُصْرَعُ الْعَقُوبَةُ عَنْهُمْ

افتراد جبهته

في جبهته

قال في الجمع قوله تعالى
 افترادونه على ما يرى
 أي تجادلونه والمماراة
 المجادلة ومنه قوله
 فلا تمار فيهم أي لا تجادل
 في أمصارها بالكهف

أي المؤذن منه عفة
 فوض بكاء ما يخفى
 شدن متعجب

أي بالمال الحلال
 الذي أعطيتهم منه
 عفة عنه

في جبهته

قال في الجمع اسبغ الوضوء
انما هو كما في ذلك في جهنم
اشارة على فاض الله تعالى
واكمله على شدة ربه

قولنا المكافاة في الاحوية
الباردة والارمسة المتدين
يعني ارباع الوضوء فيها كفارة
للتنويضة عفو عنه

(چهارم محرم) ۱۰۰۰

(122)

قوله قرأته مصلّا
قرأته القرآن في صلوة
ثم عشرين

فان

عن
 الخبة كهيئة القوس
 المجمع حتى وحنايان
 قال في المجمع الضبعة
 بالفتح ثم السكون المقار
 والأرض المغلة والمجمع
 ضباع كتاب ورد
 منتخب اللغات كويته
 بالفتح اب وزمين كد
 ارغله شودر تجارث
 وحرقة ويثيه وفي الجدل
 الفد لا يؤر عبد
 على هواه الا كفت
 ضبعة كان المعنى غنة
 فيها عن الحاجة الى غيرها

فان كان في ذلك
الامر ما لا يوجب
الاجابة

١٠. احفظ الله بقوله
 افامنك اى احفظ من
 الله في اوامر ونواهي

[illegible]

يَا أَبَا ذَرٍّ اسْبَاغُ الْوُضُوءِ فِي الْمَكَارِهِ مِنَ الْكُفَّارَاتِ يَا أَبَا ذَرٍّ كُلُّ جُلُوسٍ فِي الْمَسْجِدِ لَخْوَالٍ ثَلَاثَةٌ قَرَأَتْهُ مُصَلٍّ أَوْ ذَكَرَاتُهُ
 أَوْ سَأَلَ عَنْ عِلْمٍ يَا أَبَا ذَرٍّ كُنْ بِالْعَمَلِ بِالْقَوِي شَدَّ مِنْكَ هَمًّا مَا بِالْعَمَلِ الْغَيْرِ فَإِنَّهُ لَا يَقْبَلُ عَمَلٌ بِالْقَوِي وَكَيْفَ يَقْبَلُ
 مَا يَنْتَقِبِلُ لِقَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِنَّمَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ يَا أَبَا ذَرٍّ لَا يَكُونُ الرَّجُلُ مِنَ الْمُتَّقِينَ حَتَّى يَهْجُرَ نَفْسَهُ
 أَشَدَّ مِنْ مُحَاسِبَةِ الشَّرِيكِ شَرِيكِهِ فَيَعْلَمُ مِنْ ابْنِ مَطْعَمِهِ مِنْ ابْنِ مَشْرَبِهِ وَمِنْ ابْنِ مَلْبَسِهِ أَمِنْ حُلَالٍ أَوْ مِنْ حُرَامٍ يَا أَبَا ذَرٍّ
 مَنْ لَمْ يَبَالِ مِنْ ابْنِ اكْتِسَابِ الْمَالِ لَمْ يَبَالِ بِاللَّهِ مَنْ ابْنِ ادْخَلِهِ النَّارَ يَا أَبَا ذَرٍّ مَنْ سَرَّ أَنْ يَكُونَ أَكْرَمَ النَّاسِ فَلْيَتَّقِ اللَّهَ عَزَّ
 وَجَلَّ يَا أَبَا ذَرٍّ رَاجِعْ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَكْثَرَ ذِكْرًا لَهُ وَارْكُمُكَ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقِ اللَّهَ وَانْجِأْكَ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ أَشَدَّ كَرُخَافَةٍ
 يَا أَبَا ذَرٍّ إِنَّ الْمُتَّقِينَ الَّذِينَ يَتَّقُونَ مِنَ النَّاسِ الَّذِي لَا يَنْتَقِي مِنْهُ خَوْفًا مِنَ الدَّخُولِ فِي الشَّبَهَةِ يَا أَبَا ذَرٍّ مَنْ طَاعَ اللَّهَ عَزَّ
 وَجَلَّ فَقَدْ ذَكَرَ اللَّهَ وَإِنْ قُلْتَ صَلَوَتُهُ وَصَلَامُهُ وَتِلَاوَةُ الْقُرْآنِ يَا أَبَا ذَرٍّ أَصِلِ الدِّينَ الْوَرَعَ وَرِاسَةَ الطَّاعَةِ يَا أَبَا ذَرٍّ كُنْ
 وَرِعًا تَكُنْ عَبْدَ النَّاسِ وَخَيْرَ دِينِكَ الْوَرَعَ يَا أَبَا ذَرٍّ فَضْلُ الْعِلْمِ خَيْرٌ مِنْ فَضْلِ الْعِبَادَةِ وَاعْلَمْ أَنَّكُمْ لَوْ صَلَّيْتُمْ حَتَّى تَكُونُوا
 كَالْحَنَاءِ بِأَصَمِّتُمْ حَتَّى تَكُونُوا كَالْأَوْدَانِ مَا نَفَعَكُمْ ذَلِكَ إِلَّا بَوَرَعَ يَا أَبَا ذَرٍّ أَهْلُ الْوَرَعِ وَالزُّهْدِ فِي الدُّنْيَا هُمْ أَوْلَى بِاللَّهِ
 اللَّهُ حَقًّا يَا أَبَا ذَرٍّ مَنْ لَمْ يَأْتِ يَوْمَ الْقِيَمَةِ بِثَلَاثٍ فَقَدْ خَسِرَ قُلْتُ هُمَا الثَّلَاثُ فَذَلِكَ إِي وَاتَّ بِأَرْسُولِ اللَّهِ قَالَ صَلَّى اللَّهُ
 عَلَيْهِ وَآلِهِ وَرِعَ بِحُجْرَةٍ عَمَّا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَحَلَمَ بِرَدِّهِ جَهْلَ السَّفِيهِ خَلَقَ بِذَلِكَ رِبِّهِ النَّاسُ يَا أَبَا ذَرٍّ إِنْ تَكُنْ
 أَقْوَى لِلنَّاسِ فَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَإِنْ سَرَّكَ أَنْ تَكُونَ أَكْرَمَ النَّاسِ فَاتَّقِ اللَّهَ وَإِنْ سَرَّكَ أَنْ تَكُونَ أَحْسَنَ النَّاسِ فَكُنْ بِمَا فِي
 بَيْدِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَوْثَقُ مِنْكَ بِمَا فِي يَدِكَ يَا أَبَا ذَرٍّ لَوْ أَنَّ النَّاسَ كُلَّهُمْ اخْتَارُوا هَذِهِ الْأَيَّةَ لَكُنْتُمْ وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ
 لَهُ مَخْرَجًا وَرِزْقًا غَيْرَ مَحْجُوبٍ وَمَنْ يَتَّكِلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ
 قَدْرًا يَا أَبَا ذَرٍّ يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى لَا يُوَثِّرُ عَبْدٌ هَوَاءً عَلَى هَوَاءٍ أَجْعَلْتُ غِنَاهُ فِي نَفْسِهِ وَهُوَ مَرَّةً فِي آخِرَتِهِ وَضَمَنْتُ السَّمَوَاتِ
 وَالْأَرْضَ رِزْقَهُ وَكَفَفْتُ عَلَيْهِ ضِعْفَهُ وَكُنْتُ لَهُ مِنْ وَرَاءِ تَجَارَةِ كُلِّ نَاجٍ يَا أَبَا ذَرٍّ لَوْ أَنَّ ابْنَ آدَمَ فَرَمَ مِنْ رِزْقِهِ كَمَا يَفْرَمُ مِنَ الْمَوْتِ
 لَأَدْرَكَهُ رِزْقُهُ كَمَا يَدْرِكُهُ الْمَوْتُ يَا أَبَا ذَرٍّ أَعْلَمْتُكَ كَلِمَاتٍ يَنْفَعُكَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهِنَّ قُلْتُ بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ احْفَظْ اللَّهَ
 يَحْفَظْكَ احْفَظْ اللَّهَ تَجِدْ أَتَامَكَ تَعْرِفْ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى فِي الرَّخَاءِ بِعَرَفَانِ فِي الشَّدَةِ وَادَّاسْتُكَ فَاسْأَلِ اللَّهَ وَإِذَا اسْتَعْنَيْتَ فَاسْتَعِنْ
 بِاللَّهِ فَقَدْ جَرَى لِقَامُ بِنَا هُوَ كَأَنَّ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَلَوْ أَنَّ الْخَلْقَ كُلَّهُمْ جَمِدُوا وَإِنْ يَنْفَعُوكَ شَيْءٌ لِرَبِّكَ اللَّهُ لَكَ مَا قَدَّرَ
 عَلَيْهِ فَإِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَعْلَمَ اللَّهُ تَعَالَى بِالرِّضَا وَالْبَقِيَّةِ فَا فَعَلْ فَإِنْ لَمْ تَسْتَطِعْ فَاصْبِرْ فَإِنَّ الصَّبْرَ عَلَى مَا نَكَرَ خَيْرٌ أَكْثَرُ
 وَإِنَّ الصَّبْرَ مَعَ الصَّبْرِ وَالْفَرَجَ مَعَ الْكَرْبِ إِنَّ مَعَ الصَّبْرِ سَبِيلًا يَا أَبَا ذَرٍّ اسْتَغْنِ بِغِنَاءِ اللَّهِ بِغِنَاكَ اللَّهُ فَلَكَ وَمَا هُوَ بِأَرْسُولِ
 اللَّهِ قَالَ غَدَاءُ يَوْمٍ وَعَشَاءُ لَيْلَةٍ مَنْ فَعَلَ بِمَا رَزَقَهُ اللَّهُ يَا أَبَا ذَرٍّ فَهُوَ مِنْ أَغْنَى النَّاسِ يَا أَبَا ذَرٍّ إِنَّ اللَّهَ جَلَّ ثَنَاهُ يَقُولُ
 أَنَا لَسْتُ كُلُّ كَلَامٍ الْحَكِيمُ الْقَبِيلُ وَلَكِنْ هُمَّةٌ وَهَوَاءٌ فَمَا أَحَبَّ وَارَضْتُمْ جَعَلْتُ صَمْتَهُمْ حَمْدًا لِي وَوَقَارًا وَإِنْ لَمْ يَتَكَلَّمْ يَا أَبَا ذَرٍّ
 إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَا يَنْظُرُ إِلَى صُورِكُمْ وَلَا إِلَى أَمْوَالِكُمْ وَلَكِنْ يَنْظُرُ إِلَى قُلُوبِكُمْ وَأَعْمَالِكُمْ يَا أَبَا ذَرٍّ الْقَوِي هُمُ هَؤُلَاءِ الْقَوِي

— (مہینہ) —

الولاء منه في هاتين مجموعتين في تحمل اليه كذا بينه كذا

قال في الجمع الجمة محترمة
 على الفتات والمراد
 به التمام المزدور من
 قت الحديث فمعه
 اتاعه بين الناس
 في نفي الكذب
 والعصاة
 العشرة القبيلة ولا
 واحد لها من لفظها
 والجمع شرار وعشائر
 الشخا العداوة و
 البغضاء شتمت عليه
 شخا من باب تعب
 حدث واظهر ريب
 العداوة ومن باب نفع
 لفته كذا في الجمع منه
 قال في الجمع الحديث
 من ستره ان يمثله
 الرجال فيما فلبتوه
 مقعد من النار اى
 يقومون له وهو جالس
 يقال مثل الرجل يمثله
 مثولا من كره ونصر
 اذا انصب ثما واثما
 نوى عنه لانه من ذى
 الاعاجم ولان الناس
 الكبر والذلال الناس
 في كبر
 العجبة المرأة استحسنها
 مجمع
 كذا في الجمع الحديث
 من ستره ان يمثله
 الرجال فيما فلبتوه
 مقعد من النار اى
 يقومون له وهو جالس
 يقال مثل الرجل يمثله
 مثولا من كره ونصر
 اذا انصب ثما واثما
 نوى عنه لانه من ذى
 الاعاجم ولان الناس
 الكبر والذلال الناس

(١٢٨)

ههنا وشاربه الى صدك يا اباذر اربع لا يصيبهن الا مؤمن الصمت وهو اول العباداة والتواضع لله سبحانه وذكر
 الله تعالى على كل حال وقلة الشيء يعنى قلة المال يا اباذر هم بالحسنة وان لم يعملها لئلا تكسب من الغافلين يا اباذر
 من ملك ما بين فخذه وما بين لمحبه حل الجنة قلت يا رسول الله فاما التوخذ بما تنطق من السنن قال يا اباذر وهل
 يكبت الناس على مناخرهم في النار الا حصائد السمهم انك لا تزال سالما ما سكك فاذا تكلمت بكب لك واعليك
 يا اباذر ان الرجل يتكلم بالكلمة من رضوان الله تعالى فيكسب له بها رضوانه الى يوم القيمة وان الرجل يتكلم بالكلمة
 في المجلس ليضحكهم بها فهو في جهنم ما بين السماء والارض يا اباذر وهل لك فيحدث فيكذب ليضحك به القوم ويل
 له ويل له يا اباذر من صمت نجي فعلبك بالصدق ولا تخرج من فمك كذبة ابدا فقلت يا رسول الله فما توبة الرجل
 الذي يكذب متعمدا قال الاستغفار وصاوة الخس بغسل ذلك يا اباذر اياك والغيبة فان الغيبة اشد من الزنا
 قلت يا رسول الله ولم ذلك يا اباذر اني قال لان الرجل يزني ويتوب الى الله فيتوب الله عز وجل عليه الغيبة
 لا تغفر حتى يغفرها صاحبها يا اباذر سباب المسلم فسوق وقتاله كفر واكل لحمه من معاصي الله وحرمة ماله كحرمة دمه
 قلت يا رسول الله وما الغيبة قال ذكرت اخاك بما يكره قلت يا رسول الله فمن كان فيه ذلك الذي ذكرته قال
 اعلم انك اذا ذكرته بما هو فيه فقد اغتبته وان ذكرته بما ليس فيه فقد بهته يا اباذر من ذب عن اخيه المؤمن الغيبة
 كان حقا على الله جل ثناؤه ان يعفقه من النار يا اباذر من اغتصب عنده اخوه المسلم وهو يستطيع نصره ففصره
 الله عز وجل في الدنيا والآخرة وان خذله وهو يقدر نصره خذله الله في الدنيا والآخرة يا اباذر لا يدخل الجنة فانا
 قلت يا رسول الله وما الفتات قال التام يا اباذر صاحب القهمة لا يستر حج من عذاب الله عز وجل يا اباذر من كان
 ذا وجهين ولسانين في الدنيا فهو ذو لسانين في النار يا اباذر المجالس بالامانة وافشائك سراخيك خيانة فاجنب
 ذلك واجنب مجلس العشرة يا اباذر تعرض اعمال اهل الدنيا على الله عز وجل من الجمعة الى الجمعة وفي كل يوم لاشين
 والخميس فيغفر لكل عبد مؤمن الا عبدا كانت بينه وبين اخيه شحنة فيقول تركوا اعمال هذين حتى يصطليحيا يا اباذر
 اياك وهجران اخيك فان العمل لا يقبل مع الهجران فان كنت لا بد فاعلا فلا تجر اكثر من ثلاثة ايام كمالا فمن مان
 فيها ما جازا اخيه كانت النار اوله به يا اباذر من احب ان يمثله الرجال فيما فلبتوه مقعد من النار يا اباذر
 من مات وفي قلبه مثقال ذرة من كبر لم يجد رائحة الجنة الا ان يتوب قبل ذلك فقال رجل يا رسول الله ليغنيني الحيا
 حتى وردت ان علاقة سوطي وقبل ان نعلي حسن فهل يهرب ذلك على قال كيف تجد قلبك قال جدارا للمحق
 مطمئنا اليه قال ذلك ليس بالكبر ولكن الكبر ان تترك الحق وتجاوز الى غيره وتنظر الى الناس لا ترى ان احدا غر
 كمرضك ولا دمه كدمك يا اباذر اكثر من يدخل النار المنكبرون فقال رجل وهل ينجي من الكبر احد يا رسول الله قال
 نعم من لبس الصوف وركب الخمار وحلب العنز وجالس المساكين يا اباذر من حل بضاعته يعني ما يشترى من السوق

في كبر

العجبة المرأة استحسنها

كذا في الجمع الحديث
 من ستره ان يمثله
 الرجال فيما فلبتوه
 مقعد من النار اى
 يقومون له وهو جالس
 يقال مثل الرجل يمثله
 مثولا من كره ونصر
 اذا انصب ثما واثما
 نوى عنه لانه من ذى
 الاعاجم ولان الناس
 الكبر والذلال الناس

فقد برء من الکبر یا اباذر من جرّ ثوبه خيلاً لم ينظر الله اليه يوم القيمة يا اباذر ازره المؤمن الى انصاب سابقه ولا خفا
 فيما بينه وبين كعبه يا اباذر من رفع ذبله وخصف نعله وعقر وجهه فقد برء من الکبر يا اباذر من كان له قبيضان فيلبس
 احد هما وليكن الآخر لاجنه يا اباذر يسكون ناس من امته يولدون في النعم ويغدون بهتهم الوان الطعام والشراب
 ويمدحون بالقول اولئك شر امة يا اباذر من ترك لبس الجمال وهو بقدر عايله تواضعاً لله فقد كساه الله حلة
 الكرامة يا اباذر طوبى لمن تواضع لله في غير منفعة واذل نفسه في غير مسكنه وانفق ما لا جمعه في غير معصية ورحم اهل
 الذل والمسكنه وخالط اهل الفقه والحكمة طوبى لمن صلت سريرة وحسنت علائقته وغزل عن الناس شره طوبى
 لمن عمل بعلمه وانفق الفضل من ماله وامسك الفضل من قوله يا اباذر البس الخشن من اللباس والعنق من الثياب
 لتلا تحب الفخر فيك مسلکاً يا اباذر يكون في اخر الزمان قوم يلبسون الصوف في صيفهم وشنائمهم يرون الفضل
 لهم بذلك على غيرهم اولئك نلعنهم ملائكة السموات والارض يا اباذر الا اخبرك باهل الجنة قلت بلى يا
 رسول الله قال كل اشعث اغبر ذى طمر لا يؤبه له لو اقسم على الله لا يرد

ازره جمع ازار بمعنی
 شلوار است منه عقیقه
 خصف بالفتح تعالیه
 وجهه بر المجزء پیوند
 دادن و چنانچه
 متقیانه عقیقه

فصل پنجم

فلیکس اخاه الاخره
 طر بالکسر هو الثوب
 الخلق العنق والکساء
 الباليه من غیر الصوف
 جمع

لا يؤبه له ای لا یبال
 به بخفایه کنافه الجمع
 منه عقیقه

فصل پنجم در گزاف و زینج مجرم و اقعد اول

زور جبرئیل بر حضرت ادم و امر نمودن او انجنابر انبویه چهل روز بعد از هبوط در حقوة القلوب در فضل چهارم از باب
 دوم آن آورده که بسند موثق از حضرت صادق علیه منقول است که ادم علیه بر صفا چهل صباح در سجده ماند که میگفت بر
 بهشت و بر بیرون آمدن از جوار خدا پس جبرئیل بر او نازل شد و گفت ای ادم چرا گریه میکنی گفت چون گریه نکنم و حال
 آنکه خدا مرا از جوار خود بیرون کرده بدینا فرستاده گفت ای ادم توبه کن بسو خدا الخیر مؤلف گوید بنابر
 اینکه هبوط ادم صغری بر زمین در روز بیست و پنجم ماه ذی القعدة باشد چنانکه جمعی از مورخان نوشته اند
 نزول جبرئیل بر آنحضرت در پنجم مجرم خواهد بود واقعدی و هم بر وایت مصباح طوسی و مصباح کفعمی و
 الشیعة و توضیح المفاسد در این روز حضرت موسی بانی اسرائیل از دایا عبور کرد و فرعون و جنودش در دریا غرق
 شدند و در کتاب تفویر المحسنین و انوار نعمانیة و اخبار ائمه و تفویر الشریعة نیز این واقعه را در این روز نوشته اند
 و در تاریخ التواریخ گوید که خروج بنی اسرائیل از مصر و غرق شدن فرعون در دریا ای احمد سه هزار و هشتصد
 بیست و نه سال بعد از هبوط بود در تاریخ حبیب لست آورده که بر رایت زمره از ارباب تحقیق و انبیا در این
 سابقه ملوک عمالقه را فرعون میکشند همچنانکه پادشاهان روم را قیصر بخوانند و سلاطین حبشه را نجاشی
 و اول فرعون مصر سنان بن علوان بن عجد بن عوج بن علیق بود و سنان آنکسی است که دست تعدی بساره
 زوجة خلیل الرحمن دراز کرده بود و دست او خشک شده توبه نمود و کنیزکی بدو بخشید پیش ابراهیم فرستاد
 و فرعون ثانی در بیان بن الولید است که نسبتش بعمرو بن علیق می پیوست و او یوسف را عزیر مصر کرد و یوسف

در کتاب التواریخ
 و تاریخ حبیب
 و تفویر الشریعة

که انبوسی پناه اول سال شایا باشد بنی اسرائیل را بگو که هر يك گو سفندی یا بزی یکساله ذبح کند و با قدری از
خونش هر دو بازوی خویش رنگین کنند و با مقدار کمی سر در واژه خانه های خود را نشان بگنارند و گوشت از
کباب کرده بخورند و چیزی از آن باقی نگذارند و اگر نمایند بآنش بوزانند و نان فطیر بپزند و با سبزی تلخ تناول
کنند و سیاه کمر بسته و خالین در پا و عصار در دست اینکارها بتجلیل کنند و همانا من در این شب بصر
عبور خواهم کرد و بر هر در خانه خواهم گذشت و هر خانه را که علامت بر سر در واژه بنیم نخت زاده صاحب
خانه را خواهم کشت چنانکه بکین نخت زاده قبطیان زنده نماید و همچنان نخت زاده جمیع مواضع ایشان را
بیجان خواهم کرد و مهبین فرزندان فرعون را نیز خواهم ربود تا بدانند منم خداوند ابراهیم و اسحق پس موسی
فرمان خداوند را بقوم رسانید و ایشان را با مثال حکم باز داشت و فرمود که اشباح خدا از خانه بیرون نشو
که شب هولناک است قهر زنده بر مصر میگردد پس بمقادیر و حیواناتی که میتوان امر بعبادتی ابتدا انکم سبعون حج
آمد که ای موسی در شب بندگان مرا بر دار و از مصر بیرون رو که فرعون و لشکر او از پی شما خواهند آمد پس موسی علیه
ایشان را گفت که همه در فلان محل مجتمع شوید ایشان در نیم آن شب ز شهر بیرون رفتند و بسکوت در آن موضع جمعتند
و به قید علماء یهود انشب شب پنجشنبه پانزدهم نیشان بود و چون اسرائیلیان از کمال استعجال جهت توشه فطیر
پخته بودند روز پنجشنبه مذکور را که منصف نیشان بود عید الفطر خوانند و تعظیم آنرا لازم دانند انقصه
طائفة اسرائیلیان که در انشب از مصر بیرون شدند بقول طبری سیصد و بیست هزار مرد مقابل بودند غیر
از کسانی که کمتر از بیست سال و زباده از شصت سال داشتند و بروایت ناسخ مردان جنگی که در میان ایشان بود
شصت هزار زباده بودند پس موسی علیه السلام را همراه گرفته قرار بر فرار دادند و از جهت اینکه عبور ایشان در
ملك فلسطين نباشد و اسب سکنه آن سرزمین بقوم نرسد از بیابان در بای قلمرو میروند و با سرعت عجل
ر شباب شهاب راه میپیمودند تا بصرای ایشان رسیدند و از آنجا خیمه زدند و از آنجا بجدول آمدند و در کاروان
آخر خیمه ها برافراشتند انقصه از انبوه در انشب که بنی اسرائیل از مصر خارج شدند بدعا موسی و معجزه آن
قبطیان را خواب ربود تا از رفتن بنی اسرائیل بخیبر مانند و بعد از آن ملک در اطفال ایشان افتاد تا هیچ نماند
نماند که یکی دو نفرند پس چون شب بیابان رسید و قبطیان بیدار شدند بفراموشی گشتند و بتفقد و تفحص
احوال بنی اسرائیل پرداختند تا نزدیک بغروب و بعد از آن چون در کوچه ها و بازارها نگاه کردند از بنی اسرائیل
هیچکس ندیدند از آن متعجب شدند و بچاهای و سرهای ایشان رفتند دیدند که در هاه خانه همه بسته بودند
بر نامها برآمدند اثری از بنی اسرائیل ندیدند پس بواسطه زویرها خویش فریاد و فغان باوج سنان رسانیدند
و کیفیت حادثه را بفرعون خبر دادند چون فرعون از آن واقعه گاه یافت باخود اندیشید که قوه بدانکثر

بنی اسرائیل
در این شب
موسی علیه السلام
فرمان داد
که از خانه بیرون
نشدند

از آنجا که
بنی اسرائیل
در آنجا
خیمه زدند

از بند عبودیتش آزاد شدند و شهر مصر را غارت کردند و اشیاء نفیسه خلق را با خود بردند تا آنکه غضبش الهی
یافت و بران شد که از دنیا ایشان بشاب رود و ایشان را بپاید و عقاب کند فارسل فرعون فی المدائن خاشعین
پس فرعون با جماع سپاه فرمان داد و فرستاد از هر آبادی که قریب بشهر بود لشکرها بخواندند و قواد سپاه را
بدرگاه آوردند لشکر انبوه فراهم گشت چنانکه در حق بنی اسرائیل با آن همه کثرت گفت اِنَّ هَؤُلَاءِ لَشِرْذِمَةٌ
قَلِيلُونَ اِیَّانَ جَاعِلِیْنَ کَذِبًا اِنْ اَرَادَ اَنْ یَّجْعَلَ بَشَاۤیِمْ وَاَنْ یَّجْعَلَ کَانَ حَکِّمًا حَضَرَ تَرَادُسَ کَمَرِ کَرْدَه پایمال سخط ساز
پس بفرمود تا شصدهزار مرد کار از روده بر مقدمه سپاه روانه شدند و خود بار و کور و سواران و بجنش
آمد و با سرعت سحاب را سپید نمود و در ترجمه نارنج طبری گوید که هاتمان را بر مقدمه روان کرد و هزار هزار
مرد پیاده و سواره و خود بقلب اندر شد با هزار هزار و هفتصد هزار جز پیادگان و در بین ایشان هفتاد هزار
اسب را طوقها طلا در گردن بود از انبویه اسرائیل ناگاه نظر کرده را پادشاه و سپاه فرعون برآیدند پس ایشان
هراسان شدند و گرد گرد جمع شد آغاز زاری و ضراعت نمودند و پوشش بنی نون با جماعه از بنی اسرائیل
به طاقت شدند و گفتند یا بنی الله ندیر چیست از پیش دریا و از عقب دشمن فرمود چندان پریم و
اشفقه نباشید و خاطر جمع کنید اِنَّ مَعِیَ رَجِیِّ سَمِیْدٍ خدایا مرا است مرا راه نماید پس انجناب بتضرع تمام
خدای خود را بخواند حق تعالی وحی کرد بموسى قُلْ لِّبَنِیْ اِسْرَٔیْلَ جَدِّدُوا تَوْحِیْدًا وَاَقْرَٔ بِقُلُوْبِکُمْ ذِکْرَ مُحَمَّدٍ سَیِّدِ عَمِیْدٍ
وَاَمَّا نَا وَاعِیْدٌ وَاَعْلٰی اَنْفُسِکُمْ وَلَا یَهْ عَلٰی اَخِیِّ مُحَمَّدٍ وَاِلَیَّ الطَّیِّبِیْنَ وَقُولُوا اَللّٰهُمَّ بِنِجَاهِهِمْ جَوْزَنَا عَلٰی مَتْنِ هَذَا الْمَاءِ
فَاِنَّ الْمَاءَ یَتَحَوَّلُ لَکُمْ اَرْضًا بنی اسرائیل را بگو که نازه کنند توحید مرا و بگزارانند در دلهای خود یاد محمد که
بترین بندگان منست و اعاده کنند بر جانهای خود و لا اله الا محمد و ال طیبین او را و بگویند خداوندان
بجاء و منزلت ایشان تو را سوگند میدهم که ما را از بر و زان اب بگزاران اگر چنین کنید اب برای شما دانند
زمین سخت خواهد شد که بر و زان بگزاران بنی اسرائیل گفتند همیشه بر ما چیزی چند وارد میدان که مکرر
ما است ما از فرعون از ترس مرگ گریختیم و تو میگوئی که این کلمات بگوئید و در این دریا به پایان یا
بگزاران نمیدانیم که اگر چنین نگوئیم چه بر سر ما خواهد آمد پس کالت بنو حنا قدم جرأت پذیر نهاد و او
براسی سوار بود و آن خلیجی که میخواستند از آن عبور کنند چهار فرسخ بود گفت یا بنی الله الله امرک بهذا
اَنْ نَقُولَهُ وَاَنْ یَدْخُلَ اِیَّیْ سَیْمِیْرُ خَدَّیْ اِیَّا خَدَّیْ اَمْرَ کَرْدَه است تو را که ما این کلمات را بگوئیم و داخل این اب شویم
موسى فرمود بل گفت و انت نامر به تو نیز امر میکنی مرا که چنین کنم فرمود بلی پس و ابشار و توحید خدا
بر خود نازه کرد و پیغمبر محمد صلی الله علیه و آله و لا اله الا محمد و ال طیبین ایشان را در خاطر گذار
چنانچه مامور شده بود و گفت اَللّٰهُمَّ بِنِجَاهِهِمْ جَوْزَنی عَلٰی مَتْنِ هَذَا الْمَاءِ خداوندان بجاء و مرتبه

موسی علیه السلام
بنی اسرائیل را بگو
که این کلمات را بگوئید

و این کلمات را بگوئید
بنی اسرائیل را

(پنجم مجرم)

(۱۳۳)

ایشان سوگند میدهم تو را که مرا از روی این آب بگذرانی و آب خود را بر روی آب راند ناگاه آب در زیر پای
 آب و مانند زمین زمر شد تا با خر خلیج رسید و باز آب تاخت برگشت و بنی اسرائیل کرد و گفت یا
 بنی اسرائیل اطیعوا موسی فما هذا الذعاء الا مفتاح ابواب الجنان و مغالیق ابواب النيران و مستنزل الارزاق
 و الجالب علی عباد الله و امانه و رضاء الرحمن المهيمن الخلاق ای بنی اسرائیل اطاعت کنید موسی را که نیت
 این دعا مگر کلبه درهای هشت و قفل درهای جهنم و سب نازل شدن روزها و طلب کنند رضاء خداوند
 افرینند بر بندگان و کنیزان او و با جوان بنی اسرائیل ابا کردند و گفتند ما نمیریم مگر بر روی زمین پس بمفاند
 فَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْخَمْرَ خَدَاتِغًا و حی خود بموسی که بزین عصای خود را بدربار و بگو
 بجاه محمد و آل الطیبین لما فلقه خداوند اجماع محمد و آل طیبین او که در بار برای تابش کاف چون چنین
 کرد در بار شکافه شد و زمین در بار تا آخر خلیج پیدا شد پس گفت که داخل شوید گفتند زمین در بار گل است
 و ما میترسیم که در میان کل فرودیم پس خدا وحی فرستاد بوی موسی که بگو خداوند اجماع محمد و آل طیبین او
 سوگند میدهم که زمین در بار خشک گردانی چون چنین کرد خدا باد صبا را فرستاد تا زمین در بار خشک کرد
 بر وجهی که بواسطه ستم زدن ایشان ایشان بران زمین گرد هوا میرفت پس موسی گفت داخل شوید گفتند ای یغیر
 خدا ما در زده سبطیم فرزند دوازده پدر را اگر از یک راه داخل در بار شویم هر سبطی را اسباط دیگر پیشی گیرند
 این نیستیم از آنکه فتنه و نزاعی در میان ما حادث شود اگر هر سبطی یک راه جدا برود فتنه این خواهد بود
 پس خدا موسی را امر فرمود که در دوازده موضع در بار اعضا بزند و بگوید بجاه محمد و آل طیبین او سوال میکنم
 که زمین در بار برای ما ظاهر گردانی و الم ما را از مادور گردانی پس چون چنین کرد دوازده راه در در بار بهم
 رسید و باد صبا هر را خشک بپند موسی گفت داخل شوید گفتند چون ما داخل شویم هر سبطی از ما را میبرد
 هر یک خواهند دانست که چه بر سر دیگران میاید مبادا که غرق شده باشند پس موسی عصا را بر کوهها
 اب زد که در میان راهها بامراهی ایستاده بود و گفت خداوند اجماع محمد و آل طیبین انحضرت سوال
 میکنم طاقها در میان این اها بهم رسد که یکدیگر را به بینند پس طاقها را گشاده در میان اها بهم رسد که
 یکدیگر را امید بدهند و با یکدیگر سخن میگفتند در حال هر سبطی از اسباط داخل در بار شدند و آن آب که در
 میان کوچه ها و اسباط خابل بود مشبک میبود تا انقباض منگام عبور یکدیگر را دیده وحشت نکنند پس
 ایشان با یکدیگر سخن میگفتند و همه بسلامت از در بار عبور نمودند و مدت عبور بنی اسرائیل از در بار چهار
 ساعت بود و چون همه لشکر موسی از آب گذشتند فرعون و لشکر او بکار در بار رسیدند فرعون چون آن را
 در میان دریابد دانست که بمجنه موسی است خواست نابر عوام را بپس کند گفت می بینید که در بار از هشت

ما میترسیم که در میان کل فرودیم پس خدا وحی فرستاد بوی موسی که بگو خداوند اجماع محمد و آل طیبین او

ما میترسیم که در میان کل فرودیم پس خدا وحی فرستاد بوی موسی که بگو خداوند اجماع محمد و آل طیبین او

من شکافند و راههای خشک در او پیدا گشته نادشمنان را بیکدیگر فرو برد و ایشان را بیکدیگر گفتند نمیریم
 تا تو سبقت نمانی بر ما فرعون نعل میبرد و قدم پیش نهیم و او بر اسب فحلی نشسته بود پس جبرئیل بیامد
 و او بر فادایان نشسته بود اسب خود را در پیش فرعون در آب راند و بدر پافروشد اسب فرعون چون فادایان
 بدید عنان اختیار از دست فرعون در رفته سر در عقب فادایان نهاد هر چند فرعون خواست که او را
 باز دارد میسر نشد انگاه بدر پافروفت و چون قبطیان دیدند که فرعون بدر پاد را مد هر در عقب روان
 شدند و میکاسل از عقب لشکر درآمد و همه ایشان را بدر پاد راند پس چون همه میان در پاد درآمدند حقتعالی
 فرمان داد تا آن طاقهای آب بر هم آمد و هموار شد و مجموع غریب بحر فاش شدند فَعِثَهُمْ مِنْ أَلِيمٍ فَأَغْرَبَهُمْ
 پس آب در پالچال خویش باز آمد و فرعون را بالشکر بانش فرو گرفت چنانکه بکن از ایشان و هائے تاف
 كما قال الله تعالى في سورة القصص فَأَخَذْنَا نَاهُ وَجُودَهُ فَنَبَذْنَاهُ فِي الْيَمِّ فَأَنْظَرَ كَيْفَ كَانْ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ
 و بعد لول فَأَجْبَنَّا مُوسَى وَمَنْ مَعَهُ أَجْمَعِينَ بکن از بنی اسرائیل غرق نشدند و همه سالم بکن شدند سر
 بشکر خداوند پر داخند و فرعون چون علامت غرق شد بدید و بهلاکت خویش یقین کرد و بداندست که از
 در پاد راه بیرون شد نخواهد یافت ناگزیر دست بدگاه قادر قهار بر آورده گفت اَمْسَتْ اَنْتَ وَلَا اِلَهَ اِلَّا اَنْتَ
 اَمْسَتْ يَٰ يَٰ بَنُو إِسْرَٰئِيلَ وَ اَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ ایمان آوردم بخدای بنی اسرائیل و جزا خداوند میداند و من از کرد
 فساد گانم مرا مژ خدا بر او بنا بر اینکه ایمان پاس قبول بارگاه احدیت بنیست جبرئیل شتی لجن از بن بحر گرفته بر
 دفنان وی زد و گفت اَلْآنَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلَ وَ كُنْتَ مِنَ الْمَفْسِدِينَ سَالُوا كَفَرُوا رَبُّهُمْ وَ رَعُوا الْوَيْهَتِ
 کردی و با پیغمبران خداوند خصوص نمودی و اکنون که دانسته و هائے میسر نشود و مجال در عهده مجال
 باشد سازا ایمان طراز میکنی بالجمله در تاریخ التواریخ گوید مقرر است که هفت روز دپایه احمر را طلاطم از
 همه وقت زیاده بود و نعر قبطیان را بکار میبنداخت و بنی اسرائیل زبور و جامه از برایشان میکندند و از
 هم مبر بودند و هر چند مو ایشان را از این فعل منع میفرمود میبید پرفتند و در منجج الصادقین گوید مرویت که
 چون فرعون بالشکریان در میان در پاد درآمد و طاقهای آب برایشان فرو ریخته شد بنی اسرائیل موسی را
 گفتند ما بهتریم که فرعون را در بگردانیم ما را اسیر کند و بکشد مو گفت ایمن باشید که حقتعالی او را با همه
 قوم هلاک گردانید گفتند ما اطمینان نیابیم تا فرعون را مرده نه بینیم مو دعا کرد تا حقتعالی جنة او را بر
 آب انداخت با جله سلاحی که پوشیده بود پس ایشان از پادیده ایمن گشتند و نیز در آن کتاب گوید در روز
 آمد که زره و سلاحیکه فرعون پوشیده بود چهار صد من آهن بود و این از اعظم نعم بود که حقتعالی ببنی
 اسرائیل داده بود پس ایضا قول خدا تعالی که در سورة یونس فرموده است فَاَلْيَوْمَ نَجْعَلُكَ سَيِّدًا

در پالچال خویش باز آمد و فرعون را بالشکر بانش فرو گرفت چنانکه بکن از ایشان و هائے تاف

در پالچال خویش باز آمد و فرعون را بالشکر بانش فرو گرفت چنانکه بکن از ایشان و هائے تاف

لَيَكُونُ لِمَنْ خَلَقْتَ آيَةً وَانْ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ عَنْ بَابِنَا لَعَالِيُونَ بِعَنِي لِسَامِرُوزَكِهِنِ نَزُولِ عَذَابِ
اِسْتَبْرَجَزَاي كَفَرُ تَوْبَرِهَانِيَمِ تَن تَوْرَا اَزَابِ دَر خَالِيَكِه بَدَن تَو غَارِي بَاشَد اَز رُوحِ بَاغَارِي اَز لِبَاسِ بَغِي هِي
تَو تَوْرَا دَر قَعْدِ رِيَا بِرُوبِدَن تَوْرَا بِرُوبَا بِرُوبَا اَوْرَدِه اَنَد كِه حَوْنِ فِرْعَوْنِ وَ قَوْمَاوِ غَرَقْ شَدَن دِنِي اِسْرَائِيلَ
وَاَدْعَدْ غَه شَد كِه فِرْعَوْنِ هَلَاكْ نَشَد وَ دَمِ بَدَمِ كَشَنِي هَا سَا زَكِرْدِه اَز دَرِيَا بَكَن زَانَد وَ اَز عَقِبِ طَارِ دَانَد
بِر حَقِّعَالِي بَدَن فِرْعَوْنِ زَا بِرُوبِي اَبَا وِرْدِ بَا زَرْهِي اَز اِهْنِ مَزْنِ بَطْلَاوِ بَنِي اِسْرَائِيلَ بَدَن فِرْعَوْنِ بِرُوبِ
دِيدَن كِه بِرُوبِ دَرِيَا مَوْجِ مِهَزْدَن اَوْرَا بِنَا حِلْ نَدَاخْتْ نَتْلِي بَا فَنَشَد وَ اَز اِنْبِيَا اِسْت كِه بَعْضِي عُلَمَاءِ بَدَن اَدْر
نَبِيَّتْ بَدَنِيَكْ بِمَعْنِي دَرِغْ دَانَسَن اَنَد اِيْ بَدْرِعِكْ اَمْتَهْوَرَةِ لَعْرِ فُوكْ هِيَا وَا مَدَن اِهْنِ بِرِ بَا لَا اِيْ اَبَا اَنَكْ
طَبِيعِ اَنِ مَقْضِي رِسُو بَاسْتْ دَر اَبَا بَتِي اِسْت اَز اَبَا ثِ قَدْرْتْ وَ بَا نِي وَ اَز رَا دَا مَسِيرِ نَقْلْ شَد كِه نَفْسَاءِ قَوْمِ فِرْعَوْنِ
كِه دَر مَصْرِ بُوْدَن دَر غَرَقْ شَدَن فِرْعَوْنِ اَسْلَمْ نَدَا شَتَن دَكَشَتَن اَو بَا قَوْمِ خُودِ دَر جَزَا بِرِ بِجَرِ بَصِيدِ مَرِغْ وَ طَاهِي
مَشْغُولِ حَقِّعَالِي وَ حِي كَرْدِ بَدْرِيَا كِه فِرْعَوْنِ زَا بِكَارِ اَنَد اَز مَصْرِ بَا نِ بِرِ بِنَشَد بِرِ دَرِيَا وَا اَز اَز مَنِ بَلَنَدِ
اَفَكَن دِ چنانكِه هَم كَسِ اَوْرَا دِيدَن دِ بَعْدِ اَز اَنِ فَرَمُو لَيَكُونْ لِمَنْ خَلَقْتَ آيَةً نَابُوْدِه بَاشِي اَز بَرَايِ كِسِي كِه اَز بِرِ
تَو بَاشَد نَشَانِه كِه تَو عِبْرَتْ كِه رُو دَانَد كِه مَمْلُوكْ مَقْهُورِ دَر اَسْت اَز دَعْوِي مَالِكِيَّتْ وَ قَاهِرَتِي وَ غَارِ فُشُو
بَا اِنَكِه بِنْدِي كِه خُودِ رَا اَز غَرَقْ شَدَن دَرِيَا وَا كَرِ بَا بِرِ فَنَا زَهَانْدِ چَرَا صَدَايِ اَنَا رِيَكْمُ اَلَا اَعْلَى بِمَعِ جِهَانِيَا نِ
رِسَانْدِ وَا نْ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ عَنْ بَابِنَا لَعَالِيُونَ وَ بَدْرِ سِيَكِه بِيَا رِي اَز مَرْدَمَانِ اَز عِلَامَاتِ قَدْرْتِ مَا
بِيَجْبِرَانْدَن دَر اَنِ فِكْرِي مِي كُنْدَن وَ نِه اَز اَنِ عِبْرَتِي مِي كِه رِنْدِ عَلِي بِنِ اِبْرَاهِيْمِ بِنِ هَاشِمِ بَا سَنَادِ خُودِ اَز حَضَرِ ضَارِقِ
رَوَا يَكُرْدِه كِه هَر گاهِ جِبْرِئِيلُ زَرْدِ بِيغْبِرِي صَلَّيَ اللّٰهُ عَلَيْهِ وَا لِه مَبَا مَدَانْدِ وَ هَكِيْنِ وَ غَمَكِيْنِ مِي بُوْدِ وَ اَز حِينِ غَرَقْ شَدَن فِرْعَوْنِ
اَنَمِ دَانْدَوِه رَا دَا شْتْ نَا وَ قِيَكِه اِنِ اَبَا بِرِ اَبَا بَرَايِ بِيغْبِرِ اَوْرِدِ مَسْرُورِ وَ خُشْدَانِ شَد حَضَرْتِ اَز اَوِ پَرِسِيْدِه كِه اِبِيْجِبْرِئِيلُ
هَر گَزِ نَزْدِ مَنِ نِيَا مَدُ كِه مَسْرُورِ بُوْدِه بَاشِي بَلَكِه دَا اَمْرَا اَنْدَوِه وَ غَمِ دَرِ تَو ظَاهِرِ بُوْدِ مَكْرَا بِنِ نُوْبْتِ كِه تَوْرَا فَرِخَاكْ
خُشْدَانِ مِي بِيْنِمِ عَرْضِ كَرِ دَر بَارِ سُوْلِ اللّٰهِ دَر چِيْنِيَكِه فِرْعَوْنِ غَرَقِ مِي شَد كَفْتْ اَمْتُ اَنَّهُ لَا اِلَهَ اِلَّا اللّٰهُ اَمَنْتُ
بِيْ بَنُوْ اِسْرَائِيلَ مَنِ پَارِي كِلِ سِيَا هِ بَرِ دِهْنِ اَوْرِدِ مِ وَ كَفْتُمْ اَلْاَنَ وَ قَدْ عَصَيْتُمْ قَبْلُ وَ كُنْتُمْ مِّنَ الْمُفْسِدِيْنَ وَ بَعْدِ
اَز اَنِ اَز اِنِ خَا فْ شَدِمِ مَبَا دَا كِه اِنِ كَرِ دَرِ دَكُشَارِ مَنِ بَا وَ مَرْضِي خُدا بَاشَد وَ رَحْمَتِ اِلَهِيِ اَوْرَا دَرِيَا فَنَشَد
بِرِ پُوسْتِ اِنِ اَنْدَوِه دَا شْتُمْ نَا اِنَكِه حَقِّعَالِي مَنِ اَمْرِ كَرْدِ كِه تَو بِرِ سَانِمِ اِنْبِيَا كِه بِفِرْعَوْنِ كَفْتِه بُوْدِ مِ دَانَسْتُمْ كِه رِضَاءِ
اِلَهِيَا نِ لَعَلِّ كَرَفْتِه بُوْدِ بِرِ بِجِهَتِ اَنِ مَسْرُورِ كَشْتُمْ وَ اِثْرَا نِ اَنْدَوِه وَ اَنْدِ بِشِه اَز مَنِ رَفْعِ شَد دَر تَقَبِيْرِ صَانِي اَوْرِدِ
كِه حَقِّعَالِي خُطَابِ كَرْدِ بِنِي اِسْرَائِيلَ كِه دَر رِضْمَانِ حَضَرِ سُوْلِ اللّٰهِ عَلَيْهِ وَا لِه بُوْدَن دَكِه وَ اِذْ قَرْنَا بِكُمْ الْبَحْرَ
فَاَنْجَيْنَاكُمْ وَ اَغْرَقْنَا اِلَ فِرْعَوْنَ وَ اَنْتُمْ تَنْظُرُوْنَ وَ يَادْ كِيْنْدِ اِيْ بَنِي اِسْرَائِيلَ زَمَانِيَا كِه بِشَا قِيمِ بَرَايِ بِيَا زَانِ

فقران حل و فصل

خبردار
مفتی محمد رفیع
بک

گدشگان شما در پای قلم را پس برهانید هم شما را از ضرر فرعونیان و در اب فرو بردیم فرعون و کسان او را
و حال آنکه شما نگاه میکردید بایشان که چنان اب بر سر ایشان فرو دامد و چگونه غرق میشکستند و با نظر میکردید
بجثه های ایشان که اب را با آنها را بساحل می انداخت و این نجات شما و هلاکت دشمنان شما را و نمومگر
بواسطه محمد و آل او صلوات الله علیهم پس هرگاه خدا این نعمتها برید و ان شما تمام کرد از برای کرامت محمد و آل
او علیهم السلام فما تعفلون ان علیکم الایمان ب محمد و آلِهِ ان قد شاهدتموه بنی انا تعفل نمیکنید اکنون
که شما ایشان را دیده اید بر شما است که ایمان آورید بایشان انهی مؤلف گوید اب اباب سهر و تواریخ اختلاف
کرده اند در روز غرق شدن فرعون و نجات بنی اسرائیل و آنچه بنظر این ناچهر رسیده شش قول است (۱) در
محرّم چنانکه در مجلس گذشت (۲) در پنجم محرّم و هو الاصح کما ذکرناه (۳) در روز عاشورا (ع) در نهم ربیع الاول
(۵) در سیم جمادی الاخره (۶) در روز دهم ذی القعدة چنانکه هر یک با اشاره بماخذ ان بیاید انشاء الله
واقعه سیمم موافق آنچه در تاریخ التواریخ مسطور است در این روز سال بیست و چهارم هجری عثمان بن
عثمان بخلیفی نشست و بانجام امور پرداخت و مدت خلافت او یازده سال و یازده ماه و چهارده روز بود
و در وقایع الشهور از تاریخ ابن اعثم نقل کرده که در روز پنجم محرّم عثمان بر سر خلافت جلوس کرد و خلافت او
استحکام یافت در تاریخ التواریخ گوید که چون عثمان برگردن از رو سوار شد و کار او استوار گشت طریقی برگردانید
و بنی امیه را بر حسب اراد و در ممالک باز داشت و خمس اموال را از ولایات برگرفت و بمردان بخشید چنانکه

خلافت عثمان
بن عفان

در خال جو فروز سال
عمر و پنجمه صفر که یازده
مهرمیدهد برهان پنج

تول جوف و خراج و
با محل دیگر است که
پادشاه بیورغال
یکه میدهد که سابق
خراج از اگر نه معصوم
نماید برهان جامع

در خال جو فروز سال
عمر و پنجمه صفر که یازده
مهرمیدهد برهان پنج

و لكن خلیفت لنا فینة	ما راک الله شئاً سداً	وا حلف بالله رب الانام	عبدالرحمن بن حجاج گوید
فما اخذ اذرهما غيلة	منار الطربین علیه الهی	فان الامیین قد بینا	لکی نبلی بک او نبلی
بالجمله دست بشتر فیت	هیهات سحک یمن بعی	واعطیت مروان خسر البلاء	ولا جعل اذرهما فی هو

المال مسلمین در از کر عبد الله بن خالد بن اسد را چهار صد هزار درهم صلک بداد و بد مروان حکم بن ابی العاص
را که رسول خدا سه اخراج بلد فرمود و ابوبکر و عمر او را باز بمدینه نتواندند بمدینه آورد و صد هزار درهم از بیت المال
بداد و غایبه دختر خود را بجارث بن حکم عقد بست و از بیت المال صد هزار درهم عطا کرد و صدقه که رسول خدا
در موضعی از بازار مدینه که مهر و ز نام داشت بجارث بن حکم و اگن است و قدر که فاطمه علیها السلام بهم بحکم میراث و
بحکم بنحش رسول خدا صلی الله علیه و آله طلب میفرمود و او را ندادند به قول مروان مقرر فرمود و ام ابان دخترش را
با او نکاح بست و صد هزار درهم از بیت المال بداد و ابوسفیان بن حرب را دو بیست هزار درهم عطا کرد و حال آنکه
در روز بیست مردم با او کلمات کفرانگیز بگفت و مرتد گشت و مواشیه مسلمانان را از مراعات اطراف متبذع کرد
و خاص مواشیه بنی امیه داشت و فی فتح افریقیه را از طرابلس تا طنججه بمقد الله بن ابی سرح گذشت زید بن ارقم

❦ (پنجم حضرت) ❦

❦ (۱۳۶) ❦

که خازن بیت المال بود مفاتیح خزان را بیاورد و بنزد عثمان گذاشت و بگریخت عثمان گفت از این میگریز که من
و غایت صله رحم میگویم زید گفت از این میگریز که گمان دارم آن مال را که در حیات پیغمبر صلی الله علیه و آله در راه خدا
خرج کردی اکنون عوض میخواهی و الله لو اعطيت مروان مائة درهم لكان كفيرا سوگند با خدای که اگر مروان را صد
درهم عطا کنی از اندازه بیرون شده عثمان در خشم شد گفت مفاتیح را بکن او و بیرون شو تا بدیگری بدهم چون
مفاتیح را از زید برگرفت ابو موسی اشعری از عراق رسید و خراج فراوان بیاورد و آن مال را بتمامت بر بنی امیه قسمت کرد
و از اینگونه کارها فراوان کرد چندانکه مردم شیعی و سنی از او برنجیدند و دفعش را واجب انشد و ابن ابی الحدید
که از علماء سنت و جماعت است گوید و الذی يقول نحن انما وانكناث احداثا الا اهلنا لم تبلغ المبلغ الذي
يحتاج به دمه وقد كان الواجب عليهم ان يخلعوه من الخلافه حيث لم يستصلحوه لها ولا يعجلوا بقتله
یعنی آنچه را که مادر حق او میگویم این است که از این بدعتها که در اسلام آورده بود واجب داشت که او را از خلافت
خلع کنند لکن روا نبوده خون او را مباح دانستند و قتل او تعجیل کننداشقی مؤلف گوید بکفایت قرار گرفت
امر خلافت بر عثمان و صعودش بر منبر و بعضی از بدعتها و ستمهای او در واقعه پنجم روز چهارم محرم شرح گذشت
و اقعش چهارم در کتاب تابع الشهور و مجلد دوم و قایع الایام از وسیله النجاة حاج ملا محمد حسین طهرانی
نقل کرده اند که در روز یکشنبه پنجم محرم سال شصت و یکم هجری عید الله بن زیاد علیه الغنه کس بطلب شت
بن ربیع فرستاد آنخ در بخارا و الانوار گوید فرارسل الى شبت بن ربیع ان قبل البناء فانزید ان توجه بك الى
حرب الحسين یعنی عید الله کس بطلب شبت بن ربیع فرستاد که حاضر شو بنزد ما که میخواهیم بفرستیم تو را بحرب حسین
علیه شبت تمارض کرد و رفت که باشد بن زیاد معاف دارد او را چون عید الله کراهت او را بدانت پیغام را
برای او که اما بعد فان رسولی اخبرني بما رصيت واخاف ان تكون من الذين اذا لقوا الذين امنوا قالوا
امنا و اذ اخلوا الي شياطينهم قالوا انا معكم انما نحن مستهزون بدینیکه رسول من خبر داد مرا باینکه
تمارض کرده زهار مباردا از آنان باشد که خدا فرموده اذا لقوا الذين امنوا الا انهم طاعت ما مستقيم
باشد باید که نزد ما آئی پس شبت شبانگاه بنزد عید الله رفت که رنگ گوشت او را نپاک نپسند و اثر علف و شت
او را نتواند تمیز دهد پس چون وارد شد بر او و امر جفا گفت و نزدیک خود بنشاند و گفت می خواهم که بگریز
و بقتل حسین علیه و آله و باور این سعد باشد شبت گفت افعلاها الامیر فرزان تو را بجای آورم ای امیر
مؤلف گوید بدین شریفه که ان منافق خبیث خواند در شان منافقین نازل شد و خداوند در جواب ایشان
میفرماید الله يستهزئ بهم ويمددهم في طغيانهم يعمهون خدای جزای استهزاء و سخریه میدهد ایشان
را و فرمود میگرداند آنها را در طغیان و سرکشی در خالیکه حیران و سرگردانند از طریق حق و منهج صواب

عثمان بن عفان
مؤلف

عبد الله بن عباس
مؤلف

بمعنی لطف و توفیق را از ایشان بر میدارد و اعطای و الطاف که بمؤمنان عطا میفرماید ایشان را از آن محروم گرداند در مجلد دوم و قایع الایام گوید که شیخ ابو الفرج قدس سره در روض الجنان از عبد الله بن عباس نقل کرد که روز قیامت چون مؤمنان در بهشت بر سر برها بنشینند و کافران در دوزخ بجای خود برسند حقیقتا فرماید نادرا از بهشت در دوزخ کشانند در آنجا که منافقان باشند پس چون ایشان بنگرند و آن درگشاده را ببینند ناختم کنند بر او و ایند و بر بخیزند و مزاحمت میکنند و بر یکدیگر در میافشند تا برنجی عظیم بدان در رسند و جشبان از روی سر برها میسوزند چون انجا رسند اندر او بر و ایشان در بندند پس ایشان نومید برگردند و مؤمنان از آن بخندند این است معنی قول خدا تعالی إِنَّ الَّذِينَ آجَرُوا كَاثِرًا مِّنَ الَّذِينَ آمَنُوا لَيُضْحَكُونَ و وَإِذَا مَرُّوا بِهِمْ يَتَغَامَرُونَ الی قوله فَالْيَوْمَ الَّذِينَ آمَنُوا مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ عَلَى الْأَرَائِكِ يُنظَرُونَ هَلْ تُؤْتَوْنَ الْكُفَّارَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ خدا لعنت کند ثب بن ربعی را که او از کسان بود که برای حضرت حسین علیه نامه نوشته بود که صحراها سبز شده و میوه های مار سپید و منظر قد و مرتوه هشتم و آن منافق شفی در صحرای کربلا سر کرده پیادگان بود که با آنحضرت جنگ میکردند و آنجا را تیر باران و سنگباران می نمودند و از آب فرا مانع میشدند

حاج ما شیم کعبی علیها الرحمة گوید	غدا به از جانم من بعد ما	استد الیه موافقا و عهودا	فَلَوْلَا بَدَأَ فَظَلَمَ لِبَنِيهِمْ
فَعَدَّ وَاقِيَاءَ فِي الضَّلَالِ قُعُودًا	فَمُحْوًى أَن يَرَدَّ إِلَيْهِ وَصَبْرًا	ظُلُمًا لَّظُلْمِ الرِّمَاحِ وَرُودًا	وَاقِعٌ بِنَجْمٍ

در این روز سنه یکصد و هفتاد و هفتم هجری محمد بن حمزه بن مالک خراسی ورود کرد و بر در نارنج سنه ملوک الارض در فصل نهم از باب دهم در ذکر حکام خراسان گوید که بعد از غطف بن عطا حمزه بن مالک و الی خراسان شد پس او بر خود محمد را از جانب خود بمرو فرستاد و محمد در روز شنبه پنجم محرم سنه یکصد و هفتاد و هفتاد و هشتاد و خود که الی خراسان بود در روز چهارشنبه بیستم صفر بمرو آمد و واقعه ششم موافقا پنجه درگشای و قیامت الاعیان و ترجمه تاریخ طبرستان در روز پنجشنبه پنجم محرم سال دویست و دوم باستم هجری بنی عباس اجتماع کردند بر خلع مامون از خلافت و بیعت با ابراهیم بن مهدی معروف بابن شکله و در کتاب نهضت المصلی و طرائف الحقائق نیز این واقعه را در این روز نوشته اند و در حبيب السیر این واقعه را در جمعه چهارم محرم سنه دویست و دوم قمر را شده چنانکه در محلی گشت در روضه الصفا آورده که چون از اسب لای حسن بن سهل طرف بمن و حجاز پراشوب شد و در هر کنجی علویان خروج کردند فضل بن سهل اخباریکه تعلق برادرش داشت با مامون نمیگفت اما میگفت که در شهری شخصی از اولاد علی عوی خلافت میکند و مردم متابعت ایشان کرده هیچ و مرج در دین عرب راه یافته اند بهر این فتنه باید کرد پیش از آنکه کار از دست رود و بعد از تقدیر امر مشاورت را با برادران قرار گرفت که مامون شخصی را از اجله سادات که بعلم و دانش و زهد و ورع سرآمد آفرینش باشد و بعهده گردانند تا

در غامش تنه المصطفی
فرموده شکله کنیز
بود سپاه چهره مادر
ابراهیم و ابراهیم عوی
مأمون است نه

در غامش تنه المصطفی
فرموده شکله کنیز
بود سپاه چهره مادر
ابراهیم و ابراهیم عوی
مأمون است نه

علویان بقدیم تسلیم و از غان پیش آمد و بگریختن فتنه ننمایند و بعد از تأمل و تدبر قرعه اختیار بامام علی بن ابی طالب
 علی بن موسی الرضا علیه السلام افتاد که از آن واقعه بفضیلت و تقدیم او اعتراف داشتند و افارب و اجانب در بزرگ
 و سپادت او سخن نداشتند و در سنه مائتین مامون خال خویش رجاء بن ابی ضحاک و دیگرے از مخصوص خود را
 که هر دو بفضاحت بیان و طلاق لسان از نواد و دوران بودند بطلب مام رضا علیه السلام بدمش فرستاد و
 این سال هم کسان با طراف و اطراف را با اسلام روان گرداناکر و اولاد عباس را از صغیر و کبیر بردار و در دست و
 هزار کس از فرزندان عباس بن عبدالمطلب ظل را ب مامون مجتمع گشتند و امام رضا علیه السلام در کف صحت و سلام
 و عزت و حرمت ببرد رسید و بعد از آن مامون با اولیاء دولت گفت که هر چند در اولاد عباس بن عبدالمطلب و
 فرزندان علی بن ابیطالب نظر کردم هیچکس را سزاوارتر بخلافه از علی بن موسی الرضا علیه السلام نیافتم و چون سخن مامون
 در دل خلافت جای گیر آمد او را ولیم هد گردانید و در خمر خود ام الفضل را به پسر و محمد را در فرمود تا حاضران
 موقف خلافت اعلام و ثبات سود را بر ابات و لباسهای سبز مبدل گردانیدند و امثله و احکام بتیامت بدار
 اسلام فرستاده حکم کرد تا تغییر لباس کرده بجای زبانات سپاه علمهای سبز نصب فرمایند و دست مبايعت در میان
 مبايعت علی بن موسی الرضا علیه السلام زنند تا در زحشر در سایه علم حضرت خیر البشر صلی الله علیه و آله جای داشته باشند

هر که در سایه آن سر و سهری قد باشد | جاش زیر علم سبز محمد باشد |

و مجموع قطان امصار و سگان بلدان فرمان مامون را بقدیم رضا پیش آمد مگر جمعی از بنی عباس و بعضی از غلامان
 شیعه ایشان که برخدا داسپلا داشتند و چون انجاعت خبر دلا ب عهد امام رضا علیه السلام شنیدند بر مامون لعنت کردند
 گفتند او از صلب شد نیست که اگر فرزندان او بود با پستی که خلافت را از خاندان پدر برد و ببرد و بعد از تقدیم
 استشاره و استخاره با ابراهیم بن محمد عباس بیعت کردند و چون صورت واقعه مسموع مامون گشت از فضل بن سهل
 پرسید که این چه حکایتست که از بغداد بشنوم فضل جواب داد که مردم ابراهیم را با فارت نشاندند و آن کس که
 از غیر این بمعبر رسانیده دروغ گفته و فضل طرخی افکنده بود که هیچکس زهره آن نداشت که بخلاف رای
 او در مجلس سخن گوید و در آن ایام میان سپاه ابراهیم و لشکر حسن بن فضل که در واسطه مقیم بود عمارت بان
 واقع شد در جمیع انحراب مردم ابراهیم غالب مدندانتهی مؤلف گوید کفایت دستگیر شدن ابراهیم
 و حضورش در نزد مامون و در گذشتن مامون از جریمه او در سپهر دم ربيع الثانی مذکور خواهد شد
 واقع هفتی در این روز سنه دو بیت و پنجاه و یک هجری متعین بالله عباسی با اتفاق و صیفا و بوقا
 و شاهک بغداد و درود کرد و در خانه محمد بن عبد الله ذوالهینین نزول نمود علی ماقاله ابن اثیر فی کامل التواریخ
 و تفصیل ابن اجمال بطریقیکه در حیدب التبر مسطور است بر این قرار است که در سنه احد و خستین و

نکته
 در این باب
 که امام رضا علیه السلام
 در این سال
 در کف صحت و سلام
 و عزت و حرمت
 ببرد رسید

۱- قاطر مقیم قطان
 بالشم و قد بدلت
 جمع متخلفه
 ۲- در تاریخ سینه ملوک
 الارض آورده که
 نوروز سال دولت
 و چهل و چهارم هجری
 در روز
 پنجشنبه
 ماه محرم
 بود
 ۳- در تاریخ سینه ملوک
 الارض آورده که
 نوروز سال دولت
 و چهل و چهارم هجری
 در روز
 پنجشنبه
 ماه محرم
 بود

و روی مستعین
بالحسن بن علی

ماین بر سر مزرعه میان وصف و باغ غبار تراع ارتفاع یافت و چون مستعین از باغ بسبب قتل متوکل
رنجیده بود جانب صیف گرفت و باغ باز مرء از دوستان خود گفت که وصف و بوقا بغایت صاحب و جو
شده اند و از ما چندان حباب بر نمیدارند باید که ممد و معاون من باشند تا مستعین را با این دشمن
بکشیم و کسی دیگر را بر مسند خلافت نشانیم و انجماع اظهار موافقت کرده کیفیت حال بعضی مستعین
رسید و باغ را طلبید و در سرای خلافت محبوس گردانید و از آن باغ از ملا خطه این حرکت بپا داشت
در ساعت با صطل خلیفه رفت و دست بغاوت و ناراج بر آوردند و وصف بتصور آنکه اگر باغ ضرب
بیخ ابدار از پای در آید غبار فتنه فرو نشیند بقلنس مبارک نمود و خشونت ترکان زیاده گشته مهم بجای رسید
که مستعین با اتفاق و صیف و بوقا و شاهان از سامره بغداد اگر بخت و در خانه محمد بن عبدالله بن ظاهر نزد
نموده مخالفان جمعی از رؤسای خود را با بر و قصب حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم که مخصوص خلفا
بود بغداد فرستادند و بر جرئت خویش اظهار ندانم کرده التماس رجعت مستعین را نمودند محمد بن ظاهر
ایشان را امانت نموده بخواریه باز گردانید و انجماع چون سامره رسیدند و کیفیت حال را بعضی از آن
رسانیدند همه متفق شده معتز و مؤید را از زندان بیرون آوردند و معتز را منکفل منصب خلافت
ناخند مؤلف گوید کیفیت خلع مستعین در چهارم محرم گذشت و کیفیت قتلش در ششم ماه شوال
خواهد آمد انشاء الله تعالی و القدر هشتم موافق آنچه در رکن چهارم در السلوک و جلد سیم تاریخ ابی
الغدامطور است در روز جمعه پنجم محرم سال شصت و پنجاه و هفتم هجری لشکرتان در نزدیکی حصص جنک
عظیمی با مسلمانان کردند و از طرفین لشکریار کشته شد فخر الله المسلمین و قتلوا و اسروا من النصار
ما شاء الله پس در آخر کار خدا تعالی مسلمانان را نصرت نمود پس ایشان کشتند و اسیر کردند از تار بقدر
که عدد آنرا خدا میدانت و اقعده نهم در منظم ناصر گوید در پنجم محرم سال شصت و هفتاد و هشتم
هجری ملک ظاهر پیرس سلطان مصر که در آخر سال گذشته از حازم حرکت کرده بدمشق رسید و در
قصر ابلق منزل گرفت و در بیست و هفتم محرم در دمشق در گذشت نائب مملوک او ثلیلک معروف بخزائن
وفات او را مخفی داشته در نزد یک جامع مشق جدا و زامد فون نمود و با عساکر روانه مصر شد و محققا
با خود میرد بعنوان اینکه ملک ظاهر ناخوش است و در این محقه میباشد همینکه بمصر رسید مطلب را اسکا
نمود و بر که بن پیرس را بجای پدر جلوس داده ملقب بملک سعید نمود و ملوک ملک ظاهر هفتاد سال و
ماه و ده روز بود و از مملوک بزرگ شجاع غافل بود که مصر و شام هر دو را در تحت تصرف در آورده
فتوحات کرده و سکه بنام خود میزد و نقش سکه او پیرس صالح بود بعد از جلوس ملک سعید باز ثلیلک

جنک تشار
بالمسلمان

(پنجم مجرم)

(۱۱۴۱)

کماکان نایب السلطنه بود و کارها بوجوه و انتظام داشت اما طوایف نکشد که اردو گنشت و شمس الدین فارغان
 نایب السلطنه یافت بعد از آن ملک سعید از منج صواب عدول کرده قصد او بخت بامرا بد و بخت امران بد
 باره او فاسد شد و برانمنوال بود نا سال بسراید **و القدر** و **القدر** موافق آنچه در مجلد قاجار بهر و منظم
 ناصر مکتور است در روز پنجم محرم سال یکم هزار و دویست و پانزدهم هجری مویک فها بوز فتحعلیشاه قاجار
 وارد باراضه مرینان شد و تفصیل این احوال آنکه در کتاب مذکور گوید که چون از سال هجرت یکم هزار و دویست
 و پانزده برفت معروض شاهنشاه ایران فتحعلیشاه افتاد که بکن از اعیان دولت انگلیس برسم ایلی شای
 حدود فارس طی مسافت کرده فتحعلی یک نوره نایب لشک افاسه بمنزله او معین گشت و از طرف دیگر طر
 خان افغان از نزد شاه زمان برسد معروض داشت که در مملکت ماسمعوع افتاد که شهریار قصد اهنگ
 خراسان نموده همانا سفر شهریار بخراسان موجب شکی و پریا از امصار و بلدان ماست اگر سفر خراسان بد
 وقت افتد از اشفاق شاهانه بعید نباشد فتحعلیشاه در جواب او مکتوب کرد که ما را از طلب ملک مورد
 و تسخیر خراسان تفاعد نخواهد بود و اگر کسیر ادراشکار سخنی باشد نازبان شمشیر جواب خواهد گرفت و بکن
 از خدام حاجی ابراهیم خان اعتمادالدوله را رفیق طر بارخان ساخته رخصت انصراف داد تا آنجا که گوید انگاه
 سفر خراسان را تصهیم عزم داد و نخستین اعتضادالدوله ابراهیم خان قاجار را باد و هزار تن مرد لشکر روز
 دوشنبه روزی الحجة الحرام بتسجرات قلعه تدبیر الله بارخان از پیش بیرون فرستاد و مهتد قلچیان دولو
 و حبشخان قاجار قزوینی را متفق او ساخت و فتحعلیشاه روز دوشنبه هم زحجه از طهران خیمه بیرون زد
 و در منزل نمکه پنجره و بعضی سپاه پرداخت مهراستد الله خان نوره و وزیر لشکر نیک و بد سپاه را باز نمود الا
 وادوات ایشان را ساخت و در پنجم محرم وارد باراضه مرینان شد و سر پرده برافراخت و شاهزاده حبسقلینا
 باجماعه از لشکر مأمور بمحاصره سبزوار فرمود و خود فرمان داد که مردان لشکر بیک قلعه را که حصه حصین از
 متحد ثانی الله بارخان بود مفتوح سازند و لشکریان بحکم پورشان قلعه را گرفته با خاک پست کردند و از
 انجا کوچ داده بتسجرت نیشابور بردارند مع لقصه چون کار بر مردم سبزوار سخت گشت **و القدر** باز در هم
 در مجلد قاجار بهر در ذکر وقایع احوال شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار گوید در سال یکم هزار و دویست و پنجا
 و پنج هجری مطابق سنه تنکوز نیشل ترکی چون شاعت و جهل و یک دقیقه از روز پنجشنبه پنجم محرم الحرام برآمد
 افتاب زحوت بچل شد و شاهنشاه غازی محمد شاه در ظاهر هرات جشن عید بگذاشت و بزرگان دربار
 و قواد لشکر جارا و ابدل در هم و دینار فرمود در کار محاصره و تسخیر بلد هرات هر کس را جدا گانه بند و ستور
 داد و لشکریان کار بر سکنه هرات صعب کردند و از انویم متر مکمل وزیر مختار دولت انگلیس بعد از سفر

نیز بیان بفتح مهم و
 طر بارخان بضم ط
 به نقله و تشدید
 مهمله سه ع
 ع

نایب السلطنه
 فتحعلی شاه
 قاجار

نفع نون و گاف
 بظاهر سبزوار فرستاد و در
 بجا هر کس
 و تسخیر بلد هرات
 و قواد لشکر جارا و ابدل
 و دینار فرمود در کار
 محاصره و تسخیر بلد
 هرات هر کس را جدا
 گانه بند و ستور
 داد و لشکریان کار
 بر سکنه هرات صعب
 کردند و از انویم
 متر مکمل وزیر
 مختار دولت
 انگلیس بعد از سفر

کردن شاهنشاه غازی هرات روزگار در دار الخلافه طهران روزگار داشت و چند آنکه توانست بکار در آن روز
انگیز از در شکایت و سخاوت مکوب کرد و ایشانرا از خلل در امر هندی و سنان بهم داد و چون سفر شاهنشاه طول
کشید با هفت هرات ساز راه کرد و روز سیزدهم هر پنجشنبه از طهران بیرون شد و روز پانزدهم دولت دوست به سمنان
نیز روز بیست و چهارم پنجشنبه از دینال او راه برداشت بعد از عید نوروز و در شش ماه مکمل راه نزدیک کرد و در حبس
فرمان بعضی از ملازمان خاصه او را بدین پره شدند و بشکرگاه در آوردند و مقدمش را محترم داشتند از پسر در
دیگر روز پانزدهم دولت دوست به سمنان رسید و او را همچنان استقبال کردند و در شکرگاه فرود آوردند آنجا واقعه وارز
و نیز در جنگ قاجار به است که در روز پنجم محرم سال یک هزار و دویست و شصت و چهارم هجری سلطان مراد میرزا شاهزاده
حسام السلطنه از جانب غربی سبزوار کوچ داده و از جانب شرقی در زمین مصلی لشکرگاه کرد مؤلف گوید مقدم این
قصه در واقعه ۴۴ روز اول محرم شرح گذشت تا آنجا که مرقوم داشتیم چون امیر صالح خان پسر سالار از قصه آگاه شد
ملاحظه را ما خود داشته باید که بر شاخ چار بیاوریم و باز خم چوبش زحمت فراوان کرد و اکنون بقیه آن میسر از
و میگوئیم اما حسام السلطنه چون دید که از ملا حسن خبر باز نیامد روز پنجم محرم از جانب غربی سبزوار کوچ داده از طرف
شرقی در مصلی لشکرگاه کرد و از آنجا تا شهر سه هزار ذراع مسافت بود دیگر باره مکوب نگاشت و رسولی بشهر فرستاد
باشد که مردم مشرب مالت سپرد و از محاصرت بگد و ندانن نوبت خطی مجهول بدو فرستادند که مردم خراسان از لشکر
آذربایجان نه چندان هراسانند که بدین مکاتبت رفع وحشت نمایند کرد الا آنکه از کار سبزوار کوچ دهد عجب
نباشد که از فغانی شایسته که از علمای شهر و اعیان بلد با شما پیوسته گردد حسام السلطنه از این پیغام در خشم شد و
بفرموده لشکران سبزوار را احضار دادند و سنگرها را برکشیدند و خندقها حفر نمودند و دهان توپها را کاشادند
در این وقت عریضه سافغان ایلخان به رسید که اینک تقبیل خدمت تصمیم غم داده ام بهر چه فرمان کنی چنان کن شاهزاده
شاد خاطر شد و رسول او را شاد کرده باز فرستاد و پیام داد که هر چه زود تر حاضر حصه باشی لاجرم سافغان روز ششم
محرم از خوشان بیرون شده سه روز راه برید و روز هفتم بشکرگاه پیوست شصت سوار زعفرانی و ملازم خدمت
لطیفه خان بنابر می و الله پادشاه و میر محمد خان طالش نیز با او کوچ دادند و کوچک آقا برادر زاده سلیمان خان در
زاینر با پنجاه سوار همراه او در و حسام السلطنه ایشانرا مورد نواخت و توارش فراوان فرمود و بالطف و اشفاف
شاهنشاه ایران مستمال نمود و چون این هنگام علف و ازوقه که باب بود جماعتی با بحال کوه پیش که ناسبزوارش
فرسنگ مسافت بناخت تا علوفه و ازوقه چند روزه بیاورند اما هنوز از وقت ازوقه و کثرت برف و شدت
برودت کار بجای میرفت روز دوازدهم محرم سافغان در خدمت حسام السلطنه معروض داشت که حشمان سالار
رجعفر قلچان کرد شادلو و گروهی از مردم خراسان در باغ زرگران که ناشر نیشابوریم فرسنگ مسافت و ترا

از جانب غربی سبزوار کوچ داده

کرده اگر اجازت و در جائی از این لشکر گریه کند و بار و عراده تو با پلغان و کبان بر و ناخن بر و پنجم شب روز اول
 نوانه ساز و حشام السلطنة شاد شد و گروهی از لشکر و املازم خدمت و ساخت و ساختن راه برگشت الخ
 و آنچه پس از این در پنجم محرم سال هزار و دویست و شصت و چهار هجری جعفر قلیخان ایلخان قصد سبزه
 و شبنون بار و نواب حرمه میرزا حاتم الدوله که در مانده بود نمود و شرح این واقعه در مجلد سیم تاریخ منظم ناصر
 وجه تفصیل است تحریر یافته هر که خواهد رجوع نماید واقعه چهاردهم و نهم در کتاب سابق الذکر آورد
 که در روز پنجم سال یک هزار و دویست و شصت و هفتم هجری میرزا احمد خان ناظم دیوانخانه از بهر تعزیت و تهنیت
 محمد خان از دار الخلافه طهران بفرهات راه برگشت و تفصیل آن بر این قرار است که بار محمد خان ظهیر الدوله
 که در مملکت هرات که از اراضی شرقی خراسان است حکومت داشت در غلای مریض شد و پس از یک شبانه روز در
 جهان کرد و مردم هرات پسر او را که صید محمد خان نام داشت بحکومت خویش اختیار کردند و از دربار
 شاه ناصر الدین شاه خواستار شدند که حکومت هرات با و تفویض شود و صید محمد خان نیز میرزا بزرگ خان را بنا
 پیشکشی لایق روانه درگاه شاهنشاه داشت و مسئول مردم هرات را که در عرض چند نگار کرده بودند مصحح
 او کرد کار داران دولت اگر چه هنوز خوی خلق او را سنجیده نداشتند و ندانسته بودند که رفتن و رفتن هرات را
 لایق است یا کار نبایستی خواهد کرد با این وصف ظهیر الدوله بدو را حفظ حثمت بداشتند و حق خدمت
 بگذاشتند پس شاهنشاه میرزا احمد خان ناظم دیوانخانه را از بهر تعزیت و تهنیت مأمور بفرهات فرمود و اسبی بالغ
 و روزین زرین و کار و مکمل بجواهر ثمن از بهر شریف صید محمد خان بدو سپرد و ایاک هرات را منثور کرد و فرمای
 داد که بعد از ورود هرات صید محمد خان را در مسند امارت استوار بدارد و مردم هرات را از الطاف شاهانه مادر حق
 او برخوردار کند میرزا احمد خان روز پنجم محرم از دار الخلافه راه برگشت الخ و آنچه پس از این در روز
 سال هزار و دویست و شصت و چهار هجری شاه و ضوانجا بگام ناصر الدین شاه قاجار از سمنان آنها حاضر فرمود و تشر
 فرمای اهو ان شد در آن ایام که بعزم سفر سعادت او خراسان و زیارت ارض اقدس میرفت و شرح این مسافرت در
 تاریخ منظم ناصر وجه تفصیل است تحریر یافته و این اوراق گنجایش ذکر ندارد و آنچه شایسته
 من الوقایع الالهیه در روز شنبه پنجم محرم اهل بیت را ندا میکنند که حاضر شوید بممانه کلم الله لفظ خبر این است
 قرینادی بهم بوم الثلثا اخضر و اضیافه مؤمنه فی جنة المأویه بیان ما خدای خبر در روز این ماه گذشت
 تذکره ذی کرم و قایم و غیره پنجم محرم بقول بعضی از بایع و توابع
 بقول صاحب تقویم الشریعه در این روز حضرت آدم علیه مریم شد بمضرفات و ما کیفیت از ادراک محرم نکات
 و افعالی و می در جنات الخلود و بعضی از نسخ مضایح المتعجب مخطور است که در روز پنجم محرم حضرت

از دار الخلافه

پنجم محرم

مؤید که طور عموماً در تفصیل آن در هفتم اینها در سلك تحریر بر نظام خواهد یافت **واقعه پنجم** بقول
این روز سال صد و چهل و هشت هجری عبد الله افصح بن امام جعفر صادق علیه السلام از دنیا رحلت نمود بنا بر آنکه وفات او
هفتاد و روز بعد از وفات حضرت صادق علیه السلام بوده چنانچه در رجال کبیر است و ما تاریخ وفات و شرح حال او را در
بیت و پنجم اینها ذکر خواهیم نمود انشاء الله **واقعه چهارم** در تاریخ نگارستان گوید که چون در شب پنجم محرم
سنة صد و دو و هشت هجری محمد بن ابی حمزه ثمالی غلامان ظاهر افتاد گفت انا لیسعد الله بقادر خرب
الذاب الخ از کلمات مسطور در انکاب مستفاد میشود که قتل محمد بن در شب پنجم محرم بوده و در تاریخ گویند نیز
قتل محمد بن زاد پنجم محرم سنة صد و دو و هشت هجری نوشته و ظاهر این است که لفظ بیت از عبارت سقط شده و
شب بیت و پنجم محرم بوده چه آنکه جمهور مورخان قتل محمد بن زاد در شب بیت و پنجم محرم نوشته اند چنانکه در
مجلس بیاید انشاء الله و العلم عند الله **واقعه پنجم** بقول صاحب مجالس المؤمنین در روز پنجم محرم سال چهار صد
شش هجری سید رضی از درنا با عالم بقار حلت نمود و فی الملك و وزیر سلطان بها الدوله دلی و قضاء و اعیان بر جنا
او حاضر شدند و وزیر کور بر جنازه او نماز گد ارد و ما تفصیل این واقعه را در ششم اینها ذکر خواهیم نمود
واقعه ششم در کتاب قصص العلماء گوید که ولادت سید مرتضی علم الهدی رضوان الله علیه در سال سیصد و پنجاه
پنج بوده و وفاتش در پنجم محرم از سال چهار صد و سی و شش بود و بابیت و پنجم ربيع الاول ذکر خواهیم نمود انشاء الله
تکمیل و ما املاه شیخنا الصدوق قدس الله روحه فی یوم الثلثا الحسین خاوند من المحرم من سنة ثمان و ستین
و ثلثمائة انه قال حدثنا ابی رضوان الله علیه قال حدثنا علی بن موسی بن جعفر بن ابی جعفر الهمدانی قال حدثنا احمد بن محمد
بن عیسی عن عبد الرحمن بن ابی نجران عن جعفر بن محمد الکو فی عن عبد الله بن عیسی عن سعد بن طریف عن الأصمعی بن نباشه قال
بینا امیر المؤمنین صلوات الله علیه یخطب الناس و هو یقول ما و فی قبل ان تفقد فی فوالله لا انسان و فی عن شیء مضمون و لا
عن شیء یكون لا نباء و تم به فقام الیه سعد بن ابی وقاص فقال یا امیر المؤمنین اخبرنی فی راسی و یحیی من شعرة فقال له
اما والله لقد سئلتنی عن مشقة حدیثی خلی رسول الله صلی الله علیه و اله انک تسألنی عنهما و ما فی راسک و یحیی من
شعرة الا و اصلها شیطان جالس ان فی بیتک لخللا یقتل الحسین ابنه و عمر بن سعد یومئذ بدرج بین یدیه یقول
مؤلف هذا الكتاب حسن بن محمد الحسینی الحائری قدس سره بیان ضعف هذا الخبر قدح سند فی ضمن واقعة الخامسة من تاریخ
یوم الثالث من هذا الشهر فبطالع ثم و املا رضوان الله علیه یضاه هذا الیوم حدثنا محمد بن الحسن بن احمد بن الولید قال
حدثنا احمد بن ادريس و محمد بن یحیی القطار جعجا عن محمد بن احمد بن یحیی بن عمران الأسدی قال حدثنا ابو عبد الله الرازی
عن الحسن بن علی بن ابی حمزة عن یحیی بن عیسی عن محمد بن عیسی عن محمد بن عبد الرحمن عن ابیه عن علی بن ابی طالب علیه السلام قال بینا
اما و فاطمة و الحسن و الحسین عند رسول الله اذا التفت الینا فیکفک ما یمیک یا رسول الله فقال صلی الله علیه و اله

تاریخ قتل
محمد بن زاد

تاریخ قتل
محمد بن زاد
و تاریخ قتل
محمد بن زاد

ابی تمایض بکم فقلت وما ذاك يا رسول الله قال ابی من ضربك على الفرج ولطم فاطمة خدتها وطعنه الحسن في الفخذ و
التم الله بقی وقل الحسن قال فبکی اهل البيت جميعا فقلت يا رسول الله ما خلقنا ربنا الا لبلاء قال بشر يا علی فان
﴿الله عز وجل قد عهد الی ان لا یجک الامون ولا یغضک الا منافق﴾

فصل ششم ﴿در گرو قایع روز ششم مجرم﴾ وایقعد اول

در این روز اسم اعظم سلب از بلم بن باعور او و دانش از ذهن بیرون آمد بر سینه اش افتاد کما اخبار الدوله و قایع
الشهور عن بعض الکتاب المعبره مثله و تفصیل این واقعه بطور تلیق و تلخیص از کتب تفاسیر تواریخ بدین شرح است
که بلم بن باعور ابن هاب بن لوط علیه که او را بلعام نیز گویند با اعتقاد اهل اسلام مرتبه بود مؤمن و زهد و پوی
بصارت حضرت احد قیام می نمود و او صحیفه را هم را خواند بود و اسم اعظم میدانست و برکت اسم اعظم بر لوح خضر
منقش بود و علم او بجز اجابت مقرون بود و او بر دین موعود بود در تفسیر روح البیان آورده که بلم بن باعور از
علمای بنی اسرائیل بود و علم و دانش او بچشمی بود که در مجلس او و از ده هزار قلمدان بود برای متعلمین که تفریه
کفار علمی او را می نوشند و در منبه المریده فرموده و کان بری العرش من موضعه و بدرس کثیر یعنی بلم چنین بود که از
جای خود عرش را میدید و از برای جمع کثرتی که در پیش می نمود مع الجملة بلم از شهر کفان بود از بلاد شام که جبار بن از کفار
ان بلاد ساکن بودند پس چون موعود علیه بحسب روح الهی قصد کار را و جبار بن کرد و بالشکر عظیم که بقول شهر شصت
یک هزار و هفتصد کس بودند متوجه بلاد شام گردید و در حواله ان دریا فرود شد و خیمه ها بر افراخت بالان بن مفرود
که ملک و پادشاه ایشان بود چون خبر ورود بنی اسرائیل را شنید بغایت خوفناک شد و بر آشوبت با مشایخ بران اتفاق
کردند که ملک و سوز بلم بن باعور که مرتبه مستجاب بالدعوه بود بفرستند و از او درخواست نمایند که حق بنی اسرائیل
تقرین کند و ایشان را هلاکت اندازد پس بالان چند کس نیز بلم فرستاد و گفت باو بگویند که تو دانی که مومر دانی
باحث و لشکر بسیار دارد و بکار دارا آمده که مارا بکشد و زنان مارا اسیر کند و شهر مارا بتصرف خود درآورد
و مارا قوت و استطاعت ان نیست که باو مقاومت نمایم و تو مرگ مستجاب بالدعوت بیرون آئی و دعا کن برای ما تا
حق تعالی او را دفع کند از ما چون پیام ملک را بلم رسانیدند بلم اول بمناعت پیش آمد گفت موی پیغمبر خداست
و بی فرمان الهی لشکر بدین دیار آورده من این دعا توانم کرد تا بدیوانت که دین مومرا قبول کنید تا از سخط الهی رها
یابید پس رسولان برگشتند و ملک را از انکار بلم آگاه نمودند بالان بار دیگر جمعی که از فرستادگان سابق بودند
و شریعت بودند برگزید و نیز بلم روانه ساخت و تحت فراوان فرستاد و او را بنویسد و نوله و بنویسد امیدوار
کرد و تحت و هذا پای شایسته برای او انفاذ کرده ملتزم شد که بنفر بنی اسرائیل قیام نماید پس بلم بان هذا باو تحفه
فریفته شد و هوای نفس خود را بر زهد و صلاح اختیار کرده از طریق مستقیم انحراف ورزید و بطمع مال دنیا

بایعور
بن هاب
بن لوط
بن باعور

بالن بن مفرود

استغفار
بن باعور

نزد بن کرد و در تن از خادمان خود را بر داشته بردار از گوش خویش بنشست و روانه شد بجانب کوه که از احباب میگفتند
 و آنکه مشرف بود بر جمع لشکر موسی علیه السلام را نشان داده دراز گوش روی نجف و در نزد دراز گوش و دراز گوش
 بسیار بر دنا برخاست و بنشست چون پاره دیگر گرفت باز فریخت ناسه با این صور از او بوقوع آمد و بار سیم هزار
 او را میزد نمیرفت پس خدا ان حمار را بمن آورد و گفت یا بلم و یحاک ابن تذهیب لا تره الی هؤلاء الملائکه
 اما چه برد و نه عن وجهی فکف ترید ان تذهب لیدعوا علی نبی الله و علی المؤمنین و ای بر تو ای بلم ایا نمی بینی
 فرشتگان را در پیش من که بر میگردد اند و مرا پس تو چگونه میخواهی بروی نفرین کنی بر پیغمبر خدا و گروه مؤمنان بلم
 از مشاهده این حال چنان شد مع الوصف تبسم شد خوار خویش را فرو گذاشته بر بالای کوه برآمد و بر وایت چو
 الفلوبانچو از ارد که او را کشت از حضرت امام رضا علیه السلام منقولست که داخل هیئت نمیشود از حیوانات مگر سه حیوان
 حمار و بلم و سگ اصحاب کهف و آنکه که که پادشاه ظالمی بنا و فرستاد که جمعی از مؤمنان را حاضر کند که او ایشان را
 عذاب کند و آن بنا و اول پسر داشت که بسیار از او دست میداشت آنکه آمد پسر او را خورد و آن بنا و اول نذر و هناك
 شد پس آنکه را هم خدا بیست مبر که آن بنا و اول را اند و هناك کرد مؤلف گوید که این حدیث شریف را در کتاب
 السنه نیز ذکر نمودم و در اینجا چنین است که قال الصادق صلوات الله علیه لا بدخل الجنة من البهائم الا ثلثه حمار
 بلم بن باعورا و ذئب یوسف و کلب اصحاب کهف بالجمله چون بلم بر کوه برآمد و لشکر موسی را بدید دست برداشت که بر
 موسی و قوم او نفرین کند زبان او گردید بر ایشان دعا کرد و بر قوم خود نفرین کرد قوم و پراگفتند که ای بلغام چرا چنین
 کردی گفت قصد من بر عکس این بود لکن بر زبانم برخلاف آن جاری شد چون این بگفت فی الحال زبانم از دهان
 او بیخت و بر سینه اش افتاد و مانند سگان می نفس میزد و اسم اعظم از او جدا شد و از صفحه خاطرش محو گردید پس
 گفت قد ذهب والله فی الان الدنیا و الاخره بخدا سوگند که دنیا و آخرت از دست من بیرون رفت چنانچه حقیقا
 در قرآن اشاره بقصه او فرموده است و ائیل علیهم نبأ الذی ایتناه ابا ناسا فانسح منها فابته الشیطان نکا
 من الغاوین بخوان ای محمد بر قوم خود خبر آنکس را که عطا کردیم با و ایاات خود را یعنی تخمینها و برهانهای خود را
 با اسم اعظم را پس بیرون آمد از آن ایاات بواسطه کفر و عناد چنانکه ما را از پوست بیرون آمد یعنی بان کافر شد و
 اعراض کرد از آن پس لاحق شد و از شیطان یعنی شیطان در پی او بود در حالی که طلب می نمود اخلاص و کراهی او را
 و سبقت میگرفت بر شیطان با ایمان و طاعت پس شیطان در پی نممود او را و چون بیرون آمد از آن ایاات شیطان
 لاحق او شد و بار پوست و با آنکه شیطان او را پی خود نمود پس گشت ان دانند ایاات از زمره گمراهان در تفسیر
 روح البیان گوید و المعنی ان الشیطان کان و ذائه طالبا لاخلاله و هو یبقه بالایمان و الطاعة لا بد و که
 الشیطان ثلثا انسلخ من الايات لیقفه و ادركه و لو شئنا لرفعناه بها و لکنه اخلاص الارض و اتبع هواه فمهل

گفتارهای جامع
 باب بجم

وصف حال بلیغ
 و ان صفیه

كَانَ حَالُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَالْأُمَّةِ الرَّاشِدِينَ وَالْقَهَّابَةِ وَالنَّابِغِينَ وَآئِمَّةِ السَّلَفِ وَالْمُشَافِحِ الْمُتَقَدِّمِينَ
 مَعَ الْجَمَاعَةِ چُون بَلَعَمَن بَاعُوا رَاجِحَةً اَن دَعَا اَز دَوْلَتِ اَخِر و مَحْر و مَشْد كُفْت صَلَاح اَن اَسْتُ كِه مَدْعَا دِنَوِي خُود رَا بَعْل
 اُورَم پَس قَوْمِ خُود رَا كُفْت كِه اَكْر خَوَاهِيْد مُسَلْطُ شُوِيْد بِرَبْنِي اِسْرَآئِيل و غَلِبَه اَز اَن شَا كُرْد چَا رِه اِيْن اَسْتُ كِه زَنَان خُود رَا
 بِنَا رَا يِيْد و اَمْتَعَه خُود رَا بَا اِيْشَان دِهِيْد بَا بِيْمَانَه خُرِيْد و فَرْشِ بِيْمَانِ لَشْكْر گَاه مَوْد رَا بِنْد و خُوِيْشَتَن رَا بَرَا اِيْشَان
 عَرْض كُنْتَنْد و هَرْ كَس اِيْشَا رَا اَرَا دِه كُنْد اَوْ اَمْنَع نَكُنْتَنْد چِه اَكْر يَك كَس اَز بَنِي اِسْرَآئِيل زَنَا كُنْد خُدا تَعَالَى نَصْرَت و ظَفَر رَا
 اَز اِيْشَان بَا ز كِرْد پَس بُوْجِب فرموده اَوْ عَمَل كِرْدَنْد و زَنَان خُود رَا بِلَشْكْر گَاه مَوْد فرسَا دَنْد در مِيْمَانِ اَز زَنَانِ زَنِي بُوْدَر
 غَايْب حُسْن و جَمَال مَرْدَه اَزَا كَا بَر بَنِي اِسْرَآئِيل كِه نَام اَوْ زَفَرِيْن شَلُوم و يَكِي اَز بَنِي هَاي شَمْعُون بُوْد چُون اَوْ رَا بَد پَد شَمْعُون
 جَمَال اَوْ شَد رَسْتُ اَوْ رَا كُرْفَه فَرْز مَوْسِي بَرْد و كُفْت اَمُوسِي زَنِي بَا چِن بِن جَمَال بِر مَا حُرَا و اَسْتُ فَرْمُو اَرِه حُرَا مَكْتُ دِيْدَن
 اَوْ چِه جَاي نَكِه مَبَاشَرَت بَا اَوْ كُنِي دَسْتُ اَزَا و بَدَا رُكُفْت و اَلله كِه فَرْمَان تَوْبَت مَرْد رَسْتُ اَوْ اَكْر فَرْدَه مَحْمُود خُوِيْشَتَن دَا و رُوْد
 و بَا اَوْ خَلُوْث كُرْد در هَمَان لَحْظَه حَقُّ تَعَالَى بَلِيَّة طَاعُون رَا بَرَا اِيْشَان فَرْسَا دِه در يَك اَعْتَا اَز رُوز هَفْتَا دِه رَا فَرْزَا اِيْشَان
 مَرْد و فِتْحَا ض بِن عِيْر بِن هَرُون كِه در سَلَك عَطَايِ اِسْرَآئِيلِيَان تَنْظَام دَاشْتُ چُون اَنْحَال رَا مَشَاهِد كُرْد و بِر صُور وَاَقْعَه
 اَطْلَاع يَافْتُ حَرْبِي بَر دَاشْتُ و بِيْجَه زَفَرِيْن دَر اَمْد اَوْ رَا بَا اَز زَن خَفْتَه دِيْد اَخْرِيْبَه رَا فَرْزَا و رُوْد دِه رُوْد اَبَاهِم دُو خَه بِر حَرْز
 كُرْد و اَن هَا رَا دَر مِيْمَانِ لَشْكْر گَاه مَوْد مِيكُر دَا يِيْد و مِيكُفْتُ اَللّٰهُمَّ هَذَا جَرَاءُ مَنْ يَعْصِيكَ دَر اَن هَنَكَا حَقُّ تَعَالَى
 طَاعُون رَا اَز اِيْشَان بَر دَاشْتُ و اَز اِيْجَا اَسْتُ كِه بَنِي اِسْرَآئِيل رَا عَادَتِ اَنْتُ كِه هَرْ زَبِيْجَه رَا كِه كُنْتَنْد نَصْبِي اَز اَن بَفَرْدَن
 فِتْحَا ض دِهْنْد در جَبِيْب اَلْبَر كُوِيْد كِه اَز طَاعُون نَا رَمَا يِيْكِه فِتْحَا ض اَن دُو فَا سِق رَا بِن رَا سَا يِيْد هَفْتَا دِه رَا كَس اَر
 اِسْرَآئِيلِيَان بَعَلْتُ طَاعُون رَحَلْتُ نَمُودَه بُوْدَنْد و بِر وَاپْت دِيكُر چُون زَفَرِيْن شَلُوم بَا اَن فَا حَشَه زَنَا كُرْد حَقُّ تَعَالَى
 رَحِي كُرْد بِيْمُو كِه اِيْشَان چِن بِن كُرْدَنْد و مَسْتَحِي غَضَب مَن شَدَنْد اَكْر مِيخَوَاهِي دَشْمَن رَا بَرَا اِيْشَان مُسَلْط مِيكُنْم و اَكْر مِيخَوَاهِي
 اِيْشَان رَا بِقَطْعَه هَلَاك مِيكُنْم و اَكْر مِيخَوَاهِي بِمَرَك زُور و تَنْدَه و سِي كُفْتُ پَر و رُد كَا رَا اِيْشَان فَرْزَن دَان بَقِيْعَت بِنْد رُوْسْتُ
 مَبْنَد اَمْر كِه دَشْمَن بَرَا اِيْشَان مُسَلْط شُوْد و مِيخَوَاهِي كِه بِقَطْعَه مِيْمَرِنْد و لَكِن بِمَرَك زُور اَكْر خَوَاهِي اِيْشَا رَا عَذَاب كُن پَس در عِيْلَه
 اَز رُوز هَفْتَا دِه رَا كَس اَز اِيْشَان بَطَاعُون مَرْدَنْد اَلْقَصَه رُوز جَمْعَه بُوْد كِه بَا ز بَنِي اِسْرَآئِيل بِجَا رِيْبَه پَر دَا خُنْدَنْد و قَرِيْب
 بِشَام اَن بِلَد رَا مَفْضُوح سَا خُنْدَنْد و اَكْر حَبَا رِه رَا بَا بِيْع بِيْد رِيْع اَز صَفْحَه رُوز گَار بَرَا نَدَا خُنْدَنْد و اَكْر بِلَا د شَام و دِيَار
 مَغْرِب رَا بَعِيْرَت خُوِيْشَتَن دَا و رُوْدَنْد در نَا سِيح التَّوَارِيْح كُوِيْد جَنَكِي بَرَك در مِيْمَانَه وَاَقْع شَد و بَنِي اِسْرَآئِيل سِيْحَت كُوِيْشَتَن
 غَلِبَه يَافْتَه و اَن بِيْجَتَن مَلُوك اِيْشَان رَا بَا بَلَعَمَن بَا عَوْرَتِ شَمْعُون گَزَا يِنْدَنْد و هَرْ كَس اَز مَرْدَانِ اَلْجَمَاعَتِ يَافْتَنْد بَقِيْل
 رَسَا يِنْدَنْد و اَتَش در بِلَاد و اَمْضَا رَا نَهَا زَنْدَنْد و زَنَان و فَرْزَن دَان اِيْشَان رَا بَا اَمْوَال و اَثْقَال و مَوَاشِي هَرْ چِه يَافْتَنْد
 بِنَهَب و غَارَت كُرْفَتَنْد و غَنِيْمَت اِيْشَان بَد يِنْتَن اَن بُوْد شَصْد و هَفْتَا دِه و بِيْجَه زَا رَسَر كُوِيْشَتَن و رُوْد هَزَا رَسَر گَار و

فَتْنَتِ اَن تَوْبَت مَرْد
 زَفَرِيْن بِن سَلَام
 فِتْحَا ض

فِتْحَا ض بِن عِيْر
 بِن هَرُون

(ششم هجری)

(۱۳۹)

تفسیر منج الصادقین و تاریخ اخبار الدول و روضه الصفا و جیب السیر و حقیقة القلوب و نیز پوشیده

۲
بر طبق
مسطور از تاریخ
سفر ملوک الارض و نورد
سال هشتم هجری مانی
بود و در زین
ششم هجری

۳
اصناف
خلعت واکردن
متن

تفسیر منج الصادقین و تاریخ اخبار الدول و روضه الصفا و جیب السیر و حقیقة القلوب و نیز پوشیده

شصت و یک هزار و سی و دو هزار و پنجاه و یک نفر از آن که بخت رفتن بودند از بنی اسرائیل شمار کردند
همچو غایب نبود پس بشکرانه این موهبت مختصی به آن جنگی از یهودها بیکه بغارت آورده بودند مانند دست
برنج و انگشتری و گوشواره و خنجر و بجزایر برای قربانی چه بر داشتند پیش گذاریدند و این جلد
شانزده هزار و هفتصد و پنجاه مثقال زر بوزن قدس بود موسی آن زردا گرفته در چینه بیاض گار بنی اسرائیل
گذاشت انشی مکشوف باد که مسطورات این واقعه را از شش کتاب بطور تلفیق نقل نمودهیم تفسیر روح البیان
و تفسیر منج الصادقین و تاریخ اخبار الدول و روضه الصفا و جیب السیر و حقیقة القلوب و نیز پوشیده
نماند که زمره از مورخین واقعیه آن است که بخار به باجبارین و فتح بلاد شام سه سال بعد از وفات حضرت
موسی بدست پوشت بن نون وقوع یافت که از انجمله صاحب جیب السیر گوید که عظماء و اشراف بنی اسرائیل چون
از تغربت موسی باز پرداختند زمام حل و عقد بقصد اقتدار پوشت داده و نظایفه متابعتش را سفار خوشاخنه
و در سال سیم از فوت کلم الله پوشت بمقتضای حلی الهی سپاد بالانشی مرتب گردانیدند و وجه فتح بلاد شام گردید
و نیز در همان کتاب آورده که پوشت بن نون بن افرام بن یوسف علیه وصی و خواهرزاده موسی و از اعظم انبیا و
و صورت فتح ارجح و ابله و بلفا و بعضی دیگر از بلاد عمالقه بهین اهتمام و حسن اجتهاد وی رکن نمود واقعه دوم
بقول سید بن طاووس رضوان الله علیه در این روز سال شصت و یکم هجری به بیست هزار مقاتل از جنود ناصحان و
لعنه الله در کربلا جمع شد برای محاربه با امام حسین علیه چنانکه در ماهوف گوید و اتبعه بن زیاد بالعسا کر حقه تملک
عنده الیست لبال خلون من المحرمه عشر من الف فارس فضیقوا علی الحسین حقه نال منه العطش که ابن زیاد لشکر از بی
لشکر بدینال عمر بن سعد روانه کرد و در روز ششم محرم بیست هزار سوار و زاده جمع شد پس کار را بر حسین مظلوم علیه
شک گرفتند تا آنکه تشکی بر آنحضرت و اصحابش اسبلا یافت بد آنکه از مسطورات کتب متقابل و تواریخ چنین متفا
می شود که ابن زیاد چون ابواب خزان بیت المال را گشود و مردم را از بذل مال و اسفاف از زوال مال شاد خاطر
ساخت نخستین از هجر عمر بن سعد را پستی و از او با چهار هزار سوار و بر و ابقی با شش هزار سوار و بقول دیگر بانه هزار
سوار بجانب کربلا روان داشت و بعد از او اول معروفه که ساخته جنک حسین بن علی علیه شد چنانکه در تاریخ ششم
کوفه است شمر بن ذی الجوشن بود که او نیز با چهار هزار سوار روان گشت و عمر بن سعد پیوست و ابو مخنف نیز بر وفی
قول اعظم گوید اول زبیه سارث الحریبا الحسین زبیه شمر بن ذی الجوشن در اربعه الای و ابن شهر آشوب در مناقب گوید
و تبع شمر بن ذی الجوشن السلو فی اربعه الای من اهل الشام مؤلف گوید که در بعضی از کتب معتبره مانند
ارشاد منبند و بخار الانوار و منظم ناصر و غیر اینها در روز ششم کربلا در روز نهم محرم نوشته اند و مستبعد نیست
که شمر بعد از ورودش بکربلا مکه بر گشته و در روز نهم محرم تا نایب کربلا باز گشته و اهل کربلا را با خود

روان شدن شمر بکربلا بن زیاد کس بطلب ثبت بن ربعی فرستاد و از هزار و پانصد و چهار هزار سوار در تحت فرمان او کرد و بگریه بن قیس را طلب نمود و از برای او نیز پانصد و چهار هزار سوار در غل و ایتش باز داشت و رایت بکربلا بن انس نخعی داد و چهار هزار سوار و بر وایتی ده هزار سوار در تحت حکومت او کرد و دیگر حصین بن نمیر سکونی را سر هتک چهار هزار سوار نمود و مظاہر بن وهب هزار و پانصد و چهار هزار سوار کرد و پدید بن رکاب کلی بادر و هزار جنگی ماموشد و نصر بن خورشید نیز بر دوی هزار تن فرمان داشت و دیگر محمد بن اشعث با هزار سوار ماموشد و عبدالله بن الحصین نیز با هزار سوار روان شد و دیگر در شرح شافیه مسطور است که رایتی برای خول بن یزید اصبحی بر پانصد و ده هزار سوار در غل علم او روان کرد و دیگر کعب بن طلحه با سه هزار کس و حجار بن ابجر با هزار تن ساخته جنگ شدند و دیگر قثم بن عمرو بن یزید جعفی با سه هزار سوار بیرون رفت و دیگر عامر بن صرهمه تمیمی با شش هزار سوار افاده جنگ شد و دیگر ابوقدر با اهل بانه هزار سپاه بکربلا فرود شد و در ناسخ التواریخ گوید و حمر بن یزید رباحی چنانچه از پیش رقم شد با سه هزار سوار حاضر کربلا بود بدینگونه بن زیاد عرض سپاه نمود و مکشوف باد که علمای سیر و تاریخ اختلاف کرده اند در لشکر و عسکر بن زیاد و آنچه بنظر این احقر آمده پانزده قول است (۱) سبط بن جوزی در تذکره خواص الامة گوید و لم یحضر قتال الحُبَيْن عَلِيٌّ اَحَدٌ مِنْ اَهْلِ الشَّامِ بَلْ كُلُّهُمْ مِنْ اَهْلِ الْكُوفَةِ مِنْ كَاتِبَةٍ وَكَانُوا سِتَّةَ اَلْفٍ مُقَابِلَ بَعْضِ خَاصِرٍ نَشَدَ بِلَايَ قِتَالِ حُسَيْنٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَحَدًا مِنْ اَهْلِ الشَّامِ بَلْ كُلُّهُمْ مِنْ اَهْلِ الْكُوفَةِ بَلْ كَانَتْ اَنْهَازُ اَهْلِ الْكُوفَةِ بُوْدُنْدَ اَنْهَازِ كَاتِبَةٍ كَمَا نَمُوْشُدُ بِلَايَ الْبُخْتَابِ وایشان شش هزار کس بودند (۲) در حبيب السیر گوید که عتد لشکران بدختر را هفت هزار و سی هزار گفته اند (۳) قول سبط بن طاووس و ملهوف چنانکه گذشت و محمد بن طلحه در مطالب السؤل نیز عتد لشکر را موافق قول ابن طاووس بیست هزار نوشته است (۴) محمد بن علی معروف با عثم کوفی در تاریخ خود گوید که عتد الله بن زیاد لشکر بدانجا فرستاد تا آنکه بیست و دو هزار سواره و پیاده شد و در ناسخ التواریخ از تاریخ با فیه نقل کرده که او نیز عتد لشکر را بیست و دو هزار دانسته و در حبيب السیر گوید که اکثر اهل خبر بر آنند که عتد آن گمراهان بیست و دو هزار بوده (۵) در بخار گوید قنازال بریل الهی بالمساکر حتى تکامل عندة ثلثون ألفاً ما بین فارس و اهل بن زیاد پیوسته عسکر مفرستاد بشوعر بن سعد تا آنکه سی هزار سوار و پیاده نزد او فراهم شد (۶) ابن شهر آشوب در مناقب گوید و جعفر بن زیاد علیه السلام و ثلثین ألفاً بن زیاد سی و پنج هزار نفر لشکر فراهم کرد برای قتال امام حسین (۷) ابوعلی محمد بن محمد بن بلعمی در ترجمه تاریخ طبرستان گوید لشکر ابن سعد در کربلا چهل هزار مرد بود (۸) صاحب ناسخ التواریخ بعد از ذکر افواج لشکر و تعداد سرهنگان عسکر گوید که این جمله را که من بنده یاد کردم و با سپاه عمر سعد بشمار آوردم پنجاه و سه هزار در قلم آمد (۹) ابو مخنف عتد آن سپاه و سپاه را هشتاد هزار نگاشته و گوید که همه کوفی بودند و احدی بخارزی و شامی با آنها نبوده و گفتار او چنین است که قتل کامل العسکر ثمانون ألفاً

بخار و سواد
بنی ابی بکر

توالت علی و ابی
توالت علی و ابی

(ششمین مجلد)

(۱۵۱)

فایز من اهل الکوفة لبس فیهم شامی و لا اجازی و سار و احوه زلوا قریبا من عسکر الحسن علیه السلام
 (۱۰) در تاریخ التواریخ گوید و جماعتی سپاه ابن زیاد را صد هزار تن در وادی بصره و در وادی کوفه
 مثل از آن گفته است (۱۱) در مصابیح الاخران از لوط بن یحیی نقل کرده که آن اشخاص صد بیست و دو هزار نفر بودند
 هشتاد هزار سواره و چهل هزار پیاده (۱۲) در تاریخ التواریخ گوید و جماعتی عتد لشکر ابن زیاد را دو بیست
 هزار در وادی بصره اند (۱۳) در لوامع الانوار از مقتل ابن عربی نقل کرده که لشکر ابن زیاد در روز عاشورا
 چهار صد هزار بودند و با چهار علم که هر یکی نشانه صد هزار بود (۱۴) در تاریخ التواریخ گوید که سپاه ابن
 زیاد را ناصب صد هزار نوشته اند (۱۵) فاضل در بیان و در اسرار الشیخان گوید آن عتد من حصص یوم
 الطیف من عساکر یزید لعنه الله کان یبلغ ستمائة الف فارس و الف رجالة یعنی کسانی که حاضر شدند در
 واقعه در وادی کوفه از عساکر یزید لعنه الله عدد و شماره آنها سیصد و شصت هزار سوار و هزار و چهار صد و پنجاه و پنج
 الاخران آورده که هشت هزار نفر توشه بردار بودند و بیایه نعلین میکردند و نیزه و شمشیر نیز میبردند
 مؤلف گوید که حق سبحانه و تعالی در آن اشعار بکه ارتجالا انشاد نمود در رجح خود فرمود
 و ابن سعد قد رمانی عنوة * * * یجود کوکوف الها طلیک * * *
 و ما کفبت جمع شدن لشکر را در کربلا و اهل آن از اطراف عالم از شام و بصره و کربلا و موصل و فارس و از ریاحین
 ریاحین در زمین واقعه ششم روز سیم اینها بتفصیل ذکر نموده هر که خواهد رجوع نماید و مرجع لسان الملک
 در تاریخ التواریخ بعد از ذکر اقوال اهل سیر در عتد لشکر ابن زیاد گوید که لکن مردم خردمند دانند که هشتصد
 تن مرد لشکر به این عجلت نتوان فراهم آورد و در کار طفت نتوان منزل کرد و علف و ادویه ایشانرا سهل نتوان یافت
 و در دفع هفتاد و دو تن هشتصد هزار را بر هشتصد نفر فضیلت نیست چه حین عتد اگر بانهی الهی و قدر امانت
 قتال میداد و در چندان چنین لشکر را دستخوش هلاک میداشت و اگر این جنک و چهار بقوت جنایه و نیزه
 بشریست از برای هفتاد تن هفتصد کربلاست و خاصه آنچه را که در تحقیق عتد لشکر مرقوم را شنیده است
 که از جانب یزید و اولیاء دولت و بتمار بلدان و امصار که در تحت سلطنت یزید بود مکاتب روان میگشت و از
 هر بلد باندازه که حمل آنرا تواند بر ثافت طلب سپاه میکردند که بجانب کوفه میآوردند و با حین عتد رزم دهند و
 همچنان قبائل عرب را بکربلا میکوب کردند که با سپاه خود بجانب کوفه کوچ دهند اینچه اگر حاضر میشدند کمتر
 از هشتصد هزار تن نبودند و چون در هنگام و اداره نگاران لشکر را که بنام جریده کرده بودند باز میفرمودند
 اینصورتند که اسیر و افواه گشت از این رزمند هزار و گردی و بیست هزار تا هشتصد هزار را بکوفه آورده
 انشائی و بعضی گفته اند که شاید بیست و دو هزار و سی هزار که شمشیر است مراد کسانی بودند که با آنحضرت مقارن بودند

در تاریخ التواریخ
 در مصابیح الاخران
 در لوامع الانوار
 در اسرار الشیخان

رجاله بالتشدد دفع
 الراجم الرجل جمع
 عنوة عنوة اخذ الثمن
 قهرا و قسرا التجدد
 طفت بالفتح و تشدید
 موضع است در نزد کربلا
 کوفه و زمین بلند از
 زمین عرب منتخب
 دستخوش کاه از علایق
 زبون و چیز سهل الان
 که اسان بدست آید
 و هاجم جمع منه
 و کف بالفتح یکیدن بازان
 از سقفت
 و یکیدن اب
 از چیزی
 منتخب
 هاجل از بسیار بارند
 منتخب

در تاریخ التواریخ
 در مصابیح الاخران
 در لوامع الانوار
 در اسرار الشیخان

(ششمین محرم)

غیر از کسانیکه در سوار لشکر بودند و بمقابلہ نیز داشتند و اشعری سہمی بموجب مسطورات وقایع الاہام تہذیبیہ
 در این روز ابن زیاد لعنہ اللہ عمر بن سعد را تحریر نمود بر قتال امام حسین علیہ السلام و شیخ شتری علیہ الرحمہ و مجالس
 خود این تحریر را در ہشتم محرم ذکر نموده چنانکہ در مجلس بیاد انشاء اللہ تعالیٰ و در مجار الانوار گوید فہما زال
 برسل الیہ بالعسا کر حتی تکامل عندہ ثلثون الفاما بین فارس و راجل کہ عبد اللہ لشکر می فرستاد ناسی ہذا
 سوار و پیادہ نزد عمر بن سعد فراموشد انگاہ نامہ را نوشت اِنِّی لَمْ اَجْعَلْ لَکَ عَلَیْکَ کَثْرَۃَ الْخَبْلِ وَالرَّجَالِ
 فانظر لا اصبح ولا اصملا و خبرک عندی غدۃ و عشبۃ کہ تو را در کثرت سوار و پیادہ بہمانہ ننگ اشم میثاق
 کہ در اینکار بجہت تمام اقدام نمائی و ہر بامداد و شبانگاہ خبر تو بمن برسد و کان ابن زیاد بحث عمر بن سعد لیتہ
 ایاہم مضین من المحرم و در ششم محرم بود کہ عبد اللہ عمر بن سعد را بر قتال حسین تحریر نمود و در وقت
 گوید کہ ابن زیاد خود از کوفہ بیرون شد و در شب فرود آمد و از روضہ الصفا نقل کردہ کہ مردم کوفہ حرب حضرت
 ابو عبد اللہ الحسین علیہ السلام کردند و مکررہ میدانستند چہ ہر کس را بجنگ حضرت روانہ می نمودند یا از میبگشت پس سعد
 بن عبد الرحمن را گفت تا تفحص کند و از متخلفان ہر کس بپند نزد او برسد بکفر شامہا کہ بہتہی از لشکر گاہ
 بکوفہ آمدہ بود گرفتہ نزد عبد اللہ برد گفت تا او را گردن زند و ہر کس را جرئت تخلف نماید واقعہ چہارم
 فاضل ماہر جناب حاج ملا علی تبریزی دامت برکاتہ در مجلد دوم وقایع الاہام گوید بر ذات مجار الانوار و قفا
 زخار و مظاہر الانوار و مصائب الارار و غیر اینہا در ہین روز جبیت مظاہر از حضرت حسین علیہ السلام استبدان ان نمود
 و رفت از قبیلہ بنی اسد استمداد نمود و در وقایع الشہداء استمداد جبیب را در شب ہفتم محرم مرقوم داشتہ و شیخ
 شتری قدس سرہ در مجالس خود این واقعہ را در شب ہشتم محرم ذکر نموده و در مجلد اول بحر المصائب نیز در ہشتم
 نوشتہ و تفصیل این واقعہ در مجار بدین مفعی است و اقبل جبیب بن مظاہر الی الحسین علیہ السلام فقال یا بن رسول اللہ
 ہب مناحی من بنی اسد بالقریب منا نازن لے فی المصیر الیہم فارعوہم الی نصرتک فسی انا ان یدفع ہم عنک کہ چون
 کار برد حضرت حسین علیہ السلام بحث کرد بد جبیب مظاہر اسد بخند منا حضرت امده گفت یا بن رسول اللہ طایفہ ان
 بنی اسد بدین نزدیکی فرود آمدہ اندا اگر اجازت فرمائی بروم اھا را انصرت خود دعوت کنم باشد کہ خداوند شہیدان
 از تو کفایت کند امام علیہ السلام رخصت فرمودہ جبیب فریم مخالفان ہم شے متکرا از اسد بان رفتہ و از اسد اخذ
 و حاجت پرسیدند گفت اے قدائیکم بخبر ما اے بہ و افدا الی قوم ابدیکم ارعوکم الی نصرت بنی بیہکم فانہ فی عصایہ
 من المؤمنین الرجل منهم خیر من الف رجل امدا م شمارا بدان نہ کجفی لالت کم کہ ما کنون ہیچکس اینچنین نہ کوئی
 قبیلہ خویش را بخواسنہ اینک دختر زادہ خاتم النبیین با معدود از مؤمنین بدین زمین فرود آمدہ اند کہ بکنان
 ایشان از ہزار کس بہتر باشد و ناجان در بدارند از یاری او دست برندارند و بد شمنان نثار نمایند عمر بن

نیز
 در
 شب
 ششمین
 محرم
 در
 کوفہ
 واقعہ
 شد

کتاب
 انوار
 الجنان
 باب
 فی
 مناقب
 ائمتہ
 علیہم
 السلام

سعد بالشکر بسیار از هر طرف در آفر گرفته اند و من اکنون شرائط بیعت بجای آورده شمارا بپارتان امام مظلوم
همی خوانم فاطمعو البومر فی نصرته نالوا باشراف الدنیا والاخره یک مرد زبند من بید پرید و از این پس شرف نیا
و سخاوت اخرب شمار است فانی اقیم بالله لا یقتل احد منکم فی سبیل الله مع ابن بنت رسول الله صابرا محتسبا
الا کان رفیقا ل محمد فی علیین بخدای سو کند انکس که در رکاب خنر زاده رسول الله شهید شود در اعلی علیین
بهشت با خاتم الانبیاء رفیق باشد چون بن سخن بگفت فی الحال عبد الله بن بشر الاسدی از جامه برخاسته گفت
نخستین کسی که این دعوت را الجاب کند منم و این رجز بخواند قد علم القوم ان تو اکلوا و اجمع الفرمان از ثاقبوا
این شجاع بطل مقابل گانے لست عرن باسل چون بنی اسد این بدیدند مبارزت نمودند و از یکدیگر
سبقت گرفتند تا نود تن مرد جنگی درهم آمدند و دست بردست دادند در ساعت طریقی خدمت حسین علیه السلام
گرفتند از انوی مرد از بنی اسد که خبر ماهیه فساد و شقاق بود سرعت کرد و خود را بشکرگاه عمر بن سعد رسانید
و صورت حال را مکشوف داشت ابن سعد بدین توانی مرد از سران سپاه را که از رق نام داشت با چهار صد سوار بفرستاد
تا سر راه بر بنی اسد بگرفتند و بنیم شب در کار و فرات تلا فی فریقین دست داده کار بمنادشت کشید و حریف شد بد
پوست جیب عظام را بک برداشت که ای از دای بر تو از برای ما اینکار سزاوار نیست بگذار بجای
تو کسی این شقاوت انکس بدین انحدول از قبول سرباز زد و در محاربت و ممانعت سخت با پیکار و لشکر را بطعن و ضرب
تخریب میداد چون بنی اسد اندک بودند نه روی مقاومت نیاوردند و بطریق شت شدند و همان شب از بیم عمر بن سعد
باحی بنی اسد از آن زمین و جبل که رند و جیب تمام زحمت خود را بجای حسین علیه السلام رسانید و صورت حال را باز گفت
فقال الحسین علیه السلام لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم واقهر بنجم بموجب سطورا کمال التوارخ
در این روز سنه دویست و پنجاه و دو و هجری زائد بر دویست کشتی مال التجاره داخل بغداد شد و در همین سال
مستعین بالله عباسی را بواسطه بردند در روضه الصفار ذکر خلع مستعین آورده که محمد بن عبد الله بن طاهر
نیز بخلع او بجهت گشته رسولان بمعتز فرستاده پیغام داد که من معی میکنم مستعین ترک خلافت گفته با تو بیعت
کند مشروط بشرطیکه امارت بغداد بدستور سابق متعلق بمن باشد و مستعین بمکه رفت حج بگذاورد و چون باز
گردد در واسطه مقیم شود الخ و در کمال التوارخ گوید که چون مستعین با معتز بیعت نمود و از ارضافه بپرا
حسن بن سهل فرستادند در حالیکه اهل و عیالش همه با او بودند و برده و قضیب و خاتم که در ابیع خلافت
بود از او باز گرفتند و در واسطه کوفه انداز رفتن بمکه پس او اقامت در بصره را اختیار نمود با و گفتند که ابوها
بصره موثر مرض و بیمار است مستعین گفت هی اوبا اوتراک الحلافه بصره مرض او و تراست با ترک خلافت تا انجا
که گوید در ششم محرم این سال زیاده از دویست کشتی داخل بغداد شد که در آنها انواع مال التجاره و کوفتند

بسیار از هر طرف در آفر گرفته اند و من اکنون شرائط بیعت بجای آورده شمارا بپارتان امام مظلوم

او تخلصوا
اجام نزدیک بهلا
رسانیدن

واسطه
نام شهر است معتز
مستعین بالله عباسی

در این باب
در بیان
در بیان
در بیان
در بیان

شازده در هم پیشد پس سید مرتضی مکرور در این باب بن رفته نوشت که از غصه او بگذریم با تحقیق در هم این چیز
 بود که از سید مرتضی دیدیم و چیزی هم از سید مرتضی دیدیم و آن این است که در زمانه خدا تعالی پس با و کرامت فرمود
 من در طبقی هزار دینار گذاشته بودم و بار بکار برای و فرستادم پس آن وجه را رد کرده و گفت که در بر میداند که
 من از هیچ کس چیزی را قبول نمیکنم پس بار دیگر انطبق را فرستادم و گفتم این وجه برای آن ولود است و خطبش اندارد
 دیدم باز پس فرستاد و گفت که کورگان ناسر چیزی از کسی قبول نمیکنند پس من باز فرستادم و گفتم این مبلغ مال آن
 زنیست که قابل بوده دیدم سید باز انطبق را پس فرستاد و گفت که در بر میداند که زنان ما از زنان بیگانه قابل
 نمیشوند بلکه قابل ایشان از زنان قبیله ما است و ایشان چیزی از کسی قبول نمیکنند پس من بار دیگر آن طبق را
 فرستادم که این مبلغ مال طلا بیست که در خدمت شاد رس میخواند پس آنجناب فرمود طلب همه حاضرند هر که هر
 قدر میخواهد بردارد پس یکی از طلاب برخاست و یکدینار را برداشت و قدر از آن برد و آن بریده شده را برداشت
 و باقی را در همان طبق گذاشت پس سید مرتضی از او سوال کرد که چرا چنین کردی در جواب گفت که دیشب محتاج
 شدم بروغن چراغ و کلید را در خزانه شما که وقف بر طلا بیست حاضر نبود پس از فلان بقال روغن چراغ قرض
 کردم اکنون قدر از آن دینار بردم که دین خود را ادا نمایم پس طبق دینار را رد کردند و این باعث وثوق من بود
 شد و سید بیوت چند بجهت طالبان علم بنام نهاد و از ادار العالم نام نهاد و جمیع ناچنانج طلبا برای ایشان
 رهت ساخت پس سید مرتضی بعد از واقعه اهداء و زبردنا بر او شنیدن گفتاوان طلبه حکم کرد که بعد هر طلبه
 کلید برای خزینه مهیا نمایند و بدست هر طالب علم کلید دادند تا اینجا بود آنچه در قصص العلماء نگاشته شد
 و موافق آنچه نقل شد در روضات الجنات نیز مستورا است و وفات سید مرتضی قبل از سید مرتضی واقع شد و حضرت
 الملك وزیر طه الدوله بن عضد الدوله دلی و جمیع اعیان و اشراف و قضاة بغداد بجنایه او حاضر شدند
 و سید مرتضی از کثرت جرع و غصه نتوانست جنازه براند و اما شاهد کند لاجرم در تشییع و دفن او حاضر شد
 بلکه در حریم مطهر جدش حضرت موکاظم علیه رفت و فخر الملك وزیر بجنایه سید مرتضی نماز خواند و در خانه
 خود سید در مسجد اخبارین بکوخ مدفون ساختند و آخر روز بود که فخر الملك بجرم رفت و سید مرتضی را از
 بخانه آورد و بعد از چندی جسد شریف روضه را بکربلا حمل کردند و در نزد قبر والدش در جوار امام حسین علیه
 دفن نمودند در روضات گوید ظاهر که قبر سید روضه و قبر برادر و پد او در محل قبر سید ابراهیم مجابست و این
 ابراهیم جد سید مرتضی و فرزند امام موکاظم علیه است و قبر سید ابراهیم مجاب در حائرمعروف و مشهور است و این
 خلکان از ابی الفتح بن جانی نقل کرده که سید روضه را بنزد این سیرافه بخوی بردند که با و نحو تعلیم نماید و سید بد سالگی
 رسید بود پس روزی سیرافه بر عادت تمرین اطفال سید گفت انا قلنا رایت عمر فما علامه النصب عمر که هرگاه بگویم

در این باب
در بیان
در بیان
در بیان

تمرین زمر کردن و خوی
 که ساختن منتخب
 و فیه تمرین زمر شدن و
 عادت کردن به

از غریب خجسته

باقم شب رفتن
نام زنه است
ساز و صبح و بعضی طار
زحل زاکمه اند و دیگر
بعضی زنه است که محبت
سورسیدند
بالفتح و تشدید که را
از جاع خورد کردن و
از این ترسانند و خجسته
و قور بالضم خواب
کنند کان جمع را قد
بدار بالکسر بر یکدیگر
پیش گرفتن منتخب
آن بالمداند زلفان
جیب منتخب
جیب منتخب
متن منتخب
همها اسم است بمعنی
بعضی دور شد
نعمت پیش از کبر منتخب
دور نزدان منتخب
مهمه فتح هر دو مهم بابا
مهمه جمع منتخب
بیور بالضم و بیور بالفتح فلان فلان منتخب

و این عمر علامت غضب در عمر جیب است و در بعضی علی علامت غضب بر بعضی علی است و حاضران از حد نظر او
تجرب نمودند و آورده اند که پدید آمدن اینچنین اشیا را شاید خوشحال گردید و گفت انت ایته حقاً و در قصص العلماء گویند
و نظیر این حکایت از مامون خاقان بالنسبه هرون صادر شد بدین نحو که در ایام صبی که مامون بخوانشغال داشت هرون
بر سبیل تمرین از آن خاقان پرسید جمع سوائه چیست انرد و دراز و نوکر و شیطنت گفت ضد محاسن مراد اینکه
جمع سوائه مساویک میشود و چون مساوی بمعنی بدیهه است اگر میگفت جمع سوائه مساویک است خطاب
بیدر هرون میشد و نسبت بد با و بود مستحسن نبود لهذا گفت ضد محاسن یعنی ضد محاسن مساویک
میشود فافهم و از غریب خجسته خجسته رضی قدس سره البهی انکه صاحب وضات در سبب و ن انجناب از خط سبب
نقل کرده که او در از اخ بعضی از اجازاتش از ابی الحسن عامر نحوی نقل نموده که او گفت روزی وارد شدم بر سید
طاب ثراه در وقتیکه انجناب بیات چند از شعر بنظم دواورده بود و بحر شعر بر او حبس شده بود پس بمن فرمود ای ابی
الحسن بگر این ابیات را بر نزد برادر دم رضی با و بگو که از ابیات نام رساند و ابیات این بو سرطی سبلی طار قافا سفر
تجرب و صبحی فی الفلا در قو فلما انهن لیل الخصال لله سر اذا الارض قفر و المزار یعید فقلت لعلی عاود النور و اجمع
لعل خبالاً طار قافا سحر ابو الحسن گفت نوشته ان اشعار را از سید مرتضی گرفتم ادم نزد سید رضی رضوان
الله علیهم اجمعین و پیغام برادرش سید مرتضی با و ابلاغ نمود پس چون نظر فرمود بان ابیات قلم و روان طلبید بالذ
نعم ان اشعار را نوشت فرست جواباً و الله موع بوا و قدان للشمس و و فیه هامن زکری جیب تعرض
لنادون لقباء مهمامه سید پس از اگر گرفتم از دم نزد سید مرتضی پس چون انجناب از اقراش نمود عمامه خود را بر زمین
و بگریه درآمد و فرمود بجز علی اخه بقوله الفهم بعد اسبوع یحس و دشوار است بر من مصیبت برادرم که نابک هفنه فهم میکند
او را پس هفنه باخر رسید که خبر مرگ سید رضی آمد عالم فانی از وجود عماره ساخته از راحمت و هون بر و رضوان
انفصال فرمود و نظیر این قصه برای ابو تمام طله شاعر اتفاق افتاد و او چنانکه در کتاب وضات و وفیات الاعیان
مکتور است جیب بن ارس بن قیس است که نسب و هفنه واسطه منتهی میشود به بر بن فطمان معروف و از اجله
شعبان جبل اعلی شام بود و اشعر شعراء زمان خود بوده اشعارش در زیاده و تلخیص حسن اسلوب الفاظ ممتاز
و او واحد فزید عصر و زمان خود بود و محفوظاتش بر تیره بود که هیچکس با و نمیرسید گویند که علاوه بر قصائد و مقامات
که در حفظ او بود چهارده هزار از جوزه عربی حفظ داشت بالجمله چون ابو تمام صاحب ترجمه در امصار بلدان شهرت
یافت در سامره خبر او بمحضهم عباس رسید خلیفه او را طلب نمود و با کرام و احترامش پراخت و او را مقدم را
بر همه شعرا و قوت خود پس او با علماء و ادبا مجالست و معاشرت مینمود و در مدح خلیفه قضا پادشاه میکرد و مو
اصله و بخشش او واقع میشد تا آنکه روزی در حضور خلیفه نشسته بود و او را مدح مینمود بقصیده ستیه خود

پس چون باین شعر رسید و گفت اقدام عمری در سماحه خاتم فی حلم اخف فی ذکا اباس وزیر باو گفت که ابا خلیفه را تشبیه میکنی بمهرم فرومایه ستمکار عرب ابوتما چون این سخن از وی بشنید ساعتی سرفرو برد انگاه برداشت و گفت لا تنکر واضرب له من دونه مثلا سرودا فی الذکا والبأس فالله قد ضرب لافل لنورم مثلا من المشکوة والنبر چون ابوتما این بگفت وزیر رو نمود بخلیفه و گفت هر چه میخواهد باو بده که از زیاده بر چهل روز زنده نخواهد ماند زیرا که از شدت فکر خون در چشمش ظاهر شده و هر کس چنین باشد چهل روز بیشتر زنده نماند و بنقل دیگر گفت آنچه باو وعده کرده و فاکن که نیک نای برای توبه بماند و این مرد پنج روز دیگر میبرد زیرا که ابوتما شعا عرب را مستحضر بود از آن برای خود مخرجه بناف و پس از آن تعداد اخبار و احادیث را منظور داشت از آن نیز خلاصه نمید پس شروع نمود بقرآن و قرائت اقرئت نمود تا رسید سوره نور اینها را بافت پس این فکر اخلاط او را دخی و لذا زیاده بر این زنده نخواهد ماند پس خلیفه باو گفت چه میخواهی گفت شهر موصل را طالبم پس موصل را باو داد داشت چون ابوتما بآنصوب شفاف بر طبق گفتار وزیر پس از چهل روز و با بعد از پنج روز از دارنا پادار بداد الفرار انتقال نمود و وفات او در ذی قعدة سنه دویست و سی و یک اتفاق افتاد و پوشیده نباشد که صاحب روضات بعد از نقل این قصه گوید ثم نظرت فی صحیفة هذه الفصة بما هو حق و در وفیات الاعیان قصه ابوتما طایفه را چنین نقل نموده که او مدح نمود محمد بن عبد الملك زبارة بقصیده که از جمله اشعارش این بود

دیمه سمحة القباد سکوب متخبط بها الثریء المکروب لوسعت بقعة لأعظام اخری لمی نخوها المکان الجذب

پس چون قصیده را باخبر رسانید مرد فلسفی که حاضر حضر بود گفت اینخوان جوانمرد خواهد شد باو گفتند من این حکمت علیه بک از کجا چنین حکم نمود در باره او گفت لاذی رابت منه من الحدة والذکا والفطنة مع لطافة الحس وجودة الخاطر ما علمت به ان النفس الروحانية تاكل جسمه كما ياكل السيف المهند غده یجتمه انکه من دیدم در او اخذت فکر و ذکا و وفات با لطافت حسن وجودت خاطر چیز را که بان دانستم که نفس روحانیه او میخورد جسم او را چنانکه میخورد شمشیر بران بنام خود را و قال صاحب الروضات و فی کتب الطب ان السبب فی احتراق خلط التودا و قبل ان الوجه توجه الحواس الباطنة بکلیتها الی الناقل فیما یكون النفس صدارة و سقوط تصرف اللازمة فی توامر الابدان و لا یبعد اتحاد الجهنین فی المعنی فلما لاحظ و از جمله اشعارش در حق این است

عنت علی الدنيا و قلت الیمة اکابد لها بوسه لیس بجلی اکل شریف من علی جدوده

حرام علیه العیش غیر محلل نقاتل به باین الحین متکم بسمی عناداً منذ طفلی علی

و بعضی این اشعار را با نام زین العابدین علیه نسبت داده اند و بعضی بپدر مرتضی نسبت داده اند و منصب نقابت علویه و انارت حج و مانند آن که از مناصب عالییه بدستد رخصه بود در رجوة پدر و منتقل بپدر رخصی شد و بعد از او

پس این خلیفه را باو گفت

اقدام دلمه کردن منتف
سیدم النون علی الباء
بالکسر جراح منتخب
دیمه بالکسر با وانه کتیا
بیارد منتخب
بقع بالفتح بجاء رفتن
و بقاع بالکسر جمع بقیه
یعنی با و زمین که از
زمینهای دیگر ممتاز
باشد منتخب

پس این خلیفه را باو گفت

الحائض بالله

باجنباب سید محمد مجتبیٰ

سید رضی منقول است بر تفسیر خود و بعد از وفات او منقول به سید رضی شد و او ابو احمد عدنان بن سید رضی است روز
ساز طین ال بوهر مکر و محرم بوده گویند روز سید رضی در مجلس قادر خلیفه عباسی نشسته بود و سید دستش
بارش و باز میگرد و پیش خود را با لایه بینی میگذانست و سابقه هم میان او و خلیفه بود چه خلیفه را اعتقاد آن
بود که سید طالب خلافت است بر خلیفه سید گفت آنکس که گفت تسمیها را حجة الخلافة گویند از پیش خود بوی خلافت
است تمام میکنند سید باین پیغمبر گفت بل حجة النبوة بلکه بوی نبوت از پیش خود است تمام میکنند زیرا که از اول پیغمبر
و از جمله کرامات سید رضی است که در وقت از اوقات نماز خود را برادرش سید رضی اقتدا کرد و چون بر کوع رفتند
سید رضی نماز را فراموش کرد و افتاد و انقطع ساخت پس از روی سوال کردند از سید رضی که جواب گفت چون
بر کوع رفتم دیدم امام که برادر من سید رضی باشد در مسئله از حوض فکر مینماید و خاطرش بدان متوجه است و در
خون غوطه و راست پس من نماز خود را فراموش کردم و بعضی این حکایت را چنین نقل کرده اند که سید رضی در بغداد
فراغ از نماز برادرش سید رضی گفت لا اقلد بک بعد هذا الیوم ابدًا بعد از این روز دیگر بوقت نماز نمیکنم
سید رضی از سبب آن پرسید سید رضی فرمود لانه وجدتك حائضًا فسلوئك حائضًا فدماء النساء یجیته
اینکه تو را حائض یافتیم در نماز که دیدم در دماء فداء غوطه و رهتی پس سید رضی اضاف داد و او را تصدیق
نمود و یالیهات الجناب بسیار است از انجمله کتاب تشابه در قرآن و کتاب حقایق التشریل و آنچه گفته است که آن کتاب
است به نظیر که دلالت میکند بر توحید و دستگاه او در علم نحو و لغت و غیر آن و کتاب تفسیر القرآن که بسیار بگوشه
و بر دیگر از تفسیر شیخ طوسی است و کتاب مجازات آثار النبوة و کتاب تعلیق خلاف الفقهاء و کتاب تعلیق الانصاف
که خاشه بر ابیضا ابوعالی فارسی است و کتاب خصائص الائمة و کتاب فیه البلاغة که در آن خطب و مراسلات و
کلمات امیر المؤمنین جمع کرده که بر آن شرحی نوشته اند مانند ابن هشام که شرح کبیر و صغیر بر آن نوشته و ملا فیه
کاشه شرح فارسی بر آن نوشته و ابن ابی الحدید نیز بر آن شرح نوشته اند و صاحب روضات در ضمن ترجمه فقیه
ثقة سعید بن هبة الله بن حسن قطب الدین راوندی گویند که از جمله تصانیف الجناب کتاب منهاج البراغة شرح
فیه البلاغة است و فی الریاض انه اول من شرح فیه البلاغة و کتب فی اثبات الاحکام و از کتاب باض العلماء
نموده که قطب الدین راوندی اول کسی بود که فیه البلاغة را شرح نمود و تفسیر دلائل اثبات احکام نوشت و در خانه
مستور و فرموده اول کسی که شرح کرد فیه البلاغة را ابی الحسن محمد بن حسین بن حسن یحیی است الملقب بقطب
الدین الکبیر و یکدیگر و قصیده است از بهق و بهق ناچهار است از خراسان و حاکم نشین او سبز و او است و در
روضات الجنات در ترجمه قطب الدین کبیر و مرقوم داشته که از جمله مصنفات ایشان شرح فیه البلاغة است
که موسوم است بحدائق الحقایق و فردقائین احسن الخلائق و فرموده که ایشان این شرح را بعد از شرح قطب

باجنباب سید محمد مجتبیٰ

﴿ششم محرم﴾

۱۵۹

الدین راوندی نوشته اند و مؤید اینکه اول شرح فیح البلاغه شرح قطب الدین راوندی بوده است آنکه در کتاب مذکور
 آورده که نسخه عتیقه از شرح فیح البلاغه منسوب به یحیی یافتم که بخط بعضی از اعاظم فضلاء عصر شارح معظم نوشته
 بود قد و اتق الفراغ من تصنیف الامام العالم الكامل المنیر الفاضل قطب الدین نصیر الاسلام مفتخر العلماء مرجع
 الافاضل محمد بن الحسین بن الحسن البکدکایی همی قنده الله تعالی برضوانه فی اواخر الشهر الشریف شعبان سنه
 و سبعین و خمسمائة پس معلوم شد که شرح به یحیی رسنه پانصد هفتاد و شش با تمام رسیده و وفات قطب الدین
 راوندی در سال پانصد هفتاد و سه روی نمود و بنا بر این شرح راوندی در مقدمه بوده **واقعه هفتم**
 در روز جمعه ششم محرم سال هشتصد هفتاد و پنج هجری شاهزاده پابنده بیگم در شهر هرات حکم مؤظفیه
 باسم میرزا پادگار محمد خواندند و او میرزا پادگار محمد بن میرزا سلطان محمد بن میرزا بابا بنقر بن میرزا شاه رخ
 بن امیر تیمور کورکانه است در منظم ناصر در ذکر وقایع سال هشتصد هفتاد و پنج گوید چون سال نوشت
 میرزا پادگار محمد در طوس بود عتمة او شاهزاده پابنده بیگم که در شهر هرات منزل داشت بتحریر یک بعضی از
 داخل شهر شد در جمعه ششم محرم حکم کرد خطبه باسم میرزا پادگار محمد خواندند و چون میرزا پادگار محمد بحاجم
 رسید استمالک نامه ها باسم اکابر و اشراف هرات فرستاد و از شمال شهر گذشته از عقب سلطان حسین میرزا
 ناکازاب مرغاب رفت و از آنجا هرات توجه نموده در شبیه هم محرم در برابر سلطنتی این شهر نزول کرد و بر سر سلطنت
 جلوس نمود و امرای از بابا بجانرا که با امیر حسن بیگ اق قویلو قرابت داشتند و میل اقامت در خراسان نموده
 چون بآمدند میرزا پادگار محمد آمده بودند همه زاد و باغات و بناهای دولتی جای داد و کمال رعایت زاد و با
 هر یک مرعی داشت و مقرر کرد در خطبه اول اسم امیر حسن بیگ را برند و بعد اسم او را و مقام اخبار ملک و
 زایدست پابنده سلطان بیگم باز گذشت و خود بعیش و شرب مدام مشغول شد لهذا نظمی در کارها حاصل
 نگردید ظلم و اغتشاش در گرفت چنانکه بسیاری از اهالی مملکت جلای وطن نمودند و داستان هر چه
 در اطراف انتشار یافت سلطان حسین میرزا دانست که وقت کار است لهذا بجنجرت توجه هرات گردیده بطور
 بشیخون بسیاری سلطنتی این شهر ورود نمود و میرزا پادگار محمد را که خفته بود برگرفت و بعالم دیگر روانه نمود
 و مجدداً سلطان حسین میرزا بسلطنت برقرار گردید و به هم نام ملکی پرداخت و در دفع اختلال امور کوشید و
 حکم کرد رعایا به هرات نادر و سال از دادن اغلب وجوه و مالیات معاف باشند هم در آن اوان سلطان
 حسین میرزا شنید که میرزا الغ بیگ ولد میرزا سلطان ابوسعید که از کابل مجید و دبلج آمده بود بابرادری خود
 سلطان محمود میرزا چندی بمحاصره بلخ اشتغال داشته بعد از آنجا بمر و ناخنه با شتعال ناوۀ فتنه و تعدی
 پرداخته است لهذا متوجه مر و گردید اما قبل از آنکه موکب این پادشاه بمرو رسد شاهزادگان مر بوزار ما بمر

نسخه عتیقه
 از شرح فیح البلاغه
 منسوب به یحیی یافتم
 که بخط بعضی از اعاظم
 فضلاء عصر شارح
 معظم نوشته بود

نسخه عتیقه
 از شرح فیح البلاغه
 منسوب به یحیی یافتم
 که بخط بعضی از اعاظم
 فضلاء عصر شارح
 معظم نوشته بود

شماره ششم
در بیان
تاریخ
عراق
و
تاریخ
عراق
و
تاریخ
عراق

مطلع شد فرار کردند و سلطان حسین میرزا آن زمان را در ولایت مرو قتل نمود الخ واقعه هشتم
بموجب مطورات نهمه الجلبس را بر روز سال شصت و هشتاد و چهارم هجری مستجد بالله مصر متوکل علی
الله را و لیعهد خود گردانید و او برادر زاده مستجد بود مکنی ابی العز و اسم او عبد العزیز بن یعقوب است و
او بعد از غم خود مستجد بالله لباس خلافت پوشید و در شانزدهم محرم نیز او را ذکر خواهیم نمود و پوشیده نماند
که این مستجد متوکل از قسمت دوم خلفاء عباسیه اند که در دیار مصر خلافت داشتند و عدا ایشان با بنی
ن و مدد خلافتشان در ویت و پنجاه و پنج سال و شش ماه بود اول آنها المستنصر بالله بود و آخرها المتوکل
علی الله واقعه نهم در کتاب قایع الشهور از تاریخ ایران نقل نموده که در روز ششم محرم سال هزار و ششصد
بین شاه عباس ثانی و عبد المؤمن خان از بیک دره یکی هرات جنگ عظیمی واقع شد و شکست شدیدی بر
او زیبکان وارد آمد و امیر ایشان کشته شد و جمع کثیری از ایشان کشته شدند مؤلف گوید پوشیده نماند
که صاحب قایع الشهور شاه عباس اول را اشتهاء نموده بشاه عباس ثانی چه آنکه شاه عباس ثانی ابتدا ی سلطنتش
در سنه هزار و پنجاه و دو بوده و محاربه عبد المؤمن خان در سنه هزار و شش با شاه عباس اول بوده و تفصیل این محاربه
در تاریخ عالم از ای عباسی مطورات هر که را شوق دیدار است با تفجاری جوع نماید واقعه دهم در روز
ششم محرم سال هزار و دویست و سی و سه هجری فتحعلیشاه قاجار در ظاهر ارومیه لشکرگاه کرد و حکم داد تا محمد
قلیچان را جامه زنبورک چنان در پوشیدند و اجر و جامکی ایشان را مقرر کردند تا مردمان بعرب بد و بیند
گیرند و تفصیل این مجلد در مجلد قاجاریه مذکور است هر که خواهد رجوع کند و در تاریخ منظم ناصر نیز این واقعه
در این روز ذکر نموده بپایان در برهان جامع گوید زنبورک جنسی از اسلحه جنگ و توب کوچک و جامه
چون خانگی و ظیفه و زائنه و مواجب جامه خوار و ظیفه خوار از نوکر و غیره واقعه یازدهم در این روز سال
یکم هزار و دویست و شصت و چهارم هجری شاهان از خوشان بیرون شده سه روز راه برد و روز نهم بلشکرگاه
حسام السلطنه پیوست بتفصیلی که در واقعه یازدهم روز پنجم اینها سمت تحریر یافت واقعه یازدهم
در روز ششم سنه دویست و هشتاد و چهارم هجری شاه رضوان جا بگاه ناصر الدین شاه قاجار از منزل آهوان هفت
فرموده بقوشه نزول اجلال نمود در آن ایام که بغیر سفر سعادت اثر خراسان و زیارت ارض اقدس میرفت بشرح
در تاریخ منظم ناصر مطورات واقعه سیزدهم در هی من الوقایع الالهیه در روز چهارشنبه ششم
اهل بیت در مجلس ضیافت حضرت عیسی علیه السلام میهمان خواهند بود لفظ خبر این است ثمر بنادی بهم
بوم الاربعاء احضر و اضیافه علیه علیه السلام فی جنه عدن بیان ماخذ این خبر در دیار اینها گذشت
ندیل فی ذکر وقایع روز ششم محرم بقول بعضی از مؤرخین واقعه اول

تاریخ
عراق
و
تاریخ
عراق
و
تاریخ
عراق

مستطاب و دایم فیض

در کتاب وقایع الشهور گوید بقوله شهادت حضرت یحیی بن زکریا علیه السلام در این روز بود و ما کیفیت این واقعه را در شانزده
ماه صفر ذکر خواهیم نمود **واقعه ی قیام** و در این سعد بکر بلا در ناسخ التواریخ گوید که چون عمر سعد با
سپاه خویش بر زمین کربلا رسید بفرموده بارها فریاد می دادند و در برابر حسین علیه السلام لشکرگاه ساخت و چینه ها را فرا
وانواقعه روز دوشنبه ششم محرم الحرام بودند آنحضرت و ما تفصیل این واقعه را در روز نهم این ماه بشرح کرم تو پر هر که خواهر بود
واقعه سوم در کتاب عقاب السبعه گوید که حضرت سید الشهداء صلوات الله علیه در روز دوم یا ششم محرم در
شد در زمین کربلا مؤلف گوید ظاهر اینست که تصحیح هشتم است یعنی در نهمه هشتم بوده است باها ششم نوشته شده و اعلم عند الله

فصل هفتم * (در ذکر کرب و فاجع روز هفتم محرم) * واقع اول

بر رتبه مصباح طوس و مصباح کف و توضیح المقاصد و مسال الشیعه در این روز حقیقاً تکلم فرمود با حضرت
موسی علیه در کوه طور و در قلوب المحسنین و انوار نعمانیه و اختیارات نیران واقع در این روز نوشته اند
قال الله تعالى فی صوره النساء و کلام الله موسی تکلیماً بذا که موسی بن عمران علیهما السلام میگویند و این لقبی است
خاص مخصوص برای انجناب چه آنکه حق سبحانه و تعالی با او سخن مفرمود و تکلم میفرمود و در سوره بقره فرمود
تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ بَعْنِ ابْنِ جَعْتِ پیغمبران که قصص ایشان در این
سور مدکور شد افزون دایم برخی ایشان را بمرتبه اختصاص و زیادتی فضائل بر بعضی دیگر که در فضیلت برتر
ایشان رسید بودند و اگر چه در نبوت مساوی بودند پس بعضی از این پیغمبران کس بود که سخن گفت خدا با او و
آدم که بخطاب اسکن انت و زوجك الجنة سزاوار گشت و موسی علیه که با او فرمود انا ربك فاخضع لعلی
و این نهایت مراتب وحی و بود و تخصیص موسی علیه بتکلم بر سایر انبیاء علیهم السلام بجهت تفضل او است
چه آنکه جمیع انبیاء بعد از موسی در احکام و اوامر و نواهی تابع توریته بودند و میان توریته و انجیل کتابی که
جامع احکام شرایع باشد نازل نگشت و زبور که بر داود فرود آمد محض مواعظ بود و اصلاً ذکر احکام در آن
نبود مؤلف گوید اگر چه تکلم با موسی در زوره طور بود اما تکلم با پیغمبرها در غرفه نور بود و فاعلی
عبدی ما آوخی از آن کلام که خدا با موسی گفت تمام بی اسرائیل خبر یافتند اما بر اسرار وحی بر محمد هیچ عارف
کامل اطلاع نیافت شعر بین المجتبین سر لیس بقیه قول ولا ذل الخلق بحکیمه در خلاصه الاخبار
آورده که موسی علیه السلام هفتاد هزار سخن بواسطه در کوه طور از خالق نور شنید و اما محمد ص بر فراش عرش جلیل
رباط نور و از ده هزار کلمه بیگام و زبان از خدای حق شنید و خطاب حضرت در رسید که چهار هزار
بینیان دار و چهار هزار بامت سپار و چهار هزار خواهی بگو و خواهی مگو در خبر است که جبرئیل از نزد ملک
جلیل چهار صد و هشتاد بار نبوی آمد پیغام رسانید و چهار صد و بیست هزار مرتبه تحمید نزد او کرد

و سلام ملک علام و پیام و الجلال والاكرام را آورده میصراع بین تفاوت ده از کجاست تا بکجا
تحقیق فیہ تدقیق ما که خدا را جسم نمیدانیم و چون جسم ندارد او را اعضا و جوارح نیست
دست و پا در حق ما است و در حق پاکه حق الالبس لم یلد و لم یولد را اولاد حق است و والد و مولود را
است خالق چشم و گوش و زبان و دهان لازمه جنائبات است پس تکلم خدا با موسی بن عمران و با پیغمبر آخر الزمان
بچه نموده ممکن است بگوئیم که حق تعالی ایجاد سخن مینمود که بشمع ایشان میرسد و این منافات ندارد با آنچه
که در بعضی از تفاسیر نقل شده که چون حضرت موسی از مصد جلالت ندایه ناموسید و به بلیک جواب داد
وندانت که داعی کیست گفت اسمع صوتک ولا اری مکانک فان انت من اوان تور ایشوم و مکان تور
نمیدانم ایا تو کجائی ندا آمد انا فوقک و معک و امامک و خلفک و اقرب الیک من نفسک من فوق توام
و با توام و در پیش و پس توام و نزد یکتر متبوا از نفس تو و برایت دیگر موسی علیه گفت من میدانم که این کلام
خداست چه از از جمیع جهات و جمیع اعضا میشنوم پس بالکلیه توجه نمود که بعد از این بچه مخاطب میشود پس
ندارید ایا انا ربک فاخلع نعلیک انک بالواد المقدس طوی در تنفس صافی از کاف از حضرت صادق
علیه و در علل الشرایع از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیه ما روایت نموده که حق تعالی وحی کرد بموسی
بن عمران یا موسی اندر می لما اضطفتک لوجه و کلامی درون خلقی اموسه ایا میدانی چرا تو را مخصوص بوحی
و سخن گفتن با تو گردانیدم میانه همه خلق خود گفت نمیدانم ای پروردگار من ندارید ایا قلب عباد
ظهر البطن فلم اجد فیهم احدا ذلک ل نفسا منک انک انا صلیت و ضعت خدک علی الراب اموسه علم من
بر همه خلق احاطه کرده است و در میان ایشان کسی را ندیدم که شکستگی و فروتنی و از تو بیشتر باشد نسبت
بمن چه آنکه هرگاه نماز میکنی در طرف روبرو خود را برخاک میکنی ای برای تواضع و اظهار فروتنی بمن و در روایت
دیگر است که چون انوحی موسی رسید بجد افتاد و پهلوهائے روبرو خود را برخاک گذاشت از روئند تل برای برادر
خود پس خدا وحی فرمود بوی او که بردار سر خود را اموسی و بمال دست خود را بر موضع سجود خود و بر روبرو خود
بمال و بهر جا که میرسد دست تو از بدن تو که امان میدهد تو را از هر بیماری و در روزه و غایه و در تفاسیر
الاخبار روایت کرده که حضرت موسی علیه در مقام مناجات با حضرت اقدس اله عرض نمود که الهی بکدام خصلت از
خصال خیر منجبت رضای تو اختصاص یافتم که مرا پیغمبر خود گردانیدی خطاب رسید اموسه و چون که شبانه
اغنام شعبه میکردی در هنگامیکه افق در قلب الاسد و وسط السما بود که غایت گویای عالم است
و انصهر امانند تنور نافته شده در نهایت گرمی بود بزغاله از پیش تو بر مید و توازی او روان شد و منشا
بسیارے قطع کردی و رنج عظیم یافتی تا بوی رسید آنگاه او را گرفته از پیش نکردی و باو گفتی ای میکنی

کتاب فی التفسیر
باب فی التفسیر

عبدالله بن عباس
رضی الله عنه

﴿هفتم محرم﴾

(۱۶۳)

بچاره پیرامان و خود را و نجایند پس او را بملاهیئت و زمره بر سر رسانید و بر او هیچ غضب نکردی فَبَرَحْنِكَ عَلَى
 خَلْقِي اصْطَفَيْتَكَ بِالْبُؤَةِ بِسَبَبِ رَحْمِ كَرْدَنِ تَوْبِ مَخْلُوقِ مِنْ تَرَابِ پَنجِهَرِ بِرِگَزِ بَدَمِ و در انوار نمانند رتبه
 کرده که انجناب گو سفندان شعب پیمبرانند پس از گله او بزمره گرخت و بر کوه بالا رفت پس موسی علیه السلام تمام
 روز را در عقب و بر سر کوهها بود فلَمَّا لَزِمَتْ قَبْلَهُ عَلَى وَجْهِهِ وَصَحَّ الرِّابِ مِنْ فَوْقِهِ پس چون او را گرفت صور
 بوسید و خاک از سرش دور کرد و بر سبیل اعتذار بار فرمود اَيُّهَا الْحَيَّوَانُ اَنْصَبْكَ هَذَا الْيَوْمَ مِنْ جَهَنَّمَ
 الطَّلَبَ وَمَا كَانَ الْمَقْصُودُ مِنْكَ الْقِيَمَةُ وَلَكِنَّ الْخَوْفَ عَلَيْكَ مِنَ الذَّابِّ اَلْحَيَّوَانِ مِنْ اَمْرِ دُورٍ اَبْشَقْتَ اَنْتَ
 اَزْ جَهَنَّمَ طَلَبَ وَمَقْصُودُ اَنْ تَقِيَمْتَ نَبُودَ وَلَكِنْ بِرِ تَوَازِ كِرْكَانِ مَهْتَرِيدِمِ كِه تَرَابِ بَانِدِ پس او را بر دوش خود سوار
 کردند تا گو سفندان رسانید فلَمَّا كَمَلَ هَذَا الْخَلْقُ اَوْحَى اللَّهُ اَنْ يَامُوسَى قَدْ صِرْتُ قَابِلًا لِلرِّسَالَةِ فَاْمِضْ اِلَى فِرْعَوْنَ
 قُلْ لَهُ قَوْلًا لَيْسَ لَعَلَّه يُدْرِكُ اَوْجُحَهُ پس چون این خلق حسن در او کامل شد خداوند تعالی با و وحی فرمود که ای موسی
 الان قابل رسالت شد پس برو بنزد فرعون و بنبر با و حرف بزن شاید متذکر شود یا تیرسد تَذَيُّلِ
 بدانکه از باب سیر و تواریخ اختلاف کرده اند در روز تکلم نمودن حق تعالی با حضرت موسی علیه السلام و آنچه بنظر این
 احقر رسیده سه قولست (۱) هفتم محرم کما ذکرناه (۲) هفتم محرم (۳) شب نهم ماه رجب چنانکه هر یک
 باز ذکر ماخذ آن در مجلس بیاید آن **واقعه قیوم** نامه نوشتن پیغمبر صلی الله علیه و آله برای بنی خفا
 بخط امیر المؤمنین صلوات الله علیه در تاریخ گزیده در وصف زاکانیا گوید اصلشان از عرب بنی خفاجه
 منشور از رسول الله صلی الله علیه و آله دارند این سواران است بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ هَذَا كِتَابٌ مِنْ مُحَمَّدٍ
 رَسُولِ اللَّهِ اِلَى بَنِي زَاكَانٍ بَعْدَ مَا اسَلَمُوا اِلَيْ فَاَنْتِ اَحَدُكُمْ اللَّهُ الَّذِي لَا اِلَهَ اِلَّا هُوَ اَمَّا بَعْدُ فَانَّهُ فَقَدْ اَنْزَلَ اِلَيْكُمْ
 رُحُوعُونَ اِلَى دِيَارِكُمْ وَمَعَارِكُمْ وَمَنَازِكُمْ وَلَيْسَ عَلَيْكُمْ بَأْسٌ بِمَنْ لَمْ يَنْزِلْ مِنْكُمْ فِي شَيْءٍ اَنْتُمْ
 وَقَدْ اَجَازَ اللَّهُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اِلَى مَا اَجَازَ بِهِ نَفْسَهُ وَلَكُمْ ذِمَّةُ اللَّهِ وَذِمَّةُ رَسُولِهِ وَاِنَّ اللَّهَ قَدْ غَفَرَ لَكُمْ
 سَيِّئَاتِكُمْ وَاسْمَعَ شِكَاكُمْ مُؤْمِنِينَ مُوقِنِينَ فَلَا يَبْطُلُ حَقٌّ مِنْ حَقِّكُمْ مَا دُمْتُمْ تَتَمَعُونَ لِرَسُولِ اللَّهِ وَعَلَيْكُمْ غَارِبَةٌ
 ثَلَاثِينَ ذِرَاعًا وَارْبَعِينَ نَفِيرًا وَاِنَّهَا لِرَسُولِ اللَّهِ اِنْ كَانَ يَجْلِسُ بِالْبَيْتِ يَرْدُهَا عَلَيْكُمْ وَبَعْدَ ذَلِكَ تَجَاوَرُونَ بِجَوَارِ
 اللَّهِ وَرَسُولِهِ عَلَى اَنْفُسِكُمْ وَاَمْوَالِكُمْ وَاَوْلَادِكُمْ وَلَا تَعْمُرُونَ وَلَا تُشْجِرُ عَلَيْكُمْ وَتَعَاوَنُوا عَلَيَّ مَا اسْتَقَمْتُمْ بِهِ عَلَيْهِ وَهُوَ
 الْحَقُّ وَمَنْ اَطَاعَ لَهُمْ يَجْزِئُهُمْ مِنْ خَيْرِهِ وَمَنْ اَطَاعَ لَهُمْ يَجْزِئُهُمْ مِنْ خَيْرِهِ وَاعْلَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ
 الْوَفَا بِنَا فِي هَذَا الْكِتَابِ وَرَكَعُكُمْ اَوْ بَيْتُكُمْ وَغَيْرُهُمْ فِي هَذَا الْكِتَابِ وَشَهِدَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ وَشَهِدَ ابُو بَكْرٍ الصِّدِّيقُ
 وَشَهِدَ سَلْمَانَ الْفَارِسِيُّ وَشَهِدَ ابْنُ عَبَّاسٍ وَشَهِدَ ابْنُ جَعْفَرٍ وَشَهِدَ ابْنُ جَعْفَرٍ وَشَهِدَ ابْنُ جَعْفَرٍ وَشَهِدَ ابْنُ جَعْفَرٍ
 اَكْبَ عَلَى ابْنِ اَبِي طَالِبٍ سَبْعَ خَلُوقٍ مِنْ مُحَرَّمٍ وَمَهْرٍ دِيَارِ بَنِي مُؤَدَّرٍ اَخْرَجَتْ شُرَاةُ اَنْتَهَى مَا اَرَدْنَا نَقْلَهُ مِنَ الْكِتَابِ

در منتخب لغات گوید
 خفاجه بالفخ قبله است
 از بنی عامر که اکثر ایشان
 را فرستند خاقان گوید
 (ع) از خفاجه سیر را هفت
 بند

مکانی که بنی خفاجه
 سواران نامیده اند
 و در تاریخ گزیده

المدكور يقول مؤلف هذا الكتاب حسن محمد الحسيني الهندي الحائري المدعو بأشرف الواعظين لظواهر بعض
 كلمات المنشور سقمه لكن نقلناه كما وجدناه **واقعه سیم** بر داشت ارشاد مفید و ناسخ التواریخ و بنایع
 الموده و روضه الصفاد و روز هفتم محرم عمر بن سعد لعنه الله انا حسین علیه و اصحابش را در کربلا از آب فرات
 منع کرد و در تفوهم الشریعه و مخزن البکاء و وسیله النجاه و بیت الاخوان و غیر اینها نیز این واقعه را در این روز
 نوشته اند و در کتاب قایع الشهور گوید و فيه اجتمعت العساكر على ابي عبد الله و حصر و منع من الماء و لفظ صاحب
 بنایع این است که و منعوه و اصحابه الماء ثلثة و جزو اربعه الشریف یوم عاشورا و در اخبار ائمه این واقعه را در هفتم
 محرم مرقوم داشته و لفظ آن چنین است که روز نهم اینماه را ناسو غامبگویند در این روز کافران کوفه ابراهیم
 بیت رسالت بستند انتهی کلامه و منع نمودن ابن سعد اهل بیت را از آب بعد از رسیدن نامه ابن زیاد بود بعمر بن
 سعد که در آن نامه نوشته بود حل بین الحسین و اصحابه و بین الماء فلاندهم بد و قوامه قطره واحدة كما صنع
 بالتقي الزكي عثمان بن عفان حائل و مانع باش حسین و اصحاب او را از آب فرات و مگذا که ایشان قطره از آب
 بجشند بکفر کردار بکه با خلیفه تقي زکی عثمان بن عفان کردند و ابو مخنف لوط بن يحيى بن الارزى که از قدما
 مورخین ائمه است و جمع کثیر از علماء رجال به تشیع وی تصریح نموده اند چنانکه در نامه دانشوران ناصر
 کفنه و بی شکفت از علامه مجلسی رضوان الله علیه است که با کمال تبحر و نهایت فضل و پرورد مقدماته بخار در
 سلك علمای غایت تعداد فرموده بالجمله ابو مخنف گوید که ابن زیاد لعنه الله باین سعد نوشت فاذا قرأت کتابی فمأ
 ان ينزل على حكي فان اطاع والا امنعه من شرب الماء فانه حلاله على اليهود والنصارى و حرمة عليه وعلى اهل بيته
 و صاحب ناسخ التواریخ این واقعه را چنین مرقوم داشته که چون عمر بن سعد از مقاتل حسین علیه کراهتی بکمال آ
 انحضرترا اگهی فرساده که اگر مسئلت مرا اجابت میفرمائی صواب است که ساعتی با هم بنشینم و در اصلاح این امر
 سخن برانیم حسین علیه فرمود و رو باشد پس شبانگاه در کنار فرات بساطی بگستر دند و مجلس از فضول پرا
 و هر دو تن نشین ساختند و فراوان سخن کردند خول بن یزید اصبحی که خاصه با حسین علیه نشد بد معاوان میکرد
 چون این بدید مکوبه بدین شرح باین زیاد نگاشت اما بعد ایها الأمير عمر بن سعد يخرج كل ليلة و يبسط باطا
 و يدعو الحسين و يتحدثان حتى يمضي من الليل شطره و قد ادر كنه على الحسين الرحمة والرافة فامر ان ينزل عن
 حكمك و يصير الحكم و انا اكفيك امره نوشت که ای امیر ما نا پس بعد هر شب از لشکرگاه خود بیرون میشود و
 در کنار فرات بساطی میگستراند و حسین را میخواند و از هر دو سخن میکنند تا شطره از شب سپری میشود و او را
 با حسین جزان و دیانت و رحمت ندیدم فرمان کن تا اینچند مدت از گردن فرو شد و زمان کار را بدست من نهاد
 نامن این خدمت را بجا تمت رسانم و کار حسین را کفایت کنم چون ابن زیاد کتاب خول را فرست کرد از عمر سعد بازو

منه عن ابن زياد
 كتاب الزاب
 ياب

بني تميم
 بن تميم
 بن تميم
 بن تميم

نظر امام
بر این کتاب

داور ابد بگونه رقم کرد اما بعد باین سعد قد بلغنی انک تخرج فی کل لیلۃ و تبسط باطناء دعوا الحسین و
تحدث معه حتی یبغی من اللیل شطره فاذا قرأت کتابه فامره ان یزل علی حکمی الی اخر ما مر ای پسر سعد بمن
خبر رسید که تو هر شب از لشکرگاه خویش بیرون میروی و باطنی میگزینی و حسین را میخوانی و طریق محاور
و مسامحه بسیار بدینا می آید و شب میکند در همان ای پسر سعد چون کتاب مرا قرأت کردی حسین را مامون کن
که پذیرای من گردد اگر اطاعت کرد بنکوباشد و اگر نه ابرازوی باز گیر و در میان او و فرات خارج و
خائل باش که من ابراز بر بود و نصاری حلال کردم و بر حسین و اهلبیت او حرام نمودم مؤلف گوید
ببیند که هوای ریاست و خرد بینی این خبیث را بچه اندازد مغرور کرده و این بدین بجهت از خدا بچرخد
علاوه بر اینکه با امام علیه السلام مخاربه میکند با خدام مغاوضه مینماید و در احکام دینیه و نواهی شرعیه با
خدا و رسول مقابله و مخاربه میکند و خود را صاحب حلال و حرام قرار میدهد بالجمله چون عمر بن سعد نامه
این زیاده را قرأت نمود در ساعت عمر بن حجاج را با پانصد سوار بر شریعه بگماشت و خالو ابی الحسین و اصحاب
و بنی الماء آن یسئفوا منه قطره و خائل شد بن حسین علیه و اصحاب و و بنی اب و فرمان کرد که انجناب و
اصحابش از برداشتن اب مانع و دفع باشند و راه بر شریعه ننگ دارند شیخ شتری علیه الرحمه گوید که بعد
نیم فرسخ طول شریعه را سواره و نیزه دار احاطه کردند و این سر و ز قبل از شهادت آنحضرت بود و فاضل
در بند رضوان الله علیه در اسرار الشهادة گوید در اهننگام که حضرت ابوالفضل علیه السلام رفتند و نمود بفرات ده
هزار سوار بر شریعه موكل بودند و لفظ او این است که و سار العباس علیه السلام حجة آة الشریعة و اذار و نه
عشرة الاف فارس مؤلف گوید و از آنچه که ذکر از مناسب دیدم در این مقام چنین است که پسند محدث
الحاج سید اسمعیل قوام الواعظین طهرانی در مجلد اول ذخیره المغادر خود ذکر نموده در مجلس سیزدهم بعد از ذکر
ایه قال مؤمنی هذا من عمل الشیطان گوید و از اعمال منسوب به شیطان زلف گذاشتن است و این عمل را بردن
عمر بن سعد اجرا نمود و زود ز غاشور از اهننگام که موكل بن ابی فرات باین سعد گفتند که شعار و نشانه برای
ما قرار بده که مردم بشناسند و بدانند که ما موكل اب فرات شدیم این سعد ایشان را امتیاز داد و گفت قد رمو
از دم گوش بکنارید و قد رازیت سر بلند شود که این علامت شما باشد که در هر جا شما را بشناسند و نیز گوید
در طریقه شرع رسیده است که با همه سر را باید تراشید یا هیچ نباید تراشید اعراب سر نمیشدند گیسو میگذشتند
رسول خدا صلی الله علیه و آله در ایام حج سر نمیشد و کمر منوخ و مترک گوید و الان هم بعضی اعراب گیسو
بالجمله شیخ مفید علیه الرحمه در ارشاد گوید و نادى عبد الله بن حصین الازدی با علی صوته یا حسین الا
نظر الی الماء کانه کید السماء والله لا ینذرون منه قطرة واحدة حتی تموتوا عطشا عبد الله حصین از

نظر امام
بر این کتاب

﴿هَفْتِ مَحْرَم﴾

(۱۶۷)

اشکای محراب
در شب شهادت

صدوت
عن الماء ای جنت
جمع

وَفِي كُلِّ عَصْوٍ مِنْ أَمَلِهِ مَحْرَمٌ	أَقْبَلَ طَنَا نَاحِيْنَ بَكْرِيْلَا	صَحِيْحٌ صَرِيْحٌ لِبَسِّ ذَلِكُمْ نَكْرٌ	وَفِيهِ رَسُوْلُ اللهِ قَالَ قَوْلُهُ
فَنَغْبِرُ رَجْعَهُ لَأَرْضٍ بِالدَّمِ مَحْرَمٌ	فِيَا لَكَ مَقْنُوْلًا بِكُنْهٍ التَّمَاءُ دَا	وَفَاطَةُ مَاءِ الْخَارِطَا مَهْرٌ	وَوَالِدُهُ السَّاعِي عَلَى الْحَوْضِ غَدِ
وَهَنْ غَدَاةُ الْعَشْرِ مِنْ سِنْدِ خَضِرٍ	﴿وَلِلَّهِ رَمْنٌ قَالَ﴾		مَلَابِئِهِ الْحَرَجِيْنَ مِنَ الدَّمَا
بِمَنْ عَطَا يَا جِرَافَا مَحْرَمٌ	وَمَنْعُ شَرِّ الْمَاءِ عَدَا وَكَفَّةٌ	وَهَدُّ إِلَى جَنِّ دَاغَا لَكُمُ	أَرْفَعُ الرَّاسَ الْكَرِيْمَ عَلَى الْفَنَا
نَبِيُّ ذِي الْأَفْبَالِ وَالْخَرِ وَالْقَصْرِ	﴿وَقِيلَ أَيضًا نِي عَطِيْشِهِ﴾		وَيَقْبَلُ طَنَا نَا كَيْبًا وَجَدَهُ
وَمُحَمَّدٌ عِنْدَ الْإِلَهِ حَبِيْبٌ	بَابُ الْحَبِيْبِ إِلَى النَّبِيِّ مُحَمَّدٍ	يَدْعُو أَوَّلِيْنَ قَوْلِ حَبِيْبٍ	بَابُ الْأَمَامِ الْمُنْتَظَمِ بَكْرِيْلَا
سَبَطُ الْمَطْهَرِ أَنْ ذَا الْعَجِيْبِ	بَاكْرِيْلَا أَفِيكَ يَقْبَلُ جَهْرَةً	يَشْكُو الظَّمَاءَ وَالْمَاءُ مِنْهُ قَرَّةٌ	بَابُ الْوَحِيدِ مَالَهُ مِنْ رَاحِمٍ
تَفِي عَلَيْهِ شَمَائِلُ وَخُوبٌ	لَهْفِي عَلَيْهِ بِالطَّفُوفِ مُجَدَّلَا	لَمَّا قَضَتْ أَنْصَارًا وَاصْبُوا	لَهْفِي لَهُ نَزْدًا أَوْ حَيْدًا بَيْنَهُمْ
وَالْمَاءُ بِصَدْقِهِ الْوَحْشُ رِيَانَا	وَلَقَائِهِ	لَهْفِي عَلَيْهِ وَدِرْعُهُ مَنُوبٌ	لَهْفِي عَلَيْهِ وَدِرْعُهُ مَلُوبَةٌ
حَقَّقَ قَضَى فِي سَبِيلِ اللَّهِ عَطَا	لَمْ يَطْفَحْ غَيْلُ السَّبَطِ بَارِدَا	رَدَّ وَارِدُهُ بِالرَّغْمِ طَنَا	وَقِيلَ الْفَرَاتُ بَارِئًا لِلَّهِ غَايِرُهُ
﴿وَلِيَعْمَ نَاقِلُ﴾			
وَدَعَاهُمْ لِهَذَا وَدَرْدَا عَيْتُهُ	وَلَقَدْ دَعَا لِيَعْنَا فَا جَاهُهُ	زَكَاوَاتُ النَّفَاقِ ذَا الْعِرَاقِ كَلْفُهُ	وَرَدَّ الْحَكِيْمُ إِلَى الْعِرَاقِ ظَنَمُهُ
عَطَّشًا وَغَسَلَ بِالْمَاءِ لِقَائِهِ	مَا ذَا قَطْمٍ فَرَّاهُمْ حَتَّى قَضَى	نَبَاهَا يَنْكُ الْفُلُوبُ الْقَابِيَةِ	قَسَّ الْفُلُوفُ فَلَمْ تَمَلْ لِهَيْدَانِهِ
﴿وَقِيلَ بِالْفَارِ سَيَّةٌ﴾			
أَزَابَ هُمْ مُضَابِقُهُ كَرْدَنْدُ كَوْفِيَا	دَا زَجَهْ مِيَانَهُ مَهْمَا وَمِهْرِيَا	بَرْخَوَانِ بَتَلَا خَارِئِ مِهْمَانِ	أَمْدُ كَرْدِ مِهْنِ بِلَا شَاهِ أَنْزِيَا
جَوْشَنُ خَرَّاسَانِي كَوْبِدَا	خُوشِ أَشْتَدَّ حُرْمَتِ مِهْمَانِ كَرِيْلَا	خُوشِ أَشْتَدَّ حُرْمَتِ مِهْمَانِ كَرِيْلَا	وَمِهْرُ عَيْدِ الْجَوَادِ
جَانِ دَا زَشْتِ خَرَّجَانِ بِرَدِيْفِيَا	سَبَابُ زَوْعَالَمِ وَأَنْدُ كَارِقِيَا	رَهَابُ زَابِ دَرْدَا زَانِ فِرَاتِ	بَا أَنْكُهُ صَبَابُ زَابِ رَوَافِيَا
أَبِ وَأَنْكَلَفُ يَكْدِ بَكْرِيْلَا فِرَاتِ	طِفْلَانِ بَجْهَةِ تَشْنُ وَكَرْدِ كَوْفِيَا	بُودِ مِهْرُ خَرَّجِيْلَا فِرَاتِ	بِي مِهْرِ بِلِيْنِكُهُ حَبِيْبِ تَشْنُ بُوِيَا
بِهْرُ جَا بَجَلَفِ عَلَى أَصْغَرِ فِرَاتِ	أَزَوْجِ أَفْضَا كَرْدَنْدَا بَارِ	مَرْغِلِ دَسْكِيْنِهِ مِي دَرِ فِرَاتِ	سِيْرُ وَخَرَّجِيْلَا دَا زَشْتِ عَطِيَا
أَزَابَ يَدِ نَعْسِ عَلَى أَكْبَرِ فِرَاتِ	﴿وَلِلَّهِ رَمْنٌ قَائِلُهُ﴾		مَحْرَمٌ شَدِيدٌ أَرْتُوْشُهُ غُلْدَا
أَيِ يَافِقُهُ زَنْجِ تُوْدِيْنِ نَبِيْ عَلُو	دِهْرَا تُوْرَنْدُ كَرْدِ وَخُوشِ كَشْتِ	أَزِ طِفْلِ خُونِ تُوْأَسْلَامِ مَرْجِ	أَيِ أَشْكُ مَا تَمْتُ بِرُخِ أَفْتِ
أَمَّا نَمُوْرْدَةُ أَسْلَامِ رُفُو	بِيْرْدِ كَرَحِ قُوْشِدِ بَرَشْرُو	أَوْرِدَا بِنْدَةَ أَسْلَامِ رَا بَجُو	كَرَا بَرَا بُو تُوْبَسَنْدُ كَوْفِيَا
أَزَوْجِ غَايِيْنِ تُوْرَجِيْلَا دَا	﴿وَأَقْعَدُ جَهَارُمُ﴾		شَدَّ كَرْدِ نَمَامِ جَهَابِيْنِ مَرْجِ
بَابُ مَسْطُورَاتِ رَوْضَةِ الشَّهَادَةِ	بَابُ رُوْضَةِ الشَّهَادَةِ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ	بَابُ رُوْضَةِ الشَّهَادَةِ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ	بَابُ رُوْضَةِ الشَّهَادَةِ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ
بَابُ مَسْطُورَاتِ رَوْضَةِ الشَّهَادَةِ	بَابُ رُوْضَةِ الشَّهَادَةِ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ	بَابُ رُوْضَةِ الشَّهَادَةِ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ	بَابُ رُوْضَةِ الشَّهَادَةِ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ

اشکای محراب
در شب شهادت

که بنا بر تحقیق عالم خیر میرزا عبد الله اصفهانی در ریاض العلماء و میرزا محمد باقر خوارزمی در روضات الجنات
از کاتبین علماء اقامه و دارای اکثر علوم بوده و این نخستین کتابی است که بلغت فارسی در مقتل سید الشهداء
صلوات الله علیه در سنه هشتصد و چهل و هفت تألیف شده و ذکرین بدین سبب موسوم بر روضه خوان گشته
و علماء و ارباب مقاتل مثل صاحب منتخب ناسخ التواریخ و ریاض الشهداء و ریاض الاخوان و مقام و غیرهم از وی
نقل کرده اند بالجمله در انکتاب گوید که چون تشکی بر ملازمان سید الشهداء علیه السلام غلبه کرد برادر خود عیسی
بن علی را با سه سوار و بیست پیاده بطلب اب فرساده و عباس علیه با عمر بن حجاج بخاریه کرد و غالب آمد مشکهارا
پرازاب کردند و بشکرگاه خود بردند و بعد از ذکر این واقعه در کتاب مذکور نوشته که شبی دیگر اقام حسین علیه
کبر از عمر بن سعد فرساده که میخواهم امشب با من ملاقات کنی و بعد از آن وقایع شب و روز هشتم محرم را
ذکر نموده پس از کلام او منقاد شد که اب آوردن حضرت ابی الفضل در روز هفتم محرم بوده و در کتاب وقایع
الشهور و بدایع الکلام نیز این واقعه را در این روز ذکر نموده اند و برخی این واقعه را در روز هشتم نوشته اند چنانکه در
مجلس نیاید انشاء الله **واقع پنجم** بر وایت اما طوسی ده روز و شب هفتم محرم سال شصت و هفتم هجری
ابراهیم بن مالک اشتر با مارت ده هزار نفر از عساکر عراق از کوفه بیرون رفت برای دفع عبد الله بن زیاد
و علامه مجلسی در بحار الانوار و جلاء العیون و سپهر دینا و غیره نیز بیرون رفتن ابراهیم را از کوفه در هفتم محرم
سال شصت و هفت ذکر نموده و این شهر در کامل التواریخ این واقعه را در روز بیست و دو پیرزی الحجه سال
شصت و هشتم هجری نوشته و در کتاب وقایع الایام و الاسمه و الاعوام و نفس الممومنه نیز در این روز نوشته
و در نظم ناصر در عشر اخر ذی الحجه سال شصت و شش ذکر نموده و تفصیل این واقعه بطور یافیق و تلخیص از کتاب
اما طوسی ده و بحار الانوار بدینوال است که چون مختار بن ابی عبید ثقفی در ایام سنه شصت و شش هجری در
کوفه خروج کرد و بر قتل و غارت قاتلان فرزند عمر بن الخطاب و نو دیده جلد گوار همت گماشت در آن او ان عبد
الله بن مطیع از جناب عبد الله بن زبیر در کوفه و الی و خاکر بود پس مختار و ابی بر قاتل ابن مطیع پرداخت و در اول ملاقات
او را با اصحابش مغلوب نموده و بهریمت گذاشتند و از کوفه بیرون رفتند و مختار در کوفه ماند تا محرم سال
و هفت و چون از دودل خود را بکشتن دشمنان خدا حاصل نمود و بمنتهای مقصود خود نائل گشت فرمودم بنی علی
اعظم من محمد بن زیاد باقی نماند مرا غرض اتم و مقصود بزرگتر از کشتن پسر زیاد پس غارم شد که لشکر بجانب
آن لعین نفرستد و آن کافر ملحد در آن ایام در سرزمین جزیره بود پس جناب ابراهیم بن مالک اشتر را پیش خود
طلبید و او را امر نمود که آماده جنگ پسر زیاد گردد و بجهت کشتن آن بدبنیاد بیرون رود و ابراهیم را بر لشکر
ظفر اثر امیر گریانید و انجناب در روز و شب هفتم محرم سال شصت و هفتم هجری با ده هزار نفر از قبيله مذحج

در کتاب
تواریخ
و بدایع
الکلام
نیز این
واقعه
را در
این
روز
ذکر
نموده
اند

و این
روز
در
کوفه
بود
که
عبد
الله
بن
زبیر
در
کوفه
بود
و
مختار
بن
ابی
عبید
در
کوفه
خروج
کرد
و
بر
قتل
و
غارت
قاتلان
فرزند
عمر
بن
الخطاب
و
نو
دیده
جلد
گوار
همت
گماشت
در
آن
او
ان
عبد
الله
بن
مطیع
از
جناب
عبد
الله
بن
زبیر
در
کوفه
و
الی
و
خاکر
بود
پس
مختار
و
ابی
بر
قاتل
ابن
مطیع
پرداخت
و
در
اول
ملاقات
او
را
با
اصحابش
مغلوب
نموده
و
به
هریمت
گذاشتند
و
از
کوفه
بیرون
رفتند
و
مختار
در
کوفه
ماند
تا
محرم
سال
و
هفت
و
چون
از
دودل
خود
را
بکشتن
دشمنان
خدا
حاصل
نمود
و
بمنتهای
مقصود
خود
نائل
گشت
فرمودم
بنی
علی
اعظم
من
محمد
بن
زید
باقی
نماند
مرا
غرض
اتم
و
مقصود
بزرگتر
از
کشتن
پسر
زید
پس
غارم
شد
که
لشکر
بجانب
آن
لعین
نفرستد
و
آن
کافر
ملحد
در
آن
ایام
در
سرزمین
جزیره
بود
پس
جناب
ابراهیم
بن
مالک
اشتر
را
پیش
خود
طلبید
و
او
را
امر
نمود
که
آماده
جنگ
پسر
زید
گردد
و
بجهت
کشتن
آن
بدبنیاد
بیرون
رود
و
ابراهیم
را
بر
لشکر
ظفر
اثر
امیر
گریانید
و
انجناب
در
روز
و
شب
هفتم
محرم
سال
شصت
و
هفتم
هجری
با
ده
هزار
نفر
از
قبيله
مذحج

در این فصل از کتاب
در بیان احوال و
مشایع و معانی
و غیره

بنی اسد و هزار از بنی تمیم و همدان و هزار و پانصد نفر از قبائل دینیه و هزار و پانصد کس از کندی و وسیع و دوفزار
از قبیلہ حمرا از کوفہ بیرون رفت و قال بعضهم کان بنی الاشراف اربعة الاف من القبائل و ثمان مائه الاف من الحجاز
و بعضی گفته اند که لشکر ابراهیم چهار هزار نفر از قبائل مد کوره و هشت هزار نفر از قبیلہ حمرا بودند و بر وایت
دیگر چنانکه ذکر نموده اند انجناب ذکر نمودیم انجناب باده هزار سوار از کوفہ بیرون رفت و مختار بزرگوار و را
مشایع میکرد و میگفت اللهم انصر من صبر و اخذ من كفر و من عصى و فجر و بايع و غدر و عمال و تجبر و
السفر لا بشئ ولا نذر و لا عذاب الا کبر خداوند باری کن که در راه رضای تو در جهاد صبر نماید
و خوار و ذلیل نماند که بر تو و رسول تو کافر شده و غاصب گردیده است و انراغ فوق و مجور را بعل آورده و بیعت نمود
و راه مکر و چله پیچوده است و در روز زمین تکبر و تجبر نموده و انش سقر بر جان خود خریده و ممکن ساخته و کسی از این
کافران را بر صفحه روزگار باقی و زنده نگذارد و ایشان را بکش تا اینکه عذاب در ناله بزرگ را بچشند فقال له ابراهیم
ارکب رحمت الله جناب ابراهیم بآن بزرگوار گفت که سوار بر اسب خود باش خدا می تو را رحمت کند فقال اية لا احتسب
الاجر في خطاي معك و احب ان تغفر قدامي في نصر ال محمد ثم مختار فرمود در کامها خود که در مشایع تو میدارد
از خدا طلب اجر و ثواب میکنم و دوست دارم که قدمهای من در نصرت ال محمد صلی الله علیه و آله غبارا رود باشد بر جناب
ابراهیم را و ذراع نمود و بسو کوفه برگشت و ابراهیم بار جز خوانی روانه شد و این ایات را در مقام رجی میخواند

انا و حق المرسلات عُرِفَا	حَقَّوْا حَقَّ الْعَاصِفَاتِ عَصَفَا	لَتَفْعَنَّ مِنْ بَنَانَا عَنَفَا	حَتَّى يَوْمَ الْفَوْمِ مَنَاحِفَا
رَحْمَةً إِلَهُي لَا تَمِلُ الرِّحْفَا	حَتَّى نَلَا فِي بَعْدِ صَفِّ صَفَا	وَبَعْدَ الْفَيْ قَاسِطِينَ الْفَا	نَكْفِيهِمْ لَدَى الْهَبَاجِ كَفَا

یعنی بحق ملائک رحمت که در پی از آسمان خداوند نازل میشوند و با آنکه بحق باد هوائی تند که باشد و سختی مینماید
که هر آینه نابا خد شد پدید و گرفتن سخت خواهیم گرفت کسان را که در خصوص مارد صد جنک و ستم باشند تا آنکه گرو
ستکاران و قوم فاجر از آنک ملال و غبار اندوه کلال برد هوائی پر کینه ایشان بنشینند و جامه ذلت و هلاکت
در بر و روش خود بپوشند بجهت فرو رفتن ساره طالع ایشان و هجوم آوردن بر لشکر و جبهت نامعوا ایشان
بر وجهیکه زنک ملال از بسیار هجوم آوردی خود برد هوائی فانی نشینند تا آنکه ملاقات کنیم بصف لشکر اشرار بعد
از ملاقات و بر هم زدن صف دیگران کفار و با شمشیر ابدار با هزار قاسطین کافران بعد از هزار دیگر از ایشان
ملاقات و مقابلت بنماییم و صفهای آن رویه صفها را بپراکنده خواهیم کرد و شکست خواهیم داد و هنگام کار را
بشکست نمایان پس آن بزرگوار از کوفه رفته تا اینکه بمیدان رسید و در آنجا نزول اجلال فرمود و حکم نمود که باج و
خراج آن زمین را جمع نمایند چون تمام خراج را جمع نموده بنزد انجناب وارد شدند در میان لشکر بقانون عدالت
نمود پس از آنجا کوچ کرده طی منازل و قطع مراحل نموده تا اینکه در کنار فرهاد که در میان موصل و اربل واقع بود

در این فصل از کتاب
در بیان احوال و
مشایع و معانی
و غیره

نزول اجلال فرمود و از آنجا بموصل چهار فرسخ مسافت داشت و در آنوقت پسر پادشاه در موصل بود و چون از
قدوم مهمت لزوم جناب برهیم آگاه یافت آن منبع کفر و عناد و معدن فتنه و فساد با کمال نخوت و غرور باهشتا
وسه هزار نامزد موصل پسران آمد تا اینکه در نزدیکی لشکر حضرت اترعراق فرود شد و لشکرگاه ساخت اینجا
بود آنچه مقصود داشتیم از نگاشتن این واقعه و تبیین آن در ضمن کشته شدن ابن زیاد هلاک رسیدن آن سر
منشأ فساد در روز دهم اینماه مذکور خواهد شد انشاء الله **واقعه ششم** در این روز شاه شهید اقا
محمد شاه قاجار متولد شد چنانکه در منظم ناصر در ذکر وقایع سال هزار و یکصد و پنجاه و پنج هجری گوید هم
اینسال در هفتم محرم حضرت شاه شهید سید اقا محمد شاه بن نواب محمد حنحان بن فتحعلی خان قاجار در استرآباد
در خانه سید مفید استرآبادی متولد شد و بعضی تولد نواب معظم له را در شب جمعه یا نهم ماه شعبان سال قبل
نوشته اند ولی قول اول اقوی و اصح است **واقعه هفتم** در روز هفتم محرم سال هزار و دویست و هشتاد
و چهار هجری شاه مغفور ناصرالدین شاه قاجار امیر آباد را منظر لگام موکب هاپون گردانید در آن آهام که بعضی
ساعت اترخا نشان و زیارت ارض قدس به رفت بشرحیکه در منظم ناصر مذکور است **واقعه هشتم**
و هی من الوقایع الالهیه در روز پنجشنبه هفتم محرم هشتاد و پنج سال هجری خاتم پیغمبران خواهند
بود و لفظ خبر اینست که بنا بر اینم یوم الخمیس حضرت اصفیاء علیها السلام تحت شجره طوبی و بیان ماخذ این خبر در دو مقام
نذیر

در تاریخ من ملک
الارض اور که
نوروز سال صد
چهل و بیستم هجری
بود باروز پنجشنبه
هفتم محرم

در تاریخ من ملک
الارض اور که
نوروز سال صد
چهل و بیستم هجری
بود باروز پنجشنبه
هفتم محرم

نذیر * در وقایع روز هفتم محرم بقول بعضی زعمورحین * واقعه اول

پسران آمدن حضرت یونس علیه السلام از شکم ماهی و نجات یافتن انجناب زانده در با بقول صاحب اخبار الدول و
عجائب المخلوقات و اما جمهور مورخین این واقعه را در نهم محرم ذکر نموده اند و ما نیز در آن روز بدکران خواهیم پرداخت
واقعه دوم بقول در شب این روز حضرت سید الشهداء صلوات الله علیه با عمر بن سعد ملاقات نمود و بر او ایما
حجت فرمود که در وقایع الشهور و تفصیل این واقعه در روز هشتم اینماه در سلاک تبیین انظام خواهد یافت
واقعه سیم در کتاب وقایع الشهور گوید که از مسطورات ناسخ التواریخ ظاهر میشود که در شب هفتم محرم حبيب
بن مظاهر رضوان الله علیه رفت میان قبیله خود و ایشان را دعوت کرد برونحضرت و باری حضرت سید الشهداء
صلوات الله علیه و برخی این واقعه را در شب هشتم محرم نوشته اند و ما تفصیل آن را در واقعه چهارم روز ششم
اینماه ذکر نمودیم **واقعه چهارم** از کلام صاحب کتاب نور البین مستفاد میشود که شهادت حضرت ابوالفضل
علیه السلام شب قبل از شهادت امام در روز هفتم محرم واقع شد چنانکه در کتاب مذکور بعد از ذکر شهادت
حضرت ابوالفضل و پیران آمدن آنها از خیمه ها و کرب و نوحه کردن آنها بر آن حضرت گوید رکان اللیل قداتی
فبا توکل للیله و هم یجتون الله تعالی و یجدونه علی ما حل بهم و شب و شب ناسو غا است منوید و کاش

در تاریخ من ملک
الارض اور که
نوروز سال صد
چهل و بیستم هجری
بود باروز پنجشنبه
هفتم محرم

اللَّيْلَ قَدْ قَبِلُوا تَوَارِهِمْ مُتَغَلِّبُونَ بِالْهَيْبِ وَالْكَبَرِ مُسْتَعِينُونَ بِاللَّهِ الْمَلِكِ الْقَدِيمِ وَرَوْشِبِ سِتِّمْ كَيْسَبِ
نَمَاشُوا اسْتَبَوِيْدُوا مَا الْحُبْنَ فَقَدْ بَاتَ نَلَكُ اللَّيْلَةِ وَقَدْ اسْتَدْبَه الْعَطَشُ الْحَجَّ -- -- --

فصل هشتم در کتب وقایع و حوادث و شجره * **واقعه اول**

بنابر مستطورات تاریخ التواریخ در روز هشتم محرم سال بیست و چهار هجرت عثمان بن عفان عمال خویش را مامور
داشت بولایات و غور مملکت در کتاب مذکور گوید که چون سه روز از جلوس عثمان بر مسند خلافت سپری شد سعد بن
ابی وقاص را طلب داشت و گفت عمر بن الخطاب صفت کرد که پس از من هر که نظام خلافت بدست گیرد سعد را کار فرما
پس فرمان کرد که بغیره بن شعبه از کوفه حاضر در گاه شود و حکومت کوفه را با سعد بن ابی وقاص مفوض داشت تا اینکه
خاطر عثمان از سعد رنجیده بود چه نزد که کار بپوشید چنان فهم کرد که میل خاطر سعد بجانب علی علیه السلام است
این حکومت بدو گذشت تا خویشان در امر خلافت استوار شود و لا جر چون سال بیایان رفت و لید بن عقبه بن
ابی معطر را حکومت کوفه داد و سعد را از عمل باز کرد و این ولید بر عقبه است و عقبه انکس است که در مکه خوبروه
پیغمبر افکند و رسول خدا را در بید فرمائید تا او را گردن زدند تا اینجا بود آنچه مقصود از ششم از ذکر این واقعه شرح
تصرفات عثمان در بیت المال مسلمین و بدل کردنش بر بنی امیه و دیگر کارهای خلاف او را در واقعه سیم روز پنجم
اینماه ذکر نمودیم هر که خواهد رجوع نماید **واقعه دوم** بر ذات صاحب روضه الشهدا و تحفه المجالس در
هشتم محرم حضرت سید الشهداء صلوات الله علیه در پشت خیمه گاه چاه حفر نمود و بجانب با جمیع اصحاب از ابان
نوشیدند و مشکها را از اب کردند و در وقایع الشهور و وقایع الایام تبریزه نیز این واقعه را در این روز ذکر نمود
و شیخ شریع علیه الرحمه در مجالس خود نیز در این روز ذکر فرموده و از مستطورات تاریخ نیز استفاد میشود
که حفر چاه در روز هشتم محرم بوده است و گفت این واقعه در بخارا و انوار بدین طبع است که چون لشکر ابن سعد
امام حسین و اصحابش از شریعه فرات منع نمودند و تشکی با انحضرت و اصحاب و بنی هاشم منسوس شدند بزرگو
کلنگی برگرفت و از پشت خیمه گاه حرم نوزده گام بجانب قبله برداشت ثم حفر هناك فنبعث له عین من الملائکه
پس انحضرت کلنگ بر زمین زد و نخی حفر نمود تا گاه ابرزال و گوارا بچوید فشربا الحبن علیه و شرب لنا
با جمیعهم و ملاوا انقیبتهم پس انحضرت و اصحاب گرام او از اب انچشمه نوشیدند و مشکها را خود را پر کردند ثم غاد
العین فلم یرها اثر پس انچشمه بر زمین فرود رفت و اثری از آن ظاهر نشد و چون این خبر باین زیاده رسید در ساعت
نامه بغیر بن سعد نوشت که بلغنی ان الحبن یحفر الابار و یصیب الماء فیشرب هو و اصحابه فانظر اذا ورد علیک
کتاب فامنعهم من حفر الابار ما استطعت و ضیق علیهم و لا تدعهم ید و قوا الماء و افعل بهم کما فعلوا لولایک
عثمان بن خنیس رسیده که حسین علیه السلام چاه میکند و اب بهر دین میآورد و خودش و اصحابش از آن آب میآشامند

بنابر مستطورات تاریخ التواریخ در روز هشتم محرم سال بیست و چهار هجرت عثمان بن عفان عمال خویش را مامور داشت بولایات و غور مملکت در کتاب مذکور گوید که چون سه روز از جلوس عثمان بر مسند خلافت سپری شد سعد بن ابی وقاص را طلب داشت و گفت عمر بن الخطاب صفت کرد که پس از من هر که نظام خلافت بدست گیرد سعد را کار فرما پس فرمان کرد که بغیره بن شعبه از کوفه حاضر در گاه شود و حکومت کوفه را با سعد بن ابی وقاص مفوض داشت تا اینکه خاطر عثمان از سعد رنجیده بود چه نزد که کار بپوشید چنان فهم کرد که میل خاطر سعد بجانب علی علیه السلام است این حکومت بدو گذشت تا خویشان در امر خلافت استوار شود و لا جر چون سال بیایان رفت و لید بن عقبه بن ابی معطر را حکومت کوفه داد و سعد را از عمل باز کرد و این ولید بر عقبه است و عقبه انکس است که در مکه خوبروه پیغمبر افکند و رسول خدا را در بید فرمائید تا او را گردن زدند تا اینجا بود آنچه مقصود از ششم از ذکر این واقعه شرح تصرفات عثمان در بیت المال مسلمین و بدل کردنش بر بنی امیه و دیگر کارهای خلاف او را در واقعه سیم روز پنجم اینماه ذکر نمودیم هر که خواهد رجوع نماید

بنابر مستطورات تاریخ التواریخ در روز هشتم محرم سال بیست و چهار هجرت عثمان بن عفان عمال خویش را مامور داشت بولایات و غور مملکت در کتاب مذکور گوید که چون سه روز از جلوس عثمان بر مسند خلافت سپری شد سعد بن ابی وقاص را طلب داشت و گفت عمر بن الخطاب صفت کرد که پس از من هر که نظام خلافت بدست گیرد سعد را کار فرما پس فرمان کرد که بغیره بن شعبه از کوفه حاضر در گاه شود و حکومت کوفه را با سعد بن ابی وقاص مفوض داشت تا اینکه خاطر عثمان از سعد رنجیده بود چه نزد که کار بپوشید چنان فهم کرد که میل خاطر سعد بجانب علی علیه السلام است این حکومت بدو گذشت تا خویشان در امر خلافت استوار شود و لا جر چون سال بیایان رفت و لید بن عقبه بن ابی معطر را حکومت کوفه داد و سعد را از عمل باز کرد و این ولید بر عقبه است و عقبه انکس است که در مکه خوبروه پیغمبر افکند و رسول خدا را در بید فرمائید تا او را گردن زدند تا اینجا بود آنچه مقصود از ششم از ذکر این واقعه شرح تصرفات عثمان در بیت المال مسلمین و بدل کردنش بر بنی امیه و دیگر کارهای خلاف او را در واقعه سیم روز پنجم اینماه ذکر نمودیم هر که خواهد رجوع نماید

پس بیات نظر کن هنگامیکه نامه من بتو برسد هر قدر که استطاعت و توانائی داری مکن ار که حفریه کنند
 و دست بآب بیاورند و کار را با ایشان سخت بگردانند و در باره ایشان چنان کن که ایشان
 در باره مرد نکوکار عثمان بن عفان نمودند فعند هاضیق عمر بن سعد علیهم غایه الضیق چون عمر بن
 سعد نمک و براقرائت نمود کار را با ایشان و اصحاب کرام او بسیار سخت گرفت و در تشدید امر مزید افتاد
 نمود و در باب منع آب حکم را بپسداد آلاء الله علی القوم الظالمین واقع گردید در کتاب وقایع
 الشهور از ابصار العین نقل نموده که در روز هشتم محرم حضرت سید الشهدا و صلوات الله علیه برادر خود
 جناب ابی الفضل را با بیست نفر سوار و بیست نفر پیاده بسوی شریعه فرات فرستاد پس ایشان گاشنگان فراوان
 دور کردند و آب نوشیدند و مشکها را بر کرده بجانب خیمه گاه برگشتند و در روضه الشهدا و بدایع الکلام
 این واقعه را در هفتم این ماه نوشته اند چنانکه در مجلس ذکر نمودیم و بعضی در شب ناسو غا و برخی در شب غا
 گفته اند و بر وجهی که صاحب تاریخ التواریخ مرقوم داشته است مفاد میشود که آب آوردن حضرت ابی الفضل در
 شب ناسو غا بوده است و اعلم عند الله و تفصیل این واقعه در بحار الانوار بدین مضمون است که لما اشد العطر
 بالحسین علیه السلام دعا باخیه العباس فضم اليه ثلاثين فارسا وعشرين راجل وبعث معه عشرين قرية فاقبل
 في جوف الليل حتى دنا من الفرات چون تشکی بر امام حسین علیه واهل بیت انحضرت سخت شد برادر گرامی خود
 جناب عباس را طلبید پس سوار و بیست نفر پیاده بان بزرگوار منضم و همراه نموده بسوی فرات فرستاد که قند
 آب بیاورند و بیست مشک با ایشان فرستاد پس ایشان در میان شب بسوی شریعه فرات روانه شدند چون
 بنهر نزدیک شدند عمر بن حجاج که موکل بود بر آب فریاد کرد من آنم کیستید شما هلال بن نافع بجلی فرمود این عم
 لك جئت اشرب من هذا الماء پس عم تو هستم امد ام از این آب بیا شام عمر گفت اشرب هنیئا بیا شام گوارا با
 بر تو قال هلال وبعثت كيف را فرموده آن اشرب و الحسین بن علی و من معه هموتون عطشا هلال فرمود وای بر تو چو
 امر میکنی مرا با شام این آب و حال آنکه حسین بن علی واهل بیت کرام را از تشکی میبرد عمر گفت صد و لکن امرنا بامر
 لا بد ان نأخذ من الماء و لكن ما موشاء ايم بامر که باید از این آب بخوریم پس هلال اصحاب خود را صدا
 زد که داخل مشرعه شوید و مشکها را بر کنید چون ایشان داخل فرات شدند عمر بن حجاج بازان خود را امر نمود که
 ننگارند اصحاب انحضرت آب بردارند پس در میان ایشان جنگ نمایان و مقاتله شد بد و واقع گردید جماعتی از
 اصحاب انجناب با آن گروه اسرا و شغول کار را از ایشان برگشتند و گروه دیگر از ایشان مشکها را از آب پر کردند و چون
 مشکها را پر نمودند بسوی خیمه ها روانه شدند و انملا عین بجای خود برگشتند و اسبی با اصحاب انحضرت رسید
 الحسین علیه و من كان معه ولد لك یحیی العباس السقا پس چون بنجه ها رسیدند حضرت امام حسین علیه و

باب و در بیان
 ابی الفضل

باب و در بیان
 حاکم بن عمار

(هشتم مجرم)

(۱۷۳)

اهايكه خدمت انحضرت بودند از ان اب اشاميدند و از اين جهت جناب عباس را ببقا ملقب نمودند **واقعه چهارم** در كتاب قايع الشهور و وقايع الايام تبرزني از مصائب ابرار نقل نموده اند كه در شب هشتم محرم حضرت سيد الشهداء صلوات الله عليه با عمر بن سعد ملاقات نمود و براو تمام حجت فرمود و بعضي اين تلاقع را در شب هفتم نوشته اند چنانچه در مجلس گذشت و از مسطورات روضه الشهداء و تفويز الشريعه و وقايع الايام بخت آبادي مستفاد ميشود كه اين تلاقع در شب نهم محرم اتفاق افتاده هم محتمل است كه اين تلاقع مكرر روي نموده باشد و تفصيل آن در مجاد الانوار بدنيهنوال است كه ثم ارسل الحسين عليه السلام الى عمر بن سعد بان اكلمك قال في الليله بين عسكره وعسكرك حضرت حسين عليه السلام فرستاد نزد عمر بن سعد و بروايت مقام عمر بن كعب انصاري را اتفاق داشت كه شبانگاه بين العسكرين ميبايد كه مرا ملاقات نمائى فخرج اليه ابن سعد في عشرين و خرج اليه الحسين عليه السلام في مثل ذلك چون شب فرارسيد عمر بن سعد بآبيست تن از معسكر بيرون آمد و حضرت بنر بآبيست نقر از خيام حرم بيرون خراميد چون نزديك بيكد بگرسيدند حضرت امر فرمود اصحاب عقب روند و خود با عباس و علي اكبر پيش رفتند و او نيز همراهان را دور كرد و بآپس شخص بعلامه باي فاند فقال له الحسين و بك يا بن سعد اما شقي الله الذابله معادك انقائلي وانا ابن من علمت پس حضرت فرمود واي بر تو اي پسر سعد ابا نميترسي از خدا و ندبيكه بازگشت تو بوي اوست ابا با من مقاتله و جدال ميكني و ميداني كه من فرزند كيستم در هولاء و كن معي فانه اقرب لك الى الله بلكل ارباب عتبه را و با من باش كه اين موجب قرب و شرف تو است نزد خدا عمر گفت اخاف ان هدم داره ميترسم كه خانه مرا ويران كنند حضرت فرمود انا ابنيها لك من خانه تو را بنا ميكنم بازگفت اخاف ان تؤخذ ضيعتي بهم دارم كه ضياع و عقار را بستانند حضرت فرمود انا اخلف عليك خير امينها من مالي بالحجاز من از مال خویش كه در حجاز دارم ترا بهتر عوض دهم و بقاء منتخب فرمود انا اعطيتك من مالي البغيغه وهي عين عطية بارض الحجاز و كان مغوبه اعطاه في ثمنها الف الف دينار من الذهب فلم يبعه اباها من از مال خود چشمه بغيغه را بتو ميدهم و انچشمه عظيمي بود در حجاز كه مغوبه از اهواز هزار شرف ميخرید حضرت نفر و خند و در مخزن البكاء و تحفه الحسينيه نيز هين طور نقل كرده اند كه مغوبه هزار هزار شرفي طلا در قيمت آن داده بود و در رهيح الاخران آورده كه مغوبه و زاهدان شرف ميخرید (مؤلف گويد) خملت كه در رهيح لفظ هزار از فلم افتاده باشد باره در بخار گويد فقال له عبا فَاخافُ عَلَيْهِمْ گفت بر عيال خود از پسران باد ميترسم در اهنگام حضرت خاموش شده بازگشت و هي فرمود مَا لَكَ ذَبَحَكَ اللَّهُ عَلَى فِرَاشِكَ عَاجِلًا وَلَا غَفَرَ لَكَ يَوْمَ حَشْرِكَ قَوْلَ اللَّهِ إِنِّي لَا رَجُوعَ لَنَا كُلِّ مَنْ بَرَّ الْإِيرَاقَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ تَوَرَّادَ فِرَاشِهِ بَزُودِي بَكَشَدَ و در حضرت تو را بنام زرد سوگند بخدا اريد و ارم كه از گندم عراف سبز بخورم و عمر از رو استهزاء گفت في الشعير كفاية عن البُرِّ اكر گندم

(نباشد)

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل في
الدين من العباد ما لا يحصى
و جعل في الدنيا من
الامور ما لا يحصى
و جعل في الآخرة من
الجزاء ما لا يحصى
و جعل في كل شيء من
البركات ما لا يحصى
و جعل في كل امر من
الغرائب ما لا يحصى
و جعل في كل خلق من
الصفات ما لا يحصى
و جعل في كل زمان من
الاعمال ما لا يحصى
و جعل في كل مكان من
الامور ما لا يحصى
و جعل في كل امر من
الغرائب ما لا يحصى
و جعل في كل خلق من
الصفات ما لا يحصى
و جعل في كل زمان من
الاعمال ما لا يحصى
و جعل في كل مكان من
الامور ما لا يحصى

الحمد لله الذي جعل في
الدين من العباد ما لا يحصى
و جعل في الدنيا من
الامور ما لا يحصى
و جعل في الآخرة من
الجزاء ما لا يحصى
و جعل في كل شيء من
البركات ما لا يحصى
و جعل في كل امر من
الغرائب ما لا يحصى
و جعل في كل خلق من
الصفات ما لا يحصى
و جعل في كل زمان من
الاعمال ما لا يحصى
و جعل في كل مكان من
الامور ما لا يحصى
و جعل في كل امر من
الغرائب ما لا يحصى
و جعل في كل خلق من
الصفات ما لا يحصى
و جعل في كل زمان من
الاعمال ما لا يحصى
و جعل في كل مكان من
الامور ما لا يحصى

عبدالکامر
برای سید

بالفتح والفتح
سجدت ملک کفار و
نرس از رخه ها
شهرها
نقش

عبدالکامر
برای سید

نباشد و چون کفایت است مدحی گوید از معجزات آن بزرگوار است که او را از راه غار شد که نان کند
و هر ما را نتوانست نماید تا بداند اصل گوید **مؤلف** گوید که در روز عاشورا نیز چنین نفرین کرد
در حق آن لعین در موقع مبارزت علی اکبر علیه السلام و فرمود **وَسَاطَ اللَّهِ عَلَيْكَ مَنْ يَذُ بِكَ عَلَى فِرَاشِكَ**
و سبط بن جوزی در تذکرة الخواص کتبت نلاحظه انحضرت را با ابن سعد چنین مرقوم داشته که چون انجناب
در خلوتگاه باور سپیدان سعد آغاز سخن نمود و گفت چه چیز تو را بدین جانب جبرئیل را در فرمود و رسول را
اهل کوفه و خواهند که و پناه دهند ایشان در طلب شریعت و طریقت ابن سعد گفت اکنون دانستید که اهل
کوفه عهد بشکنند و همینها بخاصیت تو در هم بستند **فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ خَادَعَنَا فِي اللَّهِ انْخَدَعْنَا لَهُ كَيْفَ**
رَدَاهُ حَقٌّ بَا مَا خَدَعَهُ مِثْلُكَ يَذُ بِكَ خَدَعَهُ او پیشتر چه بصورت ظاهر طریقت حق میطلبید ابن سعد گفت
اکنون که کار بدین صورت برآمد چه سببش و چه رای تار و فرمود **دَعُوْنِي اَرْجِعْ فَاَقِمَ بَيْتَهُ اَوَ اَذْهَبَ**
اِلَى بَعْضِ الثُّغُورِ فَاَقِمَ بِهِ كَبَعْضِ اَهْلِ الدِّسْتِ باز دار باز من نامراجعت کنم در مکه اقامت نمایم و اگر نه در مدینه
ساکن شوم یا بفرمای از ثغور روم و مانند مردمان دیگر روزگار پس سبط بن جوزی گوید و اینکه در بعضی از
کتاب حدیث کرده اند که حضرت حسین علیه السلام با ابن سعد فرمود **دَعُوْنِي اَمْضِ اِلَى الْمَدِينَةِ اَوْ اِلَى يَزِيدٍ فَاَرْجِعْ بِيْكَ فِي يَدِهِ**
مرا و اگر ارید نامدینه روم یا دمشق شوم و دست در دست یزید در هم این سخن از در رکب گران است چه عقبت
سمعان گوید که **تَحِيَّتُ الْحُسَيْنِ مِنَ الْمَدِينَةِ اِلَى الْعِرَاقِ لَمْ اَزَلْ مَعَهُ اِلَى اَنْ قُتِلَ وَاللَّهُ مَا سَمِعْتُ قَالِ ذَلِكَ مِنْ رَجُلٍ**
خَدِمْتُ حُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بُوْدِمُ اَزْ اَزْ وَزَكَ اَزْ مَدِينَةِ بَیْرُوتَ شَدْنَا كَاهِكُمْ دَرْعَانِ شَهِيْدُ كُتْ هرگز چنین سخن از
نشدیم **مؤلف** گوید علاوه بر اینکه خاصه و عامه این سخن را تکرار می نمود و از فقرات شمرده اند از
خصایص حسین علیه السلام یکی این است که واجب نبود بر آنحضرت نفی از طایفه زفان خود و لا زنی بود بر انجناب تمکین
بر سلطان جور عهد خویش چنانچه بر سایر ائمه دین سلام الله علیهم اجمعین واجب لازم بود مگر حضرت حجة
عجل الله له الفرج و حضرت سید الشهداء سلام الله علیه بیعت نکردند با یزید و نه با معاویه چنانچه در قضیه
مضاحه دارد که چون حضرت حسن صلوات الله علیه با معاویه صلح نمود و بیعت کرد انلعین از حضرت حسین علیه
نیز طلب بیعت نمود حضرت حسن سلام الله علیه فرمود **لَا تُكْرِمُهُ فَإِنَّهُ لَا يُبَاعُ أَبَدًا اَوْ يُقْتَلُ وَلَنْ يُقْتَلَ حَتَّى يُقْتَلَ**
أَهْلُ بَيْتِهِ وَلَنْ يُقْتَلَ أَهْلُ بَيْتِهِ حَتَّى يُقْتَلَ أَهْلُ الشَّامِ و آنحضرت خود در مجلس لید فرمود **أَيُّهَا الْأَمِيرُ**
إِنَّا أَهْلُ بَيْتِ النَّبِيِّ وَمَعْدِنُ الرِّسَالَةِ وَتَحْتَمِلُ الْمَلَأُ نَدَاءَ وَبِإِذْنِ اللَّهِ وَبِإِذْنِ اللَّهِ وَبِإِذْنِ اللَّهِ فَاَيْتُ شَارِ
الْحَسَنِ فَإِنَّ النَّفْسَ الْحَرَمَةَ مُعَلَّنٌ بِالْفُسُوقِ وَمِثْلُ لَا يُبَاعُ مِثْلُهُ و در جواب محمد بن الحنفیه نیز فرمود **يَا أَخِي وَاللَّهِ**
لَوْ لَمْ يَكُنْ فِي الدُّنْيَا مَلْجَأٌ وَلَا مَأْوَى لَمَا بَاعَتْ يَزِيدُ بْنُ مَوْيَةَ وَدُرُوبُ كَرِيْلَا آنحضرت تمثیل جنت را

(هشتم مجرم)

(۱۷۵)

ایات * سَامُضَى مَا بِالْمَوْتِ غَارٍ عَلَى الْفَتَى * إِذَا مَا نَوَى حَقًّا وَجَاهِدَ مُسْلِمًا وَفَرَمُودَ فَإِنَّ لَا أَرَى الْمَوْتَ
 إِلَّا سَعَادَةً وَالْجَهَنَّمَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرْمًا * بَرَى الْمَوْتَ أَحْلَى مِنْ رُكُوبِ بَنَةِ * وَلَا يَنْغْدِي لِلشَّاقِصِينَ
 عَدِيلًا * وَتَسْغَدُ بِالْعَذِيبِ فَيُفِيدُ * نَزَاهَتُهُ عَنْ أَنْ يَكُونَ ذَلِيلًا * وَشَمْنُ هَمِّهِ نَفْسًا فِي
 رَأْسِ حُضْرٍ حُسَيْنٍ عَلَيْهِ سَاخَنَةٌ بُوْدُ جَنَاحِهِ عَمْرٍ سَعْدٌ دُرِّ عَصْرِ نَاسُوعًا كَفْتُ لَا يَسْتَسْلِمُ وَاللَّهُ حُسَيْنٌ وَأَنْ
 نَفْسُ أَبِيهِ لِبَيْنِ جَنَّتِهِ وَچُونِ نَامَةِ ابْنِ زَبَادٍ رَا بَجْدَمَتِ الْخَضِرِ فَرَسَادَ فَرَمُولَ اللَّهِ وَصَعْتُ بَدِيهِ فِي بَدَنِ زَبَادٍ
 وَدُرِّ رُزْغَا شُورَا چُونِ قَبْرِ بِنِ اشْتِ كَفْتُ مَا نَدَرُ مَا نَقُولُ وَلَكِنْ أَنْزَلَ عَلَى حَكَمِ بَنِي عَمَلِكِ فَانْهَمُّ بِتَوَكُّلِ
 مَا تَحْتِ فَرَمُودَ لَا وَاللَّهُ لَا أَعْطِيكُمْ بَدِيَّ عَطَاءِ الذَّيْلِ وَلَا أَفَرِّقُ رَأْسَ الْعَبِيدِ وَابْضَا فَرَمُودَ الْأَوَانِ الدَّعَى ابْنَ
 الدَّعَى قَدْ رَكِبَ بَيْنِ اثْنَيْنِ بَيْنِ السَّلَةِ وَالذَّلَةِ وَهَبَهَا مَا اخذَ الدَّيْنَةَ **وَأَقْعُهُ بِنَجْمٍ** فَاضِلٌ مَا هَر
 حَاجَ مَا عَلَى تَبَرِّهِ خَبَابَانِ دُرِّ مَجْلَدِ دُرِّ وَقَايعِ الْأَيَّامِ أَرْوَسِلَةُ التَّجَاهِ حَاجَ مَا مُحَمَّدٌ حُسَيْنٌ طَهْرَانِ نَقْلُ نَمُودِ
 كِهْ عَمْرٍ سَعْدٌ لَعِينٌ بَعْدَ زَمَانِ فَانْ حُضْرُ حُسَيْنٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ بَيْنِ الْعُسْكَرِ دُرِّ رُزْجَاهُ وَشَبَهْ هَشْتَمِ
 مَحْمُودِ مَكْنُوتِ عِبِيدِ اللَّهِ بَدِيهِ نَوْشِ وَمَفِيدِ عَلَيْهِ الرَّحْمَةُ دُرِّ ارشَادِ فَرَمُودِ كِهْ عَمْرٍ سَعْدٌ بَدِيهِ شَرْحِ بَابِ زَبَادِ
 نَكَاشِ أَمَا بَعْدَ فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ أَطْفَأَ النَّارَ وَجَمَعَ الْكَلِمَةَ وَأَصْلَحَ أَمْرَ الْأُمَّةِ هَذَا حُسَيْنٌ قَدْ عَطَاكَ عَهْدًا
 أَنْ يَرْجِعَ إِلَى الْمَكَانِ الَّذِي هُوَ مِنْهُ أَوْ يَسِيرَ إِلَى ثَغْرِ مِنَ الثَّغُورِ فَيَكُونَ رَجُلًا مِنَ الْمُسْلِمِينَ لَهُ مَا لَهُمْ وَعَلَيْهِمْ عَلَيْهِمْ
 أَوْ بَاتِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ بَزِيدٌ يَضَعُ يَدَهُ فِي يَدِهِ فَبِمَا بَيْنَهُ وَبَيْنَهُ رَأْيُهُ فِي ذَلِكَ لَكَ رِضًا وَلِلْأُمَّةِ صَلَاحٌ بَعْدَهُ
 خَدَاوَنَدِ نَهْرَانِ فَنَشْرُفُ الْمَنْطَفَى سَاخَتْ وَكَلِمَةُ مُخْتَلَفِ رَا بَجَمْعِ كَرْدِ وَامْرَأَتِ رَا بِصَلَاحِ أوردِ اَيْنِكَ حُسَيْنِ اسْتِ
 بَامِنْ عَهْدِ اسْتِوارِ فَرَمُودِ كِهْ مَرَا جَعْتُ كَنْدِ بَدَانِ بِلَدِ كِهْ أَوْ نَجَابِ بَرُونِ شَدِ وَبَا شَعْرِي أَرْثُغُورِ سَفَرِ نَهَابِ وَمَا شَدِ
 أَرْثُغُورِ سَفَرِ نَهَابِ بَزِيدِ رُزْجَاهِ بَا بَكْنِ مُسْلِمِ مَا شَدِ بَا شَدِ وَآگَرِ نَهْرِ دَامِ الْمُؤْمِنِينَ بَزِيدِ رُزْجَاهِ
 دُرِّ دَسْتُ أَوْ هَدِ نَا اَرْجِهْ فَرَا بَدِ وَابْنِ جِلْدِ صَلَاحِ امْتِ وَوَجِبِ ضَاوِ خَشُودِ نَسْتِ **مُؤَلَّفِ كَوِيدِ انْفَاءً**
 نَكَاشِ شَدِ كِهْ حُسَيْنٌ عَلَيْهِ هَبْ كَاهِ نَفَرَمُودِ كِهْ بَزِيدِ بَرُومِ وَدَسْتُ بَدَسْتُ أَوْ بَدِ هَمِّ بِنِ ابْنِ سَعْدِ ابْنِ كَلِمَةِ رَا زَبَادِ
 حُسَيْنِ عَلَيْهِ دُرِّ مَكْنُوتِ خُودِ اَفْرُودِ نَا جَانِبِ ابْنِ زَبَادِ رَا جَانِبِ مَسْئَلِ لَبْنِ الْعَرَبِيَّةِ نَارِدِ دُرِّ رَوَا بَتِ ارشَادِ
 ابْنِ مَكْنُوتِ رَا ابْنِ زَبَادِ قَرَأْتُ كَرْدِ كَفْتُ هَذَا كِتَابُ نَاصِحِ مُشْفِقِ عَلَى قَوْمِيهِ ابْنِ مَكْنُوتِ نَاصِحِ مَهْرَبَانِ اسْتِ بِرَقُومِ خُودِ
 چُونِ شَمْرِ بِنِ زِي الْجَوْشَنِ عَلَيْهِ لَلْعَنَةُ ابْنِ بَشِيدِ بِرَخَاسْتِ وَكَفْتُ انْقَبَلَ هَذَا امْنُهُ وَقَدْ نَزَلَ بِأَرْضِكَ وَالْجَنَابِ
 وَاللَّهُ لَنْ رَعَلَ مِنْ بِلَادِكَ وَلَمْ يَضَعْ يَدَهُ فِي يَدِكَ لِيَكُونَ أَوَّلِي بِالْقُوَّةِ وَلِيَكُونَ أَوَّلِي بِالضَّعْفِ وَالْجَزْفِ فَلَا تُعْطِفُهُ
 الْمَنَزِلَةُ فَاتَّهَمَ مِنَ الْوَهْنِ وَلِيَكُنْ لِيَنْزِلَ عَلَى حُكْمِكَ هُوَ وَصَحَابُهُ فَاَنْ غَاقَبْتُ فَاَنْتِ أَوَّلِي بِالْعُفُوبَةِ وَأَنْ عَفُوتُ كَانَتْ
 لَكَ أَيْمَا مَسِيدِ يَرِيهِ أَوْ ابْنِ سَعْدِ ابْنِ كَلِمَاتِ رَا وَخَالِ انْكَ حُسَيْنٌ عَلَيْهِ دُرِّ زَمِينِ تُونِزِ وَلَكُودِ وَدُرِّ كَارِ قَوَامِدِ اسْتِ

بفتح ملام و
 دلنگه و ستوه آمد
 از کس تمجب
 بفتح ملام و
 دلنگه و ستوه آمد
 از کس تمجب
 بفتح ملام و
 دلنگه و ستوه آمد
 از کس تمجب

بفتح ملام و
 دلنگه و ستوه آمد
 از کس تمجب
 بفتح ملام و
 دلنگه و ستوه آمد
 از کس تمجب
 بفتح ملام و
 دلنگه و ستوه آمد
 از کس تمجب

برای این که
تا به این حد
نرسد

در تاریخ
بنی ملوک الارض و
که نور و زلال
منار و شجره
موفق بود و زده
شبه هشتم ماه
مهر

مختصر تاریخ
برای این که

یعنی هر دو دستگیر تو شده است سر کند با خدای اگر از بلاد تو کوچ دهد از آن پیش که دست در دست تو دهد روز
بروز شوکت و قدرت او بفراید و ساعت تا ساعت ضعف و عجز تو فروز و کبر عطا کند بوی این منزلت را که عظیم
و هنی است برای سلطنت و باید که حسین و اصحاب و فرمان تو را گردن دهند انگاه اگر خواهی عقوبت کنی و اگر نه
معفو داری این زیاده را بیا سختم گفت سخن آن است که تو بر آستین گفنی و رای آن است که تو زدی هم اکنون با پیا
خوبش بشاب و کتاب مزاج بر بن سعد برسان و او را بگو تا بر حسین علیه سخت بکشد چند که بر فرمان من گردن دهند
اگر فرمان پذیرد او را سالما بسوزن فرسند و اگر سر از فرمان بر نافت با او قتال نماید اگر این جمله را این سعد بر
ذمت گرفت او را اطاعت کن و اگر کار بمساحه مما طله گد است گردنش ازین و سرش را بمن فرست و امیر جیش تو باش
و عمر بن سعد را بدینگونه مسؤو کرد که **اِنَّ لَمْ اَبْعَثْكَ اِلَى الْحَبَنِ لَيَكُفَّ عَنْهُ وَلَا لِيُطَاوِلَهُ وَلَا لَتَقْمِيَةَ لِسَانِهِ وَلَا لَتَقْمِيَةَ**
وَلَا لَتَقْمِيَةَ عَنْهُ وَلَا لَتَكُونَ لَهُ عَيْنُهُ شَافِعًا اِيْ بِرِ سَعْدٍ مِنْ تَوْرَابِ سَوْحِينَ عَلَيْهِ نَفْسَادٌ كَمَا زَجَنَكَ بِاَوْخُو
ذَارِهِ كُنِي وَكَارِ بَطَاوِلُ كُنِي وَنَوْبِدُ سَلَامَتِهِ وَبِقَاتِلِ زَادَهُ عَدُوًّا وَبِجُوِّ وَازَاوَزْدُ مِنْ شَفَاعَتِ نَمَائِ أَنْظِرَانُ
زَلَّ الْحَبَنِ وَاصْحَابَهُ عَلَى حُكْمِي وَاسْتَسْلَمُوا فَا بَعَثْتُ بِهِمْ لِي سَلِيمًا وَانْ اَبَوًا فَا زَحَفَ اِلَيْهِمْ حَتَّى تَقْلَهُمْ وَتَمْلُ
بِهِمْ فَا تَهْمُ لِي ذَلِكَ مُسْتَحَقُونَ وَانْ قَتَلَ الْحَبَنِ فَا وَطِئَ الْخَبْلَ صَدْرُهُ وَظَهَرَ فَا تَهْ عَانُ ظُلُومٍ وَكُنْتُ اَدُّ
اِنَّ هَذَا بَضْرُ بَعْدَ الْمَوْتِ شَيْئًا وَلَكِنْ عَلَى قَوْلٍ قَدْ قُلْتُهُ لَوْ قَدْ قُلْتُهُ لَفَعَلْتَ هَذَا اِيْ اِيْ بِرِ سَعْدٍ نَكَرَانُ
اگر حسین و اصحاب و حکم مرا گردن دهند آنچه را سالما نزد من فرست و اگر امتناع کند با ایشان مقاتله و محابه نما
نامه آنها را باینج بگد زانی و مشله کنی چه ایشان سزاوار اینگونه کفرند و چون حسین علیه سلام را مقبول ساخته
البته بر پیکر او اسب بتازد چنانکه سینه و پشت او خورده شود و باین میدانم که این بعد از قتل از او می رساند و لکن چون
بر زبان من رفته است که اگر او را بکشم اسب بر کشته او سوارم این حکم باید بنفاد شود اکنون ای پسر سعد اگر آنچه گفتم پذیر
تو را جزای شنوند پذیرند خواهم داد و اگر سر بر نافتی عمل ما را دست باز دار و از لشکر ما بر کار باش و کار را با شمرین
الجوشن بگد اگر که گشته خویش را با و گفتم **اَلَا لَتَقْمِيَةُ اللّٰهِ عَلَى الْقَوْمِ الظَّالِمِيْنَ** **واقعه هشتم** در این روز سینه
ششصد چهل و هفت متولد شد سید علی فرزندان و چند سید بن طاووس قدس سره چنانکه والد بزرگوارش در وقتیکه
سخت و بیکال از عمر شریف گذر شده بود و زمین و ضایعی خود بعد از ذکر تاریخ فرزند و الا مقامش سید محمد زده فرمود
و پسر بگرم علی که خدای عز و جل و برامشرف فرماید بطول مدت و کرامت خود را تحفه او قرار دهد داخل در سال
از عمر گشته و تولد و بعد از گذشتن دو یا سه و شانزده دقیقه از روز جمعه هشتم محرم سال ششصد چهل و هفت
در نجف اشرف بوده و این دو پسر دبعه و امانت من هستند نزد خدای عز و جل و من این دو را بخدا سپرده و تسلیم
و واگد اگر کرده ام **الخ واقعه هفتم** کشته شدن حسام الدین منجم در شب پنجشنبه هشتم محرم سال ششصد

(هشتم مجهر)

(۱۷۷)

شصت مجهر و مختص این واقع برنجی که در کتاب بحال المؤمنین مسطور است آنکه چون هلاکو خان باشاره
 خواجه نصیرالدین طوسی بر قتل مستعصم که آخرین خلیفه بنی العباس است فرمان داد در این اثنا حسام الدین بنیم
 که در باطن از هلاکو خان بنی العباس بود این خبر شنید برض پادشاه رسانید که اگر خلیفه کشته گردد عالم سیاه و تاریک
 و اموات و علامات قیامت مشاهده رود و از این نوع کلیات هیبت این چندان گفت که ایلخان متوهم شده
 در این امر خواجه نصیرالدین رجوع نمود خواجه زجواب فرمود که ذکر بای پیغمبر و پیغمبر معصوم علیه السلام را بقتل آوردن
 هیچیک از این حالات بظهور نیامد اگر حسام الدین میگوید که این احوال بر قتل بنی العباس مترتب میشود و قبول
 نیست زیرا که چند تن از ایشان را فدائیان اسمعیلیه و غیرهم کشته و فلک دوار و روزگار نا پایدار همچنان
 برقرار بود نه آفتاب منکسف شد و نه قمر مخفیست و ایلخان از حسام الدین محاکمات خواست و آن به عقل خون گریخته
 از غایت تعصب محاکمه داد اندگاه ایلخان باشاره خواجه نصیرالدین طوسی بر قتل خلیفه حاکم شد و این
 ظایفه معروف شد که چون حسام الدین اندوه نموده احتیاط آنست که شمشیر تیر را بخون خلیفه رنگین
 و سیکا و او را از پای بند و ندان معنی مؤثر افتاد بتعلیم خواجه مرفرود نا او را در نمد پیچیدند بشو و آنکه نمد
 مانند اعضاء و اجزاء خلیفه را بشوید و بیج چنان ساختند که از حرکت بپاشد و پیران مستعصم را با جمیع
 عیال که در انچه از ایشان حساب بود از میان برگرفته بملکه عذاب فحاکم فرساده و شب پنجمه هشتم محرم سنه
 شصین و ستائنه حسام الدین بنیم را بجهت محاکمه که در بند داده که اگر خلیفه را بکشند عالم سیاه گردد و قتل
 آوردند **واقعه هشتم** موافق سطوزات تاریخ الخلفای سوطی و ذوقه الجوان دهری در روز هشتم
 محرم سال شصت و یک هجری مردم قاهره با حاکم بامر الله مقتضی بیعت کردند و در زهد الجلیس این
 بیعت را در روز دهم و بقره در روز نهم محرم مرقوم داشته و در تنظیم ناصی در او آخر ماه انچه نگاشته و
 روز شراعتین نموده و در ذکر و قیام سال شصت و یک هجری گوید که در او آخر از حجه این سال ملک ظاهر
 بدین سلطان مصر نجاشی منعقد کرده شخصی از اولاد بنی عباس موسوم باحمد را که در سال قبل بمصر آمده بود
 بعد از ثبوت نسب و نجاشی بر داشت و با او بیعت کرد بعضی گفته اند که احمد مشا و البه احمد بن حسن بن ابی بکر
 بن الامیر ابی علی القتی بن الامیر حسن بن الراشد بن المسترشد بن المستظهر است و برخی او را احمد بن ابی بکر بن ابی
 بکر احمد بن الامام المسترشد الفضل بن المستظهر نوشته اند و مکشوف باد احمد مذکور که ملقب بود بحاکم بامر الله
 خلیفه دوم است از قیامت و در خلفای عباسیه که در مصر سلطنت داشتند و ایشان پانزده تن بشمار رفتند
 و مدت سلطنت ایشان دو بیست و پنج ماه و پنج سال بود چنانکه سابقا در واقعه نهم روز سیم اینامه مذکور شد
 و در زهد الجلیس آورده که چون فرقه ثار مستول شدند بر بغداد حاکم بامر الله مخفی شد و اخفا و در بغداد

در قتل
 خواجه نصیر
 دین طوسی

در قتل
 احمد بن
 المستظهر

بسم الله الرحمن الرحیم
 اینامه المرقوم که
 تاریخ الخلفای
 سوطی

در واکا
بنگاه

بعول انجامید ناسه شصت پنجاه و هفت هجری پس در ایام آن سال با جماعتی که با او همراه بودند از بغداد بیرون
رفته متوجه شام گردیدند تا آنجا که کوید خبر او رسید بملك ظاهر سلطان مصر پس با استدعای او متوجه ديار مصر
گردیدند در روز بیست و هفتم ربيع الاول از سنه شصت و شصت بقاهره رسید چون ملك ظاهر او را ملاقات
نمود در مقام تعظیم و اکرام او درآمد و ما محتاج او را مرتب گردانید و چون روز دهم ماه محرم و بقوله روز نهم
انماه شد سلطان با تمام امرا و اعیان مملکت با او بیعت نمودند و او را بجایفنی برداشتند و در روز جمعه زندان
محرم بنام او خطبه خواندند پس سلطان او را بلاد و جیوش مملکت را با تقویض نمود و حکم چهل سال و چهار ماه
و چند روز بر خلافت باقی بود **و افعی** بر طبق سطور آن تاریخ گزیده مؤلف حمد الله مستوفی
فرموده در روز ششم محرم سنه شصت و شصت و پنج هجری **نجم الدین عبد الغفار** شافعی عالم فانی از وجوه
عاری ساخت و بعالم آخرت پرداخت در فصل هفتم از باب ششم کتاب مذکور در ذکر قبائل قزوین و بزرگان
ایشان گوید که اصل قبائل آنجا بیشتر از عربست بوقت آنکه مؤین بوقایار و قزوین را ساخت و شهر بزرگ گشت
بحکم خلفا بعضی از مردم عرب را با نولایت نقل کردند و جمعی خود رغبت نمودند پس از نسل ایشان هر قوم قبیل گشت
و بعضی از قبائل در اصل از شهر شاپور بوده اند و بعضی آنکه چون یکی از شهرهای مرتبه و جائی میرسد نسل او را بد
باز خوانند اند قبیل گشته پس ترجمه احوال بعضی از قبائل را بوجه اجمال ذکر نموده تا آنجا که در وصف قبیل
عقاربان گوید که ایشان در اول مردی صالح و متدین بودند و از ایشان است امام سجاد و امام محمد باقر
الدین عبد الغفار صاحب الحار و رحمة الله علیه او در علم فقه مذاهب امام شافعی باقیص الغایه و الامکان گشت
و انقومید و منسوب گشتند و از او منتظر گشتند و ذات او در ثامن محرم سنه خمس و شصت و ستمائة اتفاق افتاد و اکنون
فرزندان او ائمه قزوینند **و افعی** بنا بر آنچه در کتاب روایات الجنات مسطور است در روز یکشنبه
هشتم محرم سال شصت و شصت و شصت هجری محمد بن محمد بن مالک اندلسی نحوی معروف باین ناظم در شام
بمرض قولنج وفات کرد و در وفات او مردم اظهار تأسف و اندوه نمودند در کتاب مذکور گوید که آن اماما
ز کما هم ما خاد الخاطر اماما فی النحر و المعانی و البیان و البدیع و العروض و المنطق جهدا مشارکه فی الفقه و الاصول
اخذ عن والده و وقع بینهم و بینهم منک بعلبک فقر علیه با جماعه منهم بدر الدین بن زید فلما مات والده
طلب الیه رثقی و ولی و طفله والده و تصدق للانشغال و التصنیف و له من التصانیف شرح الفقه والده و شرح
کافیه و شرح لامیه و تكملة شرح الشهاب لم تبه و کتاب المصباح فی اختصار المفنح فی المعانی و غیره مما عدله
فی الروایات من التصانیف **و افعی** در روز ششم محرم سنه شصت و شصت و ستمائة و سده از هجرت مؤین
میرزا شاهرخ بن امیر تیمور گورکان از ظاهر سلیمان حرکت کرد بجانب قلعه البخار در کتاب منظم ناصح در ذکر وفات

وفات ابن
زید

در این شهر
از کمال کمال

سال هشتصد سی و دوم هجری گوید که در اوایل محرم این سال میرزا شاهرخ شنید که اسکندر بن قراپوسف بنام
طغیانرا گداشته و سلطانیه را محتر نموده است لهذا لشکره جرار تجرین نموده در پنجم ماه رجب از هرات بعسوف
از ریایجان حرکت کرد و در درگاهها دکان و حکمرانان و لایات بار و پادشاه پیوستند و روز بیست و یکم
رمضان موبک شاهرخی بجوالی سلطانیه نزول کرد و پیش از وصول اردو میرزا شاهرخ اسکندر قلعه
سلطانیه را گداشته و گنجینه بود لهذا پادشاه رمضان را ندان مقام بسر رسانید بعد از ماه مبارک به تبریز
آمد و از تبریز به سراسر شاف در این ناحیه قیام نداشت کرده و روز هفدهم ذیحجه در ظاهر سراسر جنگ گرفت
و در روز نهم ذوالحجه اشغال داشت اخرا الامر عساکر شاهرخی غلبه نموده اسکندر بگریخت و میرزا محمد
جوکی اسکندر و سپاه او را تعاقب کرده تا اردن الروم و محارای موش تسلط پادشاه را ظاهر ساخت و در
موضع دیگر انکاب گوید که در روز هشتم محرم سنه هشتصد و سی و سه از هجرت موبک میرزا شاهرخ از ظاهر
سراسر حرکت کرد بطرف قلعه النجف و چون بقاعه النجف رسید ملازمان میرزا اسکندر پیشکشی و هدایا
بمخضو میرزا شاهرخ آوردند و از آنجا که قلعه النجف حصانه داشت میرزا شاهرخ بهین قدر از بستگان میرزا
اسکندر راضی شد که براه مخالفت نرفتند و با فدا نمک و نسیم پیش آمدند **واقعه سی و نهم** در این روز سال
هشتصد سی و چهار هجری میرزا شاهرخ بن امیر تیمور گورکان و در دهرات در منظم ناصر در ذکر وقایع
هشتصد سی و سه گوید که در اوایل سال موبک شاهرخی بطرف قشلاق غراباغ انماض کرد و در روز نهم ماه
صفر آنجا رسید و امیر ابوسعید بن قراپوسف در آنجا بخدمت میرزا شاهرخ مستعد گردید و میرزا شاهرخ رستم
در غراباغ ازان گذرانید و حکومت تمام مملکت از ریایجان تا امیر ابوسعید بن قراپوسف داد و روز نهم
از غراباغ ازان حرکت کرده هفتم ماه رمضان سلطانیه نزول نمود و در مشوال بقصد معاودت هرات نهاد
کرده و در هفتم محرم سال هشتصد سی و چهار هجری به هرات ورود نمود **واقعه سی و دهم** در این روز سال
هزار و یکصد و چهل و یک هجری محمد رشید عثمانی از اسلامبول حرکت کرد بجانب صفهان بعنوان سفارت و
تفصیل این اجمال در کتابکه سابقا مذکور شد بدینمقال است که بموجب مفاصل منعقد تا بین شرف افغان
و سلطان عثمانی که ایلچی طرفین در مملکت جانبین بخوبی پذیرفته خواهد شد محمد رشید قاضی حلب از طرف سلطان
عثمانی سفارت ایران ماموشد و در هفتم محرم سال مذکور از اسلامبول حرکت کرد و با صفهان آمد و در صفهان
این ایلچی بخوبی پذیرفته شد و اشرف غدر سخت کرده بود که روز و در ایلچی با صفهان رها از خانه بیرون
خلاصه ایلچی مزبور زیاده از نوزده روز در صفهان نماند معاودت کرد و از آنطرف دولت عثمانی نیز محمد
خان شرازی که از جانب شرف افغان بد با عثمانی رفته بود به اعثانی نمود و ابراهیم پاشای صدک اعظم عثمانی

در این شهر
از کمال کمال

در روز پانجمی کمال جمال را با و نشان داد و محمد خان را بسیار خفیف کرد آنج **واقعۀ چهاردهم**
 در روز هشتم محرم سال هزار و یکصد و چهل و نهم هجری در هنگامی که رضا قلیخان شاملو ایلی ایران با ابراهیم
 پاشای انادول و عظم دولت عثمانی در اسلابل مشغول مذاکره بود خبر رسید که شاه طهماسب ثانی
 صفی قلیخان از ادموفیج تبریز کرده و او بجواله تبریز رسید بجز استماع این خبر ایلی ایران محسوس شد و روز هجدهم
 محرم ابراهیم پاشا بطرف ایران حرکت کرد و طایفه پنجمی و بیست و سه هزار نفر قشون عثمانی صف ارائه کرده
 و منتظر بیرون آمدن سلطان احمد خان سیم بودند که بیرون آمدن آن بدین حد در وانه شوند که منتظر شدند
 سلطان بیرون نیامد پس ابراهیم پاشا به داماد بقصر سلطنتی رفقه سلطان احمد خان غدا بیرون آوردند و این تعلل
 سلطان از اقبال نامیون گرفتند و در همین ایام بتواتر خبر با اسلابل رسید که عساکر ایران همان و تبریز کوفته
 و از تصرف قشون عثمانی منزع ساخته اند و شاه طهماسب بلاد مزبوره را منصرف شده است تا اینجا بود آنچه
 در صورت داشتیم از ذکر این واقعه و هر که تفصیل آنرا زانند بدین خواهند رجوع نماید بکتاب منظم ناصر
واقعۀ پانزدهم در این روز سال هزار و دویست و چهل و شش هجری لشکر شاهزاده حسن السلطنه
 که چهارده هزار تن بشمار میرفتند با سپاه محمد حسین میرزا پسر شاهزاده محمد علی میرزا که از جانب فتحعلیشاه قاجار
 بحکومت کرمانشاه منصوب بود در بیرون خرم آباد ملاقات نمودند و ناز و ناره حرب فیما بین نشان اشتغال یافت
 و شرح این واقعه را صاحب تاریخ التواریخ بروجه مستوفی ذکر نموده هر که خواهد رجوع نماید **واقعۀ شانزدهم**
 در این روز سال هزار و دویست و هشتاد و چهار هجری شاه مخفور ناصر الدین شاه قاجار شهر دامغان را
 منزلگاه موکب قیامیون گردانید در آن ایام که بعضی غیر سعادت اثر خراسان و زیارت ارض قدس میرفت بشرح
 که در منظم ناصر مستور است **واقعۀ هفدهم** هی من الوقایع الالهیه در روز جمعه هشتم محرم سال کان
 جنان مهمان پروردگار عالمیان خواهند بود اگر چه مردمان همیشه مستعم بنعم خداوند رحمن هستند و در این
 روز خصوصیت دیگر دارد که مؤمنان را بخوان احسان ملک متان دعوت خواهند نمود و این احوال با مضاف
 است که بشتیان را نهایت شرافت است و لفظ خبر این است **ترتیب یازدهم** یوم الجمعة احضر و اضیافه رب العالمین
 فیضیهتم رضاه فذلک قوله تعالی و رضوان من الله اکبر و بیان ما خدا بخبر در و این ماه گذشت

در برهان
 جامع گوید نشان
 چون جان در ترک
 بمنی عکس خانه
 شان لشکر و غیره
 در این
 در این
 در این

در این
 در این
 در این
 در این

ند بیل **در وقایع روز هشتم محرم بقول بعضی از مؤرخین** **واقعۀ اول**
 موافق روایات اکثر عامه در این روز حضرت امام حسین علیه و در فرمود بکربلا کما فی الصواعق و نور الابصار و
 بنایع الموده و فضو الممه و در بجا و الانوار و جلاء العیون نیز این قول را ذکر نموده مؤلف گوید محتمل است که
 لفظ ثانی اشتباه شده باشد با من چنانکه در بعضی از نسخ هفوف نیز یوم الثامن دارد و لفظ ثانی قریب الاشباه

(فصل في حرمه)

(١٨١)

بما من والعم عند الله وما كُفيت ودورنا حضرت را بکربلا در دو ماه روجه سنو در کربلا واقع در ویم
 در اخبار آن گوید که در روز هفتم این ماه اهل بیت رسالت را کافران کوفه و شام در کربلا محاصره کردند و شیخ
 نثری علیه الرحمه در ذکر روز هفتم محرم گوید امر محاصره امر و سخت شد و بسیار کار بر امام علیه السلام شد
 و اما اکثر از باب سیر و تاریخ واقع محاصره را در نهم محرم نوشته اند و ما نیز در آن روز بتفصیل آن خواهیم پرداخت
واقع سیم شیخ نثری علیه الرحمه در مجلس هشتم از مجالس خود در ذکر روز هفتم محرم گوید که از روز
 محرم الی اليوم صبح و عصر لشکر آمدند و مثل دیشب با امر و زاین زیاد نامه نوشت بعمر بن سعد که ای لئیم جعلت
 عذرا فی کثرة الخبل و الرجال الخ و ما شرح این نامه را در روز هفتم این ماه نگاشتم **تکبیل** و اما املا به شیخنا
 الصدوق و رضوان الله علیه يوم الجمعة ثمان خلون من المحرم من سنة ثمان و تسعين و ثلثمائة ما هذه الفاظه
 حدثننا ابی ربه قال حدثننا سعد بن عبد الله قال حدثننا احمد بن عبد الله البرقي عن ابيه عن محمد بن خالد عن ابی
 النخعي و هب بن وهب عن الصادق جعفر بن محمد عن ابيه عن ام سلمة رضى الله عنها انها اصحبت يوما بنکی فقبل لها مالک
 فقال لقد قتل ابی الحسن علیه و ما رایت رسول الله صلى الله علیه و اله منذ مات الا اللبلة فقلت بای انت
 و اے ما الی اراک شاجبا فقال لم ازل منذ اللبلة احفر قبر الحسن علیه و قبور اصحابه و قال رضى حدثننا محمد بن
 الحسن بن احمد بن الوليد قال حدثننا محمد بن الحسين بن ابی الخطاب عن ابن مزاحم عن عمر بن سعد عن عمر بن ثابت عن
 جبيب بن ابی ثابت عن ام سلمة زوجة النبی ص قالک ما سمعت نوح الجن عند قبر النبی ص الا اللبلة و لا اراک الا
 و قد اصحبت بایه قالت و جائت الجنیة منهم تقول لا ابا عن فاضلی یجهد ففن سبکی علی الشهداء بعد
 علی و هبط نورهم انما یا الی عقیبر فی ملک عبد و قال رضى حدثننا ابی ربه قال حدثننا جبيب بن الحسين
 الثعلبی قال حدثننا عباد بن یعقوب عن ابی الجارود عن ابي جعفر علیه قال کان النبی ص فی بیت امرأه فقال
 لها لا بدخل علی احد فجاء الحسن علیه و هو طفل فاما ملک معه شاة دخل علی النبی ص فدخلت ام سلمة
 علی اثره فاذا الحسن علیه علی صدره و اذا النبی ص سبکی و اذا فی بیه شیء یقلبه فقال النبی ص ان هذا جبرئیل
 یخبر فی ان هذا مقبول و هذه الثریة الی یقبل علیها فضعه عندک فاذا صار ثم ما فقد قتل جبيب فقال نام
 سلمه یا رسول الله سل الله ان یدفع ذلك عنه قال قد فعلت فاحی الله عز وجل الی ان له درجة لا ینالها احد من
 المخلوقین و ان له شجرة یثقیون فی ثقیفون و ان المهد من ولد فطری لمن کان من اولیاء الحسن و شیعته و الله الفانی و الباقی
فصل نهم فی ذکر وقایع و حوادث و زعماء محرم و واقع اول
 بنا بر مسطورات تاریخ التواریخ در روز پنجشنبه نهم محرم حضرت ابراهیم علیه التحية و التسليم از دار فانی بقطره قدس
 حضرت باره شافت و انت الی الجناب زاین عالم سه هزار و پانصد هشت سال بعد از هبوط اده علیه بود و صلی

از این تاریخ تا روز
 پنجشنبه نهم محرم

شعب
 بضم لا غرض شدن و
 ذکر گون شدن
 منتخب

از این تاریخ تا روز
 پنجشنبه نهم محرم

رضه الصفا از جامع اعظم نقل نموده که حضرت ابراهیم علیهِ السلام در روز پنجشنبه ششم محرم بعد از آنکه بیست و پنج روز صاحب فراش بود از دار محنت و هوان بر روضه رضوان انتقال نمود و در جنات الخلود در جرد و معرفه الشهور و السنه و الایام در ذکر ماه رجب گوید و در هیچ هم اینماه وفات ابراهیم خلیل و ظاهر ادر آنجا ابراهیم بن رسول الله اشباه شده است بابرهم خلیل چه آنکه اکثر اهل سیر و خبر وفات الانجذاب را در هیچ هم نامند نوشته اند چنانچه در مجلس بیاد انشاء الله علامه مجلسی در بحار الانوار و جوده القلوب نقل نموده که در روز ساره مجتبر ابراهیم گفت پسر شد و اجلت نزدیک شد است اگر دعا میکردی که خدا اجل تو را تا آنجا کند و عمر تو را دراز کند که تعیش کنی با ما و بدو فاروشن باشد نگو بود پس ابراهیم از خداوند سؤال کرد آنچه ساره التماس کرده بود و حق تعالی وحی کرد بسوا که سل من زیاده العرما اجبت تعطه آنچه خواهی از زیاده عمر تو عطا کنم چون ابراهیم ساره را خبر داد که خدا چنین وحی کرده است ساره گفت از خدا سؤال کن که تو را نهد تا تو مرگ را از او بطلی ابراهیم چنین سؤال کرد حق تعالی سؤال او را مستجاب گردانید چون ابراهیم ساره را خبر داد بمستجاب شدن دعا ساره گفت شکر کن خدا را و طحای بعل او و رفقاء و اهل حاجت را بخوان تا از آن طعام تناول نمایند پس ابراهیم چنین کرد چون مردم حاضر شدند در میان آنها مردی ضعیف پیر کور بود که با او شخصی بود که قائداً بود چون بر سر خوان نشست و لقمه برداشت و خواست که بد هانش بر دستش لرزید و از جانب است و چپ لقمه حرکت کرد تا لقمه بر پیشانی او خورد پس قائمش دستش را گرفت و بجانب دهانش برد پس آن نابینا لقمه دیگر گرفت و دستش حرکت کرد و بر بدنه اش گد است و ابراهیم پیوسته نظرش بر او بود پس تعجب کرد از این حال و از قائداً و سؤال کرد از سبب این اختلال قائداً گفت آنچه ملاحظه منمائی از اختلال احوال اینم را ضعف پیر است ابراهیم در خاطر خود گفت که اگر من بیمار پیر شوم مثل اینم را خواهم شد پس ابراهیم بسبب مشاهده حال آن پیر از حق تعالی سؤال کرد که اللهم توفنی فی الاجل الذی کنت لے فلا حاجة لے فی الزیاده فی العمر بعد الذی رأیت و در حقیقت پیر است که چون زمان وفات حضرت ابراهیم نزدیک رسید ملک الموت بصورت پیری ضعیف بمجلس آنحضرت تشریف آورده ابراهیم علیهِ السلام بنا برست سینه خود طعام پیش نهاد و دست ابو یحیی در چپ برداشتن لقمه در لریزه آمد و از با هتمام تمام گاهی بجانب گوش و گاهی بپنجه و گاهی بجانب رو میبرد ابراهیم از وی پرسید که ای عزیز این چه حالتیست که ملاحظه میکنم غریب است گفت که این همه ضعف و عجز که ببینی بجهت کبر سن است ابراهیم سؤال کرد که چند ساله باشی ملک الموت بدو سال عمر خود را از عمر ابراهیم زیاده گفت خلیل الرحمن فرمود که تو دو سال از من بزرگتری اما بعد از گذشتن این مدت تا تو از من بدین مرتبه نخواهد رسید ابو یحیی گفت بلی ابراهیم علیهِ السلام از این جهت بدار بقا تامل گشت و گفت

من كرو فان

ابن عربی صوفی ہے

الهی مرا بلغای خود مشرف گردان و در همان لحظه عزرائیل بامر ملک جلیل بقبض روح ابراهیم خلیل صلی الله علیه و آله عالم فانی را از برکت وجود هابونش غاری ساخت و در نایخ التواریح گوید که در روز شنبه ذیحجه الحرام اثنا ستم و الهربیدن مبارک حضرت ابراهیم علیه السلام طاری شد و بیست و پنج روز در بستر ناتوانی میفرمود و پنجشنبه هفتم شهر محرم الحرام شخصیه را به اذن داخل در خانه یافت و رسید که تراب درین خانه رخصت دارد عرض کرد صاحب خانه ابراهیم فرمود صاحب خانه منم انحصار در جواب گفت که این خانه را مالکی است که تصرف از من و تودان زیاده است حضرت خلیل دانست که وی ملکی باشد پس نام او را پرسید گفت من ملک مؤمنم فرمود جنتی زائر آمار قبضاً عرض کرد اگر اجازت باشد بقبض روح ابراهیم فرمود ای برادر مرا اشکالی است که از تو سوال خواهم کرد ملک الموت عرض کرد بنیان نماه فرمود هل رایت خلیلاً یقبض روح خلیله عزرائیل گفت یا خلیل الله این جواب بارت جلیل است پس خطاب از حضرت قدس رسید که ای ملک الموت یا ابراهیم بگو هل رایت خلیلاً لا یرید لقاء خلیله چون انحضرت این جواب شنید بی تاب شد با عزرائیل گفت زود تر مرا از این قفس در همان و در حجب لیس است که حضرت خلیل الرحمن در مزرعه جبرون که اکنون اشتهار دارد بقدر خلیل در هلوئی ساره مدفون شد و صاحب نایخ گوید که مدفن انحضرت در قدس خلیل که همان جبرون است در غار مکبیله در هلوئی ساره باشد و در روضه الصفاء نیز گوید که در مزرعه جبرون در جنب ساره مدفون گشت و جبرون از توابع شام است و در جوده القلوب است که چون حضرت ابراهیم علیه السلام مناسک حج را بجا آورد بشام برگشت و روح مقدسش بعالق قدس ارتحال نمود و در بخارا الانوار فرموده است فَبِیضَ عَلَیْهِ بِالِشَّامِ وَتَوَفَّی بَعْدَ اَسْمَاعِیلَ وَهُوَ ابْنُ ثَلَاثِیْنَ وَمِائَةٍ سَنَةٍ فَدَفِنَ فِی الْحِجْرِ مَعَ اُمِّهِ وَصَاحِبَةِ رُضْنَةِ الصَّفَاءِ وَرَمَعْنِی اِسْمُ وَ ذَكَرَ لِقَابٍ وَكُنَّیةَ حَضْرَتِ اِبْرَاهِیْمَ عَلَیْهِ السَّلَامُ كَمَا مَرَدَّ اَنْ لِقَظَ اِبْرَاهِیْمَ ابَّ رَحِیْمٍ اِسْمُ بَعْنِی بِدَرْمِزَانٍ وَلَقَبُشْ خَلِیْلُ اللهِ وَخَلِیْلُ الرَّحْمَنِ وَكُنَّیةَ مَبَارَكُتِ ابِو الصَّفِیَّانِ وَابِو الْاَنْبِیَاءِ اِسْمُ وَابِو مُحَمَّدٍ نَزَّ كُنَّیةَ اَنْدُ و در اخبار الدول آورده که اول کسیکه نامیده شد با ابراهیم انجناب بود و معنای اب رحیم است و کان نبینا صلی الله علیه و آله یعنی پیغمبر ما صلی الله علیه و آله سابق می نمود انحضرت را و در مجمع البحرین آورده که شبی از شهرها رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسجد نشسته بود و برای اصحاب خود حدیث میکرد پس فرمود یا قوم را زکرتم انبیاء الاولین فَصَلُّوا عَلَیَّ ثُمَّ صَلُّوا عَلَیْهِمْ وَ اِذَا زَكَّرْتُمْ اِلَیَّ اِبْرَاهِیْمَ فَصَلُّوا عَلَیْهِ ثُمَّ صَلُّوا عَلَیَّ اِیُّوْمَ هَرَّكَاهُ ذَكَرَ نَمُودَ پِیْغَمْبَرِ اَنْ اَوَّلَیْنِ رَا اِسْ اَوَّلَ صَلَواتِ بَرِّمَنْ فَرَسَیْدُ و بعد بان پیغمبر و هرگاه ذکر نمود بدین ابراهیم علیه السلام را اول با و صلوات فرسید و بعد بر من اصحاب عرض کردند یا رسول الله بیا نال ابراهیم ذلک یا رسول الله بجه سبب ابراهیم علیه السلام باین مرتبه رسید فرمود باینکه در انشب که بمکراج رفتی چون با آسمان سیم رسیدی

و در روز شنبه
ذیحجه الحرام
اثنا ستم
و الهربیدن
مبارک حضرت
ابراهیم علیه
السلام طاری
شد و بیست و
پنج روز در
بستر ناتوانی
میفرمود و
پنجشنبه هفتم
شهر محرم
الحرام شخصیه
را به اذن داخل
در خانه یافت
و رسید که
تراب درین خانه
رخصت دارد

و در روز شنبه
ذیحجه الحرام
اثنا ستم
و الهربیدن
مبارک حضرت
ابراهیم علیه
السلام طاری
شد و بیست و
پنج روز در
بستر ناتوانی
میفرمود و
پنجشنبه هفتم
شهر محرم
الحرام شخصیه
را به اذن داخل
در خانه یافت
و رسید که
تراب درین خانه
رخصت دارد

منبر از نور بر آید بن نصب نمودند پس من بر عرشه آن منبر نشستم و ابراهیم علیه بیک درجه پایین تر از من بر آن منبر
نشست و جمیع پیغمبران برگردان منبر نشنیدند فَاذَابَعْلِيَّ بْنَ اِبِطَالِبٍ قَدْ قَبِلَ وَهُوَ اَكْبَ نَافِيَةً مِنْ نُورٍ وَوَجْهُهُ
كَالْفَرِّ وَاصْحَابُهُ حَوْلَهُ كَالنَّجْمِ پس را هنگام علی بن ابطالب علیه آمد در حالیکه سوار بود بر ناقه از نور
و رو او مانند ماه تابان مبدد رخسید و اصحاب او مانند سارگان درخشان برگرد او میآمدند پس ابراهیم علیه
بن گفت یا مُحَمَّدُ اَيُّ نَبِيِّ مُعْظَمٍ وَاَيُّ مَلِكٍ مُقَرَّبٍ اَيُّ مُحَمَّدٍ اَيُّ كَلَامٍ يَنْبَغِي مُعْظَمُ بِالْكَلامِ مُقَرَّبٌ اسْتِ پس
من گفتم لَا نَبِيَّ مُعْظَمٍ وَلَا مَلِكٍ مُقَرَّبٍ هَذَا اَخِي وَاَبْنُ عَمِي وَصَهْرِي وَوَارِثُ عَلِيٍّ عَلِيٌّ بْنُ اِبِطَالِبٍ كه نه پیغمبر معظم
و نه ملك مقرب است این برادر من و پسر عم من و داماد من و وارث علم من علی بن ابطالب است ابراهیم علیه
گفت مَنْ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ حَوْلَهُ كَالنَّجْمِ بگفتند این گروه برگرد او مانند سارگان گفتم اینها شیعیان و پیروان
علی میباشند پس ابراهیم علیه عرض کرد اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنِيْ مِنْ شِيعَتِهِ عَلَيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ خدا یا مرا از شیعیان علی
علیه السلام قرار ده پس جبرئیل آمد و این آیه را آورد اِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَاِبْرٰهِيْمَ بَدْرَسِيْكَه از اتباع و پیروان
علی علیه ابراهیم است انشأ و اما مدت جنوة و ایام زندگانی حضرت ابراهیم علیه موافق سطور است و در
الصفاء این است که اهل کتاب گویند عمر مبارکش صد و هفتاد و پنج سال بود و قبری در مغارف دو بیست
سال گفته است و مسعودی در کتاب اخبار الزمان صد و نود و پنج سال گوید و محمد بن فخر الدین بصد بیست
و سه سال تصریح نموده و صد و بیست و نه سال نیز گفته اند و اصح روایات قول امام مسعودی است و در خلاصه
الاخبار است که حقیقتا چهار فرزند بابر ابراهیم کرامت فرمود اسمعیل را از هاجر و اسحق را از ساره و مدان را از
ازنان دیگر اما اسمعیل را پسر بود نام او قیدار و او ملك همه عرب شده بود و سی گز بالا می او بود و ملوک
عرب همه تابع او بودند و از اسحق پسر امد نام او یعقوب و از زوی دوازده پسر پدید آمد یکی را یوسف گفتند
چنانکه قصه ایشان بتفصیل مذکور خواهد شد و از مدین شعب پیغمبر پیداشد و از مدائن ملوک عجم پدید آمد پس
چون عمر شریف ابراهیم علیه بصد بیست سال رسید پسران خود را بخواند اسمعیل را از مکه و مدین را از یمنه و
مدان را از عراق عجم و اسحق همیشه باید در خود بود پس ایشانرا وصیت فرمود قوله تَعَالَى وَوَصَّيْتُ لَهَا اِبْرٰهِيْمَ نَبِيًّا
وَيَعْقُوْبَ يَا بَنِيَّ اِنَّ اللّٰهَ اصْطَفٰ لَكُمْ الدِّيْنَ فَلَا تَمُوْنُ اِلَّا وَاَنْتُمْ مُسْلِمُوْنَ یعنی وصیت فرمود ابراهیم علیه
پسران خود را و وصیت کرد یعقوب را که پسر زاده او بود به پسران خود که ای پسران من بدرستی که حق تعالی
برگزید از برای شما این را و شما را برگزید که دین را راست و پاکیزه گردانید پس باید که از دنیا برون روید مگر آنکه
مسلمان باشید اسمعیل عرض کرد که ای پدر حق تعالی تو را پیغمبر داد و خلعت خلعت پوشانید میخواهم
بدانم که این مرتبه را از کجا و از چه یافته فرمود حقیقتا ابراهیم چهره را دوست داشت و خلیل خود گردانید اوّل

فی شانزدهمین
فصل از پیغمبر

در بیان
چهار فرزند
ابراهیم

آنکه هرگز غم روز نخوردیم که فریاد چه خورم دوستانه هرگز به هم تار و زنگار و نکند ستم آنکه هرگاه در کار پیش
آمد که یکی کار درین و یکی کار درینا بود کار درین را با بلخی و کار درینا از دست گذاشتی پس چون فرزندان
خود را وصیت کرد و رخصت داد تا ایشان بجای خود رفتند و اسحق باید بود چون ابراهیم فرمان یافت
و عو حق را اجابت کرد پس آن بار دیگر آمدند و تغریب پدر داشتند اسمعیل اسحق را گفت ای برادر مرا یادگار
از پدر بدنه تا آنرا با خود نگاه دارم اسحق گفت تو بنده زاده تو را در میراث دخی نیست اسمعیل از سخن اسحق
درهم شد جبرئیل آمد و با اسحق گفت چرا اسمعیل را از این سخن و نجاست و این سخن را با و گفتی که سید ولد
که پیغمبر آخر الزمان است از پشت و می خواهد بود و بدین سر زنی که و پر کردی حق تعالی فرماید که بغیر خود
که خداوند حکم کردم که چون آخر الزمان شود فرزندان اسمعیل که امت محمد صلی الله علیه و آله میباشد
فرزندان تو را که امثال پیغمبر از دیگرند بغارت و اسیر گیرند و بفروشدند و خدمت فرمایند پس اسحق چون این
شنید چندان بگریست که هر دو چنان وی ناپدید شد و بعد از دو سال حقیقاً جبرئیل را فرستاد و اسحق را
بشارت داد که ما از پشت تو چهار هزار پیغمبر را بیرون آورده که یکی از ایشان هفتاد هزار سخن بواسطه ازین
بشود اسحق شکر حق تعالی میکرد و حمد او بجا آورده و از گفته خود پشیمان بود تا از دنیا بیرون رفت و
در نقاشی القون مسطور است که عمر آدم علیه السلام هزار سال بوده و میان آدم و نوح دو هزار و پانصد سال و
از نوح تا ابراهیم هزار و پانصد سال و از ابراهیم تا موسی چهارصد و شصت سال و از موسی تا عیسی هزار و هشتصد
هفت سال و از عیسی تا ولادت خیر البشر چهارصد و هشتاد سال بود و بنا بر این از ابتداء عهد آدم علیه السلام تا
کنون که سنه خمس و ثلثین و سبعمانه هجری است شش هزار و شصت و هفتاد و دو سال باشد انتهى مؤلف گوید
که ظاهر در جمع حساب شباه شده آنکه از عهد آدم علیه السلام تا سنه مذکوره بنا بر آنچه که ذکر نموده هفت هزار و
شصت و سه و پنج سال میشود کما لا یخفی علی الحاسب و پوشیده نماند که در کتاب مذکور اقوال مختلفه دیگرین
در این باب ذکر نموده که مقام گنجایش ذکر ندارد طالبان بانجا رجوع نمایند و نیز معلوم باشد که از عهد آدم تا کنون که
سنه هزار و سیصد و پنجاه و ششم هجری است بنا بر آنچه که ذکر نمودیم هشت هزار و دو و بیست و پنجاه و شش سال است تقریباً
والعلم عند الله و اقصدی و فی برایت مضباح کفیی و توضیح المقاصد و انوار النعمانیه در این روز موسی بن
عمران علی نبینا و آله و علیه السلام متولد شد و در تقویم الحسنین و اخبار ائمه نیز ولادت آنحضرت را در این روز
و در تاریخ التواریخ ولادت آنحضرت را در روز سه شنبه هفتم از مرقوم داشته و بعضی از علماء عامه مانند صاحب
عقول عشره و صاحب عجائب المخلوقات ولادت حضرت موسی را در روز عاشورا نوشته اند و در کتاب بدایع الکمال
و وقایع الایام نجف باری نیز این قول را از بیتیم بخار نقل کرده اند و این مخالف روایات جمهور علماء اما

کتابت نموده است
از اسحق

در این باب
در کتابت
از اسحق

این کتب معتبره
در این کتاب
فهرست است

است و در نسخ التواریخ است که ولادت موسی علیه السلام هزار و هفتصد و چهل و هشت سال بعد از هبوط آدم
بود و اما کیفیت تولد آنحضرت بطور تلیق از کتب تفاسیر و تواریخ بدین شرح است که فرعون شیخ دخواست
دید انشی از طرف شام برافروخت و بمصر در افتاد و سرای قبطیان را ببوخت انگاه سور مملکت و قصور
را فرا گرفت و با خاک یکسان کرد فرعون و حش زده از خواب برآمد و سخت برآشفست و چون صبح شد آن
واقع را برای معتبرین نقل کرده ایشان گفتند چنان میباشد شخصی در بنی اسرائیل متولد شود که هلاک تو
تو را بر دست او باشد پس فرعون همت برد و این غائله گماشت و قوایل مصر را بر حوامل بنی اسرائیل موکل
ساخت و جمعی از سرهنگان خود را برایشان موکل گردانید و ایشان را امر کرد که هر سیری که از بنی اسرائیل متولد
شود بکشند و اگر دختر باشد بگدازند و پسران را بندگان خود سازند و بوجه استرقاق با ایشان مقاربت
کنند و خدمت فرمایند و این شد از بیج بود برایشان و بالجمله تا چند سال متواله بدین منوال پسران بنی اسرائیل
را میکشند و بیکر ازنده نمیکند و ایشان را اشاره باین است که خدا تعالی جل شانه خطاب مفرمایند پس هودان زما
پیغمبر صلی الله علیه و اله که و از یحیی که من ال فرعون یومونکم سوء العذاب یذبحون آبائکم و یستحون
نساءکم و فی ذلکم بلاء من ربکم عظیم یعنی مادر کنیدی بنی اسرائیل و قوی را که برهانیدیم و نجات دادیم شما را
یعنی جداد و پدران شما را از اتباع فرعون که با ما راستم میسر نمایند بشما و تکلیف میکردند شما را سخت ترین
عذاب را باینکه میکشند پسران شما را در طفولت و باقی میکنند دشمنان شما را تا ایشان را بندگان خود
سازند و در این تسلط فرعونیان بر شما و بیج پسران و خدمت فرعون دشمنان شما سخت و از فائش بزرگی بواز برآ
شما از نزد پروردگار شما و میتواند بود که مشارالیه ذلکم انجا باشد یعنی نجات دادن ما شما را از شر نعمت عظیم
بود از جانب ما برای شما مع الجملة در حدیث معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که فرعون در طلب موسی علیه السلام
زیاده از بیست هزار فرزند از بنی اسرائیل بقتل رسانید و لکن از انجا که ندید پسر بنی آدم سر نیچه نفد بر خلاق عالم
بر نیاید با این همه سعی و اهتمام نتوانست مورا بقتل رساند ما شاء الله کان و ما لم یسأل لم یکن ما شاء الله لا
ما شاء الناس ما شاء الله ولو کره الناس عبدک انت ربید و انا اربید و ما یكون الا ما اربید و بالجمله چون
بوکید مادر موسی از عمران پدر موسی حامله شد عمران با وی گفت همانا اینکار شد بود و صورتی و لکن
این را ز پوشیده دار و در اخفای آن بپوش بکوش که کاری خطرناک است و مروی است در آن مکه که بوکید مادر
موسی از عمران حامله بود ابتدا انا و حمل بر ظاهر نگشت و چون ششماه در روز بگذشت بار نهاد و پسر از وضع
حمل در محافظت موسی مانع میکرد و در اخفای آن سعی بلیغ می نمود اما همیشه ترسان و هراسان بود و
در مصایح القلوب آورده که چون گماشتگان فرعون بیشتر از پیش تر در تفتیش و تجسس بودند بالاخره از

این کتب معتبره
در این کتاب
فهرست است

تولد موسی علیه السلام آگاه شدند چون بدو خانه عمران آمدند مادر موسی بر سپید و گفت خداوند این طفل را بتو سپارد و بر آنگاه دار در آن هنگام تنور آتش در خانه اش پیوسته ایستاده و برادر تنور انداز و قدرت مایهین پس طفل را در تنور انداخت و گفته اند که او را در تنور نهاد و تنور آتش نداشت خواهرش را داشت که تنور تنور است آتش در تنور برافروخت در آن حال سر منگکان فرعون از در و بام درآمدند و خانه را از پرویز کردند هیچ ندیدند و بر سر تنور ایستادند و فریاد کردند که از آن شعله آتش بر می آید پس باز گشتند و رفتند چون مادر موسی بر سر تنور دید کودکی را دید که با آتش بازی میکند پس رو بر خاک نهاد که ای پادشاه من که کس در بند گیت زبان نکرد طفلی چون قطره آب در آتش نگاه داشتی خاکش بر سر کسی که تنور را بخواند و غیر تنور را خواند پس تنور را از تنور بر آورد و هفتۀ او را پنهان داشت شب هشتم بر سرش خطاب سپید که ای مادر موسی طفل را در آتش انداختی و بعضی از عجب است قدر مایه بدید اکنون و برادر در و پنل انداز و بعضی از بدایع حکمت مایهین آتش می گفتند که قصه نازک است خاتم مادر موسی و برادر را انداختن او را در روز شازدهم این ماه ذکر خواهد شد ان شاء الله **و اقصی سببهم موافق مسطورات مصباح طوسی کفعمی مدار الشیعة و توضیح المقاصد بطار الانوار** این روز حضرت یونس علیه السلام از شکم ماهی و اندوه در بانجات یافت و در تفوییم المحسنین و تفویض الشریعة و انوار نعمایه و اختیارات بعضی از مؤلفات دیگر نیز خروج آنحضرت از شکم ماهی در این روز ذکر کرده اند قال الله تعالی و ذا النون اذ ذهاب مغاضبا فظن ان لن نقدر علیه فنادی فی الظلمات ان لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین فاستجبت له و نجیناه من الغم و کذلک نبی المؤمنین ذات مقدس خطما در فرقان مجید فرموده پادکن ای محمد صاحب ماهی را یعنی یونس بن مته را وقتی که برفت از میان قوم خود در حالیکه خشمناک بود بر ایشان پس گمان برد بر اینکه تنگ نکیم تکلیف و مشقت را بر او یعنی او را بشدت تکلیف و مشقت مبتلا و متهم نکردیم پس چون ماهی او را فرو برد و بقعر دریا رسانید و او از بیج حیوانات دریا بشد در بیج و تقدیس بابشان موافقت کرد پس ندارد در دریا یکی ها یعنی در ناز یکی شکم ماهی و ناز یکی سبب ناز قعر دریا و ناز یکی سبب ناز ماهی ندارد دریا بآنکه هیچ عبودیت نیست مستحق عبادت مگر تو بیج و تقدیس میکنم و تنزیه مینمایم تنور از نقص و عجز بدو سبب که من بودم از ستمکاران بر نفس خود که بهم هاجرت از قوم مبادرت نمود یعنی بجهت ترك اوله که توقف بود در میان قوم را از بنجر و ج من طار و شود پس اجابت کردیم دعا را و او را در قفا او را از اندوه دریا و القام حوث و هچنانکه یونس را از غم نجات دادیم نجات میدهیم و مبرهانیم گروهی گنا را هنگامیکه با خلاص و تذکر در درگاه ما دعا کنند و خلاصه قصه صاحب الحوث حضرت یونس بن مته علیه السلام بطور تلیف و تلخیص از کتاب روضة الصفا و حبيب التبر و منهج الصادقین و جوة القلوب و غیره بدین طرز است

مجموعه کتب و تالیفات حضرت امام علی بن ابی طالب علیه السلام

مجموعه کتب و تالیفات حضرت امام علی بن ابی طالب علیه السلام

که جمیع ائمه از اهل تاریخ آورده اند که بعد از وفات حضرت سلیمان علی نبینا و اله و علیه چون سلطنت در اولاد او قرار گرفت پس از مدتی در میان اهلاننا از عت افتاد و ملوک اطراف را طمع مملکت سلیمان از خاطر نمیداشت و یکی از اهلان پادشاه بنوا بود بقول صاحب تاریخ گریه بنوا داخل اراضی موصل است و بروایتی در سلسله بلاد جزیره عرب است پس از لشکر به بیت المقدس کشید و با یهود محاربه نموده غالب شد طایفه از بنی اسرائیل را اسیر کرد و حبس نمود و تنالی یکی از انبیاء از زمان وحی فرستاد که ملک بنی اسرائیل را بگوید که پیغمبر با قوت که در اجراء احکام الهی در غایت با صلاحیت باشد به بنوا فرستند تا ساکنان آنجا را بدین موعود دعوت نماید و اسیران بنی اسرائیل را از چنگ محنت خلاص نماید پس ملک بنی اسرائیل در این باب با عتلاء مشورت نموده قرعه بر اخبار یونس بن مته افتاد و آنجناب در سلسله احضار لا و به بن یعقوب با نظام داشت الفصه یونس علیه بنا را الحاح پادشاه بکوان بله شاف و مدتی اهل الانشهر را با نضاد او امر و فواهی الهی دعوت فرمود و بغایت و غفران خداوند نوید داده هیچ گونه فایده بران مترتب نگشت و کس که متابعت و انضاد او بر میان نه بست بلکه هوار در ایداء و ضرار از آن پیغمبر عاایشان میکرد و بدست و زبان او را میخوابیدند و در ادای سالت او را ننگ پی میگردند چون آنجناب از ایمان قوم ما پیوسته دست برداشت و گفت یا رب ان قومی کذبون فازل علیهم نقیصتک پس از اجابت ظاهر شد و آنحضرت با اهل و عیال خود غریب نمود که از میان قوم بیرون رود و در حین خروج با مردم بنوا گفت ان العذاب یا ایهاکم بعد ثلاثه ایام این سخن را اند و عنان غریب را بجانب جلیل از حیال این نواحی معطوف داشت در این اثناء حضرت از بنی غایب جبرئیل را بمالک و وزخ فرستاده پیغام داد که مقدار شعبه از سموم حبه بنوا را روانه گرداند و مالک بفرموده عمل نموده جبرئیل با مومر و وزخ بان شهر رسیده آتش تمام اطراف و جوانب بنوا را احاطه نمود و بر دایه جبرئیل آتش از آن مهی و خشید در بالای سر جماعت ظاهر گشت ان قوم را بر صفت سخن یونس یقین حاصل شده سر اسیر و تحیر گشتند و از افعال خود نادام شدند و با حال مضطر هر چند آن پیغمبر علیه طهر را طلب نمودند که بتو ایمان آورند و التماس در بار کردند آنجناب را بنیانش پس بارشاد یکی از علمای که او را و بسیل میگفتند همه اتفاق نمودند که در خارج شهر ریشه که بعد از آن به تل فریاد و تل توبه موسوم گشت مجتمع شدند و اطفال را از مادران و نواج را از بھاف جدا ساختند و سرها را برهنه کرده خاکسریسریا پاشیدند و سیدهای خار بر پائے نهاده بتفرع و زار و بقیع مشغول شدند و دفع اتحاد عظیمه امسک نمودند و چون چهل شبانه روز بدین کیفیت بسر بردند توبه ایشان مقبول افتاده و بخشند به منت شفاعت ملائکه عظام جبرئیل را از فرمود عذاب از ایشان مرفوع نماید آورده اند که بعد از نجات اهل بنوا یونس علیه از سکن خود منوجه شهر گشت تا معلوم نماید که حال قوم یکجا رسیده در بین شخص را دیده از این معنی از آن شخص استعلام نمود و آن شخص صورت واقعه را تفریر نمود یونس تنگدل و غضبان

نقصین بنی یونس

نقصین بنی یونس

شد و باز گشت بتصور آنکه اگر بماند و میان قوم رود شاید او را که اب خوانند و منقول است که یونس بعد از آن
رفع عذاب الهی از قوم با اهل و اولاد خود بکار در یافت و در آن موضع سفینه یافت بران جمعیت از اهل
ان الناس نمود که از ابا توابع سفینه را آوردند و از اب بگذاشتند مردم کشتی در جواب گفتند کشتی ما اگر آن است
بعضی از توابع خود را بدینجا آورد و برخی را در سفینه دیگر که در عقب است پس یونس علیه زمره متعافان
خود را در آن کشتی نشاند و خود را در پیشتر کشتی دیگر با پسران و بعد از لحظه نظر او بر سفینه افتاد و میگوید
ان جانب شد که از ایشان الناس مراقت نماید در این پایه یک پسر را غریبه را از اب افتاد و کشتی چو تیرا بطرف
مئات داد و پسر برگشت اگر که در بود چون انجناب ان مصیبت عظمی را مشاهده کرد دانست که فرار از قوت
مقبول در گاه کبریا نبوده پس در کشتی نشست تا بمعلقان خود ملحق گردد چون به آن دربار رسیدند با هم قرار
بچون کشتی در وسط اب با پسران و از جربان باز ماند اهل کشتی متحیر و مضطرب گشتند و از میان دیگر که
از زمین و بیابان میگذاشتند میسر شدند که حال کشتی که بجای مانده باشد چیست اهل سفین این جواب دادند
که ما هم نمیدانیم یونس علیه فرمود اگر شما نمیدانید من میدانم گفتند اگر تو میدان بزگو فرمود که بنده از خداوند
خود گریخته و در این اثنا در کشتی نشسته تا او را بدو بیاورند از بدو محالست که سفینه شما حرکت کند گفتند که آن
بنده کدام است فرمود منم چون ایشان میدانستند که انجناب پیغمبر خداست گفتند شما که ما را از اب انداخته
بلکه امید ما آنست که بیکت وجود شریف تو ما از این بله خلاص شود یونس علیه فرمود قرعه منیم بنام هر که
در آمد و برادر اب افکند پس انجماعت بقرعه عمل نمودند بنام یونس علیه در آمد حضرت نبوی با و الناس نمود که
او را در اب افکند ایشان ابا و امتناع نمودند و گفتند قرعه گاهی مقرون بصواب و گاهی مقرون بخطاست نوبت
دیگر قرعه زدند همچنان بنام آنحضرت در آمد ناسه نوبت و بر ویته ناچهل نوبت پس انجناب خود را در اب افکند
قال الله سبحانه و تعالی ان یونس بن المرسلین اذ ابوی الی الفلک المشحون فساءهم من المدحضین بدو رسیده یونس
از جمله فرستادگان است یاد کن ای محمد زمانیکه او بگریخت از قوم خود و پناه آورد به کشتی که مملو بود از
مردمان و امته ایشان مکشوف باد که ابا و در اصل لغت گریختن بنده است از مولا و خود و چون یونس علیه
بدون اذن پروردگار خود از قوم گریخت اطلاق ابا و در کمال حسن باشد فساءهم فکان من المدحضین
پس قرعه زد با اهل کشتی پس گشت یونس بقرعه بر افتادگان یعنی در جمیع نوبت قرعه بنام یونس بر آمد الفصه
چون اهل کشتی یونس را بدو با افکندند و با انجناب خود را بدو با انداخت حق سبحانه و تعالی امر فرمود بپاهای که
مانند کوه عظمی بود که بجهت آنکه یونس ترك است کرده و بدون اذن از میان قوم بیرون آمد میخواهم چند
روز او را در شکم تو محبوس نمایم باید که او را فرو بری و نیک محافظت نماز که هیچ جراحت پیدا او نرسد پس نماز

یونس علیه السلام
در شکم ماهی

یونس علیه السلام
در شکم ماهی

بفرمان حق تعالی بیکبار بونس زافر برد فلنقه الموت و قوملیم پس فرورد ماهی بونس زادر خالی که از
بجهت ترانه ندب مستحق ملامت و سزا و عتاب بود و با آنکه ملامت کنند بود نفس خود را که چرا ترک ندب نمود
منقولست که چون ماهی بونس علیه زافر برد حق تعالی بآن ماهی الهام نمود که با سپهر خود را طعمه توفیق
ندادیم بلکه بجهت امتحان و ابتلاء چند روزی شکم تو را محبس و قرار دادیم پس باید اسبی با و زیاده و پوست
او را خراشیده و اعضا او را نیاز داری و ترکیبش را از هم بپری و همچنانکه مادر تربیت طفل خود را کند او را تربیت
نمائ و منقولست که حق تعالی بخوف عادت حفظ حیوة او میگرد در شکم ماهی بدون استنشاق هوا و گویند
که آن ماهی هر ساعت سر از آب بیرون میآورد و نفس میکشد و باز بدربار میفرست و آورده اند که حق سبحا و تعالی
شکم ماهی را مانند آبگینه گردانیده بود که جمیع عجایب و غرائب هفت دربار را ببیند و مرویت که چون ماهی بونس
زافر برد ماهی دیگر بیامد و آن ماهی زافر برد و دیگر اند بگریه را ببلع داد با جمله مدت چهل روز بونس علیه
در شکم ماهی محبوس بود و با عتذار و استغفار قیام نمود و کلمه لا اله الا انت سبحانک ای کنت من الظالمین
بر زبان میراند پس برکت تسبیح و ذکر او خدای مهربان برود و او را از زندان امتحان نجات داد و گرنه بیشتر از آن
او را محبوس میداشت قال سبحانه فلو لا انه كان من المسبحین لبث فی بطنه الی یوم یبعثون پس اگر نه از آن بود
که بونس از تسبیح کند گان بود در اندرون ماهی هر آنکه در شکم ماهی درنگ کردی تا روزی که برانگیزد شوند مرد
یعنی روز قیامت پس برکت تسبیح و ذکر او را از زندان ابتلا نجات داد هر چند ماهی بالغه و بالغه و هو سفیم پس بیفکنیم
او را در ساحل بر زمین هموار یعنی محلی که خالی بود از درخت و گیاه و کوه در حالی که او بیمار بود یعنی ضعیف و نحیف
شد بود منقولست که ماهی بامر الهی بونس را در همان موضع که در کشتی نشسته بود از رهن بیرون افکند از
ابن عباس بن مسعود مرویت که چون بونس از شکم ماهی بیرون آمد مانند جوجه مرغی بود که اصلاً پرنده نشده
و بر زمین می طپد و صیقل زد حق تعالی یک بز کوهی را امر نموده میآید پشان در دهان او میگذشت تا وقتی
که پوست و عظم گشت و مجال اصلی خود برگشت و بر وایت دیگر چون ماهی انحضرت زادر ساحل دریا افکند
مانند طفلی که از مادر متولد شود پوست او چون گوشت سرخ بود و حق سبحانه و تعالی فی الحال درخت کدو بر او
اور و بایند که در سایه انشجره اسایش کند و اهوئی از اهوای صحراء بشیر دادن او ملهم گشت کما قال الله و انبتنا علیه
شجرة من یقطین و رو بایندیم بر سر او درختی از کدو و نایب نگاه خود را سایه کرد و از حرارت آفتاب و رانگاه
داشت در بعضی از نقاشی آورده اند که خاصیت درخت کدو آنست که مگس گرد آن نرود و حق تعالی بونس را بدو
کدو پوشانید که از آفت زباب آفتاب بمن باشد و منقولست که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله پرسیدند که
یا رسول الله چون است که شما کدو را بسیار دوست میدارید فرمود لا نهما شجرة اخی بونس بجهت آنکه درخت برادر

الحمامی من حیث
بما هی

درخت کدو

فصل ششم
در بیان
تاریخ
و سیرت
حضرت
پونش

من پونش بود (مؤلف گوید) که بقیه قصه حضرت پونش بر گشتن آنحضرت بوقوم در روز شانزدهم و روز بیست و نهم
این ماه ذکر خواهد شد آنکه بدانکه علمای اخبار و مورخان آثار اختلاف کرده اند در مدت مکث حضرت پونش در شکم
ماه و آنچه بنظر این حقیر رسیده هشت قول است (۱) چهل روز (۲) بیست روز (۳) چهارده روز
(۴) ده روز (۵) هفت روز (۶) سه روز (۷) هفت ساعت (۸) سه ساعت و در روز بیست و نهم
آمدن آنجناب از شکم ماه نیز خلافت و آنچه بنظر این حقیر رسیده از روایات خاصه عامه نه قول است (۱) اول محرم
(۲) بیستم محرم (۳) هفتم محرم (۴) نهم محرم (۵) دهم محرم (۶) پنجم شوال (۷) چهارم ذیقعد
(۸) چهارم ذیقعد (۹) بیست و دوم ذیقعد و اصح قول چهارم است کما ذکرناه مؤلف گوید که جمع
کردن میان اخبار و روایات مختلفه که وارد شده در مدت مکث حضرت پونش علیه در شکم ماهی در روز
بیرون آمدن آنحضرت از شکم ماهی شکل است و بعضی موافق روایات عامه بوجه تفسیر وارد شده است و اما
خطای آنجناب و اولی بود چه آنکه اولی نسبت باوان بود که با وجود بدیهای قوم با ایشان در مقام شفقت
و مهر نایب باشد و از برای ایشان شفاعت کند و منظر امر الهی باشد و نکرد پس حقیقاً او را نادیدنی و در
ضمن نادیدنی مرتبه او را عظیم گردانید و عجایب روایات را باها را با و نمود و از این جهت معراجی برای او قرار داد و غضب
آنحضرت بر قوم بجهت کفر و بدیهه ایشان بود و گمان بردن او که خدا بر او تنگ نخواهد گرفت از جهت همت
و ثوق و اعتماد او بود و لطف و مرحمت پروردگار خود و اقصای چهارم روایت مصباح کفعمی و توضیح المفا
و انوار نه اینست در این روز حضرت مرید بن عمران متولد شد و در تقویم المحسنین و تقویم الشریعه و اختیارات نیز
ولادت مرید را در این روز نوشته اند و در تاریخ النوارینج گوید که ولادت مرید پنجم هزار و پانصد هفتاد و
دو سال بعد از هبوط آدم بود و نیز گوید که پدر مرید یوسفیم خوانند و بعد از آنش گویند و گروهی عمران را
ازجاء اینباء شمرده اند و ضمیمه عمران انائی نام داشت و عربان از اخته خوانند و اما کیفیت ولادت مرید را ثقات
از مفسرین و مورخان چنین مرقوم داشته اند که عمران بن ماثان پدر مرید از اولاد سلیمان بن داود و پسر عم حضرت
زکریا بود و جمیع اخته جدّه علیه علیه خواهد بود که زوجه حضرت داود علیه بود و از داود و چند فرزند
وخته عقبه بود و هر چند جد و جد میگرد و برافزیند نمیشد ناپیرشد و این حسرت در دلش بود از قصه روز در
کبر سن و هنگام پارس از ولادت در سائیه درختی نشسته بود ناگاه مرغی را دید که با منقار بیضه خود را شکست و جوجه
از آن برآمد فحنت الی الولد و تمسکه پس اشتیاق فرزند را در او زپاد شد و از روی ولد نمود و گفت چه نیک بود که
خداوند مرا پسر عیانت مفرمود پس از رویت رع و زار و رویدرگاه الهی آورد و گفت خداوند مرا فرزند
صالح عیانت فرما که بندگ تو نیگو کند در حال و اهدایت مسئول او را اجابت نموده همان زمان خایض گشت

فصل ششم
در بیان
تاریخ
و سیرت
حضرت
پونش

در روضه

ال عمران آیه ۳۱

و این کلمه را در سجده
بگوید که خداوند
مهربان است

و این کلمه را در سجده
بگوید که خداوند
مهربان است

و بعد از وقوع طهر یا غلبه شاد و پس از ظهور آثار جمال بند کرد که اگر در این تولد اسی طفل رحم زسد و بار بار
فرود آید و فرزند خود را محسوس کند و معنی محسوس آنست که بشغل دنیا اشتغال نداشته باشد و بجز عبادت حق
واجب او نبود و خدمت سجد بیست و یکبار و دیگر نیز در چنانکه حق سبحانه و تعالی از قول او حکایت
فرماید و این قائل است که هرگز از این رتبه ای ندانم که ما به بطنی محسوس را انقبیل منه انک انت السميع العليم
یعنی ای محمد پادشاه کن زمانه را که گفت زن عمران ای پروردگار من بد رستی که من نذر کردم برای تو آنچه
در شکم من است که از او کرده باشد پس قبول کن آنچه نذر کردم بد رستی که تو شنوائی سخنی را که در باب نذر گفته
و دانای بقصد من که در این نذر من رضای تو خواهم و نیز گفته اند که محسوس یعنی از او کرده شده از تعلقات دنیا
و مقصود حتم از این گفتار آنست که او را مشغول نشازم باموید بنو نه نا خاص قورا پرستی کند خدمت خانه تو
بنماید و هرگز از سجد بد و نشود و چنانکه زند باشد در آن مکان شریف بوده باشد در تقصیر منج الصالحین
آورده که در آن زمان خدمت سجد قدس امر محمد میدانشند و از اعظم عبادات میشمردند و فرزند آن
خود را برای این کار نذر میکردند تا از او برویند و اب زنده و در آن چراغ روشن کنند و تا امر ضروری
پیش نیامد از آنجا بیرون نیامدند تا این بلوغ و بعد از آن ایشان را محسوس می نمودند همان مکت کردن بیرون
و رفتن و هیچ کس از این بقاء و علمای ایشان نبود مگر آنکه یک فرزند پاد و فرزند خود را محسوس گردانید و در شریعت
ایشان مشروعت است این نذر و در پیران ایشان بود چه آنکه زبان بواسطه عذر و بیکه دارند شایسته این معنی بنویسند
و چون مرید مولود شد مادرش حتم و پدرش عمران بنا بر عدم قابلیت تحریر و متحریر و متفکر شدند و بعضی
از مفسرین گفته اند که عمران پدر مرید قبل از بار نهادن حتم بجوار رحمت الهی بیوست و چون حتم وضع حمل
نمود خیز و اند و هنالك شد و بر سید اعجاز و محسوس گفت رتبه ای رضعها انی و الله اعلم بما وضعت
و کتب الذکر کالانثی ای پروردگار من بد رستی که بار نهادم در خالتی که فرزند من دختر است و نیست
پسر نهانند دختر را ای خدمت سجد و این تمسکها امره و این اعبد هابک و ذریتها من الشیطان
الرحیم و بد رستی که نام خادم او را مرید بر و اب مفسرین مرید یعنی خادم است و بعضی گفته اند که مرید بمعنی
امته الله است یعنی کنیز خدا و در جنات الخلود گوید که مرید بنان عمره بمعنی عابد است و یا بمعنی هبة
است بعلت آنکه مادرش حتم فرزند از خدا خواست که نذر بیست و یکبار کند حق تعالی او را بوجه هبه نمود
و مرید است که چون حتم مرید را نام نهاد گفت ای پروردگار من بد رستی که من در پناه تو در میآورم او را و
فرزند آن او را از وسوسه شیطان رانده شد و برکت دعا حتم بر روزگار مرید و عیبی رسید از مس شیطان
محفوظ ماندند و در خبر است که هیچ مولود نیست مگر آنکه شیطان در وقت ولادت او را مس کند تا از مس

نیم روزی
در یک روز
نیم روزی
در یک روز

شیطان فریاد بر کشد الا مری و پس از آن صورت محفوظ و محروس ماندند برکت دعا و حقه الفقه
از آن وحی الهی حقه قبول انداخته و جواز محتر بودن او بر حضرت زکریا که پیغمبر از زمان و مقتدا صاحب مدح بود
نازل گشت که ما این دختر را بجای پس قبول کردیم که در مسجد اقصی محتر باشد فَمَقْبَلَهَا رَبُّهَا يَقْبُولُ حَسَنَ
وَأَبْنَاهَا نَبَانًا حَسَنًا پس بدین مرتبه زکریا پروردگار او پذیرفتی بنکوحته خدمت نمائید خود چه راضی شد
بانکه او بجای پس باشد در خدمت بیت المقدس و بروی پایند او را یعنی نشو و نما داد او را نشو و نما بنکوحته
یعنی توفیق داد او را تا پرورش یافت بر صلاح و عصمت و سداد و معرفت برو چهیکه چون بنه سالک
رسید با انواع عبادات بر همه اخبار غالب شد و گویند که پرورش و حسن تخلق او بود با خلاق ربانی آنکه
مؤلف گوید پوشیده نمائید که در روز ولادت حضرت مریم علیها سلام نه خلافت و آنچه از کتب علماء
و انوار بنظر این ذره احقر رسیده قول است (۱) هم محترم چنانکه ذکر نمودیم (۲) هم محترم (۳) هم
رسید لاول چنانکه هر یک با اشاره بماخذان در جای خود بیاید انشاء الله و آنچه پنجم در این
روز حضرت یحیی بن زکریا علی نبی و اله و علیه السلام متولد شد چنانکه در توضیح المفاسد انوار نعمانیه و تفهیم
المحسنین است و در اخبارات و تفهیم الشریعه و وقایع الشهور نیز مذکور است و بعضی ولادت یحیی را در هم
ایماه نگاشته اند چنانچه در مجلس بیاید الله تعالی بدانکه مشهور است که مادر یحیی ایشاع بود و خلافت
که ابا ایشاع خواهر مریم بود یا خاله او و در حدیثی از حضرت صادق علیه السلام منقولست که نام مادر یحیی کلثوم
بود بالجمله چون زکریا علیه السلام از حق تعالی طلب فرزند نمود بتفصیلی که سابقا در اول محرم بیست تحریر یافت
بعد از دعا سر سجده نهاد و تضرع می نمود که ناگاه خدا تعالی باجاب دعا و اندام او باز گریه انا نبشرك بغير
اسم یحیی ای زکریا بدو سبب که ما بشارت میدهم تو را پسری که نام او یحیی است لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا
بنافردیم مرا و زاپیش از این همنام یعنی هیچکس قبل از او با این اسم مستی نبوده و این موجب مرتب شرف است
و بعضی گفته اند که سبی در اینجا بمعنی مثل و شبهه است یعنی هیچکس زاپیش از او بصورت و هبت و خلق نکرده
و تمیبه مثل سبی بجهت این است که هر یک از متماثل و متشاکل بجهت تشاکل و تماثل با اسم صاحب خود سبی
میشود پس بجهت این هر یک سبی صاحب خود باشند و گفته اند که عدم مشابهت یحیی علیه السلام بجهت این بود که حضور
بود و اصلا متماثل بنان نبود و با از جهت آنکه از زن عاقر بوجود آمد و بغیر از هیچ فرزندی از زن عاقر حاصل
نشد و با بجهت آنکه حق سبحانه متولی نسبه او شد و از ابا یوین او دانگداشت مع الجمله چون زکریا بشارت
فرزندشید از روی تعجب و تاسف استعلام عرضه داشت رَبِّ اِنِّیْ اَکُوْنُ لِيْ غَلَامٌ و کَانَ امْرَاَتِيْ عَاقِرًا
وَقَدْ بَلَغْتُ مِنَ الْكِبَرِ عِتِيًّا ای پروردگار من چگونه مرا پسری باشد و حال آنکه زوجه من نازا بنده است

سوره مریه
آیه ۷

چون که از
نیم روزی
در یک روز
نیم روزی
در یک روز

و من از کبر سن بحالت ضعف و نحافت رسیدم و بحالت پیری جفاف بر من رو نموده و از حد قوت ایلات
در گذشتم و مرده پست که در آنوقت زکریا هم صد و بیست سال داشت و زوجه اش نود و هشت سال و حاصل
آنکه حضرت زکریا با از رو تجب عرض کرد بار خدا باد و وقتی که ما جوان بودیم استعداد آن نداشتیم که از ما فرزندی
بعمل آید و اکنون که بنفایت پیری رسیدیم و مفاصل ما سست شده و نطفه در پست ما نماند و با هیچ نوع از ما
فرزند بوجود آید و گویند که غرض از این سوال این بود که جواب آن موجب بقای اهل ایمان شود و اگر نه
معتقد زکریا هم در اول و آخر بر هیچ واحد بود در اینکه حقیقتا غنی بالذات است از اسباب و از حسن مقو
ل است که این سخن استخبار بود از کیفیت ایلات یعنی بار خدا یا آبا یا ما را جوان خواهی نمود یا با همین حال پیری
اطهار قدرت خواهی فرمود قال کذلک گفت فرشته بامر خدا در جواب او که ای زکریا چنین است که تو
گفتی یعنی در همین حال پیری ولد موعود برای شما موجود خواهد شد و بعد از آن برای اطینان زکریا تکرار
کلام فرمود قال رَبِّکَ هُوَ عَلٰی هٰذَا شَهِیدٌ وَ قَدْ خَلَقْنَاکَ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ تَكُنْ شَیْئًا کَانَ
که افریدن فرزندان از دو شخص پیر بر قدرت من آسان است بدرستی که ما افریدیم و بوجود آوردیم تو را در حال
که چیزی نبود و معدوم صرف بود و حاصل آنکه چنانچه تو را از کم عدم بوجود آوردیم همچنین قادر خواهیم بود بر
ایجاد فرزندی برای تو در سن پیری چه از آنکه عجز و رجوع تو و آنچه مانع قبول ولد است پس است از این دلالت با جمله
و کَرِّبَا عَلَیْکَ از این بشارت سرور شد ما ندانست که آنقدر نزد عنقریب بوجود خواهد آمد و با بعد از مدتی نظر خوا
رید از این جهت عرض کرد رَبِّ اجْعَلْ لِّیْ اٰیَةً اے پروردگار من علامت و نشانه برای من قرار ده که بدان قرب
و وقوع این واقعه را معلوم کنم و آن استدلال نما بر رسیدن زمان وجود ولد حق سبحانه و تعالی و حی فرمود اِنَّکَ
اَنْ لَا نَتَکَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَ لَیَالٍ سِوَا عَلَامَتٍ وَ نَشَانَةٍ تُوْبَرَانِ است که سخن ننوائی گفت با مردمان سه شبانه
در خال آنکه سوی الخلق و تندرست باشی نه اینکه عدم قدرت تو بر تکلم بجهت علی باشد از حضرت ابی جعفر علیه السلام
منقول شد که انما ولد یحیی بعد البشارة له من الله بنحس سنین یعنی بعد از گذشتن پنج سال از این بشارت بجهت
متولد شد و از قناده و سگ روایت است که بعد از این بشارت روزی زکریا هم قرائت زبور میکرد و به شیخ و قلیل
مشغول بود که ناگاه زبان او بسته و اصل نتوانست سخن گوید و گویند زبان او در دهان بزرگ شد و روحی که
بر تحریک آن قادر نبود و مردمان بنا بر عادت خود بر در مسجد منتظر بودند که زکریا هم بیرون آید و در مسجد بگفت
با وی نماز کنند و گفته اند که حضرت زکریا علیه السلام در روز از غریزه که داشت در وقت نماز صبح و خفتن بیرون می
آید و آن میگفت و بنی اسرائیل با او نماز میکردند و چون وقت وعده خدا رسید و نتوانست با مردم سخن بگوید
در وقت مقریر بیرون آمد و بد خدا اشاره کرد که نماز کند آید و بر ولایتی بر زمین نوشت که نماز کند آید و شیخ

از روایت
حضرت زکریا
علیه السلام

منزل از روایت
حضرت زکریا
علیه السلام

نیکو خلقی
بایک و اشک
متولد شد و در روز
سه

گویند پروردگار خود را و بوظایف شکر او قیام نمایند در بامداد که قبل از طلوع شمس است و در شامگاه که بعد از غروب افتاب است کما قال الله تعالی فخرج علی قومیه من الخراب فآوحی الهم ان سبوا بکرة و غمیباً مرویت که چون قوم بر عدم قدر او بر تکلم اطلاع یافتند دانستند که اجابت دعای او بفعل آمده مسرور و خوشحال شدند بالجمله چون حضرت یحیی همیشه متصف بصفات جید و متمم باخلاق محمود بوده لاجرم محبتنا و تعالی در باره او فرموده و سلام علیه یوم ولید و یوم یموت و یوم ینبعث حیاً و سلام ما بر او است در روزیکه میمیرد و روزیکه برانگیخته میشود در حالیکه زنده باشد و مراد بسلام خدا نزل رحمت و تجت او است بر او در دنیا و آخرت و بعضی از مفسرین گفته اند که مراد سلامت و ایمنی بوده است از غم و اغوای شیطان در وقت تولدش و از عذاب قبر بعد از وفاتش و از هول و وحشت رستخیز در روز قیامت و تخصیص این سه وقت بدن که بجهت انستکام این سه وقت او حرم موطن است برای بنی آدم چنانکه مولود چون متولد شود خود را خارج میکنند از آن مکان مطمئن که در او بوده و چون وفات کند چیزهایی که هرگز ندیده مشاهده میکنند و در قیامت پو میگویند کرد خود را در محشر عظیم برهول می بیند و بند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که چون یحیی علیه السلام متولد شد او را با آسمان بردند و از طرفهای بهشت او را غذا میدادند و چون او را از شهر بازگرفتند به پدرش فرستاد و در دود و دهر خانه که بود از نور و دوی او انخانه روشن میشد و تمیبه آنحضرت یحیی بجهت انستکه زنده شد از دم عاقره که در حکم مرده بود و با از جهه انکه و دم مادر مرده که در عقریت مانند مرده بود بواسطه او زنده گشت و با انکه تمیبه آنجناب باین اسم بجهت انست که دین خدا بد دعوت او جوة یافت و در بحال الانوار گوید سماء الله تعالی لهذا الاسم قبل مولد یعنی خدا تعالی پیش از ولادت او را با یحیی نام نهاد و قبل از آن حضرت احدی را به نام او نکرده بود و از ابن عباس مرویست که تمیبه آنجناب باین اسم بجهت انست که حق تعالی زنده گردانید او را بپیمان و قتاده گفته است لانه سبحانه و تعالی احب الیه بالنو تمیبه آنجناب باین اسم برای ان بود که زنده گردانید خدا تعالی دل او را بنور نبوت و در تفسیر نهج الصادقین گویند که این وجه تمیبه بر تقدیر انست که یحیی لفظ عربی باشد و ظاهر انستکه لفظ یحیی است انشهی و قصه خوف و بکاء حضرت یحیی علیه السلام با وجود عصمت او در غایتها است و در بعضی از کتب معتبره با ساینده صحیح روایت شده که وقت قلب خدا پرست او میرتب بود که چون احوال قیامت استماع مینمود و فی الحال دلش مضطرب میشد مرغ روحش در اضطراب و اهتزاز میامد و از لباسهای قناعت میگرد و از طعام میان خشک کف میخورد و در جهان الکی توریته را حفظ کرده بود و در ده سالگی بر جله از احکام شرع واقف شده بود و با چنین قدر و مرتبه چندانان گریسته بود که گوشت و پوست از رخسار مبارکش فرو ریخته بود و همین رنگ و بی و استخوانی مانده بود

نیکو خلقی
و بهر سبب
نیکو خلقی

و مادرش از سر شفقت دوباره پشیمه بر مَرَّ آب ریخت و فاده بود و هر لحظه از او می داشت و می فشرد و باز بچه
 خود می نهاد و روزی زکریا علیه السلام عرض کرد الهی من فرزند از تو خواستم که سرور سپند و راحت جان من باشد این
 فرزند سرور از سپند من بیرون برد و داغ عنا و نج بر جان من نهاد و بگرتم جل گریه و ناله او ندارم خطاب رسید
 ای زکریا تو از من فرزند خواستی ای پاهنده که صفت اولیاء گریستن و ناله و بار محنت و شقت کشیدن است
 چه از روزی که بساط محبت بگشایند و علم و شوق در عالم عشق ما بر پا کردند همه مرادها و زخما را جمع کردند
 آتش در آن زدند و تخم حسرت و ناامید در زمین دل انبیاء و اولیاء و راه روان خدا پاشیدند بالجمله خود
 بچی علیه السلام بر تبه بود که در مجلسی که انجناب حاضر بود زکریا از عقوبت الهی سخن نمی گفت و جز شرح آثار رحمت
 نامشاهی می کرد چه آنکه بچی را قوه استماع ایات خوف و وعید ربانی نبود و اگر از آن باب شمه شنید از گریه
 هلاکت نزدیک میشد و مرویست که لباس آنحضرت از لپ خورنا و خوراک او برک درخت بود و در بحار
 الانوار است که انجناب نان جو می خورد و روزی شیطان بر او گذشت دید انجناب گرده نان جو در نزد خود دارد
 شیطان گفت انت ترغم انک زاهد و قد ادرخت ریحف شعیرای بچی تو گمان میکنی که زاهد و حال آنکه
 گرده نان جو دخیله دارد بچی فرمود یا مَلْعُونُ هُوَ الْقَوْتُ اِنْ بَكَ قَوْتُ و بَكَ خَوْرَاك بَشِ بَشِ شَطَانُ
 گفت ان اقل من القوت بکفی ان بموت بد رسته که نزار بک خوراک هم کفایت میکند برای کسیکه میبرد پس حق
 سبحانه و تعالی وحی فرمود بچی اعقل ما بقول لک در باب سخن او را و در کافی از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام
 روایت است که کان بچی بن زکریا بکی لا یضحک و کان عیسی بن مریم یضحک و بکی و کان الذی یصنع علیه
 افضل من الذی کان یصنع بچی یعنی بچی بن زکریا میگریست و منی خندید و عیسی بن مریم میگریست و
 میخندید و آنچه عیسی میگردید بهتر بود از آنچه بچی میگرد **مؤلف گوید** که بسیاری از احوال حضرت بچی
 و کیفیت شهادت آنحضرت در شانزدهم ماه صفر ذکر خواهد شد انشاء الله **واقعه ششم** در عاشیه جلد
 اول بحر المصاب از کتاب سرور المؤمنین مؤلف جناب میرزا محمد هادی نایینی از مقل فاضل هند نقل نموده که
 چون امام حسین علیه السلام بزین کربلا مبتلا شد در عصر ناسو غازیید رخسار خود را بقاسم فرزند برادر خود نزدیک
 نمود و اخرا قصه **واقعه هفتم** در روز پنجشنبه نهم محرم سال شصت و یکم هجری در جدیره بن بد تمیمی با نامه
 ابن زیاد وارد کربلا شد در ترجمه تاریخ طبری است که عیبد الله بن زیاد نامه نوشت برای عمر بن سعد مرید
 از سر هنگا را طلبید که نام او جدیره بن بد تمیمی بود پس باو گفت که این نامه را بعمر بن سعد برسان اگر در وقت
 خواندن این نامه الفود شروع بچنک نمود نیک باشد و اگر نه او را در بند کن و بسو من بفرست و لشکرا را بگوها
 باشند نامن ایشان را منتره فرستم پس چون جدیره بن بد بکربلا آمد نامه را بعمر بن سعد داد و پیغام ابن زیاد را باو

بچی علیه السلام
 در تاریخ طبری
 در تاریخ طبری
 در تاریخ طبری

در تاریخ طبری
 در تاریخ طبری
 در تاریخ طبری

بچی علیه السلام
 در تاریخ طبری
 در تاریخ طبری

در بیان
جبر و اختیار
و کمال
و کمال
و کمال

و مانند همان وقت عمر بن سعد سوار بر اسب شد و سپاه را گفت سوار شدند الا اخوه و در مقام زخار گوید
که چون عیسی بن زبارة طاولت عمر بن سعد با حضرت سید الشهداء صلوات الله علیه بنحی شد جوهر بن بدر
التمیمی را که یکی از سرهنگان بود بکربلا روانه نمود و گفت اگر ابن سعد را ببینی که در کار حرب با همال کند او را
در بند کن تا اشرار دیگر را بفرستم چون جوهر بن برادر افتاد عیسی بن الله بیم کرد که او عمر را حبس کند و لشکر ضائع نماید
لذا شمر را با آن نامه از پس او روانه کرد از سعد بن عقیله روایت شده که او گفت من با عمر بن سعد از حرارت هوا
در تاب در آمده بودیم که مرد آمد و بگوش عمر گفت که ابن زبارة جوهر بن بدر را فرستاده که تو اگر در کار جنگ اهمل
و در تو زانو کردن زنده چون عمر ابن را شنید برجست و سلاح جنگ بر خویش داشت کرد و بر اسب برآمد صلا کار را
در زاد واقعه هشتی بر روایت ارشاد میفید و بخار الانوار و قهقام زخار در عصر روز پنجشنبه قهرم ششمین
زی الجوشن با نامه ابن زبارة بکربلا آمد و در منظم ناصر و ذریعة النجاة و بیارے از مؤلفات دیگر نیز در و شمر
را بکربلا در این روز نوشته اند و از کلمات صاحب تاریخ مستفاد میشود که در روز شمر بکربلا در روز
هشتم محرم بوده و از روایت کاشفی و بعضی از کتب دیگر مستفاد میشود که شمر لعین در واسط ده اول محرم
بکربلا آمد و چون در شب هشتم محرم از ملاقات حضرت امام حسین علیه السلام با ابن سعد مطلع شد بجهت تغییر
و شیطنت فی الحال سوار شد بکوفه آمد و دوباره با آن صحیفه مشؤمه در عصر ناسو غایب بکربلا عود نمود و
مؤید این آنست که در کشف الغم و بخار الانوار مکتور است که بعد از آمدن عمر سعد بکربلا اول کسی که از کوفه
بیرون آمد برای جنگ با حضرت امام حسین علیه السلام شمر بن ذی الجوشن بود و او را با چهار هزار سوار و بر دواتی بانه هزار
سوار غار من جنگ شد و آمد او بکربلا قبل از روز نهم محرم در تاریخ اعظم کوفه و مقتل ابی مخنف نیز مکتور است
علی الجمله چون عمر بن سعد مناجزه و مخاریب حسین علیه السلام را مکره میداشت و حتی المقدور از آن عمل استنکاف مینمود
لذا در این باب رسول و کتاب بعید الله زیاد انفاذ میداشت که تا تواند خود را از این کار بمالمت برهانند بولفج
اصفها فی در مقابل الطالیبن گوید ابن سعد رسول و پسر زبارة فرستاد که حسین علیه السلام بگوید که مهر و موی
پزند و با آنکه بر میگردم بدانجا که آمده ام و یاد ریکی از ثغور مسلمین ساکن شوم و مظنون عمر بن بود که عیسی
از وی قبول خواهد کرد و نوشت که لو سلك هذا بعض الدیلم و لم تقبله ظلمت اگر یکی از اهل دیلم این را از تو
مسئلت بنماید و تو قبول نکنی بر تو ظلم کرده باشم یعنی ابن حسین فرزند پیغمبر است البته از وی قبول خواهی کرد این زیار
با و نوشت با بن سعد طعت فی الراحة و رکت الی دعة ناجی الرجل و قال له و لا ترض منه الا ان ينزل علی حکم ای پسر سعد
طمع باستراحت و میل بسکونت کرده البته با حسین مناجزه و مخاریب بنما و بغیر از انقباض بحکم من چیزی دیگر از او نپذیر
انگاه شمر بن ذی الجوشن را گفت که با این نامه بکربلا رو و مضمون آن را بعمر بن سعد تکلیف کن اگر آنچه نوشته ام

عمر
بالفتح و عدل بخا
ادردن و حاضر
شدن شمر
بن ذی الجوشن
بکربلا
فرستاد

بپای بردن فرمان او باش و اگر عصبان و در دسرا و از دمن فرست و اما در لشکر تو را مسلم است و در روضه
 الشهداء گوید که چون شمر شنید که عمر بن سعد در شب رفته و با حنین علیه سخن گفتند الحال بکوفه آمد و با پسر
 زیاد گفت که میان حنین علیه و پسر سعد رسل و رسائل واقع است و در شب با یکدیگر ملاقات نموده و تدبیرها
 میکنند و حقیقت این حال معلوم نیست این زیاد در غضب شد و نامه نوشت به سعد که من تو را اینجا به حنین فرستادم
 نه بمصاحبت او و بشنوم که با هم کلام و پیام دارند اگر این کار از دست تو بر نیاید من شود و بیکه بنام تو نوشته ام باز فرست
 و پسر سالار لشکر با شمر بن ذی الجوشن گذار و بر وایت شیخ معبد و ابن سعد بدین مضمون نامه بعید الله زیاد
 نوشت که اما بعد فان الله قد اطفئ النار و جمع الکلمة الخ و ما تفصل این نامه را با نامه ابن زیاد که در جواب
 او نوشت در هشتم اینماه ذکر نمودیم فراجع بالجمله شمران مکوب مشوم را برگرفت و بالشکرهای امداد و بخشه
 فم محرم و ارد کرد بلا شد و چون نامه را با ابن سعد رسانید و عمر از مضمونش مطلع شد گفت لا اهلا بك و
 لا سهلا يا ابرص لا قرب الله ذاك ولا آرق مزارك و قبح ما جئت به سوگند بخدا که هیچ سزاوارتر حب و
 ترجیب نیست ای مبروص خدا خانه تو را از آبادیها دور افکند و قبر تو را از نظرها محو و مستور دارد و زشت کند
 چهره را که تو آورده و الله لقد ثبتت عما كان في غمره و افدا عن و لكنت شيطان فعلت ما فعلت قسم
 بخدا که تو را ای و را بر نافی و عمر و از دیگرگون ساختی و مرا اینه بجهت که او کردن می نهاد و لیکن تو شيطان مرده
 کرد آنچه کردی و چون نامه ابن زیاد را بحضورت عرضه داشتند فرمود معاذ الله ان انزل علی حکم ابن مرجانه ابدا
 حاشا که من در تحت فرمان ابن مرجانه درایم **واقعه نهم** امان دادن شمر لعین با و لا دام المؤمنین
 در ناسخ التواریخ گوید انگاه که ابن زیاد از ماطله ابن سعد برنجید و او را مکوب نمود و شمر بن ذی الجوشن
 را فرمان داد که ان کتاب ما خور خود دارد و بالشکر خود بکر بلا رود و جریر بن عبدالله بن مخلد کلابه از جاء
 برخاست و گفت ایها الأمير مرا سخن است اگر فرمان رود بعضی سامان ابن زیاد گفت بگو ناچه دارد گفت گاهی که
 علی بن ابیطالب در کوفه سکونت داشت دختر عم مرا که ام البنین نام داشت بجهاله نکاح خویش را آورد و از او چهار
 پسر متولد شد نخستین عبدالله دوم جعفر سیم عباس چهارم عثمان و این چهار تن عم زادگان من باشند اگر اجازت
 فرمائی ایشان را مشور و رقم کنم و خط امان فرستم و این بزرگ عطاء است که در حق ما کرده باشی ابن زیاد گفت ایشان را
 امان دادم صور حال را رقم کن و بدیشان فرست تا از هول و هرب بپایانند جریر بن عبدالله بن مخلد این صور را
 نامه کرد و غلام خویش را که عرفان نام داشت طلب نمود و گفت باید تعجیل بکر بلا رود و این نامه را بدست عبدالله و
 جعفر و عباس و عثمان دهی و مکران باش که جز این چهار تن کس از این نامه آگاه نشود پس عرفان ان مکوب را مأخوذ
 داشت و شاب زده طی طریق کرده بکر بلا آمد و ان نامه بعباس برادران رسانید پس چون ایشان ان مکوب را قرا

بپای بردن فرمان او باش و اگر عصبان و در دسرا و از دمن فرست و اما در لشکر تو را مسلم است و در روضه الشهداء گوید که چون شمر شنید که عمر بن سعد در شب رفته و با حنین علیه سخن گفتند الحال بکوفه آمد و با پسر زیاد گفت که میان حنین علیه و پسر سعد رسل و رسائل واقع است و در شب با یکدیگر ملاقات نموده و تدبیرها میکنند و حقیقت این حال معلوم نیست این زیاد در غضب شد و نامه نوشت به سعد که من تو را اینجا به حنین فرستادم نه بمصاحبت او و بشنوم که با هم کلام و پیام دارند اگر این کار از دست تو بر نیاید من شود و بیکه بنام تو نوشته ام باز فرست و پسر سالار لشکر با شمر بن ذی الجوشن گذار و بر وایت شیخ معبد و ابن سعد بدین مضمون نامه بعید الله زیاد نوشت که اما بعد فان الله قد اطفئ النار و جمع الکلمة الخ و ما تفصل این نامه را با نامه ابن زیاد که در جواب او نوشت در هشتم اینماه ذکر نمودیم فراجع بالجمله شمران مکوب مشوم را برگرفت و بالشکرهای امداد و بخشه فم محرم و ارد کرد بلا شد و چون نامه را با ابن سعد رسانید و عمر از مضمونش مطلع شد گفت لا اهلا بك و لا سهلا يا ابرص لا قرب الله ذاك ولا آرق مزارك و قبح ما جئت به سوگند بخدا که هیچ سزاوارتر حب و ترجیب نیست ای مبروص خدا خانه تو را از آبادیها دور افکند و قبر تو را از نظرها محو و مستور دارد و زشت کند چهره را که تو آورده و الله لقد ثبتت عما كان في غمره و افدا عن و لكنت شيطان فعلت ما فعلت قسم بخدا که تو را ای و را بر نافی و عمر و از دیگرگون ساختی و مرا اینه بجهت که او کردن می نهاد و لیکن تو شيطان مرده کرد آنچه کردی و چون نامه ابن زیاد را بحضورت عرضه داشتند فرمود معاذ الله ان انزل علی حکم ابن مرجانه ابدا حاشا که من در تحت فرمان ابن مرجانه درایم واقعه نهم امان دادن شمر لعین با و لا دام المؤمنین در ناسخ التواریخ گوید انگاه که ابن زیاد از ماطله ابن سعد برنجید و او را مکوب نمود و شمر بن ذی الجوشن را فرمان داد که ان کتاب ما خور خود دارد و بالشکر خود بکر بلا رود و جریر بن عبدالله بن مخلد کلابه از جاء برخاست و گفت ایها الأمير مرا سخن است اگر فرمان رود بعضی سامان ابن زیاد گفت بگو ناچه دارد گفت گاهی که علی بن ابیطالب در کوفه سکونت داشت دختر عم مرا که ام البنین نام داشت بجهاله نکاح خویش را آورد و از او چهار پسر متولد شد نخستین عبدالله دوم جعفر سیم عباس چهارم عثمان و این چهار تن عم زادگان من باشند اگر اجازت فرمائی ایشان را مشور و رقم کنم و خط امان فرستم و این بزرگ عطاء است که در حق ما کرده باشی ابن زیاد گفت ایشان را امان دادم صور حال را رقم کن و بدیشان فرست تا از هول و هرب بپایانند جریر بن عبدالله بن مخلد این صور را نامه کرد و غلام خویش را که عرفان نام داشت طلب نمود و گفت باید تعجیل بکر بلا رود و این نامه را بدست عبدالله و جعفر و عباس و عثمان دهی و مکران باش که جز این چهار تن کس از این نامه آگاه نشود پس عرفان ان مکوب را مأخوذ داشت و شاب زده طی طریق کرده بکر بلا آمد و ان نامه بعباس برادران رسانید پس چون ایشان ان مکوب را قرا

قال المجمع الاستشار من ثبت النبي انبيا من باب رجا اذا عطفت و رودة و ثبته عن مراد اذا حرقته عنه و عدله بغير غفلة

بپای بردن فرمان او باش و اگر عصبان و در دسرا و از دمن فرست و اما در لشکر تو را مسلم است و در روضه الشهداء گوید که چون شمر شنید که عمر بن سعد در شب رفته و با حنین علیه سخن گفتند الحال بکوفه آمد و با پسر زیاد گفت که میان حنین علیه و پسر سعد رسل و رسائل واقع است و در شب با یکدیگر ملاقات نموده و تدبیرها میکنند و حقیقت این حال معلوم نیست این زیاد در غضب شد و نامه نوشت به سعد که من تو را اینجا به حنین فرستادم نه بمصاحبت او و بشنوم که با هم کلام و پیام دارند اگر این کار از دست تو بر نیاید من شود و بیکه بنام تو نوشته ام باز فرست و پسر سالار لشکر با شمر بن ذی الجوشن گذار و بر وایت شیخ معبد و ابن سعد بدین مضمون نامه بعید الله زیاد نوشت که اما بعد فان الله قد اطفئ النار و جمع الکلمة الخ و ما تفصل این نامه را با نامه ابن زیاد که در جواب او نوشت در هشتم اینماه ذکر نمودیم فراجع بالجمله شمران مکوب مشوم را برگرفت و بالشکرهای امداد و بخشه فم محرم و ارد کرد بلا شد و چون نامه را با ابن سعد رسانید و عمر از مضمونش مطلع شد گفت لا اهلا بك و لا سهلا يا ابرص لا قرب الله ذاك ولا آرق مزارك و قبح ما جئت به سوگند بخدا که هیچ سزاوارتر حب و ترجیب نیست ای مبروص خدا خانه تو را از آبادیها دور افکند و قبر تو را از نظرها محو و مستور دارد و زشت کند چهره را که تو آورده و الله لقد ثبتت عما كان في غمره و افدا عن و لكنت شيطان فعلت ما فعلت قسم بخدا که تو را ای و را بر نافی و عمر و از دیگرگون ساختی و مرا اینه بجهت که او کردن می نهاد و لیکن تو شيطان مرده کرد آنچه کردی و چون نامه ابن زیاد را بحضورت عرضه داشتند فرمود معاذ الله ان انزل علی حکم ابن مرجانه ابدا حاشا که من در تحت فرمان ابن مرجانه درایم واقعه نهم امان دادن شمر لعین با و لا دام المؤمنین در ناسخ التواریخ گوید انگاه که ابن زیاد از ماطله ابن سعد برنجید و او را مکوب نمود و شمر بن ذی الجوشن را فرمان داد که ان کتاب ما خور خود دارد و بالشکر خود بکر بلا رود و جریر بن عبدالله بن مخلد کلابه از جاء برخاست و گفت ایها الأمير مرا سخن است اگر فرمان رود بعضی سامان ابن زیاد گفت بگو ناچه دارد گفت گاهی که علی بن ابیطالب در کوفه سکونت داشت دختر عم مرا که ام البنین نام داشت بجهاله نکاح خویش را آورد و از او چهار پسر متولد شد نخستین عبدالله دوم جعفر سیم عباس چهارم عثمان و این چهار تن عم زادگان من باشند اگر اجازت فرمائی ایشان را مشور و رقم کنم و خط امان فرستم و این بزرگ عطاء است که در حق ما کرده باشی ابن زیاد گفت ایشان را امان دادم صور حال را رقم کن و بدیشان فرست تا از هول و هرب بپایانند جریر بن عبدالله بن مخلد این صور را نامه کرد و غلام خویش را که عرفان نام داشت طلب نمود و گفت باید تعجیل بکر بلا رود و این نامه را بدست عبدالله و جعفر و عباس و عثمان دهی و مکران باش که جز این چهار تن کس از این نامه آگاه نشود پس عرفان ان مکوب را مأخوذ داشت و شاب زده طی طریق کرده بکر بلا آمد و ان نامه بعباس برادران رسانید پس چون ایشان ان مکوب را قرا

نویسنده این کتاب
شیخ الاسلام
محمد باقر
مجلسی

نمودند و صورت خال بدانشند عرفان را گفتند باز شو و خال ما پسر عبد الله مخلص را بگو که ما انکسینیم
 که دست در زپل امان پسر یار و نیم امان خداوند قاهر غالب از بهر ما بنکو تراست ما از خواهیم که خدای
 خواهد لاجرم عرفان باز شد و آنچه شنیده بود مولای خود را باز گفت جر بر بن عبد الله سخت بپا در چه
 میدانست که در پاپان ایشان عرضه هلاک و دمار خواهند گشت و همچنان شمر بن ذی الجوشن چون
 نسب ز قبيلة پسر عبد الله داشت هنگام بیرون شدن از کوفه امان ایشان را از عبد الله در خواست نمود
 و او بدین وقت و چون بگریلا رسید از لشکر گاه خود بیرون شد و با معکر حسین علیه السلام راه نزدیک نمود
 و با علاء صوفی و در داد که این بنو اخئی عبد الله و جعفر و عباس و عثمان کجا پند پسرهای خواهر من مرا با ایشان
 سختی است حسین علیه السلام بانک او را شنیده و ایشان را فرمود که شمر مرگ فاسق است ولیکن بکن از احوال شما است
 جواب او را باز دهید ایشان او را جواب دادند و گفتند بگویم ناچار دارم گفتن بفرزندان خواهر من شمار
 اما پند بباراد خود رزم زنید و خود را پیوده بکشتن ندیدید از معکر حسین کتاره گریه و سر در طاعت
 امیر المؤمنین پدید را آوردید عباس بن علی علیه السلام بانک در آورد و فرمود تبت بدالك ولعن ما جئت به من انا
 باعد الله انما ان نزلک اخانا و سيدنا الحسين بن فاطمة و ندخل في طاعة الغناء و اولاد الاغناء اتو من ابناء
 رسول الله لا امان له دشمنان تو مقطوع باد و مانای که تو آورده ملعون باد ای دشمن خدا ما را امر میکنی
 که برادر خود و مولای خود حسین پسر فاطمه را دست باز دار و سر در طاعت فاسق فاجر زنا زاده کن از پدر امانا
 امان میدی و از برای پسر رسول خدا امان نیست شمر از شنیدن این کلمات خشمناک شد و ببلشکر گاه خویش بازگشت
 و افعی هم غضت عمر سعد بدخلت بوی خیار جلالت و مهلت خواستن فرزند حضرت رسالت شیخ مفید
 در ارشاد فرموده و غض عمر بن سعد الالحین علیه عتبة يوم الخميس لشیع مضین من المحرم در عصر روز پنجشنبه
 نهم محرم عمر بن سعد لعنه الله گروه مخالفان را بحرب فرزند رسول مختار برانگیخت و خود بر اسب برآمده با علاء
 ندارد در داد با خیل الله از کبی و بالجنه ابشر ای لشکر خدا سوار شوید و ببیشت برین مستبشر باشید پناهیان
 سلاح جنگ در بر کردند و سوار شدند و بمعکس عادت از نهادند در آنوقت حضرت ابی الفضل علیه السلام عرض کرد یا
 اخي انک الفومای برادر اینک لشکر در رسیدند رای چیست پس حضرت از جای برخاست و فرمود یا عباس
 ازکب نفسك يا اخي حتى نلقاهم و نقول لهم ما لکم و ما بذا لکم و ننا لهم عما جاء بهم برادر تو خود سوار شو
 و این جماعت را بگو چه میخواهید و از بهر چه میآید عباس علیه السلام با حبیب بن مظاهر و زهر بن قین و هبید نفیر سوار
 دیگر روان شدند و چون بالشکر کوفه رسیدند و در آمدند عباس فرمود ما بذا لکم و ما تریدون از بهر چه میآید
 این عجل چیست گفتند قد جاء امر الامیر ان نعرض علیکم ان نزلوا علی حکمه او نناجرکم فرمان امیر المؤمنین

و فی تاریخ ابی الفداء

نویسنده این کتاب
شیخ الاسلام
محمد باقر
مجلسی

الناجزة في الحرب
و المناقلة هاشم

عبداللہ رسید کہ حکم او را گردن زدند و باز بدست بیعت دھید و گویند با شما مقاتله بنماییم ابو الفضل
 علیه السلام فرمود اکنون اینجا باشید تا از قصد امام من جواب باز آورم و عنان بر نافت بخد مت امام علیه
 آمد و منافقان با ایشان بودند و اصحاب حسین علیه السلام ایشان را موعظه و نصیحت میکردند و ایشان را از قتال امام
 مخد بر می نمودند و تفصیل موعظه ایشان را در مقام رسیدن خود ذکر نموده که حبیب بن مظاهر زهیر بن قیس را
 گفت اگر خواهی توانی قوم را نصیحت کنی اگر گویی نامن سخن گویم زهیر گفت نخست تو پند ده حبیب روی
 بآن قوم نموده و فرمود و چه زشت بندگان خدا نیستند شما که هیچ پند نپسندید که فرمای قیامت خداوند خویش را
 ملاقات کنید در حالیکه اهل بیت پیغمبر او را بقتل رسانیده باشند و متعجبین و اخبار و ابرار و مجتهدین
 امت را کشته باشند عروه بن قیس گفت ای حبیب تو نبوتوانی هیچگاه از سناش تزکیه خود درست باز نرانی
 زهیر گفت او خویش را نمی شناید خداوندش را پسندید و ستوده و شاه راه هدایت بدو باز نموده است
 همان اعره تو نیز از باره حاله ترس با و در گمراهان مباس و بر پنجتن خون پاک این نفوس زکبه معاونت مکن
 و نصیحت من بپذیر عروه گفت ای زهیر ما تو را هماره عثمانی میدانستیم و در شمار شیعیان اهل بیت نبودیم
 فرمود مگر این مسئلت از موقف من نتواند دانست خداوند عزت گواه است که من بد و نامر نوشتم و او را وعده
 نصرت ندادم و پیش از این نبود که در راه با من ما اجتماع افتاد چون غریب او را دانستم و غدا و مکرش را این
 نیکو پیشا ختم جد اطهرش رسول خدا را بپار آوردم و حق او را پاس داشتم تا جان خویش را فدای ذات مقدس
 او کنم تا آنچه که از حق خدا و رسول شما ضایع خواستد محفوظ دارم و دیگر اصحاب نیز آن گروه شقاوت اثر را
 موعظه کردند و از قتال باز میداشتند بالجمله چون عباس علیه السلام پیغام انقور کمره را با امام علیه السلام رسانید
 انحضرت لحنی سرفرو داشت انگاه سر بر آورد و با اصحاب خود در کار حرب سخن بشو و افکند عباس علیه السلام
 ایشان را بود پس در عباس نمود و فرمود ارجع الیهیم فاین استطعت ان توخرهم الی غدوة و تدفعهم
 العشیة لعلنا نصلی ربنا اللیلہ و ندعوه و نسغیرہ فهو یعلم ایتی کنت احب الصلوٰۃ لہ و لا لکتابہ و کثر الدعا
 و الاستغفار برادر این جماعت را دیدار کن اگر توانی یک امشب ما را مہلت دهند و کار جنگ بفرز گذارند
 تا یک امشب نماز و دعا و استغفار بپای آوریم و بوظائف طاعت و عبادت قیام نماییم چه آنکه باز بتعالی خود
 میداند که من نماز و قرائت قرآن و استغفار را درست میدارم پس عباس علیه السلام باز گشت و هنوز سواران
 او در برابر سپاه کوفه ایشان را بودند و انجماعت را نصیحت میکردند و پند میدادند چون عباس علیه السلام رسید
 و پیغام امام علیه السلام را رسانید عمر بن سعد با شمر گفت و ای حبیب رو با باشد که ایشان را فرامہلت گذاریم
 گفت اگر من زمان کار را داشتم ساعتی ایشان را مہلت نمیدانستم و اکنون کار بد است و امیر خیل تو من چگویم

سخن خداوند
 با شیخ بختیار

مہلت خواستن
 از قوم کوفه

عمر سعد گفت کاش هرگز باین امری تن نمیدادم و باین طریقی نمی فزادیم و بروایت مقام گفت اگر اختیار مرا
بود من خواستی که در این موقف نباشم بالجمله از سر هنگامان دیگر مشورت نمودم و بنی اشعث گفت اکنون این
خواست را اجابت نمای بخدای که بامداد بخاریت را آماده باشد و در آن هنگام عربین حجاج و بید گفت والله
لَهُ أَنَّهُمْ مِنَ النَّارِ وَاللَّهِ يَلْمُ وَاسْئَلُوا مِثْلَ ذَلِكَ لِأَجْنَاهُمْ فَكَفَتْ وَهُمُ الْفُجَّاءُ سَوَّكَدِ بَخْدَى كَ أَكَرْمِ رَمِ تَرَكَ
و در این مهلت از ما میخواستند دعوت ایشان را اجابت می نمودیم و آنرا ایشان الی خیدند این تردید و
توان چپیت در آن وقت عمر بن سعد رسولی در محبت عباس علیه السلام روان کرد و پیام داد که انا قد اقبلناكم
الى عِدَّةٍ فَإِنْ اسْتَسْلَمْتُمْ سَرَّحْنَا بِكُمْ إِلَى أَمْرِ نَجْعِدُ اللَّهُ بِنِزَارِ إِيَّتُمْ فَلَسْنَا بِنَارٍ كَيْفَ بَلَّامِشْ شَمَارَا
مهلت گذاشتیم و در بامداد اگر سر بفرمان داوریدید شما را نیز دایم خود پس بدار کوچ خواهیم داد و اگر
امتناع نمودید دست از شما باز نداریم و فیصل امر بر ذمه شمشیر خواهیم گذاشت در این هنگام هر دو لشکر
باز آمگاه خود باز شدند و بیارامیدند و در کامل طبایع نیز مهلت خواستن حضرت را در روز فتم محرم
نوشته است **واقعه یازدهم** در عصر این روز سید مظلومان را اندک خواب بود و حدش رسول خدا
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را در خواب دید که استفاد از الارشاد و البشار و التفهام و غیره و تفصیل آن بدین شرح است
که در عصر این روز چون سپاه شقاوت از بدنام و کبر و سواران اقام علیه السلام نهادند در آن هنگام امام
مظلوم در پیش خیم جلالت زانو برداشته و شمشیر بر دودست مبارک گرفته و سر برافراشته بود و ندکی
خواب در بود و چون غوغای سپاه نزدیک شد و همگی مردان و قعقه سلاح گوش زد اهلبیت گشت
زینب ظاهر سلام الله علیه را دید و برادر بزرگوار خود را از خواب برانگیخت و عرض کرد یا اخیه اما تسمع
هذه الأصواتِ قَدْ اقْرَبَتْ بَرَادِرُهَا بِنِصَادِهَا رَاغِبَتْنِي إِيَّاكَ لَشَرِّ شَيْءٍ دُرِّسِيْدَنْدِ حَضْرَتِ حَسَنِ
سَلَامِ اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِرَبِّكَ وَفَرُّوْا إِلَى رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي السَّاعَةِ فِي الْمَنَامِ فَقَالَ لَكَ
رُوحُ النَّبِيِّ فِي سَاعَةِ جَدِّ خَوِشْ رَسُوْلُخْدَا صَدْرُ خَوِشْ بِدَمِ بِنِ فَرُّوْا بِحَسَنِ تَوَنَزِدْ مَا خَوَاهِي اَمْدِ
و بروایت مقام و ناسخ فرموده از زما خواهی بود و بروایت دیگر فرموده یا اخیه ای رَأَيْتُ السَّاعَةَ رَسُوْلُ
اللَّهِ جَدِّي وَآلِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَآلِي فَاطِمَةَ وَآخِي حَسَنًا وَهُمْ يَقُولُونَ يَا حُسَيْنَ إِنَّكَ رَأَيْتَ النَّبِيَّ عَنَقَرِبَ الْبُخَامِ
در این ساعت جد رسول خدا و پدرم علی مرتضی و مادرم فاطمه زهرا و برادرم امام مجتبی را در خواب دیدم
که بمن میگفتند همین روز در نزد ما خواهی بود فَلَطَمْتُ وَجْهَهَا وَصَاحَتْ وَبَكَتْ فَقَالَ لَهَا الْحُسَيْنُ
مَا هَذَا لَا تَسْمَعِي الْقَوْلَ مَبْنِيًا وَفِي رَوَايَةِ الْمَقْبُودَةِ فَلَطَمْتُ أَخَاهُ وَجْهَهَا وَنَادَتْ بِالْوَيْلِ فَقَالَ لَهَا الْحُسَيْنُ
عَلَيْهِ السَّلَامُ لَيْسَ لَكَ الْوَيْلُ يَا أَخِيهِ اسْكُنِي رَحِمَاتِ اللَّهِ عَقِيلَةً بِنِي هَاشِمٍ زَيْنَبُ سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا جَوْنِ

در این مهلت از ما میخواستند دعوت ایشان را اجابت می نمودیم و آنرا ایشان الی خیدند این تردید و توان چپیت در آن وقت عمر بن سعد رسولی در محبت عباس علیه السلام روان کرد و پیام داد که انا قد اقبلناكم

در این ساعت جد رسول خدا و پدرم علی مرتضی و مادرم فاطمه زهرا و برادرم امام مجتبی را در خواب دیدم که بمن میگفتند همین روز در نزد ما خواهی بود فَلَطَمْتُ وَجْهَهَا وَصَاحَتْ وَبَكَتْ فَقَالَ لَهَا الْحُسَيْنُ

گوید که چون شب نهم محرم پیاپی رسید و سفیده صبح برآمد در مسکن حسین علیه السلام اب و ابابکر و اهل بیت
و اصحاب نشسته شدند و شکایت بحضر حسین علیه السلام آوردند ابو عبد الله علیه السلام برادر خود عباس را طلب کرد و فرمود
با چند تن از اصحاب چاه حفر کنید باشد که آب برآورد و در آن کثرت برقت و هر چند کاش کردنند آب نیافتند
چه آنکه کثرت نخسین در شمار معجزه حسین علیه السلام بود که آنحضرت نهر بر زمین زد و آب بجوید انبوهی و ما
تفصیل حفر چاه و نبع ماء را در هشتم این ماه ذکر نمودیم قراجع و فاضل در بند علیه الرحمه در اسرار الشاه و گویند
که شیخ اجل ابن نما از سکنه بنت الحسین علیه السلام روایت کرده که فرمود غرقمانا فی التاسع من المحرم حتی کفنا
العطش وقد نفذ الماء كله و خلک الاوانی و جفت الفریا لکن فیها الماء و در روز نهم محرم اب و ابابکر و اهل بیت
شد و عطش بر ما غالب گردید و در فمها خال و مشکرا خشکیدند و در وقت غروب عطش بر من و در خزان حرم
متولی شد ففتت الی عمی زینب اخبرها ببطشنا لعلها از غریب آید اما ماء پس برخاستم بجمعه عمام زینب
رفتم که از عطش خود خبر دهیم او را شاید برای ما آبی ذخیره کرده باشد فوجدناها غیمة لها و فی حجرها اخي
الرضیع و هی ناره تقوم و تارة تقعد و هو یضطرب اضطرابا لیمکنه فی الماء و یصیر یخ و یدم عمام زینب
در خیمه خود نشسته و برادرش خواره ام را در اغوش گرفته گاهی بر میخیزد و گاهی می نشیند و برادر ام علی
اصغر مثل ما می رویان آب دست و پا میزند و صرخه میزند و عمام زینب میگردد صبرا پیاپی اخي
والله لك الصبر و انت علی هذه الحالة المشوقة صبر کن صبر کن ای فرزندان برادر چگونه صبر توانی کرد و حال آنکه
در چنین حالت مشوقه هستی که آنست بر عمام تو که بشود صرخه تو را و نتواند نفی نورساند سکنه خان
گوید از گریه و ناله برادر ام من نیز گریه در امدم عمام زینب فرمود سکنه هستی عرض کردم بلی فرمود چرا گریه میکنی
گفتم بحال برادر ام که شهر خواره است و دیگر از عطش خودم خبر ندارم که مبارک از من بدغم او باشد و بعد گفتم عمام جان
کاش بفرستی بچهار اصحاب شاید نزد ایشان آبی پیدا شود پس عمام زینب برخاست و حالتی که برادرش خواره ام
در اغوش او بود آمد بچهار عموها هم آبی پیدانند پس برگشت در حالتی جمعی از اطفال عقب او افتاده بودند
که شاید آبی یابد پس آمد بجمعه اولاد عموها امام حسن علیه السلام را بجا نشاند و فرمود بچهار اصحاب لعل آبی پیدا
شود و چون مأیوس شد برگشت بجمعه خود در حالتی که قریب بیست نفر بخت و پیر با او بودند فآخذوا بالیقول
و نحن ننصارع بالفرب منها پس شروع بگریه کرد و ما با وی صیحه میزدیم و در این حال بر پهره های که او را
سید الفراء میگفتند بر ما گذشت و از شنیدن ناله ما خود را بر زمین زد و خاک غم بر سر ریخت و اصحاب خود
ندا کرد و گفت ای سر کران تموت بنات فاطمة عطشا و فی ابدینا قوام یوفنا لا والله لا خیر فی الحیوة بعد
بل نرد قبلهم حیاض الموت ایابر شما گویا راست است که دختران فاطمه سلام الله علیها از تشنگی می میرند در حالتی

در روز نهم محرم
اب و ابابکر و اهل بیت
شد و عطش بر ما غالب گردید

صیحه میزدیم
و در این حال
بر پهره های که او را
سید الفراء میگفتند

که دست قدرت ما بر قبضه شمشیر برسد نه بخدا قسم که بعد از ایشان خبری در زندگانی دنیا نیست و ما قبل از آنها باید بمیریم تمام کنیم ای اصحاب من باید که هر یک از شما دست یکی از این اطفال را بگیرد و بشوید و بر سر او بریزد قبل از آنکه از عطش هلاک شوند و اگر لشکر مانع کنند با هم مدافعه برخیزید بچنی نازنی فرمود البتة موکلین فرات بر قتال اصرار خواهند نمود و بنا که مکر و هی با اطفال وارد باید و اسباب ندامت ما گردد پس بهتر این است که خود مان مشکى برداشته روانه شریعه شویم و در صورت معارضه بخار به پردازیم و اگر کسی از ما کشته شود فدای اصحاب و بنات فاطمه سلام الله علیها خواهد بود بر برگشت چنین باشد پس مشکى برداشته و روانه شدند بجانب شریعه موکلین فرات بانگ برآوردند مَنْ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ کَیْسَیْدِ شَأْنُ بَرْگَیْتِ مَنْ بَرِوَانِیْهَا اصْحَابُ مَنَنْدِ از ما عطش آمده ایم که آب برداریم گفتند مکانم حتمی مخیر و نپسنا بخیر در جای خود بایستید تا ویند خود را خبر دهیم و میان برآورد پس ایشان قریبه بود چو باو خبر دادند گفت مانع نشوید چون بشریعه فرات درآمدند و سر را بر احسان نمودند بر و اصحاب و صدا بگریه بلند کردند و گفتند لَعَنَ اللَّهُ ابْنَ سَعْدٍ هَذَا الْمَاءُ حَجَرَةٌ وَابْكَارُ الْوَسْوَیِّ لَا یَسْلُ مِنْهُ بَقْطَرَةٌ خَدَّیْ لَعَنَ کَنْدِ ابْنِ سَعْدٍ زَاکَةُ ابِ فَرَاتٍ بَدِیْنُ کَوْنُهُ جَارِیْسَتْ وَجَرَّ هَلْکِ الْبَغْمِیْرِ مِیْوَرِ دِیْسِ بَرِ بَانِکِ زِدِ بَرِ اصْحَابِ خُودِ که از اطفال حرّ فراموش میکنند مشک پر کرده و بتجیل روانه شوید و آب منوشید تا آبکاد بنات فاطمه سلام الله علیها سیراب شود اصحاب و گفتند و الله ای بر ما ابخواهیم نوشید تا اطفال حُرّ علیه السلام آب بنوشند بکفران موکلین فرات چون این سخن را شنید گفت آما کفا کر الورد و حتی تحملون الی هَذَا الْخَارِجِیِ اَبَا بَرِیْسَ شَمَا زَاکَةُ خُودِ و اَرْدِ شَهْ بَعْدِ شَدِ اید و خال میخواهید برای این خارجی اب ببرید و الله با سحر خبر میدهد اگر او اغراض کند خود مدافعه مینماید تا خبر بایم ما این سعد برسد بر برگشت این امر را پوشیده بدار و افشا نما و نزد ما رفت تا او را بگیرد ان ملعون گر بخت و با سحر خبر داد اسحق گفت مگذازد اب بردارند و ایشان را از زمین او برید پس ان اشقیاء سر راه برایشان گرفتند و گفتند ای بر بر اسحق اجازه نمیدهد که حمل اب بنماید بر برگشت فرمود اَلَا کَرَجَلُ کَیْمِ چَهْ خَوَاهِدْ گفتند اَرَا قَدِ مَاتَ کُمْ خُونِ شَمَا زَاکَةُ رَجَحْتَ بَرِیْرِ مَوْدِ اَرَا قَدِ الدِّمَاءُ اَشْهَى اَلْحَیْ مِنْ اَرَا قَدِ الْمَاءِ وَ رَجَحْتَ خُونِ مَا الدَّاسُکُ اَزِ بَرَاے مَا زِیْرِ بَیْتِ ابِ وَاے بَرِ شَمَا زَاکَةُ کِیْ ابِ بَیْشِیدِ وَ هَمَّتْ مَا اَطْفَاءِ عَطَشِ اَهْلِیْیَتِ بَغْمِیْرِ سَکَتْ سَوَکَنْدِ بَیْخَدِیْ نَا جَانِ دَرِیْدِ زَاکَةُ دَسْتُ اَزِ مَشْکِ بَرِیْدِ اَرِیْمِ بَکِیْ گَیْتِ مَانَعِ نَشُودِ اَبْنِ مَشْکِ اِیْشَانِ اَزِ مِیْکِ نَجَاتِ نَخَوَاهِدْ دَا دِیْکَرِیْ گَیْتِ اَمِیْرُ اَلْمُخَالَفَتِ مَکِیْدِ پَسِ اَزِ هَرِ حَرْفِ حَلْقَهْ وَا اِیْشَانِ زَا اَحَاظَهْ نَمُودَنْدِ بَرِ وَا صَحَابِیْشِ مَشْکِ زَا بَرِ زَمِیْنِ گَیْتِ وَا زِیْرِ زَمِیْنِ هَمَا دَهْ مَدَا فَعَهْ مِیْکَرُودَنْدِ وَ جَنَابِ بَرِیْرِ بَکِیْسَتْ وَ گَیْتِ وَ اَلْهَفَاءُ عَلَیْ اَبْکَارِ الْبَنَاتِ صَدَّ اللَّهُ

بناختن شمشیر بر سر اطفال

با اصحاب و بنات فاطمه

از امامان بنی هاشم
برای اهل بیت
در مدینه منوره

وَجَنَّةٌ مِّنْ صَدَقَاتِكُمْ لَیْسَ لَهَا فَاكٌ وَلَا سَاقٌ وَكَذَٰلِكَ تُصَفَّىٰ
مَّا رَاكَ مِنْ بَنِي إِسْرَءِیْلَ لَمَّا جَاءَ بِرَبِّكَ وَكَذَٰلِكَ تُصَفَّىٰ
فَرَاثُ خَاطِطٍ كَرِهَ وَانْ بَاسْعَادٍ زَا اَمَاجِ تَرَكْرَدُ قَاصَابُ جَبَلِ الْفِرَّةِ سَهْمٌ حَتَّى خَاطِطُ الْعَوِ الرَّجُلِ وَنَالُ الدَّمِ
عَلَى ثَوْبٍ قَدَمِهِ بِنِ تَهْرَبُ اَمْدُ بِنْدُ مَشِكُ زَا بَدُوشِ وَبَا بَكُورُنِ اَمْرُ دُ بَدُ رَحْتُ وَخُونُ بَرَا بَا هَا وَبَاسَ هَا بَشِ بَرُخْشِ
وَبُحُونُ دَبْدُ كَهْ اَبِ السَّكْتِ كَفَتْ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ جَعَلَ رَقَبَتِیْ وَقَاءَ لِفِرْعَوْنَ حَمْدُ مَرْدُ بَرَا كَهْ رَقَبَةُ مَرَا فِدَا یَ قَرِیْبَةُ مَن
كُرَا بِنْدُ وُجُونُ بُرُ بَرُ دَبْدُ كَهْ قَوْمُ دَرْمَدَا فَعَجْدُ مَجْدُ هَتَنْدُ بَا عَلِی صَوْتُ فَرَا دُ كُرْدُ وَبَلَكُمُ اَعْوَانُ بَنِی سَفِیَانُ لَا
تَبْرُ الْفِئْتَةُ وَدَعْوَا اَسَافِ بَنِی هَمْدَانُ فَمَا مَدُ هَا وَا یَ بَرِ شَمَا یَ اَعْوَانُ اَلِ اَبِ سَفِیَانُ فِئْتَةُ بِنْدُ كُرْدُ بَدُ سَوُ
اَلِ هَمْدَانُ زَا دَرِ خَلَا فِ خُودُ بَكْدَا رِدُ دَرَا اَنْحَالُ جَعِی زَا اَصْحَابُ خَدَمْتُ حَضَرِ حَسَنِ عَلَی كَهْ بُوْرْدُ نَدُ بَكْفَرَا اَهَا
عَرْضُ كَرْدُ بَا بِنِ رَسُوْلُ اللّٰهِ مَن صَدَا یَ بَرُ بَرَا مِشْمُومُ كَهْ قَوْمُ زَا مِصْحَبُ مِی كَنْدُ حَضَرُ فَرْمُودُ الْحَقُّوْ اَبِ دَرِ بَا بِنْدُ
اَوْرَا بِنِ جَعِی زَا اَصْحَابُ سَوَارِ شَدُ وَخُودُ زَا بَرُ بَرُ سَا بِنْدُ نَدُ مَوَكَّلِیْنِ فَرَاثُ مَهْمُ شَدُ نَدُ بُرُ بَرَا بَ وَبَا بِنِ جَا حَرَمُ
رَسَا بِنْدُ وَصَدَا زَا شَرِ بُوْ اَبَا اَلِ الرَّسُوْلِ هَنْبِیَّ اَمْرِیَّ اَبُو شَیْدَا یَ اَلِ رَسُوْلُ كُوَا زَا اَبَا دَرِ شَمَا اَطْفَالُ حَرَمُ
اَزْ هَرْ طَرَفُ دُ وِیْدُ نَدُ وَصَدَا اَبْلَنْدُ كُرْدُ نَدُ كَهْ هَذَا بَرِ بَرِ جَانِثَا بَا اَلْمَاءُ اَبْنُكُ بَرِ بَرَا بَ بَرَا یَ اَا اَوْرْدَه وَرَمِیْنِ
بَا اَنْفُسِهِنَّ عَلَی الْفِرَّةِ خُودُ زَا بَرُ رُوْ مَشِكُ اَنْدَا خُشْدُ بَكِی مَشِكُ زَا دَرَا غُوشُ مِی كَشِیْدُ وَبَكِی رُوْ خُودُ زَا بَرَا بِنِ
مِی كَنْدُ اَشْتُ وَدِی كَرِی قَلْبُ خُودُ زَا بَرَا بِنِ مِی بُوْدُ وَازِ بَسْ كَهْ اَزْ اَلْمَهَابِ عَطَشُ وَتَشْكِی اَزْ دَحَامُ وَاضْطِرَابُ مُمُورْدُ
اَنْفَلُكُ اَلْوَكَا وَا رِیْقُ اَلْمَاءِ بِنْدُ مَشِكُ كِی چُتْ وَابُ بَرِ زَمِیْنِ رِی چُتْ بِنِ بَا ثَ ظَا هَرَا ثَ صَرِ خَرُ زِدُ نَدُ وَصَحْه
نُمُورْدُ كَهْ اَرِیْقُ اَلْمَاءِ بَا بَرِ بَرَا بَ رِی چُتْ اِی بُرُ بَرُ بَرِ سَلِی بَصُورُ ثَ خُودُ زَا وَصَدَا بَكِی بِلَنْدُ كُرْدُ كَهْ وَهَفَا
عَلِی اَبَا دَرِ بَا ثَ رَسُوْلُ اللّٰهِ اِی زَا یَ سُوْرُ دَلُ مَن بَرِ حَكْرَهَا یَ تَشْنُ اَطْفَالُ بَغِیْرَهْ وَاقَعَهْ چَا رَدَهْ
مَ كَالِهْ وَمُخَاطَبَهْ جَنَابُ بُرُ بَرِ بِنِ خَضِرُ بَا عِبْدَا اللّٰهِ بِنِ سَجَرِ وَشَمُورْدُ زَا یَ اَلْجُوشُ دَرِ نَا بَحِ اَلْوَارِی خُ كُوبُ دَرِ بِنِ
بَشِ بَغِیْثَهْ هَمْ حَرَمُ حَسَنِ عَلَی لَتَا لَمُورْدُ سَرَا پَرْدَهْ خُوشُ جَا یَ دَا شْتُ وَاصْحَابُ اَلْمَحْضَرُ هَرْ بَا ثَ رُخْمَهْ
خُوشُ مِزِیْثُ وِلْشُكْرَا بِنِ سَعْدُ دُرْ كُرْدُ مَسْكُ حَسَنِ عَلَی كَهْ خَمْرُ دَا شْتُ وَازْ دُورُورْ دُ بَكِ حَرَا ثَ مِی بُوْدُ
وَعِبْدَا اللّٰهِ بِنِ سَجَرِ كَهْ شُجَاعَهْ بَكَا لُ دَا شْتُ وَشَهَا مَتِی بِنِ زَا وِیَا رَضِیْحَا كُ وَفَا كُ بُوْدُ رَا هُ بَسَا رِدَهْ حَسَنِ
زُورْ بَكُ كُرْدُ وَاضْعَا نُمُورْدُ كَهْ اَبْنُ جَنَابُ بِنِ اَبَا ثَ قُرَا نِ تِلَاوُثُ مِی كَنْدُ وَلَا تَحْسَبِیْنِ اَلَّذِیْنَ كَفَرُوا اِنَّمَا عَلَی
لَهُمْ لَیْزُ دَاوُ اِنَّمَا وَلَهُمْ عَذَابُ مُّهِیْنٍ مَا كَانَ اَللّٰهُ لَیْذًا لِّلْمُؤْمِنِیْنَ عَلَی مَا اَنْتُمْ عَلَیْهِ حَتَّى یَمِیْزَ الْجَنِّیْثُ
مِنَ الطَّیِّبِ بِعَنِّی نَبِیْدَا رِنْدَا اَنَا كَهْ كَا فَرُ شَدُ نَدُ كَهْ مَا اِیْثَا نَرَا مِلْثُ مِی دُ هَمْ كَهْ بَرِ جَمُورْ جَرِیْثُ بِنِ فَرَا بِنْدُ وَانْ
عَذَابُ وِعْقَابُ كِی فَرُ كُرْدَا رِنْدَا وَا وَنَدُ دُ شْتُ بَا زَ نَمِیْدُ هَمْ وَمُیْنِیْنِ زَا بَرِ چِیْرِی كَهْ شَمَا خُوشَا رِیْدَا اَسَا

از امامان بنی هاشم
برای اهل بیت
در مدینه منوره

هم خیر است
بلی
که ادوات خیر کنند
بلکه ایشان را مهلت
دهیم

کن رجب را از طیب چون عبدالله بن سمرین کلمات بشید بانک در داد که سوگند بخداوند کعبه ما هم طیبون که
شناخته شده ایم از شما بر برین خضر فریاد بر آورد که ای فاسق تو آنکس که خداوند در شمار طیبین آورد عبدالله
گفت وای بر تو بگوی که توجه کسی بر فرموده بانک منم بر برین خضر پس بختان سرزنش بایکدیگر گفتگو نموند
وختی یکدیگر را بشنید و غش یاد کردند شهر بن ذی الجوشن ملعون نداد در داد که خداوند پاک را از پلید بنموده
ما با کاهن و شما از پلیدان بر برگشت ای دشمن خدا که گمان میکنی که تو از پاکان و حسین بن علی علیه و برادران
او از پلیدان سوگند بخدا که تو را جز بد و ننگان که پلید خود را خورند نتوان مانند کرد باش تا یکفر این
کفار باطل ابد از درخت بیرون نشوی شمر گفت ای گویند و امروز آنچه در دل ارم بگو که فریاد باشم
ما کشته خواهی شد بر برگشت ابد دشمن خدا مرا از مرگ بیم میدهد خدای غالب قاهر و اناس که اگر در خدمت خضر
حسین علیه السلام میروم با آنکه کشته شوم و دوستم دارم از آنکه در میان شما در فراخ نعمت و ثناء راحت زند باشم
سوگند با خدای که شما از شفاعت مصطفی بهره نخواهید داشت و جز در جهنم جای نخواهید یافت حسین
علیه السلام فرمود ای برادر من باشد که با ایشان سخن گوئی و خویش را بشکنی افکنی کار تو بکرداران در مرد مؤمن مانند
است که ال فرعون را نصیحت کردند و سوگند بخشید تو نیز شرط و وعظت بجای آورد و فایده نداشت رضی
بقضاء الله لاجرم بر بر باز شد انشاهی و در کتاب مقام رخا و مظاهر الانوار این واقعه را در ضمن وقایع شب
عاشورا نوشته اند و العلام عند الله واقعه یانری هم در بای مرد مجرم و گریه حضرت زهراء سلام الله
علیها بر فرزندش حسین علیه السلام نور علیها لرحمة در دار السلام از مجموع بعضی از مناخرین و از مرده
بحرین روایت کرده و اجمال قصه خواب این است که گوید کنت ملازمًا و مواظبًا علی استماع مرآت الحسین علیه
والتزدد علی لما قریباً و لها راراً لا یستلنی شاغل ولا یمنعنی عنها مانع من ملازمت و مواظبت داشتم با
مرآت حضرت حسین علیه السلام در روز و شب بمجالس عزاء آنحضرت حاضر میشدم و چیزی از این عمل مرا شاغل و
مانع نبود اتفاقاً شبی در مجلس عزاء نشسته بودم و کانت لیلۃ النایعة من المحرم و انشب شب نهم محرم بود
انشب انقدر بمصائب آنحضرت گریتم که خسته شده از جای خود برخاسته ملول و محزون در کاره نشستم
در آنحال مرا خواب ربود خواب عظیمی بهم فرکانه فی بطن عظیم کالجنة و فیها من انواع الاشجار و الاثمار و
الطهور علی اعضاءها تغرد و تغریبها کانبها نباحة التواکل که گوید در باغ بزرگ بودم و انباغ مثل روضه
حسین بود و انواع و اقسام اشجار و اثمار در آن بود و بطور در اعضاء اشجار آن باغ مانند زن شکلی
نوحه میکردند گفتن سبحان الله این طور چرا ناله میکنند و این ندبه نمیشد مگر برای مولا بهم حسین علیه
پس بناگاه صدای گریه و ناله بلند شنیدم که نزدیک شد در شکافه شود چند قدم از آن صدای فتم

در برهان جامع گوید
در بیخ کلمه ناله و فتم
است منه

در برهان جامع گوید
در بیخ کلمه ناله و فتم
است منه

در برهان جامع گوید
در بیخ کلمه ناله و فتم
است منه

بکار حوض رسیدیم دیدیم زنی مانند آفتاب تابان در کنار آن ایستاده و پد هاشو با بیض صاف البیاض و ذلک
الکوب تمرین کثیره من اثر السوف و طعنات الرماح و جانه خون الوده سفید در دست گرفته خون انجمه میشود
و اما در زخم شمشیر و جراحت شنان بسیار بر آن جامه بود آن زن مکره با اثر جراحات نظر می نمود و صبحه میزد که
نزد یک بود از اثر نوحه و ندبه او اسنان بر زمین آید و کوهها از هم بپاشد و در ناله اش می گفت و اغوثاه بک یا
ایاه اما تره ما فعلت املک فینا ایا نمی بینی که امت تو با ما چه کردند انگاه که من بودم حق مرا ضایع کردند و هلو
مرا شکستند و میراث مرا گرفتند پس فصل مشعی از مصائب خود و پسر عمر امیر المؤمنین علیه السلام را بیان کرد تا آنکه
گفت ای پد بزد گوار اینها هم پس نبود که رسل و رسائل بسوی فرزندم حسین فرستادند پس شرح مبسوطی از مصائب
فرزند مظلوم خود ذکر نمود تا آنکه فرمود یا والدی لا سمیت لهم باسمک فلعلهم ما عرفوک ولا عرفوا ان
جدک و ابوک فلهذا من الماء منک ابریزند چرا از اسم خود خبر نداری بلکه تو را وجد و پدر تو را شناختند
و لهذا تو را آب تشنه کشند ناگاه شنیدم که از طرف شرق شخصی میگوید و حقت یا اماء ما ترک سنه جدی
رسول الله و لا سنن الانبیاء من قبله سو کند بحق تو ای مادر که من از طریق جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله
و از سنن انبیاء سلف در ننگ شتم از شنیدن این سخن دل لرزید و عقلم پرید و چون ملتفت شدم دید یک
بدنی سر به جبهه خری در تن دارد و از گلوی بر یک اش خون تازه میریزد و میگوید مادر جان گفتم و از جد
و پد و مادر و برادرم خبر دادم سخن مرا نشنیدند و مقام مرا مرعی ندانستند اب فراترا برویم بستند و بر کلاب
و خنازیر مباح نمودند و قدغن کردند که کسی با ظرف آب بر ندارد که مبادا یکی دقت کند و با اهل بیت من آب
برساند پس مقدار کثیری از مصائب خود بیان فرمود من از کلام روی تعجب نمودم و با خود گفتم کاش این زن
و این بدنی سر را پیشا ختم و هببت و جلالت او مانع بود از مسئلت نا از خدا استعانت جست و قدم و جبار
پیش نهاده سلام کردم جواب فرمود گفتم تو را بخدا تو کیستی و این جامه پاره پاره چیست و این بدن بی سر چیست
پس آن مکرمه ناله جان سوز از دل کشید و فرمود من مادر این شهید مظلوم و دختر پیغمبر این امت فاطمه مادر
حسین که امت جدش و را کشند در انحال زنان چند از جانب آن اشجار مانند آفتاب تابان طلوع کرد
و میگویند و نوحه کان آمدند و در اطراف آن بدنی سر نشنیدند من گفتم ای جوانیون من این جامه چیست فرمود
این جامه فرزندم حسین است هر وقت بخوام بر او بگویم این جامه را حاضر میکنم و جامه شمشیرها و نیزهها را نظاره
کرده و میگویم و حال من ناقص است این است و در روز عشره موقف حساب سر خود را گشوده بخون فرزندم حسین
الوده خواهم نمود و از ظلم بنی امیه شکایت خواهم کرد و در روز ملک مقرب بنی مرسل نخواهد ماند مگر آنکه
بر خود میافند و خدا بسبب غضب من بر ظالمین اهل بیت من غضب میکند و زبان از آتش جهنم میریزد

در کوهها از هم بپاشد و در ناله اش می گفت و اغوثاه بک یا ایاه اما تره ما فعلت املک فینا ایا نمی بینی که امت تو با ما چه کردند انگاه که من بودم حق مرا ضایع کردند و هلو مرا شکستند و میراث مرا گرفتند پس فصل مشعی از مصائب خود و پسر عمر امیر المؤمنین علیه السلام را بیان کرد تا آنکه گفت ای پد بزد گوار اینها هم پس نبود که رسل و رسائل بسوی فرزندم حسین فرستادند پس شرح مبسوطی از مصائب فرزند مظلوم خود ذکر نمود تا آنکه فرمود یا والدی لا سمیت لهم باسمک فلعلهم ما عرفوک ولا عرفوا ان جدک و ابوک فلهذا من الماء منک ابریزند چرا از اسم خود خبر نداری بلکه تو را وجد و پدر تو را شناختند و لهذا تو را آب تشنه کشند ناگاه شنیدم که از طرف شرق شخصی میگوید و حقت یا اماء ما ترک سنه جدی رسول الله و لا سنن الانبیاء من قبله سو کند بحق تو ای مادر که من از طریق جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله و از سنن انبیاء سلف در ننگ شتم از شنیدن این سخن دل لرزید و عقلم پرید و چون ملتفت شدم دید یک بدنی سر به جبهه خری در تن دارد و از گلوی بر یک اش خون تازه میریزد و میگوید مادر جان گفتم و از جد و پد و مادر و برادرم خبر دادم سخن مرا نشنیدند و مقام مرا مرعی ندانستند اب فراترا برویم بستند و بر کلاب و خنازیر مباح نمودند و قدغن کردند که کسی با ظرف آب بر ندارد که مبادا یکی دقت کند و با اهل بیت من آب برساند پس مقدار کثیری از مصائب خود بیان فرمود من از کلام روی تعجب نمودم و با خود گفتم کاش این زن و این بدنی سر را پیشا ختم و هببت و جلالت او مانع بود از مسئلت نا از خدا استعانت جست و قدم و جبار پیش نهاده سلام کردم جواب فرمود گفتم تو را بخدا تو کیستی و این جامه پاره پاره چیست و این بدن بی سر چیست پس آن مکرمه ناله جان سوز از دل کشید و فرمود من مادر این شهید مظلوم و دختر پیغمبر این امت فاطمه مادر حسین که امت جدش و را کشند در انحال زنان چند از جانب آن اشجار مانند آفتاب تابان طلوع کرد و میگویند و نوحه کان آمدند و در اطراف آن بدنی سر نشنیدند من گفتم ای جوانیون من این جامه چیست فرمود این جامه فرزندم حسین است هر وقت بخوام بر او بگویم این جامه را حاضر میکنم و جامه شمشیرها و نیزهها را نظاره کرده و میگویم و حال من ناقص است این است و در روز عشره موقف حساب سر خود را گشوده بخون فرزندم حسین الوده خواهم نمود و از ظلم بنی امیه شکایت خواهم کرد و در روز ملک مقرب بنی مرسل نخواهد ماند مگر آنکه بر خود میافند و خدا بسبب غضب من بر ظالمین اهل بیت من غضب میکند و زبان از آتش جهنم میریزد

در کوهها از هم بپاشد و در ناله اش می گفت و اغوثاه بک یا ایاه اما تره ما فعلت املک فینا ایا نمی بینی که امت تو با ما چه کردند انگاه که من بودم حق مرا ضایع کردند و هلو مرا شکستند و میراث مرا گرفتند پس فصل مشعی از مصائب خود و پسر عمر امیر المؤمنین علیه السلام را بیان کرد تا آنکه گفت ای پد بزد گوار اینها هم پس نبود که رسل و رسائل بسوی فرزندم حسین فرستادند پس شرح مبسوطی از مصائب فرزند مظلوم خود ذکر نمود تا آنکه فرمود یا والدی لا سمیت لهم باسمک فلعلهم ما عرفوک ولا عرفوا ان جدک و ابوک فلهذا من الماء منک ابریزند چرا از اسم خود خبر نداری بلکه تو را وجد و پدر تو را شناختند و لهذا تو را آب تشنه کشند ناگاه شنیدم که از طرف شرق شخصی میگوید و حقت یا اماء ما ترک سنه جدی رسول الله و لا سنن الانبیاء من قبله سو کند بحق تو ای مادر که من از طریق جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله و از سنن انبیاء سلف در ننگ شتم از شنیدن این سخن دل لرزید و عقلم پرید و چون ملتفت شدم دید یک بدنی سر به جبهه خری در تن دارد و از گلوی بر یک اش خون تازه میریزد و میگوید مادر جان گفتم و از جد و پد و مادر و برادرم خبر دادم سخن مرا نشنیدند و مقام مرا مرعی ندانستند اب فراترا برویم بستند و بر کلاب و خنازیر مباح نمودند و قدغن کردند که کسی با ظرف آب بر ندارد که مبادا یکی دقت کند و با اهل بیت من آب برساند پس مقدار کثیری از مصائب خود بیان فرمود من از کلام روی تعجب نمودم و با خود گفتم کاش این زن و این بدنی سر را پیشا ختم و هببت و جلالت او مانع بود از مسئلت نا از خدا استعانت جست و قدم و جبار پیش نهاده سلام کردم جواب فرمود گفتم تو را بخدا تو کیستی و این جامه پاره پاره چیست و این بدن بی سر چیست پس آن مکرمه ناله جان سوز از دل کشید و فرمود من مادر این شهید مظلوم و دختر پیغمبر این امت فاطمه مادر حسین که امت جدش و را کشند در انحال زنان چند از جانب آن اشجار مانند آفتاب تابان طلوع کرد و میگویند و نوحه کان آمدند و در اطراف آن بدنی سر نشنیدند من گفتم ای جوانیون من این جامه چیست فرمود این جامه فرزندم حسین است هر وقت بخوام بر او بگویم این جامه را حاضر میکنم و جامه شمشیرها و نیزهها را نظاره کرده و میگویم و حال من ناقص است این است و در روز عشره موقف حساب سر خود را گشوده بخون فرزندم حسین الوده خواهم نمود و از ظلم بنی امیه شکایت خواهم کرد و در روز ملک مقرب بنی مرسل نخواهد ماند مگر آنکه بر خود میافند و خدا بسبب غضب من بر ظالمین اهل بیت من غضب میکند و زبان از آتش جهنم میریزد

نعمت و کرامت
حضرت زین العابدین

که از طرف ایشان فراموش کرد گفتم اینجوتون من ان اَبه کان را ثباتکم خصوصاً لولدک الحُسن علیه قاصع
الله به پدر من را که شما بود و مصائب شمارا میخواند و بالخصوص مصائب فرزندت حسین را بی میخواند خدا
با او چه کرد فرمود قَصْرُهُ حَازَ لِقُصُورًا قَصُورًا وَحَازَ قَصْرًا مَائًا وَاسْتِ وَاسْتِ که گفته است - (شعر) *

ایها السَّعِیْ اَبْکِ لِلشَّهِیدِ الْمُسْتَظَامِ	لا تَمْلِ التَّوْحُ فَمِنْ جَدِّهِ خَيْرُ الْأَنْامِ
--	--

گفتم اینجوتون ما جزاء من سبکی کم و یفق من ماله غزاء الحُسن کیست جزای کسیکه بر شما گریه کند و از مال خود
در غزای حسین انفاق کند و در مجالس غزاء خدمت نماید و بر دشمنان شتاعت نماید فرمود لَهمَّ الْجَنَّةُ وَکُلُّ ذَلِکَ

اعانة لنا فابشرو بشرهم بجوارنا فو حقاً به و بعلی و حق و لدی شهادته لا ادخل الجنة و منهم طفل لا بد خلها
فبشرهم و بلغهم ذلک عَنِ الْحَدِّ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ از برای ایشان است بخت و اینها همه اعانة است بنامرده
باد تو را و بشارت ده ایشان را بجوار ما که بحق پدر و شوهر و فرزندانم و بحق شهادت او که داخل بهشت نمیشود و از آنکه
طفلی از ایشان باقی است پس بشارت ده ایشان را و تبلیغ کن این مطلب را با ایشان **وَاتَعَدُّ شَانِزَکَ هَمَّ**

در وقایع الشهود آورده که در شب هفتم محرم رفته لحظاً حضرت صدیق کبری سلام الله علیها را در خواب دید
در حالیکه انخدوده بادل سوزان نوحه و شون می نمود بر فرزندش حسین علیه ویرا هن خون الوده او را
بدست گرفته و شکایت مینماید بسو پدرش پیغمبر و گوید که شرح این خواب در کتاب ناصحیات تفصیل مذکور است

و نیز گوید که در آن کتاب خواب مفصل دیگر ذکر نموده که اجال الش این است که خدا بتعالی اراده فرمود که عذاب
عظیم نازل کند بر اهل طهران بسبب کثرت معاصی آنها و بواسطه ذکر مرثیه حضرت سید الشهداء صلوات الله
خدا عذاب را از ایشان رفع نمود و شخصی را دیدند که ملائکه عذاب او را عذاب میکنند پس با و گفتند خود را
داخل کن در زمزم عزرا را از آن حضرت سید الشهداء صلوات الله علیه و چون خود را داخل نمود در زمزم الهاء عذاب
از او برداشته شد و نیز در کتاب مذکور گوید که منافات در این باب بسیار است از جمله خبری که مرثیه از کسی

حاکم بعضی از بلاد بود که او در خواب دید او را در آتش انداختند پس شخصی از بالای سر او را ندا کرد اُطْلُبْ
شَیْئاً شَفِیْعاً بَرَّایِ خُودِ طَلَبْ کن تا از آتش نجات پابی گفت اِنِّی لَی شَفِیْعٌ کَجا است شفیع برای من ان شخص گفت
اینها حضرت حسین علیه است پس چون انحضرت را مشاهده نمود استغاثه کرد حضرت امر فرمود او را از آتش
بیرون آوردند **وَاتَعَدُّ هَفْدَهُمْ** در روز سه شنبه این روز سال شصده چهل و بیستم هجری است محمد فرزندان
ارجند سید بن طاوس علیه الرحمه در حله سقیه میآید شد چنانکه والد ماجد در وقتی که شصت و
یکسال از عمر شریفش گذشته بود در ضمن وصایای خود فرموده و در این اوان پیر محمد داخل گردید در
سال هفت از عمر خود چون این پیر محمد عمرش را فرمایید بعد از گذشتن دو ساعت پنج دقیقه از روز سه شنبه

و ان قد بین
بن طاوس

(نهم محرم)

(۳۰۹)

نهم محرم سال شصت و چهل و سه در حله بدینا آمد خداوند کامل گرداند او را در این اوان بدوام عناياتش
و بعد تاريخ ولادت فرزند دگرش بيد علی را ذکر فرموده بشرحیکه مادر هشتم اينامه ابرار نمودیم تا انجا که مؤ
بر در این اوان که عمر شصت و یک رسیده در خاطر مکن شد که یک کتاب رساله وار تصنیف تمام بخوان تحفه
برای این دو پسر محمد و علی و دیگران از بستگان و دوستان را هم اميدانتفاع شایر از آن دارم پیش از آنکه بین من
و اردو پسر ملک خايل شود و این امر را در تحت استخاره در آوردم پس باقیم از موافق با آنچه که اردو و رجاء بود
از مزاج حضرت پروردگار اله اخوانا قال و فی کتابه المستی یکشف المحجۃ **واقعه هجدهم** در این روز سال
شصت و پنجاه و ششم هجری علی بن عمر بن قزل بن جلدک بار و فی سبیل الدین المشد صاحب کتاب یوان مشهور
وفات کرد و او غیر از سبیل الدین علی بن محمد بن سالم سبیل الدین امده است و اگر چه در اسم و لقب فضل و
ادب بلد شبیه اند با هم و کان من جمله الامراء و اهل الدیوان و علی بن عمر مذکور از جمله امراء و اهل دیوان
بود و در شام نامتی منصدی بستن و اوین بود برای الملك الناصر و مرکز طرف و بنک و عشرت و با مرز و
بود و ولادتش در سال شصت و دو و فاتی در روز ناسو غاشقه اتفاق افتاد و الکمال عباسی او را بدو شهرت
ایا یو غاشورا جعلت مصیبة لفقد کبریاء عظیم بمجمل وقد کانت قتل الحسین کفایه فقد جعل بالرزاء المعظم فی علی
و از اشعار او این قزل غزلی است که اولش این است :
هی قامت امر صعدة سمراء و ذواته امر حیه سوداء و انا نظرت الی الخفا و جد هـ من التهام رشقها الایمان
الخرمان فی الرضات فلیطالع ثمة **واقعه نوزدهم** در روز جمعه این روز سال شصت و شصت یک
هجری حاکم بامر الله مصر در قاهره بنام خود خطبه خواند چنانکه در تاریخ الخلفاء سیو و حیوة الجیون در مبراست و
حاکم مذکور خلیفه دوه است از قسمت دوه خلفاء عباسیه که در مصر اقامه داشتند و شرح بیعت مردم قاهره با او
در هشتم اینامه گذشت در تاریخ الخلفاء آورده که در روز پنجشنبه هشتم محرم ستمه سلطان مصر در مجلس عام جلوس
کرده و حاکم بامر الله سواره وارد شد در ایوان کبیر در قلعه جبل و با سلطان نشست و این بعد از ثبوت نسب
بود پس سلطان در بای و نمود و با او بیعت کرد بامره المومنین و مردم قاهره علی طبقاتهم با او بیعت نمودند و در فر
از روز که روز جمعه هجری بود خلیفه خطبه خواند و در خطبه اش ذکر نمود جهاد و اقامت را و با کتابه سخن گفت و
آنچه که جاری شد بود از هنک حرمة خلافت و پس از آن گفت و هذه السلطان الملك الظاهر قد قام بنصر الانامه
عند قلعة الانصار و شر و جوش الکفر بعد ان جاسوا و اخلا لالدیار و اول خطبه اش این بود الحمد لله الذی اقام
الایال العباسی و کما و ظهیرا و پس از آن بدعو خلافت خود با طرف و فواحی نامه کرد و در زهده الجلیس خطبه خواند
بامراة و در شانزدهم محرم ذکر نموده و در اخبار الدول آورده که از جمله حوادثی که در عهد خلافت حاکم

وفاقیه بن یحیی
کتاب

الدیوان بالکسر
بقیة نهمه علی جمیع
شک و فر و کتاب
مخاسبه که در او حقا
مردم نویسد و کتاب
شرح جمیع روایین
کتاب المنقب

سمر یقین نامه شاه
منتخب
لحاظ بالفتح کوشه حیم
منتخب
رشق بالفتح تیر انداز
منتخب

خطبه بن الکامل
تکلیف بنام

از بنی امیه
جلوس امیر
بنی امیه

بامرأه و نمود این بود که در ماه شوال سنه هجری در فصل توت در موقعی که افتاب طالع بود سبل عظیمی در شام آمد که بمثل آن شنید نشد بود و خنجران اب بمرتبه بود که دروازه های شهر را بر بستند و اب از باره شهر داخل شد خانه ها و حیوانات و اموال اهالی شهر را فرا گرفته و در نزد باب فرج بقدر هشت ذرع اب بلند شد اموال و خلائق کثیره تلف شدند و فریاد استغاثه از نهاد خلق برآمد انشاء مؤلف گوید تاریخ وفات خلیفه مذکور باز که بعضی از حوادث در عهد او در هیچ دم ماء جاری الاوله خواهد آمد انشاء الله تعالی **واقع بیست و نهم** جلوس امیر بن الدین بر سر سلطنت در افریقا در مجلد دوم منظم ناصر در ذکر وقایع سنه شصت و نود و چهار هجری گوید که در هفتم محرم سال امیر بن الدین کبغا المنصور که از امراء مصر بود ملک ناصر را در قلعه حایه داده از انظار محجوب داشت و خود بر سر سلطنت جلوس کرد و خود را ملک عادل نامید و در مصر و شام بنام وی خطبه خواندند و حسام الدین لاجین از جانب کبغا بنایب سلطنت داشت و در سنه شصت و نود و پنج ملک عادل از مصر بشام آمد و عز الدین ابیک حوی را از بنایب سلطنت شام عزل نمود و سیف الدین غریب مملوک خود را بجای او برقرار کرد و در سنه ۶۹۴ از دمشق بجانب مصر رفت امراء مصر بر او شوریدند و در رهروجا او را از سلطنت خلع نمودند و حسام الدین لاجین را بجای او سلطنت نشاندند و ملک عادل از او امان طلبید و درخواست نمود که محلی را با و آگاه ارد که در آن محل اسوده بسرید بنا بر این سرحد را با و داده بدان ناچه رفت و لاجین ملقب شد بمملک منصور و او سیف الدین منصور را نائب السلطنه شام نمود و بدان مملکت فرستاد الخ **واقع بیست و یکم** در روز جمعه نهم محرم در سال شصت و نود و هشتم هجری بن عقیل نخوی شارح الفقه متولد شد کما فی الروضات نقلاً عن ابن حجر المکی و صلاح الدین صفک و ابو عبد الله بن عبد الرحمن بن عبد الله بن محمد بن محمد بن عقیل الفرشی الهاشمی الامام است که مشهور و معروف است باین عقیل چه آنکه از اولاد عقیل بن ابیطالب برادر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است و سکنای او در مصر بود و معروف بود بنباله و فضل و سبق در نحو و عربی صاحب روضات گوید و کان اماماً فی العربیه و البیان و تکلم فی الاصول و الفقه کلاماً حساناً و کان خازن الخلق جواداً مهیباً لا یردد الی احد و کان ساکناً بالدار المصریه معروفاً بالنباله و السابق فی النحو و العربیه علی سائر البریه الخ و وفات او در سیزدهم ربیع الاول مذکور خواهد شد انشاء الله **واقع بیست و دوم** آمدن امیر محمد جو مجصور سلطان ابوسعید کورگانی بدانکه ابوسعید مذکور از پادشاهان تیموریان است و او امیر و سلطان ابوسعید بن امیر سلطان محمد بن امیر انشاء بن امیر تیمور است و ایشانرا کورگانی نیز گویند پادشاه اول این سلسله امیر تیمور کورگانی است از اهل ترکستان و او مرد بلند همت و دلیر و رحیم و در خونریزی و نظیر

از بنی امیه
جلوس امیر
بنی امیه

(فصل هجتم)

(۲۱۱)

بود و این سلسله در سنه هفصد و هفتاد و یک هجری بسلطنت رسیدند و در سال هفصد و یازدهم هجری بسلطنت
 النعمان مقرض شد در منظم ناصر گوید که در سنه هشتصد و شصت و هفت هجری سلطان ابوسعید از سمرقند
 بقصد فتح قلعه شاه خیمه و تنبیه میرزا محمد جو که هضت نمود و قلعه مزبور را محاصره کرد و تقریباً یکسال آن
 محاصره طول کشید و اغلب نائز و حرب مشغل بود و بواسطه حصان حصا و قلعه فتح آن بدست نمید و لغز
 الامر کار بر اهل قلعه تنگ شد و زخمه که داشتند تمام شد ناچار میرزا محمد علی جو که شفیع برانگیزت که سلطان
 ابوسعید از تفصیل و در گذر و او تسلیم کرد و مشغول بن مذاکره بودند که سال بسرامد و در روز جمعه
 محرم سال هشتصد و شصت و هشت هجری میرزا محمد جو که بحضور سلطان ابوسعید آمد و مورد عنایت و
 مرحمت سلطان واقع گشت و در همین سال موکب هما یون سلطان ابوسعید بسمرقند مراجعت کرد و از آنجا
 متوجه هرات گردیده و در بیست و دوم ربيع الثانی وارد شهر هرات گشت و میرزا محمد جو که زاد در قلعه اخیا
 الدین حبس نمود و آن شاهزاده در آن قلعه بود نادر گشت **واقعه بیست و یکم** نزول میرزا یار
 بسلطنت در منظم ناصر در ضمن وقایع سنه هشتصد و پنجاه هجری گوید که میرزا یار گار محمد از طرف
 شمال شهر هرات گذشت و از عقب سلطان حسین میرزا ناکار اب مرغاب رفت و از آنجا بطرف توجّه نمود و در
 دو شبه هم محرم بسلطنتی نزول کرد و بر سر بسلطنت جلوس نمود **مؤلف گوید** که میرزا یار گار محمد
 من کور پسر میرزا سلطان محمد بن میرزا بابا بن قرن میرزا شاهرخ بن امیر تیمور است و ما شرح و رد و او را برای
 سلطنتی و جلوس بر سر بسلطنت در واقعه هفتم روز ششم پناه ذکر نمودیم هر که خواهد رجوع نماید
واقعه بیست و چهارم ملافی لشکر و عسکر شاه طهماسب نیک اندام باجنود نامعور و از آن
 در سار و قش جبار در مجلد دوم مطلع التمس در ذکر تاریخ متعلقه بمشهد مقدس گوید که در سنه هفصد
 سی و یک هجری در اوایل سلطنت شاه طهماسب اول بواسطه حادث سن شاه و اختلاف امرای قزلباش و
 فوت و در پیش خان خاگه هرات و قتل بوری و سلطان خاگه مشهد در عراق اختلال و اختلاف در امور
 خراسان و خنود و این اخبار در ما و ذمه التهریم مع عید خان اوزبک رسید و او بطمع تصرف خراسان
 قشون با پنجانب کشید و بالبدیهه این دو بیت را انشاد نمود **باز خاتم موس ملک خراسان دارد**
تن پیمان شده من هوس جان دارد روح بخش است شالش چه دم روح الله **مکر و نیر هوای**
بل ما لان دارد بالجمله در سال هفصد و سی و دو عید خان باجنود نامعور و در مشهد مقدس شد
 و آن شهر را محاصره کرده بغلبه گرفت و خاکی را آنجا گذاشته بطرف استرا با در رفت و در این سفر جنک معروف
 از نسل خان با عید خان واقع شد و شکست بها که قزلباش رسید و عید خان بعد از این فتح بطرف هرات رفت

(در سنه)

نصف یک سال هجری
 در سال ابوسعید

نصف یک سال هجری
 در سال ابوسعید

و در سنه هفصد و سی و چهار طهماسب اول بقصد مقابله عیبد خان بیست خراسان حرکت نموده از اراک پل
 بمشهد مقدس آمد و بعد از استمداد همت بفرزاد السلطنه هرات از راه جام حرکت نموده و عیبد خان از
 سارخوانین او زبکبه حتی از رؤسای قالمق و قرقیز و قزاق استعانت جست و بقصد منازعه شاه طهماسب
 از چگونگی گذشت و مورخین عد فثون اوزبک را از هشدار الی صد هزار نوشته اند و قشون قزلباش برابر
 خود شاه طهماسب زیاده از بیست و چهار هزار نفر بودند القصه در هم محرم سنه هفصد و سی و پنج در سار
 قش جام تلاقه فریقین شد و در روز عاشورا بنای مقابله گذاشتند و نتیجه این جنگ شکست سختی بود که عیبد
 رسید و منتهی شد و موکب شاه طهماسب ز خراسان بقرقیز مراجعت نمود و در واسط هین سال مجدداً عیبد
 خان بیست خراسان آمد و عیبد الغریب سلطان پسر خود را بمشهد فرستاد و از امرای قزلباش احمد سلطان افشار
 و یعقوب سلطان قاجار در مشهد بودند چون بار و شهر تمام نشده بود شهر را کوچ بندگی کرده بمداغه مشغول
 شدند و خود عیبد خان هم در عقب پسر بمشهد رسید و و ماه محاصره مشهد بطول انجامید و بالاخره امرای
 شاه طهماسب تاب مقاومت نیاورده مشهد را خالی گذاشته فرار کردند عیبد خان مشهد را تصرف نمود و در
 اینجا خانه تعیین کرد و بیست هرات روانه شد و در روضه الصفویه و در شاه طهماسب را بمشهد در سنه هفصد
 سی و پنج نوشته و تصرف عیبد خان شهر مشهد را در هفصد و سی و شش ذکر نموده و **واقعیه بیست و پنج**
 در شب این روز سال هزار و رویت و بیست و هشت هجری عبا کرد و در جمعی از لشکر اسلام را بقتل آورده قلعه
 لنکران را تصرف نمودند و در تنظیم ناصر در ضمن ذکر شرح محاربه روس با ایران گوید که در سنه هزار و رویت
 و بیست و هفت هجری بر حسب امر قاپون قلعه سلیمانیه را در حواله رود کرج با سم ساهمان میرزا بنا نمودند و آنجا
 محمد حسین امین الدوله که مأمور این خدمت شده بود میرزا ابوالقاسم اصفهانی نائب کاشانی را متصدی این عمل
 گردانا آنجا که گوید و پس از آن موکب علیحضرت خاقان کشورشان فتحعلیشاه تشریف فرما چمن سلطانیه گردید
 و در روز دهم جاری لشانه آن ناحیه خلدنزهت مضرب خپام گردون احتشام گردید و در این اوان معرض
 داشتند که مصطفی خان طالش بار دیگر بفرار روس توکل جسته لهذا اسمعیل خان قاجار شام بیاید و عیبد
 خان ارجمند سر کرده هزاره فیروز کوهی در او اخر ماه رجب مامور روانه گلان شدند و نائب السلطنه شاه
 عباس میرزا در پهلوی قلعه لنکران سنگر محکم بستند و صادق خان قاجار و محمد خان سرهنگ پروانه و جعفر قلچا
 ولد میرزا محمد خان لاریجانی با سه عراده توپ و دشت لشکر به مجرایست لشکر محکوم گردیدند و نا آنجا که گوید
 و نیز از وقایع سال آنکه چون الکساندر والی کرجستان که در این اوان بود بملاقات سلیم پاشا والی اخسار
 و از آنجا به تفلیس شافیه بنایه اشوب را گذاشت و در بشپوف سردار روس این واقعه را از تدابیر نائب السلطنه

شکست خوردن
 عیبد خان و قزلباش

و در این
 جنگ عیبد خان
 شکست خورد

دانشه لکروسکی را که مرید مشهور بود و راقی اعلان گذاشته خود به تقلید رفت و در اهنگام نایب السلطنه در
 کنار واریس رحمل موسوم باصلان روز بود و کتلروسکی در پنجم ذی الحجه بدلائل مراد خان باسرناز و توپخانه
 مصمم به شپخون زدن بار در نایب السلطنه گردید و از معبر عبور کرده بقراولان اردو نایب السلطنه رسید
 قراولان را برگرفت و کمی اینچنین را بار در و رسانید تا قشون روس نزدیک شدند تا وقت عشا اگر ابران خبردار
 گردید حضرت نایب السلطنه فوراً سوار شد و بشلیک زنی و حکم داد اما چون توپخانه سرار روس بلند
 و مشرف بار در و بود و در امتفرق ساخت و نواب معظم نایب السلطنه آنچه کوشش کرد در آن شب تا که آن تفرقه
 بجهت مبدل کند ثمره نیشید و در هنگام ساخت و نازاسب شاهزاده در حضره بر زمین خورد و اگر چه رکابدار
 بزور اسب بگریختن معظم رسانید و سوار شد ولی لشکر بیست هزاران گشتند ناچار در دو متفرق شد
 و شاهزاده بمنزل حاجی حمزه لوا آمد افواج روس بقرباباغ رفتند و نایب السلطنه روزی بجهت دفن مقتولین در
 آن ناحیه اقامت فرمود و بعد راه مشکین پیش گرفت و به تبریز آمد و کتلروسکی قوت قلب بهم رسانید بجانب
 ارکوان روان شد و مستحفظین اینجا چون واقعه اصلان روز را شنید بودند بدو نجات قلعه از دست
 دادند و کسی در مقام مقاومت و مدافعه بر نیامد مگر میرزا احمد سرهنگ کاشانی که سر کرده فوج یکی مسلمان
 بود این سرهنگ با غیرت در رشادت چندان پایدار می نمود تا آنکه مقتول و فی الحقیقه شهید گشت و بعد
 این واقعه قشون روس از ارکوان روانه لنکران شدند و در شب هفتم محرم سال هزار و دویست و بیست
 و هشت هجری بقلعه لنکران یورش آوردند و سر کرده تفنگچیان را اینجا مقتول گشته قلعه لنکران بصره
 عساکر روس زامد و در این جنگ جمعی از لشکریان ابران مقتول شدند و کتلروسکی سراسر زخم منکر برداشت و
 بقیه سپاه روس بهمت جابش دان و معاونت مصطفی خان طالش رفتند و واقعه بیست و ششم در این روز
 سنه هزار و دویست و شصت هجری میر محمد قلی بن میر محمد حسین الموسوی التیاب بوزر الهند و والد ماجد میر حامد حسین
 صاحب عبقات الانوار در لکنه و وفات کرد چنانچه در فوائد الرضویه است و در کتاب وقایع الشهور و منتخب الانوار
 نیز وفات او را در این روز نوشته اند الا آنکه در وقایع الشهور اسم اینجا را سید قلیخان ضبط نموده با جمله سید
 بزگواردن کورازا کار مشکلمین عظام واجله علماء اعلام و اساطین مناظرین فحاش است و جده و جده او و علماء
 لوائی شریعت و حجاب دین و ملت کالتور علی شاهق الطور بر السنه جمهوری کور و نوادر تحقیقات و غرائب
 تدقیقات و محامد صفات و معال کرامات ان رفیع الدرجات در مصنفات و مؤلفات مناخرین مرتومر مسطور
 است و نسب شریفش منتهی میشود بمهر سید شرف الدین که در حادثه هلاک کوخان از وطن مألوف خود بجایان
 هند و شان هجرت فرمود و لا درت با سعادتش در روز و شب پنجم ذی قعدة سنه ۱۱۱۱ بود و در خد سید اجل مبد

نایب السلطنه
 در اهنگام نایب السلطنه

نایب السلطنه
 در اهنگام نایب السلطنه

دلداری علی تحصیل علم فرمود تا آنکه در اکثر علوم و فنون محقق به نظری و مدقق به تحریری گردید سپیدار علم
 کلام مشهور اتفاق بود و مدتی در بلد مرهه بمنصب عدالت قیام داشت و مفتی انجایو و رساله عدالت علوی
 در بیان احکام قضا و افتاء متضمن شرایط قاضی و مفتی که شاهد عدل بر حرم و احیاء انجانب است در همان
 احیان نالیف نمود و در اواخر عمر خویش ببلده لکهنور مراجعت فرمود و در انجانب نالیف مشغول شد و تمامی
 اوقات شریفه را در طاعات و عبادات صرف می نمود و از کرامات آن بزرگوار است که والد ماجد که او هم از
 فضیلتی عصر خویش بود و کتب بسیار در احادیث و اخبار بخط خود نوشته قبل از ولادت این فرزند معصوم
 در خواب دید که حضرت صاحب الامر عجل الله فرجه را سه ثمر عنایت فرمود از جمله آن دو ثمر ناقص بود و یکی کمال
 پس حق تعالی او را سه پسر عنایت فرمود مهدی قلی و هادی قلی و محمد قلی و آن دو پسر سابق وفات کردند و پسند
 محمد قلی بماند و در فضل و کمال فائق علی الامثال گردید و تعبیر خواب آن نعلین بظهور سپید و پسند محمد قلی
 را مصنفات بسیار است مانند کتاب تشبیه المطاعن و کشف الغفائن در دو مجلد در رد باب هشم تحفه
 اثنی عشره شاه عبدالعزیز دهلوی و کتاب سیف ناصر در جواب باب اول تحفه و تفسیر لمکان در جواب
 باب سیم تحفه و برهان التعادلات در جواب باب هفتم تحفه که تقریباً به هزار بیت است و نسخ این کتاب بر زمان
 جنوة انجانب با کاف و اقطار منتشر گشت و علماء اعلام انجانب عصرش بوصف آن کتاب رطب للسان
 و عذب للبيان گشته اند و دیگر کتاب مضارع الافهام جواب باب یازدهم تحفه و کتاب تقریب الافهام در تفسیر
 آیات الاحکام و رساله نفاق الشیخین و رساله تطهیر المؤمن و رساله اجوبه فائده و وفات انجانب در هم
 محرم سنه در بلد لکهنور واقع شد و در حسینه جناب غفران ثاب مدفون گشت و فاضل عصر در
 تاریخ وفاتش قصائد غراء و قطعات بدیع نظم فرموده اند و انجانب را از اولاد کورس پسر بود و اگر
 ایشان عا انجانب مولانا سید سراج حسین بود که فاضل جلیل و حکیم عصر و فیلسوف و هر خود و واسط
 ایشان جامع الکمال و منبع الافادات سید عالم بقدر و فاضل و سید الصدر جناب المولی السید اعجاز
 حسین صاحب تصانیف عذیه و مؤلفات مفیده و فرزند ثالث آن بزرگوار سید اجل علامه روزگار
 و جید الاعصار و فرید الادوار در بای ناپیدا کار جامع علوم عقلی و نقلی و سخاوت مدار فنون اصیل و فر
 ابه الله فی العالمین و حجة الحق علی الخلق اجمعین مولانا الاجل و سیدنا المجلل میر سید حامد حسین
 صاحب عمقات الانوار است و انجانب از باب الهی و حج شیعه اثنی عشره بود هر کس کتاب مستطاب عیقات
 الانوار که از قلم دربار آن بزرگوار بیرون آمده مطالعه کند میداند که در فن کلام سپیدار و محبت امامت از
 صد اسلام تا کنون احد بدینمقال سخن نرانده و بران نمط تصنیف پیرایه و الحی شاهد عیان است

بالفحش و بیاداری
 در کار است
 شکر

کتاب مصنفات
 در کتب و کتب

فی کتب و کتب

که این خاطره و اطلاع وسعت نظر و طول باع نیست جز بنابید و آغانه حضرت اله و توجه سلطان عصر و فدا و انسانی که انجناب بآزاد عالم جلیل خویش از هند و شان بزاوت انجناب غالبه مشرق گشتند با علماء عظام ملاقات مخبرانه کردند و ازین ایشان شیخ ماثقه الاسلام نوریه نور الله مرقد و ابجک هم مشرب پسندیدند و ابواب دوستی مابین ایشان مفتوح گردید و از آن تاریخ بحد بگردا بمکتوب یاد میکردند تا آنکه در سنه هزار و سیصد و شش ظاهر انجناب سید از دنیا در گذشت و با جدار طاهرین خود پیوست رضوان الله علیه و لکن بمقادیر زنده است کسبکه در دیار است باشد خلفی بنیاد گارش جناب میر سید ناصر حسین خلف آن بزرگوار که در جمیع آنچه ذکر شد از علوم و کمالات و ارشاد بزرگوار و ثانی آن بجز خوار است ان السرمه از اسرمه فبنفسه و ابن السرمه از اسرمه اسراهما و زجات پدر را نگذاشت هلد شود و مانند والد ماجد خویش مشغول تبیین کتاب عیقات است و تا بحال چند مجلد مینویسد فرموده و طبع شده ادام الباری بر کات وجوده الشریف و آغانه نصرة الدین الخیف کذا فی فوائد الرضویه **واقعه بیست و هفتم** و هی من الوقایع المستمرة در آتش رفتن جمعی از هند در شب ناسود در خاتمه طرائق الحقائق در ذکر مسافرت مؤلف آن هند و شان آورده که از غراب در آتش رفتن جمعی از هند در شب ناسود و آنها طایفه مخصوصی هستند که تقریباً حسین الهی باشند و اقام در شب هم محرم الحرام سنه هزار و دویست و نود و نه در محله انجمن محفل شاهد نمودم و لجالش آنکه در آن محله که مسکن آنها است فضا بود و محل را هیزم بسیار آتش نمودند و از دحام مردم از هر گروه بود و برای انتظام دسته از پلیس پیاده و سواره حاضر بودند و قریب هفتاد نفر از انطا یقه بد و در آن آتش ها بد و ن لباس جز ساتر عورتین به کفش و کلاه جستن مینمودند و حقیر محض آنکه بدقت ملاحظه نمایم رخصت حاصل نموده بسیار نزدیک ایشان که حرارت آن آتش صد مینزد خلاصه بعد از دو سه ساعت که بدر و خرمنهای آتش متحرک بودند و بزبان خود نوحه مینمودند و ترمیمی داشتند هشت یا نه نفر آنها بهمان حال در آتش رفتند و ناساق آنها در آن اخگرها فرو میرفت و هیچ تعبیری با وضعی که در خارج آتش داشتند بهم رسانیدند تا آتش زیر پاها زغال گردید و مردم برای تبرک از آن زغالها میبردند و پس از خبر کالمعاینه شاهی کلامه مؤلف این کتاب حسن بن محمد الحسینی الهندی الحارثی المدعو با شرف الواعظین گوید که از نقل بعضی از ثقات مستفاد میشود که این جماعت در روز عاشورا نیز در آتش میروند چنانکه ما تفصیل از در مقاله (۳۶) از باب دهم کتاب در السنه ذکر نموده ام و کتاب مذکور در سال هزار و سیصد و چهل و هفتم هجری در دار الخلافه طهران بطبع رسید که تقریباً هفت سال است نسخ آن منتشر گردیده و ذلك من فضل الله و توفيقه لعبد الاثر المجرم

مجلس ختم فی این شب

از آتش رفتن هفتاد نفر

و بمناسبت مقام انحرکات زاد رانجا نیز منکارد و تفصیل آن بدین هج است که جناب مستطاب شریعتدار ملاذ
 الانام عالم عامل معاصر الحاج ملا محمد حسن بن محمد حسین النایبی در صفحه (۲۸۸) از کتاب حلوبات
 العلوم فرموده که حضرت مستطاب جل مقام علم الاعلام حجة الاسلام افای حاج شیخ محمد حسین مازندرانی
 ساکن ارض قدس کربلا ادبیت اطلاله الغراء راقم اثر بشرف زیارت انحضرت واصل و فوضات روحانیه
 زانامل شد چنین مسموع افتاد که ایشان باهند بان در روز عاشوراء وادراتش شدند و اتش ضرر
 با ایشان نرسانید و راقم اثر یکی از دوستان را شفیع خود نموده که این مطلب از خود ایشان مستفسر شود آن
 شفیع رفیع ابده الله تعالی این مطلب از ایشان سوال کنبی نموده جوابی که از آن داده اند بخط و خاتم مبارک
 خود این است بسم الله وله الحمد بعد از اظهار ادوات آنکه این مطلب از مطالب مسلمة محققة الوقوع است در
 هندوستان و هر ساله این گونه مطالب مخصوصا از طایفه هندو ظاهر و چندی قبل در خانه معلوم که منعلون
 بهند بان بود زمین را کور نموده اتش زبادی و شن نموده صبر کردند که شعله اتش خاموش شود جمعی از سادات
 هند بان ناله کان و سپنه زنان حسن حسین گویان با پای برهنه از در اتش نبره روانه شدند و مکرر این مطلب
 واقع شد و علی الدوام خلق بجا شارفه از آن جمله داعی بودم و اثری و اضرائی از اتش مرقوم ندیدم و الله اعلم
 المدنب محمد حسین الحائری المازندرانی و نیز در کتاب مذکور گوید که این امر نسبت بهند بان از وقایع یقینیه
 جزیه است حتی آنکه یکی از صلحای اهل بزد شفاها بر اتم گفت که خود مخصوصا در روز عاشوراء در جدار آباد
 در روز عاشوراء وادراتش نشود و از انجبت ولادت و حرام زادگی نسبت داده محقق میشوند و اقعی
 بیست و هشتمی غاب نموده حضرت علوی شیخ اجل مؤلف محلی مرقفه الاسلام نوری قدس ستم در کتاب
 السلام از عالم عامل جلال الزاهد بن وضباء المسترشد بن المولی فتح علی بن المولی حسن السلطان آبادی نقل نموده
 که فرمود رساله که امر نفلید جل شعبه رجوع شد بخاتم الفقهاء صاحب جواهر الکلام حضرت شرف شدم بنجف اشرف
 در آن اوان صاحب جواهر تمام اوقات خود را مصروف میداشتند در اخذ مسائل متفرقه که مورد احتیاج مردم
 بود و در رساله علمیه بنود من قریب نه صد مسئله از آن مسائل را جمع نمودم و جواب همه آنها را بخط خود مرقوم
 فرمود و چون ماه محرم داخل شد شیخ رحمه الله بجهت کثرت اشتغالش تمهید و استخراج مسائل در محرم انسال زیارت
 حضرت سید الشهداء صلوات الله علیه را ترک نمود و ما نیز متابعت انجناب نموده در نجف ماندیم و مشغول بودیم
 با استخراج هذیب مسائل پس چون شب ناسوعاء و یاسب عاشوراء شد امیر المؤمنین صلوات الله علیه در خواب
 دیدم که از روی عتاب بمن فرمود ایترک زیارة الحسین فی عاشوراء ایترک میشود زیارت حسین فی عاشوراء
 و یا آنکه با این عبارت فرمود ایترک زیارة مثل الحسین فی عاشوراء و علامه نور علیہ الرحمه بعد از نقل این خوا

نسخه
 از کتاب
 فی فضائل
 حضرت
 سید الشهداء
 صلوات الله
 علیه

حاضر شد و بچشم خود
 دیدم در سه وقعه بر
 حباب زینبیه که در آن
 و هرگاه که از شیعیان
 مندا ح

نسخه
 از کتاب
 فی فضائل
 حضرت
 سید الشهداء
 صلوات الله
 علیه

فرموده حدیث کرد مرا شیخ اسناد که او خود بنفشه تجربه کرده بود و هم از جماعه از مشایخ نقل فرموده که ایشان نیز تجربه کرده بودند که هر وقت بجهت اشتغال بتحصیل زیارت حضرت سید الشهداء علیه السلام را ترک می نمودند خداوند تعالی ایشان را عقوبت می فرمود بعدم توفیق زیاده بر زمان زیارت آنحضرت که از ایشان فوت شده بود و نیز در همان کتاب فرموده و اعلم ان الاشتغال لو فرض كونه اهم من الزیارة بجميع اقسامه في جميع الزمان فلا ينبغي تركها فضلا عن عدمه ولو في بعض المواضع قال كاشت الغطاء تمام العبودية والانقياد ان يوتى بجميع ادائه الموجبة والتاديب والزاجحة والمرجوة والا لا تنحصر في الزیارة زیارة رسول الله صلى الله عليه واله والطاعات المرغوبة بالصلاة والدعوة بقول لا اله الا الله وهكذا ينقصر في كل جنس على افضله بل يلزم منه الانقصار على نوع واحد الى ان قال فلا معنى لترك السنن لطلب افضل منها ولا الاشتغال بالواجبات الكتابية مع قيام الغربة عوصا عنها كما جرت عليه سيرة كثرة من العلماء والصلحاء من ترك قراءة القرآن وعبادة المرضى وتشييع الجنائز وزيارة المعصومين عليهم السلام وترك التوافل الزائنة التي تشبه تركها ترك الواجب المتعللين بان طلب العلم افضل وان ترجيح المفضول على الفاضل لا يعقل وهذا مخالف لطريقة اهل الادب ان من زمان اينها ادم الى الان وقد علم من طريقة هذه الامة وسيرة النبي صلى الله عليه واله والائمة صلوات الله عليهم انهم لم يتركوا الاجتماع بين العبادات المقبولة الفاضلة منها والمفضولة فافهم لم يتركوا افضل الاشياء الا من الامر بالمعروف والنهي عن المنكر والمواظبة والتضامح وهي افضل الاعمال لصلاة نافلة زائنة وغير زائنة وعبادة مرضي وتشييع جنازة وزيارة مؤمن ومشايعه واستقباله من امن في طريق الشرع نظره واجال في تضاعيفا لاخبار ذكره علم بوجه اليقين ان الجمع بين التراجع والمروج من سنن المرسلين والائمة الطاهرين وجميع العلماء العاملين خلفا بعد سلف انتهى ولقد اجاد قبا افاذ واقعه بديهم مبتلاشدن مردم معاريد رد دل شديد بعقوبت اينكه اهانت رسانيد بر حور اخوند ملا فتحعلي سلطان اباد قدس الله روحه علامه نوري اعلى الله مقامه در كتاب دار السلام از عالم رباني وفاضل صمداني مرحوم اخوند مذکور نقل نموده كه فرمود مراد در چشم شديد غارض شد و زمان ان طول كشيد تا انكه دو سال گذشت پس سپنه ام تكاند و اندوه من ببار كرد و از جهت عدم توفيق بمطالعة كتب از شفاء و مداواة اطباء ما بوس شدیم پس بشي در موقع خواب صدر ته سورة مباركة توحيد را قرائت نمودم و قصد كردم كه خدا بكفر از اولياء خدا كه دارين بچارگانند مشرف شوم چون بخواب رفتم خود را در مجلسي پدم كه در ان مجلس سه نفر بودند بكفر از انها المولى الكامل الزاهد صاحب مقامات العالمية المولى نصر الله بود و چون بان دو نفر ديگر نظر كردم پدم بكفر از انها پيغمبر صلى الله عليه واله است و ديگرى امير المؤمنين عليه السلام است پس جناب ملا نصر الله مذکور بمن فرمود يا ايها المشرك اين دو نفر را

در اين كتاب
در بيان فضيلت
و اهميت
زيارت ائمه
عليهم السلام
و بيان كيفيت
و احوال آن

در اين كتاب
در بيان فضيلت
و اهميت
زيارت ائمه
عليهم السلام
و بيان كيفيت
و احوال آن

گفتم بلی پس بادت خود اشاره کرد بگو پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم معجزه از معجزات آنحضرت ترا ذکر نمود و بعد سه
معجزه از معجزات حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را ذکر فرمود در آنحال من از خواب بیدار شدم و نیت آن اسئله شفاء
عینی و فراموش کردم که شفای چشم را از آن دو بزرگوار مسئلت نمایم و در آن در نهایت شدت بود که پیش پای
خود را نمیدادم و بالاخره کار من بجای رسید که راضی شدم چشمهای من نابینا شود و در آن ساکن گرد و در آن
روز من بود که مرا پرستاره میپوشد و روزی بمن گفت که فردا در این وقت چشمهای تو شفا یابد و در آن بکلی زایل
شود من از قول آن زن تعجب نمودم چه آنکه از معالجه مداوایه اطباء بکلی مأیوس بودم پس با و گفتم که از کجا دانستی این
مطلب که بدون شک و ارتباب خبر میدی بچشم من در فردای این روز گفت از آن خوابی که دیده ام پس خواستی
رای من نقل نمود و در فردای آن روز چنان شد که از خبر داده بود چشمهای من شفا یافت و در آن بکلی ساکن گردید
و پس از بهبود چشم دردم افتاد که از برای شکرانه این نعمت حوض انباری در راه زقار در محلی که در دوازده باب باشد بنا کنم
و از عجایب این امر آنکه چون اندم نزد صاحب حجر که ما بچنان حوض را از او بخرم در زمان اتفاق افتاد که انمرد
مورده طالبه والی بلد و غیر او شده بود و لهذا قیمتی را که من در آراء ما بچنان حوض با و اظهار نمودم بمن گفت که اگر
در این وقت باین قیمت میخواهی بایند و خیر از آنقدیر بزاری و من هیچ نداشتم که با و بدهم ناگاه سوار از جانب بیابان آمد
و همپایه با و داد که در میان آن همان مبلغ بود که من با و گفته بودم پس انمرد همپایان را گرفت از اندوه آن راحت شدم
و اعجب از این آنکه چون معماران و مردم و مقدار سعه حوض اجرت بنای آن و مدت تمام آنرا با و مذاکره نمودم با من شرط
نمود که آنرا در مدت معین بتمام رساند و چون شروع نمود به بنای آن در کارستی کرد پس مدتی که با من قرار
کرده بود منقضی گردید و بنای آن بتمام نرسید و بشرط خود و فاکر کرد پس من جماعته از اهل خبره و صلاح را با خود
برداشتم و نزد او رفتم و او را بر تخلف شرط و خلف وعده عتاب نمودیم امر میباشاجه کشید درین گفت و شنید
انمرد کلمه بدی بمن گفت جماعته که با من بودند خواستند و از اجازات کنند من مانع شدم و گفتم اللهم ان
كنت تعلم ان هذا لاجل زوار یحب الله علیه لا مقصد لنا غیره وان له عندك مقاما محمدا فافعل به ما
هو اهل به با رخدا یا اگر تو میدانی که این کار برای زوار حضرت ابی عبد الله علیه السلام است و ما را مقصد دیگر غیر این
آن نیست و آنحضرت را نزد تو مقام ستوده است و را بجزای خود برسان پس ما برگشتم چون فردای آن روز
شد و آنروز ناسو غایب نام محرم بود که ناگاه اهل و کسان انمرد شتاب زده و پنهان نزد من آمدند و گفتند که
انمرد بجای نماند و در راه شدید و امر بر او بسیار سخت شده است و راه شفای برای او نمی
بینیم مگر بدعا تو بجهت این که او به عقوبت آنچه با تو کرده باین در و مبتلا شده پس من گفتم اللهم ان کان
حق فقد عفوت عنه خدایا اگر مرا بر او حق هست او را عفو نمودم و لکن در شب انمرد کشته جفا ترا بطوفانمان

و انما یستوی فی العلم
و انما یستوی فی العلم

و انما یستوی فی العلم
و انما یستوی فی العلم

داد و سطوت قهر ملک جلیل بر او ظاهر گشت و از کرامات حضرت پیدایش یافت و صلوات الله علیه انکه در آن روز
که ما و فیم در آن محل غذای هفت نفر داشت نفر پیش با ما نبود و در آنجا بازده بر شصت نفر جمع شدند و از آن
غذا خوردند و همه آنها را کفایت نمود و الحمد لله **واقعہ سیام** و این واقعہ از وقایع اقبال است که در ذیل
وقایع فاضله کو می نمایم در کتاب عقاید الشیعه است که در اول روز جمعه نهم محرم امام عصر عجل الله فرجه در مکه
معظمه ظاهر خواهد شد و در وقت خطبه خواندن کردن خطبہ که را خواهد زد و غائب خواهد شد و در
صبح شنبه عاشوراء ظاهر خواهد شد و در کتاب جوامع الکلم گوید که آنحضرت در روز جمعه نهم محرم ظهور میکند
و داخل مسجد الحرام میشود و خطبہ میکند و پس از کشتن خطبہ در کعبه غایب میشود و در شب شنبه
محرم ظاهر میشود و بر بام کعبه بالا میرود و انتخاب خود را ندا میکند بتفصیلی که در محل خود بیاید ان شاء الله تعالی
بدانکه حضرت حجة سلام الله علیه سه غیبت دارد یکی غیبت صغریه و یکی غیبت کبری و یکی غیبت اصغر
اما غیبت صغریه آنحضرت از روز وفات حضرت امام حسن عسکری علیه بود بعد از نماز و دفن آنحضرت در جمعه
هشتم ربیع الاول سال دویست و شصت هجری در عهد خلافت المعتمد علی الله خلیفه یازدهم از خلفاء
بنی العباس و این غیبت شصت و نه سال طول کشید و در این مدت آنحضرت چهار و یکبار داشت که مردم بخدا
ایشان میرسیدند و مطالب خود را عرض میکردند و ایشان خدمت حضرت فاطمه صلوات الله علیه میرسیدند و
جواب آنها را میدادند و ایشان میرسیدند و یکبار اول آنحضرت جناب ابو عمر عثمان بن سعید العمری بود
که حضرت امام حسن عسکری او را بوکا کالت نصب فرمود و میرا ابو جعفر محمد بن عثمان بود که بامر حضرت
فاطمه صلوات الله علیه پدرش عثمان او را بوکا کالت نصب نمود سیم جناب حسین بن روح نوبختی بود که محمد بن
عثمان در رجوة خود بامر حضرت فاطمه علیه او را بوکا کالت نصب نمود چهارم ابی الحسن علی بن محمد سمری بامر
بود که حسین بن روح بامر حضرت فاطمه علیه او را بوکا کالت نصب نمود و چون وقت وفات او رسید شعبان
با عرض کردند که کسی را و یکبار کن فرمود لله امر هو بالغة از برای خدا امری است که او را ندانند ان امر است
و کالت و بنای بنی نبی و بر حث الهی و اصل شد و این اول غیبت کبرای آنحضرت بود که دیگر کسی خدمت آنحضرت
نرسید و این در سنه سیصد و بیست و نهم هجری واقع شد و در وقت وفات امام حسن عسکری علیه عمر شریف
آنحضرت پنجاه سال بود زیرا که تولد آنحضرت در نیمه شعبان سال دویست و پنجاه و پنج هجری بود و غیبت
آنحضرت در سنه دویست و شصت واقع شد و غیبت کبرای آنحضرت در سربا به که الحال مردم آنحضرت را
در آنجا زیارت میکنند در سمرقانی واقع شد و دیگر کسی خدمت آنحضرت نرسید و نمیرسد مگر موالیهان
خاصه آنجناب که نماز جمعه را باید با آنها بخواند و توقیعی بیرون آمد از آنحضرت بپسند علی بن محمد سمری که اخیر

در کتاب جوامع الکلم

در کتاب عقاید الشیعه

و کلامی بجناب بود باین مضمون که تحقیق غیبت کبری واقع شد و دیگر ظهوری نخواهد بود مگر بعد از اذن خدا تعالی و آن بعد از طول کشیدن مدت قسارت قلبها و پریشان شدن زمین است از جور و زور و باشد که بیاید از شیعه من کسیکه ادعای مشاهده و دیدن من نماید پیش از خروج سفیان و پیش از صیحه انبیا پس او دروغگو و مفتر است یعنی اقرا بمن بینه است پس از این توقع ظاهر میشود که دیگر کسی انحضرت را نخواهد دید و اگر چه بعضی از حضرات می بینند و لکن نخواهند شناخت پس در زمان غیبت کبری هر کس ادعای دیدن امام را نماید و بیدار می نماید ادعای و کالت خاصه انحضرت نماید پس او کذاب دروغگو و ملعون است و هر کس ادعا کند که حضرت قائم علیه السلام بالخصوص مرا تعین فرموده است که در میان مردم باشم و احکام را بآنها بگویم یا آنکه باب میباشم و حضرت علیه السلام را باب گردانند است یا کاتب یا کاغذ یا نوشته بمن داده است غلط است و اقرا بسلطت و ادعای نمودن اینکه قرآن دیگر بران حضرت نازل شده است یا نازل میشود غلط و کفر است بلی انحضرت تمام احکام شریعت غرای محمدی را بیان خواهد فرمود چون اقتضای زمان انحضرت بیان تمام احکام است اگر چه حکم بیاطن مینماید یا آنکه بعضی از حکمهای ظاهر را تغییر میدهد نه اینکه انحضرت تغییر میدهد بلکه خداوند آن احکام را در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله تغییر فرموده است و زمان عمل ناسخ را در زمان انحضرت قرار داده است مثل نسخ قبله و نسخ روزه و نسخ عده زنان که در اول بعثت غیر از این بود که اکنون عمل بآن میشود پس واجب است اعتقاد نمودن باینکه انحضرت نابجاست ندارد و ناوقتی که خودش ظهور نماید و حسین بن منصور حلاج ادعای و کالت و نیابت و مشاهده انحضرت را نمود که وزیر و خلیفه انزمان او را گرفته بدار کشید بلی در زمان غیبت صغریه جمعی خدمت انحضرت رسیدند و مطلبها بحضرت نوشته و جواب شدند و ایشان سفراء انحضرت میباشند مثل محمد بن همام و اسحق بن یعقوب و ابوالقاسم بن جلیس و ابوعبدالله الکندی و ابوعبدالله بن روح و مسرور طباح و اسحق کاتب و صاحب القصره المخوفه و ابن کوره و حسن بن هرون الدینوری و حسن بن نصر قمی و علی بن محمد و محمد بن محمد کللی و مرداس قرظی و ابن ثابت مروزی و فضل بن مزید بمی و ابورجاء مکی و عبد الله عاصمی کوفی و محمد بن ابراهیم اهوازی و محمد بن اسحق قمی و قاسم بن علاء از رباعیانه و محمد بن شاذان نیشابوری و غیر ایشان از شیعیان خالصین انتهی و اما غیبت صغریه انجناب از ظهر روز جمعه نهم محرم است تا صبح شنبه روز عاشورا که در اول روز جمعه ظاهر خواهد شد و در وقت خطبه خواندن کردن خطیب مکه را خواهد زد و غایب خواهد شد و در صبح شنبه روز عاشورا ظهور خواهد نمود در حالتی که عمامه رسول خدا بر سر و عصای انجناب در دست و نعلین انحضرت در پای مبارکش باشد تفصیله که در وقایع روز عاشورا بیاید انشاء الله تعالی

اگر چه باشد که هر کس ادعای مشاهده و دیدن من نماید حق را میگوید

اینکه غیبت صغریه است

واقعه سی و یکم دهی ایضا من الوقایع الالهیه در کتاب وقایع الشهرورد روز و قایع روز نظم محرم گویند
بروایت از حضرت صادق علیه السلام در این روز حضرت سید الشهداء صلوات الله علیه با هفتاد نفر از اصحابش
بدنبار رجعت خواهند نمود و لفظ او این است فيه رواية عن مولانا الصادق عليه السلام رجوع الحسين في سبعين
من اصحابه والفاضل عليه السلام وهو يغسل الفاضل ويحطه ويلجده في حضرة ولا يلجده الوصي الا الوصي انتهى
کلامه و در روایت معلی بن خنيس که علامه مجلسی در بحار الانوار و زاد المعاد نقل نموده مستفاد میشود
که در روز رجعت معصومین صلوات الله علیهم اجمعین موافق خواهد بود با روز نوروز و از روایت دیگر که از
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام ماثور است مفهوم میشود که واقعه رجعت در بین ماه جمادی الاخره و رجب
و خواهد نمود و الله اعلم بحقیقه ذلك علامه مجلسی قدس سره و وجه در بحار الانوار و حق البقیه از شیخ حسن
بن سلیمان روایت نموده که او از کتاب خطب امیر المؤمنین علیه خطبه طولانی از آنحضرت روایت کرده است
که در عرض الخطبه فرمود که ضبط نمیکند احادیث ما را مگر قلعه های حصین و پاسنه های امین با عقیقاته
پس فرمود و اعجابا کل العجب بین جمادی و رجب ای عجب کل عجب از آنچه واقع خواهد در میان ماه جمادی
و رجب پس مرگ از شرطه الخمیس رسید که این چه تعجب است که مگر و سفر نای حضرت فرمود چون تعجب نکنم از آنکه
چند زنده خواهند شد و شمشیر بر سر زنده ها خواهند زد و بحق خداوند بکه حبه را شکافته و گاه را بیرون
آورده و خلاقی را خلق فرموده است گو بای بدین ایشان را که در میان بازارهای کوفه راه روند شمشیر
برهنه بر دوش گذارند باشند و بر سر دشمنان خدا و دشمنان رسول خدا و دشمنان مؤمنان زنند و در کتاب
جوامع الکلام آورده که رجعت حضرت سید الشهداء صلوات الله علیه بعد از گذشتن پنجاه و نه سال از درگت
حضرت قائم علیه خواهد بود بدانکه از جماعه اجماعیات شیعه بلکه ضروریات مذهب فرقه اثنی عشریه است
حقیقت رجعت و اعتقاد داشتن بآن واجبست و اکثر علمای امامیه دعوی اجماع کرده اند بر حقیقت رجعت
مانند محمد بن بابویه در رساله اعتقادات و شیخ مفید و مرقوم و سید مرتضی و شیخ طبرسی و سید بن طاووس
و غیر ایشان از اکابر علمای امامیه و در اعصار مضایع پیوسته بین علمای امامیه و مخالفین در این مسئله
نزاع بوده است و در تشیع شعاریه بالا را از قول برجست نیست و در کتب رجالیه اهل سنت هر که خواهند
نیست بر فرض دهند با اعتقاد برجست نیست دهند و مسلم صاحب صحیح هفتاد هزار حدیث از احادیث جابر
جعفی را نقل نموده برای اینکه جابر قائل برجست بود و در او ائله اسلام فرقه حقه شیعه معروف باین عقیده
بودند و علامه مجلسی در کتاب حق البقیه فرموده که شکی نیست در این که اصل رجعت در الجملة متواتر بالمعنی
است و کسیکه در آن شک کند ظامرش انکه حشر قیامت را نبیند و امریکه بنصوص متواتر ثابت شد

تصحیح کلام کل
بن جمادی و رجب

تصحیح کلام کل
بن جمادی و رجب

باشد بعض استبعادات و هم انکار کردن محض بدینی است و اما خصوصیات که در بعضی از آیات شاذه وارد شده است در باب رجعت جز نمی توان کرد اما انکار نیز نباید کرد و اختلاف در خصوصیات باعث آن نمی شود که اصل را انکار کنند چنانکه در بسیار از خصوصیات خیر و بهشت و جهنم و صراط و میزان و غیر آنها اختلاف در اخبار واقع شده است و این باعث آن نمی شود که اصلش که ضرور دین است کسی انکار کند و مجلسی قدس علیه الله مقامه در شرح من لا یحضره الفقیه فرموده اصل رجعت ائمه هدی صلوات الله علیهم متواتر است و حق سبحانه و تعالی فرموده است روزی باشد که صیوات کم از هر امتی فوجی را از انجما عتبه که آیات ما را نکذیب می نمودند و در کتاب همه مبعوث شوند پس البته هزار فامت صغری است که آن رجعت است و علما قدس مای شیعه هر یک در رجعت کتاب تصنیف کرده اند و شیخ طوسی و شیخ نجاشی هر دو در فهرست کتب علمای شیعه در ضمن ذکر کتب ایشان ذکر کرده اند که له کتاب الرجعة و از آن کتب چیزی نمانده است که زیاده از صد هزار کتاب بوده است و در زمان حضرت امام جعفر صادق علیه السلام پنجمین از مصنفان بودند از اصحاب آنحضرت مثل زرار و محمد بن مسلم و ربیع و ابو بصیر و منقولست از محمد بن مسلم که او سی هزار حدیث در حفظ داشت و جابر هضاد هزار و هجده منقولست که این عقده سیصد هزار در حفظ داشت و صد و بیست هزار حدیث با سند در حفظ داشت و ذکر این مخطوطات نیز در کتب رجال هست و شیخ امین الدین ابو علی طبرسی در کتاب مجمع البیان ذکر کرده است که اخبار رجعت متواتر است و نمیتوان تاویل آنها کردن و اجماع شیعه است بر آن و باینکه اخبار ما و کتب علمای شیعه قلیلی مانده است باز متواتر است و در ضمن اخبار در روضه مذکور است و در اینجا نیز اشاره بآن خواهد شد و لکن انشاء الله کتاب جدا ضروریست چون کتب و مذاهب شیعه البومتری که شده است باعتبار اشغال طلبه بکتاب حکایات و شیطان سعی خود را در این باب تمام کرده است و لکن این بهتر است بید الله چنین عرض کرده ام (کتاب فقه بجوی باز آید) و تحقیق آنه و تعالی حکایت ذابته الارض و رجعت را در قرآن مجید با هم آورده و عامه قائل بدیهه شده اند بلفظ اما بحسب کتب منعکند و مولانا نظام الدین نیشابوری بحسب ظاهر از کتب علمای عامه نیست اما در واقع شیعه است در تفسیر خود در سوره نمل از طرف شیعه وجه بسیار گفته است و انشاء الله در تفسیر مجمع البحرین که بحسب اعطاء حضرت پیدالمسئدین در رؤیایان ما موشد ام مذکور خواهد شد و انشاء الله تفسیر تمام شود و خواهد شد که در متشابهات قرآنی هکلی از آثار ائمه هدی مبین شود و فی الحقیقه جامع الثقلین باشد چنانچه در این دوسه روز جدیداً اشاره بآن واقع شد در ضمن بشارات بسیار که یکی از آن این بود که ذلک فضل الله یؤتی من یشاء و الله ذو الفضل العظیم انشاهی کلامه قدس سره و خلاصه این است که رجعت بعضی از مؤمنان و بعضی از کافران و فواصب و مخالفان متواتر است و انکارش موجب خروج از دین تشیع است نه خروج از دین اسلام و رجعت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و حضرت امام حسین علیه السلام نیز متواتر است یا قریب متواتر و در سایر ائمه علیهم السلام نیز

در این کتاب
در باب رجعت
در باب رجعت

در این کتاب
در باب رجعت
در باب رجعت

☆ (فصل هجتم) ☆

☆ (۲۲۳) ☆

اخبار پیش گفته معتبر بسیار وارد شده است و اگر متواتر نباشد بمرتبه رسیده است که از عان باید کرد و انکار نباید کرد و اما خصوصیات این رجعتی نامعلوم نیست که ابا باطله و حضرت قائم صلوات الله علیه و برکومان خواهد بود یا پیش خواهد بود یا بعد خواهد بود از بعضی اخبار پیش ظاهر میشود که بترتیب زمان امامت رجعت خواهند کرد و شیخ حسن بن سلیمان قائل شده است باینکه هر امانه زمان امامت دارد و زمان مهدی بود دارد و حضرت صاحب الامر عجل الله له الفرج اولی که ظاهر میشود زمان امامت است و بعد از رجعت ابا کرام خود و بعد از شهادتشان باز آن حضرت رجعت خواهد کرد و باین وجه تاویل کرده است انچه شرا که از ماد و ازده امام و در و ازده مهدی هست و این قول اگر چه بعد از صواب نیست اما مجمل اقرار کردن و تفصیلش را بعلم ایشان رد کردن احوط است و بالجمله ایات بسیار و اخبار پیش بشمار میرسد در رجعت است و بسیار از علماء و محدثین شیعہ سابق مفرده در این مسئله تألیف نموده اند چنانچه از باب رجال فرموده اند و شیخ بن بابویه در کتاب من لا یحضره الفقیه روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود لیس منّا من لم یؤمن بکرتنا و لم یقبل معتنا و در روایت دیگر در بحار الانوار از آنحضرت منقولست که لیس منّا من لم یقبل معتنا و لم یؤمن برجعتنا از مانیست کسیکه ایمان بر رجعت مانداشته باشد و متعه حلال نداند و علامه مجلسی در کتاب حق البقیه فرموده که این احقر در کتاب بحار الانوار زیاده از آن روایت حدیث از زیاده از چهل نفر از مصنفین علماء امامیه که در پنجاه اصل معتبر وارد نموده اند بیرون نوشته ام هر که را شکی باشد باین کتاب جوع کند انتهای کلامه و مراد از رجعت بمقادیر ایات مبارکات انشکاء پیش از قیام قیامت در زمان حضرت قائم علیه و جو مقدس خاتم انبیاء و ائمه هدی و بسیار از انبیاء بدینا بر میگرددند و هر یک از ائمه ما علیهم السلام سال در دنیا سلطت و پادشاهی میکنند و جمعی از بندگان بسیار بیک و بدین خداوند زنده بر میگرددند و بدینا میآوردند بندگان برای آنکه بدین دولت ائمه دین ها ایشان روشن گردد و بعضی از جزای نیکهای ایشان بایشان برسد و بدان از برای عقوبت و عذاب دنیا و انتقام کشیدن شیعیان از ایشان و سایر مردم در قبرها میمانند تا در قیامت محسوس شوند چنانکه در اخبار پیش بسیار وارد شده است که رجوع نمیکند در رجعت مگر کسیکه محض ایمان داشته باشد یا محض کفر یا مردم پر ایشان را بحال خود میکند از بد و باجملة تفاسیل ایات و روایات مبارکات در باب رجعت موکول بکتاب مفصلة است و ما در این مقام اکتفا می کنیم بدکری بعضی از ایات و روایات که راجع است بکیفیت رجعت حضرت سید الشهداء صلوات الله علیه در کتاب حق البقیه از شیخ کلینی از حضرت صادق علیه روایت کرده است که در تاویل قول تعالی وَ قَضَيْنَا إِلَيْهِ سِرَّائِلَ فِي الْكِتَابِ لَنُقَدِّقَنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَلَنَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيرًا یعنی وحی کردیم بسوئے اسرائیل در کتاب که افتاد خواهد کرد در زمین دو مرتبه حضرت فرمود اشاره است بقول حضرت امیر المؤمنین علیه و خیر زدن بر آن حضرت امام حسن علیه

در کتاب بحار الانوار

در کتاب بحار الانوار

وَلَنُفَعِّنَ عَنَّا أَوَّلَ بَيْتٍ تَقُومُ فِيهِ الْإِسْلَامُ وَنَجْعَلُ فِيهِ مَحَسَبَاتٍ
وَعَدُ اَوْلَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا اَوَّلًا لِّئَلَّا يُسْتَقَالُوا فِيهِ وَلِيُبْلِغَ إِلَيْكُمْ اَوَّلَ الْبَيِّنَاتِ فَاِذَا جَاءَ
بِبَابِ وَعْدِ اَنْتِفَامِ خُونِ حُسَيْنٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِرَأْسِهِ بِمَنْزِلَةِ اَنْتِفَامِ بَابِ قَوْثِ عَظِيمٍ يَأْتِيهِ جَنَاحُ
تَجَاسُؤِ اِخْلَالِ الدِّبَارِ وَكَانَ وَعْدًا مَّفْعُولًا بِرُكُودِهِ فِي دَرِيَا خَانِهِ بَرَاءً لِّكَتْمٍ وَاسْهَرُ كَرْدَنِ شَاهِزِ فَرَسِ
كِه اَشَارَةُ اَنْتِ بِجَمَاعَتِهِ كِه خُدا اِيْشَارَةَ اَمْعُوْثِ خَوَاهِدِ كَرْدِ بِشَرِ اَزِ بِرَوْنِ اَمَلِ حَضَرِ قَائِمٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِرُخَوَاهِنْدِ كُنْدِ اَشْتِ
كِبَرِ اَكِه اَحَدِ اَزِ اَلِ مُحَمَّدٍ اَكِشْتِه بَاشَدِ مَكْرِ اِيْنَكِه اَوْرَا خَوَاهِنْدِ كَشْتِ وَكَانَ وَعْدًا مَّفْعُولًا وَبُوْدِ وَعْدِ كُرْدِ
اَشَارَةُ اَنْتِ بِقِيَامِ قَائِمٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرَدَدْنَا لَكُمُ الْكُرَّةَ عَلَيْهِمْ اَشَارَةُ اَنْتِ بِخُرُوجِ حَضَرِ اَمَامِ حُسَيْنٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ
هَفْتَا دَنَفَرِ اَصْحَابِشِ كِه خُوْدِ هَايِ مُطَلَّابِ رَسْرَاشْتِه بَاشِنْدِ كِه هَرِ خُوْدِي دُوْرُوْدَاشْتِه بَاشَدِ وَبِمَرْدَمِ كُوْبِنْدِ
اِيْنِ حُسَيْنِ اَنْتِ كِه بِرَوْنِ اَمَلِ اَنْتِ نَامُوْمَنَانِ شَكِّ دَرَا وَنَكُنْدِ دَرِ رِبَايَةِ اَوْدِيَاثِ وَاَرِشْدِ اَنْتِ كِه اَوَّلِ
مَنْ يَنْشَقُّ عَنْهُ الْاَرْضُ بِرُجْعِ اِلَى الدِّنْيَا الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ ابْنِ اَبِي طَالِبٍ اَوَّلِ كِسِيْكَ بَدَنِيَا بِرُمِيْكَرْدِ حَضَرِ اَمَامِ حُسَيْنِ
وَاصْحَابِ اَبُو وَرَيْدِ وَاصْحَابِ اَوْرَا خَوَاهِنْدِ بُوْدِ بِرِ اَنْحَضَرِ اَصْحَابِشِ هَمِه اِيْشَارَةَ اِيْنَكِه اِيْشَارَةَ اَكِشْتِه
چَا نِجِه حَقِّقَالِه مَبْرُفَايِدِ فَرَدَدْنَا لَكُمُ الْكُرَّةَ عَلَيْهِمْ وَآمَدْنَا كُرْ بَا مَوَالِ رِبِيْنِ وَجَعَلْنَا كُرْ اَكْثَرِ
تَقِيْرًا بِعَنِي بِرُكُرْدِ اِيْنَدِيْمِ اَزِ بَرَايِ شَمَا غَلِبِه بِرَايْشَانِ رَا وَاغَاثِ كُرْدِيْمِ شَمَا اَبْمَا هَا وَبِرَانِ وَكُرْدِ اِيْنَدِيْمِ لَشْكُرِ
شَمَا اَزِ نَادِه اَزِ لَشْكُرِ هَا اِيْنَا هَا وَدَرِ تَقِيْرِ مُحَمَّدِ بْنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مَاهِيَارِ وَفَرَاثِ بْنِ اِبْرَاهِيْمِ وَمُنَاقِبِ اَزِ اَنِ بْنِ جَبْرِ
اَزِ اَمَامِ جَعْفَرِ صَادِقٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَفَايْتَكُرْدِه اَنْدِ دَرِ نَاوِيْلِ قَوْلِهِ تَعَالَى يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ تَتَّبِعُهَا الرَّادِفَةُ بِعَنِي
رُوْنِ يَكِه مِيْلَرِ زَنْدِ حَرَكِ كُنْدِه هَا وَتَحَرُّكِ مِيْكَرْدِنْدِ اِيْنَا كِه سَاكِنِ بُوْدِنْدِ وَاَزِيْ اَوْمِيَايِدِ اِنِجِه رَدِيفِ اَنْتِ
فَرَمُوْدِ رَا جَعْفَرِ حُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ اَنْتِ وَرَادِفَةُ عَلِيٍّ بْنِ اَبِي طَالِبٍ اَنْتِ وَاَوَّلِ كِسِيْكَ دَرِ رَجْعِ اَزِ قَبْرِ بِرَوْنِ مِيَايِدِ
حُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ اِيْنَا هَفْتَا دُوْ بِنِجِ هَزَارِ كِسِ اِيْنِ اَنْتِ نَاوِيْلِ قَوْلِ حَقِّقَالِه اِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَحَسَنَ بْنَ
سَلِيْمَانَ اَزِ كِتَابِ تَرْجِيْلِ اَزِ حَضَرِ صَادِقِ سَلَامِ اَللّٰهُ عَلَيْهِ رَوَايَتِ كُرْدِه اَنْتِ كِه كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُوْنَ بِعَنِي دَقِيْقًا
وَشَيْخِ كَلْبِيْ وَ عَلِيٍّ بْنِ اِبْرَاهِيْمِ اَزِ حَضَرِ صَادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَوَايَتِ كُرْدِه اَنْدِ كِه حَقِّ تَعَالَى خَبَرِ اَدِ رَسُوْلِ خُوْرَا وَبِشَارَتِ رَا
اَوْرَا اَمَامِ حُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِشَرِ اَزِ اَنَكِه فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ بَا وَحَامِلِه شُوْدِ بَايْنَكِه اِمَامَتِ دَرِ فَرَزَنْدَانِ اَوْرَا خَوَاهِدِ
نَاوِيْلِ قِيَامِ بِرِ خَبَرِ اَدِ اَنْحَضَرِ رَا بِاِنِجِه بَا اَمَامِ حُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَوَاهِدِ رَسِيْدِ اَزِ كُنْدِه شَدِ وَمَصِيْبَتِهَا خُوْرِشِ
وَفَرَزَنْدَانِشِ بِرِ عَوْضِ رَا وَاَزِ اَشْهَادِ اِيْنَكِه اِمَامَتِ دَرِ عَقْبِ اَوْرَا اَشَدِ وَاَعْلَامِ كُرْدِ اَنْحَضَرِ اَزِ اَكِه اَوْكُنْدِه
خَوَاهِدِ بِرِ خُدا اَوْرَا بَدَنِيَا بِرِ خَوَاهِدِ كُرْدِ اِيْنَدِيْمِ وَاَزِ اَوْرَا خَوَاهِدِ كُرْدِ نَادِشْمَنَانِ خُوْدِ رَا بِيْشَدِ وَاَوْرَا پَادِشَاهِ
زَمِيْنِ خَوَاهِدِ كُرْدِ اِيْنَدِيْمِ چَا نَكِه دَرِ قُرْآنِ مُحَمَّدٍ فَرَمُوْدِ اَنْتِ وَزَيْدُ اَنْ تَمَنَّيْ عَلَى الدِّنْيِ اَسْتَخْضَعُوا فِي الْاَرْضِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَلَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا يَفْتَكِرُ الْغَالِثِينَ
الَّذِينَ يُضِلُّونَ أَكْثَرُ مِنْ هَادٍ يَهْدِي اللَّهُ فَوْجًا كَثِيرًا
وَقَلِيلًا مِّنَ الْغَالِثِينَ

بَعْدَ رَجْعِ نَمِ
كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَلَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا يَفْتَكِرُ الْغَالِثِينَ
الَّذِينَ يُضِلُّونَ أَكْثَرُ مِنْ هَادٍ يَهْدِي اللَّهُ فَوْجًا كَثِيرًا
وَقَلِيلًا مِّنَ الْغَالِثِينَ

وَجَعَلَهُمْ اُمَّةً وَجَعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ وَجَوَّاهِم مَّا كَمُنَّتْ كَذَابُهُمْ اَهلًا كَمَرْدَمِ اِيشَانِ اَضْعِيفُ كَرْدَانِدَن دَر
 زَمَنِ وَبَرْدَانِهِم اِيشَانِ اَمَامَانِ وَوَارِثَانِ رُو زَمَنِ وَفَرموده است وَلَقَدْ كُنَّا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ اِلٰهٍ كِرَانِ
 الْاَرْضِ بِرِثَانِ عِبَادِى الصَّالِحِينَ وَتَجَبُّقُ كِه نَوَشْتِهَم دَر زَبُورِ بَعْدِ اَز ذِكْرِ خُصْرِ رَسُوْلَتِ كِه زَمَنِ رَا بَمِثَرِ
 خَوَاهَنْد بَر دَبَنْدگان شَابِشْتِه مَابِس خَدَا وَنَد بَشَارَتِ رَا دِ بَخْبَرِ شَرَا كِه اَهْلِ بَيْتِ تُو مَالِكِ زَمَنِ خَوَاهَنْد شُدُو
 بَسُو زَمَنِ بَر خَوَاهَنْد گشت و دِشْمَنَانِ خُود رَا خَوَاهَنْد كُشْت و شَيْخِ مَقِيْد و شَيْخِ طُوْسِي رَو بَسَنْد هَايِ مَعْتَبَرِ زَجَارِ اَز
 اِمَامِ مُحَمَّدِ بَا قَر عَلِيّه رَو اَبْنَكُردِه اَنْد كِه فَرمود بَخْدَا سُو كَنْد كِه مَرْدِ اَز مَابِسْتِ پَادِشَاهِ خَوَاهَد كُرد بَعْدِ اَز وَفَاتِش
 سِجْد و نُه سَالِ كَفْتَم اِنْ چِه وَقْتُ خَوَاهَد بُوْد فَرمود بَعْدِ اَز اَنْكِه قَائِمِ عَلِيّه اَز دِنْبَارِ و دِ كَفْتَم قَائِمِ چَنْد سَالِ پَادِشَا
 خَوَاهَد كُرد فَرمود نَد نُو زده سَالِ وَبَعْدِ اَز وَفَاتِ اَنْخُسْرِ هَر چِ وَ مَرَجِ وَفْتِه بِيَا رَا خَوَاهَد بُوْد نَابِجَاهِ سَالِ بِنِ
 مُنْخُسْرِ بَعْنِي مُنْغَامِ كُشْتِه بِنِيَا خَوَاهَد اَمَد و اِمَامِ حُسَيْنِ عَلِيّه اَسْت بِنِ اَنْخُسْرِ طَلَبِ خُونِ خُود و اصْحَابِ خُود رَا خَو
 كُرد و اِنْ قَدْ رِيكُشْد و اَسِرْ زَنْد كِه مَرْدِمِ بَكُوْبَنْد اَكْر اِنْ اَز ذَرِيّه بِنِ بَعْبَرِ اِنْ بُوْد اِنْ قَدْ مَرْدِمِ رَا نَبِيكُشْت و نَبِرْ دِرْ حَقِ
 الْبَقِيْنِ اَز كَامِلِ الزِّيَارَةِ اَز مَفْضَلِ اَنْخُسْرِ صَادِقِ عَلِيّه رَو اَبْتِ كُردِه اَسْت كِه فَرمود كُو بَايِ بِنِمْ كِه كَرِيْمِ اَز نُو رِيكُشْد
 وَ قَبْرِ اَز بَا قُوْتِ سُرْخِ بَر اِنْ نَصَبِ كَنْد مَكَلِّ بِيَا رُو اَهْر و خُسْرِ اِمَامِ حُسَيْنِ عَلِيّه بَر اِنْ كَرِيْمِ مِي نَشِيْنْد و بَر دُو اِنْ
 كَرِيْمِ نُو دِه رَا رَقْبَه سَبَر بُوْدِه بَا شُد و مُوْمَنَانِ اَبْنَد و اَنْخُسْرِ تَرَا ز بَارْتِ كَنْد و بَا و سَلَامِ نَمَائِيْنْد بِنِ خُصْلًا اَلْخَطَا
 كَنْد بَا اِيشَانِ كِه اِي دِ رِشَانِ مِّنْ اِنْجِه خَوَاهَد اَز مَن سُوَالِ كَنِيد كِه شَمَا بِيَا رَا اَز اَر كَشِيْدِيْد و مَظْلُوْمِ شُدِيْد اَمَرُوْر
 هَر خَاجَتِ اَز خَاجَتِ هَايِ دِنْبَا و اَلْخُوثِ كِه اَز مَن سُوَالِ كَنِيد بَر مَبَا و رَمِ اَز بَر اِي شَمَا بِنِ خُورْدَنِ و اَشَامِيْدَنِ اِيشَانِ اَز
 بَهْشْتِ بَا شَد اِنْ اَسْت و اَللّٰهُ كَرَامَتِ و بَزُوْكَوَارِي عَظِيْمِ و نَبِرْ دِرْ هَمَانِ كِتَابِ اَنْخُسْرِ اِمَامِ مُحَمَّدِ بَا قَر عَلِيّه رَو اَبْنَكُردِه
 اَسْت كِه اَوَّلِ كِسِيكِه دِر رَجَبِ بَر خَوَاهَد گشت بَدِنِيَا خُسْرِ اِمَامِ حُسَيْنِ عَمِ خَوَاهَد بُوْد و اَنْخُسْرِ اَنْقَدِرْ پَادِشَاهِي
 خَوَاهَد كُرد كِه اَز پِرْمِ مَوْهَايِ اَبْر و هَلَايِ اَبْر و دِيْدِه اَشِ اَوْ بِنِجِه شُوْد و اَز كِتَابِ نَوَارِ مَضِيْبَه رَو اَبْتِ كُردِه اَسْت كِه اَز
 خُسْرِ اِمَامِ جَعْفَرِ صَادِقِ عَلِيّه سُوَالِ كُردَنْد اَز رَجَبِ كِه اَبَا حَقِ اَسْت فَرمود نَد بِلِي بَر سِيْدَنْد اَوَّلِ كِسِيكِه رَجَبِ خُورْدَنِ
 كُردِي كِه خَوَاهَد بُوْد فَرمود كِه خُسْرِ اِمَامِ حُسَيْنِ خَوَاهَد بُوْد كِه بَعْدِ اَز خُسْرِ قَائِمِ عَلِيّه بِيرونِ خَوَاهَد اَمَد بَا اصْحَابِش
 كِه بَا اَوْ شَهِيْدِ شُد اَنْد و هَفْتَا دِ بَخْبَرِ بَا اَوْ خَوَاهَنْد بُوْد چِنَا نِجِه بَا خُسْرِ مُوسِي عَلِيّه مَبْعُوْتِ شُدَنْد بِنِ خُسْرِ قَائِمِ
 عَلِيّه اَنْكِه تَرِ خُود رَا بَا و خَوَاهَد اَرَا و اَز دِنْبَا خَوَاهَد رَفْتِ و خُسْرِ اِمَامِ حُسَيْنِ عَلِيّه اَوْ اَغْصَلِ وَ كَفْنِ وَ حَنُوْطِ
 خَوَاهَد كُرد و اَوْرَا دِرْ قَبْرِ مَدْفُونِ خَوَاهَد نَمُوْد و دِرْ خَبَرِ بَكُورِ اَوْرَدِه كِه چُوْنِ خُسْرِ اِمَامِ حُسَيْنِ عَلِيّه بَر كُرد
 بَدِنِيَا و مَعْرِفَتِ اَنْخُسْرِ و دِرْ هَمَانِ قَرَارِ كُرد خُسْرِ قَائِمِ عَلِيّه اَز دِنْبَارِ و دِرْ خُسْرِ اِمَامِ حُسَيْنِ عَلِيّه
 اَوْ اَغْصَلِ هَلْ كَفْنِ وَ حَنُوْطِ كَنْد و بَر اَوْ نَمَا ز كَنْد و اَوْرَا دِرْ لَحْدِ بَكُورِ اَرَز بَر اَكِه اَمُوْر و صَوِي رَا بَغِيْرِ و صَوِي مَرْتَكِبِ

وَجَعَلَهُمْ اُمَّةً وَجَعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ وَجَوَّاهِم مَّا كَمُنَّتْ كَذَابُهُمْ اَهلًا كَمَرْدَمِ اِيشَانِ اَضْعِيفُ كَرْدَانِدَن دَر

وَجَعَلَهُمْ اُمَّةً وَجَعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ وَجَوَّاهِم مَّا كَمُنَّتْ كَذَابُهُمْ اَهلًا كَمَرْدَمِ اِيشَانِ اَضْعِيفُ كَرْدَانِدَن دَر

نمیشود انشهی و علامه مجلسی علیه الرحمۃ بعد از ذکر این خبر فرموده که اگر کسی گوید که حضرت امام حسین علیه السلام را کسی غسل خواهد داد جواب گوئیم که چون آنحضرت در این عالم در معرکه بود احتیاج بغسل ندارد و با آنکه ائمه که بعد از آنحضرت بدینا بر میگردند آنحضرت را غسل میدهند و برای نماز میبندند و نیز فرموده که این ایات اگر چه بحسب ظاهر در شان بنی اسرائیل واقع شده اما چون آنچه در اعم سابقه واقع شده است شبیه و نظیر آن در این امت واقع میشود حقیقاً آن قصص را برای تنبیه این امت ذکر کرده است پس اشاره است باین وقایع که در این امت واقع خواهد شد مؤلف گوید از جمله پیغمبران که با حضرت سید الشهداء صلوات الله علیه بدینا رجعت خواهند نمود یکی حضرت اسماعیل صادق الوعد است که حقیقاً نه و تعالی او را در قرآن در سوره مريم ذکر فرموده است و از کفر فی الكتاب اسمعيل انه کان صادقا الوعد و کان رسولاً نبياً یعنی و باید کن ای محمد در قرآن قصه اسمعيل را بدست آورد صادق الوعد و راست وعده و بود فرستاده خدا و خبر دهنده از حق علامه مجلسی از کتاب کامل الزیارة بسند معتبر از برید عجل و با تکرار است که گفت از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم از اسمعيل که خدا او را در قرآن صادق الوعد گفته است آیا اسمعيل پسر حضرت ابراهیم است فرموده بلکه اسمعيل پسر خریقی است که پیغمبر بود و خدا او را مبعوث گردانید بسو قوش پس تکذیب او کردند و پوست سر در روی او زدند و حق تعالی غضب کرد بر ایشان و سطا طاسیل ملک عذاب را بنزد او فرستاد و گفت پروردگار عز و جل مرا بسو تو فرستاده است که قوم تو را عذاب کنم بخت ترین عذابها اگر خواهی اسمعيل گفت مرا حاجت نیست حقیقاً و حی که بسو او پس حاجت تو چیست ای اسمعيل گفت پروردگار تو عهد و پیمان گرفتی از برای خود پروردگار و از برای محمد صلی الله علیه و آله به پیغمبری و از برای اوصیای او ایمان و خبر داری خلوت را با آنچه امت او نیست بحسین علیه السلام خواهند کرد بعد از پیغمبرشان و وعده دادی بحسین را که او را بدینا برگردانی تا انتقام بکشد از آنها که این ستم را نسبت باو کرده اند پس حاجت من بسو تو این است ای پروردگار من که مرا نیز برگردانی بدینا تا انتقام خود را بکشم از آنها که نسبت بمن این ظلم را کرده اند چنانچه حسین بر خواهی گردانند پس حقیقاً اسمعيل بن خریقی را وعده داده که چنین کند لهذا او با حضرت حسین علیه السلام بدینا بر خواهد گشت

این کتاب در بیان احوال و مناقب ائمه است

نسخه
کتاب
فهم حجر

ندان نیل ﴿در کبر و قانع و فهم حجر﴾

در حبیب التبر است که در نیم شب فهم حجر الحارم حضرت موسی بن عمران باینه اسرائیل از شهر مصر بیرون رفت و بعقیقه علمای یهود انبیا پیغمبر پانزدهم ندان بود و در کتاب روضه الصفا ترجمه تاریخ طبری نیز خبر موسی را از مصر در فهم حجر نوشته اند و در تقویم الشریعه و وقایع الشهور نیز مذکور است و چون اسرائیل را در موقع حرکت از مصر از کمال استعجاله که داشتند جهت توشه راه نان فطیر پخته بودند و روز پنجشنبه مذکور را

که منصف ندیان است عهد فطر خوانند و تعظیم از لازم دانند چه آنکه عید اول و اعظم هجرت و از است
هر که در آن روز از نان فطیر ایشان که در برابر کلیچه مسلمانان میزند بخورد با و به احسان کند بالجمله در تاریخ
روضة الصفا آورده که چون حضرت موسی بخرج از مصر ماموشد رؤسای بنی اسرائیل و اشرا فراطلب کرده گفتند
رحی الهی را بایشان رسانید و مجموع انقوم را بتهیه اسباب سفر امر فرمود و چون ایشان از آنجا متفرق شدند تا
مدت یکماه هر چند باستعداد سفر اشتغال میمودند هر روز مانع پیدا میشد و چهره مطلوب ایشان از نقاب ناخبر
و تعویق رو نمیشد پس موسی علیه السلام بار دیگر اکابر بنی اسرائیل را طلب نمود و از جهت توقف تفحص نموده گفتند همانا
سب این ناخبر آنکه یوسف در آخر ایام حیوة خود وصیت فرمود که چون بنی اسرائیل از مصر بیرون روند صندوق
جسد مرا بیرون آورده همراه ببرند و در جوار مقابر ابا و اجداد بزرگوار من دفن کنند و ما بنا بر طول مدت نمیدانیم
که مدفن یوسف علیه السلام در کجا است موسی علیه السلام فرمود هر حال دست از تفحص و تجسس باز نمیدارد داشت و وجدان مطلوب
امیدوار باید بود پس بنی اسرائیل شرائط استفسار بجای آوردند و بعد از استفسار تمام پیرزنی فریاد حال
بچنگ ایشان افتاد که از این امر اطلاع داشت و چون این خبر بموسی رسید فی الحال با حضار و امر فرمود نشان مرقد
صدیق را از او خواست عجز و گفت مرا نیز ساجدها است اول آنکه میخواهم حالت شباب و طراوت جوانی بمن آید و
دیگر آنکه در منازل رفیق و هم عنان تو باشم اگر حاجت مرا بشرف انجام مقرون گردانی تو را بمقبره یوسف
را همنای کم پس موسی علیه السلام بموجب حی سما و اسعاف مطلوب او را متکفل شد و دعا فرمود از زن نعمت جوانی با
مرقد شریف یوسف را بمحض موسی در میان رود بنیل نشان داد و بدعا حضرت موسی علیه السلام اب را ناموضع
گشت چون زمین را شکافتند نابوت صدیق که از سنک خا را بود و با از شیشه مینا علی اختلاف القولین
ظاهر شد پس نابوت را از آن محل بیرون آوردند و در موضع مامور و خارج شهر مصر نهادند و بجانه های خوش مزاج
نمودند و بتهیه سفر مشغول شدند بعضی از ائمه تاریخ گویند که حصول نابوت حضرت صدیق در همان شب چنگ
بنی اسرائیل دست داد انهنی مؤلف گوید که شرح قصه خروج بنی اسرائیل از مصر در روز پنجم اینماه سمت
تحریر یافت هر که خواهد با آنجا رجوع کند واقع در و مقبول صاحب جنات الخلود در روز نهم یازدهم محرم
حضرت یونس برگشت بموضع خود راضی آنست که برگشتن آنحضرت بموضع در روز شانزدهم اینماه بوده و با
نیز تفصیل از آن روز ذکر خواهیم کرد واقع سیم در کتاب وقایع الشهور و ولادت عیسی بن مریم را
از نقاب معتبره در این روز ذکر نموده و ظاهر اولاد مریم استنباه شده است بولادت عیسی بن مریم چه آنکه
جمهور مورخین ولادت عیسی را در بیست و پنجم ذی قعدة نوشته اند و ولادت مریم را در نهم محرم چنانکه در
محلیش بیاید انشاء الله تعالی واقع چهارم از مسطورات کتاب روضة الشهداء مستفاد میشود که در

در بیان این قصه
در تاریخ
در بیان این قصه
در تاریخ

در بیان این قصه
در تاریخ
در بیان این قصه
در تاریخ

در بیان این قصه
در تاریخ
در بیان این قصه
در تاریخ

شب نهم محرم حضرت ادا حسین علیه کس نزد عمر بن سعد فرستاد که میخواهم امشب با من ملاقات کنی عمر
سعد قبول کرد و با بعضی از خواص خود از لشکرگاه بیرون آمد حسین علیه با برادر خود عباس و پیرو
علی اکبر سوار شده در برابر عمر ایستاد و فرمود و یحیی ای عمر از خداوند بپاک بازگشت همه بدو دست نرسی
که با من در مقام مقابله و مقاتله در آئی الخ و از کتاب وقایع الایام نجف باری تفویض الشریعة نیز مستفاد
میشود که این ثلاثه در شب نهم بوده و ما تفصیل از آن در شب هشتم این ماه ذکر نمودیم و محتملست که ثلاثی
انحضرت با عمر سعد مکرو اتفاق افتاده باشد چنانکه بعضی از ارباب مقاتل مانند ابی مخنف تصریح بآن
نموده که ثم ان عمر بن سعد لعنه الله عبر الفرات وصار یخرج کل لیلۃ و یسط باطا و یدعو الحسین علیه
و یجده ثانی حقه بعضی من اللیل شطره یعنی عمر سعد از فرات عبور کرده هر شب از لشکرگاه خود بیرون میآمد و در
کار فرات با طای میگریزید و حسین علیه را میخواند و هر دو با یکدیگر سخن میگفتند تا آنکه یار از شب
پسگشت و الله اعلم بحقیقه ذلك واقعه پنجم در کتاب اخبار ائمه در ذکر ماه محرم گوید روز نهم این
ماه را ناسو غا گویند در این روز کافران کوفه ابراهیم پست رسالت بستند و این برخلاف مشهور
است چه آنکه جمهور مورخین و ارباب مقاتل واقعه اربعین را در هفتم محرم نوشته اند چنانکه ما در جای
خود بشرح آن پرداختیم فلیطالع ثمة واقعه ششم صاحب ناسخ التواریخ قصه امان دادن شمر بن ذر
الجوشن جناب عباس بن علی و برادران او را در شب نهم محرم مرقوم داشته و ظاهر این قصه در عصر
روز نهم و یا در شب عاشورا رو داده چه آنکه اکثر اهل سیر و مقاتل و در شمر را بکر بلا در نهم محرم
نوشته اند و امان دادن او بعد از ورود شمر بکر بلا بوده پس محتملست که مراد صاحب ناسخ از شب نهم شب
عاشورا باشد یعنی بعد از انقضاء روز نهم و در آمدن شب و ما شرح این واقعه در واقع در واقع
هشتم از وقایع این روز نگاشتیم واقعه هفتم نیز از مسطورات ناسخ التواریخ مستفاد میشود که در
شب نهم محرم سیدی دوتن از لشکر عمر بن سعد بیرون شدند و بشکرگاه حسین علیه پیوسته گشتند و این
واقعه نیز شب عاشورا رو داده چنانکه ذکر آن بیاید انشاء الله تعالی واقعه هشتم نیز بقرول صاحب
کتاب بنایع الموده در شب نهم محرم حضرت سید الشهداء صلوات الله علیه زن انصاف را در باصحاب خود
و حل بیعت فرمود از ایشان و لفظ او اینست ثم فی لیلۃ الثانیة من المحرم کان لاصحابه دوة کد و الخ
من الصلوة و اللیلۃ فقال لهم الحسین علیه ان لا اعلم اصحابا باو فی بالعهد و لا خیر من اصحابی و لا
اهل بیت بر ولا اوصل من اهل بیتی فجزا که الله عفی خیر الاوائ قد اذنت لكم فانطلقوا فانهم فی حل من
وهذه اللیلۃ سیر و ابوادها فانخذوها من اجیلا الخ و ما کیفیت این واقعه را در شب عاشورا

مکمل فی تاریخ طهر
بنام حضرت سید الشهداء

بنام حضرت سید الشهداء
بنام حضرت سید الشهداء

ذکر خواهیم نمود انشاء الله **واقعه محرم** کتاب ناسخ التواریخ در ذکر وقایع شب نهم محرم گوید
و بامداد حسین علیه بفرمود ناخمه برافراختند و قدحی را از مشک و نوره آکنده ساختند و در آن خمه جا
دادند تا اصحاب هر که را حاجت افتد بدان خمه رود و مو بستر دانهی وار را بمقتال این واقعه را بنزد
عاشوراء و یادر صبح عاشوراء نوشته اند چنانکه در جای خود ذکر خواهد شد انشاء الله **واقعه محرم**
و نیز در کتاب ناسخ در ذکر وقایع شب نهم گوید انگاه حسین علیه بفرمود ناخمه ها را با هم در برند تا آمد
شدن و رزم دادن از یکسو افزون نباشد و گرداگرد معکرا خندنی حفر کردند تا سوار مخالف ناختن
نشان کردن و آن خندق را از خطب قصب نباشد کردند تا هنگام حاجت اتش زنند انشهی و تفصیل
این واقعه نیز در شب عاشوراء ذکر خواهد شد انشاء الله **واقعه یازی** هم فاضل در بند علیه الرحمه
در کتاب سرائر الشهاده از کتاب صغیر ای مخفف نقل فرموده که در روز نهم محرم حضرت ابی الفضل علیه بدر
شهادت رسید در یکجا انکاب بعد از نقل کیفیت شهادت آنحضرت گوید من اخذ جمیع کلامه في ذلك
علم ان العباس هو اول شهيد من الشهداء بل استفاد من کلامه ان شهادة العباس وقعت في يوم التاسع
المحرم یعنی هر کس در باید جمیع کلام ای مخفف را در کیفیت شهادت حضرت ابی الفضل علیه آگاه شود که آن
حضرت اول شهید از شهداء بوده بلکه استفاد از کلام او است که شهادت عباس در روز نهم محرم بود و بعد
از نقل چند نظر دیگر از کلام او گوید فهذا كما ترى صریح في كون شهادة العباس في اليوم التاسع من المحرم
یعنی این کلام چنانچه می بینی صریح است در اینکه شهادت عباس در روز نهم محرم و نموده انشهی بنه
مؤلف گوید که مراد صاحب سرائر از کتاب ای مخفف صغیر همین ای مخفف است که نسخ آن متداولست و مکرر
رسیده است و در ضمیمه عاشق نجارا الاوار چاپ امین الضرب نیز طبع شده است و چنانکه فاضل در بند علیه
الرحمة فرموده کلام او صریح است در اینکه شهادت عباس بن علی علیه قبل از روز عاشوراء و پیش از شهادت
همه اصحاب اتفاق افتاده چه آنکه او بعد از ذکر و در این سعد بکربلا و بساط گستریدن او در کنار فرات و مکالمه
نمودنش با حضرت سید الشهداء علیه در شبها و بعد از ذکر مواظبت و طایع جناب هیرن الفین ان سپاه رؤسا
کیفیت شهادت جناب عباس بن علی را ذکر نموده و بعد بن ذکر وقایع شب عاشوراء و در روز عاشوراء پر از اخه و
بعضی از کتب دیگر از علماء عامه نیز تصریح شده که شهادت عباس بن علی علیه قبل از روز عاشوراء بود
بلکه کلام بعضی از ایشان صریح است باینکه از روز نهم محرم تا روز عاشوراء جنگ و محاربه قیما بین فریقین
بوده و در روز عاشوراء جنگ خاتمه یافته و این اگر چه مخالف روایات جمیع علماء عامه و امامیه است و لکن
مؤید قول ای مخفف است تحقیق اخیر و جمیع از فاضل علماء خمسة شامل بانامل و افرضا ثلثت و ضبط

فصل نهم
در کتاب ناسخ التواریخ

فصل نهم
در کتاب ناسخ التواریخ

نموده اند که از پسرهای امیرالمؤمنین علیه السلام دو تن عباس نام داشتند یکی عباس الاکبر و دیگری عباس الاصغر و بنی
 و در عین الطالب گوید که عباس الاصغر و عمر بن علی و قتیبه بن ابی المومنین علیه السلام مادرشان صهباء ثعلبیه بوده
 و عباس الاکبر بن امیرالمؤمنین و عثمان و جعفر و عبد الله مادرشان ام البنین بود انتهى و جمعی از اکابر
 مؤلفین و محدثین بگمان انحصار عباس نام بیست تن از فرزندان امیرالمؤمنین علیه السلام و مطلع نبودن
 تبعه در اشتباهات عظیمه و مباحث مهمه واقع شده اند یکی اشتباه صاحب معرة الشامة است که در ضمن
 احوال حضرت ابی الفضل علیه السلام گوید و کان يقال له قریبه هاشم و کان شاباً امرأه بنی عبیده اثر السجود الخ
 و عجیب این است که این عبارت را نسبت به بخارا و انوار و عوالم داده و حال آنکه در عوالم و در بخارا چنین عبارت
 نیست و عجیب تر آنکه خود را گفته و هوا که ولدها یعنی عباس علیه السلام از همراهِ اولاد ام البنین و از همراهِ برادران
 بزرگتر بود و در بخارا و انوار و دیگر از کتب معتبره نیز این عبارت مستطورات و جمعی از ثقات اهل سمرخیز
 سنن شریف المنصور و راسی و چهار سال در برخی سی و پنج سال نوشته اند و از منافع خوارزم نقل شده که
 انجذاب در واقعه صفین باید در امیرالمؤمنین همراه بوده و در زمرة رجال و مرئان محبوب بوده و بنی
 واقعه صفین و واقعه کربلا تقریباً بیست و سه سال فاصله بوده و در این صورت چگونه انحضرت شایسته
 بوده شایسته آن بود که گویند که هنوز عذارش ندیده باشد و دیگر غفلت صاحب دارالسلام
 در نامات متعلقه بانه نام قلعه حضرت سید الشهدا صلوات الله علیه زمندان و او بسند خود از قاسم بن
 اصبح بن ثبانه روایت کرده است که او گفت رايت رجلاً من ابان بن دارم اسود الوجه و کنت اعرفه جهلاً شذاً
 البهاض فاستانه عن سبب تعبه و قلت ما احدث اعرفك قال اني قتلت شاباً امرأه مع الحبين علیه السلام بن عبیده
 اثر السجود فمانت لبله منذ قلته الا اني فباخذ بنلابني حتى بانى جهنم فندفعني فيها فاصبح فابقي احد
 في الحى الا سمع سباحي قال والمضول لعباس بن علي و بعد از نقل این خبر از مدائنه نقل فرموده ثقات ما
 زکوه المدائنه من ان المقتول هو العباس بن علي غلط عظیم فانه کان اکبر اخوته و بنی شهاده امیرالمؤمنین
 و وقعة الطف عشرون سنة و اربعة اشهر تقریباً فکیف يكون امره و دیگر اشتباه صاحب کتاب مقام و خوارزم
 که گوید سبط ابن جوزی در تذکرة الخواص از قاسم بن اصبح المجاشعی روایت کرده در انوقت که رؤس شهدا را
 بکوفه آوردند و انما نه مرتب بود بغایت بنکورد و بر ایه سوار و سر جوانی امر که بماء چهارده می دانست و اثر سجود
 بر جبهه مبارکش هویدا بود برگردن اسب خویش او پنجه می انداخت چون گردن برداشته سر برانوی است
 و بسند و باز چون بگذاشته سر بر خاک کشید من نامان سوار و سر بر بسدم گفت بن عباس بن علی بن ابی طالب
 است و مرا حرمه بن کاهل است گویند روزی چند برنگشته بود باز بدیدمش سخت قبیح منظر و روحان

در بیان این خبر
 نقل از ابی الفضل

نقل از ابی الفضل
 من فاصلة بين
 من فاصلة بين

در برهان جامع گوید
قارچو مارا از اضا
باشد بمغنه سفید و بخت
سپاه و در ترک بمغنه
و در عری بمغنه قهر سپاه
معروفست منه عفت

قال في الجمع المباع
مدالدين و ما بينهما
من البذل منه عفت

در برهان جامع گوید
قارچو مارا از اضا
باشد بمغنه سفید و بخت
سپاه و در ترک بمغنه
و در عری بمغنه قهر سپاه
معروفست منه عفت

قال في الجمع المباع
مدالدين و ما بينهما
من البذل منه عفت

سپاه که پنداشته بقاراند و ده اند گفتم از روز که تو را دیدم ان صفای بشره و نصرت رخساره که تو را بود هیچ
کس نبود باز گویم ناخال چیست که چنین زشت و کرمه شده ملعون بگریست و گفت از آن روز که آن سر بر داشتیم هر
شب چون بخواب روم و در نفر بیایند باز و ها و گریبان من بگیرند و بانش اندازند تا با ما در آن هی سووم چنانکه
هر کس در قبيله باشد افغان و ناله من بشود و یکشب مرا در ها نکند بدن خال بود تا بعد از بد پوست مع الحمله
اینکونه روا باز در احوال حضرت ابی الفضل علیه نقل کرده اند و چنین فهمیده اند که در حق انجنابست و غفلت
نموده اند که این شایب امر مقول منقول عباس الاصفهانیست نه عباس الاکبر صاحب لواء الحسین و تعجب است
از مثل ایشان که با آن کثرت اطلاع و طول باع که داشته اند خصوص در این مقامات چگونه این امر را ایشان مخفی
مانند و اما علامه نوریه علیه الرحمه بمبلغ سن شریف انحضرت ملتفت شده و بوسیله عدم تفتن بتعدد
اصل و اثر تعلیط نموده پس از آنچه ذکر شد معلوم و ظاهر گردید که عبادت و کان شایب امر و اورا ب
ابی مخنف و کلام صاحب سرالشمهاده در شهادت عباس بن علی در عصر ناسوعاء و روايت مدائنه و سبط بن
جوزی در ورود بکوفه هر دو در حق عباس الاصفهانیست نه عباس اکبر که حضرت ابی الفضل علیه است و بوسیله اشتراك
اسمی اینقدر خلط مباحث مهمه و اشتباهات عظیمه افتاده و در ناسخ التواریخ گوید که بعضی از علماء رقم کرده
که عباس بن علی علیه السلام در شب عاشوراء شهید شد و تفصیل کلام ایشان در ضمن وقایع شب عاشوراء مذکور خواهد شد
انتهی و اقصدی و ازی هم در کتاب نهضة الجلیس آورده که در روز پنجشنبه دو محرم و بقوله هم محرمه
شصد شصت هجریه الملك لظاهر سلطان مصر بامراء و اعیان مملکت در قاهره باخاک بامر الله مصر بیعت
کردند و در روز جمعه شانزدهم محرم بنام او خطبه خواندند و ما کیفیت این واقعه در هشتم اینماه ذکر نمودیم طالب
بأنجام رجوع نماید تکمیل قال شیخنا الصدوق رضوان الله علیه فیما املاه یوم السبت لتسعی خلون من
الحرم من سنة ثمان و ستین وثلاثمائة حدثنا محمد بن عمر البغدادي الحافظ رحمه الله قال حدثنا أبو عبد الله الحسن
بن عثمان عن زیاد التميمي عن من كتابه قال حدثنا ابراهيم بن عبد الله بن مؤمن بن هونس بن ابي اسحق السبيعي قاضي بلخ
قال حدثني مربيته بنت مؤمن بن هونس بن ابي اسحق وكانت عمته قالت حدثتني صفية بنت هونس بن ابي اسحق الهمداني
وكانت عمته قالت حدثتني هجيرة بنت الحرث بن عبد الله الثعلبي عن خالتها عبد الله بن منصور وكان رضيها البعض
ولد زيد بن علي قال سئلت جعفر بن محمد بن علي بن الحسين عليه فقلت حدثني عن مفضل بن رسول الله صلى
الله عليه واله فقال حدثني ابي عن ابيه قال لما حضرت معاوية الوفاة دعا ابنه يزيد لعنه الله فاجلسه بين يديه فقال
له يا بني اني قد ذلت لك الرقاب الصعاب ووطدت لك البلاد وجعلت الملك وما فيه لك طعمة واني اخشع
عليك من ثلاثة نفر يخالفون عليك بجهنم وهم عبد الله بن عمر بن الخطاب و عبد الله بن زبير و الحسين بن علي

مرار به بالکے چہرے
بجس کردن و نہ کردن
یا متن کثر شد

فانک انک انک انک
فانک انک انک انک
فانک انک انک انک

فانک انک انک انک
فانک انک انک انک
فانک انک انک انک

فَاَمَّا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ فَهُوَ وَمَعَكَ فَالزَّمَهُ وَلَا تَدْعُهُ وَاَمَّا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الزُّبَيْرِ فَقَطَعَهُ رَبًّا اِرْبَا فَاِنَّهُ يَجْثُو لَكَ كَمَا
يَجْثُو لِأَسَدٍ لِفَرَسَيْتِهِ وَيُوَارِي بَلَكَ مُوَارِيَةَ الثَّغْلَبِ لِلْكَلْبِ وَاَمَّا الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ فَقد عرفت خطه من رسول
الله صَلَّى الله عَلَيْهِ وآله وهو من لحم رسول الله ودمه وقد علمت لا محالة ان اهل العراف سجروا به البهيم ثم
يخذلونه ويضيقونه فان ظفرت به فاعرف حقه ومنزلته من رسول الله ولا تؤاخذ به فاعله ومع ذلك فان
لثابه خلطة ورحا وآياك ان تناله بسوء وبري منك مكروها قال فلما هلك معوية وتولى الامر بعده يزيد
بعث عاملة على مدينة رسول الله وهو عمه عتبة بن ابي سفیان فقدم المدينة وعليها مروان بن الحكم وكان
عامل معوية فافاه عتبة من مكانه وجلس فيه لينفذ فيه امر يزيد لعنه الله فمهرج مروان فلم يقدر عليه بعث عتبة
الى الحسين عليه فقال ان امير المؤمنين امر ان تباع له فقال الحسين عليه باعته قد علمت انا اهل بيت
الكرامة ومعك الرسالة واعلام الحق الذين اودعه الله عز وجل قلوبنا وانطق به السنتنا فنطقت باذن الله
عز وجل ولقد سمعت جدك رسول الله صلى الله عليه وآله يقول ان الخلافة محمرة على ولد ابي سفیان وكيف اباع اهل
بيت قد قال فيهم رسول الله صلى الله عليه وآله هذا فلما سمع عتبة ذلك دعا الكاتب فكتب بسم الله الرحمن الرحيم
الى عبد الله بن زيد امير المؤمنين من عتبة بن ابي سفیان اما بعد فان الحسين بن علي بن ابي طالب هو لك خلافة
ولا بيعه فرايبك في امره والسلام فلما ورد الكتاب على يزيد لعنه الله كتب الجواب الى عتبة اما بعد فاذا
انا لك كتاب فاجعل على تجاوبه ويمن لي في كتابك كل من في طاعتي اخرج عنها وليكن مع الجواب راس الحسين
فبلغ ذلك الحسين عليه فقام بالخروج من ارض الحجاز الى ارض العراف فلما اقبل الليل راح الى مسجد النبي
لبودع القبر فلما وصل الى القبر سطع له نور من القبر فعاد الى موضعه فلما كانت الليلة الثانية راح لبودع
القبر فقام يصلي فاطال فغسر وهو ساجد فجاءه النبي وهو في منامه فاخذ الحسين بن علي وضوءه الى صدره وجعل
يقبل عنيبه ويقول يا ابن ابي طالب اراك مر قلا بدمك بين عصاة من هذه الأمة يرجون شفاعتي فاهلم
عند الله من خلاف يا ابن ابي طالب اراك قادم على ابيك وامك اخيك وهم مشاققون اليك وان لك في الجنة
درجات لا تثنى الا بالثناء فانتهى الحسين عليه من نومه باكيا فاته اهل بيته فاخبرهم بالرواء وودعهم
وحمل اخوانه على المحامل وابنيته وابن اخيه القاسم بن الحسن بن علي ثم سار في احد وعشرين رجلا من اصحاب
واهل بيته منهم ابو بكر بن علي والعباس بن علي وعبد الله بن مسلم بن عقيل وعلي بن الحسين الاكبر وعلي
بن الحسين الاصغر ومعهم عبد الله بن عمر بن الخطاب وخرج خلفه مسرعا فادركه في بعض المنابر
فقال ابن زياد يا ابن رسول الله قال العراف قال مهلا ارجع الى حرم جدك فابى الحسين عليه فلما رآه ابن
عمر اباهم قال يا ابا عبد الله اكشف لي عن الموضع الذي كان رسول الله صلى الله عليه وآله يقبله منك فكشف الحسين بن علي

﴿وَمِنْ حَجَرِ شَبْعَاءُ شُرَاكُ﴾

﴿(۲۳۳)﴾

در فضیلت ائمه
بنی امام حسین

رهبره
اباهرم

عن ستره فقیها ابن عمر ثلاثا وبکی وقال ستودعک الله یا ابا عبد الله فانک مقبول فی وجهک هذا فزار
الحین علیہ واصحابه فلما نزلوا ثعلبته ورد علیہ جل یقال له بشرین غالب فقال یا بن رسول الله اخبرنی
عن قول الله عز وجل یوم ندعوا کل اناس بانامهم قال فامردعی له هدی فاجابوه الیه اقام دعی الضلای
فاجابوه الیهها هولاء فی الجنة وهولاء فی النار وهو قوله عز وجل فریق فی الجنة وفریق فی السعیر ثم
سارحتہ نزل العذیب فقال فیها قائله الظهیرة ثم انبیه من فومہ باکا فقال له ابنه طایبک یا اباہ فقال
یا بنی انما ساعة لا تکن بالی ویا فیها وانه عرض لی فی منامی غارض فقال لشرعون السیر والمنا بالشریکم الی
الجنة ثم سارحتہ نزل الرقیبه فورد علیہ جل من اهل الکوفة بکنی اباهرم فقال یا بن النبی ما الذی اخرجک من
المدینة فقال ویک یا اباهرم شتموا عرضی فصبرت وطلبوا ما لی فصبرت وطلبوا دمی فمهرت الی اخرها فی اما
والحدیث طویل ثم یقال نفعنا بحکمهم در ذکر اعمال وخصوصیات روزنهم محرم الحرام سید بن طاووس رضوان
الله علیہ در اقبال از بن عباس روایت کرده است که چون هلال محرم را به بنی روز را بشمارند روزنهم و آن
روز را صبح نماز خالصه که صائم باشد و روزه داشته باشد را و می گفت کذلک کان بصوم محمد صلی الله علیه و آله
این طور روزنهم داشت محمد ص گفت بلی مؤلف گوید که ظاهر این روایت از روایات عامه است بر فرض
صحیح آن شاید استجاب روزه این روز در زمان پیغمبر و پیش از شهادت حضرت سید الشهداء علیه بود
چه آنکه علامه مجلسی در کتاب زاد المعاد فرموده بهتر این است که روزنهم و روزه را روزه ندارد زیرا که بنی
امیه این روز را از برای برکت و شمانت بر قتل حضرت سید الشهداء صلوات الله علیه روزه میداشتند اخذ
بیار در فضیلت این روز و روزه الهاب حضرت رسول بشنیدند انشی در اختیار آن گوید که در هر
ماه چند روز نخس است یک روایت سیم و پنجم و این مذهب اهل شرع و مجتهدان است و روز عاشورا از همه
روز نخس تر است و همچنین ناسو غا که روزنهم محرم است و بعضی روز هشتم محرم را نیز نخس دانسته اند و
بیش و هشتم ماه صفر و بیست و یکم ماه رمضان و از ايام هفته روز دوشنبه و روز چهارشنبه نیز چنین است

در فضیلت ائمه
بنی امام حسین

والله العالم ﴿فَصَلِّ لِحُرَّتِکَ رَقِیْعَ وَیَوْمَ عَاشُورَاءَ﴾ ﴿بِحَقِّ الْأُمُورِ﴾

در آن دو مقصد است مقصد اول در ذکر وقایع و حوادث شب عاشورا است واقعه اول
بقول صاحب کتاب السلوک در شب عاشورا حضرت اسحق فرزند حضرت خلیل علیه متولد شد و در ناسخ
الواریع گوید ولادت اسحق سه هزار و چهارصد و بیست و سه سال بعد از هبوط حضرت آدم در حدود
فلسطین رو نمود و اسحق لفظی است عربی بمعنی ضاحک و علماء اخبار و حافظان عجائب آثار کفایت ولادت
اسحق را چنین تحریر و تقریر نموده اند که چون حضرت ابراهیم علیه در باریه شام نزل نمود و حقیقتا نه و تمام

﴿(استعملوا)﴾

اسمعیل را از هاجر با و کرامت فرموده اجر از آن موهبت عظمی مفتخر و سرفراز گردید و ساره را غنی شد پدرش
 نمود زیرا که او از ابراهیم علیه السلام فرزند بی بود پس از و میبرد که کاش مرا نیز فرزندی میبود تا شرف نبوت در
 دو دمان ما باقی میماند و چون پنج سال و بر و آید چهارده سال از ولادت اسمعیل گذشته بود در آنوقت
 که جبرئیل با جمعی از ملائکه مامور شدند با سبطیصال و تعذیب قوم لوط حضرت خلیل را بشارت دادند
 بوجود اسحق علیه السلام و آن چنین بود که چون فرشتگان متوجه هلاکت قوم لوط شدند اول بخانه حضرت
 ابراهیم علیه السلام نزد او رفتند و چون ایشان مصور بودند بصورت جوانان صاحب جمال ابراهیم علیه السلام ایشان را
 از ارمیان پنداشته گویا بریان نموده زنی ایشان بخوان نهاد ایشان گفتند ما بهای این طعام را ندادیم
 چون تناول نمایم ابراهیم فرمود در ابتدای طعام خوردن بسم الله و در وقت فراغت الحمد لله بگویند بهاء
 آن داده باشد جبرئیل علیه السلام با فرشتگان گفت بگردید که بموجب حضرت جلاله و را بجلالت نبوت
 نگریه است و با وجود مبالغه ابراهیم علیه السلام ایشان دست بطعام دراز نکردند و در آنوقت دیم چنین بود
 که هر که میخواست اسبی بکسی ساند طعام او را بنمخورد از این جهت حضرت ابراهیم علیه السلام در قوه فرود شد در
 انگار فرشتگان را از خود از پرده بیرون نهاده و گفتند ای ابراهیم ما فرشتگان و فرستادگان خداوندیم
 که هلاکت قوم لوط مامور شدیم و ما بشارت میدهم تو را با ساره بوجو فرزندى اسحق نام و از پس اسحق
 بشارت میدهم تو را بوجود یعقوب كما قال الله و لقد جئت رسلنا ابراهیم بالبشرى قالوا سلاما
 قال سلام فماليت ان جاء بعجل خبيد فلما راى ابداهم لا نصلى اليه نكروهم و اوجس منهم خيفة قالوا لا
 تخف انا ارسلنا الی قوم لوط نبىنا هابا اسحق و من و را اسحق یعقوب و تخصیص بشارت ساره در
 کریمه بجهت انکه هجرت و سرور زنان بفرزند بشارت و دیگر آنکه حضرت ابراهیم را از هاجر فرزند بود
 و ساره را هیچ فرزند نبود و با جمله در آن زمان که ملائکه در منزل ابراهیم بودند ساره مادر اسحق در پس پرده
 بود چون او را مرده فرزند دادند از غایت خوشحالی و تعجب بخندید چه او و شوهرش ابراهیم هر دو در غایت
 پیری بودند ساره نود و نه سال داشت و ابراهیم یکصد و بیست سال از عمرش گذشته بود این بود که چون
 ساره مرده فرزند شنید گفت ایچو که ایام فرزند دارم و حال آنکه من پیرنم و این شوهر من است و حال
 که سالخورده است بد رستیکه این خبر بشارت که شما گوید مرا بیست عجیب که قال الله تعالى و امرأتها فامم فضحك
 و قالت يا ولى الله و انا عجوز و هذا بعلى شيخا ان هذا الشئ عجیب آورده اند که تعجب ساره از آن
 عادت بوده بر وجه قدرت پر فرشتگان در جواب ساره گفتند اتعجبين من امر الله و رحمته الله و برکاته
 علیکم اهل البيت انه حید مجید ای ساره ایا تعجب میکنی از کار خدا چه تعجبی هست از فادایک بقدرت

بناش خلیل
 گفتن فرشتگان

خنده ملائکه از غایت تعجب و شگفتی

کامله وحکت شامله خود به واسطه اباء و امهات از خاک تیره ادم افرید اگر از میان رویه مولود ظاهر
گرداند رحمت و بخشایش خدا و برکات او بر شماست ای اهل بیت ابراهیم بدو سبکه خداوند ستوده است با عطاء
نعیم و بزرگواری است با اظهار کرم محققین گویند که از برکات الهی بر حضرت ابراهیم و ساره این بود که اسباط و جمیع
انبیاء بنی اسرائیل از ابراهیم و ساره بوجود آمدند و از سگ روایتست که ساره در باب وقوع ولد از جبرئیل
علامت و نشانه خواست جبرئیل چوبخشگی بدست گرفت و از او در میان انگشتان خود در آورد و الحال
سبز و خرم گردید بد مع الجملة بعد از انقضاء هفت روز از این صورت در همان شب که خدای عز و جل قورلوط
را هلاک نمود ساره با سخی حامله شد و چون مدت حمل او گذشت کوب سعد بنو تنش از مطلع جلال طلوع
نمود در حالیکه لغات نور از چین منبرش ماطع و لامع بود و در کتاب در المسائل مکتوب است که فلما
سَقَطَ مِنْ بَطْنِ امِيَّةٍ خَوَّيْلُهُ سَاجِدًا اَتَمَّ اسْتَوَى قَاعًا وَ رَفَعَ يَدَيْهِ اِلَى السَّمَاءِ بِاِثْنَاءِ يَلِيَّ تَعَالَى وَ التَّوْحِيدِ
لَهُ چُونِ اسْحَى متولد شد بجهت افتاد انگاه سراف بجهت برداشت نشست و در سینه های خود را بجهت و ثنائی الهی
برداشت و از محمد بن اسحق بنش ابورک نقل شده که در شب ولادت اسحق هزار ساره مجتمعه در فلک بنظر
ابراهیم رسید و آنحضرت از اجتماع کواکب متجسس گشته گفت حال از جبرئیل پرسید جواب داد که این اشاره بان
است که از صاب این پسر هزار پیغمبر بوجود آید پس ابراهیم مناجات نمود که ای پروردگار من چون با سخی این کلام
فرمود اسمعیل را نیز بجمعی فاضل محفوظ و بفرمند فرما خطاب آمد که از نسل اسماعیل پیغمبر در وجود آید که در
التاج مجموع انبیاء بود و خلق اولین و آخرین بشفاعت او محتاج باشند ابراهیم بوظایف حمد و ثناء الهی قیام
قیا نموده گفت اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي وَهَبَ لِيْ عَلَى الْكِبَرِ اسْمَعِيلَ وَ اسْحٰقَ اِنَّ رَبِّيْ سَمِيعُ الدُّعَاءِ و در ناسخ مکتوب
است که هشت روز بعد از ولادت اسحق حضرت ابراهیم او را بخون ساخت و در روضه الصفا گویند که جمعی گفته اند که
حضرت ابراهیم در سن نود سالگی بشت خشنه ملهم شد و اسمعیل را در سینه سالکی و اسحق را در پیک سالکی خشنه
کرد و علامه مجلسی در بسند معتبر روایت کرده که شخصی بحضرت صادق علیه عرض کرد که جمعی فرمایند که میگور
ابراهیم علیه خود را به پشته خشنه کرد حضرت فرمودند سبحان الله نه چنین است که ایشان میگویند دروغ
گویند بر ابراهیم را و می گفت بفرما که چگونه بوده است فرمود که انبیاء علیهم غلاف ایشان در روز هفتم آن
ولا در شان می افتاد پس چون اسمعیل متولد شد غلافش باناف افتاد و روزی ساره سرزنش کرد هاجر را با نچه
کنیزان را بان سرزنش میکنند و شاید مراد ساهی ملک باشد یا بگوید پس هاجر گریست و این امر بر او بسیار
دشوار آمد چون اسمعیل بد مادرش میگردید او نیز گریان شد پس ابراهیم عم داخل شده از اسمعیل پرسید
که سبب گریه تو چیست اسمعیل گفت ساره مادر مرا چنین سرزنش کرد و او گریست من نیز بگریه او گریان

در این باب
در بیان این
در بیان این
در بیان این

در بیان این
در بیان این
در بیان این

شدم پس ابراهیم بجای نماز خود رفت و با خدا مناجات کرد و سوال کرد که این معنی را از هاجر دور گردانند و او را
مقرون با جاثب گردید پس چون اسحق علیه السلام از ساره متولد گردید در روز هفتم نافش افتاد و غلافش نیفتاد و
از مشاهده این حال بجزع آمد و چون ابراهیم علیه السلام را خل شد گفت ای ابراهیم چه امری است که در آل ابراهیم و اولاد
پیغمبران حادث شد اینک پسر اسحق نافش افتاد و غلافش نیفتاد پس ابراهیم بجای نماز خود رفت و با پروردگار
خود مناجات کرد و این واقعه را شکایت نمود پس خداوند وحی بابراهیم نمود که بسبب آن سرزنش است که ساره بها
نمود پس من سوگند خورده ام که این غلاف را از احدی از فرزندان پیغمبران نپندارم بعد از آن سرزنش که ساره
هاجر را نمود پس خشنه کن اسحق را و گریه اهن با و بپشان پس ابراهیم علیه السلام اسحق را با آهن خشنه کرد و بعد از آن
سنت جاری شد که هر کس اولاد خود را با آهن خشنه کند بالجمله اسمعیل در سن پنج سال از اسحق بزرگتر بود و
چهارده سال نیز گفته اند و اسحق در زمان حیوة پدر بارش اهل کنگان مبعوث گشته از حد و فلسطین
بدان سرزمین شاف و بلوا از امر نبوت قیام نمود و عمر عزیزش بر او ایت محمد بن جریر طبری صد و بیست سال
و بر او ایت دیگر صد و شصت سال و بعقبه بعضی از مورخان بصد و هشتاد سال رسیده و در حیدر گوید
اول کسی که بعرب تکلم نمود اسمعیل بود و اکثر اهل تحقیق گفته اند اول کسی که بعرب تکلم نمود یعرب بن قحطان
بود اول من تکلم بالعربیة یعرب بن قحطان بن هود علیه السلام و تفریق بین الروايتين بدین طریق ممکن است که
اول کس که از اهل یمن بعرب تکلم نمود یعرب بن قحطان بود و اول کسی که از متوطنان مکه بدان لغت تکلم نمود
و سخن گفت اسمعیل بود و کذب اسمعیل ابو العرب بوده چه آنکه عرب از نسل النضر است بوجوه آمد چنانکه عجم
از نسل اسحق بود و بدین جهت حقیقانه و تعالی ابراهیم را پدر این امت نامیده است در آنجا که میفرماید وَجَعَلَ
عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِلَّةَ اِبْرَاهِيمَ اَبْرَاهِيمَ هُوَ مَسْبُكُمُ الْمُسْلِمِينَ یعنی و قرار نداده خداوند منان بر شما
در دین هیچ تنگی و مشققی و شما را تکلیف مالا بطان نفرمود یعنی نیست بر شما در دین حرجی و ضیق که از آن
مخرج و مخاص از عقاب خدا نباشد بلکه حقیقانه و تعالی دین اسلام را بر شما سهل و آسان گردانید و شما را از
گاه و عقاب خلاص دارد بوی و رد مظالم و کفاره و حد و تعزیر و قصاص پس سخت گریه نکرد در آن بر شما
بل و سع دینکم توسعه ملة ابراهیم بل که توسعه داد دین شما را مانند توسعه ملة و کیش بد شما ابراهیم علیه
السلام جهت آنکه همه مردم باین شریعت راغب گردیده اند و مخالفت نکنند چه آنکه طبایع بموافقت اباء و اجداد
مایلند پس ابوت ابراهیم علیه السلام نسبت باین امت باعتبار آنکه عرب و اکثر عجم از نسل النضر تند عرب از
نسل اسمعیل و عجم از نسل اسحق اند و اسمعیل و اسحق هر دو فرزندان ابراهیمند و بالجمله مرویست که بعد از
نشو و نما اسمعیل و اسحق ابراهیم علیه السلام مامور شد که زیج نماید یک از آن دو را بدانکه اخلاف عظیمی است

ناموسه اسحق
ناموسه اسحق
ناموسه اسحق

ناموسه اسحق
ناموسه اسحق
ناموسه اسحق

-(شُعَا شُورَاء)-

(۳۷)

بین علماء اخبار و مورخین آثار در ذیح اسمعیل واسحق که ذیح کدام یک بوده اند هیئت و تضارعی اتفاق دارند بر اینکه ذیح اسحق بوده است و شهر میان علمای شیعه آنکه ذیح اسمعیل بوده است و ظاهر این که هر نیرانت و محتملست که ذیح بودن اسحق محمول بر تقیبه باشد بر اینکه ذیح بودن او در آن عصر میان علماء مخالفین شهر بوده و اتفاق اهل کتاب معتبر نیست آورده اند که عمر بن عبد العزیز یکی از علمای یهود را طلبید و از او پرسید که در نزد شما اسمعیل ذیح است یا اسحق گفت علماء اهل کتاب میدانند که ذیح اسمعیل است و از روایت انکار میکنند زیرا که اسحق جد ایشان است و اسمعیل جد عربست میخواهند که این فضیلت از برای جد ایشان باشد نه جد شما و علانۀ مجلسی فرموده اگر اجماع نباشد بر اینکه ذیح یکی بوده است ممکن است جمع کرد میان اخبار بر اینکه هر دو واقع شده است و محمد بن بابویه علیه الرحمۀ فرموده است که روایات مختلف است در ذیح در بعضی از روایات وارد شده است که حضرت اسمعیل است و بعضی از روایات دلالت دارد بر اینکه ذیح اسحق بوده است و نمیتوان رد کرد اخبار را هر گاه طریق آنها صحیح باشد پس تواند بود که ذیح اسمعیل بوده است و چون اسحق بعد از او متولد شد از او کرد که کاش پدرش بذیح او ماموشد بود و او صبر می نمود برای امر خدا و منقاد میشد تا بد رجۀ برادرش اسمعیل میرسد در ثواب پس تحقیق آن و تعالی از دلش آگاه شد که او در این ارز و صادق است و از این رو میان ملائکه ذیح نامید و این مضمون از حضرت صادق علیه منقولست و بسند موثق از حضرت امام رضا علیه منقولست که از آنحضرت پرسیدند از معنی قول رسول خدا صلی الله علیه و اله که فرمود منم فرزند ذیح فرمودند یعنی اسمعیل پسر ابراهیم خلیل و عبد الله فرزند عبد المطلب بعضی از محققین گفته اند محتملست که مراد از ذیح اسمعیل واسحق باشند باشند زیرا که از عم تعبیر پیدا شده و در قرآن نیز وارد شده است و از حضرت رسول صلی الله علیه و اله منقول است که فرمود عم والد است پس بر این وجه سخن آنحضرت درست میشود که ذیح اسمعیل واسحق باشند که پنی والد ذیح حقیقی است و یکی ذیح و والد مجازی است انهنی فقیر گوید پوشیده نماید آنچه را که در زمین این واقعۀ مرقوم داشتیم از کتاب روضۀ الصفاء و حبیب التبر و در الملوک و تاریخ التواریخ و منهج التعداد و بحار الانوار بطور تلیف و نقل نمودیم و اقصدی و بی اذن دادن فرزند خیر البشر یا نضراف اصحاب و لشکر و وفاداری بعضی از ایشان و بیوفائی بعضی دیگر چنانکه در بحار الانوار و مقام رخا و روضۀ الشهداء مذکور است و در بسیار از کتب بگرماتند کتاب رمعة الساکبة و ذریعة النجاة و مهیج الاخران نیز این واقعۀ را در این شب نوشته اند و در کتاب بنایع المودة در شب هم حشر نوشته است بدانکه از جملة آثار ائمه و علماء مؤمن و فایده است که خلاق منان در بسیار از مواضع قرآن امر بآن فرموده اند و در مبادی که

ذیح اسمعیل است

ذیح اسمعیل است

بقره آیه ۳۸ فرموده أَوْفُوا بَعْدَ مَا بَعَدْتُمْ و در سوره فائد فرموده يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ
 مراد از عقود عهود است و در سوره انفار فرموده وَبِعَهْدِ اللَّهِ أَوْفُوا ذَلِكُمْ وَصَّيْكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ و در
 سوره بنه اسرائیل فرموده وَأَوْفُوا بَعْدَ مَا بَعَدْتُمْ انَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا و در سوره مبارکه نحل مفرماید
وَأَوْفُوا بَعْدَ مَا بَعَدْتُمْ اِذَا عَاهَدْتُمْ وَلَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا الْآيَةُ و نیز در سوره مؤمنون در
 وصف اهل ایمان فرموده وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَٰئِكَ لَهُمُ الْحَقُّ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ و از رسول خدا صلی الله علیه و آله متقول
 است که فرمود لا دین لمن لا عهد له دین ندارد کسی که وفا نکند بعهده و امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود
 ثلث الايمان الحياء و ثلثه وفاء بک ثلث ایمان حیا است و بک ثلث ان سخا و ثلث دیگر وفاء
 است و شیخ صدوق رضوان الله علیه کتاب خصال از ابی مالک روایت کرده است که او بحضور سجاده عرض
 کرد اخبرنی بجمع شرایع الدین خبر ده مرا بجمع شرایع دین فرمود قَالَ الْحَقُّ وَالْحُكْمُ بِالْعَدْلِ وَالْوَفَاءُ بِالْعَهْدِ یعنی
 تمام دین گفتن حق و حکم نمودن بعد و وفاء کردن بعهده است و مؤلف گوید براهل خرد و دانش پوشیده
 نیست که اگر کسی وفا کند بعهده خدا و رسول لا محاله تمام شرایع و احکام دین مبین را در ضمن وفای بآن
 عهد بعمل آورده و لکن بسیار از مسلمانان و اهل ایمان در وفای بعهده مقصّرند حتی در عهود فیما بین خود
 و بالخصوص بن احقر رفیق شفیع داشتیم از اخبار و انقیاء و طلاب علوم دینیه چون از ایشان خلاف عهد بپا
 دیدیم باعث بر نقصان محبت و مودت فیما بین گردید بالاخره ترک مراوده نمودیم و این مصداق خبری است که
 فرمود اگر میخواهی دوست داشته باشی بگو با او وعده بکن از انگاه خلف وعده کن مَنْ سَوَّلَتْ بِحَضْرَةِ امیر المؤمنین

این حدیث را در کتب معتبره
 و در کتب معتبره
 و در کتب معتبره

صلوات الله علیه که فرمود	و ربّ اخ و فیت له و فیت	و لکن لا بد و لم له الوفاء	بدیمون المودة ما را و پی
و بقی الودّ و باقی اللّفاء	اخلاء اذا استغثت بهم	و أعداء اذا نزل البلاء	و لفاء
بیار کسی که در دعوی	با او و یاریت از صد صفا	لکن چه رسد وقت یار کردن	بیدانند از جانب و غیر حفا
و لله در قائله	طلب یار و فادار یکن عا	ز حمت مدد اید که فاعدا	زسد آتش و زخ بشهد غم روا
هر که کشد شمشیر غم مخور	و قبل ایضا	کسانیکه فرما زواگشته اند	مکر و زحس و فاگشته اند
و فادار این شاهنشاهی	غم عهد خورد ز کا اگر	بالجملة بعد از آنکه فضیلت و اهمیت وفای بعهده شنید	

این حدیث را در کتب معتبره
 و در کتب معتبره
 و در کتب معتبره

بدانکه غرض از قصه و غایت قصه از افرینش ماسو و تکیون ما بری و ما لا بری بعد از معرفت الهی و عهد توحید عهد
 معرفت و لایب و مودت محمد و آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین است و این بالخصوص در قرآن منصوص
 و در اخبار کثیره ماثور و مکن کور است قال الله تعالی وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَ
حِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ التفسیر لئؤمنن به یعنی بر سوا الله

(شبه عاشورا)

(۲۳۹)

وَلَمْ يَسْرِ نَدِيٌّ وَصِيَّهُ امير المؤمنين وَفِي تَفْسِيرِ الامام عَنِهِ اَنَّهُ قَالَ اِنَّ وِلَايَةَ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ صَلَوَاتُ
 اللَّهُ عَلَيْهِمْ هِيَ الْغَرَضُ الْأَقْصَى وَالْمَرَادُ الْأَفْضَلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ أَحَدًا مِنْ خَلْقِهِ وَلَا بَعَثَ أَحَدًا مِنْ رُسُلِهِ إِلَّا
 لِبَدْعِهِمْ إِلَى وِلَايَةِ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَلَى وَخَلَفَائِهِ وَبِأَخْذِ عَلَيْهِمُ الْعَهْدِ لِبَقِيَّتِهِمْ وَأَعْلَانِهِ وَلِيَعْلَمُوا بِهِ سَائِرُ
 عَوَامِ الْأُمَمِ الْخَيْرُ فِي تَفْسِيرِ امَامِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَارِدَ اسْتِثْنَاءُ كَيْفَ مَرُودَ غَرَضِ اقْصَى وَمَرَادِ افْضَلِ زَا فَرِيضِ عَالَمِ وَلَا يَت
 مُحَمَّدٌ وَآلُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَخَدَاوَنَدَ أَحَدًا مِنْ خَلْقِ زَانِبَا فَرِيدٍ وَيَغْيِرُهُ زَامِيعُوثُ نَكْرَهُ مَكْرَانِكُهُ اِبْشَارًا
 بِوِلَايَتِ مُحَمَّدٍ وَعَلَى وَخَلَفَائِهِ وَارِدَ عَوْتِ فَرُودِهِ وَازْاِشَانِ عَهْدٍ وَبَيَانِ كَرَفَتِهِ كَرَفَتِهِ دَرَانِ مِثَاقِ مُسْتَقِيمِ بَشَنَدِ
 زَانِ عَهْدِ زَانِبَا رُ عَوَامِ النَّاسِ اَعْلَامِ بِنَمَائِنَدِ وَازْاِشَرُّ اِنْ اِدْرِسِ نَفْلَتُهُ كَهْ سَلِيمَانِ بِنِ خَالِدِ كَفَتِ
 كَهْ شَنَدِ اِنْ خَضَرِ صَادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَهْ مِفْرُودِ مَا مِنْ نَبِيٍّ وَلَا نَبِيٍّ وَلَا نَبِيٍّ وَلَا مَلِكٍ فِي السَّمَوَاتِ الْأَوَّلَى
 الْحَجَّجِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ هِيَ بَغْيِرُهُ وَبَشَرِ وَاسِ وَجَتِي وَمَلِكِي زَانِبَانِ هَانِبَتِ مَكْرَانِكُهُ مَا حَجَّتْ هَسِيمِ بَرَايِشَانِ وَفَا
 خَلَقَ اللَّهُ خَلْقًا الْأَوْعَظُ وَلَا يَتَنَا عَلَيْهِ اِخْتِجَ بِنَا عَلَيْهِ فُؤُومُنْ بِنَا وَكَافِرُ وَجَا حِدَتِهِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ
 وَالْجِبَالِ خَدَاوَنَدَ خَلْقَ زَانِبَا فَرِيدٍ مَكْرَانِكُهُ وَلَا يَتِ فَا زَا بَرُوكُ عَرَضِ نَمُودِهِ وَبِمَا اَزُوهُ حَجَّتْ كَرَفَتِهِ بَرُوكُ
 اَزَا هَا بِقَبُولِ وَلَا يَتِ مَا مَوْمِنِ وَبَانْكَارِ اِنْ مَلُودِ وَكَافِرُ شَدَّ حَتَّى اسْمَانِهَا وَزَمِينِهَا وَكُوْمُهَا وَدَرِبَابِ
 عَهْدِ مُحَبَّتِ وَمَوَدَّتِ اَلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ خَلَقَ مَتَعَالِ مِفْرُودِ قَلَّ لَا اسْلَمَكُمْ عَلَيْهِ اَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْ
 كَرِ زَا زَايِ حَاثِ وَشَقَّتْهَا يَ عَظَمَةُ بَغْيِرِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَرْدَمِ زَا اَزْتَبَهُ ضَلَالَتِ بَصَرِاطِ مُسْتَقِيمِ
 رَسَائِدِ خَدَاوَرِ رُسُولِ نَحْوَانَدِ مَكْرُجِنِهِ زَا كَهْ بَرُوكُ وَضِيعِ وَشَرِيفِ وَغَنِيٍّ وَفَقِيرِ مَكْنِ بُوْدِ زَانِ مَوَدَّتِ زُوْ
 الْفَرِيٍّ وَحَجَّتِ اَهْلِيَّتِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ اَنْتَ مَحْيِي الدِّينِ عَرَبِيٍّ كَوِيْدِ رَابِ وَلَا تَزَالُ اَلْطَهَ فَرِيضَةُ عَلَيْهِ وَعَلَى
 وَنَحْمُ اَهْلَ الْبَعْدِ بُوْرُشِي الْفَرِيٍّ فَمَا سَلِ الْمَخَارِجَ اَجْرًا عَلَى الْهَدْيِ تَبْلِيغِهِ إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْفَرِيٍّ
 وَمُحَمَّدُ بْنُ اِدْرِيسٍ شَا فَعِي كَوِيْدِ يَا اَلِ بَيْتِ رَسُوْلِ اللَّهِ حُجَّتُمْ فَرَضِ مِنْ اَللَّهِ فِي الْقُرْآنِ اَنْزَلَهُ
 كَفَاكَ مِنْ عَظِيمِ الْقَدَرِ اَنْتُمْ مَنْ لِيَصِلَ عَلَيْكُمْ لِاصَاوَلِهِ وَسَيَدِ مَهْدِ بَحْرِ الْعَاوَمِ مِفْرُودِ
 هُمُ اَهْلُ بَيْتِ رَسُوْلِ اللَّهِ جَدُّهُمْ اَجْرُ الرِّسَالَةِ عِنْدَ اللَّهِ وَرَدُّهُمْ هُمُ الْأُمَمَةُ دَانِ الْعَالَمُونَ لَهُمْ
 حَتَّى اَقْرَبَتْهُمْ بِالْفَضْلِ ضَدُّهُمْ سَعَا غَايِهِمْ فِي حَطِّ قَدَرِهِمْ فَا زَا دَا شَانَا وَمِنْهُ زَا دَا حَقْدُهُمْ
 كَانَ قَرَبِهِمْ مِنْ جَدِّهِمْ سَبَبٌ لِلْبُعْدِ عَنْهُ وَآلِ الْفَرَبِ بَعْدَهُمْ لَوْ اَنْتُمْ اَمْرًا بِالْبَغْضِ مَا صَنَعُوا
 فَوْقَ الَّذِي صَنَعُوا لِقَدْ جَدُّهُمْ اَوْصِي النَّبِيُّ بِرَفْدِ الْاَلِ اَمْتُهُ فَا سَا صَلُوْهُمْ فَبِئْسَ الرِّفْدُ رَفْدُهُمْ
 وَبِالْجَمْلَةِ خَلَقَ عَالَمِ دَرِ عَالَمِ ذَرَّ وَدَرِ اِنْ عَالَمِ اَزْ كُلِّ بِنِ نَوْعِ اَدَمِ عَهْدِ وَمِثَاقِ كَرَفَتِ دَرِبَابِ وَلَا يَتِ مَوَدَّتِ
 اَهْلِ الْبَيْتِ بَايْنِكُهُ اَقْرَارِ وَاعْتِرَافِ نَمَائِنَدِ مَوَدَّتِ وَحَجَّتِ اِنْ خَانُوْدِهِ وَحَجَّتِ وَمَوَدَّتِ اِبْشَانِ زَا دَرْدَلِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

رَفْدُ بِالْفَتْحِ عَطَاكَ
 وَبَارِدُ دَاوَنُ وَبَاكِرُ
 بِحُسْنِ كَرَامَةِ الْمُنْتَجِبِ

﴿شبه غشوراء﴾

﴿(۲۴۰)﴾

بدارند و بلوازد و شرایط محبت و دوستی ایشان تمام نمایند و در مقام نصر و یاری ایشان تفصیل نورزند
و له اشقیا و جفاکاران امت این عهد را نقض نمودند و این مشاق و پیمان الهی را شکستند در حق علی و فاطمه
علیهما السلام این نقض عهد نمودند و در حق حضرت مجتبی و حضرت سید الشهدا علیهما السلام نیز طریقی بیوفائی را سلوک
داشتند در واقعه کربلا فرقه از مردمان بد بخت که داخل در زمرة لشکر و عسکر حضرت امام حسین علیه السلام
بودند و بطمع دنیا و نبل با و زو و اموال و بنو ته در کتاب ظفر انساب انحضرت بکربلا آمدند چون دانستند
که انحضرت در آن واقعه کشته خواهد شد و بظاهر غلبه با یزید خواهد بود انحضرت را بدست دشمن دادند
و راه بیوفائی پیمودند و عهد خدا و رسول را شکستند خدا هم الله الذین ینفقون عهد الله من بعد میثاقه
و یقطعون ما امر الله به ان یوصل و یفیدون فی الارض اولئک هم الخاسرون انکس اینکس میکنند
عهد خدا را بعد از پیمان و میثاق او و قطع میکنند چیزی را که خدا امر فرموده است باینکه به پیوندند از او فدا
میکند در زمین باینکه قطع طریقی میکنند و منع میکنند مردم را از ایمان و لوازم آن پس این گروه در هر دو
جهان خاسر و زیانکارانند زیرا که سر پائیه ثواب اخروی را بدست کردند بعقاب و عذاب ببد مع الجملة باقی نماند
با آن حضرت مگر جمع قلیلی که کمتر از هشتاد و نه پادشاه از هفتاد نفر بودند پس ایشان در نصرت و یاری
انحضرت ثبات قدم و رزیدند و طریقی وفاداری پیمودند و کوی سبقت از همگان بر بودند و ایشان
کسانی بودند که عرض کردند قبح الله العیش بعدک یا بن رسول الله خداوند زشت کند ازندگان را که بعد
از تو خواهیم لم نفعل ذلک لنبقی بعدک لا انا الله ذلک ابدا ابادست از باره تو برداریم که بعد از تو زنده
نمانیم خداوند هرگز نشان ندهد بمار و زو را که بعد از تو زنده باشیم جناب مسلم بن عوسجه علیه السلام عرض کرد
انحن نخلع عنک فبما عند الله فی اداء حقک ابادست از باره تو باز داریم پس با کدام حجت در حق خدا در
ادای حق تو عذر خواه شویم نه بخدا قسم از تو جدا نمیشویم نانیزه های خود را در سینه های دشمنان تو فرو بریم
و اگر ما را سلاح نباشد با سنگ در باره تو قتال دهیم و جناب زهیر بن الفهین عرض کرد والله لو دث ایتی
قلت ثم نشر ثم قلت حتی اقل هکذا الف مرة و ان الله عز وجل یدفع بذلک الفل عن نفسك و عن انفس هؤلاء
الفتیان من اهل بیتک سوگند بخدای که دوست دارم هزار مرتبه مرا بکشند و زنده گردانند و در ازای آن
خداوند تو را و جوانان تو را مقبول و مظلوم نگذارد ﴿حجۃ الاسلام تبریزی ره گوید﴾

و جازای آن
و عسکر
و فی قصه

و جازای آن
و عسکر
و فی قصه

کفت بازان کی چها جان ما	در ده عشق تو در مان ما	رشته جانها ما در دست ت	هستی ما را و جوار هست تو
سایه ز خو چون تواند شد جدا	با خوار صو جدا افتد جدا	زنده بپیمان کی تواند کرد دست	زندگی را به تو خو باید گریست
ما با ساحل خفته تو غرق خون	لا وحق البیت هذا لا یكون	کاش ما را صد هزاران جا بد	ناشاز جا و جانان بد

شب عاشورا

(۲۴۱)

درب و نمابندای شهریار	خلوت راغبان باید ز بار	جان کلافه ما عجز عشق کیش	بوی غما از نامکران رو خوش
ماباه خشک چشم تر خوشیم	پوش لب خلیل اشیم	اندین دشت بلانا پازدیم	پای بر دنیا و مافیها زده

شیخ علی بن عبدالمجید ره گوید

فقال لأهل بيته	الا ان لبيتي فيكم لبيس	عليكم بهذا الليل فاستروا به	وقوموا وجد في الظلام سيرا
فما بغية الأرجاس غيري وخالي	على كل شيء يتبعني قد	فقالوا ما زاد الله نسلك بعد	وتصفي علينا اللحنو ستور
وآتي جبهه بعد فقد زتجي	وآتي فوار يعتر به سرور	ولكن نفى عنك الورد بيوتنا	ونمخ جنانا لنعم وخور

رجعنا الى المقصد در کتاب رمعه الساکبه از نور العیون از سکنه دختر حضرت امام حسین علیه روایت کرده که فرمود شب ماهنای بود در میان خیمه نشسته بودم ناگاه از پشت خیمه صدای گریه شنیدم از ترس آنکه مبادا سائر اهل حرم مطلع شوند هیچ نگفتم و از خیمه بیرون آمدم و دلم گواهی خبر نمیداد و در راه پایی بر دامن خود میزد و میافزادم و بر میخاستم چون بیرون رفتم دیدم پدرم نشسته و اصحابش دور او جمع شده اند پس پدرم بزرگوار ایشان میفرمود اغلوا انکم خرجتم معی لعنکم الله اقدم علی قومنا یجوعوا بالنسهم و قلوبهم وقد انعکس الامر لانهم استخوذ علیهم الشیطان فانهم ذکر الله والان لیس لهم مقصد الا قتل و قتل من یجاهد بین ید و سبی حری بعد سلبهم بدانید که شما از بلاد و اوطان خود بیرون آمدید با من بخيال اینکه من بسو قوی هر که با من بیعت کرده اند بدل و زبان شان و حال میدانید که کار منعکس گشته است و شیطان بر ایشان غالب شده و ذکر خدا را فراموش کردند و الان ایشان را مقصد نیست جز کشتن من و کشتن پادشاهان من و اسیر کردن زنان من و غارت کردن ایشان و انا لا اخشى ان لا تعلمون او تعلمون و نتجسون و الخدع عندنا اهل البیت محرمین کوه منکم ذلك فلیصرف فان اللیل سیر السبیل غیر خطر و الوقت لیس هجیر و من بهتر سم که شما اندازید بدانید و شرم کنید و مکر و خدعه در نزد ما اهل بیت حرامست پس هر یک از شما که از حضرت و پادشاهان کرامت دارد برگردد که شب پرده ایست پوشیده و راه خطرناک نیست و گریه گاه روز نباشد و بر روایت شیخ مفید فرمود الا و ان لا اظن یوما لنا من هؤلاء الا و ان قد اذنت لکم فانطلقوا جمیعاً فی حل لیس علیکم حرج منی ولا زفا هذا اللیل قد غشیکم فاتخذوه جلا اگاه باشید که من گماندارم بگروزد بگری برای من مهلت باشد از این قوم بدتر که من شما را مرخص نمودم و در این شب ذمه شما را از حمل عهد و بیعت خود سبکار ساختم یعنی بیعت خود را از گردن شما برداشتم اینک ظلمت شب عالم را فرا گرفته بر جانب که خواهید کوچ دهید و سید بن طاووس در ملهوف گوید که فرمود و لیاخذ کل رجل منکم بید رجل من اهل بیتی و تفرقوا فی سواد هذا اللیل و ذرونی و هؤلاء القوم فانهم لا یریدون غیری و هر یک از شما دست یک از اهل بیت مرا گرفته و در این ظلمت شب بروید

شیخ علی بن عبدالمجید

شیخ مفید

(شک عاشره)

(۲۴۲)

من با این گروه متمکار بگردانید همانا این جماعت را میخواهند و غیر را نمیجویند و اینضا حجه الاسلام برتر گوید

کشت بکر و سرکه ناز و سوزی ما	سرکه بر روز و از کربلای ما	نازاد تن بخور و ناک در زلف ما	نوان فلان با به بخا و نسره ما
ناز است و روزشست بخون بناف ما	زاد بلواف بر حر و کبرای ما	این عرصه نیست جا و کز در ما	شرف کن است و به ابتدای ما
هر از بزمه و این و طالبان جا	بیکانه باید از دجین اشما	برگردانکه با هو کشور آمد	سزاوار با فخر شاه گدای ما
ما را از هو سلطان ملک دیگر است	کاین عرصه نیست دخن و همای	بروز از جلال بخا و نسره ما	اراسته است بر ضیافت بر ما
برگشت به که ظاهر و نشان داشت	و شیخ علی بن عبد الحمید گوید	چو نشانه کار و شمر نشان داشت	
فلما را آن لایحه من الرشد	و ان مراد القوم منه کبر	فقال لاهله باق صبحه	الا ان لبثی فیکم لبس
علیکم هذا الیل و استروا به	وقوم و وجد و فاعلا و سیر	فما یغنیه الا رجاس غیر و خلف	عل کل شیء یغنیه قدیر

بدر این کتب و کتب دیگر

(و نیز حجه الاسلام تبریزی گوید)

چو در آن دشت بلا افکند بار	کرد از بیگانگان خاله دبار	عاشق شاه محرم شامگاه	شد بمنبر از شاه که سپاه
پادشاهش کرد و گشتند جمع	راست چون پروانگار بر دشت	خوهران شاه نظاره ز پی	چو بنات النعش بر گرد جمع
رو بپا زان کرد و در گه افکند	حقه باقوت گوهر نادر شد	بعد تو جلد در دوش افکند	گفت باز آن سرور و بر ما نهاد
این چنین این چنین کربلاست	سواد سواد بران بلاست	بخواند از این کس و شد	باز کرد که خواهد از گشت
هر که او را تاب تیغ و تبر نیست	باز کرد پای و زنجیر نیست	کاوانه و جفا جو با من است	هر که جز من زین کشا کس این است
پس و ای هم زمان زین برز	بزم جانان خلوت از اغیار به	رفت چو بر سر حد شهر بار	شد بر و اغیار باقی ماند بار

(عشق از اول سرکش و خونی بود ناگزیر و هر که بیرون بود)

و بالجمله بروایت دمه الساکیه بعد از آنحضرت فرمود من و اساننا بنفسیه کان مصاعدا فی الجنان فیهما من غضب الرحمن وقد قال جده رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الحسین یقتل بارض کربلا غریبا و جیدا عطشاناً فربما من نفس فقد نصرته و نصر ولده الفداء و من نصرنا بلسانه فهو فی حرمنا یوم القیمه و هر که یاری کند ما را و موافق نماید با ما با جان خود فدای قیامت از عذاب خدا نجات یافتم و در درجات رفیع جنان با ما خواهد بود جد بزرگوار و فرمود که فرزندم حسین علیه السلام در زمین کربلا غریب و بیکیس بلب تشنه کشته خواهد شد پس کیبکه او را یاری کند مرا و فرزندم قائم را یاری کرده و هر که بزبانش ما را یاری کند پس او در حرم ما خواهد بود و قیامت سکنه خاتون گوید فوالله ما اتم کلامه الا و تفرقت القوم من عشرة و عشرين بخدا قسم هنوز کلام پدرم تمام نشده بود که این جماعت بی وفا که بطمع دنیا آمده بودند ده نفر و بیست نفر متفرق شدند فلم یبق معه الا واحد و سبعون رجلاً فظرت الی ابی منکساراً سة فختلنی الحبرة پس باقی نماند با پدرم مگر هفتاد و یک

بدر این کتب و کتب دیگر

❦ (شب عاشورا) ❦

❦ (۲۴۳) ❦

حکایتی که در کتب معتبره
در بیان احوال حضرت
عزیز است

نزد و پدر بزرگوارم زادیدم که سر بر پانداخته و در خون و اندوه بود پس گریه گلویم را گرفت و ترسیدم از اینکه
پدرم گریه مرا بشنود خود را حفظ نمود و رو بآسمان نمود و گفت اللهم انهم خذلونا فاحذلهم ولا تجعل لهم
دعاء سموعا و سلط عليهم الفقر و لا تزقمهم شفاعه جده يوم القيمة خدا با چنانچه ایشان ما را یاری نکردند
تو ایشان را و اگر دعا برایشان از اجابت منما و فقر را برایشان مسلط کن و ایشان را از شفاعت جدی به نصیب
کردن در ناسخ التواریخ از مروج الذهب نقل نموده که لشکر حسین علیه هزار سوار و صد پیاده بودند و توان
شد که از این جماعت که بجای ماند بودند در شب عاشورا، یکباره متفرق شدند و افزون از هفتاد و دو تن
کس بجای ماندند بالجمله سکنه خاتون فرمود پس برگشتم بوجه در خالنه که اشک زده های من میریخت عمار
امر کلشوم مراد بد فرمود تو را چه میشود چون قصه را برای او نقل نمودم صبحه کشید و فریاد برآورد و اجده
و اعلیاته و احببناه و اقله ناصراه پس فرمود این الخلاص من الاعلاء لیتهم یقنعون بالفداء کجا و چگونه ما
از دست دشمنها خلاص خواهیم شد ای کاش به عوض راضی میشدند و مرا بجای برادر میکشیدند الخیر ❦
و مکشوف باد که این خبر را در اسرار الشهادة و مهج الاخران و محزن البكاء نیز از نور العیون نقل نموده اند
واقع شدیم رو نمودن عالم مکاشفه برای اهل صفا با عجاز فرزند مصطفی در این شب حضرت سید الشهدا
صلوات الله علیه بتصرف و لایته درجات و مقامات هشت را با اصحاب خود نشان داد بدانکه بعضی از خواص
اصحاب ائمه علیهم السلام را عالم مکاشفه و مشاهده حو و قصو هشت رو نمود و حقیقه مکاشفه انسکدا و لیا خدا
بکونع ناشر و تصرف در نفوس بعضی از مردم میکنند که عالم دیگر در نظر انها مکشوف ابد و حور و غلمان هشت
برای ایشان مشهود گردد و مردم را این قوه نباشد که خود بتوانند ان عالم را ببینند و این در نفوس جمعی از
خواص اتفاق افتاد یکی از برای هفتاد نفر از اهل کوفه که حضرت امیر المؤمنین علیه ایشان را با خود برد و در شب
کوفه و باغها و قصرهای هشت و اتر و در خاینها را از آن نمود بتفصیلی که در مدینه المعاجز و وقت
مذکور است و دیگر ابو خالد کایله بود که حضرت سجاد با و فرمود ابدان اربک الجنة و هی مسکنی الله اذا شئت
دخلت فیها من خواهم هشت را بتواراته نمایم و مسکن خود را بتو نشان دهم که هر وقت بخواهم بدانجا داخل شوم فتح
بده علی عبثی نصرت فی الجنة و نظرت الی قصورها و انهارها پس آنحضرت دست مبارک خود را بر چشمهای
من کشید خود را در هشت دیدم و نظر نمود بسو قصرها و انهارها و انهارها ان بشری که در مدینه المعاجز از محمد بن
جریر طبری نقل نموده و دیگر عبد الله بن سنان بود که حضرت صادق علیه در خارج مدینه حوض کوثر و حور بان
هشت را با و نشان داد و از آب کوثر با و نوشتانید بتفصیلی که شیخ ثقه محمد بن حسن صفار علیه الرحمه در کتاب
بصار الدرجات نقل نموده و دیگر صالح بن سعید بود که حضرت هادی در خان الصعالبک رؤسا

❦ (شب عاشوراء) ❦

❦ (۲۴۴) ❦

جنان و خیرات حسان و ولدان بهشت را بروی مکشوف نمود چنانکه شیخ مفید علیه الرحمه در ارشاد نقل فرموده و دیگر جاریه بود که هر روز الرشید او را بزندان فرستاد خدمت حضرت موسی بن جعفر علیه السلام و آنحضرت بقوه نفس قدسیه او را به عالم دیگر برد تا آنکه بحیث حقیقت بهشت و عالم بالا را مشاهده کرد و بعضی از اصحاب معصومین صلوات الله علیهم اجمعین بودند که بر پااضت و اطاعت پروردگار با این مقام رسید بودند مانند سلمان و ابودر و مقداد و عمار و محمد بن ابی بکر و بیستم ثمار و او پس قرنی و زراره و دار و رقیه رضوان الله علیهم که ایشان از همت ائمه علیهم السلام خوردشان صاحب مقام شدند و دیگر از کسانیکه عالم مکاشفه را ایشان روی نمود اصحاب و الامقام حضرت سید الشهداء صلوات الله علیه بودند که در شب عاشوراء آنحضرت در جاث روحانی و مقامات ایمانی را با ایشان از آنکه نمود چنانچه علامه مجلسی در غاشیه بخارا از خواجه راوندی از ابو حمزه ثمالی از حضرت سجاد علیه السلام روایت کرده که فرمود کنت مع ابی فی اللیلۃ الی فیصل فی صیحه با پدرم بودم در شبی که در روز انشب پدرم بدرجه شهادت رسید که با اصحاب خود فرمود هذا اللیل فاتخذوه جلا این شب را سپر خود قرار دهید و هر جانب که خواهید بسلاطت بروید که مقصود اینقوم من هستم چون مرا بکشند بکس دیگر نپردازند من بیعت خود را از شما برداشتم و شمار را بجل کردم تا هر که خوا برد و بر روایت تفسیر امام که در نسخ التواریخ مسطور است فرمود انتم فی حل من بیعتی فالیقوا بعشارکم و موالیکم من بیعت خود را از گردن شما برداشتم بشاید و بخویشان و درویشان خود ملحق شوید انگار رو نمود با هلیت خود و فرمود قد جعلتکم فی حل من مفارقتی فانکم لا تطبقونهم لضاعفت عداهم و قوادهم و ما المفسود غیره فدعونی والقوم فان الله عز وجل یحبنی ولا یحب منی من حسن نظره کعادته فی اسلافنا الطیبین شمارا نیز مرخص کردم که از من جدا شوید چه آنچه شایستگی رزم این لشکر ندارد و باعدت ایشان تو انا نیستید و هیچکس جز من مقصود این جماعت نیست بگذارد و مرا با این قوم ها نا خدا مرا اغاث میکند و بنظر مرحمت خود نگران است بر من چنانکه برگزشتگان طیبین و طاهرین من نگران بود بر روایت اول اصحاب عرض کردند و الله لا یكون هذا أبداً انجد اقم این امر نخواهد شد که مادست از دامن تو بزداریم فرمود انکم تقتلون غدا کلام و لا یفلت منکم رجل چون فراد شود همه شاکسته خواهد شد هیچ یک از شما سلامت نرهد عرض کردند که الحمد لله الذی شرّفنا بالقتل معک ما حمد میکنیم خدا را که ما را شرف گردانید بکشته شدن در راه تو زهی شرف و سعادت که خون نادر باره تو ریخته شود مؤلف گوید که این سخنان امام عالمیان با آن سخاوت مندان از بهر امتحان و مناز شدن آن عاشقان بود (کما قبل)

تکلیف نیست
بر کسی که
از این عالم
بگذرد

فما شکایا امام
با اولی و الامام

امتحان کرد کزان امتحان	هر چه کرد ز جانان جان	ناپندار هر آنکس عاشق است	عشق هر کسی که لایق است
------------------------	-----------------------	--------------------------	------------------------

﴿شَبَّكَ عَاشُورَاءَ﴾

(۲۴۵)

انگاه فرمود اینک سر بلند کنید و منازل خود را در بهشت بنویسید و بنمایند و مواضعی که در منازل خود از بهشت
الجنة و هو يقول هذا منزلک یا فلان پس آن سعادت مندانشان سر برداشته و جاهای خوبش را برای العین در
بهشت مشاهده کردند و آنحضرت مکان ایشان را هر یک نشان میداد و میفرمود این منزل تو است این
قصر تو است ای فلان در کتاب مظاهر الانوار مسطور است که چون اولاد و اخوان و اصحاب حسین علیه
از ظاهر چشم پوشیدند و بباطن توجه نمودند و در طریق محبت و عشق و ارادت در آمدند و مستعد شدند
شدند حضرت قدس از فوضات بالهغه خود بایشان افاضه فرمود و در جات روحانی و مقامات ایمانی را بایشان

﴿اِنَّهُ فَرَمُوْنَدَ ۝ وَلِيْلَهُ دَرْ مَن قَال ۝﴾

بر داشت پر دُر پَر پَرده حجاب	خو قُصُو خلد عجا شاد چاقا	بر هر یکش نمو که این قصر جاست	وین وین قصو کهین خوبه است
یک به تشنگی با خود بکف جامش	یک قبا و صا نظر بر اندامش	یک اشاکه ان نازه سرو بارش	یک بغره که ان فوج و نگاهش
همه فکند براه و صاد و نگاه	﴿رضا قلینان امیر الشعراء گویند﴾	در انظار که کی بارش را رسد راه	
بیک شادان ایمان ناپ چیده	مقام خوش بداند حاضر یکسر	یکی شید بدی قصو قصور	که زشت باشد اگر اندر آید جور
یکی مقام گویند بر تر از ادراک	که جبریل و انجالت قاصد کجا	یک معاینه دیند بر تر از اوها	که عقلا نبیند نیز کس انجانا
از این سبب سرخس و سنا و حلا	بنور خوف که بر ابراه مهر نام	گر انبیاء سلف این شریک بدند	غلا در احمد بجان گویند ننگ

وَكَانَ الرَّجُلُ يَسْتَقْبِلُ الرِّمَاحَ وَالسُّيُوفَ بَصْدًا وَوَجْهَهُ يَصِلُ إِلَى مَنَازِلٍ مِنَ الْجَنَّةِ أَزْوَاجُهُ بَدَدَ هُنَاكَ
فَالْجَدَالُ كَرُمُ شِدَّةِ انْعَادِ تَمَنُّدَانِ سَبَقَتْ مَكْرَفَتُهُ وَبَرِيكَتُهُ بَكْرُ دَرْجَتِكَ وَمَقَائِلُهُ وَنَهْرُهُا وَشَمَشُهُا
دشمن را بسینه و تن مقابله کرده زخم خصم را بجان میخیزدند تا زودتر بمقام خود برسند و مؤبد این خبر
شریفی است که شیخ صدق علیه الرحمه در کتاب علل الشرایع از محمد بن عماره نقل فرموده که عرض کردم بحضرت
صادق علیه السلام خبری عن اصحاب الحسین علیه السلام واقدا هم على الموت خبرده مرا از اصحاب حسین علیه السلام واقدا هم
بر مرگ فرموده اند کشف لهم الغطاء حتى را و منازلهم من الجنة بدرستی که پرده از چشم ایشان برداشته شد
و ایشان مقامها و قصرها و خود را در بهشت معاینه دیدند فَكَانَ الرَّجُلُ هُنَا بِمَقْدَمِ عَلَى الْفُتْلِ لِيُبَادِرَ
الْحُزَاءَ بِمَنَافِعِهَا وَالْمَكَانَ مِنَ الْجَنَّةِ بِسَهْرٍ اِذَا اِشَانِ سَبَقَتْ بِمَجْتَبِ بِرِ شَهَادَتِ نَارُ وَتَر بَرَسَدِ
بِمَنَافِعِ حُورِ الْعَيْنِ وَمَكَانِ خُودِ دَرْ بَهْشْتِ وَاقْعَةُ جَهَنَّمَ عِبَادَتِ وَتَجِدُ سَبْدَ الشَّهَادَةِ وَاصْطِلَابِ
بِاسْعَادَتِ وَوَفَاءِ بَدَانِكِ مَرَاتِبِ طَاعَتِ وَعِبَادَتِ وَمَقَامِ تَجِدُ وَرَبَاضَتِ حَقَرِ سَبْدِ الشَّهَادَةِ عَلَيْهِ رَاحَةُ
و غامه در کتب اخبار تفصیل ثبت و ضبط نموده اند سید بن طاووس در ملهوف از جزء رابع عقد انفرید
نقل فرموده که قیل لعلی بن الحسین علیه السلام ما اقل ولد ابیک عرض کردند بحضرت علی بن الحسین علیه السلام

﴿چه﴾

و در این کتاب
در باب شهادت
و در باب شهادت

انسان در شهادت
و در باب شهادت

(شَبَّ عَاشُورَاءُ)

(۲۴۶)

چهارند که است فرزندان پد بزرگوارت فهو الحبب کف ولدت له کان علیه بصلی فی الیوم واللیلة الف رکعة
 فنی کان یفزع للنساء عجیب که برای پدرم فرزند مؤلف شده است چگونه بسیار باشد فرزند او و حال آنکه در
 هر شبانه روز هزار رکعت نماز میکند او پس که فراغت حاصل می نمود که بازمان خلوت نماید و عالم متجر جناب
 حاج ملا علی خاں بانی از تاریخ روض المناظر فی احوال الاولیاء والاواخر مؤلف قاضی القضاة زین الدین ابوالولید
 الشهیر بابن التحنة نقل نموده که او در احوال حضرت امام حسین علیه گوید و الصحیح ان عمره کان خمساً وخیب
 سنة قبل حج خمساً و عشرين حجة وکان بصلی فی الیوم واللیلة الف رکعة واز در سائل عشره ملا حیدر مجلسی نقل نموده
 که وکان الحسین علیه فاضلاً ربنا کثیر الصوم والصلوة والحج وقال مصعب الزبیری حج الحسین علیه خمساً و عشرين
 حجة ماشياً و ابن اثیر و اسد الغابة فی معرفة الصحابة گوید کان الحسین رضی الله عنه فاضلاً کثیر الصوم والصلوة و
 الحج والصدقة و افعال الخیر جمیعها مع الجملة این طور بود سجده مرضیه حضرت حسین علیه در کثرت صلوة و کمال صفات
 خود چنانچه حضرت حجة عجل الله فرجه در چند وضع از زیارت ناحیه مقدسه باین معنی اشاره فرموده در یکجا میفرماید
 و فی الذم رضی الشهم ظاهر الکثرة متجهداً فی الظلم و نیز میفرماید و للقرآن سنداً و للأمة عضداً و فی الطاعة مجتهداً
 خافلاً للعهد و الميثاق ناکباً عن سبل الفتاوى بالجمیع بود طویل الركوع و السجود زاهداناً فی الدنيا زاهد الزمان
 عنها ناظر الیها بعین المستوحشین منها و اگر کمی خواهد مراتب شوق و محبت آنحضرت را در عبادت و توجه و
 تجدید و در کار خود بداند ملاحظه نماید که در عصر نماز و غناء باین گهر و دار و هجوم دشمن خونخوار برادر خود
 حضرت ابی الفضل نامدار علیه میفرماید ارجع الیهم فان استطعت ان تاخرهم الی غدوة و تدفعهم عنا العشي
 لعلمنا نصلی لربنا اللیلة و ندعوه و نستغفره فهو یعلم ان قد کتبت الصلوة له و تلاوة کتابه و کثرة الدعاء و
 الاستغفار ان جماعت را دیدار کن و اگر توانی این مقاتلک و مبارزت را از این شب تا خیر افکن تا یک استغفار
 نماز کن از هم و شب را بدعا و استغفار بپایه برهم چه او میداند که من نماز و قرائت قرآن و کثرت دعا و استغفار را دوست
 میدارم و چنانکه فرمود در تمام انشب خود با اصحاب کرام مشغول طاعت و عبادت بودند گاهی در رکوع و گاهی در
 سجود و گاهی در مناجات با حضرت معبود و گاهی مشغول تلاوت و تضرع و دعاء و صدای شیخ و تهلل ایشان
 مانند صدای نبور عسل تا با ماد بلند بود و روی و نور از شکر مخالف بدینجهت منته شدند که باین گروه
 چگونه جنگ کنیم پس ایشان از لشکر این معاد جدا شدند و بمعکرت آنحضرت ملحق شده سعادت ملازمت انجناب را
 اختیار نمودند شیخ مفید علیه الرحمه در ارشاد فرموده فقام اللیلة کلّه بصلی و یستغفر و یدعوا و یفزع و قام احیاً
 كذلك یصلون و یدعون و یستغفرون و یسجدون طایس رضوان الله علیه در مایه وف گوید و بان الحسین علیه
 و اصحابه تلك اللیلة و لهم روی کدوی النمل ما بین راکع و ساجد و قائم و قاعد فعبیر علیهم فی تلك من حشر ان

شیخ مفید علیه السلام
 در بیان احوال حضرت امام حسین علیه السلام

و فی الذم رضی الشهم ظاهر الکثرة متجهداً فی الظلم و نیز میفرماید و للقرآن سنداً و للأمة عضداً و فی الطاعة مجتهداً

(شک عاشوراء)

(۲۱۷)

اثنا وثلثون رجلا واقعه پنجم بر دایب بخارا انوار در این شب سی و نوزده لشکر سعد منته شدند
و بشکرگاه حضرت امام حسین علیه سوره سعادت ملازمین آنحضرت را اختیار نمودند بدانکه سعادت تمنای آن سرور
فرار و روز جزا در حسن عاقبت است که مآل و سرانجام امرادی بنیک باشد تا آنکه داخل شود در زمزم متعین چنانچه
حق سبحانه و تعالی فرموده ان العاقبة للمتقين بدستیکه سرانجام بنیک در دنیا و عقبی هر که اینراست که پیر هیز
از شرک و معاصی پس در حقیقت اگر بنیک ناقص نمایم زبانکارترین مردم کسی است که سوء عاقبت دامن گیر او شود
چه بسا که بد عاقبت که بکمر در حسن حال و طاعت خدای متعال بوده باشد و در آخر عمر شیطان او را در ورطه
ضلال افکند بدین و ایمان از دنیا برود و اما کسیکه حسن عاقبت یار او گردد بسا که بکمر در مقام مخالفت و
معصیت حضرت احدی بوده و در آخر عمر در وادی هلاکت انده با حسن حال کوچ دهد و در خبر از ابراهیم و اهل بیت
علیه منقولست که فرمود لا توتئس مذنباً عاکفاً علی ذنبه فکم من مذنب ختم له بالمغفرة و کم من مقبل علی عمل هو
مفید له ختم له فی اخر عمره بالتار ما یوسس مکن کما هکار یا که برگردد گاه میگردد چه بسا گناهکار بیکه عاقبت
امرا و ختم شود بمغفرت و امرزش و بیه اقبال کنند بر عمل نیک که فاسد کند عمل خود را و در آخر عمر عاقبت امرزش
ختم شود باتش و قال النبی لا تعجبوا بعمل عامل حتی نظروا بما یختم له بعجب در دنیا و در شما را حسن عمل و نیک کرد
عمل کننده نابگرید که عاقبت امر او بچه ختم میشود و در خبر دیگر فرمود یوتئس الناس علی ما عاشوا فیه و یحشرون
علی ما قوا علیه مردم میپند بر آنچه که بسیار دوست دارند از او محسوس شوند بر آنچه که مرده اند بر آن با جمله
از کسانیکه سوء عاقبت و بدبختی را منکر آنها شد جماعتی بودند که در ملازمین رکاب طفران شباب امام حسین
بکربلا آمدند و ناشب عاشوراء در عداد لشکر و عسکر آنحضرت بشمار میرفتند چون غلبه تسلط خصم را دانستند
دست از حضرت و یار امام علیه برداشته از قبض شهادت و سعادت ابد بازماندند و بر عکس این جماعتی که
که در لشکر مخالف بودند و در عداد عسکرین بد بشمار میرفتند در این شب بیکاره نور هدايت و آفتاب ولایت در
دلهای ایشان تابش نمود و سعادت ابد سائق و قائد ایشان گشته از سپاه کفار دور گشته در سلك اصحاب
و انصار امام علیه درآمدند چنانچه فاضل ماهر خاج فرهاد میرزا در کتاب قیام فرموده از جمله وقایع این شب
آنکه سی و نوزده از سپاه ابن سعد چون تلاوت امام بشنیدند سعادت ازلی سائق و قائد ایشان شده بمعسکر
ها یون پیوستند و چون اصحاب بکوشه هادت یافتند و ابن عبد ربّه در عقد الفریدا آورده در آنوقت که حضرت
ابو عبد الله بجهنم سعد میفرمود که بکن ایدم تا بحجر خدا و حرم جد خویش برگردم و یار دنیا با آنها عمر ببرد
و از او نمید پرسند انجماعت از سپاه کفار رو گردان شده در سلك اصحاب امام علیه درآمدند و در ناسخ
التواریخ لحوق این جماعت را در شب نهم محرم الحرام نوشته واقعه ششم بر دایب امام علیه شیخ علق روضه

منتهی به شکرگاه حضرت امام حسین علیه

باز میگردیم از سپاه کربلا

(شب عاشورا) *

(۲۴۹) *

و مؤبترند و بدنهای خود را از برای نزول ربهشت از هر گونه آلاش پاک نمیدهند و در ناسخ التواریخ نو بر
 کردن اصحاب را در صبح ناسو غا نوشته است و بعضی در صبح عاشورا گفته اند و العالم عند الله و خلاصه این
 واقعه بدین پنج است که در شب عاشورا امام علیه امر فرمود که خیمه مخصوصی برافراشتند و قدحی را از مشک
 سوده و نوره بنام خیمه در آن خیمه جای دادند تا از اصحاب هر که را حاجت افتد بدان خیمه رود و مؤبترند
 و بروایت اول خود با خیمه درآمد که اطلا کند بر بر بن خضر همدان و عبد الرحمن بن عبد ربه بر در آن خیمه ایستاد
 بودند و منظر بودند که امام علیه بیرون ایستاد ایشان بنوبت از آن نوره بکار بردند در آن هنگام جناب بر بر بنا
 عبد الرحمن سخن بمطایبه مضاحکه آورد عبد الرحمن گفت یا اخی لبس هذه ساعة ضحك ابتلاعت ساعة
 خند نیست و بر وایت دیگر گفت ای بر بر در این هنگام و در این حال که مادرانم ایاموقع مزاح و مطایبه است
 و بروایت گفت عجب است از تو که میدانی فرزندان رسول خدا را کشته خواهند و امشب شب آخر عمر ما است مزاح
 میکنی و جواب داد که امشب شب مطایبه است که شب آخر عمر ما است و انجام کار ما بجهاد الله میسر شده در رکاب
 امام زمان و حجت این زمان جهاد مینمایم و شهید میشویم و در دنیا و آخرت بنک نام و رو سفید خواهیم شد
 پس امشب شب عبد و صالح است نه شب ماتم و ملال و بر وایت دیگر فرمود ای موضع احق من هذا بالسرور فوالله
 ما هو الا ان تلقى هؤلاء القوم باسافنا فتنالهم ساعة ثم تنافق الحور العين کدام موقع و موضع سزاوارتر
 باشد باظهار سرور و شادی از این موقع بخدا قسم چیزی برماند نیست جز اینکه ساعتی با این قوم طریق مبارزت
 خواهیم سپرد و باسپ و سنان کار خواهیم کرد و از پس آن با حور العين دست در آغوش خواهیم شد و ناسخ
 التواریخ بعد از نقل این واقعه گوید که در آن هنگام در لشکرگاه حسین علیه اب نایاب بود و تواند شد که ندیده
 در اجزاء نوره کنند که مؤبترند و آلاش در بدن بجای ننگ دارند تا باب حاجت اقتدا نشکلی و این ناچیز گوید
 نایاب بودن اب در آن هنگام در صورتی ثابت خواهد بود که از آن مشکهای اب که حضرت ابی الفضل و علی اکبر
 علیه اورد بودند چیزی باقی نمانده باشد **واقعه هفتم** بر وایت شیخ مفید علیه الرحمة در این شب امام
 علیه اصحاب را بفرمود تا خیمه ها را از دیک بیک بگروزند و گرداگرد خیمه خندق حفر نمایند و در بخار و مقام
 رخا و مظاهر الانوار و بعضی دیگر از کتب اخبار و آثار نیز این واقعه را در این شب نوشته اند و در ناسخ التواریخ
 واقعه حفر خندق را در شب ناسو غا ذکر نموده و کیفیت بدین پنج است که امام علیه در شب عاشورا
 امر فرمود خیمه های اهل بیت و اصحاب را از دیک بیک بگروزند و بهم پیوستند و طناب خیمه ها را از هم در بردند
 تا راه تردد را اطراف خیمه مسدود کردند و راه آمد و شد و قتال از یکسو باشد و بفرمود تا اگر در خیمه حلاله
 خندق مانده جوئی حفر نمودند و از فی و جوب نباشد و اما در آن هنگام قتال انشور را از آنها از نند

شب عاشورا

شب عاشورا

(شبه شورا)

(۲۵۱)

مکالمات شریفه
با خاتون جهان

از رو حضرت بنوا هر خود کرد و فرمود با اخفاء لا بد هبت حلیك الشيطان و ترقق عينا بالدموع وقال
لو ترك الفطالنا ما بنوا هر حله و رد باره تو را شيطان بند و بعد از گفتن این سخن حالت رفت روی نمود
بر آنحضرت و قطرات اشک از دپدهاها مبارکش جاریه شد و فرمود بنوا هر من اگر مرغ قطار را بحال خود
بگذازند و صبا داری دست بردارد در جای خود آرام می نشیند و در آشیانه خود بنوا هر بد یعنی اگر دشمنان
دست از من بردارند و مرا بحال خود بگذازند من خود را بچپین بدلا و محنت نمیکند ارم چون زینب خاتون
این سخن را سوز از برادرشید فریاد برآورد که یا ولله ان غضب فضاك اغصبا با فذلک اقبح لعلی اشد
علی نفسی ثم لطمت وجهها و اهوت الی جیبها و شقته و خرت مغشبه علیها و الی بر من ابا کار تو با بنوا هر رسیده
که از روی ناچاره تن بمرک داده و چاره از آن نداره این مصیبت دل مرا بیش تر مخرج میکند و از همه مصیبتها
بر من دشوارتر است که تو را از هر طرف چاره بریده باشد پس آن مکرمه بجا اخبار سلی بصورت خود زده گریبان
خود را چاک نمود و از غایت اضطراب و بی ثابته مد هوش گردید بر زمین افتاد امام علیه السلام از جای برخاست بر سر
خواهر امداد بر روی او پاشید چون آنخنده هوش آمد حضرت با و فرمود یا اخفاء اتق الله و تعز به بعزاء الله
بنوا هر از خدا ترس و خود را تسلیم و بشود صبر را پیش خود قرار دده چنانچه خدا امر بصبر شکبان فرموده
و اعلم ان اهل الارض یوتون و اهل السماء لا یبقون و ان کل شیء هالک الا وجه الله تعالی الذی خلق
الکاف و یقدر علیه و یبعث الخلق و یعودون و هو فرد و احد و بدانکه اهل زمین همه می میرند و اهل آسمانها
باقی نمی مانند بدستی که همه چیز هلاک و فانی خواهد شد مگر ذات اقدس ذوالجلال که ذوالا و فنا بذا
مقدس و زاه ندارد که بقدرت قاهر خود عالمیان را از کم عدم بچپله وجود آورده و همه مردمان را از
قبرها برون آورده و زنده خواهد نمود و بجا و بازگشت خواهند نمود و درست خداوند بی همتا که او را
مثل معاند نیست جدی خبر منی و ای خبر منی و ای خبر منی و ای خبر منی و ای خبر منی و ای خبر منی و ای خبر منی
بنوا هر جد من و پدر و مادر و برادر و همه از من بهتر و نیکوتر بودند و برای من و هر مسلمانان رسول خدا ص
نات و پیرو می است یعنی در رفتن از دنیا و یاد صبر و شکبان نمودن در مصیبت و بلا پس آنحضرت باین
گونه سخنان خواهر خود را تسلیم داده و امر بصبر سپرد و میفرمود اخفاء اتق الله علیک فایه قسیمی لا تنف
علی حبیب و لا تخشی علی وجهها و لا تدعی بالویل و البوار انا هلک بنوا هر را بخدا قسم میدهم پس
بنیک و غایت کن قسم مرا چون من شهادت شوم گریبان چاک نکن و رو خود را محراب و در غیای من و از بدلاه
روا بشور و آنحضرت زین العابدین علیه السلام فرمود چون پدر بزرگوارم این سخنان بتمام زینب فرمود آنگاه
دست او را گرفته بچشم من آورده در رزمین نشاند و بخواصحاب خود برگشت و پوشیده نمااند که نظیر آنچه

در این
مکالمات شریفه
با خاتون جهان

﴿شَبَّ عَاشُورَاءُ﴾

﴿(۲۵۲)﴾

در شب قتل جده تا به طفلان
زینب غمزه را شاد و دل
طلبید

شماره
خانی

در این واقعه مرقوم گردید در ضمن واقعه در روز دوم محرم نیز ابراد نمود و به مراجع جو خراسان را گوید
گفت ایخوا هر غمزه بی باور من
تا بگویم بتو من واقعه فرار را
از عمر من و اول بی باری تو است
دست بر سینه زنی بر کشتی از قبا بغان
خلق امغر شود از نهر چنانچه چو سرب
خواهر شرا ننگ را به که نماید شیون
پس زنانه بنشین در بر مرا بخواهر من
باش اگر که اجل است گریبان من است
شب قبل من و ایام گرفتاری تو است
غرق خون گریه اکبرمه سیه دارا
نگذار که بر آید ز جگر بانک زباب
اند اندم که مرا بنگره غشسته بخون
خاله از اشک نمادید چون دبارا
این شب آخر عمر من و باریان من است
این مبادا که تو فریادها و هوان
باید از گریه تو خاموش کنی لیلی را
دست عباس جوانم چه پیفتند از تن
غیر اشک رخ و از خیمه نیائی بیرون

﴿وَمُحَمَّدٌ بْنُ خَانَ مَلِكُ الشَّعْرَاءِ كُوبِدُ﴾

اه از دمی که با غم دل شهر یار دین
در خون خویش غرق شد بلا شوم
غیر اشک و خوشتر و مکن موخو که من
من هم بی زیارتشان از قفار و
گفت ایخوا هر از ره مهر وفا چنین
چو گل مکن ز دور من چاک پیرهن
شرمند پیش باز که کبریا شوم
زینب چه این شنید بسیر بر فشاندها
ایخوا هر از برت چه بفریاد جدا شوم
چو از برت روانه چه باد صبا شوم
رفتند مادر و پدر و جد من و پیش
ز دست کرد بر تن خو جامه چاک جا

واقعه ششم گفتگوی حضرت سید الشهداء علیه با هلال بن نافع با وفا فاضل با هر جناب حاج ملا علی خانبانی در
مجلد دوم کتاب قایع الایام در احوال محرم الحرام از کتاب روضة الساکبه مؤلف حاج ملا باقر طهرانی از مؤلفات
بعض معاصرین از مفید علیه الرحمه روایت کرده که مثلاً نزل الحین علیه السلام فی کربلاء کان اخص اصحابه
واکثرهم ملازمه له هلال بن نافع سیماء مظان الاعتیال لانه کان حازماً بصیراً بالسیاسة چون حضرت حسین
علیه السلام در زمین کربلا نزول اجلال فرمود اخص اصحاب محرم اسرار انحضرت هلال بن نافع بود خصوص
در موارد هشدار و ناگاه در امور و فراهم آوردن کار زیرا که او عارف بود بامور سیاست پس شی انحضرت
تنها از خیمام حرم بیرون شافت و منافات بعد راحی نمود چون هلال بن نافع ملقبت شد شمشیری
حایل کرده و بسرعت خود را بحضور رسانید فراموشی التناها والعقبات والاکمات المشرقة علی المنزل
دید انجناب گوید بها و تلها ما که مشرف بر خیمام ظاهر است اخبار نموده ملاحظه میفرماید چون حضرت ملقبت
شد و هلال را دید فرمود من الرجل کبیر ایمنه ایها هلال است هلال عرض کرد ای قربانت شوم در این
دل شب از خروج شما بجانب معسکر دشمن نگران شدم فرمود ایها هلال خرجت اتفق هذا التلاع مخافة ان
تكون کالجمل الخجل علی نجبتنا یوم تمجلون و یجلون ای هلال بیرون اندم تا این گوید بها و تلها را
تفیش نماید که مبارز از دشمن کیمن بنماید و در حین قتال بخیمام حرم حمله آورد و انگاه حضرت برگشت

کتاب
ایها هلال بن نافع

اللقمة بالفتح فالتكون
ما ارتفع من الأرض
والجمع تلاح ككلمة
كلاب واللقمة أيضاً
ما انبط من الأرض
فهي من الإصدار
كذا في الخبر

(شب عاشوراء)

(۲۵۳)

و از ذات البشارت شریف آورد و فرمود **هی محمد الله و عد لا خلف فيه** اینست اینست بخدا قسم وعده که خلف نداد و بعد فرمود **یا هلال الالاسلك ما بین قذین الجبلین من وقتك هذا وانج بنفسك ای هلال** یا در این وقت شب نمیرد در میان این دو کوه تا از دشمن نجات یابی هلال خود را بر قدم های حضرت انداخت و گفت **اذا نكلت هلالا لامة مادری هلال بغزایش بنشیند** اگر این گونه بوفانی نماید مولای من این شمشیر را بخر و در هم واسب خود را نیز بخر و در هم خریدم ام قسم با بخدا که منت گذارده است بر من بمعرفت حق تو از حضور تو نخواهم برگشت تا شمشیر مرا زبردن واسبم از دودند باز بماند هلال گوید انگاه حضرت از من گذشت و بجمه خواهرش زینب در آمد الخ و مکشوف باد که شرح این واقعه زاد و کتاب مذکور بر وجه تفصیل ابرار نموده و مادر این جاهلین مقدار از آن اقتصار نمودیم و نیز پوشیده نماند که در کلمات و عبارات این خبر تصریح نشده که این واقعه شب عاشوراء روی نموده و لکن در کتاب مذکور از آن در علل و قایع این شب ذکر نموده و العلم عند الله **واقعه یازدهم** خواب دیدن حضرت سید الشهداء در آخر شب عاشوراء علامه مجلسی طیب الله رسته در بحار الانوار از مناقب و ایت کرده که فلما کان وقت التحرق الحین علیه برأسه خفقه ثم استبقت فقال تعلمون ما رايت في منامی الساعة چون اواخر شب عاشوراء شد حضرت امام حسین علیه السلام را لحظه خواب ربور انگاه استغنه از خواب بیدار شد و فرمود **ایا میدانید که در خواب چه دیدم** در این ساعت عرض کردند یا بن رسول الله آنچه در خواب دیدی بیان فرمائ فرمود **رايت كأنی ابا قد شدت علی لثمتی و فیها کلب بقع رابنه** شد علی در خواب دیدم که گه های چند بر من حمله میکردند و در میان آنها سگی بلو بود که زبانه از دیگران بر من حمله میکرد و گمان دارم آنکی که سزا شد پس باشد و بعد از آن جدّم رسول خدا را دیدم که با جمعی از صحابه خود بنزد من آمدند و جدّم بمن فرمود **یا بنی انت شهید ال محمد و قد استبشرک اهل التهوات و اهل الصبح الاعلی فلیکن افطارک عند اللیله** عجل و لا تؤخر افرزند گرامی تو شهید ال محمد و اهل آسمانها و ساکنان ملاء اعلی را بقدر و مرتب شارت داده اند و در انتظار روح مقدس تو میباشند و باید در شب اینده افطار تو در نزد من باشد در آمدن خود تعجل نمایی تا خبر مکن و اینک ملکی از آسمان فرود آمد و شیشه سبز در دست دارد که چون تو شهید شو خون تو را در آن شیشه ضبط کند و با آسمان بر دین است خواب من و قدانف الامر واقربا لرحیل من هذه الدنیا و لا شک فی ذلك و کار من باخو رسید و زمان کوچ نمودن از این سر از دین شد و شک و شبهه در آن نیست و در کتاب مظاهر الانوار آورده که چون امام علیه از عالم غیب بعالم شهادت رجوع کرد همه اهل احرار از خرد و بزرگ و راع نموده و امام زین العابدین را که مرخص بود و اسمها را شدید داشت

مکارم امام شافعی
 به هلال بن نافع

نفع امام شافعی
 در شرح مناقب

(شب عاشوراء)

(۲۵۳)

بنیابت و لایب خود برایشان گماشت و برادران و اصحاب خود را فرمود که زحمت و محنت ماهین امروز است
و دیگر ما را از حمتی نخواهد بود و گواهی میدهم که غیر از علی پیر همه شهید خواهیم شد و بقرب حضرت احدیت
خواهیم رسید * قدم فیم بجای که غار از قدمت * ز نیم دم زمقالت که پاکیزدم است * شویم
محریمی که مهرش نبود * شویم همد شاه که همدش نبود * **واقعری وازی هر**
شیدن شنی از مشایخ بنی تمیم نوحه جن را در فرار رابه در کتاب ناسخ التواریخ از مجالس مفید و امالی
طوسی روایت کرده که شخصی از مشایخ بنی تمیم گفت در فرار رابه و تکی نشسته بودم در شب عاشوراء و مرگ

ن بنی تمیم
نوحه جن را
در فرار رابه
واقعری وازی هر

والله ما جنكم حتى بصر بيه	از قبله نهر بام بنو ناگاه هاتنی بانك در دار :	بالطف منعقر الحزن مخورا
و حوله فبته تدي خورهم	مثل المصابيح بطفؤ الله نورها	من قبل ان يلاقوا الخرد الحورا
فما في قد والله بالغه	وكان امر قضاء الله مقدا	الله يعلم ان لا اقل زودا
صله الاله على جيم تضمه	قبر الحسين حليف الخمر مقبورا	وللوصة والطبا ومسرورا

ع ح بنی تمیم
ع ح نوحه جن را
ع ح فلوس نافه بلند تو
ع ح کذاف هاشم التاخی
ع ح الخرد البکر التي لم
ع ح تمت جمع خرد کذاف
ع ح هاشم التاخی
ع ح غفرته

گفت خدايت رحمت کنای گویند تو کستی از کجای گفت من والی جن شهر نصیبین میباشم در هنگام مرگ
از زبان شیخ باهنگ نصرت حسین علیه ساخته جنک شدم ناد در حضرت ارجان یازم کم وقته رسیدم که خبر قتل
او بمبارید **واقعری سبزی هر** خواب بد مقبل شاعر که پیغمبر صلی الله علیه اله ردای خود را بعنوان خلعت
عطا فرمودند به محترم کاشانه رضوان الله علیه قال الله تعالى في سورة الشعراء والشعراء يتبعهم الغافلون
المرزاةهم في كل واد يسمون وانهم يقولون ما لا يفعلون الا الذين آمنوا وعملوا الصالحات وذكر
الله كثيرا وانصروا من بعد ما ظلموا وسعلم الذين ظلموا اي متقلب يقلبون بدانکه بهر عاقل دانشمند
معلوم و مبهر هن است که در هر طبقه از طبقات مردمان در هر صنفی از اصناف بنی نوع انسان بنک و بدعت
که خوبان و نیکان آنها یعنی آنانکه متصفند بصفات حسنه و مؤدبند باذات بنیه محبوب مرغوب خدا و خلق
واقع شده و در دنیا و عقبی رو سفید و سرفراز میباشند و اما مردمان بد از هر طبقه و صنف یعنی آنانکه متصفند
بصفات رذیله و اخلاق رذیله و مطرود خدا و خلق و در دنیا و عقبی لیل و رو سیاه باشند چنانکه بهر بن هر ذی
مردمان و فاضلترین تمام اصناف بنی نوع انسان صنف علماء و دانشمندانند و آنها نیز بنک و بد دارند هنگام
انها را خداوند و ارشین انبیاء و مرسلین خوانده و بدین اسم موسوم نموده و بدان انها را تشبیه بک شیطان
فرموده اند چنانکه در باره بلم با عور فرموده فمثل الكلب ان تحمل عليه يلهث او تتركه يلهث و رسول
خدا صلی الله علیه واله فرمود العالم بلا عمل هو ابليس سواء عالم و دانشمند بکه بموجب علم خور عمل نکند
او با شیطان یکسان است بالجمله بک صنف و یکدسته از مردم شرعاً بشند که الفاظ و کلمات را در سلك نظم دارند

ع ح بنی تمیم
ع ح نوحه جن را
ع ح فلوس نافه بلند تو
ع ح کذاف هاشم التاخی
ع ح الخرد البکر التي لم
ع ح تمت جمع خرد کذاف
ع ح هاشم التاخی
ع ح غفرته

﴿شَبَّ عَاشُورَاءَ﴾

(۲۵۵)

یسی معانی لطیفه و دقایق عمیق در منظومات خود درج نمایند مجویین را مدح کنند و مبعوضین را قدح نمایند
و این صنف هم نیز نیک و بد دارند بدان ائمه را حضرت جی سبحانه و تعالی در قرآن قدح و ذر فرموده بدین آیه که
وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ یعنی شعراء گناه هستند که پیرو میکنند ایشان را اگر اهلان و سفیهان و دلا
شعراء مشرکین میباشند که در هجو حضرت رسالت مکه میگویند و غزای و اتباع ایشان در گرد ایشان جمع میشوند
و هر شعر که در قدح پیغمبر مکه میشود و میخوانند و بعد از آن حق تعالی خوبان و نیکان و اهل
ایمان از شاعران را بدین آیه استثناء فرموده اَلَا الْإِنِّ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيرًا بَعْضِ
شعراء متبوع گمراهان و سفیهانند مگر آنها بیکه ایمان آورده اند و کردار شایسته دارند باینکه پیغمبر را سائیر
میکنند و هجو و مدح کفار میزنند و خدا را بیار و یاد میکنند یعنی اکثر اشعار ایشان تمجید و تحسین است
و تحریر بر طاعت و تنبیه از غفلت بر حق سبحانه و تعالی شعراء را مدح مکه فرموده باستثناء خوبان و نیکان
ایشان و چه خوب گفته بکفر از شعری ظریف ﴿شاعران را اگر چه غایب خواند در قرآن﴾ و است از ایشان
بجوی ظاهر استثنای من ﴿و نیز در مدح شعر شعراء گفته اند و آن من الشعر لحکمه و ان منه لموعظه و منه ثناء علی
الله و علی اولیائه و از پیغمبر صلی الله علیه و آله منقول است که آن تحت لعرش کوز منشاها السنه الشعراء و از انس بن
مالک رواست که الشعراء نادمند الرحمن و بعضی از اکار گفته اند که در فضل شعر همین بس که شعری مشرکین
قرآن را تشبیه نمودند بشعر و گفتند نحن نقول مثل ما قال محمد صلی الله علیه و آله هم میگوینم مثل آنچه که محمد میگوید
یعنی ما هم میتوانیم مثل قرآن محمد تلفیق نماییم و بشعر را و دریم پس خدا تعالی از برای رد بر ایشان این آیه را
نازل فرمود که و ما علمناه الشعر یعلم القرآن و ما یبلغ القرآن ان یكون
شعران نظمه پس نظم الشعر و بالجملة مورخین گویند اول کسیکه بعر شعر گفت حضرت آدم ابوالبشر علی نبینا و آله
و علیه السلام بود که در مرثیه فرزندش هابیل فرمود ﴿تَغَيَّرَتِ الْبِلَادُ وَ مِنْ عَالَمِهَا﴾ فَوْضِلَ الْأَرْضُ مُغَيَّرَ قَبِيحٌ
تَغَيَّرَ كُلُّ ذِي لَوْنٍ وَ طَعْمٌ ﴿سَوْقَالَ بِشَاشَةِ الْوَجْهِ الْمَلِيحِ﴾ و اول کسیکه بفارسی شعر گفت بهرام بود که گفت
منم ان شهر بله کنیم بوجبله ﴿مؤلف گوید که اگر کسی بنیاده بر آنچه که ذکر شد در موضوع شعر و شعراء بخواند
رجوع نماید بجلد اول کتاب عمده بن رشق در کتاب عدالت گوید که شعراء خوب اسلام مکه نفر بودند مبتدیان
و فرزدق و در عبل خرا و بهترین شعری فارسی نیزه نرید چنانکه گفته اند در شعر سه تن پیبر اند قول است که
جلکی برانند هر چند که لایقی بعد فرود و انور و سعد و درونفر از شعراء عرب و عجم اشعار خود را خد
پیغمبر صلی الله علیه و آله خواندند و پیغمبر اشعار ایشان را پسندید و یکی در عبل خرا بود و یکی محشم کاشانه
پوشیده نیست که در مصیبت حضرت سیدالشهدا و ارواحاله الفداء بسیار مرثیه گفته اند و در میان شعراء

در مدح و تحسین ایشان
و تنبیذ و هجو ایشان

در مدح و تنبیذ ایشان
و در عجل خرا

(شب عاشوراء)

(۲۵۶)

عجم اشعار مختصم ده خصوصیت دارد که با وجود اینکه اشعار را بسیار خوانده میشود اثرش نمیرود و گهنگه نمیشود
چون اغراق نگفته و اکثر اشعار او مطابق اخبار و روایات است و مقبول صاحب مصیبت شده است و گویند که
در بعضی اوقات امیر المؤمنین علیه السلام او را ملا میفرمود و گفتن شعر چنانکه از خط خود مختصم نقل شده که وقتی که
بند ستم مرثیه را انشاء می نمودم و این شعر را گفتم * کرد اینچنان و هم غلط کارگان غبار * تا از من جلال
جهان افرین رسید * کلام ناقص و ناتمام بود و نمیتوانستم فرد بعد را بگویم که مرثیه بی عیب شود شبی امیر
المؤمنین علیه السلام را در خواب دیدم بمن فرمود مختصم چرا مرثیه نمیگوئی عرض کردم این شعر را گفتم برای شعر بعد
معطل مانده ام و هر چه فکر میکنم چیزی بدنه نمی رسد که مطلب بپروراند فرمود بگو * هست از ملال گرچه
بر زان ذوالجلال * او در دست و هیچ در نیست بی ملال * بالجمله مختصم صاحب مقام و رتبه بوده است
و لهذا اشعار او را در بالای ابوان طلای حضرت سید الشهداء صلوات الله علیه نوشته اند که تا آن قبه
و بارگاه باقی است اسم او نیز باقی است مع الجمله مرحوم حاج ملا اسماعیل سبزواری در کتاب عده السنه کیفیت
خواب مقبل را از خزن المؤمنین نقل نموده و فرموده که خود را حقد را صفه ها در خانوادۀ مقبل کیفیت خواب
را بخط او نیز دیدم که خوابش را نقل نموده که در سالی زواری بسیار از اصفه ها بجهت زیارت عاشوراء غارم
کر بلا شدند و من مردی رستی بودم یکی از دوستان خود گفتم که بهتریم بمهر و از روی زیارت سید الشهداء
روحه الفداء در در لربماند پس او دلش بر من سوخت و بر حال من رقت نموده گفت اگر جز فقر عدیه ندر پیا و
برویم تا کربلا مهمان من باش پس با تقاضا و وفق شفیق روانه شدیم در نزدیکی گلپایگان جمعی از قطاع الطرب
شبانۀ بر سر زواری میخند و همه را غارت نمودند و ایشان برهنه و عریان وارد گلپایگان شدند بعضی قرض
کردند و رفتند من همانجا ماندم نه اسباب رفتن داشتم نه دل برگشتن تا آنکه ماه محرم شد حسینیه را اینجا
بود که شبها شیعیان در آن مشغول عزاداری بودند من هم در اینجا بمر میزدم و شب و روز میگریستم در آخر
شب خوابم نبود در عالم واقع دیدم وارد کربلا شدم و رفتم بجانب حر که مشرف شوم اذن دخول میخواستم شخصی
مرا مانع شد و بدست اشاره کرد برگرد که حال وقت زیارت تو نیست گفتم بیا بنود حر بجانب بیعبدالله
حاجت اشنه باشد هر که خواهد گویا و هر که خواهد گویا * کبر و ناز و حاجت در بان در این درگاه نیست *
گفت ای مقبل حال حضرت زهرا و مادرش خدیجه کبری و مرید و خوا و اسبه جمعی از خورالعین با جمعی از انبیا بزیارت
امداند قدر ناقل کن آنها که فارغ شدند نوبت تو است گفتم تو کیستی گفت من ملکی هستم از جمله خاقین حول
حر مطهر که دائم برای زواری استغفار میکنم پس دست مرا گرفته در میان صحن گردش میداد جمعی را در صحن مقدس
میدیدیم که شباهت با اهل بیت داشتند پس دیدیم موضعی که در اینجا محفل بود از اسن و جمع موقر با خضوع و

امامی و عظیمی و عظیمی و عظیمی

مستوفی مقبل

﴿شَبَّ عَامُورَاء﴾

$$\frac{1}{2}(\rho v)$$

در مختصر فی فضائل الشیخ

خسوع نشسته بودند پرسید اینها را پیشانی من گفتند گفت اینها حضرات انبیاء هستند که بزرگوار است حضرت سید
الشهداء صلوات الله علیه امده اند آنکه بر همه مصداق نشسته حضرت آدم ابو البشر صلی الله علیه است و آنکه
در طرف یمن او نشسته حضرت نوح بنحی الله است و در طرف بشاد حضرت ابراهیم خلیل الله است و این یک
شیت است و اند بگرمه او بر است و آن هود و آن صالح و آن اسمعیل و آن اسحق و آن داود و آن
سلیمان و آن کلیم الله و آن روح الله است و زان اثنا دهم بزرگوار می از حرم بیرون امده در حالیکه دو نفر
ز پر بغلها می او را گرفته بودند پس همه انبیاء برخاستند و تعظیم او نمودند این بزرگوار رفت و در صد مجلس نشسته
و بعد از لحظه سر بلند کرد فرمود محتم و ایبا و دید پرسیدم این بزرگوار کیست گفت خاتم انبیاء محمد مصطفی
صلی الله علیه اله است شاعته نگذشت که محتم را آوردند و او مرده بود کوناه قد و قامت و خوش بها و عظام
و لیده بر سر داشت پس او تعظیم کرد و ایبا حضرت رسول صلی الله علیه اله فرمود ای محتم امشب شب عاشورا
است پیغمبران برای زیارت فرزندم حسین علیه امده اند میخواهند عزاداری کنند برو بالا می منبر را از اشعار
دلو خود بخوان ناما بگویم بامر پیغمبر صلی الله علیه اله منبره گذار شدند و محتم رفت و در پله اول ان
ایبا پیغمبر صلی الله علیه اله اشاره کرد بالا تر برو و در پله دوم ایبا فرمود بالا تر برو تا آنکه در پله نهم منبر ایبا فرمود
بخوان مقبل میگوید خواتم و اجمع نمودم به بدین محتم کدام بند مرثیه را بخواند که از همه لوترا شروع کرد بخواند این بند

کشتی شکست خورده طوفان کربلا	در خاک و خون فدا بیدان کربلا	گر چشم روزگار برافاش میگرد
خون میکندش از سر ایوان کربلا	از آب هم مضایقه کردند کوفیان	خوش داشتند حرمت مهمان کربلا
(عرض کرد با رسول الله):	بودند دیو در ده سر ایوان کربلا	خاتم ز قحط آب سلیمان کربلا

صدای پیغمبر بناله بلند شد و رو به اینپناه کرد فرمود به پسرند امّت من با فرزندان من چه کرده اند ای رب که خدا
بر کلاب و ذئاب کفّاد مباح کرده امّت من را و لاد من حرام کردند پس محشم شروع کرد با این مرثیه:

روز بیکه شد به نهر سران بزرگوار	خورشید سر به نه برآمد ز کوه سار	موجی بجنبش آمد بر خاست کوه کوار
اگر ببارش آمد بگریب زارند	چون محشم باین شعر رسید پیغمبران	همه دست بر سر زدند محشم
رو به پیغمبران کرده و گفت :	جمعی که یاس بچلشان بود جبرئیل	گشاده عماره و محل شمر سوار

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود بے این جزای من بود که دختران مرا در کوچه و بازار مثل اهل زنگار بگردانند محشم
سکون کرد و ایستاد که پیغمبر را و از امر خاص فرماید از منبر بیاید حضرت فرمود محشم هنوز دل نا از گریه حال
نشده است بخوان محشم شوق پیدا کرد و همچنان آمد که پیغمبر میل دارد و ناشد او برگردد عامه از سر برداشت بر زمین
و بار سنبل اشاره نمود بطرف قبر حضرت سید الشهداء عرض کرد یا رسول الله منظر من بخوانم بشوے اینجا نظر کن

— (۱۰) —

از استادان

این کشته فدا ده بر اموحسان توانست	وین صد است پازد در خون حسین توانست	تلا صد از محترم پیغمبر کرد
شاموش محترم که دل سنگ آب شد	فرغ هوا و ما می دریا کباب شد	محترم از منبر برآمد

چون رسول خدا ص بهوش آمد ردای مبارک خود را خلعت با و عطا فرمود مقبل میگوید با خود گفتم خاک بر سرش ای قابلیت این همه شعور و مرثیه گفته حال معلوم شد که پسند شده تو حاضر بودی و پیغمبر اعظم را نفرمودی و محترم را احضار فرمودی و اشعار خود را خواند و پیغمبران گریستند و خلعت مفتوح گردید پس خود را بپار ملامت نمودم و راضی بودم که زبان شکافته شود و من بر زبان فروروم و خواستم زودتر از صحن بیرون روم که مبارک اشنا را به بیند و خجالت بکشم چون روانه شدم و زدیلت در بصری رسیدم دیدم حوزت سپاه پوش از حر بیرون آمد و روان روان رفت خدمت پیغمبر صلی الله علیه و عرض کرد یا رسول الله دخترت فاطمه سلام الله علیها میگوید چرا دل مقبل را شکستی و هم برای فرزندانم حسین علیه السلام مرثیه گفته انگاه پیغمبر ص فرمود مقبل بیاد دختر فاطمه علیها السلام بدار تو هم اشعار خود را بخوان مقبل میگوید بدین شرف چهره نماند بود که جانم از بدن برود ادم تعظیم کردم رفتم بالا منبر در پله اول ایستادم حضرت فرمود بالا نر و فرمود بخوان پس دانستم که میان من و محترم چه قدر فترت با خود خیال میکردم که در مقابل ان مرثیه ها دل سوز بر گریه محترم چه بخوانم یا دم اند که واقعه شهادت را از همه بهتر بنظم آورده ام سه شعر خوانم

(عرض کردم یا رسول الله)	روایتست که چون نشاند بر او میباید	فدا از حرکت ذوالجناح از جولا
نه ذوالجناح دیگر ناب است قداست	نه سدا لشهادت بر جدال ظاف است	هوا از باد مخالف چه قبر کون گردا
غریز فاطمه از اسب سرنگون گرد	بلند مرتبه شاه زصد زین افتاد	اگر غلط نگویم عرش بر زمین افتا

چون این شعر را خواندم صدای شیون بلند شد پیغمبر صلی الله علیه و آله بر سر منبر و میبگفت و اولاده که بمرتبه حوزت صد از مقبل پس است فاطمه و دو قبر حسین ع غش کرد مقبل میگوید یا منبر فرود ادم دردم گذشت کاش مرا هم خلعتی مرحمت میکردند که در نزد امثال و اقربان و نزد محترم سرفراز میشدم که ناگاه دیدم از حر مطهر جواز به سر بایب پاره پاره بیرون آمد و از خلقوم برید فرمود مقبل دل نشکند خلعت تو را هم خود میدهم واقعه چهارم هم سلمان شد نصرانی بصیر بر او ابثقه الاسام نور و جو خارج بر زاحل نور الواصل الی خطیبه القدس الباری در کتاب کلمه طیبه فرموده است که از پنج جلیل انصاف الانبیاء و زین العلماء شیخ جواد نجفی شنیدم که فرمود خبر داد مرا والدیم جبرئیل و راسخ در علم مدیث و تریل شیخ حسین نجفی اعلی الله تعالی مقامها که مرثیه نصرانی در بعضی ناجر بود و او را امتعه و امواں پادیده بود بخود که بعضی در 4 تجارت او گنجایش نداشت پس شرکاء او که در بغداد بودند با و نوشتند که مکان نزد انجا لا یبقی و نیست

زبان مقبل
باین سخن

این مقبل
باین سخن

(شک عاشوراء)

(۲۵۹)

بغداد بلد است وسیع برای تجارت و انواع معاملات چنانچه با جماعتی نماز شب است پس نصرت اموال مطالبان
 خود را جمع آورده و بیعت بغداد سفر کرد و با او بود تمام آنچه داشت در بین راه جماعتی از زندان باور
 و آنچه داشت همه را از او گرفتند و چیزی برای او نماند پس از شرمی چیزی رو بپا دیه آورد و پناه بجمعه منازل
 اعراب برد و از محل مضیف آنها چیزی بخورد و از مکانی بمکانی میرفت تا جماعتی رسید که در میان ایشان
 جوانان بسیار بودند و مردان ایشان بزراعت مشغول بودند و آوردن آنها با الجوانان انس گرفت آنها
 هم با او مانوس شدند تا آنکه روزی آثار افسردگی و ملالت بدو پیدا شد از سبب آن پرسیدند گفت من در
 اکل و شرب کل شد ام بر شما بهتر است که از این جمعه در زان را باشد آنها گفتند که این مضیف را مضیف است معین
 در هر روز بودن تو در آن چیزی از آن نگاهد و نبودن چیزی بر آن نفرا بد پس لش آرام شد و مدتی در
 انجامانند تا آنکه جماعتی از اهل حص و اطراف آن که پیاده با پای برهنه زیارت ائمه علیهم السلام میروند و نوشته
 سفر ایشان منحصر است باینکه در آنست قدر آورد و خرما و دونه بر آن جماعت نازل شدند بقصد زیارت
 نجف شرف و کربلا می معی پس الجوانان با شوق تمام آمدند و با انجامان موافقت کردند و آن نصرتی را با خودش
 برداشتند و او از نوشته ایشان میخورد و مال ایشان را حرام است میپورند تا آنکه رسیدند نجف شرف و زیارت کردند
 و از آنجا رفتند بکربلا و آن ایام قریب بود بعاشوراء و نصرتی با ایشان بود چون داخل کربلا شدند بلد را
 دیدند که از کثرت از دحام و نوحه و لطم بخود و سپهر و در صحن مقدس منزل کردند و مناع خود را در آنجا گذاشتند
 و بنصرتی گفتند بجای خود باشد که ما فردا بعد از ظهر نزد تو خواهیم آمد و آن شب عاشوراء بود پس نصرتی آنها
 در انجامانند چون پاره از شب گذشت دید سه مرد از حرم پیروان آمد یکی از آنها بد بگریه میگفت که ثبت کند
 اسامی زوار را که در بلدند و در فترت زوار آورد و بد بگریه گفت که ثبت کند اسامی زوار را که در صحنند پس
 دورفتند و زمانه ناپدید بودند انگاه برگشتند و گفتند احد نماند فرمود باقی مانده بار ستم برگشتند و گفتند
 نماند جز یک نفر نصرتی در موضع فلانی فرمود چرا نوشته اسم او را در دفتر آباد رساحت ما منزل ننموده پس نصرتی
 از خواب غفلت بیدار شده و فوراً پیمان در قلبش داخل شد و ایمان آورد و بعضی اموال و ثوابها را بخشید
 و در کتاب دارالسلام ص ۲۲ نیز اینچنینکه بهتر نقل فرموده **واقعه یازدهم** جمع شدن جوانان در
 کوه الوند و فغان و ناله برداشتن آنها برای مصیبت حضرت سید الشهداء ارواحنا للقاء در کتاب کلمه طیبه
 در ذکر معرفت و عبادت جوانان فرموده که در نزد مادر و حکایت ایشان که ذکر آن سبب برآورد
 ایمان و تصدیق آنچه که وارد شده است درباره ایشان و بعضی از فوائد دیگر اول حکایتی است که در آخر
 دارالسلام نقل کرده و خبر را در میان آن سه نفر از ایشان از باب فضل و کمال تقوی مستغرق بخوار بر دانه افشا

در کتاب خطبای حضرت علی علیه السلام

در کتاب خطبای حضرت علی علیه السلام

*(شب عاشورا) *

*(۲۶۰) *

علیه ضایع صغیرانه همیشه زاده فخر العلماء الکاملین حاج محمد ابراهیم کلباسی اعلی الله مقامه که بگانه عصر خود
 بود در بسیار از صفات پسندیده و جنابان عالمان کاملان میرزا محمد باقر و میرزا محمد اسمعیل که در مسجد بالاسر
 حرم مطهر کاطین امام جماعت است و خلف الصدق عالم جلیل و کامل نبیل صاحب کرامات با هر دو قاطان ظاهر
 بخوند ملازمین العابدین سلماسی اعلی الله مقامه که هر سه از ائمه جعفری نقل کرده اند که فرمود چون از سفر زیارت حضرت
 رضا علیه مزاجعت کردم عموما افتاد بکوه الوند که قریب بهمذانت پس فرود آمدم در اینجا و موسم فصل ربیع
 بود پس هم اهلان مشغول زدن خیمه شدند و من نظر میکردم در دامنه کوه ناگاه چشم افتاد بچیزی سفید چون نامل
 کردم پیر مرد نحاس سفید را دیدم که عمامه کوچکی بر سر داشت و بر سکوئی نشسته که قریب بچهار ذرع از زمین ارتفاع
 داشت و بر دووان سنگی بزرگی چیده که بجز سر چیزی از او نبود پس نزدیک او رفتم و سلام کردم و مهر ناله نمود
 پس بمن انس گرفت و از جای خود فرود آمد و مرا از حال خود خبر داد که از گروه ضالکین است که بجهت بیرون رفتن از عهد
 تکالیف اسمهای مختلفه بر خود گذاشته اند و با شکل عجیبه بزرگ میبایند بلکه برای اهل و اولاد بود پس از تمیشت
 اموا ایشان عزت اخبار کرده برای فراغت در عبادت و در زراعت و در ساطعاه علمیه از علمای انصاری و هجده سال
 که در اینجا است و از جمله مجاثبه که دیده بود پس از استفسار از آنها گفت اول آمدن من در اینجا ماه ورجب بود چون پنج
 ماه و چیزی که گذشت شبی مشغول نماز مغرب بودم ناگاه صدای ولوله عظیمی آمد و آوازه های غریبه شنیدم پس
 ترسیدم و نماز را تخفیف دادم و نظر نمودم در این دشت دیدم بیابان پوشیده از حیوانات و روی بمن میبایند
 پس اضطراب و خوف زیاد شد و از آن اجتماع تعجب کردم چون نظر کردم در ایشان دیدم حیوانات مختلفه متضاد
 اند چون شیر و اهو و گاو و کوه و پلنگ و گربه با هم مختلطند و صحنه میزنند بصداها و غریبه پس جمع شدند
 در این محل دور من و سرهای خود را بلند کرده بودند بسو من و فریاد میکردند بر روی من پس با خود گفتم در
 است که سبب اجتماع این وحوش و درندگان که همه با هم دشمنند برای دریدن من باشد و حال آنکه بکدوگر
 زانمند و ندانم این نیست مگر برای امر بزرگ و عاذه عظیمی چون اقل کردم بخاطر آمد که امشب عاشورا است
 و این فریاد و فغان و اجتماع و فوج گریه برای مصیبت حضرت ابی عبد الله علیه السلام است چون مطمئن شدم
 عمامه از سر برداشتم و بر سر خود زدم و خود را از اینمکان انداختم و میگفتم حسین حسین شهید حسین و امثال
 این کلمات پس ایشان در وسط خود بجای برای من خالی کردند و در مراعات حلقه گرفتند پس بعضی سر بر
 زمین میزدند و بعضی خود را بر خاک میپاشیدند و همین نحو بود بر ناخبر طالع شد پس آنها که وحشی تر از همه
 بودند رفتند و همین ترتیب میرفتند تا همه متفرق شدند و از آنسال تا بحال که مدت هجده سال است
 این عادت ایشان است حتی آنکه گاهی روز عاشورا بر من مشتبه میشد پس از اجتماع آنها در این محل بر من

بسیار از اینها
 در اینجا
 دیده شده

عاشورا
 شب عاشورا
 شب عاشورا

(شب عاشورا)

(۲۶۱)

ظاهر میشد انگاه غابد برخاست و خبری کرد و آتشی فروخت که دو قرص نان برای انظار و سحر خود مهبتا
 کند پس از او خواهرش کردم که فریادها من باشد که طنجی کنم و برای او بیاورم گفت روز فردا را دارم اگر
 فردا چیزی نرسید روز بعد را همان تو باشم چون شب شد بپراهمان خود گفتم طعامی نپکوب سازند بجهت
 مهمان عزیزم که سالها است طنجی نخورده پس شب مهبتا شدند و صبح از برنج طنجی کردند و من بر روی سجاده
 نشسته بودم و مشغول تعقیب بودم ناانکه نزدیک بطلوع افتاب شد ناگاه مرا دیدم که بشاب بر کو
 بالا میروم پس رسیدم و بخادم خود که جعفر نام داشت گفتم او را نزد من بیاورد پس او را از داد که بیاید
 گفت تشنه ام ای بمن برسان چون بنزد غابد رفتم انگاه میآیم نزد شما پس چون بنزد غابد رفت او فرود
 آمد و از او چیزی گرفت پس انمرد برگشت و آمد نزد من سلام کرد و نشست پرسیدم که سبب این شتاب چه بود
 و چه کار داشتی و چه باور داری و تو کیستی و از کجا آمدی گفت که اصل من از بلد خوئی اذربایجان است
 در کوچکی مرا در دینند فلان حاجی دباغ همایه مرا خرید و در نزد معلم گذاشت خواندن و خط و مسائل
 دینی را اموخنم پس مرا عیال و سره پایه داد و در امر خود مستقل نمود و در عالم خواب حضرت امیرالمؤمنین
 علیه السلام را دیدم بمن فرمود که پیش از طلوع افتاب بکن ارد حلال پاکیزه برسان بغابد بیکه در کوه الوند
 است عرض کردم فدایت شوم از کجا بشناسم حلیت و پاکیزگی انرا فرمود در نزد فلان حاجی دباغ پس از خواب
 بیدار شدم و وقت شب بر من مشبه شد از خانه بیرون آمدم از بیم انکه مبارز ابغابد ترسم در آنوقت که حضرت
 تعین فرموده و خانه دباغ را نیز نمیشناختم چون قد گردفتم عسّس شب مرا گرفتند و بنزد داروغه بردند
 گفت ای پسر این چه وقت بیهوش آمدی و حرکت است گفتم مرا اشغلی با فلان حاجی دباغ است باهم معااهده
 کرده ایم که در آخر شب او را ملاقات کنم از خواب بیدار شدم و قد را نشناختم بچو از خانه بیرون آمدم از
 ترس خلف وعده شکر دان مرا گرفتند و نزد تو آوردند و ان دباغ مذکور مرا بود معروف داروغه گفت
 در سبای این جوان اثار صدق و صلاح مشاهده میکنم ببرید او را بجانه حاجی دباغ اگر او را شناخت بجانه
 بردار او بگذرید و گرنه او را برگردانید نزد من پس مرا آوردند نادرب خانه حاجی و گفتند که این خانه او است
 و بیکاری ایشانند پس در ب خانه را کو بیدم خود حاجی بیرون آمد و در را باز کرد پس سلام کردم و جواب گفت
 و مرا در بخل گرفت و میان دو چشم مرا بوسید و داخل خانه کرد انجماعت برگشتند گفتم بگن ارد حلال منجم
 گفت بچشم رفت و انبایه او در سر بسته و گفت این همان مقدار است گفتم قیمت ان چند است گفت
 انکه تو را امر کرد باین مرا نیز امر کرد که از تو بپانگم پس انبایه او بردوش گرفتم و نماز صبح را هنگام بالا رفتن
 بکوه با تعجیل بجا آوردم از ترس فوت وقت و این فضلی است مر خدا را که هر کس خواهد مید جناب خواند

مک
 شب عاشورا
 در کوه الوند

مک
 شب عاشورا
 در کوه الوند

اعلی الله مقامه فرمود که در نزدیکی دامنۀ انکوه که فامزل داشتیم جماعتی از صحرا نشینان اهل کوفه بودند
 کسی نزد ایشان فرساده هم که قدری دروغ و پند بگردانید اظهار فروختن امتناع کردند و از ایشان خوبتر
 نمودند و او بادست خالی و حال مهمور برگشت پس ساعتی نگذشت که جماعتی از ایشان با حال مضطرب
 رو بیا کردند و گفتند چون ما از فروختن دروغ و ممانعت ابا کردیم و فرساده شما را بیرون کردیم و کوفه
 ما را پیدا شد که ایشان بحدود میلورزند و آنکه مرده می افتند بر زمین و گمان داریم که این جزای انکار ما
 پس بشما پناه آوردیم که این بلا را از ما بگردانید پس دعای ایشان نوشتیم و گفتیم این را در میان کوفه
 بر بالای چوبه نصب کنید چون از این بعد از ساعت تمام مردان ایشان برگشتند و با خود اینقدر دروغ
 و پند آوردند که ما توانستیم جمع کنیم انگاه نزد عابد رفتیم و عابد گفت میان شما و این جماعت حادثه عجیبی
 داده بکنفر از جن ساکن این مکان مرا خبر داد برفتم بعضی از شما را از این جماعت و امتناع ایشان از فروختن
 و از بیت کردن و بیرون نمودن او را از میان خود و تعصب کردن جنهای اینجا برای شما و غضب آنها بر
 ایشان و تلف کردن آنها کوفه سفندان ایشان را و پناه آوردن ایشان بشما و گرفتن ایشان دعا از شما
 که مشتمل بود بر تهدید و وعید بر کرده جن و آنها چون نوشته شما را دیدند بیکدیگر گفتند حال که خوشا
 از ایشان راضی شدند و ما را تهدید میکنند دست از کوفه سفندان ایشان بردارید پس عابد دست کرد
 ز پر فرشت خود را از دعا را بمن داد و نام آن عابد حسین را هدی بود **واقعه شاذلی** در حکایت سوار
 نعل صاحب در حید آباد کن در شب عاشورا و غرادره اهالی اندبار برای حضرت سید الشهداء ارواحنا
 له الفداء و ما شرح این واقعه را در اول محرم در واقعه شصتم بروجه تفصیل ذکر نمودیم طالبان بآنجا رجوع
 نمایند **واقعه هفدهم** اظهار فرج شادی نمودن اهالی شهر قریه در شب عاشورا از جهة عداوت و
 دشمنی آنها با حضرت سید الشهداء و در ارواح العالمین له الفداء بدانکه از جمله کتب نفیسه که در رد بر عامۀ اهل
 شاع است کتاب کاملی است مؤلف شیخ فیه و محدث نبیه عماد الدین حسن بن علی بن محمد طبرستان است که معاصر بود
 با محقق و علامه دفع الله مقامه ما را آن کتاب را برای جناب الدین محمد بن شمس الدین جوینی مشهور بصاحب یونان
 نالیف نموده و در سنه شصده هفتاد و پنج هجری از نالیف ان فراغت یافته و الحق با کمال دایان و مناسبت
 از رد دلیل و برهان بواضحترین بیان فساد عقاید بطلان مذاهب اهل سنت و جماعت اثبات فرموده
 شکر الله سبحانه بلغة الله مشاهی امله في هذه الخدمة لبحی ائمة المعصومین صلوات الله علیهم اجمعین بالجمله
 در آن کتاب گوید که فرقه از عامۀ دعوی کنند که ما را اهل بیت اهل بیت زبانه باشد از شیعه و مع هذا اگر
 که منقبت یا فضیلتی از اهل بیت گوید و از این فرض نیست دهند و اگر ان منقبت یا منقبت شیوخ مقارن

تلفیق کوفه
 باران

تفصیل
 واقعه کتاب

(شب عاشورا)

(۲۶۳)

باشد تصدیق کنند و گویند حرامست نام علی علیه السلام را پیش از نام ایشان بردن یا آنکه شوخ از هیچ جهه طرف نسبت نهند با علی علیه السلام هر وی است که شیخی یا مهربانی مؤمنین علیه السلام عرض کرد یا علی انا محبتك و اتولک عثمان فقال له علیه السلام الآن انت اعور اما ان تعی و اما ان تبصر یا علی من تورادوست میدارم و با عثمان نیز محبت و دوستی دارم حضرت با و فرمودند الآن تو بای چشمی پاک و خواهی شد بینا و انتم ما قبل

ایکه گوئی هم علی و هم عمر	اعور از نور طلب می رود	یا بیا پروانه این نور شو	یا برو خفاش باش و کور شو
حق و باطل را بچشم این بین	زانکه در دلش نکیند کف و زین	روا شد علی الکفار باش	دور از عزت اطهار باش
ناکه بارت را خدا نپاشد	دشمن تو دشمن دار شو	و چون بشوند که شعله گویند اللهم العن ظالمی ال محمد	

خدا یا لعنت کن ظالمان ال محمد را برنجند و گویند لعنت حرام است و بیع اولی است از لعنت کردن و این جمله خود هر شیعه معتزله را لعنت کنند چون نام حسن و حسین علیهما السلام را برند بجهت تحقیر الف و لام بطرح کنند و چون نام حسن بصیر را برند با الف و لام ذکر کنند برای آنکه حسن بصیر از دشمنان خاندان رسالت بود و او گفت که آن عثمان قتل الکفار و خذل المنافقون بدو رسیده عثمان را کفار کشند و منافقین او را خور نمودند جمله مهاجرین و انصار را با کفر و نفاق نسبت داد و هم او گفت لم یکن بالمدينة يوم قتل عثمان الا فانیل او خازل در روزیکه عثمان را در مدینه کشند بود در آن مگر کشند یا خوار کنند و حاصل آنکه اگر که ایشان را محبت بود این عداوت نبود چه آنکه دوست ناچار دوست دوست بود و اینجا بر عکس است از علی و حسن و حسین علیهم السلام تخلف و در زید و چو بر واقعه حسین علیه السلام وقوف یافت بافتبته بن مسلم و لشکر حجاج بخراسان رفت و گویند در دیار مغرب شهر بیت ان شهر را قرطبه نامند در شب عاشورا جوانان ان شهر سر کار باس چهار مرد را بدست آوردند بر نیزه نصب کنند و خلق در دنبال انرا هفتاد بار چنگ و انواع ملامت و در قاضان و قص کنند و مغنیان غنا خوانند و بر در خانه می گردند و در آن شب طعامها گوناگون و حلواها و قطاها طبع کنند از برای برکت و شادی العباد بالله انرا تشبیه کنند بمرقدس حسین علیه السلام و بدان طرب و شادی کنند علیهم لعنة الله و الملائكة و الناس اجمعین و در روضات الجنات در ذیل ترجمه شیخ ابوالقاسم خلف بن عبد الملك قرطبه نیز این قصه را از کامل بھاء و از کتاب تعجب شیخ ابوالفتح که اچک نقل نموده و هم در ان کتاب از قاموس نقل کرده است که قرطبه بضم قاف و طاء شهر عظیمی است در مغرب و از انحصار الآثار نقل کرده است که قرطبه شهر بزرگی است در وسط بلاد اندلس و ان پایتخت سلاطین بنی امیه بوده است و در آن چهار مہل و عرضش دو مہل و اہ است و ان شهر در کنار کبر و اقصه است و بر آن دو جہر است و مسجد جامع ان از مساجد بزرگ اسلام است مع الجملة در کتاب کامل بھاء گوید و این مشہور است که رشتان عراق و خراسان روز عاشورا

نستبأنا من الله
نستبأنا من الله
نستبأنا من الله

نستبأنا من الله
نستبأنا من الله
نستبأنا من الله

﴿شَبَّ عَاشُورَاءَ﴾

﴿(۲۶۴)﴾

سره در چشم کنند و هفت دانه بزنند و طعامها مختلفه سازند و مردان و زنان ایشان بمرخوات دنیا بپشت
 کنند این است دوستی ایشان که روز قتل خاندان رسالت برای ایشان روز فرج و شادبخت و از روز اعدا
 دانند با اینکه آیه قُلْ لَا اسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ اَنْجِرَ إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى خوانند بدینگونه بران عمل کنند چه آنکه
 امامان ایشان از راه عمار و عداوت اهل بیت این آیه را منسوخ دانند بدینکه اولاد آن کسانیکه در
 روز قتل حسین علیه در کربلا بودند هنوز در زمین شام مشهورند و در میان آنها عزیز و مکررند مانند
 عزیز بودن سادات بنی هاشم میان فرقه شیعه و فرقه از آنها را بنو السرا و بل گویند و آنها کسان هستند که جد
 ایشان سر و بل حضرت امام حسین علیه را غارت نموده و جمعی را بنو السراج نامند و آنها کسان هستند که اجداد
 ایشان زین بر آید و بپا زدند و سوار شده بر سینه مبارک امام حسین علیه ناخند و استخوانها را سینه مبارک آنحضرت را
 شکستند و آن اسبها را بمص بردند و نعلهای آنها را کردند و بر درختها کوفتند و طایفه را بنو السنان گویند
 و آنها اولاد کسان هستند که سر مبارک امام حسین علیه را بر نیزه نصب کردند و دست از آنها را بنو الطشت گویند
 و آنها کسان هستند که اجدادشان طشت آوردند و سر امام حسین علیه را در آنها انداختند و بعضی از ایشان بنو الفضیب
 خوانند و آنها کسان هستند که اجدادشان چوب خیزران آوردند و بپا زدند بر ثنایا حضرت ابی عبد الله که مورد
 نقیض رسول خداست و در میزد و جماعه از ایشان را بنو الکبر نامند و آنها کسان هستند که اجدادشان در عقب
 سر مقدس امام حسین علیه می رفتند و تکبیر میگفتند یکی از شعراء این معنی را بنظم آورده است (و گفته) :
 جَاؤا بِرَأْسِكَ يَا بْنَ بَنِي مُحَمَّدٍ * مَتَرَقِلًا بِدُمَانَةٍ تَزْمِيهَا * قَتَلُواكَ عَطْشَانًا وَلَمْ يَتَرَقَّبُوا * فِي قَتْلِكَ
 النَّزِيلَ وَالنَّارَ وَيْلًا * وَبِكَبْرٍ بَانَ قَتْلُكَ رَأْمًا * قَتَلُوا بِكَ التَّكْبِيرَ وَاللَّهْلِيلًا * وَرَوْعَ مَرْجٍ بِحَضْرَتِ
 زَيْنِ الْعَابِدِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَرَضَ كَرْدُ اَنَا لَنَجْتَمِعَ اَهْلَ الْبَيْتِ مَا شَاءَ اَهْلُ الْبَيْتِ زَارِوْهُمُ حَضْرَتُ فَرَمُوْا اَنْتُمْ
 تَحْتَوْنَ حَبْلَ السُّورَةِ مِنْ شِدَّةِ جَبْهَةِ الْوُلْدِ هَا نَا كَلِمَةً دَوِیْتُمْ شَاءَ مَا مَانَدُ رُوسَتِی كَرِیْمًا سَتَ كَاذِرِیْتُمْ فَرَزَنْدِ خُودِ بِمَنْجُو
 وَامِیْرُ الْمُؤْمِنِیْنَ عَلَیْهِ فَرَمُوْا اَنَا اَوَّلُ مَنْ جُثُوْا بِوَرَقِ الْقَهْمَةِ مِنْ خُصُومَتِهِ مِنْ اَوَّلِ كَسِیْكَه دُرُ قِبَا مَتِیْجَتِ كَرْدِ شُونْدَانِ
 خُصُومَتِ بَا مَن وَبِالْجَمَلَةِ مِنْ جَمَاعَتِ كَهْ اَطْمَا دَرُوسَتِی كَنْدَن گُویند كه این رَلَنگی از كجَا وَا زَكِه وَا زِچِه سَبَب بُوَكِه نَا هَزَا
 مَاهِ بَر سَرْمَا بَر عَلِی عَلَیْهِ السَّلَامُ رَا نَا سَرِ اَمِیْ كَفْتَنْد رِیْجِی سَلِی اَزَانِ اَبَا نَكُورِ وَ نَكَنْتِ اَخِرَ اِنْ جَمَلَةُ لَعْنَتِ چَلِیْثِ وَ بَیْجِ
 اسْتَحْقَا قَا سَتِ اَمَّا اِگَر كَمِی لَعْنَتِ كَنْدِ ظَالِمَانِ وَ مَخَاوِیْ اَنْ عَلِی رَا بِخُصُومَتِ اَوْ بَر خِزَرِیْدِ وَ اَقَعِیْ هِجْدِ هِیْ
 بِقَوْلِ اَحْمَدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَلْكَانِ دَر كِتَابِ قِبَاثِ الْأَعْيَانِ دَر اِنْ شَبَّ سَنَةِ شَصْتِ وَ بَیْجِ هِجْرِی عَمْرِیْنِ عَبْدِ الْعَزِیْزِ بْنِ مَرْوَانَ
 دَر قَرِیْبِهِ حُلُوْا نِ مَوَلَدِ شَدُ دَر كِتَابِ تَمِیْزِ الْمُنْتَهَى وَ رَقَا یَعِ الشَّهْرُ وَ نِزَرِیْلَا دُثِ اَوْ رَا دُشَبِ شَهَادَتِ حَضْرَتِ سَیِّدِ
 الشَّهَادَةِ نُوْشْتِه اَنْدِ وَ بَعْضُهُ اَز مَوَرِّخِیْنَ وَ لَا دُثِ اَوْ رَا دُ رَسَالِ شَصْتِ وَ سَیِّمِ كَفْتِه اَنْدِ وَ اِنْ خِلَافِ قَوْلِ اَرَا بَابِ سِیِّ

شَبَّ عَاشُورَاءَ
 زین العابدین
 و بنو عباس

من
 و بنو عباس
 و بنو عباس
 و بنو عباس

(شک عاشورا)

(۲۶۵)

و توافیق است با جمله عمر بن عبد العزیز مردی بود سفید رو و وجهی بلیغ منظر و با هیبت اهل طاعت و عبادت و او
متقی و صالح و نجیب بنی امیه و عادل بنی مروان بود و در عت پروردگار احمد بن یوسف و مشی در کتاب اخبار الدول و
وصف و گوید و کان رضى الله عنه بضاً مایماً جیلاً مهیباً نجیباً الجسم حسن اللجة و کان من اعظم الناس را کبر
الناس اجملاً هم مشبه و لبسه فلما استخلف قومت ثنابه التي عليه فاذا هن بعد لن اثني عشر رهما و كانت
عقفاً غابداً اذا هدا اناساً مؤمناً ثقباً صالحاً مع الجملة بانفاق مورخين ما درش امر عاصم و خن عمر بن الخطاب
بود و بعضی در خن عاصم بن عمر گفته اند و او را عمر صغیر و عمر ثانی می گفتند و هم او را اشج بنه امیه نامند بجهت شجیه
و شکافه که در سر با صورت او بود که در زمان طفولیت و از اسب لگد زدن سوراخ حاصل شده بود و چون برخلاف
شد عمال بنی امیه را معزول کرد و مردمان صالح خیر اندیش را بجای ایشان نصب نمود و هم امر کرد آنچه را که خلفای
سابقه عطاى بنی امیه بظلم و تعدی از مردم گرفته بودند بطا حائش رد کند خواص او گفتند ابا از رنجش قورخو
منبر می گفت من از روز قیامت بهترم پس مرا از چیز دیگر تخویف مکنید و چون عمر بن عبد العزیز در جاده محبت
اهل البیت خن رسالت سلوک می نمود از محاسن کارهای او آنکه نخلستان فدک را که اختصاص بحضرت نبوی
داشت و تا زمان خلافت و خلفاء و ملوک در آن تصرف می نمودند با اهل بیت پیغمبر رد کرد و با اهل بیت احسان
می نمود و متعرض ایشان نمی شد و هم از محاسن کارهای او این بود که ست حضرت شامی المؤمنین علیه السلام را که در اقامت
خلفاء سابقین از سنه چهل و یک تا اول سنه نود و نه و تاج داشت از میان مردم برداشت بشرحیکه هر یک
در جای خود بنیاد آن تم و با جمله نواد و پسر عمر بن عبد العزیز بسیار است و جملاً سیره ظاهره او از سایر بنی امیه
امثالیه داشت تمام و از این جهت شیعته او را مدح کرده اند با اینکه شیعه او را غاصب خلافت و امامت میدانند
و میگویند چه مصیبت بالاتر از غصب این منصب عظیم است که در آن زمان حق حضرت امام محمد باقر بود و عمر
غصب کرد و مع الوصف صناد و رضه الصفا و حبیب لیس از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده اند که فرمود در میان حق
مرد صالح و نیکو کار باشد و بهتر بنی امیه عمر بن عبد العزیز است و در تاریخ الخلفاء از آنحضرت روایت کرد که فرمود
هو نجیب بنی امیه و انه بعث يوم القيمة امه و حد او نجیب بنی امیه است و محشور میشود و در قیامت در حالیه
فرز و مناز باشد از سایر بنی امیه و از حضرت فاطمه بنت الحسین علیه السلام منقول است که آن مکریم پوست زبان شناس
او میگوید و میفرمود اگر عمر بن عبد العزیز زنده بود ما را هیچ کس حاجت نبود و آورده اند که در زمانه که بنی عباس
اموات بنی امیه را از گور بیرون می آوردند و انش میزدند متعرض قبر او نشدند و جماعه عمر بن عبد العزیز را شمر
گفته اند و ما شرح آنرا با بعضی دیگر از نواد و پسر او در روز دهم ماه صفر که روز خلافت او است و در روز بیستم
رجب که روز وفات او است ذکر خواهیم کرد آن تم واقعه نوزی هم بقول ابن خلکان در کتاب قبایع الاعیان

عمر بن عبد العزیز
بنی امیه
بنی امیه
بنی امیه

عمر بن عبد العزیز
بنی امیه
بنی امیه
بنی امیه

شب عاشورا

در این شب سنه شصت و یکم هجری متولد شد محمد بن مسلم بن شهاب فقیه و معروف بزهری و در روز صراط الجنات
 ولادت و زاد رسال پنجاه و دو هجری از شیخ طوسی نقل نموده و العلم عند الله و زهری بضم زاء و سکون هاء و نون
 است زهری بضم زاء و او زهری بن کلاب بن مره است بضم ميم که یک قبیله بزرگ است از قریش و از آن قبيله است حضرت
 امیر ملت و هب و الله ناجی حضرت رسول خدا و علماء زهری زاد و عداد تابعین و رجال حضرت امام زین العابدین
 علیه السلام ذکر نموده اند بدانکه هر کس صحبت حضرت رسول صلی الله علیه و اله را در پافنه باشد او را صحابه گویند و هر که
 صحابه را در پافنه تابعین خوانند و هر که تابعین را در پافنه تبع تابعین نامند و اقوام را که بعد از ایشان بودند
 مشایخ خطاب کنند و بقول ابن خلکان زهری یکی از فقهائ و محدثین و اعلام تابعین بود در مدینه و آورده نفر
 از صحابه را دیده بود و جماعه از ائمه حدیث از او روایت کرده اند که از جمله اهل مالک بن انس و سفیان بن عتیبه
 و کلثام علماء فاریق و مدح زهری مختلف است شیخ طوسی علیه الرحمه در یکجا او را در جمله رجال حضرت صادق
 علیه السلام ذکر نموده است بعنوان محمد بن مسلم الزهری الملقب در رجاء دیگر او را در زمره رجال حضرت زین العابدین
 علیه السلام ذکر نموده بعنوان محمد بن شهاب الزهری و فرموده است که او دشمن است و علامه رافع الله مقامه نیز متابعت
 او نموده در ذکر این عبارات بعضها و بعضی دیگر از اکابر و اعاظم علماء او را شیعه دانسته اند و اخبار و روایاتی
 چند که دلالت بر تشیع او دارد ذکر نموده اند و ما بعضی از آن روایات را در روز هفدهم ماه رمضان که
 روز وفات است در ضمن ذکر احوال او ذکر خواهیم نمود انشاء الله و سید فقیه و محدث نبیه اناست محمد
 باقر و نسا و رواه الله من و شحات فضله الشافعی در کتاب در فضائل الجنات در ذکر ضمن ذکر احوال زهری فرمود
 است و آنچه که راجع اید در نظر من در حق این مرد بعد از استقصای کامل هر کلیات مادیات و قادیات و بعد از
 تا صلی تمام در سبب گفتار هر یک از این دو این است که او در ابتدا امر خود از جمله علماء اهل سنت و فقهائ
 حوز شیطانی بود و پیر از آن علم واداکش او را ارشاد کرده بحق بین پس را و آخر عرش داخل شد در زمره شیعیان
 و دشمنان حضرت امام زین العابدین صلی الله علیه و اله از کثافتی که از برکات انفس شریفه و کلیات طریقه
 انحضرت استفاده نمود و بر تبه رسید که عیبت و اشکازای انحضرت را حفظ می نمود و بدست و زبان مودت
 و محبت را از دست می برد و افعالی بیستیم بموجب مستطورات و قیامات الاعیان در این شب سنه شصت
 و یکم هجری متولد شد و در سنه صد و بیست و هفت یا بیست و هشت
 واسط و فای پاف بن خلکان آورده است که او تابعی و عالم بزرگی بود و از ابو عبیده نقل شده که او گفت که
 بود مگر آنکه شتر سوار می برد و خانه فاده ناقه خود را میخوابانید برای سوال کردن خبری یا نبی یا شعر از او
 و از معرو و این شده که گفت از ابو عمرو بن ابی العلاء سوال کرده از تفسیر قول حق تعالی و ما کما لم یقرنین جواب

شب عاشورا

کتاب...

کتاب...

(شك عاشوراء)

(٢٦٧)

د عقل نفع زال المهملة
وسكون غين المعجمة
وفتح الفاء
سد و نفع السين
المهملة وضم الدال
المهملة وسكون الواو
وتعديها سين ثالثة
هذه النسبة
سين ثالثة
شيان
وهي قبيلة كبرى من

من كذا
من كذا
من كذا

من كذا
من كذا
من كذا

نداد با و كنتم كه ان قناده شندم كه ميگفت و ما كماله مقرر بين بنی مطيعين ابو عمر سكوت نمود كنتم چه
ميگويد در اين قول گفت كفاية ميگفت تو را قناده در اخذ علم و معارف از او را اگر نبود قول او در قدر مران
او را مقدم ميداشتيم بر همه اهل زمانش بدستكه پيغمبر فرمود اذ ذكرو الفد فامسكوا امرگاد قد ذكر شو سكوت
نمايد بالجمله قناده از همه اهل زمان خود را ناتر بود با ثاب او صحبت و عقل بن حنظله سد و رسيه زار يك
نموده بود كه ثاب زمان پيغمبر بود و با اينكه قناده چشم نداشت در اعلا و اسفل بصره قدم ميزد و در داخل
در مسجد بصره بدون انكه كسي قايد او باشد و در اوقات عمر بن عبيد كه با حسن بصره آمد رفت داشت و شيخ
معتزله بوياجعي از مردم زاه حسن بصره كه از زاره حسن كماره جسته بودند در مسجد نشسته بودند چو قناده
وارد مسجد شد و از آنها را شنيد بوياجعيان شاف و گمان ميگردد كه زاره حسن بصره است چون نزديك
شد دانست كه زاره حسن نيست گفت هو لا المعترلة جز اين نيست كه اين جماعت معتزله و كماره جويا نديس از
از نزديكشان برخاست و رفت از آن روز انقور مشهور شدند بمعترله بقول قول هذا الكتاب حسن بن محمد الحسين
الحارثي عني الله عن جرائمها المعترلة طائفة من المسلمين ورثهم واصل بن عطاء المدي التاب المعترلة المكي
بل حد يفة الغزالي واعنفا ذانهم تدور على اربع قواعد احدها القول بنفي صفات الله من العلم والقدرة والازا
والبحوة يقولون ان الله تعالى حتى لذاته لا بحوة وغالريه الله لا يعلم وقادر به الله لا بقدره فمن اثبت معترلة
قد يمة اثبت اهلها القاعدة الثانية القول بالقد نفاوا ان البار حكيما عادل لا يجوز ان يضاف اليه
شر وظلم ولا يجوز ان يرث من العباد خلاف ما يامر ويحكم عليه شيئا ثم يجازيهم عليه فالتعبد هو لفاعل الخير
والشر والايمان والكفر والطاعة والمعصية وهو المجازي على فعله والرب تعالى اقدرة على ذلك كله القاعة
الثالثة القول بالمنزلة بين المنزلتين والسبب فيه انه دخل واحد على الحسن البصري فقال يا انا ما الدين لقد
ظهرت في زماننا جماعة يكفرون اصحاب الكبار والكبيرة عندهم كفر يخرج به عن الملكة وهم وعبد الخوارج
وجماعة يرجون اصحاب الكبار والكبيرة عندهم لا يضربوا بالايمان بل العمل على مذبههم ليس من الايمان وكذا
لا يضرب مع الايمان معصية كما لا ينفع مع الكفر طاعة وهم مرجئة الامة فكيف تحكم علينا في ذلك اعتقا
فنفكر الحسن في ذلك وقبل ان يجيب هو قال واصل بن عطاء وهو ثلبيذ انا لا اقول اصحاب الكبار مؤمن
مطلق ولا كافر مطلق بل هو في منزلة بين المنزلتين لا مؤمن ولا كافر ثم اعتزل الى اسطوانة من اسطوانات
المجد يقر ما اجاب به على جماعة من اصحاب الحسن فقال الحسن اعتزل عنا واصل فتبي هو واصحابه بالمعترلة
القاعدة الرابعة قولهم الفريقين من اصحاب الجمل واصحاب القفقين ان احدهما مخطي لا بعينه وكذلك
قولهم في عثمان وقائليه وخازليه قالوا احدا الفريقين فاسق لا محالة لا بعينه كما ان احدا المتلاعنين

(شک عاشوراء)

(۲۶۹)

شصت و یک هجری سلطان محمود سبکتگین غزنوی متولد شد چنانکه در وفیات الاعیان و زینة المجالس و مجلد
 پنجم دائرة المعارف و در کامل ابن اثیر و منظم ناصر و مجلد ۲ تاریخ ابد الفداء و تاریخ نگارستان و لاریت
 او در روز عاشوراء نوشته اند و محتمل است که در کتب مذکوره لفظ شب از فلم افتاده باشد و العلم عند الله بالحق
 پدر سلطان محمود امیر ناصر الدین سبکتگین است و مادرش در ملک بنات یکی از اعیان و ابلهان نظام داشت
 و بنا بر این او را از ابله می گفتند و تاریخ نگارستان از جامع الحکایات نقل نموده که امیر ناصر الدین سبکتگین
 در پنجشنبه دهم محرم سنه احدى و شصین در دیوانخانه بر فلش اسراحت نموده در عالم رؤیا چنان مشاهده نمود که
 در میان انشدان او هاله بر آمد و آن شجره مرتبه مرتبه بزرگ شد بمثابه که تمامی خانه او را بشاخ و برگ خود پوشانید
 از هول انخواب بیدار گشت و با خود اندیشه داشت که مقارن انحال یکی از خدمتکاران حرم بشارت قدوس
 عاقبت محمود را رسانید سبکتگین را غنچه شادمانی بر شاخ او هاله کامران شکفته بدان رؤیا مسعول
 و محمود الانباء مستظهر و امیدوار گشته لهذا فرزندار چند راستی محمود گردانید و بی بر نیامد که هاله اقبالش
 بر وجهی ناپه گتر شد که اکثر سگان ریح مسکون بطلال افضالش استظلال نمودند و از شواهد این معنی کلام
 فردوسی است (نظم) * جهاندار محمود شاه بزرگ * به بنجور او در همی پیش و گری * چه کودک لب از شیردشت
 بگهواره محمود گوید بخت * مع الجملة سلطان مذکور پادشاه دوقمر غزنویان و بزرگترین پادشاهان این سلسله است
 و جهة اینکه این طایفه را غزنوی گویند این است که در ابتدا امر کار آنها در غزنین قوت گرفت و پایتخت ایشان
 در غزنین بود و ایشان بعد از انقراض دولت سامانیان بسلطنت رسیدند و مدت دو پست سال سلطنت
 کردند و از این مدت پنجاه سال در ایران بودند و ایشان هفتاد تن بودند و پادشاهان معروف ایشان چهار
 نفرند امیر سبکتگین و سلطان محمود و سلطان محمود و بهرام شاه و بعقیده مورخین نسب سلاطین غزنویه با امیر
 ناصر الدین سبکتگین میرسد و امیر سبکتگین غلام البکیک بوده و بعضی گویند سبکتگین داماد البکیک بوده
 و البکیک غلام نصر بن احمد سامانی بود در زمانه که سامانیان ضعیف شده بودند و بزرگان مملکت با ایشان
 بنای مخالفت گذاشتند یکی از گماشتگان ایشان البکیک بود در غزنین که پایتخت زابلستان یعنی افغانستان
 بود پس او را انجاسلط پیداکرده و از اطاعت سامانیان بیرون رفت و بعد از البکیک سبکتگین جای او را گرفت
 و اطراف غزنین را تصرف نمود و بعضی از نقاط هندوستان را نیز گرفته دایره سلطت را وسعت داده و بقدر
 با کفایت و با قدرت گردید که سامانیان در اغتشاش کارهای خود از او و پیش محمود کمک میخواستند و او را ناصر
 الدین و پیشتر اسفالدوله لقب دادند و بالتخراسان را به پیش محمود دادند و بالجملة قدرت و افتداری که
 سبکتگین در ایام خود حاصل نمود برای ولادش مانند آنکه در سال سیصد هشتاد و هفت هجری امیر سبکتگین

در تاریخ نگارستان و لاریت و دائرة المعارف و در کامل ابن اثیر و منظم ناصر و مجلد ۲ تاریخ ابد الفداء و تاریخ نگارستان و لاریت

در تاریخ نگارستان و لاریت و دائرة المعارف و در کامل ابن اثیر و منظم ناصر و مجلد ۲ تاریخ ابد الفداء و تاریخ نگارستان و لاریت

(شَبَّ عَاثُورَاءُ)

(۲۷۰)

راه جهان جاودانی پیش گرفت و پیش سلطان محمود بجای او بسلطنت نشست و در از زمان دولت سافانیان
 بسیار مغشوش شد بود پس او بخراسان رفته دولت سافانیان را منقرض نمود و مملکت ایشان را تصرف نمود
 و طایفه صفاریان را بکلی برانداخت و عراق و کرمان و بلوچستان و زابلستان را شرقاً و غرباً در تحت تصرف
 در آورد و چون سلطان محمود پادشاه جنگجو بزرگ بود بخیال افتاد که فتح هندوستان را که بدین شروع
 کرده بود تمام کند لهذا بیشتر از ده مرتبه بهندوستان لشکر کشید و بسیار از ولایات آن مملکت را تصرف
 نمود و بسیار از عباد تخانه ها اهل ضلال و اهل زندقه و بتخانه های مشرکین را از آن مملکت برانداخت و آن
 قدر در و سیم و جواهر نفیسه از بتخانه ها و معابد کفار بدست آورد که عشرين در خانه خیال هیچ پادشاهی با
 استقلال نمیکنند و انقدر از مشرکین و اهل ضلال را بضرر شمشیر ابدار و باران بوار فرستاد که شرح آن بگفتن
 و نوشتن نیست پس بدین در و آنوقت دین اسلام بهندوستان رفته بود و سلطان مغفور مد کور در جنگهای
 هندوستان جهاد میکرد الفصه صید عدالت و جهان بنایه و اواز شجاعت و کثورت گشایه و از ابوان کپوان
 در گذشت و مهابت تیغ او در خاطر اقصی و آن بلار جایگزین آمد و در هنگام عبور در میدان حروب باندلس
 از فراز و نشیب نمی اندیشید و در ایام جلوسش بر مسند خلافت و کامران و سلطنت چون بر توفان با نوار
 معدلتش بجهه میرسد و لقب این پادشاه در اوایل بموجب تعیین امیر نوح سافانی سفا لدوله بود و چون در جهان
 استقلال صعود نموده بود و ططنه کوس دولت او با طراف و اکاف عالم رسید خلیفه بغداد الفادر بالله
 عباسی خلعتی گرانمایه که پیش از آن هیچ خلیفه هیچ پادشاهی روان نکرده بود برای سلطان محمود فرستاد و او را
 امین المله و امین الدوله لقب داد و این پادشاه عالیه با این صفات حمیده در جمع مال حرص عظیم داشت
 و در طریق ناستوده بخل و امساك مبالغه می نمود (بیت) * بنودش در فضل و سخاوت شرف *
 نکه داشته در بیان صدق * خزان بیست داشت پران گهر * و لی آن نشد مقلید بهره و ک *
 گویند دولت سلطان محمود را از ابو ظاهر سافانی رسید که ال سافانی از جواهر چه مقدار جمع بود جواب داد که
 امیر رضی نوح بن منصور هفت رطل جواهر در خزانه داشت سلطان محمود رؤ بر خاک نهاد و گفت الحمد لله
 که حق جل و علا مرا از صد رطل زیاده داده است مع الجملة از اکابر شعراء زمان سلطان محمود فرمود و شاعران
 را و ابوالفاسم حسن بن علی الطوسی است و حکایت او با سلطان محمود مشهور و در کتب فضلاء مکتور است
 در تاریخ حبیب السیر آورده که فردی را و ابل حال بد هقانه اشتغال داشت و فو تبه بر و غدی شده بود
 بقصد رفع ظلم رؤ بغزین نهاد چون بظاهر آن بلد رسید در باغی سه کس دید که با یکدیگر نشسته اند و پیش عیش
 اشتغال دارند دانست که ایشان از ملازمان سلطانند با خود گفت پیش ایشان روم و ستم از هم خورد با ایشان

نصفی از سلطان
 در مملکت

رطل عراة شصت و
 مثقال و ربع مثقال
 سیرات و نه رطل
 عراقی یکصاع است
 و یکصاع از بکین
 که شصت و چهل مثقال
 است بیت و شصت
 و سه ربع مثقال کنایه
 نه صغیر

چون در مملکت
 از مملکت

﴿شک عاشوراء﴾

﴿(۲۷۱)﴾

بگویم شاید که فایده بر آن مرتب شود چون نزدیک رسید انجمن از وی متوخش شدند که این شخص مجلس ما را
منقص خواهد ساخت و با هم گفتند که چون این شخص بیاید گوئیم که ما شاعرانیم و با کسیکه شاعر نبود صحبت
نمیداریم و سه مصرع گوئیم که رابع نداشته باشد و گوئیم هر کس مصرع رابع را بگوید با وی صحبت داریم و الا
فلا چون فردوسی پیامد ایشان انچه را بخود بختر کرده بودند با و اظهار داشتند فردوسی گفت که مصرعها 4
خود را بگوئید عنصر گفت چون غرض تو ماه نباشد روشن ﴿فرخی گفت﴾ همرنگ رخت گل نبود
در گلشن ﴿عبدگفت﴾ مرگات همی گذر کند در جوشن ﴿چون فردوسی این مصرع شنید بدبخت
گفت﴾ مانند سان کبود رخت پش ﴿شعراء از وی متعجب شدند و از او قصه گو و پش را استفسار
نمودند فردوسی حکایت از شرح کرد و باین تقریب مجلس سلطان رسیده منظور نظر عنایت گشت سلطان محمود
گفت که مجلس ما را فردوس ساخته بدانجهته فردوسی تخلص یافت و بعد از چند گاه بنظم شاهنامه مامور شد هزار
بیت گفت و بنزد سلطان برد و سلطان زبان به تحسین گشاده و هزار دینار صله داد و چون فردوسی از نظم
شاهنامه فارغ گشت انکار بر آن گشت هزار بیت است بنظر پادشاه رسانید بدستور اول در برابر هر بیت یک
طع زاشت بعضی از خاسدان دودن همت آغاز خاست کرده بعضی رسانید که شاعر را چه قدر باشد که باین
عطیه فراوان سرفراز گردد و صله او را شصت هزار درم قرار دادند و در وقتی که فردوسی از حمام برآمد
بود آن در راه را پیش او آوردند از این معنی بغایت رنجید بیت هزار درم را بجماع بخشید و بیت هزار درم
را بفقاع داد که بجهته اوفقاع آورده بود و بیت هزار درم دیگر بجهان کسان که حامل آن زر بودند بخشید
و قریب بچهل بیت بایشتر دزدان سلطان گفته که در او امل و او از شاهنامه نوشته پس او از غریب بطرف
طوس گریخت و چون چند گاه بر این قضیه بگذشت روزی در شکار گاه احمد بن حسن میمند بیتی چند از شاهنامه
بخواند سلطان را از آن ایات بغایت خوش آمد و بنظر سلطان مستحسن نمود پرسید که این اشعار از کیست
گفت بیتی طبع فردوسی است سلطان از تعجب کرد و باره آن شاعر را بنظر کرده بود پشیمان شده فرمان داد
ناشصت هزار دینار با خلعهای خاص بطوس برند و فردوسی را عذر خواهی نمایند و بکارسان مذکور است
که چون انعطیه را از دوازه طوس آوردند از دوازه دیگر نابوت فردوسی را بیرون بردند و از وی وارث
یکه نماند بود پس فرستادگان سلطان انمال را بر وی عرضه داشتند اند خراز غایت علوهت قبول نکرد
و گفت مرا انقدر نعمت است که تا آخر عمر کفایت کند و احتیاج باین زر ندارم گماشتگان سلطان از انوجه ربا
در نواح طوس تمهید نمودند عبد الرحمن جاء در اخرا بن حکایت نوشته قطعه ﴿خوش قد سنا که جو خند
سهر خادنه را کرد غایت قوسه﴾ برف شوکت محمود و در زمانه ماند ﴿جواب فسانه که نشاخت قد فردوسی

نظم
شاهنامه
محمود
غیر
مستحسن
نشد

گو
چون دیوانه
که کبوتر
سالک دهد
و بایران
نش

بن چون
که در عهد
انجا جنک
واقع شد
فرار کرده
پناه بردند
بان
مستحسن
نشد

بالجملة بیان حال و حکایت احوال سلطان محمود در آن مرتبه است که فلم زبان شکسته و دوات دهان بشیر
پیرامون تحریر و تقریر آن گردد لاجرم در این مقام بهین مقدار اقتضای نمودیم و در روز بیست و سیم ربیع الآخر
که روز وفاتش است بنقل بعضی از نوادر و لطائف احوال او خواهیم پرداخت و ما توفیقی الا بالله وما الاستغنا
الا عنه و علیه توکل و الیه انیب **واقعه بیست و سیم** در شب سه شنبه لیله عاشوراء سال چهارم
صد بیست و پنج هجری **شیخ ابوالحسن** علی بن جعفر خرقانی وفات کرد چنانکه در کتکول شیخ بھائی است و در مجلد اول
مطلع الشمس و مجلد اول نامه دانشوران و خائمه طرائف الحقائق نیز وفات او را در شب عاشوراء سنه منوره
نوشته اند و در تاریخ جیب لیسر وفات او را در شب عاشوراء سال چهارم صد بیست و سیم هجری قمری نوشته و در
مجلد اول نامه دانشوران گوید و در بعضی از کتب وفات او را در روز عاشوراء نوشته اند و او از مشاهیر اهل
سلوک و معارف عرفاء بشمار میرود و ولادت او در سنه سیصد و چهل و هشت هجری در خارج قره خرقان
رومی نمود و در مطلع الشمس آورده که بزرگان این سلسله میگویند که سلطان بایزید بسطامی پیش از آنکه
شیخ ابوالحسن در وجود او پدید آید خبر داده بود و بکرات از بسطام بقره خرقان رفته در محلی مخصوص به ایشان
و استنشان هوا میکرد چون از او ستر این کار پرسیدند گفت زبان طویل بر نیاید که در اینجا ک صاحب به و لای
بزاید و در مقامات تجرد و سلوک طریقت و مراتب تصوف و طلب حقیقت بمرتبه پای گذارد که دست کس از انجا
نرسد نا انجا که گوید و ولادت شیخ ابوالحسن بمدتی بعد از وفات بایزید روی داد و پدر شیخ ابوالحسن دهقان
بود و از وجه فلاح تحصیل معاش می نمود و شیخ خود بعد از اذراک سن رشد بر حسب اراده از لایه تحصیل
علم برآمد و علوم شرعیه را از حدیث و تفسیر و فقه و غیره ایسان بیاموخت انگاه شوق تکمیل نفس و نبل مراتب
عالیه در ضمیرش بیدار آمد و نادانان و زده سال نماز خفتن را در خرقان بجماعت میگذارد و پیاده به بسطام
آمد بر سر مزار بایزید بیثبوت میگرد و نادیده صبح بعبادت و دعا مشغول بود و از خدا تعالی درخواست می نمود که از
مقام و منزلت رفیعی که بایزید را در روز داشته او را محروم نفرماید و چون وقت نماز بامداد میرسید بیدار میشد
قره خرقان کرده برای نماز جماعت صبح انجا حاضر میشد ملای روی در یکی از دفاتر مشنوی مشهور خوشتر گوید

فکر کن که این
شب چه بزرگوار
است

از این بزرگوار
شب بیست و پنج
هجری

بوالحسن بعد از وفات بایزید	از پس او سالها آمد بیدید	گاه و بیکه نیز رفتی بی ثور
بر سر گویشت نشستی بی حضور	نامثال شیخ پیشش آمدی	تا که بی گفنی شکالش حل شدی

و نیز در مطلع الشمس و خائمه طرائف باندک تفاوتی نقل کرده اند که سلطان محمود غزنوی بعد از مراجعت از حرم
خوارزمشاه و ضبط ان ممالک در طلب درک فیض پدار شیخ ابوالحسن برآمد فرمان داد تا در خیمار بیست
بسطام کنند و چون سر پرده در حواله قره خرقان برافراختند سلطان یکی از خواص خود را نزد شیخ فرستاد که آن

(شب عاشورا)

(۲۷۳)

بملاقات پادشاه می‌نویسد و اگر اعتماد جوید این آیه که هر چه در وی بخواند یا آیه‌الدین استوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم رسول پیغمبر که داشت بشیخ رسانید چون امتناع او را شنید آن آیه که هر چه را بخواند شیخ در جواب گفت معدن در دار و محو را بگو که ما در اطیعوا الله چنان غرقیم که از اطیعوا الرسول بخت مهربان ناچار شد با ولی الامر منکم انمرد برگشت آنچه شنیده بود باز گفت سلطان از رفتی در دل پدید آمد و گفت بخند که انمرد نه انمرد است که ما گمان برده ایم پس جامه خویش را با باز پوشانید و ده کنیز را جامه غلامان در بر کرده و خود بجایه ابازا رسانید و بر این صفت امتحان آورد و معصوم شیخ ها چون همه از در معصوم شیخ درآمدند سلام کردند شیخ جواب داد ما بر نحو است و بایشان عنایت نیاورد سلطان محمود پیش رفت و گفت ایها الشیخ شرط ادب نگذاشتی و سلطان از تعظیم نهودی پنجم داده است شیخ گفت بلی جمله رام است اما مرغ آن تو نخواهی بود همان پیشرای که پیش داشته اند سلطان تعجب کرد و نشست و در انشای صحبت گفت از مضایح چیزی با من بفرماید گفت نا محرمان را بیرون فرست تا سخن محرمانه گفته شود و بکنیزان که در لباس غلامان بودند اشاره کرد تعجب سلطان زیاده شد و اشاره کرد که کنیزان بیرون روند انگاه گفت که مرا از باز بند حکایتی بر گوئی شیخ گفت باز بند چنین گفته است که هر که مراد بد از دم شقاوت این شد سلطان گفت که قدر پیغمبر زیاده است از باز بند پس چرا ابو جهمل و ابوسفیان از اهل شقاوتند شیخ گفت محمود ادب نگاه دار و نصیفات در ولایت خود کن مصطفی را کسی جز چهار بار و بعضی از صحابه را و ندیدند و دلیل بر این قول خدا تعالی است و تَرَاهُمْ یَنْظُرُونَ إِلَیْكَ وَ لَهُمْ لَا یُبْصِرُونَ سلطان محمود را این سخن خوش آمد گفت مرا بپند بده گفت چهار چیز اختیار کن اول برهنه گاری دوم نماز جماعت سیم سخاوت چهارم شفق بر خلق خدا سلطان گفت مراد دعای کن گفت در نماز پنجگانه دعای کم اللهم اغفر للمؤمنین و المؤمنات گفت دعای خاص کن گفت غایت محمود باد سلطان بدو در پیش نهاد شیخ قرص نان جوین پیش او گذاشت و گفت بخور سلطان محمود میخاموش و در گلوئی او میگریخت شیخ گفت در گلویت میگریخت گفت آری شیخ گفت بدو زر تو هم چنین در گلوئی ما میگریخت بر گری که این را اطلاق داده ام سلطان گفت مرا از خود یاد گاری ده شیخ پیراهن خود را با و داد سلطان محمود چون باز گشت شیخ برای او برخاست سلطان گفت که اول که در امدم التفات نکردی و اکنون بر پایم برخاسته شیخ گفت که اول در دعوت پادشاه و نحو امتحان درآمد و اکنون با انکار در رویشی میگریخت پس سلطان برفت و در آنوقت که بیومنان شافان در جنگ و ابلیس و پرده پیوسته آن شد که شکست باید مضطر گشته پیراهن شیخ را برداشت و بگوشه فرو داد و زر و برخاک نهاد و پیراهن شیخ را بردست گرفته و گفت اهل باب و خداوند این خرقه مرا باین کفار ظفر ده که هر چه از اینجا غنیمت گیرید رویشان رهم ناگاه از آنجانب رعده و طلیه پیداشد که کفار رهد بگردان

شیخ را از آن سلطان محو

شیخ را از آن سلطان محو

نشاخه تیغ در یکدگر هارند و بسیار متفرق گشته و لشکر اسلام ظفر یافتند و در انشب سلطان در خواب دید
که شیخ میگفت ای محمود ابرو خرقه مرا بردار اگر اسلام همه کفار را میخواستی اجابت میشد مؤلف گوید چو مقصود
و منظور در این کتاب استقصاء وقایع ایام و ذکر نواد در رجال و مشاهیر نام است این حکایت نقل نمود و ملزم
صحت و صدق این و غیر این از حکایات و قصص منقول و دیگر بنیسم و العمدة علی ما قلها و بالجمله شیخ الرئیس
بوعلی سنا از معاصری شیخ بود آورده اند که چون بوعلی مراتب علم و عرفان و مقام تبحر و ابقان شیخ را
شنید بخرقان آمد و ابو الحسن زنی بدخوی و بد رفتار داشت بوعلی بد سره و بی رفت و در یکوقت وارد
حال شیخ جو باشد از زن گفت ای بنده خدا این زن بدین حالوس را چه میکنی و چندان ناسزا بشیخ گفت که ابوعلی
دانست که شیخ در خانه نیست پس بصره رفت دید که شیخ پشته هیزم بر دوش شیره طاهه است و بیان دراز
کوش او را میزند و میهراند همینکه چشمش با بوعلی افتاد گفت بازان کرک درند را میکشم که شهر غریزه بازم
میکشد پس شیخ الرئیس چند گاه در خرقان بود و در آن مدت در میان ایشان مباحثات گذشت و مطار
رفته و در باب ستم لئالی الاخبار و زبانی اینک گوید که اعظم بلیات و آشد مصائب برای مؤمن زن بد زوجه
غیر صالحه است این حکایت را چنین نقل نموده است که جمعی بقصد زیارت شیخ بخرقان آمدند و رفتند در منزل
شیخ چون درق الباب کردند زوجه اش پشت در آمد گفت چه میگوئید گفتند شیخ را میخواهیم که زیارت کنیم او را پس
ان زن انقدر فحش و ناسزا بنیست بشیخ گفت که انجماعت تعجب کردند پس گفتند خود شیخ کجا است گفت ذهب الی
البادية للاخطاب رفته است در بیابان هیزم جمع کند پس انجماعت بصره ایرون رفتند دیدند شیخ هیزم چند
بر پشت شیره بار نموده و خورد بالای هیزم ها نشسته و مار برادر دست گرفته بجای نازبانه انشیر را میزد پس
انجماعت تعجب کردند از آنچه از او دیدند و از آنچه که زوجه اش درباره او گفته بود چون بشیخ گفتند که زوجه اش
در حق تو چنین و چنان گفت شیخ فرمود انما بلغت هذه الرتبة من جهة تحلی و صبر علی ما ورد علی من اساء
و ابدانها ایا می و سوء معاشره ما می جز این نیست که من بدین رتبه و مقام رسیده ام از جهت صبر کردن من و تحمل
نمودن بر آنچه که وارد میشود بر من از اذیتها و بدیها که این زن درباره من میکند بالجمله کلمات شیخ ابو الحسن
خرقانی در میان صفوة معروف و در کتب ایشان مذکور است از جمله آنکه گفته است اگر کسی سرور و بگوید و
بان حق را جوید بهتر است از آن که قرآن بخواند و حق را نجوید و دیگر گفته است که اق و ارث النبی من اقدی
به فی الافعال و الاخلاق لا من یؤد بافلامه و جوه الاوراق بد رسته که وارث پیغمبر آنکس بود که بافعال
و اخلاق انحضرت انداء کند نه آنکس که با قلم و رو و رقیها را سپاه نماید و دیگر با و گفتند که ما الصدق صلی
و راسته چیست گفت مایکاد بقوله القلب قبل اللسان صدق و راسته آنست که دل میگوید از پیش از گفتن

حکایت سلطان
و شیخ

حکایت سلطان
و شیخ

-(شب عاشورا)-

(۲۷۵)

زبان و دیگر او را گفتند که شبی گفته است از خواهم که نخواهم وی گفت این هم خواستی است و دیگر از او پرسیدند که کز آنست که در فناء و رقی و بقاء بحق سخن گوید گفت آنکس را که بیک نار و مواز آسمان او پنجه باشند و بار بیاید که در خنهای بکند و کوهها از پنج بر کند و او را از جای نخباند آورده اند که وقتی نزد شیخ از کرامت سخن میرفت و هر کسی چیزی میگفت شیخ گفت کرامت چیزی جز خدمت بخلق نیست انگاه فرمود و برادر بودند و مادر پسر داشتند یکی هم اوقات عبادت میکرد و دیگری خدمت مادر می نمود و سالها بهمین منوال برایشان گذشت شبی برادر غایب را در سجود خواب ربود و واقعه بدید که او را ندانند که برادر تو را امزدیدیم و تو را نیز بار بخشیدیم غایب عرض کرد که من تمام عمرم به پرستش اشتغال داشتم و برادر مرا از پنجه در آسایش بود چون است که من با و بخشیده شوم جواب آمد که تو آن کردی که ما از آن بی نیازیم و برادرش آن کرد که مادرش بآن محتاج بود (بالجمله) بعضی از اشعار در تذکرات منسوب است بشیخ مذکور (از جمله)

این دور باغی است	اندوت که دیدنش با دید چشم	بدیدنش از گریه تپانید چشم	ما از او برادر پیش باید چشم
کرد و نینداید چه را بد چشم	و دیگر گفته است که	اسرار از لایق تو دانی و نه من	وین حرف صمیمانه تو خورنه
هست از پس پرده گفتگوی تو	گو پرده برافکنده تو مانی و نه من		

بالجمله شیخ مذکور در خارج قریه خرقان که مولدا است مدفون است در کتاب منتخب اللغات گوید که خرقان بفتح خاء و سکون راء و بفتح راء خطا است قریه ایست از قراء بظام و بالفح و تشدید الراء قریه ایست در همدان اشقی و بظام از شهرهای قدیم است و شاهرود در نزدیکی بظام واقعست و مخفی نمائند که آنچه را که در این واقعه نگاشتم از کتاب مطلع الشمس طرائق الحقائق و کثول شیخ بطور تلیق نقل نمودیم و **واقعہ بیست و چهارم** موافق مستطورات کتاب نور الایضار در شب یکشنبه لیلۃ عاشوراء سال شصت و سه و سیزده هجرت است احد بدو در غلام و بامامو شد که از مکه بمصر آمد و در آن کتاب گوید که سید مذکور قطب سیم است از اقطاب اربعه و قطب بالضم سید قوم و سیم سال از آنکه مدار کار بر او باشد گویند و مدار و اصل هر چیز را نیز قطب گویند و هم در کتاب مذکور از سراج الحرف مؤلف ابو بکر سکائے نقل نموده که نقباء سید نفزند و نجباء هفتاد نفر و ابدال چهل کس و اخبار هفت تن و عید چهار و غوث یکی است و مسکن نقباء در مغربین است و مسکن نجباء در مصر و ابدال در شام جای دارند و اخبار و سباحند در زمین و عید در زوایای زمین ماوی دارند و غوث در مکه معظمه است هرگاه حاجت غرض شود در امر عامه مردم اولاً نقباء از روی تصریح و زاری در طلب انجاخت دعاء کنند و پس از آن نجباء و بعد از آن اخبار و از آن پس عید دعا کنند و انجاخت را از خداوند بخواهند اگر دعای ایشان باجاخت رسد فیهما والا غوث اینهال نماید و انجاخت را از خداوند عز و جل مسئلت نماید فلا تم مسئلنه حتی تجاب دعوته پس مسئلت

در اشعار غایب
شب شیخ غایب
مستغنی

در اشعار غایب
شب شیخ غایب
مستغنی

(شب عاشورا)

(۲۷۲)

السلام عليكم ايها الارواح المقدسة اغثوني بغيوثه وانظروا الى ينظره يا رقباء يا رقباء يا
نجباء يا ابدال يا اواناد يا غوث يا فطرب هربان كه خواهد مطلب خود را بخواد شروع در مدعا كند
البته بمقصود برسد و مهمت عظيم دارد و اين مجرب است بالجملة در خانه كتاب نور الابصار كه موافق مذهب
عامه است در ذكر تعداد اقطاب اربعه گويد سيد احمد رفاعي رستد عبد القادر جيلاني و سيد احمد بدوي
و سيد ابراهيم الدسوقي است و كلهم اشرف من اهل البيت ثم ينهي بهم الى الحسين بن علي بن ابي طالب عليه السلام
الاستد عبد القادر فالاستدنا الحسن التبط و هم ايشان را اشرف اهل البيت مياشتند و نسب ايشان
منهي ميشود بمحضرت حسين فرزند علي بن ابي طالب مگر سيد عبد القادر كه نسب او ميرسد بمحضرت حسن بن
علي بن ابي طالب عليه السلام نگاه توجه حال هريك را ذكر كرده تا انجا كه گويد قطب سيم از اقطاب اربعه سيد احمد
بدوي است و او معروف بود بشيخ ابوالقباان شريف علوي و پدران او از حجاز منقل شدند ببلاد مغرب در
فارس كه شهر عظيم از بلاد مغرب است مكن گرفتند و پس از آن علي بن سيد ابراهيم بدوي سيد احمد با جميع اولاد خود
كه از جمله اهل احسن و محمد و فاطمه و زينب و رقية و فضة و سيد احمد صاحب ترجمه بود بغير نيت حج از فارس
رفت و در سنه سبصد و هفت و هشت مناسك حج بجاي آورد و در آنوقت سيد احمد پانزده ساله بود پس او در مكه
اقامت نمود و معروف بودن او بجهة اين بود كه پوشه رهن بند بر رهن مي بست و بدوگان اعرابيا
را گويند كه رهن بند بر رهن مي بندند مع الجملة چون سيد احمد در مكه اقامت نمود برادرش مسئله تزويج برادر
عرضه داشت او امتناع نمود پس برادر او باز وي را گرفت و او را دار نمود بخواندن قرآن و پس از مدتي
سيد احمد در مكه مشهور شد بشجاعت و او را عطاء غضبان مي ناميدند ثم حدث له حاله في نفسه فغزى
أحواله واعتزل الناس لزم الصمت وكان لا يتكلم الا بالاشارة في حالته و رفق او بدو آمد كه حال او تغيير
كرده از مردم عزت نمود و سكوت اختيار كرد و تكلم نمي نمود مگر با اشاره و در شب يكشنبه ليلة عاشورا سنه سبصد
و سيم از هجرت در عالم رؤيا با او گفته شد كه روانه شو بوطند ناد و بشاوت باد تو را بدين حال كه از براي تو خواهد
بود و طند ناد قريب است از قراء مصر پس او با برادرش حسن در ماه ربيع الاول از مكه حركت نموده و بجانب عراق
و به بغداد آمدند و مدتي در بلاد گذشتند و پس از آن برادرش حسن برگشت بمكه و او بجاي ماند و بعد از مدتي بمكه
آمد بحسن ملحق شد و در مكه ملازمت و قيام گشت و بمزبنة رسيد كه چهل روز بجا و ميگذاشت و از طعام و
شراب چيزي نمي خورد و در اكثر اوقات حال او چنين بود كه چشمهاي او بطرف آسمان باز ميشدند و مانند خكر
اتش ميديد و خشيده و پس از مدتي در سال سبصد و سي و چهار از مكه معظمه بمصر آمد و روز چهاردهم ماه ربيع
الاول در ناحية طند ناد نزول نمود بالجملة در كتاب نور الابصار حالات عجيبه كرايات غريبه را ي سيد مذكور

در كتاب نور الابصار
در باب اول از فضائل
سيد احمد بدوي

در كتاب نور الابصار
در باب اول از فضائل
سيد احمد بدوي

ذکر نموده که مقام انجمن ایشان ذکر انجمن است و در روز چهارم عابدی از آن عجب خواهم پرداخت آن
 و پوشیده نماید که در کتب علمای امامیه از اقطاب اربعه مذکور ذکر نیست و این موافق عقاید علمای عامه
 است از جهت اطلاع با اعتقاد ایشان مرقوم داشتیم **واقعه بیست و پنجم** در شب عاشوراء سنه هزار و
 دویست و هشتاد و نهم هجری عالم جلیل و فاضل نبیل المولی فتحعلی سلطان آبادی قدس الله روحه در باله
 بام کفشاره محسن مقدس حضرت سید الشهداء ارواحنا له الفداء با مرحوم حاج میرزا حسین نور علی الحجه
 مشورت فرمود در باب مراجعت بنج شرف و بالآخره رأی آن بزرگوار بر این تعلق گرفت که بعد از نماز ظهر جمع
 حرکت نمایند بجانب بنج شرف چنانچه در دارالسلام نورده مذکور است و شرح آن در پانزدهم اینماه مسطور
 خواهد شد **انتهی** **واقعه بیست و ششم** بوجبه مسطورات کتاب الماثر و الاثر در شب عاشوراء سال
 یک هزار و دویست و نود و هشت هجری ملوک ارده معظم علیقلی میرزا اعتماد السلطنه خلف خاقان مغفور و فتحعلی
 شاه قاجار در طهران وفات نمود مرحوم صنیع الدوله در کتاب مذکور در ترجمه حال و تبیان احوال آن منبع
 فضل و کمال گوید : **یک** دهن خواهم به پنهان فلک **یک** نابگویم وصف آن رشک ملک **یک** در این عهد
 مهاد از رجال واعیان احد بقدر و ترویج علم و دانش و هنر نکرد مگر از لایمهای مبارک این پادشاه خاطر آگاه
 سموع افتاده است که توثیقاً فرموده ثلث مردم ایران را علیقلی میرزا تربیت کرد و بعزت و اعتبار و انتشار اسم و
 اشهار او نیز در این دولت کس نرسید جمیع پادشاه زادگان بزرگوار و دانشمندان عظیم الشأن و صدراعیان و
 فحول و ارکان ممالک ایران در محضر و خاضع بودند و بظاهر و باطن خوشتن را نزد او خور و میسر دهند و نامش را
 حضوراً و غیاباً با احترام و شکوه تمام میبردند و آنچه آن دانشمند هنر پرور از مناصب موجب شئون و مراتب در
 حق اهل علم و ادب کمال برقرار ساخت بجهت ضبط و قید و در نیکنجاری بنساط خاطر و انشراح صدرش منحصر بود
 بجلوس مذاکره علمیه در جمیع فنون عمیقۀ اسبائیه و معارف طریقه و صناعات جدیدۀ اروپایه با اساتید انجمن
 مشارکت خاذقانه میکرد و مخصوصاً در حکمت متوسطه مشرق و زمین خود از صنایع پیداسازید بشمار میرفت اول
 کیسکه لقب و زبر علوی در ایران گرفتار بود و از منصبهای درجه اول این دولت و شئون و مراتب عصر خود
 همگی ناآل گردیدند الامقام شخص اول و صدراعظمی که علی العاده بر ملکزادگان مجوز نیست از مجالس علمای
 افاضل و مذاکره علوم و فضائل هیچ وقت ملالت نمی یافت و کسالت نمیکرفت بلکه سخا و علوهت و بساط شهرت
 قان مغول و خاتم طی طلی کرد و در کثرت محفوظات و سعه دائره اطلاعات و غزارت مواد محاضرات العجوبه روزگار
 بود و بر رُسوخ عقائد و مقام رفیع و از روایات بلاغیه و امازات غیر محدود و بر همه محقق و مبهرین گردیده بود و متفشیان
 و مجتهدین همی تحسین می نمودند در تاریخ و اسطراب و هند و بسیار از مسائل کتابها و رسائل ساختار خدایات

در شب عاشوراء
 در محضر حضرت
 سید الشهداء
 ارواحنا له الفداء

در شب عاشوراء
 در محضر حضرت
 سید الشهداء
 ارواحنا له الفداء

*(شب عاشورا) *

*(۲۷۹) *

وزحان و در راه دولت و ملت ایران یعنی در بیدار شدن در فیه سناث مطبوعه خوشن - مؤلفات زمانه
پیش برنگاشته ام و شکرانه حقوق و دانست بمن شخصاً بگذاشته ام در اشعار فخریه تخلص میکرد امیر الشعراء بعضی
از منظومات وی را در مجمع الفصحاء بیاورده است و من العجب که تقریباً شانزده سال پیش از موت آن دانشور بی
میرزا احمد نام صورت منادی در باره او بحضور مرحوم علامه الزمانی علاء افای ترک داغستان معروض داشتم و آن
بزرگوار صورت واقعه را شرح در یکی از تصانیفش نگاشته بود تا دیر این روزها در پیرامور عاشورا سنه یکمزار و دویست
و نود و هشت که فلک زاده در شب آن در گذشت بتفصیل تمام ظهور یافت و من و خواشانه انجمن با وضع و اتفاقات
حاصل خنده نواب مغفرت ثاب برای العین مطابق افتاد حد و النعل بالنعل و طبقات الهال دار الخلافه از ظهور آن
مطابقه و انکشاف تا دیر این صورت را به صادمه حقه عظیم در گذارم از این بزرگوار در یکی از جرات سمیت شما
شرقی سخن شهادت حضرت عبدالعظیم الحسینی است غفر الله له **تدبیر** در وقایع شب عاشورا بقول بعضی از مودیان
واقعه اول بقول صاحب البصائر العین در این شب عبد الله بن سحر و بنا بر ضبط بعضی از نسخ عبد الله بن شهر سخن
جسارت امیر نسبت بحضرت سید الشهداء و اهل بیت انحضرت گفت در وقتی که انحضرت تلاوت قرآن میفرمود این
آیه را میخواند **وَلَا تَحْزَنَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّمَا نَمْلِي لَهُمْ خَيْرًا لِّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نَمْلِي لَهُمْ لَيْزًا دُونَ ذَلِكَ** و اما و لهم
عذاب مهین و جناب بر بر بن خضیر از ادشام زار و در مقام رخا و مظاهر الانوار نیز این واقعه را در
شب عاشورا نوشته اند و ما تفصیل از ادشام زار و شب ناسو غا و نقل نمودیم فراجع **واقعه دوم** در کتاب
الشهور گوید بر و آیت در این شب حضرت سید الشهداء علیه السلام برادر خود حضرت ابی الفضل را بطلب اب فرستاد
فرات و بعضی در شب ناسو غا گفته اند و ما تفصیل از ادشام زار و هشتم اینها ذکر نمودیم **واقعه سیم**
کتاب و فیهات الاعیان و ولادت سلیمان بن مهران را در شب عاشورا سال شصت و یکم هجری نوشته و اکثر مودیان
ولادت او را در روز عاشورا نقل کرده اند چنانکه عنریب مذکور خواهد شد **واقعه چهارم** در
برسطورات مجلد قاجاریه ناسخ التوابع در شب عاشورا سنه هزار و دویست و بیست و هشت هجری در میان
قلعه لنگران را تصرف نمودند و تفصیل این واقعه را در کتاب مذکور در ضمن شرح سلطنت و جهانگیریه فتحعلی شاه
قاجار بمالامرید علیه شرح داده است که ملاحظه آن بکتاب محول و واجع است نا انجا که گوید نایب السلطنه اسمعیل
خان داعی را با سپاهی که از درگاه پادشاه آمده بودند از طریق اردبیل بموغان مامور داشت و خود نیز از راه
قراجه داغ طریق موغان گرفت در بین راه مکشوف افتاد که قبایل قرا باغی رویشان را دعوت کرده اند ایشان
بدانجا رفته ابطال قبایل را با خود بار کرده بنا گهانی برار کوان ناخن اند و علیچان نوری که حافظ ارکوان بود
با چند نفر از سر گردگان چون کوچ دادن اهل و رسیدن رویشان تراشیدند بآنکه روزه دهند از ارکوان بد

تفصیل این واقعه

در کتاب...

موقان با فادانست
اهل آن از اصفه با
غیر میخوانند
نه غفر الله

شب عاشورا

(۲۸۰)

شدند و سپهر را احاطه نمودند و کاشانه را از غنای و جنت نگذاشت که با آنها پارس شود و فرار کند و خدا را از مقابلت
 طرازی کرد و با آن قلیل مردم قانون مردانگی محکم ساخت و این نامرغ برزده از پیش رو صف ترک نازی
 هم کرده صدای پناه همزمان جنات بلند شد و بانگ توپ نفک با لا گرفت و سپهر را احاطه در میان آن گروان
 از زمین بشمار و از چپ راست میبافت و در زم میباده تا آنکه شربت شهادت بنوشید و از جهان چشم پوشید پس از آن
 در سینه فکند لنگران کردند و نائب السلطنه طرب طالش و سپهر در ارض مشکین مکشوف گردید که جماعت و سینه
 در شب عاشورا از چهار سو بقلمه لنگران پورش افکند اند و جنگی سخت در میان رفته فتنه بین تفنگچیان لاجا
 شکست خورده اند و برنج را که خافقا و حارس بوده اند از دست داده بهر جهت رفتند و رویشان صعو نموده
 از فراز برج توپ و تفنگ بسوی سرانان محلی بیک قاجار بگشادند و صادقان قاجار سر پناه لنگران و محمد
 بیک قاجار که در میدان جنگ هتک و در زم از ماه بودند چندان بکوشیدند که شربت شهادت نوشیدند و
 اگر چه در این واقعه و همراه و پانصد تن از رویشان کشته شدند و بسیار کس مجروح گردیدند لکن بر قلعه لنگران
 دست یافتند و این واقعه در شب عاشورا به سال هزار و سیصد و دویست و بیست و هشت هجری و نمود و در
 تاریخ منظم ناصر این واقعه را در شب محرم الحرام سنه مذکوره مرقوم داشته چنانکه شرح آن در مجلس گذشت
 فراجع تکمیل در ذکر اعمال و آداب شب عاشورا (بدانکه) چون حضرت امام حسین علیه و اصحاب و این شب را
 در صحرائی کربلا در میان سی هزار نفر از کافران بچنانا صبح احیاء داشتند و پیوسته صدای تلاوت و عبادت از عسکر بغداد
 اثر آنحضرت بلند بود شایسته است که شیعیان هم با بغداد تمندان نامه کنند و این شب را عبادت و گریه و زاری
 و اندوه احیاء دارند پس در اقبال در فضیلت احیاء داشتن این شب را از کتاب سوره التکریم از
 رسول خدا هم روایت کرده که فرمود من احیاء ليلة عاشوراء فکما تمام عباد الله عباده جمیع الملائکه و اجر الغامل فیها
 بعدل عباد سبعمائة سنه هر که احیاء بداد شب عاشورا را مثل آنکه عبادت کرده باشد بعبادت جمیع ملائکه
 راجع عبادت در آن مقابله با اجر عبادت هفتاد سال و از برای این شب دعا و نمازهای بسیار است فضیلتها
 بشمار و نقل فرموده از جمله چهار رکعت نماز است و در هر رکعت حمد و بچاه مرتبه توحید و این نماز مطابق است
 با نماز امیر المؤمنین علیه که فضیلت بسیار دارد و فرموده که بعد از نماز ذکر خدا بسیار کند و آنچه میتواند صلوات
 فرستد بر رسول خدا و لعن بر دشمنان ایشان نماید و از جمله صد رکعت نماز است و در هر رکعت یک مرتبه حمد و سوره
 قل هو الله احد بخواند و بعد از فراغ صد مرتبه و بر و آیه هفتاد مرتبه بگوید سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله
 والله اکبر و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظيم و صد مرتبه و بر و آیه هفتاد مرتبه بگوید استغفر الله و صد
 مرتبه و بر و آیه هفتاد مرتبه بگوید و علی محمد و آل محمد و از جمله چهار رکعت نماز است و از شب در هر رکعت

در شب عاشورا
 و سینه فکند
 لنگران کردند

در شب عاشورا
 و سینه فکند
 لنگران کردند

(روز عاشوراء)

(۲۸۱)

بعد از حمد ده مرتبه ایه الکرسی و ده مرتبه توحید و ده مرتبه قل اعوذ برب الفلق و ده مرتبه قل اعوذ برب الناس بخواند و بعد از سلام صد مرتبه توحید بخواند و بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که هر که در شب روز عاشوراء حضرت امام حسین علیه السلام را زیارت کند چنان باشد که در پیش رو آنحضرت شهادت باشد و اگر کسی توفیق شام حال شود و در این شب در کربلا باشد و آنحضرت را زیارت کند و در نزد قبر آنحضرت ناصب بیثبوت نماید خدا او را محشور فرماید و در صحرای کربلا در حالیکه الوده باشد بخون حضرت امام حسین علیه السلام و نیز از حضرت صادق علیه السلام منقولست که فرمود من بایات عند قبر الحسين علیه السلام عاشوراء لیس الله يوم القيمة ملطی ابدیه و کما قتل مائة عرصة کربلاء هر که بیثبوت کند در شب عاشوراء نزد قبر حسین ملاقات نماید خدا را و روز قیامت در حالیکه الوده باشد بخون خود و مانند کسی است که در عرصه کربلا با آنحضرت شهادت باشد اللهم ارفنا فی الدنیا زیارة و فی الآخرة شفاعة

در شب عاشوراء

(مقصود از روز عاشوراء و جایز و غیره)

بدانکه عاشوراء دهم شهر محرم است و از عاشور نیز گویند بحذف الف در کتاب بحر المصاب گوید روز دهم محرم را عاشوراء گویند و از آن سوغا و اصل آن عاشور بوده پس او و الف مقصوره و بعد از آن بمد رده و آن زیاده کردند بجهت مبالغه باعتبار ذلالت عظمی که در آن روز واقع شد در کربلا بین حضرت امام حسین و بین مخالفین و هی بعد از زیارات صارت علماء اليوم العاشر من المحرم الحرام علماء الاسلام كافة و این بعد از زیادت شدن این حرف بر آن علم شد برای روز دهم ماه محرم الحرام در نزد كافة علماء اسلام و در مجمع البحرین گوید و يوم عاشوراء بالمد و الف و هو عاشور المحرم و هو اسم اسلامی و جاء عشوراء بالمد مع حذف الالف لانه بعد العین و روز عاشوراء بمد و قصر و روز دهم محرم است و آن اسم اسلامی است و عشوراء بمد و حذف الف بعد از عین نیز آمده و در مقام از فیه و زیاده است که عاشوراء و عشوراء و عاشور دهم محرم الحرام و یا نهام آمده است و ناسوغا روز قبل از روز عاشوراء است و مولد است و این روز بر شوم و بر و یا معتبره از ائمه طاهین صلوات الله علیهم اجمعین بر شیعیان نامبارک است و نیز در کتاب از آثار الباقیه نقل نموده که عاشوراء عبرانی معرب است یعنی عاشور و در کتاب شرح بیست باب از بعضی از علماء نقل کرده است که عاشوراء نهام محرم است و از آن عشر شین گرفته اند و شتر در روزیکه آب خورد نداشت روز دیگر آب نخورد و روز دهم آب خورد که از عشر الابل خوانند بالجمله در کتاب شریف کافی از عبد الملك روایت فرموده که او گفت سوال نمودم از حضرت صادق علیه السلام از روزه ناسوغا و عاشوراء حضرت فرمود ناسوغا يوم موهر فی الحسین و اصحابه علیهم السلام بکربلاء ناسوغا و روز است که محاصره شد در آن روز حضرت حسین و اصحاب او در کربلاء تا آنجا که فرمود اما عاشوراء فیه

در شب عاشوراء

﴿رُوزِ عَاشُورَا﴾

﴿(۲۸۲)﴾

اُصْبَحَ فِيهِ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ صَلَاتُهُ حَرِيصًا بَيْنَ اصْحَابِهِ صَرَعِي حَوْلَهُ اِفْصُومَ يَكُونُ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ كَلَّا وَرَبِّ
 الْبَيْتِ الْحَرَامِ مَا هُوَ يَوْمٌ صَوْمٌ وَمَا هُوَ اِلَّا يَوْمٌ حَزَنٍ وَمُصِيبَةٍ دَخَلَتْ عَلَى اَهْلِ السَّمَاءِ وَاقْلُ الْاَرْضِ
 وَجَمِيعِ الْمُؤْمِنِينَ وَيَوْمٌ فَرَحٌ وَسُرُورٌ لِّابْنِ مَرْجَانَةٍ وَال زَبَادِ وَاَهْلِ الشَّامِ غَضِبَ اللهُ عَلَيْهِمْ وَعَلَى ذُرِّيَّتِهِمْ
 وَذَلِكَ يَوْمٌ تَبَكَتْ عَلَيْهِ جَمِيعُ بَقَاعِ الْاَرْضِ خِلَافَةَ الشَّامِ مِنْ صَامِهِ وَتَبَرَّكَ بِهِ حَشْرُ اللهِ مَعَ الْاَلِ زَبَادِ
 مَسْجُوحِ الْقَلْبِ مَسْخُوطِ عَلَيْهِ وَمِنْ اَدْخَالِ مَنْزِلِهِ دُخَانٌ اَعْقَبَهُ اللهُ تَعَالَى نِفَاقًا فِي قَلْبِهِ اِلَى يَوْمِ بَلْقَاهُ وَنَزَعَ
 النَّبْرَ عَنْهُ وَعَنْ اَهْلِ بَيْتِهِ وَوَلَدِهِ وَشَارَكَ الشَّيْطَانُ فِي جَمِيعِ ذَلِكَ **وَأَمَّا وَقَائِعُ رُوزِ عَاشُورَا**
 بِرُجْهَارِ قِسْمِ اسْتِ قِسْمِ اَوَّلِ دُرُوقَائِعِ وَحَوَادِثِ ابْنِ رُوزِ اَزْا بِنْدَايِ خَلْقِ عَالَمِ نَاسَالِ شَصْتَمِ هَجَرِ قِسْمِ
 خَاتَمِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ اَلَهُ وَسَلَّمَ وَمَا تَوْفِيقِي اِلَّا بِاللّٰهِ وَمَا اِلَّا سُبْحَانَهُ اَلَامَنَهُ **وَأَقْعَرُ اَوَّلِ**
 بِنَا بِرِغْفَلِ صَاحِبِ كِتَابِ زَهْدِ الْمَجَالِسِ دُرُوبِ رُوزِ حَقِّ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى قَلَمُ زَا اِفْرِيدِ قَالَ اللهُ تَعَالَى نَّ وَالْقَلَمِ
 وَمَا لِنُظَرُّوْنَ وَرَتَبُوهُمْ مِنْهُ بَعْدَ اَزْكَرِ نَفَاسِهِ وَمَعَانِي بَسَارِيهِ حُرُوفِ نُونِ كُودِيَا صَحِّ اَقْوَالِ الشُّكَّةِ اِنْ اِسْمُ دُرُوبِ
 اسْتِ وَمَعْنَى ابْنِ اسْتِ كِهْ سُو كُنْدِ بَدَوَاتِ وَقَلَمِ وَكُودِيَا كِهْ نُونِ اِسْمِ لُوحِ بَاشَدِ كِهْ اَزْ نُو رَاسْتِ بِاُطْلَا وَقَلَمِ اَعْلَايِ اَزْ
 نُو رَاسْتِ وَطُولِ اِنْ مَابِيْنِ اِسْمَانِ اسْتِ وَزَمِيْنِ دِيَانِ لُوحِ مَحْفُوظِ نُو شَنَ شَدَا اسْتِ وَاَزَا مَامِ مُحَمَّدِ بَا قَرَعَلَيْهِ رُوزِ اَبْتِ
 كُودِ كِهْ رُسُولِ خُدَا مَ فَرَمُوْنَ فَهَرِيْبِ دُرُوبِ شَتِ كِهْ حَقِيْقَتِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى اُو رَا فَرَمُو كُنْ مَدَا دَا فِي الْحَالِ مِنْجِدِ كُودِيَا وَبَعْدَ اَزْ
 اِنْ بَقَلَمِ فَرَمُو اَكْتِ بِيْنِ قَلَمِ هَرِ چِيْزِي كِهْ هَسْتِ وَبُورِ وَخَوَاهِدِ بُورِ دِيَارِ وَزَقِيَامَتِ نُو شَتِ وَاَزَا بُو هَرِيْزِ رُو اَبْتِ كِهْ
 رُسُولِ خُدَا مَ فَرَمُو اَوَّلِ چِيْزِي كِهْ خُدَا بَا فَرِيْدِ قَلَمِ بُورِ بِيْنِ نَظَرِ هَسْتِ دُرُو نَگَا كِهْ شَكَا فَنَشَدِ وَبَعْدَ اَزْ اِنْ نُونِ رَا
 بَا فَرِيْدِ اَزْ اِنْ دُو اَبْتِ اسْتِ بِيْنِ قَلَمِ اَزْ اِنْ دُو اَبْتِ نُو شَتِ هَرِ چِيْزِي كِهْ اَكْتِ نَاقِيَامَتِ خَا دِثِ شُو دِ وَصَفَا دِ وَدَلُوْلِ خَبَرِي كِهْ
 سَبْدِ جَزَائِرِي عَلَيْهِ الرَّحْمَةُ دُرُو اَنُو اَرِنَا نَبْتِ اَفْزُ سُو لُخْدَا مَ رُو اَبْتِ كُودِ كِهْ حَقِيْقَتِ اِلَى لُوحِ وَقَلَمِ رَا اَزْ نُو رَحْضِ
 اِمَامِ حَسَنِ عَلَيْهِ خَلْقِ فَرَمُو وَاَزَا بِنِ عَبَّاسِ رُو اَبْتِ شَدِ كِهْ اَوَّلِ چِيْزِي كِهْ حَقِّ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى اَزْ نُو رَحْمَتِ اِمَامِ اِبْرَاهِيْمِ
 قَلَمِ بُورِ وَبَعْدَ اَزْ اِنْ لُوحِ فَجَرِي اِلَى قَلَمِ بَا هُو كَا نْ بِيْنِ قَلَمِ بَرُ لُوحِ جَارِي شَدِ وَاِنْجِهْ خَوَاهِدِ شَدِ نَاقِيَامَتِ بَرَا نِ
 مَكْتُوبِ كُودِيَا وَدُرُوبِ رُوضَاتِ الْجَنَاتِ دُرُوضَمِنْ تَرْجَمَةِ ظَالِمِ بِنِ عَمْرِو نَقْلِ نَمُودِ كِهْ اَوَّلِ چِيْزِي كِهْ قَلَمِ نُو شَتِ اَبْتِ بُورِ
 اَنَا التَّوَابُ اَبْتِ عَلِيٍّ مَنْ تَابَ مِنْ قَبْلِ كُنْتُ تَوْبَةً بَا زَكُورَا نَمِ قَهْرِ عَذَابِ خُودِ رَا اَزْ كَسِي كِهْ تَوْبَةً كُنْدِ وَاَزْ نَگَا
 بَا زَكُورِ دُرُوبِ رُو اَبْتِ دِيْگَرِ اَوَّلِ چِيْزِي كِهْ قَلَمِ بَرُ لُوحِ نُو شَتِ اَبْتِ بُورِ اَنَا اللهُ لَا اِلَهَ اِلَّا اَنَا مِنْ رِضِي عَنْهُ وَاللّٰهُ فَا نَا
 عَنْهُ رَا ضِ وَمِنْ سَخَطِ عَلَيْهِ وَاللّٰهُ فَا نَا عَلَيْهِ سَا خَطِ مِنْ خُدَا كِهْ جَزْمِنْ خُدَا كِهْ بِيْشْتِ هَرِ كِهْ رَا ضِي بَاشَدِ وَخُوشَنُو
 بُورِ اَزَا وِيْدِ رِشِ بِيْنِ رَا ضِي وَخُوشَنُو دِمِ اَزَا وَهَرِ كِهْ خُشْمَنَا كِهْ بَاشَدِ بَرَا وِيْدِ رِشِ بِيْنِ خُشْمَنَا كِهْ بَرَا وِيْدِ
 كِتَابِ وَنَاسَالِ مَظْفَرِي دُرُوبِ كُرَا ثَرُو نَا لَمِ وَبِكَاءِ هَجَرِ اَبْتِ دُرُوبِ صِبْثِ فَرَزَنْدِ سَبْدِ كَا نَا ثَرِ اَوْرَدِ كِهْ دُرُوبِ كُنْدِ

وَقَائِعُ رُوزِ عَاشُورَا

وَقَائِعُ رُوزِ عَاشُورَا

﴿دُرُغَا شُورَاء﴾

﴿(۲۱۳)﴾

در بیان اخبار و روایات

مقبور از امام علیه روایت کرده اند که خداوند متعال وحی کرد بقلم اکبر علی اللوح ان الحسن یقتل غریباً ای قلم بنویس بر لوح بد رستی که حسین کشته می شود و غریب و بیگس قال اللوح و من یقتله لوح عرض کرد خداوند که حسین میکشد ندانید بریدید او را میکشد و شهید میکند خبری العلم علی اللوح بلعنه یغیر از آن رتبه پس جاری شد قلم بر لوح و سبقت گرفت بلعن بریدید از خداوند عالم فَاَوْحٰی اِلَی الْعِلْمِ اَنْتَ اسْتَحَقَّكَ الشَّاءُ بِهَذَا اللَّحْنِ پس وحی کرد خدا متعال بقلم که تو مستحق ثناء و مدح شدی بسبب لعن بر بریدید و در روایت دیگر است فَشَكَرَ اللَّهُ لِسَبْقِهِ عَلَى الْأَمْرِ بِهِ پس خدا او را مدح نمود بجهت سبقت گرفتن او بلعن بریدید پیش از صد و اربع و بیست مؤلف گوید دلالت خبر بر مدعی بر تقدیر این است که قلم از ملائکه نباشد و خلق دیگر از مجرّات نباشد چنانچه مقتضای اخبار چند است و در حقیقت قلم اخبار و اقوال مختلف است بعضی از اخبار دلالت میکند بر اینکه قلم خالق شده است از شجره در بهشت که از اخلد نامند و بعضی از روایات دلالت دارد بر اینکه قلم ملکی است از ملائکه چنانچه شیخ صدوق علیه الرحمه در معانی الاخبار روایت کرده است و بعضی از احادیث دلالت میکند بر اینکه نور است و از بیان اصل آن ساکت است و اینکه از چه خلق شده مثل اخباری که شیخ مفید و در کتاب خصاص نقل نموده و بعضی از اخبار دلالت میکند بر اینکه قلم از لؤلؤ است چنانکه در کتاب در فضیله حضرت امیر المؤمنین علیه روایت کرده است و بسیار از اخبار دلالت دارد بر اینکه قلم از ما خلق الله است و ساکت است از بیان حقیقت آن و شکی و شبهه نیست که بنا بر قول شیخ مجتهد است و ما خلق الله نتوان بود مگر مجتهد و شیخ صدوق علیه الرحمه در رساله عقائد گوید اعتقاد ما فی اللوح و العلم انهما ملکات و شیخ مفید و فی موطوعه و العلم انهما ملکات و شیخ مفید و فی موطوعه و العلم هو الشیء الذی احث الله به الکتاب الان قال و اما من ذهب الی ان اللوح و العلم ملکات فقد ابعد بذلك و نأی عن الحق ان الملائکه لا تسمی الواحاً و لا افلاماً و لا یعرف فی اللغه اسم ملک و لا بشر لوح و قلم و علامه مجلسی و در کتاب بخاری بعد از نقل این دو کلام فرموده بیان الصدوق علیه الرحمه مشع فیما ذکره لؤلؤاً فلا اعتراض علیه مع انه لا ثناء فی بین ما ذکره لمفید و بین ذلك از ممکن کوفها ملکین و مع ذلك بكون احدهما الاله النفس و الآخر منقوشاً فیهِ و صاحب کتاب سابل مظفر بعد از نقل اقوال مذکوره گوید در جمع بین اخبار باید ملاحظه جمیع اخبار مختلفه را نمود و مجتهد توفیق بین بعضی یا بعضی بدون ملاحظه و مراعات بعضی اخر البته کفایت نمیکند و دانستی که از اخبار وارده در این باب خبری است که دلالت میکند بر اینکه قلم از شجره جنت است و تطبیق آن با ملکیت مشککست و هم چنین خبری که دلالت میکند بر اینکه لؤلؤ است چرا که ملائکه مخلوقند از نور مگر آنکه حمل بر تمثیل و تقریب شود و در چند خبر تصریح شده باینکه قلم اولیاً خالق

در بیان اخبار و روایات

(روز عاشوراء)

(۲۸۴)

الله است و ظاهر است که این نسخ از اخبارهم باملکته مساعده ندارد و حق بر تقدیر اراده اولیه اضافه قد بر
واقعته می قییم موافق سطوات کتاب نهضه المجالس در این روز حق تعالی آسمان و زمین را خلق نمود
و خلعت وجود پوشانید و این منافی نیست با آنچه که در قرآن تصریح شده که خلقت آسمان و زمین را
در مدت شش روز افرید چه آنکه تواند بود که روز اول آن شش روز و بار و زراعت آن موافق بوده باشد
عاشوراء و العلم عند الله در سوره اعراف فرموده ان ربکم الله الذی خلق السموات والارض فی ستة
ایام ثم استوی علی العرش الایة بدر سنه که پروردگار شما پروردگار ماست که بیافرید آسمان و زمین را
که اصول ممکنات و بزرگترین اجسام عالمند به ماده و الت در مدت شش روز پس مستولی شد ازاده او برافروخت
عرش و باستولی گشت بر آن بانشاء تدبیر مانند استوای ملک بر سر پاشیلا و بر تدبیر مملکت چه آنکه همه تدبیر
از عرش که اعظم مخلوقات نازل میشود و لهذا بندگان در وقت طلب حوائج دستها را بجانب آن بر میدارند
و تخصیص عرش با سبیلای حق تعالی بر آن بجهته انسکه عرش اعظم مخلوقات و نصیبه آن بعرش بجهته تسبیح
است بر سر ملک چه آنکه اموزند بر از آن نازل میشود و در سوره یونس ایة ستم فرموده ان ربکم الله
الذی خلق السموات والارض فی ستة ایام ثم استوی علی العرش بدر الامر الایة و در سوره هود ایة هم
فرموده وهو الذی خلق السموات والارض فی ستة ایام و کان عرشه علی الماء لیبلوکم آیتکم احسن
عملا و در سوره فرقان ایة شصتم فرموده الذی خلق السموات والارض وما بینهما فی ستة ایام ثم استوی
علی العرش الرحمن فاسئل به خبیرا و در سوره سجده ایة ستم فرموده الله الذی خلق السموات والارض و
ما بینهما فی ستة ایام ثم استوی علی العرش ما لکم من دونه من ولی ولا شفیع افلا تتذکرون
و در سوره ق ایة سی و هفتم فرموده و لقد خلقنا السموات والارض وما بینهما فی ستة ایام و ما مننا
من لغوب و در سوره حدید ایة چهارم فرموده هو الذی خلق السموات والارض فی ستة ایام ثم
استوی علی العرش یعلم ما یلج فی الارض و ما یخرج منها الایة شیخ طبرسی در مجمع البیان از رسول خدا
روایت کرده که حق سبحانه و تعالی زمین را در روز یکشنبه و در شب خلق نمود و کوهها را در روز سه شنبه ایجاد
فرمود و آب و درخت و آبادی را در روز چهارشنبه کسوت وجود پوشانید و آسمان را در روز پنجشنبه افرید
و ماه و خورشید و ستاره ها و ملائکه و آدم را در روز جمعه خلعت خلعت پوشانید و از تنفس علی بن ابراهیم
نقل شد که آسمان و بهشت و ملائکه را در روز پنجشنبه خلق فرمود و زمین را در روز یکشنبه و حیوانات بره و گاو
را در روز دوشنبه و اشجار و نباتات و انهار و مزارع و کثرم و حشرات الارض را در روز سه شنبه و جان که
پدر جنه ها است روز شنبه و جنس مرغ و پرند را در روز چهارشنبه ایجاد فرمود و آدم علیه السلام را در ساعت شش

در خلق آسمان
و زمین و یوم عاشوراء

در خلق آسمان
و زمین و یوم عاشوراء

(روز عاشوراء)

(۲۸۵)

در روز عاشوراء
در روز نهم ماه محرم
در روز یازدهم ماه محرم

از روز جمعه خلعت وجود پوشانید و از این عباس نقل شده که حق تعالی زمین را در روز یکشنبه و در شب
افرید و کوهها را در روز سه شنبه ایجاد فرمود و از این جهت است که مردم میگویند روز سه شنبه روز سنگین
است و مواضع فرها و درختها و قریه ها و روز چهارشنبه خلق فرمود و مرغان و وحشیان و درندگان و حشرات
الارض را در روز پنجشنبه و انسانها را در روز جمعه کوث وجود پوشانید و در روز شنبه فارغ گردید از خلقت عالم
و از پیش آن و در کتاب اخبار آن گوید خداوند عالم بان جل جلاله پیش از همه اشياء نور حضرت رسالت صلی
الله علیه و آله را آفرید و بعضی از حکما آنرا بعقل اول تعبیر کرده اند و بعد از آن نور اهل بیت مکرر شد
و با انبیاء آفرید پس از نور آنحضرت جوهری آفرید و از او نیم کرد و در یک نیم به نظر هیبت نظر کرد آن
ابشهرین شد و در نیم دیگر نظر شفت کرد عرش را از آن آفرید و عرش را بر آب گذاشت پس کریم را از نور
عرش آفرید و از نور کریم لوح و قلم را آفرید پس از نور آنحضرت هست را آفرید و اسمانها را از نور که از آب
برخاست خلق نمود و از کف آن زمین را در روز بیست و پنجم ذی القعدة آفرید و پهن کرد و چون زمین را
خلق کرد مانند کشتی در حرکت بود پس کوهها را از موج آب خلق کرد تا زمین قرار گرفت پس ملکی خلق کرد که
زمین را برداشت و سنگی عظیم خلق نمود که سنگ بر پشت گاو قرار گرفت و ماهی عظیم خلق کرد که پایه گاو
بر پشت آن قرار گرفت و ماهی بر روی آب بر روی هواست و هوا بر روی ظلمات است و آنچه در زیر ظلمات
است بغیر از خدا کسی نداند پس در روز شنبه ابوالجنان را آفرید و در روز یکشنبه زمین را آفرید و در روز
دوشنبه کوهها را در بحر آفرید و در روز سه شنبه اشجار و نباتات زمین را آفرید و در روز چهارشنبه درختها
است با عمارتها و مواضع خراب آفرید و در روز چهارشنبه ارکان آتش را آفرید و در روز پنجشنبه ملائکه
و اقطاب و ماه و ستارگان را آفرید و در روز جمعه آدم را آفرید و بروایت دیگر در روز شنبه ابتداء بافرینش
عالم فرمود و در شش روز دنیا و مافیها را آفرید پس بود اقوال اهل شرع و مسلمانان مع الجملة حق سبحانه
و تعالی اسمانها و زمینها را در مدت شش روز از روزهای دنیا اختراع و ابداع فرمود با اینکه قادر بود
که بیک طرفه العین آنرا بآفریند با اینکه تعلیم بندگان باشد که در کارهای خود عجله نکنند و لهذا اینمیرزا
فرمود التأنی من الرحمن والعجلة من الشیطان و از این قبیل است خلق انسان محالاً بعد خال و اختراع ائمه
و ازهار و ستار نباتات شیا بعد شئی تحقیق در قیوس بعضی از عرفاء گفته اند که حضرت باری جل و علا
بلفظا کن که امر تکوین است سماوات و ارضین را ایجاد فرمود پس بحرف کاف که مخرج از نقطه و متحرک است
اسماها را خلق فرمود که عالم تحرک و حرکت است و بحرف نون که مرکب از نقطه و ساکن است زمینها را خلق
فرمود که عالم ماده و سکون است * توانائی که در یک طرفه العین * زکات نون پدید آورد کونین

(روز عاشوراء)

(۲۸۶)

و نیز گویند که در لفظ کن نکته ایست و آن اینست که در میان کاف و نون واوی بوده است چون اصل فعل مضارعش تکنون بوده و بقاعده عربیه صرفیه که التاء ساکنین جائز نیست انوا حذف شد و او بحسب ایجاد شراست و آن اشاره بشش روز است که خداوند آسمان و زمین را و آنچه فابین آنهاست در آن آفرید و بالجمله در سوره طلاق فرمود: اللّٰهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمٰوٰتٍ وَمِنَ الْاَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْاَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِيَعْلَمُوْا اَنَّ اللّٰهَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ خدای بحق انخدائ است که بیافرید هفت آسمان را و بیافرید از زمین مانند آسمانها یعنی از آن هفت طبقه خلق فرمود و فرود میآید فرمان او میان آسمانها و زمینها یعنی حکم او سبحانه و تعالی نافذ است در جمیع آسمانها و زمینها بحیوة و موت و صحت و مرض و فقر و غنی و سایر تصرفات و بیاورد بر وجه حکمت نابیندای بندگان که خدا تعالی برافردیدن همه چیز تدبیر است آن توانا است و بر وایت دیگر يَتَنَزَّلُ الْاَمْرُ بَيْنَهُنَّ مراد فرود آمدن ملائکه است از مابین آسمانها و زمینها با امر و نواهی الهی بر انبیاء عم صاحب کشف گوید که در قرآن هیچ آیتی نیست که دلالت کند بر اینکه زمین هفت طبقه است مگر این آیه و طبری علیه الرحمه گفته است که نمیتواند بود که مراد از مماثلت مماثلت دو کیفیت باشد زیرا که کیفیت آسمانها مخالف کیفیت زمین است و جمع بودن سماوات و مفرد بودن ارض با اینکه ارض مانند سموات است در عدد بجهت این است که سموات مختلف بالذات و متفاوتة الایثار و الحركات بخلاف طبقات زمین که متحد الذات و الصفات است و تقدیم سموات بر ارض بجهت شرافت و علو مکان و تقدیم خلقت است چه سماوات را در روز یکشنبه و در شبته آفرید و زمین را در روز سه شنبه و چه از شبته و در تقدیم صبح الصداقین از معال نقل نموده که طبقه اول آسمان که آسمان دنیا است موات محکم شده و آسمان دوم مرمر و بر وایت دیگر در آسمان سفید و آسمان سیم از آهن است و آسمان چهارم رومی و آسمان پنجم نقره است و آسمان ششم زراست و آسمان هفتم از باقوت سرخ و در اخبار والدول از ابن عباس روایت کرده که آسمان اول از مرمر سبز است و آسمان دوم از نقره و آسمان سیم از طلا است و آسمان چهارم از لؤلؤ است و آسمان پنجم از باقوت و آسمان ششم از مرجان است و آسمان هفتم از نور است و در کتاب انوار نعمانیه از حضرت رضا روایت کرده است که روزی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در مسجد جامع کوفه تشریف داشت مردی از اهل شام برخاست و مسائل چند از انجذاب سوال نمود که از جمله آن مسائل یکی این بود که عرض کرد یا امیر المؤمنین اخبرنی عن اللوان السماوات و اسمائها خبر ده مرا از رنگهای آسمانها و اسماء آنها حضرت فرمود اسم آسمان اول رفیع است و آن از آب و رود است و اسم آسمان دوم قدوم است و آن برنیک من است و اسم آسمان سیم نار و مر است و آن برنیک برج است و اسم آسمان چهارم اوفلون است و آن برنیک نقره است و آسمان پنجم سمش هفون است و آن برنیک طلا است و آسمان ششم سمش عروس است و آن از باقوت سبز است و آسمان هفتم سمش عجا است و آن از در

در این شب

در وایت دیگر

در این شب

﴿رُوزِ عَاشُورَاءِ﴾

﴿(۲۸۷)﴾

وَمِنْ مَعْرِفَةِ
الْأَسْمَاءِ
وَالْأَسْمَاءِ
وَالْأَسْمَاءِ
وَالْأَسْمَاءِ

سپید است و مرید است که از آسمان هفتم تا عرش هفت ججاست و میان هر ججای صحراها و بیابانها است از نور
که گهاست آن را خدا میداند و نام فرشته که موکل است بر این جیب قیاطط است و از قناده روایت شد که خدا
را در هر طبقه از طبقات سماها و زمین مر و خلقی است بر وفق ماست که در غیر آن نیست و نافع بن ازرق از ابن
عباس پرسید که در طبقه آخرین زمین از مخلوقات الهی هستند بلی فرشتگان و جیباوند و در هیچ انوار قین اند
که عباسی با سواد خود از حسین بن خالد روایت کرده که او از حضرت ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه علی ابائه الصلوات
و السلام پرسید که مراد چیست در قول خدا تعالی که فرموده وَالسَّمَاءَ ذَاتِ الْجُبُكِ فرموده ای مجبو که ای
الْأَرْضِ یعنی محکم و استوار زمین انگاه تشبیه طابع فرموده و بهم من داخل ساخت و فرمود که خدا داخل
و زمین باین طریق است گفتم باین رسول الله چگونه چنین باشد و خال آنکه حقیقانه و تعالی فرموده رَفَعَ
السَّمَاءَ بِغَيْرِ عَمَدٍ فرمود حق تعالی فرموده است بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرْوُهَا پس عده است مامری نمیشود عرض کردم
فدای تو کردم تبیین این کلام فرمای بروی که مفهوم ما شود حضرت دست چپ خود را منبسط ساخت و بعد
از آن دست راست را بطریق قبه بر بالای آن نهاد و فرمود هَذِهِ الْأَرْضُ الدُّنْيَا وَ السَّمَاءُ الدُّنْيَا عَلَيْهِمَا قَبَّةٌ
این زمین دنیا است و آسمان دنیا مانند قبه بر بالای آن است وَالْأَرْضُ الثَّانِيَةُ فَوْقَ السَّمَاءِ الدُّنْيَا وَ السَّمَاءُ
الثَّانِيَةُ فَوْقَهَا قَبَّةٌ وَ الْأَرْضُ الثَّالِثَةُ فَوْقَ السَّمَاءِ الثَّانِيَةِ وَ السَّمَاءُ الثَّالِثَةُ فَوْقَهَا قَبَّةٌ وَ الْأَرْضُ الرَّابِعَةُ
فَوْقَ السَّمَاءِ الثَّالِثَةِ وَ السَّمَاءُ الرَّابِعَةُ فَوْقَهَا قَبَّةٌ وَ الْأَرْضُ الْخَامِسَةُ فَوْقَ السَّمَاءِ الرَّابِعَةِ وَ السَّمَاءُ الْخَامِسَةُ
فَوْقَهَا قَبَّةٌ وَ الْأَرْضُ السَّادِسَةُ فَوْقَ السَّمَاءِ الْخَامِسَةِ وَ السَّمَاءُ السَّادِسَةُ فَوْقَهَا قَبَّةٌ وَ الْأَرْضُ السَّابِعَةُ فَوْقَ
السَّمَاءِ السَّادِسَةِ وَ السَّمَاءُ السَّابِعَةُ فَوْقَهَا قَبَّةٌ وَ عَرْشُ الرَّحْمَنِ فَوْقَ السَّمَاءِ السَّابِعَةِ یعنی زمین دوم بر
بالای آسمان دنیا است و آسمان دوم مانند قبه بر بالای آن است و زمین سیم بر بالای آسمان دوم است
و آسمان سیم مانند قبه بر بالای آن است و زمین چهارم بر بالای آسمان سیم است و آسمان چهارم مانند قبه بر بالای
آن است و زمین پنجم بر بالای آسمان چهارم است و آسمان پنجم مانند قبه بر بالای آن است و زمین ششم بر بالای آسمان
پنجم است و آسمان ششم مانند قبه بر بالای آن است و زمین هفتم بر بالای آسمان ششم است و آسمان هفتم مانند قبه
بر بالای آن است و عرش فوق آسمان هفتم است و این است قول حق تعالی که فرموده اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ
وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ عرض کردم پس در هر قدم مایک زمین است فرمود نعم ما تخشنا إِلَّا أَرْضٌ وَاحِدَةٌ وَ إِنَّ
السَّمَاءَ لَفَوْقَنَا بَلَى و در هر قدم مایهین یک زمین است و شش طبقه دیگر بر بالای آن است و بنابر این حدیث
شریف مراد بقوله يَنْزِلُ الْأَمْرُ مِنْهُمْ فرود آمدن ملائکه باشد از مایهین آسمانها و زمینها با و امر و نواهی الهی بر
انبیاء و افعال سیم در این روز حق سبحانه و تعالی ظلمت را خلق فرمود و چنانچه شیخ طوسی در در مصباح آورده

وَمِنْ مَعْرِفَةِ
الْأَسْمَاءِ
وَالْأَسْمَاءِ
وَالْأَسْمَاءِ
وَالْأَسْمَاءِ

روز عاشورا

(۲۸۸)

عبدالله بن سنان روایت نموده که حضرت صادق علیه السلام فرمود این الله عز وجل لما خلق النور خلقه يوم الجمعة في تفرده في اول يوم من شهر رمضان وخلق الظلمة في يوم الاربعاء يوم عاشورا يعني يوم العاشر من شهر محرم في تفرده وجعل لكل منهما شرعة ومنهاجا بدستی که خداوند جل ذکره زمانه که خلق فرمود نور را خلق کرد از اول روز جمعه و در روز جمعه اول ماه رمضان و خلق نمود ظلمت را در روز چهارشنبه عاشورا در تفرده خویش یعنی روز دهم ماه محرم و قرار داد برای هر یک از این دو طریق و راه روشنی استغنی قال الله تعالى الحمد لله الذي خلق السموات والارض وجعل الظلمات والنور ثم الذين كفروا يربهم يعدلون حمد و ستایش پر خدا را است که بقدرت کامله خود بیافرید آسمانها را بدوین عمد و مدد و خلق نمود زمین را بدوین اصل و ماده و ایجاد فرمود نار یکمها و روشنائی را بدوینکه فرق میان جعل و خلق است که در خلق معنی تقدیر است و در جعل تضمین کانه قال قد السموات والارض وضمن فيه الظلمات والنور ولهذا احداث نور و ظلمت بجعل تعبیر شده تا تنبیه باشد بر آنکه نور و ظلمت قائم بنفس خود نیستند و جمع بودن ظلمات بجهت کثرت اسباب است که هیچ جنسی از اجناس نیست مگر آنکه اجرام از اظلمی است و ظل ان ظلمت است بخلاف نور که از جنس و احداث است که نار باشد و تقدیم ظلمات بر نور بجهت تقدیم ان است در خلقت چنانکه از قتاده روایت است که حقیقته اول ظلمت را فرید و بعد از آن نور را و هم چنان که اول در رخ را فرید و بعد از آن بهشت را فرید و نخست آسمانها خلق فرمود و بعد از آن زمین را و این ایه در قول مجوس است که گفتند خدا خالق است نور را و شیطان افریننده ظلمت است پس بجهت رد قول ایشان فرموده که نور و ظلمت هر دو مخلوق من میباشد و در نزد اکثر مراد از نور و ظلمت روز و شب است و گفته اند که ان علم و جهل است و از قتاده روایت است که مراد از جهل و نادانست و از بحر الحقایق نقل شده که بیافرید آسمان دل و زمین نفس را و پیدا کرد ظلمات نفوس را از صفات حیوانه و اخلاق شیطانه و ظاهر فرمود نور قلوب را از صفات ملکی و روحانی و اخلاق ربانی و افعال چهارم در عرش نشاز روز جمعه عاشورا محرم الحرام و بقوله بعد از زوال افتاب از روز حضرت احدث و بنشد به منت روح دمید در جسد ادم علیه السلام چنانچه در روضه الصفاء و ناسخ التواریخ است و در جزء اول نزهة المجالس نیز خلقت ادم را در این روز نوشته است و ابن اثیر از عبدالله بن سلام نقل نموده است که حقیقته در روز یکشنبه ابتداء نمود بافرینش عالم پس پسها را در روز یکشنبه و در شب افرید و کوهها را در شب ثابته را در سه شنبه و چهارشنبه خلق فرمود و آسمانها را در پنجشنبه و جمعه ایجاد فرمود و در ساعت آخر روز جمعه از افرینش عالم فارغ شد پس در آن ساعت ادم علیه السلام را خلق فرمود و آن ساعت همان ساعتی است که قیام قیامت در آن ساعت خواهد شد و اما آنچه خلقت ادم علیه السلام بطور تلخیص و تلخیص از کتب تفاسیر و تواریخ بدین شرح است که چون حق تعالی اراده فرمود

در تاریخ خلقت نور و ظلمت است

در تاریخ خلقت نور و ظلمت است

﴿رُوزِ عَاشُورَاءِ﴾

﴿(۲۱۹)﴾

عاشوراء
روز عاشر
مهرماه

عاشوراء
روز عاشر
مهرماه

ادم علیه السلام را خلق نماید و می فرمود بسوزمین که میخواهم از تو خلقی خلق کنم و بیا فریتم که بعضی از ایشان اطاعت
من کنند و برخی نافرمانی من خواهند نمود پس هر یک از ایشان که اطاعت کند مرا داخل بهشت نمایم و هر که نا
فرمانی من کند او را در آتش و زنج عذاب نمایم فَبَكَتِ الْأَرْضُ فَانْفَجَرَتْ مِنْهَا الْحَيَوْنَ إِلَى يَوْمِ الْفِتْنَةِ پس زمین
بگریه در آمد چشمهای آب را و ظاهر گشت نار و زقیامت و برآفت دیگر زمین بر خود بلرزید و از حق تعالی طلب
شفقت نمود و چون جبرئیل امین بنفرمان ربا لعالمین از سدره المنتهی به بیسط غمره رسید و دست تصرف
در آزر کرد که طینت ادم را از زمین بردارد زمین گفت اَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنْكَ پناه میبرم بنده از تو که از من در گذر
چه آنکه میباشد که از من شخصی بوجواید که بشود نافرمانی اقدام کند و بدان سَبَبُ مُعَذِّبَةٍ مُّعَذِّبَةٍ مَعْقُوبَةٍ و من
طاقت عذاب الهی و سخط پادشاهی او ندارم حضرت روح الامین بر عجز و بیچارگی زمین ترحم نموده برگشت و صورت
واقع را بدرگاه الهی معروض داشت پس میکائیل و اسرافیل بدان امر مامور گشتند و ایشان نیز همانند جبرئیل بنیل
مقتضوی باز آمدند پس عزرائیل مامور گشت و بر زمین آمد و استغاثه و سوگند زمین را بپند گرفت و گفت پرورد
گار من مرا امر کرده است از ارجل میا و در خواست تو را خوش بید و خواه بداید پس بکعبه خاله مختلف لالوان و لصفاء
از تمام روی زمین برگرفت و باسمان برد و چون بدرگاه پروردگار رسید حق تعالی با روحی فرمود که چون زمین
پناه بر دهن از تو چگونه بوی پناه ندادی عزرائیل گفت که من فرمان پروردگار را می تو را بر خود لازمتر و واجبتر دیدم از
ترحم خویش بر روح سبحانه و تعالی با و فرمود انت تصلح لبعض الارواح فسماء ملكا او ث تو را شایسته است
که قبض کنده ارواح بوده باشی برز که تو را ملک او ث نامیدم و قبض ارواح ادم و ذریات او را در قبضه تو
هادم عزرائیل از این سخن بگریه در آمد و عرض کرد الهی در میان بنی ادم اینها را و صفیاء خواهند بود و لا
محاله بدین سبب مرا دشمن دارند بار تعالی فرمود که من چندان مرض و علل بر بنی ادم گمارم که از شدت آن
ممن بعد او ث تو نیز رازند و از ایشان امری صادر نشود که سبب بخش تو گردد و بالجمله چون عزرائیل خاک
ادم را بیاورد و بار تعالی او را امر فرمود که چهاراب بیاورد و اب شیرین و اب شور و اب تلخ را بکند پدید پس امر فرمود
که آن ابها را در آن خاک بریزد پس اب شیرین را در خلق ادم قرار داد و اب شور را در چشمهای او را بکند پدید را
در بینی او را ب تلخ را در گوش او مقرر فرمود و از صحنه در پیغ نفل شد که در صباح روز یکشنبه دوم که در
هشتم ابتدای خلقت دنیا بود حق سبحانه ملکی را امر فرمود که طینت ادم را بکشد و اجزاء آن را با هم مخلوط نما
و خیمه را به او ناچهل سال بداند و پس از آن بار تعالی او را چوبه گردانید مانند لجن متغیر و ناچهل سال
بدان وصف بآیه بود پس از آن خشک گردانید مانند سفال کوزه گران و چهل سال نیز بدان صفت بود و چون
صد بیست سال از ابتداء تخمین طینت او در گذشت باملا آنکه فرمود رَاقِي خَالِقٍ بَشَرًا مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ

أَنَّا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ قَال
رَبَّنَا لَنُكَلِّمَكَ آيَةً
خَالِقِ الْآيَةِ مَرَّةً

﴿رُوزِ عَاشُورَاءِ﴾

﴿(۲۹۱)﴾

تو را ای آدم برای بن افریدم تو را که مرا بگانه بدانی و بمن ایمان آوری و مرا احد نمائی و عبادت کنی و چیزی را
 شراب من قرار ندهی پس در آنوقت بارتعالی فرمود سَبَقْتُ رَحْمَةً غَضِبَهُ و در دعا و ادا داشت که بِأَمْنٍ سَبَقْتُ
 رَحْمَةً غَضِبَهُ چه آنکه آدم علیه السلام سابقه عبادت در اقل حال مشمول غایت رحمت گشت و از حضرت صادق
 منقولست که چون حق تعالی آدم را افرید و روح در او دمید پیش از آنکه روح در تمام بدن او جاری شود
 چون روح بر آنوهای او رسید و بروایت دیگر چون روح بناف او رسید که زان و ساقهای او هنوز گل و خوار
 بر خیز نداشت بپشتار در آنوقت حق سبحانه و تعالی فرمود وَكَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا آری بسیار شتاب کننده
 است یعنی تعجیل دارد در انقلاب از حال به حال در تنفس منج از سلمان فارسی روایت کرده است که حق تعالی اول
 را دم را خلق فرمود که محل خواست است تا نیگردد که اعضاء دیگر او چگونه مخلوق میشود چون وقت نماز عصر رسید
 گفت اَللّهُمَّ عَجِّلْ خَلْقِي قَبْلَ غُرُوبِ الشَّمْسِ یا خدا یا تعجیل فرما با فریدن من پیش از آنکه افتاب فرو رود و عبد الله
 بن عباس گفته است که چون روح بناف آدم رسید خواست که باز نشیند نتوانست بپشتار فذلک قوله تع
 وَكَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا و در سوره مبارکه انبیاء فرمود است خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَجَلٍ افریده شده است
 ادعی ز شتاب و این غایت مبالغه است در لزوم عجله یعنی فرط استعجال و قلت ثانی او را سود بر وجهی است
 که گویند از شتاب مخلوق شده است و بر آن مطبوع گشته است کقولک خلق زید من الکرم و بالجمله چون روح
 در جوف آدم رسید از روی طعام کرد و بروایت دیگر چون روح در تمام بدن او دمید شد هائنا عت خوشه
 انگور پراگرفته تناول نمود و این اول حسی بود که از آدم ظاهر شد و در اخبار الدول گوید و کان اول شی
 اکلاه فی الجنة العنب اخر شی اکلاه قبل المخطه العنب اول چیزی را که آدم و حوا در بهشت تناول نمودند
 انگور بود و اخر چیزی که قبل از خوردن گندم تناول کردند نیز انگور بود و از عبد الله بن عباس نیز روایت شده است
 که رسول خدا ص فرمودند چون حق تعالی آدم را خلق کرد او را از خود باز داشت در آنحال آدم عطش کرد و خدا
 را احد نمود حق تعالی با و فرمود یا آدم محمد بنی تو عزی و جلالی لولا عبدان اربدان ان اخلاقهما فی اخر الزمان
 ما خلقتک ای آدم مرا احد نمود بفریت و جلال خودم قسم که اگر نبود بواسطه آن دو بند بر گزیده که در اخر الزمان
 میخواهم ایشان را خلق نمایم هر اینه تو را خاق نمیکردم آدم علیه السلام عرض کرد پروردگار ابقدر و منزلت که ایشان را در
 نزد تو هست مرا خبر ده از اسم ایشان خطاب رسید ای دم نظر کن بسوی عرش چون آدم نظر کرد دید دو سطر
 نور بر عرش نوشته است در سطر اول نوشته است لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ مُحَمَّدٌ نَبِيُّ الرَّحْمَةِ وَ عَلِيٌّ مِفْتَاحُ الْجَنَّةِ
 یعنی نیست خدا جز خدا که شریک و مثل ندارد و محمد ص پیغمبر رحمت است و علی علیه السلام کلید بهشت است
 و در سطر دوم نوشته است اَلَيْسَ عَلِيٌّ نَفْسِي ان ارحم من الالهة و اعدب من عاداتها قسم یاد کرده مریدان

عنه
 سوره یوسف
 آیه ۱۲

محقق فی الحقیقه
 محقق فی الحقیقه
 محقق فی الحقیقه

❦ (روز عاشورا) ❦

❦ (۲۹۲) ❦

مقدس خود که رحم نماید هر که را که با ایشان موالات و دوستی نماید و عذاب کند هر که را که با ایشان معاذات
 و دشمنی کند در کتاب حبیب السیر گوید که باتفاق اصحاب اخبار کینت آدم علیه السلام ابو محمد و ابو البشر است
 و لقب شریفش صفی الله و در بخارا الانوار از نوادر راوند نقل نموده است که حضرت رسول خدا ص فرمودند
 اهل الجنة است لم یکن الا ادم فانه یکنی بابی محمد توقیرا و تعظیما له از برای اهل بهشت کینتی نیست مگر
 برای آدم علیه السلام که او را بکینت ابو محمد خطاب کنند بجهت توقیر و تعظیم او و بر او است دیگر مکتبی شدن انجناب
 بابی محمد بجهت اظهار شرافت پیغمبر ماصلی الله علیه و آله است و در بخارا الانوار مسطور است که سید بن طاووس
 از صحف در پس نقل نموده است که چون حق تعالی آدم را آفرید با و فرمود ای آدم تو اول پیغمبران و مرسلین
 میباشی و فرزند تو محمد ص آخر پیغمبران و مرسل است و او اول کسبست که زمین گشوده میشود از او و مبعوث
 میشود در قیامت و اول کسی است که از اجامه می پوشانند و سوار میکنند و میآورند بسوی موقف قیامت
 و او اول شفاعت کننده است و اول کسبست که در بهشت را برای او بکشایند و اول کسبست که داخل بهشت
 میشود و تو را با او کینت نامیده اند و ابو محمدی فقال آدم علیه السلام الحمد لله الذی جعل من ذریئتی من فضله هذه
 الفضائل و سبقنی الی الجنة و لا احده پس آدم گفت که حمد و سپاس خداوند را که از ذریه من قرار داد که
 که فضیلت داده است او را باین فضایل و سبقت خواهد گرفت بر من بسو بهشت و من حسد نمبرم او را
 و بالجمله آدم علیه السلام اولین انسان و نخستین بشری است که اخصر نبوت بر سر نهاد و در بهشت درآمد و شریعت
 آنحضرت مشتمل بود بر خدا پرستی نماز و روزه و قربان و اجتناب خمر و گوشت خنزیر و کتاب انجناب بقول
 محتوی بود بر چهل صحیفه و بعضی بیست و یک صحیفه گفته اند و مضمون صحف سراسر حکمت طبعی بر معرفت
 منافع و مضار آرد و به کیفیت تخمیر جن و شیطا طین الی اخرها بآیات الیوم السابع و العشرین من شهر رمضان
 انشاء الله الرحمن رکاب اخبار الدول گوید که و کان آدم علیه السلام اجمل البریه و کان امره و اتمانت الی
 لولده بعد آدم علیه السلام بنک سهرت و بنک صورت ترین تمام خلق و بهریش بود و فرزند بعد او پشت و ریش
 در آورد و در جای دیگر انکاب گوید اول کسی که ریش در آورد و کلاه بر سر نهاد و نعلین بپا کرد
 شبت بن آدم بود و انجناب با فضل و اشبه واجب فرزندان آدم علیه السلام بود و بدانکه علماء اخبار در علت
 نهمیه آدم علیه السلام اختلاف کرده اند بعضی گفته اند آدم بالمد یعنی گندم گون و ابو البشر علیه السلام را برای آن
 آدم گویند که صاحب آدم بود یعنی گندم گون بود و با برای آنکه خاک وجودش از آدم زمین بود یعنی رو
 زمین و با آنکه صاحب آدم بوده است یعنی سزاوار امانت و با آنکه صاحب آدم بوده است بالفح یعنی الفت
 و سازگار و بعضی گفته اند که آدم از ادم است بفتح یعنی پوست سرخ و شیخ صدوق علیه السلام گفته اند که

بابی محمد است ابو محمد

بابی محمد است ابو محمد

(روز عاشورا)

(۲۹۳)

ادیم اسم زمین چهارم است چون آدم علیه السلام از آن مخلوق شد او را آدم گویند و از تعلبی نقل شده است که ان
 الراب بلان العربیة آدم خاك بزبان عربی آدم است و چون آدم از آن خلق شد او را آدم گویند و صاحب
 حبیب السیر از هذب الاسماء واللغات نقل نموده که نام همه پیغمبران عجمی است الا نام چهار پیغمبر از
 و صالح و شعیب و محمد صلوات الله علیهم و این مؤید قول کسانی است که گویند آدم عربی است و بعضی
 را عقیده آنست که آدم عجمی است مانند اذروشاخ و انرا اشفاق نیست و علامه مجلسی علیه الرحمه
 از عبد الله بن سلام روایت کرده است که او از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید که چرا آدم را از
 نامیدند فرمود برای آنکه از خاک روی زمین خلق شد پرسید که آدم از همه خاکها خلق شد یا از
 یک خاک فرمود که اگر از یک خاک خلق میشد مردم یکدیگر را نمیشناختند و همه بر یک صورت بودند
 پرسید که ایشان را در دنیا مثلی و مانند ای هست فرمود که خاک مثل ایشان است که در خاک سفید
 و سیاه و سرخ و سبز و رنگین و نیم رنگ و رنگ خاک و کبود هست و در آن شهرن و شوره زار و هموار
 و ناهموار و نرم و سخت هست پس باین سبب در میان مردم نرم و درشت و سفید و سیاه و زرد و سرخ و
 و نیم رنگ هست برنگهای خاک پرسید که آدم از حواء بهم رسید است یا حواء از آدم فرمود بلکه حواء از خلق
 کردند از آدم و اگر آدم از او خلق میشد طلاق بدست زنان می بود و بدست مردان نبود پرسید که از
 کل آدم خلق شد یا از بعضی او فرمود از بعضی او و اگر از کل او خلق میشد در قصاص حکم مردان و زنان یک
 پرسید که از ظاهر آدم خلق شد یا از باطن او فرمود از باطن او و اگر از ظاهر او خلق میشد هر اینه زنان به حواء
 میگشتند چنانکه مردان میگردند پس باین سبب لازم شده است که زنان خود را مستور گردانند پرسید که از
 جانب راست آدم خلق شد یا از جانب چپ فرمود از جانب چپ و اگر از جانب راست خلق میشد هر اینه مردان
 در میراث با هم مساوی بودند و چون از جانب چپ او مخلوق شد زن یکسوم از میراث میبرد و مرد دو سهم و سه
 دوزن برابر یکدیگر است پرسید از کجا او خلق شد فرمود از طینتی که ز یاد امد از دنده های پلوی چپ او و
 مکشوف باد که در روز خلقت آدم اختلاف بین ارباب سیر و تواریخ و آنچه بنظر این اخضر رسیده هفت قول
 است (۱) در ساعت شش از روز جمعه عاشور محرم کاذر ناه (۲) روز بیست و ششم ربيع الاول چنانکه در وقت
 الشهر و در چند بیست (۳) در ساعت آخر روز جمعه نهم ماه رمضان چنانکه در جزء اول نزلة المجالس است (۴)
 در ساعت آخر روز جمعه بیست و هشتم از چنانکه در اخبار الدول از عالم التزیل نقل نموده (۵) در حق
 القلوب مسطور است که در صباح روز یکشنبه دوم که روز هشتم ابتدای خلقت دنیا بود و حق تعالی ملک
 را امر فرمود که طینت آدم را بخر کند و بعضی را به بعضی مخلوط گرداند پس خیمه های او را با چهل سال بدانحال

نویسنده و تصحیح
 محمد باقر خراسانی

تصحیح
 محمد باقر خراسانی

﴿(روز عاشورا)﴾

﴿(۳۹۵)﴾

سجده ملائکه
بنمایان

از سجده کنندگان مرادم و در سوره بنی اسرائیل فرموده است فَسَجَدُوا لِلْإِبْلِيسَ قَالَ أَأَسْجُدُ لِمَنْ مَلَكَتْ
طِينًا پس سجده کردند همه فرشتگان مگر ابلیس که سجده نکرد و چون حق تعالی باو فرمود چنان سجده نکردی از
و کاستن کار و انکار گفت که ای ابی سجده کنم که این که افرید او را از گل و در سوره هفتم فرموده وَإِذْ قُلْنَا
لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ أَفَتَتَّخِذُونَهُ
وَرِثَةً أُولَئِكَ مِنْ دُونِ وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا و بار کن و قی را که گفتیم مرفرشتگان
که سجده کنند و ابی سجده کردند همه ملائکه مگر ابلیس که بود از جن بنی از قوم بنی جان پس بیرون رفت
از فرمان پروردگار خود ایابا فراموش کرد شما او را و فرزندانش او را و نشان بغیر من که افریدگار شما هم
حال آنکه ابلیس و ذریه او و نشان شما نیستند و دشمنان شما بندگان بدید هستند از خداوندان براه
ستمکاران بدانکه اجماع جمیع مسلمانان است که سجده ملائکه مرادم و ابی سجده عبادت و پرستیدن نبوده چنانکه
سجده عبادت برای غیر خدا کفر و شرک است و در حقیقت این سجده پنج قول است اول آنکه این سجده از برای خدا
بود و آدم قبله بود چنانکه مردم رو بکعبه بنمایند و خدا را سجده میکنند و در اخبار الدول گوید معنی سجده
با این عبادت که معنی سجود هم آنهم اقرأ لآدم انه اخبره ان الله تعالى منهم یعنی سجده ملائکه مرادم را بدین معنی
بود که ایشان اقرار و اعتراف نمودند که آدم بیکتر و گرامتر است نزد خدا تعالی از ما هستیم نیز در انکشاف بطور است
که بعضی گفته اند که سجود ملائکه مرادم و ابی سجده تعظیم و تبحر بوده است نه سجده نماز و عبادت و ان ابناء و
امناء و گداشتن دست است بر سینه چهارم آنکه مراد از سجود انقیاد و خضوع و طاعت است نه سجده متعارف
و اگر چه این معنی بحسب لغه محتملست اما ظاهر اخبار بسیار بلکه تصریح بعضی از آن شهادت برخلاف آن میباشد
پنجم آنکه سجده حقیقی بود برای تکریم و تعظیم آدم و فی الحقیقه عبادت خدا بود چون بامر او واقع شد و ظاهر اکثر
اخبار اینست بر ظاهر شد که سجده از برای غیر خدا بقصد عبادت کفر است و بقصد تعظیم بدون امر او فسق است و
محتملست که سجده تبحر در ام سابقه مجوز بوده و در این امت حرام شده باشد و احادیث بسیار در نهی از سجده برای
غیر خدا وارد است در حدیث معتبر منقولست که از حضرت صادق علیه السلام سوال کردند که ای ابی سجده کرد
برای غیر خدا فرمودند نه عرض کرد پس چگونه خدا امر کرد ملائکه را ابی سجده آدم فرمود من سجده بامر الله فقد
سجد لله هر که بامر خدا سجده کند برای خدا سجده کرده است پس سجده ملائکه برای خدا بوده چون بامر او واقع شد
و در حدیث دیگر از حضرت امام علی النقی علیه السلام منقولست که فرمود سجود ملائکه برای آدم نبود بلکه فرمانبردار
خدا بود و محبتی بود از ایشان نسبت بآدم و احادیث بسیار وارد شده است بر اینکه آدم سجود ملائکه ننشد
مگر برای تعظیم و تکریم سجده و ابی سجده از حضرت علی بن الحسین علیه السلام منقولست که فرمود خبر داد مرا پدرم از پدرش که رسول

سجده ملائکه
بنمایان

(روز عاشورا)

(۲۹۶)

فرمودند در وقتی که خداوند عالم اشباح را از بالا به عرش بهشت آدم فرستاد و آدم را در نور عظیمی
 بهشت او ساطع است عرض کرد پروردگار این انوار چیست حق سبحانه و تعالی فرمود این انوار اشباح هستند که
 بهترین بقعه های عرش نقل کرده ام ایشان را بهشت تو و لذت امرت الملائكة بالتجود لك از كنت و عالى لك
 الاشباح و این سبب فرمود ملائكة را که تو را سجده کنند زیرا که تو ظرف این اشباح بودی و بسند معتبر حضرت
 امام رضا علیه منقولست که رسول خدا فرمود بدو سبب که حق تعالی فضیلت داده است پیغمبران مرسل را ملائكة و نور
 و فضیلت داده است مرا بر جمیع پیغمبران مرسل و فضیلت داده است بعد از من علی و امامان از ذریه او را پس فرمود
 ان الله تبارك و تعالی خلق آدم فاودعنا صلبه امر الملائكة بالتجود له تعظيما و اکراما لئلا بدو سبب که حضرت
 حق تعالی خلق کرد آدم را پس ما را با امانت سپرد در پشت او و امر کرد ملائكة را بسجده او برای تعظیم و اکرام و آنچه
 ایشان برای خدا عبادت و بندگی بود و برای آدم اکرام و اطاعت بود برای اینکه مادر صلب او بود هر کفایت لا
 تكون افضل من الملائكة و قد سجدوا لآدم کلهم اجمعون پس چگونه ما از ملائكة بهتر نباشیم و حال آنکه همه ملائكة
 سجده کردند و آدم را و از حضرت سید الشهداء صلوات الله علیه منقولست که چون حق تعالی آدم را خلق فرمود
 نام همه چیز را با او موخت و انوار محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین را در پشت او قرار داد پس انوار ایشان روئی
 میداد در جمیع افاق اسماها و حجب بهشت و کرسی و عرش پس امر کرد خدا ملائكة را بسجود آدم برای تعظیم او و برای
 اینکه فضیلت داده است و را با اینکه گردانیده است او را ظرف این اشباح که انوارشان جمیع افاق را گرفته است
 فسجدوا لآدم ابلیس ابی ان يتواضع لجلال عظمة الله وان يتواضع لآدم و ان اهل البيت و قد تواضعت لها
 الملائكة کلها پس ملائكة همگی سجده کردند مگر ابلیس که ابا نمود از اینکه تواضع کند از برای جلال عظم خدا
 و اینکه تواضع کند برای انوار ما اهل بیت و حال آنکه تواضع کردند برای انوار ما جمیع ملائكة پس شیطان تکبر
 و ترفع نمود و کان بابا به ذلك و تکبره من الکافرین و گردید بسبب ابوتش از کافرین پس غلط و خطای ابلیس
 معلوم و مکشوف گردید زمانیکه حق سبحانه و تعالی با و فرمود ما منعک الا ننجدک از امرت که چه چیز باز داشت
 تو را که سجده نکردی آدم را از ما اینکه امر کردم تو را بسجده او گفت انا خیر منه خلقتنی من نار و خلقتنه من طین
 من بهترم از او و بجهت اینکه افرید مرا از آتش و خلق نمودی او را از گل و حاصل معنی آنست که من از آدم بهترم
 اینکه مرا از اشراف عناصر افرید که آن جوهر لطیف علوی نورانی است و آدم را از اخص عناصر خلق کردی که آن
 جسم کثیف سفلی ظلماتی است پس روحانی لطیف چرا فرمایان جسمانی کثیف برد و او را بسجده کند ابلیس نظر بظاهر
 آدم داشت و از باطن او غافل بود صورتش را و پرانه دید اما ندانست که انوار الهی و گنج اسرار پادشاهی در این خزانه
 مدفون است و خطای شیطان در این بود که فضیلت را باعتبار محض ملاحظه کرد و اگر باعتبار فاعل که بنما

نور
 می باشد
 ما پیغمبران
 حق تعالی
 بر جمیع
 انوار

نور
 تحقیق
 خطای شیطان

﴿رُوزِ عَاشُورَاءِ﴾

﴿(۲۹۷)﴾

خلف بیک عبارت از آن و به نسبت حقیقت که نفخه من روحی، اشارت بان ملحوظ داشته زانکه
 که خیریت و فضیلت آدم راست نه اورا و نیز قیاس آورد و فضیلت آتش برخاک مستقیم نبود زیرا که آتش خاکی
 است و هر چه بد دهند نیست گرداند و خاک این است هر چه باور دهند نگاه میدارد و این از خاکی بهتر است
 و دیگر آنکه آتش متکبر است و خاک متواضع و تواضع از تکبر بیکوتر است و دیگر آنکه خاک نقش پذیر است و
 لهذا آدم نقش معرفت پذیرفت کما قال عز وجل کتب فی قلوبهم الايمان و آتاهم فی نفسهم سوزان چنانکه نقش معرفت
 ابلیس را بوخت کما قال عز من قائل ففحق عن امر ربیه و در جمع ایشان آورده که تعلیمی که امام صاحب حدیث است
 از ابن عباس روایت کرده است که اول من قاس ابلیس فخطا القیاس من قاس الدین بشی من رأیه قرنه الله مع ابلیس
 اول کسیکه قیاس کرد و خطا کرد ابلیس بود پس هر که قیاس کند در دین حق تعالی او را قرین ابلیس گرداند و از این
 سبب نقل است که اول من قاس ابلیس ما عبد الشمس و القمر الا بالمقائیس اول کسیکه قیاس کرد ابلیس بود و انما
 و ماه پر سپید نشد مگر قیاس و نیز در کتاب مطبوع است که وجه شبهه بر شیطان ظن او بود باینکه آتش شرف
 است از خاک پس جایز نیست که فاضل بجد مفضول کند و این معنی خطا است زیرا که سجده آدم تابع علم الهی است
 بمصالح عباد و بعضی دیگر گفته اند که خاک برتر است از آتش زیرا که اکثر منافع خلق در او است و مستقر ایشان
 است و معائن خلق در او است و انواع و اقسام ازیان ایشان در او است و خیریت با اعتبار خیر غالب است
 و علامه مجلسی علیه الرحمة در کتاب حیوة القلوب فرموده است که ابلیس بر نیل پس در این قیاس انواع خطایا
 کرد اول آنکه منشأ تفضیل را شرافت اصل قرار داد و این معلوم نیست دوم آنکه اصل جسد را معیار شرافت
 قرار داده و حال آنکه مدار فضایل و کمالات روح است و روح مقدس آدم با نور معرفت و علم و محبت و
 سایر کمالات از آن بود زیرا که نور چیزی را میگویند که منشأ ظهور اشیاء باشد لهذا جناب مقدس سبحانی را
 که مبدأ وجود ظهور جمیع اشیاء است نور الانوار میگویند و علم چون باعث ظهور اشیاء بر نفس میگردد از انوار
 گویند و همچنین سایر کمالات چون سبب مبارظهور ان شخص میگردد که بآنها متصف است و مبدأ اثرهای خیر
 میگردد آنها را انوار میگویند و نور آتش نور است از همه بی ثبات تر و ناقص تر و انتفاع ان موقوف بر مرئی و محسوس
 و بینا بودن احساس کننده و ان اجزای که بآنها متبینه باید شود نا نور میخشد و بروری منفی خاموش گردد و ان
 ان بجز از خاک کثرتی نمی مانند پس در این احادیث شریفه اشارت بر این جهت امین از نور آدم بر نور نار است آنکه
 آتش را شرف از خاک زانکه این نیز عین خطا بود زیرا که جمیع کمالات و خیرات از جانب مبدأ قباض فائض
 میگردد و هر چند شکستگی و عجز در مواد ممکنه بیشتر باشد بیشتر قابل افاضه خیر خواهد بود و چون آتش
 باندک نوری که باو عطا شده است سر کشی بلند پروازی و سوختن و گداختن آغاز کرد و او را بروری بر

نیکو خلقی
 نیکو خلقی

نیکو خلقی
 نیکو خلقی

(روز عاشوراء)

(۲۹۱)

خاکستری مذلت نشاندند و دوسر کشتی که بان غر که بمطر و دازل و ابد گردانیدند و خاک چون در مقام کشتی
و خاکسار برآمد و پائمال هر نیک و بد گردید حق تعالی او را محل رحمتها و صور و معنوی گردانید هر گل و
لاله و گاه را از او روپانید و هر دانه و طعام و گاهی که در آن لذت و منفعتی بود از او بوجود آورد و او را
منشأ خلقت انسان که اشرف بیگان است گردانید و او را بعقل نورانی و روح اسمانی و قلب رحمانی مزین گردانید
و قابلیت ترقیات نامناهی در او ممکن ساخت تا آنکه او را از افلاک رفیع و اجرام نوره اشرف گردانید و
خاک زمین را برش برین بالا برد و محرم اسرار الهی و جلوس محفل بی مع الله گردانید و سلطان ممالک و جود را
با و مفوض داشت کلید خزان علوم و مهوات و ارضین را در کف او نهاد پس ایش بسر کشتی خاک بر سر شد و خاک
بفروتنی ملائکه را مجبور و رهبر شد و در این مقام سخن بسیار است و مجال تنک لهذا بهمین مقدار اقتضا و نمو
و رجوع بنقل احادیث بمناهی بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقول است که اول بقعه که خدا
بر روی آن عبادت کردند دشت کوفه بود که بنحیف اشرف باشد چون خدای امر کرد ملائکه را که ادم را سجده کنند و
انجا سجده کردند و در حدیث دیگر از حضرت صادق علیه منقول است که اول کفری که بخدا آوردند وقتی بود که خدا
ادم را خلق فرمود شیطان کافر شد که امر خدا را رد نمود و اول حدیثی که در زمین بردند حدیثی که قایل بود بر هابیل
و اول حرمی که بکار بردند حرم ادم بود که با و نور نعمت های بهشت از شجره منهته تناول کرد پس حرم او را از بهشت
بیرون کرد **واقع ششم** در این روز حق سبحانه و تعالی امر البشر خوا را خلق فرمود چنانکه در کتاب بدایع
الکلام گوید که ایما دادم و حواء هر دو در یک روز بود و در جن اول زوجه الیها خلق خوا را در این روز نوشته است
و بعضی گفته اند که یکروز بعد از خلقت ادم حقیقاً خوا را آفرید و در اخباری خلقت ادم را در روز اول ماه
و خلقت خوا را در روز و ماه مرقوم داشته و العلم عند الله قال الله تعالی یا ایها الناس اتقوا ربکم الذ خلقکم من
نفس واحدة و خلق منها زوجها ابگره بن آدم بر سپید از عذاب و عقاب پروردگار خود و برهنید از معصیت
خدا و مخالفت او انچنان خدا بیکیه بقدرت کامله خود آفرید شما را از یکن که ادم علیه است و آفرید از او جن
او را که خوا است و ثابت و احدی باعتبار لفظ نفس است که مؤنث سماعی است و همچنین ارجاع ضمیر با و بدانکه
در بعضی اخبار وارد شده است که حقیقاً خوا را از باقی ماندن لطیف ادم آفرید و اکثر مفسرین و مورخین بر آنند
که چون حقیقاً ادم را آفرید و او را در بهشت جای داد با اینکه در بهشت حوزان و غلمان نیک سرشت بودند
ادم بواسطه آنکه جنسیت با آنها نداشت چندان با ایشان الفت نمیگرفت و از حقیقاً انیس از جنس خود طایبید
حق سبحانه و تعالی خوابی گران بر او گذاشت و جبرئیل را امر فرمود تا از هلو و چپ او استخوانی کشید و خوا را از آن
استخوان آفرید و ظاهر و خلق منها زوجها زال است بر این و مقویه انت قول حضرت رسالت که فرمود

حکایتی
از
تاریخ
و
تفسیر

نوشته
است
از
محققان
و
مفسران

(روز عاشورا)

(۲۹۹)

خَلَقْتُ الْمَرْءَ مِنْ ضَلَعٍ اَنْ اَقْبَهَا كَثُرَ قَرَابَتُهَا وَفِيهَا عِوَجٌ اسْتَمَعْتُ بِهَا بَعْنِي زَيْنًا اسْتَحْوَانُ كَيْ خَلَقْتُ شَيْئًا
اِذَا خَوَّاهُ رَأْسُ كَنِيٍّ اَوْ رَامِشْكَند وَاِذَا كُنِيَ اَوْ بَارَزَ وَاِذَا مَدَّ رَاكِنَا اِذَا وَضَعُ يَدَيْهِ وَنَزَلَ مُوْبِدًا اِنَّ اسْتَثْبَاتِ
حَضَرَ امير المؤمنين عَلَيْهِ السَّلَامُ كَدَرِ قَصَّةِ نَحْتِي مَشْكَلٌ رَحِمَ دَر بَارَهُ اَوْ فَرَمُودَ كَدَرِ دَنَدَهَائِهِ مَرْدَانِ نَاقِصَاتِ دَنَدَهَائِهِ زَانِ
تَمَامٌ وَتَفْصِيلُ اِنْ بِطَرِيقِهِ كَدَرِ كِتَابِ سَبِيلَةِ الْمَعَادِ وَذَرْبَةِ الْعِبَادِ مَسْطُورَاتِ اِنَّ كَدَرِ شَيْخِ صِدْقٍ عَالِمِ الرَّحْمَةِ
دَر بَابِ مِهْرَاتِ اَزْكَابِ هَذِهِ دَر مَن لَّا يَحْضُرُهُ الْفَقِيهَةُ فَرَمُودَهُ اسْتَثْبَاتِ رَوَايَتِ شَدَّ اسْتَثْبَاتِ كَدَرِ دَرِ شَرْحِ قَاضِي دَرِ مَجْلِسِ
قَضَاوَتِ خُودِ نَشْنَبَةُ بُودَ كَدَرِ نَاكَاهِ زَيْنِ وَارْدِ شَدَّ وَكَلَّمَ اِي قَاضِي حَكَمِ كُنِ مَبَانِ مَن وَخَصَمِ مَن شَرْحِ كَلَّمَ خَصَمِ تَوَكَّلِ
كَلَّمَ تَوَكَّلِ شَرْحِ كَلَّمَ ظَلَمِي كَبَرِ تَوَكَّلِ اسْتَثْبَاتِ چَيْتِ كَلَّمَ اِنَّ لِي مَالِ الرِّجَالِ وَمَالِ النِّسَاءِ بَعْنِي اَللَّهُ مَرَّةً دَاوَرِ مَرِّمِ
فَرَجِ زَانِ شَرْحِ كَلَّمَ كَدَرِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَرِ مَثَلِ تَوْحَكَمِ مَجْلِ بُولِ مِيكَندَ بَعْنِي اِذَا اَلْتَ مَرَّةً بُولِ كَنِيٍّ مَرَّةً وَاِذَا فَرَجِ بُولِ
كَنِيٍّ زَيْنِ كَلَّمَ قَايَةَ اَبُولِ لَهَا جَبِيحًا اَزْهَرِ دَرِ بُولِ مِيكَندَ وَبَكَدَ نَعْمَ اِي اِسْتَدَ قَاضِي كَلَّمَ وَاللَّهُ مَا سَمِعْتُ
اَعْجَبَ مَن هَذَا قَسَمِ بَعْدَ كَدَرِ عَجَبِ اَزْ اِيْنِ وَاقَعَةُ نَشْنَبَةُ اَمِ اَزْ اِيْنِ كَلَّمَ عَجَبِ اَزْ اِيْنِ دَاوَرِ كَلَّمَ كَدَامِ اسْتَثْبَاتِ اَزْ اِيْنِ
كَلَّمَ جَامِعَةُ زَوْجِي فَوَلَدْتُ مِيْنَهُ وَجَامِعَةُ جَارِيَةٍ فَوَلَدْتُ مِيْنَهُ شَوْهَرِ مَن بَا مَن زَرْدِي كَرَمِ مَن اَزْ اَوَابَتِنِ شَدَّ
وَفَرَزْدَا اَوَرْدَمِ مَن بَا كَنِيٍّ خُودِ جَامِعَتِ كُورَمِ پَسِ اَوَا مَن اَلْبَتَنِ شَدَّ وَفَرَزْدِي اَوَرْدَمِ چُونِ شَرْحِ قَاضِي اِيْنِ
قَضِيَّةِ رَا شَدَّ دَسْتُ بَرِ دَسْتُ خُودِ زَرْدِ اَوَا رُو تَجَبَّ بَعْدَ حَلَالِ مَشْكَلاتِ عَلِيٍّ بِنَا بَطَالِبِ رَسِيدِ وَغَرَضِ كَرَمِ
لَقَدْ وَرَدَ عَلَيَّ شَيْءٌ مَا سَمِعْتُ بِاَعْجَبَ مِيْنَهُ چَيزِهِ بَرِ مَن وَارْدِ شَدَّ اسْتَثْبَاتِ كَدَرِ عَجَبِ اَزْ اِيْنِ نَشْنَبَةُ اَمِ پَسِ قَضِيَّةِ اَزْ اِيْنِ
بِرَايِ اَلْخَضِرَتِ بَيَانِ كَرَمِ حَضَرَ اَزْ اِيْنِ زَيْنِ سَوَالِ كَرَمِ كَلَّمَ چَيزِ اِسْتَثْبَاتِ كَدَرِ شَرْحِ مِيكَوِيْدَ حَضَرَ فَرَمُودَ شَوْهَرِ تَوَكَّلِ
عَرَضِ كَرَمِ فُلَانِ شَخْصِ اَوَا حَاضِرِ سَاخَنَدَ بَا وَفَرَمُودَ اَتَعَرَّفُ هَذِهِ اَبَا اِيْنِ زَيْنِ اَمِ شَنَاسَةِ كَلَّمَ بَلِيٍّ وَجَهَ مَن اِسْتَثْبَاتِ
پَسِ اَزْ حَكَايَتِ اَزْ اِيْنِ جَوَابِ شَدَّ تَصَدَّقَ بَقِيٍّ وَحَضَرَ فَرَمُودَ لَآنْتَ اَجْرُ مَن اَلْاَسَدِ حَتَّ تَقَدَّمَ عَلَيَّهَا هَذَا اَلْحَالِ
تَوَا اَجْرُ نَتِ اَزْ شَرْحِ بَيْتِ اِسْتَثْبَاتِ كَدَرِ بَا چَيزِ اِيْنِ خَالِ بَا اِيْنِ زَيْنِ زَرْدِي مِيكَنِي پَسِ قَبْرِ اَوَا فَرَمُودَ كَدَرِ اِيْنِ زَيْنِ اَبَا زَيْنِ دِيْكَرِ نَحَا
دَاخِلِ نَمَانَا دَنَدَهَائِهِ اَوَا اَبَشَرِ شَوْهَرِ شَرْحِ كَرَمِ بَا امير المؤمنين لَّا اَمْنُ عَلَيَّهَا رَجُلًا وَلَا اَمْنُ عَلَيَّهَا امْرَأَةٌ مَن
اِيْمَنُ نَيْبَتِ كَدَرِ زَيْنِ بَا اَوَا اَبَشَرِ كَدَرِ مَبَادِ بَا اَوَا دَسْتُ دَر اَزَمِ كَنَدَ وَهَمِ اِيْمَنُ نَيْبَتِ كَدَرِ مَرَّةً بَا اَوَا اَبَشَرِ كَدَرِ شَايِدَ بَا اَوَا دَر اَمِيرِ
حَضَرَ اَمْرُ فَرَمُودَ دَنَدَ كَدَرِ شَخْصِ اَزْ صَلَاحِ كَوْنِهِ كَدَرِ اَوَا دَر اَبَا اَوَا نَحْتِي مِيكَفَتَنَدَ وَخَصْمَةُ اَوَا كَشَدَ بُوَدَ حَاضِرِ فَرَمُودَ دَنَدَ كَدَرِ حَضَرَ
اَوَا مَعْتَمِدِ مَبْدَانَتِ وَطَبْنِ بُوَدِ پَسِ بَا وَفَرَمُودَ كَدَرِ اِيْنِ زَيْنِ اَبَا خَانَةِ بَرْدِهِ وَبَرَهَنَدَ اشْ كُنِ وَاَوَا اَمْرُ كُنِ كَدَرِ لَنَكِي بَرَبِنَدَ
اَنكَاهِ اسْتَخَوَاهُ اِيْ هَلَوِيٍّ اَوَا اَشْمَارِهِ كُنِ دِيْ اَشْمَارِهِ كَرْدَنُ اسْتَخَوَانِ دَرِ طَرَفِ رَأْسِ اَوَا وَهَشْتِ اسْتَخَوَانِ دَرِ هَلَوِيٍّ
چَيزِ بُوَدَ حَضَرَ اَمْرُ فَرَمُودَ اَوَا اَبَا خَانَةِ مَرْدَانِ پُوشَانَدَ وَكَلَاهِ بَرِ سَرِ وَنَعْلِيْنِ دَرِ پَا پَسِ كَنَدَ وَاَوَا اَمْلَحِي فَرَمُودَ بَرِ
شَوْهَرِ شَرْحِ كَرَمِ دَخْتَرِ عَمِّ مَرَا كَدَرِ اَزْ مَن فَرَزْدَا دَرِ اَمْلَحِي بَرِ اَنَشِ كَرَمِ حَضَرَ فَرَمُودَ اَتَا حَكَمَتِ فَيَا هَا بِحَكَمِ اَللَّهُ تَعَالَى

نسخه خطی
کتابخانه
مخطوطات
کتابخانه
مخطوطات

نسخه خطی
کتابخانه
مخطوطات
کتابخانه
مخطوطات

﴿رُؤُوسُ الْغَائِثِ﴾

﴿(۳۰۰)﴾

إِنَّ اللَّهَ بَارَكَ وَتَعَالَى خَلَقَ حَوَاءَ مِنْ ضَلْعِ آدَمَ الْأَيْسَرِ الْأَفْصَى اضْطِلَاعَ النِّسَاءِ تَمَامَ مِنْ دُرِّ بَارَةِ ابْنِ زَيْنِ حَكَمٍ
نَمُودِم بِحَكَمِ خُدا ز پرا که خدا بتعالی خلق فرمود حواء را از دنده های پائین از اضلاع پهلوی چپ حضرت آدم و دنده های
مردان ناقص است و دنده های زنان تمام است و بسند خبر بر علیه الرحمۃ نیز این قصه را در انوار نعمانیه از محمد بن
قیس از حضرت باقر علیه السلام نقل نموده است و از کتاب غایة المطلوب بن قصه را به ذکر شرح نقل کرده اند و از آن
قصا با به عجیبه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام شمرده اند و قصه الخنثی نامیده اند و آن چنین است که مرده خدمت حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام عرض کرد اِنَّی تَزَوَّجْتُ امْرَءَةً وَامْرَأَتُهَا جَارِیَةٌ وَوُطِّئْتُ الْمَرْءَةَ الْجَارِیَةَ بَعْنِ زَنِّی کَرَفَنَامُ وَکُنْتُ
بِمَهْرٍ اَوْ زَادَهُ امٌّ مِنْ بَنَاتِ زَنِّی زَدِیَ کَرَمٌ وَانْ زَنِّی بَا آن کنیز حضرت باقر فرمود تو از شهر حرمی تر می و بعد فرمود
ایا از زن جنس میشود یا محمل گفت هم جنس میشود و هم منی می بیند فرمود از کدام فرجش بول میکند گفت از هر
دو فرمود از کدام بک بیشتر می آید عرض کرد از هر دو بیک مقدار فرمود از کدام بک زود تر قطع میشود گفت از
هر دو بیک دفعه قطع میشود پس امر فرمود قبر مرد غاری دیگر را که بروند و استخوان های پهلوی او را بشمرند پس
چون دنده های او را شماره کردند از جانب چپ ناقص بود امر فرمود سرش را بشمارند و کلاه بر سرش گذارند و بمرد
ملحق فرمود جمعی از سبیلان پرسیدند فرمود ان الله تبارک و تعالی خلق آدم و حواء فی الجنة شکلی الیه الوحشة
فخلق له حواء من ضلعه القصیر من الايسر فآدم ناقص الضلع من الايسر كذلك الرجال من اولاده والمرءة كاملة
من الجانبین چون حقیقتا خلق فرمود آدم را تنها بود در بهشت و از تنهایی شکایت نمود بخدا پس حق سبحانه و
تعالی حواء را از دنده قصیر پهلوی چپ آدم علیه السلام خلق فرمود پس آدم و فرزندانش ذکورا و ناقصا ضلع میباشند
واضلاع زنان از دو جانب کامل است و قبل ان الرجل یحب زوجة اکثر من باقی اهلله لانها مخلوق من نفسیه
و گفته شده است که مرد و زوجه خود را که از شایو خویشان بیشتر دوست دارد از جهت آنست که زن از اجزای جسد
او خلق شده است و بعضی این مطلب را انکار کرده اند و گفته اند اگر چنین باشد لازمه اش این است که آدم علیه السلام
با بعضی اعضاء خود جماع کرده باشد و گفته اند کثر بودن استخوان دنده مرد از زن حکمش معلوم نیست
و شیخ صدوق قدس الله نفسه در تحقیق این مطلب فرموده است اخباری که دلالت دارد بر اینکه حواء از
ضلع چپ آدم خلق شده است صحیح است و معنای آن این است که از گلی که از ضلع ایسر آدم زیاد آمده بود خلق
شد و در جلای دیگر فرموده است که حواء مخلوق شده است از زیاده ای گلی که آدم از آن خلق شده است و آن گل باقی
ضلع ایسر آدم بود پس حواء از آن گل خلق شد و هرگاه چنان باشد که جهال میگویند که از ضلع ایسر آدم خلق
شده است اهل تشیع را خواهد رسید که بگویند آدم با بعضی خودش جماع میکرد و هکذا خلق الله النخله من
فضله طینه آدم و كذلك الحمار فلو كان ذلك كله ماخوذاً من جسده بعد اكمال خلقه لما جاز ان ينحدر حواء

فان فی خلق حواء
قصه عجیبه
و در طبعها

فان فی خلق حواء
قصه عجیبه
و در طبعها

* (دور عاشورا) *

* (۳۰۲) *

خالک را گرفت بدست خود ادم را از آن خلق فرمود پس آن خالک را با ادم حوّا را از آن افرید و احادیثی که در سابق ذکر شد با بعضی از احادیث دیگر که ذکر نکردیم دلالت میکند بر اینکه حوّا از دند پهلوی ادم خلق شده است و مشهور بین علماء مفسرین و مورّخین نیز چنین است و استدلال کرده اند باینکه کریمه که در پیش گذشت که حق سبحانه و تعالی فرموده است خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ گفته اند که اگر حوّا از ادم خلق نشده باشد از دو نفس خواهند بود و گویند و خلق منها از وجهان دلالت دارد که حوّا از ادم خلق شده است و علامه مجلسی قدس سره در تحقیق و بیان این مطلب فرموده است که اکثر علماء امامیه و جمیع از علماء عامه را اعتقاد آن است که حوّا از جزء ادم خلق شده است و خبری دارد کرده اند که ضعیف است و از اول این کریمه که حقیقاً فرموده است خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ بچند وجه میتوان جواب گفت اول آنکه ممکن است که مراد این باشد که شمار از یک پدر خلق کرده است و این منافات ندارد با اینکه مادر در خلقت باشد و قول آنکه ممکن است که من ابتدای باشد یعنی ابتداء از یک نفس کرد در خلقت شما یعنی اول را افرید و اما اخرا به که فرموده است وخلق منها از وجهان میتوان گفت که مراد این باشد که از جنس و نوع آن نفس حیث از خلق نمود چنانچه در جای دیگر فرموده است که وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا یعنی و از آیات او است که افرید برای شما از نفسهای شما جنسهای یعنی از نوع و جنس شما جنسهای شما را خلق نمود و هم ممکن است که من تعلیلی باشد یعنی از برای آن نفس حیث از خلق نمود و این اقوالی واضح است و از قول علامه دورتر است و احادیثی که در این باب وارد شده است که حوّا از ضلع ادم خلق شده است یا محجول برقیقه است و یا مراد این است که از طینت ضلعی از ضلع ادم خلق شده است پس بر وایت عامه حوّا را از برای این خوانا میدانند که از استخوان دند حی خلق شده است و بعضی را عقیده است که چون حوّا مادر هر حی بوده و از حوّا نام نهادند و از عبد الله بن سلام نقل است که از رسول خدا پرسیدم که ادم از همه خاکها خلق شده با از یک خالک فرمود که اگر از یک خالک خلق میشد یکدیگر را نمیشناختند الخ و تمام این خبر در ص ۳۰۲ در ضمن واقعه چهارم گذشت **فَلْيَطَّلِعْ ثُمَّ** **وَاقِعٌ هَفْتُمِ** بموجب مسطورات کتاب بدایع الکلام و نزّهة المجالس در این روز عقد مزاجت واقع شد بین ادم و حوّا علیهما السلام مورّخین آگاه و مفسرین فضیلت پناه چنین ثبت و ضبط نموده اند که حق سبحانه و تعالی حوّا را نیز بصورت ادم افرید و او در حسن و جمال مانند ادم بود اما پوست بدنش رقیق تر بود و رنگش با صفات و صورتش نیکوتر و دندایش ظریفتر و چشمهایش گشاده تر و پیشانی او بکمر و باند و انگشتهایش لطیف تر و کفهای او نرمتر بود از ادم و آورده اند که حوّا هفتصد کبوتر داشت هر یک مرصع بود بیاقوت و مروارید و چون خداوند او را افرید در نزد ادم او را نشاند چون ادم بیدار شد و بمطالعۀ طلعت های بون او فائز و بهره مند گردید پرسید که توجه کنی باز برای چه آمده حوّا گفت من خلق هستم

اعتراف علیا
تخلیف حوّا

از یک خالک
و از یک طینت

﴿ رُوزِ عَاشُورَاءِ ﴾

﴿ (۳۰۳) ﴾

چنانکه می بینی بارِ بتعالی برای مؤانست و عز و جت تو افریده آدم است بشکر گشت و سجده شکر بتقدیم رسانند پس
 با خدا مناجات کرد که خدا یا این خلق بنکو که او منس من گردید و نظر کردن بسوی او مرا از وحشت نجات داد کجست
 حق تعالی فرمود که این کنیز من خواست و تو بندگان من پس مرا بیایگی یار کن و وحدت پیاس من گویند ای آدم این
 میخواستی که خوابا تو باشد و منس تو گردد و با تو سخن گوید و هر چه فرمانی اطاعت کند آدم عرض کرد بلی ای پروردگار
 من تو را با این سبب شکر و حمد خواهم کرد تا زنده باشم حق تعالی فرمود پس خوابا را خواستگار کن از من و مهرش را بد
 آدم عرض کرد ای پروردگار من خواستگار میکنم او را از تو بچه چیزی را خسته میثوی از من در برابر این نعمت حق
 سبحانه و تعالی فرمود رضای من آنست که معالم دین مرا با و بیاموزی و معرفت ما و را با و تعلیم نمائی آدم عرض کرد
 قبول کردم و بر و اب دگر فرمود مهرش این است که ده مرتبه صلوات بفرستی بر محمد و آل محمد علیهم السلام و در
 کتاب منساح الجنة از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که چون حق تعالی آدم را خلق فرمود اول طعامی که از بهشت
 خورد خوشه انگور سفید بود و بعد از آن خواب بر او مستولی شد بعلت اینکه راحت نیست برای بدنی که چیزی خورد
 و نخواهد چون آدم علیه السلام خوابید حق تعالی از گلی که از استخوان چپ او زبانه مانده بود خوابا را خلق نمود و او را
 در خواب بآدم علیه السلام نمود و محبت او در دل آدم جای گرفت چون آدم از خواب بیدار شد و نظرش بخواب افتاد
 عرض کرد پروردگار از کجاست اینکه انس گرفتم بقریب او و قلب من میل کند با و حق تعالی فرمود او را برای تو افریده
 خواستگار می نمایم او را از من و مهرش را بد آدم عرض کرد مهر او چیست خطاب الهی رسید که مهر او ده مرتبه صلوات
 فرستادن بر حبیب من محمد مصطفی است مؤلف گوید و از خطبه عقد آدم و حواء که بعد از این مدکور خواهد
 شد معلوم میشود که صدق حواء بشیخ و قلیل و تفلسخ خدا بوده است و در منج الصادقین آورده است که
 حق تعالی خوابا را با حسن و صورت تمام افرید و حلقها بهشت بر او پوشانید و او را با انواع زینتها پیاوست
 چون آدم بیدار شد حسن و جمال او را مشاهده کرد فرمود من آنست تو کیستی حوا گفت من از برای تو خلق شده
 تا بمن آرام گیری و چون خواست با او مقاربت کند فرشتگان گفتند حکم الهی چنان است که مهر او را بد انگاه
 با او طرح مواصلت افکنی آدم فرمود که مهر او چیست گفتند مهر او این است که سه مرتبه صلوات بر پیغمبر آخر الزمان
 و اهل بیت او بفرستی زیرا که اگر برای وجود نبودی تو را بنا نافرید پس آدم سه مرتبه صلوات فرستاد و با او موا
 نمود و در تفسیر لوا مع التزیل مسطور است که چون آدم خوابا را دید و میل با و نمود و زاده دست بردن با و کرد
 ملائکه او را مانع نمودند آدم فرمود لَوْ قَدْ خَلَقَهَا اللَّهُ لَمْ يَجْعَلْ لَهَا مَانِعًا يَمْنَعُهَا وَ خَالَ أَنَّهُ خَدَّيْتَعَالَى أَوْ رَأَى
 مِنْ أَفْرِيدِهِ أَنَّ كَفْتَهُ حَقِّي تَوَدَّيْ مَهْرَهَا مَنُوعِي زَاوَنَاهُ أَنَّهُ زَاوَاهُ مَهْرُشِ نَمَائِيْ أَدَمَ فَرَمُودَ وَ مَاهَرَهَا مَهْرُ
 جِبْتِ كَفْتَهُ أَنَّ تَصَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ مَهْرُشِ نَمَائِيْ أَنَّ كَفْتَهُ مَهْرُشِ نَمَائِيْ أَنَّ كَفْتَهُ مَهْرُشِ نَمَائِيْ

نعمت خداوند

نعمت خداوند

(روز عاشوراء) *

(۳۰۴) *

بر محمد و آل او آدم فرمود که است محمد ملائکه گفتند اخرا الانبياء من ولدك و لولا محمد صلى الله عليه
 و آله ما خلقت محمد الخرين پيغمبران از اولاد تو است و اگر وجود او مقصود نبود تو افریده نمیشدی بالجمله
 پس از ادای عمر با مر خدا بتعالی عقد مناکحت بینهما منعقد گردید فكان الولی رب العالمین و الخطیب
 جبرئیل الامین و الشهود ملائکه المقربین و الزوج ابوالنبتین و الزوجة حواء یعنی ولی این ترویج حضرت
 رب العالمین بود و خطیب جبرئیل امین و شهود ملائکه مقربین و زوج حضرت آدم و پدر انبیاء و مرسلین
 و زوجه حواء نیک قرین و بر و است روضه الصفا خطبه نکاح ایشان را خداوند منان خودش خواند و آن خطبه
 بروایت اصح این است بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ ثَنَائِي وَ الْكِبْرِيَاءُ رِذَائِي وَ الْعِظَمَةُ اِزَارِي وَ الْخَلْقُ كُلُّهُمْ عِبْدِي
 و اَمَّا اَنْتَ مُحَمَّدُ صَلَّيَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله جَبِي و رَسُولِي اَنْتَ قَدْ زَوَّجْتَ الْأَشْيَاءَ لِبَسْنَدِ لَوَاهِجِهَا عَلَى وَحْدَانِي شَهْدًا
 مَلَائِكِي وَ سَكَانَ سَمَوَاتِي وَ حَمَلَةَ عَرْشِي اِيْنِي قَدْ زَوَّجْتُ اَبْتَهُ حَوَاءَ بِبَدِيعِ فِطْرَتِي وَ صَبَّحْتُ قُدْرَتِي اَدَمَ بِصِدْقِ
 تَسْبِيحِي وَ هَلِيلِي وَ نَزَّيْتِي تَقْدِيحِي هِيَ شَهَادَةُ اَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا اللَّهُ وَ حُدَّةُ لَا شَرِيكَ لَهُ يَا اَدَمُ يَا حَوَاءَ
 ابْنَعَا جَنَّتِي وَ كَلَا عَيْنَ ثَمَرَتِي وَ لَا تَقْرَبَا شَجَرَتِي وَ السَّلَامُ عَلَيْكُمَا وَ رَحْمَتِي وَ بَرَكَتِي فَنَشَرْتُ الْمَلَائِكَةَ عَلَيْهِمَا
 نِشَارَ الْجَنَّةِ پس چون خطبه با تمام رسید ملائکه از در و مر و از پدر سر آدم و حواء و بچند انگاه حق تعالی
 بآدم فرمود که حوا را بتو ترویج نمودم او را بتو خود بر پس آدم بجو افرمود که بیابوی من حقتعالی فرمود تو برین
 بوی و برو پس آدم برخاست و بوی آورد و اگر نه این بوده هائیه زنان میبایست بوی مردان برونند ایشان
 برای خود خواستگاری کنند و در تفصیل لوامع از دره ثور نقل نموده که خدا ملکی را فرستاد بگو آدم علیه
 نال امر جماع و کیفیت از ابا و تعلیم نمود پس چون آدم از جماع فارغ شد حواء گفت یا آدم هَذَا أَطْبَبَ دَوَامَهُ
 ای آدم این فعل نیکی است زیرا دکن از او در انوار نعمانیه مسطور است که سه نفر از زنان را خداوند تعالی خوا
 عقد نموده حوا را برای آدم و زینب بنت جحش را برای رسول خود محمد و چنانکه فرموده فَلَمَّا قَضَى زَيْدُ
 مِنْهَا وَ طَرَأَ زَوْجُنَا كَهَا پس اهنکام که گذارد زید از زینب حاجتی را که با و داشت از نکاح و او را طلاق
 وعده او بسیار ترویج نمودیم تو را با و و با او را بتو دادیم بواسطه عقد و قصه او در تفاسیر تفصیل مذکور
 است ستم حضرت زهرا سلام الله علیها را برائے امیر المؤمنین و خطبه نکاح ایشان بروایت ابن شهر آشوب
 در مناقب چنین بود که حقتعالی فرمود الحمدُ رِذَائِي وَ الْعِظَمَةُ كِبْرِيَاءُ وَ الْخَلْقُ كُلُّهُمْ عِبْدِي وَ اَمَّا اَنْتَ زَوْجَتِي فَاهْلِي
 اَمَّتِي مِنْ عَلَيَّ صَفْوَتِي اَشْهَدُ وَ اَمَّا لَيْكِي اَنْتَ هِيَ وَ مَكشوف باد که مسطور است این واقعه را از کتاب مناقب
 ابن شهر آشوب و بحار الانوار و انوار نعمانیه و لوامع التنزیل و منج الصادقین و مفتاح الجنة بطور تلیفین
 و تلخیص نقل نمودیم و واقعه هشتی در این روز حقتعالی آدم علیه و آله را در بهشت ساکن گردانید چنانکه

و خطیب جبرئیل امین

و خطیب جبرئیل امین

﴿رُوزِ عَاشُورَاءِ﴾

﴿(۲۰۵)﴾

در بخارا انوار از تفسیر عیاشی روایت کند که از حضرت صادق علیه السلام سوال کردند که ادم علیه السلام در حواء چند گناه در بهشت نماندند تا ایشان را بسبب خطیئه از بهشت بیرون کردند فرمود بعد از زوال شمس و زجعه خبیثانه و تنای روح دمید و ادم و از پاپین ترین دنده های او زوجه او حواء را فرید پس ملائکه را فرمود که او را سجده کنند و وَأَسْكَنَهُ جَنَّتهُ فِي يَوْمٍ ذَلِكَ و در همان روز او را ساکن بهشت گردانید فَوَاللَّهِ مَا اسْتَقَرَّ فِيهَا إِلَّا سَاعَةً مِنْ يَوْمٍ ذَلِكَ پس بخدا قسم قرار نگرفت ادم در بهشت مگر شش ساعت را نزد که معصیت خدا کردند و خدا او را بعد از فرود رفتن آفتاب از بهشت بیرون کرد و در ناسخ التواریخ سطور است که در روز جمعه عاشر محرم که از عاشر واء نامند بعد از زوال آفتاب بمبدلول فَإِذَا سَوَّيْتَهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي ادم صورت کمال یافت و اینجه جمال گشت و در همان روز ساکن حضرت و سار جنت گشت قَالَ اللَّهُ تَعَالَى فِي آيَةِ ۳۳ سُورَةِ الْبَقَرَةِ وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ حق سبحانه و تعالی در سوره بقره فرموده و گفتیم ای ادم ساکن شو تو و جفت تو حواء در بهشت و بخورید از میوه های آن خوردنی و اسع و فراوان با فراغت و خوشی هر جا که خواهید از بهشت و هر چه اراده کنید از آن و نزدیک نشوید این درخت را که درخت گندم است که اگر نزدیک شود بآن میباشد از ستمکاران بر نفس خود یعنی از کسان که حظ خود را از ثواب ناقص گردانید در کتاب منهج الصادقین سطور است که چون بدلیل واضح و برهان قاطع ثابت شده است که انبیاء معصومند از اول عمر تا آخر پس این نمی فهمی نه است که عبارت از ترک مندوب و ترک اولی است نه نمی حتی که از آن مفری نیست چه آنکه مخالف از آن منافی عصمت است بخلاف اول و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مرویست که فرمود لَا تَقْرَبُوا هَذِهِ الشَّجَرَةَ یعنی لَا تَقْرَبُوا بالاکل نزدیک نشوید باین درخت یعنی نزدیک نشوید او را برای خوردن از آن و این دلالت دارد بر اینکه نمی متعلق است باکل از شجره نه نزدیک شدن بآن و اجماع مفسرین نیز بر این است که مراد همین است و شبهه نیست که تعلیق نمی بقرب که از مقدّمات اکل است بجهت مبالغه و ناگه است در نمی اکل و تنبیه است بر اینکه قرب بشی مورد و باعث میل قلب است باخذ آن و عدم قرب بآن موجب عدم اکلست چه آنکه اجتناب از قرب بشی موجب اجتناب از آن شیء است منقول است که چون حق تعالی ادم را در بهشت بر سر کرامت نشاند و نواج عزت بر سر او نهاد و لباس مخمّر بر او کرد و غلمان و ولدان را در پیش او بخدمت تعیین فرمود و رضوان و حوران را در پایه ملازمت او مقرب نمود بلبس لعین را عرف حسد در حرکت آمد و با خود در فکر این بود که ادم را بچه نوع از این منصب مغرور سازد و چون حق تعالی او را از شجره نمی فرمود ابلیس فرصت یافت و با خود گفت که وقت آنست که باغواء و اضلال ادم بر دامن و دل زد غده او فارغ سازم پس بیامد و خود را با ادم

سکای از عاشر و عاشر
در روز عاشر و عاشر

سکای از عاشر و عاشر
در روز عاشر و عاشر

﴿روز عاشورا﴾

﴿(۳۰۶)﴾

وخواه نمود و آغاز کرد به کرد ایشان او را نشناختند با و گفتند که چرا میگری گفت برای موت شما و زوال این نعمت و کرامت از شما گفتند عالج آن چه باشد گفت خوردن از این درخت که موجب خلود و ناپید شماست گفتند حق سبحانه و تعالی ما را از آن فیه کرده چگونه بخوردن آن اقدام نماییم ابله پس گفت که این نه از آن درخت است که خدا شما را از خوردن آن فیه کرده است و سوگند یاد کرد که من در این امر از برای شما ناصح و خیر خواهم و محض دولت خواهی شما را دلالت میبکند که قال الله تعالی حکایتی عنه قال یا آدم هل أدلك على شجرة الخلد و ملک لا یبلی و قال بئنا و ما هیکما ربکما عن هذه الشجرة إلا أن تكونا ملکین أو تكونا من الخالدين و قاسمهما إی لک المین الناصحین چون ایشان گمان نداشتند کسی بنام خدا تعالی قسم بدروغ یاد کند بنا بر این سخن او فریب خورده با کل شجره مشغول شدند فازلهما الشیطان عنها فآخراهما مما کانا فیہ پس بلغزاید شیطان آدم و حوا را از جهت آن درخت و با آنکه ضمیر غها راجع است بجنّت یعنی از لال و ازها با ایشان نمود از بهشت پس بیرون کرد ایشان را از آنچه بودند در آن از مراتب عظمت درجه رفیع و اصناف نعمت و انواع کرامت و در این مقام مباحث چندی است **بحث اول** در اینکه آیا جایز است دخول بنده در بهشت قبل از کسب طاعت و ترک معصیت یا نه بعضی گفته اند جایز است که خدا تعالی بنده را بفضل خود از در و ناپید به بهشت بر دهنه بوجه ثواب و جزا زیرا که این نعمتی است از جانب و سبحانه تعالی همچنانکه خلقت عباد و تعرض ثواب نعمتی است از جانب او و بعضی دیگر بر آنند که جایز نیست زیرا که در این صورت سال او از دو قسم بیرون نیست یا بنده در بهشت متعبد خواهد بود یا غیر متعبد اگر متعبد باشد پس ناچار باشد او را از ترغیب و ترهیب و وعد و وعید و این هنگام از برای مجازات و مکافات اعمال او را مرجعی یابد و این منافیه ناپید است و اگر غیر متعبد باشد پس لازم آید که معطل و مهمل باشد و این منافاه دارد با کریمه ایحِبُّ الْإِنْسَانَ أَنْ يُبْرَكَ سُدَّی و کریمه اَحْبَبْتُكُمْ اِنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عِبَادًا وَ أَنْتُمْ الْإِنْسَانُ لَا تُرْجَعُونَ و کریمه و مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِعِبَادِي و قول اول اصحّ ترین است زیرا که ممکن است خدا تعالی بنده را در بهشت ملجأ سازد بفعل حسن و ترک قبیح و آن مسلمان را همثال و حبش نباشد و مؤید این است که اطفال مؤمنین و مجانبین مؤمنین از روز و تفضل به بهشت خواهند رفت نه بوجه ثواب و جزا **بحث دوم** در اینکه آیا بهشت آدم علیه السلام همان بهشت خلد بوده که مؤمنان در آخرت بجزای عمل داخل آن میشوند یا غیر آن بوده و در آن دو قول است اول آنکه همان بهشت خلد است بوده است که دار الجزاء و دار الثواب است و این مختار جمیع است و جمعی از امامیه است و استدلّال کرده اند بر اینکه الف و لام الجنة الف و لام عهد است و غیر آن مجهول و معلوم پس نیست و هم گویند که بنابر بهشت خلد است پس واجب است که حمل شود بر آن و تهر گفته اند که مفاد و مدلول این قلنا

فصل در بیان شجره کمال

شجره کمال و جزا

(روز عاشورا)

(۳۰۱)

که اندرخت گندم بوده و برخی گویند انکور بود حضرت فرمود کل ذلک حق همه الها حق است قال فنامعه هذه
 الوجوه على اختلاف فيها عرض کرد پس این وجوه مختلفه چیست فرمود ان شجرة الجنة تحمل انواعا فكانت شجرة الخطة
 وفيها عنب ولبث كثير الدنيا بد رستی که درختان بهشت انواع مهوه ها را بر میدارند و آنها مانند درختان
 دنیا نیستند پس آن درخت گندم بود و در آن انکور هم بود و در تفسیر لوامع گوید که در عنب الاخبار مرده
 است که آن درخت از همه اشجار جنت فواکه داشت لهذا اصحابه روایات مختلفه ذکر نموده اند و این حدیث
 مشتمل تطبیقی و توفیقی است و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت است که شجرة منهیة درخت علم قضا و قدر بود
 و بعضی گفته اند که درختی بود که ملائکه از آن میخوردند که هرگز نمیرند و برخی بر آنند که درخت علم خیر و شر
 بود و آن در وسط فردوس اعلا بود هر که از آن اکل نمود می پلک و بد را بدانی و در حدیث اهل البیت
 وارد است که الشجرة علم محمد و آل محمد علیهم السلام بود و از حضرت امام علی النقی علیه السلام منقول است که شجرة
 منهیة درخت حسد بود که حق تعالی عهد کرد بسوادم و حوا که بد بد حسد نظر نکنند بسو کسانیکه آنها را بر
 ایشان و بر جمیع خلائق فضیلت داده است یعنی انوار محمد و آل محمد علیهم السلام و از حضرت رضا علیه السلام منقول
 است که چون حق تعالی آدم را گمراه داشت و ملائکه او را سجده کردند و او را داخل بهشت گردانید در خاطر او
 گذرانید که ایا خدا تعالی بشری را خلق کرده است که بهتر از من باشد چون خدا دانست آنچه در خاطر او خور
 کرد او را اندا کرد که سر بایند کن و نظر نماید باق عرش چون آدم سر بلند کرد دید در میان عرش نوشته است لا اله
 الا الله محمد رسول الله علی بن ابیطالب بر المؤمنین و زوجته فاطمة سيدة نساء العالمین و الحسن و الحسين
 سيدی شباب اهل الجنة پس آدم عرض کرد پروردگار اینها کیستند حق تعالی فرمود اینها ذریه تواند ایشان
 بهترند از تو و از جمیع افراد عالم و لولا هم ما خلقناک و ما خلقنا الجنة و النار و لا السماء و لا الارض
 اگر ایشان نبودند تو را خلاق نمیکردم و نه بهشت و نه درخت و نه آسمان و نه زمین را فیا بآلک ان ننظر اليهم
 بعین الحسد فاخرجک عن جوارحی پس زهار که بد بد حسد بوی آنها نظر کنی که تو را از جوار خود بیرون
 خواهم نمود پس نظر کرد بسو ایشان بد بد حسد و باین خدا تعالی او را بخود واگذاشت و باری و توفیق خود را
 از او برداشت پس شیطان مسلط شد بر او تا خورد از آن درخت که او را از آن هلی کرده بودند و تسلط علی حواء
 نظر بها الی فاطمة بعین الحسد و مسلط شد شیطان بر حواء تا آنکه خورد از آن درخت که هلی شده بود بجهت
 نظر کردن او بسو فاطمه بد بد حسد پس خدا ایشان را از بهشت بیرون کرد و از جوار خود بر زمین فرستاد
 و باید دانست که چون عصمت انبیاء از گناه ثابت شده است پس حسد و امثال آن که در احادیث وارد شد
 است مأول است بعبطه زیرا که حسد بردن بر نعمتی که زوال از آن محسوس خواهد حرام است و از روی این نیست

انجيل في حكاية
 من شجرة منهیة

ن از آن است
 و از آن است
 حسد و امثال آن

*(رُوز عا شورا) *

*(۳۰۹) *

بدون آنکه زوالش را از محو خواهد غبطه است و بد نیست و لکن چون در پیش بآدم و حواء اظهار شد
بود که این مرتبه مخصوص ایشان است و از این مرتبه نسبت بجلالت ایشان مکروه و ترک مستحب در
جنب بزرگی ایشان عظیم بود لهذا امتیاز شدند و زمره گفته اند که شجره مرتبه درخت علم محمد و آل
محمد بود که حقیقتاً ایشان را با نعم مخصوص گردانیده بود در میان سایر مخلوقات خود پس فی بنود ایشان
را از آنکه نزدیک آن درخت شوند که مخصوص محمد و آل محمد است و کسی با امر خدا نمیخورد از آن درخت
مگر ایشان و از آن درخت بود آنچه تناول کردند رسول خدا و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام
بعد از آنکه طعام خود را بمکین و یتیم و اسیر دادند و روزه بروزه بردند و حقیقتاً سوره هَلْ آتَى دَرْخِ
ایشان فرساده ماند بهشت از برای ایشان نازل نمود چون از انعام تناول نمودند دیگر احساس
تشنگی و کمرنگی و تعب مشقت نمیگردند و آن درخت بود که ممتاز بود از درختهای بهشتی زیرا که سایر
درختهای بهشت بکوع از میوه و آكل بهشتی داشت و آن درخت و هر چه از جنس آن بود گندم انگور
و انجیر و عنب و جمیع میوهها و طعامها در آن بود و لهذا در آن اختلاف کرده اند بعضی گفته اند گندم بود
و بعضی گفته اند انگور بود و بعضی گفته اند عنب بود و حقیقتاً فرمود که نزدیک آن درخت نزدیک که
خواهید طلب کنید درجه محمد و آل محمد علیهم السلام را و خدا ایشان را مخصوص گردانیده است باین درجه
از سایر خلق و آن درختی است که هر که باذن خدا از آن تناول نماید الهام کرده میشود علم اولین و آخرین
را باینکه از کسی تعلیم گیرد و پیامور و هر که به رخصت خدا بخورد از مراد خود نا امید میشود و نافرمانی
پروردگار کرده است و بعضی از مفسرین گفته اند که اولی الشجره منبهه تعبیر نشود چنانکه در راه تعبیر
نشد است بجهت عدم وقوف بر آنچه مقصود است از آن **واقعد طمر** بموجب مسطورات جزء اول زمره
المجالس در این روز حقیقتاً آدم را برگزید و او را صفتی خود گردانید **قال الله تعالى ان الله اصطفى ادم و**
نوحا و آل ابرهیم و آل عمران علی العالمین بدو سبب که خدا بآدم را بتعلیم اسماء اشياء و مسجود
ملائکه و ابوت انبیاء و اصفیاء و اولیاء و نوح را بطول عمر و تحمل ازبت از امت و ترتیب سفینه و نجات او
و نسخ شرع متقدم بشریعت او و آل ابرهیم را که اسامی و اسحق و اولاد ایشانند بنو نوح و اقامت و بنای کعبه
آل عمران را که مؤهرون میباشند بر سالک و تجلیم بر عالمیان و حاصل آنکه ایشان را بدین خصوصیات برگزید
و فضیلت دادیم بر اهل عالم زمان ایشان مؤلف گوید باین ایه استدلال کرده اند بر فضل انبیاء بر ملائکه
باینکه خداوند برگزید ایشان را بر سالک و خصایص و خائیت و فضایل جسمانیست و لهذا اقوه ایشان بر طاعت
بدنیه و مالیّه از صلوة و صوم و جهاد و احسان فوق قوه غیر ایشان بود بدانکه مخلوقات عالم بر دو قسمند

درختی که در آن درخت
محمد و آل محمد
علیهم السلام
بودند

فصلی از کتاب
تفسیر المیزان

﴿ رُوزِ عَاشُورَاءِ ﴾

﴿ (۳۱۰) ﴾

مکلف و غیر مکلف و متفق علیه است که مکلف افضل است از غیر مکلف و نیز اتفاق کرده اند که مکلفین بر چهار قسمند اول ملائکه و رجبی ادم سیم جن چهارم شیاطین و نیز متفق اند بر اینکه انسان افضل است از جن و شیاطین و اختلافی که هست در این است که آیا بشر افضل است یا ملائکه بعضی گفته اند که بشر افضل است از ملائکه و تمسک جسته اند باینکه حق تعالی بملائکه فرمود اَسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا و او هم گویند که برگزیدن و اصطفا و دلالت دارد بر مرتبت کرامت و علو درجه پس چون بمشایخانه و تعالی برگزید ادم را و اولاد او را از انبیاء بر همه عالمیان موجب است که ایشان افضل بوده باشند از ملائکه زیرا که از جمله عالمیان ملائکه اند و از این جواب گفته اند که این در صورتی است که عالمین حمل شود بر ظاهر معنی که شامل باشد هر کس را که اطلاق لفظ عالم صحیح باشد بر نگاه ملک هم در آن مند رج خواهد بود و اما اگر عالمین را حمل کردیم بر عالمیان زنان خود و عالمیان جنین خود مستلزم این نیست که از ملائکه افضل باشند چنانکه حقیقتا در صفت بنی اسرائیل فرموده وَإِنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ و این مستلزم این نیست که افضل باشند از محمد و آل محمد علیهم السلام در منج الصادقین از حضرت صادق علیه روایت کرده که حق تعالی ادم و نوح را برگزید از جهت ولایت ما اهل بیت و در اخبار اهل بیت و تفاسیر ایشان آمده است که آل ابراهیم آل محمد است و آل عمران علی بن ابیطالب است و عمران در تورتیه نام ابیطالب است و آل کسیر که حقیقتا برگزید است آل ابراهیم میسر است و از رسول خدا ص منقولست که فرمود خدا تعالی از فرزندان ابراهیم اسمعیل را برگزید و از اولاد اسمعیل کمانه را و از بنه کمانه قریش را و از قریش بنی هاشم را و از بنه هاشم مرا فانا خیر کره قسا و خیر کربا و اما مرویت که بعد از آل ابراهیم که محمد است برگزید آل عمران را که علی بن ابیطالب است و اولاد اجداد ایشان را بر همه عالمیان اختیار فرمود و چنانکه در بنای امر ادم را برگزید برای خلافت که إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً و ملائکه را بسجود و امر فرمود تا بیک از بد و مطیع از عاصی مناز کرد و همچنین در آخر کار علی بن ابیطالب علیه السلام را برای خلافت اختیار فرمود تا اهل نفاق که بظاهر دعوت اسلام میکردند از مؤمنین مخلصین مناز کردند و علی بن ابراهیم از حضرت موسی بن جعفر علیه روایت کرده است که این چنین نازل شده است وَالْأَبْرَهِيمَ وَالْإِسْمَاعِيلَ وَالْإِسْحَاقَ وَالْيُوسُفَ وَدَاوُدَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ عَلَى الْعَالَمِينَ و آل محمد را از میان انداخته اند و در مجمع البیان آورده که قرائت اهل بیت علیهم السلام وَالْحُسَيْنَ عَلِيَّ الْعَالَمِينَ است و محمد بن معوی و عباسی از هاشم بن سالم روایت کرده اند که حضرت صادق علیه السلام فرمود وَالْأَبْرَهِيمَ وَالْإِسْمَاعِيلَ وَالْإِسْحَاقَ وَالْيُوسُفَ وَدَاوُدَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ عَلَى الْعَالَمِينَ پس فرمود فوضعوا اسماءهم و این سخن در قرآن وَالْأَبْرَهِيمَ وَالْإِسْمَاعِيلَ وَالْإِسْحَاقَ وَالْيُوسُفَ وَدَاوُدَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ عَلَى الْعَالَمِينَ و اخلق فرموده بوده که جنت او باشد در زمین و خلیفه او باشد در شهرهایش و او را برای پیشرفت خلق نکرده بود و مصیبت

افضل عالمین

فی انقطاع لفظ

(روز عاشوراء)

(۳۱۱)

ادم در بهشت بود نه در زمین برای اینکه تقدیرهای امر خدا تمام شود پس چون او را بر زمین فرستاد جنت و خلیفه خود گردانید چنانکه حق تعالی فرموده است إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَالْإِسْمَاعِيلَ عَلَى الْعَالَمِينَ صاحب کتاب بدایع الکلام علیه حمة الله الملك العلام فرموده است که اصطفا ادم علیه در روز عاشوراء شاید بعثت گریستنش بود از برای عاشورای حضرت پسر الشهداء علیه و قتی که جبرئیل مصیبت آن مظلوم را برای او بیان نمود چنانکه تفصیل آن در مجلس بیاید انتم واقعدی هم بر واپس بجای الانوار چون حضرت نوح علیه مبعوث شد بر سالک در روز عاشوراء بوقوه خود رفته بر لبها و بدعوت ایشان قیام نمود قال الله تعالی لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنَ اللَّهِ غَيْرُهُ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ حق سبحانه و تعالی فرموده است بد رستیکه ما فرستادیم نوح بن ملک را بوقوم او که اکثر از اولاد قایل بودند و بت میپرستیدند پس نوح فرمود ای گروه پیرستیدندگان را که موجد جمیع نعم است یعنی او را بیگانگی پرستش کنید که نیست شما را معبود غیر از او پس فرمان و می برید و اطاعت او نمائید و در عبادت او شریک نیاورید بد رستیکه اگر ایمان نیاورید من بهترم بر شما عذاب بزرگ را که در روز طوفان و باروز قیامت است بدانکه اعتقاد تمام علمائے حق تاریخ است که نوح علیه اول پیغمبر بود که بعد از ادریس حق تعالی او را بر سالک فرستاد بوقوم فرزندان قایل و اتباع ایشان از اولاد نوح و ادریس علیه بر شریعت ادم علیه بود و نوح اول پیغمبر است که نسخ شریعت ما قبل نمود و امت را از عذاب هم داد و نخستین رسولی است که اهل ضلالت بدعا و هلاک شدند و اول کسی است که بعد از حضرت خاتم الانبیاء در روز جزا سر از خاک بر دارد و انجناب بقول بعضی از ارباب خبر هدايت و ارشاد کافه انام و عباد مبعوث گشت و عموم طوفان که تمام اطراف جهان را گرفت مؤید این قولست و عقیده زمره آنست که رسالت حضرت نوح با اهل بابل و توابع آن اختصاص داشته و ظاهر کرمه و لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ مُؤْتِيًا آن است و در روضة الصفا گوید بقول مشهور نوح علیه اولوا العزم اول است چه آنکه اولوا العزم بنا بر این قول پیغمبر را گویند که شریعت او نسخ شریعت سابق باشد و انحضرت بعد از بعثت قلم نسخ بر احکام صحف ادم علیه کشید و بعضی انجناب را اولوا العزم ثانی دانستند چه آنکه بزم این فرقه اولوا العزم پیغمبر باشد که واضع شریعت بود اعم از اینکه شریعت او نسخ ملک سابق باشد یا نه و بالجمله این معنی مخفی نباشد که ارسال و رسل و وضع شرایع از لوازم الطاف و مرام حضرت احد است نسبت بعباد و از جهت اصلاح مفاسد دین و دنیا و رفع بلیات و مضرات دنیا و عقبی ایشان است که از عقوبت و ندامت روز جزا ایمن باشند و لهذا چون بعد از رفع ادریس در عالم فتنه و فساد شیوع یافته بود و اکثر طوائف نام طریق ضلالت و طغیان و راه غرابت و عصیان

عاشوراء
روز عاشوراء

فایده ارسال
رسالت

﴿ رُوزِ عَاثُورَاءِ ﴾

﴿ ۳۱۲ ﴾

صلوات میداشتند و از معجزه حقیقی کردن پیچیده رایت فو و عناد برافراشتند حق سبحانه و تعالی برای اصلاح
 حال غائبان را نظام کار ایشان نوح علیه السلام را مرتبه رسالت عنایت فرمود و او را هدايت و ارشاد فرقه عباد
 سامور داشت و عمر حضرت نوح علیه السلام در وقت بعثت بر اربعه و پنجاه سال و بقوله رویت و پنجاه سال
 بنقلی سیصد و پنجاه سال بود و در حقیقت سیصد و پنجاه سال بود که نوح علیه السلام در سیصد و پنجاه سال بعد از فوت آدم علیه السلام
 شد و بقول بعضی از ارباب خبر تولد نوح در زمان جنات آدم در هزار سال اول افرینش وقوع یافت و در
 هزار سال ثانی در وقتی که چهار صد و پنجاه ساله بود بشرائط دعوت در رسالت قیام فرمود و پنجاه سال بعد از
 هلاکت قوم از این عالم ارتحال فرمود و زمره برانند که نوح علیه السلام در همان سال که از کشتی بیرون آمد بر اراض
 جنات خرامید و اهل کتاب گویند که نوح در پنجاه سالگی مبعوث گشت و در زمان طوفان شش صد ساله بود
 بعد از طوفان شش صد و پنجاه سال دیگر عمر یافت و مع الجملة در بخارا الانوار از حضرت صادق علیه السلام روایت فرمود
 که منزل نوح و قوم او در شهریه بود بر کنار فرات از جانب غربی شهر کوفه و کان نوح علیه السلام رجلاً تجاراً فجعله
 الله نبیاً و انجبه و نوح مرد تجار بود پس حق تعالی او را برگزید و پیغمبر گردانید و نیز در آن کتاب زید بن
 طاوس از محمد بن جریر طبری روایت کرده که حق تعالی نوح را گزید و داشت به پیغمبری برای آنکه اطاعت الهی
 بسیار میکرد و از خلق عزت کرده بود برای بندگی خدا و قائم شصت و شصت ذراع بود بدن ذراع اهل
 زمان خود و لباس و از پشم بود و لباس در پس پیش از او از مؤبود و کان بسکن فی الجبال و پاکل من نبات
 الارض و در کوهها ساکنی مینمود و از گناه زمین میخورد فجاءه جبرئیل بالرسالة و قد بلغ عمر نوح اربعمائه
 سنه و تسعين سنه پس جبرئیل برای او پیغمبری آورد در وقتی که چهار صد و شصت سال از عمر نوح گذشت و
 پس جبرئیل با و گفت که چرا از خلق کاره گرفته گفت زیرا که قوم من خدا را نمیشناسند پس از ایشان دور میکنم
 جبرئیل گفت با ایشان جهاد کن نوح فرمود که طاقت مقاومت ایشان ندارم و اگر مرا بشناسند که بر دین ایشان
 نیستیم شرابیه مرا بکشند جبرئیل عرض کرد اگر توبه بپای که بتوانی با ایشان جهاد کنی خواهی کرد فرمود و انشوا
 کاش می یافتیم انگاه فرمود و کیستی جبرئیل فرمود که نزدیک شد کوهها از هم بپاشد فاجابته الملائكة
 باللبیة و رجعت الارض و قال ان لیسک لیسک یا رسول رب العالمین پس جواب دادند و اجمع ملئکة
 و جمیع اجزاء زمین که لیسک لیسک ای فرستاده خدا پس نوح را دهشتی عارض شد فقال له جبرئیل انا
 صاحب بؤبؤک آدم و ادریس و الرحمن یقرنک السلام و قد ابدیک بالبشارة و هذا ثوب لصبر و ثوب لیهیز
 و ثوب النصرة و ثوب الرسالة و النبوة پس جبرئیل با و گفت که منم آنکه باد و پد و تو آدم و ادریس بودم و خدا
 بخشنده تو را اسلام میرساند و بشارتها برای تو آورده ام اینست جامه شکبانه و جامه یقین و جامه نصرت

این
 روایت
 صحیح
 است

این
 روایت
 صحیح
 است

﴿رُوزِ عَاشُورَاءِ﴾

﴿(۳۱۳)﴾

وَجَاءَ رِسَالَتُ وَنُبُوتُ وَخَدَا اَمْرٍ مَبْنَاهُ تَوَرَّكَ تَرْوِجُ نَمَاءُ عَمُورِهِ دُخْرُ ضَمَانِ پَسَرْدِ رِسْ دَاكِهْ اَوَّلِ كِلَسَتْ
 كِهْ تَوَاپَمَانِ اوردِ فُضْلِ نُوْحِ پُوْرِ عَاشُورَاءِ اِلَی قَوْمِهِ وَفِی بَدَ عَصَاءِ بَهْضَا، وَكَانَتْ الْعَصَا تَحْبِرُهُ بِمَا یَكُنُّ قَوْمُهُ
 پَسِ نُوْحِ دَر رُوزِ عَاشُورَاءِ رَفَتْ بِقَوْمِ خُودِ دَر حَالِیْكَهْ عَصَایِ سَفِیْدِ دَر دَسْتِ دَاشْتِ وَعَصَا اَوْرَاخِمْ
 مَبْدَا دَا زَا نِجِهْ قَوْمِ دَر خَاطِرِ دَاشْتَنْدِ وَ سَر كَرْدِ هَا اِیْشَانِ هَفْتَادِ هَزَارِ كَسِ بُوْدَنْدِ وَ اَن رُوزِ عِبَادِ اِیْشَانِ بُو
 وَ هَمِیْكَ نَزْدِ اصْنَامِ وَ تَبَهَایِ خُودِ حَاضِرِ شَدِ بُوْدَنْدِ پَسِ نُوْحِ عَلَیْهِ رُومَبَانِ اِیْشَانِ نَدَا كَرْدِ لَا اِلَهَ اِلَّا اللّٰهُ
 اَدَمُ الْمُصْطَفَى وَ اَدْرِیْسُ الرَّفِیعِ وَ اَبْرَهیمُ الْخَاطِلُ وَ مُوسَى الْكَلِیْمُ وَ عِیْسَى الْمَسِیْحُ خَلْقُ مَنْ رُوحِ الْقُدُسِ وَ مُحَمَّدُ
 الْمُصْطَفَى اٰخِرُ الْاَنْبِیَاءِ هُوَ شَهِیدُكُمْ عَلَیْكُمْ اِنَّیْ قَدْ بَلَّغْتُ الرِّسَالَةَ بَیْنَتْ خَدَاةُ جَزَا اَخْلَا كِهْ مَثَلِ وَ مَآئِدِ نَدَا
 وَ اَدَمِ بَر كَزِیْدِ خَدَا اَسْتِ وَ اَدْرِیْسِ بِلَنْدِ كَرْدِ خَدَا اَسْتِ وَ اَبْرَهیمِ خَلِیْلِ خَدَا اَسْتِ وَ مُوسَى كَلِیْمِ خَدَا اَسْتِ وَ عَلَیْسِ
 مَسِیْحِ اَز رُوحِ الْقُدُسِ خَلْقُ خَوَآهْدِ شَدِ وَ مُحَمَّدُ الْمُصْطَفَى اٰخِرُ نَبِیِّیْنَ اَن خَدَا اَسْتِ وَ اَو گَوَا هُ مِنْ اَسْتِ كِهْ بَلِیْغِ رِسَالَتِ
 خَدَا كَرْدِمْ فَرَجَتْ الْاَصْنَامُ وَ خَدَا النَّبِیْنَ وَ اخَذَهُمُ الْخَوْفُ پَسِ تَبَهَا بِلَرْزِیْدَنْدِ وَ اَن شَكَنْدِ هَا خَا مَوْشِ شَدَنْدِ
 وَ اَن كَرْدِ رَا خَوْفِ وَ بَیْمِ كَرَفَتْ پَسِ جَبَارِ اَن وَ سَر كَرْدِ هَا اِیْشَانِ كَشْتِ كِیْسْتِ اَبَهْمُ دِ نُوْحِ فَرَمُودِ اَنَا عِبْدُ اللّٰهِ
 اَبْنُ عِبْدِ بَعَثْنِیْ رُسُوْلًا اِلَیْكُمْ مِنْ بَنَدِ خَدَا وَ فَرْزَنْدِ بَنَدِ اَوْ خَدَا مَرَا بَیْغَبِرِیْ فَرِسَادِ اَسْتِ بِسُوْیِ شَمَا
 وَ رَفَعَ صَوْتَهُ بِالْبَكَاءِ وَ قَالَ اِلَیْكُمْ نَذِیْرٌ مُّبِیْنٌ پَسِ اِجْتَنَابِ صَدَا بَكْرِیْ بِلَنْدِ كَرْدِ وَ فَرَمُودِ مَبْتَرِیْ اَنَمْ شَمَا رَا
 اَز عَذَابِ خَدَا چُونِ عَمُورِهِ كَلَامِ نُوْحِ رَاشِیْدِ بَا وَاِیْمَانِ اوردِ پَدَرِشِ اَوْ رَا مَغَابِتِ كَرْدَا بِنْدِ وَ كَفَتْ سَخْنِ
 نُوْحِ بَكْرِیْ تَبَهْ دَر تَوَا ثَرِ كَرْدِ مَبْتَرِیْ سَمِ پَادِشَاهِ تَوَا اِشْنَا سَدِ وَ بَقِیْلِ بَرِیْ اَنْدِ عَمُورِهِ كَفَتْ اِیْ پَدَرِ كَجَا اَسْتِ عَقْلِ
 وَ فَضْلِ وَ عِلْمِ تَوَا نُوْحِ مَرْدِ تَبَهَا ضَعِیْفِ اِنَّكِهْ اَز جَانِبِ خَدَا مَا مَوْیَا شَدِ چَنِیْنِ صَدَا دَر مَبَانِ شَمَا مَبْتَوَانْدِ
 كِهْ شَمَا اَز چَنِیْنِ هَر اِیْشَانِ كَرْدَانْدِ پَسِ بَكَا اَل عَمُورِهِ رَا دَر زَنْدَانِ كَرْدِ وَ طَعَامِ اَز اَوْ بَا زِ كَرَفَتْ وَ بَعْدِ اَز بَكَا اَل
 كِهْ اَوْ رَا اَز زَنْدَانِ بَیْرُونِ اوردِ دَنْدِ نُوْرِ عَظِیْمِ اَز اَوْ مَشَاهِدِ كَرْدَنْدِ وَ الشَّرَّ اَبِیْ اَرِیْ كُودِ بَدَنْدِ پَسِ مَتَجَبَّ
 شَدَنْدِ كِهْ چَكُوتِهْ بَیْ طَعَامِ دَر زَنْدَانِ مَانْدِ اَسْتِ چُونِ اَز اَوْ پَرِسِیْدَنْدِ كَفَتْ مِنْ اَسْتَغَاثِ كَرْدِمْ بَخْدَا وَ پَرُورِ كَرْدِ
 نُوْحِ وَ نُوْحِ بَا عِجَا اَز بَرَایِ مِنْ طَعَامِ مِیَا اوردِ دَر زَنْدَانِ پَسِ نُوْحِ اَوْ رَا خَوَاسْتِ وَ سَامِ اَز اَوْ بَهْرِیْسِیْدِ وَ نُوْحِ
 دَر زَنْدَانِ اَسْتِ بَكِیْ كَا فَرِهْ كِهْ نَامَشِ رَا بَعَا بُوْدِ وَ غَرَفْ شَدِ وَ بَكِیْ مُسْلِمَانِ كِهْ بَا نُوْحِ دَر كَشْتِ بُوْدِ وَ بَعْضِیْ كَفْتِهْ اَنْدِ
 كِهْ نَامِ زَنْدَانِ هَبْ كَلِ بُوْدِ وَ اَز اَمَامِ مُحَمَّدِ یَا قَرِیْبِ عَلَیْهِ السَّلَامُ مَنقُولَتْ كِهْ فَرَمُودِ كَا نَتْ شَرِیْهْ تَرِ نُوْحِ اَن بَعِیْدِ وَ
 اللّٰهُ بِالْتَّوْحِیْدِ وَ الْاِخْلَاصِ خَلَقَ الْاِنْدَادِ بَعْثِیْ شَرِیْفِ نُوْحِ اَن بُوْدِ كِهْ خَدَا اَبِیْ كَجَا نَكِ وَ اِخْلَاصِ عِبَادَتِ كَنْتِ
 رُزْكَ نَمَآیَنْدِ اَن جِهْ دَاكِهْ شَرِیْبِ وَ مَثَلِ اَوْ كَرْدَا بِنْدِ هَا اَنْدِ وَ اِن فِطْرَتِ اَسْتِ كِهْ خَدَا هَر رَا بَر اِن خَلْقِ كَرْدِ اَسْتِ وَ حَقِّ
 اِنْعَالِ عَهْدِ وَ پیمانِ كَرَفَتْ اَز نُوْحِ وَ بَیْغَبِرِیْ اَن دِیْكَ كِهْ خَدَا رَا بَرِ سَتَنْدِ وَ شَرِكِ نِیَا وَ رَنْدِ بَا وَ اَمْرُ بِالْصَّلَاةِ وَ الْاَمْرُ

جمع نوح و عیسی و محمد

عمر ایمن اوردن

(روز عاشورا)

(۳۱۴)

وَالنَّهْيَ وَالْحَلَالَ وَالْحَرَامَ وَلَمْ يَفْرَضْ عَلَيْهِ احْكَامُ حَدٍّ وَلَا فَرْضُ مَوَارِيثَ فَهَذِهِ شَرِيعَتُهُ وَحَقَّقْنَا لَكُمْ أَمْرَ فِرْعَوْنَ
نُوحَ بْنَ إِبْنِزَامٍ وَفِي حَلَالٍ وَحَرَامٍ وَدَرِشَرِيعَتِ أَوْ احْكَامِ حَدٍّ وَدَوَارِثِ نَبُوذٍ وَأَقْعَدَ بَارِزِي هَمَّ
دِرَابِزِ وَرَضِضَتِ نُوْحَ عَلَيْهِ اَزْ عَمَلِ كُشِيِّ فِرَاعِثِ بَافَتْ چنانكه در تقویم الشریعہ و شرح بیست باب ملاحظہ فرمائید
و در اخبار الدل گوید و كان فراغه من عمل السفينة يوم الجمعة لنسح عشر خلعت من اذار فراغت نوح از عمل
كُشِيِّ دُرُوزِ جَمْعِهِ نوزدهم اذار بوده است بدانكه چون حَقَّقْنَا لَكُمْ نُوْحَ عَلَيْهِ اَزْ اَجْلَاحِ رِسَالَتِ مُشْرِفِ
سَاخَتْ و اَوْرَا بَدْعُوْثِ غَالِبِيَانِ مَبْعُوْثِ كَرْدِ اِنْدِ بَدْلُولِ كَرِيْمَةٍ فَلَبِثَ فِيْهِمْ اَلْفَ سَنَةٍ اِلَّا خِيْبَ بِنِ غَالِبِيَانِ
مَدَّتْ لَخَصْدٍ وَ نِجَاهِ سَالِ بِمِرَاسِمِ هِدَايَتِ و اَرشَادِ مَرْدَمِ قِيَامِ نُمُوذٍ و بِلَوَا زِمَرِ دَعُوْثِ و رِسَالَتِ اِسْتِغْثَالِ فِرْعَوْنَ
و دُرَانِ مَدَّتْ هَرْ چِنْدَا اِنْجِنَابِ قَوْمِ رَا اَزْ پَرِسْتِشِ اَصْنَامِ و سَلُوْكَ طَرِيقِ ضَلَالَتِ مَنَعِ نُمُوذٍ و بَانْفِئَادِ احْكَامِ
و اَوَامِرِ نَوَاهِي اَلْهِى اَمْرِ مَوْمِقِدِ نِفْسَادِ و زِيَادَةِ اَزْ هَشَادِ نَفَرِ بَا اِنْجِنَابِ اِيْمَانِ نِيَادِ و دَرْدِ وَ خِرَةِ كَفَّارِ هُمُوَارِ
بَقْدِ رَا مَكَانِ دَر اِيْنْدَا و اَضْرَارِ و اِسْتِخْفَافِ اَلْمُحْضَرِّ مَبْكُوْشِيْدِ نَدِ و مَوَاعِظِ مَوْدُودِ و نِصَاحِ دِلِ پَسِنْدِ
اَوْرَا حَمَلِ بَرِ جَنُوْنِ مَبْنُوْدِ نَدِ و اِنْجِنَابِ بَر اَذِيْتِ قَوْمِ خُودِ مَبْنُوْدِ و رُوْزِ بَرُوْزِ كُفْرِ و زَنْدَقَةِ اَنفُوْصِ ضَلَالِ
دُرُتْرَا بَدِ بُوْدِ پَسِ چُوْنِ نُوْحِ عَلَيْهِ اَزْ اِيْمَانِ قَوْمِ نَا اَمِيْدِ شَدِ نَفَرِ كَرْدِ بَر اِيْشَانِ و كَفَتْ رَبِّ لَا تَذَرُ عَلَيَّ اَلْاَرْضَ
مِنْ اَلْكَافِرِيْنَ دِيَّارَا اِيْ پَرُوْرِدْ گَارِ مَن مَكْدِ اَرِ بَرُوْزِ مِيْنِ اَزْ كَا فِرَانِ هِيْجِ سَاكِنِ دَارِ مَرَادِ هَلَاكِ عَامِ
اِسْتِ بَعْنِي اِيْ پَرُوْرِدْ گَارِ مَن هِيْجِ كَرِ بَرُوْزِ مِيْنِ مَكْدِ اَرِ دُرُكُشَا فِ اَوْرِدِده اِسْتِ كَدِيَّارِ اَزْ اَسْمَاءِ مُسْتَعْمَلِ
دُرُفِيْ عَامِ اِسْتِ چنانكه گویند مَا بَالِدَا اَرِ دِيَّارِيْنِكَ اَنْ تَذَرُهُمْ بُضِيْلًا و اِعْبَادَكَ و لَا يَلِدُ وَاِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا
بَدْرِ سَتِيْ كِه اَكْرَا پِشَا ز اِيْگَدِ اَرِ مِهْ گِرَاهِ مِيْكَسْنَدِ بِنْدِ گَانِ تُوْرَا و اِيْشَانِ رَا اَزْ دِيْنِ بَارِ مِيْدَا رِنْدِ و فِرْزَنْدِ مِيْدَا رِنْدِ
مَكْرُ فَا جِرْ گِرَاهِ كُنْدِ پَسِ حَقَّقْنَا لَكُمْ دَعَا اَوْرَا مَسْتَجَابِ كَرْدِده بَا وُحِيْ فِرْعَوْنِ كِه بَتَرْتِيْبِ و سَاخْتِ كُشِيِّ اِسْتِغْثَالِ نَمَا
كِه مَآخِرِ مَن جِيَا تِ اِيْنِ خَاكِ سَا رَا اَزْ اَزْ هَكْذِ رَا بَرِ يَادِ نَا خَوَاهِيْمُ رَا دِ و جَمُوْعِ اِيْشَا زَا بَا تَشِ دُرُزِخِ خَوَاهِيْمُ
فِرِشَادِ چنانكه در سُورَةُ هُوْدِ فِرْمُوْدِ وَاَصْنَعِ الْفُلَاكَ بَا عَيْنِيْنَا وَ جَنِيَا و بِنَا زِ كُشِيِّ رَا دِرْ خَالِيْ كِه مُتَلَبِّسِ
بَاشِ بِنِگَا هِ دَاشْتِ مَا بَعْنِ كُشِيِّ بِنَا زِ بَا كَمَالِ حِفْظِ و كَمَالِ رِغَا بَتِ كَرْدِ نِ مَا دِرْ حِفْظِ كَرْدِ نِ تُوَا زِ شَرِّ كَفَّارِ و كُوْشِيْدِ
مُرَادِ عِيْنِ مَلَا تَكِه اِسْتِ بَعْنِيْ بِنَا خَتِ كُشِيِّ اِسْتِغْثَالِ نَمَا بِچِشْمِ هَا يِ مَلَا تَكِه كِه نَاظِرِ نِدِ بَر اَحْوَالِ تُو و مَدِ دِ گَارِ
تُوَا نْدِ و بُوْجِيْ كَرْدِ نِ مَا بُوْدِ رِ سَا خَتِ اِنِ بَعْنِ اَكْرُوْرِ سَا خَتِ اِنِ خَلِيْ اَزْ تُو صَا دِرْ شُوْدِ مَا خَا فِظْ تُو خَوَاهِيْمُ بُوْ
و تُو وُحِيْ خَوَاهِيْمُ كَرْدِ كِه چَكُوْنِه بَا بَدِ سَا خَتِ و لَا تُخَاطِبْنِيْ فِيْ الذِّهْنِ ظَلَمُوْا اَنَّهُمْ مُّغْرَقُوْنَ و سَخْنِ مَكُوْ بَا مَن دُرِ
بَا رُهُ اَنَا نَكِه سَتَمِ كَرْدِنْدِ بَعْنِ اَزْ مَن دُرِ خَوَا سْتِ نَكْنِ دَفْعِ عَذَابِ اِيْشَا ز اَبَدِ رِ سَتِيْ كِه اِيْشَانِ غَرِيْبِ شَدِ گَانْدِ و
اِيْنِ غَا يَتِ و عِيْدَا سْتِ چنانكه مَلَكِ بُوْزِ بِخُودِ كُوْبِدِ لَا تَذَكُرْ حَدِيْثَ فُلَانِ بِيْنِ يَدِ و كُوْشِيْدِ نَمَا اَزْ شَفَاعَتِ

از شفاعت نوح علیه السلام

از شفاعت نوح علیه السلام

(روز عاشورا)

(۳۱۵)

در روز عاشورا
در روز عاشورا
در روز عاشورا
در روز عاشورا

اوست در باره زن و پسر او که کافر بودند با جمله از ابن عباس منقول است که چون نوح علیه السلام ماه و شد بساختن
کشتی بمیدانست که چگونه از آب سازد پس باوند رسید که از امانت سپیده مرغ بسیار و در نایب النوار فی مسطور
است که حضرت نوح علیه السلام عرض کرد پروردگارا از کدام پوب کشتی بسازم خطاب رسید که درختهای ساج
بشان و چهل سال بگذران تا بحال برسد پس از آن درختها را قطع کرده از چوب آنها خانه بساز که در بالا
آب رود و نوح علیه السلام درختهای ساج غرس نمود چون چهل سال منقضاء گشت و درختها قوی شد بسیار و زبان
از دعوی قوم باز کشید چه آنکه از ایمان قوم بکلی مأیوس شد پس آن درختان را بریده خشک نمود و با اتفاق
اولاد عظام خویش سام و حام و یافث را بجهت دیگر در برهه بگماشت که از بیابانهای کوفه است بتعلم جبرئیل بر تبت
کشتی پرداخت و در آن آبام کفار دست از ابدای وی کوفته گردانیدند اما بر سبیل استهزاء خاطر شریف
انحضرت را مرنجانبندند و در جهن تراشدن الواح کشتی او را تمسخر میکردند که ای نوح از منصب پهنم
بر تبت بجا رفته رسید اول پهنم بود و آخر بجا شد و بعضی بر وی میگفتند و میگفتند حال این دیوانه را
مشاهده نمائید در وقتی که آب کباب است کشتی متهراشد و بعضی دیگر بر وجه تمسخر میگفتند ای نوح کشتی بپاش
آب کو و برخی بر وی میگفتند و میگفتند که نوح خانه بسیار در باره زمستان تا از سرما مازای نشود و
زمه میگفتند نوح آنها خانه بسیار در و برخی دیگر میگفتند که نوح اینها را خانه درست میکند و بعضی
گفتند که نوح میخواهد با این خانه بجا آورد و جمعی میگفتند که این مرد دیوانه است در زمین خشک کشتی
بسیار در حقیقت از سخریه و استهزاء ایشان خبر میداد و کلنا مر علیه ملائ من قوم سخر و امینه هرگاه
میگفتند بر نوح گروهی از قوم او سخریه و استهزاء مینمودند و اذ قال ان تخر و امنا فانا تخر و منکم کما
تخر و ن فسوف تعاون من بانی عذاب تجزیه و تحمل علیه عذاب مقیم نوح در جواب ایشان مینمود
امروز شما سخریه و استهزاء میکنید با ما اما چون بجز عذاب حضرت رب الارباب در ظلم اید و هجوم شما غرق
گرداب فنا گردید و بآتش دوزخ پیوندید در آنوقت سخریه و استهزاء از جانب ما خواهد بود بر شما و حاصل آنکه
اگر امروز شما استهزاء میکنید بما و راست که استهزاء از جانب ما باشد بر شما و چنان غرق شدن شما در دنیا
و سوختن شما در عقیق و زود است که بدانید کبیت انکس که بپاید او را عذاب خوار کننده در دنیا و فردا بد
بر او عذاب دائم در آخرت و در اخبار الدول است که حقیقتا وحی فرمود بحضرت نوح که تعجیل کن در ساختن
کشتی که غضب من شد باینکه نافرمانی من کرده اند پس نوح علیه السلام و بنجار دیگر اجبر کرد که در ساختن
کشتی او را مد کنند و در بنجار الانوار از حضرت ادف علیه السلام روايت کرده است که نوح علیه السلام فرمود پروردگارا که
مرا یار خواهد کرد در ساختن کشتی فآوحی الله الیه ناد فی قومک من اغانی علیها و خیر منی شایعاً و یخیر

(روز عاشوراء)

(۳۱۶)

وَهَبَا وَفِضَةً لِّسَخَاوِحِي كَرْدَ بَنُو اَوْ كَه نَدَا كُنْ دَر مِهَان قَوْمِ خُود كِه هَر كِه مَرَا بَارِي كَنْد دَر سَاخْتَن كَشْتِي
وَجَهَرِه اَز آن بَر اَشْد اِنْجِه مِهْتَر اَشْد بَر اِي اَوَّلَا وَنَقَرِه خَوَاهْد شْد پَس نُوْح دَر مِهَان اِيْشَان نَدَا كَرْد اَوْرَا
بَارِي كَرْد نَد بَر اَن وَاوْرَا سَخَرِيَه پَسْمُودَنْد كِه دَر بِيَا بَان خَشَك كَشْتِي مِهَارْد وِدر تَفْسِي رُوح اِيْشَان كُوبْد وَ
مِنَ الْغَرَابِ مَا فِي حَوَّةِ الْحَيَّوَانِ مِنْ اَنْ اَوَّلَ مَنْ اَتَّخَذَ الْكَلْبَ لِلْحَرَاةِ نُوْح قَالَ يَا رَبِّ اَمْرَتْنِي اَنْ اَصْنَعَ الْفُلَ اَنْ اَنَا
فِي صَاعَةِ اَصْنَعُ اَبَا مَا فَيَجِيئُون بِاللَّيْلِ فَيُفْسِدُونَ كُلَّ مَا عَمِلْتُ فَقَيُّ بِلَيْسَمُ لِي مَا اَمْرَتْنِي بِه قَدْ طَالَ عَلَيَّ اَمْرِي
اَز جَمْلَه غَرَابِيَه كِه دَر حَوَّةِ الْحَيَّوَانِ نَقْلِ نَمُودَه اَنَسْتَكِه اَوَّل كِسِيَه سَك رَا بَجَر اَسْت كُوفْت نُوْح عَلَيَّه بُوْد كِه عَرَضُ كَرْد
پَر وِرْد كَا رَا مَر اَمْر فَر مُود كَشْتِي بِيَا ز مَر وِن چِنْد رُوز بَا بِنِ عَمَلِ مَشْغُولِ مِشُومِ پَس قَوْمِ دَر شَب مِيَا بِنْد رَا بِنْجِه
سَاخْتَن اَم فَا سَد مِي كَنْد، پَس چِه وَقْت بَا نِجَامِ خَوَاهْد رَسِيْد اِنْجِه بِلَا ن اَمْر كَرْدَه مَرَا بَد رَسِيَكِه اَمْر مَن بَطُولِ
اِنْجَامِيْدِ پَس خَدَا وَنْد وَحْيِ فَر مُود كِه بَا نُوْح اَتَّخَذَ كَلْبًا يَحْرُسُكَ اِي نُوْح سَك رَا بَجَر اَسْت خُود بَر گِر پَا سَبَا فِي تَو
خَوَاهْد نَمُودِ پَس نُوْح سَك رَا بَر كُوفْت رُوز هَا رَا مَشْغُولِ عَمَلِ بُوْد وَشَب هَا رَا مِخُوبِيْد چُون قَوْمِ اَوْرَا دَر شَب
مِيَا مَدَنْد كِه عَمَلِ اَوْرَا فَا سَد كَنْد سَك صَدَا مِي كَرْد وَا نَخْفَرْتَن اَز خُوابِ بِيَا رَمِيْشْد پَس اِنْجُون فَر يَاد كَا نَبُو
اِيْشَان مِيْد وِيْد وَا اِيْشَان فَر اَمْر مِي كَرْدَنْد پَس بَد بِنَكُونَه عَمَلِ بَا تَمَام رَسِيْد و كَشْتِي تَمَام شْد وِدر تَفْسِي مَن هِج الصَّادِقِيْنِ
اَوْرَدَه كِه دَر رُوز طُوفَانِ نَمُودَه كَفَّار هَلَاكِ شْدَنْد اَلْعُوجُ بِنِ عَنُقِ كِه اَب نَا ز پَرِشْت و كَمَر اَو بُوْد و كَفْتَه اَنْد سَبَبِ
نِجَاتِ وِيْ اَنْ بُوْد كِه نُوْح بِجَهْتِه سَاخْتَن كَشْتِي بِحُوبِ سَاجِ اِخْتِيَا جِ دَاشْت وَنَقْلِ اَنْ اَز بِلَادِ شَامِ مَتَحَسَّرِ بُوْد عَوَجِ
بِشَامِ اَمْد و چَو بَهَائِي كِه مَحْتَاجِ اَلِهِي بُوْد بَر گِرْدَن كُوفْت وَنَزْدِ حَضَرْتِ نُوْح اَوْرَد بَد بِنِ جَهْتِه حَقِيقَةً اَلْ عَذَابِ اَوْرَا
نَا خِيَرِ نَمُود وَاوْرَا عَرَفِ نَفَر مُود وِدر خَلَاةِ الْاَخْبَارِ مَسْطُور اَسْت كِه نُوْح عَلَيَّه كَشْتِي رَا بَتَعْلِيْمِ جِبْرِئِيلِ سَاخْتَن
وَا نَزَا اَز صَد وِبِيْشْت و چَهَار مَر اَز تَحْنَه تَشْكِيلِ دَاد كِه بَر هَر تَحْنَه اَسْمِ بِيْخِيَرِه رَا اَز بِيْخِيَرَانِ نُوْشَنه بُوْد وِدر تَحْنَه
اَخِرِيْنِ نَامِ حَضَرِ رَسَالَتِ پَنَاهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نُوْشَنه بُوْد جِبْرِئِيلِ مِي كُفْت وَنُوْح تَحْنَه هَا رَا اَبَاهِمِ وَصَلِ مِي كَرْد
وَمِنْ مِهْرِد و چُون اَنْ تَحْنَه هَا تَمَامِ شْد بَر اِيْ پُوشِشِ كَشْتِي دَوَا زْدَه تَحْنَه دِيْكَرِ اِخْتِيَا جِ بُوْد جِبْرِئِيلِ عَرَضِ كَرْد بَا نُوْح
كِي رَا بَفَرِشْت دَر مِهَانِ رُودِ نِيلِ دَر خَتِي اَفْتَادَه اَسْت اَز اَبِيَا وَرَنْد كُوبَنْد اَنْ دَر خَتِ عَصَا يِ مَوْسِي بُوْد كِه اَدَمِ
اَز هَبْشْت اَوْرَدَه بُوْد نُوْح فَر زَنْدَا نِ خُود رَا كُفْت كِه اَنْ دَر خَتِ رَا بِيَا وَرَنْد هِيْچِيَكِ اِجَابَتِ نَمُودَنْد جِبْرِئِيلِ كُفْت
عَا جِ رَا بَكُو اَنْد دَر خَتِ رَا بِيَا وَرْد و بُو يِ بَكُو كِه تَرَا اَز طَعَامِ سَبِيْر مِهْمَا يَمِ اَوْرَدَه اَنْد كِه عَوَجِ دَر تَمَامِ عَمْرِ خُود سَبِيْر نَخُورْدَه
بُوْد وِدر هِيْچِ دَر خَانَه نَكْجِيْدَه بُوْد بَر فْتِ وَا نِ دَر خَتِ رَا بِيَا وَرْد نُوْح سَه قَرَصِ نَانِ جُو يِشِ اَوْرَا دَر عَوَجِ بَخَنْد بَد
و كُفْت اِي نُوْح اَكْر مَن رُوزِيَه دُو هَر اَرْز مَن نَانِ وَطَعَامِ بَجَرِ رِو سَبِيْر نَمِشُومِ كُفْت بَكُو يَسْمُ اللهُ الرَّحْمٰنُ الرَّحِيْمُ وَنُوْحُ
نَا سَبِيْر شُومِ عَوَجِ بِسْمِ اللهِ كُفْت وَنَخُورْدَن نَانِ مَشْغُولِ شْد چُون دَر قَرَصِ نَانِ وَنَمِ نَخُورْدَن دَر خَتِ خَدَا اِيْتَعَالِي وَ

اول كس كس
چنگش كس

بنا كس كس
بنا كس كس

﴿رُوزِ عَاشُورَاءِ﴾

﴿(۳۱۷)﴾

بیرکت بسم الله سپر شد حضرت نوح علیه دوازده تخمه را از آن درخت جدا نمود بر تخمه اول نام ناه حضرت
امیر المؤمنین وفاطه زهرا علیه نوشتن بود و بر دوازدهم امام حسن و بر بیستم امام حسین و بر چهارم امام زین
العابدین و بر پنجم امام محمد باقر علیه و بر ششم امام جعفر صادق و بر هفتم امام موسی کاظم و بر هشتم
امام رضا و بر نهم امام محمد تقی و بر دهم امام علی النقی و بر یازدهم امام حسن عسکری و بر دوازدهم
امام مهدی نوح گفت ای جبرئیل این دوازده تن پیغمبر اند گفت نه اینها اهل بیت محمد مصطفی و
پیغمبر آخر الزمان میباشند ای نوح چنانکه این کشتی تو بدو ن این دوازده تخمه تمام نشد و بن سلام
که درین محراب است بدو ن این دوازده تن تمام نشود و اینکه پیغمبر و فرمود که مثل اهل بیتی کشتی سفینه
نوح من ركب فيها نجي ومن تخلف عنها غرق مؤبدان است و در اخبار الدل از ابن عباس روایت
کرده است که چون نوح کشتی را تمام کرد حقیقتا نه و نهاله چثمه قبر را در میانجا برآورد و در آورد در
حالتی که میجو شید پس نوح کشتی را بفرستاد و در کرد و در تفسیر روح البیان مسطور است که چون نوح کشتی
را تمام کرد خداوند کشتی را بر زبان آورد و گفت لا اله الا الله في الأولين والآخرين انا السفينة التي
من ركبني نجي ومن تخلف عني هلك ولا يدخلني الا اهل الايمان والاخلاص يعني نیت خداوندی
در اولین و آخرین مگر خداوند متعال منم ان کشتی که هر که سوار شود بر من نجات یابد و هر که تخلف کند
هلاک شود و داخل نشود در من مگر اهل ایمان و اخلاص چون قوم اینرا شنیدند گفتند هذا قلب من سرك
یا نوح این اند که است از سر تو یا نوح بدانکه در مقدار طول و عرض کشتی نوح علیه اختلاف است بین
او باب سیر و تواریخ و آنچه بنظر این احقر رسیده نه قول است اول طول آن هشتاد ذراع و عرضش پنجاه
ذرع و ارتفاع آن سی ذرع بود چنانکه در روضه الصفا و بحار الانوار است دوم سبصد ذراع طول و
پنجاه ذراع عرض و سی ذراع ارتفاع داشت چنانچه در تاریخ التواریخ و منبع الصادقین است سیم طول
آن سبصد ذرع و عرض آن صد و پنجاه ذرع بود چنانکه در خلاصه الاخبار است چهاره طول آن
شصد ذراع و عرض آن سبصد و سی ذراع چنانچه در اخبار الدل مسطور است پنجم طول آن
شصد و شصت کز و عرض آن سبصد کز و ارتفاعش سی سه کز بود چنانکه در روضه الصفاء از ابن عباس
نقل است ششم در بحار الانوار از حضرت امیر المؤمنین علیه روایت کرده است که طول آن هشتصد ذراع و عرض
پانصد ذراع بوده و ارتفاع آن هشتاد ذراع بوده است هفتم در روضه الصفاء از تفسیر کاشانی نقل نموده
است که طول کشتی هزار کز و عرضش پانصد کز و ارتفاعش سبصد کز بود و آن مانند مرغی بود و سرش
مثابه سر طاوس و چشمش مانند چشم کرکس و سینه او مانند سینه کبوتر و دماغ او مانند دماغ خر و پند و در

در کتب معتبره
نوح علیه

نسخه از قول
ابن کثیر

(دُرُغَا شُورَاءُ)

(۳۱۸)

و برورش بقیه و زفت تطلبه یافته بود هشتم طول آن هزار و دو و بیست گز و عرض آن شصت گز بود چنانکه در کمال ابن اثیر است و در روضه الصفاء از حضرت مجتبی نیز مأثور است و این موافق قول کعب بن حاتم بن نوح است که بدعا حضرت عیسی علیه السلام زنده شد و از واقعه طوفان با حضرت علی علیه السلام خبر داد و شرح آن چنانچه در منبع الصادقین از کشف نفل نموده چنین است که وقتی حواریین از حضرت عیسی علیه السلام پرسیدند که شخصی را که در زمان حضرت نوح علیه السلام مرده باشد زنده کند تا بگفت کشتی نوح از او معلوم کنند عیسی ایشان را نزد پشته از خاک آورد و گفتی از خاک بر داشت و فرمود اَنْدُرُونْ مِنْ هَذَا اَبَا مِیْدَانِیْد که این خاک کیست گفتند اَللّٰهُ وَرَسُوْلُهُ اَعْلَمُ فرمود هَذَا کَعْبُ بْنُ حَاطَمٍ و بعد از آن عصا را بر آن پشته خاک زد و فرمود تَمَّ بِاِذْنِ اللّٰهِ که ناگاه پیرم از آن برخاست و خاک از سر خود می افشاند عیسی و را گفت باین هیئت مرده بودی گفت نه جوان مرده بودم اما چون او از تو بگویم رسید که تم گمان کردم قیامت قائم شده از هول آن پیر شدم عیسی فرمود از کعبیت و کعبت کشتی نوح ما را خبر ده گفت طول آن هزار و دو و بیست گز بود و عرض آن شصت گز و سه طبقه بود طبقه برای دیوار و و حوش و طبقه برای طووس و چون سر کین چهار پایه بسیار شد و مردمان از آن مازنی شدند حق تعالی از پردهم پیل بگفت خُوكْ بیا فرید که همه آن پلیدها و سر کین را بخوردند و چون موش در آن بسیار شدند از پینه شهر گریه می نمودند موشان را بخورد عیسی او را گفت که چگونه دانست که همه شهرها خراب شد گفت کلاغ را فرمود که برود و اطراف عالم بگردد و خبر بلاد را ببارسان کلاغ رفت و بخوردن مردار مشغول شد و بسیار در کمره نوح بر او نفرین کرد و فرمود خدا با او را از طباع مردمان برمان و منزل او را در ویرانه ها و خرابا متروک گردان پس کبوتر را فرستاد و او زود بازگشت پس بجناب دعا می خبرد حق او بقدیم رسانید و فرمود با خدا پادل مردم را با و مالموت گردان و او را در خانه های ایشان جای ده حواریان گفتند یا روح الله بفرمانا یا ما بنه میاید عیسی فرمود چگونه باشا بیاید و حال آنکه در روز از زمین ندارد پس او را گفت عُدْ بِاِذْنِ اللّٰهِ کَمَا کُنْتَ فِی الْحَالِ بجالس نهیها شد فَهَمُّ در بخارا الانوار از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که طول کشتی هزار و دو و بیست ذراع و عرض آن شصت ذراع و ارتفاعش هشتاد ذراع بود و در نایخ التوارنج مسطور است که سفینه نوح مشتمل بود بر نود خانه و هزار و دو و بیست ذراع طول و هشتاد ذراع عرض و هشتاد ذراع ارتفاع داشت و بالجمله جمع بین این اقوال در نهایت اشکال است و قول دوم اصح است و اکثر مفسرین و مورخین بر آنند و محتملست که این اختلاف باعتبار اختلاف ذراعها باشد اما بعید است و در مدّت ساختن کشتی نوح نیز اختلاف داشته باشد و آنچه بنظر اینا حق رسید است پنج قول است اول از ابن عباس روایت است که نوح علیه السلام کشتی را در مدّت دو سال از

زندگی نوح علیه السلام
با عجز از عیسی علیه السلام

در کتب معتبره
در کتب معتبره

❦ (رُوز غاشوراء) ❦

❦ (۳۱۹) ❦

چوب ساج بناخت چنانکه در منج الصادقین و خلاصه الاخبار است و در بخارا الانوار و جوة الفلوات
از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که نوح علیه السلام کشتی را در مدت سی سال بعمل آورد و ستم نبرد و انکاب است
که در حدیث معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که نوح در مدت صد سال کشتی را تمام کرد چهارم در بخارا
الانوار مسطور است که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند که کشتی نوح در چند گاه ساخته شد فرمود در دو
دور عرض کرد و در چند راست فرمود هشتاد سال را و عرض کردند عامه میگویند در مدت پانصد سال
ساخته شد فرمود نه چنین است و چگونه چنین تواند بود و حال آنکه حق سبحانه و تعالی فرموده وَاصْنَعِ الْفُلَانَ
بِأَعْيُنِنَا وَرَحِمْنَا رَحْمَةً مِّنْهُ سِرْعَتًا سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَتَوَّابًا غَفُورًا و جوة الفلوات بسند حسن از حضرت صادق
منقول است که نوح علیه السلام مدت دو بیست سال در ساختن کشتی بود و مدت پانصد سال بعد از آنکه از کشتی
فرود آمد بماند مؤلف گوید جمع میان این حدیث مختلفه با این است که بعضی موافق روایات عامه است و
بر سبیل تفسیر وارد شده است و با آنکه در بعضی از این روایات زمان اصل تراشدن کشتی ازاده شده است
و در بعضی دیگر نیز زمان مقدّمات از ملحوظ داشته اند مانند فراهم آوردن چوب و منج و ضرورت پیا
دیگران بالجمله در تفسیر روح البیان آورده که در زمان او اهل این امت کشتی نوح را دیده اند و از قناده مرده
که آن کشتی تا زمان رسول خدا بود و مردم از آمدن بدیدند و از او عبرت بگیرفتند و پیاپی از کشتی ها را
از چوب آن ساختند و در بخارا الانوار از رسول خدا روایت کرده است که چون نوح هم الواح درخت ساج
را شق نموده ندانست کشتی را چگونه بسازد پس جبرئیل نازل شد و هفت کشتی را با او نمود و نابوته با خود او
که صد و بیست و نه هزار منج در آن بود و همه آنها را بکشتی گوید که آن بقیست خسته مساهرها آنکه پنج شمار
باقی ماند فضر بیده الی شمار فاشرف بیده راضاء كما یضیی الکوکب الدری فی افق السماء چون دست
ایکی از آنها در روشن و تابان گردید چنانکه شاره درخشان در افق آسمان میدرخشید نوح هم از مشاهده
این حال متحیر گردید پس آن شمار باذن پروردگار بنطق درآمد و گفت انا علی اسم خیر الانبیاء محمد بن عبد
صلی الله علیه و آله من بنام بهترین پیغمبران من عبد الله هستم پس جبرئیل نازل شد و نوح هم فرمود ای جبرئیل
چبست این شمار که مثل از اندیده ام عرض کرد این باسم سید انبیاء محمد بن عبد الله است از او بر مقدم نهاد
راست کشتی بکوب و بعد از آن حضرت نوح هم شمار در مدت زدن و آن نیز روشن و نورانی گردید از جبرئیل
پرسید عرض کرد این شمار برادر و پسر عشرت سید اوصیاء علی بن ابیطالب است از او بر مقدم جانب چپ کشتی بکوب
و هکذا اسماء و ستم باسم مبارک حضرت صدق کبریه فاطمه زهراء سلام الله علیها بود از او بر مقدم و در
گوید شمار چهارم باسم ساعی حضرت حسن علیه السلام بود و از او بر مقدم شمار پدش گوید که ضرب بیده

نوح
در
چند
گاه
ساخته
شد
فرمود
در
دو
دور
عرض
کرد
و
در
چند
راست
فرمود
هشتاد
سال
را
و
عرض
کردند
عامه
میگویند
در
مدت
پانصد
سال

نوح
در
چند
گاه
ساخته
شد
فرمود
در
دو
دور
عرض
کرد
و
در
چند
راست
فرمود
هشتاد
سال
را
و
عرض
کردند
عامه
میگویند
در
مدت
پانصد
سال

﴿رُوزِ عَاشُورَاءِ﴾

﴿(۳۲۰)﴾

عَلَى سَمَارِ خَاصِرٍ فِي هَرِّهِ نَارٌ وَأَظْهَرَ النَّدَا وَهُوَ بِحُجُونِ دَسْتِ بِسْمَارِ بِنِجْمِ زَدَانِ نَبَرِ رُوشَنِ وَنُورِ اَزْدِ كَرْدِيدِ رُطُوبِ
 اَزْوِیَ طَاهِرِ شَدِ جَبْرِ اِیْلِ عَرَضِ کَرْدِ اِنِ سَمَارِ حُسَيْنِ اسْتِ دَرِ جَانِبِ سَمَارِ پِدَرِش بِکُوبِ نُوْحِ عَ فَرْمُودَ مَا هَذِهِ
 النَّدَا وَهُوَ اَبَا جَبْرِ اِیْلِ اِی جَبْرِ اِیْلِ اِنِ رُطُوبِ چِسْتِ عَرَضِ کَرْدِ هَذَا الدَّمِ اِنِ خُونِ اسْتِ پَسِ قِصَّةِ حُسَيْنِ عَلَیْهِ
 وَانْجِهْ اِنِ امْتِ بَا وِکُنْدِ بَيَانِ نَمُودَ فَلَعَنَ قَاتِلَهُ وَظَالِمَهُ وَخَاذِلَهُ بِسْمَارِ بِنِجْنَابِ عَلَیْهِ بِرِ قَاتِلِ وَظَالِمِ وَخَاذِلِ
 اَلْمُخَضَّرِثِ لَعَنَ نَمُودَ مُؤَلَّفِ گُویَدِ هُنُوزِ اَنِ اِمَامِ مَظْلُومِ بَدِ بِنَابِتِ اَمَدِ بُوْدِ وَاِزِ اِنِ قِصَّةِ هَا بِلَهِ اِثَارِیَ بُوْدِ
 اَزِ سَمَارِیَ کِهَ بِاسْمِ اَلْمُخَضَّرِثِ عَ بُوْدِ خُونِ طَاهِرِ مِشُوْدِ پَسِ اِبَا جَبْرِ اِتْفَاقِ اِفْثَادِ وِچِ کُونهِ اِنْقِلَابِ وَاِضْطِرَابِ دِ
 عَالَمِ اِمْکَانَ خَارِثِ گُردِ پِدَرِ رُوقِیَ کِهَ خُونِ مَطْهَرِ اَنِ حَضَرِثِ زَا بَرِ رُوزِ مِیْنِ رِجْشَنْدِ وَاِزِ مَقَامَاتِ اَلنَّجَاهِ
 سَیِّدِ نِعْمَةِ اَللّٰهِ جَوَابِیَ عَلَیْهِ لِرَحْمَةِ نَقْلِ شَدِ کِهَ دَرِ سَالِ تَالِیْفِ اَنِ کِتَابِ رِئَاذِیْعِ اَنِ کِهَ سَالِ هِزَارِ وَصَدُ دَرِ
 هِجْرِیَ بُوْدِ دَرِ بِلَدِ شُوشِ دَرِ رُفْهُرِ مَوْسُومِ پِدَا اَزِ اَبَانِ حَضَرِثِ کُوجُکِ زَرْدِیَ زَرِ اَبِ بَیْرُوتِ اَوْرِدَنْدِ کِهَ سَیِّدِ
 جَوَابِیَ عَلَیْهِ لِرَحْمَةِ فَرْمُودِ طُولِ اَنِ چَنَانِ کِهَ مَنِ خُودِ مِیْنِ رُوزِ بَکِهِ اِنِ کَلِمَاتِ رَا اِیْنُوسِیْمِ بِیْهُودِ مِشُوْدِ
 اَنکِشِ پِیُوسِشِ بُوْدِ دَرِ اَنِ بَخْطِیَ اَزِ رَنکِ خُودِ نُوْشَنِ بُوْدِ بِسْمِ اَللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَللّٰهُ مُحَمَّدٌ رَّسُوْلُ
 اَللّٰهِ عَلٰی وَلِیِّ اَللّٰهِ لَمَّا قَتَلَ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ بْنِ اَبِي طَالِبٍ عَلَیْهِمَا السَّلَامُ بِأَرْضِ کَرْبَلَاءَ کَتَبَ مَدِ بَا زِنِ اَللّٰهُ وَرَّسُوْ
 بِأَرْضِ حَصٰی وَتَبَعْلَمُ الَّذِیْنَ ظَلَمُوا اَیُّ مُنْقَلَبٍ یُنْقَلِبُوْنَ بِسْمِیْ نَبِیْتِ خَدَائِیَ مَکْرُخَدَا وَنَدِ مَعَالِ مُحَمَّدِ بِیَغْیَبِ
 خَدَا وَ عَلٰی وَ لٰی اَوْسْتِ چُونِ حُسَيْنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ اَبِي طَالِبٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ دَرِ مِیْنِ کَرْبَلَا کُشَنِ شَدِ خُونِ اَوْبَا زِنِ خَدَا
 وَرَّسُوْلِ اَوْبِ مِیْنِ سَنکِرِزِ هَا نُوْشَنِ شَدِ وَزُوْدِ بَاشَدِ کِهَ بَدَانَتِ ظَلَمِ کُنْدِ گَانِ کِهَ بَکَا مَرَا زِ کُشْتِ اَنُوْ هِنْدِ کُشْتِ
 وَ دَرِ کِتَابِ زَهْرِ الرَّیْعِ وَبِجْمِ الثَّاقِبِ نَفْلِ کُرْدِ اَنْدِ کِهَ شَیْخِ هَآئِیَ دَرِ کُشُوْلِ نَفْلِ فَرْمُودِ کِهَ پِدَرِشِ شَیْخِ حُسَيْنِ بْنِ عَبْدِ
 الصَّمَدِ خَارِثِ دَرِ مَجْدِ کُوفِ نَکِنِ عَقِیْقِیَ بَافْتِ کِهَ بَرَانِ نُوْشَنِ بُوْدِ اَنَادُورِ مِیْنِ السَّمَآءِ نَشْرُوْنِیَ ﴿بُومَرِ تَرْوِیجِ
 وَالدَّالِّیْنَ بِطَبِیْنِ ﴿کُنْتُ اَصْفٰی مِنَ الْجَبِیْنِ بِبَآضَا ﴿صَبَعْنِیَ دِمَآءُ نَحْرِ الْحُسَيْنِ ﴿مَحْتَشَمِ گُویَدِ﴾

سید الشهدا علیه السلام

چون خون حلقه نشسته او بر زمین رسید	جوش زمین بر زوئه عرش برین رسید	زرد یک شد که خانه ایمان شود خراب
از بس شکسته ها که بارکان دین رسید	نخل بلند او چه خسار زمین زدند	طوفان بر آسمان ز غبار زمین رسید
بادان غبار چون بزار بنی رساند	گرد از متد بر فلک هفتمین رسید	واقع می وازی همتی

سید الشهدا علیه السلام

مُوافِقِ مَسْطُورَاتِ نَارِیْجِ اَبِنِ اَیْثِرِ وَرُوضِ الصِّفَا وَجَبِیْبِ اَلتَّجَرِّدِ اِنِ رُوزِ حَضَرِثِ نُوْحِ عَلَیْهِ اَلْبَیِّنَاتِ خَوَازِکُشِ
 فَرْدِ اَمَدِ دَرِ پَایَانِ کُوهِ جُودِ دَرِ مِیْجِ الصَّادِقِیْنِ وَنَارِیْجِ اَبِ اَلْفِدَا وَخِلَاصَةِ الْاَخْبَارِ نَبَرِ فَرْدِ اَمَدِ اَلْمُخَضَّرِثِ
 اَزِ کُشْتِیَ دَرِ اِنِ رُوزِ نُوْشَنِ اَنْدِ دَرِ نَاسِخِ التَّوَارِیْخِ مَسْطُورِ اسْتِ کِهَ نُوْحِ عَ دَرِ رُوزِ اَوَّلِ مَآهِ رَجَبِ کُشْتِیَ نَشْنِ
 وَ دَرِ مَآهِ هَفْتَمِ دَرِ رُوزِ نُوْرِ مَطَابِقِ رُوزِ عَاشُورَاءِ کُشْتِیَ بِرِ جُودِ اَمَدِ وَ نَافَا هِیْمِ اَبِ نَفْصَانِ مِیْبَذِثِ

(روز عاشوراء)

(۳۲۱)

ناقله های جبال پدید آمد چون بکاس با تمام رسید زمین خشک شد و در روز پنجاه و هفتم از آن
 دوم از کشتی بیرون شد و نیزه را انکاب آورده که مدت توقف ایشان در کشتی هزده ماه و بیست و هفت
 روز بوده و بنا بر این فرود آمدن آنحضرت از کشتی در روز بیست و هفتم ماه شعبان بوده و الله العالم و بشا
 از علماء عامه و بعضی از امامیه قرار گرفتن کشتی را بر جود در روز عاشوراء نوشته اند و اما بر وایان اهل
 البیت قرار کشتی بر جود در روز هجدهم شهر ذیحجه و یار روز دهم انماه بوده است و آنچه بر این احقر معلوم
 گردید پس از استقصاء و تخیص بسیار در تفاسیر و تواریخ آنکه قرار کشتی بر جود در روز دهم ماه ذیحجه بود
 است و فرود آمدن آنحضرت از کشتی بعد از انقضاء یکماه در روز عاشوراء بود و الله سبحانه و تعالی اعلم
 بحقایق الامور و کیفیت این واقعه بطور تلیق و تلخیص از کتب تفاسیر و تواریخ بدین پنج است که چون
 واقعه بلای طوفان بنیامیه رسید و کفار و عالم همه در گرداب بلا بر باد فنا رفتند و کفار آرد شده شد امر
 که حق سبحانه و تعالی بدان تعلق داشت از هلاکت اشرا و نجات ابرار امر الهی در رسید که یا ارض ابلع
 ما تلك و یا سما اقلع ای زمین خود را فرو برد و آسمان باز گردید که فرو گدشته پس
 زمین اهلای خود را فرو برد و آسمان باز انش تسکین یافت کشتی نوح بر قلّه کوه جود قرار گرفت در موصول
 و بر وایت در کوفه و مدت یکماه کشتی بر سر انجیل ساکن بود تا آنکه روزی نظر نوح بر قوس قزح افتاد
 زمین در بدایع الظهور گوید و آنکه لم ینظر فیما قبل الا فی ذلک الیوم و کان دلیل الانفصال الماء و پیش از آن
 در هیچوقت قوس قزح ظاهر نشده بود و کسی از اندیشه بود مگر در آن روز و آن دلیل بود بر اینکه اب
 گشته است پس نوح دانست که وقت خروج از کشتی نزدیک شد و از غایت از روزن کشتی رها کرد تا از
 کیفیت حال و کبیت اب خبری آورد و از غایت پرورده بر باره دچار شد و بخوردن آن مشغول گشت و
 باز بنامد نوح بر و لعنت کرد و دعا فرمود که او مرد و در خلاقی گردد و روزی و می از چینه باشد انگاه
 کبوتر را جهت این مهم ارسال داشت پس او پرواز نمود و بر گه از درخت زیتون در منقار گرفته باز آمد نوح
 دانست که اب کم شده و اشجار پدید آمده است پس در حق کبوتر دعا می خرم نمود که پیوسته مطبوع طایع خلا
 باشد و در خلاصه الاخبار آورده که نوح مرغ خانگی را فرموده بود برو بین اب چه قدر ماند مرغ فرستاد
 و بچریدن مشغول شد و باز نگشت حق تعالی قوه پریدن را از او گرفت تا بر هوا نتواند پرید پس نوح
 کبوتر را فرستاد بنامد و تا انجا که پای او سرخ است اب مانده بود پس نوح را خبر داد و آنحضرت در حق
 او دعا کرد که خدا تعالی او را مونس خلق گرداند پس نوح عرض کرد الهی بایه اب را از روزن زمین بر طرف گردان
 حق سبحانه و تعالی جبرئیل را امر فرمود بایه بر زمین زد و هفت دریا پدید آمد اهلایه دریا فرو رفت و در

(زمین)

نوع کشتی
 از زمین

نوع کشتی
 از زمین

﴿رُوزِ عَاشُورَاءِ﴾

﴿۳۲۲﴾

زمین خشک شد پس نهار سپید که ای نوح از کشتی فرود ای قبیله بنوح ای طایفه اسلام میا و برکات علیک
 و علی ایم من معک و امم ستمیعههم ستم همسهم میا عذاب الیم گفته شد یعنی حق تعالی فرمود و باطل را
 از جانب او گفت ای نوح فرود ای از کشتی سلامت از ما باسلام و نجبت و برکات از ما بر تو یعنی برکات
 و زیادتیه ها در نسل تو باد تا ادم ثانی باشد در انساب آدمیان شود در بسیار از تفاسیر و تواریخ مکتوب
 است که اهل کشتی غیر نوح و سید پسر او را عقیل نامید و نسب اهل عالم بدین سه کس منتهی می شود سلام
 بر عرب و عجم است و یافت پدر ازاک و حام پدر هود است و علی ایم من معک سلام و برکت بر نوح
 و بر گرهی که باقی اند و تمیسه ایشان بامم یحیه تعیب ام است از ایشان و باسلام و برکت بران آمده که باقی
 شوند از جمعی که باقی اند یعنی ان مؤمنان که از نسل ایشان آمده ظاهر خواهند شد تا روز قیامت و امم
 ستمیعههم ستم همسهم میا عذاب الیم و امم یحیه که از ذریه ایشان باشد خواهند شد که روز قیامت
 زندگانی در بهیم ایشان را در دنیا با فراخی عیش و عشرت و در پس رسیدن ایشان را از جانب ماعذبه در روز قیامت
 آخرت مراد کفار و مضل است که از روز نادر و قیامت هیچ مؤمن و مومنه نباشد مگر اینکه داخل است در این
 سلام و برکت و هیچ کافر و کافره نباشد الا اینکه داخل است در این تمنع و عذاب و بالجمله نوح علیه السلام گفته
 را برداشت و با هشتاد تن مؤمن و و خوش و طبریکه از او اجاد و کشتی بودند فرود آمدند و کشتی را بر سر
 کوه گذاشته از جبل نوح فرود آمدند و از روز و ایحیه شکرانه روزه داشتند در روزه المجالس مکتوب است که از
 جمله معجزات نوح علیه السلام بود که چون اهل توحید از کشتی بیرون آمدند ماکولات ایشان تمام شده بود
 نوح مقداری رب که از زمین برداشته در غار فرود ناکدم بریان شد و معجزه دیگر آنحضرت آنکه بعد از
 خروج از کشتی از حمار شتر نشاند علی الفودان و ناسر گشته سوه آوردند و در نارنج حبیب و بسیار از
 کتب دیگر مکتوب است که در روز عاشر از اخلاق از کشتی بیرون آمدند و در ایوان کوه جودقه بنا کرده
 از اسوق الثمانین و بر روایت حدیث الثمانین نام نهادند زیرا که ساکنان آن زیاده از هشتاد تن بودند
 و در خلاصه الاخبار گویند که آنوقت که نوح علیه السلام از کشتی فرود آمدند بود در ماهی که در کشتی جمع بودند
 در آنجا دهی بنا کردند و هر چند نوح با ایشان فرمود بر آنکه شوی و با آنکه کشتی نشینند پس شیخ
 رشت چون صلاح سر او خوب بر داشتند هیچ کدام زبان بیکدیگر نماندند پس بر این از یکدیگر جدا شدند
 و اختلاف لغات از آنجا هم رسید و در بسیار از تواریخ نقل کرده اند که پس از فرود آمدن ایشان از کشتی
 عفوئیه در هوا آشکار گردید و علت و باد و میان ایشان بد آمد از آن هشتاد تن جز نوح و سه پسر آنجا
 سلام و یافت در زوجات ایشان که باقی نماند و سایر آنها را بقاء پیوستند تا این خلاصه

نوح
 و سید پسر او
 و سید پسر او
 و سید پسر او

معجزات
 نوح علیه السلام
 و سید پسر او
 و سید پسر او

(روز عاشورا)

(۳۲۳)

از پسران نوح بهر سپیدند و در خلاصه الاخبار مسطور است که نوح علیه در کشتی پسران خود را فرمود که با
 زنان خود خلوت مکنید خام مخالفت کرده بازن خود مقاربت کرد نوح و پسران فرین کرد که با خدا بانظنه
 خام را تغییر ده حقیقتا نه و تعالی نقطه اولاد در رحم زوجه او سپاه گردانید هر فرزندی که از او بود اند
 سپاه بود و همه اهل حبشه و زنگبار از اولاد او میباشند و عرب و اصناف عجم و در مرز اولاد شام اند و
 ترک و چین و باجوج ماجوج از فرزندان یافتند پس از این جهت انساب بنی آدم بعد از طوفان نوح
 است و او را آدم ثانی خوانند و در بخارا و انوار از رسول خدا صلی الله علیه و آله منقولست که فرمود نوح
 احمد ابوی نوح یکی از دو پد است یعنی پدر جمیع مرد است بعد از آدم و در تفاسیر الفنون مسطور است
 که نوح علیه بعد از طوفان در بیست و هفتاد سال زند بود و بقول سیدنا و نجاه سال و بر و ابی
 شصت سال و در مدت چهل سال جهان آبادان شد و در حبیب لیس آورده که نوح تمام ریح مسکون
 را منقسم به سه قسمت ساخت و هر قسمی را یکی از اولاد عظام خود مخصوص گردانید و با مغرب و زنج
 حبشه دهند و سند و اراضی سوزان را با تمام نفوس نمود و خام را با تمام شرافه و قبیله و تعالی او را
 نه پسر کرد است فرمود دهند و سند و زنج و نوبه و کنعان و کوش و قبط و بربر و حدش و در سبب تغییر رنگ
 و زبان خام و جوه متعدده گفته اند از جمله آنکه روزی نوح علیه در عالم خواب بود و در پیش می نمود خام
 بر او گذشت و بنوشید و بقول صاحب ریح گریه بختید و این سوء ادب موجب آن شد که رنگ او را
 سپاه شد و پیغمبر از نسل او منقطع گردید و وجه دیگر آنکه نوح علیه در کشتی اولاد و اتباع خود را از سپاه
 زنان منع فرمود خام مخالفت نمود چنانکه قبل از این مر قوم گردید منقولست که چون اولاد خام بسیار شد
 بتقدیر برآورد هر فرقه بلغتی تکلم نمودند لاجرم از صحبت یکدیگر متفرق شده هر گروه بطریقه رفتند و تغییر
 موضعی پرداختند بالجملة نوح علیه در موقع تقسیم ریح مسکون شام و جزیره عراق و فارس و خراسان را
 که وسط زمین بود بشام ارزانی داشت که افضل و ارشد اولاد آنحضرت بود و بقول اکثر مفسرین و
 مورخین جناب شام از اکابر انبیاء مرسل بود و بکثرت کاست و وفور فراست و صلاح نفس و نجابت ذات
 از سایر اولاد نوح علیه السلام امیاز داشت لاجرم آنحضرت او را بوضایت و ولایت عمده خویش تعیین نمود
 و حضرت و اهل اعطیات شام را به پسر بخشید از نسل او که ابوالانبیاء است و کپورت که پدر ملوک عجم است
 و اسود که بنوا و مدائن از بناهای او است و یمن که شام و درم پسران او بند و بروج که در میان موزون
 از او جزای نماه است و لار که فراغته مصر از نسل او پیدا شدند و عجم که تغییر خورستان بوی منسوب
 و آرم که قوم عاد از جمله احمقار او بند و بود که چهار پسر داشت از ربایمان و آران و آرم و موقان

نوح علیه السلام
 و پسران

نوح علیه السلام
 و پسران

پورخ

(روز عاشوراء)

(۳۲۴)

در دروخته السفا گوید که نام هر يك از فرزندان خود را بقطره از اقطار ولايات خود فرساده و در بعضی از
تواریخ مکتور است که چون لغات اولاد سام مختلف گشته بود بجهت بی که به نوزده زبان سخن می گفتند
و هیچ قومی سخن قوم دیگر را فهم نمی کردند هر يك بناچار استقرار جسته بجا رفت و زراعت اشغال نمودند
و حکومت بر تمام دژیه سام پادشاه شد و بر سوم سلطنت و این حکومت پراخت و هر يك از اعیان ملک
مناسب حال و مرتبه اش منصبی مقرر گردانید و چون اولاد سام در اقلیم بابل و بین و حضر و مو و عمان و عراقین
و فارس بسیار شدند بعضی از ایشان بطرف مغرب و برخی بجناب مشرق رحلت نموده با اولاد بافت و حام
اختلاط نمودند و امصار و قصبات چند بنا کردند مع الجملة نوح علیه در زمان تقسیم ربع مسکون اقلیم
چین و صفالیته و ترکستان را بافت داد و مجموع ترکان و صفالیته و خرد از نسل بافت اند و در دروخته
آورده که بعضی گفته اند بافت پیغمبر مرسل بود و چون نوح علیه بافت را در پایه کوه جود رخصت داد که
بجناب شمال و مشرق که نامزد او شده بود توجه نماید بافت از پدر و الناس نمود که او را دعای اموزد که هر گاه
خواهد بازان ببارد نوح علیه اینجا بالملقه در این معنی با حضرت عزت مناجات کرده و جبرئیل اجابت
در حق او را اسمی بزرگ آورد نوح م از ابرسنگی نقش کرده بافت را در آن سنگ را حجر المطر خوانند
و ترکان جده ناش خوانند پس بافت از سوق الثمانین بیرون آمد منازل و مراحل طی کرد تا بحد
مملکت خود رسید و بطریق صحرائش نشان مدت روزگار بر میبردند و رسم های پیکور در میان آورد و چون
نسل او بسیار شدند رخت بر سر بقا کشید و بعضی گویند یکی از شهرهای بزرگ اقلیم چین را در آن سرزمین
او بنیاد نهاد و آورده اند که حضرت اهاب لعطیات بد و پازنده پسر از آن داشت چین و صقلاب و کار
و ترک و خلج و خرد و روس و سدسان و غر و منشی و بارج و هر يك از پسران را با دخره از دژیه خویش
در سلک از و راجه در آورد و به تبعه بلاد و تکثیر عباد و صفت نمود و نخست ترک بن بافت که و لمعه د آرشد
اولاد او بود و بغایت دلیر و مردانه و هنرمند و فرزانه بود و او را بافت اعلان تبرک گفتند در آن نواحی سمرقند
و بخانه رسید که از اسب لوک خوانند و آنجا در پائین محضر اب گمر و چشمه ها خوش گوار و مرغزار بسیار بود
ترک را آن محل مطابق طبع افتاده با اتباع خود رحل افامت در آنجا انداخت و از چوب و گاه خانه ها ساخت
و بعد از چند گاه با حادثات و اختراع خرگاه پراخت و از پوست گوسفند و سایر حیوانات قبا و طاقه دخت
و او پادشاهی بود عادل و فاضل و در باب رعایت رعیت دقیقه مهمل و نامرعی نمیداشت و بندگان خدای
در ظل حمایت خویش مرقه و اسوده میداشت و بخشندگی بی منت او را فرزندان شایسته کرامت فرمود یکی از
فرزندان او فورک نام که شکار دوست بود روزی در صحرا گوشت نجیر کباب کرده می خورد ناگاه لقه از دست

نخستین بافت
ربع مسکون

و ترک
اقامه
بافت

❦ (روز عاشوراء) ❦

❦ (۳۲۵) ❦

دی در نمکزار افتاد فولد ان لقمه را برداشته در دهان نهاد از آبپار لند پند ترا لقمه اول یافت و بعد از
 ان نمک را با طعام منضم ساخته تناول فرمود و این رسم از آن روز معناد طبیعت مردم شد و اصل ذریه او را
 از آن گویند و اما آخر رجب از سیاحت مملکت شمال بکار آمد رسید ان ساحل پسندیدند خاطر او آمد و در آنجا
 شهر بنی نهداد رفتند ان اورسم و رو براه گرفتن در جهان آوردند و با اشاره پند را از پوست ان ملبوس
 ساختند و در آباء حنوه خود یکی از فرزندانش را وفات رسید و ناچند گاه پند نمیدانست که با او چه کند
 اخرا الامر چون یافت با بعضی از متعلقان در دریا غرق شده بود انش را که ضد ابست بر آفریننده با حضا
 قوم فریمان داد و بطور و سایر آلات طوایف مهیا ساخته سر و گویان جسد او را در انش افکند و گویند
 تا کون این رسم مدن موم در بلاد باقی است و منقولست که اولاد او تتبع زینور نخل کردند تا در مغازها
 کوه عسل یافتند از آن حلوا ساختند **تتمیم نفع عجمی** در بخارا و الانوار از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
 روایت کرده که چون نوح علیه السلام نفرین کرد بر قوم و ایشان غرق شدند شیطان بنزد او آمد و گفت **إِنَّ لَكَ**
عِنْدِي بَدَأَ أُرِيدَ أَنْ أَكْفِيكَ عَلَيْهَا تو را بر من منتی است میخواهم تو را مکافات کنم بر آن نوح گفت ان
 منت چیست شیطان گفت ان منت آنست که تو نفرین کردی بر قوم خود و ایشان را غرق نمودی و کسی نماید
 که او را گمراه کنم پس من راحت شدم تا قرن دیگر که مردی بهمرسند آنها را گمراه کنم نوح علیه السلام فرمود **مَا لَكَ**
تُرِيدَ أَنْ تَكْفِيَنِي حَيْثُ أَفْجَعُ که خواهی مرا بآن مکافات نمائی گفت از کفنه فی ثلث مواطن فانه اقرب ما يكون
 الى العبد اذا كان في احدهن در سه موطن مرا باز کن و از من در حد و باش که نزد یکم برین احوال من بسوخته
 وقتی است که در یکی از این سه حالت باشد از کفنه و از کفنه و از حکمت بهین اشپن و از کفنه اذا
 كنت مع امرأة خالبا لبس معك احدا مرا باز کن در وقتی که بغضب ای و مرا باز کن در وقتی که میان دو کس
 حکم کنی و مرا باز کن و از من در حد و باش در وقتی که باز نهی نهاد در جائی باشی که دیگر با شما نباشد و نیز
 در بخار پنجم از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که چون نوح علیه السلام از کشتی فرود آمد ابلیس علیه السلام لعنه بنزد او آمد
 و گفت **مَا فِي الْأَرْضِ رَجُلٌ اعظم منة على منك دعوت الله على هؤلاء الفساق** فارحمتی من هم هیچکس را در
 زمین منتش بزرگتر نیست بر من از تو که نفرین کردی بر این فاسقان و مرا از شغل گمراه کردن ایشان
 راحت نمود الا اعلمك خصلتین ایا میخواهی تو را در خصلت تعلیم کنم **أَبَاكَ وَالْحَسَدُ** فهو الذی به
 عمل به ما عمل و **أَبَاكَ وَالْحَرَصُ** فهو الذی عمل به ما عمل زینهار بر کسی حسد مبر که حسد با من کرد آنچه کرد
وَأَقْعَدُ سَهْرِي هم موافق مَطُورَاتِ رَوْضَةِ الصِّفَا و جیب التبر و ناسخ التوارخ در این روز مالک
 بن دعر خزاع حضرت یوسف علیه السلام را بشهر مصر روانه و تفصیل ان بطریق تلخیص و تلخیص از کتب

تتمیم نفع عجمی

تتمیم نفع عجمی

و زینهار حرص ندارد
 که حرص کند با آدم
 آنچه کرد صحیح

❦ (روز عاشورا) ❦

❦ (۳۲۶) ❦

تواریخ و تفاسیر موثقه بدین هج است که چون فرزندان اسرائیل برادر خود یوسف را بمالک فروختند کاروان بامر مالک حمل بستند و بقصد مصر کوچ دادند و در بین راه مالک بفرومود ناغل از گردن و بند از دست و پای یوسف برداشتند و جامه های نیکو بر او پوشانیدند و او را بر زاحله نهر در نشاندند طی مراحل قطع منازل نمودند تا آنکه در حواله دبار مصر نزول کردند و چون در پیش صبت و اوازه کمال حسن و جمال یوسف در مصر ایشان را یافته بود اهل آن دبار جمله بتماشای جمال و تمنا و رضا آنحضرت در ویدان فافله آوردند و هر یک بزبان قابلیت مضمون این مقال و رد خوشاخنه میگفتند :

جمال و حسن و کمال جمال و کمال جمال

این شهر را ز حد این رنگ نکوت ❦ دلهای جهانیان همه کشته اوست ❦ ما میگوئیم و دیگران میگویند تا بخت کرا بود کرا خواهد دوست ❦ از کتاب زبده التواریخ نقل شده که حقیقاً جمال جهان را به یوسف و انور می داده بود که از یک روزه راه میبرد و خشد و هرگاه انجناب بجائے توجه میفرمود طلعه نور جمالش یک مرحله و اما نند افتاب و شن می نمود و اتفاقاً آن روز هوای مصر را از نقاب سحاب تیرگی رد نمود بود و چهره افتاب جهان تاب نمی نمود پس چون نور چهره نابان یوسفی از وراء حجاب لامع شد جهان را اما ضمیر از باب صفا و پاکست روشن و متور گردانید و حدیث حسن و جمال آنحضرت در السند و زبانه ها مردم اند بار افتاده دلهای مشتاقان در طلب جانها صا جند لان از اشتیاق مقدم لها بونش بلب آمد و چون اهل مصر باستقبال کاروان بیرون آمدند سلطان مصر نیز همراه جمال و امین اعمال خویش را که او را عزیز مصر میگفتند بخیریداری یوسف بیرون فرستاد و چون عزیز بکاروان رسید و حدیث بیع و شرای یوسف را با مالک در میان آورد مالک گفت چندان صبر میباید که بشهر دایم و سر روز از ریخ را و محنت سفر بیایم انگاه بموجب فرمان لازم الاذغان قیام نمایم عزیز قبول کرد پس ایشان بجمعت تمام در عاشور محرم الحرام بمصر درآمدند و پس از انقضای سه روز بحسب معهود یوسف را بمعرض بیع در آوردند بتفصیلی که در سیزدهم این ماه مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی

جمال و حسن و کمال جمال و کمال جمال

در این روز پناه رفقه حضرت یعقوب علیه السلام باز آمد و نور بصیر انجناب معاودت نمود چنانکه در شرح بیست باب ملا مظفر و عقول عشره و عجایب المخلوقات و در کتاب تفویض الشریعه نیز بینا شد آن حضرت را در این روز نوشته بد آنکه چون یعقوب علیه السلام عبادت خدا بسیار می نمود او را اسرائیل نام کردند یعنی بنده خدا و مادرش دختر لوط بود و بقول اصح یعقوب در حقه ابراهیم علیه السلام بوجود آمد و او را دوازده پسر بود اما از انجمله یوسف را درست میداشت و پوخته او را علم و حکمت میآموخت و چون آنحضرت گو سفندان خود را بر فرزندان خود قسمت نمود هر پسر را سه هزار گو سفند داد و

﴿ روز عاشوراء ﴾

﴿ ۳۲۸ ﴾

حقیقاً یوسف را امر نمود که پیراهن خود را برای پدرش یعقوب بفرستد پیراهن را بپهن بشیر داد که بشود پدر
 بر دیشیر پیراهن را گرفته بجانب کفتان روان گشت چون نزدیک کفتان رسید در بیرون شهر کنیز که را دید
 که رخت پیشوید و او مادرش بود که رخت یعقوب بمپشت از او سوال نمود خانه یعقوب کجا است مادرش
 گفت که یعقوب چند سال است که مبتلا شده است بفراق فرزندش یوسف بشیر گفت اینک من بشارت
 یوسف را آورده ام کنیز چون این سخن شنید سر برداشت و گفت بار خدا یا تو بمن وعده فرمود که بشیر مرا پیش
 از یوسف بمن برساند بشیر گفت بشیر تو کیست کنیز قصه خود را بیان نمود بشیر گفت ای مادر وعده خدا
 خلف ندارد اینک من بشیر تو ام کنیز دست بگردن فرزند خود را آورده مد هوش گردید چون هوش آمد
 شکر الهی بجای آورده راه و نشان داد بشیر بخدمت یعقوب آمد و بحجرت وصول پیراهن یوسف را
 بر روی او افکند فی الحال یعقوب بیندیشد و بشیر مرده داد انحضرت را که یوسف بر تخت پادشاهی نشسته
 است فرح یعقوب زیاده گردید چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ الْقَبِيلَةَ
 عَلَى وَجْهِهِ فَأَرْتَدَّ بُصِيرًا وَأَمَّا أَكْثَرُ مَفْسَرِينَ بَرَأْنِدَ كَمَا مَرَدَّ بَشِيرٌ دَرَاهِمَ كَرِيمَةً هُوَذَا بَرَاءُ رِيسُ يَوْسُفَ
 است بدین تفصیل که چون برادران یوسف رسیدند و او را شناختند حلم و کرم حضرت صدیق
 چنان بود که با انهمه خطاها که از برادران دید بود خود بعد از خواهی ایشان مشغول شد و فرمود
 رَزَقَ الشَّيْطَانُ بَنِيَّ وَبَيْنَ أَخَوَتِي وَأَيُّهَا زَيْنُ الْوَحْشِ وَفَرَمُود لَا تَثْرِيْبَ عَلَيْكُمْ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَهُوَ
 أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ هیچ سرزنش نیست بشما امروز من هرگز بروی شما نیاورم عی امر از خدا شمارا که
 اعتراف نمود بد بگناه خود را و بچشایند ترین بچشایند گانست و چون بنوازش ملوکانه برادران را
 مسرور ساخت نگاه بکار پدر در فکر خود پرداخت و فرمود اِنْ هَبُوا بَصِيرَتِي هَذَا اِنَّا لَفُؤُةٌ عَلَى رُؤُوسِهِ
 اَيُّ بَآئٍ بَصِيرًا وَأَتُوْنِي بِأَهْلٍ كُمْ أَجْمَعِينَ برید این پیراهن مرا پس بفکنید از او بر روی پدر من
 باز میگردد بینا یعنی بینائی رفته او باز آید و چشم او روشن گردد و بیاید بوی من با همه کان خود
 از ذکور و اناث و احفاد و خدم در منج الصادقین مسطور است که پیراهن حضرت خلیل علیه بود که جبرئیل
 در قعر چاه بر قامت حضرت یوسف پوشانید بود چون امر شد که مرده یعقوب رسانند جبرئیل آمد و
 عرض کرد ای یوسف این پیراهنی است که در او بوی بهشت است بر هیچ بیمار و مبتلائی واقع نشود مگر
 آنکه شفا یابد از آبکفتان بفرست تا پدرت بر چشم مالید پنداشود و در بخارا الانوار از حضرت
 صادق علیه روایت کرده است که آن پیراهن جامه بود از جامه های بهشت که چون ابراهیم علیه را
 در آتش انداختند جبرئیل را آورده بر او پوشانید که گر ما و سر ما را بر او آتش نکند و چون ابراهیم را

وَصَلَّى عَلَيْهِ وَتَرْتَبُ فِيهِ

وَصَلَّى عَلَيْهِ وَتَرْتَبُ فِيهِ

(روز عاشوراء)

(۳۲۹)

وقت وفات رسید آن پسران را در بازو بندید گذاشت و بر اسحاق بست و اسحق بر یعقوب و یوسف متولد شد یعقوب ازاد گردن یوسف او بخت و در احوال که بر او گذشت در گردن او بود و نیز از آن حضرت منقولست که آن پسران را در قصبه نفر می گذاشتند و چون کسی می پوشید بسیار فراخ بود و بروایت آل چون یوسف علیه در مصر پسران را از میان تعویذ بیرون آورد یعقوب در فلسطین شام بود آن را شنید و فرمود من بوی یوسف را بشنوم راوی عرض کرد خدا پندشوران پسران بکه رسید فرمود با هاشم رسید پس فرمود هر علی یا غیر آن را که بمیراث گذاشت همه منتهی شد بر سواد اصل الله علیه و اله و از آن حضرت با وصایا و رسید پس آن پسران بمیراث بنما رسید و در نزد ما است و بالجمله چون یوسف برادران را امر فرمود بیرون پسران هوزا گفت ای یوسف چون پسران خون الوده تو را من پیش بردم ام بردن این پسران را نیز بمن وا گذار که شاید فرج این پسران تدارک آن پسران کند یوسف پسران را با و داد و اسباب جهت آمدن پدر و متعلقان او بمطابخه بیاداران تسلیم نمود و نقلست که در بیت راحله با جمیع ما محتاج سفر با ایشان داد و چون برادران از مصر بیرون آمدند و متوجه کنعان شدند هوزا با کاروان ناپستاد هفت عدد نان بر میان بسته با سر و پای برهنه روی بکنعان نهاد و مسافت بین کنعان و مصر هشتاد فرسخ بود و از حضرت صادق علیه منقولست که ده روز راه بود هوزا از غایت شغف و شادی نصفی از نان پیش نخورد و بصرعت تمام خود را بجواله کنعان رسانید و چون بنزدیک پدر آمد و بشارت جان یوسف و سلام و تحیت صدیق را معروض داشت پسران یوسف را بر روی او افکند و بروایت ابن عباس مالک بن عذر خراعی که خبر یوسف بود پسران را از برادران یوسف گرفت نزد یعقوب آمد بر روی او افکند در حال چشمهای آنحضرت مانند پیش نورانی گشته و بینای رفیع او باز آمد و بروایت خفایا پیرم او نیز بجوان باز گشت پس به بنبرگان و فرزندان خود فرمود **اَلَا اَقُلْ لَكُمْ اَنِّيْ اَعْلَمُ مِنَ اللّٰهِ مَا لَا تَعْلَمُوْنَ** ایا نمیگفتم بشما بدوستی که من میدانم از الهام خدا آنچه را شما نمیدانید از حوّه یوسف و ملاقات من با او هوزا گفت ای پدر و مادۀ سفر مصر باشد که لحظه لحظه قاصد صدیق میرسد و محاسن مترتب داشته بطلب عزه و اهلیت میآیند پس به تهنیت راه مشغول شدند و سه روز تهنیت اسباب سفر می نمودند و در روز چهارم یعقوب باز و به خود که خاله یوسف بود و تمام اشباع و اتباع خود روی بمصر نهادند بتفصیلی که در روز بیست و دوم انبیا بیابان نم تهر و مکثوف باد که علامه مجلسی علیه الرحمۀ بعد از نقل قصه یوسف علیه فرموده که در این قصه غریبه علما اشکالاتی وارد نموده اند و اکثر مردم را در این قصه شبهه بسیار در خاطر میندازد

نیلین
سید
محمد
با
عقب
نیلین

و
نیلین
سید
محمد
با
عقب
نیلین

(روز عاشورا)

(۳۳۰)

اگر اشاره مجملی بحواب آنها بشود مناسبست اول آنکه چگونه حضرت یعقوب یوسف را تفضل داد در محبت و ملاطفت تا اینکه باعث این مفاسد گردید و حال آنکه تفضل بعض از فرزندان بر بعضی روانیست خصوصاً هرگاه موثر این مفاسد باشد جواب آنستکه تفضلی که خوب نیست آنست که از محض محبت بشریت باشد و جهت دینی را از منظور نباشد و محبت یعقوب نسبت یوسف کمالان واقعیه و علم و فضائل و قابلیت و رتبه نبوت بود تا اینکه محبت قلبی اختیاریه نیست و گاه باشد که در امور اختیاریه تفاوت بین ایشان ننگ آتش باشد و اما باعث مفاسد گردیدن گاه باشد که یعقوب ندانسته باشد که باعث این مفاسد خواهد شد و قیم آنکه یعقوب با جلال نبوت چگونه انقدر اضطراب و جزع و گریه کرد بر مفارقت یوسف نادره اش ناپیدا شد و باید که پیغمبران زیاده از سایر خلق صبر کنند در مصیبتها جواب آنستکه فرط محبت و شدت خون و گریستن اختیاریه نیست و با کمال منافات ندارد و آنچه بد است جزع کردن و گفتن چیزی چند است که موجب سخط حق تعالی باشد و از یعقوب اینها صادر نشد و بحسب قلب اضطرر بود بقضای الهی در سابقصا منافات با اینها ندارد چنانچه اگر کسی محتاج شود که دستش را برای رفع اکلله قطع کند خودش جلاد را میطلبد و او را امر بقطع دست خود میکند و او راضی است و از او ممنون میشود و باین مراتب گریه و فریاد میکند و غمگین میشود و آنها باعث رفع درد نمیشود چنانچه حضرت رسول صلی الله علیه و آله در فوت ابراهیم فرمود دل پیسوزد و چشم میگردد و نمیکویم چیزی که باعث غضب پروردگار گردد و محبت دوستان خدا غم خدا را نمیشاید مگر از برای خدا و کسیکه محبوب خدا است ایشان او را دوست میدارند و لهذا با افاکار خود اگر دشمن خدا باشند دشمنی مینمایند و شمشیر بر او میکشند و با ابعاد ناس از ایشان اگر دوست خدا باشند غایت دوستی و ملاطفت را میفرمایند و معلومست که یعقوب یوسف را برای حسن و جمال صورت و اغراض دنیوی نمیخواست بلکه بسبب انوار خیر و صلاح و آثار سعادت و فلاح که در او مشاهده مینمود او را میخواست و چون برادر از این مرتبه غایب غافل و با بیخبرانه و قیقه جاهل بودند از امتیاز او در محبت تعجب مینمودند و بد خود را نسبت بضالت و گمراهی میدادند و میگفتند ما احقیم بحببت و رعایت که تو مند و قوت دار و پرور باز از یوسف بکارید و می ایستم پس معلوم شد که محبت یوسف و جزع از مفارقت او منافات با محبت جبار اقدس الهی ندارد و منافات کمال آنحضرت نیست بلکه عین کمال است و سوره آنکه یعقوب با وجود خوا حضرت یوسف و خبر دادن ملائکه میدانست یوسف زنده است چرا اینقدر اضطراب مینمود جواب آنستکه گاه باشد که اضطراب بر مفارقت او باشد و یا برای احتمال بد و محرومان باشد چهارم آنکه چون

بجواب از اشکال وارده بر این باب

در محبت و رعایت

(روز عاشورا)

(۱۳۱)

بجای آنکه
چهارم

تواند بود که یعقوب ناپیدا شود و حال آنکه پیغمبران میباید که در خلقت ایشان نقصی نباشد جواب
آنکه بعضی گفته اند آنحضرت ناپیدا نشد بود بلکه ضعیفی در باصره اش میسرید بود و سفید شد چشم را
جل و بسیار گریه کرده اند زیرا که چون دیدن پیرا ز آب میپاشد و بعضی گفته اند ما پیغمبران را
از هر نقصی و مرضی مبرا میدانیم زیرا که نمیباید در ایشان نقصی باشد که موجب نفرت مردم گردد از ایشان
و کور چنین نیست با اینکه ممکن است بخوبی باشد که بحسب هر عیبی در خلقت او میسرید باشد و پیغمبران
بدیده دل می بینند آنچه را که مردم می بینند پس باین سبب هیچ گونه عیبی و خللی در آن حضرت نیست
حادث شده بود و قول آخر اتوی است **واقع یازی** در کتاب اخبارالدول مسطور است که چون
چهارده سال از ملک و سلطنت حضرت سلیمان ^ع گذشت بلفیس پادشاه شهر سیاه را بعقد خود در آورده
و واقعه زفاف و در آمدن آنحضرت با و در روز عاشورا بود و تفصیل آن بطور تلخیص و بلیغ از کتاب تفسیر
و تواریخ بدین شرح است که حقیقانه و تعالی سلطنت و پادشاهی تمام مشرق و مغرب زمین را بحضرت سلیمان
عطا فرمود و آنحضرت مدت چهل سال و شش ماه پادشاهی کرد بر همه اربابان و پریان و دیوان و وحوش
و طيور و در خلاصه الاخبار مسطور است که سلیمان ^ع مدت هفتصد و شانزده سال و شش ماه سلطنت
نمود و آنجناب را تختی بود بکفریخ در بکفریخ از سیم خام و بفرموده او هزار خانه بر آن تخت ساخته بودند
و بر وایت دیگر در هر گوشه از آن هزار خانه بود و آنحضرت را هفتصد کنیز و سیصد زن آزاد بود
و هر خانه را نامزد یکی از آنها فرموده بود و آورده اند که آنحضرت هیچ پادشاهی را در اطراف زمین
نمیشدید مگر اینکه بوی او میشتافت او را گرفته ذلیل می نمودند درین اسلام در آید و چون مرغ همد
خبر بلفیس را با آنحضرت رسانید و گفت **إِنَّ وَجَدْتُ أَمْرًا تَمْلِكُهُمْ وَأَوْثِقْتُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَطَاعَتُهُمْ**
عَظِيمٌ زنی را دیدم در شهر سیاه که با کمال قدرت و اقتدار پادشاهی میکند اهل آن ولایت را داده
شده است با و از هر چیزی که پادشاهان را بکار آید از اموال و خدم و حشم و اورا تختی است بزرگ
چون آنجناب خبر بلفیس را شنید نامه نوشت بدین طریق **مِنْ عَبْدِ اللَّهِ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ إِلَى بَلْقَيْسَ مَلِكَةِ**
السَّامِ الْإِسْرَائِيلِيِّ عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَتَأْتُونِي مُسْلِمِينَ یعنی
نامه ایست از بنده خدا سلیمان بن داود بوی بلفیس پادشاه سیاه سلام خدا بر کسیست که پیروی کند
راه راست را ابتدا منام بنام خدای بخشنده مهربان اما بعد پس باید سرکشی نکنید بر من و هر بنایید
بوی من در حالیکه گروندگان و فرمانبرندگان باشند در آنچه فرمایم پس مهربانی از مشک بر سران نا
نهاد و بنقش نکن خود آن را منقش نمود و مرغ همد را نزد خود طلبید نامه را درون غار او نهاد و فرمود

بجای آنکه
مهری نامیده
بجای

(رُوزِ عَاشُوراءِ)

(۳۳۲)

اِذْهَبْ بِكِتَابِ هَذَا فَالْفِيهِ الْبَهْمُ ثُمَّ نَوَلْ عَمَهُمْ فَاَنْظُرْ مَاذَا يَرْجِعُونَ بِرَأْسِ نَوْشْتِهٖ مُرَابِسِ بَيْفَكُنْ
 اِنْ اَبَسَ بِلَقَبِ قَوْمِ اَوْ دِشِ اَزَانِ دُورِ شَوَارِ اِيْشَانِ وَبِگُوشَهٗ كِه قَرِيبِ بَا اِيْشَانِ بَاشَدِ مَتَوَارِ شَو
 پَسِ بِيْنِ كِه اِيْشَانِ دِرْ جَوَابِ مَكْتُوبِ چِه مِيگويند بَا بَكْدِ بَكْرِ وَبِخُنْ رَا بَرِ چِه قَرَامِيْدِ هِنْدِ پَسِ هُدْ هُدْ
 پَرُو اَزِ مَوْدِهٖ نَزْدِ بَلَقِسِ رَفْتِ وَرِسِيْدِنِ اَوْ دِرْ رُوقِيْ بُوْدِ كِه بَلَقِسِ بَرِ تَحْتِ خُوْدِ نَشْتِهٖ بُوْدِ وَارْكَانِ
 دَوْلَتِ اَوْ خَاضِرِ بُوْدِنْدِ هُدْ هُدْ دِرْ بَالَا يِ تَحْتِ اَوْ پَرُو اَزِ مِيْمُوْدِ وَ مَرْدِمِ نَظَرِ مِيگويند بَسُو يِ وَ نَا اَنَكِه
 نَامِهٖ رَا دِرْ كَارِ بَلَقِسِ بَرِ تَحْتِ اَنَكِنْدِ بَلَقِسِ اَزِ مَشَاهِدِهٖ اَنِ خَالِ دِرْ تَحْجَرِ افْتَادِهٖ نَامِهٖ رَا بَرِ دَاشْتِ وَ اَوْ
 خَوَانْدِهٖ وَ نَوِيْسِنْدِهٖ بُوْدِ وَ زَبَانِ عَرَبِيْ مِيْدَانِسْتِ پَسِ چُوْنِ نَامِهٖ رَا خَوَانْدِ وَ خَالِ هُدْ هُدْ رَا مَلا حَظِهٖ
 نَمُوْدِ دَانِسْتِ كِه اَنِ نَامِهٖ رَا پَادِشَاهِيْ اسْتِ كِه مَلِكِ اَوْ عَظِيْمِ تَرَا سْتِ اَزِ مَلِكِ اَوْ چِه اَنَزَا كِه مَرِغِ مَسْحَرِ بَاشَدِ
 دِرْ رِسَالَتِ اَللّٰهِ پَادِشَاهِيْ عَظِيْمِ الشَّانِ خَوَاهِدِ بُوْدِ پَسِ چُوْنِ نَامِهٖ رَا مَطَالَعِهٖ كَرْدِ بَتَرِيْسِيْدِ وَ بَرِ خُوْرِيْلَرُوْ
 وَ اَمَرِ كَرْدِ نَا اَعْيَانِ وَ اَشْرَافِ مَمْلَكَتِ اَوْ خَاضِرِ شَدِنْدِ وَ اِيْشَانِ سِيْصَدِ وَ سِيْزْدِهٖ تَنِ بُوْدِنْدِ كِه دِرْ اَمُوْرِ
 مَمْلَكَتِ بَا اِيْشَانِ مَشُوْرَتِ مِيْمُوْدِ پَسِ نَامِهٖ رَا دِرْ دَسْتِ كِرْفَتِهٖ بَرَا يِ اِيْشَانِ قَرَا سْتِ نَمُوْدِ وَ گِفْتِ دِرْ اِيْنِ
 كَارِ فِكْرِيْ كِنِيْدِ وَ اِنْچِهٖ صَلاَحِ وَ صَوَابِ بَاشَدِ بگويند اِيْشَانِ دِرْ جَوَابِ اَوْ گِفْتِنْدِ نَحْنُ اَوَّلُوْ قُوَّةٍ وَ اَوَّلُوْ
 بَاسِ شَدِيْدٍ وَ اَلْاَمْرُ اِلَيْكَ فَاَنْظُرْ مَاذَا نَأْمُرُ بِمَا صَاحِبَانِ قُوْتِ وَ شِجَاعَتِيْمِ بِالشُّكْرِ وَ اَسْلِحِهٖ
 وَ اَلَا نَحْرِبُ وَ صَاحِبَانِ كَارِ زَا رَسِيْحَتِ وَ بَجْدَتِ مِيْبَاشِيْمِ بَعْنِيْ هِمِ قُوْتِ زَا رِهَرِ وَ هِمِ لَشْكِرِ وَ اِيْنِ اَمْرِ
 مَقْضُوْصِ وَ اَكْذَارِ اسْتِ بَرَا يِ تُوِيْسِ دِرْ نَكْرِ وَ بِيْنِ چِه مِيْمُوْدِ اَزِ مَقَاتِلِهٖ وَ مَصَالِحِهٖ كِه مَادِرْ هَرِ بَابِ
 مَطِيْعِ وَ مَنَقَادِ تُوِيْمِ بَلَقِسِ گِفْتِ بَا چِيْنِ پَادِشَاهِيْ مَا رَا مَصْلِحَتِ جَنَكِ نِيْسْتِ وَ صَلاَحِ دِرْ صِلَحِ اسْتِ
 كِه مَسْئُوْرِ دَفْعِ شَرِّ اسْتِ چِه اِگَرِ اِيْشَانِ بَرِ مَا غَالِبِ بِنْدِ اَمْوَالِ وَ اَوْلَادِ مَادِرْ مَعْرُضِ تَلْفِ اسْتِ وَ اِيْنِ مَرِئِلِهٖ
 اَللّٰهُمَّ هِدْ لِيْ قَنَا طَرَةً يَمَّ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُوْنَ وَ مَنِ هِدْ لِيْ مِيْمُوْدِ بَسُو يِ اَوْ اَقْوَامِ اَوْ مَقَدَّرِ صِلَحِ دِرْ
 مِيَانِ مِيَا نَكْمِ نَابِهٖ بِيْنِ چِه صُوْرَتِ رُوْمِيْدِ هُدْ وَ بِيْچِرِ چِيْزِ بَا زِ مِيگويند فَرِشَادِهٖ شَدگانِ بَعْنِيْ مَعْلُوْمِ كِنِمْ
 كِه اَوْ سِيْمِيْرِ اسْتِ پَانِهٖ پَسِ بَا يَصْدِ غَلَامِ رَا لِبَاسِ كِنِيْرَانِ پُوْشَا يِنْدِ بَا حِلِّ وَ زِيْوَرِ زَنَانِ وَ بَا يَصْدِ كِنِيْرَانِ
 غَلَامَانِ بِيَا رَا اسْتِ وَ بَرِ وَايَتِيْ هِمِ رَا بِيْكُوْعِ لِبَاسِ پُوْشَا يِنْدِ نَا فَرَقِ بِيْنِ اَلْهَامِ مُشْكَلِ بَاشَدِ وَ هِمِ رَا بَرِ اِيْشَانِ
 مَزِيْنِ بَرِ نَشَانْدِ وَ دُوْعِدِ خَشْتِ طَلَا رُوْدِ دُوْعِدِ دَخَشْتِ نَقَرِهٖ وَ بَرِ وَايَتِ دِيْگَرِ هَرِ اَوْ خَشْتِ طَلَا وَ نَقَرِهٖ وَ نَبَاحِ
 اَزِ زِيْمِ كَلَالِ بَدِ زِيْوَاقُوْتِ وَ مَبْلَغِ كَثِيْرِ مُشْكِ وَ زِيْعِ فَرَا نِ وَ حَقَّهٖ كِه دِرْ اَنِ دَرِ نَاسَفِهٖ بُوْدِ بَا جَمْعِيْ بَدِ گَاهِ
 سَلِيْمَانِ فَرِشَادِ وَ مَقْصُوْدِشِ اَنَكِه اِگَرِ هِدْ لِيْ نَمَا يَدِ وَ بِيْنِ كِنِيْرَانِ وَ غَلَامَانِ فَرَقِ بَكْدِ اَرْدِ وَ اَوْرَا
 مَعْلُوْمِ بَاشَدِ كِه دِرْ حَقَّهٖ چِيْسْتِ وَ سَفَتِنِ اَنِ چَكُوْنِهٖ اسْتِ نَبُوْتِ اِنْخُشْتِ رَا اَعْرَافِ نَمَا يَدِ وَ دِرْ طَرِيْقِ

رِسَالَتِ نَامِهٖ رَا
 مَبَسُوتِ بَلَقِسِ

رِسَالَتِ نَامِهٖ رَا
 اِيْشَانِ بَا اِيْشَانِ
 اَوْ اِيْشَانِ

(روز عاشوراء)

(۳۳۳)

نسخه خطی
کتابخانه
جمهوری

مشابهت و ملوک نماید و اگر مهم بر عکس بود بوجی که صلاح باشد عمل نماید پس نامه نوشت بجناب سلیمان
بدین مضمون که نامه شمار سپید و بر مضمون آن مطلع شدم اینک محقر به چند بیا به سر بر اعلا فرستادم جواب
را منظر و بر وایت دیگر بدین مضمون مر قور داشت که اگر تو پیغمبر خدائی فرقی کن میان غلامان و کنیزان
و بگو که در این حق چیست و ناسفته را سو زان کن و الماس کج سفته را بر شنه کش پس بر سولان خود گفت
پیکو نگرید اگر سلیمان بچشم غضب سیاست بسو شمانظر کرد نرسید که او پادشاه است و ما بر او غالب
میشویم و اگر نیاز داری و خوشخوئی باشا سخن گفت بدانید که او پیغمبر خدا است سخن او را پیکو بشنوید
و جواب نامه را بیاوردید بالجمله مرغ هدیه بدار گاه حضرت سلیمان آمد و آنچه را که معلوم کرده بود
معروض داشت سلیمان هم بفرمود تا مبدائی که هشت فرسخ طول آن بود با خشمهای طلا و نقره فرش
انداختند و فرشهای ملوکانه گسترانیدند و بدیوان امر فرمود تا از در بابا اسبهای رنگارنگ که از آنها
پیکو تر باشد بیرون آوردند و بر آنها زینهای مرصع نهادند و در اطراف و جوانب آن میدان بر روی
خشمهای طلا و نقره باز داشتند و امر فرمود تا هر یک از درمیان و پریشان و دیوان و سباع و وحوش و
طیور حاضر شدند و تحت سلیمان را در میان آن میدان نهادند و کرسیهای زرین و سیمین در طرف
راست و چپ آن وضع نمودند و علماء و اشراف و اعیان مملکت را بر آن کرسیها نشاندند و لشکریان
تا چند فرسخ صف در صف کشید و بایستادند و از پس ایشان تا چند فرسخ جنبان و از عقب ایشان تا چند
فرسخ سباع و بعد از آن وحوش بهین منوال و بفرمود تا در ده هزار از غلامان خواجه سرای را در هوا
معلق بداشتند مع الجمل محفلی بها است که دیده فلک در هزاران قرن مجلسی بدان تکلف و خوی ندید
پس چون رسولان بلقیس بکار میدان رسیدند و اسبان را دیدند که در بالای خشمهای زر و سیم
ایستاده اند ترسیدند موکلان گفتند اندیشه بخواب راه ندیدید که اینها به فرمان سلیمان کردند بکه
نرسانند و چون بدیوان رسیدند و صورتهای با هول و هیبت دیدند ترس ایشان بیشتر شد
موکلان ایشان را تسکین دادند و چون از آنجا گذشتند کوبه و طنطنه و شوکت سلیمان را
مشاهده کردند و از هدیههای خود شرمند شدند القصه چون رسولان بپایتخت سلیمان رسیدند
سرد پیشانکنده ایستادند آنحضرت باروی خوش و تبسم ایشان را پرستش نمود و انواع ناطق
مرعی داشت پس ایشان نامه بلقیس را بیرون آورده بر گوشه تخت نهادند سلیمان علیه قبل از مطا
نامه فرمود حقه را بیاوردید که در آن در ناسفته و مهره کج سفته هست رسولان گفت بفرما تا مهره
را سفته گردانند و کج سفته را ریشه در کشند سلیمان هم با اعیان مملکت و ارکان دولت فرمود کیست

نسخه خطی
کتابخانه
جمهوری

(روز غایب و راء)

(۳۳۴)

این مهر را سوراخ کند از میان عاج مانند و پربان و دیوان گفتند که این کار از دست سلمان او را خواند و امر فرمود که این موضع مهر را که رقم کرده بودند سوراخ کند از دست موئی در دهن گرفته از لبست سلمان آن را از دغا کرد و حق تعالی روزی او را از چوب قرار دهد و بعد از آن فرمود که کشت که ربهان در در کج سفته کشد و در که کرے است در میان سبب به گفت من ربهان در این مهر کتم پس ربهان در دهن گرفته از یکجانب داخل شد و از جانب دیگر بیرون آمد و پس از آن امر فرمود که ربهان و غلامان را حاضر نمود ایشان را امر فرمود تا از غبار راه دست و روی خود را بشویند غلامان اب برداشته فی الحال رو بشتند و کثیران اب را از دست بدست دیگر می ریختند و هر دو دست بر روی میزدند مردان ابرو می داشتند بر پیش بازو می ریختند و زنان بر روی بازو و این عادت قدیمه مردان و زنان است پس بدین علامت میان مردان و زنان امتیاز دادند و گویند عصای تراشیده مساوی لطف بینی که از ملوک به بلقیس میراث رسیده بود با قدحی آنها را بآهد به هابیار گاه سلمان فرستاده بود و در نامه درج کرده بود که بگو اسفل این عصا قبل از بریدن کدام بوده و قدح را پرازاب کن که نه از آب زمین باشد و نه از آب آسمان پس فرمود تا عصا را بر هوا اندازند هر سر که پیشتر بر زمین ابد اسفل آن است و امر فرمود تا آسمان را چندان بد و آیندند که قطره های عرف از ایشان فرو دامد و قدح را از آن پر نمودند و فرمود این نه آبی است که از زمین بیرون آمده و نه آبی است که از آسمان نازل شده و بعد از آن جمیع هدایا به ایشان وارد نمود و بر سبیل انکار فرمود آمد و بینی بمال فما انا فی الله خیر مما اتیکم بل انتم بهید بکم نفی خون ایا مد رسید مرا بمال و زیاده میگردانید رتبه مرا بمساع دنیا و حال آنکه مال من از همه کس بیشتر است و آنچه عطا نموده است مرا خدا تعالی از ملک عظیم و نبوت و حکمت و علم بهتر است از آنچه داده است شما از دنیا پس مرا احتیاجی نیست به دنیا و اگر از من و قعی نه بلکه شما به دنیا خود شاد میشوید و من از دنیا و دنیاچه شما را اهدا کنند فرحناک میشود چه آنکه مطمع نظر شما جز حیات دنیا و زخارف آن نیست پس انحضرت بر سولان بلقیس و حامل نامه او فرمود ارجع الیهیم فلنا بئنهیم یجود لاقبل لهم بهیا و انخرجههم منها اذله و هم صاعرون باز گرد بوی بلقیس و قوم او و بگو بایستد نزد من از روز طاعت و انقیاد که غرض من نه مال و طعام دنیا است بلکه مقصود من آنست که ایشان بدین الهی در آیند و فرمان من بردارند و اگر فرمان نبرند هر آنکه بیاوریم بگو ایشان لشکرها بیکه از غایت کثرت و قوت و شوکت ایشان طاقت مقابله و مجادله نباشد با آن لشکر و بیرون کنیم ایشان را از شهر سیاد در خالیکه بجز مرت و بی عزت نباشند بر رفتن ملک از دست ایشان و در زلت و خواری افتند با سر و استرقاق یعنی لشکر ما بر رفتن ملک

فکران خنک
نعلان و نعل

فکران خنک
نعلان و نعل

تخت را تغییر دهد تا به بینم که بلقیس از امپراتورستان با نه پس بعضی از اعلا و اسفل از تغییر دادند و در برابر
 سر سلیمان بنهادند چون بلقیس بحدوث ملاقات سلیمان ع نازل گردید حضرت با و فرمود اَهْلَكُنَا
عَرْشَكَ ای چنین است تخت تو یعنی بجهت امتحان عقل او بر سیل تشبیه با و فرمود که ای پسر تو مانند این
 است قَالَ تَاَنَّهُ هُوَ بلقیس گفت گوینا که این همان تخت است و جز ما نگفت که هُوَ هُوَ از جهت آنکه
 احتمال داشت که مانند تخت او باشد نه عین او این از کمال عقل او بود پس چون سلیمان ع خردمندی
 بلقیس را دانست او را در حریم خوش جای داد و بعد از آن بجهت امتحان پای او که گفته بودند مشابه
 پای حمار است و انگشت ندارد بفرمود ناقصی بنا کردند و زمین آن را از ابکی سفید صاف بناخند
 و در زیر آن آب درآوردند و ماهیان و سایر حیوانات بحری در آنجا افکندند چنانکه صحن آن قصر آب
 میبود پس فرمود تا سر برآورد و میان آن قصر نهادند بر بالای آن نشست انگاه امر فرمود که بلقیس را
 درآوردند فَلَمَّا رَأَتْهُ حَسِبَتْهُ لُجَّةً وَ كَشَفَتْ عَنْ رِجْلِهَا چون بلقیس بردن آن قصر رسید و آن
 طرح را دید پنداشت که دریاچه است پس جامه خود را از هر دو ساق خود برکشید که پای در آب نهد
قَالَ إِنَّهُ صَرْحٌ مُمَرَّدٌ من قوایر چون سلیمان ع پای او را دید که مانند پای آدمیان است فرمود
 ای بلقیس فروگذار جامه خود را بدستیکه آنچه را آب می پنداری آب نیست بلکه عرصه است ساده و
 هموار از ابکی بلقیس منفعیل شد و در منجی الصادقین و خلاصه الاخبار آورده اند که این
 دلیل است بر اینکه چون کسی زنی را خواهد جایز است که محاسن او را به بیند و نقل است که چون دید سلیمان
 بر ساق پای بلقیس فناد مؤسسه را بر آن مشاهده کرد و این بر طبع آنحضرت ناخوش آمد در علاج زائل
 آن با آدمیان مشورت نمود و میان گفتند باید این را ستر فرمود در ستردن خوف جراحت است پس از
 دیوان علاج آن را خواست ایشان برای او اهلك و زرنج مزوج نمودند و حمام ساختند پس بلقیس حمام
 رفت و نوره بر خود مالید موهای او را بل گشت و پیش از آن حمام و نوره نبود و این اختراع دیوان بوبار
 حضرت سلیمان ع برای ازاله موهای بلقیس و مردمان دیگر از آن روز هر پیر ع انجناب نمودند مع الجملة
 سلیمان ع بلقیس را بدین اسلام دعوت نموده اسلام آورد و ذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى قَالَ رَبِّ اِنَّی ظَلَمْتُ نَفْسِی
وَ اَسْلَمْتُ مَعَ سُلَیْمَانَ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ پس چون بلقیس بشف اسلام شرف گردید سلیمان ع او را
 بعقد خود درآورد و مکشوف باد که در باب تزویج بلقیس سلیمان ع بین علماء خلافت بعضی گفته اند
 سلیمان او را در جماله خود درآورد و از او فرزندی مؤلف شد سلیمان ملک و مملکت بلقیس را با و
 نفویض فرمود و جهان را امر نمود تا در زمین بمن سر حصار برای و بنا کردند که از قدرت او میایرون بود

مکه و کربلا بلقیس
از قفسار

اسلام و نصیب
تحقیق نویسنده

*(رُوز عاشوراء) *

*(۳۳۷) *

۱
سجود
۲
بنون
۳
عمر
۴

فغان بخت
ز و جبهه سلیمان

سلحون و بنون و عمر بن پس بلقیس را بان ولایت فرستاد در هر ماه یکبار بدین او میرفت و سه روز نزد او مقام میفرمود و آورده اند که آنحضرت در بامداد از شام روانه میشد و در نماز پهن در پهن بود و در اخبار الدول گوید که چون سلیمان بلقیس را بعقد خود را آورد او را بسیار دوست داشت پس او برنگشت بولایت خود و مدت هفت سال و نه ماه در ملازمت حضرت سلیمان ع اقامت نمود و پس از آن داعی حق را لبیک اجابت گفت و راه سری قرب پیش گرفت و او را شبانه در نزد پادشاه خرابه دفن کردند و لم یطامع علی دفنها احدٌ و هیچکس از دفن او آگاه نشد و نیز در آن کتاب گوید که از بلقیس فرزند متولد شد برای سلیمان ع او را از او نام نهاد و او در چنان آنحضرت وفات کرد و بر واپس دیگران فرزند را رجیم نام نهاد و او بعد از وفات سلیمان ع مدت هفت سال در ملک و مملکت آنحضرت تصرف نمود و جمعی دیگر بر آنند که چون بلقیس اسلام آورد سلیمان ع و پراگفت کسی را اخبار رکن ناقور بوی هم بلقیس گفت مرا رغبت نکاح نیست سلیمان فرمود که در اسلام جایز نیست کسی رغبت نکاح نکند بلقیس گفت اگر از آن چاره نیست تبع که در ملک همدان است اخبار نمودم سلیمان او را به تبع عقد بست و بهمن فرستاد انشی ملخصاً من کتاب منجی الصادقین و جیب السیر و خلاصة الاخبار و اخبار الدول **واقعه شازی** هم بقول خداوند متوفی در تاریخ گویند و نزله القلوب در این روز ملک و سلطنت برگشت بحضرت سلیمان علی نبینا و اله و علیه و در نزله المجالس و عقول عشره و عجائب المخلوقات نیز این واقعه را در این روز نوشته اند قال الله تع و لقد قننا سلیمان و القینا علی کرسیه جسد اثم اناب حبیبانه و تعالی در این آیه کرمه خبر میدهد بحیب خود خان الانبیاء صلی الله علیه و اله از واقعه امتحان و اخبار حضرت سلیمان علی نبینا و اله و علیه السلام ظاهر آیه وافی هدایه این است که بدو شبکه ما امتحان و از ما پیش نمودیم سلیمان را و انداختیم بر تخت او بدو را پس او انابه و توبه کرد بگو ما خلاصه مسطورات تفاسیر و تواریح ان است که حقیقاً پادشاه حضرت سلیمان را در انگشترش قرار داده بود پس هرگاه انگشتر را در دست میکرد جمیع جن و انس و شیاطین و مرغان هوا و وحشیان صحران را در حاضر میشدند و او را اطاعت مینمودند پس از جهت صادر شدن ترک او از آنحضرت حبیبانه و تعالی چهارده روز و بر واپس چهل روز ملک و سلطنت او را سلب نمود و اصف بن برخیا و زبیر آنحضرت را بر سر پاونشاید و شکل سلیمان با و انداخته بعمل آنحضرت رفتار نمود و سلیمان ع در صبح آنهاد و در آن چهل روز در صحرای و کنار دایا توبه و انابه میکرد و بدگاه خدا تضرع مینمود و بعد از چهل روز حبیبانه و تعالی توبه او را قبول نموده ملک و سلطنت را با او

*(برگردانید) *

اولی
مملکت سلیمان

(روز عاشوراء)

(۳۳۸)

نفسه چنان مبارک

فوتخانه حضرت سید عالم علیه السلام

بر گردانید و گویند که ترک او ای که از سلیمان صد را یافت آن بود که آنحضرت را هزار اسب بخشید و در
 آخر روز آنحضرت مشغول شد بتماشای آنها تا افتاب فرو نشست و نماز نافله با او را در آخر روز و ترک
 شد و کیفیت این قصه را مفسرین در ذیل این آیات مبارکات ذکر نموده اند وَ هَبْنَا لِدَاوُدَ سُلَيْمَانَ
 نَعِمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ اِذْ عَرَضَ عَلَيْهِ بِالْعَنِيِّ الصَّافِيَاتُ الْجِبَارُ فَقَالَ اِنَّ اَخِيَّتُ حَبَّ
 الْخَيْرِ عَنْ ذِكْرِ رَبِّي حَتَّى تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ رَدُّهَا عَلَيَّ فَطَفِقَ مَسْحًا بِالسُّوقِ وَالْاَعْنَانِ
 یعنی و بخشیدیم هم مر را و در آن فرزندى که او سلیمان است و بنکوبنده بود سلیمان بد رستبه که او رجوع
 کنند بدرگاه ما و منقطع بود از جمیع ماسود رهمه افعال و جمیع اقوال پس ای محمد صلی الله علیه و اله
 یاد کن قصه او را از مانی که عرض کرده شدند بر او در آخر روز اسبان اینیاده و اسبان نیک پس
 گفت بد رستبه که من برگزیدم دوستی اسبان را و بجهت آن باز ماندم از یاد پروردگار خود تا اینکه
 پوشیده شد افتاب در پرده شب باز گردانید اسبان را بر من پس بایستاد و پیوسته شمشیر خود را بر
 ساقه های اسبان و برگردنهای ایشان و تفصیل این قصه بدین شرح است که سلیمان علیه السلام با کفار مشق
 کار را کرد و هزار اسب را ایشان گرفت و بعضی گویند که داود علیه السلام با عمالقه غزا کرده بود و هزار اسب
 را ایشان اخذ کرده سلیمان هم میراث رسیده بود و برخی دیگر بر آنند که آن اسبان در پائے بودند
 و پرداختند دیوان برسم تحفه برای آنحضرت آورده بودند بهر تقدیر و روز بعد از نماز پیشین حضرت
 سلیمان بر کرسی نشسته بود آن اسبان را بر و عرضه داشتند پس آنحضرت بتماشای آنها مشغول شد
 و چون قصد از آنها را بجنباب عرضه داشته شد نگاه کرد دید افتاب فرو نشسته پس بدان سبب از نماز نا
 و با او دادی که در آخر روز داشت باز ماند پس فرمود بد رستبه که من برگزیدم و دیدار اسبان را و دیدن
 سبب باز ماندم از یاد پروردگار خود تا آنکه پوشیده شد افتاب در حجاب و پرده شب و گویند حجاب
 اسم کوه سبز است که در پس کوه قافست و محیط است بکوه زمین بالجمله چون سلیمان علیه السلام بجهت فوت و
 آخر روز با نماز نافله مهموم و مغوم گردید برای تدارک آن با عصاب خود فرمود باز گردانید آن اسبان را
 بر من چون باز گردانیدند آنحضرت اینیاده شمشیر خود را بر ساقه های اسبان پیزد یعنی ایشان را پی میگرد
 و گردنهای آنها را میبرد پس همه را در راه خدا قربانی کرد و تصدق نمود بجهت کفاره آنچه از او فوت شده بود
 و از جمله هزار اسب صد اسب باقی ماند و هراب نیک که در دنیا هست از نسل آن صد اسب و عبد الله بن
 سلام از امیر المؤمنین صلوات الله علیه نقل کرده که ضمیر رَدُّهَا راجع بافتاب است و مراد از ذکر
 نماز عصر است که از سلیمان بسبب مطالعة اسبان فوت شد و افتاب غروب کرد و چونکه اشتغال

❦ (روز عاشورا) ❦

❦ (۳۴۰) ❦

و در او شد یازک نافلة که در آخر روز بان معتبد بود ان نیز مقتضی ضافه قی نیست با و زرا که ترک و برد
 یا نافلة معصیت نیست و مع سق و اعناق نه بوجه عقوبت بود بر ترک صلوٰه بلکه بجهت ان بود نادر
 مستقبل بان متشاغل نشود از طاعت و دیگر آنکه چون خیل اعز مال او بود پس بجهت تفریط او در نافلة
 رنج او نموده و تصدق کرد تا کفاره ان تفصیل باشد و الله اعلم بالصواب و بدانکه در سبب قتل ان
 سلیمان و حبیب که بر کرسی و افتاد اهل تفسیر و تارنج اختلاف کرده اند و آنچه که علمای شیعه در تارنج
 این ایه گفته اند و جوه چند است اول آنکه آورده اند که حضرت سلیمان صد زن داشت روزی در مجلس خود
 فرمود امشب گرد این زنان برآیم تا خدا مرا از این صد زن صد پسر دهد که بشمار در راه خدا جهاد کنند
 و کلمه انشاء الله بر زبان تراند اتفاقاً هیچ یک از آن زنان حامله نشدند مگر یک زن او هم پسر مرده آورد
 و بر وایت دیگر از او فرزندی بهم رسید که ناقص بود و نصف بدن داشت پس جسد ان فرزند را آوردند
 بر وایت سلیمان گن اشتند چون حضرت ان جسد را مشاهده کرد دانست که بسبب ترک اولی و ترک
 مستحب است که انشاء الله نگفت پس توبه و انابه کرد بدرگاه خدا و از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده
 که آنحضرت فرمود بچون ان خدا بیکه نفس محمد پیدا قدرت اوست که اگر سلیمان بکلمه انشاء الله متر فر
 میشد حق تعالی صد پسر با و میداد تا هر روز در راه خدا جهاد میکردند و بر وایت دیگر حضرت سلیمان
 سیصد زن داشت و فرمود امشب با همه زنان مباشرت میکنم پیغمبر ص فرمود که اگر سلیمان کلمه انشاء الله
 را میگفت حق تعالی سیصد پسر با و میداد تا هر روز در راه خدا جهاد کنند و مکشوف باد که ترک کلمه انشاء
 نه صغیره است و نه کبیره بلکه ترک اولی است زیرا که حضرت سلیمان اگر چه زکوان نکرد اما بدکر او بود
 و معتقدش بود الا اینکه بجهت این شدن از کذب بحسب ظاهر او ماندوب بود که متذکران شود
 چون ترک ان نمود معاقب شد بترک مندوب دوم آنکه از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده اند
 که حبیبانه و تعالی سلیمان را پسر ارزانه داشت و او بسیار ان پسر را دوست میداشت بچنان و شباطین
 گفتند که اگر این پسر بمیاند ما از او خواهیم کشید از محنت و از آنچه از پدر او کشیدیم پس اجماع نمودند
 بر قتل او چون سلیمان علیه السلام خبر یافت ترسید که مبارک از ایشان اسبی بفرزند او برسد فرزند خود را
 بملائکه سپرد که او را در میان ابر بکنارند که در انجا شمشیر بخورد و تربیت یابد و از شر ایشان این بماند
 پس ناگاه دید که مرده ان پسر بر تختش افتاد و این تنبیهی بود آنحضرت را بر اینکه حذر کردن نفع و
 فایده نمی بخشد با وجود قدر و تادیهی بود بر اینکه چرا بر حق تعالی اعتماد ننمود و از شباطین ترسید و بتدبیر
 خود اعتماد کرد پس توبه و انابه آنحضرت از این مکروه بود سیم آنکه در بخار پنجم و انوار نهمیه مسطور

انشاء الله
 کلمه

سلیمان
 پسر
 نیکو

﴿رُوزِ عَاشُورَاءِ﴾

﴿(۳۴۱)﴾

است که حضرت سلیمان علیه السلام در روز دوازدهم بعد از خود در روز دوازدهم برای آنحضرت متولد شد که او را بسیار دوست میداشت و ملک الموت بسیار نزد آنحضرت میآمد و نظر تو عالمی اینست نظر آنحضرت را نفع سلیمان من ذلك پس روزی ملک الموت نظر تنیدی بپیر و کرد پس سلیمان از نظر کردن ملک الموت رسید و بمادرش گفت که امروز ملک الموت نظر تنیدی بپیر من کرد گمانم آنکه قبض روح او مامور شده باشد پس آنحضرت امر فرمود بجایان و شباطین حاضر شدند و کیفیت خال را با ایشان اظهار داشت و فرمود هَلْ لَكُمْ جُجُلَةٌ فِي أَنْ تَفَرَّقَ مِنَ الْمَوْتِ اِيَّا شَمَارًا جُجُلَةٌ هَسَتْ كِهَادًا از من برگردانید پس یکی از ایشان گفت اَنَا اضْعُهُ تَحْتَ عَيْنِ الشَّمْسِ فِي الْمَشْرِقِ مِنْ اَوْدَادِ رِجْشَمَةِ اقْتَابِ مِیْکَنَ اَرْمُودِ مَشْرِقِ سلیمان فرمود ملک الموت در مشرق و مغرب و بین مشرق و مغرب میبرد دیگر گفت اَنَا اضْعُهُ فِي الْاُصْبَعِ الثَّابِتَةِ مِنْ اَوْدَادِ رِجْشَمِ هَفْتَمِ مِیْکَنَ اَرْمُودِ سلیمان فرمود ملک الموت بآنجا نیز میبرد دیگر گفت اَنَا اضْعُهُ فِي السَّحَابِ وَالْهَوَاءِ مِنْ اَوْدَادِ رِجْشَمِ اَبْرُو هُوَا مِیْکَنَ اَرْمُودِ پس او را برداشت و در میان ابرو گذاشت پس ملک الموت در میان ابرو روح آن پسر را قبض نمود و مرده او بر روی تخت سلیمان افتاد و چون آنحضرت دانست که خطا کرده است توبه و انابه کرد و گفت پروردگار را بسیار مرا فخر گوید و لعل مقصود مرا سلیمان علیه السلام این بود که باهل عالم بفهمانند که حق سبحانه و تعالی قدرتی چنین بمن عطا فرموده بود که برای من بپسرسد که فرزند خود را در مشرق و مغرب یا در زمین هفتم بگذارند و با وجود این و از غریب خلاصی نیافت پس شما که قادر نیستید از مکان بمکان دیگری منتقل شوید بطریق اولی از چنین غریب خلاصی نخواهید داشت چهارم آنکه گویند حضرت سلیمان علیه السلام را فرزند می بود در سن شباب بسیار او را دوست میداشت حَقُّعَالِ بَیْهَتِ امْتِحَانِ وَاخْبَارِ او و پرا بهوت فحاش در بالای تخت او قبض روح نمود پنجم آنکه در بخارا و انوار و منج الصنادیقین از ابو مسلم و بعضی دیگر روایت کرده اند که حضرت سلیمان علیه السلام را بیمار شد بدگ عارض شد و مانند جسد بی روح بر روی تخت خود افتاد و بروایتی از غایت ضعیف بدن او بی روح می نمود و او را بر تخت می نشاندند نامهای ملک خلل پذیر نشود پس باز گشت بدعا و تضرع نمود خدا او را شفا بخشید ششم آنکه گفته اند که عذاب حَقُّعَالِ بَیْهَتِ بَیْهَتِ این بود که دو فرقه آمدند خدمت آنحضرت رفع حکومت نمودند یکی از آن دو فرقه اهل جراده بودند که یکی از زوجات آنحضرت از آن طایفه بود پس طبع آنحضرت مایل بود باینکه حکم بر له اهل جراده باشد و چون بین لفریقین حکم فرمود اتفاقاً حکم شرع بر طبق مراد او بود پس بجهت مایل شدن آنحضرت بموافقت حکم اهل جراده حَقُّعَالِ او را عذاب فرمود اینها و جوی بود که علمای شیعه درنا و بل این ایه گفته اند و اما انچه قصصاً

حکایت حضرت سلیمان علیه السلام

در روز عید غدیر

(روز عاشوراء)

(۳۴۲)

گمراه و جهال به ایمان گفته اند که حقیقاً شبیه جسد سلیمان علیه السلام بود و خاتم سلیمان که ملک و نبوت و شجر جن و انس و طيور و وحوش و شیاطین منوط بآن بود در آن گشت نمود و برجا سلیمان نشست و شهر رحمت مستحری شدند و آن دیور ملک و نبوت و حر و حشر سلیمان تمکین یافت شبهه نیست که از ابطال کاذبه یهود و سواوس شیطان است و معتقد بآن ضال است نعوذ بالله من شرور انفسهم و من شیئات عقیدتهم چگونه غافل تعقل این معنی کند که خدا شبیه سلیمان را بر دیوانداران دیور در ملک و نبوت و حر و حشر ساطر دهد تا شریعت او را تغییر دهد و انواع فسق و فجور از او صادر شود و در منهج الصادقین سطور است که عالم الهدی در کتاب تنزیه الانبیاء فرموده که آنچه قصاص گمراه در این باب نقل کرده اند بدیهی البطلان است و مثل آن جای نیست که بر یکی از انبیاء صادر شود و معقولیت ندارد که نبوت در خاتم باشد چه آن مقتضی است که خاتم همیشه با سلیمان باشد زیرا که فرع موجب سلب نبوت است که اگر در بعضی اوقات داشته باشد لازم آید که در وقتی پیغمبر نباشد و در وقتی دیگر نه و هم ممنوع است که شیطان را تمکین دهد در امور شریعت و تدبیر ملک و زوایات ظاهرات پیغمبر پس آنچه مقتضی ظاهر قرآن است اعتقاد میباید کرد و شبهه نیست که در قرآن غیر از این نیست که جسد بر کوه او انداختند بر سبیل فتنه که آن اختیار و امتحان است و الفای جد را میباید حمل کرد بر یکی از روایات سابقه که مضمون ترک مندوبیت واقع شد هم در سال اول هجرت بحضرت رسالت عرض کردند که جماعت یهود در روز عاشوراء روزه میگیرند برای آنکه خدا تعالی فرعون را از این روز غرقه موج بلا گردانید و موعود علیک بشکرانه این روز را روزه داشت حضرت فرمود نحن احرق و اولی باجاء سنه اخی مویه منکم ما ستر و اتریم از شما باجاء داشتن سنت برادر مویه پس آن روز را روزه داشت و فرمود اصحاب روزه گیرند و چو روز ماه رمضان فرض شد آن حکم در روزه روز عاشوراء نماند و علمای عامه تاکنون روزه روز عاشوراء راست میدانند و از پیغمبر روایت کنند که فرمود خداوند گاهان یکساله را بر روزه داشتن این روز عفو فرماید و گویند مستحب است روز ناسوعا را نیز با عاشوراء روزه بدارند زیرا که پیغمبر در سال اخیری خویش فرمود اگر سال آینده رسم روزه هم روز نهم و دهم روزه خواهم داشت و در آن سال دخلت فرمود و حکمت روزه روز نهم آنست که با یهود مشابه نباشد چه ایشان زیاده از یکروز عاشوراء را روزه نگیرند و حمد الله مستوفی در نزهة القلوب گوید در اولین عاشوراء که حضرت رسول صلی الله علیه و آله مدینه هجرت فرمود صومران را فرض نمود و در سال دوم نیز ضیعت ماه مبارک رمضان منوگشت

روایتی نقل شده که
در این روز حضرت سلیمان
در آنجا نشست

روزه ای است که
در روز عاشوراء
و نهم و دهم

* (روز عاشورا) *

(۳۴۳)

عاشورا روز ششم

عاشورا روز ششم

در تاریخ التواریخ آورده که علمای شیعه زانام محمد باقر علیه السلام روایت کنند که فرمود روز عاشورا
 شش بود نا انگاه که روزه ماه رمضان فرض شد پس روزه عاشورا متروک گشت و شیخ طوسی ^{رضی}
 الله علیه ورجالس خود از حسین بن ابی عنده از پدرش روایت کرده که گفت از حضرت صادق علیه السلام سوال
 کردم از صوم روز عرفه حضرت فرمود عهد من اعیان المسلمین و یوم دعا و مسئلة روز عرفه عهد است از
 عهد های مسلمین در روز دعا و مسئلة است پس سوال کردم از صوم عاشورا فرمود ذلك یوم قتل الحسین
 فان كنت شامنا فم عاشورا و روز قتل حسین است اگر تو از کسان هستی که شاد خاطر و در نیخ تاریخ
 دارد فان كنت شامیا اگر تو از مردم شامی و روز بکیر ثم قال علیه السلام ان الامة لغنم الله و من اغانهم
 علی قتل الحسین علیه السلام من اهل الشام نذروا نذر ان قتل الحسین و سلم من خرج الی الحسین و ضار
 الخلافة فی الایة سفیان ان یخند و اذک الیوم عید لهم یصومون فیہ شکرا پس فرمود الایة و
 انا انک اغانت کردن ایشان را در قتل حسین و از مردم شام بر ذمت خویش واجب دانستند که اگر حسین
 کشته شود و لشکریان نصرانیانند و خلافت در آل ابی سفیان مقرر گردد روز عاشورا را عید بگیرند
 و در آن روز روزه بدارند برای سپاس خداوند فصادرت فی الایة سفیان سنة الی الیوم فی الناس و
 اقتد بهم الناس جمیعاً لذلك و این کردار ناگون در آل ابی سفیان شش گشت و مردمان بدیشان اقتدا
 نمودند فلذلك یصومونه و یدخلون علی عیالائهم و اهلهم الفرج فی ذلك الیوم پس از این جهت در این
 روز روزه میدارند و با اهل و عیله خود ملازم فرج و عشرت میباشد ثم قال علیه السلام ان الصوم لا یكون
 للمصیبة و لا یكون الا شکراً لانه الله تعالی پس فرمود روزه برای مصیبت نیست و ان نیست مگر برای
 شکر و سپاس خدا چه آنکه روزه برای خداست با جمله در اخبار کثیره فی از صوم یوم عاشورا وارد
 شد و در علل الشرایع در خبر عبد الله بن مفضل هاشمی مذکور است که گوید بحضرت صادق علیه السلام عرض
 کردم یا بن رسول الله کیف سمعت العامة یوم عاشورا یوم برکة چگونه است که عامة یوم عاشورا را یوم
 برکت مینامند انحضرت بگریست انگاه فرمود لما قتل الحسین علیه السلام تقریباً للناس بالشام الی یزید فوضوا
 له الاخبار و اخذوا علیه الجواز من الاموال و قتیبه حسین و کشته شد مردمان طریق شام گرفتند باینکه
 ملعون تقریب جویند و از برای اخذ جواز و عطا یا حدیث مجعول و اخبار کاذبه نهادند و یوم عاشورا
 را یوم برکت نامیدند تا مردم در مصیبت حسین علیه السلام اغاز نجیب و ناله نکنند و بدین روز تبرک
 جویند و ساخته سور و سرور شوند حکم الله بیننا و بینهم خداوند در میان ما و ایشان حکم کند الخیر
 و در بخار از کاف در خبر عبد الملك یا ابن عبد الملك مذکور است که حضرت فرمود و اما یوم عاشورا یوم

﴿ رُوزِ عَاشُورَاءِ ﴾

﴿ (۳۴۴) ﴾

أُصِيبَ فِيهِ الْحَسَنُ وَصَرِيحًا بَيْنَ أَصْحَابِهِ وَأَصْحَابِهِ حَوْلَهُ صَرْحٌ عَمَّا أَفْضُو بِكَونَ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ كَلَّا وَرَبَّ الْبَيْتِ
 الْحَرَامِ مَا هُوَ يَوْمٌ صَوْمٌ وَمَا هُوَ إِلَّا يَوْمٌ حَزَنٍ وَمُصِيبَةٌ دَخَلَتْ عَلَى أَهْلِ السَّمَاءِ وَأَهْلِ الْأَرْضِ وَجَمِيعِ الْمَوْتِ
 وَبِئْسَ فَرْجٌ وَسُرُورٌ لِبَنِ مَرْجَانِهِ وَالْزُبَادِ وَأَهْلِ الشَّامِ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَعَلَى رِبَاتِهِمْ وَذَلِكَ يَوْمٌ يَكُونُ
 جَمِيعُ بَقَاعِ الْأَرْضِ خَالًا لِبَقْعَةِ الشَّامِ مِنْ صَامَةٍ وَتَبَرُّكٌ بِهَشْرَةِ اللَّهِ مَعَ الْإِلْهِ زُبَادٌ مَسُوحٌ الْقَلْبِ مَسْحُوطًا عَلَيْهِ
 وَمِنْ دَخَلَ إِلَى مَنْزِلِهِ ذَخِيرَةً أَعْقَبَهُ اللَّهُ نَفَاقًا فِي قَلْبِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ وَانْتَرَعَ الْبَرَكَةَ عَنْهُ وَعَنِ أَهْلِ بَيْتِهِ وَوَلَدِهِ
 وَشَارَكَ الشَّيْطَانُ فِي جَمِيعِ ذَلِكَ أَنْتَهَى وَدُرُوزُ عَاشُورَاءِ وَارِدَاسْتُ اللَّهُمَّ إِنَّ هَذَا يَوْمٌ تَبَرَّكْتَ
 بِهِ يَوْمَ أَمِيَّةٍ وَابْنِ الْكَلْبِ الْأَكْبَادِ وَاللَّعَيْنُ بْنُ اللَّعِينِ نَا انْجَاكَ مِيفَرُ مَا بَدَ وَهَذَا يَوْمٌ فَرِحْتَ فِيهِ إِلَى
 زُبَادٍ وَالْزُرَّانَ بَقْلَهُمُ الْحُسَيْنِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ اللَّهُمَّ ضَاعِفٌ عَلَيْهِمُ اللَّعْنُ وَالْعَذَابُ
 وَنَهْرٌ دُرُوزِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَنَانٍ وَارِدَاسْتُ اللَّهُمَّ وَأَهْلَكَ مِنْ جَعَلَ يَوْمٌ قَتَلَ ابْنَ نَبِيِّكَ وَخَيْرَ نَبِيِّكَ عَمِيلاً
 وَأَنْتَ هَلْ بِدِ فَرَجًا وَفَرَجًا وَخَذَ أَخْرَهُمْ كَمَا أَخَذْتَ أَوْ لَهْمُ الْخَبَرِ وَمَرْعُومٌ سَبَدَ أَجَلَ عِلَامَةٍ مِيفَرُ مَا بَدَ
 هُنْدِي نَبَشَابُورُ قَدْ سَرَّهَ الزَّكَاةُ دُرُوزِ نَوَازِكَا بَعْبَقَاتِ الْأَنْوَارِ فَرَمُودَةٍ كَهْ نَوَالِدِينَ حَسَنِي عَلَى
 سَهْمُورُ شَاغِي دُرُوزِ كَابِ جَوَاهِرِ الْعَقْدِينَ زُرُوزِ السَّمِطِينَ مُؤَلَّفِ جِبَالِ الدِّينِ مُحَمَّدِ بْنِ يَوْسُفِ زَنْدِ
 كَهْ دُرُوزِ كَابِ مَعْتَمِدَةٍ غَامَةِ اسْتَنْفَلِ نَمُودَةٍ كَهْ بَعْضِي زَا فَعَالِ كَهْ مَرْدَمِ دُرُوزِ عَاشُورَاءِ بَعْلِ مِيفَرُ مَا بَدَ وَانْ
 رُوزِ رَا عَمِدِ مِيدَانِ دُرُوزِ زَانِ رُوزِ زَا ظَهَارِ فَرْجِ وَسُرُورِ مِيفَكُنْدِ أَمَّا لَوْ كُنْهُمْ مِنَ التَّوَاصِبِ الْمُنْعَصِبِينَ
 عَلَى الْحُسَيْنِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَأَهْلِ بَيْتِهِ وَأَمَّا مِنْ الْجَهْلِ الْمُسَدِّعِينَ بِأَرْجَحَةٍ بُوْدِنِ إِثَانِ اسْتَنْفَلِ زَوَاصِبِ
 مُنْعَصِبِ رَحِيحِينَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَأَهْلِ بَيْتِهِ أَوْ بِأَرْجَحَةٍ أَلْهَتُنْدُ كَهْ بَدَعَتْ مِيفَكُنْدِ أَرِنْدِ وَبَزْعُمُونِ أَنْ
 ذَلِكَ مِنَ السَّنَةِ الْمَعْنَادِ وَالسَّنَةِ تَرَكْ ذَلِكَ لِأَنَّهُ لَمْ يَرُدْ فِي ذَلِكَ شَيْءٌ يَعْتَمِدُ عَلَيْهِ وَلَا أَثَرٌ صَحِيحٌ يَرْجِعُ إِلَيْهِ
 وَكَمَا مِيفَكُنْدِ كَهْ أَرْتَكَابِ بِنِ فَعَالِ دُرُوزِ زَا سَنَتُهُمَا مُعْضَادُ اسْتَنْفَلِ خَالَ أَنْكَ سَنَتُ تَرَكْ أَنْ اسْتَنْفَلِ
 كَهْ زَا رَدْنَشْدِ اسْتَنْفَلِ دُرُوزِ بَابِ جِهْرِي كَهْ اَعْمَادُ بَرَانِ بَاشْدِ وَنَهْ أَثَرُ صَحِيحِي كَهْ رَجُوعِ بَانِ شُورِ وَمَارُوزِي عَمِنِ
 بَعْضُ الْمُنَآخَرِينَ فِي ذَلِكَ أَيَّ مِنَ الْأَكْثَالِ فِي يَوْمِ عَاشُورَاءِ وَالْأَغْتَسَالِ وَالْحَنَاطِطِ الْجُوبِ وَبِلِسِ الشَّابِ
 الْجَدِّ دُرُوزِ ظَهَارِ السَّرُورِ وَغَيْرِ ذَلِكَ فَكَلِمَةُ كَذِبِ مَوْضُوعٍ وَأَيْفَ رَوَايَتُهُ أَرَبَعْ مَنَآخِرِينَ دُرُوزِ بَابِ
 بَعْنِي أَرْسَمُهُ كَشِدْنَ وَغَسَلَ كَرْدَنَ وَخَابِ بَتَنَ وَطَبَخَ جُوبَ وَبُوشِدْنَ لِبَاسَ نَوَازِظَهَارِ فَرْجِ وَسُرُورِ وَغَيْرِ
 دُرُوزِ بَابِ كَذِبِ جَعَلَ اسْتَنْفَلِ أَنْتَهَى مُلَخَّصًا وَعِلَامَةُ مَجْلِسِي دُرُوزِ زَا الْمَعْنَادِ فَرَمُودَةٍ وَبَهْتَرِ اسْتَنْفَلِ كَهْ
 رُوزِ هَتَمِ وَرُوزِ دَهْمِ رَا رُوزِ نَدَارِ دُرُوزِ كَهْ بِنِ اَمِيَّةِ بِنِ رُوزِ زَا رَا بَرَكَةُ وَشَمَانَتُ بِرَقْلِ الْفَخْشَرِ رُوزِ
 مِيدَاسْتَنْفَلِ وَآخَارِ بِيَارِ دُرُوزِ فَضِيلَتِ بِنِ دُرُوزِ زَا رُوزِ زَا الْفَا بَرِ خَضِرِ رَسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بَشْتِ

كُفَّارُ عَاشُورَاءِ
 عَنْ يَمِينِ

كُفَّارُ عَاشُورَاءِ
 تَجْمِيْعِي

* (روز عاشورا) *

(۳۴۵)

نه روز پیش
 پنجشنبه

و از طریق املیت حادث بیاید و مدت روزه این دو روز و خصوص روز عاشورا وارد شده است تا آنجا
 که فرماید پس باید که در روز عاشورا آدمی مشغول کاری از کارهای دنیا نگردد و مشغول گریه و فوج و مصیبت
 باشد و امر کند اهل خانه خود را که تعزیت انحصار بدارند و مشغول ماتم باشند چنانکه در ماتم عزیزترین اولاد
 و اقارب خود باشند و در روز اما مال کند از خوردن و آشامیدن به آنکه قصد روزه کند و در آخر
 روز بعد از عصر افطار کند اگر چه بشریت ای باشد و روزه تمام ندارد مگر آنکه در خصوص آن روز روزه
 واجب داشته باشد که بنزد پاشه آن واجب شده باشد که آن روز را باید روزه بگیرد **واقعه**
هجرت بنا بر نقل سید احمد زینی در جزوه و کتاب سیره النبوة و نقل صاحب جیب لیس در این
 روز سال ششم هجرت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله محمد بن مسلمة انصاری را با سی نفر سوار فرستاد
 بسوی قبیله قرطابضم فاند و سکون راء و طاء مهملة مدوده و ایشان گروهی بودند از بنی کلاب که در
 ضریح منزل داشتند و ضریح بفتح ضار و کسر راء و تشدید باء و ثاء ثانیث قریب است بین بصره و مکه
 و بمکه نزدیک است و در آن کوهی است که از ابرکان گویند و بین ضریح و مدینه هفت شب راه است
 و تفصیل این واقعه در بیست و نهم اپناه مدکور خواهد شد **واقعه نوزدهم**
 در کتاب وقایع الشهور از رسالة الفرائد العربیة مؤلف المولی علی الفارسی المکی شارح مشکوة و عقاید ابی
 خنیفه که مشهور است بفقہ اکبر نقل نموده که در روز عاشورا ابوالدرداء قاضی معویہ در شام وفات
 کرد و در هدیه الاجاب در ترجمه ابوالدرداء فرموده ابوالدرداء غامری بن زید الانصاری المعروف
 بکان بعد من ثلاثة علماء الارض و در ناسخ التواریخ گوید در سال نهم خلافت عثمان مطابق سال
 سی و دوم هجری بود و دراء غامری بن زید و داع جهان گفت و او در شهر دمشق قضاوت داشت و بنزد
 آن کتاب در کیفیت اسلام آوردن او مرقوم داشته که روزی عبد الله بن رواحه و محمد بن مسلمة بخانه
 ابی دورداء رفتند و او را بتی بود در هم شکستند چون ابو دورداء پیامد و از ابی دورداء گفت که این کار کرد
 زن او گفت بآنکه شنیدیم و ندانیم پسران زن گفت اگر از این بت کاری بر پیامد دفع ضرر از خود
 کرده بود ابو دورداء گفت راست گفتی انگام بخدایت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله شاف و صلوات
 شد و قبل از ورود او پیغمبر صلی الله علیه و آله خبر او را باصحاب بفرمود فقیر گوید ابو دورداء صاحب
 همان است که معویہ در واقعه صفین او را با ابوهریره بر رسالت فرستاد خدمت امیر المؤمنین علیه الصلوة
 والسلام و شرح آن بطور تلخیص و تلیف از کتاب ناسخ التواریخ و ناسخ ابن قتیبة و اعمه کوفی بدین
 هجرت است که ابوهریره را ابو دورداء از حصص بصفین رفتند نزد معویہ و او را نصیحت و موعظت نمودند

نه روز پیش
 پنجشنبه

(رُوْزِ عَاشُورَاءِ)

(۳۴۶)

و باو گفتند یا معویه ^{علیه السلام} تفانل علیاً و هو احق بهذا الامر منك فی الفضل و السابقه ای معویه چرا با علی علیه السلام
جنگ میکنی و بچه سبب روا میداری که خون چندین هزار تن از اهل اسلام ریخته شود و حال آنکه علی علیه السلام
در امر خلافت و امامت اولی و احق است از تو بجهت فضیلت و سابقیتی که او را حاصل است در دین و اسلام و توان
همه عالم صفات حمید و سوابق او را بهتر دانی و تو با وجود او سزاوار خلافت نباشی پس چرا برای حطام دنیوی با
چنین مردی نزاع و محاصره میکنی و خلل در دین خود اندازی از خدا ترس ای پسر ابوسفیان و خدا و رسول را
بر خود دشمن مکن فقال معویه لست ازم انی اولی بهذا الامر من علی و لكن اقاتله حتى يدفع الی قتل عثمان مقول
گفت من خود را بر علی علیه السلام ترجیح و تفصیل نمی دهم و نمی گویم که من از او بدین کار سزاوارترم و فضل و علم او را
انکار ندارم و علی علیه السلام در این خصال و مکارم و صفات همچنان است که میگویند بل زیاده از آن است
ولکن من از او کشتگان عثمان را طلب میکنم و او ایشان را نگاه میدارد و هر روز در حرمت و جاه ایشان
مباذیرد و ایشان را بمن نمیپارد و بسبب جنگ و خصومت با او این است اگر علی علیه السلام کشتگان عثمان را
بسوی من فرستد مرا با او هیچ خصومت و منازعت نباشد بخدایت او شایم و هر چه مسلمانان دیگر با او
کرده اند من نیز با ایشان در آن باب موافقت نمایم ایشان گفتند غیر از این سخن دیگر سخنی داری معویه گفت
غیر از این غرض دیگر ندارم ایشان گفتند این کار سهل است در همین ساعت ما برویم نزد علی علیه السلام این خصوص
و منازعت بمقطع رسانیم و بروایت ناسخ التواریخ معویه گفت بنزد علی علیه السلام بروید و او را از من سلام برسانید
و بگوئید من خود گواهی میدهم که تو از تمام مردم در امر خلافت و امامت احق و اولی هستی و از من نیز سزاوارتر
زیرا که من از طلفا هم و تو از مهاجرین اولویت و سبقت در اسلام و قرابت با خیر الانام تراست و کتاب خدا و
سنت رسول را از هر کس تو بهتر میدانی لکن شنیده ام که گاهی گونه دیگر سخن گوئی و نعل باز گونه زنی چنانکه
من رسیدم که در هنگام قتل عثمان گفتی اللهم ارض ولا اقال و در جنگ بصره گاهی که اصحاب جبل بانك
را آوردند بالشارا عثمان همی گفتی که عثمان بر تو در جهنم افتاد مگر من او را کشتم بلکه طلحه و زبیر و عایشه
او را کشتند و امر بقتل او نمودند و من در خانه خویش ساکن بودم اگر این است که تو میگوئی شاحت تو الولد
بجون عثمان نیست کشتگان او را بسوی من فرست تا خون ایشان بر پر مرازان پس بنزد تو ایم و در بیعت
و متابعت تو گردیم نه هم حرف دیگر آنکه مرا جو اسپس و عیونه است که ملازم خدمت تواند لکن جسم ایشان در نزد
تو است و اما دل ایشان با من است مرا خبر داده اند که در انجمن مردم چون نام ابوبکر و عمر بر زبان گذرد بر ایشان
رحمت کنی و چون نام عثمان گفته اید نه رحمت فرستی و نه لعنت کنی و انگاه که مجلس از بیگانه برداشته گردد و جز
خاصان خبیثه و شیعیان ضالّه تو کس نماند از ابوبکر و عمر نیز بر ائست جوئی و ایشان را لعن کنی و گونه من و

بیعت با عثمان
باب معوضان

اعمال معویه
بفضل علی

﴿رُوزِ عَاشُورَاءِ﴾

﴿(۳۴۷)﴾

وخلیفه رسول خداوند طاعت مرا بریندگانش واجب داشته و در قرآن مجید مخصوص فرموده انجا که میگوید یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک وان لم تفعل فما بلنت رسالتی واللہ بعضا من الناس وگوئی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در غدیر خم فرمان داد که هر کس حاضر است غایب را آنگهی دهد که تو آری بتصرف در جان و مال مردم از نفوس ایشان و نیز گوئی که رسول خدا ص را با خود چنان رسانید که هارون را با مو و نیز من رسید که بر منبر چون خطبه قرائت فرمائی پیش از آنکه فرود شوی گوئی واللہ انی لا اری الناس ما زلت مظلوما منذ قبض رسول الله صلی الله علیه و آله سوگند با خدای از آن روز که رسول خدا صلی الله علیه و آله بآن سزای تو را از من مظلوم بودم و خلافت حق من است و من از همه مردم سزاوارتر بدان امر را انجا که گوید و گاهی که عثمان را در محاصره گرفتند از شما استنصار کردند حضرت او نکرده و حال آنکه بیعت او بر دست شما بود پس او را واگذاشتید نامصریان او را بکشند و در قتل او امانت گردید و اکنون نیستید شما الا آنکه قتل او را فرمان دادید و با خود بکشید و پسر این راهبر مردمان با تو که علی بن ابیطالب بیعت کردند و تو در خلافت از من سزاوارتر به بشرط آنکه کشند گان عثمان را ابوی من فرست تا گردن زخم آنگاه من و هر که با من است از اهل شام دعوت تو را اجابت کنیم و بنام و بیعت با تو بیعت نماییم ابو درداء و ابو هریره برخاستند و نیز ابیالمؤمنین علی علیه السلام آمدند و چون سخن پیاپی آوردند علی علیه السلام ابو درداء و ابو هریره را مخاطب داشته و فرمود حق رسالت بگذاشتید و غایت ابلاغ مبذول نمودید اکنون با من معویه را بشنودید و او را بکشید و ایند همانا عثمان بن عفان با خلیفه بحق بود و امامتی بسزا داشت خوش خوار و نصرتش واجب خدا لا نش عصیان بود و با این خلافت بغصب داشت و این امامت بضلالت میگرد و خوش حلال و نصرتش حرام بود و از این دو وجه بیرون نتواند بود تا انجا که فرمود کشند گان عثمان در لشکرگاه منند باید پسران عثمان حاضر شوند و من قتل عثمان را با ایشان بشناسانم و در میان ایشان بجا خدا و سنت رسول م حکومت کنم پس اگر عثمان را بحق کشند خون را باطل گرد و اگر نه قتل او را بدست پسران عثمان بپارم تا اگر بخوانند بکشند و اگر نه دست بپارند و با معفو دارند و اگر معویه بخواند بولايت با و کالت پسران عثمان سخن کند هم با که نیست و به حاضر شود و این دعوی پیاپی بر ابو هریره و ابو درداء گفتند که از این نکوتر دادند و انصاف نکند و از آن هنگام بیست هزار کس از لشکر علی علیه السلام که محفوف در آهن و فولاد بودند و جز چشم ایشان دیده از نمیکشت خویش را بر ابو هریره و ابو درداء عرضه داشتند و گفتند ما کشند گان عثمانیم و بدایم علی را در حق ما حکم فرماید کردن ما را در هر و رضا داده ایم بگوئید تا اولیای دم عثمان و فرزندان او حاضر شوند

و فرمود که من با او بیعت نمودم

و فرمود که من با او بیعت نمودم

﴿روز عاشورا﴾

﴿(۳۴۱)﴾

و طی سخن کند الی اخرها فی النسخ
 قیام و نماز و قیام روز عاشورا و تاریخ آن را جمعه کر بلا
 و شهادت حضرت سید الشهدا علیه السلام با اتفاق تمام مورخان و محدثین فرق اسلام
 حضرت امام حسین علیه السلام با زمره اصحاب اهل بیت خود در روز عاشورا در محرم الحرام سال شصت و یکم هجری
 در کربلا شهید شدند و چون مآخذ و مدارک وقوع این واقعه در این روز خارج از حد احصا و پیرن از
 اندازه است محتاج نیستیم بذکر اسامی کتب و آنچه غیر از این در شهادت آنحضرت گفته اند از موضوعات
 مانند آنکه صاحب کشف الغمّه از واقعه نقل نموده که قتل الحُجَین علیه السلام در صفر سنه احد و ستین و دو این
 خمس و خیمین و معودی و مروج الذهب شهادت آنحضرت را برخلاف مشهور در عاشورا سال شصت
 و چهارم هجری نوشته است و اما روز شهادت آنحضرت از ايام هفته بنا بر قول اکثر و زجعه بوده چنانکه
 در روایت مفید علیه الرحمة است و در بنایع المودة و عقد الفرید نیز روز جمعه نوشته اند و در مقام ان
 استیعاب تاریخ با فیه و ابوالفرج اصفهانی روز جمعه نقل نموده و هم در کتاب گوید که روز اول ان محرم
 که حضرت حسین علیه السلام در آن شهید گشت روز چهارشنبه بوده و از این حساب هفتاد استخراج نمودیم آنست
 و از این حساب نیز مستفاد میشود که شهادت آنحضرت در روز جمعه بوده و در حقیقت لیسر گوید که آنحضرت
 در روز جمعه یا شنبه در محرم سنه احد و ستین از هجرت در کربلا را بخت غریب بجانب فردوس اعلی برافراشت
 و در آن روز بقول با فیه مشاد و در مرد از شعبه اهل بیت در نظر ان امام عالی کمر به تیغ ظلم کوفیان بد
 آخر شهید شدند اما روایت مشهور آنست که عند الجماعه از هفتاد و دو تن زیاده نبوده و جمعی شهادت
 آنحضرت را در روز شنبه نوشته اند چنانکه در مناقب ابن شهر آشوب کشف الغمّه است و از تاریخ با فیه و
 ابوالفرج اصفهانی روز شنبه بقول قبل نقل شده و زمره از عامه شهادت آنحضرت را در روز یکشنبه
 و در شنبه گفته اند و آنچه را که اولاً ذکر نمودیم اصح است و در کتاب مقام گوید بر روایت مفید علیه الرحمة
 شهادت آنحضرت روز عاشورا جمعه سنه شصت و یکم هجری بوده مطابق با چهل و نه بدرج که افتاب
 در میزان و مریخ و عطارد دباری زهره در سنبله و قمر در دلو و زحل در اسد و مشتری در جدک مع رأس و
 طالع انسال سرطان و دینار جان و قران نحسین سرطانی قبل از آن در چهار ماه در فصل بهار سال
 مذکور واقع شده بود و نیز اعظم کمال نحوس بحسب نجوم داشته و نیز اصغر در مقابله زحل بوده است
 که نظر مقابله تمام دشمنی است طالع ابتداء جنک دو ساعت از روز گذشته و انتهای قتال بطالع دلو
 بود که شصت ساعت و نیم از روز رفته بود و مکتوف نادر که از جمله تواریخ و مقاتل چنین مستفاد میشود
 که شهادت جناب مسلم بن عقیل و خروج حضرت امام حسین علیه السلام از مکه معظمه در ماه آخر سال شصت هجری بود

روز شهادت حضرت حسین علیه السلام

امام حسین علیه السلام

﴿روز عاشوراء﴾

﴿(۳۴۹)﴾

و شهادت امام علیه در دهم ماه اول سنه شصت و یکم هجرت اتفاق افتاده و لهذا در بعضی از تواریخ شهادت
 آنحضرت را در سال شصت هجرت نوشته اند و در بعضی دیگر در سال شصت و یکم و در تاریخ شهادت آن
 حضرت گفته اند «اندک بی منتهی» و فاضل معاصر حاج شیخ علی اکبر الهی همدانی در کتاب هدیه
 المحدثین در ذکر این تاریخ گوید: سال قبل حسین بن ناصر لفظ اندوه بوده به آخر و این بنا بر سال شصت
 یک هجری است و اما بنا بر سال شصت تاریخ شهادت آنحضرت این است: سرین را بریدید و پنی: (سرین را بریدید و پنی)
 (قول دیگر بگفت نمکینی: سرین را بریدید و پنی: و شاعر دیگر یک فرد گفته که هر مصرع آن تاریخ شهادت
 آنحضرت را این است: بنی بدل شده در ماتم او: حسن شد به سر و پا در غم او: (وقبل ایضاً):
 قتل الشهید البسط جمی افکا: قد جاء فی تاریخ جده بالبکاء: بقول مؤد هذه الأوزان حسن بن محمد
 الحسینی الخار می عفی عنه هكذا وجدث البیت ولا یخفی ان لفظ جد بالبکاء یكون ثلث و شین فیمثل
 التصحیف الا ان نقط الباء ونقول (جد البکاء) ای صار البکاء جدیداً فیکون احد و شین و بالجمله
 عمر شریف آنحضرت در وقت شهادت بنا بر اصح پنجاه و هشت سال بود چه آنکه با اتفاق اکثر ولادت آن
 سرور در سال چهارم هجری و شهادت آنحضرت در سنه شصت و یکم هجرت رونمود و من العجب آنکه
 بعد از این اتفاق در عمر شریف آنحضرت اختلاف کرده اند در مقام از اسبغاب عمر شریف آنحضرت را پنج
 و چهار سال و شش ماه نقل نموده و در مرجع الذهب پنجاه و پنج سال مرقوم داشته و در فصول المهمه و عقده النور
 و صواعق پنجاه و شش سال و چند ماه نوشته اند و شیخ مفید در ارشاد پنجاه و هشت سال فرموده و پنجاه و
 نه نیز گفته اند و در کتاب جیب التری گوید که امام حسین علیه ابو عبد الله کبیر داشت و رشید و سید طیب
 و زکی و سبط از جمله القاب آنجناب است و آن امام غالب مقام در وقت وفات خیر الانام صلی الله علیه
 و آله شش سال و چند ماه بود و در شهادت امیر المؤمنین علیه السلام شش ساله بود و در حین انقضا امام
 حسن علیه چهل و شش ساله بود و بعد از فوت برادر عالی گهر خویش مدت ده سال و کسری در دار دنیا
 اقامت داشت و بالجمله چون وقایع و حوادث مصیبت کبری و تجایع ذاهبه عظمی در واقع کربلا از حد احصا
 و اندازه استقصای بیرون است که اگر بخواهیم بدان سبک و ترتیب که از اول کتاب زالیف شد مرقوم بدار
 البته مجلات عدیده کفایت نخواهد کرد لهذا در این مقام بچند واقعه اکتفا میشود و آنچه در قیام
 ادا نمودن امام علیه فریضه صبح را با اصحاب کرام فاضل ادیب مرحوم حاج فرهاد میرزا در کتاب مقام کربلا
 چون صبح روز غم اندوز عاشوراء از مشرف مصیبت بدید مقتدا ای نام با اصحاب کرام فریضه صبح
 بچاه آورده بعد از ادا نماز و بیازان کرده فرمود: شهدائنا قد اذن فی قتلکم یا قوم یا تقوا الله و

تاریخ شهادت آنحضرت

تاریخ شهادت آنحضرت

﴿رُوزِ عَاشُورَاءِ﴾

﴿(۳۵۰)﴾

اصبروا وذاکره ان الله قد اذن في قتلکم فاعلمکم بالصبر ای قوم تغدو بر خدا چنین است که امروز جنگی را شریک کند با ما صبر شکنیای پیشنها رکبید از بطنان عرش الهی نذارید با خیل الله از کبی ای لشکر خدا بر اسب سعادت برآید و در میدان شهادت درآید حجة الاسلام تبریزی در تشکله گوید :

چون صبح که چهره صبح سفید	شد پشت خمر نیلی بدید	آسمان گفتی گریان کرد چال	در فراق افتاب تابناک
خویشتر سر رفته شد برین	چو سحر بچش میان لشت خون	پس ندانم که ای خیل اله	هین برو نازید سو روزمگاه
بر کباب پاره مرده پازید	خویشتر آسمانه برد پازید	هین برو نازید ای شهران	عرصة بر رویان نازید تنک
چون شنیدند آن پلان زمر	از فراز عرش پیغام سر	مخفیان کعبه دیدار رب	جله ریلیک بکشادند لب
بهر قریب نگاهش از میقات شوق	﴿(واقعه سوم)﴾		
		هد بخیمه ها جان کردند سوق	

اشعاع حجب از آفتاب
بخت از اینجانب افتاد

در صبح روز عاشوراء چون امام علی علیه مهتای جنگ شد بفرمود ناخام حرم از پر پشت داشتند در خندق که در شب عاشورا برگرد خیمه خمر نموده بودند و از آن و چوب نباشنه و اماده داشتند آتش در زدند که مبادا در هنگام جنگ لشکر مخالف از جانب دیگر بخیام حرم درآید شیخ مفید علیه الرحمه در ارشاد فرموده
وَأَقْبَلَ الْقَوْمُ يُجْلُونَ حَوْلَ بُيُوتِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَبَدَأَ فِي ظُهُورِهِمُ وَالنَّارُ تَضْطَرُّ فِي الْحَطَبِ الْقَصَبِ
الَّذِينَ كَانُوا فِيهِمْ يَحْمِلُونَ لَشْرَابِ سَعْدِ جَنْبِشِ كَرْدِند وگذا کر خیمام حرم برآمدند و بدان خندق نگر بستند که آتش در آن افروخته اند در عجب شدند شمر بن ذی الجوشن علیه لعنه فریاد برآورد یا حسین اتجملت لنا
قبل يوم القيمة ای حسین ایاشاب نمود با آتش پیش از روز محشر امام علیه فرمود من هذا کائن شمر بن ذی الجوشن کیست این گویند گویا که او شمر بن ذی الجوشن است گفتند بلی جزا نیست فرمود یا بنی الزاعمة المعز
انت اولی باصلتها ای پسر زن بزجران تو سزاوارتر به آتش افروخته مسلم بن عوسجه خواست ناخنک بکشد او بگشاید حضرت مانع شد عرض کرد عنه حتی ارمیه فانه الفاسق من اعداء الله وعظماؤ الجبارین اجازت فرمای تا این فاسق را بدین تیر بزخم که او از عظمای جبار و متکبرین است حضرت فرمود من مکروه میدارم که با این جنایت ابتداء بمقاتله نمایم و صدوق علیه الرحمه در امامت گوید انگاد ابو جریه المزنی اسب بکار خندق را اند و چون مشعت خندق و نیزان حطب دید در شگفت آمده دست بر هم زد و ندا داد ای حسین و اصحاب
حسین ابشروا بالنار فقد تجلتموها فی الدنیا بشاوت باد شما را با آتش بد رسته که شما بخیل نمودید بآن در دنیا حضرت فرمود کیست اینم عرض کرد ندانم ابی جریه المزنی است حضرت او را نفرین کرد و فرمود اللهم اذقه عذاب النار فی الدنیا خداوند بچشان باو عذاب آتش را در دنیا فی الحال اسب او بر مید و او را از پشت خویش بخندق آتش در انداخت و بدان آتش بوخت و بروایت صاحب نسخ التواریخ جو عرض

نفس امام علیه
در آتش خندق

* (روز عاشوراء) *

(۳۵۱)

در روز عاشورا
 در روز عاشورا
 در روز عاشورا

کردند که این ابن ابی حریص است حضرت فرمود **اَللّٰهُمَّ اِنَّا نَاذِرُكَ عَلٰى رُبِّكَ كَرِيْمًا** ما را با تو تعجب میکنی و
 حال آنکه بحضور پروردگار کریم میروم انگاه او را نفرین نمود در حال اسب و بر مید و او را از پشت خویش
 در انداخت چنانکه یکپا پس در خیمه رکاب مقید گشت و او را بدو حال می کشید تا بخندد و التماس در افکند
 و در آتش بسوخت اصحاب حسین علیه السلام چون این بدیدند بانگ تکیه بر آوردند و از سر عث اجابت این دعوت
 شاد و شاکر شدند و گفتند **اَللّٰهُمَّ اِنَّا نَاذِرُكَ عَلٰى رُبِّكَ كَرِيْمًا** ما اسرّع اجابتهای پس ندان از آسمان برآمد که **تَحْسُنَ**
اَلْاَجَابَةُ باین **يَنْتِ** رسول الله گوارا باد تو را اجابت دعوت ای فرزند رسول خدا می میدان بن وائل که از
 لشکر عمر بن سعد است گوید که چون این صورت بدیدم از قتال با حسین علیه السلام پامه رو کشیدم این سعد گفت
 چه افتاد تو را که از جنگ حسین علیه السلام دست باز داشته گفتم سوگند با خدا که من دیدم چیزی از اهل این
 بیت که توندند و الله هرگز با حسین علیه السلام قتال نخواهم نمود بعضی از اهل تبع گفته اند که آتش در خندق
 همچنان بود تا عصر عاشوراء چون لشکر هجوم آوردند بجهنمها از آتش همان خندق بر داشتند بجهنم حم
 عصمت و طهارت زدند و اموال اهل بیت مصطفی را بغارت بردند **اَللّٰهُمَّ اِنَّا نَاذِرُكَ عَلٰى رُبِّكَ كَرِيْمًا**
يَنْتِ رسول الله غامدین و احر قوا **وَبِنَاكَ** الخفرا **اضحت** بعدا **بِالسَّابِّ** و **الضَّرْبِ** الخفیف تعذب **وَاَقْعِدْ**
جَهَنَّمَ مناجات امام زکریا بر دو گوار با حضرت پروردگار و کیفیت آن بطور تلخیص و تلیف از کتاب
 ارشاد و ناسخ و مجار و ققام بدین نهج است که چون شب عاشورا بپای آمد و سفید صبح سرزد امام علیه السلام
 بعد از ادای فریضه صبح دست بد غار داشته با خدا مناجات نمود و بر او ای انحضرت بر اسب برآمد و مصحف
 در پیش گرفت انگاه دست مبارک بد غار داشت و گفت **اَللّٰهُمَّ اَنْتَ تَقْنِيْ فِيْ كُلِّ كَرِيْمٍ وَرَجَائِيْ فِيْ**
كُلِّ شِدَّةٍ وَاَنْتَ لِيْ فِيْ كُلِّ اَمْرٍ نَزْلٌ لِّيْ ثِقَةٌ وَاَعْدَةُ كَرِيْمٍ بِضَعْفٍ عَنْهُ الْقُوَادِرُ وَتَقِلُّ لِيْ
اَلْجَلَّةُ وَتَجِدُ لِيْ فِيْهِ الصَّدِيقُ وَتَهْتُمُ بِهِ الْعَدُوُّ اَنْزَلْتَهُ لِيْكَ وَشَكَوْتُهُ لِيْكَ وَغَبْتُهُ
مِنِّيْ لِيْكَ عَمَّنْ سِوَاكَ فَقَرَّبْتُهُ عَنِّيْ وَكَشَفْتَهُ فَاَنْتَ وَلِيٌّ كُلِّ نِعْمَةٍ وَصَاحِبُ كُلِّ
حَسَنَةٍ وَمُنْتَهٰى كُلِّ رَغْبَةٍ ای پروردگار من توئی تکیه گاه و معتد من در هر اندوه گلوگر و توئی امید
 من در هر شدت و سختی و توئی ملجأ و کار ساز من در هر درد و بلا که بر من فرود آید چه بسیار اندوه دل
 آویز که دل مرا بکاهش آید و در هر چاره مسدود سازد و صدیق و دوست را از چاره آن باز دارد و
 دشمن را بشیرت آورد من بدو نگاه تو آوردم و شکایت بحضرت تو نمودم و را ز دل جز با تو نگفتم و غیر از تو کس
 بجز من بر آن مکروه و بلا را از من دفع نمود و مرا گشایش و فرج بخشید پس توئی ولی هر نعمت و خداوند
 هر نیکوئی و منتها هر آرزو و چون انحضرت آن مناجات بنهایت آورد سلاح جنگ خویش طلب فرمود

در روز عاشورا
 در روز عاشورا
 در روز عاشورا

(روز عاشورا)

(۳۵۲)

وزره رسول خدا در بر پوشید و عمامه سیاه آنحضرت بر سر نهاد و آن خودی بود از آهن که اطراف آن وزه
 داشت وزره آن بر فراز وزه میرسید و اطراف گردن از زخم شمشیر و سنان حفظ میبود از نگاه شمشیر رسول
 خدائی بر میان بسته و از خیمه بیرون شد **واقعه پنجم** تعبیه صفوف جانبین و تعیین رؤسای
 عسکرین و تفصیل آن موقوف مخطورات کتاب مقام و ناسخ بدین منوال است که چون در صبح عاشورا مقتدا
 انام یا اصحاب کرام فریضه صبح بجا آورد پس از ادای نماز و بیاد آن کرده فرمود امروز جمعی را شهید
 کند باید که صبر و شکیبائی را پیشنها دکنید و بروایت دیگر فرمود گواهی میدهم که در این روز بغیر از فرزند
 زین العابدین همه کشته خواهیم شد و از مدلت دنیا خلاص خواهیم گشت پس امر فرمود اصحاب خود را که مهیا
 حرب شوند و خود بتوبه و توبه اصحاب برآمد و هیر بن الفین را بابیست تن در میمنه باز داشت و جیب
 مظاهر را بابیست تن بر میسر گماشت و رایت هذابت اساس لشکر را بدست برادر خود حضرت عباس داد
 و خود با اسلحه لشکر در قلب سپاه با پساد و معسکر خویش در پیرایه انداخت و از آن سو عمر سعد نیز تعبیه
 صفوف پر راخت و او میمنه سپاه را بمر بن حجاج سپرد و شمر بن ذی الجوشن را در میسر جای داد و عروه
 بن قیس را بر سواران گماشت و شبت بن ربعی را بر پیادگان باز داشت و علم لشکر شقاوت اثر را بدو
 غلام خود داد و قیس بن اشعث بن قیس را بر قبیله کند و در بیخه گماشت و عبدالله بن زهرا زحی را بر ربع
 اهل مدینه باز داشت و عبدالرحمن بن ابی سیره الجعفی را بر ربع مذبح و بنی اسد بگذاشت و حر بن یزید
 را باحی را بر ربع تمیم و همدان مامور داشت و خود با گروهی بنوه در قلب لشکر با پساد ابن ابی ریحان کامل
 التواریخ گوید فشهد هؤلاء كلهم مقتل الحسين عليه السلام الا الحر بن يزيد فانه عدل الى الحسين عليه السلام و
 قتل معه و محدث خیر حاج ملا علی تبریزی خبایان در مجلد دوم وقایع الاقامه آورده که سپه سالار لشکر
 عمر بن سعد بود و حفص پسرش و زبر بود و شمر ملعون و منصب داشت یکی آنکه سر کرده پیادگان بود
 یکی آنکه نقیب لشکر بود و سنان بن انس نخعی لشکر نویس بود و خولع اصبحی و حرمله بن کاهل علمدار بود و
 محمد بن اشعث ملعون که خواهرزاده ابوبکر بود و پدرش شریک خون امیر المؤمنین علیه بود و خواهر ملعونه
 اسما زهرا با نام حسن داد و خودش نیز بکشتن سید الشهداء علیه السلام سر کرده تیر اندازان بود و همین
 ملعون بود که بجهت شکرانه کشتن سید الشهداء علیه السلام مسجد در کوفه ساخت که از مساجد اربعه ملعونه میباشد
 و عمر بن صبیح صیداوی سر کرده سنک اندازان بود و منقذ بن مره عبید که قاتل علی اکبر است قاصد فتح بود

روز عاشورا

اشعار و ملک

همود خان ملک الشعراء گوید	در کر بلا چه وقت جهاد غزا رسید	دو طرب برآمد دور غزا رسید
از کوفه خیل فتنه گران سگروه	بر قصد کینه خلف مرتضی رسید	ایرین کرد شاد و روان پیاله را

(روز عاشوراء)

(۳۵۳)

چون در غم بنجاصیل عبارت رسید	از عاشقان نگفت کسی که الت	چون اوبلی چو وقت قبول بلا رسید
در خیمه حرم ز جفا آتش زدند	کر صحن ارض و بقیع سار رسید	فریاد القیاس حریفش ز خیمه گاه
تا پیش برده حرم کبریا رسید	و بدانکه در عداصحاب رسید الشهداء	صلوات الله علیه اخلافت

نسخه خطی
کتابخانه
مخطوطات
موزه
تاریخ
ایران

و آنچه بنظر این احقر رسیده پانده قولست اول در کتاب فضل المموا از اثبات الوصیه نقل فرموده که اصحاب
 آنحضرت در روز عاشوراء شصت و یک تن بودند بدو سیکه خدا بتعالی پاری کرده و پاری میکنند و بن
 خود را از اول روز گار تا آخر روز هزار نفر سپید سیزده نفر ایشان اصحاب طالوت بودند و سپید سیزده
 نفر اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله بودند که در غزو بک در کتاب آنحضرت حاضر شدند و سپید سیزده
 نفر اصحاب نام عصر عجل الله له الفرج میباشد که در کتاب نظر انساب آنحضرت حاضر خواهند شد
 پس باقی ماند شصت و یک تن و آنها کسان بودند که در واقعه کربلا در نصرت و یاری سید الشهداء
 و جوار و اح العالمین له الفدا بدرجه شهادت رسیدند و در قول مشهور سی و دو نفر و چهل تن پیاده
 که جمعا هفتاد و دو نفر بودند و این قول بن ارباب مقاتل و تواریخ مشهور است و در ارشاد مفید و بخار و فقا
 و ناسخ و قد کرده سبط مسطور است و صاحب بحر المصاب آورده که ایه مبارکه و فقره شریفه اگر در شان ایشان
 شرف نزول یافت که الف باجید کبریا و لام سی و بیست و چهار تن مجموع هفتاد و یک میشود و عدد معدود
 مبارک هفتاد و دو بعنوان رمز مندرج است و سوم بقول ابن شهر آشوب در مناقب اصحاب آنحضرت هشتاد
 و دو تن بودند سی و دو نفر سواره و پنجاه نفر پیاده چهارم مسعودی در مروج الذهب گوید هشتاد و هفت
 از اصحاب آنحضرت در کربلا شهید شدند از جمله چهار نفر از انصار بودند و سبط بن جوزی در تذکره خوا
 الامة از مسعودی نقل نموده که هشتاد و یک تن بدرجه شهادت رسیدند پنجم سی و دو نفر سوار و هشتاد
 و دو تن پیاده چنانکه در بخار از محمد بن ابیطالب منقولست و در مقام نیز مسطور است و شیخ محمد بن شیخ
 ظاهر سماعی در کتاب بصائر العین فی انصار و الحنین صد چهارده تن از شهدای کربلا را بنام و نشان ذکر
 نموده و بیان حال و ترجمه احوال هر یک بشرح مرقوم داشته ششم فاضل ماهر محمد تقی خان لسان الملک
 در کتاب ناسخ و ناسخ قریب یکصد و بیست و پنج نفر از اصحاب آنحضرت را بنام و نشان ذکر نموده و شرحی مرقوم
 داشته که چهل و دو تن از ایشان در یک حمله شهید شدند هفتم سید بن طاووس علیه الرحمه در طه
 از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که اصحاب آن جناب در روز عاشوراء چهل و پنج سوار و صد
 پیاده بودند و ابو جعفر محمد بن جابر طبرستان در جزء ششم تاریخ خود چهل و پنج سوار و صد پیاده مرقوم داشته
 و لفظ او این است و کان اصحاب به خسته و اربعین فارس و مائة را جل و این قول در بخار و مقام مذکور

نسخه خطی
کتابخانه
مخطوطات
موزه
تاریخ
ایران

(روز عاشورا)

(۳۵۴)

سبط بن سطور است هشتم سبط بن جریج و قوی گفته اند هفتاد سوار و صد پیاده بودند
 نهم در مروج الذهب گوید حضرت حسین علیه السلام از فاطمه عدول کرد و بگو کرد و بلا در خالینکه پانصد سوار و یک
 صد پیاده ملازم رکاب و بودند دهم سبط بن جریج در نزد ذکر احوال مختلفه در عدد اصحاب رسول
 علی ایشان را هزار سوار نقل نموده اند باز دهم صاحب ناسخ التواریخ از صعود نقل نموده که هزار سوار و صد
 پیاده در رکاب انجمن حاضر بودند و جلگی چهار کردند و صاحب ناسخ گوید در عدد شهدای بنی هاشم نیز
 مختلف روایت کرده اند از هفتاد تن و بر پیاده نوشته اند و عبد الله بن محمد رضا الحسینی و کتاب جلا
 شهدای بنی هاشم زاسی تن در قلم آورده و صاحب قحطام گوید که محمد بن و مویز بن فریقین زاد راساء
 شهدای بنی هاشم بی اختلاف است و ما نامها را ایشان را از کتب معتبره نقل میکنیم تا ناظران را بصیرت یابد
 اید مفید علیه الرحمه در ارشاد آورده که شهدای اهل بیت و بنی هاشم هفتاد تن بودند و امام علیه السلام
 پیچده بن بودند بن تربیب العباس و عبد الله و جعفر و عثمان و عبد الله و ابوبکر پسران امیر المؤمنین علیه السلام و دیگر
 علی و عبد الله که در بعض نسخ از ابوبکر اصغر تعبیر کنند اولاً حضرت سید الشهدا علیه السلام و قاسم و عبد الله و ابوبکر
 فرزندان حضرت محبتی علیه السلام و محمد و عون پسران عبد الله جعفر و عبد الله و جعفر و عبد الرحمن ابناء عقیل و
 محمد بن ابی سعید بن عقیل **تمیم نفع عمیم** شیخ محمد بن شیخ ظاهر بنام و در کتاب
 العین فی انصار الحسین گوید از شهدای واقعه کربلا پنج نفر از اصحاب رسول خدا بودند انس بن الحرث الکاهلی
 و جبیب بن مظهر الاسدی و مسلم بن عویض الاسدی و هانی بن عروه مراد و عبد الله بن بقطر الحسینی و پنج نفر از
 برادران انجمن بودند عباس بن علی و عثمان بن علی و جعفر بن علی و ابوبکر بن علی و عبد الله بن علی و امام علیه السلام
 ششمی ایشان بود و پنج نفر طفل غیر بالغ بودند عبد الله بن الحسین و عبد الله الحسن و قاسم بن الحسن و محمد بن ابی
 سعید و عمر بن جناده الانصاری و یازده تن غلام بودند نصر و سعد غلامان امیر المؤمنین علیه السلام و شیخ
 غلام امام حسن علیه السلام و قارب غلامان سید مظلومان و حرث غلام جناب حمزه و جون غلام ابی ذر
 النخاری و رافع غلام مسلم الازدی و سعد غلام عمر صیداوی و سالم غلام بنی المدينه و سالم غلام عامر
 عبد و شاذب غلام شاکر و شیب غلام حرث النخاری و واضح غلام حرث التمیمی و سلیمان غلام حسین و حماد
 نفر بعد از شهادت امام علیه السلام شهید شدند اول سوبه بن ابی المطاع که از کثرت جراحت مدحوش فدا شده بود
 چون امام علیه السلام بد رجعت شهادت رسید و صدای یار و فریاد لشکر و ناله جانور اهل بیت مضطرب باشند بهوش
 آمد کار در روز خود پنهان داشت از بیرون آورده بالشکر مخالف قتال نمود تا شهید شد دهم
 و سیم سعد بن حرث و برادر ابی الحنفی و این دو در لشکر و عتکر عمر سعد بودند چون امام علیه السلام بد رجعت شهادت

در کتب شهادت
بنی هاشم

نصف
شهادت
غلام
امام

*(رُوزِ عاشوراء) *

*(۳۵۵) *

رسید و ناله استغاثه عبال و اطفال انحصر را شنیدند و نور هدايت پافتند هر دو شمشير زنيار کشیده با لشکر
 ابن سعد قتال نمودند تا آنکه هر دو بدرجه شهادت رسیدند چهارم محمد بن ابی سعید بن عقیل و او کورگی بود
 غیر بالغ چون امام علیه السلام از اسب بر زمین آمد و صدای بشون اهل بیت بلند شد آن کودک ترسان و لرزان
 از خپام حرم بیرون زد و خود را بچشمه چسبانید از شدت خوف و بیم بر خود میلرزید و بجانب چپ و راست
 نظر می نمود و در گوشتش و در گوش او حرکت می نمود و از آن حال سواره که او را لفظ بن ابی اس میگفتند و از شهید
 نمود و در نفر بعد از شهادت امام علیه السلام از کثرت جراحت بعد از مدتی وفات کردند یکی سوار بن منعم که یکی او را
 اسیر نمودند پس از ششماه از پاره جراحت وفات نمود و دیگری موقع بن ثمامه صیداوی که او را نیز اسیر کردند و
 بعد از یکسال از جراحت وفات نمود و سه نفر از شهیدان با عبال ملازم رکاب شدند اول جناده بن حرث سلمی
 با عبال و اولاد خود با پنجاب ملحق شد و عبال خود را در زمين عبال امام علیه السلام قرار داد و چون شهید گشت
 زوجه او پسرش عمر بن جناده را امر نمود بصورت امام علیه السلام و چون انجوان از آن امام مهربانان طلب رخصت نمود
 او را اذن داد و فرمود هذا غلام قتل ابوه في المعركة ولعل امته تکره ذلك این جوان پدرش در معرکه شهید شد
 شاید مادرش مکروه دارد مبارزت او را جوان عرض کرد ان امی هی الی امرتني مادرم خودش مرا امر بقتال نمود
 انگاه امام علیه السلام او را اذن داد و عمر عبدالله بن عمر کلبي که از بر الجحد قصد انجذاب نمود و زوجه اش را اقام
 داد که مرا با خود ببر پس او با جمیع عبال خود بسوا انحضرت شافت و عبال خود را در سلك خدمتکنان ازان عبال
 امام علیه السلام قرار داد و چون او شهید شد زوجه اش از خیمه بیرون روید بر کشته او نظر می نمود و از آن حال ظالمی
 او را بقتل رسانید و عمر مسلم بن عوسجه و نیز با اهل عبال خود ملازم رکاب گردید و چون شهید گشت جاریه
 فریاد برآورد و استاده و مسلم عوسجه را قور چون ناله آن جاریه بشنیدند از قتل او آگاه شدند و نیز در
 کتاب بصائر العین گوید که نه نفر در واقعه کربلا شهید شدند در خالیکه مادرهای آنها در خیمه ایشان نظر
 می نمودند بسوی آنها اول عبدالله بن الحسن علیه السلام که مادرش باب در خیمه ایشان نظر می نمود بسوا و در
 عون بن عبدالله بن جعفر مادرش زینب عقیله در خیمه ایشان نظر می نمود بسوا و سوم قاسم بن الحسن علیه السلام
 مادرش و مله در خیمه ایشان نظر می نمود چهارم عبدالله بن الحسن علیه السلام مادرش دخترش الی بعلبه در خیمه
 نظر می نمود پنجم عبدالله بن مسلم بن عقیل مادرش رقیه بنت ابراهیم و ششم عبدالله در خیمه نظر می نمود ششم
 محمد بن ابی سعید بن عقیل مادرش و لرزان خود را بچشمه چسبانید و
 که لفظ کافرا را شهید نمود هفتم عمر بن جناده که مادرش او را امر بقتال نمود هشتم عبدالله کلبي و بنابر
 بعضی از نسخ و هب بن عبدالله که مادرش او را تحریر می نمود نهم علی اکبر علیه السلام که مادرش یلای

و اینک که در کتاب
 انجذاب است

و اینک که در کتاب
 انجذاب است

(روز عاشورا)

(۳۵۶)

بجای نعلین و کلاه
در روز عاشورا

بجای نعلین و کلاه
در روز عاشورا

باشیدها

تغیبه در خیمه گاه برای او دعا می نمود بنا بر آنچه که در بعض کتب اخبار نقل شده و نیز در آن کتاب گوید که امام را
برای ده نفر از شهداء مرثیه خوانی نمود اول برای فرزندان و چندش علی اکبر که چون بیالین او ایستاد فرمود
قُلْ اللَّهُ تَوَّمَا قَتَلُوكَ مَا أَجْرَاهُمْ عَلَى الرَّحْمَنِ وَعَلَى أَنْهَالِ حَرَمِ الرَّسُولِ عَلَى لَدُنَّ بَعْدَكَ الْعَفَا وَرَمَ
برادرش حضرت ابی الفضل علیه السلام که بعد از شهادت فرمود **الآن انکسر ظهري وقلت جيلني وسمت بے**
عدوے ستم قاسم بن الحسن علیه السلام که چون بیالین او آمد فرمود **بُعْدًا لِقَوْمٍ قَتَلُوكَ وَحَصَمَ فَبِكَ رَسُولُ اللَّهِ**
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ثُمَّ قَالَ بَعِزْ عَلَى عَمَلِكِ أَنْ تَدْعُوهُ فَلَا يَجِيءُكَ وَبِحَبْلِكَ فَلَا يَنْفَعُكَ چهارم عبد الله بن
الحسن که چون شهید گشت او را بپسینه گرفت و فرمود **يَا بْنَ أَخِي أَصْبِرْ عَلَى مَا نَزَلَ بِكَ وَاحْتَسِبْ فِي ذَلِكَ**
الْخَيْرَ فَإِنَّ اللَّهَ لَيَحْقُقَ بِآبَائِكَ الصَّالِحِينَ وَبَعْدَ ذَلِكَ مَثَلٌ بَدَأَ بِكَ وَكَفَى اللَّهُمَّ أَمِيكَ عَلِيمٌ
قَطْرَ السَّمَاءِ وَامْنَعَهُمْ بَرَكَاتِ الْأَرْضِ اللَّهُمَّ فَإِنْ سَعَيْتُمْ إِلَيَّ حَبْرٍ فَرَقْتَهُمْ بَدَا وَاجْعَلْهُمْ طَرَائِقَ قَدَرًا وَلَا
رَضَ الْوَلَاةُ عَنْهُمْ أَبَدًا فَإِنَّهُمْ دَعَوْنَا لِنَصْرِهِمْ وَنَاثَمُوا عَلَيْنَا فَقَاتَلُونَا پنجم عبد الله بن الحسين علیه السلام که چون
او را شهید کردند خون او را با سنان پاشید و گفت **اللَّهُمَّ لَا يَكُنْ أَهْوَنَ عَلَيْنَا مِنْ دَمِ فَضِيلِ اللَّهِ**
إِنْ حَبَسْتَ عَنَّا النَّصْرَ مِنَ السَّمَاءِ فَاجْعَلْ ذَلِكَ لَنَا خَيْرًا لَنَا وَانْقُصْ لَنَا مِنْ هَوْلِ الظَّالِمِينَ فَلَقَدْ
هَوَّنَ مَا نَزَلَ فَإِنَّ بَعْثِيكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ ششم مسلم بن عوسجه که بعد از شهادت او فرمود **وَحَمَلَكَ**
اللَّهُ يَا مُسْلِمَ بْنَ زَيْنِ بْنِ أَبِي مَبَارَكٍ رَأَيْتُكَ فَرَمُوا فِيهِمْ مَنْ قَضَى نَجْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْظُرُ وَمَا
بَدَأَ لَوْ أَبَدَ إِلَّا هَفَنُ حَبِيبٍ بن مظاهر که چون امام علیه السلام بیالین او آمد فرمود **عِنْدَ اللَّهِ احْتَسِبَ نَفْسِي وَحِمَاةُ**
أَصْحَابِي هَشْتَمُ حَرَبٍ يَزِيدُ رِيَاحِي که چون بر سر او آمد فرمود **أَنْتَ كَمَا سَمَّيْتَكَ أُمِّكَ حُرٌّ فِي الدُّنْيَا وَسَعِيدٌ فِي**
الْآخِرَةِ هفتم زهیر بن الفهین که حضرت بیالین او ایستاده فرمود **لَا يَبْعُدُكَ اللَّهُ يَا زَهْرِي مِنْ رَحْمَتِهِ وَلَعَنَ اللَّهُ**
قَاتِلِيكَ لَعَنَ اللَّهُ الدِّينَ سَخَاوَةً وَخَنَازِيرَ دَهْمٍ چون غلام ابی ذر که حضرت بیالین او تشریف آورد
فرمود **اللَّهُمَّ بَيِّضْ وَجْهَهُ وَطَيِّبْ رِيحَهُ وَعَرِّفْ بَيْتَهُ وَبَيْنَ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ** و در نفر از انصار خود را در
منزل ثعلبیه ترجیم فرمود یکی مسلم بن عقبه و دیگری هانی بن عروه که چون خبر شهادت ایشان را شنید
مکرر فرمود **رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْنَا** و سه نفر از شهداء در موقع شهادت اعضای بدنشان قطع گردید اول
حضرت ابی الفضل علیه السلام که دست راست و دست چپ از بدن مبارکش قطع شد و بعد از شهادت سر مبارک
جدا کردند و در حضرت علی اکبر که در وقت شهادت شمشیر بر سر مبارکش زدند و بعد بدست مبارکش را
پاره پاره نمودند ستم عبد الله بن عمر کلبی که انگشتان دست چپ و بریده شد و بعد از آن دست او از بدن جدا گردید
و سر او را از بدن بریدند و بجانب خیمه گاه انداختند و نیز در آن کتاب گوید بعد از شهادت شهداء سرهای

(روز عاشوراء)

(۳۵۷)

کتاب
تاریخ
امام حسین
علیه السلام

جميع اصحاب انصار و انحضرت از بدن جدا شد و با اهل بیت روانه کوفه گردید مگر دو شهید که سرهای آنها
 قطع نشد یکی عبد الله بن الحُبَين الرَضِيع که چون شهید شد پدرش حُبَين علیه السلام با غلاف شمشیر زمین را
 حفر نموده و در آن دفن کرد و دیگر حُرَين بنِ بَیْرَاحی که بنی تمیم نکند ایشان را زدن جدا کنند و جَنَّة مبارکشان را از
 فلکگاه دور نمودند اشقی و در عدد جنود مرد و در عمر سعد نیز اختلاف است و آنچه بنظر این ذره احقر رسیده
 از اقوال فریقین پانزده قول است بشرحیکه در واقعه دوم روز ششم این ماه سمعتم تحریر یافت هر که خوا
 هد با انجا رجوع کند و **واقعۀ ششم خطبۀ اول حضرت سید الشهداء علیه السلام در روز عاشوراء در تاریخ التواتر**
 بعد از ذکر تعبیه لشو به صفوف گوید در آنوقت حُبَين علیه السلام بر شتر بلند بالا بر نشست و قرآن را باز کرده بر
 فراز سر نهاد و در میان مردم وصف بآیناد و با علی صوت فریاد برآورده فرمود **اَيُّهَا النَّاسُ اَسْمِعُوا قَوْلِي**
وَلَا تَجْلُوا حَتَّى اعْظِمَ لَكُمْ عَلَيَّ وَحَتَّى اعْذَرَ إِلَيْكُمْ فَإِنَّا عَظِمْنَا النِّصْفَ مِنْ أَنْفُسِكُمْ فَاجْعُوا رَأْسَكُمْ
ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غَمَةً ثُمَّ اقْضُوا إِلَيَّ وَلَا تُنْظِرُونِ إِنَّ وَلِيَّ اللَّهِ الَّذِي نَزَلَ الْكِتَابَ وَهُوَ
يُؤْتِي الصَّالِحِينَ أَمْراً مِمَّا رَأَوْا رُبُّهُ وَبِأَمْرِ عَجَلٍ وَشَدِيدٍ مِمَّا يَنْهَوْنَ عَنْهَا وَابْدَأِ الْفِتْنَةَ سَرَّارٍ وَارْبَعُ مَوْعِظَةٍ
كُوفِمْ وَعَدَّ رُخْوَيْشَ لَمْ يَكْشُوفْ سَازِمِمْ لَمْ يَكْشُوفْ رَأَيْتُمْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَرْضَوْنَ فَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَرْضَوْنَ فَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَرْضَوْنَ
بِرَأْسِ مَكْشُوفٍ مَسْتَوْرٍ نَكْدٍ أَرَادَ زَيْسُ بْنُ بَرَّانٍ أَنْ يَنْجُو خَوَاصُّ قَدَامٍ نَمَائِدٍ وَمَهْلِكٌ نَكْدٍ أَرَادَ هَانَا وَلِيٌّ مَنْ
خَدَا وَنَدِيَّتْ كَقَرَّانٍ زَاوَرٍ فَرَسَادٍ وَوَاسِثٍ وَلِيٍّ صَالِحَانِ دَرَمَقَامٍ كُوفِمْ دَرَانٍ هَنَكَامٍ مَخْدَرَاتٍ
أَهْلِيَّتْ عَصَمَتْ زَاوَشِيْدٍ زَانٍ كَلِمَاتٍ نَابٍ نَمَانْدٍ أَوَّازِشَانٍ بَكُوْبَةٍ بَلَنْدٍ شَدَّ أَمَامَ عَلِيٍّ أَبُو الْفَضْلِ
وَعَلَى الْكِبَرِ زَاوَرٍ مَوْدٍ بِنَجَامٍ حَرَمٍ رَفَنْدٍ وَكَفَنْدٍ أَمَامَ عَلِيٍّ فَرَمَائِدٍ كَشَمَارٍ أَبْعَادٍ زُشَهَادَتٍ مِنْ بَيْتٍ مِيَابِدٍ
كَرِيْمٍ أَكُونُ صَوْرٍ بِشَبِّهِ نَمَائِدٍ بِخُونٍ شَاكٍ شَدَنْدٍ أَمَامَ عَلِيٍّ بِرَخْدَاوَنْدٍ سِيَّاسٍ كَفَتْ وَبَرَانِيَا وَبَرَسِيَّارٍ
وَمِلَاكَةٍ مَقَرَّبِينَ صَلَوَاتٍ وَدُرُورٍ فَرَسَادَةٍ اِنْ خُطْبَةٍ بِرَخْوَانْدٍ أَمَّا بَعْدُ فَالْصُّلُوْةُ وَانْظُرُوا مِنْ أُنَاثَرٍ رَاجِعُوا
إِلَى أَنْفُسِكُمْ وَغَابُوهَا فَانْظُرُوا أَهْلَ بَصِلِحٍ لَكُمْ قُلِيٍّ زَانَهُكَ حَرَمَةُ السَّيِّدَةِ ابْنِ بَنِي نَبِيَّكُمْ وَابْنِ وَصِيِّهِ وَابْنِ عِمَّةٍ
وَأَوَّلِ مَنْ مَصَدَّقَ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نَمَا جَاءَ بِهِ مِنْ عِنْدِ رَبِّهِ أَوْلَيْتُمْ خَمْرَةَ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ
عَتَّى أَوْلَيْتُمْ جَعْفَرَ الطَّيَّارَ فِي الْجَنَّةِ بِجَنَاحَيْنِ عَمَّيٍّ أَوْ لَمْ يَبْلُغَكُمْ مَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِي وَلاَخِي هَذَا إِنْ سَيِّدَا
شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَإِنْ صَدَقْتُمُوْنِي بِمَا أَقُولُ وَهُوَ الْحَقُّ وَاللَّهُ مَا تَعَدَّثُ كُنْ بِأَمْنٍ أَعْلَمْتُ إِنْ لَمْ يَكُنْ
بِمَقَّتْ عَلَيْهِ أَهْلُهُ وَإِنْ كُنْ بِمَوْتِي فَإِنْ فِيمَكُمْ مَنْ أَنْ سَلَّمْتُمُوهُ عَنْ ذَلِكَ أَخْبِرُوا أَسْأَوْا جَابِرِينَ عَبْدَ اللَّهِ
الْأَنْصَارِيَّ وَابَا سَعْدٍ الْخَدْرِيَّ وَسَهْلَ بْنَ سَعْدٍ الشَّاعِدِيَّ وَزَيْدَ بْنَ أَرْقَمٍ وَانْسَ بْنَ مَالِكٍ بِخَبَرٍ كَمَا أَنَّهُمْ سَمِعُوا
هَذِهِ الْمَقَالَةَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِي وَلاَخِي أَمَّا فِي هَذِهِ حَاجَتِي لَكُمْ عَنْ سَفَكِ دَمِي

کتاب
تاریخ
امام حسین
علیه السلام

(روز عاشوراء)

(۳۵۸)

در شب عاشورا

در شب عاشورا

ای مردم بخنی بنید و نیت بگرد که من کیستم نسبت من با کسب انگاه بخود انید و نگران شوید که ایما
 پسندیده است برای شما کشتن من و هتک حرمت من ایما من فرزند دختربخیر شما و فرزند وصی اونستم که او
 پیر عم رسول خدا بود و اول کسی بود که بار رسول خدا ایمان آورد و بدینچه از جانب خدای او در تصدیق نمود ایما
 حمزه سید الشهداء عم من نیست ایما جعفر که با دو بال در بهشت طیران میکنند عم من نیست ایما شما نشینید
 که رسول خدا صلی الله علیه و آله در حق من و برادر من حسن فرمود ایشان دوستداران اهل بهشتند اگر سخن
 مرا صدق میدانید صابانه حق نموده باشید سوگند با خدای از آن روز که دانستم بار بتعالی دروغ را دشمن
 دارد هرگز از در کذب سخن نرانده ام و با این همه اگر مرا نکند بب میباید در میان شما بسیار کس باشد که آگهی
 دارد از جابر بن عبد الله انصاری و ابوسعید خدری و سهل بن سعد ساعی و زین ارقم و انس بن مالک
 بر سیدنا شما را آگهی دهند چه ایشان در حق من و برادر من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده باشند ایما
 این سخنان که گفتم کافی نیست شما را از ریختن خون من شتم قال لهم فان كنتم في شك من هذا افتشكون
 الی ابن بنت نیتكم فوالله ما بين المشرق والمغرب ابن بنت نبی غیره فیکم ولا فی غیره و یحکم اطلبونی
 بقبل منكم فقلت اوما لکم استملکت اوبقصاص من جراحة فاخذوا الا بكمونه فنادی بأشیت
 بن ربه یا حجار بن ابجر و یا قیس بن الأشعث و یا یزید بن الحارث المکبوا الی ان قد انبعث انما و اخضر
 الجنان و انما تقدم علی جندک مجتهد پس فرمود اگر با آنچه گفتم شما را شک و شبهه باشد ایما در این نیز
 شک دارید که من پسر دختربخیر شما میباشم قسم بخدای که در میان مشرق و مغرب دختربزاده پسر غیره جز من
 نیست خواه در میان شما و خواه در میان غیر شما و آه بر شما ای کسی از شما را کشته ام که از من خون او را طلب
 کنید یا فاله از شما بپناه کرده ام که از من همی خواهید یا کسیر ابجر احی السب زده ام که از من قصاص میخواهید هیچ
 کس انحضرت را جواب نگفت پس انجناب ندا در داد که ای شبت بن ربیع و ای حجار بن ابجر و آه قیس بن اشعث
 و ای یزید بن حارث مگر شما نبودید که نامه ها مواتر بسوی من نوشید که موه های اشجار ما رسیده است
 و بوشانهای ناسبز شده بسوی ما تعجیل کن که از برای تو لشکرها را از اسنهم در آنوقت قیس بن اشعث آغاز
 سخن کرد و گفت ما نمیدانیم چه میگوئی هم اکنون حکم بنی عم خود یزید یزید بر او تو را جز بد نخواه تو بدار
 نخواهد کرد حضرت فرمود لا والله لا اعطیکم بید اعطاء الذلیل لا اقر منکم فراد العیید نه سوگند
 با خدای که هرگز دست خود را بدست شما ندادم و از شما نگر برم چنانکه عبید گرزند و بعد فرمود
 یا عبدا لله ایتی عذت بری و ریکم ان ترجون و اعود بری و ریکم من کل متکبر لا یؤمن برب
 الحساب ای بندگان خدا من پناهنده ام بر پروردگار خود و پروردگار شما که شما را نابود کند و

(روز عاشوراء)

(۳۵۹)

مجلس ششم در بیان
مجلس ششم در بیان

بحضرت خداوند گریزند ام از هر منکبری که ایمان بر روز حساب ندارد انگاه از راه خود فروراند عقبه
بن سمان را فرمود تا آن شتر را عقال بنمورد و سبط بن جوزی و تذکره الخواصر گوید و قال هشام بن محمد
لما راهم الحسين عليه مصر بن علي قتلته اخذ المصحف ونشره وجعل يقرأه ونادى بينه وبينكم كتاب الله وحج
محمد رسول الله صلى الله عليه وآله يا قوم فرتي تحلون دجى لست ابن بنت نبيكم الم يبلغكم قول جدى في وني
اخى هذا ان سيد شباب هل الجنة الخ سيد بحر العلوم گوید
گرفت على قتله الأفواج الزمر
قال النبوة فجدى احمد و سلو
واما خطت الأقدام والزبر
كروا قدامهم خطبا منذرا ونلا
ما قال في ولم يكن بك النجر
اجتمع تهاهله الأوغاد والعمر

(شيخ محمد بن حسان عليه الرحمة گوید)

ولهفى له بدعو اللئام ثاملا
ووالدى لكرار للدين كمالا
احلكت ما قد حرم الطهر اخذ
منقبك كاس الموت غصبا
مقالى يا شرا الانام وارذلا
فهل سته غيرتها امر شريعا
احرمت ما قد كان قبل محلا
كفعل ابك الم رضى بشوخنا
الم تعلموا ان ابن بنت نبيكم
وهل كنت في دين الاله مبذلا
فقالوا له دع ما تقول فانتنا
ونشفي صدورا من ضغائنكم ملا

(مرحوم ريضال شيرازى عليه الرحمة گوید)

پادم آمد ان تنها رفتش در صف همجا
ان بزاري كردش افغان براصحاب عدوان
گر با جدا عفتادى هستان او را سليل
گر كتاب الله وعترت پادگار احمد آمد
بدعتى نكذاشتم در دين كه قتل واجب ابد
نه خدا را دشمنم تا هر جلال ابد حرامم
من چنين بيكس نبودم كاند دين را در سبد
وحش و طير اين بيابان جلد سحر ايند چون شد
ان زبان در كام خشكش اى زبان در كام لام
كاي گروه اخوند زاهل بنى و زاصحاب ضلالم
و در بقرآن اعتمادى هستان او را حالتم
هم كتاب اللهم وهم عترت ان بهشتالم
سرور دينم كه اندر چنك عدوان پائيمالم
نه هوا را تا بعم تا هر چرا ايد حلالم
بيكس كرديد و چشم از چشمه خون قال مالتم
من كه ازال رسولم تشنه اب زلالتم

مجلس ششم در بیان
مجلس ششم در بیان

وقعت هفتى خطبه دوم حضرت سيد الشهداء عليه در روز عاشوراء بدانكه
غم و اندوه حضرات انبياء و اوصيا از براى امت بود كه چرا بر طرب غوايت و ضلالت روند و بهر
آتش دوزخ شوند چنانكه بعضى از محققين عمر فاگفته اند كه نوح على نبينا واله و عليه قور را از كمال

(روز عاشورا) *

(۳۶۰)

مودت و شفقت بدعاي پاد کرد و روی من را بطله طوفان از وجود ایشان پیرداشت چه آنکه دانسته بود
 که این جماعت هر چند بمانند بر عصیان خدا بفرایند و روز بروز عذاب ایشان فرا بش گردد لهذا مصلحت
 ایشان را در هلاک ایشان دانست و همچنین انبیای دیگر چون ابراهیم و موسی و عیسی و یحیی و زکریا و جبرئیل
 و یس و شکیخ خود را بچرخه نمی شمردند بلکه بر امت افسوس میخوردند و سید المرسلین حضرت خاتم النبیین
 نیز الهه رحمت از این روز بزم می نهاد که شاید بکن از مشرکین را از طریق غایت بشاهراه هدایت آورد
 و حضرت حسین علیه السلام هم که پسران پدر و ثمران شجر و فروغ آن اختر بود نیز بدینگونه سلوک میداشت چه آنکه
 میدانست که قضا و شهادت او رفته از برای درک این سعادت سفر عراف فرمود و آن اند شدن و بتجدید خطبه
 فرمودن از هجران بود که شاید بکن از مشرکین را الشریف دین بخشد چنانکه حرمین پدید ریاچی را از تحت
 التریه بفوق التریا برکشد بلکه از مقام هبوط به پیشگاه عقل نخبین صعود دارد بالجملة انجناب بسوی پناه
 کوفه نگران شد ایشان مانند پهل بنیان کن در هم پیوسته و چون ابرو ظلم متراکم بودند و عمر بعد در قلب لشکر
 از پیش روی سرهنگان جای داشت در آن وقت زهر بن الفین پیش ناخ و با علی صوت خود سپاه کوفه را بخا
 داشت و فرمود ایها الناس ان حق المسلم على المسلم النسيئة ونحن وانتم على دين واحد وقد بان لنا الله بذر
 نبیه صلی الله علیه و آله لنظر ما نحن وانتم صانعون وانا اذ عوکر الى نصرتی وخذلان الطغاة ای مرد مسلم
 را بر مسلم حق نصیحت است و ما و شما بیک دین و این میباشیم اینک خداوند ما را بفرزند پیغمبر خواستگار
 میفرماید تا اگر ما و شما مشرک بود اشد و اکنون من شما را دعوت میکنم که حسین علیه السلام را نصرت کنید و گمراهان را
 بگذارید چون گویند این کلمات بشنیدند گفتند ما صاحب شما را و متابعان او را عرضه شمشیر خواهیم نمود
 مگر آنکه بایزید بیعت کنند زهر گفت ای بندگان خدا حسین هم نصرت و مودت سزاوارتر است از یزید اگر
 او را نصرت نمیکنید از مقاتلت با او دست باز دارید تواند شد که یزید از وی خوش شود و بپای آنکه کشته گردد
 و از شما راضی گردد بپای آنکه قاتل حسین علیه السلام باشد و آن هنگام و شمر بن ذی الجوشن تهر به بسوز و هرا فکند و
 گفت دست باز دار تا که بکشت کلام ما را از تحت میبکد زهر گفت ای شمر تو جز هیمة نیستی فردا ای قیامت در
 آتش روزخ جای خواهی داشت و با عذاب بهم دمار خواهی بود شمر گفت من تو را میبکشم و صاحب تو را نیز
 خواهم کشت زهر گفت مرا از قتل بیم میبکشد من کشته شدن با حسین را دوست دارم از زندگانی با شما انگاه روی
 باصحاب کرد و فرمود معاشر المهاجرین و الانصار لا یغرنکم کلام هذا الکلب الملعون و اشباهه فانه لا ینال
 شفاعه محمد صلی الله علیه و آله ان قومًا قتلوا ذریته و قتلوا من نصرهم فانهم فی جهنم خالدین ابدا ای مهاجرین
 و انصار سخن این سگ ملعون و امثال او شما را نفریبند چه او از شفاعت محمد صلی الله علیه و آله نخواهد آید

فکل کلام تنصیر
از عطف

از تنصیر
نصیر کلام
از عطف

﴿رُوزِ عَاشُورَاءِ﴾

(۳۶۱)

در آنوقت مرتبه نزد زهرا امده گفت ای زهرا حسین علیه السلام بفرماید قسم بخوان من که شرط نصیحت و مواعظت
 بیاورد و نیکو سخن گفتی انگاه حسین علیه السلام رو با جماعت نمود و فرمود ایها الناس اعلوْا ان ذالذَّ
 دار فناء و زوال متعبره باهلها من حال الی حال معاشر الناس عرفتم شرایع الاسلام و قرأتم القرآن و علمتم
 ان محمدًا صلی الله علیه و اله رسول الملك الدیان و وُثِّبتم علی قتل ولده ظلمًا و عُدوانًا معاشر الناس انزلوا
 الی ماء الفرات بلوح کانه بطون الحیات بشریه الیهود و النصارى و الکلاب و الخنازیر و ال رسول الله صلی
 الله علیه و اله یوتون عطشًا ای مردم بدانید که دنیا دار فنا و زوال است و هر ساعت اهلش را از حاله بجا
 تغییر میدهد ای مردم شرایع اسلام را شناختید و کتاب خدا را تلاوت کردید و دانستید که محمد صلی الله علیه
 و اله رسول خداست انگاه قتل فرزندان او را از راه ظلم و ستم اعداد نمودید مگر نگران نیستید که اب فرات
 مانند شکم حیات موج میزند و یهود و نصاری و خنازیر و کلاب از آن میاشامند و فرزندان رسول خدا
 صلی الله علیه و اله از ریج عطش و تشنگی جان میبدهند کوفیان در جواب گفتند کوناه کن ترا و اصحاب تو را
 از آب بهره نخواهد رسید و شربت مرگ را خواهد چشید چون حضرت بن کلبا ترا شنید روی باصحاب نمود
 و فرمود انَّ الْقَوْمَ اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنْسَهُمْ ذَكَرَ اللَّهُ أُولَئِكَ خِزْبُ الشَّيْطَانِ إِلَّا اِنْ جُنِبَ
 الشَّيْطَانُ هُمْ الْخَائِرُونَ شیطان بر این جماعت غالب گشته است و ذکر خدا را از خاطرات ایشان برده است
 این گروه لشکر شیطانند و بدانید که لشکر شیطان خائب و خاسرند انگاه بن اشعار را انشاد فرمود

تَعَذَّبْتُمْ بِأَسْرَ قَوْمٍ يَبْغِيكُمْ	و خَالِفْتُمْوَأَفْنَى النَّبِيِّ مُحَمَّدًا	أَمَا كَانَ خَيْرَ الْخَلْقِ أَوْ صَبَّحَكُمْ بِنَا
أَمَا كَانَ جَدِّي خَيْرَ اللَّهِ أَحَدًا	أَمَا كَانَتْ الزَّهْرَاءُ أُمِّي وَوَالِدَةُ	عَلَى آخِ الْآخِرِ الْأَنَا مِلْسَدًا
لَعْنَتُمْ وَآخِرِيهِمْ بَمَا قَدْ جَنَّبْتُمُوَا	سَتُصَلُّونَ نَارًا حَرُّهَا قَدْ تَوَقَّدَا	وَأَقْعُدْ هَشْتَمِ خُطْبَةٍ

سَمِ اَنَا مِ عَلَيْهِ در مقام بعد از ذکر خطبه اول گوید پس شتر خویش بخوابانید و عقبه بن سمان را گفت تا از آن
 ان بکشت و بر آب بنشت کوفیان او را با بر داشته بودند حضرت فرمود اندکی خاموش باشید تا حاجت
 باز نیامد ان بد بخنان بر غوغا میافزودند فرمود چونست که سخن مرا گوش نمیدهند و فرمان من نمیبرند
 انکس که اطاعت من کند هدایت یابد و انکس که مخالف و رد هلاک خود خواسته باره انصاف دهید
 و گوش فرا دارید که راه حق بشما خواهم نمود چون خاموش شدند این خطبه را ادا فرمود بَا لَکُم اَیُّهَا الْجَمَاعَةُ
 و در ناسخ التواریخ بعد از ذکر خطبه دوم گوید انگاه ابتدا باین خطبه مبارکه فرمود الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي
 خَلَقَ الدُّنْيَا فَجَعَلَهَا دَارَ فَنَاءٍ وَ زَوَالَ مُصَرَّفَةً بِأَهْلِهَا خَالًا بَعْدَ خَالٍ فَالْمَغْرُورُ مِنْ غُرَّتِهِ وَ الشَّقِيُّ مِنْ
 فِتْنَتِهِ فَلَا تُغَرِّبَنَّكُمْ هَذِهِ الدُّنْيَا فَإِنَّهَا تَقْطَعُ رِجَالَكُمْ مِنْ رُكْنِ الْبُهَا وَ تَحْبِبُ طَمَعَكُمْ فِيهَا وَ إِنْ كُنْتُمْ قَدْ

خطبه ششم

خطبه ششم

(روز عاشورا)

(۳۶۲)

انتم علی امر قد انظمت الله فيه علیکم واعرض بوجهه الکریم عنکم واحل بکم نفسه وجنبکم
 وحنه فغیرم الرب ربنا وبنس العبیذ انتم اقررتکم بالطاعة وامنتم بالرسول محمد ص ورائکم
 وخفضتم الی ذلته وخرتکم تریدون قتلهم لقد استخوذ علیکم الشیطان فانسکم ذکر الله العظیم
 فنبأکم ولما تریدون ان الله وانا البه ورجعوا قوما کفرا بعد ایمانهم فبعد اللقمة الطالین
 حمد و سپاس خداوند پرا که بیافرید دنیا را و قرار داد از دار فنا و زوال و نیروی تصرف داد و در بار
 اهل خود که تغییر دهد اهل خود را از حال بحال همانا مغرور کسی است که شهنشه دنیا گردد و شقی کپیست
 که مفتون او شود ای مردم دنیا شمارا فریب ندهد که او قطع میکند امید کسی را که بد و طمع کند و من به بینم
 شمارا که اجتماع نموده امید و همت شده امید برای امری که خدا می داند بر شما غضبناک میکند و در و از شما
 بر می تابد و عقاب خدا بر شما فرود می آید و در و رحمت خدا بر از شما دور میکند چه بنکو پروردگار است
 پروردگار و ما وجه بد بندگانه بوده امید شما که اقرار کردید بشریعت و کردن نهادید بطاعت و ایمان آوردید
 بر سالک محمد صلی الله علیه و آله انگاه براهلیست او ناخپید و بقتل ایشان پراخپید همانا شیطان بر شما
 غالب گشته و ذکر خدا را از خاطر شما محو و منسی نموده و هلاکت باد شمارا و آنچه که در خاطر دارید انگاه کلمه
 استرجاع بر زبان جاری نمود و فرمود این قوم کافر شدند بعد از آنکه ایمان آوردند و در بار از رحمت خدا
 مرقوم را که ظالم و ستمکارانند چون امام علیه سخن بدینجا رسانید عمر سعد بهمناک شد که مبارک الشکر یا
 فریفته کلمات او شوند و عقیدت بگردانند و جانب او گیرند پس روی با وجه لشکر کرد و گفت حسین را جواب
 گوید و پسر علی بن ابیطالب است قسم بخدا اگر شما همچنان بجای خویش بمانید و بگردد بگردید و بپوشید
 کرد و سخن حسین علیه قطع نخواهد شد و زبان او کلبل نخواهد گشت لاجرم شمر بن ذی الجوشن پیش آمد
 و گفت ای حسین چه میگوئی ما را اموزگار کن تا بدانییم فرمود میگویم اتقوا الله ربکم ولا تغفلوا فانه لا
 یحل لکم قتلی و لا انتمهاک حرمتی فانه ابن بنت نبیکم و جدی خدیجه زوجه نبیکم و لعله بلغکم قول نبیکم
 الحسن و الحسین سید شباب اهل الجنة از خدا بترسید و مرا مکشید چه بر شمار و انبیت کشتن من و هلاک
 حرم من همانا من فرزند دختر پیغمبر شما میباشم و جد من خدیجه زوجه پیغمبر شما است البته شنیده باشید که
 رسول خدا ص فرمود حسن و حسین دو سید جوانان اهل بهشتند در آنوقت عمر بن سعد فرمان داد تا
 لشکر کوفه اطراف آنحضرت را فرو گیرند چون لشکر بجنبش آمدند همه همه پیاده و حمله اسبها در هم شده و
 خواست ناچخت خویش را تمام کند لکن فرس خود را پیش ناخت و فرمود گوش فرا دهید ناچگویم در آن هنگام
 هر یک از لشکریان شاغل خویش بود بفرمان آنحضرت نمیدادند و اخذ حضرت فرمود و یلکم ما علیکم

بیت
مبارک

کشتن
نفس

(روز عاشوراء)

(۳۶۳)

ان نضوا الي و تتمعوا قوله و اتماذعوا كرا سبيل الرشاد فمن اطاعني كان من المرشدین و من عصاني
 كان من المهلكين و كلکم غاص لمری غیر مستمع قوله فقد ملئت بطونکم من الحرام و طبع علی قلوبکم و بکم
 الانصفون الانصفون وای بر شما چه افتاده است که گوش فرامیدارید و سخن مرا نمیشنوید و حال آنکه
 من شما را براه راست میخوانم هر کس اطاعت کند مرا هدايت يافته است و آنکس که عصيان من کند طریقی هلاک
 سپارد و همه شما نافرمانی امر من کنید و فرمان مرا گوش نمیدارید زیرا که شکمهای شما از حرام پر شد و دلهای شما
 بختام ظلمت محسوس است وای برای شما! ای انصاف نمیدارید! ای گوش فرامیدارید! در این هنگام سپاه کوفه یکدیگر
 را ملات کردند و گفتند گوش دهید ناچه گوید پس امام علیه السلام آغاز سخن کرد و فرمود **يَا لَكُمْ اَيُّهَا الْجَمَاعَةُ**
وَرَحِمًا فَيَنْهَى عَنْ خَمُونِهَا وَطَهْرًا مَتَجَرِّبًا فَاصْرَحَ خَاكُمُ مَعْدَنَ مُسْتَعْدِنَ الْخِ وَاقْعُرُّ بَنِي
كُفَّارًا فَاَمَامَ عَلَيْهِ السَّلَامُ با گروه لشمار و بیایم آوردن انحصرت تحت خویش را در ناسخ التواریخ بعد از ذکر غظه
 و نصیحت بر برین خضر گوید انگاه کوفیان او را هدف سهام نمودند و تیریه چند بسوا و افکندند بر بر
 بازگشت و حسین علیه السلام لحنی اسب پیش زدند در برابر قوم عیان کشید و با علاصون داد و داد و در قفا
 بعد از ذکر نضایج بر برگوید کوفیان گفتند ای بر پر از این سخنان بس کن بخدای قسم که حسین علیه السلام شنید
 شود حضرت او را امر فرمود بنشین انگاه امام به پیش خود تکیه زاده بایستاد و این خطبه برخواند :
 انشدكم الله هل تعرفونه قالوا نعم اننا بن رسول الله وسبطه قال انشدكم الله هل تعلمون ان ابي فاطمه بنت
 محمد صلى الله عليه واله قالوا نعم قال انشدكم الله هل تعلمون ان ابي علي بن ابي طالب قالوا نعم قال انشدكم
 الله هل تعلمون ان جدتي خديجة بنت خويلد ازل نساء هذه الامة اسلاما قالوا اللهم نعم قال انشدكم
 الله هل تعلمون ان حمزة سيد الشهداء عم ابي قالوا اللهم نعم قال فانشدكم الله هل تعلمون ان جعفر الطيار
 في الجنة عمي قالوا اللهم نعم قال فانشدكم الله هل تعلمون ان هذا سيف رسول الله صلى الله عليه واله
 انما سفلته قالوا اللهم نعم قال فانشدكم الله هل تعلمون ان هذه عمامة رسول الله صلى الله عليه واله انالها
 قالوا اللهم نعم قال فانشدكم الله هل تعلمون ان عليا كان اولهم اسلاما واعلمهم علما واعظمهم حلاوة
 ولي كل مؤمن ومؤمنة قالوا اللهم نعم قال عليه السلام فيم ليخجلون ربي و ابي الذي ائذ عن الحوض غدا يذود عنه
 رجالا كما يذاد البعير الصادق عن الماء ولواء الحمد في يداي يوم القيامة قالوا قد علمنا ذلك كله ونحن غير
 ناربك حتى نذوق الموت عطشا اي مردم شما را قسم میدهم بخداي ابا مرا ميشناسید گفتند چرا ميشناسيم تو را
 رسول خدا و سبط او ميشناسي فرمود شما را سوگند میدهم بخدا ابا ميشناسيد ما در من فاطمه و رسول خدا است گفتند
 ميشناسيم فرمود شما را قسم میدهم بخداي ايا ميشناسيد علي بن ابي طالب بد و من است گفتند ميشناسيم فرمود شما را

فما شئت ان اطاعني
 ابراهيم و اسامه

فما شئت ان اطاعني
 اسامه و ابراهيم

(روز غایبشوراء)

(۳۶۴)

امام علی علیه السلام

سوگند میدهم بخدای ایا مبدانید که جده من خدیجه زهر خور پلداست و او اولی است از این امت که اسلام
 آورد گفتند چنین است فرمود شما را قسم میدهم بخدای ایا مبدانید که این شمشیر رسول خداست بر میان بستم
 گفتند مبدانیم فرمود شما را سوگند میدهم بخدای ایا مبدانید اینک عمامه پیغمبر است که من بر سر دارم گفتند مبدانیم
 فرمود شما را قسم میدهم بخدای ایا مبدانید که علی علیه السلام از همه مردم در اسلام سبقت دارد و در علم و حلم از همه
 مردم فضیلت دارد است و او است مولای هر مؤمن و مؤمنه گفتند جز این نیست فرمود پس چرا خون مرا مباح
 دانید و حال آنکه فرمای قیامت پدر من مردم گناهکار را از حوض کوثر میزدند چنانکه شتر را از آبگاه دانند
 و لولای حمد در دست پدر من است گفتند فاجله را مبدانیم با این همه تو را از دست ندهیم ناگاه که بالک
 نشسته شربت مرگ بنوشید چون حسین علیه السلام بشنید دست برد و محاسن مبارک را در هم پیچید و فرمود
 اشد غضب الله علی الهودجین قالوا غریبن الله قال اشد غضب الله علی النصاری حين قالوا المسیح
 ابن الله واشد غضب الله علی المجوس حين عبدوا النار من دون الله واشد غضب الله علی قوم یزید
 قتل ابن نبیهم اما والله لا اجمعهم بشی مما یردون حتی الفی الله وانا مخصب بک ثم قال لهم فلیم تتحلو
 ربی قالوا بغضا وعد وانا شدت کرد غضب خدا بر یهود گاهی که گفتند عزیر پسر خدا است و شدت کرد
 غضب خدا بر نصاری و قتی که عیسی پسر خدا دانستند و شدت کرد غضب خدا بر مجوس زمانی که پیرش آتش
 پرداختند و شدت کرد غضب خدا بر قومی که اراده کشتن فرزند پیغمبر خود را دارند قسم بخدا می هیچ گونه
 اجابت نکنم این جماعت را از آنچه که در دل دارند نا آنکه خدا بر ملاقات نماید در حالیکه بخون خویش مخصب باشم
 انگاه فرمود این جماعت از چه رو قتل مرا بر خود روا دانسته اند گفتند بحکم دشمنی و کین تو الا لعنة الله علی
 القوم الظالمین **واقعه همدان** استنهاد سیدالشهدا علیه السلام از پنجاه نفر از لشکر اعزاء در کامل
 بهانه گوید که حسین علیه السلام برای اتمام حجت در میان دو صف با پیساد و فرمود ای قوم ملک حق است دست نکش
 و حقارت شما نخواهم داد اما کلمات چند از من بشنویید جمله لشکر کوفه و شام و بصره خوا مو ش شدند طلبها
 و کوسها فروگذاشتند حسین علیه السلام نزدیک ایشان شد و او از بر آورد که ای مردم ما را سخن من بشنویید و تعجیل
 مکنید بکشتن من تا شما را لعن گویم و اظهار حجت کنم اگر شما انصاف دهید بنک بخت گردید هم در دنیا هم
 در آخرت و اگر انصاف من ندهید از خود انصاف دهید تا اینجا که گوید پس فرمود هر کس مرا پیشناسد خود چنان
 است که داند و هر که نمیداند منم حسین بن علی پسر خیر رسول خدا و پسر وصی رسول شما و پسر پسر عم
 رسول خدا پدر من علی است و او اول کسی است که ایمان آورد و تصدیق رسول کرد بدینچه از حق بخلق آورد
 و حمزه که سیدالشهدا است عم پدر من است و جعفر طیار که با او بر ملائکه در بهشت میبرد عم من است و مادر من

استنهاد سیدالشهدا علیه السلام از پنجاه نفر

(روز عاشورا)

(۱۳۶۵)

دختر رسول خدا ^{فاطمه زهرا} است و رسول در حق من و برادر من فرمود ایشان مهر جوانان هستند و گوشت
 عرش و پجانه دل مسند اگر از من باور نمایند و بر من اعتماد ندارند از جابر بن عبد الله انصاری و ابوسعید
 خدری و سهل بن سعد ساعد و زید بن ارقم و انس بن مالک و مانند ایشان که در میان شما اند و این احادیث
 بکرات و مراتب و ایات قرآن که در شأن من و برادر من و پدرم آمده شنیده اند و دانسته پیرسید ناایمان
 بر این گواهی دهند هیچکس از ایشان جوابی نگفت پس فرمود یا اهل الکوفه آنچه از من شنیده پیدایشما را
 زاجر و مانع نیست از قتل من و اهل بیت من و من از شما کپی را نکشم که قصاص میطلبید و مالی از شما نبردم
 که عوض میطلبید و فساد در زمین نکرده ام نا نادیب من کنید هیچ جری و خطبه از من صادر نشد که موجب
 قتل و این ای من باشد نه ای ^{بخرجه} ^{مهمما للول و المر جان} در حق من و برادر من نازل شد و ای ^{هله}
 قل نعالونذع ابناءنا و ابناءکم و انفسنا و انفسکم در حق من و برادر من و مادر من نازل
 شد نه محبت من بر شما واجبست بآیه قل لا اسئلكم علیه اجر الا المودة فی القربى و اگر این نمیدانید
 از جابلقا ناجا بلسا امروز هیچکس دیگر هست که پسر دختر رسول خدا باشد پس او را بر آورد که پاسبان من و
 حاج بن ابجر تا قیس بن اشعث پازید بن الحارث بن ابی نجاه بن ازروشاه کوفه را و از کرد که نه شما بمن نوشتید
 قد ائبعت لثمار و اخضرنا الحبات و انما تقدم علی جند مجتهدك یعنی پیوه ها بیرون آمد دانه ها سبز
 شد و بتجیق پیش من ای بر لشکر فراهم آمد برای نصرت و یاری تو مرا بدین وعده های نیک خواندید و بر تعجل
 گرفتید و روز بروز میفرستادید به نامه های شمار و بدینجانب نهادم و در شهر شماریدم بآنکه جریمه از من صادر
 شود بلکه از برای رضای طایع باغ و بقل و جدال من نهادید اگر بد آنچه نوشتید شما تا اندامه حاصل شد
 پندارید که مرا ندیدید بکنارید نا باز کردم و بسر روضه جد خود مراجعت نمایم **واقعه یازدهم**
 جنگ مغلوبه اول در صبح عاشورا و کشته شدن پنجاه نفر از اصحاب سید الشهدا بدانکه رسم عرب در کیفیت
 محاربه بر دو طریق است یکی طریق مبارزت که یک یک بمیدان حرب آیند و در معرکه کارزار و جز خوانده نام
 و نسب و معلومات و حب خویش را مذکور دارند تا مرد از نامرد و بی هنر از هنرمند ممتاز گردد و در مجالس محاربه
 او را ذکر کنند و نیز در هر غره و وقعه سم ایشان بر این بوده که اول بطریق مبارزت رزم دهند و پس از آن بطریق
 جنگ مغلوبه چنانکه این مراتب از ملاحظه غزوات بدر و احد و خین و خیبر و خندق و صفین و غیرها معلوم
 و معین است و در روز عاشورا این سعد لعین برخلاف رسم عرب قبل از شروع بمبارزت نمود
 بجنگ مغلوبه و آنچه از مسطورات مقاتل و کلمات اکابر علماء رضوان الله علیهم مستفاد میشود آنست
 که از صبح عاشورا تا ظهر سه مرتبه جنگ مغلوبه واقع شد یک قبل از مبارزت حربین برید رضوان الله علیه

روز عاشورا
 روزی که
 پیران عالم
 در آنجا
 بودند

روز عاشورا
 روزی که
 پیران عالم
 در آنجا
 بودند

(روز عاشورا)

(۳۶۶)

در وقت قبل از شهادت مسلم بن عوسجه و سیم قبل از نماز ظهر و بقیه بخاری بطریق مبارزت واقع شد اما
تفصیل جنگ مغلوبه اول چنانکه در عاشورا مکتوبات بدین شرح است که حضرت حسین علیه السلام در آن روز
عمر بن سعد را بخواند و آن ملعون ملاقات امام علیه السلام را خوش نمیداشت و سخت گریان بود پس فرمود
یا عمر انت تقتلنی ثم ان یولیک الدعی بن الدعی بلاد الری و جرجان والله لا تنهنا بذلك ابدا عهدا
معهودا فانصع فان انت ضائع ای عمر تو بامید و لا یت و جرجان که این زناراده و پسر زناراده بتو وعده داد
مرا میبکشی قسم بخدا ای که هرگز حکومت و تورات مهیا و مهنا نشود و در دنیا و آخرت رویه نیک بخنی نه بدی کنی آنچه
خواهی بکن و من همی بینم که در کوفه سر تو را بر نه کرده و کوه دکان باز بچه خویش و هفت تیر و سنگ کنند این سعد در خشم
شد و روی بگردانید و سپاه خویش را گفت چندین انتظار چیست حمله ببرد که ایشان لقمه پیش نباشند و در
علامه خویش را بانگ زد تا علم پیشتر آورد و خود تیر بر برکان گذاشته بمسکرامام علیه السلام افکند لشکر را گفت
اشهد و الی عند الامیر الی اول من ریه السهم الی الحسین علیه السلام شهادت دهید در نزد امیر که اول کسیکه تیر بوی
حسین علیه السلام افکند من بودم لشکر بان تیرها بخت و کرده تیرها بر برکان نهاده بسو عکرا آن زبده افاق
انداختند و کسی را اصحاب نماند که از آن تیرها بر و نرسد و در این حمله پنجاه نفر از اصحاب امام علیه السلام بدرجه
شهادت فایز شدند و سید بن طاووس در ملهوف فرمود و اقبلت السهام من القوم کانهما الفطر تیرها
لشکرمانند قطرات باران بر عسکرامام علیه السلام فرود بارید حضرت فرمود قوموا رحمکم الله الی الموت الذی لا ید
منفان هذه السهام و رسل القوم الیکم بر خیزید خدای رحمت کند شمارا و شباب نماید بکرمک که چاره نیست
از آن بدر سبکه این تیرها رسولان این قومند که بجانب شما می آیند فاقبلوا ساعة من النهار رجلا رجلا حتی
قتل من اصحاب الحسین علیه السلام جماعة بر اصحاب نیز مشغول جماد شدند و ساعتی بنمایان جنگ مغلوبه واقع شد
و جماعة از اصحاب امام علیه السلام شربت شهادت نوشیدند **واقعه ازی** هر جنگ مغلوبه و دور
شهادت مسلم بن عوسجه است و رضوان الله علیه در بخار و عوالم مسطور است که بعد از مبارزت نافع بن هلال علیه
عمر بن حجاج باناک بر آورد با حقه اندرون من تفائون تلافوا فزها اهل المضرا اهل البصار و قوما مستهینین لا یز
الیهم احد منکم الا قتلوه علی قلهم همان ای احقان ایابند با چه کسان کارزار میکنید این گروه شیاعان عز
هستند که جان بر کف دست نهاده تن بمرک داده اند تا بکن از ایشان فوجی از مانکشد کشته شوند زینها
مبارزت مروید ایشان چند نفر به پیش نباشند ایشان را با سنگ توانید کشت عمر بن سعد چون این گناه از
عمر بن حجاج بشید گفت صدق الله ما را یت راه محکم جز این نیست که تو میگوئی پس فرمان داد نامناد
ندا کند که هیچکس از لشکر را اجازت نگیرد که بکشد بمبارزت بیرون شود چه اگر کسی تنها بمیدان جنگ رود

حسین
عزیز
میرزا

جنگ
مغلوبه

(روز عاشوراء)

(۳۶۷)

البشر بدست یکن از این جماعت پاهمال هلاک خواهند در آن وقت عمر بن الحجاج پیش آمد و با اصحاب حسین
 نزدیک شد انگاه رو بر ناف و گفت یا اهل الکوفه الرمو اطاعتکم و جماعتکم ولا ترونا بوانه قتل من مرق
 من الدین و خالف الامام ای مردم کوفه بر طاعت خود ثابت شوید و متفرق نشوید و شک نکنید در
 قتال کی که از دین بیرون شده و با امام امت یزید مخالفت و در بد است حقیر فرمود یا بن الحجاج اعلم
 تحرض الناس انحن مرقنا من الدین و انتم تبستم علیه ای سپر حجاج مردمان را بر کشتن من تحریص مینماید
 اباما از دین بیرون شدیم و شما ثابت ماندید سوگند با خدای چون بدانجمهان رو بداند که از دین بیرون
 رفته که در خورالتش روزی باشد فرج عمر بن الحجاج لعنه الله علیه من یحضر من یحضر الفرات فاضطر بنا
 ساعة در اهنکام عمر بن حجاج از کار فرات بر میمنه عسکر امام علیه حمله آورده جنک مغلوبه در پیوست
 و غبار شد بد برخواست و عمر و با اصحابش برگشت چون گرد فرو نشست مسلم بن عویصه اسگر را دیدند که
 بر زمین افتاده دست و پاهای میزد و هنوز از ارمقی اندر تن بود که امام علیه با حبيب بن مظاهر ببالین او
 تشریف قد و مرارذانی داشته فرمود رَحِمَكَ اللهُ یا مسلم فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَجْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْظُرُ وَمَا
 بَدَأَ لَوَاتِبِدًا خدای تو را رحمت کند ای مسلم انگاه این است تلاوت فرمود فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَجْبَهُ الْآيَةَ
 یعنی بعضی از ایشان عهد خود را بگذارد و در راه خدا شهید گشت و بعضی از مظار شهیدان میکشد و
 تغییر ندارند عهد خود را تغییر داری حبيب بن مظاهر پیش آمد و گفت بَعَثَ عَلَيَّ مَصْرَعًا یا مسلم ابشر بالجنة
 ای مسلم مصیبت تو بر من سخت ناگوار است بشارت باد تو را ای مسلم بیشت جاوید مسلم بصدای خلی
 ضعیف گفت بَشِّرَكَ اللهُ بخیر خداوند تو را بخیر بشارت بشارت دهد حبيب گفت اگر دانستی که پس از تو
 مرا زمانه زیست خواهد بود میگفتم مرا وصیتی کن نادرا انجامه ان اهتمام کنیم لکن میدانم که در ساعت بتو ملحق
 خواهم شد مسلم گفت اِنَّ اَوْصِيكَ بِهَذَا وَاَشَارَ اِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لَوْ وَنَهَ حَتَّى تَمُوتَ تو را وصیت
 میکنم باین مرد و اشاره کرد بسوی حسین علیه و گفت نا جان در تن داری دست از باری این بزرگوار
 بر نداره حبيب فرمود ای جز این نکنم و تو را مسرور و فرخالت سازم انگاه مرغ روحش بشاخار جنان
 ایشان گزید کبیر او فریاد و امسلناه و ابن عویصه بر آورد منافقان کوفه اظهار فرج و مسرت کردند
 شت بن ربیع گفت تَكَلَّمْتُكُمْ اَمْهَاتِكُمْ اَمَّا اَنْتُمْ تَقْلُونَ اَنْفُسَكُمْ بِأَيْدِيكُمْ وَتَذَلُّونَ عِزَّكُمْ
 مادرهای شما بر شما بگریزند خویشان را بدست خود میکشید و خود را خوار و ذلیل میدادید ابابکشتن
 مسلم شادمانه کنید بخدای سوگند که مسلم را در اسلام محل منیع و موقفی رفیع است و در پور از ربا بیجا
 بیدیدمش که هنوز صفوف مسلمانان از اسه نشد بود که شش تن از مشرکان را بکشت

من الحجاج
 بن ابی طالب
 علیه السلام

نیکای حبیب
 بن ابی طالب
 علیه السلام

(روز عاشورا)

(۳۶۸)

واقعه سیزدهم جنك منلویه سیم و این جنك در نزدیکی ظهر اتفاق افتاد مكشوف باد
 كه آنچه بر حسب فحوص اكید و رقت شدید معلوم گردید آنستكه در روز عاشورا سه حمله و سه جنك متفاوت
 در ظرف چند ساعت بنمایان عكسین واقع شد اول قبل از مبارزه حرمین برید و باچی دو و قبل از
 شهادت مسلم بن عوسجه سیم بعد از شهادت مسلم علیه الرحمه و این حمله آخره كه قریب بظهر بوقوع پیوست
 شد حملات و مقاتلات لشكر ضلالت بود و شجاعت و جان نثاری اصحاب امام علیه السلام در این جنك بر همه
 اعذا ظاهر و هویدا گردید و تا آن ساعت اهلبیت رسالت را انقدر خوف و هراس وارد نشده بود و بجای
 و عواله گویند ثم حمل شمر بن ذی الجوشن فی المبصرة فقتلوا له و قاتلهم اصحاب الحسین علیه السلام قتلا شديدا بعد از
 شهادت مسلم بن عوسجه شمر لعین بر پسر لشكر امام علیه السلام حمله كرد و اصحاب ثبات قدم و زیدند و جنگ سخت
 در گرفت و اصحاب در آنوقت گروهی پیاده و سی و دوتن سوار بودند سواران اسب برانگیختند و تیغها برکشیدند
 و مانند شعله جواله حمله افکندند و سپاه ابن سعد را از چپ و راست متفرق ساختند و این صورت بر
 ابن سعد عظیم ناگوار افتاد حصین بن نمیر را پیش خواند و فرمایان داد كه پانصد كماندار كه در تحت فرمان
 او بودند بر اصحاب حسین علیه السلام حمله و در گردند و ایشان را بزخم پیکان در هم شكند فاقبلوا حتمه دنوا
 من الحسين علیه السلام و اصحابه فرستوهم بالنبل فلم يلبثوا ان عقر و اخوهم و قاتلوهم حتمه انصفت الهمم و انشد
 القتال پس حصین بن نمیر كه خبر فایده كید و كین بود با جیش خود خدنگها در زه كمان بنهادند و اصحاب امام
 را هتد پیکان ساختند و اسبان اصحاب از پامه در آوردند و همچنان ناره و حرب مشتعل بودند تا افتاب
 بنصف النهار رسید و لشكر ضلالت را از پامه از بچانب مجال حمله نبود چه آنكه خیمه ها را از تحت زلزله
 بیکد بگورده و باهم در پیوسته بودند فارسل عمر بن سعد الرجال لبقوصوها عن ايمانهم و شاموا لهم
 ليجبوا بهم عمر بن سعد چون این بدید فوجی از پیادگان روانه كرد تا از راست و چپ خیمه ها را بپفكند
 تا لشكر را راه عبور و امكان افتحار پیدا شود پیران ناگهان در آمدند و خیمه ها را راهی انداختند و اصحاب
 از خلل و فرج خیمه ها را به تیر زده از پامه در میآوردند ابن سعد فرمان داد تا خیمه ها را آتش زنند
 امام علیه السلام فرمود بگناریدشان كه چون چنین كنند سپس نتوانند در خیمه درآیند و چنان شد كه امام
 فرموده بود و در روایت دیگر است كه شبث بن ربعی پیش ناخ و بانك بر عمر سعد زد و گفت افرعننا
 النساء تكلنك امك ما در تو بگردد زنان و كودكان را بفرع درآوردیم فاستجعی قاحدا و الا بقائلو
 الامن و خیر واحد ابن سعد از سرزنش و ملامت او شرمگین شد و لشكر طریق مراجعت گرفتند لاجرم
 جنك بروجه واحد مقصود افتاد و ابو مخنف گوید و حمل التیر حتی طعن فسطاط نساء الحسين و نادی

جنك منلویه سیم

حمله لشكر
بنیامیها

(روز عاشورا)

(۳۶۹)

عَلَى النَّارِ لِأَحْرَقَ بَوْتُ الظَّالِمِينَ شَمْرُ لَبَنٍ حَمَلَهُ أَوْدُ وَبَانِيهِ بِرَحْمَةِ إِمَامٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ زِدْ وَكَفَتْ النَّارُ سَارِدًا
 نَابِوْتُ بَنِ ظَالِمِينَ رَابُوزَانِمِ اصْحَابِ بَكْدِ نَعْمَةَ حَمَلَهُ أَوْدُ وَبَانِيهِ بَلِيدًا وَدُورُ كُورْدِ حَضْرَتِ فَرَمُودَ وَانِ بَرِ
 اِی شَمْرُ بَا مِیْنَوَاهِی حَرَمِ رَسَالَتِ رَابُوزَانِ اِنْ بَیْجَا كَفَتْ اِرِی حَضْرَتِ سِرْبَا بَمَانِ بَلَنْدِ كُورْدِ وَكَفَتْ اَللَّهُمَّ
 لَا یَجْزِکَ شَمْرُ اِنْ تَحْرِقَهُ بِالنَّارِ یَوْمَ الْقِیَمَةِ خَدَا وَنَدَا بِعَیْزِ نِیْمَا وَرِدْ شَمْرُ تَوْرَا کَ جَسَدًا وَرَادِ قِیَامَتِ بَآئِشِ بُوْرَا
 اَنْجَبِیْتُ دِرْ غَضَبِیْتُ بَا نَکَ بَرِ لَشْکَرِ زِدْ کَ بَیْکَدِ نَعْمَةَ حَمَلَهُ بَرِیْدِ وَهَمَّ اِیْشَانِ رَا اَزْ مِیْهَانِ بَرِ دَارِ بَدَا اِنْ نَاکَ
 اَزْ اِسْتِ وَچَا اصْحَابِ رَا تَبَرِ یَا رَا اِنْ کُورْدِ بَعْضِی مَیْجُوحِ وَبَعْضِی مَطْرُوحِ بَرِ رُخَاکَ اَفْزَادِندِ وَدَرِ بَیْجَا رِیْزُورِ
 اِسْتِ کَ اصْحَابِ زَهْرَبِنِ الْفَیْزِ حَمَلَهُ اَوْدُ وَبَانِیهِ رَا کَ اَزْ اصْحَابِ شَمْرُ بُوْدِ بَکَشْتِندِ وَبَا اِنْ هَمَّ
 بَکَنْ وَرِوْتِ اَزْ سِیَآهِ حُیْنِ عَلَیْهِ السَّلَامُ کَشْتِ کَشْتِیْ چُونِ عَدْلِیْلِ بُوْدِندِ شَمَارِیْ کَشْرِ سَیْهَمُودِ اِکْرَا زِ کُوفَانِ دَهْ کَسْ
 مَقُولِ بَیْشِدِ اَزْ کَثْرَتِ مَقَاتِلِ نَا یَدِ بَدِ بُوْدِ بَدَا نَکَ دَرِ رُوزِ عَاشُورَاءِ سَهْ مَرْتَبَهْ لَشْکَرِ ضَلَالَتِ بَیْوَ خَیَامِ طَهَارَتِ
 حَمَلَهُ اَوْدُ وَبَانِیهِ اَوَّلِ دَرِ جَنکِ مَغْلُوبَهْ سَیْهَمِ کَ اصْحَابِ فَاذَا رَا اِنْ اِشْرَارِ رَا دَفْعِ نَمُودِندِ دَوِّمِ حَضْرَتِ خُودِ اِیْشَانِ
 مِلَامَتِ کُورْدِ فَرَمُودَ وَبَیْجَمِ بَا شِیْعَهْ اِلِ اِیْ سَفِیْهَانِ اَلْحِ اِتَادِ مَرْتَبَهْ سَیْهَمِ کَسِیْ نَبُودِ کَ اِنْ اِشْقِبَارَا اَزْ خَیَامِ حَرَمِ
 مَصْطَفِیْ دُورِ کُندِ وَبَیْجَا دِ بَنَاتِ فَاطِمَاتِ بَرِ سَدِ فَا قَبْلِ الْاَعْدَاءِ حَتَّیْ اَحَدُ قَوَا بِاَلْجَهْمَةِ اَلْحِ **وَاقَعَتْ**
چهاردهم نَمَازِ کُنْدِ اَوْدُ اِمَامِ عَلَیْهِ السَّلَامُ بَا نَصْفِیْ اَزْ اصْحَابِ کَرَامِ دَرِ بَیْجَا رَا اَلْاَنْوَارِ بَعْدَا زِ کَرِ جَنکِ مَغْلُوبَهْ
 سَیْهَمِ کُوبِ دَرِ اِنْ هَنَکَامِ رَقَّتِ نَمَازِ ظَهْرِ رَسِیْدِ اَبُو ثَمَامَهْ صَبَدَا وِیْ عَرَضِ کُورْدِ بَا اَبَا عَبْدِ اَللَّهِ نَفْسِیْ لِنَفْسِکَ الْفَدَا
 هُوَلَا اَفْرَبُوا مِنْکَ لَا اَوَّلَ لَآ اَنْفُلَ حَقَّ اَقْتُلْ دُونَکَ وَاحَبَّ اَنْ اَلْقَى اَللَّهُ وَقَدْ صَلَّیْتَ هَذِهِ الصَّلَاةَ جَاهِ
 نَدَایِ تُو بَا دَا بِنَقُومِ زَرْدِ بَکِ تَوَامِدَا اَنْدِ وَقَسَمِ بَیْجَدَایِ کَ تُو کَشْتِ نَخَوَاهِیْ شَدَا اَنْکَ مِنْ کَشْتِ کُورْدِ مِنْ دُورِ
 رَا دَمِ کَ مَلَا فَا تِ نَمَآهَمِ خَدَا بَرِ اَرْحَا لَیْکَ اِنْ نَمَازِ ظَهْرِ بَا تُو بَیْجَا اَوْرِدَهْ بَا شَمِ اِمَامِ عَلَیْهِ السَّلَامُ سِرْبَا سَمَانِ بَلَنْدِ کُورْدِ فَرَمُودَ
 ذَکَرْتُ الصَّلَاةَ جَعَلْتَ اَللَّهُ مِنَ الْمُصَلِّیْنَ نَعْمَ هَذَا اَوَّلُ وَقْتِهَا یَا دِ نَمَازِ کُورْدِیْ خَدَا وَنَدِ تَوْرَا اَزْ نَمَازِ کُنْدِ رَا
 مَحُوبِ دَا رِدِ بِلِ اِیْشَانِ اَوَّلِ وَقْتِ نَمَازِ اِسْتِ اَکْشُونِ اَزْ اِنْ جَمَاعَتِ بَخَوَاهِیْدَا نَدِ کِ دَسْتِ بَا زِ دَا رِندَا
 اِرَایِ فَرِیْضَهْ کِیْمِ وَابُو مَخْفِ کُوبِ اَبُو ثَمَامَهْ عَرَضِ کُورْدِ بَا مَوْلَا اِنَّا مَقُولُونَ لَا اَحَالَهْ وَفَدِ حَضْرَتِ الصَّلَاةَ فَصَلَّ
 بِنَا فَا تِ اَظَنُّهَا اَخْرَصَلَاةَ صَلَّیْهَا لَعَلَّنَا مَلِیْ اَللَّهُ تَعَالٰی عَلٰی اِذَا فَرِیْضَتُ مِنْ قَرَأْتِیْهِ فِیْ هَذَا الْمَوْضِعِ الْعَظِیْمِ اَلْ
 مَوْلَا مِنْ نَمَاهِدِ لَا اَحَالَهْ کَشْتِ خَوَاهِیْمِ شَدِ وَقْتِ نَمَازِ دَا خَلَشْدِ وَگَمَانِ مِیْکَمِ کَ اِنْ اَخِرِیْنِ نَمَازِ اِسْتِ بَا مَآ
 نَمَازِ بَیْجَوَانِ لَعَلَّ خَدَا رَا مَلَا فَا تِ نَمَآهَمِ بَا اِدَا فَرِیْضَهْ اَزْ فَرَا شُزْ اَوْرِدِ چَیْنِ مَوْقِفِ عَظِیْمِ حَضْرَتِ فَرَمُودَ اَزْ اِنْ بَرِجَمَ
 اَللَّهُ اِذَا نَبَکُو خَدَا رَحْمَتِ کُندِ تَوْرَا اَبُو ثَمَامَهْ اَزْ اِنْ کَفَتْ وَدَرِ اَسْرَارِ اَلْکَلَامِ نَادَهْ نَقْلِ نَمُودَهْ فَا زِ اِنْ اَلْحُیْنِ عَلَیْهِ السَّلَامُ
 بِنَفْسِیْ حَضْرَتِ بِنَفْسِ شَرِیْفِ خُودَا اَزْ اِنْ کَفَتْ وَچُونِ اَزْ اِنْ فَا رِغْ کَشْتِ فَرَمُودَ بَا عَمْرِبِنِ سَعْدَانِیْسِتِ شَرَا یَعِ الْاَسْلَامِ

حمله کردی نفس
 بنیامین

نماد بوی
 بوی بوی

(روز عاشوراء)

(۳۷۰)

الآنْفَعُ عَنَّا الْحَرْبُ حَتَّى نَصَلِّيَ وَنَعُودَ إِلَى الْحَرْبِ أَيْ بِسَرَّعَدِ الْإِسْلَامِ وَأَبَا زَمَانٍ دَسْتُ
 از جنات بر نداد تا نماز کند اریم انگاه عود کنیم بوجنک و بروایت اکبر العبادات فرمود و بَلَّغَ بَابِ سَعْدِ
 انْصَرَفَ عَنِ الْحَرْبِ حَتَّى نَصَلِّيَ وَنَعُودَ إِلَى مَا نَحْنُ فِيهِ مِنَ الْحَرْبِ وَاهُ بِرِثْوَى بِسَرَّعَدِ الْإِسْلَامِ
 شرایع اسلام را فراموش کردی دسْتُ از جنک بردار تا نماز کند اریم و توباً اصحاب خود نماز بکن اری بعد بر
 کردیم بسوی آنچه که در صدد آن هستیم از حرب ان لعین چاک کرد بحضرت جواب رهد حصین بن نمیر فریاد کرد
 صَلِّ يَا حُسَيْنُ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَقْبَلُ صَلَاتَكَ أَيَّ حُسَيْنٍ هَرَجَ خَوَاهُ نَمَاز بکن اری که خدا نماز تو را قبول
 نخواهد کرد حبیب بن مظاهر که در پیش رو امام علی علیه السلام ایستاده بود او را جواب داد و فرمود تَكَلُّكَ أَتَمَّكَ وَ
 عَدَمَكَ قَوْلَكَ لَا يَقْبَلُ صَلَاةَ ابْنِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَتَقْبَلُ صَلَاتَكَ يَا ابْنَ الْحِمَارِ نَادَتْ بَعْزَاتُ
 بنشینند و قوم تو را معدوم بینند ابا نماز پس پیغمبر قبول نیست و نماز تو قبول است ای منافق غدار و
 ای پسر زن خمار چون حصین نام داد رشید غضبناک شاه حمله آورد بجانب حبیب شمشیر بر روی
 اسب و در اسب و از جای درآمد ان ملعون از اسب در افتاده پیاده ماند حبیب خواست او را بکشد سپاه محم
 رسید او را از محضر که بدر بردند در آن وقت امام علی علیه السلام زهر بن القین و سعید بن عبد الله را فرمود تقدما
 امامی حتی اصلى الظهر در پیش رو من بایستد تا فریضه ظهر را بجا آورم ایشان بر حسب فرمان در پیش رو
 امام علی علیه السلام بایستادند و خویشان را هتبع و تیر نموده امام علی علیه السلام بانصف اصحاب فریضه ظهر را بطریق نما
 خوف بجا آمد آورد و نصف دیگر از اصحاب ساخته دفع دشمن بودند و در ملبه وف گوید ثم صلی بهم صلوٰة
 الخوف فوصل الى سيدنا الحسين عليه السلام فقدم سعيد بن عبد الله الخنفي وقف يقبض بنفسه وما زال
 يتخطأ حتى سقط الى الأرض و پس از آن امام علی علیه السلام نماز را بطریق خوف با ایشان ادا فرمود و در آن حال تیر
 بجانب انحضرت آمد سعید بن عبد الله پیش روید انحضرت را بجان خود حفظ می نمود و هر تیر و نیزه که بجا
 امام علیه السلام می آمد بر جان میخ زد تا بر زمین افتاد و در روایت دیگر وارد است که تقدم امام الحسين عليه
 فاستهدف لهم بمونة بالنبل كلما اخذ الحسين ميمنا وشمالا فام بين يديه فما زال يرمي به حتى سقط الى
 الأرض سعيد بن عبد الله در پیش روی امام علی علیه السلام بایستاد و تن و جان خود را هتبع تیرهای لشکر اعدا نمود
 و هر چند لشکر مخالف او را تیر میزدند او در زمین و پشار حضرت میل میکرد و خویشان را اماج تیر و سنان
 می نمود چندانکه نماز کند ارده شد بر زمین افتاد و گفت اللهم العنم لعن عادي و ثمود اللهم ابلغ
 نبك عن السلام و ابغضه ما لقيت من المجرحات فانك اودت بذلك نصرة ذرئتي اي پروردگار من
 لعنت کن این قوم را مانند لعن عاد و ثمود بار خدا یا اسلام مرا به پیغمبر خود برسان و ابلاغ کن او را که آنچه بمن رسد

نهی
 از
 جنگ
 تا
 نماز
 کند
 اریم

طعن
 امام
 علی
 علیه
 السلام

(دُرُغَا شُورَاءُ)

(۳۷۱)

از آنکه این جراحات مراجع حضرت و یاری فرزند او حضرت ظاهره او اندیشه دیگر نبود این بگفت و جان بدار
 و در بدن او بغیر از طعن نیزه و زخم تیغ سپرده چوبه تیر یافتند و در هیچ الاخران مسطور است که آنحضرت
 زهیر بن القین و سعید بن عبدالله را فرمود پیش رو من بایستید تا نماز کنم آن دو بزرگوار جانها
 فدای آن سید ابرار کردند بخواب با سایر اصحاب مشغول نماز شدند و بطرف نماز خوف نماز را داد
 کردند و هر تیر نیزه که از انقوم بجانب آن امام عالم مقامی بدان دو بزرگوار آنرا بر جان خود میخوردند
 تا آنکه سعید با سعادت از کثرت جراحات از یاد آمد و میگفت خداوند! ایشا ز العنت کن مثل العنت
 عاد و ثمود الخ و شیخ نجم الدین جعفر بن تقی قدس سره در شهر الاخران گوید و بر وایت فرصت نماز بایشان
 ندادند بلکه آنحضرت و اصحابش نماز را با پناه و اشاره فراد بخجای آوردند و لفظ او این است و قبل
 صَلَّي الْحَبْن عَلَيْهِ وَاصْحَابَهُ فَرَادَى بِالْأَيْمَاءِ وَلَمْ يَقْبَلْ كَرَّمَاهُ أَنْ يُوَدَّكَ مَنْظُومٌ كَرَّمَاهُ
 دیگر از این عمل میگردید **میرزا عبدالوهاب لسان الحق ناظم فرهنگ خدا پرستی** گوید

در تمام لسان

شاهیکه بحق معنی قرآن و نماز است	از بهر نمازش سحر حق رو بپا ز است	ز کعبه کند چهره خود کعبه را ز است
قرآن نیاز به که از آن مایه ناست	سلطان عراق است شه شاه جهان است	تا اوست در دین حق بر همه یاران است
...	بل ذات رحیم است بود معنی رحمن	...
انگاه سعید پیر قین سنا داند	پیکان بلا را سپر سپهر گشادند	بنگر که چه مرزانه قد پیش نهادند
اهل که چه پاکیزه دل و پال نهادند	گوئی که ز ماد روی این کار بر نداشتند	در شاه پرستی چه فرون همت داشتند
...	این معنی خدمت بخواهی شاه پرستان	...

توضیح در برهان جامع چهار معنی برای لفظ زاد ذکر نموده اول کریم و جوانمرد دوم شجاع و دلدار و سیم حکیم و دانا و هر سه معنی در این مقام مناسب است و الب کریم و جوانمردی است و معنی چهارم چون مناسب مقام نبود ذکر نشد و گوید زاد چه شاد و **واقعیا یا نوری** هم نزول نصیر بر بالای سر امام علی و اخبار آنحضرت افاضه خدا را بر بقاء دنیا و کیفیت آن بدین هیچ است که چون امام علی و اصحاب و فغان و اعوان خود را گشته و بخون آغشته دید خود بنفش شریف غارم میدان جهاد گشته مبارز و قوم را تقسیم و باز از بلند فرمود هَلْ مِنْ زَاتٍ بَدَأَتْ عَنْ حَرِّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ هَلْ مَوْحِدٌ خَافَ اللَّهَ فَبِنَا هَلْ مِنْ مُغِيثٍ يَرْجُو اللَّهَ بَاغَاثِنَا هَلْ مِنْ مُعَيِّنٍ يَرْجُوا مَا عِنْدَ اللَّهِ فِي إِغَاثَتِنَا ایا کسی هست شر دشمن از حرم رسول بخدا دفع کند ایا خدا پرستی هست که در بادیه ما از خدا برسد ایا فریاد رسه هست که بخدا امیدوار باشد بفریاد رسه ما و ما را یاری دهد ایا اغاثت کننده هست با امید آنچه در نزد خدا هست

❦ (روز عاشوراء) ❦

❦ (۳۷۲) ❦

از بحر و ثواب باران امانت کند فلما نادى هذا النداء نزلت از كان العرش وقوامه وبكت السموات
 وضجت الملائكة فقالوا باجمعهم يا ربنا هذا جيبك وقرّة عين جيبك فاذن لنا لنصيره چون
 امام مظلوم اين ند اگر در كان عرش بتزلزل دادند واسماها گريستند وملائكة فحجّه و فریاد نمودند و
 گفتند يا خدا يا ابن جيب تو و نور چشم جيب تو است ما دارى خصت بده که او را باره نماييم از حضرت صادق
 روايت است که فرمود از پدر بزرگوارم شنيدم که خداى عز اسمه مسئلت ايشان را با اجابت مقرر داشت ايشان
 باره حضرت و باره آنحضرت و فرمود چنانکه فرمايى مبارك آنحضرت را فر گرفته بپيادند ثمّ خبّر
 بين النصير على اعدائه وبين لقاء الله عز وجل فاختار لقاء الله پس آنحضرت مخبر گشت بين ظفر براعداء
 وبين لقاء خداوند على اعلا پس آنحضرت لقاء خدا را بر بقاء در دنيا اختيار فرمود و در كتاب مئة السائة
 و بحر المصائب بالفاظ ومعاني مفارقه از محمد بن سنان روايت کرده اند که او سؤال کرد از حضرت على بن موسى
 عليه السلام اشتهد جدك يوم اطلق عطشاننا ابا جدد حبين عليه در روز عاشوراء بال تشنه شهيد گشت
 فقال له من اين ذلك حضرت با و فرمود ساك شواز كجا اينطور بود پس فرمود اگر نميدانيد بدانيد که حق سبحانه
 و تعالى چهار ملك از بزرگان ملائكة را فرستاد بويه آنحضرت پس با و گفتند ان الله القدوس السلام
 جدك سيد الانام بقران عليك السلام و يقولان لو شئت اخبر نفسيك الدنيا وما فيها فتممكت
 من كل عدو و الرفع البنا بد رسته كه خداوند قدوس سلام و جدك سيد الانام بر تو سلام مهربانند
 و مهربانند اگر میخواهى دنيا و آنچه در انست اخبار نما ما تو را نصرف مبد هيهم و متمكن مينايم بر تمام دشمنان
 پس يا نصيرت و عليه براعداء و میخواهى يا المدبونا را حضرت فرمود بل الرفع اليه بل كه من ورود و قدوم بر
 خدا و جدك سيد انبىاء العالم و بروايت بحر المصائب فرمود قولوا الحمد لله ان شاء الله الى لقاء ربى و طاعت
 بجوار جدك بخدمت پيغمبر بگويد كه من مشايخ لقاء پروردگار خود و طالب نزول رجوار جدك مينايم فدعوا
 اليه شربة من ماء فشربها فقالوا له يا حسين لا تطأ بعد ها ابد ايسان شربت ابي با آنحضرت دادند
 ان اب را اشاميد گفتند يا حسين بعد از اين شربت ديگر ابد تشنه نخواهى شد شيخ محمد كاظم از روى
 عليه السلام گويد ❦ و اقبل النصير بى نحوه عجلا ❦ معى غلام الى مولاه ببندر ❦ فاصد
 النصير ليطمع بموود ❦ فنادى جيران بين الورد والصيد ❦ مرحوم حجة الاسلام محمد فاضل خراساني گويد

بين نصير و اعدائه

از جليل القدر

نصرا مد گفت اسلطان عشق	عشقها همچون جسد توجان عشق	حتم نبود اين شهادت مر تورا
حكم فرما باز كرد ما جبرا	هك در حكمت زمين و آسمان	گشته منفادت شما كون مكان
حكم فرما اورم اتش زنجب	جمله را سوز فرجه اصحاب شقيب	يا چه فرعونان نمايم غرق نيل

❦ (روز عاشورا) ❦

❦ (۳۷۳) ❦

یا برینم سنک چون اصحاب فیل
شاه گشتا من نمخواهم حیات
رب دبارا علیها من بشر
من نه یعقوبم که گویم واسف
من بلا ی دست را بینم ولا
زین سبب گفتم سبقت العالمین
بامسرت بی سنوس و بی دریغ
عشق من برناوک پیکان تیر
خون بهاء خون من باشد خدا
راضیم کونیزه گروم و بریزم
کر بلا بزم گلستان من است
خوانده حق این خاک را دارا الا
پس که باشد شیعیان را دستگیر
گر سر بجای مظلوم را ز جفا
من کنم انگشت و انگشت نیاز
سرخا کثر هم با صد سرور
که بکوفه که بشام و گزید
تا شود هادی الی هجج الرشار
چشم بکشایک بنگر کیستم

یا بفرمانا که همچون قوم عاد
خواهم از بهر گنه کاران نجات
من نه ابوبسم که گویم در بلا
در بلا باشم بصد شوق و شغف
هر که افزونش بلا ابد ز حق
چون بلا کند کس ندیده پیش از این
انچنان مستغرق عشق که پیر
شد فرون از طفل بریشان شیر
خون بهاء عاشقان جز بار نیست
ناشور شافع بر وزر سنجیر
گر نگردم من دین در این زمین
پیش از خلفت هفت آسمان
گر نگردم من لکد کوب سور
گشت بیهوش و بی فی از قضا
باید این سرگردا و بر شجر
ناکه گمراهد شفاعت را تنور
باید این سر را رسد چوب برید
محو سازد ظلمت کفر و فساد
حجۃ اللہم ولی عصر تو

جمله را سازم هلاک از نند باد
من نه نوحم نا که گویم لا نذر
مستی الضراغث باذا العلی
من نریدم هیچ ضری در بلا
اورد بود از عالمین کوی سبق
اکبر را مفرستم سوی تبیع
نور تر اید بجایم از حریر
درد دین می کنم جان را فدا
مطلب عشاق جز دین نیست
خجرو شمشیر و بجان من است
معقلی نبود برای مذنبین
گر نیستم من ز پا از نولک تیر
پس که باشد شافع بومرالنشور
گر چه بایم داد خاتم در نماز
نادرخت دین از او باید ثمر
باید این سر متصل باشد بپیر
تا کند نفس قرآن مجید
انچه پنداره تو من ان نیستم
به نیازم از تو و از نصر تو

❦ (حجۃ الاسلام تبریزی علیه الرحمۃ گوید) ❦

پس فرشته نصر از امر قدیر
ایه نصر من الله تاج من
گردیدن کافر دلا ن خواهی ظفر
کز من است این سایه اقبال تو
بر سر بر ملک هستی شرم منم

شد فرود از دروه بالا بر
هر که را من سایه اندازم بفر
حکم کن ناگزیر بآلت بر
گر نبود سایه من بر سر
بال خود بر چنین که ظل الله منم

هست شاهان جهان محتاج من
بکینه از غرب نازدنا بشر
گفت رو با دامبارک قال تو
سوختر بر تو تجلی شهرت
من ز سایه غیر کی جویم نجات

شعار
عاشورا

شعار
عاشورا

(روز عاشورا)

(۳۷۴)

سایه پروردگار من است | هستی افروخته از هستی من است | دست مبسوط خدا دست من است

ای فرشته شریف من باز گیر | سید مظفر علی بن ملک الشعراء گویند | نابایر بر سر باران تیر

گفت شاهان من فرشته نصرتم | کامه سق تو از آن حضرتم | ادم از دروه گردون بطح

که منم نصرت من الله وفتح | هر مجاهد را که من باشم پناه | بکشته خود بشکند سپید سپاه

گفت و واسپید باز روی تو | نیست ما را حاجت نه روی تو | ناصر حق و ملک ما اهل بیت

نیست ما را عجز و ایسوان کبوت | اختیار برها در دست ما است | مهد و انم که بچشان که بر است

عاشقان گاه زبون که چهر اند | عقلمندان ند اینجا خیره اند | در بخارا و انوار و ناسخ التورج

شاهان من
فرشته نصرت من
سید مظفر علی بن ملک الشعراء

از کامل الزبارة و امالی صدوق روایت کرده اند که صادق ال محمد علیهم السلام فرمود ان ازبعة الاف ملک

هبطوا یریدون الفیال مع الحسین علیه السلام فلم یؤذن لهم فی الفیال فرجوا فی الاسیدان ان هبطوا و قد

قتل الحسین علیه السلام فیهم عند قبره شعث غیر سیکونه الی یوم القیامة و رئیسهم ملک یقال له منصور چهار هزار

ملک از آسمان فرود آمدند که بادشمنان حسین علیه السلام قال دهندا انحضرت اجازت نفرمویس برگشتند که از حضرت

برزدان رخصت یابند چون بار دیگر بر زمین فرود آمدند انحضرت را کشته یافتند لاجرم در ولید موحاک الوده نزد

تبرش اعتکاف نمودند و ناقیامت بر انحضرت میگردید و رئیس ان فرشتگان ملکی است که او را منصور گویند

و نیز از ابی بصیر از انحضرت روایت کرده اند که فرمود و کل الله بالحسین بن علی علیهما السلام سبعین الف ملک

یصاؤون علیه کل یوم شعثا غیرا منذ یوم قتل الله ما شاء الله یعنی بن لک قیام القیام خداوند تبارک

و تعالی هفتاد هزار ملک بر حسین بن علی علیهما السلام بگماشت نابروی در و فرستند از روز شهادت انحضرت تا گاه

که قائم ال محمد عجل الله فرجه ظهور فرماید و خون او را باز جوید و اقصد شاعری هم ضوطایه

بنی جان برای نصرت سید مظلومان در کتاب کبر العبادات از منتخب نقل نموده که ان الحسین علیه السلام

کان فی موقف کربلا انشأ فواج من الجن الطیارة و قالوا له یا حسین نحن انصارک فمرنا بما تشاء فلو امرنا

بقتل کل عدو لک لفعلنا دران هنگام که حضرت حسین علیه السلام در موقف کربلا بود چند فوج از جن طیار

خدمت انحضرت آمدند و عرض کردند یا حسین ما ناصر تو هستیم امر کن ما را آنچه میخواهی اگر امر کنی ما را

بکشتن جمیع دشمنان خود هر انچه میبخشیم ایشان را پس انحضرت برای ایشان طلب جزای خیر نمود و فرمود

لا اخالق قول جدد رسول الله صلی الله علیه و اله حیث امرنی بالقدوم علیه عاجلا من مخالف

نمیکنم قول جدم رسول خدا صلی الله علیه و اله را از مانی که مرا امر فرمود که بزود بخدمت او بروم و بدو دستبند

هنگام بیاعتی خوابیدم جدم رسول خدا را دیدم که مرا بینه گرفت بین دو چنمان مرا بوسید و بمن فرمود

خون طایفه من
برای نصرت سید مظلومان

(روز عاشوراء) *

(۳۷۶) *

سلام میکردند بر امام علیّه و با تضرع و زاری از آن حضرت رخصت میطلبیدند در جنگ و مقاتله کردن با کفار و محال ایشان درین ولشکر من چهار فرسخ دور بود از امام علیّه از جهت اینکه مکان خالی از شاغل نبود که از مکان من نزدیکتر باشند در زمین و نه در هوا پس با کمال بیچل و تعظیم سلام کردیم بر امام علیّه صلوات بر او و آله و بعد از آن با اهل هر صف از صفوف ملائکه و طوائف جنّ انحضرت تکلم فرمود و بر هر یک از آنها طلب جزای خبر می نمود و در آخر کلام خود ایشان را دعا کرد و لم یخص احدنا من الملائکه و طوائف الجنّ فی النصرة و الجهاد و باحد از ملائکه و طوائف جنّ ازین ندارد در نصرت و جهاد فرج کل الی امکانهم پس همه آنها برگشتند بمکان خود و من با همه این احوال در زمین کربلا ماندم و لکن بالشکر خود در جانبی از آن زمین سکنی گرفتم و گمانی و بجزع و نلطم و ما میگریستیم و جزع میکردیم و بیلی بر روی خود میزدیم فلما صار ما صار من امر شهاده سید الشهداء فارتحل الکفار من ارض کربلا مع السبا و حرم رسول الله صلی الله علیه و آله و الرؤس المطهرة المنورة کنت انا و اصحابی نمشی و نمشی و نمشی و نمشی و چون شد آنچه شد از امر شهادت حضرت سید الشهداء علیّه و کفار با اسیران و حرم رسول خدا و سرهای منوره از آن زمین کوچ کردند من و اصحاب من از عقب ایشان میفرهیم بقصد خدمت با اهل بیت و توجه نمودن بعضی از امور مثل حفظ کردن اطفال از افتادن ز پشت ستران و پمانندان و چون لشکر این زیاده با اسیران و سرهای شهیدان در نزدیکی کوفه رسیدند از تاب غروب کرد و همه ایشان متمکن نشدند که در آنوقت وارد کوفه شوند پس طایفه از ایشان که موکل بودند بر اسیران و سرهای مطهر در خارج کوفه نازل شدند و برای خود خیمه ها نصب نمودند و اهل بیت رسول خدا را در جانب دیگر فرود آوردند و چون ساعتی از شب گذشت جماعتی از کوفه بیرون آمدند و با ایشان بود مانند هله بر از گوشت مطبوخ و سایر طعام از مطبوخات و غیر آن و آنها را آوردند نزد پاسبانان و موکلین بر اسرار و در آنوقت اطفال اهل بیت در گریه و جزع بودند از شدت گرسنگی و چون بمطبوخات بمشام ایشان رسید جزع آنها زیاده گشت پس فضّه زدر بنب صدیقّه ظاهر آمد و گفت یا سیده و سیده النساء اما ترین الاطفال و ما فهمیم من ضجر الجوع ای خواتون من وای خواتون زنان ابا نمی بینی اطفال را و آنچه در ایشان است از ضرر گرسنگی فقال لصدیقّه زینب ما الحیلة یا فضّه زینب صدیقّه فرمود چاره چیست ای فضّه قالت ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال لی انّ لک ثلاث دعوات مستجابة فمضت و دعوتان و بقیت الثالثة فاذن ان ادعوا لله تعالی حتی یفرجنا فی شان الاطفال فضّه عرض کرد بدو رستیکه جدت رسول خدا صلی الله علیه و آله بمن فرمود که تو را سه دعای مستجاب است و در دعای زان سه دعای گدشته است و سیمین

کلام از حضرت علی بن ابی طالب

کلام از حضرت زینب

(روز عاشوراء)

(۳۷۷)

باقی مانده است بمن از آن بد که خدا بتعالی را بخوانم تا ما را از فرجی کرامت فرماید در امر اطفال زینب طاهره و از آن
 زاد پس فضیله بجای می آید که در آن تلی کوچکی بود دو رکعت نماز از برای استجابت دعا بجا آورده خدا را بخوانند
 فَبَقِيَ نَحْمِي فِي أَثْنَاءِ دَعْوَاهَا فَإِذَا قَدْ نَزَلَ مِنَ السَّمَاءِ قُصْعَةٌ مَكْلُوءَةٌ بِاللَّحْمِ وَالْمَرْقِ وَفَوْقَهَا قَرَصَانِ مِنَ الْخَبْزِ وَكَأَنَّ
 نَحْمَاتِ الْمُسْكِ وَالْعَبْرَةَ وَالزَّعْفَرَانَ تَفُوحُ مِنْ تِلْكَ الْقُصْعَةِ بِسِرِّ رَانَ أَثْنَاءِ مَا أَوْدَعَا مِثْرًا كَأَنَّ بَرَاذِ كُوشٍ وَ
 شُورًا از آسمان نازل شد که در بالا ای آن دو قرص نان بود و بوی مشک و زعفران و عنبر از آن ساطع بود و غذای
 اهل بیت و سید الشاجدین و زنان و اطفال از آن کاسه و از آن دو قرص نان بود و هر وقت که ایشان محتاج
 بخورد میبشند و از آن میخورند و سیر میبشدند و آن کاسه بحال خود بود که گویا از آن چیزی نکرشته بود و همچنین
 آن دو قرص نان نکات هذه الآية الشاطعة والنعمة الالهية والمائة التماوتية موجودة عند اهل البيت الى اليوم
 الذي وردوا المدينة بعد ذلك اليوم فحدث وارتفعت بين ان ابيه شاطعه ونعمت الهية ومائده سماوية وروى
 اهل البيت موجود بود تا روزیکه وارد مدینه شدند و بعد از آن مفقود شد و مرتفع گردید پس زعفران گفت این
 است حکایت من بخدا قسم از روز عاشوراء تا آن روز که اهل بیت وارد مدینه شدند من و اصحاب من
 از اهل بیت مفارقت ننمودیم پس بعد از این مرا ملامت و مذمت مکن و بعد از چشم انداز غایب شد پس آمد
 صالح توبه کرد و پشیمان شد از مذمت کردن زعفران برای او طلب رحمت نمود **واقع هفدهم**
 جواب دادن خدا بتعالی و ارواح جمیع انبیاء و اوصیاء در موقع استغاثه حضرت سید الشهداء و روح و ارواح العالمین
 له الفداء فاضل در بندای رضوان الله علیه در کتاب اسرار الشهداء فرموده بعضی از امور که بآنها اشاره میشود
 بر طبق استنباطهاست و محقق این است که از کتاب و سنت و فرائد بعضی از زیارات و ادعیه و ملاحظه
 بعضی از اخبار که در مقامات دیگر وارد شده مستفاد میشود پس کسیکه از این کتاب نقل میکند بر او واجب
 است که مراعات کلام و ملاحظه طریقه احتیاج و استنباط را بنماید و بجا نیست بر او که از طریقه در این
 کتاب مذکور است تجاوز نماید زیرا که آن مقتضی میشود بر کتب محرمه که حرمت آن مؤکد است فاقول
 اول من اجاب سید الشهداء روح له الفداء في استغاثته بخطاب هبل من معين وهبل من ناصر وهبل من
 مغيب هو رب العزة جل جلاله فنادى الله رب العزة لبيك لبيك جئني على خلقى انا نادى بك ومعك
 پس میگوئیم اول کسیکه جواب داد سید الشهداء روح له الفداء در حال استغاثه او که ندا می نمود هبل
 من معين هبل من ناصر هبل من مغيب حضرت رب العزة جل جلاله بود که ندا کرد او را بر ندا لبيك لبيك
 ای حجت من بر تمام خاق من منم ناصر و معين تو را که چه در آن خبری خاص رسید الا آنکه از چیزها نیست که
 میشود از ملاحظه بعضی از آیات عامه و جمله کثیر از فرائد ادعیه زیرا که زمانیکه آنها افاده نمودند بر اینکه

در روز عاشوراء

استغاثه امام حسین علیه السلام

(روز عاشورا)

(۳۷۸)

حق سبحانه و تعالی استغاثه مؤمن را بلیک میگوید پس با ولایت قطعه دعوت افضل خلق و حجت
بر خلق را بلیک میگوید تا اینجا که فرموده ثُمَّ الْمَجِیْبُونَ لَدَىٰ عُوْنِهِ وَاِستِغَاثُهُمْ اَرْوَاحُ الْاَنْبِیَاءِ وَاَلْوَصِیَاءِ
وَالْمَلَائِكَةِ وَاَرْوَاحُ جَمِیْعِ الْمُؤْمِنِیْنَ مِنْ هَذِهِ الْاُمَّةِ وَاَمِنْ سَائِرِ الْاُمَمِ الْمَاضِیَةِ مِنَ الْاَنْسِ وَاَلْجِنِّ وَاِیْرَانِ
ان جواب دادند دعوت و استغاثه آنحضرت را ارواح انبیاء و اوصیاء و ملائکه و ارواح مؤمنین از این
امت و از سایر امت گذشتن از جن و انس و اما اجابت نمودن رسول خدا صلی الله علیه و اله و اهل المؤمنین و حضرت مجتبی
علیهما دعوت آنحضرت را از چیزهاییست که صاحب علم و حدیث صائب غافل نمیشد از مذاکره و وجهی که بران
دلائل میکند و اما اجابت نمودن سائر انبیاء و اوصیاء استغاثه آن حضرت را از چیزهاییست که بر هیچ دقتی و
لطیف استنباط پیشودارانه و ان اخذ الله ميثاق النبیین لما اٰتٰکم من کتاب و حکمته ثم جآکم
رَسُولٌ مُّصَدِّقٌ لِّمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ الْاٰیة و تقریب استدلال از آیه لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ
ظاهر است زیرا که ان دلائل میکند بر وجوب ایمان انبیاء و اوصیاء نبوت مطلقه پیغمبرها و بودن آنحضرت
پیغمبر ایشان چنانکه پیغمبر است بر ما و همچنین دلائل دارد بر وجوب نصرت ایشان با و اجابت نمودن
ایشان دعوت او را از قبل دلائل بنمط تطابق و تصریح است چنانکه دلائل ان بر ما نحن فیہ بعد از نزول
سائر ائمت میمان پیغمبر ائمه علیهم السلام در آنچه ذکر شد و امثال این و حجت بودن ائمه و بعد از رسول خدا صلی الله علیه و اله
بر جن و انس و ملائکه از چیزهاییست که هزار دلیل بران افاده کند پس اجابت دعوت حجت و ولایت مطلق
واجبست بر هر کسی که دعوتش با و برسد پس از اینجا واضح گردید وجه نسبت به ثبوت ملائکه و اجابت ایشان و
همچنین است در اجابت ارواح مؤمنین از این امت و سایر امت با که مقتضی قاعده در ولایت مطلقه و حجت
کافه بلیک گفتن هر چیزی است استغاثه صاحبان ولایت را و اجابت هر شیئی است دعوت او را غیر از دشمنان
و مخالفین و مؤید این قاعده در اینجا امور چند است اول خبریست که در آثار و خطا فر و اخبار متکثر است از
طریق خاصه و عامه وارد شده است که همه انبیاء بر حضرت حسین علیهم السلام گریه کردند مگر بنی امیه و بعضی و
رمشون و قوامی که در بعضی فقرات زیارات وارد شده که ارواح مؤمنین در روز عاشورا جواب دهند استغاثه
و فریاد آنحضرت را اگر چه ابدان ایشان بعد از زمان شهادت آنحضرت خلق شد سیم قول اهل المؤمنین
است بلیک نفر از اصحاب خود که فرمود با دل برادر تو یا با است عرض کرد بلی فرمود والله لقد شهدنا فی
معسكرنا هذا اقوام فی اصلا ی الرجال و ارحام النساء سیر عی بهم الزمان و بقوی بهم الایمان بخدا قسم که در
شکرگاه ما حاضرند با ما قوسیکه در پیشگاه فرزندان و وجهات زنان میایستند و زود باشد که زبان ایشان
را بیرون آورد و بوجو انها ایمان قوی گردید چها و خبریست که ابو عمر و کثی در کتاب جلال از حضرت صادق

در روز عاشورا
جواب بلیک
استغاثه مؤمنین
را از چیزهاییست
که صاحب علم و حدیث
صائب غافل نمیشد
از مذاکره و وجهی
که بران دلائل میکند

در روز عاشورا
جواب بلیک
استغاثه مؤمنین
را از چیزهاییست
که صاحب علم و حدیث
صائب غافل نمیشد
از مذاکره و وجهی
که بران دلائل میکند

(روز عاشورا) *

(۳۷۹)

حکایتی از شیخ
 محمد بن اسماعیل
 در بیان این
 معجزه

روایت کرده است که آنحضرت فرمودند رسته که مرده از شبعه اسیر او منین علیه مرض بود و بشدت تب لرز داشت حضرت
 حین علیه او را عبادت کرد و چون از در خانه داخل شد تب لرزان مرد دفع شد انمرد بانحضرت گفت قد ضعیف
 بیا و تنم حقا حقا و الحی هرب منکم بنحقی که راضی خوشود شدم با آنچه شما داده شده است حقا حقا که تب لرز
 از شما میگریزد حضرت باو فرمود بخدا قسم که خدا بتعالی خلفی را بنا فریده مگر آنکه او را امر کرده است بطاعت ما تا اینکه
 گفت آنحضرت بابت لرز تنم نمود بکلامی که ما او را پیشیندیم و شخصی را نمیدیدیم و تب لرز میگفت لبیک الخ
 پنجم حدیثی است که شیخ حر عاملی از اردر کتاب خود نقل کرده که عبد الرحمن بن حجاج گفت با حضرت ابیعبید الله
 بودم در میان مکه و مدینه در حالیکه او را سوار بود و من بردار از گوش سوار بودم و کسی با ما نبود فقلت
 یا سیدنا علامه الامام علیه پس عرض کردم ای قاضی من علامت امام علیه چیست فرمود انه لو قال لهذا الجبل
 سرفسا را امام علیه اگر باین کوه بگوید سرف کن سرف میکند بخدا قسم نظر کردم بآن کوه دیدم دارد سرف میکند فظن
 علیه السلام الیه و قال انه لم اعنک پس امام علیه نظر کرد بآن کوه و فرمود تو را قصد نکرده ام الحدیث پس
 هرگاه تا مل نمودی در آنچه ذکر شد و علامه نمود بعضی از آنچه را که اشاره بسوآن خواهد آمد میدانی حقیقت
 آنچه را که نظر نمودم تا اینجا که گوید و اجابته ایضا الابدان الشریفه و الاجسام الطیبه و الجثث الطاهره الموضعه
 من شهداء کربلا بان تحرک و ارتعد و اصبحت فی هبته لقا و الفاعد و خرجت من حلال قیامهم و خاجهم کلمه
 لبیک لبیک یا رسول الله صلی الله علیه و آله مرنا بالقیام حقه نجاهد بین یَدیک مره اخری و جواب داد ایضا ان
 حضرت را بدنه های شریفه و جسد های طیبه و جثه های طاهره از شهدای کربلا باینکه تحرک آمد ایستادند
 با آنکه نشنیدند و از حلقه و حجره ایشان بیرون آمد کلمه لبیک لبیک یا بن رسول الله صلی الله علیه و آله امرنا
 تا بر خیزیم و بار دیگر پیش رو تو جهاد نمایم و فاضل در بندهی علیه الرحمن بعد از ذکر این عبادت فرمود ای
 عارفان ای مؤمنان شما را قسم میدهم بخدا و رسول و بحق و لی مطلق زمانه که نسبت میدهند بمن چیزی را از
 آنچه ذکر نمودم نسبت دهید آن را بمن و نقل کنید آن را از من بطریقیکه از اقرار نمودم و حلال نمیکم شما را که
 مطالب مرا تغییر داده بمن نسبت دهید انشائی ما اردنا ذکره و افعی هم زول صحیفه از جانب خدا
 بر خامس العباد روحی روح العالمین له الفداء در کتاب کبیر العبادات گوید پس اگر بگوئید آنچه در السنه مشهور
 از نازل شدن کاغذ از آسمان بعد از اسفائه و بارخواستن حضرت سید الشهداء علیه و آله روح العالمین
 له الفداء با آنرا اصل و مستندی هست یا نه میگوییم ظاهر این است که این از آنچه ها نیست که از اصل و مستند
 هست و این بعد از لبیک گفتن حضرت بآنفرقه بوده است اسفائه آنحضرت را و بعضی از ابر وجه خاص نقل
 کرده اند و گویند که ناقل آن ظفر یافته بر خیز که در این باب وارد گشته و گفته که آنحضرت چون تنه های خود را گشته

از اسفائه
 حضرت سید الشهداء
 علیه و آله

شدن جمیع اعوان و انصار خود را بد عیال و اطفال صغار خود را و دایه کرده بمیدان امد واپسداد در خالقی که
 مقهر بود و بر نیزه خود تکیه نموده بود و گاهی نظر می نمود بر کشته برادران و اولاد و برادرزادگان و بنی عام خود
 که همه بر در خاک افتاده بودند و گاهی نظر می نمود بر زنان و غریبه و تنهائے و کشته کائے ایشان و آنچه بر ایشان
 وارد می شود از اسیر و خوار و گاهی نظر می نمود بر دشمنان و میباشند برای کشتن او در آن حال با صدا و ندای
 حزین فرمود **اَما من ناصی بنصرنا اَما من مُعِیث بُعِیثنا اهل من موحّد یخاف الله فینا اَما من ذاب بذبح حرور رسول**
الله صلّی الله علیه و آله ایا بار می کند هفت بار می کند ما را ایا فریاد می هفت بفریاد ما برسد ایا موحّد هفت که
در باره ما از خدا برسد ایا دفع کننده هفت که از حرور رسول خدا دفع بلا کند فلما نادى هذا النداء تزلزلت اركان
العرش و بکت السموات و صجّت الملائكة و اضطربت الارض فقالوا یا ربنا هذا جیبك و قرّة عين جیبك فان
لنا النضره پس چون آنحضرت این ندا کرد اركان عرش تزلزل و آمد و آسمانها بگریه درآمدند و ملائکه خجسته فریاد
نمودند و زمین مضطرب گردید و جمیع ایشان گفتند یا خدا یا این جیب تو و نور چشم جیب تو است ما را از خست
ده او را نصرت نمائیم و هو علیه السلام فی الحال اذا وقعت صحیفه من السماء فی بده الشریف و آنحضرت در آنحال
بود که ناگاه صحیفه از آسمان در دست شریف او رسید چون آنرا گشود دید که آن عهد پیشکه قبل از خلق خلافت
در باب شهادت او را واخذ شده و بر طهر آن بخط واضح نوشته شده یا حبیب نحن ماحتمنا علیک الموت و ما
الزمنا علیک الشهادة فلما لخصنا و لا یقتضی خطک عندنا فان شئت انصرف عنک هذه البلیة فاعلم
انا قد جعلنا السموات و الارض و الملائكة کلهم فی حکمک فامر فیهم بما ترید من اهلک هذه الکفر الفجرة
یا حبیب ما مرک را بر تو حتم و واجب نگردانندیم و شهادت را بر تو لازم ننمودیم اختیار را تو است اگر خواهی این
بلا را از تو برگردانیم و از خط و نصیب تو در نزد ما چیزی کم نمی شود و ما آسمانها و زمینها و ملائکه و جن را تمام
در حکم تو قرار داده ایم اگر کن در میان ایشان بهر چه خواهی از هلاک کردن این کافران فاجرین و آنحضرت
که ملائکه میان آسمان و زمین را پر کرده اند و بدست هر یک از ایشان حربه ایست از آتش و همه منظر حکم و امر او
میباشند و چون آن بزرگوار از مضمون کتاب مطلع گشت و دانست آنچه در آن نوشته بود آنرا بسو آسمان انداخت
و گفت و دردت ان اقل و احمه سبعین مرة و سبعین الفمرة فی طاعتک و محبتک و ان قد سمعت الحياه بعد
قل الا حیه سیمما اذا کان فی قلی نصره و ینک و احباء امرک من دوست میدارم که هفتاد مرتبه کشته کردم و زنده
شوم یا که هفتاد هزار مرتبه در طاعت و محبت تو مرا بکشند و من بعد از کشته شدن دوستان خود
از زندگان ملول گشتم خصوصاً از مانای که در کشته شدن من نصرت دین تو و زنده شدن امر تو باشد
پس از آن نیز خود را برگرفت و ملائکه را امر می فرمود و بنص نفیس خود مباحث جنت شد ان شاء

در این مقام
 قلمباز

ناتوان خدای
 مضمون نامه
 شریف و جلال

*(رُوزِ غایِ ثوراء) *

*(۳۱۱) *

مبارک و عالی
جلیلی

واقعه نوزدهم مبارزت و شجاعت امام علی علیه السلام در دمه‌ی شاکنه گوید ندی بیده رسول الله صلی الله علیه و آله و الخف بها و افرغ علیه درعه لفاضل و تقلد بسيفه و استوی علی متن جواده و هو غاص فی الحديد فاقبل علی امر کلثوم و قال لها اوصیک بالاخته بنضک خبرا و انی بارز الی هؤلاء القوم و در ناسخ التواریخ گوید و مکشوف باد که اسب سید الشهدا را که در کتب معتبره بنام نوشته اند افزون از دو مرکب سواری نیست یکی اسب رسول خدا ص که مرتجز نام داشت و دیگری شریکه او را مثنان می‌نامیدند و اسبکه ذوالجناح نام داشته باشد در هیچک از کتب احادیث و اخبار و تواریخ معتبره من بدیدم و ام و ذوالجناح لقب شمر پسر ابی ربه‌ی جهمی است و اسب هیچکس را بدین نام نشنیدم و اگر اسب چند کس را جناح نام بوده باز مربوط بذو الجناح و منسوب بحین و نخواهد بود و اگر از اسبهای پیغمبر ص کس را جناح نامیدند باز نشاید ذوالجناح گفت در هر حال بدین نام اسبی نامدار نبوده و در بخار گوید قدام الحین علیه السلام

*(فرکب فرسه و تقدم الی الفضال وهو يقول :) *

کفر القوم و قد ما رغبوا	عن ثواب الله رب الثقلين	قل القوم علیها و ابنه	حسن الخیر کرم الایوبین
خفاهم و قالوا اجعوا	واخسر الناس الی حربین	لم یخافوا الله فی سفک دمه	لعبد الله نسل الکافین
و ابن سعد قد رفا فی عنوة	یجنود کوفنا طاهاتین	لا شیء کان من قبل ذی	غیر فخر به بضایا الفرقین
بعلی الخیر من بعد النبی	و النبی الفرشی الموالدین	خیرة الله من الخلق الی	ثم ائے قانا بن الخیرین
فیضه قد خلصت من دمه	فانا الفضه و ابن الدھین	من له جد کجده فی الور	او کشی قانا ابن العلمین
فاطم الزهراء اخی و آبی	قاصم الکفر بید و خنین	فابی شمس و اخی قمر	فانا الکوکب ابن القمرین
وله فی یوم واحد و قعة	شفة الغل یقبض العکرن	ثم فی الاحزاب الفتح معا	کان فیها خفاصل الفضلین

و در مظهر گوید ثرا ان الحین علیه السلام دعا الناس الی البر از فلم یزل یقبل کل من برز الیه حتی قتل مقتله عظیمة و هو فی ذلك یقول الفضل و الی من رکوب الغار و الغار و الی من دخول النار و در بخار گوید ثم حمل علی المبرة و هو یقول : انا الحین بن علی ان الله احمی عبدا لا یضی علی بن النبی و در ارشاد فرمود قال حمید بن مسلم فوالله ما رايت مکثا و اقط قد قتل و له و اهل بینه و اصحابه اربط جاشا و لا ارضی جنانا منه علیهم السلام ان کانت الرجال لتشد علیه فیشد علیها بسيفه فینکشف عن بینه و عن شماله انکشاف المیزه اذا شد فیها الذئب و در مظهر گوید فنهزمون من بین یدیه کانهم الجراد المنشر ثم یرجع الی مرکزہ و هو یقول لا حول و لا قوة الا بالله و در بخار بجلا و ذی العظیم ذکر نموده و در جلاء العیون فرموده پس حضرت حین علیه السلام کشته شد بر میان بک و بقدیم یقین و ایمان و از روی شوق لغای خداوند عالمیان

مبارک و عالی
جلیلی

﴿رُوزِ عَاشُورَاءِ﴾

﴿(۳۸۳)﴾

وَإِنْ كَانَ لَا بَدَّ مِنْ قَتْلِ فَلْيُزَلِّ رَجُلٌ بَعْدَ رَجُلٍ أَوْ قَتْلُ مَنْ نَاكَرَ يَدٍ مِنْ بَكْرٍ بَيْتٍ نَيْتٍ بِأَمِنْ بَطْرِقٍ مَبَارِزٍ
 قَتَالَ نَمَائِدٍ وَرَمَدٍ أَرِيضٍ مَرْدٍ مَبِيدٍ أَنْ يَدُورَ مِنْ أَرْفَادٍ بَيْنَ سَعْدٍ كَفَتْ بِنَ رَوَا بَاشَدٍ بِسَ أَمَ عَظِيمَةٍ أَهْنَكِ
 قَتَالَ نَمُودٍ وَبِنَ رَجَزٍ بَقَرُوهُ أَنَا بِنَ عَلِيِّ الطَّهْرُ مِنْ آلِ هَاشِمٍ الْآبِيَانِ وَدَرِجَارِ كُوبِدُ ثَرَوْقَتٍ قَبَالَهُ الْقَوْمُ وَبَقَفَ
 مُصَلِّ فِي بَدَأِ بِنَ الْحَبْوَةِ غَاوَمًا عَلَى الْمَوْتِ وَهُوَ يَقُولُ أَمَامَ عَظِيمَةٍ دَرِ مَقَابِلِ قَوْمٍ بِأَيَّادٍ وَشَمِيرٍ أَرِيضٍ بِأَمِ
 كَشِيدٍ دَرِ دَسْتِ دَاشْتِ دَرِ حَالِ شَكَةِ أَرِ زَنْدِ كِي خُورِ مَآبُوسٍ وَبَرِ مَرَكِ خُورِ تَصَمِيمِ عَزْمِ دَارِهِ بِنَ رَجَزٍ بَقَرُوهُ :

وَجَدْتُ رَسُولَ اللَّهِ أَفْضَلَ مِنْ مَضَى	كَفَانَهُ هَذَا مَخْرَجُ بِنِ الْخَرِ	أَنَا بِنَ عَلِيِّ الطَّهْرُ مِنْ آلِ هَاشِمٍ
وَعَمِّي يُدْعَى ذَا الْجَنَاحَيْنِ جَعْفَرُ	وَفَاظِمِ أُمِّي مِنْ سُلَالَةِ أَحْمَدِ	وَنَحْنُ سَرَاجُ اللَّهِ فِي الْخَلْقِ نَزْهَرُ
وَنَحْنُ أَمَانُ اللَّهِ لِلْخَلْقِ كُلِّهِمْ	وَفِينَا الْهَدْيُ وَالْوَحْيُ بِالْخَبَرِ يَدُورُ	وَفِينَا كِتَابُ اللَّهِ أَنْزَلَ صَادِقًا
بِكَاسِ رَسُولِ اللَّهِ مَا لَيْسَ بِكُورِ	وَنَحْنُ وَلَاؤُهُ الْحَوْضُ نَفِي وَلَا مَنَا	نِيرُ هَذَا فِي الْأَنَامِ وَنَجْهَرُ
دَرِ نَاسِخِ كُوبِدِ بِحَكْمِ بَيْمَانِ كِه بَا بِنِ	وَمُبْغَضُنَا يَوْمَ الْقِيَمَةِ يُخْشَرُ	وَشَيْعُنَا فِي النَّاسِ أَكْرَمُ شَيْعَةٍ

سَعْدِ رَفْتِه بود بنای مبارزت کرد بداول تبیم بن خطبه که از ابطال شام بود چون پلنک خون اشام اهنک جلد
 نمود و حسین علیه چون برق خاطف بر او ناخ و سرش را با شیخ برانداخت و همچنین ابطال رجال مرگ از عقب
 مرگ دیگر با انحضرت رو در رو شدند و سخت بکوشیدند و از دم شمشیر انحضرت شربت مرگ نوشیدند و
 زمین کارزار از خون کشتگان لاله ناز گشت و عده مقولین افرون از شما و آمد در منتخب گوید انگاه شمر
 لعین بانک برداشت اجماع الامر بالله لو برز الی الحسین علیه اهل الارض لا قنهم عن اخرهم قالوا ای ان تفترق
 علیه نملاء الارض بالفرسان والرماح والتبل ونحيط به من کل جانب ای امر قسم با خدای اگر تمام اهل زمین
 بمبارزت با حسین علیه منا جرث بنمایند هر اینه هر را عرضۀ دمار و طعمۀ شمشیر ذوالفقار خواهد نمود پس
 دای این است که از هر سو بر او گرد آمده سواره و پیاده و تیرانداز از چهار جانب بر او احاطه کرده او را از یاد و او
 و در بخار گوید که عمر بن سعد خود سپاه را بانک برزد و گفت الویل لکم اندرون لمن نقائلون هذا ابن نزع
 البطن هذا ابن قتال لعرب فاحملوا علیه من کل جانب کانت الرماة اربعة الاف فرموا بالتهام فحالوا بینه
 و بین رَحْلِهِ وای بر شما ایامیدانید با چه کس قتال میدید این سر از نزع بطن است این پسر کسی است که شجاعان
 عرب و دلبران اقوام را بکین بجای نداشت و همه را با شیخ مدگد زانید در آن هنگام عمر بن سعد پیمان را
 بشکسته حکم داد که از هر سو بر انحضرت حمله برند پس آن سپاه و سپاه چون در پای طوفان میجوش آمدند و
 بن امام و خنجر خا بل شدند در بخار گوید فحالوا بینه و بین رَحْلِهِ فصاح بهم یا شیعة الی ابی سفیان ان لم
 یکن لکم دین وکنتم لا تخافون المعاد فکونوا احراراً فی دنیاکم وارجعوا الی احسابکم ان کنتم احراراً فانادیه

مبارزات امام حسین علیه السلام

مبارزات امام حسین علیه السلام

(روز عاشوراء)

(۳۱۴)

شمر بن نفیل یابن فاطمه قال اقول انا الذی اقاتلکم ونفانلونی والنساء لبس علیهن جناح فامنعوا عنانکم عن
 التعرض لحریمي ما دمت حیا فقال شمر لک هذا نصیحتی منکم عن حریم الرجل فاقصدوه فی نفسه فلعمری
 هو کفوکرم قال ففصدوه لغور وهو فی ذلك یطلب شریة من ماء یس ان یخصر فریاد زد و فریوای شیعیان
 الی یسفیان اگر ترک دین کرده اید و از خداوند عباد و روز معاد بیم ندارید که از آن نباشید که در دوزخ
 خوش را در شمار ازادگان گیرید و اگر خوش را از عرب بی شمارید باز گردید بخصلت و حب و نسب خوش شمر
 چه گوئی ای پسر فاطمه فرمود میگویم من باشم از دم میدهم و شما با من نبرد میکنید زنا زاده را در میان چه نگاه است که متعرض
 ایشان میشود عیان باز گیرید از تعرض ایشان و نامن زنده ام بجانب من آید و با من رزم و هبید شمر گفت تو
 سخن گفتی و تو را این حق است پس لشکر را نداد و داد که اهنک سر پرده اینم نکنید که او کفوکرم است و قتل
 او را میان بندید که مقصود ما جز این نیست لاجرم لشکر بان دست در دست داده بر انجناب حمله آوردند
 در آنحال اقام غالمیان از ایشان طلب شریة اب می نمود **واقعه بیست و یکم** وخت کشیدن
 گروه اشرا ربوی را و البوار بدست ما مبرز گوار فی الجار و لم یزل یقاتل حتی قتل الف رجل و ستمائة رجل و خمیس
 رجلا سوالمجر و حین الی ان قال ثم حمل علیهم کاللبث الم غضب فنجعل لا یلحق منهم احدا الا یجرح سبعة فقتله الله
 ناخذ من کل ناجیه و هو یقفها بنجره و صد و حتمه اصابتها جراحت عظيمة و قبل الف و سبع مائة جراحة و کانت
 التهام فی درعه کالتوک فی جلد الفنفذ و فی المنجذب جعل الحین علی النار و یجمل مهنه و اخری مبرقة حتی نقل
 انه قتل من القوم ما یزید علی عشرة الاف فارس و لا یبین النقص فیهم لکثرتهم حتی انخوه بالجراح و فی الدمعة
 اقول و یوبیه ما نقل ان بعد وقعة کربلا نسی الناس مقاتل امیر المؤمنین علیه و بذا کرون جلادة الحین علیه
 فی ذلك الیوم و لقد قال نصر الدین الطوسی قدس سره اللهم صل و سلم و زد و بارک علی صاحب الدعوة النبویة
 و الصولة الجندیة و العیضة الفاطمیة و الحکم الحسینیة و الشجاعة الحسینیة و درجاء البوکوید پس ان شمر
 خدا را در بگرد و بمیدان هجاء آورد و بر صف لشکر مخالف ناخن برید و میان ناخن و بال تشنه و بدن خسته
 از تشنه تشنه میپاشخت و مانند برک خزان سرهای کافران را بر زمین میریخت و بضرب شمشیر ابدار خون اشرار
 و فجار را با خاک معرکه میامیخت و روایت کرده اند که در آن روز بدست معجزه های خود هزار و هشتصد پنجاه نفر را
 اشهارا و بروایت مسعود هزار و هشتصد نفر را و بروایت ابن بابویه ده هزار از آن ناکسان را و بروایت حنا
 روضه الشهداء دوازده هزار نفر را بسقر فرستاد پس عمر تیر اندازان را حکم کرد که ان شاه شهدا را تیر اندازان کنند
 یکصد نفع چهار هزار کافر تیر کین بگویند و رب العالمین انداختند و ان سید شهداء در راه خدا بتعالی
 تیرها اهل جور و جفا را بر روی و گلو و سینه مبارک خود میخورد و در چهار اعدا کوشش می نمود و چندان جراحت برید

کشتن شمر
 با امانت

کشتن شمر
 با امانت

(دو ز غاشوراء)

(۳۱۵)

وینجا غاشوراء

شریف ان امام شهیدان زنده که تاب حرکت در او نماند و چندان تیرد زده آنحضرت نشسته بود که گو یا برای پرواز
 اوج سعادت پروبال برآورده بود و جمیع آن زخمها در پیش و آنحضرت بود زیرا که پشت با ایشان نگردانید
 و گویا آن بید بپایان بر منافات نماند چه شهادت شاف و در عین الحیوة گوید از وفور حلم آن معلا جو و کریم
 این بود که با آنکه فرزندان و برادران و دوستان آن خالینجا در برابرش شهید کردند و هفتعالی ملائکه
 آسمان و زمین و جن و انس و وحوش و طیور و جمیع مخلوقات را در فرمان آنحضرت قرار داده بود و ایشان نیز
 نکرد و عذاب برای ایشان نطبلید و بر وانی سپید و هشاد زخم شمشیر و نیزه و چهار هزار زخم تیر رسیدن
 مبارکش رسید و باز بران گریه اشقیات رحم میفرمود و در هدایت ایشان سعی می نمود و بقوت ربان و زور
 بازوی سدا الهی گروهی از ایشان را به شمشیر و نیزه میهم فرستاد و چنانکه در بعضی از روایات آمده است هزار و
 هصد و پنجاه کس را بدست مبارک خود کشت بغیر آنجماعت را که مجروح گردانید و فاضل متبحر معاصر جناب حاج
 ملا علی تبریزی جنابان در مجلد دوم و وقایع الايام در احوال محرم الحرام از کتاب بنس الواعظین نقل نموده که
 قدر و شجاعت خاسر ال عبا و گلگون کفن عرصه داشت که بلا بنحو می بود که شجاعان عرب شجاعت شاه و پادشاه
 فراموش کرده در تمام عرب شجاعت حسینه مشهور شد بحسب ظاهرا سباب باطن بمقتضای شریعت زیاده برده
 هزار کس را طعمه شمشیر ابدار و روانه دار البوار نمود اگر چه در نظر عجب می آید که در قله از زمان فرزندان پیغمبر آخر
 الزمان زیاده برده هزار نفر بفرستند بحال بشری و لکن چه جای عجب است اولادان بر سیل تشیل هرگاه
 فرض کنیم مکلفی را که در آن پنجاه هزار نفر باشد بکد فعه شریفی را ایشان حمله کنند چنان روهم برزند که اگر انشیر
 نفر را پاره کند پنجاه نفر از ترس جان خود را بر روهم مهریزند و بزدست و با پایمال میشوند پیران وقت که انشیر
 بیشه شجاعت بر آنجماعت حمله کرد سواره بود که بر سوار میخورد و پیاده بود که بر زربا اسبان میماند و موافق
 اخبار عده پیاده هزار و هصد پنجاه نفر را بدست خود انسر و بفرستاد و بقیه بنزد کورید و ک واصل شدند
 واقع شد ی قی و در دو امام علیه السلام شریعت فرستاد و منع نمود از شکر آنحضرت و از خوردن آب

شیرازی

وصال شیرازی علیه السلام گوید	چو کار شاه ز جنت بکار دار کشید	زبان پند فرستد ز الفقار کشید
نفقت تیغ زبان در بنام و هر چهار	زبان تیغ شریع شعله بار کشید	هم قطره خوش نیر ز این دجنگ
چه سواران که از انقور و در ماکش	و لیدر تیغ ازان دم که رخ خود عطش	موفرات زمینان کار دار کشید
و سوز دل بقرات انجمنان نگاه کرد	که شعله سر ز دل ابر خوشگوار کشید	آب کرد گفت اما نخورد و پنجاه
سید عبدالحسین	بناد تشنیلان اه شعله بار کشید	آشیرت کوی یل

دو جناح شاه سر بالا نمود | عرض سلیم و ادب یکجا نمود | اکای بلند اختر شه قدس | ملک دین اختر کرد و اساس

در بیان این که در روز عاشورا

در بیان این که در روز عاشورا

(روز عاشوراء)

این چه انصاف است مالک قیامت	که تو باشی نشسته من سهراب	اب خون گردد بکام مرکب	کز آزاره تر از آن لعل لب
بهر لشکر دل آن سهرابان	دست بر دگر برد براب روان	ان سماء المجد ان کان از	بود چنان ابر از دیک لب
اب شد از رگ و شمشیر خجلت زده	از غم شه همچو خون دل شده	قوم خود بدند از آب خسته	وقت آن شد تا که تر سازد رهن
بر لب خویشانند قوت را	اب خواهد از آن با قوت را	ان شنید گشت پیکافراه	مهرزد بر حقه مرغان شاه
قوت با قوت لبش خوناب شد	پیش با قوت لبش خون اب شد	مهرزد از آن غنچه دل خواه را	حقه با قوت شاهنشاه را
حقه مرغان لعلش چو صدف	پر شد از با قوت محلول الشرف	و بخت اند از آب خوناب را	خون جگر فرو از غم اب را

در بحار گوید ان الحُبَّ بن علی الاغور السلی و عمر بن الحجاج از بیست و کانا في اربعة الاف رجل علی الشریعة
 واقم الفرس علی الفرات حُبَّ بن علی بن جوشن رمنده براغور سلمی و عمر بن الحجاج که با چهار هزار کماندار خاصه
 نگهبان شریعه بودند حمله افکند و صفوف را بشکافت و طریقه شریعه را از دشمن بیرون ساخت و اسب و فرات
 زانند در حالیکه سخت تشنه بود و اسب منحصر نداشتگی از حد افزون داشت و چون فرس سرفراز بر د باب که
 بیاشام حضرت فرمود ان عَطَّشَان وَاَنَا عَطَّشَان وَاَللّٰهُ لَا ذِقَ الْمَاءِ حَتّٰی تَشْرَبَ تَوَشَّعُ مِنْ تَشْنَمِ سَوَكْدَ
 باخذای اب بیاشام تا تو اب بخوری کانه فرس کلام انحضرت را فهم کرد و سر بر افراشت یعنی در شرب اب بر تو بمورد
 بخویم پس حُبَّ بن علی فرمود اشرب فانا اشرب اب بخور که من اب اشام پس دست فرار برد و کفی اب برگرفت که ناگاه
 سوار از قوم فریاد زد یا ابا عبد الله سلک بشرب الماء وقد هنک حرمک تو اب بنوش و حال آنکه لشکر
 بسرا پرده تو میروند و هنک حرم تو میکنند چون حضرت بن حُبَّ بن علی اب زکف بر بخت و از شریعه بیرون افتاد
 و با تیغ سپاه کوفه را متفرق ساخت و بجانب سر پرده خویش آمد و بد خیمه سالست در ناسخ و مهبج مسطورا
 که چون کفی از آب برداشت حصین بن نمیر تیر به بجانب ان حضرت انداخت و آن تیر بر دهان مبارکش آمد و خون جاری
 شد و در دمعه اشاکه گوید حصین بن نمیر تیری بسوی حضرت انداخت فوقه فخذ ان تیر بر زان مبارکش
 خورد تیر را کشید از آن زخم خون بجوشید بدست مبارکش هوا افشاند و گفت یا رب اهلک المثنی من قوم و اقو
 رمی مغول شرب الماء خدا یا بسو تو شکایت میکنم از گرد هیکه خون مرا ریختند و از خوردن اب مرا منع نمودند
 مرتبه دیگر خواست اب بیاشامد عمر بن سعد فریاد زد و گویند به بیعت پزید اگر حصین اب بیاشامد همه شمارا
 خواهد کشت خوی بن پزید اصبحی فریاد زدای حصین خیمه را آتش زدند و تیر زدند هستی حضرت آید و بخت
 و برایشان حمله کرد و خود را بچینه رسانید مکشوف افتاد که کسی تیرش بر سر پرده عصمت رسانید و تیر را
 از راه مکر و غد این سخن گفته واقعه بیست و سی و رسیدن و ذایع امامت بحضرت بحار علی بن
 کیفیت بدانکه آنچه از اخبار و روایات مستفاد میشود کیفیت وصول و ذایع امامت با امام بر دو قسم است

❦ (روز عاشورا) ❦

❦ (۳۸۷) ❦

یکی و ذایع اسرار است که باید بدون واسطه از امام سابق با امام لاحق برسد و کسی دیگر در میان واسطه نتواند بود
 مثل اسم اعظم و بعضی از ذایع و اسرار مخصوص و دیگر آنکه در بعضی از موارد بحیثیت نقیبه و اخفای امامت بتوسط کسی
 دیگر میرسد چنانکه بتفصیل هر یک از ملاحظه اخبار احوال ائمه علیهم السلام که نقل آنها از وظیفه این وجهه خارج است
 معلوم میشود پس همچنین رسیدن ذایع امامت بحضرت زین العابدین علیه السلام بدو کیفیت بود بعضی از ذایع بدون
 واسطه از پدر بزرگوارش باور رسید و بعضی بتوسط سه نفر از نوان ظاهرات اهل بیت رسالت چنانکه شیخ منیر
 علامه المقول عند الخاصة والعامة ابو الحسن علی بن الحسین الموسوی که از اجله علمای امامیه است چنانکه در
 مقدمه بخار و خانه مسند رک و روضات الجنات و از کتاب ثبات الوصیه او نیز ظاهر است پس هیچ وجه
 اعتناء نیست بر دید صاحب مقامی فضل که در حق او گفته کلامه فی مروج الذهب ظاهر فی کونه غایباً و شریفاً
 متقیاً و هم اشتباه صاحب عیقات الانوار که در مجلد طبر او را در عداد علمای غایب شمرده و بعد از نقل خبر
 او از فوائد الوفیات و طبقات فقهائ شافعیه فرموده و قبل آنکه کان معزله العقیده بالجمله در کتاب ثبات
 الوصیه که از کتب فائده از علامه مجلسی علیه السلام است گوید شتم احضری الحسین علیه السلام علی ابن الحسین
 علیهما السلام فکان علیاً فارسی الیه بالاسم الاعظم و موارث الانبیاء علیهم السلام و عرفه ان قد دفع العلوم و
 الصفوف المصاحف السلاخ الی امر التمس رضی الله عنها و امرها ان تدفع جمیع ذلک الیه و در بخار الانوار
 از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود ان الحسین علیه السلام لما سار الی العراق استودع ام التمس رضی الله
 عنها الکتاب و الوصیه فلما رجع علی بن الحسین ففعلها الیه و در جلاء العیون فرموده که حضرت حسین
 امام زین العابدین علیه السلام طلب فرمود و اسرار امامت و خلافت را باو سپرد و او را خلیفه و جانشین خود گردانید
 و او را وصیتها نمود و چون حضرت از شهادت خود خبر داشت پیش از توجیه بسفر عراق کتابها و سایر اشیاء
 انبیاء و اوصیاء را با ام سلمه زوجه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله سپرد که چون حضرت زین العابدین
 علیه السلام از کربلا برگردد با او تسلیم نماید و چون حضرت بنیاد علیها بنا بود وصیت نامه را بفاطمه دختر خود سپرد
 که بآنحضرت برساند چنانچه در حدیث معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که چون هنگام شهادت
 حضرت حسین علیه السلام رسید دختر بزرگ خود فاطمه را طلبید و نامه پیچید و وصیت ظاهره باو داد و آنرا که
 حضرت بنیاد علیه السلام مرضیه مال داشت و مردم گمان نمیدادند که از آن مرضی صحت یابد پس بعد از صحت آن
 حضرت فاطمه وصیت نامه را با او تسلیم نمود و اکنون آن وصیت نامه نزد ما است و در مدینه الساکیه از کتاب
 از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود ان الحسین بن علی علیهما السلام لما حضره الذی حضره دعا ابنته
 الکبری فاطمه فدفع الیه کتاباً ملفوفاً و وصیه ظاهره و کان علی بن الحسین علیهما السلام مبطوناً معهم لایرون

این کتاب در کتابخانه
 مجلس شورای اسلامی
 تهران موجود است

این کتاب در کتابخانه
 مجلس شورای اسلامی
 تهران موجود است

﴿رُوزِ عَاشُورَاءِ﴾

﴿(۳۸۸)﴾

اَلَا اِنَّهُ لَمَّا بَدَفَتْ فَاطِمَةُ الْكَتَابَ اِلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ صَارَ ذَلِكَ الْكِتَابُ لَنَا قُلْتُ مَا فِي ذَلِكَ الْكِتَابِ
 جَعَلَنِي اللهُ فِدَاكَ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا يَحْتَاجُ اِلَيْهِ لَدَامٌ مِنْ خَلْقِ اللهِ اَدَمُ اِلَى اَنْ تَفْنِيَ الدِّينَ الْحَدِيثَ وَشَيْخَ
 صَدَقَ عَلَيْهِ الرَّحْمَةُ وَكَمَالَ الدِّينِ بِاسْنَادِ خُودِ زَاكِي بْنِ اِبْرَاهِيمَ رَوَيْتُ كَرْدَهُ كَقِفْتُ وَخَلْتُ عَلَى حِكْمَةِ بِنْتِ
 مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الرِّضَاءِ اخْتِ اِلَى الْحَسَنِ الْعُسْكِرِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْمَدِينَةِ فَكَلِمَتُهُمَا مِنْ وِزَاءِ حِجَابٍ سَلْتُهُمَا عَنْ دِينِهَا
 اَنْ قَالَ فَقُلْتُ لَهَا فَاِنْ اَلْمَوْلُودُ فَقَالَ مَتَوَرَّفُكُ فَالْمِنْ تَفْرِغِ الشَّعْبَةَ فَقَالَ اِلَى الْجَدِّ امْرِئِيهِمْ عَلَيْهِ
 فَقُلْتُ اَقْنَدُ اَقْنَدًا مِنْ وَصِيَّتِهِ اِلَى الْمَرَاةِ فَقَالَ اَقْنَدُ بِالْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ابْنِ عَلِيٍّ بْنِ اَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ
 عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ اَوْصَى اِلَى اخْتِهِ زَيْنَبَ بِنْتِ عَلِيٍّ بْنِ اَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الظَّاهِرِ وَكَانَ مَا يَخْرُجُ مِنْ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ مِنْ عِلْمِ
 بِنَسَبِ اِلَى زَيْنَبَ بِنْتِ عَلِيٍّ سَرَّ عَلِيٍّ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ قَالَ اَنْتُمْ قَوْمٌ اصْحَابُ خَبَارٍ اَمَّا رَوَيْتُمْ اَنْ النَّاسَ
 مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقْسِمُ مِيرَاثَهُ وَهُوَ فِي الْحَيَاةِ **وَأَقْعُرُ بَنِيَّ وَجَهَارُ مَرْدِ سِدَن تَبَرُّهُ شَعْبَةً**
 مَسْمُومٌ بِرَقَبِ مَبَارَكِ اَمَّا مَظْلُومٌ دَرِجَارِ الْاَنْوَارِ كَوَيْدُ نَوْفٍ بِسَرِّجِ سَاعَةٍ وَتَقْدُضُ عَنْ الْفَنَاءِ فَيَبْقَى
 هُوَ وَاقِفٌ اِذَا نَاهِ حَجَرٌ فَوْقَ فِي جَهَنَّمَ فَآخِذُ الثُّوبِ لِيَسْحَ الدَّمُ عَنْ وَجْهِهِ فَاَنَّهُ سَهْمٌ مَحْدٌ مَسْمُومٌ لَهُ ثَلَاثُ شُعَبٍ
 فَوْقَ فِي صَدْرِهِ وَفِي بَعْضِ الرِّوَايَاتِ عَلَى قَلْبِهِ كَيْسُ ضَعْفٍ بِاَنْ حَضَرَ سَيْلًا يَأْتِي اَنْدَكِي بِاِبْنِ سَادِ نَارًا رَاحَةً يَابِدُ نَاكَا
 سَنِي يِيَامِدُ بِرَجِيْنٍ مَبِيْنَشٍ ثَبَكْتُ خُونِ رَوَانٍ شَدَامَامِ مَظْلُومٌ رَامِنْ جَامِدِ بَرَدَاثٍ نَاخُونِ بِشَانِ يَاكُ كَنْدِ
 نَاكَاهِ تَبَرُّهُ زَهْرُ الْوُدِّ سَهْ شَعْبَةً يَفْكَنْدُ نَدَا اَنْ تَبَرُّهُ سَهْنَةُ مَبَارَكِ الْخَضِرِ وَبِرَوَايَةِ بِرَقَبِ شَرِّشِ بَنِيَّ شَرِّشِ
 وَقْتُ فَرَمُوْا لِيَمَّ اللهُ وَبِاللهِ وَعَلَى مِلَّةِ رَسُوْلِ اللهِ بِسَرِّ سَبْوِي اَسْمَانِ بَرَدَاثٍ وَكَقِفْتُ اَلْهُى اَنْتَ تَعْلَمُ اَنْهُمْ
 يَقْتُلُوْنَ رَجُلًا لَيْسَ عَلَى وَجْهِ الْاَرْضِ اِنْ نَبِيٍّ غَيْرُهُ خَدَاوَنَدَا تَوَمِيْدَا اِنْ كِه اِنْ نَاكَسَانِ مَيَكْشَنْدُ كِبَرَاكَ دَر رُوِي
 زَمِيْنِ بِسَرِّ سَبْوِي غَيْرُ زَاوَنِيْشِ ثُمَّ آخِذُ السَّهْمِ فَاَخْرَجَهُ مِنْ قَفَاةٍ فَاَنْبَعَثَ الدَّمُ كَالْمَبْرَابِ بِرِئِ الْخَضِرِ دَكْتُ
 فَرَا بَرْدَهُ اَنْ تَبَرُّهُ اِزِ اِزِ بِرِشْتِ بَكْشِيْدُ خُونِ مَا نَدَاوَدَا نَ جَارِشْتِ دَكْتُ مَبَارَكِ هَمِيْدَاثِ چُونِ بَرَا زِ خُونِ
 مَيَكْشْتِ بِسُو اَسْمَانِ مِي فَا نَدَا قَطْرَةُ بَا زِ نَمِيَكْشْتِ وَا زَا زِ وَ زَجْرُهُ شَفَقُ دَر اَسْمَانِ بِبَا كْشْتِ وَ دِيْگَرِ بَا رَدِ دَكْتُ
 اِزِ خُونِ مَمْلِيْ نَاخْتِ وَ سَرُورِ دُو لِحْمَةٍ مَبَارَكِ زَا خُونِ الْوُدِّ نَمُودُ وَ فَرَمُودُ هَلَكْدَا اَكُوْنُ حَتَّى الْفُجْدَى رَسُوْلُ اللهِ
 صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ اَنَا مَحْضُوبٌ بِكَ وَاقُوْلُ يَا رَسُوْلُ اللهِ قَتَلَنِي فُلَانٌ وَفُلَانٌ ﴿شَيْخُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ﴾

فاطمة بنت الحسين
 علي بن ابي طالب

شيخنا
 زكي الدين

<p>بمکن شد ز بهر استراحت</p>	<p>بمکن شد ز بهر استراحت</p>	<p>بمکن شد ز بهر استراحت</p>	<p>بمکن شد ز بهر استراحت</p>
<p>شکست اینده ایزد نما را</p>	<p>شکست اینده ایزد نما را</p>	<p>شکست اینده ایزد نما را</p>	<p>شکست اینده ایزد نما را</p>
<p>که خون از جگر برآید بناگاه</p>	<p>که خون از جگر برآید بناگاه</p>	<p>که خون از جگر برآید بناگاه</p>	<p>که خون از جگر برآید بناگاه</p>
<p>گرفت اندر دل شه جانا پر</p>	<p>گرفت اندر دل شه جانا پر</p>	<p>گرفت اندر دل شه جانا پر</p>	<p>گرفت اندر دل شه جانا پر</p>

(روز عاشق را)

(۳۸۹)

که از پشت پناه اهل ایمان و محقق کربلائی گوید

عبدان گردید زهر الودیپکان

ز صد پاره نهرتم زهر الودیپکان

ایستاد که بلبخانت از خطی اب

و ز بهر حیا نطایفه دیو پست

واقع شد بیست و پنجم از اسب فادان امام حسین و پناه بردن زینب خاتون باین سعید لعین علامه مجلسی علیه

الرحمة در مجاد الانوار فرموده فلما اثنى الحسن عليه بالجراح بقى كالقنفذ طغنه صالح بن وهب لم يزل على خاصرته

طغنه فسقط عن فرسه الى الارض على خدي الایمن چون از کثرت جراحت ضعف بر حسین علیه السلام ایستاد

پافت و چندان تیر بردن مبارکش رسید که گوئی بر او بر آورده بود ناگاه صالح بن وهب مزنی علیه السلام نیز بر

هنگاه مبارکش زد چنانکه از اسب برگشته بر روی است بر زمین افتاد و فرمود ینیم الله وبالله و علی صلیه

(رسول الله صلی الله علیه و آله سید حمید حلی علیه الرحمة گوید)

الله هذا ان النبي لخطه

عجبا لمن قد كان نوراً محمداً

بالعرش مسمى الصعید صریحاً

من ارباب طفلا محمداً

عند غدا المرفقات بعداً

منه رضى المضافات غلوفاً

فخرج املاك السماء بموته

اليوم من ايام الدنيا جميعاً

قادت الحرب الحسين جواً

اليوم جرت القتيعة بسفهاً

فغدا به رأس الحسين قطعاً

اليوم من ايام الدنيا جميعاً

سقط الحسين عن الجواد سريراً

اليوم من ايام الدنيا جميعاً

(محمود خان ملك الشعراء گوید)

چون شاه دین بخاند درآمد زینب زین

بیهادر و خویش بشکران بر زمین

بر کشتن و خنجر بر سر اندشت غیر تیغ

قصه بناف در دل انقور غریب

بر صبر و جمله گرد بیان قدس

بر خاست در صوامع فلاك افرین

خاک که غرقه گشت بچون گلوی او

بر دند بهر غالبه مو حور عین

بر گشت و شش طیر بر انجم کرد بود

دیو پدید شوم هم نکت و هم نکت

اول ز خون فرت مبارک و صوم گشت

پند که عرش بر زمین فساد

کز بهر آن ستوده امام حسین فساد

وانکه پیچود خدا بر حسین فساد

مرحوم سید جی ای واعظ کربلائی گوید

زان خلیل الله چو شد بگسختن

زین خلیل الله بیاید در مژدن

بر زمین چنان زین کرد جا

شد زمین عرش و علی العرش

ان خلیل افتاد اگر بر زمین تخت

ان خلیل افتاد اگر بر زمین تخت

ان خلیل افتاد اگر بر زمین تخت

عبدان گردید زهر الودیپکان

عبدان گردید زهر الودیپکان

(روز عاشورا)

(۳۹۰)

این روز عظیم است
و از جانب حق تعالی
بر ما نازل شده است

اشعار و اعطای
استیبابی

کریم پیران گلزار شد	لبک هر گل طعمه صد خار شد	همچو اکبر سر قدی لاله گون	دکارش خفته اند خاک خون
عنو و عبد الله جعفر بکطرف	قاسم ناشاد و اصغر بکطرف	هر زمانه آمد از خیمه ها	عند لباب از طفلان غمها
...	...	ان یک عبادان یک جنس	...
در بخارا انوار گوید و خرجت زینب من باب لفظ طاهیه تنادی و اخاه و اسبده و اهل بیت السماء			
اطبقت علی الارض لبنت الجبال تدکدک علی السهل در انوقت عقیده بنی هاشم زینب طاهره سلام الله			
علیها که نگران حربگاه بود چون افتادن برادر از اسب بدید از خیمه بیرون دوید و فریاد برداشت که و اخاه			
و اسبده کاش آسمانها خراب شود و در افتد بر زمین و کاش کوهها پاره پاره شود و پراگند گردد بر رویانها			
و نیز در بخار فرمود قال حمید و خرجت زینب بنت علی و قرطامها یجولان بین ازینها و هی تقول لیث السماء انطفئت			
علی الارض با عمر بن سعد ابقط ابو عبد الله و انت تنظر الیه رموع عمر تبیل علی خدیجه و لمحیه و هو یصر وجهه			
عنهما و الحبن علیها جالس و علیها جیه خرقه قد تحاماه الناس حید بن مسلم گفت زینب خوانتون از خیمه بیرون			
آمد در حالیکه گوشوارهایش از اضطراب حرکت میکرد و میگفت کاش آسمان بر زمین افتاد از نگاه بن سعد			
فما طبیخه فرمود ای عمر بن سعد تو ایستاده و میگری که ابو عبد الله را میکشند ان لعین چندان بگریست			
که اشک از پیش رخسار و فرورنجت و از آن مخد ره رو بگردانید و در آنحال حسین علیه نشسته بود و جبهه			
خری در برداشت و لشکر از قتل وی احتراس میکردند و در ارشاد فرموده فنادت و یحکم اما فیکم مسلم فلم یجها			
احد بشی زینب خوانتون چون سنگی عمر بدید و از آن لعین مأوس گردید لشکریان را خطاب فرمود و گفت			
وای بر شما آباد را این همه لشکر بکین مسلمان نیست احد او را جواب نگفت اما حسن است و ابابکر و اعطای کرد			
اه از اناعت زینب با شتاب	سو لشکر رفت با چشم پر آب	بر بلند مشرف آمد با فغان	تا پای باد برادر بک نشان
دکدامین نقطه السلطان دین	او فدا بر زمین از صد دین	دید گرداب بلا ای ان سپاه	گشته جبار در حوض قتلگاه
خو مجر عزت و سلطان دین	باتن مجروح غلطان بر زمین	تومید تراز هو از هر طرف	نیز و شمشیر بگرفته بکف
خواهر آمد سووی با صد فنا	لطمه بر صورت زنان شهنشاه	کی جماعت یک مسلمان در شما	بیت تاریخی کند بر حال ما
جمله دعوی مسلمانان کنید	نیز و شمشیر بر قران زیند	این بذر پناهت پیغمبر است	کوشور عرش حی زاور است
این حسین این نور چشم مرتضی	خون او را در یختن خود خدای	از فغان زینب نقوم مشرف	اند که از قتل گشتند دور
پس روان گردید سو قتلگاه	تا نما بدات قران مهر ماه	دید جسم انور و آرام جان	خانه زینور را بد نشان
چونکه پیشش بدید از هوش شد	طوی گلزار خو خرموش شد	اند که بگذاشت ابد در سخن	کارا دجان فدا بیت جانین
گوین احوال زخم خویش را	مره بکشار دل پر ریش را	شاه از رخ خاک خون پایال کرد	این سخن گفت ریش الحاک کرد

﴿رُوزِ عَاشُورَاءِ﴾

﴿(۳۹۱)﴾

گفت بشکنی دلم عصمت مآب سوا اطفالم روان شو باشاب من کون رخا که خوافاده تیر بیغ و نهره را افاده ام
 زور و کامد مرا وقت شمر ایدا کون شمر از حق بچبر خجور بیدار در دست از خفا میرد رأس حسنت از قفا
 و حضرت حجة عجل الله له الفرج روز بارت ناهیه مقدسه میفرماید قد عجبك من صبرك ملائكة السماء
 فاحذقوا بك من كل الجهاد و اتحنوك بالجراح و حالوا بينك وبين الزواج و لم يبق لك ناصر و انت
 محتسب صابر نذبت عن نونك و اولادك حتى تكسوك عن جوادك فهو بئس الى الارض جرجا
 نطوك الخبول يحولونها و نعلوك الطغاة يوارثها قد رشح ليلوث جبينك و اختلف با
 لا نقباض ثمالك و يمينك تدبر طرنا خفيا الى رحلك و بينك الزبارة واقعة بين و شمر
 گریستن ملائكة آسمان در وقت افادان سید مظلومان شیخ طریحی علیه الرحمه در منتخب گوید حکایه بعض
 الاخبار ان الحسین علیہ السلام لما سقط عن سرجه يوم اطف عقیل بدمه را مقابله بفرقه استغیث فلا یغاث و
 بتجبر في الجار بكت ملائكة السماء و قالوا الهنا و سيدنا بفعل هذا كله باين بنت نبیک و انت بالمصا
 نظر و تری و انت شدید العقاب در بعضی از اخبار نقل شده که چون حضرت حسین علیہ السلام از اسب بر زمین
 افتاد و هر چند استغاثه میکرد که بدارش نرسید و هر چند طلب نصرت و یاری می نمود کسی جوابش نمیداد
 ملائكة آسمان بگریه درآمدند و عرض کردند ای پروردگار ما این همه ظلم و ستم بفرزند دختربخیرت میکنی
 و تو مبینی و میدانی از چیست که ایشان را مهلت دهی حال آنکه تو در کتب ستمکاران و انتقام تو شدیدا
 و سید بن طاووس علیه الرحمه در مآهون گوید و ضجت ملائكة الى الله بالبكاء و قالت بارت هذا الحسین
 صفتك و ابن بنت نبیک الخ و بروایتی قریب باین ندر رسید انکس و انتقام عجل میکند که از فوت ان بترسد اما
 کی که همیشه در دست اوست و هیچگاه عاجز نیست از جامه بد نمیرود و بروایتی منتخب ندر رسید انکس
 بمن العرش نظر کنید بجانب راست عرش چون ملائكة نظر نمودند شخصی را دیدند ایستاده مشغول نماز است گاهی
 در رکوع و گاهی در سجود است و او وجود مقدس ولی عقیس حضرت مهتاب و ام عجل الله له الفرج بود پس ندر رسید
 سائقم لهذا لهذا از در باشد که انتقام بکشم از قاتلین او و بوجود این شخص با ملائكة الخ ثلث بشاریه
 بن زکریا سبعین الفامین بنی اسرائیل و سافیل بشار حسین بن فاطمه علیهما سبعین الفاد سبعین الفامین بنی
 امیه علی بد الفام المهد و لهم في الآخرة عذاب عظیم ای ملائكة بجهت خون محبت بن زکریا هفتاد هزار نفر
 از بنی اسرائیل را هلاک نمودم و زود باشد که برای خون حسین فرزند فاطمه علیهما هفتاد هزار نفر
 هزار کسرا از بنی امیه بدست قائم مهتاب بقتل رسانم و در آخرت ایشانرا عذاب عظیم خواهد بود
 واقعه بیست و هفتمی با هیه عظمی مصیبت که شهادت حضرت سید الشهداء و در واک

بیت نبیک و انت بالمصا
 نظر و تری و انت شدید العقاب

بیت نبیک و ابن بنت نبیک الخ
 و بروایتی قریب باین ندر رسید

الْعَالَمِينَ لَا الْفِدَا سَيَدُ بْنُ طَاوُسٍ طَابَ ثَوَاهُ دُرُوهُوفٌ فَرَمُودَةٌ كَهَلَالِ بْنِ نَافِعٍ كَفَتْ مِنْ بَأْسِ أَصْحَابِ بْنِ سَعْدٍ
 الْإِسَادَةِ بُوْدِمُ كَهَلَالِ بْنِ طَاوُسٍ طَابَ ثَوَاهُ الْإِمَامِ هَذَا شَرُّ قَتْلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِشَارِثِ بَارِثٍ وَتَوَارِثِ
 شَرِّهِ بْنِ زَاكُوتٍ مِنْ زُرَّيْكَ أَمَامٍ دِيدِمُ كَهَلَالِ بْنِ طَاوُسٍ طَابَ ثَوَاهُ الْإِمَامِ هَذَا شَرُّ قَتْلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِشَارِثِ بَارِثٍ وَتَوَارِثِ
 مَارِثِ قَطَّافٍ مُصْطَفَا بَدْرٍ أَحْسَنُ مِنْهُ وَلَا أَنْوَرُ وَجْهًا وَلَقَدْ شَخَّلَنِي نُورُ وَجْهِهِ وَجِبَالُ هَيْئَتِهِ عَنْ
 الْفِكْرَةِ فِي قَتْلِهِ بِنَدَا قَسَمُ كَهَلَالِ بْنِ طَاوُسٍ طَابَ ثَوَاهُ الْإِمَامِ هَذَا شَرُّ قَتْلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِشَارِثِ بَارِثٍ وَتَوَارِثِ
 هَيْئَتِهِ مِنْ مَرَابِزِ زَاكُوتٍ مِنْ زُرَّيْكَ أَمَامٍ دِيدِمُ كَهَلَالِ بْنِ طَاوُسٍ طَابَ ثَوَاهُ الْإِمَامِ هَذَا شَرُّ قَتْلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِشَارِثِ بَارِثٍ وَتَوَارِثِ
 جَرَّةِ ابْنِ مَيْمُونٍ وَأَنْ سَنَكُ لَا مَضَابِقَهُ دَاسْتِدُ مِنْ شَيْدِمُ كَهَلَالِ بْنِ طَاوُسٍ طَابَ ثَوَاهُ الْإِمَامِ هَذَا شَرُّ قَتْلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِشَارِثِ بَارِثٍ وَتَوَارِثِ
 الْحَامِيَةِ فَتَشْرِبُ مِنْ جَمِيعِهَا بِنَدَا قَسَمُ كَهَلَالِ بْنِ طَاوُسٍ طَابَ ثَوَاهُ الْإِمَامِ هَذَا شَرُّ قَتْلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِشَارِثِ بَارِثٍ وَتَوَارِثِ
 بَارِثِ أَنْ لَا أَرِدَ الْحَامِيَةَ وَلَا أَشْرِبُ مِنْ جَمِيعِهَا بَارِثِ أَرِدَ عَلَى جَدِّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَاسْكُنْ مَعَهُ
 فِي دَارِهِ فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكَ مَقْدَرٍ وَأَشْرِبُ مِنْ مَاءِ غَيْرِ اسْنٍ وَأَشْكُو إِلَيْهِ أَرْتَكِبُ مِنْهُ وَفَعَلْتُ بِهِ
 وَأَيُّ بَرٍّ قَوْمٍ وَأَرِدُ جَمِيعَ نِيَّاسِهِمْ وَأَزْجِيهِمْ نَحْوَاهُمْ فَوْشِدُ بَلَكَةٍ مِنْ بَرِّ جَدِّ بَرِّ كَوَارِمُ رَسُولُ اللَّهِ وَأَرِدُ خَوَامِ شِدِّ وَبَارِثِ
 الْإِمَامِ هَذَا شَرُّ قَتْلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِشَارِثِ بَارِثٍ وَتَوَارِثِ
 وَلَذَلِكَ أَنْ تَغْيِرَ بِنَدَا قَسَمُ كَهَلَالِ بْنِ طَاوُسٍ طَابَ ثَوَاهُ الْإِمَامِ هَذَا شَرُّ قَتْلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِشَارِثِ بَارِثٍ وَتَوَارِثِ
 قَالَ فَعَضِبُوا بِاجْمَعِهِمْ حَتَّى كَانَ اللَّهُ لَمْ يَجْعَلْ فِي قَلْبِهِ حَذَنَمَهُ مِنَ الرَّحْمَةِ شَيْئًا فَاجْتَرَأَ رَأْسَهُ أَنْ يَكْلَهُمْ فَجَعَلَ
 مِنْ قَلْبِهِ رَحْمَةً هَلَالِ بْنِ طَاوُسٍ طَابَ ثَوَاهُ الْإِمَامِ هَذَا شَرُّ قَتْلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِشَارِثِ بَارِثٍ وَتَوَارِثِ
 بِرَبِّهِ كَهَلَالِ بْنِ طَاوُسٍ طَابَ ثَوَاهُ الْإِمَامِ هَذَا شَرُّ قَتْلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِشَارِثِ بَارِثٍ وَتَوَارِثِ
 أَرِيدُ أَنْ جَدَّ كَرْدَنْدِ دُرُ خَالِئِكَ أَنْ بَرِّ كَوَارِمُ بَارِثِ أَرِيدُ أَنْ جَدَّ كَرْدَنْدِ دُرُ خَالِئِكَ أَنْ بَرِّ كَوَارِمُ بَارِثِ
 نَجَبِ نَوْدِمُ وَكَفْتُمُ بِنَدَا قَسَمُ كَهَلَالِ بْنِ طَاوُسٍ طَابَ ثَوَاهُ الْإِمَامِ هَذَا شَرُّ قَتْلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِشَارِثِ بَارِثٍ وَتَوَارِثِ
 دِيرُ دُرُ شَهَادَتِ الْإِمَامِ هَذَا شَرُّ قَتْلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِشَارِثِ بَارِثٍ وَتَوَارِثِ
 أَكْفَانُ نَوْدِمُ حَضَرَتْ حَجَّتُ عَجَلُ اللَّهِ فَرَجَبُهُ دُرُ بَارِثِ مَقْدَسُهُ نَاجِيَهُ عَرْضُ مَيْكَنْدِ وَأَسْرَعُ فَرَسُكَ شَارِدًا
 إِلَيْهِ خِيَامِيكَ قَاصِدًا الْحَجَّ بَارِثِ أَرِيدُ أَنْ جَدَّ كَرْدَنْدِ دُرُ خَالِئِكَ أَنْ بَرِّ كَوَارِمُ بَارِثِ
 بَرِّ دُرُ مِنْ الْخُدُودِ نَاشِرَاتِ الشُّعُورِ عَلَى الْخُدُودِ لَاطَاتِ الْوُجُوهِ سَافِرَاتِ الْعَوَالِمِ رَاغِبَاتِ وَبَعْدَ
 الْبَرِّ مِنْ لَدُنْ وَالِي مَصْرَعِكَ مُبَادِرَاتِ وَالْإِمَامِ هَذَا شَرُّ قَتْلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِشَارِثِ بَارِثٍ وَتَوَارِثِ

روایت شده است
من
نافع

فصل در بیان
و شهادت
و شهادت

(بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ)
 يَا زَلَّةَ الْأَمْسَارِ مِنْ بَعْدِهِ يَا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَا بَيْتِي يَا بَيْتِي يَا بَيْتِي يَا بَيْتِي يَا بَيْتِي يَا بَيْتِي يَا بَيْتِي
 شَهِيدًا فَيُذَكِّرُ الْغَايَةَ مَقْصُودًا

❦ (روز عاشوراء) ❦

❦ (۳۹۲) ❦

فَمَا الْعَبْسُ بَعْدَ السَّبْطِ الْأَمْقَطِ عَلَى وَادِئِ بَيْتِكَ بَنِي أَوْدَ	وَمَا الدَّهْرُ حَتَّى الْعَبْدُ الْأَمَانَةُ	وَهَلْ تَرَكَ الْعَاشُورَ لِلنَّاسِ عَمِيدَ
أَمْثَلُ حُسَيْنٍ بِرِكَابِ الثَّمَرِ صَدُوقِ	أَمْثَلُ حُسَيْنٍ بِقِطْعِ الثَّمَرِ رَأْسُهُ	وَيَرْفَعُهُ مِنْ فَوْقِ أَسْمَارِ مَلُودِ

افا میرزا یوسف افای مجتهد تبریزی طاب ثراه گوید

وَأَقْبَلَ الثَّمَرُ وَاهْتَدَى فِي يَدِهِ	بَسْطُوا عَلَيْهِ بَضْعَ السَّبْطِ الْكَلِمِ	وَأَقْبَلَ أَخِيهِ الْحَوْلَاءُ نَارِيَةً
نَارَتْ يَا شَمْرُ هَذَا لَيْسَ حُجْدُ	فَلَا بِنِ فَاطِمَةَ الْجَعِيلِ فَاغْتَمِ	وَقَدْ تَغَيَّرَ وَهْوَ الْكُونُ الْكَفْ
		شَمْسُ النَّهَارِ وَهَبَ الْمَرْجُ بِالْظِلِّ

إِذَا بِرَأْسِ حُسَيْنٍ بِالْفَنَاءِ عَالِمِ	شَيْخٍ عَلَى سِرِّ شَيْخِ الْعِرَاقِينَ عَلَيْهِ الرَّحْمَةُ كَوِيدِ	كَأَنَّ شَمْسَ الْقِيَمَةِ شَيْكُكَ عَالِمِ
--	--	---

شَوْمِ بَدَنِ شَدَائِخِ تَوَاتُوجِ	كَمْ جَوَابِ كَرْدِ رَاخَالِ بَرَادِ	چو بد انشاء افتاد بر خا
بِشَمِيرِ شَقَاوَتِ شَمْرِ كَمُورِ	بَرِيدِ زَمْدِ يَسْمُ اللَّهُ اللَّهُ	چو زینب یافت تاج نزه زانو
		بِجِشْمِ سِرِّ خَدَا دِيدَنْدِ بَكْرِ

جَهَائِدِ سِرِّ بَرِ بَانَدِ رُؤُ	وَأَقْعُرُ بِلَيْتِ هَشْتِ	گمان کرد کامد روز موعود
-----------------------------------	----------------------------	-------------------------

اضطراب روح الامین در مصیبت امام مکیں در بخارا الانوار از کامل الزیارة از حضرت صادق علیه روایت کرده است که چون امام مظلوم را شهید کردند در میان لشکر شخصی ظاهر شد و خائنه فریاد میکرد و اضطراب می نمود مردم او را منع نمودند در جواب گفت و کیف لا اصبر و رسول الله

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ آله قَامَ يَنْظُرُ إِلَى الْأَرْضِ مَرَّةً وَيَنْظُرُ إِلَى حَرْبِكُمْ مَرَّةً أَنَا خَافُ أَنْ يَدْعُوَ اللَّهُ عَلَى أَهْلِ الْأَرْضِ فَاهْلَكَ فِيهِمْ چگونه فریاد و ناله نکنم و حال آنکه رسول خدا ایستاده است گاهی نظر میکند بوزمین و گاهی نظر میکند بر خال شام و بر ذات جلاء العیون و بعضی از نسخ دیگر گفت رسول خدا ایستاده است بکد فعه نظر میکند بواسمان و بکد فعه نظر میکند بوزمین و گاهی نظر میکند بر احوال شام و من میترسم که آنحضرت نفرین کند بر اهل زمین و همه اهل زمین هلاک شوند من نیز در میان ایشان هلاک شوم

پس بعضی به بعضی گفتند این مرد دیوانه است و جمعی از لشکریان از دیدن او منته شدند و گفتند بخدا سوگند آنچه ما با خود کردیم هیچ کس نمیکرد سید جوانان اهل بهشت را کشیم از برای خشنودی این زبا پس همانجا با یکدیگر بیعت کردند که بر این زیاده خروج کنند پس خروج کردند بر این زیاده و وارد شد بر این

آنچه وارد شد قال قلت جعلت فداك من هذا الصارخ قال أما زاه إلا جبرئیل راوی عرض کرد فدا شو که بود آن فریاد کننده فرمود و جبرئیل بود اما لواذن له فیهم لصاح فیهم صحته یخطف منها ارواحهم من ابدانهم الى النار ولكن امهل لهم لیزادوا انما ولهم عذابا لیم اگر حقتعالی اذن میداد جبرئیل را هر آن صحه میزد بر ایشان که ارواح ایشان پرواز می نمود بسوی جهنم و لکن حقتعالی مهلت داد ایشان را که گاه ایشان زیاده شود و عذاب در دناک ایشان در آخرت باشد فقیر گوید چون خبر طولانی بود موضع حاجت را

اضطراب
اضطراب
اضطراب

اضطراب
اضطراب
اضطراب

(روز عاشوراء)

(۳۹۴)

از آن اخذ نمودیم و بقیه آن در جای خود زکریا خواهد شد انتم و در مطاها الا ثوار از احمد بن اعثم کوفی که از عامه است و از مقدمه من و ورخین است نقل نموده که بعد از شهادت امام همام غباری سرخ در هوا پدید آمد و زمین ناریل شد چنانکه مردمان بکد بکد و بگریه و گریه رسیدند و گمان بردند که مقدمه عذاب الهی است و آغاز قیامت کبری است همه بیسم برآمدند و متحیر شدند - (شعر) -

بلرزه آمد جنبش بنای عرش اله	ز خاک فوخته جن و پری رسید بماه	خورش و غلغله و طارم سپهر افتاد
کلاه نور و شرافت ز فرق مهر افتاد	فرشتگان فلک سر بسپار و شرف داشتند	ز شرع امت خود اینها بخوش شدند
بلوح چونکه نظر کرد کاتب تقدیر	قلم نهاد ز دست و فکند سر در زدن	ز جای جنت سرفیل دست بر بصر
که گر کون که محشر بود نباشد و	نداشت حکم بوی پاشیدن زمان و	و گرنه بیم فنا بود در میان و همین
غبار سرخ عیان شد بر صحنه عالم	فرو نشست بر خنار عالم زدم	بلی خراب شود چونکه عالم اکبر
سزد که بس خلل آید بعالم اصغر	فرو شکست چه آید خدای نما	سزد فرو شکند گریستون ارض و سما
بنور زین عباد را بر آید و ال	گستره بود و فضل از غل	چون بعد از مدتی تر که زمین انجلا

تکیه و غبار
از این نه جای

یافت یکی از سپاهیان کوفه و شام فریاد برآورد و امتحان گفتند تو را چه میشود گفت حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله که چنان انگشت بدندان گرفته گاهی با آسمان نظری افکند و زمانه زمین نظاره میکند و اگر اکنون نفرین کند یکی از ما بجای نخواهیم ماند **واقعه بیست و نهم** فرود رفتن مرکب نیک صفات در میان

اب فرات بدانکه از باب سیر و تواریخ کیفیت احوال مرکب خیر سید الشهدا علیه السلام را که در آن سنه مشهور است بدو و الجناح بدین هیچ مرقوم داشته اند که چون امام علیه السلام بمبارج در جات شهادت ارتقا یافت مرکب انحضرت در میان میدان گریان و نالان و شبهه زنان مانند فاقه زردگان بر در و جبهه مطهر آن بزرگوار میگردد و اشک مانند باران از دیده مبارک و چنان ناله و فریاد میکشید که زمین و آسمان را بجوش و خروش آورده بود چون ابن سعد ناپاک آن جوان زوشان را بدین حال مشاهده کرد فریاد زد یا

جانب و الجناح
از امامت پناه

و بکم دونکم فرس الحسین علیه السلام خذوه و اتوفی به و کان من جبار خیل رسول الله صلی الله علیه و آله و آله بر شما بگریه مرکب حسین علیه السلام را بنزد من آورید و از اسبهای نیک رسول خدا برد پس سواران لشکر اسبها را بسوار کردند و دست بگرفتند آن ستمد ستمین برافراختند فلما احسن الجواد بهم جعل یمنع عن نفسه و یکدم بفسه و پر مخ بید به و رجلیه فقیب علی الفارس فخطبه عن فرسه و بد و سه حقه قتل اربعین را جلای و عشرین من رؤس الخیل و لم یقدر و اعلمه انجوان و زوشان چون لشکریان را در اطراف خود دید در پیان اشقیات هاده ایشان را از خود دور می نمود و بالکد و دندان انکار از این جانب بفران میفرستاد و بعضی را

کدام
بالفخ گزیدن تن
بالفخ لکد زدن
جوان کذا

(روز عاشورا)

(۳۹۵)

در روز عاشورا
در روز عاشورا

مجرع کرده برخاک می افکند و بر محبت بر سواران و ایشانرا از پشت اسب میکشد و لگد کوب مینمونه
آنکه چهل نفر پیاده و بیست نفر از رؤسای شیعیان سواران را بقتل رسانید و این بنا بر روایت صاحب
رمعه الشاکبه و صاحب ربيعة التجاهه است و بر روایت بن شهر آشوب و صاحب عوالم و ناسخ التواریخ و مدینه
الغاجز و بسیار از کتب دیگر انجوان انسان فطرت چهل نفر از آن سپاه و سپاه را در باره هلاکت
انداخت و در حجر المصائب گوید اسب آنحضرت مانند شهر غضبناک بر آن گروه مرد و در ناپاک عمل نمود بعضی را با
لگد چنان مینزد که را کوبیده و بخر شده بقعر سقر مقرر محبت و بعضی را بدندان میگرفت و چنان میفشرد که روح
پلیدش نابد و زخ میزد و بعضی را از اسب بر زمین انداخته و در زیر سم به پامال کردنش میپرداخت و باتش
دو زخ میبنداخت و بر وایتی غیر از حجر و چوب چهل تن از آن کافران را داخل آتش سوزان گردانید و بر روایت دیگر
پانصد نفر را بر آه سقر فرستاد و چون ابن سعد پلید دید لشکر نمیتوانستند او را بگیرند فریاد بر آورد و ملک بن ابی
عنه و دعوه لنظر ما یصنع و آه بر شاد و در شویب از او و او را بحال خود گذاردند و بیهوش میگردیدند و بیهوشی را کافران
از آن جوان دور شدند فلما تفرق الناس من حوله و امن من الطلب جعل یخطف الفللی و یطلب الحسین
حتى وصل اليه پس چون مردم از اطراف او متفرق شدند و از ایشان ایمن گشت در میان شهیدان رفته شروع کرد
بجس و طلب کردن جسد مطهر امام علیه السلام پس خبر شهید میرسید چون میدید صاحبش نیست میگفت شت و بر
سر شهید دیگر میرفت تا رسید بجسد مقدس امام علیه السلام و جعل یتم را تحفه و یقبله بغضه و یمرغ ناصبته بدو و هو
مع ذلك یسهل صهلا غایبا و یکی بکاء الشکلی حتی اعجب کل من حضر بر او بدن مطهر امام را میبوسید و
میوسید و پیشانی خود را بخون آنحضرت اغشته مینمود و بصدای بلند شهادت میکشید و مانند زنان فریاد
میده میگریست بطوریکه حاضران همه تعجب نمودند و در حجر المصائب گوید چون انجوان انسان فطرت
به بیکر خال خال انمظلم رسید به اختیار خود را بر زمین زد و ناله جان کداز از دل برکشید فقبت
تجول و تصهل و تخوض فی العسکر مینماید و شمالا و جنوبا ینتخب لادی و یلطم خدتها و یغفر لآلها
و تعض لسانها با سنانها و مداسعها تجری علی خدتها و تدور علی جسد الامام من راسه الی رجله فلما
رآها الحسن علیه السلام بکی اشار الیها بطرفه الضعیف فانت و برکت الی جانبه فمد یدیه الیها یمسح علی وجهها
و عرفها و تنفض عنها التراب و فی رواية الاول وضع ناصبته فی رمل الحسن علیه السلام ثم اقبل رکض نحو
خیمه النساء و هو یحجم و یسهل و یقول فی صهیله الظلمة الظلمة من امه قلت ابن بنت نبیها پس
انجوان پیشانی خود را بخون امام میزد و رنگین نمود و بجانب خیمه روان گردید و در حالیکه با و از بلند شهادت
میکشید و حرمه مینمود و در حرمه خود میگفت را و از ظلم و ستم امتی که فرزند و خیر پیغمبر خود را کشتند

(در مخزن)

نقش امام علیه السلام
از اسب

(روز عاشورا)

(۳۹۴)

و در مخزن البكاء در ترجمه الظلمه گوید یعنی طلب بینا بهم جای ظلم امتی را که کشند فرزندان و خرد پیغمبر
 خود را و بروایت دیگر میگفت الظلمه الظلمه من امه قتل ابن بنت نبیهم و هم یقرؤن القرآن الذی
 جاء به الیهم بالجمله در آن هنگام نسوان طاهرات و بنات فاطمات در خیمام حرم بالیهای تشنه و
 داغ دار سرها برانوفهای غم نهاد و بگریه و غزاشغال داشتند که ناگاه زینب خواتون صدای اسب را
 شنید فرمود هذا فرس اخي الحسین قد قبل ابنك اسب برادرم حسین آمد و بروایت دیگر بسکینه
 فرمود قد جاء ابوك بالماء فاستقبله ولعله معه شيء من الماء اینک پدرت آمد بر خیر استقبال
 کن شاید برای تو آب آورده باشد فخر جت سکینه فرجانه بذاکر ابها و الماء فرائ الجواد غاربا و الترحیل خالبا
 من را که به و هو صهل و بنی صاحب سکینه خاتون فرخناك شد بامید پدر و بامید اب زخمه بیرون آمد و در
 حالیکه زینب خالبت و را کبش نیست و آن جوان صیحه میزند و خبر مرگ صاحبش را میدهد فنهک
 خوارها و نادت قتل والله ای الحسین پس آن مکرمه معجز از سر کشید و فریاد برآورد بخدا قسم کشته شد
 پدرم حسین علیه و بروایت دیگر فریاد نمود واقبله و الابناء و احسنه و اغربناه و ابعد سفراه و اطول
 کربناه پس شروع نمود بگریه و این اشعار را شاد نمود ما ان الفخار و مات الجود و الکرم و اغبرت
 الارض و الافاق و الحرم ما ان الحسین فوالله لمصرعه و صار یعلو ضیاء الامة الظلم
 باموت اهل من قدی باموت اهل من عوض الله ربی من الفجار ینتقم چون اهل حرم صدای سکینه
 را شنیدند همه زخمه ها بیرون دریدند پس چون نظران بیکسان بر مرکب بی صاحب سید مظلومان
 افتاد طمانچه بر روی زدند و کربانهای خود را دریدند و فریاد برآوردند و اجداه و اعلاه و احسنا
 و احسنه و اغربناه و اکربناه و اصبعناه البوم ما ان محمد المصطفی صلی الله علیه و اله البوم ما ان علی
 شیخ را شد این المرتضی البوم ما ان فاطمة الزهراء سلیمان جری گوید

اشعنان
 زینب
 کینه

پس بد اسب پدر
 آمد

واقبل مهر السبط یصرخ ناعیا و الخیمة النسوان یبک معولا فلما راین المهر قد جاء خالبا خرجن من الفسطاط یسکین مخفلا
 و شققن منهن الجوبج جرة و برن من بعد الخدر الی الملا و صحن الا و اسبده برتة تکاد لها الاطوار ان تنزلوا
 در حجر المصاب گوید که امشب طهارت چنان ناله و فریاد نمودند که زمین و زمان را بجوش و خروش درآورد
 و اهل ملکوت و ناس و جبروت اله در آمدند و نیز در ان کتاب از مقتل ابی مخنف از حضرت ام کلثوم رواه که
 که فرمود انی کنت فی الخیمة از سمعت صهل الفرس فخرجت فرات الفرس غاربا و السرح خالبا من را که فخرت
 و صرخت النساء مع فمعت لها سمع صوت و لا اری شخصیة و هو یقول والله ما جئکم حتی یضربه
 بالاطف منقر الخدین و را و حوله فنیته ندی بخود هم مثل المصابیح یفثون الذبی نوراً

زهد
 ناله و فغانی
 بیت آهنگ

*(رُوزِ عَاشُوراءِ) *

*(۳۹۷) *

وَقَدْ رَكِبْتُ رَكَابِي كِي ضَادِفِهِ * مِنْ قَبْلِ أَنْ يَلْتَمِسَ وَسْطَ الْجَنَّةِ الْحُورَا * دَنَى إِلَى أَجْلِ وَاللَّهِ مُقَدَّرُ
 وَكَانَ أَمْرُ قِصَاصِهِ بِاللَّهِ مُقَدَّرًا * كَانَ الْحُسَيْنُ سِرَاجًا بِضَاءِ بِيهِ * وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنِّي لَمُؤَلِّفُ رُوزَا
 فَعَلْتُ لَهُ بِحَقِّ مَعْبُودِكَ مِنْ أَنْتَ فَقَالَ أَنَا مَلِكٌ مِنْ مَلُوكِ الْجَنَّةِ جِئْتُ أَنَا وَقَوْمِي أَنْصُرَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ تَوَجَّدْنَا
 قَدْ قُتِلَ شَيْءٌ قَالَ وَأَسْفَا عَلَيكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ وَحَضَرْتُ ضَاحِبًا لِأَمْرِ عَلَيْهِ وَعَجَّلَ اللَّهُ لَهُ الْفَرَجَ
 دُرُزِ بَارِثِ نَاحِيَةٍ مُقَدَّسَةٍ مِيفَرِيَابِدِ * وَاسْتَرْجَعَ فَرَسُكَ شَارِدًا إِلَى الْخِيَامِ كَيْتَ قَاصِدًا إِلَى الْاِخْرَامِ مَرَّةً وَاقِعَةً الْخِيَامِ
 وَالْعَشِيرِ * مُؤَلَّفٌ كَوَيْدٌ فَفَرَاتُ شَرِيفَةٍ زِيَارَتِ نَاحِيَةٍ تَصْرِیحُ اسْتِ بَابِنِكَ نَوَانِ ظَاهِرَاتِ وَبِنَاتِ فَاطِمَاتِ
 دَرِ مَوْقِعِ شَهَادَتِ ائِمَّامِ عَلَيْهِ دَرِ قُلُوكَ خَافِرِ شَدْنَدِ وَازِ مَسْطُورَاتِ بَعْضِي اَزْ كِتَابِ مَقَاتِلِ مُسْتَفَادِ مِشُودِ كِه
 دَرِ حَقِّ شَهَادَتِ غَيْرِ اَزْ عِلْمِ اَبْنَابِ زَيْنَبِ خَاتُونِ دِ بَگَرِ اَزْ اَهْلِيَّتِ خَاضِرِ نُبُودِ وَبَعْضِي اَزْ مُتَبَتِّعِيْنَ كُفَّةِ اَنْدِ
 كِه ذُو الْجَنَاحِ دُرُودِ دَفْعَةٍ بِجَانِبِ خِيَامِ اَمَدِ دُرُودِ دَفْعَةٍ اَوَّلِ هُمُ نَوَانِ صِجِّهِ زَنَانِ وَنَالِ كَانِ بِجَانِبِ مَصْرَعِ اَمَدِ
 وَائِمَّامِ عَلَيْهِ اَشَارَةُ فَرَمُودِ بَا اِشَانِ كِه بَرِگَرِ نَدِ بَسُوِي خِيَامِ پَسِ بَرِگَشْتِ اِيْنِ قَبْلِ اَزْ اِئِمَّامِ اَمْرِ شَهَادَتِ بُودِ وَچُونِ
 اَمْرِ شَهَادَتِ بَا اِئِمَّامِ رَسِيدِ اَزْ اَنَارِ اَنْفِلَابِ وَاضْطِرَابِ دَرِ عَالَمِ ظَاهِرِ كُشْتِ بَارِ دِ بَگَرِ ذُو الْجَنَاحِ بِجَانِبِ خِيَامِ اَمَدِ
 دَرِ اِيْنِ مَرْتَبَةِ بَغِيْرِ اَزْ زَيْنَبِ صَدِيقَةِ دِ بَگَرِ اَزْ زَنَانِ خَاضِرِ نُبُودِ وَبَعْضِي كَوَيْدِ اَنْ مَحْدُودِ بَا خَوَاهِرِ اَمْرِ كَلْتُورِ
 اَمَدِ وَدَرِ مَجَرِّ الْمَصَاطِبِ اَزْ كِتَابِ مَخْرَجِ مَخْرُوجِ نَفْلِ كَرْدِ كِه ذُو الْجَنَاحِ بِجَمْعِ كَاهِ مِهْرِ دِ بَرِ مِیْگَشْتِ نَاسِدِ دَفْعَةِ الْعِلْمِ
 عِنْدَ اللَّهِ وَدَرِ نَاسِخِ التَّوَارِيخِ كَوَيْدِ وَمَكْشُوفِ بَادِ كِه اَسْبَ سَيِّدِ الشَّهَادَةِ اَزْ اَكِه دَرِ كِتَابِ مُعْتَبَرِ بِنَامِ نَوِشْتِه اَنْدِ
 اَفْرُونِ اَزْ دَرِ مَرْكَبِ سَوَارِي نِیْسِتِ يَكِي اَسْبَ رَسُولِ خُدَايَه كِه مَرْتَبَتِ نَامِ دَاشْتِ وَدِ بَگَرِ شَرِيكَةِ اَوْ رَا مَسْتَارِ صِبَا اَنْدِ
 وَاسْمِي كِه ذُو الْجَنَاحِ نَامِ دَاشْتِه بَاشَدِ دَرِ هِیْچِ كِتَابِ اَخَادِيَّتِ وَاِخْبَارِ دِ تَوَارِيخِ مُعْتَبَرِ مِنْ بِنْدِه نَدِ اَمَدِ
 وَذُو الْجَنَاحِ لَقِبِ شَمْسِ مِیْهَرِ جَمْعِ هَمَّاتِ وَاسْمِ هِیْچِ كِتَابِ اَزْ اَبْدِيْنِ نَامِ نَشِيدِ اَمَدِ وَاَكِرِ اَسْبَ چُنْدِ كِسْ اَزْ اَجْنَحِ نَامِ
 بُوَا زِ مَرْبُوطِ بَدِ ذُو الْجَنَاحِ وَفَسُوبِ بِحَقِّ عَلَيْهِ نِخَا اَهْدِ بُودِ اَكِرِ اَزْ اَسْمَاءِ بِنْتِ هَاشِمِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَكِي اَزْ اَجْنَحِ
 نَامِ اَنْدِ بَا اَزْ نَاشِدِ ذُو الْجَنَاحِ كُفْتِ دَرِ هَرِ حَالِ بَدِيْنِ نَامِ اَسْمِي نَامِ دَارِ بُودِ وَدَرِ كِتَابِ فِطَاهِرِ الْاَنْوَارِ دُرُودِ كِرْمَنِ
 اَنْ بَرِوَا رُكُوَا كَوَيْدِ كِه مَشْهُورِ اَنْتِ كِه ذُو الْجَنَاحِ رَسُولِ بُودِ اَمَّا نُبُودِ مُؤَلَّفِ كَوَيْدِ كِه جَمْعِي اَزْ بَرِوَا كَانِ مُؤَلِّفِ
 اَكَا بَرِوَا خَرِيْنِ مَانَدِ حُجَّةِ الْاِسْلَامِ اَخُونَدِ مَلَا مُحَمَّدِ بَا قَرَفِ شَارِكِي دَرِ كِتَابِ عُنْوَانِ الْكَلَامِ وَجَنَابِ خُونَدِ مَلَا عَبْدِ
 الْخَالِقِ بَرِوَا دِي دَرِ كِتَابِ مِصَاطِبِ الْمُعْصُومِيْنَ وَفَاضِلِ مَنَاجِرِ جَنَابِ حَاجِّ مَلَا جَعْفَرِ تَبَرِزِي دَرِ كِتَابِ مَجَرِّ الْمَصَاطِبِ مَرْكَبِ
 سَيِّدِ الشَّهَادَةِ رَا بَا اَمَدِ وَنَامِ ذُو الْجَنَاحِ ضَبْطِ نُمُودِه اَنْدِ وَخُدَايَا اَلَمُ اَنْدِ كِه اَشْخَاصِ مَذْكُورِ دَرِ كِتَابِ اَزْ كِتَابِ مُعْتَبَرِ
 اَسْبَ اَنْخَضَرْتِ اَزْ اَبْدِيْنِ اِسْمِ وَنَامِ دِيدِه اَنْدِ بَا اَنَكِه چَا نَكِه دَرِ اَلَسْهَةِ مَشْهُورِ اَسْتِ مَرْقُومِ دَاشْتِه اَنْدِ وَدَرِ مَجَرِّ الْمَصَاطِبِ
 دُرُودِ وَصِفِ ذُو الْجَنَاحِ كَوَيْدِ كِه اَنْ مَرْكَبِ اَوَّلَا اَلْمَحْصُوسِ سَوَارِي سَيِّدِ اَمَدِ بُودِ وَبَعْدِ اَزْ اَنْ بَرِوَا رُكُوَا بَغَا شَيْءِ خَلَا

و در این روز عید است
 و در این روز عید است
 و در این روز عید است

و در این روز عید است
 و در این روز عید است
 و در این روز عید است

(روز عاشورا)

(۳۹۹)

بحری الفتح علی بدیه و هو علی ظهرك ستم در بحر المصاب گوید بر وایتی آن جوان سر خود را چنان بر بند
زد که مغزش بر پیشان شد بفرود و سجنان شتابان گردید چهارم و نهم در آن کتاب گوید و بر وایت دیگران
حیوان از شون اهل بیت هراسان شده باز روانه میدان گردید و تا غروب آفتاب بدن مطهر امام و سایر
شهدا را محافظت مینمود و بعد از آن که از وی اثری ندید پنجم و نهم در آن کتاب از مقتلی که در سنه هفتم و نهم
و چهار هجری تالیف شده نقل نموده که چون امام علیه از صدمه گرویده و شام از صدمه زین بر زمین قرار گرفت و لشکر
قصداً الجناح نمودند و الجناح ببالین انحضرت ایستاده بود و رؤبان ملاعین منهار و هر دو دست خود دفاع
مینمود و بسیار از سواران را از پشت آب در گدازانید هر کس از پشت سر او در آمد بلکه هلاک نمود و لشکر
از او عاجز شدند و هیچکس را از همره آن نبود که نزد امام علیه در آید و راهنگام شمر یازد و در بر پیادگان که
آب تیر باران کنند پس آن اشقیا در گرد آب در آمدند و او را تیر باران نمودند چنانکه خون بسیار از بدن
آن حیوان روان شد پس او بدلتحال نزدیک بدن امام علیه آمد و رو خود را از خون انحضرت رنگین نمود
خود را از میان لشکر بیرون افکند و در پنجم و نهم ظاهرات آمد چون اهل بیت او را بدلتحال مشاهده کردند جو
و خوش از ایشان بر آمد و زاری مینمودند و میگفتند ای آب تیر باران چه کردی و چگونه دلت در آید که ای
باز آمد و او را میان ظالمین و کافران بگذاشتند و آنحال آب سر بلند کرد و در هفت بر گوش حضرت زین العابدین
آید و در گوش انحضرت چیزی بگفت و روی بکار فرات نهاد و بر وایتی و بصر افعاده برفت تا بمکه و چون
بمدینه درآمد و اهل مدینه دانستند که حضرت حسین علیه و آله شهید کرده اند بیکار همه ناله و فریاد بر آوردند
و آن حیوان بر در حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله بایستاد و خون از بدن بسیار بد و میگریست تا آنکه بقتل
جان بداد پس او را در بقیع دفن کردند ششم در بحر المصاب از کتاب نجاه الخافقین نقل نموده که در الجناح
بال و کاکل خود را از خون شهدا رنگین نموده بعد از رسانیدن خبر شهادت انحضرت را با اهل بیت عصمت
و طهارت و بیهوشان نهاد و دیگر کسی از وی اثری ندید و این قول در مصائب المعصومین نیز مرسوم است
هفتم و نهم در بحر المصاب آورده که در وقت غروب روز عاشورا و الجناح را با الجمار گسند و زین و از کون
کثرت تیر در مدینه طبعه در نزد قبر و مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله دیدند که شهره میکشد و فریاد میکند و
اهل مدینه همه بر دور او جمع شدند و بنای ناله و فریاد را گداختند و گویا که آن حیوان خبر شهادت سرور
شهیدان و اسیر زنان را برای رسول عالمیان آورده بود و بعد از غروب آفتاب و تاریکی شب غایت پنهان
شد و کسی از او خبری و اثری ندید هشتی و نهم در آن کتاب از بعضی از کتب مقاتل نقل نموده که چون در الجناح نزد
خیمه گاه رسید و صبحه کشید و خبر شهادت امام علیه و آله را با اهل حرم رسانید اهل بیت غریب در پای محنت داشتند

نسخه از کتاب
تاریخ و مناقب
امام حسین علیه السلام

نسخه از کتاب
تاریخ و مناقب
امام حسین علیه السلام

شدند و در آنحال شهر یانویه والد ماجد حضرت امام زین العابدین علیه السلام بیرون آمدند بعد از دفاع اهلبیت
بروی سوار گشته در وانه شدند و اثری از آنها پدید نکشت و بعضی گویند غیبت گاه آورد کوهی است
در زمین ریحی الآن هم مشهور و معروف است و در اسرار الشهادت گویند غیبتگاه شهر یانویه بنا بر
آنچه که برالسنه مشهور است در کوهی از کوههای ری نزدیک مرقد سید اجل ثقه سید عبدالعظیم
حسنی است و مشهور است که در سرائکوچه چیزی پدید میشود که شباهت دارد بقطعه از معجزه یا چاهید و
مردان قندت ندارند بآنمکان نزدیک شوند و زن البتن که در شکم او پسر باشد نیز نمیتواند نزد بگوید
فقیر گویند قول هفتم و قول هشتم در غایت ضعف است و صحت آن بسیار بعید است و معنی معتبر این
اقول در زندان حق قول اول و قول دوم است و چون غرض استقصای حال ذوالجناح بود این اقوال را
نقل نمودم و ملزم صحت و صدق این روایات و حکایات نیستیم و العمدة علی نافعها و یوشده نماید
که جمهر و علمای امامیه را اعتقاد آن است که شهر یانویه در کربلا نبوده و پیش از آن در ایام نفاس مهوضه
رضوان خرامیده و از علامه مجلسی علیه الرحمه نقل شده اند که نزدیک طهران است و میگویند شهر یانویه در آنجا
غایب شده و در روایات عامه و افواه اناس است و بعضی گویند شهر یانویه که در کوه ری غایب شده و یانویه
اهلبیت رسالت و مرضعه یکی از اطفال سید الشهداء علیه السلام بود در کتاب بحر المصابی از صاحب بید نقل نموده
که او گفت روزی بقصد زیارت بآنمکان رفتم و اطینان کامل نداشتم و میگفتم رب شهره لا اصل لها
بعد از دیدن آن غیبتگاه و مسجد و اوضاع سرتفکر بحجب تحیر و بر دم و از جانب عالم الغیب الشهادت
کشف این مدعا را مسئلت نمودم بعد از زمانه شخص صادر الفول ثقه را که اعتماد تمام باور داشتم ملاقات
نمودم و از او استکشاف این مطلب نمودم فرمود که در کتب تواریخ معتبره دیدم که شهر یانویه که والد جناب
سید سجاده علیه السلام بوده در کربلا نبوده و در مدینه وفات یافته بود لکن شهر یانویه نام زنی بود در میان مخدرا
حر و رسالت که مرضعه یکی از اطفال حضرت سید الشهداء علیه السلام بود چون حضرت بمیدان میرفت آن بچه را
حضرت امده عرض کرد که من غریبم و از خانواده رسالت نیستیم پسریم دشمنان با من بچشم خنات نظر کنند حضرت
فرمود و قتی که ذوالجناح بدو رخصه میآید سوار شوهر جا که مقدّر است خواهی رفت پس بنا بر این بعد از آمدن
ذوالجناح سوار شده اند و در همان کوه ری غایب شدند و الان همان آثار و علامات است که بآنجا
و خواهد ماند تا قیامت **واقعه سیل** مر تکبیر گفتن لشکر در موقع شهادت فرزند پیغمبر صلی الله علیه
از کتاب ریج الابرار ز منخره نقل شده که چون خبر شهادت امام حسن علیه السلام بمغوبه رسید بسجده افتاد و تکبیر گفت
و هر که با او بود نیز بسجده رفت و تکبیر گفت فقیر گویند چنانکه مغوبه و نایمانش برای شهادت امام حسن

کشف غیبی
جانب

در کوه ری

*(رُوْغَايُشُورَاءُ) *

*(۴۰۱) *

خبر من
تکبیر گفتند
و در غایت
بعد از آن

تکبیر گفتند همچنین شمر یلید چون سر مقدس امام مجید علیه السلام را از بدن جدا نمود تکبیر گفت و بروایت منتخب
طریحی ابی مخنف چون آن سر مقدس را بر نیزه نصب نمود گفت الله اکبر پس همه لشکر بمناجات ان خبیث بشر گفتند
الله اکبر ابو مخنف گوید و کبر العسکر ثلاث تکبیرات و در ناسخ گوید سر مبارک آنحضرت را بر سران نیزه بلند
نصب نمود و لشکریان سر کثرت با عزای صوت تکبیر گفتند و صاحب بحر المطالب و در ده کمره چون ان مظلوم بخالت افتاد
لشکر بجهت رجم امام امیر تکبیر گفتند و حال آنکه با فساد آنحضرت هر کس می و هو خدا را یاد آمد بلکه تکبیر و تهلیل
بر زمین افتاد (بکت) اموی و کبریت الصفوف بر غمه * و بر غم کل مکبر و مهمل * و قبل اینها
و تکبیر در باز قتل ما * قتلوا ابک لتکبیر و الله یلیل * یعنی و تکبیر میگویند بجهت کشته شدن تو
ای اقامه غریب و حال آنکه بکشتن تو تکبیر و تهلیل را کنند **واقعه سی و یکم**
ندای حضرت روح الامین در بین آسمان و زمین در ناسخ التواریخ و مقتل ابو مخنف و مخزن البکا
مستور است که بعد از شهادت سید مظلومان از جانب آسمان نادی ندارد داد قتل والله الامام
ابن الامام اخ الامام ابو الائمة الحسن بن علی بن ابیطالب قتل والله الامام بن الهام کشته شدند
قسم امام پسر امام برادر امام پد رائمة انا مر حسین بن علی بن ابیطالب علیه السلام کشته شد بخدا قسم بزرگوار
بزرگ همت فرزندان * **و لنعم ما قیل** * بزرگوار عظیم الهمة

فنادی ناد عند ذلك في السماء	الا انقصمت من دين احمد المرعي	الا قتلوا الاسلام والدين والنفق
الافلوا السبط النبي الغضنفر	اجز منه لشم رأسا طال ما	امنى له حجر النبوة مرقدا
فبكت ملاك السموات العلى	والدهربان عليه مشقوق الرد	والوحش صاح الماعراه من الا
والطير ناح على عراه وعدا	فلا يكون عليك يا بن محمد	حتى ارشد في الزاب ملجدا

و در بخارا الانوار از کامل الزبارة از هشام بن سعید روایت کرده که بعد از شهادت امام علیه السلام ملک از ملائکه
فردوس نازل شد بدو باها و باهلای خود را گشود و فریاد برآورد با اهل بخارا البسوا الثواب الاخران
فان فرخ رسول الله صلى الله عليه واله مذبح ای اهل دریاها همه لباس خون وانا و هو پوشید بدست که
سبط رسول خدا را سر بریدند و بعد از آن ملک بایرهای خود پاره از تربت آنحضرت را برداشت و پرواز نمود
بجانب آسمان فلم یلق ملکا فیها الا شتمها و صار عند لها اثر و لعن قتلها و اشباعهم و اشباعهم پس
ملا فانت نکرد او ملکی را مگر اینکه استشمام نمود ان تربت را اثری از آن تربت نماند و امنش کرد بر
قائلین آنحضرت و تابعین ایشان و در ناسخ از مقتل ابن طار سن روایت نموده که بعد از شهادت آن
حضرت هاتفه ندارد * ان الوماح الوارثان صدها * فخر الحسن تفانل التزیر یلا *

ندای ملک
تکبیر گفتند

(روز عاشورا)

(۱۴۰۲)

وَيُحْلِلُونَ بَيْنَ يَدَيْهِ قُلْتُ إِنَّمَا قُلُوا لَنَا الْكَبِيرَ وَالْهَلِيلَ وَكَأَنَّمَا قُلُوا إِنَّا كَ مُحَمَّدٍ صَلَّى عَلَيْهِ وَآلِهِ جِبْرِيلَ

واقعه شریف دوم نفرین ملک بن برقان بن امام مبین در بخارا و انوار از امام شیخ صدوق از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روايت کرده که فرمود چون جدم حسین علیه السلام را شمشیر زدند و خواستند سر مقدس را از بدن جدا کنند هفت نفر از جانب پروردگار عزت از سان عرش ندادند و داد الا اینها الامة المنجیة الظالمة بعد نبتهم الا یفیکم الله لا یضیی ولا یفطر ای است بد کردارستم کار بعد از پیغمبر خود خدا شما را بنماز عید اضحی و فطر توفیق ندهد و پس از آن فرمود و الله ما وفقوا ولا یوفون ابدی حتی یقوم ثار الحسین علیه السلام بخدا قسم توفیق نیافتند بر آن و نخواهند یافت تا آنکه طلب کنند خون حسین علیه السلام ظاهر شود و علامه مجلسی علیه السلام در توجیه این حدیث شریف چند وجه ذکر فرموده اول آنکه شاید توفیق نیافتن بجهت اشتباه شدن هلال این ماه باشد بر ایشان چنانکه اکثر علماء چنین فهمیده اند و باینجهت مستور شدن پیشوايان دین مبین و ظاهر شدن ایشان برستمکاران مردم توفیق نیابند بر این دو نماز و باین وجه کمال و بنحو کامل موقوف نشوند باین هیچ وجه بنا بر اینکه امام حق از جمله شرایط نماز عیدین باشد و محتمل است که این حکم مخصوص مخالفین باشد و اظهر در نزد من وجه آخر است که این نفرین و توفیق نیافتن بر این دو نماز در باره مخالفان است نه شیعیان و در ناسخ التواریخ بعد از ذکر این حدیث گوید تواند شد که توفیق نیافتن ایشان بر فطر و اضحی از بهر آن باشد که در اطاعت امام بحق نبودند و انکس که امام خویش را ندانند و اطاعت نکند در شریعت ادراک هیچ فرضه و سنی ننهند کرد و شیخ صدوق علیه السلام در کتاب من لا یحضره الفقیه از حنان بن سدر روايت کرده که او گفت از پدرم سدر شنیدم که گفت از حضرت امام محمد باقر علیه السلام سوال کردم از روزه روز عرفه و عرض کردم فدای تو گردم عامه میگویند که روزه این روز برابر است با روزه یک سال حضرت فرمودند که پدرم صلوات الله علیه روز عرفه را روزه نمیکند عرض کردم فدای تو گردم چرا نمیکند فرمود بوم عرفه بوم روزه و مسئله فاتیخوت ان یضعفنی عن الدعاء روز عرفه روز دعا و سوال است بهتر است که روزه مرا ضعیف کند و از دعا بازمانم و اتخوف ان یکون بوم عرفه بوم الضعف و لباس بوم صوم و خائفم که مبارک روز عرفه روز عید باشد و در واقع روز عید را روزه گرفته باشم و از روزی روز روزه گرفتن نیست و مجلسی اول رضوان الله علیه در شرح الفقیه بعد از ذکر این حدیث شریف فرمود بدانکه این حدیث جمع میکند میان اخباریکه در فضل صوم عرفه وارد شده است و اخباریکه در ترک روزه ان رسیده از دو وجه یکی آنکه روایات صوم محل بر تفتیه باشد دوم آنکه وقتی مکروه باشد که هلال محقق نباشد یا خوف داشته باشد که از دعا ضعیف شود و اخبار فضیلت در صورتی باشد که هلال محقق باشد و از دعا کردن ضعیف نشود و ظاهر کلام صدوق این است که نا حضرت صاحب الامر خرج نفر باید

روز عرفه و فطر

ایممه ظاهرین باشد بجهت تالیف شدن

روز عرفه و فطر

* (روز عاشورا) *

(۳۰۴)

مدال محقق نبیاشد هر چند ما به بنیم البتّه در اول ماه اشباه است چنانکه گفته است انّ العامّة غیر موفّقین
 لفطر ولا اضحی واما کره صلوات الله علیه صوم عرفه لانه کان بکون یوم العید فی اکثر السنین و تصدیق ذلك ما
 قال الصادق علیه لما قتل الحسین بر علیهما امر الله عزّ وجلّ ملکاً فنادی بها الامة الظالمة الفائلة
 عمره نبیها لا وفقکم الله لصوم و فی حدیث اخرا وفقکم الله لفطر ولا اضحی بدو سببیکه عامّه موفّق
 نمیشوند که فطر را افطار کنند و روز عید را بدانند که روزه نگیرند و موفّق نمیشوند که حج ایشان
 درست باشد و حضرت باقر صلوات الله علیه کراهت داشتند از روزه عرفه زیرا که در اکثر سالها روز
 عرفه روز عید است و مصدّق این آن است که حضرت امام جعفر صادق علیه میفرمود که چون حضرت امام
 حسین علیه شهید شدند حق سبحانه و تعالی امر فرمود ملکى را ندا کند که ای امت ستمکار که عزّت و
 ذرّت رسول خود را کشید توفیق ندهد حق تعالی شما را که روزه شما و افطار شما صحیح باشد و در حدیث
 دیگر چنین است که توفیق ندهد شما را که عید فطر و عید قربان شما درست باشد و این حدیث در علل
 و کافیه نیز مذکور است و صدوق علیه الرحمة نقل بالمعنی کرده است و نهایت اختلاف بهم رسانیده است
 و حدیث اول که نقل کرده است بعضی از آن از حضرت امام محمد تقی است و نسبت بصادق علیه داده است
 مگر آنکه مرادش از صادق معصوم باشد که بسیار کرده اند اما حدیث اول منقولست در قوّه از محمد بن
 اسماعیل ثقه که عرض نمودم بحضرت امام محمد تقی صلوات الله علیه فدای تو گردم چه میفرمائی در عامّه
 و بروایت کافیه چه میفرمائی در صوم عامّه روایتی بمارسیده که ایشان توفیق نمیبانند که روزه بدارند
 حضرت فرمودند دعاى ملک برایشان مستجاب شده است که چون سگان جهنّم شهید گردند امام
 حسین صلوات الله علیه را حق تعالی امر فرمود ملکى را ندا کند ای امت ظالمه که عزّت پیغمبر خود را میکشید
 حق تعالی شما را توفیق صوم و فطر ندهد و در حدیث دیگر توفیق فطر و اضحی ندهد و از کلینی روایت
 کرده است در قوّه که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند چون شش هزار نفر از حضرت
 امام حسین علیه و آنحضرت از اسب فئاد و خواستند سر آنحضرت از بدن مبارک جدا کنند مناد از غم
 ندا کرد ای امت حیران شده گمراه شده بعد از پیغمبر خود حق تعالی توفیق اضحی و فطر ندهد بشما پس فرمود
 از این جهت است والله که عامّه موفّق نشدند و نخواهند شد تا وقتی که حضرت صاحب الامر بیرون آید
 و طلب خون آنحضرت کند باینکه قاتلان آنحضرت را و ارضیان بفعل ایشان را زنده کند
 و شیعیانی که در هر زمان از روی نصرت داشتند ایشان را نیز زنده کند و در یک از شیعیان
 ایشان را کشته حق سبحانه و تعالی ایشان را زنده کند و باز بقتل رسانند

عاشورا

روایت دیگر

﴿روز عاشورا﴾

﴿(۴۰۴)﴾

واقعه سی و سیم در این روز ابن سعد بن نهاد سر مقدس امام را بکوفه فرستاد چنانکه در ماهوف و بخارا و انوار و ناسخ التواریخ است و در کمال هجائی و روضه الصفا و حبيب السیر و بعضی از کتب دیگر نیز ارسال سر مقدس امام علیه السلام را بکوفه در این روز نوشته اند در کمال هجائی بعد از ذکر کیفیت شهادت آنحضرت گوید و هم در این روز عمر سعد سر امام را بدست خولج و حیدر داد و بکوفه فرستاد و بایه سرهای اصحاب اقرای حسین علیه السلام را که ایشان هفتاد و دو تن بودند بدست شمر بن ذی الجوشن و قیس بن اشعث و عمرو بن الحجاج فرستاد و در روضه الصفا گوید و روایتی آنکه عمر بن سعد سر مبارک آنجناب را بایشان مالک و خولج بن یزید بکوفه فرستاد و بشهر انسر و در ابروین طاهه با عیبد الله گفت املأركل فضة و ذهباً انا قتلک الملك المحبباً من یصلی القبلی بنی اصبی قتلک خیر الناس امّا و اباً عیبد الله از این حدیث رد ختم شده گفت اگر پیدا انتم که امام بدین صفات متصف است چرا او را کشتید و الله که هیچ چیز از من بتوزید بلکه تو را باورسانم انگاه فرمود تا او را گردن زدند و در حبيب السیر گوید و همانست که واقعه طاهه را نمود عمر سعد سر امام حسین علیه السلام را بآباد ارسال داشت و در بخارا و انوار از ابن طاووس و ابن نما نقل نموده که چون حضرت سید الشهداء علیه السلام در کربلا در روز عاشورا بدرجه شهادت رسید عمر سعد سر نور آنحضرت را در همان روز بمصاحبت خولج بن یزید اصبحی و حیدر بن مسلم از روی بزرگه ابن زیاد فرستاد و حکم نمود سرهای سایر اصحاب اهل بیت آنحضرت را از بدن مطهر ایشان جدا نمودند و آنها هفتاد و دو تن بودند و آن سرهای مقدسه نیز در همان روز بمرایه شمر بن ذی الجوشن و قیس بن اشعث و عمرو بن الحجاج روانه کوفه نمود و در ناسخ التواریخ گوید چون عمر بن سعد سر مبارک سید الشهداء علیه السلام را بخولج سپرد فیضان کرد تا دیگر سرها را نظیف کردند و از خاک و خون بسترند و بدینگونه براقوا لشکر بخش کرد تا در طلب قریب درگاه و کعب منزه و جاه به نزد ابن زیاد برند قیس بن اشعث کند و آنکه قائد قبيله کنده بود سیزده سر سپرد و شمر بن ذی الجوشن که سر هفتاد و دو تن بود و از ده سر بدو را و جماعت بنی تمیم را هفتاد و سه سر بهر افتاد و گروه بنی اسد را شانزده سر بهر رسید و مردم مذحج حامل هفتاد و سه سر بودند و سیزده سر بر سایر قبایل بخش نمود و این جمله را بکوفه روان داشت و خود روز عاشورا و روز یازدهم را تا گاهی که آفتاب از زوال بگشت در کربلا اقامت نمود **واقعه سی و چهارم** گشتار ابلیس لعین بازمه شیطانی شیخ صدوق رضوان الله علیه در کتاب خصال از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که ابلیس لعین چهار مرتبه ناله کرد اول روزیکه حق سبحانه و تعالی او را لعنت کرد دوم روزیکه او را بر زمین فرستاد سوم در هنگامی که محمد صلی الله علیه و آله مبعوث شد بعد از آنکه زمانها گذشت بود که پیغمبر مبعوث

انفای و شهادت

ناله شیطانی و چهار مرتبه

﴿رُوزِ عَاشُورَا﴾

﴿(۴۰۵)﴾

شد بود چهارم در وقتیکه سوره مبارکه حمد نازل شد و در مرتبه شادی و تنگی کرد چنان اکل آدم من الشجره
 و چون اهبط الى الجنة و ما بينكم حضرة ادم عليه السلام از شجره خورد و روزی که آنحضرت از بهشت بر زمین آمد مؤلف گوید
 بموجب حدیث زائد بکریه دیگر هم ابلیس اظهار فرح و شادی نمود و آن روز عاشر و آن روز چنانکه در حدیث اتر
 ایمن است که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود و لقد قال لنا رسول الله صلى الله عليه وآله حين اخبرنا بهذا الخبر ان ابليس
 في ذلك اليوم يطير فرحاً فيجول الارض كلها في شياطينه و عفارينه فيقول يا معشر الشياطين قد اردت ان تدمروا
 ادم الطيب و بلغنا في هلاكهم الغاية و اورثناهم النار الا من اعصم هذه العصاة بدريسته و رسول الله
 فرمود در وقتیکه خبر داد ما را باین خبر که ابلیس لعین در روز قتل فرزندش حسین علیه السلام از نهايت فرح و شادی
 پرواز میکند و بالشکر خورده روی زمین را میگرد و میگوید ای گروه شیاطین بدريسته که ما درک نمود
 از فرزندان ادم مقصد و مطلب خود را و در گمراهی و هلاکت ایشان بنهایت از روی خود رسیدیم ایشان
 مستوجب تش و زنج نمردیم مگر کسیکه دست بدامن این گروه نیکوکار زند و بر پیمان محبت ایشان متمسک
 باشد فاجعلوا شغلکم بتشکات الناس فيهم و حلقهم على عداوتهم و اغرائهم بهم و باولئاهم حتى نتحكم ضلاله
 الخلق و كفرهم و لا ينجونهم ناج پس شغل و کار خود را در این قرار دهید که مردم را بشک بپندارید و در حققت
 ایشان و وادار کنید بر دشمنی ایشان و چنین کنید که برایشان و دشمنان ایشان هجوم آورید و شوند ناایست
 ضلالت و كفر مردم را محکم کنیم و نگذاریم که از ایشان نجات یابد پس فرمود و لقد صدق عليهم ابليس فظنه
 وهو كذوب و ان لا ينفع مع عداوتكم عمل صالح و لا ينصر مع محبتكم و موالائكم ذنب غير البكار يتحقق که شیطان
 راست گفت با ایشان و هر چند که آن ملعون بسیار دروغ گو است هیچ عمل صالحی با عداوت شما فایده ندارد
 و با محبت و موافقت شما هیچ گاه ضرر نمیرساند مگر گناهان کبیره زائد میگوید چون حضرت زین العابدین
 این حدیث را از جناب زینب خاتون برای من نقل نمود فرمود ای زن بگمراهی این حدیث را از من و حفظ کن و اگر
 باش که اگر یکسال تمام در طلب این حبیبی و کوشش نمایی و شتر برانی باز اندک و کمات واقعه سی و پنجم
 طوفانی شدن هوادر مصیبت بتدلیق هدای در کتب مخزن البكاء آورده که در وقت شهادت امام علیه السلام بارها
 تند و تاز و زید چنان انقلاب شد که مردم گمان کردند قیامت برپا شد بسیار از خوف مردند محتمل گشتند
 نخل بلند او چه خان بر زمین زدند طوفان با آسمان و غبار زمین رسید باد آن غبار چون بزم از نبی مانند
 کرد از مدینه تا فلک هفتمین رسید کرد این خیال و هم غلط کار و غبار نادان جلال جهان افرین رسید
 رسید بن طاوس علیه السلام در ملهوف گوید فارقت في السماء في ذلك الوقت غيرة شديدة سوداء مظلمة فيها
 حرام لا يرى فيها عين ولا اثر حتى ظن القوم ان العذاب تدجائهم فلبثوا في ذلك ساعة ثم انجلى عنهم و انوف

در زمان شهادت
 حسین

اغراء
 بالکسر و بفتح نون

طوفانی شدن
 هوا

(روز عاشورا)

(ع ۱۴۰)

نیم شب

تحقیق

غبار شد پد سپاه تاریکی در آسمان مرتفع گردید که در آن باد سرخ بود بنحویکه بچشم جائی دیده نمیشد نا اینکه مردم
 گمان کردند عذاب الهی نازل شد پس بکثافت بدانحال بود و پس از آن هوا روشن گردید **واقعه سی و ششم**
 ظلمت شرف و غریب عالم در مصیبت سر و بنی آدم در بخار و الانوار از ابو قیل و لیل کرده که او گفت لما قتل الحسين
 بن علي عليه السلام كسفت الشمس كسفة بدة الكواكب نصف النهار حتى ظنت انهم اهل الجنة چون حسین بن علی علیهما اشهد
 گشت آفتاب منکسف و گرفته شد بنحویکه در میان روز سار و هاتوا ظاهر شد نا اینکه گمان کردند قیامت برپا میشود
 و بر ذات دیگر و بخار و ناسه روز آفتاب گرفته شد و سار و هاتوا بان بود و بعد از سه روز خورشید ظاهر گشت
واقعه سی و هفتم باریدن خاک و خاکستر در مصیبت عزیز خالق اکبر در بخار و الانوار و مقام زخا
 و ناسخ التواریخ از کابل الزبارة نقل کرده اند که لما قتل الحسين بن علي عليه السلام امطر السماء ترابا آخر جو حضرت
 حسین علیه بد رجعة و فجرة شهادت رسید از آسمان خاک سرخ بارید و در خبر هشتم تمام است که فرمود و تمطر
 السماء رمادا و از آسمان خون و خاکستر میبارد و بخار و در حدیث حضرت مجتبی صلوات الله
 علیه است که بفراد و خود امام حسین علیه فرمود فیهتمون علی قتلک و سفک دمک و انتم اهل حرمتک و
 سبی ذاریک و نسلک و انتم اهل ثقلک فعندھا تحل بیی امیة اللعنة و تمطر السماء رمادا و رما الخیر پس
 اجتماع مینمایند بکشتن تو و ریختن خون تو و هتک حرمت تو و اسیر نمودن زنان و فرزندان تو و غارت
 نمودن اموال و اطفال تو پس در آن هنگام و دارد میشود لعنت خدا بر بی امیة و از آسمان خاکستر و خون میبارد
 مؤلف گوید بقیة این خبر در واقعة نثار ممکات ذکر خواهد شد ان شاء تعالی تحقیق دقیق بعضی از اهل
 ایما و اشاره گفته اند که جملة از اخبار و اثار دلالت دارد بر اینکه روز عاشورا خاک سرخ و خاکستر از آسمان
 بارید پس وقتی که بادقت و تدبیر در این امر ملاحظه شود بر عاقل غارف معلوم خواهد شد که باریدن خاک و
 خاکستر از قبل حضرت رب العزة مصداق است که حضرت سید الشهداء علیه بعد از شهادت فرزند خود
 علی اکبر فرمود و لدی علی الدنیا بعدک العفا پس کلام ان خلیفة الله ناشر کرد بر وجهیکه هم بر حسب
 باطن و هم بر حسب ظاهر اثار آن بروز و ظهور فرمود و بعد از این یک سر لطف و ادق از این نیز
 مستفاد میشود و ان این است که احداث و ایجاد این ایات عظیمه و اثار عجیبه از قبل حضرت رب العزة
 یعنی باریدن خاک و خاکستر اشاره باین است که با جیبی یا حسین یا من علی ربه علی الدنیا بعدک العفا
 یعنی ان بکت بالنور علی اعداؤک و هذا السر المسطور و نیز گفته اند که از این سر یک سر لطیف و دقیق
 دیگر نیز مستفاد میشود و ان این است که این اثار و افعال ایجاد فرمود برای ما تم داره و عزادار حضرت
 سید الشهداء علیه پس حسن حالات در این ماتم و عزادار و بهترین زمینها و ان این است که اهل این ماتم

(روز عاشورا)

(۴۰۷)

و غرا خاک و خاکستر بر سرهای خود بریزند و بعضی از اوقات باشد مثل ایام محرم و بالخصوص در روز
عاشورا پس خوشابر خال عارف این نکته و عامل این عملها و خوشابر خال کسیکه نازک خیالات فاسد و
توهمات کاسه باشد گوش ندهد بسخنان جهال و مردمان نادان از اهل این زمان که القوام کالایا غار بل هم
اضل میباشند فنامل و ندبر **واقعه سی و هشتم** باریدن خون از چرخ بیابگون در بعضی از زیارات
حضرت سید الشهداء ارواحاله الفدا چنین عرض میشود السلام عليك يا من بكى عليه التماسا بالدماء
يا قبيل الظلم و صاحب ناسخ التواريخ گوید در باریدن خون از آسمان در مصیبت امام حسین علیه السلام عامه
وفقهائے اثنا عشریه متفق الکلمه اند و در بخار الانوار و ناسخ از کامل الزیارة از حضرت زین العابدین علیه السلام
روایت کرده اند که فرمود ان السماء لم تبك منذ وضعت الارض یعنی بن زکریا و المحسن بن علی علیهما از آنگاه که
حق سبحانه و تعالی آسمان را خلق کرده است هرگز بر کسی نگریت مگر بر بچی بن زکریا و حسین بن علی علیهما
عرض کردند ای شیئی کان بکماها کریمه آسمان بچه نوح بود فرمود اذا استقبلت بالثوب وقع على الثوب شبيه
اثر البراغيث من الدم هرگاه کسی با جامه بروی بیرون پیشد مانند اثار خون براغیث بر جامه نمودار میشود و
از قرطه بن عبدالله منقولست که در روز در نصف آسمان بارش کرد و جامه های سفیدی را دیدم که آن
بسیاری خون سرخ شده اند و چون شرها رفتند در بیابان که آب بیاشامند ابها خون شده بود و از آن پس
مکشوف گردید که در همان روز حضرت حسین را کشته اند و این شهر آشوب در مناقب فصل الايات بعد از شهادت
انحضرت از کتاب الاصل النبوة و تاریخ نسوی زینبیه الأزدیه روایت کرده که او گفت چون حضرت امام حسین
کشته شد از آسمان خون بارید بطوریکه خنها و جده های ما پر از خون شد و در ناسخ گوید این حجر که از معصیل
اهل سنت و جماعت است میگوید ظهر يوم قتل الحسين عليه من الايات ان السماء امطرت دما وان اوابتهم
ملت دما از ايات عظیمه که روز قتل حضرت حسین علیه السلام بدید گشت یکی آن بود که از آسمان خون بارید بطوریکه
که اوانه و طر فهای مردم پر از خون شد و نیز در آن کتاب گوید بطرق عیدیه سند بهلال بن زکوا میرسد که او
گفت لما قتل الحسين عليه مكننا شهرين او ثلاثة كائنا لحن الحيطان بالدم من صلوة الفجر الى غروب الشمس
چون حضرت امام حسین بد رجبه شهادت رسید و در ماه و گرنه سه ماه از هنگام سفید صبح تا غروب فنا شدند
و حيطان خون الود می نمود و نیز گوید بسفر بیرون شدیم از آسمان خون بارید بر ما چنانکه اثر آن بر جامه های
ما بجای ماند و بر ذات دیگر اثر آن خون در جامه های ما باقی بود ناگاه هیکه پاره پاره گشت **واقعه سی و نهم**
جوشیدن خون از زمین در مصیبت امام حسین در بخار الانوار و مقام زخار و ناسخ التواريخ از کامل
الزیارة از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که فرمود هشام بن عبدالملك مروان کس فرستاد بگوید در

بر سر حسین
از آسمان

واقعه سی و هشتم
خون بارید

(روز عاشورا)

(۴۰۸)

امام محمد باقر علیه السلام نا اورا بجانب شام حرکت داد پس چون بمنزل او شرف قدم ارزانی داشت و او پدرم ملاقات نمود عرض کرد یا اباجعفر اشخصناک لنسئلك عن مسئلة لم یصلح ان یسئلك عنها غیره ولا اعلم فی الارض خلفا ینبغی ان یعرف او عرف هذه المسئلة ان کان الا واحدا ای جعفر تو را بجانب شام کوچ دادم از جهت اینکه مسئله از تو سوال کنم که غیر از من سزاوار نیست کسی این مسئله را از تو سوال نماید و نمیشناسم در روی زمین کسی را که سزاوار باشد دانستن این مسئله را یا از پیش دانسته باشد اگر باشد جز یک نفر نخواهد بود یعنی جز تو کسی نیست که از عهد جوابان برآید پدرم امام محمد باقر علیه السلام فرمود خلیفه سوال کند از چیزی که ممکن است او است اگر بداند جواب گویم و اگر نداند فراموش خواهم گفت چه آنکه سخن ذات سزاوارتر است برای من هشام گفت اخبرنی عن اللبلة التي قتل فیها علی بن ابیطالب بما استدل به الغائب عن المصر الذي قتل فیہ علی قتلہ وما العلامة فیہ للناس خبر مر از شیء که علی بن ابیطالب را کشتند بچه چیز استدلال کردند که آنیکه حاضر نبودند و بچه علامت قتل آنحضرت را دانستند و چون جواب این مسئلہ بگفتی دیگر باره بفرماید که جز برای آن بزرگوار در شهادت دیگرانی ان نشأ پدرم اند پانه پدرم فرمود انه لما كانت اللبلة التي قتل فیها علی علیه السلام لم یرفع علی وجه الارض حجر الا وجد تحته دم عبط حتى طلع الفجر و ان شب که علی علیه السلام کشته شد سنگی را از روی زمین برداشتند مگر آنیکه روز بران خون نازد یافتند نا و قتی که سپید صبح بدید و چنین بود در شبی که هرون برادر موافقود شد و چنین بود در شبی که بوشع بن نون مقول گشت و چنین بود شبی که عیسی بن مریم صوفی فرمود و چنین بود شبی که شعون بن حنون بقتل شد و كذلك اللبلة التي قتل فیها الحسين بن علی علیهما و همچنین در آن شب که حسین بن علی علیهما شهید گشت این انا مشهور گردید چون هشام این حدیث بشنید گوناگون شد و از شدت غضب فروخته گشت و همی خواست که پدرم را بپا زارد پدرم با و فرمود خلیفه واجب بر عباد که امام خویش را اطاعت کنند و از در صد سخن گویند هانا را دعوت نمودی که مسئله از من پرسش نمائی و من با تمام دانش و پیش خود جواب گویم اجابت نمود و عطا کردم پس باید خلیفه ظن نیک خویش دیگرگون نکند از این سخن نیز آن غضب هشام فرو نشست و گفت اگر خواهی بجانب اهل خود مراجعت کن چون پدرم اهنک مراجعت نمود هشام از وی عهد و پیمان گرفت که این حدیث با کسی نگوید چند که هشام زنده باشد امام علیه السلام انکر کرد و به خواست نا خاطرش بیار آمد و نیز در بخار و قم مقام مسطور است که ابن قولویه بسند خود از ابی نصره از مراد اهل بیت المقدس روایت کرده است که او گفت والله لقد عرفنا اهل البيت المقدس و نواجرها عشيبة قتل الحسين بن علی علیهما بخدا قسم که اهل بیت المقدس و نواجره ان شهادت حسین علیه السلام را شبانگاه روز عاشورا بدانستند ابو نصره از آن مرد پرسید که چگونه دانستند گفت ما دفعنا حجرا و لا مدرا و لا صحرا الا و راينا تحته دم ما یعنی هیچ سنگ و کلوخی را از زمین برداشتیم مگر آنیکه

علامه مشکوٰۃ

مشکوٰۃ المصابیح

روز عاشورا

(۴۰۹)

در زبان خون نازده میبوشید و در ناسخ نیز همین مضمون را از عوالم و کتب بگردانید و بقیه این خبر در ضمن قایع روز یازدهم اینماه ذکر خواهد شد انشاء الله تع و نیز در ناسخ و مقام از این سعد که یکی از رواه عامه است نقل کرده اند که او در طبقات گوید ما رفع حجره الدنیا الا و تحنه دم عیبط و لعلنا مطر السماء دما بقی اثره فی الثیاب حتی نطقت در تمام دنیا سنگی از زمین برداشته نشد مگر اینکه از زبان خون نازده میبوشید و از آسمان خون بارید و اثر آن در جامه ها باقی بود تا آنگاه که پاره پاره گشت **تذییل نکرده خیل**
 قال الله تعالی فما بکت علیهم السماء والأرض وما كانوا منظرین در این آیه کریمه حق سبحانه و تعالی تحقیر و تعبیر فرموده و هالاک فرعون و آل او را که پس از ذکر هلاک و استیصال ایشان میفرماید پس نگریست بر ایشان آسمان و زمین و نبودند مهلت داده شدگان از وقتی بوقتی دیگر یعنی چون موقع نزول عذاب در رسیدن آن توقیف و امانت در آن نشد بلکه فی الحال همه مناسصل شدند و این نفیض آن است که گویند فلان بکت علیهم الشمس والقمر و کفنا ماء و خورشید بر فوت فلان کس گریستند و در میان اهل فرس نیز شایع است که گویند بر فوت فلان آسمان و زمین گریستند و در دیوار بگریه درآمدند و این مبالغه است بر وجوب بجزع و بکای اثناء و در اینجا مراد آن است که حال ایشان نفیض حال کسی است که فغان او در نظر مردم عظیم نماید و در حق او گویند آسمان و زمین بر او گریستند و در دیوار از مفارقت او بگریه درآمدند بلکه آسمان و زمین بر ایشان نگریستند و هیچکس بر ایشان را بجای نگرفت بجهت آنکه مبعوض و مسخوط اهل آسمان و زمین بودند و در بخار الانوار از تفسیر علی بن ابراهیم از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که روزی مراد دشمنان خدا و رسول بر حضرت گذشت انجناب فرمود فما بکت علیهم السماء والأرض وما كانوا منظرین و بعد از آن مرد حضرت حسین بر انجناب گذشت پس چون فرزندش حسین را دید فرمود لکن لهذا لبکین علیهم السماء والأرض فما بکت السماء والأرض الا علی یحیی بن زکریا و الحسین بن علی علیهما لکن بر این یعنی بر حسین و آسمان و زمین گریه خواهند کرد و آسمان و زمین گریه نکردند بر کسی مگر بر یحیی بن زکریا و حسین بن علی علیهما و بر وایت دیگر در بخار و مقام و ناسخ از امیر المؤمنین علیه السلام در مسجد نشسته بود و جماعه از اصحاب در خدمت او جمع بودند که امام حسین و در آمدن مقادیر بزرگوارش بایشان حضرت دست مبارک بر سر او نهاده فرمود یا بنی ان الله تعالی غیر اقواما فی القرآن فقال فما بکت علیهم السماء والأرض وما كانوا منظرین ای فرزندان بار بختعالی تعبیر نموده در قرآن گروهی را و فرموده آسمان و زمین نگریستند بر ایشان و مهلت داده نشدند و آیم الله لیقتلنک ثم یتبکک السماء والأرض و بعد اقامه تو را میکشند و آسمان و زمین بر تو میگریزند و بر وایت دیگر فرمود اما ان لهذا سببنا و تبکی علیهم السماء والأرض و در تفسیر منتهج از معالم نقل نموده که چون موسی بن عمران علیه و فاث کرد چهل صباح آسمان و زمین بر او

نسخه خطی
 کتابخانه
 مجلس شورای اسلامی
 تهران

قال فی الجمع ابراهیم الله
 بفتح هاء و کسر هاء اسم
 موضوع للقسیم الجمع
 بهین خلافا للکوفیه
 مثل لمر الله و فیها
 لغات کثیره و غیرها
 لا وصل و قد تطلعت
 عن معنه

نسخه خطی
 کتابخانه
 مجلس شورای اسلامی
 تهران

(روز عاشورا)

(۴۱۰)

گرفتند و چون حضرت حسین صلوات الله علیه شهید شد آسمان بر او گریه در آمد و از آنوقت هر شب بر او گریه میکنند
و علامت گریه او این است که اطراف آفاق سرخ میشود و گویند که گریه آسمان همچون گریه آدمیان است و صد گفته اند
قتل الحسین بن علی بکت السماء علیه بکاءها حرق اطرافها چون امام حسین علیه شهید شد آسمان بر او گریه کرد و
گریه او سرخی اطراف و عیانت و در مصباح القلوب مذکور است که کعب لاجبار روزی اهل مدینه را ملازم و قتل
روزگار که در کابل خوانده بود خبر داد و گفت عظیمترین وقایع کشتن امام حسین علیه است و چنین خوانده ام که
از روزی که او را بکشند هفت آسمان خون بگریند گفتند ماه گز نشسته ایم که آسمان بکس خون گریسته باشد گفت و
ان قتل الحسین شی عظیم وای بر شما کشتن حسین علیه کار بزرگ است و فرزندان خاتم پیغمبران است و پیرو صی
پیغمبر آخر الزمان و پیغمبر ال عباد و نور دیده فاطمه زهراء است بدانند که جان کعب بدست است که خوانده ام که آن
روز که او را بکشند هفت آسمان خون بگریند و گریه و فرشتگان بر سر قبر وی بایستند و بگریند و هزار و زیارت
هرگز از گریه باز نایستند و در هر شب ادبانه هفتاد هزار فرشته فرود آیند و بر سر قبر زیارت کنند و چون بامداد
شود بصوامع طاعات خود باز روند و در خبر بان بن شیب دانه معصم عباس از حضرت امام رضا علیه منقول
است که فرمود ان بکت السموات والارضون لعنة الخبیر و در عاشورا از کامل الزیارة از حضرت صادق علیه السلام
روایت کرده است که فرمود ان ابا عبد الله لما مضى بکت علیه السموات السبع وما فیهن والارضون السبع وما
فیهن وما بینهن چون حضرت ابا عبد الله الحسین علیه کشته شد آسمانهای هفتگانه و زمینهای هفت طبقه و آنچه
در آنها و در میان آنها بود گریه کردند بر آنحضرت و بر وایت دیگر فرمود ان السماء بکت علی الحسین علیه اربعین صباحا
بالتواد انما چهل روز گریه کرد بر آنحضرت بر پنجن خون و زمین چهل روز گریه بسیار و نارنجی و در مناقبان
استون قبر وایت که چون امام حسین علیه کشته شد یک سرخی از طرف مشرق سر زد و یک سرخ از جانب مغرب
و نزدیک شد که در وسط آسمان بکد بگریسد و مدتها مشرق و باقی ماندند و در بخار و ناسخ از این قول بزرگوار
حضرت صادق علیه روایت کرده اند که فرمود احرق السماء حين قتل الحسین علیه سنة و بکاءها حرقها از روز
قتل حسین علیه تا یکسال آسمان گونه سرخ داشت و سرخی آن علامت گریه او بود و در ناسخ گوید در کامل
الزیارة سند به علی بن محمد بن عثمان منتهی میشود و از جده خود حدیث میکند که گفت من در خدمت حسین
مینمودم چون آنحضرت بدرجه شهادت رسید یکسال و نه ماه آسمان مانند خون بشه میبود و آفتاب
نمیداد و در صواعق و تندر که سبط از محمد بن سیرین نقل است که ان الحجرة التي مع الشفق لم تكن قبل قتل
الحسین علیه و فی بعض النسخ لم تكن حتى قتل الحسین علیه ثم لا زالت ترعى بعد ذلك این سرخ که در صبح و
در افق ظاهر میشود پیش از قتل حسین علیه تسلیم نبود و در بعضی از نسخ مکتور است که این سرخ نبود

از قتل حسین

صباحا بالدم و ان الارض بکت اربعین

بدرجه شهادت

(روز عاشورا)

(۱۱۴)

ناهنکاه که حسین علیه کشته شد و پس از قتل آنحضرت همیشه دیده میشود و در ناسخ گوید که ابن حجر که از متعصبین
 اهل سنت و جماعت است میگوید از ارباب عظیمه که بعد از حسین علیه پدید آمد یکی است که اسمان خون بارید
 و او آن مردم از خون سرشار شد و ظلمت عظیم حادث گشت چه آنکه آفتاب تمام کوف بافت و سارگان بجمه
 شدند و دیگر چنان سیاهی مردمان را فرو گرفت که گمان کردند قیامت برپا شد و سارگان مضامه کردند بیکدیگر
 و اکوس میزدند و هیچ سنگی از زمین جنبش نکرد مگر آنکه در روز آن خون تازه جوش داشت و گاه و درین جنگ
 آن بجا که تریل گشت و این سیاهی سر روز و نهار در ظل خویش میداشت انگاه اسمان را حیرت بزرگ پدیدار گشت
 و بر وایت شش ماه آن حیرت شد بود و پس از آن ابن حجر هرگز از اسمان ناپدید نگشت انشائی بقول مؤلف هدا
 الکتاب عفی عنه ظهور الحجة فی الشفق دلیل علی غضب الحق ابن جوزی در تذکره خواص الامة از جد خود ابو الفتح
 نقل نموده که چون مردم غضبناک شوند سرخی و حمرة در چهره ایشان نمایان گردد و این علامت سخط و غضب
 ایشان است و حق سبحانه و تعالی که منزّه است از جیم و جد تاثیر غضب خود را بر قتل آنحضرت اظهار کرد
 بر خفا فوق تابنا باند بزرگ جناب ایشان را انشائی و شعر محتمل کاشانی علیه الرحمه نیز اشارت بفضیلت آنست که گوید

روز عاشورا
 روزی که
 روزی که
 روزی که

کوس چور و سر فرو
 کوفتن و بهم خوردن
 و چهره که عرب صدمه
 گویند کذا فی برهان
 جامع منه
 عفی عنه

هست از مال گرچه بری ذات ذوالجلال
 او در دست و هیچ دلی نیست بهلال

واقع چهارم گریستن ماه و خورشید بر امام غریب شهید در بخارا الانوار در خبر میثم تمام راست
 که بجبله مکه فرمود که مولا هم امیر المؤمنین علیه فرمود و تبکی علیه الشمس والنجوم والسماء والارض گریه میکند
 بر حسین علیه ماه و خورشید و سارگان و زمین نا انجا که فرمود با جبله از انظر الى الشمس حمراء کانه
 دم عیبط فاعلم ان الحین قد قتل ای جبله هرگاه دید خورشید مانند خون بسنه سرخ شد بدان که حسین شهید
 گشته است جبله میگوید چون مدتی گذشت روز از خانه بیرون آمدم دیدم روشنی آفتاب بر دیوارها مانند چادر
 سرخ تابیده است چون انرا دیدم صدمه زدم و گریستم و گفتم والله قتل سیدنا الحسین بن علی علیه السلام بخدا قسم سید
 مولا ما حسین بن علی ام کشته شد و در محزن البكاء گوید آفتاب بنحوی گرفت که ساره هاپید شد با وجود اینکه
 قاعده گرفتن آفتاب در بیست و هشتم ماه است و در بخارا از مریدان اهل بیت المقدس روایت است که گفت از روز
 قتل امام حسین علیه ناسه روز آفتاب گرفته شد و ساره هاپید شد و بعد از سه روز آفتاب ظاهر گردید
 و نیز در بخارا از کامل الزبارة از حضرت صادق علیه روایت است که فرمود ان الشمس بکت علی الحسین علیه اربعین صباحا
 بالکوف والحجرة بدست که خورشید چهل روز گریست بر امام حسین علیه بکوف و سرخی و بعد از الله بن هلال
 از آنحضرت روایت کرده که فرمود مکتوا اربعین یوما تطلع الشمس بحجة و تغرب بحجة بعد از قتل امام حسین علیه
 چهل روز آفتاب در سرخی طلوع میکرد و در سرخی غروب مینمود بعد از الله بن هلال گوید عرض کردم فدایت شو

روز عاشورا
 روزی که
 روزی که
 روزی که

﴿رُوزِ عَاشُورَاءِ﴾

﴿(۴۱۲)﴾

این است گریستن خورشید فرمود بلی مؤلف گوید آنچه از این واقعه از بخار نقل نموده در مقام و ناسخ نیز مکتوب است

واقعه چهل و یکم زلزله عرش و فرشت در مصیبت آنحضرت از جمله فقرات زیارت مخصوصه اول

رجب و نیمه شعبان این است بِإِذِ انْتَوَى وَنَفْسِي بِالْأَبْعَادِ اللَّهُ اشهدُ لَقَدْ أَشْعَرْتُ لِدِمَائِكُمْ أَظْلَةَ الْعَرْشِ

مَعَ أَظْلَةِ الْخَلَائِقِ وَبَكَتْكُمْ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ وَتَكَانُ الْجِبَالُ وَالْبَرُّ وَالْبَحْرُ مرویت که زاده سوال

کرد ما الظلال ظلال چیست فرمود با نامی بینی سائیه خود را در آفتاب شئی و لیس شئی و این دلالت دارد

براینکه مصیبت آنحضرت در مجرای آن نیز اثر کرده و گویند هر چیزی که اطافش بیشتر باشد تاثیر در او بیشتر خواهد

بود و در ناسخ التواریخ در ذکر حوادث بعد از شهادت آنحضرت گوید و زلزله الارض و اخذت الناس

الرحمة والصواعق زمین بلرزید و اندام مردمان بلرزید و صواعق متواتر گشت و در مجرای اصابت از

مفتاح البكاء نقل نموده و زلزله الجبال و اهتز العرش و بکی علیه حمله العرش و الملائكة و در اسرار الشهادت

گوید زلزله ارکان العرش و قوائمه و بكت السموات و نجت الملائكة ارکان عرش نیز بلرزید و آمد و اسماها

گریستند و ملائكة ضجعه و فریاد نمودند (بیت) بلرزوا و جنبوا عرش الله ﴿ زحاک نوحه جن و پر رسید با﴾

و قبل ايضا ﴿ چون خون حلق تشنه او بر زمین رسید ﴿ جوش از زمین بزروه عرش برین رسید ﴿

زرد بکشد که خانه ایمان شود خراب ﴿ از بس شکستنها که بارکان دین رسید ﴿ و در بعضی از مقاتل

نقلند زلزله الارض و من فيها و الارض و من عليها **واقعه چهل و دوم**

گریستن فرشتگان بر سید مظلومان حضرت ذین العابدین صلوات الله علیه در خطبه مسجد شام فرمود

انا ابن من بك سائيه السماء منم فرزندان کسیکه ملائكة اسمان برا و گریستند و در خطبه نزدیک دروازه مقدسه

فرمود و لقد بك السبع الشداد لقتله الى قوله عليه السلام و الملائكة المفرجون و اهل السموات اجتمعون

و تحقیق گریستند اسمانها و محققان محکم بر قتل پدر بزرگوارم تا اینجا که فرمود و ملائكة مقربین و اهل اسمانها تمام

در مصیبت آنجناب بگریه درآمدند و مجلسی علیه ترجمه در باب نوحه جنان از طبریه نقل فرموده هنگامی که آن

ملائعین با اهل بیت قصد شام نمودند در منزل اول نوحه ملائكة داشتند که این ابیان را میگفتند :

اها الفاتلون جهلا حسبا	ابشر بالعداب والشکیل	كل اهل السماء يدعوا عليكم
من نبی و مرسل و قیبل	قد لعنتم علی لسان ابن داود	و موسی و صاحب الانجیل

یعنی ای کسانی که از روی جهالت و ضلالت کشید حسین علیه زبانت باد شما را بعباد در دنیا و

خواره دلتها همه اهل اسمانها لعنت میکنند بر شما از پیغمبران و رسولان و تحقیق که لعنت کرده شد ابد شما

بر زبان حضرت سلیمان بن داود و حضرت موسی و صاحب انجیل عیسی بن مریم و نیز در بخارا التواریخ و عیون اخبار

در ناسخ التواریخ

در ناسخ التواریخ

﴿ رَوْضَةُ شُورَاء ﴾

﴿ (۴۱۳) ﴾

این حدیث در فضیلت حضرت علی (ع) است و در بیان آنکه او را در روز قیامت با او بیایند و در بهشت با او باشند و در بیان آنکه او را در روز قیامت با او بیایند و در بهشت با او باشند

و در ناسخ از علل الشرایع از ثمالی روایت کرده اند که او گفت سوال نمودم از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که باین رسول الله الستم کلکم فائمهین بالحق ای فرزند پیغمبر یا همه شما فائمهین نیستید فرمود بلی عرض کردم نام ستمی القائم فائمه پس چرا قائم ال محمد علیهم السلام باین لقب ملقب گردید فرمود لما فذل جددی الحسین علیه السلام فحجت الملائكة الى الله عز وجل بالبكاء والتحيب قالوا الهنا وسيدنا اتغفل عن قتل صفوانك وابن صفوانك وخبرك من خلفك چون جدم حسین علیه السلام بد رجعه شهادت رسید ملائکه برگریه درآمدند و بدرگاه خدا استغاثه نمودند که ای پروردگار ما وای سید و مولای ما ایام هلاکت میگذرانند و فرزند و فرزندان تو را کشتند فاجی الله الهم قروا ملائکه بغزاة و جلالة لانقم منهم ولو بعد حين پس خدا وحی نمود بایشان که ای فرزندان من السورة و دلشاد بای باشد بغزاة و جلالة خود قسم هرانیه انتقام خواهم کشید از ایشان هر چند بعد از گذشتن مدتی باشد پس را الهنگام حق سبحانه و تعالی انوار مقدسه اشباح منوره ائمة طاهرين علیه السلام را بایشان نشان داد ملائکه از دیدن ایشان شاد و مسرور شدند و یکی از ائمة انام علیه السلام را دیدند ایشان را نماز میبکند پس خدا بایشان فرمود بهذا القائم انتقم منهم باین مرد که ایستاده انتقام میبکشم از ایشان از اینجا است که آنحضرت بقائم ملقب گشت ﴿ اذ کنی بآبائه آت و آت و نیز در بحار و ناسخ از ابی بصیر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که فرمود و کل الله بالحسین بن علی علیه السلام سبعین الف ملک یصلون علیه کل یوم شعشعاء غبراء مندی یوم قتل الی فاشاء الله یعنی بدین ک قیام القائم خداوند تبارک و تعالی هفتاد هزار ملک بر حسین بن علی علیه السلام بگماشت تا بر او در روز بفرستند از آن روز که آنحضرت شهید گشت تا وقتی که خدا بخواهد یعنی تا زمانیکه قائم ال محمد علیهم السلام ظهور کند و خون او را باران جوید و نیز در بحار و ناسخ از ثمالی صدور علی علیه السلام نقل کرده اند که حضرت صادق علیه السلام فرمود هبط اربعة الاف ملک بر بدن ائمه مع الحسین علیه السلام فلم یؤذن لهم فی الفئال چهار هزار ملک از آسمان فرود آمدند که در رکاب امام حسین (ع) بارشمنان او قتال نمایند حضرت ایشان را ازین جنک نداد پس ایشان بالا رفتند که از خدا رخصت یابند چون بار دیگر زمین آمد آن حضرت تراکشه دیدند فهم عند قبره شعث غبر میبکونه الی یوم القيمة و رئیسهم ملک یقال له منصور پس ایشان را ولید و یغبار الوده در نزد قبر شریف آنحضرت پیوسته هستند تا روز قیامت بر او میگریزند و رئیس ایشان ملکی است که او را منصور و بنامند فلا یزوره زائر الا استقبلوه و لا یودعه مودع الا شعبوه و لا یمرض الا عاده و لا یموت الا صلیوا جنازته و استغفروا له بعد موته فکل مؤمن فی الارض ینظرون قیام القائم علیه السلام پس زیارت نمیکند آنحضرت را هیچ زائری مگر اینکه ایشان استقبال او میرودند و ذاع نمیکند آنحضرت را و ذاع کنند مگر اینکه ایشان عشا میآورند و میروند و مریض نمیشود

﴿رُوزِ عَاشُورَاءِ﴾

﴿۱۴﴾

از ایشان که مگر اینکه از عبارت میکنند و وفات نمیکند از ایشان که مگر اینکه بر جنازه او نماز میکنند و او را
 از برای او طلب مغفرت میکنند ایشان بدین حال در نزد قبر آنحضرت هستند در حالیکه انتظار میکنند قیام
 حضرت قائم علیه و تجل الله فرجه را **واقع چهارم** گریستن بشپان و در زنجیان و مصیبت
 سید مظلومان در بخارا الانوار از امام شیخ طوسی از حسین بن ابی فاخته روایت کرده است که او گفت من و ابو
 السلمه السراج بنون بن یعقوب و فضل بن یسار در خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه نشسته بودیم
 پس عرض کردم یا آنحضرت فدا بشوم بعضی از اوقات من در مجالس این گروه یعنی مخالفان حاضر میشوم و شما اهل
 بیت را بیاد میآورم پس در آن هنگام سزاوار است چه بگویم فرمود یا حسین چون مجالس ایشان حاضر میشوی
 بگو **اللَّهُمَّ ارْنا الرِّخَاءَ وَالتَّوَدُّدَ** یعنی خداوند اینها را بماند و دوستی را اگر این را بگوئی با نچه دوست
 داری خواهی رسید حسین میگوید عرض کردم جعلت فدا لایزال که از کربلا بن علی علیه السلام فایده بقی قول ادا
 زکرت فدا بشوم بسیار از اوقات یاد میکنم حضرت امام حسین علیه را پس در هنگام یاد کردن آنحضرت
 چه بگویم فرمود سه مرتبه بگو **صَلِّ اللهَ عَلَيْكَ يَا ابا عبد الله** بعد از آن حضرت صادق علیه روئے مبارک
 بگو **ما اُردنا بید و فرمود ان ابا عبد الله الحُسين لما قُتل بكت عليه السَّمَوَاتُ السَّبعُ وَالأَرْضُونَ السَّبعُ وَما فِيهِنَّ**
وَمَا بَيْنَهُنَّ وَمِنْ يَنْقَلِبُ فِي الْجَنَّةِ وَالنَّارِ وَمَا بَرَّهْ الخیر چون حضرت ابی عبد الله الحُسين علیه کشته
 شد آسمانها هفتگانه و زمینهای هفت طبقه و آنچه در آنها و در میان آنها بود همه گریه کردند و آنچه در پیش
 و در درون بود و آنچه در پس است از مخلوقات و آنچه در دنیا نمیشود همه در ماتم آنحضرت گریستند و از جمله
 فخرات زیارت ناحیه مقدسه حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه است که عرض میکنند **وَأُفَيْمَتْ لَكَ الْمَانِمُ**
فِي أَعْلَى عِلِّيِّينَ وَلَطِمَتْ عَلَيْكَ الْحُورُ الْعِينُ وَبَكَتِ السَّمَاءُ وَسَكَتَ الْجَنَانُ وَخَرَّتْ أَهَا وَالْجَارُ
حِثَّاهَا وَمَكَّةُ وَبَنِيَّاهَا وَالْجَنَانُ قَوْلُهَا وَأَلْبَنَتْ وَالْمَقَامُ وَالشَّعْرُ الْحَرَامُ وَالْحِلُّ وَالْأَخْرَامُ
 و در زیارت مخصوصه اول رجب و نیم شعبان مَظْهُور است **أَشْهَدُ لَقَدْ أَفْشَرْتَ لِي دِمَائِي أَيْدِي مَا تَكُمُ أَظْلَمَ الْعَرْشُ**
مَعَ أَظْلَمَ الْخَلَائِقِ وَبَكَتْ كُمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ وَسَكَتَ الْجَنَانُ كَوَاهِي مِدْهِمْ كَبُرْزُهُ دَرَامِدُ بَرَكَاتِهِ
 چون شما اظلمه عرش و اظلمه خلایق و گریستند بر شما آسمان و زمین و ساکنین بهشت برین را و سؤالی کرد
 ظلال چیست فرمود ابانمی بینی سایه خود را در آفتاب شئی و لیس بیتی پس این کلمات دلالت دارد بر اینکه
 مصیبت آنحضرت در مجرای نیر اثر نموده و هر چند شئی لطافتش بیشتر باشد تا بهر دلیلی زبانه خواهد بود
 و هم دلالت دارد بر اینکه اهل بهشت نیز برای آنحضرت عزادار و سوگوار شدند و چگونه چنین نباشد حال
 آنکه بهشت و حورایان نیک سرشت از نور مقدس آنحضرت خلق شده اند چگونه میشود که آنحضرت از سو

گریستن بشپان
 و زنجیان

فصل در بیان
 مصیبت آنحضرت

❦ (روز عاشوراء) ❦

❦ (۴۱۵) ❦

تشنگی و اعطاشا گوید و ایشان سهراب و کامیاب باشند و چگونه خواهند که بدن مبارک آنحضرت پاره پاره شود و ایشان شاد و مسرور باشند و از رسول خدا صلی الله علیه و اله منقولست که در شب معراج چون داخل بهشت شدم در بهشت میگویم و تماشا می نمودم جبرئیل سبی از درختی چید بمن داد من آن سبب را در حصه کردم دیدم حوریه از میان آن بیرون آمد که شوه های چشمش مانند سینه کرکس سپاه بود از او پرسیدم لمن انت خدا تو را برای که خلق کرده است دیدم آن حوریه بگوید در آمد و گفت لا بنیک المظلوم المحببن خدام را برای فرزند مظلوم تو حسین خلق فرمود است ❦ در بارگاه قدس که جای ملائکه است سرها قدسیان همه بر زانو غم است ❦ قدسیان سر بگریان بحجاب ملکوت ❦ حوریان دست بگریان و پیشانی در صورت در بخارا و الانوار از کامل الزبارة آنحضرت صادق علیه روایت کرده است که فرمود ان الملائكة الذین عند قبر المحببن علیهم السلام یسبون فی کل من فی الهواء و السماء من الملائكة بدرستیکه ملائکه که در نزد قبر امام حسین هستند پیوسته گریه میکنند و از گریه ایشان جمیع آن کسانیکه در هوا و آسمان هستند از ملائکه بگریه در آیند و لقد خرجت نفس علی فرقت جهنم زفره کادت الارض تنشق لزفرها و چون روح از بدن مبارک آنحضرت بیرون رفت جهنم نعره کشید که نزدیک شد از نعره و زبانه او زمین از هم بشکافت و منشق گردد که اگر خداوند از انجا زنان دوزخ حبس نمیکرد و نگاه نمیداشت هر اینه اهل زمین را بفوریت میسوزانید و اگر رخصت میبافت تمام اهل زمین را بکام خود میکشید و لکن اخبار نداشت مامور است بامر خدا و مقید است بزنجیرهای محکم و چند مرتبه بر مالکان دوزخ سر کشی نمود و نزدیک شد که از دست ایشان رهاسود جبرئیل آمد و با پر خود بر او زد تا اینکه ساکن گردید و آنها لبیکه و تندبه و آنها التلظی علی قائله و لولا من علی الارض من حجج الله لنقضت الارض و انکنت فاعلیها بدرستیکه جهنم برای مصیبت و شهادت آنحضرت گریه و ناله میباید و برای قائل آنحضرت شاد و فرخنده میشود و اگر جحش های خدا در روی زمین نبودند هر اینه زمین را در هم میشکست و آنچه بر روی زمین است بکام خود میرد و در ضمن همین حدیث که فرمود چون روح این زباده عید و یزید پدید آید نشان بیرون رفت نعره از جهنم ظاهر شد که اگر خازنان دوزخ از احبش نمیکردند و نگاه نمیداشتند هر اینه تمام اهل زمین را میسوزانید انشهی ما اردنا نقله من الحدیث مؤلف گوید چون حدیث طولانی بود موضع حاجت را از آن نقل نمودیم و بقیه آن در محل خود ذکر خواهد شد انشاء الله تعالی

واقع چهارم گریه و نوحه جنان برسد غالبان حضرت زین العابدین علیه در خطبه مسجد شام فرمود اننا بن من ناحت علیه الجن فی الارض و الطیر فی الهواء من فرزند کسیکه جنان دوزخ و مرغان دوزخ را و گریستند در بخارا و الانوار از کامل الزبارة از ابی زباده لفظند روایت کرده است که جماعت جصاص و کجکان

در شب معراج
جبرئیل سبی
از درختی چید
من را داد

در بخارا و الانوار
از کامل الزبارة
آنحضرت صادق
علیه روایت کرده است

❦ (روز عاشوراء) ❦

❦ (۴۱۶) ❦

در هنگام قتل حسین بن علی علیهما السلام در جبهه نوحه جن را بدین اشعار شنیدند ❦ مَحْ الرِّسْ جِیْنِه ❦ فله یوقه الخندق
 ابواه من اَعلاق قریش ❦ وجدوده خبر الجدد ❦ ونیز در بخار از مناقب زبانه بن بطه نقل کرده است که از
 نوحه جنیان روایت را شنیدم که میگفتند ❦ اباعین جود ولا یجود ❦ وجود علی الهالك السید ❦
 فبالطف اصی صر یفاقد ❦ وزینا الغداة بامر یبک ❦ یعنی ای پدیده اشک بر فرزند و خشت لباش و گریه کن بر
 کشته که سید عالمیان است و او در کار فرات بر روی خال افتاده است و تحقیق که نامصیبت زده شده ایم
 در روز قتل او بمصیبت غریب عجیب و نیز در بخار از کامل الزبانه از دوردت روایت کرده است که او گفت
 جد ام من خبر یار که چون حضرت حسین علیه السلام شهید شد جنیان در مصیبت آنحضرت بدین ابیات نوحه میکردند

نوحه جنیان
 بر سید عالمیان

باعین جودی بالعبر	وابکی فقد حق الخبر	وابکی ابن فاطمة الذی	وردا الفرات بما صدر
الجن تبکی شیوها	لما اتی منه الخبر	ولا بکنت حرقه	عند العشاء وبالبحر
ولا بکنت ماجری	عرف وما حمل الشجر	ای پدیده اشک حسرت بر فرزند گریه کن تحقیق که خبر شهادت	

حسین علیه السلام را است گریه و زاری کن بر فرزندان فاطمه که لب تشنه وارد شد در فرات و همان حال از فرات
 بیرون آمد و با آنکه وارد شد در فرات با پنجه که در فرات صدور یافت که اشاره باشد بامد تیر بدندان مجربان
 آنحضرت و جنیان گریه میکنند بر آنحضرت باشد حزن و اندوه از آن وقت که خبر آمد که آن بزرگوار را بخونشان
 و اصحاب را کشته شدند و هلاکت باد باین خبر که بدخبریت و گریه میکنیم بر تو ای امام مظلوم در هنگام عشاء
 وقت سحر و گریه میکنیم بر او تا وقتی که ریشه های درختان بر زمین ثابت و برقرار است و با آنکه گریه میکنیم بر تو مادام
 که هر جا جاری میشود و اشجار حامل ثمار میباشند و با مراد آنست که گریه میکنیم تا وقتی که رگی از رگهای من در
 حرکت باشد یعنی تا وقتی که زندام انسانی و پوشیده نماند این چند خبر که در این واقعه در نوحه جنیان از پنجه
 نقل نمودیم در ناسخ التواریخ نیز مطورات **واقع چهل و پنجم** عزاداری و خوش و طوب و سوگواری

مؤ در مصیبت شافع بوم النشور حضرت سید الساجدین صاوان الله علیه در خطبه مجید شام فرمود انا ابن
 من ناحت علیه الجن فی الارض و الطیر و الموائ و مرجوم فیض قدس الله روحه در کتاب شریف وافی در باب بیستم
 بوم عاشوراء از کتاب من لا یحضره الفقیه کتاب یثرب نقل فرموده و کانت الوحش تصوم بوم عاشوراء علی عهد
 داود یعنی در عهد و زمان حضرت داود و جنیان در روز عاشوراء روزه میداشتند و روزه داشتند و جنیان
 در این روز در عهد آنحضرت شاید از این جهت بوده که نقل کرده اند حسن صوت الجناب بمرتبه بوده که چون مشغول
 خواندن زبور میشد مرغان هوا و جنیان صحرایه شنیدن و عطر صدای او در نزد او حاضر میشدند و بر
 سر او هجوم میآوردند پس شاید ایشان در باب عاشوراء از جناب چیزی شنیدند و با آنکه حقیقا لا در این روز

صو گریه و عذاب
 در نوحه عاشوراء

(روز عاشوراء)

(۴۱۷)

خفته در نفوس ایشان واقع میباشد که ترک خوردن می نمودند و در کتاب وقایع الشهور در ذکر وقایع روز عاشوراء گوید و فيه تصور الطهور والوحش ولا باكل ولا يشربون ويعزون الحسين عليه من زمان داوود و در مجلد ستم بحر المصاب گوید قد بكت عليه السموات والارض وشردت الوحش والسباع من الفلوات حتى كفت نفوسها عن شرب الماء واكل الكلاء وسقطت الطيور من اوكارها وهرب الجند في هذا الوقت الى ارض الخربة بتحقق كه گریستند بر حسین علیه السلامها و زمین و وحشیان و درندگان در بیابانها بودند و از آشامیدن آب و خوردن گیاه خود را رها نمودند و مرغان از آشپهاهای خود را افتادند و در این وقت جند از مردمان کماره نمود و خرابه نشین گشت و در نایخ التوار یخ مسطور است که در بعض کتب مناقب از فتح بن شحراف غابد روایت کرده اند که گفت هر روز نان ریزه ها برای عصابه می افشاندیم تا می خوردند و بدان معاش میکردند چون روز عاشوراء رسید از آن نان ریزه ها که افشاندیم نخوردند دانستم که خبر قتل حسین علیه برایشان الها شده و اینک آغاز سوگواریه و زاری نموده اند و در کتاب کلمه طیبیه از میره شافعی نقل فرموده که علی بن حاتم که از خواص امیر المؤمنین علیه بودند آن خور می کرد برای مورچه و می گفت انهم جارات و لهن علبنا حتى الجوار اینها ها بگان ما باند و بر ما حق هاست یکی دارند و در اینجا و در کتاب سهره حلبیه از بعضی ها نقل نموده که در هر روز نان بجهت مورخ می خورد چون روز عاشوراء میشد آن مورخها از آن نان نمی خوردند و از غرائب موانع مورخ و بر پیشور در زجر مورخ مت عاشوراء از نگاه میداد و انسان مدعی شحور چون برهان الدین جلای سهره مذکور چنان خرافت بر او منو شده که اینچکاکا پتر اموتد برای استیجاب روزه عاشوراء قرار داده که اعتقاد اهل سنت است و حال آنکه اگر برای این بود در روزه ماه رمضان نمی خوردند که روزه اش واجب است و در حدیث هشتم تمار است که فرموده بگو علیه کثیری حتى الوحش في الفلوات والحيثان في البحار والطير في جو السماء بدرسته که هر ذرات کائنات و سلسله موجودات گریه میکنند بر حسین علیه حتی وحشیان در بیابانها و ماهیان در دریاها و مرغان در هوا و در بخار الانوار و نایخ التوار یخ از کامل الزبارة از جارات اعوان نقل کرده اند که امیر المؤمنین علیه فرمود بای وای الحسين المقتول بظهر الكوفة والله كانه انظر الى الوحش مادة اعنا على قهره من انواع الوحش يكونه و بر ثونه ليلاحته الصباح فاذا كان كذلك فاباكر والجفا بدروما در فدا حسین باد که در پیرون کوفه کشته میشود سوگند بآنخدای گویا می بینم که جانوران بیابان از انواع وحش بر سر قبر او گریه ها کشیدند و بر او می گریزند و از شامگاه تا با ملاد او را مرثیه می گویند همان ابرویم چون چنین است پرهیز از اینکه او را جفا کنید و ستم کار باشید و نیز در کامل الزبارة از امام محمد باقر علیه منقولست که فرمود بکت الانس والجن والطير والوحش على الحسين بن علي عليه السلام حتى ذرفت دموعها گریستند بر حسین امیرمان و جنتیان

کلاء
بقتلین کما شغب
وکر
نفع اشباهه مرغ و کور
جمع شغب
فکرمه
فکرمه
فکرمه

وفاقیان
وفاقیان
وفاقیان

*(رُوزِ عاشوراء) *

*(۴۱۸) *

وتمام جانوران چندانکه آب دیده ایشان سبلان یافت و در بخارا و آنوار از مال صدوق ده از حضرت علی بن
الحسین علیه السلام را بپس کرده است که روزگاری امام حسین علیه السلام را داخل شد در منزل برادر خود امام حسن علیه السلام چون
بر آن حضرت نظر نمود بگریه درآمد امام حسن علیه السلام فرمود ما بیکدیگر با ابا عبد الله چه چیز تورا بگریه در آورد
با ابا عبد الله عرض کرد بجهت آنچه با تو خواهند نمود امام حسن فرمود آنچه من بان دچار خواهم شد زهره است
که بمکر و حيله مرا میدهند و من کشته میشوم و لکن لا یومر کبومک با ابا عبد الله و لکن هیچ روز مانند روز تو
نخواهد بود که سی هزار کس که گماندارند از امت جدا میشوند و دین اسلام بر خود می بندند بگو تو همچو او
و زامن بر کمر زنند و بکشتن تو اجتماع نمایند و بر بختن خون تو و هتک حرمت و اسیر نمودن فرزندان و زنان
و غارت کردن اموال تو غمزن کنند و در آنوقت لعنت خدا بر ایشان وارد میگردد و از آسمان خون و خاکستر
مبارد و بکسی علیک کل شیء حتی الوحوش فی الفلوات و الجنان فی البحار و هر چه بر تو میگریزند و حیوان
در صحراها و ماهیان در دریاها و در بخارا و آنوار و کتاب عوالم و تاریخ التواریخ از حضرت صادق علیه السلام روایت
کرده اند که روز آنحضرت در حق جعد فرمود هل احد منکم راهاها را ابا هیچیک از شما جعد را در روز دیده
عرض کردند در روز دیدار نمیشود بلکه در شب اشکار میگردد فرمود اما انهم نزلنا و العمران فلما ان قتل
الحسین علی نفسه ان لا ناوله العمران ابدا و الا ناوله الخراب فلا تزال هارها صائمة حزينة حتی یجئها
اللیل فانما جئها اللیل فلا تزال ترن علی الحسین حتی تصبح هارها جعد هواره در آبادانیها و بلدان عمران منزل و
ما و داشت چون حسین علیه السلام شهید شد سو کند یاد کرد که دیگر در آبادانی منزل نکند و جز در خراب جاه نگیرد
و اکنون همواره در روزها صائم است و در شبها ناامداد بر حسین علیه السلام مینالد و میگردد و در کامل الزبارة
از حضرت صادق علیه السلام روایت میکند که فرمود ای یعقوب هیچ دیده بومه را که در روز و
شاز و برک زندگانی کند گفت ندیدم فرمود ابا دانسته از چیست عرض کردند اندام فرمود لا نهائظل بومها
صائمة فانما جئها اللیل افطرت علی ما رزقت ثم لم تزل ترن علی الحسین علیه السلام حتی تصبح هارها نار و زوار و زه میدان
و شبانگاه افطار میکند بدانچه روز یافته انگاه ناامداد بر حسین علیه السلام مینالد و نیز در کامل الزبارة از حضرت
رضا علیه السلام روایت نموده که فرمود تری هذه البومة كانت علی عهد جد رسول الله ناوله المنازل والقصور والدور
و كانت اذا اكل الناس الطعام تطير فرفع امامهم فیرى اليها بالطعام و تسمى ثم ترجع الی مکانها این جعد را
که مینگری در عهد جد رسول خدا در قصور آباد و بیوت آبادان جاه میگرفت و هنگام اکل و شرب مردم نزد
ایشان حاضر میشد و از طعام و شراب ایشان بهره میبافت و چون سیر و سیراب میشد بمنزل خود باز میگشت
و لما قتل الحسین بن علی علیه السلام خرجت من العمران الی الخراب و الجبال و البراري و قال یس الا مة انتم قتلتم ابن بنتکم

روایتی از امام حسین علیه السلام

عاشورا

(رُوزِ عاشوراء)

(۴۱۹)

و در روز عاشورا
در روز عاشورا
در روز عاشورا

ولا امنكم على قضيي چون حسين بن علي عليه السلام کشته شد از ابا و ائمه ها و برادرها و صحراها بجز نکرد
و گفت چه جماعتی بوده اید شما که فرزند پیغمبر خود را کشتید و از این پس من از شما جدا شدم و بر جان خود شهادت
و نیز در کمال الزام از حضرت صادق علیه السلام منقول است که فرمود اتخذوا الحمام الرابعة فانها نالعن قلعة الحسين
علیه السلام کبوتر را عیبه را در خانه ها نگاه دارید چه ایشان کشتند گان حسین علیه السلام را لعن میکنند و نیز در آن
کتاب سند بخاورین فرموده است که گفت حاضر حضرت صادق علیه السلام بودم ناگاه کبوتر را عیبه تفرقه
طول برآورد و حضرت نظر به بشو من افکند و زمانه طول در من مینگرست انگاه فرمود پا درآورد و در
ما بقول هذه الطير ان ابا مېدا في ابن کبوتر چه ميگويد گفتم جانم فدای تو باد ندانم فرمود بدعو على
قلعة الحسين علیه السلام فاقده في منار لکم لعنت میکند بر کشتگان حسین علیه السلام این مرغ را در منار خود
نگاه دارد بپایان دنیا مناسخ گوید الرابعة الحمام التي ترفع هداياها و در منتخب اللغات گوید هدیه
کبوتر برآورد و در مجمع البحرین گوید في الحديث اتخذوا الحمام الرابعة فانها نالعن قلعة الحسين
الرابعة جنس من الحمام والافنة رابعة و رعب الحمام رفعت هداياها و شد رتبه در بجا و الانوار و کتاب
عوالم و ناسخ النواری و غیره که از طریق اهل البيت علیه السلام روايت شده است که چون حسين علیه السلام
شهادت شد و جسمش بر خال کربلا افتاد و خون از بدن مبارکش جاری شد مرغ سفید آمد و پرو
بال خود را در خون آنحضرت بالود و پرواز کرد در خال که خون از پرهای او میچکید پس در سایه بعضی از
اشجار جماعتی از مرغان برآوید که هر يك هواي دانه و آب بنه سرای مشغولند آن مرغ خون الود بالانك
برایشان باز بایک استخوان یا ملاهی ذکر الدنیا و المناهی و الحسين في ارض کربلا في هذه الحرم ملقى على
الرمضاء فقام من روح و دمه منوح و ای بر شما اباشمار در سایه و شاخه های درختان مشغول خوانند که ذکر
دنیا هستند و با هم و لقب میزند و زید و خال آنکه حسین علیه السلام در زمین کربلا در این هواي گرفت بر روی خال
افتاده بال تشنه اند و کشته اند و خون از بدن مبارکش جاری شد چون مرغان ان خبر وحشت اثر
بشنیدند دست از تفرقه بردارند و کشیدند و تمامه آنها هم اهنك و هم اواز بجانب کربلا برآوردند و چون
بآن سرزمین برآوردند فرمودند امام علیه السلام با تن به سر غسل و بکفن بر روی خال افتاده و در خال که خار و خاشاک
صحرا بر بدن مبارکش ریخته و زواران بدن مبارکش و حشيان صحرا و گریه کنند گانش جبهان و کوهها و صحرا
است در و خال و اطراف هو از لعل نور آفتاب جمال انتخاب روشن و منور کشته فلما رات
الطیور تضایع و اعان بالبحر و الثور و تواقن على رمة بترغن فيه و طار كل واحد منهم الى ناحية يعلم
اهلها عن قلعة چون مرغان انحال بدیدند صبح برآوردند و آغاز گریه و سوگواری نمودند و خود را

و در روز عاشورا
در روز عاشورا
در روز عاشورا

(رُوزِ عَاشُورَاءِ)

(۴۲۰)

در خون آنحضرت افکندند و بر بال خود را بخون آن مظلوم رنگین نمودند پس هر یک بد پاره و جانبی پرواز کردند که اهل آن رنادران از قتل آنحضرت آنگه دهند از قضا که از آن مرغها بمدینه آمد و مرقد رسول خدا را طواف کرد و در حالیکه خون از پروبال او میچکید و ندا در داد **الْاَفْئِلُ الْحُسَيْنِ** بگریه پسر مرغان از هر طرف بر او گرد آمد و اطراف او جمع شدند و بانگ توحه و سوگواری بر آوردند و اهل مدینه چون آن نجیب ناله بشنیدند و آن مرغ خون آلود را دیدند ندانستند که این ابی کدام راهبه علامت کدام حادثه است ناگاه که خبر شهادت حسین بمدینه آمد آنوقت دانستند که آن مرغ خبر شهادت آنحضرت را برای جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله آورده بود در ناسخ التواریخ گوید در مناقب قدیم این خبر با سند معتبر بمفضل بن عمر الجعفی پیوسته میشود که صادق آل محمد صلی الله علیه و آله بر او ابی امام محمد باقر علیه السلام از علی بن الحسین علیه السلام حدیث کرد که در روز عاشورا و غرابی پروبال خویش را در خون حسین علیه السلام بیالود و طهر آن نمود و در مدینه بر سر دیوار فاطمه صغریه دختر حسین علیه السلام بنشست چون فاطمه بر او نگریست دیدار او را بقال نیک نگرفت و سخت بگریست و این شعر انشا کرد و انشاد فرمود

الْاَفْئِلُ الْحُسَيْنِ بگریه
من غم من
و کس من
و کس من
و کس من

شعر نعت لغراب فقلت	تغاه و بلك يا غراب	قال الامام فقلت من	قال الموفق للصواب
ان الحسین بکربلا	بين الأسنه والضراب	فابکی الحسین بعبره	رضی الله عنه مع الثواب
فک الحسین فقال لی	حنا لقد سکن الشراب	ثم استقل به الجناح	فلم یطق رد الجواب

بالفتح و تشدید بخین
برک از درخت و
شایانیدن کذاف
المنجبه
استقلال
بلند برآمد و درخت
برگرفتن منتخب

و هیچ ناعی در مدینه بقتل حسین علیه السلام از این خبر پیشی نگرفت بعضی از منافقین گفتند این سحر است که از نبی عجل المطلب دیدار میشود **واقعه چهل و ششم** گریستن جمیع ممکنات در مصیبت فرزندان کاینات در بخارا آنوار از ابن قولویه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود لما مخه ابو عبد الله الحسین بن علی علیه السلام بکی علیه جمیع ما خلق الله الا ثلثة اشياء البصره و دمشق و آل عثمان بن عفان چون حضرت ابی عبد الله حسین بن علی علیه السلام بد رجعه شهادت رسید جمیع مخلوقات گریستند بر آنحضرت مگر سه چیز بصره و دمشق و آل عثمان بن عفان و نیز در بخارا زامال شیخ طوسی از حسین بن فاخره روایت کرده است که گفت روزی من و ابو السمه السراج و یونس بن یعقوب و فضیل بن یسار خدمت امام جعفر صادق علیه السلام نشسته بودیم عرض کردم فدائ شوم من بعضی از اوقات در مجالس مخالفان حاضر میشوم و شما اهل بیت را بیاد میآورم پس در آنوقت سزاوار است چه بگویم فرمود یا حسین چون در مجالس ایشان حاضر شوی بگو **اللَّهُمَّ ارِنَا الرَّخَاءَ وَ الشُّرُوءَ** یعنی خداوند اینان را بخیر و شادی و اگر این را بگوئی با آنچه دوست داری خواهی رسید حسین گوید عرض کردم فدائ شوم بسیار از اوقات یاد میکنم امام حسین علیه السلام را در هنگام یاد کردن آنحضرت چه بگویم فرمود سر مرتبه بگو **صَلِّ اللَّهُ عَلَيْكَ يَا اَبَا عَبْدِ اللَّهِ** بعد از آن حضرت صادق علیه السلام و مبارک خود را بسوی شما

و کس من
و کس من
و کس من
و کس من
و کس من

﴿رُوزِ عَاشُورَاءِ﴾

روز عاشورا

﴿۴۲﴾

اگر دانید و فرمود ان ابا عبد الله الحسين عليه السلام لما قتل بك عتبة السموات السبع وما فيها من
 ينقلب في الجنة والنار وما يرى وما لا يرى الا ثلثة اشياء فانها لم تترك عليه بدستك چون حضرت ابا عبد
 الله الحسين عليه السلام شده است آسمانها هفت گانه و زمینها هفت طبقه و آنچه در آنها و در میان آنها بود
 و آنچه در هشت و آنچه در آتش بود و آنچه در پیشوند از مخلوقات و آنچه در بدنه نمیشوند همه در ماتم انحضرت
 گریستند مگر سه چیز که آنها گریه نکردند بر انحضرت حسین گوید عرض کردم فدایت شوم آن سه چه بودند که گریه
 نکردند فرمود بصره و دمشق و آل حکم ابن ابی العاص و نیز در بخارا و الانوار در خبر میثم تمار است که فرمود لفلان
 مولای امیر المؤمنین علیه السلام سبکی علیه کل شیء حتی الوحوش في الفلوات والجنان في البحار والطير في جو السماء و
 تکی علیه الشمس والقمر والنجوم والسماء والأرض ومؤمن الجن والأنس وجميع ملائكة السموات والأرض
 ورضوان ومالك وحمل العرش ومطر السماء وما ورماذا يتحقق که خبر داد مرا مولای من امیر المؤمنین
 که همه ذرات کائنات و سلسله موجودات در مصیبت حسین علیه السلام گریه میکنند حتی وحشیان در بیابانها و
 ماهیان در دریاها و مرغان در هوا و گریه میکنند بر انحضرت آفتاب و ماه و ستاره ها و آسمانها و زمینها
 و مؤمنان جن و انس و همه ملائکه آسمانها و ملائکه اقطار زمین و رضوان خازن بهشت و فالتک و رزق خلایق
 عرش و آسمان خون و خاک تر میبارد و شیخ صدوق علیه السلام در امانه بسند خود از حضرت علی بن الحسین
 علیه السلام روایت کرده است که روزی امام حسین علیه السلام را در شد برادر خود حضرت امام حسن علیه السلام و چون نظر نمود
 بر انحضرت گریست امام حسن علیه السلام فرمود ما یبکیک یا ابا عبد الله چه چیز تو را بگریه درآورد یا ابا عبد الله قال البکی
 لما یضع بک عرض کرد گریه میکنم برای آنچه که با تو خواهند نمود حضرت حسن سلام الله علیه فرمود آنچه که من
 بآن رنجار خواهم شد زهریست که بمکر و جله مرا میخورانند و من بدان زهر کشیده میخورم و لکن لا یومر کبومک یا ابا
 عبد الله زدلف الیک ثلاثون الف رجل یدعون انهم من امة جده محمد صلی الله علیه و آله ینحلون دین لا
 یجتمعون علی قتلك وسفک دماءک وانهائک حرمتک و سبی زادیک و نساءک و انتهای بقتلک لکن هیچ روزی
 مانند روز تو نخواهد بود یا ابا عبد الله که سه هزار کس از کسانیکه از غا میبکنند که از امت جده ما هستند و
 خود را بدین اسلام میبندند بگو تو همچو ما آرد زدن و زامن بر کمر زنند و بکشتن تو و ریختن خون تو و هتک حرمت
 تو و پس نمودن زنان و فرزندان تو و غارت کردن اموال و افعال تو اجتماع مینمایند فعندما تحل ببنی
 امیه اللعنة و تمطر السماء رماذا و سبکی علیه کل شیء حتی الوحوش في الفلوات والجنان في البحار و پس در آن
 هنگام لعنت خدا بر بنی امیه فرود آید و آسمان خون و خاک تر میبارد و همه مخلوقات و موجودات بر تو گریه
 میکنند حتی وحشیان در صحرا و ماهیان در دریاها و در بخارا و الانوار از این قولیه روایت کرده است

در این روز حضرت حسین علیه السلام را شهادت رسید

انحال سخن که بر خود بکنی و خود را بمنده بستی

در این روز حضرت حسین علیه السلام را شهادت رسید

(روز عاشورا)

(۴۲۲)

که او بداند خود از عرصة بن زبیر روایت میکنند که در آن هنگام که عثمان جناب پوزو را از مدینه بکوزیده میفرستاد مردم
 باو گفتند یا اباذر این بشارت اقبال فی الله ای اباذر بشارت باد تو را که این مصیبت در راه رضا خدا گرامی است
 آن بزرگوار فرمود ما البس هذا فکف انتم اذا قتل الحسین بن علی ع قتلوا و قال زیج ذبحا فوالله لا یكون فی
 الاسلام بعد قتل الخلیفة اعظم قبلا منه چه بسیار اسان و سهیلست این مصیبت و لکن چگونه خواهد بود
 حال شما زمانی که کشته شود حسین بن علی علیه السلام و با فرمود بوح و سر بریده باشد بخدا قسم که بعد از قتل
 خلیفه یعنی امیر مؤمنان علیه در اسلام قبلی بزرگتر از حسین علیه نخواهد بود و پس از قتل آنحضرت خدا
 تعالی شمشیر انتقام بر این امت خواهد کشید و هرگز آن را بنیام خود نخواهد گذاشت و نبیعت قائم از
 ذریه فینقسم من الناس و مبعوث گرداند حق تعالی قائم از فرزندان آنحضرت را پس آن بزرگوار انتقام
 میکشد از قاتلان آنحضرت و انکم لو تعلمون ما یدخل علی اهل البجار و سکان الجبال و فی الغیاض و الاکام
 و اهل السماء من قتله لبکتم و الله حتی ترهق انفسکم و اگر شما بدانید که بسبب کشته شدن حسین علیه چه
 رخ میدهد بر اهل دریاها و ساکنان کوهها و تنگها و بیشه ها و جنگلها و بنسنانها و اهل آسمانها هر آنکه بخدا
 قسم افتد و بگوید که جان از بدن شما بیرون میرفت و روح مبارک امام حسین علیه از هیچ اسمانی
 نمیکند رد مگر اینکه هفتاد هزار ملک از ترس و اضطراب برپا مییابستند و ناقیامت اعضا ایشان لرزان
 مییافت و ما من سحابة تمر و ترعد و تبرث الا لعنت قائله و هیچ ابروی برق نمیزند و صدای نمیکند مگر اینکه لعنت
 میکند بر قاتلان آنحضرت و ما من یوم الا و تعرض روحه علی رسول الله صلی الله علیه و اله فیلتقیان و هیچ
 روز نیست مگر اینکه روح مبارک امام حسین علیه را بر رسول خدا صلی الله علیه و اله نشان میدهند و با یکدیگر
 ملاقات مینمایند و در کتاب کامل الزیارة بسند خود از ابی بصیر روایت کرده است که گفت روزی در خدمت امام
 جعفر صادق علیه نشسته بودم ناگاه فرزند آنحضرت از در آمد حضرت با و فرمود مرحبا و او را بپوشه خرگرفت
 و او را بوسید و فرمود حق تعالی من حقیر و انتقم من و ترکه و خذل الله من خذلکم و لعن الله من قتلکم و کان الله
 بکم ولیا و حافظا و ناصر خدای حقیر نماید کبر که شما را حقیر نمود و انتقام بکشد از کسی که شما را از آنها گذاشت
 و خون شما را بگردن گرفت و خدا را گدازد که شما را ایمان دشمن و اگذاشت و باره نکرد و خدا لعنت کند
 کبر که شما را کشت و خدا ولی و حافظ و ناصر شماست فقد طال بکاء النساء و بکاء الانبیاء و الصّديقین و
 الشهداء و ملائكة السماء و بتحقیق که گریه زنان و گریه پیغمبران و صدیقان و شهیدان و ملائکه آسمان بطور
 انجامید در مصیبت شما پس فرمود یا ابا بصیر ناظر است الی ولد الحسین علیه انا فی مالک بکاء الی ایهم و
 الیهم ای ابا بصیر هرگاه من نظر میکنم بفرزندان حسین علیه مرا حال روی میدهد که نمیتوانم خود را از گریه

خبر آن جناب از مصیبت

گفتن این خبر

(روز عاشوراء)

(۴۲۳)

باز ناز بجهت آن مضایقه که برید ایشان و برایشان وارد گردید ای ابو بصیر بدینیکه فاطمه علیها برای مصیبت
فرزند خود حسین علیه کرمه میکند و صبحه میکشد و بسبب گریه او آتش جهنم بجوش و خروش میآید و مالکان
دوزخ پیوسته آماده هستند که در هنگام گریه آن مکرمه جهنم را برنجهرها میگیرند و جلوا نرا سخت میکشند
و درهای آن را محکم می بندند از ترس اینکه مبارزانه از جهنم بیرون آید یا در آن خارج شود و اهل
زمین را بسوزانند فلا لشک حقه لشک صوت فاطمه الزهراء علیها پس آتش جهنم ساکن و آرام نمیشود تا وقتی که
فاطمه علیها از گریه ساکن و آرام شود و آن البخاری تکرار آن تنفیق فند خل بعنهم با علی بعض و دریاها بموج و
جوش درآیند و نزدیک میشود که از هم بپاشند و داخل یکدیگر میشوند و هیچ قطره از آنها نیست مگر آنکه ملکه
بر آن قطره موکل است چون موکلان در با صدای گریه فاطمه زهراء سلام الله علیها را میشوند ببال و موج
و جوش دریاها را آرام نمائند و بعضی را در بعضی دیگر حبس کنند که مبارزانه از آوارا خراب کنند و اهل زمین غرق
شوند و ملائکه پیوسته ترسان و گریان میباشند بجهت گریه حضرت فاطمه علیها السلام و بوی خدا تضرع
نمائند و دعا کنند و حاملان عرش ساکنان ملائکه اعلی تضرع و زاری درآیند و صدای ملائکه بتسبیح و
تقدیس بلند میشود از جهت ترك هلاک اهل زمین و لو ان صونا من اصواتهم يصل الى الارض لصعن
اهل الارض و تفتط الجبال و زلزل الارض باهلها و اگر صدای از صداها ایشان بگوشت اهل زمین
برسد هر انبه اهل زمین بر گرد افتند و هلاک شوند و کوهها از هم بشکافتند و زمین بر زلزله اهل خود
بحرکت درآورد و ابو بصیر گوید عرض کردم جعلت فداک ان هذا الامر عظیم فدايت شو این امر بسیار
عظیم است فرمود غیر اعظم منه ما لم تسمعوا غیره نشیده غیر از آنچه که شنید بزرگتر و عجیبتر است

(ثاقب شاعری از خمیس شعار مجتسم گوید)

در نه فلک تزلزل و در شش جهت شتاب	از بهر چپت گشته مکر ملک دین خراب
دارد چه آب ثابت و سیاره اضطراب	گویا طلوع میکند از مغرب آفتاب

و محزون کاشوب در تمامی ذرات عالم است

ان ظلمها که شد بتو درشت کربلا	هم دوست گریه کرد هم اعدا گریسته	این بس برای غربت باغ فجار
کبر و بؤ و قوم رضایه گریسته	هم ساکنان معبد هم واقفان دیر	هم خائلیق سپر کلیسا گریسته
بر کشته تو ای شه بیغل و بکفن	جنون دار زینب لبلا گریسته	ای مجرور و بیهوده هر چه بود
کیفیت گریستن ممکنات	از وحش و طیر و ماه دریا گریسته	بر فرزند سید کاینات

در بخارا لا نوار و ناسخ انوار بیخ از این قول و به نقل کرده اند که او بسند خود از زارعه روایت کرده است که

سجده ها
تسبیح
از حضرت زهرا

شعار خمیس
از کرمه

﴿رُوزِ عَاشُورَاءِ﴾

﴿(۴۲۴)﴾

رُوزِ اَمَامِ جَعْفَرِ صَادِقِ عَلَیْهِ سَلَامٌ بِنِ فرمود: **بَارِزَارَهُ اِنَّ السَّمَاءَ بِكَ عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَیْهِ السَّلَامُ اَرْبَعِينَ صَبَاحًا بِاللَّيْلِ**
 وَاِنَّ الْاَرْضَ بِكَ اَرْبَعِينَ صَبَاحًا بِالسَّوَادِ وَاِنَّ الشَّمْسَ بِكَ اَرْبَعِينَ صَبَاحًا بِالْكُوفِ وَالْحِجْرَةِ وَ
 اِنَّ الْجِبَالَ نَقَطَتْ وَاَنْثَرَتْ وَاِنَّ الْبَحَارَ تَفْجَرَتْ وَاِنَّ الْمَلَائِكَةَ بِكَ اَرْبَعِينَ صَبَاحًا عَلَى الْحُسَيْنِ
 اِی زاده آسمان چهل روز گریه کرد بر حسین و زمین چهل صباح گریه کرد بپاهای و نار بکی و آفتاب
 چهل روز گریه بکوف و سرخی و کوهها از هم پاشیدند و دریاها بجوش و خروش آمدند و ملائکه
 چهل روز بر آنحضرت گریستند و ما انخضبت منا امراة و لا ادهنت و لا اكلت و لا رجت حتی انا ناراً
 عبيد بن زیاد لعنه الله و ما زلنا فی عترته بعد و هیچ زنی از زنان ما خضاب نکرد و عطر بر بدن نماند و سر
 نکشید و سر خود را شانه نکرد تا وقتی که سر عبيد الله بن زیاد را بنزد ما آوردند و بعد از آن نیز کارها پیوسته
 گریه و زاری است و جدم علی بن الحسین علیهما چون یاد میکرد پدر بزرگوارش را بقدر گریه میکرد که بخان
 مبارکش از اشک چشم او تری میشد و هر کس حالت آنحضرت را میدید دلش میسوخت بر او و بگریه آنحضرت
 گریه مینمود و بعضی از عرفا گفته اند که همه اشیاء از مجربات و مادّیات از آسمان و زمین و لوح و قلم و عرش
 و کرسی و بهشت و دوزخ و حور و غلمان و غیر اینها از سایر موجودات بر مظلومی آن حضرت گریستند لکن
 گریه هر شیئی بر حسب حال خود میباشد پس هر سنگی که از کوه میغلطد و هر طفلی که میگردد و هر مرغی که بر لب آبر
 صبحه میزند و هم چنین زرد و خزان که بر درختان وارد آید و شکستگی که در اشیاء بهم رسد و سرخی که در آستان
 ظاهر شود و موجی که در دریا پدید آید و یا غباری که در صحرا بر هوا رود و صدائی که از رعد حاصل شود و برقی
 که پدید آید از غم آن مظلوم است و بارش بر گریه است بر آنجناب و غار و دیگ و گوشت و جمیع اشیاء بر حسین میگريستند
 باد بر عرش سپهر خود و آتش با فر و ختن و آب بجزایان و موج بجود خود و آفتاب و ماه و ستاره ها بتغییرات خود
 از حرّ و صفرّ و کوف و خوف و آفاق بتکدر و غبار و حرّ و صفرّ و بگاه بر زردی و درختها بموت و
 ساقط شدن برگ و خشک شدن شاخه خود ایا نشنیدی صدای ظروف و ظرف را در چنگه میبشکنند
 بر آن حضرت میگردد و معادن میگریزند بر آن حضرت بشکستن و بآن صوّ که در چن کس از آن شنیده میشود خداوند
 عزّ و رکاب خود فرموده است **وَ اِنْ مِنْ شَيْءٍ اِلَّا يَسْبِغُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ** یعنی نیست
 شیئی از اشیاء مگر اینکه تسبیح میکنند او را بحمد و لکن شما نمیفهمید تسبیح ایشان را و در بعضی از زیارات آمده
 است **يُسَبِّحُ اللهُ بِاسْمائِهِ جميع خلقه یعنی جميع خلق تسبیح میکنند خدا را با اسماءش بعضی از اهل اشاره و**
ایماء گفته اند که چون وجودات مقدّسه اسماء اناهم علیهم الصلوة والسلام مظاهر اسماء الهیه اند تواند
 بود که مقصود و مراد از تسبیح جميع خلق با اسماء او اظهار سوگوارى و عزادارى ایشان باشد و مصیبت

گریه زمین
 و آسمان
 و آفتاب
 و ماه
 و ستاره
 و کوهها
 و دریاها
 و ملائکه
 و امراة
 و اكلت
 و رجت
 و انا ناراً

گریه
 و آسمان
 و آفتاب
 و ماه
 و ستاره
 و کوهها
 و دریاها
 و ملائکه
 و امراة
 و اكلت
 و رجت
 و انا ناراً

* (روز عاشوراء) *

(۴۳۵)

سید مظلومان و سرور عالمیان حضرت سیدالشهداء روحی و ارواح العالمین له الفداء -

علت انقلاب و اضطراب موجودات در مصیبت زنده گاینان

برابر باب بصیرت و اصحاب خبرت پوشیده نیست که سبب و ستر واقع شهادت حضرت سیدالشهداء روحی و ارواح العالمین له الفداء و علت بروز و ظهور خوارق غادات بعد از شهادت آنحضرت را کما هو حقّه کتبیه اند مگر خداوند سبحانه در اسخون در علم لکن کانی که راه حق جویند و بقدم صلاطین اخلاص بپایند لوح خوار خود را از لوث و سواس شویند میتوانند بعد از تتبع در اخبار ائمه اطهار بعضی از وجود انرا ندکند لا و الا بصار گویند و چون سبب شهادت آنحضرت با نقد ربه که خداوند رحمن مصلحت در فهمیدن آن دانسته از احادیث ائمه انام صریحا بخاص و عام مجتد رسیده که از کثرت اشتها و مستغنی از اطهار است لهذا ترک ذکر و ترک نگاشتن آن بمنزل صواب قرب و بار غایت اطناب است و اما علت بروز و ظهور خوارق غادات بعد از شهادت آن سرخیل اهل سعادت اگر چه انهم ثلوثا بلکه تصریحا در بسیار از اخبار رسیده لکن چون شهرتش کمزاست این مقال را اقتضای بیان بیستراست و در این مقام از گفتار عرفانی بصیرت و دانشمندان اهل ایمان و اشارت بذکر چند وجه اکتفا میشود که تذکار به برادران کاتبان شود

وجه اول بعضی از محققین گفته اند چون وجود مقدس امام علی علیه السلام جان آفرینش و مهجده عالم امکانست و چون جان شکنجه بیند و مهجده نجر شود ناگزیر تن و بدن هم خسته و شکسته گردد لهذا از ابتدای عالم که قاضی موجودات و مشتملها عالم که خاتمه مکنونات هیچ آفریننده بجای نماند مگر اینکه در این مصیبت عظمی

را تلقی نمود و زبان را پاره شد و هر چند شمر بریزد و عجبدا لله بود **وجه دوم** بعضی دیگر گفته اند که چون جمیع اشیاء بمرکز ایشان موجود شده اند و جللی عکس از شعاع ایشانند و ایشان مظاهر اسماء

الهی و خدا را ابنتی از ایشان بزرگترینست چه خوب گفته است شاعر - **فما ایتة الله اکبر منهم** -

فهم ایتة من دونها کل ایتة - و ما نعمة الاوهم اولیاءه - **فهم نعمة منها انت کل نعمة**

لهم خلق الله العوالم کلها - و حکمهم فیها بها من خلیفه - **سر** سرهم فی الکائنات جمیعها

فمن سرهم لم یخل مثقال ذرة - **بمعنی** نیست ابنتی برای خدا بزرگتر از ایشان پس ایشان ابنتی هستند که

همه ایاات پستتر از ایشانند و نعمتی در عالم نیست مگر اینکه ایشان اولیاء ان نعمند پس ایشان نعمتی هستند که

همه نعمتها از ایشان رسیده است و برای ایشان خلق نموده است خداوند عالم جمیع عوالم را و حکم ایشان در

ان عوالم بر اهل ان عوالم مانند حکم خلیفه است بر عیبت خود و سرایت نموده است سر ایشان در جمیع ممکنات

پس مقدار ذره نیست در عالم وجود که خالی باشد از سر ایشان زیرا که مثال ایشان مثال اقباب و مثال

امام علی علیه السلام

علیه السلام

(رُوزِ عاشوراء)

(۴۲۷)

الْعِلْمُ وَعَلَىٰ بَابِهَا هَيْجَانٌ نَّكَحَتْ خَمْسِينَ مِائَةً مِّنْ مَّخْرَجِ فُضُولِ مَظْلُوقِ الْهَيْبَةِ اسْتَحْجَبْنِ اِمَامَ عَلِيٍّ بِابِ فَاَضَاءِ
خَفِيَّةٍ وَاسْطَةِ اسْتِفَااضَاتِ خَلْقِيَّةٍ اسْتِشْرَافِ اِذَا بَابِ فُضُولِ مَظْلُوقِ الْهَيْبَةِ اسْتَحْجَبْنِ اِمَامَ عَلِيٍّ بِابِ فَاَضَاءِ
لِسَبَبِ عَدَمِ قَدَرِ تَشَانِ بِرَاسْتِفَااضَةِ بِلَا وَاسْطَةِ اَزْمَدَةِ قَبَاضِ اَزْاْفَعَالِ وَاَثَارِ بَقَا، خَوْشِ عَاوِيَةِ مِهْمَانِدِ وَعَالَمِ
بَالْمَرَّةِ خَرَابِ مَشْهُورِ بِنِ اَزْاِنْجَامِ عَاوِيَةِ وَكَثُوفِ مِیْكَرِدِ كِهْ اَزْاَعَالِ عَقُولِ وَنَفُوسِ وَانْوَارِ وَاَرْوَاحِ وَاشْبَاحِ اَجْنَا
وَاَبْدَانِ وَاصْلَابِ وَارْحَامِ وَمَا بَعْدَ هَا اِلَى اٰخِرِ الْعَوَالِمِ دَرِ هَرِ عَالَمِ وَجُودِ اِمَامِ عَلِيٍّ بِسَبَبِ هَا اِنْ عَالَمِ بَاعْثِ بَقَا
نِظَامِ اِنْ عَالَمِ مَثَلًا عَقْلِ اِمَامِ عَلِيٍّ دَرِ عَقُولِ وَنُورِشِ دَرِ اَنْوَارِ وَرُوحِشِ دَرِ اَرْوَاحِ وَجِشِشِ دَرِ اَجْسَادِ كُنَا
مَا بَعْدَ هَا اِلَى اٰخِرِ دَرِ هَرِ جَا وَجُودِ مَقْدَسِ اِمَامِ بَاعْثِ بَقَا نِظَامِ وَاَثَارِ اسْتِشْرَافِ وَاَشَارَةِ بِيْمَنِ مَعْنَا اسْتِشْرَافِ كِهْ دَرِ زَبَانِ
جَامِعَةِ كِبَرِ عَرَضِ مِیْشُورِ ذِكْرِ كَرِ فِي الذِّكْرِ وَاسْمَائِكُمْ فِي الْاَسْمَاءِ وَاجْسَادِكُمْ فِي الْاَجْسَادِ وَارْوَاحِكُمْ فِي الْاَرْوَاحِ
وَآنْفُسِكُمْ فِي النَّفُوسِ وَآثَارِكُمْ فِي الْاَثَارِ وَقُبُورِكُمْ فِي الْقُبُورِ وَحَضْرَتِ اِمَامِ جَعْفَرِ صَادِقِ عَلِيٍّ بِدَاوَرِ بِنِ كَشْرِ رَقِ
فَرَمُودِ بَا دَاوَرِ اِنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَنَا وَفَضَّلَنَا وَجَعَلَنَا اٰمَنًا وَحَفِظَنَا وَخَرَّانَهُ عَلَيَّ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْاَرْضِ
اِي دَاوَرِ دَرِ سَبَبِ كِهْ خدَا تَعَالَى خَلَقَ كَرْدَ مَا زَا وَفَضِيلَتِ زَا دَرِ اَبْرَهَةِ مَخْلُوقَاتِ وَمَا زَا اَمْنَاءِ وَدَايِعِ خُودِ قَا بَرِ دَا
دَرِ مَنَ اِنْ بِنْدِ گَانِ خُودِ وَگَرِ دَا بِنْدِ مَا زَا حَافِظِ وَنِگَاهِ دَا رِنْدِ گَانِ وَخَرَّانَهُ دَا رَانِ خُودِ بِرِ هَرِ چِهْ كِهْ دَرِ اَسْمَانِهَا وَرِضْنِهَا
اسْتِشْرَافِ وَاَزْاِنْ حَدِيثِ شَرِیْفِ نَبِیِّ مَعْلُومِ مِیْشُورِ كِهْ وَجُودِ اِمَامِ بَاعْثِ بَقَا نِظَامِ عَالَمِ بِمِیْمَةِ مَحْفُوظِ بُوْدِ عَالَمِ بِحِفْظِ اِنْ
وَلَنْمَ مَا قَبْلُ * اِنَّكُمُ بَدِ كُنْجُورِ كُنْجِ مِمْكَانِ * مَنْظُمِ بُوْدِ اَزْ وَجُودِشِ اَنْتَابِ * اِنَّكُمُ اَزْ نِظْمِشِ جِهَانِ اَبَادِ بُوْدِ *
نَاخِدَايِ كُنْجِ اِنْجَادِ بُوْدِ * وَحَسْبِ شِشْمِ اِنَّكُمُ بَرِ زَا بَانِ وَطَهُورِ خَوَارِقِ عَاذَاتِ بَعْدِ اَزْ شَهَادَتِ فَرِزَنْدِ
سَبَدِ كَا بِنَاتِ هَرِ كِ اِيْتِهْ بُوْدِ اَزْ اَبَانِ كِهْ حَكَمِ مَطْلُوقِ بِمَقْضَايِ مَضْمُونِ سَبَبِ اَبَانِ اِنَّا فِي الْاَفَاقِ وَفِي اَنْفُسِهِمْ حَتَّى
يَتَبَيَّنَ لَهُمْ اَنَّهُ الْحَقُّ بِمِیْمَةِ اَثْبَاتِ حَقِیْقَتِ سَبَدِ نَا الْحُسَيْنِ عَلِيٍّ وَبَطْلَانِ بَرِ بَدِ مَلْعَنَتِ فَرِجَامِ دَرِ عَالَمِ ظَا
وَهُوَ بَدِ اِگَرِ دَا بِنْدِ كِهْ اِتْمَامِ حِجَّتِ بَرِ مَرْدَمَانِ دَرِ اَهْدَاوِ سَبِيلِ لِيْلَا يَكُوْنُ لِلنَّاسِ عَلَيَّ اِلَهَ حُجَّةٍ بَعْدَ الرَّسُولِ
كِهْ هَرِ گَاهِ اِنْ اَبَانِ وَعِلَامَاتِ ظَاهِرِ نِیْشِدِ اِحْتِمَالِ دَا شَتِ كِهْ مَرْدَمَانِ بِالْكَلِمَةِ اَزْ اَعْتِقَادِ حَقِیْقَتِ اِلِ عَلِيٍّ اَعْرَضِ
وَبِرِ حَقِیْقَتِ اِلِ سَفِيَّانِ اَعْتِقَادِ نَمَا بِنْدِ بَسْ چُونِ بَعْدِ اَزْ قَضِيَّةِ شَهَادَتِ اِنْجِنَابِ اِنْ نَوْعِ تَغْيِيرَاتِ وَخَوَارِقِ عَاذَاتِ
دَرِ عَالَمِ مَشَاهِدِ كَرْدَنْدِ بِقَبْنِ بَرِ حَقِیْقَتِ حُسَيْنِ وَحُسَيْنِيَّانِ وَبَطْلَانِ بَرِ بَدِ اَبَانِ كَامِلِ كَرْدِ بَدِ وَطَهْرِ اَزْ اَرِنْدِ
زَمَانِ بَا مَخَارِوْفَا زَا رِیْعَتِ كَرْدَنْدِ دَرِ مَرَا زَا رُوزِ گَا رَا لِ سَفِيَّانِ وَشِیْعَانِ اِيْشَانِ بَرَاوَرِ * وَلَنْمَ مَا قَبْلُ *
اسْمَانِ بَعْدِ اَزْ شَرِ دِنِ كَرْدِشِ بَرِ گَرِ كَرْتِ | بَرِ كَفِ اَزْ مَرِجِ بِنِجِ وَازْ رَحْلِ خِجَرِ كَرْتِ | دَرِ مَكَانَاتِ شَهِيدِ دَا بَارِ كَرِ بِلَا
*(مَوْ لَقِ) * | جَانِ نَا بَا كِ بَرِ بَدِ نَوْمِ اِدِ بَكِرِ كَرْتِ | *(كَوِيْدِ) *
كِرِ چِهْ اَزْ اَنْتِقَامِ كَشِیْدِنِ مَخَارِ عَلِيٍّ لِرِجْمَةِ فِي الْجَمْلَةِ لِيْلَةَ وَتَشْفِیِ بَرَايِ رِشَانِ وَشِیْعَانِ حَاصِلِ كَرْدِ بَدِ وَاتِّقَا

اینکه بخت نظام
در این روزهاست

گنجور
بروزن و بخور بکاف
فارسه خوانه دارو
خازن - بران بچ

و خجرات
و خجرات

(روز عاشوراء)

(۴۲۸)

نماز در زمان ظهور حضرت صاحب الامر عجل الله له الفرج بعل خواهد آمد ان شاء الله تعالی اللهم عجل فرجه و سهل
 تخرجه واجعلنا من اغوانه وانصاره بالنبي واله (و نیز گفته اند) که گریستن ذرات و موجودات در
 مصیبت فرزند سید کائنات بر دو نوع است صور و معنوی (اما اگر به صور) که جریان اشک باشد از
 دیده های پیران گریه از محبت ضار میشود و از بغض بنی نزار میشود لکن در حال عدم التفات ایشان
 بغض و عداوت چه آنکه در حال التفات بغض و عداوت گریستن ممکن نیست زیرا که در آن حال مطرود
 است از رحمت الهی که فرو گرفته است تمام اشیاء و اما در حال غفلت از بغض و عداوت هرگاه متذکر مضاف
 آن حضرت شوند میگردند چنانکه از بسیار از ایشان صادر شد مثل آن منافق که برهنه می نمود عیال و
 اطفال آنحضرت را و گریه می نمود و همچنین از عمر سعد و زید و غیره نیز صادر شد الالفنة الله على
القوم الظالمين (و اما اگر به معنوی) پس هر ممکن ذی همت و صورتی در حالت وجدان اندک خود گریان
 است بگریه معنوی بر آن حضرت حتی منافقین و شایطین و علیین و سجنین و این بر چند صنف است
 بعضی از آن این است که هر حادثه از ایشان میاید در نفس خود ضعفی نیست بشی از اشیاء و یا میلی نیست بشی از
 اشیاء و یا حاجتی نیست بشی از اشیاء و یا خوف از شی از اشیاء و یا امید نیست بشی از اشیاء و یا غی سبب عدم
 شی از اشیاء و یا قوت شی از اشیاء و یا همه برای امر مستقبلی که بهتر است عدم ادراک آنرا و یا محذور که بهتر است
 وقوع آنرا و آنچه غرض اینها باشد همه اینها گریه معنوی است و یا اینکه است باعتبار جو چشم طبیعت او *
تحقیق دقیق در کتاب معالم الزلفی و مقام از عبد الله بن عباس روایت کرده اند که در روز عاشوراء
 بر آتش نشدنی بود دنیا مگر آنکه مدتی با خون یافت شد بعضی از محققین گفته اند یافت شدن خون در زیر
 سنگ دلیل است بر شعور موجودات حتی نباتات و حیوانات چنانکه دلالت بر شعور آنها دارد که همه آنها
 تسبیح خدای میکنند و ان من شیء الا یسبح بحمده و لکن لا تفقهون تسبیحهم و این تسبیح موجودات
 نظری و ذاتی است و این اثر تجلی نور ذات مقدس است که تجلی نمود برای ایشان پس او را دوست
 داشتند و مشغول ثنای او شدند و هرگاه او را استحقاق سایش یافتند و این تسبیح بزبان حال نیست بلکه بـ
 قال است و سجده آنها حقیقت سجده است چنانکه کانه را که حضرات بصیرت کامله داده است میدهند
 سجده هر چیزی را و لهذا خداوند به پیغمبر خود مقرر فرمود ان الله یسجد له من فی السموات و
من فی الارض و من یقبل له تروا الامار بناء فیهولنا ایمان و یحمد عیان فاشهد بسجود کل شیء و تواضع
لی تعالی پس ایشان که عین الله بودند میدیدند سجده هر چیزی را پس همه موجودات شعور دارند و از اینجا
 که همه اشیاء گریستند بر حضرت امام حسین و نزدیک شد که نظام عالم بر طرف گردد و مادد بانات و مجررات

گریستن اعمال
 و یا حال عدم
 منبغضین

شعور و معنوی
 و مخلوقات عالم

(روز عاشوراء)

(۱۴۲۹)

فرود بزند چرا که قرار همه مخلوقات بمشیت خدا بودند و امام محل مشیت خدا است و مهار عالم در کف با کفایت امامت بلکه امام قلب عالم امکان است و چون قلب خطراب یابد سایر اعضا و جوارح نیز مضطرب گردند پس

علت بقای عالم در آنحال خدا حفظ فرمود کائنات را **بعد از شهادت امام**

بموجب دلائل مذکوره در آن هنگام که حضرت سید الشهدا و ارواحنا له الفداء جراحات بسیار بر جسم مبارکش رسید تا زمانیکه روح شریفش از بدن مفارقت نمود مصیبتی که همه اجسام عالم مجروح و هر ذره روحی بیروح و عالم بکسر مانند طوفان نوح گردد و لکن چون در آن ساعت و در پی امامت بحضرت سجاد علیه السلام تعلق گرفت از برکات وجود فایض الجود آنحضرت نظام عالم برقرار ماند (شر) بمحض آنکه حسین شد زینت زین چهره گو نگویند نکشت چرا این سپهر بود قلمو **بلی** زمین وجود جناب زین عباد **بلی** زین خود نقیض این سپهر که بنیاد پس بنا بر این انقلابات و تغییرات احوال آسمان و زمین با وجود حضرت زین العابدین **بلی** برای این بود که چون تعلق امامت از امامی با امام دیگر موقوف باشد هلاک روح از امام اول زیرا که امامت در زمان واحد مسابد منحصر در فرد باشد پس چون سید مظلومان در رمق آخرین بهوش بر زمین افتاد و هنوز روح شریفش از بدن مفارقت نکرده بود در آن هنگام نور امامت بالتام از انجذاب منقطع نبود و بحضرت سجاد منتقل نگردیده بود از اینجهت ان تغییرات در عالم ظاهر گردید و همینکه آنحضرت شهید گشت و نور امامت بالتام منتقل گردید بحضرت سجاد ان انقلابات و تغییرات بر طرف شد و نظام عالم برقرار شد و اما عدم انقطاع نور امامت بالتام از حضرت سید الشهدا و ارواحنا له الفداء و عدم انتقال نور تمامه بحضرت سجاد باین طریق است که از زمانیکه که سید مظلومان و در پی امامت را بحضرت سجاد علیه السلام سپرد اقباب امامت از برج حسینی و بغروب و از برج سجاد و بطلوع داشت لهذا اقباب امامت رفته رفته از انطرف بغروب نزدیک میشد و از این سمت بطلوع ناوقت که آنحضرت بدرجه شهادت رسید در آنحال بغروب خورشید امامت از برج حسینی منتقل شد به برج سجاد و لکن بقیه شعاعش از برج حسینی مانند روشنائی بعد از غروب اقباب در روزگار نمودار بود و طلبه برج سجاد می مانند روشنائی بین الطلوعین در عالم اشکار گردید اما قرص آن خورشید هنوز طالع نگردیده بود زیرا که از بسیار غلظت کفر که بر آن مرکز دائرة ایمان احاطه کرده بود آنحضرت در آن حین متوجه عالم باطن بود و در وی بعالم ظاهر نداشت و چون اوضاع جهان منقلب بر ایشان و احوال زمین و آسمان متغیر و دیگر گردید از حکمت بالغه خداوند آنحضرت باطناً غیبی متوجه عالم ظاهر گردید و هر انسان از بستر بیماری برخاسته در آنحال فوراً خورشید امامت از افق آن برج ولایت طالع گشت و عالم را از ضیاء ان بیضا نور حاصل و انقلابات ارض و سما را زایل کائنات را سکون کامل حاصل گردید **تنبیه** و تمهیدی بدانکه بعد از

امام عابدین

امام عابدین

❦ (روز عاشوراء) ❦

❦ (۴۳۰) ❦

این تفصیلات و تطویلات باید دانست که بروز و ظهور این علامات و خوارق عادات که بعد از شهادت آن
حضرت اتفاق افتاد از لوازم امامت نیست که در شهادت هر نامرچین باشد چنانکه ظهور علامت و خوارق
عادات در وقت شهادت حضرت یحیی از لوازم نبوت و رسالت نبود لکن چون امر حضرت سیدالشهداء
رو و ارواح العالمین له الفداء از ابتدای مرگ و عجب بود چه در عالم ذر و چه در عالم رحم و چه در
تولد و چه بعد از تولد پس در شهادت آنحضرت با آن همه خصوصیات بطریق اولی باید علامت عجیب و خوارق
غریب اتفاق بیفتد و ثار و ثمرات این مصیبت باقی بماند و هم میتوان گفت که چون شهادت
آنحضرت قاطع راحته خسته النجباء و اهل کتاب بود که در ظاهر آنحضرت را کشتند لکن در واقع و حقیقت حضرت
خاتم الانبیاء و علی مرتضی فاطمه زهراء و حسن مجتبی ائمه هدی علیهم السلام را کشتند بلکه بمقتضی
وَمَنْ قَتَلَ نَفْسًا زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا همه انبیاء و اوصیاء و صلحاء و مؤمنین تلف
و خلف را کشتند پس باید زیاده بر این علامات و خوارق عادات اتفاق بیفتد و دیگر آنکه شهادت
برانده و کرب آنحضرت مضمین هزاران اسرار و حکمت بود که از جمله انساب شفاعت و خلاصت
و اتمام حجت و قطع معذرت و بروز حقیقت اهل حق و بطلان گروه بد ملت بود پس باید هزاران علامت
و خوارق عادات در شهادت آنحضرت اتفاق بیفتد و ثمرات و آثار شهادت آن بزرگوار در روزگار و بای
الفراد باقی بماند **واقع چهارم هفتی** در کتاب تظلم الزهراء از حضرت صادق علیه روایت کرد
است که در روز عاشوراء بعد از شهادت حضرت سیدالشهداء ارواح احواله الفداء در نزد یک مغرب ماند
و شراب بهشتی از آسمان نازل شد و آنحضرت یک یک اصحاب خود را با اسماء شان و اسماء پدرانشان ندا کرد
پس ایشان نشاند پس از طعام بهشتی تناول کردند آنحضرت تفصیل و تحقیق این واقعه در روز دهم ماه
ذکر خواهد شد انشاء الله تعالی **واقع چهارم هشتی** دیدن طراح بن عبد رسول خدا را با چند نفر
از انبیاء بیابان حضرت سیدالشهداء چنانکه ابو مخنف روایت کرده است که طراح بن عبد گفت گفتم
فی القللی وقد وقع فی جراحت ولو حلفت لکنت صادقا لانه کنت غیر نام من در میان کشتگان بازخدا
فراوان افتاده بودم چنانکه هیچکس مرا ندید نمیداشت و سوگند یاد میکنم که سخن جز بصدق نگویم
همانا در بیداری دیدم که بیست سوار در میان کشتگان آمدند و همه جامه های سفید پوشیده بودند
و فضای قتلگاه را از بوی مشک و عنبر پر کردند من با خود گفتم اینک عید الله بن زبیر است امده است
که بکامبارک حسین علیه السلام کند پس بکن از آن سواران در نزد یک جسد مبارک حسین علیه السلام
اسب پیاده شد و نشست و بدن مبارک حسین علیه السلام را بنشانند تا و ما بیداء الالکوفه و اذا بالراس قد اقبل

توضیحات و تفسیرات

ن کتبه علی بن محمد

﴿رُوزِ غَاثُورَاءِ﴾

﴿١٣١﴾

فرکبه علی الجسد پس بدست خود اشاره کرد بجانب کوفه ناگاه دیدم سر حسین علیه السلام پس آن بزرگوار سر برید
 و ابید ملحق نمود انگاه با او آغاز سخن کرد و فرمود یا ولدک فتلوک اتراهم ما عرفوک و من شرب الماء منعوک
 و ما اشد جرأتهم علی الله تعالی ای فرزند تو را کشتند ابا تو را نشناختند که تو را از آشامیدن آب منع
 نمودند چه بسیار جرأت کردند برخداوند غالب هر انگاه بجانب همراهان خود نگریست و فرمود یا ایدم
 و یا اید ابراهیم و یا اید اسمعیل و یا اخ عیسی ما ترون ما صنعت لطغاة بولک لا انا هم
 الله شفاعتی ای پدر من ادم و ای پدر من ابراهیم و ای پدر من اسمعیل و ای برادر من موسی و ای برادر
 من عیسی ایانی بینید که طاعتیان امت با فرزند من چه کرده اند خداوند شفاعت مرا بایشان رساند
واقعد جمل و هم اب دادن رسول خدا باصحاب شهداء چنانکه نفع الاسلام نور علیهم
 در کتاب دارالسلام از زبان الواعظین از فضل بن زبیر روایت کرده است که او گفت روزی در نزد
 نشسته بودم مردی بیامد نزد او نشست در حالیکه بوی قطران از وی میدیدم سگ باو گفت آتبع قطراناً
 ابا تو قطران میفروشی گفت نه سگ گفت پس این چه بویست انمید گفت شهید عکرم بن سعد و کثایع
 او ناد الحدید من در لشکر عمر بن سعد بودم و میخ اهن میفروختم فلما قتل الحسین علیه السلام بومر غاثوراء پس
 چون حسین علیه السلام در روز غاثوراء کشته شد ادم میان لشکر ناگاه دیدم رسول خدا در میان کشتگان
 شهداء راه میرود و اهل المؤمنین و حضرات امام حسن علیه السلام با آن حضرت بودند و هو بقی الماء من قتل من
 اصحاب الحسین و ان حضرت اب مہدار بشهاد و مقولین اصحاب فرزندش حسین علیه السلام پس من ادم نزد
 انحضرت طلب آب نمودم بمن اب نداد و فرمود الک ممن اغان علینا ابا تو نیستی از آن کسانی که اغان
 نمودند در ظلم و ستم نمودن بر ما عرض کردم بلی من میخ اهن میفروختم بلشکر پس انحضرت روی نمود بامیر
 المؤمنین علیه السلام و فرمود اسقه قطراناً بنوشان با و جرعه از قطران پس انحضرت قدحی بمن داد و من قدح
 از آن آشامیدم و ناسه روز قطران بول میکردم و بعد از سه روز از من رفع شد و بوی آن در من با
 ماند پس باو گفت کل من خبز البر و کل من کل الثبات و اشرب من ماء الفرات فما اربک تغاين الجنة
 ولا محمد اصلى الله عليه واله وسلم ابداً بخور از نان گندم و بخور از هر گاه که خواهی و بیاشام از آب
 فرات من نمی بینم که توبه است را به بینی یا ملاقات نمائی محمد صلی الله علیه واله وسلم را ابداً
نوصی و تبیین قال فی الجمع قوله تعالی سألهم من قطران هو بفتح القاف و كسر الطاء و الد
 بطله به الابل التي فيها الجرب فيحرق بجدته و حرارته للجرب يتخذ من حمل شجر الحر عرق يطبخ بها ثم يهنأ به و
 يكون الطاء و فتح القاف و كسرهما الغدة و قد وعد الله المشركين ان يعذبهم به لمعان اربعة للذعد

در روز غاثره
 در روز غاثره
 در روز غاثره

در روز غاثره
 در روز غاثره
 در روز غاثره

هنا
 بالکرم و مد هنر
 قطران و الیل
 آن بر سر شجر

(رُوز عاشوراء)

(۴۳۲)

حرفه داشت حال التاریفه و اسرارها فی المطلب به و سوار لونه بجبث تشمیر عنه النفوس من نین و انحنه
 فظالی به جلورهم حتی يعود طلائه لهم کالترابیل لانهم کانوا یستکبرون عن عبادته فالبهم بذلک الخیر
 و الهوان **واقعه پنجاهم** خواب بدن ام سلمه زوجة رسول ذوالجلال رسول خدا را در وقت زوال
 با پریشان حال بدانکه کفایت خواب ام سلمه را در بخار الانوار و کشف القمه و دار السلام و مدینه المعافر
 بالفاظ مختلفه نقل کرده اند و ما کفایت انرا بطور تلفیق و تلخیص از کتب مذکوره ذکر مینمائیم در کتاب مهج
 الاخران گوید صاحب کشف القمه علی بن عیسی الاربلی نقل میکند از ام سلمه که گفت روزی رسول خدا ص
 نزد من و هوا گرم بود چون داخل حجره شد حصیر برای او فرش کردم و متکائی بجهته او گناردم چون انحضرت در
 انجا قرار یافت داخل شد حسین و رفت بنزد جد بزرگوار خود و انحضرت به پشت خوابیده بود پس با و فرمود
 منا یا حسین اینجا ای حسین پس حسین بر سینه پیغمبر بالارفت و نشست پس انحضرت با او ملاعبه میکرد
 و او بر سینه مبارک و حرکت مینمود ام سلمه گوید چون از شکاف در نظر کردم و او را بر سینه رسول خدا دیدم
 گفتم لا حول و لا قوة الا بالله يوم صد المصطفى يوم وجه النور ان هذا العجب ابن امرئ عجیب که
 این حسین بکروزجا بگاهش سینه محمد مصطفی است و بکروز بر روی بگهایم گویم کربلا پس ساعته از انجا رفتم
 برگشتم دیدم رسول خدا ص و مراست و آثار غم و اندوه بر او ظاهر است و چیزی در دست داشت و آن نظر
 میکرد و میگفت گفتم پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله چرا محزون و گریان فرمود این ساعه خیر
 بر من نازل شد و گفت ان ولدی هذا یقتل بدینیکه این فرزند من کشته خواهد شد من گفتم چگونه و کجا او
 میکشد گفت بعد از پدر و مادرش در مین کربلا او را خواهند کشت انگاه فرمود ام سلمه اگر خواهی تربت
 حسین را بتو نشان دهم پس دیدم انحضرت قبضه از خاک در دست دارد و میفرماید این است تربت حسین و
 بروایت بخار ام سلمه گفت رسول خدا ص انک را بمن یاد فرمود اجمع هذه الثریة فی زجاجة او قال فی قارورة
 و لیکن عندک و اذا صارک و ما عیظا فقد قتل الحسین و از او در شیشه ضبط کن هرگاه به پنی از آنکه بخون
 نازده مبدل شد بدان که فرزندم حسین کشته شد و بروایت دیگر فرمود از انحول هذا و ما عیظا فعند
 ذلک یقتل الحسین علیه ام سلمه گوید انرا گفتم در شیشه ضبط نمودم و از او در گوشه از حجره او بختم پیغمبر خدا ص
 از دینار رفت و واقعه پنجاه و بروایت بخار الانوار چون حضرت امام حسین ص غم نمود از مدینه
 منوره بیرون برو و جناب ام سلمه نیز در انحضرت آمد و عرض کرد یا بنی لا تحزن فی بحر و جک الی العراف فانی
 سمعت جدک یقول یقتل رلد الحسین و بارض العراف فی ارض یقال کربلا ای فرزند دل ترا به بیرون رفتن
 خود بوی عراق محزون داند و هناك نماز را که از جدت رسول خدا ص شنیدم که فرمود فرزندم حسین و در کربلا

حسین
 بالارفت
 بر سینه پیغمبر

خبر از کربلا
 از شهادت حسین

(روز عاشوراء)

(۴۳۳)

کشته خواهد شد در زمینی که از کربلا گویند حضرت فرمود یا امّاه وانا والله اعلم ذلك وانی مقبول لایحاله ولبس
 من هذا بد وانی والله لا اعرف اليوم الذی اقل فیهِ واعرف من یقتلنی واعرف البقعة الّتی ادفن فیها وانی اعرف
 من یقتل من اهل بیتی وقرابتی وشیعتی ای ناد و یجدا قسم من نهر میدانم از میدانم که من لایحاله کشته خواهم شد
 و چاره از آن ندارم و من یجدا قسم می شناسم آن روز را که در آن روز کشته خواهم شد و می شناسم آن کس را که
 مرا خواهد کشت و می شناسم آن بقعه را که در آن مدفون خواهم گردید و می شناسم کسانی را که با من کشته میشوند
 از فرزندان و برادران و خویشان و شعبیان خود و بر وایت مدینه المعاجز فرمود یا امّاه وانا والله اعلم ذلك
 وانی لا افر عن القدر المقدّر والقضاء المحمور والأمر الواجب عن الله تعالی فقالت وای عجبا فانی تذهب انت
 مقبول فقال یا امّاه ان لم اذهب اليوم اذهب غدا وان لم اذهب غدا اذهب بعد غد و ما من الموت یا امّاه بد
 وانی لا اعرف اليوم والموضع الذی اقل فیهِ والساعة الّتی اقل فیها والحفرة الّتی ادفن فیها کما اعرفک وانظر
 الیها کما انظر الیک وان اجبت ان اربک مضجعی ومکانی ومکان اصحابی قلت اربنها فما زاد ان تکلم بسم الله
 وفي رواية اخرى بسم الله الرحمن الرحیم فحفظت الارض حتّی اربها مضجعی ومکانی ومکان اصحابی واعطاها من
 تلك التربة فخلطها مع التربة الّتی كانت معها وبر وایت بخار فرمود فان اردت یا امّاه اربک حفرة ومضجی
 ثم اشار الی جهة کربلا فانخفضت الارض حتّی اربها مضجعی ومدفنه وموضع عسکره وموقفه ومشهده
 ایاماد را اگر خواهی نشان دهم تو محل قبر و دفن خود را پس انحضرت اشاره فرمود بگو کربلا یا عجبا انحضرت بلند
 زمین که در میان بود پست گردیدند و زمین کربلا دو نظر امر سلمه در نزدیکی نمايان شد پس انحضرت محل دفن
 و لشکرگاه و جای ایستادن و محل شهادت خود را یک یک بام سلمه نشان داد چون ام سلمه آنها را مشاهده
 نمود بشدت گریه کرد و انجناب را بخند سپرد پس انحضرت فرمود یا امّاه قد شاء الله ان یزانی مقبولا مذبوحا
 ظلما وعدوانا وقد شاء ان یربی حربی و رهطی و نساء مشربین و اطفالا مدبرین و حین مظلومین مأسورین
 مقبدين و هم یسئخثون فلا یجدون ناصرا ولا معینا ایاماد رخدادند عالم عواست است که مرا از روی ظلم
 و عدوان دشمنان کشته و سر بریده ببیند و زنان و اهل بیت مرا از وطن خود اواره ببیند و کودکان و
 اطفال مرا مذبح و سر بریده ببیند و بعضی از ایشان را اسیر شد و دست بست ببیند در حالیکه ایشان
 طلب یاری و یاور کنند که بفریاد ایشان نهرسد واحد بضر و یاری ایشان نمیکند و فی رواية اخرى فی الجاه
 قال یا امّاه انی والله مقبول وان لم اخرج الی العراق یقتلونی ایضا وان اجبت ان اربک مضجعی ومصرع
 اصحابی ثم مسح بید علی وجهه افسح الله عن بصره ما حجب رأت ذلك کلمه ام سلمه باریده کر بان عرض کرد که
 در نزد من تربت و شست که جد بزرگوارت بمن داده است از در شیشه گداز شده ام و ضبط نمود دامن فرمود و دارد

نسخه کاتب
 محمد بن علی
 کاتب

نسخه کاتب
 محمد بن علی
 کاتب

(روز عاشوراء)

(۴۳۴)

آن شب را مراقب باش و از نظریه و بروایت آنحضرت بادست معجزت های خود قبضه از خاک کربلا برداشت بام سلمه داد و فرمود اجعلها مع قارورة جد رسول الله صلى الله عليه واله فاذا فاضا دما فاعلم اني قد قتل ابن ابي بکر و ابان شبی که جدم رسول خدا بم بوداده است پس هرگاه دیدی که هر دو خون شد بدست مرا کشته اند ام سلمه گوید انرا گرفتم در شبی ضبط نمودم و در گوشه از حجره او پنجم و در روز دوفعه و سه دفعه و از اجتهای میگردید بحال خود بود تا روز دهم محرم را آمد در نزد یک زوال مرا خواب و بود قلبی چشم بخواب رفت و آیت رسول الله في المنام شاحبا كئيبا شعنا مذعورا و على راسه لحيته اثر اللرب رسول خدا را در خواب دیدم که رنگ مبارک متغیر شده و با حال حزن و اندوه زوید و غبار بوده و بر سر و پیش مبارکش غبار خاک نشسته بود و بروایت ام سلمه گوید از روزیکه رسول خدا بم از دنیا رحلت نموده بودند تا آنروز آن حضرت را در خواب ندیده بودم قلت فماله از یک پارسول الله شاحبا کئیباً عرض کردم پارسول الله ترا چه شده است که رنگ رخسار مبارکت متغیر است و اند و هناك و پریشان حال میباشد و بروایت منتخب ام سلمه گوید فجعلت انفضه و ابکی و اقول انفسك الفدامة اهملت نفسك هكذا پارسول الله من این لك هذا اللرب پس من کرد و غبار از سر و پیش مبارک آنحضرت میفشاندم و میگریستم و میگفتم جان من فدای تو باد پارسول الله از که اینگونه خود را و گذاشته و این خاک از کجا بر سر و پیش مبارکت نشسته فرمود هذه الساعة فرغت من دفن ولد الحسين در این ساعت از دفن فرزندم حسین فارغ شدم و بروایت دیگر فرمود ما زلت الليلة احفر القبور للحسين واصحابه در این شب پیوسته برای حسین واصحاب و قبر میکنم و بروایت دیگر فرمود قتل ابنه الحسين و اهل بيته اليوم قد قتلهم و الساعة فرغت من دفنهم امروز فرزندم حسین و اهل بیت او را کشتند و من بدنهای ایشان را خاک دفن کردم در این ساعت از دفن ایشان فارغ شدم و بروایت دیگر فرمود و شب الناس على ابني فضلوه و قد شهدته قبلا الساعة من هم هجوم اوردند بر سر فرزندم حسین و او را کشتند و من در این ساعت کشته او را مشاهده نمودم ام سلمه میگوید در میان و هراسان از خواب بیدار شدم و از غایت دهشت و وحشت متویراندم من بر خاست و هوش از سرم رفته بود پس چون بسوی آن شبی رفتم دیدم خون تازه از آن میجوئید پس دانستم که حسین کشته شده زیرا که صاحب وحی دروغ نمیگفت و هیچوقت از پیغمبر خلاف واقع نشنیده بودم بوقایع ام سلمه آن شب را پیش روی خود نهاده بود و باو نظر میکرد و بروایت دیگر در بخارا است که اخذت ام سلمه من ذلك الدم فلطخت به وجهها و جعلت ذلك اليوم مأتما و مناخاة على الحسين ثم ام سلمه از آن خون برداشت بر روی خود مالید و این روز را ماتم داریم و نوحه بزم می نمود بر حسین علیه و بروایت مجتبی الاخران چون ام سلمه دید انحال مبدل بخون گردیده فریاد برآورد و ابنا و اقرا عینا و احسنا و اضعنا بعدك يا ابا عبد الله

روایت ام سلمه

روایت مجتبی الاخران

(روز عاشورا)

(۴۳۵)

در میان
انجمن
تاریخ
عاشورا

و بر روایت دیگر مردم مدینه از مردی وزن بردار خانه آمد جمع شدند و گفتند ای پادشاه و مؤمنان چه واقعه‌ای که اینک
نال و فریاد مینماید پس آنمکه رکن و نمود بزنان هاشمیه و فرمود باینان عبدالمطلب سعد بنی و ابی‌کن معی فقد قتل
والله سید کن و سید شباب اهل الجنة والله قتل سبط رسول الله و روحانته الحسین ای دختران عبدالمطلب مرا بگو
کنید مگر به و بامن شریک نباشید در گریستن بتجسس که سید و اقامه شما و سید جوانان بهشت کشته شد بخدا قسم
سبط رسول خدا و روحانته اوحسین مردم مدینه چون این خبر شنیدند همه گریه و زاری کردند و فریاد برآوردند و
سپاه و اهل مظلومانه و بر روایت منتخب طریحی اهل مدینه با سر و پای برهنه و بقیع پیچیده میدویدند و همه فریاد میکردند
یا رسول الله قتل الحسین قال لزاویه فوالله الذي لا اله الا هو لقد حسنا ان الضمير توج بصاحبه حتى تحركت
الارض فخسنا ان تسبح بنا راوی گفت قسم بانخدای که جز او خدای نیست در یافتیم که قبر پیغمبر بحرکت اضطراب
داد و زمین در زیر ما میلرزید بقیع می‌گفت رسیدیم ما را فرورد و **واقع پنجاه و یکم** خواب دید ابن
عباس رسول خدا را در روز عاشورا و گفت خواب ابن عباس را در مناقب بن شهر آشوب و کشف الغمّه و بنایع
الموده و بخار الانوار و مقام ذخار و نایع التواریع و منتخب طریحی به الفاظ و معانی مستعار به روایت کرده‌اند
و ما ارا بطور تلیق از کتب مذکوره ذکر مینمایم و ان بدن هیچ است که از ابن عباس روایت کرده اند که او گفت
كنت نائما في منزلي بالمدينة فاني لظهر نهار في يوم من ايامي فوجدت في راسي خويش خوابیده بودم در خواب رسول خدا را
دیدم که از جانب کربلا می‌آمد و هواسعت اغبر والتراب على شبيهه و هو باکی العين حزين القلب و معه قارورتان
مملوئتان دما باحال اشفته و جهره بجاك الوده و چشم گریان بر روی مبارکش غبار نشسته و در شیشه
پراز خون و در کت مبارکش بود و بر روایت مناقب و هو مغبار الوجه خاف القدر بين يديه العينين و قد ضم حجر
قبضه لانه و هو بقر هذه الابهة و لا تحسبن الله غافلا عما يعمل الظالمون گفت رسول خدا را در خواب دیدم
در خالیکه جهره مبارکش غبار را را بود و پاها مبارکش برهنه و چشم‌ها انحضرت گریان دامن بر کرده
ابن ابی‌نالاوت می‌فرمود و لا تحسبن الله غافلا عما يعمل الظالمون قال انه ضبت الى كربلاء واللفظ
دم الحسين من الارض وهو ذاك حجر وانا ما ضا خا مهم بین بگری پس فرمود باین عباس من رفته بسو کربلا
و خون حسین را از زمین برگرفتم و اینک خون او در دامن من است و من هر روز در یاد دارم خود بخاطر تمام
با فائده حسین و بر روایت اول ابن عباس گوید عرض کردم یا رسول الله این حال اشفته چیست و این دو شیشه
خون از کجاست فرمود هذه دم الحسين و هذه الاخری من دم اهل بيته و اصحابه این شیشه خون فرزندان حسین
است و این دیگر خون اصحاب اهل بیت است و انی الان رجعت من دفن ولدي الحسين و من الان اذ دفن
فرزندی حسین فارغ شدم و برگشتم ابن عباس گوید انحضرت این سخن می‌فرمود در خالیکه متصل میگرفت

در منتخب
تاریخ
ظهور
عاشورا

حجر
بالکسر
نخج

در میان
انجمن
تاریخ
عاشورا

(روز عاشورا)

(۴۳۶)

منازل و از گریه خود داری نمینمود پس من ترسان و هراسان از خواب بیدار شدم در حالیکه محزون و غمگین
 بودم بر چنین روزی بروز بر حشر و اندوه میافزودم و از قتل آنحضرت آگاه نبودم و چون بیست و چهار
 روز از این واقعه گذشت ناعی بدین امد و خبر شهادت آنحضرت را باهل مدینه رسانید پس چون حساب کرد
 آنخواب با روز و ساعت شهادت آنحضرت مقارن اتفاق افتاد از آن امر تعجب کردم و حزن من بر آنحضرت
 افزون گردید **واقعه پنجاه و یکم** در این روز ابن عباس در مدینه از گوشه خانه خود
 صدای شنید که گوینده میگفت **اصبر و الی الرسول قتل الفرخ النحل الخ** و کیفیت این واقعه علاوه
 مجلسی در بخارا از انا صدوق بتفصیل نموده است و ملخص آن بدین شرح است که شیخ صدوق
 علیه الرحمه بسند خود از عبداللہ بن عباس روا نموده است که او گفت هنگامی که امیر المؤمنین با لشکر
 سعادت اثر خود برای جنگ صفین از کوفه بیرون رفت من در خدمت آنحضرت بودم چون در زمین بنوا
 نزول اجلاال فرمود و آن زمین در کنار فراث واقعست پس آنحضرت بصدای بلند مرا صدا زد که یا ابن
 عباس تعرف هذا الموضع ابفرزند عباس یا پیشناس این زمین را عرض کردم یا امیر المؤمنین مرا معرفی باین
 سرزمین نیست فرمود لو عرفته کعرفی لم تکن تجوزہ حتی تبکی کبکائی ای سپر عباس اگر پیشناس این زمین را چنانکه
 من پیشناسم از راه این نخواهی گذشت از این موضع مگر آنکه گریه میکنی مانند گریه کردن من فبکی طویلا
 حتی اخضلت لحيته و سالک الدموع علی صدره پس آنحضرت بسیار گریست تا آنکه ریش مبارکش از اشک
 دیده اش ترشد و اشک دیده او بر سینه مبارکش و مہر نخت پس من بگریستن آنحضرت گریستم لکن نمیدانستم
 که آنحضرت برای چه گریه میکند و میفرمود او او مال و لال ابی سفیان و لال حربی لشطان اولیا
 الکفر او او مرا چه کار است با ال ابی سفیان و ال حروب و کفره شيطان و صا جان کفر بعد فرمود صبرا
 یا ابا عبد الله فقد لقي ابوك مثل الذي تلقى منهم صبرا و شكيا في نماي ابا عبد الله زيرا که پدرت ملاقات
 نموده است مثل آن مصیبتی را که تو از او خواهی دید از ال ابی سفیان تا آنجا که فرمود قسم بآنحضرت که جان
 علی در قبضه قدرت اوست که خبر داد مرا صادق مصدق رسول پروردگار عالمیان ابوالقاسم صلی الله
 علیه و آله که من باین سرزمین خواهم آمد در هنگام بیرون رفتن من بجنگ با غسان و ستمکاران اینجار نخوا
 دید و هذه ارض كرب و بلا بدفن فيها الحسين و سبعة عشر رجلا من ولده و ولد فاطمة و اهلها في
 السموات معروفه تذکر ارض کرب و بلا کما تذکر بقعة الحرمین و بقعة بیت المقدس و این زمین کرب و
 بلا است که در آن کشته و مدفون میشود فرزندانم حسین با هفده نفر جوان از فرزندان من و فرزندان
 فاطمه و این زمین در اسمانها معروف و مشهور است چنانکه حرم کعبه و مدینه و بیت المقدس در میان

این موضع را
 از کرب و بلا
 بسیار است

این سرزمین را
 از کرب و بلا
 بسیار است

(روز عاشوراء)

(۳۷ م)

روز عاشوراء
روز شهادت
روز غم و ماتم

روز عاشوراء
روز شهادت
روز غم و ماتم

اهل معروف و در زبان ایشان مذکور است و اهل اسماها زمین کرب و بلا میکنند پس فرمود ای فرزندان عیسا
 در این زمین بگردیدین در این زمین پشکلهای اهل هوا پیدا میشود بخدا قسم هرگز دروغ نگفته ام و رسول خدا
 هرگز خبر دروغ بمن نفرموده است رنگ آنها مانند زعفران در دست ابن عباس گوید بامر آنحضرت در این
 آن بقعه گشتم آن پسر ایثار را آن صفت که آنحضرت فرموده بود در یکجا مجتمع یافتیم که پراکنده نشد بود پس
 حضرت را ندا کردم یا امیر المؤمنین پشکلهای را آن صفت که نشان داده بود پیدا کردم حضرت فرمود صدق الله
 و رسول الله است فرموده است خداوند عالمان و رسول او پس از جای خود برخاست و بعرش تمام بست و اهل
 آمد و بدست مبارک خود آنها را برداشت و فرمود ای پشکلهای اینها عین همان پشکلهای است که بمن
 خبر داده اند انگاه فرمود اتعلم یا بن عباس ماهیها را الایجاد هذه قد سمعنا عیسی بن مریم ای پسر عباس ایامید این
 این پشکلهای چیست اینها شکلهای که عیسی بن مریم اینها را بوییده است و حکایت آن چنانست که روزی
 حضرت عیسی با حواریین کن ارش باین سرزمین افتاد دید اهل هوا صحرادر اینجا جمع شده اند گریه و زاری
 میکنند پس آنحضرت در نزد اهل هوا نشست و شروع نمود بگوین و حواریین با آنحضرت نشستند و بگویند او
 گریه میکنند و سبب گریه آنحضرت را نمیدانند پس چون آنحضرت قدری از گریه تکیه یافت عرض کردند یا رسول
 الله و کلمه ما یسکک ای روح خدا و کلمه او سبب گریه تو چیست فرمود اتعلمون ای ارض هذه قالوا لا قال
 هذه ارض یقتل فیها فرخ الرسول احمد و فرخ الحره الطاهره النبوی شیهه ای و یلحد فیها ایامید ایندین
 زمین چه زمینی است عرض کردند ما را معرفی باین زمین نیست فرمود این زمینی است که کشته خواهد شد
 بدان فرزند رسول خدا احمد مختار و فرزندند بحیبه طاهره زهرا ای بتول که شبیه و بطریق دارد و مریم است و در
 همین زمین مدفون خواهد شد ما اینجا که فرمود و هذه الطیبات کلن و تقول انها ترعى فی هذه الارض شوقا
 الی تربة القریح المبارک و زعمت انها من فی هذه الارض و این گروه اهل هوا با من تکلم میکنند و میگورند
 که ما در این زمین با شیبای توبت انفرزند مبارک چرا میبایم و ببرکت آن برگزیده خداوند عالمان در
 این زمین از شر حیوانات و درندگان اسوده خاطر و این هستیم پس آنحضرت بدست مبارک خود آن
 پشکلهای را از زمین برداشت و آنها را بویید و فرمود این عطر و خوشبوئی که در پشکلهای این اهل هوا است
 از جهت خوشبوئی آن گاهی است که در این زمین رویده است پس آنحضرت دست بدعا برداشت و عرض نمود
 اللهم فابقها ابداً فی ثمتها ابوه فیکون له غداء و سلوة خداوند اینها را باقی بدار تا وقتیکه پدر
 بزرگوار او در اینجا آنها را ببوید هنگامی که گشت را و باین سرزمین پیغند تا سبب تیر دل و آرام خاطر او
 گردد پس امیر مؤمنان عرض نمود این پشکلهای که باین حالت تا این زمان باقی مانده است چه جهت رخا می حضرت

(روز عاشوراء)

(۴۳۸)

علیه است و بجهت طول زمان و بسیار مدّت رنگ اینها زرد شده است پس فرمود و هذه ارض كرب و بلا ثم قال باعلى صوته يا ربّ علی بن مرثله لئلا یبذل فی قتلته والمعین علیه والخاذل له این زمین زمین خون و بلا است پس آنحضرت بصدای بلند فریاد نمود ای پروردگار علی قاتلان فرزند مرا هرگز برکت نده و برکت نده کسی را که سعی و امانت کند در قتل فرزندان و کسیکه او را باری و نصرت نماید و در میان دشمنان او تنهایی کند ارد ثمّ یکی بجاء طوبلا و یکنا معنی سقط لوجه و غشی علیه طوبلا پس آنحضرت بسیار گریست و زمان گریستن او بطول انجامید و ما نیز بجهت گریه او بگریه درآمدیم و آنحضرت از بسیار گریه و زاری مدّهوش گشته بر زمین افتاد و مدّت عثوه آنحضرت طول کشید و چون از عثوه خود آفاق یافت قدر از آن پشکها را بکار ردای خود بست و مرا امر فرمود که قدر از آنها را بکار ردای خود بپندم ثمّ قال یا بن عباس از اینها بنجرت ما عیبطا و بیل منها در عیبط فاعلم ان ابا عبد الله قد قتلها و دفن فیها پس فرمود ای پسر عباس اینها را نگا مدار هر وقت از اینها خون نازه جاری شد بدان فرزندان ابو عبد الله در این زمین کشته شده است و در این مکان مدفون گردیده است این عباس گوید بخدا قسم من در حفظ ان پشکها بیشتر از حفظ خود که خداوند عالمیان بر من واجب کرده است مواظب منموم و هرگز آنها را از استین جانه خود باز نمیگردم شبی در خانه خود خوابیده بودم چون از خواب بیدار شدم دیدم خون نازه از آنها جاری است و استین من پر از خون گردیده است چون اینرا مشاهده نمودم تشستم و گریه بر من مستولی شد و با خود گفتم قتل والله الحُبین ثمّ بخدا قسم کشته شد حسین علیه السلام پس بسیار مضطرب و پریشان شدم و از خانه بیرون آمدم در هنگامی که فجر طلوع میشد بخدا قسم که دیدم شهر مدینه را غبار گرفته و نداوت و رطوبت از آن میریزد و بطوریه هوا تیره و تاریک گردیده است که هیچ چیز دیده نمیشود و چون آفتاب از مشرق سر زرد دیدم گرفته و منکسف گردید و دیوارهای مدینه مانند خون ناز و سرخ و رنگین است چون این علامات و حشمت انگیز را مشاهده نمودم گریه بر من مستولی گردید گفتم بخدا قسم حسین را کشته اند ناگاه از گوشه خانه صدای شنیدم و گریه را میشنیدم که گویند میگویند

نخستین شب عاشورا

نخستین روز عاشورا

اصبر یا ال رسول || قتل الفرخ النخول || نزل الروح الامین || بی کاء و عویل
بعد از آن گوینده این کلام بصدای بلند گریه و زاری نمود چون اینحال را مشاهده نمودم گریه بر من مستولی شد پس از روز دوشنبه خود ضبط و ثبت نمودم و از روز دهم ماه محرم روز عاشوراء بود و چون خبر شهادت آنحضرت بمدینه رسید معلوم شد که شهادت آنحضرت در همان روز بوده است که این عجایب و غرایب بظهور آمده بود و چون این قصه را نقل کردم برای کسانی که در خدمت آنحضرت در کربلا بودند

(روز عاشوراء)

(۴۳۹)

ایشان گفتند بخدا قسم آنچه توشیده مانده در معرکه کربلا از ایشان هم لکن ندانستیم که قاتل این کلاه که بود
 واعتماد ما این شد که آنحضرت جناب حضرت پیغمبر است **واقعه پنجا و سیم** جاری شدن خون از دست
 در مصیبت امام وقت در مجلد ششم بحار الانوار از قطب راوندی و در مجلد دهم از بعض کتب مناقب مقبر
 نقل فرموده که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله از مکه معظمه هجرت فرمود بسوی مدینه در بین راه پنجم
 امیر معبد خزاعه رسید با و فرمود ابا طحان نزد تو هست ما را ضیافت کنی عرض کرد چیزه حاضر ندارم حضرت
 بگوشه خیمه نظر کرد و در آنجا گوسفند دید که از لاغری و ناتوانی از ایستادن برده اند حضرت فرمود آنرا ذبح
 آن اخلها قالت نعم باینت و آنرا ذبح و با آن بها حلبها ایا اذن میدهی از این گوسفند شربید
 عرض کرد بلی پدر و مادرم فدای تو باد اگر در او شیر می دزدی بدوش پس آنحضرت دست بر پشت او کشید و گفت
 با آنجا از آنحضرت در نهایت غریبی شد و بار دیگر دست مبارک بر پشت او کشید در ساعت پشان او پراشید
 شد او پنجه گردید و شیر از آن مهریخت فرمود ای امیر معبد کاسه بیا و در پس آنحضرت انقدر شیر از پشان آن
 گوسفند دوشید که همه سیراب شدند و در مجلد عاشور از هند رخ خواهر امیر معبد روایت نموده که آنحضرت
 ظرف طلبید و پیوسته در ظرفها شیر میدوشید تا آنکه همه ظرفها را امیر معبد پر شد و خورد آنجناب با اصحاب
 کرام از شیر آن گوسفند اشامیدند و ظرفها را پر کردند پس آنحضرت با اصحاب خود بخواب قبله مشغول
 گردید تا اینکه قدر هوا سرد شد و آن روز بسیار گرم بود و چون از خواب بیدار شد اب طلبید و در
 دست مبارک خود داشت و مضمضه نمود و اب مضمضه را در زیر درخت خار می ریخت که آنرا درخت عوج
 میگویند و آن در نزد خیمه خاله من روئیده بود و بعد از آن سه دفعه مضمضه و سه دفعه استنشاق فرمود
 و در خود داشت و در دست خود را از مرقی ناس انگشتان شسته سرود و بای مبارک خود را مسح نمود و فرمود
 هذه العوجیة شان این درخت عوجیة را شانه هست و اصحاب کرام نیز همانند آنحضرت کردند پس برخاست
 و دو رکعت نماز بجای آورد و چون بایست از آن چنین کار و نماز کند ندیده بودیم دختران قبله ما
 بسیار تعجب نمودند چون فرمای آن روز از خواب بیدار شدیم آن درخت از برکت اب دهن مبارک آنحضرت
 سر بجانب آسمان بلند نموده و از بزرگترین درختان روزگار و بهترین اشجار گردیده و خارها را و بقدر
 قادر بچون فرو ریخته و ریشه ها پیش فرود رفته محکم و سخت شده و شاخها پیش بسیار گشته و شاخ سبز شده
 و برگها را و خوشترنگ و سبز و غرق گردیده و میوه ها را بزرگ و نیکو از و ظاهر و هویدا گردید که در بزرگ
 مانند سبب زمین و در رنگ مانند زعفران کوبیده مینی بود و بوی وی مانند عنبر خوشبو بود و در رنگ
 و شیرینی مانند شهد عسل و شکر بود و الله ما اكل منها جائع الا شبع و لا طمان الا روى و لا سقیم الا برئ

من سبب تعجب
 من سبب تعجب
 من سبب تعجب

من سبب تعجب
 من سبب تعجب
 من سبب تعجب

(روز عاشوراء)

(۴۴۰)

ولا ذو حاجة وفاقه الا استغنى ولا اكل من ورقها بعير ولا ناقة ولا شاة الا سمئت ودر لبنها وبنجدا قسم
 هیچ گرسنه از میوه آن درخت نخورد مگر اینکه سیر شد و هیچ تشنه از آن ننخشد مگر آنکه سیراب گشت و
 هیچ صاحب مرضی بیمار را نمینخورد مگر آنکه در راه مرض و شفای بیمار را می بیند و هیچ طالب حاجت و صاحب
 فقر و فاقه از میوه آن درخت بهیست اثر ننخشد مگر آنکه غنی و بی نیاز شد و هیچ شتر و گوسفندی از برگ
 آن نمینخورد مگر آنکه چاق و فربه می شود و شیر از پستان او از بسایه فرو می ریخت و از روزی که آنحضرت
 در منزل مافروید آمد خبر و برکت در طال و اموال ما بسیار شد و بلاد ما را روزی و فراوانی گذشت
 و نام آن درخت را مبارکه نامیدیم و پیوسته اهل باده و صحرانشینان که در حواله ما ساکن بودند پیای
 می آمدند و در سایه آن درخت مبارکه می نشستند و از برگش توشه بر میداشتند در راه سفر برای ایشان
 مانند آب و طعام میشد و پیوسته آن شجره مبارکه بدین منوال ثابت و برقرار بود تا اینکه روزی از جای خود
 برخاستیم و دیدیم میوه های آن درخت فرو ریخته و برگهایش زور شده چون انفال را از آن درخت مشاهده
 کردیم بسیار اند و هناك و ترشان شدیم چندان نگذاشت که خبر حلت حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله
 به ما رسید که در همان روز از دنیا رحلت نموده بود و بعد از آن روز میوه پست و کوچکی در آن درخت ظاهر
 میشد که در لذت و خوشبوئی از اول کمتر بود و سه سال بعد انفال ثابت و برقرار بود تا اینکه روزی از خواب
 بیدار شدیم دیدیم آن درخت از سر تا پای او پرا زخار است و طراوت و فضاوت شاخه های او رفته و همه
 میوه های او فرو ریخته و چندان بر این قضیه نگذاشت که خبر شهادت امیر مومنان علی بن ابیطالب به ما رسید
 که در همان روز بد رجعت شهادت رسیده بود و بعد از شهادت آنحضرت هرگز میوه در آن درخت دیده نشد
 نه بسیار و نه اندک لکن پیوسته ما و کسانی که در حواله ما ساکن بودند از برگ آن درخت می گرفتیم و آن را
 برای مریضیان و بیایان خود طلب شفای نمودیم و ناخوشیه های خود را بآن مداوا میکردیم و مدتی مدید با آنجا
 برقرار بود شتم اصبحنا ذات يوم فاذا بما قد انبعثت من ساقها رما عبيطاً جارياً و ورقها زابلاً تقطر
 رما كماء اللحم پس روزی از جای خود برخاستیم دیدیم خون تازه از ساق آن درخت بر روی زمین جاریست
 و بر کفهای او خشکیده شده قطره قطره خون مانند آب سرخ خون الود گوشت از آنها فرو می ریزد گفتم حادثه
 عظیمی و نموده ماهنوز خبر از آن حادثه نداریم در انشب اند و هناك و ترشان بودیم و انتظار مصیبت
 بزرگی داشتیم چون شب پرده تاریکی بر افکند از زیر آن درخت صدای گریه و ناله و آواز و اوپلا شنیدیم
 که غوغای عظیم و صداهای گریه و زاری و اضطراب از زیر آن درخت می ریخت و فلان طلسم می پیوست
 پس شنیدیم که زنی با حال گریه و ناله باین بیت جانگذازمی خواند و گریه میکرد :

فقد انبعثت من ساقها رما عبيطاً جارياً

جانگذازمی خواند و گریه میکرد

﴿ رُوْز عَاشُورَاءِ ﴾

﴿ (۴۴۱) ﴾

آیا ابن النبی و یا ابن الوصی و باقیه ساداتنا الاکرامینا یعنی فرزندان پیغمبر بزرگوار و ای فرزندان
وصی بنکوار و ای باقیانده سادات گرامیان ما و بعد از آن صدای گریه و ناله و غوغا بپا شد و نوحه ها
میگفتند و صداهای بگریه و زاری بلند میکردند که از بیاری ناله ها و شویطها ما سخنان ایشانرا نمیشنیدیم
و نمیدانستیم چه میگویند بعد از آن خبر شهادت حضرت امام حسین علیه السلام بمادر رسید و بیست الشجرة و حفت
فکرها الرياح و الامطار بعد ذلك فذهبت و اندرستانها و اندرخت خشک شده بارها و بارها
تند و شد بد از اشکسته از آن اثری و نشانی باقی نماند **واقعه پنجاه چهارم** منقور شد سب
در روز شهادت امام حسین علیه السلام مجلسی در محراب الانوار از کتاب مناقب صاحب مدینه المعاجز از روضه
الواعظین ابن فارس از جناب ام سلمه روايت کرده اند که روزی حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام
بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و در آنوقت جبرئیل امین در پیش رسول انحضرت نشسته بود و چون از
جبرئیل بصورت وجهی کلی نازل شد بود اند و بزرگوارید و جبرئیل میگردد بدند بروایت مدینه المعاجز
جبرئیل عرض کرد یا رسول الله اما ترے الصبیبن ما یفعلان یا رسول الله ایا نظر میفرمائے کہ این دو کودک
بزرگوار چه میکنند پیغمبر فرمود یستہماک بدجۃ الکلبی فان کثیرا ما یتعاھدھا و یتحفھا اذا جا
توا ما تاند وجهی کلی نازل شد زیرا کہ او هرگاه در نزد ما آید بسیار نوازش میکند ایشانرا و هدیه تحفه
بسیار برای ایشان میآورد و در مجمع البحرین گوید دجۃ الکلبی بکر زال و بفتح آن نهر و آب شد و او دجۃ بن
خلیفۃ الکلبی برادر رضاع رسول خدا صلی الله علیه و آله است و کان من اجل الناس و کان جبرئیل یأتی النبی
فی صورته و انیکوترین مردم بود از جهت حسن خالفت و زیبایی صورت و جبرئیل بصورت او میآمد نزد پیغمبر
بالجمله چون رسول خدا صلی الله علیه و آله اینسخن فرمود جبرئیل دست خود را بلند کرد مانند کسیکه چیزی
بکمر ناگاه با دست خود سب و اناری و دخی آورد و از آن دو بزرگوار پس ایشان بسیار شاد و خرم شدند
و نیز جد بزرگوار خود رفتند انحضرت انها را گرفت و بویید و فرمود سیر الی الامکا بما معکما و بدو کما
بابکما اعجب ببرد اینها را بنزد مادر خود و اگر اول بنزد پدر خود میرسد بهتر خواهد بود پس ایشان بفرموده
جد بزرگوار خود عمل نمودند و از آنها خوردند و رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز ایشان رفت فاکو اجمعاً فلم یزل کلما
اکل منه غدا الی فاکان پس همگی از آنها خوردند و هر قدر که بخوردند چیزی از آنها کم نمیشد و بر حال اول
بر میگشت از حضرت امام حسین علیه السلام منقولست کہ فرمود در ایام حوۃ جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و بعد از وفات
انحضرت هیچ گونه تغیر و نقصانی در آنها پدید نیامد فلما توفیت فاطمة بنت رسول الله صلی الله علیه و آله
فقدنا الرقمان و چون فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رحلت نمود انانرا پدید گردید و سبب بر

در روز عید
جبرئیل آمد
و بزرگوار
بودند

در روز عید
جبرئیل آمد
و بزرگوار
بودند

❦ (روز عاشوراء) ❦

❦ (۴۴۲) ❦

بجال خود باقی ماند فلما استشهد امیر المؤمنین ؑ فقد اسفر جل و بقی النفاح و چون ائمه مؤمنان علیه السلام بدرجه
 شهادت رسیدند بر ناپدید شد و سبب بجال خود ماند و چون حسن مجتبی بر هر جا کشته شد سبب بجال خود
 موجود بود و بقی النفاحة الى الوقت الذی حوصرت عن الماء فکنت اشتهها انا عطشت فیسکن لیب عطش
 فلما اشند علی العطش عضضنها و ابقت بالفنا و چون مرا از آب فرات منع کردند در هنگام تشنگی
 ان سبب را می نوشیدیم حرارت تشنگی مرا ساکن می نمود و چون تشنگی بر من سخت شد دندان درازان فر
 بردم و درازان وقت بقیه کرم بمرک و از حضرت علی بن الحسین علیه السلام منقولست که فرمود یک ساعت پیش
 از شهادت پدر مرا این سخن را از او شنیدم فلما قضی نجبة جدت و یحییها فی مصر عه فالتست فلم یلها اثر
 و چون پدرم بدرجه شهادت رسید بوی ان سبب را از محل شهادت او بافتم و هر چند نظر نمودم مرا از
 ندیدم و اثری از وی ظاهر نبود اما عطرش باقی بود و چون زیارت نمودم قبر پدرم دیدم که عطر ان
 سبب از قبر او ظاهر میشد فمن اراد ذلك من شیعة الزائرین للقبر فلیتس ذلك في اوقات السحر فانه یجد
 اذا کان مخلصا پس هر کس از شیعیان ما که قبر شریف پدرم را زیارت میکند اگر بخواهد بوی ان سبب
 بفهمد در هنگام سحر طلب نماید انرا بوی انرا خواهد یافت اگر شیعه مخلص باشد **واقعه پنجاه و پنجم**
 طلبت پیغمبر صلی الله علیه و آله مراضیع حسین علیه السلام و فرمایش انحضرت با ایشان در بابیع المودة
 از کتاب مودة الفرید مؤلف سید علی بن شهاب الهمدانی نقل نموده که او با سار متصل از ابو نعیم حافظ
 از شهر بن جوشب ندیده خادمه رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است که چون روز عاشورا میشد
 رسول خدا صلی الله علیه و آله مراضیع حسین علیه السلام را میطلبید و بایشان میفرمود تسقون شیا
 مرا بدان روز چیزی تلخی را میچشید و این اشاره بود بآنچه که در روز عاشورا بر او وارد انجناب واقع شد
 مؤلف گوید مشهور ان است که حضرت سید الشهدا علیه السلام مرصعه نداشتند و انحضرت از ایشان
 هیچ زنی شیر نخوردند بلکه شیر و غذا ای انحضرت از انگشت ابرو زبان مبارک جدش پیغمبر صلی الله
 علیه و آله بوده پس محتملست که مقصود از مراضیع انحضرت زنانه باشند که بخد مت و حضانت انجناب
 میپرداختند **واقعه پنجاه و ششم** فاضل ماهر حاج ملا محمد صالح برغانه علیه الرحمه در
 البکاء از هذب شیخ طوسی رة از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که در روز عاشورا رسول خدا
 صلی الله علیه و آله پیوسته اب دهان مبارک خود را میبخت در دهان طفل شیر خوار فاطمه زهرا ؑ
 و میفرمود چیزی بایشان نخوراند تا شب در رسد و ان اطفال از آب دهان انحضرت سیر میشدند و میفرمود
 و حیثان در روز عاشورا روزی میگردند در عهد را و دعای اشقی و ما تفصیل صوم و حوش را در عهد

سبب
منقولست
از شیخ
بجال

فما بین
منه
مخبر

(رُوزِ عاشوراء)

(۱۴۳۳ هـ)

داوید در واقعه چهل و پنجم از کتاب شریف و آن نقل نمودیم فلطالع ثمه واقعه پنجاه و هفت
 خواب بدن مردم که انکار نمود فضیلت گریه کردن بر مصائب حضرت سید الشهداء صاوات الله علیه در مجاز
 الانوار فرموده که در بعضی از مؤلفات اصحاب خود دیدم که از سید بزرگوار سید علی حسینی حکایت نموده است
 که او گفت من با جماعه از مؤمنین مجاور بودم در مشهد مقدس حضرت علی بن موسی الرضا صاوات الله علیه
 چون روز دهم ماه محرم در رسید یکی از ما برخاست شروع نمود بخواندن مقل امام حسین و این دعا
 را ذکر نمود که از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده اند که آنحضرت فرمود من ز رفعت عیناه علی مصائب
 الحسین و لو کان مثل جناح البعوضه غفر الله له ذنوبه و لو کان مثل زبد البحر هرگز اشک از دیده ها
 او جاری نشود در مصیبت حضرت امام حسین علیه السلام هر چند بمقدار بال پشه باشد خداوند نگاهبان او را
 بیامرزد هر چند بقدر کف دریاها بوده باشد در آن مجلس مرتبه بانا بود با وجود اینکه در دریا به جمل غرق
 و به جمل مرگ متصف بود از غایب علم و دانای می نمود چون این حدیث شریف ذکر شد گفت کف من هذا صبح
 والعقل لا یستقل این حدیث صحیح نیست و عقل انرا باور نمی کند پس میان ما و او به باخه بطول انجام
 و هر چند ما بر همان وجهت اوردیم در تصحیح ان حدیث شریف انما اهل مغرور قبول نمی نمود پس از آن مجلس
 برخاستیم و پراکنده شدیم و انچه در انکار خود اصرار داشت را ز عناد خود برنگشت و بجای خود رفت و چون
 روز بعد شد دیدیم بر انچه بنزد ما آمد و زبان بعد خواهی گوید و از گفته باطل و عناد فاسد خود اظهار
 ندامت و پشیمانی نمود و گفت چون از نزد شما رفتم شب در رختخواب خود خوابیدم خواب هولنا که دیدم که
 قیامت قیام نموده و مردم را در صحرا و وسیع و بیابانی بی پایان جمع نموده اند و ایستادگان ابدی بلند
 داشت و بسیار هوا بود ناگاه دیدم ترار و فاء اعمال را او پنجه و صراط بر روی جهنم کشیده و نامه ها
 حساب را گشوده و دیوان اعمال مردم را در پنجه و آتش جان گذاشته و از جهنم را فروخته و قصر های بهشت را
 زینت داده اند در آن هنگام دیدم حرارت و گرمی هوا سخت بر من مستولی گشته و عطش و تشنگی شدید بود
 یافتیم و هر چند اینطرف و آنطرف محشر نگاه کردم و طلب آب نمودم که حرارت دل خود را ساکن نمایم ابداً
 نیافتم و از شدت عطش ابداً آرام نداشتیم و پیوسته بطرف چپ راست نظر می نمودم ناگاه چشم من بر حوض کوثر
 افتاد دیدم ان حوض است بسیار وسیع و بزرگ و طولانی در خاطر من ظهور نمود که یقین حوض کوثر همین است
 چون نزدیک رفتم در میان آن آب دیدم سرد تر از یخ و شیرین تر از عسل مصفی ناگاه دیدم در بزرگوار و پاک
 زن در نزد حوض ایستاده اند که نور جمال مبارک ایشان تمام محشر را احاطه نموده بود و ایشان با این عطش
 و جلالت و جاه و عزت جامه های سیاه پوشیده بودند و با حال خزن و اندوه میگریستند پس از که پرسیدم

حکایت از حضرت امام حسین علیه السلام

حکایت از حضرت امام حسین علیه السلام

(روز عاشورا)

(۴۴۴)

که این بزرگواران بکشد انحصار گفت هذا محمد المصطفی هذا الامام علی المرتضی و هذه الطاهرة فاطمة الزهراء یکی از ایشان حضرت محمد مصطفی است و آن دیگر امام و پیشوای عالمیان حضرت علی مرتضی علیه است و آن مکرمه که در نزد ایشان ایستاده است طاهره و مطهره حضرت فاطمه زهراء سلام الله علیها است گفتن چرا ایشان با جامه های سیاه و رده های گریان و دلهای محزون و اندوهناک میباشند گفت آتش هذا يوم عاشورا يوم مقتل الحسين فهم محزونون لأجل ذلك مگر نمیدانید که امروز روز عاشورا است روزی که حسین را کشته اند پس ایشان از این جهت گریان و اندوهناک هستند چون این سخن از آن شخص شنیدم رفتم نزد سیده زنان فاطمه زهراء سلام الله علیها عرض کردم یا بنت رسول الله انا عطشان ابد خرد سوختن من بسیار تشنه ام جرعه از این آب برای من کرامت فرما چون آن مکرمه بن سخن از من شنید از روی غضب تند روی من نظر کرد و فرمود أنت الذی تنکر فضل البکاء علی مصاب ولد الحسين و هجر قلبه و قرع عیبه التهمید المقتول و المأوعد و أنا لعن الله قاتلیه ظالمیه مانعی من شرب الماء تو آنکسی نیستی که انگار میبندی گریه کردن بر مصائب فرزندانم حسین را که او مبعود دل من و نور دیده من است و او است شهید صحابه که بلا و کشته گریه طاغیان از روی ظلم و عدوان خدای لعنت کند قاتلان و ظالمان او را و کسان را که او را منع نمودند از خوردن آب پس من ترسان و لرزان از خواب بیدار شدم و از گریه و گفته خود بسیار اندام و پشیمان شدم و توبه و استغفار نمودم بر آنچه از من سر زده بود پس امام بوی باران گرام خود که از ایشان معدن و معدن خواهد نمایم و خواب خود را قسم می دهم که وقایع و حوادث روز عاشورا را برای ایشان نقل نمایم

و این روز است که حسین را کشته اند و این روز است که ایشان را تشنه کردند و این روز است که ایشان را با جامه های سیاه و رده های گریان و دلهای محزون و اندوهناک میباشند

از سال شصت یکم هجرت خیر رسالت قاتل نازقان تالیف کتاب واقعه اول

بقول کمال الدین دهری در کتاب حیوة الجنان در این روز سال شصت و یکم هجری ام سلمه زوجه طاهره حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بجزا رحمت از دی پوکت و بعضی وفات آن مکرمه را در سال پنجاه و هفتم هجرت در عهد معاویه نوشته اند و قول اول معتد و معتبر است و در کتاب مشکوة الادب ناصح از تاریخ بانی نقل نموده که هفت تن از ازاراج پیغمبر صلی الله علیه و آله در سنه شصت یکم هجری وفات کردند و چهار نفر از ایشان را زکریا و ده ام سلمه و ام حبیب و سوده و میمون و در ناسخ التواریخ در ذکر خالات و زوجات مطهرات رسول خدا صلی الله علیه و آله گوید ام سلمه و ام کلثوم بزرگوارانست و او بعد از همه زنان پیغمبر صلی الله علیه و آله وفات کرد و بعد از شهادت سید الشهدا حسین بن علی علیه السلام اهل عراق لعنت کرد و در سال شصت و یکم هجری بدر و زندگانی گفت و ابوهریره بر و نماز کرد در بقیع بخاکش سپردند و مدت زندگانی پیش هشتاد و چهار سال بود (مؤلف گوید) محتمل است که وفات ام در روز عاشورا و جهتش این باشد که چون اطلاع یافت بر شهادت حضرت سید الشهدا

و این روز است که ایشان را تشنه کردند و این روز است که ایشان را با جامه های سیاه و رده های گریان و دلهای محزون و اندوهناک میباشند

﴿رُوزِ غَاشِوَرَاءِ﴾

﴿(۴۴۵)﴾

روحی وارواح العالمین له الفداء زمانه که دید تربت آنحضرت در شیشه مبدل بخون شد از شدت تاثیر مصیبت
 و از تعلق خاطر که داشت بآنحضرت خالته برای آن روی داد که روح از بدنش مفارقت نمود و جان شیرین
 بجان افرین سپرد چنانکه دختر صغیره آنحضرت در خوابه شام سرمه مقدس پدید آورد و جان تسلیم نمود و العلم عند الله
 در نسخ التواریخ گوید زوجه ششم رسول خدا صلی الله علیه و آله ام سلمه و نام او هند بنت ابی امیه است
 و نام ابی امیه حدیفه و برادری همیبل بود و بعضی گویند هوشام بن المغیره بن عبد الله عمر بن محمد و مر بن
 بقظه بن مره بن لوی بن غالب از جماعت بنی محمد و است و او دختر عمه رسول الله غاتکه بنت عبد المطلب
 است و ابوسلمه را از او چهار فرزند بود زینب و سلمه و عمر و دره بالجمله ام سلمه با شوهر خود ابوسلمه همیشه
 هجرت نمود و بعد از مراجعت از حبشه بمکه هجرت نمودند بمدینه و ابوسلمه در جنگ احد زخم یافت و چون
 بمدا و الجبوره گرفت بسترته مامور شد و در مراجعت از سرتپه جراحتش تازه گشت و بدان زخم در گذشت
 ام سلمه گوید وقتی شوهر من از رسول خدا ص حدیث کرد که هر که در هنگام مصیبت استرجاع کند یعنی بگوید
 اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ و این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ عِنْدَكَ اُخْتُ مَصِیْبَتِي هَذِهِ اَللّٰهُمَّ اَخْلَفْنِي فِيهَا
 خیر الله خدای بهتر از آن که است فرماید چون ابوسلمه وفات کرد من این دعا همیشه قرائت نمودم و من دشوار آمد که
 بگویم اَللّٰهُمَّ اَخْلَفْنِي فِيهَا خَيْرًا و میگفتم از ابوسلمه بهتر چه خواهد بود و برادری روزی ام سلمه با شوهر خود
 گفت که زنان بعد از شوهر شوهر کنند و مردان نیز بعد از مرگ زن جفتی بیابند بیانا ما و تو بیان کنیم که
 هر کدام زودتر بمردیم آن دیگر جفتی بگیرد ابوسلمه گفت زنها را اگر من بمردم خود را از جنت میفکن و بمرد دیگر
 شوهر کن انگاه دشت بد نما داشت که ایها بعد از من ام سلمه را مردی روزی کن که بهتر از من باشد و بر تو
 ام سلمه از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنید که بر سر مرده سخن بگوید که اَلنَّاسُ مَلَائِكَةٌ اِذَا مَاتَ اَحَدُهُمْ كُنْتُ اَمَامَهُ
 ابوسلمه عرض کرد یا رسول الله در فرات شوهر چه گویم فرمود بگو اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِيْ وَلِکُمْ وَاَعْقِبْنِي عَقْبًا حَسَنًا
 پس بدان دعا مشغول شد و عوض نیکوتر یافت و بعضی گفته اند که بعد از وفات ابوسلمه پیغمبر ص بخانه
 ام سلمه رفت تا او را بمهرک شوهر تعزیت گوید پس فرمود خدا پادشاه او را تسکین ده و جبر مصیبت او کن و
 عوض بهتر او داده بالجمله چون عده ام سلمه بپایان رسید ابوبکر و عمر خواشانا شدند اجابت فرمود
 بعد از آن پیغمبر او را بخواست عرض کرد مر جبار رسول الله لکن من عودتی سالخورده ام و فرزندان یتیم دارم
 و غیرت فراوان بامن است و تو زنان انجمن میکنی و دیگرانکه اولیای من حاضر نیستند پیغمبر صلی الله علیه و آله
 و آله فرمود اما آنچه گفتی که سال دارم من از تو سال برده ام و زن را عیب نیست که بایز رگز خود
 شوی کند و آنچه گفتی یتیم دارم کفایت یتیمان تو بر خدا و رسول است و آنچه گفتی غیرت میور در دعا کن تا

حکایت از کتب معتبره
 در فضیلت ام سلمه
 عبد الله بن عبد المطلب
 بود که پس از عتبه پیغمبر
 را به خانه خدا اطلب
 عده سینه
 بالفخ و تشدید فرج
 نگرا نیج کز ناسپید
 چهار صد کس قیاس

حکایت از کتب معتبره
 در فضیلت ام سلمه
 عبد الله بن عبد المطلب
 بود که پس از عتبه پیغمبر
 را به خانه خدا اطلب
 عده سینه
 بالفخ و تشدید فرج
 نگرا نیج کز ناسپید
 چهار صد کس قیاس

﴿رُوزِ عَاشُورَاءِ﴾

†(FF)†

خداوند این خوی از تو بگرداند و آنچه گفتی از لای من حاضر نیستند اولیای تو آنکه حاضر است و آنکه غایب است مرا مکروه ندارند پس ام سلمه فرزند خود عمرو را که هنوز درجه بلوغ نداشت فرمود برخیز و مرا با رسول خدا تزویج کن پس عمر و عاصم را به پیغمبر داد و این واقعه در سال چهارم هجری بود و کابین او را رسول خدا بمه بدو در هم بست و بر او ایستاد فرمود کابین تو را از آنچه با فلان خواهر تو داده ام کم نکنم و کابین از زن دست است و در سو و بالشی که از لپت خرما بیا کند ند بود و نیز گفته اند صدق او لحاف و قدح و دیگی و خوانچه بزرگ از چوب بود بالجمله بعد از عقد و تزویج رسول خدا صلی الله علیه و آله سه روز در خانه ام سلمه بود و بعد از سه روز چون خواست بیرون رود و رعایت نوبت زنان دیگر کند ام سلمه را من انحضرت را گرفت پیغمبر فرمود لبس یک علی اهلك هو ان شئت سبعت عندك و سبعت عند من و ان شئت ثلثت قالت ثلاث یعنی از برای تو براهل تو خواهم و خند لانی دچار نشود اگر خواهی هفت روز با تو باشم و نوبت زنان نیز هفت روز بگذردم و اگر نه نوبت هر یک را سه روز بگذردم ام سلمه بقیه روز رضا شد و نیز در تاریخ الثوار بیخ گوید علمای عامه پسند و هفتاد و هشت حدیث از ام سلمه آورده اند از انجمله متفق علیه سیزده حدیث است در فرد بخاری و سه حدیث در فرد مسلم و ده حدیث در کتب دیگر است و در کتاب خیرات حسان گوید ام سلمه را ابتداء ابو سلمه بن عبدالمطلب مخزومی تزویج نمود و فرزندش را آورد و او را سلمه نام نهادند لهذا ام سلمه باین کینه مکنه کردید و از اینجا که دارای فصاحت بیان و حضاف عقل بود بعد از آنکه بشرف مناکحت پیدا نام علیه الصلوة والسلام مشرف شد پس صد و هفتاد و هشت حدیث از انحضرت فرا گرفته حفظ و در لایب نمود و در کتاب مشکوٰۃ الأدری گوید ام سلمه از زنی است از زنان پیغمبر صلی الله علیه و آله که بعد از آن حضرت وفات کرد و مناب و مفاخر او بیرون از شمار است از جمله آنکه جبرئیل را در صورت رجئه کلی ملاقات مینمود و معاومت که چه حالت قدسی قدوسی و ملکوتی در نفس باید میدید کرد که بتواند ملک را بنکر و در آن مجمع الامثال در ضمن مثل هو کابد الزناد سلو و الزناد گوید که ام سلمه در فترت خلافت آن بدین کمالات ابرو انصحت و موعظه کرد پابندی ماله اری و عینک عندنا فرین و عن جناحك ناقرین لا نفع رقیقا کان رسول الله صلی الله علیه و آله یحییها و لا ینفخ ندا کان علیه ابناء توحیح حث توحیح ما جانا فاما ماکا الامر کما لم یظلمنا ان احسن امواته قضیت البک و ان علیک حق الطاعة ای پسر من سبب چیست که غایب تو را از تو متفر و از زربال تو خارج مینماید و آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله میپید و در محو مکن و آنکه بفر و خسته بودند روشن نما و نما و نما و آنکه یازان تو ابو بکر و عمر و فدا و کردند و زار کن چه آنها امر را حکم داشتند و از زار نکردید و از حق مآذ

سید بنیاد

١
صِفَا
بِالْفَخِ اسْتَوَادُونَ
صِفَا اسْتَوَادُوا
رَكَاعًا لِرَأْيِ نَجَبٍ

بقمان بن عثمان

(روز عاشوراء)

(۴۴۱)

بالتفاق محمد بن و موثر بن فریقین قتل مخدول در روز عاشوراء سب و سبب اتفاق افتاده و در ماه
 صفر نیز گفته اند و علمای اخبار این واقعه را از وقایع عجیبه نوادر اتفاقات شمرده اند که در روز عاشوراء که با
 آن مرد و سپید مظلومان را کشتند در همان روز آن لعین کشته شد (از مکافات عمل غافل شو)
 و مکشوف باد که مقدمه این واقعه یعنی پیرین آمدن جناب ابراهیم بن مالک اشتر بالشکر عراق از کوفه تا نزد
 انجناب در چهار فرسخی موصل و فرود آمدن ابن زیاد با سپاه خود در مقابل آن بزرگوار در واقعه پنجم
 روز هفتم اینماه سمیت تحریر یافت و در عهد لشکر ابراهیم و سپاه ابن زیاد اختلاف در مقام فرموده بر و این
 ابن نما عد شامیان هشتاد و سه هزار بودند و ابن اشتر هشتاد هزار آورده و شمار عراقیان به بیست هزار تن
 و در صواعق سپاه شام را سه هزار گفته و با فنی کوفیان را هشت هزار برادر کرده بالجمله چون هر دو لشکر در
 برابر یکدیگر صف کشیدند و ملاقات شدند ابراهیم بر اسب برآمده صفوف بسیار است و ربابان در مراکز بداشت
 و هر فوج را امری معین فرمود و خود پیاده در میان افواج لشکر می رفت و ایشان را بر قتال تحریص و ترغیب
 می فرمود و ستمهای ابن زیاد را از قتل امام و اصحاب اسیر و اهل بیت و منع اب و هب و مال و حر و خنای
 بیاد ایشان می آورد و بر وایت ابراهیم فریاد میزد الا یا شیعه الحق یا انصار الدین اینک مطلوب شما
 عبد الله بن زیاد قاتل حسین بن علی علیهما السلام است مبارک که از معرکه جان سلامت برد و در حیل استبرک
 فرمود ای شیعه حق و ای انصار دین بکشید اولاد شیطانی و اعوان ظالمین و جنود پسر مرجانه لعین را که او
 است که اب فرات را بر حسین بن علی علیهما السلام باز داشت و آنحضرت پیغام داد که تو را امان نیست مگر اینکه بتر
 من و اخیه شوی و او مرد و بدیست که مخدولان سر پرده نبوت و امامت را مانند اسیران از کوفه بشام فرستاد
 بالجمله چون هر دو لشکر از تعبیه صفوف بیرون افتادند و بر یکدیگر حمله آوردند جنگ بطول انجامید تا آنگاه که
 شمر پیشه دلاوری و محبت دودمان جدر فرزند رشید مالک اشتر جناب ابراهیم قدم بمیدان مبارزت
 نهاد و لشکر خود را ندا کرد که ای پادشاهان خدا را می تابعان دین رسید هب حق با کافران بیدین و فرزندان
 شیطانی جهاد و قتال را سخت گیرید و فرصت از دست ندهید که بنابر ابن زیاد مرد و از جنگ شمارها کرد
 آنگاه تیغ شریار از بنام انتقام برکشید و مانند شیر خشمناک بران کافران نا پائانه حمله آورد و مبارزان
 انکروه را پی در پی از بالای زمین بروی زمین می افکند و سرهای محسوس ایشان را مانند تیرک بر خاک هلاک
 می بخشد از کشته های پیشه ها ترتیب میداد و هر جانب که میل میکرد آن رویه صفیان را مانند مور و ملخ پرا
 می نمود و سرهای مرگ بر خون چنات ایشان می انداخت میهنه را بر می سر و جناح را بر قلب پیچید لشکر
 عراق چون سربار نامدار بزرگوار خود را غواص و پایا به حرب دیدند عرفت عصیبت ایشان بحرکت آمده

فوج ابراهیم
 در مقابل
 ابن زیاد

نبرد
 در روز عاشورا

(روز عاشورا)

(۴۹)

بکر تبه مانند در بای موج بجوش و خروش آمدند با شمشیرهای برهنه و نیزه های درنده بکاره بر شامیان حمله کردند و صدای جوش و خروش هر دو لشکر بجانب فلاك بلند شده ناپره حوب در آن عرصه گاه شعله در گردید لشکر عراق با کمال دلیری و ظهات هنرمند را من مبارزت بر کمر شجاعت زدند از دم شمشیر ابدار شهرهای مرک بر جان پلید شامیان بی ناموس تنک می افکندند و از دو طرف علمها را پیش میبردند جناح و قاف دو لشکر بیکدیگر پیوستند سرهای مبارزان مانند قطرات باران از آسمان جئات بر زمین می افتاد و درخت جئات شامیان شاخ و برگ نوبهار پرمانند فصل خزان فرو می ریخت و لشکر شعبه از هر طرف مانند دریای بی پایان موج و تلاطم زده کشتی زندگانی لشکر شامیان را با موج مرک غرق نمودند تا اینکه طاقت شامیان طاق گردید و اتفاق ایشان بنفاق کشیده توانائی مقاومت و بارای مقابلت شبچیان در ایشان نماند و تزلزل در ارکان جعیت ایشان پدید آمد ترسان و لرزان چاره کار را منحصر در فرار دانستند و روی پیش روی به بیابان گریختند و دست امید از جان خود برداشتند و لشکر مؤمنان شادی کلان بار و خند مظفر و منصور بر اسبان تند روان سوار گشته گروه کافران را در آن روان بر سر تالها و بطون دروها رساندند و چون آتش شر و بار جنگ رو بخاموش نهاد و گرد و غبار کارزار فرو نشست مکشوف گردید که بزرگان و سرکرده گان لشکر شام بخون خود اغشته بر روی خاک مدلت و خوار و افتاده اند در کتاب قضا از این نما علیه الرحمه روا پنکرده است که بعد از فرو نشستن ناپره حوب کشتگان سپاه شام را شماره کردند هفتاد هزار تن بودند و در مشکوه الادب ناصر مکتوبات که چون اصحاب این زیاده از هزار نفر یافتند و ابراهیم از پی ایشان شفاف از هول و هرب خود را در آب می افکندند و آنچه در آب ملالت شدند افزون از آن بود که در میدان بقتل رسیدند و بر دایب جماعته از مورخین و ابوالموتی خوارزمی در این واقعه ها بلیه هفتاد هزار تن از لشکر شام بدست ابراهیم بن لاشتر مقبول و ده هزار و هشتصد و مجروح گردید و از ابو عمر بزار روایت شده که گفت از بس کشته فراوان بود شماره اش شکل می نمود و از عامر شعبه مرویست که بعد از واقعه صفین تا هنگام در هیچ جنگی مانند واقعه الحار از مردم شام بقتل نرسیده بودند و نیز نقد و مال و خواسته و اشیاء و اسباب کثیره از لشکرگاه این زیاده مردم عراق بهره افتاد که از حد حصص بیرون بود و چون جناب ابراهیم بنا فضیلت این فتح عظیم سرافراز و سر بلند گردید و خلعت زینبای این کرامت عظمی و ضعیف کبری و زینب و زینب قامت آن بزرگوار گشت قصه این فتح فرح انگیز و نصرت شاری خیر چنان در اطراف و اقطار عالم منتشر گردید که پیوسته در صفحه روزگار باقی و پایدار خواهد بود که بمردان و انفساء لیل و نهار هرگز از خاطر اهل ایمان نبرد و هرگز غبار محو و پوشیدگی بر دامن آن نخواهد نشست بالجمله از جناب ابراهیم مرویست

بکر تبه مانند در بای موج بجوش و خروش آمدند با شمشیرهای برهنه و نیزه های درنده بکاره بر شامیان حمله کردند و صدای جوش و خروش هر دو لشکر بجانب فلاك بلند شده ناپره حوب در آن عرصه گاه شعله در گردید لشکر عراق با کمال دلیری و ظهات هنرمند را من مبارزت بر کمر شجاعت زدند از دم شمشیر ابدار شهرهای مرک بر جان پلید شامیان بی ناموس تنک می افکندند و از دو طرف علمها را پیش میبردند جناح و قاف دو لشکر بیکدیگر پیوستند سرهای مبارزان مانند قطرات باران از آسمان جئات بر زمین می افتاد و درخت جئات شامیان شاخ و برگ نوبهار پرمانند فصل خزان فرو می ریخت و لشکر شعبه از هر طرف مانند دریای بی پایان موج و تلاطم زده کشتی زندگانی لشکر شامیان را با موج مرک غرق نمودند تا اینکه طاقت شامیان طاق گردید و اتفاق ایشان بنفاق کشیده توانائی مقاومت و بارای مقابلت شبچیان در ایشان نماند و تزلزل در ارکان جعیت ایشان پدید آمد ترسان و لرزان چاره کار را منحصر در فرار دانستند و روی پیش روی به بیابان گریختند و دست امید از جان خود برداشتند و لشکر مؤمنان شادی کلان بار و خند مظفر و منصور بر اسبان تند روان سوار گشته گروه کافران را در آن روان بر سر تالها و بطون دروها رساندند و چون آتش شر و بار جنگ رو بخاموش نهاد و گرد و غبار کارزار فرو نشست مکشوف گردید که بزرگان و سرکرده گان لشکر شام بخون خود اغشته بر روی خاک مدلت و خوار و افتاده اند در کتاب قضا از این نما علیه الرحمه روا پنکرده است که بعد از فرو نشستن ناپره حوب کشتگان سپاه شام را شماره کردند هفتاد هزار تن بودند و در مشکوه الادب ناصر مکتوبات که چون اصحاب این زیاده از هزار نفر یافتند و ابراهیم از پی ایشان شفاف از هول و هرب خود را در آب می افکندند و آنچه در آب ملالت شدند افزون از آن بود که در میدان بقتل رسیدند و بر دایب جماعته از مورخین و ابوالموتی خوارزمی در این واقعه ها بلیه هفتاد هزار تن از لشکر شام بدست ابراهیم بن لاشتر مقبول و ده هزار و هشتصد و مجروح گردید و از ابو عمر بزار روایت شده که گفت از بس کشته فراوان بود شماره اش شکل می نمود و از عامر شعبه مرویست که بعد از واقعه صفین تا هنگام در هیچ جنگی مانند واقعه الحار از مردم شام بقتل نرسیده بودند و نیز نقد و مال و خواسته و اشیاء و اسباب کثیره از لشکرگاه این زیاده مردم عراق بهره افتاد که از حد حصص بیرون بود و چون جناب ابراهیم بنا فضیلت این فتح عظیم سرافراز و سر بلند گردید و خلعت زینبای این کرامت عظمی و ضعیف کبری و زینب و زینب قامت آن بزرگوار گشت قصه این فتح فرح انگیز و نصرت شاری خیر چنان در اطراف و اقطار عالم منتشر گردید که پیوسته در صفحه روزگار باقی و پایدار خواهد بود که بمردان و انفساء لیل و نهار هرگز از خاطر اهل ایمان نبرد و هرگز غبار محو و پوشیدگی بر دامن آن نخواهد نشست بالجمله از جناب ابراهیم مرویست

بکر تبه مانند در بای موج بجوش و خروش آمدند با شمشیرهای برهنه و نیزه های درنده بکاره بر شامیان حمله کردند و صدای جوش و خروش هر دو لشکر بجانب فلاك بلند شده ناپره حوب در آن عرصه گاه شعله در گردید لشکر عراق با کمال دلیری و ظهات هنرمند را من مبارزت بر کمر شجاعت زدند از دم شمشیر ابدار شهرهای مرک بر جان پلید شامیان بی ناموس تنک می افکندند و از دو طرف علمها را پیش میبردند جناح و قاف دو لشکر بیکدیگر پیوستند سرهای مبارزان مانند قطرات باران از آسمان جئات بر زمین می افتاد و درخت جئات شامیان شاخ و برگ نوبهار پرمانند فصل خزان فرو می ریخت و لشکر شعبه از هر طرف مانند دریای بی پایان موج و تلاطم زده کشتی زندگانی لشکر شامیان را با موج مرک غرق نمودند تا اینکه طاقت شامیان طاق گردید و اتفاق ایشان بنفاق کشیده توانائی مقاومت و بارای مقابلت شبچیان در ایشان نماند و تزلزل در ارکان جعیت ایشان پدید آمد ترسان و لرزان چاره کار را منحصر در فرار دانستند و روی پیش روی به بیابان گریختند و دست امید از جان خود برداشتند و لشکر مؤمنان شادی کلان بار و خند مظفر و منصور بر اسبان تند روان سوار گشته گروه کافران را در آن روان بر سر تالها و بطون دروها رساندند و چون آتش شر و بار جنگ رو بخاموش نهاد و گرد و غبار کارزار فرو نشست مکشوف گردید که بزرگان و سرکرده گان لشکر شام بخون خود اغشته بر روی خاک مدلت و خوار و افتاده اند در کتاب قضا از این نما علیه الرحمه روا پنکرده است که بعد از فرو نشستن ناپره حوب کشتگان سپاه شام را شماره کردند هفتاد هزار تن بودند و در مشکوه الادب ناصر مکتوبات که چون اصحاب این زیاده از هزار نفر یافتند و ابراهیم از پی ایشان شفاف از هول و هرب خود را در آب می افکندند و آنچه در آب ملالت شدند افزون از آن بود که در میدان بقتل رسیدند و بر دایب جماعته از مورخین و ابوالموتی خوارزمی در این واقعه ها بلیه هفتاد هزار تن از لشکر شام بدست ابراهیم بن لاشتر مقبول و ده هزار و هشتصد و مجروح گردید و از ابو عمر بزار روایت شده که گفت از بس کشته فراوان بود شماره اش شکل می نمود و از عامر شعبه مرویست که بعد از واقعه صفین تا هنگام در هیچ جنگی مانند واقعه الحار از مردم شام بقتل نرسیده بودند و نیز نقد و مال و خواسته و اشیاء و اسباب کثیره از لشکرگاه این زیاده مردم عراق بهره افتاد که از حد حصص بیرون بود و چون جناب ابراهیم بنا فضیلت این فتح عظیم سرافراز و سر بلند گردید و خلعت زینبای این کرامت عظمی و ضعیف کبری و زینب و زینب قامت آن بزرگوار گشت قصه این فتح فرح انگیز و نصرت شاری خیر چنان در اطراف و اقطار عالم منتشر گردید که پیوسته در صفحه روزگار باقی و پایدار خواهد بود که بمردان و انفساء لیل و نهار هرگز از خاطر اهل ایمان نبرد و هرگز غبار محو و پوشیدگی بر دامن آن نخواهد نشست بالجمله از جناب ابراهیم مرویست

(روز عاشورا)

(۴۵۰)

که چون لشکر شام شکست خوردند و دو بگر بنظر آمدند مری سرخ رنگ و سرخ جامه دیدم در کار رود خا ذر که
 دسار به خور سر و جوشنه در پر و شمشیری مدتی به دست داشت با جماعه حمله میکرد و مردم را امر بقتال
 میداد و گویا بر اسیر سفید رنگ تا بل بجزیه سوار شده بود هیچکس نزد او نمیرفت مگر اینکه بر زمین افتاده
 چون بمن نزدیک شد شمشیر بدست او زدم دست او جدا شد و از بالا ایستاد و میان هر خا ذر افتاد
 پس نزد یک رفتم هر دو دست و پا به او جدا کردم و بوی مشک از او بمشام رسید و کسی آمد چکمه پای او را
 بیرون آورد پس فرمود بروید و تفحص کنید که او کیست غالب ظن من آنست که او ابن زیاد بود زیرا که آن
 مشک با خود نگاه میداشت پس گریه می نمود از زمان ابراهیم بدان موضع شتافتند ابن زیاد را بدیدند کشته
 بر روی زمین افتاده و چنانکه جناب ابراهیم فرموده بودند نعش املعون را بهمان وصف یافتند سر او را بریدند
 نزد ابراهیم آوردند ابراهیم سجده شکر تقدیم رسانید و فرمود حمد خداوند پراسر آنست که کشتن این ملعون را
 در دست من بجای آورده نمود از کتاب عن الابرار نقل شده که چون ابن زیاد کشته شد جناب ابراهیم بامو منین پادشاه
 طینت در آن بیابان مهمت انکیز فرج خیزد و در حلقه زره بنشینند و در تمام انشب بر روی جسد
 پلید ابن زیاد عینید آتش افروختند و بدور آتش بدن اندر و در پید امید خود را روشن میکردند و بجا
 آن بد اختر رنگ اند و ما از آینه سپنه های خود میزد و در و بر و غن جسد پلید آن کافر چراغ امل و از روی
 خود را از سر شب تا بصبح می فروختند و در مقام از ابو عمر برادر واپس کرده که ابراهیم بگفت تا عید الله را نگو
 بر او کردند و من خوش بودم که خصمنان او مانند رو جعل از وی او بچینه بود صاحب کتاب مشکوه الادب
 ناصح گوید چون انمذت اندک نزد پلید و این خبیث عنید را بنکوند معلوم میشود که معنی فقطع را بر
 القوم الذین کفر و اخیست و زبان خصم با ال رسول و نوبه بتول با کیست و نیز در آن کتاب گوید که راوی
 اخبار گفته اند که چون ابن زیاد بقتل رسید چهل سال و بر واپسته سی و نه سال روزگار بر نهاده بود و گریه
 از اصحاب حدیث روایت کرده اند که عمر او زیاد از سی سال و کمتر از چهل سال بود و ابو مخنف بگفت قتل
 ابن زیاد را بدین هنج نقل نموده که هشتاد هزار از لشکر شام کشته شدند و ابن زیاد با گروهی از اهل
 شام را اسیر کردند و دستهای آن لعین را محکم بستند و جناب ابراهیم کسی را از معتدان و خواص خود
 با رویست نفرمید بگر بجا داشت آن کافر عینید گماشت از سر شب تا بصبح او را پاسبانان می نمودند و هر کس آن
 ملعون را میدید لعنت می کرد و سبلی بر روی نحس او میزد و آب دهن بر وی افکند و شعبان
 از روی شادی فریاد میزدند با ال ثارات الحسنین علیه و چون صبح نمایان گردید ابراهیم فرمود تا فرشتگان
 رنگین بکترانیدند و در بیا بجا الوان رویوش نمودند و خود با اصحاب گرام با کمال عزت و شوکت بر

کتاب از این
 ابراهیم
 ابن زیاد

کتاب از این
 ابن زیاد

روز عاشورا

(۱۴۵۱)

نوعی از عذاب است که بر کافران و منافقان عذاب می شود

مکرر گشت

مضمون نامه مختار

آنها نشند نگاه با حضور اسیران فرمان داران ملا عین هزار نفر بودند پس امر فرمود انرا فروختند
 انگاه خنجر جگر سوزان بنام انتقام کشید اول کسیکه پیش او آوردند پس ز یاد بود پس انجناب با خنجر خود از گوش
 زان انملعون قطعه قطعه میبرد و در آتش بنم بخت می نمود و بخورد ان لعین مهاد و ان ملحد بداند پس ناچار
 بخورد و هرگاه از خوردن امتناع می نمود با خنجر او را زجر میکرد و چون نزدیک شد که روح بپدش در جهنم به
 پزد ملحق شود خنجر خود را بر خنجران لعین نهاده سر او را از گوش نابگوش میرید و بر وایت بخارا الانوار جناب
 ابراهیم سر نخس این زیاده با سرهای اعیان لشکر شام خدمت مختار فرستاد در خاله که نام هر یک از بر قعه نشسته
 بگوش وی او بختنه بودند و چون سرها را نزد مختار بزرگوار آوردند انجناب غذا می خورد بسیار شاد و مسرور
 گشت و خدا را حمد و ثنا نمود و چون از غذا خوردن فارغ شد از جای خود برخاست بنعل و پای خود لگد بر
 روی نخس این زیاده زد و نعلین را به پیش غلام خود افکند و فرمود انرا بشو و زپرا که بر روی نخس کافر زد
 و از اب الطفیل مروی است که سرهای ان کافران را در برابر مسجد جامع نصب کردند و از انجا بر جبهه کوفه بردند
 و در انجا نصب نمودند در مقام گوید متفق علیه فریقین است که چون سر این زیاده را بیا و بختند مار می آمد
 در میان سرها میگشت چون سر این زیاده رسید در گوش و فرود رفت و از بینی او برآمد ناچند مرتبه بنصورت
 و در مشکوة الادب گوید سر نخس ان لعین را در قصر کوفه بیا و بختند در انحال مار به بار یک بیامد و سرها
 بگشت مار سپید سر این زیاده در دهانش رفت و از گوشش بیرون آمد و همچنان در منخرش درآمد از دهانش
 سر بیرون آورد و اینکار بتکرار نمود (علمنا گفته اند) و ذلك مکافاة بفعله براس الحین علیه و هی من انبا
 العذاب الظاهرة علیه بالجمله مختار بزرگوار سر این زیاده را با سرهای سایر اشرار با سه هزار دینار بمکه فرستاد
 برای جناب محمد بن الحنفیه و نامه برای انجناب نوشت بدین مضمون اما بعد فانه بعث انصارك و شیعتك
 الاعدوك يطلبونهم احياء لطلبكم المظلوم و الشهيد فخرجوا محتسبين محققين اسفان فلفوهم دون نصبين
 فقتلهم رب العباد الحمد لله رب العالمين الله طلب لكم الثار و ادرك لكم من اعدائكم فقتلهم في كل فج و غرقهم
 في كل بحر نشفي بذلك صدور قوم مؤمنين و اذهب غمظ قلوبهم بدست که من انصار و شیعه شما را فرستادم
 بختنک و دشمنان شما پس ایشان برای خدا و خوشنودی خدا و طلب اجر و ثواب خروجه محزون و غضبنا که بر
 رفتند در خاله که طلب می نمودند خون برادر مظلوم و شهید تو را پس خداوند بند را از ایشان هلاک نمود
 حمد و ثنای او را خداوند کار بست که خون شما را از دشمنان شما گرفت و ایشان را در راه وسیع و فج عمیق
 هلاک نمود و در دها غرق فرمود و هلاک ایشان دلهای مؤمنان را شفا داد و غمظ دلهای ایشان را برپا
 چون نامه مختار با سرهای ان کفار و خدمت فرستادید که از رسید انجناب سر بچند شکر نهاد و در باره مختار

(روز عاشوراء)

(۴۵۲)

دعا کرده فرمود خداوند مختار را جزای خبر دهد بدو سپیکه او خون ما را از دشمنان ما گرفت و حق او بر تمام
اولاد عباد المطلب ثابت گردید و نیز فرمود خداوند ابراهیم بن مالک اشتر را حفظ نما و او را بر دشمنان خود
غالب گردان و بجز چیز که توان از دوست دارم و خوشنود شویم او را موفق نما و در دنیا و آخرت او را بپایان
انگاه آنجناب سر ابن زیاد را بخدمت حضرت ذی النبی العابدین علیه السلام فرستاد و در آنوقت آنحضرت نیز در مکه
تشریف داشت و سران لعین را در وقتی خدمت آنحضرت آوردند که غذا امیل میفرمود چون حضرت سر
آن عینید را بدید سر سجده شکر گذاشت و فرمود **الحمد لله الذی ادرک ثاری من عدوی و جزای الله المختار**
خبر آمد سر او را خداوند ایست که خون مرا از دشمن من گرفت و خداوند تعالی مختار را جزای خبر کرامت فرماید
انگاه فرمود از روزی که مرا بجلوس این ملعون بردند و غذا میخورد در حالیکه سر پدر بزرگوارم را پیش او
گذاشته بودند و آنوقت من از خداوند مسئلت نمودم که مرا چندان زندگانی دهد تا همچین سران کافران
به بدینم حمد خدا را که دعوت مرا بپذیرفت و بروایت شیخ طوسی علیه السلام در امانی پس از آن سر ابن زیاد را
برای زدن و فرستادن برای عباد الله بن زبیر و ابن زبیر گفت تا سران لعین را بردند در کوهستان مکه میفکنند
تذییل در گوی خیل بدانکه در مدح و ذم مختار اخبار و احادیث بسیار وارد شده و ما در ضمن ذکر
کفایت حال و تبیان احوال او در جافور ذکر خواهیم نمود انشاء الله و در این مقام یک کسر خبر اکتفا میشود
اول در کتاب مقام از شیخ کشتی از سند بروایت کرده است که او گفت شنیدم از حضرت ابی جعفر علیه السلام که میفرمود
لا تسبوا المختار فانه قد قتل قتلنا و طلب بئادنا و زوج ازا ملنا و قسم فبا المال علی العشرة دشنام ندهید
مختار را بدو سپیکه او کشت کشندگان ما را و طلب نمود خون ما را و زنان به مرد ما را شوهر داد و زوجه
در میان ما قسمت نمود در وقت سختی و تنگدستی ما و توهم و نیز در آن کتاب از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که
فرمود **ما تمسک فباها شتمه و لا اخضبت حتى یبعث الينا المختار برزق لذن قتلوا الحسین علیه السلام و در میان**
الابرار از آنحضرت روایت کرده که فرمود هیچ زنی از زنان بنی هاشم سر به بدیده ها نکشیدند و خضاب نکردند
و در خانه هیچ زنی از بنی هاشم ناپنج سال در آتش دیدند تا این که پسر زیاد کشته شد ستم از جناب فاطمه
رضی الله عنها و مؤمنین علیه السلام روایت است که هیچ زنی از ما حاضر بر سر خود نیست و میل سر به بچشم نگردانید و شانه بر سر
نازید که مختار سر پسر زیاد را برای ما فرستاد و بدانکه واقعه قتال جناب ابراهیم بن مالک با عباد الله بن زیاد
مشهور است بواقعه الحاروجه آنکه جنک در کار فخر خازر واقع شد و در کتاب مراد لا اطلاع گوید المختار
بعد از لاف زاء مسکوره شتم زاء و قبل بفتح الزاء و بین اریسل و المومل **واقعه چهارم وفات عباد الله**
قاری کتاب الله در کتاب نفائس القون در ذکر اسامی قراء سبعة و در ایشان گوید قاری چهارم امام اهل شام

فما تبی الخیار
فما تبی الخیار

فما تبی الخیار
فما تبی الخیار

(رُوزِ غاشوراء)

(۴۵۳)

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

عبدالله بن عامر است واور در خلافت عمر و وجود آمد و در خلافت ولید بن عبدالمکمل قاضی دمشق شد گفت
او ابو عثمان و بقول ابو عمران و بقول ابو سعید و بقول ابو نعیم و بقول ابو عیلم و بقول ابو یحیی و بقول ابو عبید
بود و در روز غاشوراء سال یکصد و هجدهم هجری در ایام هشام بن عبدالمکمل در دمشق وفات کرد
و عمر او نود و هفت سال بود و زانوایان او یکی هشام بن عمار بن نضر السلی بود که در دمشق قاضی شد و در سنه
خمس وربعین و مائین در ایام متوکل وفات کرد و دیگر این ذکوان عبدالله بن احمد بن بشر بن ذکوان الفرشی
الدمشقی بود و او در سنه اثنین وربعین و مائین در ایام متوکل وفات یافت و این هر دو قرأت از ابوبکر بن
تمیم اخذ کردند و ابوبکر بن جریث و یحیی از ابن عامر واقعاً بنحسب عامی حضرت صادق علیه السلام در
حجاب برای زوار فرزند ابوتراب شیخ طریحی علیه الرحمه در کتاب منتخب از معویه بن وهب روایت کرده است
که او گفت و در روز غاشوراء وارد شدم در خانه امام جعفر صادق علیه السلام دیدم آنحضرت در محراب خود سر سجده نما
و میگوید فجلست من و رائه حقه فرغ فاطال فی سجوده و بکائه پس نشستم در پشت سر آنحضرت تا اینکه سر از سجده
برداشت و بسیار طول داد سجود و گریه خود را و شنیدم از آنحضرت که در حال سجود با خدای خویش مناجات می نمود
و میگفت اللهم یا من خصنا بالكرامة و وعدنا الشفاعة و حملنا الرسالة و جعلنا ورثة الانبياء و تم
بنا الامم السالفة و خصنا بالوصية و اعطانا علم ما مضى و ما بقى و جعل افئدة من الناس قلوبنا البنا اغفر
ولاخوانی و لفرقار ابی عبد الله الحسین علیه السلام انفقوا اموالهم فی حبه و اشخصوا ابدانهم فی رغبته فی برنا و رجاء
لما عندك فی صلتنا و سرورنا و اخلوه علی نبیک محمد صلی الله علیه و آله و اجابته منهم لامرنا و غبطنا و اخلوه علی
عدونا و ارادوا بذلك رضوانك اللهم فكافهم عتابا بالرضوان و اكلامهم بالليل و النهار و اخلفهم فافهم
و اولادهم الذين خلفوا احسن الخلف و اكتمهم شر كل جبار عنيد و كل ضعيف من خلفات و شديدي شر
شیاطین الجن و الانس و اعظمهم افضل ما املوه منك من غریبهم عن و طانهم و ما اثر و ناعی ابناءهم و
اهلهم و قریبانهم اللهم ان اعدائنا غابوا علینا و خرجهم فلم یبق منهم ذلك من التهموض و الشخص و البنا
خلافا منهم علی من خالفنا اللهم فارحم تلك الوجوه التي غیرتها الشمس و ارحم تلك الخدود التي قلبت
علی قبر ابی عبد الله و ارحم تلك الاعین التي تحزنت لاجلنا و احرقت بالحزن و ارحم تلك الصرخة التي تكاثرت
للاجلنا اللهم انی استودعك تلك الانفس و تلك الابدان حتى ترقبهم من الحوض يوم العطش الا کبر
و تدخلهم الجنة و تسهل علیهم الحساب انك انت الکریم الوهاب ای پروردگار من که قادر بر گزیده
بکرامت و رخصت فرمودی بشفاعت و فرمان داری بر مسالت و بهره مند ساختن بمیزان انبیاء و دفا تراهم
سالفه باختم نبودی و مخصوص گردانیدی ما را ابوصایب و عطا فرمودی بما علم ما کان و ما یكون را و در ظاهر و باطن

جرت دموعها راحة
لنا و ارحم تلك القلوب
التي ح

(روز عاشوراء)

(۴۵۴)

ناپسند فرمود بسوفا پروردگار را با نام زمره و برادران مرا و از آن ابی حمزه علیه السلام که از آنکه اموال خود را
در راه او بذل نمودند و بدنه های خود را در محبت ما بزمخت افکندند با پیدا پنجه قریب ناموجب رضای
تو است و شاد خاطر نمودند پیغمبر تو را و دشمنان ما را خشناک نمودند و این جمله را در طلب رضای
تو کردند ای پروردگار من ایشان را در رضوان خود جای ده و در شب و روز نگران باش ایشان را
و مخلف بدار در خانواده ایشان فرزندان پیکو و محفوظ بدار ایشان را از شر ستمکاران و شر و جن
و انس و عطا کن ایشان را از غزون از آنچه که خود ارز و کرده اند و نگران باش غربت ایشان را از اوطان
ایشان و آنچه برگزیده اند ما را بر فرزندان و خویشان خود ای پروردگار من دشمنان ما عیب گزینند
و شتت کردند خروج ایشان را در طلب ما و ایشان سخن انجماعت را و قی نهاده اند و از طلب باز
ناپسندند ای پروردگار من رحم کن ان روهائی را که برگزیده شد بر قبر ابی حمزه علیه السلام و رحم
کن آنچه ها را که در مصائب ما گریخته و رحم کن ان دلهای را که در محبت ما محزون گشته و رحم کن جراحته را که
در هوای ما پیدا شده ای پروردگار من بود بخت بسیارم نفوس ایشان و بدنه های ایشان را بتو که
سیراب کنی ایشان را از حوض کوثر و روزی که مرده مان بشتت تشنه باشند و در رهت بجای دهی ایشان را و
حساب را برایشان اسان بگرمی تو ای خدای بسیار بخشنده ابن وهب گوید چون دعای آنحضرت بنها
رسید و سر از سجده برداشت در حالیکه اشک مانند مروارید بر چهره مبارکش روان بود نزد یکشدم
بآنحضرت و سلام نمودم و عرض کردم یا سیدم تم بکاولا ابکی الله لك عینا و ما الذی حل بک ای
سید من از چه میگری خدای چشم تو را نگر باند چه وارد شده بر تو فرمود او غفلت انت من هذا اليوم
اما علمت ان جدی الحسین علیه السلام قد قتل في مثل هذا اليوم یا تو غافل از این روز مگر نمیدانی که در مثل این
روز کشته شد جدم حسین علیه السلام ابن وهب بگوید در آمد و عرض کرد در این روز چه باید کرد فرمود این روز
از الحسین من بعد اقصی من قریب ارنی رجلا و الحزن علیه و اکثر البكاء و التجولة ای پسر و هب زیارت
کن حسین علیه السلام را از دور و نزدیک و تجدید کن در مصائب او حزن و اندوه را و هر چند توانی از گریه
خود داری مکن عرض کرد ای مولا من این دعا در حال سجده در حق زوار حسین علیه السلام تو شنیدی
چنان دانم که اگر انا را باشد که در طریق معرفت خدا قدم نرزه اند نیز از آتش و زخ زبان نه بینند
سوگند با خدا که اگر از تو نمودم در زیارت حسین علیه السلام سبقت گیرم بر زیارت حج فرمود این و هب
چه باز پیدا و تو را از زیارت حسین علیه السلام دست باز دار عرض کردم جانم فدای تو باد من دعاء
تو را در حق زوار حسین علیه السلام شنیده بودم فضیلت از این بدین مبلغ نمیدانستم فقال یا بن وهب ان الذی

فایده جمیع روزهای
این ماه را در این روز
بخواند

این روز را از
بسیار جایگاه
بخواند

روز عاشورا

(ع ۴۵)

ختم گرفت و چون معن به بخت رسید بزید بن مزید با استقبال و آمد معن فرمان داد سر راها را گرفتند
 تا خبر رسیدن زنبیل رسید پس با سپاه بسیار کاری مضت نمود و بناگاه برایشان ناخن کرد و سه هزار مرد
 بیکجا اسیر نمود و راها را زنبیل که نام او ماوند و با ماوید بود امان خواست و پیش معن آمد و معن او را
 با خود بسپستان آورد و با گروهی بسیار و کرامت بزرگ را بسوی منصور فرستاد و منصور او را بنواخت و فرمود
 تا نام او را آن سپاه که با او بودند در جبهه سپاه ثبت نمودند و معن در بازگشت مردم بخت را مضاده کرد
 و چون بسپستان آمد همان عادت فراکرفت که با مردم مان همی داشت پس مردم بسپستان را و شورید و گشتند و
 عیسی بن عیسی بن علا نام بشکایت سوسنصور نوشت در بین راه نامه او را گرفتند و بسو معن آوردند معن عیسی
 بن علا را بخواند و از آن حال پرسید ابن العلا انکار نمود معن فرمود تا سرش را برهنه کردند چها صد نازبان
 باورده و انگروه را که در انکار با او یار بودند فرمود کردن بزید تا خوشتن را باز خریدند پس مال عظیم از ایشان
 گرفت و چهل مرد از ایشان را بند بر نهاد و بجانب بخت فرستاد و فرمان داد تا انجا ستره بنا کنند و ایشان را کا
 فرمانند و در کار برایشان سخت بگیرند و هر جا که تمام پیشد نامه میکرد که جای دیگر نیز چنین و چنین بنا کنند تا
 انجا که گوید و معن بن زائده همیشه چنین بود که مال بجز و میگرفت و بجز و میداد تا آنکه بتبذیر مال و تدبیر
 دهان مردم مان از او بری گشت گروهی از خوارج بکشتن او اتفاق کردند و چون معن به بخت رفت و بدان گوش
 که برای او بنا نموده بودند در آمد روز برامان رفت که شراب خوردان خوارج که قصد او داشتند بیرون
 آمدند و در حالیکه هر یک پشته فی بر کردن نهاده بودند و در هر پشته شمشیر می مجر پنهان داشتند و حاجت
 گفتند که ما خود این برج را تمام کرده ایم و اکنون خواهیم بجایزه خویش نائل شویم حاجت ایشان را منع نمود ایشان
 بانگ بر آوردند که ما را از عطاء امیر منع میکنی معن چون بانگ ایشان را شنید گفت راه دهید ایشان را پس
 ایشان همچنان با پشته های فی درآمدند و چون او را دیدند شمشیر های برهنه از میان پشته ها بیرون کردند
 قصد نمودند و او بالشی از پیش خود سپر کرده او را جراحات بسیار وارد کردند و آخر شکم او را پاره کردند که
 شد و او را در بخت دفن نمودند و این روز پنجشنبه هشتم ماه ذی الحجه سنه اثنین و خمین و مائة بود و در
 هنگام بزید بن مزید در چهار فرسنگی بخت بود چون خبر باورید بیامد و خوارج را بکشت و سپاه و مردم
 سپستان با بزید بیعت کردند چون خبر بمجید رسید بزید بن مزید را و الی سپستان کرد و عهد فرستاد و این
 در اول سنه ثلث و خمین و مائة بود و بزید مدت دراز در انجا بماند تا آنکه نامه نوشت برای مهد مجید
 گروهی که خواست خراج ایشان را فرو دهد و نامه را داد بدو و ستم از ویشان خود از بی بکر و ابل چون انمرد بد
 مهد رفت بعضی از بدخواهان بزید حیل کردند و ده هزار در در بماند بدادند و بتد ویران زبان بزید نامه گرفتند

بن مزید
 بن مزید
 بن مزید
 بن مزید

بن مزید
 بن مزید
 بن مزید
 بن مزید

روز عاشوراء

(۴۵۷)

برای منصوبه کردن از سپستان بدرگاه اہم بطوریکہ مہدی را بر من واد نباشد منصوبہ در نامہ را بخواند
 او را ختم گرفت و نامہ را بکومہدی فرستاد کہ این نامہ پرورده توانست مہدی را مغزول کرد و ولایت سپستان را
 بتیم بن عمر و التیمی داد و تیم بن عمرو را با منصوبہ صحبت بود کہ در راه حج عہد پل او بود و او حامل ہرات بود و اصل
 او از سرخس بود چون عہد نامہ ولایت با و رسید سپستان آمد و بزید بن مزید را بند کردہ عجوس نمود و بد
 جیلہ کرد تا بگریخت و ببغداد رفت و مدتی چند در بغداد متواری بود تا روزی خواست از جسر بگذرد جماعتی
 از خوارج سپستان با و برخوردند و او را شناختند با او حرب نمودند و او با ایشان را خرگروہ بسیار از آنفرو
 را بکشت و آن روز باز کار بزرگ گشت و بارہ او را بخیرسان فرستادند و در عہد ولایت تیم بن عمرو در
 سپستان خوارج بسیار جمع شدند و قوی گشتند و حصین بن محمد را در روز عاشوراء سال یکصد و
 پنجاہ و شش ہجری بکشتند و چون خبر مہدی رسید تیم بن عمرو را باز ہرات فرستاد و عہد نامہ بن علا را باز
 عہد ولایت سپستان دادہ و سپستان فرستاد و این در ماہ رمضان سنہ ثمان و خمین و مائہ بود
 توضیح و تدبیر بزید بن مزید بفتح مہم و بآء او برادر زادہ معین بن زائدہ است و خود از بزرگان و شجاعت
 و اصحاب امراء عرب است و در عصر ہرون الرشید با پائت ازربا بجان و ارمیہ منصوب شد و این خلکان
 زجہ و بابتفصیل آورده **واقعی ہفتم** انقضاء دولت بنی امیہ و دخول اصحاب عوث بنی القباس رک
 در این روز سال یکصد و شصت و یک ہجری در تفسیر ضاف و تفسیر برہان از معانی الاخبار و تفسیر
 عباسی از ابی جعفر رحمتہ بن صدقہ روایت کردہ اند کہ مردی زندیقی از بنی امیہ آمد خدمت حضرت صادق و عرض کرد
 قول اللہ عز و جل فی کتابہ المص ای شیئی ازاد ہذا و ای شیئی فہ من الحلال و الحرام و ای شیئی فہ مما ینفع بہ
 الناس قال فاعناظ علیہ عن ذلك فقال امسك و محك الالف واحد واللام ثلثون والميم اربعون والصاد
 ثعون کہ حن فقال الرجل مائہ واحد وستون فقال اذا انقضت سنہ احد وستین ومائہ تنقضی ملک
 احب الیک قال فظننا فلما انقضت احد وستون ومائہ یوم عاشوراء دخل المسورة الکوفة وذهب ملککم
 قال فی الجمع فی مادہ سید و المسودہ بکسر الیاء لابس التواد ومنہ الحدیث قد خلعت علینا المسودہ بنی اصحاب
 دعوة العباسیة لانہم کانوا یلبسون ثيابا سودا و عبسی بن موال من لبس لباس العباسیین من العلویین استخوذ
 علیہم الثبا لہین و اغمرہم لباس الجاہلیۃ و فی تفسیر البرہان عن ابی لبید المخزومی قال قال ابو جعفر علیہ السلام
 یا ابی لبید انہ یملک من ولدی العباس اثنتی عشر یقیل بعد الثامن منهم اربعة فنصب احدہم الذبحۃ فذبحہ
 فثمة قصیرة اعما و ہم قلیلۃ مد نام خبیثۃ سیر تمام منهم الفویق الملقب بالہادی و الناطق و الخاوی و ابی لبید
 ان فحروف القرآن المقطعة لعلما جات اللہ تعالی انزل المر ذلک الکتاب فقام محمد صلی اللہ علیہ الہ حتی

در روز عاشوراء
 در روز عاشوراء
 در روز عاشوراء

در روز عاشوراء
 در روز عاشوراء
 در روز عاشوراء

روز عاشورا

(۴۵۸)

ظهر نوره و ثبت کشته و ولد پور ولد و قد مضى من الالف السابع مائة سنة و ثلث سنين ثم قال و تبیان فی
کتاب الله فی الحروف المقطعة اذا عددتها من غیر تکرار و لیس من حروف مقطعة حرف تنقضي الايام الا و قام
من بنی هاشم عند انقضاءه ثم قال الالف واحد و اللام ثلثون و الميم اربعون و الصاد ثمانون و ذلك ما
واحد و ستون ثم کان بدخروج الحسن بن علی آل الله فلما بلغت مدته قام قاهر و ولد اعباس عند المص و
بقوم قائما عند انقضاءها بالتر فافهم ذلك فاکتمه و **واقعه هشتم** و لادث عبد الله بن احمد راوی
قران محمد در این روز در سنه صد و هفتاد و سه از هجرت عبد الله بن احمد بن بشر بن زکوان الفرشی الدمشقی
متولد شد چنانکه در نفاخ العلام از کتاب مکرر نالیف سراج لدین ابو حفص نقل نموده است و او چنانکه
در واقعه چهارم مرقوم گشت یکی از راویان عبد الله بن عامر است و از ابو ایوب اخذ قرائت نمود و در میان
دو بیت و چهل و دو در ایام متوکل و فانی یافت و **واقعه نهم** آمدن احمد بن محمد بن یار حضرت
عسکری بن علیهما چنانکه شیخ طوسی علیه الرحمه در اقاله با سناد خود از ابن الفخار روایت کرده است که او گفت
خبر دارم از ابوالطیب احمد بن محمد و از کسانی بود که داخل نمیشد در مشاهد ائمه علیهم السلام و از پشت شبکه
زینارث میکرد و میگفت للدار صاحب زبانه خانه ضاحی هست پس او گفت در روز عاشورا وقت زینار
امدم بقصد زینارث مشهد عسکری بن علیهما و هوا بغایت گرم بود و در راه احد بنور و من ترسان بودم
از اهل بلد و از اینکه کسی مرا در یابد و خود را مخفی میداشتم الی ان بلغت الخائط الذی مضی منه الی الشباك
تا آنکه رسیدم بدیواریکه از آن دیوار میرفتم بسو شبکه پس دیدم مردی در درجه نشسته در حالیکه پشت
بجانب من بود کانه بنظر من دفتر و گویا که در دفتر نظر میپوشید پس بمن فرمود الی بابا الطیب بیابو من
ای بابا طیب صوت او شبیه بود بصوت حسین بن علی بن ابی جعفر الرضا علیه السلام پس با خود گفتم این بزرگوار حسی
بن علی است امده است زینارث برادر خود قلت سیدی مضی از و من الشباك و اجبت فاقض حقل
عرض کردم اقای من میروم از جانب شبکه زینارث میکنم انگاه میآیم و حق احترام تو را از اینها هم فرمود
لم لا تدخل بابا الطیب چرا داخل نمیشوی در حریم ای بابا طیب عرض کردم الدار لها صاحب لا دخلها من غیر
از نه از برای خانه صاحب مالکی هست بدون اذن او داخل نمیشود در آن فرمود بابا الطیب تکنون مؤ
رقا و تو البناحقا و تمنعك تدخل الدار داخل بابا الطیب ای بابا طیب تو بنده دوست فاد و دست
حققی ما بوده باشی و ما منع میکنیم تو را از دخول خانه داخل شو ای بابا طیب پس با خود گفتم میروم بسو
سلام میکنم بر او و سخن او را قبول نمیکم چون نزدیک در بستم کسی را ندیدم پس رفتم نزد مردی بصری
که خادم آن موضع بود پس او در حریم را برای من گشود داخل شدم خادم گفت البیر کنت لا تدخل الدار

تشیخ
نوشته
بنابر
تصحیح

در تاریخ
الارض
سال یکصد
و هفت
بود بار
و هم محرم
عقود

بنابر
تصحیح
نوشته
بنابر
تصحیح

(رُوزِ عاشوراء)

(۶۰ ع)

و بوی اظهار ارادت نمود و در مجالس المؤمنین فرموده جد پنجم بشر عبد الله بدست مبارک امیر المؤمنین علیه السلام
 اسلام آورد و بشر اگر چه در اصل از مرگ است اما مولدش در بغداد بود و در آنجا سکنی داشت و او در اوایل حال
 مرگ بود که پوخته بشر بن خمر و استماع ساز و غنا و طرب و سایر ملاحی و مناهای اشتغال می نمود پس خدا تعالی او را
 توفیق عطا فرمود که بر دست امام همام حضرت موسی بن جعفر علیه السلام توبه کرد و سبب توبه او چنانکه علامه حلی در کتاب
 منهاج الکرامه نقل فرموده این بود که روزی حضرت امام موسی الکاظم علیه السلام او را در خانه بشر میگذشت و در بغداد
 او را غنا و ساز و خانه او شنید و در آن حال کنیز که از کنیزان بشر برای امری نزد خانه بیرون آمد و بنا بر نفل جان
 و وضو کنیز بشر بیرون آمد در حالیکه ظرف خاکی رویه در دست داشت آنها را در باب خانه ریخت حضرت باو
 فرمود یا جاریه صاحب هذا الدار حرّ ام عبد ای کنیز این صاحب این خانه ازاد است یا بنده عرض کرد ازاد است فرمود
 صدق تو کان عبد الخاف مولاه است گفتی اگر بنده بود بشر بط بندگی قیام می نمود و از مولای خود اندیشه میکرد
 پس آن کنیز بان درون رفت بشر گفت سبب آمدن تو چه بود کنیز ما جز از ابره بشر نفرمود بشر از آن کلام هلاکت
 انجام متنبه شد پایه برهنه از خانه بیرون آمد و در عقب حضرت شافت و چون بانحضرت رسید خود را بر قدم
 انجناب انداخت و بدست هاپون آن بزرگوار بابت توبه و انابه برافراخت و ترک خانه و زندگی کرد و پوخته
 برهنه فراه میرفت بجهت اینکه بدانحال بعبادت خدمت امام علیه السلام رسید بود و بنا بر این ملقب شد بخانه و در تاج
 گردید و زینة المجالس مکتور است که سبب سفارتمندگی و ترقی او بدرگاه خدا آن شد که نوبتی کاغذ پاره در راه
 یافت که بر آن نوشته بود بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ آنرا از خاک برداشته خاک او را در کرد و از او مطبعت نمود
 در شکاف دیواری و بار و جامه نیکوئی نهاد و آن شب در خواب دید که هائیکه او را ندا کرد یا بشر طیب است اسمی
 لا طیب بن اسمک فی الدنیا و الاخرة ای بشر زیاده آنکه نام مرا طیب گردانند نام تو را در دنیا و آخرت مطیب
 خواهم نمود و بنفل بگرد خواب دید باو گفتند بجای آنکه نام خدا را مطیب گردانند بی خداوند و جلالت
 نام تو را در دنیا و آخرت مطیب ساخت و در شرائق الحشائش از نذکره عطار نفل نموده که بعد از قضیه
 در قعر بزرگ در خواب دید که او را گفتند برو بشر یا بگو طیب است اسمنا فطیبناک و جعلت اسمنا فحشاءناک
 و طهرت اسمنا فطهرناک فبعثت لایطین اسمک فی الدنیا و الاخرة آن بزرگوار چون از خواب بیدار شد
 گفت بشر مرد فاسق است مگر غلطی بهم و منو ساخت و نماز گذارد و بخیسید باز بگرد همان خواب دید ما
 سه نوبت پس بامداد بطلب بشر بیرون آمد او را در میخانه و مجلس خیر نشان دادند چون باو پیغام رسانیدند
 بشر گریان شد و بازاران را دراع کرده طریقی زد و عبادت پیش گرفت و در کتاب نفایس الفنون قصه و تمثیل
 را چنین نقل نموده که روزی بشر سر میشت و هاهو خان بر عادت مسکنان در خیابان میگذشت در راه کاغذ

بشر بن خمر
 نام کنیز
 موسی بن جعفر

بشر
 هلاک بنام
 بنی خمر

(روز عاشورا)

(۴۶۱)

پاره دید افتاده و بران نوشته الله محمد و علی با خود گفت بجز مته های بسیار نمودم و در معصیت افتاد
 کردم اما از نام دوست در گذشتن نام نگذاشتم و بر چشم نهاد و پاره شد
 از جیب بیرون آورد بانضم کرد و در مسجد رفت و با امام آن مسجد سپرد و در آن اوان حسن بصره در آنجا
 دید که شخصی با و میگوید برخیز پیش بزرگوار و بگو عَظَمْنَا عَظَمْنَا وَ طَبَّتْ أَسْمَانَا طَبَّتْ أَسْمَانَا
 روز شد حسن از احوال بشر پرسید نشان او بجز ایات دادند حسن بر در خرابات آمد و از داد که بشکرده است
 بشر سرش حفته بود بیدار گردید گفتند حسن بصره برد راست تو را میطلبید بشر برخاست ترسان روزان
 پیش حسن آمد حسن او را در کنار گرفت و آن پیام بگذاشت بشر چون سخن شنید شگفته زد و در پیان
 نهاد و مدت چهل سال پای برهنه راه میرفت و هر سال حج میکرد و با و گفتند چرا پا برهنه میرود گفت
 زمین بساط حق است بشر که باشد که بر بساط او با کفش رود * پرسید که ز بشر خانه کای دوست *
 هر چه برهنه پائنت عادت خوش * گفتا که جهان منند شاهنشاهی * بر منند شاه کفش بردن نه نکوست
 و ابن خلکان در کتاب فیه الاغیان آورده که روزی بندهای بشر کینه گردیدند آمد نزد موزه و روزی که آنرا
 اصلاح نماید و پابندی برای کفش خود از او طلب کند موزه و زبا و گفت ما اکثر کلفتکم علی الناس چه بسیار
 شده است کلفت شما بر مردم بشر چون این سخن از او شنید کفش از دست و پای خود بیفکند و حلفان لایس
 نعلها بعد ها و سوگند یاد کرد که هرگز کفش نپوشد از این رقیب بشر خانه بلب شد و در زینه الجال آورده که
 که در آن مدت که بشر پای برهنه در بغداد سپری نمود هیچ جوانی در کوچه و بازار و روث نیفتند تا قدم او ملوث نگردد
 و بعد از سی سال شخصی سر کین اسب رکوبه دید فریاد برآورد که بشر وفات یافته چون تفحص نمودند او را
 و بر آن یافتند که بر حث الهی راصل شده بود از او پرسیدند که تو این معنی از کجا دانستی گفت که دانستم که نا اوست
 جنان باشد هیچ جوانی در کوچه و بازار سر کین نیندازد و امر و زور و اسب در بازار و شاهه شد موت
 او در نزد من بتحقق پیوست و بعد از وفات او را بخواب دیدند از او پرسیدند که خدای با توجه کرد گفت
 خطاب اند که ای آنکه در دنیا طعام و شراب بمزاد و از و می خورد نوشیدی اکنون آنچه دلخواه تو باشد انجا
 مهیا است گویند بشر از آنها از وی با قلا بود و نخورد و در طرائق از وفات الاغیان نقل نموده که
 گفت من و رعرا از خواهر خود اموخم و او چنان بود که اجتهاد می نمود و نخورد و غذای که از برای مخلوق در آن
 صنعت باشد و در کتاب روضات الجنات و مجالس المؤمنین و طرائق الحقائق ملاحظه است که در وقت مرگ
 موت بشر بعضی از یاران او بیالین اوجع شدند و گفتند که میخواهیم قاورده تو را نزد طبیب ببریم گفت انا بعین
 الطیب یفعل بما یرید من در نظر طبیب هر چه ازاده است با من میکند ایشان گفتند فلان طبیب نصرانی بنات

نوعی از کینه است
 و این کینه را
 کینه میگویند

معنی کینه کینه است
 و این کینه را
 کینه میگویند

(رُوزِ عَاشُوراءِ)

(۴۶۲)

خازن است البته قاروره تور از داور بر هم بشر گفت دعوتی فالطیب مرضه بگذارد مرا که طیب مرا بیمار ساخته
 باز ایشان مبالغه بسیار در آن باب نمودند آنگاه بشر خواهر خود گفت قاروره مرا بد بایشان چو مباح
 شد و قاروره را نزد طیب نصرانی بردند طیب نظری در آن کرد و گفت انرا حرکت دهد حرکت دارند پس
 گفت انرا بر زمین بپاشد بر باز گفت حرکت دهد حرکت دادند پس گفت بنهید بنهادند ناسر مرتبه این کار کردند
 پس یکی از انجماعت گفت که ما تو را صاحب وقت نظر و سرعت ادراک و حدس ضابط میدانشیم و الحال محو بشیم
 که تکرار نظر و تامل در این قاروره میکنی و این دلالت بر قلت معرفت میکند طیب نصرانی گفت والله من دال
 نظر تشخیص مرض او کردم و تکرار نظر از روی تعجب می نمودم و بعد فان يك هذا ماء نصراني فهو ماء راهب و در نظر
 الخوف بکند و ان يك ماء مسلم فهو ماء بشر الخافه و ليس له عندی واء فطلووه فانه ميت و بعد اگر در این
 قاروره اب نصرانی است اب راهبه خواهد بود که خوف الهی جگر او را پاره کرده باشد و اگر اب مسلمان است
 اب بشر خافه خواهد بود و او را از زمین روانی نیست خود را با و برسانند که او خواهد مرد ایشان گفتند این
 بشر خافه است چون طیب نصرانی این معنی را شنید متعاض گرفت و قطع زنا نمود و شهرت بدین از انموده مسلمان
 شد از انجماعت منقولست که چون طیب نصرانی مسلمان شد سرعت تمام متوجه خدمت بشر شدیم که این بنا
 با و رسانیم چون چشم بشر بیا افتاد گفت اسم الطیب طیب مسلمان شد گفتیم بلی که تو را از این معنی خبر دار
 گفت چون شما از من جدا شدید در بین خواب و بیداری خالقی بر عارض شد آن انا شنیدم کسی بمن میگفت
 ای بشر بشارت باد تو را که بیک اب تو طیب نصرانی مسلمان شد و بعد از این سخن بیکاعت بشر
 بدار الوصال انتقال نمود و در باب ثلثین از کتاب مستطرب نیر اینجک کاتب مخطور است و ولادت بشر
 بقول ابن خلکان در سنه صد و پنجاه و دو نمود و مدت عمر او هفتاد و شش سال بود -

(در ذکر چهارده کلمه از کلمات حکمت ايات بشر خافه) (کلمه اول) قال عليه الرحمة لا يحتمل الحلال الشر
 (کلمه ۲) من خبط بطنه ضبط الاعمال اعطاه الله كلها (کلمه ۳) عقوبة العالم في الدنيا ان يعصى بطنه
 (کلمه ۴) من طلب الدنيا فانه يهلك (کلمه ۵) اللهم ان كنت شمرتي في الدنيا لفضحتي في الآخرة
 فاسلبه عني (کلمه ۶) قبل له بانه ياتي شيئا ناكل الخبز قال اذكر العافية فاجعلها اذاما (کلمه ۷)
 اجعل الآخرة راس مالك فما اتاك من الدنيا فهو ربيع (کلمه ۸) حسبك ان قوما يؤمنون بقلوب
 برؤسهم (کلمه ۹) هات لقاء في فصلين الغيبة والعجب (کلمه ۱۰) قال بعضهم سمعت بشرا يقول
 لا اصحاب الحديث ادوا زكوة هذا الحديث قالوا وما زكوة قال قوله من كل مائة حديث خمسة -
 (کلمه ۱۱) قيل لبشر وقد اخضع كاهن يا ابا نصر فبعت الحيوة قال العبد ربي الله شديد (کلمه ۱۲)

زین قاروره
 انرا عا
 بع سبب قاروره
 تینه

حکایت
 در ذکر کلمات
 حکمت ايات بشر خافه

بنا کریم و ان قوما
 اجناس قلوب
 ع

روز عاشورا

لا تكون كالملاحه بامك عدوك وكيف يكون فيك خبر انت لا بامك صد بقت (كلمه ۱۳) اول عقوبته
 يغاقها ابن آدم في الدنيا مفارقة الاحباب (كلمه ۱۴) غفلة المؤمن غفلة الناس عنه وخفاء مكانه عنهم
 وازجله اشعار منسوبه باوانكه گوید : اقس بالله لرضح التوى و شرب ماء القلب المالح
 اعز للانسان من حرصه من سوال الاوجه لكالحه فاستغن بالله تكن راغبه مغبطا بالصنعة الرابحه
 الباس عز والتقى سودر و رغبة النفس لها فاضحة من كانت الدنيا به برة فانها يوم له راحة
 وقال بشر رحمه الله يوما راي النبي صلى الله عليه واله في المنام فقال له يا بشر اندرى لم رفعت الله من بين اقرانك
 فلك لا بارس ولا اتقال به بائباك لستى و خدمتك للصالحين ونصيحتك لالاخوانك المؤمنين ومحبتك
 لاهل بيتي واصحابي المنجيين وقال راي ايضا راي امير المؤمنين في المنام فقلت يا امير المؤمنين عظم
 فقال ما احسن عظم لا غناء على الفقراء طلبا الثواب الله واحسن من ذلك تبه الفقراء على الاغناء
 ثقة بالله فقلت يا امير المؤمنين زدني فقال قد كنت منافصرت حبا وعفريت تصبر ميتا
 عز بدار الفناء بيت فابن لدار البقاء بيتا واقعدى وازى هي رواين روز سال
 وهشاد و هم هجره اسم عمرو بن لث را از خطبه ميگویند و باسم يعقوب برادر و خطبه خواند ند چنانکه در
 تاريخ سپستان آورده که چون ابو العباس المعتض بالله بخلفي نشست قل چيزی که بدان امر کرد این بود
 که فرمود اسمعيل بن بلال را که وزیر بود بکشند و عبد الله بن وهب را وزیر کرد پس از آن اسمعيل بن اسحق
 فاضل را بر سر شاد بسو عمرو بن لث و با او صلح کرد و همه مراد هاه او را حاصل نمود و فرمان داد تا نام او را
 بر همان جاها که بود بنوشند و او را خلعت و هدایاها و سپاه و ولوا فرساده بولایت فارس و کرمان و خراسان
 و زابلستان و سپستان و کابل فرمان داد که مجرب رافع بن هرثمه باید رفت و عمروان فرمان سپاه رفت و لواء
 عمرو را عیسی نوشری بدان ولایت آورد و عمرو را خلعت و صد هزار درهم بداد و در روز پنجشنبه هشت روز
 باقی ماند از محرم عمرو بن لث سپستان آمد و آن روز نوروز بود و در آن روز احمد بن ابی ربه را خلعت و ز
 دار و بچند در سپستان بود و روز دوشنبه غره ربيع الاول سنه ثمانین و مائتین بسو خراسان رفت و احمد
 بن محمد بن لث را در سپستان خلیفه خویش کرد و چون عمرو هرات رسید عامل هر که از جانب رافع بن هرثمه بود بگویند
 و رافع در راه بود چون خبر عمرو رسید بگریگان رفت که انجا کار باز در حوب کرد و عمرو بلال ابن الازهر را بهستان
 فرساده مجرب محمد بن وریک و محمد بکوه بر شد بلال همه قهستان را بغارت داد و عمرو بن عیسی خویش بدانجا آمد و محمد
 و وریک امان خراسان عمرو را امان داد و بنواخت و از انجا بنشاند و رفت تا انجا که خاتمه خلافت معتضد امار
 عمرو بن لث را ذکر نموده گوید که در روز دینه ده روز گذشت از محرم سنه ثمانین و مائتین خطبه عمرو را

(۳۴۳) رافع رافع شکست و روزه کردن شک و هشتم خربا و مانند آن نه عفته
 کالحه ریش روی و مفاصده
 بالفتح والتشديد
 عطف بالفتح ميل
 کردن و مهر باقی
 نمودن و باز گفتن
 بر چهره نه

ما شاء
 حسن بن محمد بن
 بن علی بن
 بن علی بن

(روز غایب شوزاء)

(۴۶۵)

حسن زاد و زارت برقرار داشت و بعد از چهار ماه او را مغزول نمود و زارت بایه الخیر احمد بن محمد بن مکیون داد و او را از زارت جز نام نبود و او نیز بز و مغزول گشت و ابو عبد الله برید در آن ایام لشکر جمع کرد و سواران تغلب استعلا داشت و با خلفی انبوه بغداد رسید و متقی از دروازه اظهار امانت کرد و با کراهت با و زارت را و میان او و متقی مراسلات رفت و بتخفیف دهد بد کشید و متقی با نصد هزار دینار بایه برید فرستاد و بعد از آن میان برید و ترکان چند نوبت حرب رفت و ترکان خانه او را غارت کردند و او بواسطه گرخت و نام زارت برا و کمتر از بکاه بود و در کامل ابن اثیر و تجارب الامم مکتور است که در سال سیصد و سی و هجری ابن زائق از برید استخراش نمود و در عهد گشت از جهت اینکه از خراج واسطه و بصره چیزی نفرستاد و در حمل آن ناخبر میبود و لهذا دو روز سه شنبه در هم محرم الحرام ابن زائق بقصد برید بسوی واسطه شتافت و برید چون از حرکات او آگاهی یافت بجانب بصره گرخت و ابو عبد الله کوفه در بین افتاد و وساطت نمود تا آنکه برید برگشت و باقی مانده مال واسطه را بیکصد و نود هزار دینار ضمانت کرد و از آن بعد در هر ساله شصت هزار دینار عهده داد گردید و انگاه ابن زائق برگشت بغداد و نیز در این سال ترکان بر ابن زائق بشوریدند و در مصیبت اجتماع نمودند و با ایشان بود توزون و قوشکی و غیر ایشان از قواد لشکر چنانکه شرح آن در دور ربع الاخر بیاید البته

واقع شازده در این روز سنه سیصد و چهل و دوم هجری ابوالقاسم حکیم در سمرقند وفات کرد در مجلد دوم نامه دانشوران گوید که او از اجله طبقه عرفا و معتبرین ایشان است و او در اوائل ماه چهارم هجری در میان ایشان معروف و مشهور گردید و نامش اسحق و پدرش محمد بن اسمعیل است و او با ابوبکر و زائق صحبت داشته و نیش بد است و او را در معالجات و عیب نفس و فساد سخنان نکوست و در حق و به گفته

لم یکن نظره فی العرش الا للتری الا الله سبحانه و تعالی و کان معاملته مع الخلق طلباً لخطو ظلم دون خطه یعنی از عرش تا بفرش نظری بنفاد می گریخت سبحانه و تعالی و باخلای و به با خلق از جهت خطو ظ ایشان نه از جهت خط نفس خود و قتی از وی پرسیدند پاشیخ در ایام سر و سلوک خود که زادید چه کسر ایندید گفت شیخ ابوبکر و زاق چه آنکه بعد از مصطفی صلی الله علیه و آله اگر در ایام ما پیغمبر بود بود انکس شیخ اجل ابوبکر و زان بود از علم و حکمت و شفقت و به بر خلق و عدل و انصاف و نفیست که در زمان غار و اجل در سوره خود نشسته بود ابوطاهر کرد که از بزرگان انوقت بود بد و سوره و به آمد و چون بدرون رفت و به ابوبکر و سوره ها برگردان چون انحال و اخلاف درویش دید باز کردید و در آن نزدیکی بر در دکان نشسته شیخ ابوالقاسم علام خود را گفت برخیز بره بیا و در این سوره ها را بسفکن انگاه گفت بنزد ابوطاهر شود و آنچه خلاف میل و طبع آن غار بود از میان برداشته شد که آنکه دوباره بمنزل مادرانید ابوطاهر را

شیخ اسحق بن محمد بن مکیون

در سمرقند وفات کرد

(روز عاشوراء)

(۴۶۶)

کرده بمنزل و رفت و چون درآمد نشست گفت یا ابا طاهر اینچیز که تو را از حق سبحانه و تعالی محابث است از میان برداشتم لکن با حق چنان صحبت کن که در حق تو را از وی محابث نشود از این محکابت ارشاد میشود مرد را بر چند چیز اول آنکه نظامهای ظاهر و بعضی از لوازم زندگانی نفس غاروف نیست بلکه طبعش باید غاروف باشد و دیگر آنکه چون غاروف بعضی از تجملات در گردید نباید در الحال زاو برگردد و در گردید برگرد لبستکی نداشته باشد بآنها چنانکه گفت در خنما را بینداختند و هم در اخبار و می آورده اند که روزی آن غاروف کامل نشسته بود و در میان خلق حکم می نمود یکی از اهل باطن بر پا و تشامد و از پادشاه مشغول بود که نمیشد با و صحبتی بدارد و گفتگو نمائید چون وقت نماز در رسید آن شخص رخاست و سجاده برد و وضو آب افکند نماز کرد و چون فارغ شد شیخ ابوالقاسم گفت ای برادر این کار که تو کردی کودکان نمایند مرد کامل نیست که در میان چندین شغل دل با خدا و عزوجل تواند نگاه داشت نا اینجا بود آنچه از تفکات الانس نقل شد و آنچه در بعضی از کتب دیگر نوشته اند این است که در راه علوم ظاهر و باطن بود و عموم مردم بوی رجوع کردند و در میان آنها حکم می نمود و در مد و من تدوین و جماعتی می نشستند و از بیاناتش استفاده می نمودند و آن فاضل کامل در سمرقند بود و روز عاشورای محرم سنه سیصد و چهل و دوم هجری از این سرای فلان ریخت بدار بآب کشید و در مقبره جا کرد و نزد مدفون گردید سمرقند بفتح سین مهم و مهم و فتح قاف ادبناها می ذوالقرنین است در ما و راء التهر و فتح ان بدست سعید بن عثمان (جا کرد و نزد) بفتح کاف و سکون راء و کسر دال مهمله و باء ساکنه و زاء محله بزرگست بسمر قند و قبرستان سمرقند در اینجا بوده و جماعتی از اهل علم و فضل بدانجا میسوزند و اقصی هفتاد و هشت و فانی ابوالقاسم بن ابراهیم بن عثمان قهرمان معروف باین و زان بنوع لغوی در این روز سال سیصد و چهل و ششم هجری در نامه دانشوران گوید که سبوطی در طبقات از زبید بن ابی شیبه نقل کرده که ابن و زان در فقه بطریقه فقهائ عراقین و در نحو و لغت و قواعد عروض پیشوا اهل زمان خویش بود و ریاست علمیه بعهده و می مسلم گردید و خویش در علم اندک و با تواضع و فروتنی سلوک می نمود و در مقامات علمیه بمرتبه ارتقا جست که گویا پیش از و احد با مقام رسید و بالتبیر بمقامی بن خود بدو ن شک و ریب رتبه تقدیم و برتری داشت و جمله از کتب لغت مانند کتاب ابن خلیل بن احمد و غریب المصنف ابی عبید و اصالح المنطق ابن سکیت و الکتاب سبوت و بعضی دیگر از کتب لغت را حفظ داشت مذهب کوفی بن را متقن ساخته و بطریقه سبعین مائیل بود و عبید الله بن مکحول در توصیف ابن و زان گوید لو قال قائل ان الله اعلم من المبرر و تغلب لصداقه من وقف على علمه و كان يتخرج من العربيه ما لا يستخرج احد وله في النحو واللغة تصانيف كثير وكان ذلك مقصدا في الشرح و كان كما يگوید ابن و زان افضل و اعلم از مبرر و تغلب بوده است انکس که بر فضل و دانش و رفعت و قوت یافته باشد و را

بیتهای بنویس از حکایات

بیتهای بنویس از حکایات

(روز عاشورا)

(۴۶۷)

تصدیق خواهد نمود و از قواعد عربیت چیزهایی استخراج نموده که احدی از وی استخراج آن نبود و در نحو و لغت و از انضایف بسیار است و با وجود این همه فضل او را در شعر خطی نبوده و او در روز عاشورا سال سیصد و چهل و شش و فانی و در روز و ضا الحیات نیز وفات او را در این روز سنه ۳۵۳ نوشته است
 (قبریان) بفتح فاف و سکون مثناه و فتح راء ممله شهر بیت در افریقیه دان از بناها عقیقه بن عامر بن
واقع هجدهم و گواری اهل زاد در شهر بغداد در این روز سال سیصد و پنجاه و در از هجرت
 معزالدوله دلمه مردم بغداد را امر نمود بجزا را در حضرت سید الشهداء و چنانکه در اخبار الدوله و کمال
 ابن اثیر و تجارب الامم مسطور است و در ریزه المجالس و تاریخ ابدال و منظم ناصر و کثول بحرینی نیز
 عزاداری اهل بغداد را در این روز سال ۳۵۳ نوشته اند بدانکه سلاطین ال بویه که ایشا زاد بایلم
 نیز گویند تماماً ما شیعه خالص و محبت ائمه اطهار علیهم السلام بودند و بالخصوص احمد بن بویه معزالدوله که متوفی
 گفت اعدل سلاطین دایلم بوده و او در زمان خلافت المستکفی بالله خلیفه بیست و دوم بنی العباس
 بغداد را مدخلیقه او را خلعت داد و او را ملقب نمود بلقب معزالدوله و برادرش علی بن بویه را ملقب نمود
 بلقب عمارالدوله و برادر دیگرش حسن بن بویه را ملقب نمود بلقب کن الدوله تا اینکه در سنه سیصد و
 و چهار هجری دایلمه مستکفی را خلع نمودند و در قصر او ریختند آنچه بود همه را بغارت بردند و پسر عمش
 المطیع لله را بجای او بخلاف نشاندند و او خلیفه بیست و سوم بود از خلفای بنی العباس و در سنه
 سیصد و پنجاه و یک در عهد خلافت المطیع بالله معزالدوله در بغداد حکم نمود و در مساجد نوشتند لعن الله
 معویه بن ابی سفیان و لعن من غصب طه فداک و لعن الله من منع ان یدفن الحسن عند قبر جد و من نفی
 اباز الغفاری و من اخرج العباس عن الثوری و در سنه سیصد و پنجاه و در روز عاشورا امر نمود مردم
 بغداد را که زن را به بندند و طبّاخین طبخ نکنند و بیج و شراب ترک نمایند و علمها نصب نمایند و زنان
 موها پریشان کنند و صورتها را خود را سیاه کنند و لطمه بر صورت زنند و مردان گیل بر صورت بمالند و
 جامه ها بپوشند و بر سر و سپه زنند و در میان کوچه و بازارها نوحه کنند و فامه قائم نمایند بر آه حضرت
 سید الشهداء روحی و ارواح العالمین له الفداء و این اول روز بود که در بغداد غم را بر سر آمد
 ابن اثیر در کمال التواریخ گوید و لم یکن للسنة قدرة على المنع منه لكثرة الشيعة ولان الاطمان معهم
 یعنی و اهل سنت و اقدرت نبود که مانع این اعمال شوند چه آنکه شیعه زیاد بودند و سلطان با ایشان متفق بود
 و نواب مستطاب بهر جان ملک در تاریخ خود گوید که چون معزالدوله دلمه هبت شیعه علوی داشت حکم کرد
 ماه را ده روز اول محرم را هیچ کار دیگر جز تغزیت بر حسین بن علی بن ابیطالب که در سنه شصت هجری

نوشته شده است
 در این روز
 در شهر بغداد
 در روز عاشورا

نوشته شده است
 در این روز
 در شهر بغداد
 در روز عاشورا

(روز عاشورا)

(۴۶۸)

در کربلا کشته شدند و از آنوقت آن دو پسر در میان شیعه شوع یافت و مرهم حاج فرهاد مهر را وضو آن
 علیه و کتاب مقام بعد از ذکر روایت جلیله و کبریه تبرک جنت بنی امیه در روز عاشورا فرموده و شعبان بعد
 از شهادت حضرت امام علیه السلام و او را نیز روز انجمن میگردند و بلوازم تغریب دارند و سوگواری بسیار میکنند و لکن
 کس را قدرت اظهار آن نبود تا خداوند و پادشاه بزرگ را از در مملکت وسیع برانگیخت و درین مبین را
 در کربلا بد و معزز عزت بخشید تا بر اسم اقامت عز او مصیبت امام علیه السلام قیام کردند نخست معزز الدوله ابو الحسن
 محمد بن ابی شجاع بویه بن فنا خسر که پادشاه ایران بود در اعلان کلمه حق اجتهاد کرد چنانکه شیخ عمر بن الورد در
 تاریخ خود آورده و در سنه اثنین و هجین و ثلثمائه امر معزز الدوله بالنسابة واللطم و نشر شعور النساء و توبه
 و جوهین علی الحسین علیه و عجزت السنه عن منع ذلك لكون السطان مع الشيعة و در کتاب دیگر بدینگونه نظر
 رسیده که در این سال معزز الدوله اهل بغداد را الزام نمود تا ماتم حسین بر پای داشته درها بستند و طباقا
 از پنجه تن اغذیه منع کرد و زنان را فرود نارد و پاهای خراشیده لطمه زنان در کوچه و بازارها بر امام علیه السلام کردند
 و در همین المعز بن الله ابو تمیم معتمد بن منصور بن القائم بن المهدي عیبدالله الفاطمی در مصر که در سنه احد و
 اربعین و ثلثمائه بر تخت سلطنت مصر و مغرب جلوس نمود و خلافت اسماعیلیان او را مسلم گشت تقی الدین مقبر
 در کتاب الخط و الاثار گفته قال ابن زولان فی کتاب سیر المعز لدین الله فی يوم عاشورا من سنه ثلاث و مئین
 و ثلثمائة انصرف خلق من الشيعة و اشرافهم الی المشرق بن قبر امر کلثوم و نفیبه و معهم جماعة من الفرسان
 المغاربة و رجالهم بالنسابة و البکاء علی الحسین علیه و در جای دیگر میگوید که ملوک فاطمیه روز عاشورا را
 روز خزن و اندوه خود گرفته بازارها را می بستند و سناطی عظیم میکشیدند و آن را سناط خزن مینامیدند
 و خیرات و مبرات میدادند و در اقامت مراسم غریب و دقیقه مهمل نمیکند اشند و این قاعده مستمر ماند
 تا دولت اسماعیلیه منقرض شد و ال ابوبستوله گشتند و ایشان سیرت حجاج بن یوسف ثقفی را که در عهد
 عیبدالملاک بن مروان نهاده بود تجدید نمودند و قانون اهل شام از نو کردند بر و غم شیعیان اهل الموصل
 علی علیه السلام روز عاشورا را در زشادی و طرب گرفته بگرمایه رفته خضاب میدادند و سره میکشیدند و
 خواص را از اطعمه لذیذ و شیرینیهای نهادند و مقرری بعد از این روایت میگوید: قد ادر کلام اعلمه بنو
 ابوب من اتخاذ يوم عاشورا يوم سرور و تبسط کلا الفعلن غیر حید و الصواب ترك ذلك و الا فتد
 بفعل السلف فقط و در تذکره خواص الامة مسطور است که: یکین از علماء روز عاشورا سره میکشیدند و
 ملائمت کردند و بدین روش معذرت جث - و قائل لم لست عینا - يوم استباحوا و اید الحسین
 فقلت کفوا الحق شیء - تلبس فی السوار عین - و محمد حنیان اعطاء السلطنة علیه الرحمة و کتاب

تاریخ معزز الدوله بویه بن فنا خسر که پادشاه ایران بود در اعلان کلمه حق اجتهاد کرد چنانکه شیخ عمر بن الورد در تاریخ خود آورده و در سنه اثنین و هجین و ثلثمائه امر معزز الدوله بالنسابة واللطم و نشر شعور النساء و توبه و جوهین علی الحسین علیه و عجزت السنه عن منع ذلك لكون السطان مع الشيعة و در کتاب دیگر بدینگونه نظر رسیده که در این سال معزز الدوله اهل بغداد را الزام نمود تا ماتم حسین بر پای داشته درها بستند و طباقا از پنجه تن اغذیه منع کرد و زنان را فرود نارد و پاهای خراشیده لطمه زنان در کوچه و بازارها بر امام علیه السلام کردند و در همین المعز بن الله ابو تمیم معتمد بن منصور بن القائم بن المهدي عیبدالله الفاطمی در مصر که در سنه احد و اربعین و ثلثمائه بر تخت سلطنت مصر و مغرب جلوس نمود و خلافت اسماعیلیان او را مسلم گشت تقی الدین مقبر در کتاب الخط و الاثار گفته قال ابن زولان فی کتاب سیر المعز لدین الله فی يوم عاشورا من سنه ثلاث و مئین و ثلثمائة انصرف خلق من الشيعة و اشرافهم الی المشرق بن قبر امر کلثوم و نفیبه و معهم جماعة من الفرسان المغاربة و رجالهم بالنسابة و البکاء علی الحسین علیه و در جای دیگر میگوید که ملوک فاطمیه روز عاشورا را روز خزن و اندوه خود گرفته بازارها را می بستند و سناطی عظیم میکشیدند و آن را سناط خزن مینامیدند و خیرات و مبرات میدادند و در اقامت مراسم غریب و دقیقه مهمل نمیکند اشند و این قاعده مستمر ماند تا دولت اسماعیلیه منقرض شد و ال ابوبستوله گشتند و ایشان سیرت حجاج بن یوسف ثقفی را که در عهد عیبدالملاک بن مروان نهاده بود تجدید نمودند و قانون اهل شام از نو کردند بر و غم شیعیان اهل الموصل علی علیه السلام روز عاشورا را در زشادی و طرب گرفته بگرمایه رفته خضاب میدادند و سره میکشیدند و خواص را از اطعمه لذیذ و شیرینیهای نهادند و مقرری بعد از این روایت میگوید: قد ادر کلام اعلمه بنو ابوب من اتخاذ يوم عاشورا يوم سرور و تبسط کلا الفعلن غیر حید و الصواب ترك ذلك و الا فتد بفعل السلف فقط و در تذکره خواص الامة مسطور است که: یکین از علماء روز عاشورا سره میکشیدند و ملائمت کردند و بدین روش معذرت جث - و قائل لم لست عینا - يوم استباحوا و اید الحسین فقلت کفوا الحق شیء - تلبس فی السوار عین - و محمد حنیان اعطاء السلطنة علیه الرحمة و کتاب

سناط
 بالکوشه و سفند
 و شارخان که بر سر
 طعام کنند نفیبه

تاریخ معزز الدوله بویه بن فنا خسر که پادشاه ایران بود در اعلان کلمه حق اجتهاد کرد چنانکه شیخ عمر بن الورد در تاریخ خود آورده و در سنه اثنین و هجین و ثلثمائه امر معزز الدوله بالنسابة واللطم و نشر شعور النساء و توبه و جوهین علی الحسین علیه و عجزت السنه عن منع ذلك لكون السطان مع الشيعة و در کتاب دیگر بدینگونه نظر رسیده که در این سال معزز الدوله اهل بغداد را الزام نمود تا ماتم حسین بر پای داشته درها بستند و طباقا از پنجه تن اغذیه منع کرد و زنان را فرود نارد و پاهای خراشیده لطمه زنان در کوچه و بازارها بر امام علیه السلام کردند و در همین المعز بن الله ابو تمیم معتمد بن منصور بن القائم بن المهدي عیبدالله الفاطمی در مصر که در سنه احد و اربعین و ثلثمائه بر تخت سلطنت مصر و مغرب جلوس نمود و خلافت اسماعیلیان او را مسلم گشت تقی الدین مقبر در کتاب الخط و الاثار گفته قال ابن زولان فی کتاب سیر المعز لدین الله فی يوم عاشورا من سنه ثلاث و مئین و ثلثمائة انصرف خلق من الشيعة و اشرافهم الی المشرق بن قبر امر کلثوم و نفیبه و معهم جماعة من الفرسان المغاربة و رجالهم بالنسابة و البکاء علی الحسین علیه و در جای دیگر میگوید که ملوک فاطمیه روز عاشورا را روز خزن و اندوه خود گرفته بازارها را می بستند و سناطی عظیم میکشیدند و آن را سناط خزن مینامیدند و خیرات و مبرات میدادند و در اقامت مراسم غریب و دقیقه مهمل نمیکند اشند و این قاعده مستمر ماند تا دولت اسماعیلیه منقرض شد و ال ابوبستوله گشتند و ایشان سیرت حجاج بن یوسف ثقفی را که در عهد عیبدالملاک بن مروان نهاده بود تجدید نمودند و قانون اهل شام از نو کردند بر و غم شیعیان اهل الموصل علی علیه السلام روز عاشورا را در زشادی و طرب گرفته بگرمایه رفته خضاب میدادند و سره میکشیدند و خواص را از اطعمه لذیذ و شیرینیهای نهادند و مقرری بعد از این روایت میگوید: قد ادر کلام اعلمه بنو ابوب من اتخاذ يوم عاشورا يوم سرور و تبسط کلا الفعلن غیر حید و الصواب ترك ذلك و الا فتد بفعل السلف فقط و در تذکره خواص الامة مسطور است که: یکین از علماء روز عاشورا سره میکشیدند و ملائمت کردند و بدین روش معذرت جث - و قائل لم لست عینا - يوم استباحوا و اید الحسین فقلت کفوا الحق شیء - تلبس فی السوار عین - و محمد حنیان اعطاء السلطنة علیه الرحمة و کتاب

(روز عاشوراء)

(۴۶۹)

المأثر والاثار فرموده رواج کت و شباع کامل امر تغریب دارم و سوگواری حضرت ابی عبد الله سید الشهداء روحی ارواح العالمین له الفداء این سنت مؤکد که ناله فرائض شد داشت اگر چه در غیبت کبریه از دوران سلاطین دنیایم انار الله براهینهم مرهور گردید و از آنوقت با و هر یک از طبقات ملوک شیعه بسیره ایشان ناسیه کرده اند بتخصیص پادشاهان صفویه که مروج مذهب جعفری بودند و در جمیع امینا در این قرون و از زمان قدیمه مانده ثانیه سیدی شایب اهل الجنان بروز عاشوراء غالباً بعشر اول محرم احیاناً منحصر بوده است و در غیر این مباحث مخصوص احدی بر این تکلیف مخصوص رسم اقدام نداشته اما در این دولت علیّه چندان این سنت سنیه رواج گرفته که در تمام ایام جمیع اسابج هر شهر از شهر و در هر شهر و قصبه مشهور از مثلاً ک شیعه چندین مجلس خافل بند کراپن مضایق هایل منعقد میگردد و آن قصه پر غصه متجدد میشود و طبقات مردم بدرجه تکالیف واجب و وظائف مفروض باین فیض غام اهتمام میورزند و از غره محرم ناسلخ صفر مخصوص بمشابه عاشوراء عهد سایر سلاطین شیعه میباشد و در عشر اول از این اعشار شیه جمیع تکالیف نوکر و خدمت گذار بحکم اعلی حضرت اقدس شهریار تعطل میشود و باین روز جلیل تبدیل میگردد و مراتب غریب ملوک که در این ده روز بتکبیه خاصه شریفه دولتی ظهور و بروز مینماید از قوه هیچ خامه و نامه بفعلی نیاید که از تواریخ و اخبار قرن خالیه ملوک ماضیه خاطره کامل حاصل است میدانند که این عبادت بسیار بزرگ در نوبت هیچ پادشاه از عرب و دلم و ترک بعشره از اعشار این رواج زیاده است و اهمیتش بمشابه واجب و فرائض نکشد از طرف دولت روز افزون چه در طهران و چه در سایر بلاد و امصار ایران زیاده از پنجا هزار تومان از عین مالیات بخارج تغریب داده میرسد و البته در تمام اقطار ایران در این دو ماه دو کرد تومان بل متجاوز مردم در این کار خیر مصروف میدارند و بعضی حساب کرده و گفته اند که در طهران فقط در این دو ماه تقریباً یک کرد تومان قند و چای بمصارف روضه الشهداء خوانه میرسد **واقعه نوزدهم** خواب دیدن امیر ناصر الدین سبکنگین در این روز در سال سیصد و شصت و یک هجری در تاریخ نگارستان از کتاب جامع الحکایات نقل نموده که امیر ناصر الدین سبکنگین در پنجشنبه دهم محرم سنه احد و ستین و ثلثانه در دیوانخانه بر فراش استراحت نموده در عالم رؤیا چنان مشاهده نمود که در میان ایشان اوها برآمد و الشجره مرتبه مرتبه بزرگ شد بمشابه که تمام خانه او را بشاخ و برگ خود پوشانید از هول خواب پیدار گشت با خود اندیشه داشت که مقارن انحال یک از خدمتکاران حرر بشارت قد و مرمولود عاقبت محمود رسانید سبکنگین را غنچه شادمانه بر شاخار هال کافران سگفته بدان رؤیا می معود الانبیا و محمود الانباء مستظهر و امیدوار گشته لهذا افرزندار چند را اسمی محمود گردانید و بسبب برآمد

روز عاشوراء و فرائض و عبادت و غیره

روز عاشوراء و فرائض و عبادت و غیره

(روز عاشوراء) *

(۴۷۰) *

که حال انبالش بر وجهی ناپه گستر شد که اکثر سگان ربع مسکون بظلال افشانش استلال نمودند و او
شواهد این معنی شهنشاه فردوسی است (نظم) جهاندار محو شاه بزرگ * به انبختی راهی پیش و گریز
چو کورک لب شبر باز داشت * بگهواره محمود گوید بخت * و نیز در ان کتاب گوید (من الصایح)
مشهور است که سلطان محمود گریه منظر بود در روز این پند داشت و نظر بد انجامی گشت و در انجا
بغیر از کرامت چیزی ندید مثال گشته بر خود پیچید و همانا که مناسب این مقام گفته: اینه خوشتر بقیل
روشن کردم به پیش خود بنهادم * در این پند عجب خورشیدان دیدم * که عجب کسی بگریه نامد بادم
وز بر مرآت الضمیر از انبوه فرات یافت پرسید که سبب ملاک چیست سلطان گفت مقررات که دیدن
پادشاهان نور بصیر افتاد اکنون این شکل و شمایل که مراست عجب که دیدنش پیش از کور نمی سازد و نیز
گفت (نظم) * یکی مردم نه بگور و نه است * غم نکو مایه بگور است * صورت را از هزار
یکی نریند و سیرت همکارا شاملست تو سیرت پسند بد اقدام نماید تا محبوب دلها باشد *

انکه بهیچ کس
و نه درین
نیکو است

اگر خوی تو چون عارض نکو تو باشد | خاشاکه کسی را گله از خوی تو باشد

واقعه بیستم بنابر نقل صاحب نبات الاعیان و روضات الجنات در این روز سنه چهار صد و هجده
هجری ابواسحق ابرهیم بن محمد بن ابرهیم اسفرائینی ملقب بر کن الدین فقیه و متکلم اصولی شافعی در نیشابور وفات
کرد و در مجلد اول نامه دانشوران نیز وفات او داده و این روز نوشته ابن خلکان از حاکم ابو عبد الله نقل نموده
که عامه شیوخ نیشابور علم کلام و علم اصول را از ابواسحق اسفرائینی اخذ نمودند و اهل عراق و خراسان بعلم
او اعتراف نمودند و او را تصانیف جلیله است از ان جمله کتاب کبریا است که از او موسوم نموده بجامع الحی در
اصول دین و رد بر ملحدین و من ازاد در پنج مجلد دیدم و غیران از تصانیف دیگر و قاضی ابوالطیب علم
اصول و فقه را در اسفرائینی از او استفاده نمود و مدرسه مشهوره در نیشابور برای او بنا نهاده شد و وفات
در عاشوراء سنه ۴۱۸ در نیشابور و در جسدش داخل نمودند باسفرائینی و در انجا مدفون شد
و اسفرائینی بکسره همره و سکون سین ممله و فتح فاء و کسره یاء بلده است از خراسان در نیشابور و نیمه راه استرآباد
و اسفرائینی در نزد بعضی از ملوک عجم ملقب بود بمرجان از حجه حسن ابی هوا و سبزه ان چنانکه از نقوش
البلدان نقل شده و از بنیته الدهر ثعالبه نقل کرده اند که اسفرائینی از بلدان نیشابور است و ان بلد مخصوص
است به بیرون شدن مرغان بگانه از آن مانند انوشیروان که پیغمبر صلی الله علیه و آله افتخار نمود با و و فرمود
وَلِدْتُ فِي زَمَنِ الْمَلِكِ الْغَادِلِ وَاوْبِاجِجِ اَهْلِ بِلَدٍ وَفِي اَفْضَلِ رِجَالِ بِلَدٍ عَجْمٍ بُوْدِيَا اِيْنِکَ اَرْدَشِيْرُ فَرْدِيْنِ
سبقت داشت بر او و مسقط الراس انوشیروان در اسفرائینی مشهور است و بالجمله بعضی از خلفای عباسیه

وفات اسفرائینی
فقیه شافعی

(روز عاشوراء)

(۴۷۱)

ابواسحق اسفرائینی را بر سالت فرستاد نزد پادشاه روم و تفصیل آن در کتب تواریخ مسطور است و معاصر
بود با قاضی عبد الجبار معتزلی و او از مشاهیر شاعران است در کتاب روضات آورده که روز قاضی عبد
الجبار ابواسحق را در خانه صاحب بن عباد دیدخواست با او بکنایه سخن گوید گفت سبحان من تنزه عن
الفحشاء ابواسحق بدیهه در جواب داد و گفت سبحان من لا یجیر فی ملکه الا ما یشاء و نظیر این حکایت از
شیخ مفید علیه الرحمة در مجلس قاضی ابوبکر باقلانی نقل شده و آن چنان است که قاضی باقلانی چون
شیخ مفید را دید گفت ابواسحق را با آنجناب گفت و شیخ علیه الرحمة قول قاضی عبد الجبار را با وجود آن
باقلانی با شیخ گفت ان لا یفقد فی کل فیه لغیرة یعنی از هر یکی برای تو کفگیر است کما یزانه از هر
علیه تو را اندک بهره ایست شیخ علیه الرحمة بغوریت در جواب او فرمود شبیهی بادوات ایست مرا تشبیه
کردی بادوات پدرت یعنی کفگیر و دیگری که پدرت در آن با قلاطیخ میپنود بالجمله در مجلد اول نامه دانش
آورده که شیخ ابواسحق در حال حیات همی گفتی مرا از روی انست که در شهر نیشابور وفات یابم که تمام
مردم نیشابور که سوار است اعظم مشتمل بر جمیع پوری لا یحصی از محدثین و فقهای بر من نماز گذارند
قضا را مأمول وی بحصول پیوست در یوم عاشوراء از سال ۴۱۸ در نیشابور در گذشت پس از
تغسیل و صلوٰة جنازه او را با سفر این نقل کرده در اینجا بحاک سپردند (و بسکوف باد) که اسفرائینی
گاه اطلاق میشود بر شیخ ابو حامد احمد بن ابی طاهر فقیه شافعی که ترجمه او در روز نوزدهم ماه شوال
خواهد آمد ان شاء الله **واقع بدست و یکی بنا بر نقل صاحب روضه الصفا در این روز سال چهار**
صد و پنجاه و هشت هجری سلطان البارسلان شهر خوارزم درآمد و از مشاهیر پادشاهان سلجوقیان
است و سلجوقیان سلسله پازر هم بودند از پادشاهان ایران و ایشان را لاجمه و سلجوقیان میگویند
بعثت آنکه یکی از رؤسای آنها سلجوق نام داشت و پادشاهان این سلسله چهارده تن بودند و مدت
سلطنت ایشان صد و بیست و یک سال و بعضی یکصد و پنجاه سال گفته اند و ایشان در زمان سلطنت
غزنویان از ترکستان با ایران آمدند و خراسان را از غزنویان گرفتند و بزودی تمام ولایات ایران را
مصرف شدند و دولت بسیار معتبره تشکیل دادند و پادشاه اول این سلسله که این دولت را تاسیس
نمود طغرل بیک نام داشت و او که غافل و حلیم بود با کت گرگان و طبرستان و خوارزم و روم و عراق عجم
و اصفهان و ازربایجان را به تصرف خویش در آورد و در زمان حیات طغرل بیک هفتاد سال بود و مدت
پادشاهی او بیست و شش سال آمد و دار یافت و چون او عقیم بود و صبیّت زد که بعد از او برادر زاده اش
الب ارسلان بن جقمیک پادشاه باشد و الب ارسلان از سلاطین بزرگ و بشمار میآید و او پادشاه عا

ابواسحق اسفرائینی را بر سالت فرستاد نزد پادشاه روم و تفصیل آن در کتب تواریخ مسطور است و معاصر بود با قاضی عبد الجبار معتزلی و او از مشاهیر شاعران است در کتاب روضات آورده که روز قاضی عبد الجبار ابواسحق را در خانه صاحب بن عباد دیدخواست با او بکنایه سخن گوید گفت سبحان من تنزه عن الفحشاء ابواسحق بدیهه در جواب داد و گفت سبحان من لا یجیر فی ملکه الا ما یشاء و نظیر این حکایت از شیخ مفید علیه الرحمة در مجلس قاضی ابوبکر باقلانی نقل شده و آن چنان است که قاضی باقلانی چون شیخ مفید را دید گفت ابواسحق را با آنجناب گفت و شیخ علیه الرحمة قول قاضی عبد الجبار را با وجود آن باقلانی با شیخ گفت ان لا یفقد فی کل فیه لغیرة یعنی از هر یکی برای تو کفگیر است کما یزانه از هر علیه تو را اندک بهره ایست شیخ علیه الرحمة بغوریت در جواب او فرمود شبیهی بادوات ایست مرا تشبیه کردی بادوات پدرت یعنی کفگیر و دیگری که پدرت در آن با قلاطیخ میپنود بالجمله در مجلد اول نامه دانش آورده که شیخ ابواسحق در حال حیات همی گفتی مرا از روی انست که در شهر نیشابور وفات یابم که تمام مردم نیشابور که سوار است اعظم مشتمل بر جمیع پوری لا یحصی از محدثین و فقهای بر من نماز گذارند قضا را مأمول وی بحصول پیوست در یوم عاشوراء از سال ۴۱۸ در نیشابور در گذشت پس از تغسیل و صلوٰة جنازه او را با سفر این نقل کرده در اینجا بحاک سپردند (و بسکوف باد) که اسفرائینی گاه اطلاق میشود بر شیخ ابو حامد احمد بن ابی طاهر فقیه شافعی که ترجمه او در روز نوزدهم ماه شوال خواهد آمد ان شاء الله واقع بدست و یکی بنا بر نقل صاحب روضه الصفا در این روز سال چهار صد و پنجاه و هشت هجری سلطان البارسلان شهر خوارزم درآمد و از مشاهیر پادشاهان سلجوقیان است و سلجوقیان سلسله پازر هم بودند از پادشاهان ایران و ایشان را لاجمه و سلجوقیان میگویند بعثت آنکه یکی از رؤسای آنها سلجوق نام داشت و پادشاهان این سلسله چهارده تن بودند و مدت سلطنت ایشان صد و بیست و یک سال و بعضی یکصد و پنجاه سال گفته اند و ایشان در زمان سلطنت غزنویان از ترکستان با ایران آمدند و خراسان را از غزنویان گرفتند و بزودی تمام ولایات ایران را مصرف شدند و دولت بسیار معتبره تشکیل دادند و پادشاه اول این سلسله که این دولت را تاسیس نمود طغرل بیک نام داشت و او که غافل و حلیم بود با کت گرگان و طبرستان و خوارزم و روم و عراق عجم و اصفهان و ازربایجان را به تصرف خویش در آورد و در زمان حیات طغرل بیک هفتاد سال بود و مدت پادشاهی او بیست و شش سال آمد و دار یافت و چون او عقیم بود و صبیّت زد که بعد از او برادر زاده اش الب ارسلان بن جقمیک پادشاه باشد و الب ارسلان از سلاطین بزرگ و بشمار میآید و او پادشاه عا

ابواسحق اسفرائینی را بر سالت فرستاد نزد پادشاه روم و تفصیل آن در کتب تواریخ مسطور است و معاصر بود با قاضی عبد الجبار معتزلی و او از مشاهیر شاعران است در کتاب روضات آورده که روز قاضی عبد الجبار ابواسحق را در خانه صاحب بن عباد دیدخواست با او بکنایه سخن گوید گفت سبحان من تنزه عن الفحشاء ابواسحق بدیهه در جواب داد و گفت سبحان من لا یجیر فی ملکه الا ما یشاء و نظیر این حکایت از شیخ مفید علیه الرحمة در مجلس قاضی ابوبکر باقلانی نقل شده و آن چنان است که قاضی باقلانی چون شیخ مفید را دید گفت ابواسحق را با آنجناب گفت و شیخ علیه الرحمة قول قاضی عبد الجبار را با وجود آن باقلانی با شیخ گفت ان لا یفقد فی کل فیه لغیرة یعنی از هر یکی برای تو کفگیر است کما یزانه از هر علیه تو را اندک بهره ایست شیخ علیه الرحمة بغوریت در جواب او فرمود شبیهی بادوات ایست مرا تشبیه کردی بادوات پدرت یعنی کفگیر و دیگری که پدرت در آن با قلاطیخ میپنود بالجمله در مجلد اول نامه دانش آورده که شیخ ابواسحق در حال حیات همی گفتی مرا از روی انست که در شهر نیشابور وفات یابم که تمام مردم نیشابور که سوار است اعظم مشتمل بر جمیع پوری لا یحصی از محدثین و فقهای بر من نماز گذارند قضا را مأمول وی بحصول پیوست در یوم عاشوراء از سال ۴۱۸ در نیشابور در گذشت پس از تغسیل و صلوٰة جنازه او را با سفر این نقل کرده در اینجا بحاک سپردند (و بسکوف باد) که اسفرائینی گاه اطلاق میشود بر شیخ ابو حامد احمد بن ابی طاهر فقیه شافعی که ترجمه او در روز نوزدهم ماه شوال خواهد آمد ان شاء الله واقع بدست و یکی بنا بر نقل صاحب روضه الصفا در این روز سال چهار صد و پنجاه و هشت هجری سلطان البارسلان شهر خوارزم درآمد و از مشاهیر پادشاهان سلجوقیان است و سلجوقیان سلسله پازر هم بودند از پادشاهان ایران و ایشان را لاجمه و سلجوقیان میگویند بعثت آنکه یکی از رؤسای آنها سلجوق نام داشت و پادشاهان این سلسله چهارده تن بودند و مدت سلطنت ایشان صد و بیست و یک سال و بعضی یکصد و پنجاه سال گفته اند و ایشان در زمان سلطنت غزنویان از ترکستان با ایران آمدند و خراسان را از غزنویان گرفتند و بزودی تمام ولایات ایران را مصرف شدند و دولت بسیار معتبره تشکیل دادند و پادشاه اول این سلسله که این دولت را تاسیس نمود طغرل بیک نام داشت و او که غافل و حلیم بود با کت گرگان و طبرستان و خوارزم و روم و عراق عجم و اصفهان و ازربایجان را به تصرف خویش در آورد و در زمان حیات طغرل بیک هفتاد سال بود و مدت پادشاهی او بیست و شش سال آمد و دار یافت و چون او عقیم بود و صبیّت زد که بعد از او برادر زاده اش الب ارسلان بن جقمیک پادشاه باشد و الب ارسلان از سلاطین بزرگ و بشمار میآید و او پادشاه عا

(روز عاشورا)

(۴۷۲)

وینک سیرت و شجاع بود و او بروست دولت و مملکت خود افزود و خواجه نظام الملک معروف وزیر او بود و رونق سلطنت او بیشتر بواسطه آن وزیر شد و الباریسلان با امپراطور روم زد و خورد مفصل نمود و او را مغلوب و دستگیر نمود و بعد از دستگیری خراجی از او گرفت و او را زارها نمود بالجمله در روضه الصفا آورده که چون الباریسلان از طوی و لیمه مد خود ملک شاه باز پرداخت به بنای قلعه استوار بنواح شاد باغ فرمان داد و آن قلعه را بنفایر امتعه و زخا بر و افزه مشون گردانید و فرمود تا لشکریان بتجهیز سفر بروقت نمایند و از شجریان و فرمان سپید هزار سوار نامدار جرار در رکاب او روان شدند و بعد از طی منازل در آن ولایات نزول اجلال فرموده بنیارت قبر پدر خود چهریک شاف و دست بدل و احسان گشتا و صغیر و کبیر و غنی و فقیر را بنده و روند و آنرا محظوظ و بهره ور گردانید و در این اثنا بمناسبت علیهم السلام که حاکم خورنشان ملک هزار اسب متوجه درگاه پادشاه غالمیان است و چون نزدیک رسید سلطاً خواجه نظام الملک را با سایر ارکان دولت باستقبال او فرستاد تا ملک هزار اسب بتعظیم و اجلال بنای سر بر اعلا آورند و چون شرف حضور حاصل کرد و وحشت و کنگشت زبان بعد و تقصیر که مشتمل بود بر ناخیر ملازمت گشاد و سلطان او را بنوازش پادشاهانه اختصاص داده و فرمود پورش خوارزم در پیش دارم توقع آنکه ملک در این سفر مرا فقط کند ملک بر قبول آن بر خورده است نهاده سلطان فرمود تا لشکریان منقسم به قسمت شوند و هر یک بر راهی روی بخوارزم دهند و چو اوازه حرکت او از مر و جمع مغفور رسید خوف و رعب بر او اسبلا یافته ایلی فرستاد و پیغام داد باین مضمون: **نظم**

فان یان الکبیر
فان یان الکبیر
فان یان الکبیر
فان یان الکبیر

بر همان عهد فایم که بستیم بر دوست **دوست هر شپوه که دارد نشود عهد دگر**
و اکنون اگر سلطان را میل این صوب است خادم خود را اعلام فرماید تا بلاد و اطلال را این بنه ترتیب پیشکش و سادری قیام نماید سلطان در جواب فرمود آن وحشت و بیگانگی که پیش از این بین ما و مغفور بوده به بیگانگی تبدیل باید خاطر جمع دارد که ربابات نصیر و اباب متوجه خوارزم و آن نواحیت تا (قشت) (و جازع) و بعضی دیگر از اغاری و گومالی باشند ایلی یا زگشته این خبر فرج اثر را بفغفور رسانید و سلطان در عاشور محرم سنه ثمان و خمین و اربعه بانه شهر خوارزم روانه و بر سر سلطنت نشست و بعد از چند روز سلطان ملک شاه را با خواجه نظام الملک و ملک خورنشان و طایفه از اعیان و امر ازاد و اند بارگداشته بمنش شریف و جمعی از ابطال و رجال متوجه دشمنان شد خواجه از عه سلطنت شافقه الناس نموده که ملازم رکاب باشد و امقام و مبدل و افتاده و در دیابان نهادند و در این اثنا قراقران سوار بر او شدند که بتجهیز میاید چون او را گرفتند معلوم شد جاموسیت که خود را بقور و طر و لاله انداخته لاجرم او را مضبوط

نوروز
نوروز
نوروز
نوروز

(روز عاشوراء)

(۴۷۳)

شاخه زرد سلطان بردند سلطان فرمان داد تا سوار را از مرکب تن جدا کنند جاسوس گفت اگر از سطون
 سلطان آنان با هم دلیل شورنا لشکر را بمقتل جازع رسانم سلطان جاسوس را بختیبد و قصدان کرد که بر
 جازع شیخون بد و از غرائب حالات آنکه جوانی بود ملازم در کتاب سلطان که جازع پدر و پراکنده بود
 و سلطان با و وعده فرموده بود که اگر بجازع عطف نماید با تمام خون پدر و قوس سرش را از بدن بردارم پیش از
 وصول لشکر بجازع جوان تعجیل نموده متوجه آن صوب گشت شبی نزدیک بخرگاه قاتل پدر رسید با علی
 صوث خوش ندا کرد که ای جازع کسی آمد که خون پدر را از تو طلب کند جازع بهتزاز از تهره انداخته
 بر مقل جوان آمد و مقارن الحال جازع با سه هزار سوار که از اطراف ولایات فراهم آورده بود مستعد
 حو بگشت و سلطان با سی سوار بکار دارد و به جازع رسید نهران محاربه افروخته گشت و جازع منهنز گردید
 در این حین لشکر ظفر پیکر در رسیدند و تیغ ابدار از بنام کشیده قتل با فراط کردند و بعد از آن فتح سلطان
 ایچی فرستاده (قفت و اطلب است قفت مقدم رسول را با عاز و اگر آید تلقی نمود و در مقام اطاعت و
 و خشوع برآمد و چون رسول خوشنود باز گشته صورت حال را بعرض سلطان رسانید، سلطان از سر حیمه
 قفت در گذشت و دست تعرض از ولایت او کوتاه کرد و عیان غریب بجانب خوارزم منعطف ساخته ملک
 اهواز و خوزستان با امر و اعیان رسم استقبال بجای آوردند و بدولت پاه بوس استغاد یافتند سلطان
 بخوارزم رواند و بعد از چند روز ملک هزار اسب بعطف پادشاهانه و عوارف خسروانه مشیج و افزای
 ساخت و از جمله چیزها که با و بختیبد هزار اسب پنجاه هزار گوسفند بود و از اجناب خوزستان فرستاد
 الیه رطب اللسان بدانصوب باز گشت **واقعه بیست و یکم** بنا بر نقل ابن خلکان در کتاب قبای
 الأعیان در این روز سال چهار صد و ششاد و پنجاه هجری محمد بن عبدالله بن تومرت حنی از قبیله مضامه
 متولد شد و او از اولاد حضرت حسن بن علی بن ابیطالب علیه السلام است و نسب را بدین شرح ذکر کرده اند محمد بن عبد
 الله بن عبد الرحمن بن هود بن خالد بن تمام بن عدنان بن صفوان بن سفیان بن جابر بن یحیی بن عطاء بن داج
 بن یسار بن العباس بن محمد بن الحسن بن علی بن ابیطالب علیه السلام و او از اهل جبل التوس از اقصای بلاد مغرب بود
 و در اینجا نشو و نما کرد و پس از آن بقصد تحصیل علم بجانب شرف رفت و جلاله آن علم شریعت و علم حقایق نبوی
 و اصول فقه و دین را تحصیل نمود و پس از آن بمغرب برگشت و بنای امر معروون و فی از منکرا گذار داشت و در نزدیکی
 بجای محمد المؤمن بن علی الکوهی با و پیوسته و ملقب شد بمهد و کار او بالا گرفت و چنین وانمود که او مهندس صاحب
 الامرات و در سنه پانصد و بیست و چهار با علی بن یوسف ناشن بن بقال یزید و عساکر او منهنز شدند
 و در آن اثنا محمد تومرت وفات کرد و او را در جبل التوس دفن کردند و قبر او را بنام مشهور و مزار است و نهران

که کشتن جازع
 و کشتن سوار
 و کشتن سوار

و کشتن جازع
 و کشتن سوار
 و کشتن سوار

(روز عاشوراء)

(۴۷۴)

ان بموجب وصیت و عهد المؤمن که او را امیر المؤمنین لقب داده بود بر اتباع او رئیس شد و بعد المؤمن دروغری بین
 فتوحات چند نموده دولت مرابطن را منقرض کرد و چون مراکش مفتوح او شد در آن شهر قیامت کرد و قصور
 مزین سلطنتی بساخت و مراکش را دارالملک خود قرار داد انشائی ملخصاً (و پوشیده نماید) که شرح حال محمد بن
 و عهد المؤمن را در وقایع الاعیان بتفصیل ذکر نموده هر که خواهد با انجا رجوع نماید *(توضیح)*
 تومرت بضم ناء مثناه و سکون و او فتح میم و سکون و اء اسم بریده است و **واقعه بیست و سیم**
 جمع شدن ده هزار نفر با امیر هبلاء الدوله در سپستان از روز دهم ماه ذی الحجه نازدهم ماه محرم سنه چهارصد و
 هشتاد و شش هجری و خلاصه آنچه که مستفاد میشود از مسطورات تاریخ سپستان چنان است که در روز هشتم
 ماه ذی الحجه سال چهارصد و هشتاد و دو هبلاء الدوله خلف بن ابی الفضل بامیه نشست و در همین تاریخ
 بخراسان رفت و ابو منصور و ابو جعفر قوقی را در سپستان بامیه نشاند و چون مردم سپستان با ابو منصور
 اتفاق کردند بر هبلاء الدوله غاصه شد و غاصه شدن و در روز جمعه هفدهم ذی القعدة سال چهارصد
 هشتاد و سه بود و چون امیر هبلاء الدوله از خراسان بازگشت به بروج ابو منصور نیز از سپستان بیامد و در روز
 چهارشنبه روز دهم ذی الحجه ان سال هبلاء الدوله را بفشار آورد و ناز و چهارم محرم از سال چهارصد و هشتاد
 و چهار هجری به بروج را حصار کرد و بالاخره با یکدیگر صلح کردند مشروط باینکه هبلاء الدوله از بروج بطنس رود
 و ابو منصور سپستان و در همین سال بود که قیمت بکن گندم رسید به بیست و دو نفد و سه من گندم یعنی
 علاوه بر بیست و دو نفد سه من گندم در سال دیگر با سرخرمن تحویل داده شود و جو بکن پانزده درم و خرما
 من بد و نیره درم و هم در این سال امیر ابو منصور و احمد قوقی در آن که اسم ناچه ایست غارت نمود و در روز
 جمعه غرة ماه صفر از ابی یاسد هزار درم از او باز خریدند و هم در این ماه سال من کور هبلاء الدوله بار دیگر بروج
 آمد و امیر ابو العباس و امیر ابی منصور با لشکر و خلق بسیار بر در شهر آمدند و حرب بسیار فتنابین ایشان واقع
 شد به مد آن خلافت کشته شدند که عدد ایشان را خدای داند و این در بیست و یکم ماه صفر روی نمود و در روز
 غرة جمادی الاولی سال چهارصد و هشتاد و پنج امیر مؤید بسپستان و شارسان آمد هبلاء الدوله پیش از
 حصار گرفت و او را غرة رمضان همین سال در بامیه شارسان بنشست و محاقبت امیر هبلاء الدوله از شارسا
 بپشت رفت و امیر مؤید بجای او بامیه نشست و هبلاء الدوله بقلعه دره که حصار بیست متصل بسپستان از
 مضاف و من ابار محل ملاحه رفت و با قزل سارغ که از امرای ملک شاه سلجوقی بود و برای قلع و قمع قرامطه آمد
 بود در آنجا بماند تا سلطان ملک شاه وفات کرد پس از وفات سلطان در ماه رمضان همین سال هر دو بام
 بجانب سپستان رفتند و در راه شارسان فرود آمدند و ده هزار مرد از ارباب با ایشان جمع شدند و چون هم میماند

نصف
 جمع
 بیست و سه
 با امیر هبلاء الدوله

پنجاه و هفت
 غاصه
 ابو منصور

روز عاشوراء

(۴۷۵)

از انجانبای سپستان رفتند و از روز دهم ذی الحجه تا دهم محرم سال چهارصد و هشتاد و شش یکماه اینجا بودند و در شب دوشنبه هجرت رفتند و در روز دوشنبه پنجم ماه صفر هجرت سال مهرباء الدوله بالشکر غزنین یاد دیگر بشارستان سپستان آمدند و در این نوبت انجانبان شستند **واقعه بیست و چهارم** کشته شد فخرالملک وزیر بختیغ فدائی شریک بنابر نقل ابن اثیر صاحب تاریخ ابد القدا و منظم ناصر در این روز سال پانصد هجری فخرالملک ابوالمظفر علی بن نظام الملک بدست فدائیان ملاحده در نیشابور شهید شد و در حبیب التبرگوید در روز عاشورا سال چهارصد و دوسه فخرالملک بن نظام الملک وزیر سلطان سنج در نیشابور بضر بختیگر عبدالملک زازیه با چهار دیق جلای بقتل رسید بدانکه فخرالملک مذکور بر بزرگ خواجه نظام الملک طوسی بود و خواجه علیه الرحمه در اقسام فضل و هنر به شیب و نظیر بود و از امثال و اقربان خردمناز و مستثنی بود و بیان حال و محامد خصال آن بزرگوار در روز ۱۲ رمضان که روز شهادت اوست مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و فرزند ارشد او فخرالملک صاحب ترجمه نیز در نیشابور بباد بخت بود و در احوال مرام عدل و انصاف و تربیت علما و تقویت ضعفای ابد امثال و اقربان بود و او در ابتدای حال وزارت بر کبار و سلجوقی یافت و چون بر کبار و در سنه چهارصد و هشت و فاخت کرد سلطان محمد ملک شاه وزارت بدو مفوض داشت و بعد از سلطان محمد وزارت سلطان سنج یافت و با ملاحده ملغور دست برد و اجتهاد نمود و بسیار از ایشان را هلاک نمود تا آن محاذ بل فدائی را بقصد او فرستادند و او بکار شهید کرد و آثار پسندید از او بسیار بماند از آن جمله شیخ آذری در کتاب عجایب زمراة الجنان نقل میکند **(قطعه)**

روز عاشورا
روز فخرالملک
روز بختیگر

روز عاشورا
روز فخرالملک
روز بختیگر

فخر سنج که بو فخر الملک	بود بجز جلال الشرف فلک	در زمان ولایت و تمکین	فتح کرد او ممالک غزنین
لعن از غزنین شه کثور	اوریدند در کمال کبر	کرد انگاه اتفاق وزیر	که کند ساغر او آن تدبیر
کاشه زان بفکر تراشید	که چه آنکس هیچ قرن ندید	مجلسی ساخت بهر عیش و زور	پر از اشرف جمله شاه و وزیر
جلسی انجنان که مبدائی	روضه بر هوای نفسانیت	بود از روز ساعت نور	کرد پری بطالع فیروز
چون گرفت آن وزیر جاکف	بنظاره ملوک صف و صف	خلق در جامه باده در جرئت	در و بوزان و وزیر الحکمت
ناکاهان جام را فکند از دست	از هوا بر زمین زد و بشکست	تاخ گفتش شراب در مجلس	سرگزین شد وزیر چو زکس
جامه گفتند که تو را چه فدائی	ها چه کردی چگونه آن روز داد	باده ناخورد و جام بشکست	در خور و عمل بیست بدستی
دار پانچ وزیر باتدبیر	کاین مدامت بداز پی تعصیر	کاین چنین جوهره بالهفو	صو کردم به خطابه سحر
بود جوهر مناب قدبل	که شود از برای کعبه صیل	انجمن کوه طیف و طیف	مولا بون بیان مکان شریف
چون شد گفتن ال طاعت	فوق لاهم مباحث کوالث	چون بشد آن هدا از دستم	در مشن بر زمین بشکست

(روز عاشورا)

(۴۷۶)

مصادره نادر
جرم گرفتن
موت

فخر الملک

و در کتاب جیب التبر آورده که در اوایل دولت سمریه کما عیبا المجید بر مستند وزارت نشست و ملقب بجیب الملک
گردید و او در دیرینه و امور وزارت و معرفت ابواب کفایت بی شبهه و نظیر بود و در ایام دولت او فخر الملک از
عرفان بخدمت سلطان شافیه بوسیله انواع خدمت ما پسندیده خاطر والده سلطان و امیر غوث را بجانب
خود مایل گردانید و ایشان بجیب الملک و از سلطان بمعاذی اقع و غیره اقع متمم گردانیدند سلطان بصفا
او فرمان داد و چون نواب دگاه سلطان هر چه بجیب الملک داشت گرفتند و او را بهمانه رسالت بفرستادند
و او در خدمت پیرام شاه بود تا منوجه عالم عقبی گردید و فخر الملک بعد از عزل بجیب الملک وزیر سلطان
شد و چند گاه در تمهید قواعد عدل و انصاف و تربیت علما و فضلا و اشرف کوشید و چون اجل موت
در رسید بزخم خنجر یکی از فدائیان شریعت شهادت چشید پس سر صد والدین محمد فائز مقام او شد و ابن
اشر در کامل التواریخ کیفیت شهادت فخر الملک را بدین هج ذکر نموده که آن بیک بحث شب عاشورا را
بروز او در در حالیکه صائم و روزه دار بود و با اصحاب خود گفت شب گذشته در عالم رؤیا حاضر حسین
بن علی علیهما السلام را دیدم که بمن فرمود عجل الینا و لیکن افطارک عندنا بشاب بسو ما که افطار تو در نزد ما بود
و فکر من منوجه ان است و از قصاص و قد رخصنا و ان توان گنجت اصحاب با و گفتند الصواب ان لا تخرج الیوم و اللیل
من دارک صواب است که امروز و امشب از خانه بیرون نرو و در آن روز را در خانه بماند و نماز و قرائت
قرآن اشتغال نمود و اشیاء بسیار تصدق نمود و چون عصر شد از خانه که بود بیرون آمد بقصد اینکه برو
در حجره سرای خویش ناگاه صدای ناله سوزناکی را شنید که مظلومی فریاد میکند و میگوید زهدا المسلمون
فلم یبق من یکشف مظلمة و لا من یأخذ بید ملهوف مسلمانان رفتند پس باقی نماند کسیکه رفع مظلمه کند
و نه کسیکه دست مظلوم را بگیرد و چون صدای او را شنید او را احضار نمود و گفت چه شده است تو را
انمرد رفته با و دار و وزیر مشغول گشت بمطالعہ رقعہ در آن حال ان عیند ملحد کا رد بوز پر ز وزیر شریعت
شهادت نوشید قائل را گرفته نزد سلطان سحر آوردند چون سلطان او را با قرار آورد گفت جمعی از اصحاب
سلطان مرا و از آن نمودند بکشتن او با اینکه او نسبت کذب بآن جماعت داد سلطان او را با آن جماعت بقتل
رسانید و فخر الملک شصت و شش سال عمر داشت و در جزء دوم تاریخ الفدا کیفیت شهادت او را فرمود
بهمن ذکر نموده **واقعه بیست و پنجم** فتنه علوی در مشهد رضوی ابن اشر در تاریخ کامل ذکر
ضمن ذکر حواریت سال پانصد و ده گوید در این سال که زمان سلطنت سلطان محمد بن ملک شاه سلجوقی بود
روز عاشورا در مشهد عیسی بن مؤا الرضا علیهما السلام عظیمه در نمود و سببش ان بود که علوی مشهور در
این روز در مشهد روز عاشورا با جمعی از فقهاء مخصوصه کرد و کار بطعن و ضرب کشید پس هر یک از مردم

امکان
نمی
باشد
که
در
این
روز
در
مشهد
باشد

(روز عاشوراء)

(۷۷)

خود استعانت نموده فتنه عظیم برخاست و جمیع اهالی و لایات و دهات طوس آمدند و گرد مشهد را فرو گرفتند
و اغاز خراب نمودند و هر که را دیدند بقتل آوردند و اموال اهالی مشهد را غارت کرده متفرق شدند تا چند
گاه اهل مشهد خطبه روز جمعه را ترک نمودند و بعد از عضدالدین قرامرز بن علی باروئی بگرد مشهد بساخت
که اهالی آن از قصد سوء اجانب محفوظ باشند و بنای آن بار و در سنه پانصد و پانزده بود و نیز ابن اثیر در
ذکر حواری پانصد و چهل و هشت گوید طایفه غز که گروهی بودند از ائمه مسلمین در ماوراء النهر در این
سال طوس که معدن علمای و زهاد بود آمدند و اموال اهالی را غارت نمودند و مردان ایشان را کشتند
و زنان را اسیر کردند و مساجد و مسکن ایشان را خراب کردند و لم یسلم من جمیع ولایه طوس الا البلد الذی
فیہ مشهد علی بن موسی الرضا علیه السلام و مواضع اخری بقره طاسوار یعنی در جمیع ولایات طوس جلای از صلوات
و خرابی این جماعت سالم نماند مگر آن شهر که مرقد علی بن موسی الرضا علیه السلام در آن واقع است و مواضع فلیله
دیگر که بر دروازه دوار بود و از جمله اعیان طوس که در این واقعه کشته شد امام ربیع شوی اهالی طوس محمد
المارشکی بود انتهای مختصا و در کتاب مطلع الشمس در ضمن ذکر تواریخ متعلقه بمشهد مقدس این دو
را نقل نموده و در نزد ذکر فتنه علوی گفته است در سال پانصد و پانزدهم هجری که زمان سلطنت سلطان
ملکشاه سلجوقی بود الخ در این عبارت دو اشتباه واقع شده است یکی آنکه فتنه علوی موافق قول ابن اثیر در
پانصد و ده بوده و اشتباه دیگر آنکه وقوع فتنه مذکوره در زمان سلطنت سلطان محمد بن ملکشاه رومی نموده
آنکه باتفاق تواریخ سلطان ملکشاه در سنه چهارصد و شصت و پنج برض صعبی که در شکار گاه مبتلا گشت
الخرت پیش گرفت چنانکه شرح حال او در مجلس بنیاد انشاء الله تع و در مطلع الشمس مرقت قلعه مشهد و
تعبیر گنبد حضرت رضا صلوات الله علیه نسبت میدهد بسور بن المغیر که در او آن سنه چهارصد و بیست
و هشت هجری از جانب سلطان محمود غزنوی و الی پشاور بود و از تذکره سمرقندی نقل نموده که او را
بلقب عیبد خراسانی ذکر نموده و حکیم فردوسی معروف و پدرا و باغبان او بوده اند و تخلص او بغیر و سه
از این جهت بوده است و در کتاب حبیب التبر در ضمن قصه اسبلائی احمد بن عبد الملك عطاش که از جمله
داعیان ملاحده و در بار و هشتان بود در زمان سلطنت محمد بن ملکشاه از نارنج گردیده نقل نموده که در زمان
طغیان احمد عطاش نایبنا موسوم و ملقب بعلوی در اصفهان پیدا شد و در آخرهای روز بر سر کوچه عطاش
بر دست گرفته می ایشان و میگفت خدایش بیا مرزد که این پیر فقیر را بمنزلش رساند و مردم بجهت ملاحظه کسب
مثنویات پیر نایبنا را گرفته بزرگ او که در اقصای آن کوچه بود میبردند و آن کو را بطن با جمعی از ملاحده
در آن سرا که مبتنی بود بر سر دیوارها توطن داشت و هر کس که او را بر در سرا میرساند جمعی از خانه بیرون میجستند

نویسنده این کتاب
محمد بن علی بن ابی طالب
در سنه ۷۷۷

محمد بن علی بن ابی طالب
در سنه ۷۷۷

* (روز عاشورا) *

* (۴۷۸) *

و آن شخص را گرفته در سردابه میکشیدند و در آن اوقات اصفهانیان عزیزان خود را گرفته باز نمیافند و
 نمیدانستند که حقیقت حال چیست تا روز ضعیفه گدا بد را بخانه رسید و زبان بسوال گشاد و در آن اثنا
 از ناله شنید تصور کرد که بیمار است لاجرم گفت به نیت شفای بیمار خود مرا چیزی بدهید ملاحظه
 پنداشتند که آن زن بے با فعال ایشان برده تخریب میکند جمعی قصد گرفتن او نمودند ضعیفه فرصت یافته
 خود را بسر کوچه رسانید و کیفیت حادثه را با مردم تفریر کرد و اهالی اصفهان در جستجوی گمشدگان
 خویش بودند چون انحدیث از آن پیر زن شنیدند در الحال بد آنخانه شانه علوی مد و معاوانش را
 گرفته در آن منزل چاهها و سوراخها بافتند ملو از کشته و خسته و بر دیوار چهار میخ کرده از مشاهده انصاف
 فریاد از آنها در خلایق برآمد و ملاحظه را بخوار و هر چه تمام تر سوختند و اجساد اموات خود را بگورستان
 بردند و دفن کردند **واقعه بیست و ششم** بنا بر نقل ابن خلکان در این روز سال پانصد
 پنجاه و یک هجری جسد نصر بن عباس را از دار فرود آورده آتش زدند و عباس پدر نصر مذکور و زبیر
 ابو منصور محمد بن عبد المجید اظافر بامر الله بود و او خلیفه دوازدهم بود از خلفای بنی فاطمه سلام الله علیها
 که در دوازدهم و مصر خلیفه شدند و ایشان را اسماعیلیه و عبیدیته و علویه نیز گویند و ایشان چهارده تن بودند
 از اولاد اسمعیل بن الانام جعفر الصادق علیه السلام بالجمله در حبیب استر آورده که ظافر را با نصر پسر عباس بن
 تمیم که در براء بود مجتبی مفرط پیدا شد چنانچه لحظه از وی مفارقت نپذیرفت و در آخر ایام دولت قرنه معمره
 بویخشد ظفر فام مصر که بے به تعشق خلیفه و پسر زبیر برده بودند سخنانی بر زبان آوردند که عرق حیت و غیره
 و زبیر از شنیدن آن سخنان در حرکت آمد و در سنه شصت و چهار و ربعین و خسمانه جمعی را در خانه خویش بکشتند
 و ظافر را بهممانه طلبید و بزخم شمشیر و خنجر را سم ضیافت بجای آورد و بنا بر نقل ابن خلکان در صبح انشب که
 ظافر کشته شد عباس و زبیر بر حسب عادت هر روز بجانب قصر آمد از قتل خلیفه تجاهل نمود و بنظم امیر و در آن
 و چون اهالی قصر از قتل ظافر آگاه شدند عباس و برادر ظافر جبرائیل و یوسف را طلبید و بایشان گفت
 انما قتلنا اماضا و ما نعرف حاله الا منكما شاکسیدا فام و پیشوای ما را و ما نمیدانیم از امر شما ایشان را
 برانکار نمودند و با اینکه میدانست ایشان در انکار خود صادق هستند براهی رفع قهمت از خود و پسر هر روز
 بقتل رسانید و پس از آن عباس بن ظافر را که در انوقت در ساله و پانچساله بود بر کف خود گرفته در حضور
 در صحن خانه بایستاد و در جانب امرا آورده گفت هذا ولد مولای که و قد قتل عمامه اباه و قد قتلنا ما به
 نرون و الواجب خلاص الطاعة لهذا الطفل این پسر مولای شما است که اعمام او پدر را و او را کشتند و من چنانکه
 نظر نموده ایشان را مجزای او کنم و واجب نیست که خالص نماید طاعت خود را برای این طفل را و از انجلیفه

از کتب معتبره
 از کتب معتبره
 از کتب معتبره

کشته شدن ظافر
 کشته شدن ظافر
 کشته شدن ظافر

روز عاشورا

(۴۷۹)

پدید بر پیرامون اصبحت واحد گفتند سمعنا و اطعنا ان طفل از راه صبح ایشان اضطراب نموده
بر کف عباس بول کرد پس او را ملقب نمودند بفائق و نیزه مادرش بردند و عباس بخانه خویش آمدند
امور پیرایخت و نفایس اموال خلیفه را تصرف نمود و اما خانواده خلیفه چون از باطن امر واقف شدند
در مقام اعمال حمله قتل عباس را نمودند و طلایع بن رزیک که والی مینه بن خصیب بود و بشهر مشهور
بود قتل نمودند و طلایع چون از قضیه آگاه شد بالشکر بنوه بجانب قاهره شافیه قصد عباس نمود و چون
بقاهره نزدیک شد اهالی آن از امر و سپاه و سودان از عباس و بر نافته با استقبال طلایع از قاهره بیرون
شدند و عباس با پیش نصیر که در معینه قاتل ظافر بود و اسامه بن منقذ که با شاره او ظافر کشته شده الحاکم
بجانب شام گرینجند و فرار ایشان در چهاردهم ربیع الاول سال پانصد و چهل و نه بود و طلایع بن رزیک
بدون قتال و جدال بقاهره درآمد و وزارت خلیفه مصر بد و منتقل گشته ملقب شد بملک صالح و او
طلب نمود طفلی را که با ظافر بود در موقع قتل او را از موضع دفن خلیفه از او سوال کرد چون طفل شل دفن
او را نشان داد آننگاه که در موضع دفن او فرس کرده بودند برگردند و جسد ظافر و کسان دیگر که با او
مقبول شدند بیرون آوردند چون مردم قاهره اجساد و ابدان مقبولین را بدیدند صدای ضجه و فریاد
از نهاد ایشان برآمد بنوحه و زاری پرداختند و زنان و کودکان و همه کسان بغر زاری و سوگوار اشتغال
نمودند و ملک صالح با جمعی دیگر ناموضع دفن در پیش جنازه میرفتند و آن محل تربت پدران خلیفه بود
در قصر و بدان سه شانه ها داشت و اما قصه حال عباس چنین بود که چون بجانب شام گرینجت خواهر ظافر
نامه نوشت برای فرزند عسقلان و اموال جزیل ایشان و عده داد که عباس را اسیر و دستگیر کرده بجانب قاهره
بفرستند بدین موجب فرنگیان عباس را در بین راه بکشند و پیش نصیر را اسیر کرده در قفسی آهنین حبس نمودند
و او را تحت الحفظ در قاهره تسلیم نمودند و چون اهالی قاهره بد و دست یافتند او را ناز و ناله زدند و گوش
و بینی و سایر اعضای او را بریدند و گویند با مقاربت بد نشاء مقراض کرده در نزد دروازه و پله او را برداش
زدند و در روز عاشورا سه احد و خمین و خسمانه او را از دار فرود آورده آتش زدند و دخول نصیر
در قصر قاهره در بیست و هفتم ربیع الاول سال پانصد و پنجاه هجری بود و در روز و شب شانه هم ربیع
الآخر سنه مذکوره او را از قصر بیرون آورده دست راستش را بریدند و گویند این قصه در روز جمعه هفتم
ایماه در نمودن آن منی مخصوصا من کتاب و فیات الاعیان و غیره من التواریخ و اقعیه بیست و هفتم
در این روز سنه پانصد و پنجاه و چهار و بتو پنجاه و پنج عبد المؤمن بن علی شهر مهدیه را از مجاهد بن فریک
گرفت و آنرا تصرف نمود و بر جمیع افریقیه استلا یافت و کیفیت این واقعه در مجلد سیم تاریخ ابی القدا و مجلد

در روز عاشورا
در روز عاشورا

در روز عاشورا
در روز عاشورا

(روز عاشوراء)

(۴۸۰)

ناریج ابن خلکان تفصیل مذکور است واقعه بیست و هشتمی بقول ابن اثیر در تاریخ کامل و
ابن خلکان در وقایع الاعیان در این روز سال پانصد و شصت و هفت هجری القاصد لدین الله ابو محمد
عبدالله بن یوسف بن الحافظ لدین الله خلیفه علوی مصر وفات کرد و در تاریخ ابی الفداء و روضه الصفا
و در الملوك و حبيب التبر و منظم ناصر بن وفات او را در این روز نوشته اند و قاضی نور الله علیه ضوان الله
در مجالس المؤمنین وفات او را در پازدم محرم مرقوم داشته و العلم عند الله و عاصد مذکور خلیفه آخر است
از خلفای بنی فاطمه سلام الله علیها که در دیار مغرب و مصر خلیفه شدند و ایشان از علویان و اسمعیلیان و عیسیان
نیز گویند و ایشان در زمان دولت بنی عباس مدت دو بیست و هفتاد و چهار سال پادشاهی کردند از سنه دو بیست
و نود و شش هجری تا سال پانصد و پنجاه و شش و در اخبار الدول مدت ملک ایشان را دو بیست و هفتاد و شش نوشته
و در حبيب التبر از کتاب مرآة الجنان دو بیست و شصت سال نقل نموده که از انجمله دو بیست و هشت سال خطه مصر
را الملک ایشان بود و ایشان چهارده تن بودند سه نفر از آنها در بلاد مغرب سلطنت کردند و پادشاه تن در مصر
و شام و اول کسی که از این طایفه ظهور نمود و مالک و مام اموی گردید در مغرب زمین ابو القاسم محمد بن عبدالله
بود که او را مهدی میگویند و مهدی بقول اکثر و شهر از نسل اسمعیل بن حضر امام جعفر صادق علیه بود و حمد الله
مستوفی از عبود التواریخ مؤلف ابو طالب علی بغدادی ساعی الباء او را بدین لقب نقل نموده المهدی محمد بن
الراضی عبدالله بن التقی قاسم بن الوفی احمد بن الوفی محمد بن اسمعیل بن حضر امام جعفر صادق علیه بود و حمد الله
و بعضی از اهل مغرب مهدی را از ذریه عبدالله بن سالم شمرده اند و زمره از عراقیین او را از اولاد عبدالله بن
قلاح اعتماد کرده اند و زعم اسمعیلیان آنست که مهدی آخر الزمان که احادیث و اخبار از ظهور او اخبار و منبأ
عبادت از محمد بن عبدالله است و از خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله روایت میکنند که فرمود علی را ستم ثمان
نطلع الشمس من مغربها گویند لفظ شمس در این حدیث نگارنده از محمد بن عبدالله است و در مجالس المؤمنین او را
که اسمعیل جد ملوک اسمعیلیه فرزند بزرگتر امام جعفر صادق علیه بود و اکثر مردم را گمان آن بود که بعد
پدر او امام خواهد بود و جماعه میگویند که او صاحب الزمان است و او در زمان پدر وفات یافت اما
جعفر صادق علیه السلام بر جنازه او حرمها کرد و چند نوبت جنازه او را فرود گرفت و کفن او را کشود و او را بر سر
نمود تا به بنشد که او مرده است و بر گمان فاسد خود باقی نمانند و از اسمعیلیان طایفه هستند که ایشان را
اعتقاد آن است که اسمعیل بن جعفر نذ است و او صاحب الزمان خواهد بود و در بعضی از تواریخ مسطور
است که اسمعیل را پسر محمد بن جعفر نام و محمد را پسر امام جعفر و ولادت او در مدینه بود و از او محمد بن جعفر
الحبيب بوجود آمد و او را ابدا انجمنه یب خوانند که مردمان همه او را دوست میداشتند و فرزندان او در

ناریج ابن خلکان
تفصیل مذکور است
واقعه بیست و هشتمی
بقول ابن اثیر در تاریخ کامل و

ابن خلکان در وقایع الاعیان
در این روز سال پانصد و شصت و هفت
هجری القاصد لدین الله ابو محمد
عبدالله بن یوسف بن الحافظ لدین الله
خلیفه علوی مصر وفات کرد و در تاریخ
ابی الفداء و روضه الصفا و در الملوك
و حبيب التبر و منظم ناصر بن وفات او
را در این روز نوشته اند و قاضی نور
الله علیه ضوان الله در مجالس المؤمنین
وفات او را در پازدم محرم مرقوم داشته
و العلم عند الله و عاصد مذکور خلیفه
آخر است از خلفای بنی فاطمه سلام
الله علیها که در دیار مغرب و مصر
خلیفه شدند و ایشان از علویان و
اسمعیلیان و عیسیان نیز گویند و ایشان
در زمان دولت بنی عباس مدت دو بیست
و هفتاد و چهار سال پادشاهی کردند
از سنه دو بیست و نود و شش هجری تا
سال پانصد و پنجاه و شش و در اخبار
الدول مدت ملک ایشان را دو بیست و
هفتاد و شش نوشته و در حبيب التبر
از کتاب مرآة الجنان دو بیست و شصت
سال نقل نموده که از انجمله دو بیست
و هشت سال خطه مصر را الملک ایشان
بود و ایشان چهارده تن بودند سه نفر
از آنها در بلاد مغرب سلطنت کردند و
پادشاه تن در مصر و شام و اول کسی
که از این طایفه ظهور نمود و مالک و
مام اموی گردید در مغرب زمین ابو
القاسم محمد بن عبدالله بود که او را
مهدی میگویند و مهدی بقول اکثر و
شهر از نسل اسمعیل بن حضر امام جعفر
صادق علیه بود و حمد الله مستوفی
از عبود التواریخ مؤلف ابو طالب علی
بغدادی ساعی الباء او را بدین لقب
نقل نموده المهدی محمد بن الراضی
عبدالله بن التقی قاسم بن الوفی احمد
بن الوفی محمد بن اسمعیل بن حضر امام
جعفر صادق علیه بود و حمد الله و
بعضی از اهل مغرب مهدی را از ذریه
عبدالله بن سالم شمرده اند و زمره
از عراقیین او را از اولاد عبدالله
بن قلاح اعتماد کرده اند و زعم
اسمعیلیان آنست که مهدی آخر الزمان
که احادیث و اخبار از ظهور او اخبار
و منبأ عبادت از محمد بن عبدالله است
و از خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله
روایت میکنند که فرمود علی را ستم
ثمان نطلع الشمس من مغربها گویند
لفظ شمس در این حدیث نگارنده از
محمد بن عبدالله است و در مجالس
المؤمنین او را که اسمعیل جد ملوک
اسمعیلیه فرزند بزرگتر امام جعفر
صادق علیه بود و اکثر مردم را گمان
آن بود که بعد پدر او امام خواهد
بود و جماعه میگویند که او صاحب
الزمان است و او در زمان پدر وفات
یافت اما جعفر صادق علیه السلام بر
جنازه او حرمها کرد و چند نوبت
جنازه او را فرود گرفت و کفن او را
کشود و او را بر سر نمود تا به
بنشد که او مرده است و بر گمان
فاسد خود باقی نمانند و از اسمعیلیان
طایفه هستند که ایشان را اعتقاد
آن است که اسمعیل بن جعفر نذ است
و او صاحب الزمان خواهد بود و در
بعضی از تواریخ مسطور است که
اسمعیل را پسر محمد بن جعفر نام و
محمد را پسر امام جعفر و ولادت او
در مدینه بود و از او محمد بن جعفر
الحبيب بوجود آمد و او را ابدا انجمنه
یب خوانند که مردمان همه او را دوست
میداشتند و فرزندان او در

﴿ رُوزِ عَاشُورَاءِ ﴾

﴿ ۸۱ ﴾

در روز عاشورا
در روز دهم
در روز دهم
در روز دهم

طرف دیار مغرب افتادند و اول کسیکه از ایشان بتقوی عبد الله صوفی در سلجانیة مغرب بخلافت موسوم
شد عبد الله بن محمد المهدی بالله بود و آخر ایشان العاصد لدین الله و عاصد بعد از فوت الفاضل بنصر الله
بمد و معاضد امراء و ارکان دولت به خلافت نشست و بیعتش در روز فوت فائز بود و او در آن وقت
پانزده ساله و بقولی پانزده ساله بود و بمکارم اخلاق و محاسن ادا بصوصوف و بوفور عدل و مکرمة معرفت
بود و کان شد بد التشیع مبالغاف سبب الخلفاء و اذاری سبب استعمل در و او در تشیع سخت و محکم بود و در
سبب خلفا مبالغه می نمود و هرگاه از اهل تسنن کسی را می دید بدخونش ابداع می نمود و در ایام دولت او کفار و
فاصد تنجیر مملکت مصر گشتند و خون تمام برضا اهل اسلام اسپلا یافته طالب صلح شدند و بعد از آمدن رفت
و سولان مصر بان قبول نمودند که مبلغ هزار هزار دینار تسلیم فرنگیان نمایند تا باز گردند و چون محصلان
فرنگ برای تحصیل این وجه بشهر درآمدند این معنی برار باب دلت گران آمد اتفاق نمودند که نورالدین محمد بن
عماد الدین زنگی که در آن زمان و الی شام بود استمداد نمایند و شاپور و وزیر عاصد نامه بنورالدین نوشت
و از تسلط کفار باز استغاثه کرد و نورالدین اسد الدین شیرکوه را با هشتاد هزار سوار خنجر گدار بدینجا
فرستاد و چون فرنگیان از توجیه شیرکوه خبر یافتند رو به مثال بصوب هزمیت شتافتند و بدین قبایل لشکر
کشیدن فرنگیان و توجیه اسد الدین تکرار یافت و در نوبت سیم در ماه ربیع الآخر سال پانصد و شصت و
چهار اسد الدین بقاهره مصر درآمد سرانجام امور ملک و مال را پیش گرفت و عاصد بجهت خلعت گران
ماه و عهد نامه بخط خویش در قلم آورد و چون در آن ایام شاپور و وزیر گاهی بی مشورت خلیفه کارها و
و فصل میداد عاصد از وی برنجیده او را از وزارت باز داشت و مدت شصت و پنجاه روز اسد الدین در
باب سرانجام امور وزارت هنام نمود و از عالم در گذشت و پس از فوت او عاصد صلاح الدین بنوسف بن
نجم الدین ایوب را که برادر زاده اسد الدین بود وزارت داد و صلاح الدین باندک زمانه در خطه مصر
استقلال یافت و ارکان دولت خلیفه را بجا اختیار نمود و چون این خبر بجمع نورالدین و الی شام رسید
بصلاح الدین پیغام فرستاد که خطبه و سکه را بنام و لقب المستضی بنور الله عباسی مرتب نماید و نام عاصد
از درجه خلافت بپندارد و صلاح الدین در این دو ابتداء را در قبول این سخن ننهاد اما بعد از تکرار پیغام و نامه
بروایتی در ماه محرم حرام سنه پانصد و شصت و هفت فرمود خطبه بنام مستضی عباسی بخوانند و خطبه
الفاء مصر را قطع نمود و چون خبر بغداد رسید که در مصر خطبه باسم المستضی خوانده اند آن آره زدند و
برای نورالدین و صلاح الدین خلعت فرستاد از قضا در این ضمن عاصد مرخص شد و بیمار می داشتند و بافته
قبل از آنکه این خبر ناخوش بشنود در روز عاشورا سال پانصد و شصت و هفت غار عالم آخرت کرد و ایام

(روز عاشوراء)

(۴۸۲)

در آن واقعات خلفاء علویّه ایما عیلمیه بنی هاشم رسید و اصول آن طبقه بدو منقرض شدند و پس از آن صلاح
الدین در مملکت مصر استقلال یافت و خزان اسماعیلیّه را که از نفوذ نامعدود و جواهر و اهر و اتمه
نقیصه ما الا مال بود تصرف نمود و من جهت الاستقلال بضبط امور ملک و مال پرداخت و کما ينبغي رعیت
و سپاهی را نوازش نمود و مدتی مدید سلطنت اندپار در میان اولاد صلاح الدین بماند در مجالس المومنین
مستور است که در خزان اسماعیلیّه از نقایس غریبه و منعه نقیصه چیزی چند بود که دیدار روزگار قرینه
افکار اندید بود از جمله کتب نقیصه معدوم المثل خارج از شمار و از جمله جواهر یکدانه باقوت که هفت
مقال وزن آن بود و یک زمره که طولش چهار انگشت اهام بود و در جیب استبراز نارنج پانف نفی نموده
از جمله اشیائی که در خزانه غاصد بدست صلاح الدین افتاد عصابه بود از زمره و از کتب نقیصه بخطوط
صد هزار مجلد و این اثر در کامل التاریخ نقل نموده از جمله اشیاء عجیبه که در دار الخلافه غاصد یافت شد
طبی بود که در نزد یکی مجلس اوبدست آمدگان کردند که غاصد از برای لعب و بازی ساخته در آن میان
یک نفر آنرا گرفتند و بر او در فی الحال بادی از وی و هاشد حاضران بخندیدند و سخنان سخریه امیز در
غاصد گفتند در این بین بگریست بر آن طبل زدن بادی از وی ظاهر گشت و همچنین هر کس دست بر آن
میزد فی الحال بادی از وی سر میزد پس یک نفر از ایشان انجل را بر زمین زد و از آن شکست و پس از آن معلوم شد
که آن برای علاج قولنج بوده همه نادان و پشیمان شدند مؤلف گوید تظلمین قصه باد و قصه عجبتر از این در
واقعه دهم روز سیم اینماه در ضمن ترجمه بهی بن خالد بر مکی سمت قمر بر پاقت و واقعه بیست و هفتم
در من صلاح الدین بن نجم الدین ابوب در عمارت و صفه مرغوب بدانکه صلاح الدین بن نجم الدین ابوب که در
زبل واقعه قبل مذکور گشت از سلاطین الایوبیست که بعد از انقراض خلفای اسماعیلیّه در دیار مصر و
شام سلطنت کردند و پادشاه اول ایشان صلاح الدین مذکور بود در تاریخ جیب السیر آورده که در
سال پانصد و شصت و هشت هجری بنجم الدین ابوب پدر صلاح الدین از اسب افتاده چند روز ماله
بود و با جلیس بی در گشت و صلاح الدین بلوا و رفع سید المرسلین صلی الله علیه و آله و آیتهم بین و
تکفین کرده در موضع مناسب فن نمود و کما ينبغي بلوا و رفع بغیرت پرداخت و از بنجم الدین شش پسر و در خضر
مانند بدین ترتیب اول ملک ناصر در صلاح الدین یوسف سیم سفا الدین محمد چهارم و سیم الدین تون
بنجم ملک غار اول ششم سفا الاسلام ملک تکین شاهنشاه تاج الملوک بالجله در سنه تسع و شصتین و
خمسائیه نور الدین محمود و الی شام فوت شد صلاح الدین در دیار مصر استقلال تمام یافت و باند
زمانی ملک شام را در تحت تصرف در آورده و بر توافر عزالدین شمس طغان آن بان را خراگرفت و

وفا غاصد
از کتب اسماعیلیّه

بنجم الدین
بنجم الدین
بنجم الدین

(روز عاشوراء)

(۴۸۴)

الدین عثمان صلاح الدین پادشاه مصر بود و فاش در بیست و هفتم محرم و عمر او بیست و هفت سال و چند ماه و مدت سلطنتش پنجاه و یک سال و بازده ماه بود چنانکه شرح الان در محل خود بیاید آنکه و ابوالفدا مؤید الدین اسمعیل بن علی در تاریخ معروف خود آورده که روزی ملک عزیز بن عمر شکار میکرد و رفت و در صحرا از عقب گرگ بدوید و اثر آن دویدن در روز هفتم ماه محرم در بین راه قیوم که شهرست از شهرها مصر مریض شد پس برگشت بسواهرام در حالیکه تب شد بدو و غرض گشته از آنجا بسوا قاهره روان گشت و در روز عاشوراء سنه مذکوره داخل قاهره شد و در قاهره بمریض بوقان و قرحه روده در تاریخ مذکور در

گذشت **واقعه سی و یکم** شعر گفتن بدو والدین در روز شهادت امام حسین محمد فرید و جلد در مجلد پنجم دائرة المعارف در ذیل حرف سین گوید که عبدالرحمن بن قاسم بن غنایم بن یوسف بدو والدین ادیب کانی مستقل معروف باین المصنف شاعر از ادبای بزرگ و خوش طبع بود و پیشه تجارت داشت و از افراتیها بود و بملوک و سلاطین و بیسترا شاعران و در هجو بود و قوسه در معجم خود آورده که چون سلطان ناصر شهاب الدین شریف حسینی را تولیت کتابدار بر اشرف طالبین جامعته از اهل البان و قاضیان در خانه او جمع شدند که در افتاد گویند و ان جامعته از من مشکت نمودند خطبه انشاء نمایم که پیش از قرائت فرمان خوانده شود پس من بالبدیه خطبه انشاء نمودم و جمع نمودم در آن بین مدح و ثناء اهل البیت علیهم السلام و بین شکر گذاران از سلطان بر عطا تولیت احسان او بر شریف و انفعال بدو والدین بن مصطفی و در مجلس شد و این ابیات را انشاء نمود

تاریخ وفات ملک عزیز بن عمر

تقویر
بفتح و نشد بدشهر
است در مصر متوفی
امام
از بناهای امام مصطفی
منتخب

دار النقیب حوث بمن قد حلها	شرفاً بقصر عن مداه المطنب	اضحى كسوق عكاظ في تفضيلها
و بها شهاب الدین قس بخطب	الفاضل القوس افضل من غدا	عن فضله في العصر بحرب معرب

روقی در بغداد و در فصل ثانیان روز عاشوراء از ان بسیار به بارید بدو والدین این دو بیت را گفت :

مطر یغاث و تلك فضيلة	ظهرت فما للناس به العتد	والله ما جاء الغمام داما	بك السماء لزال ال محمد
----------------------	-------------------------	--------------------------	------------------------

و مناسب زوال ال محمد علیهم السلام بار روز عاشوراء آنکه حسین بن علی بن ابیطالب علیهم السلام در این روز در کربلا شهید گشت

و نیز این سبب از اشعار ابن المصنف	قال علم رفض الشعر مطر حاما	فقلت من قللة الانصاف في زمرة
لا المدح يورثه مالا استربه	ولا الهجاء الى مولى بقربى	حتى ينال ادیب شاعر فظن
جرام کل ادیب شاعر فظن	واورده اند که بدو والدین در بعضی از سفرهای خود با مناع تجارت بموصل	

فکر اشعار ابن المصنف

*(رُونِ غاشوراء) *

*(۴۸۵) *

بقولون لو طاب قلب الامين | رجعت بدو نفيس ثمين | فقلت اعود بلا حبة | ولا طيب الله قلب الامين

بالمجلد ابن المجنف مذکور در سال پانصد و هشتاد و سه متولد شد و در سنه شصت و سه و پنج وفات یافت

واقعه سی و هجدهم بعدی نمودن اهل سنت بر اهل واد در دار الخلافه بغداد و تفصیل این احوال بطور

تلفیق و تلخیص از کتاب حبيب السیر و زینة المجالس و نعمة المشی بدین شرح است که مستعصم بالله که ولد بیست و پنج

خليفة بیست و هفتم بود از اولاد عباس ابن عبد المطلب چون بر سر خلافت نشست نصر الدین محمد نافذ که

در پیش وزارت مستعصم بعلق بودی داشت در این زمان نیز علم وزارت برافراشت تا آنکه در سنه شصت و چهل

و وفات یافت و ابو طالب مؤید الدین محمد بن احمد بن علی معروف باین علقه وزیر مستعصم شد و در سنه شصت و

چهل و هفت هجری بجله چنان طغیان کرد که اکثر عمارات بغداد و بانهام نهاد به مثابه که در دار السلام

از سر مسجد آبادان نماید و در سنه شصت و پنجاه و دو غاشورامیان ساکنان محله کرخ که شیعی مذاهب بودند

و میان محله دیگر که اهل سنت و جماعت بودند ناز و نزاع و جدال التهاب یافت و امیر احمد ولد مستعصم بن

اهل سنت را گرفته موطنان محله کرخ را غارت نمود و بسیار از ساکنان بنی فاطمه را اسیر کرده بخوار و گرجیه

تمامه مجبوس گردانید و زنان و دختران ایشان را سر و پای برهنه بر اسبان نشاند و در بازار بگردانید و ابن علقه که

شیعی مذاهب بود با خلیفه گفت که امیر احمد نسبت با ولاد رسول خدا صلی الله علیه و آله استخفاف چنین نمودن

از امیر المؤمنین آنکه او را منع فرماید مستعصم بچرخ وزیر القات نکرد بنا بر این که ابن علقه خاطر بر مخالفت خلیفه

قرار داده منتظر انتقام بود و از غصه این قصه شبی بر بستر استراحت نمی یافت و در مد استیصال و زوال دولت

بنی عباس برد و خواست تا یکی از اولاد امیر المؤمنین علیه السلام را سلطان کند لاجرم در پنهان بانشاء مکاتبه و مراسله

کرد و ایشان را در اخذ بغداد و هلاک مستعصم تلخیص نمود بشرح که در واقعه مذکور میباشد انشاء الله تعالی *

واقعه سی و نهم در روزها که کوخان بغداد با سپاه صفیاسر و فداام بنیاد دولت بنی عباس بنابر نقل

احمد بن یوسف قرطانی در کتاب اخبار الدول و جلال الدین سبوحی در تاریخ خلفاء در روز غاشور سال شصت

پنجاه و شش هجری هلاک کوخان با سپاه اول وارد بغداد شد و تا چهل روزا مال بغداد را قتل و غارت نمود

و شرح این واقعه باب نمونال است که چون در سال شصت و چهل هجری مستعصم بالله وفات کرد فرزندان او احمد

عبد الله مستعصم بجای او به خلافت نشست و مستعصم در نتیجه تکبر و کثرت اموال و نفایس و اهر و بسیار در خوش

گرامی و غیره از سایر خلفائ بنی عباس ممتاز و مستثنی بود و ارمال و اطراف و سلاطین اکام و اکابر و مغاز

همچو کس را در حضر او رخصت نبود و در اسنان دار الخلافه قطعه سنگی بزرگ را الاسود انداخته بودند از پیش

طایف قصر طلایه مانند اسنان فرو گذاشته هر کس بدینجا میرسد آن سینه را میبوسید و انجامه مانند جگر

در سنه شصت و سه و پنج وفات یافت

در سنه شصت و سه و پنج وفات یافت

(روز عاشوراء)

(۸۶ ع)

کعبه بر دین نهادند و نقلت که چون مستعصم سوار میشد طبلستان سپاه بر روی افکند و مرد مرد
 گن رگه و غره ها و منظرها ساختن بودند و در روز سوار و آنها را بکرايه میدادند نوبت اجاره آنها را
 حساب میکردند هزار شغال طلا برآمد و گویند چهل هزار سوار از دیوان خلیفه علفه میخوردند سوايه
 عساکری که بر عهد ضبط امر اوارگان دولت بودند و بالجمله از آن زمان که مستعصم بر سر خلافت مقرر
 گردید تدبیر امور مملکت و وزارت بمؤید الدین بن علقم مفوض بود و در عهد او میان شیعه و سنی فتنه
 بغداد چنانکه در نگارش واقعه پیش گذشت فتنه عظیم در گرفت و حکم ملازمان خلیفه محله کرخ را که
 اهالی آن شیعه بودند غارت کردند و نسبت بنسوان ایشان دست دراز می نمودند و بسیار از سادات
 بنی حسن کشته شدند و مؤید الدین بن علقم وزیر که شیعه و از اهل کرخ بود از این معنی ابدانوصف
 برنجید و خاطر بر مخالفت خلیفه قرار داده در صدد استیضال و زوال ملک بنی العباس برآمد لاجرم
 در بنهای نامغول مکاتبه و مراسله کرد و هلاکوار را خد بغداد و هلاک مستعصم تحریک و تطبیع نمود
 و هلاکوخان که از جانب شمس الحکام نصیرالملک و الدین خواجه نصیر طوسی نیز بدین مطلب ترغیب شده بود
 بار و بیست هزار تن لشکر و عسکر مغول متوجه نهمین بغداد گردید و پنجاه هزار نفر از عساکر خلیفه را که در
 مقابل او آمده بودند و زد و منزه بغداد چنان شکست داد و کشت که زیاده از دو نفر جان بدر بردند
 و در حبیب السیر گوید بر وایت اکثر ارباب دولت در او اخر ستم حسن و ستمانه هلاکوخان با
 سپاه فراوان از راه بعقوبه بظاهر بغداد رسید و بر وایت زین العجالی خلیفه امیر فتح الدین و امیر مجاهد
 الدین را باده زنده هزار سوار با استقبال مغول فرستاد و چون آن دو خیل هم رسیدند و بر یکدیگر ناخند
 و بیاد حمله نائرة قتال و جدال مشعل ساختند و چون در این روز غالب از مغلوب نپزیدند هنگام شام
 در برابر یکدیگر فرود آمدند و بغدادیان بخواب غفلت فرورفتند لشکر تار و ریش نادان و دجله را بر لشکر
 خلیفه گشادند و همه احوال و اشیاء آن غافلان را بربا و فتنه و طوفان بلا دادند و روز دیگر اکثر آن ظالم
 را اسیر کردند و فتنه از سر گذشت و جمعی که از غرق شدن خلاص شده بودند بعضی به شمشیر تار و غرق بحر فنا
 گشتند و امیر مجاهد الدین با سه نفر از غرقاب بساحل نجاه رسید متوجه بغداد شدند و مستعصم خلیفه
 چون حقیقت انظار را بکوش هوش شنید سه نوبت گفت الحمد لله على سلامة مجاهد الدین و بالجمله چون
 خلیفه طاقت مقاومت در خود ندید و چهار دیوار شهر متحصن شد و قریب دو ماه هر دو زاز برون و درون
 باشتغال نائرة قتال اقدام می نمودند و مغولان نسبت بغدادیان در کت تعدی و بیدار بر آورده عساکر
 بساعت بیشتر از پیش تر در تضییق محاصره اهالی بغداد می نمودند و هر روز خلق از جانبین طایفه مسلح

نیکو
 رسل
 از
 بنی
 بنی
 بنی

کتاب
 تاریخ
 جهان
 در
 تاریخ
 جهان

﴿روز عاشورا﴾

﴿۴۸۹﴾

با ایشان باشم در دست تو دارم از اینکه در جنة الخلد بانعم وجود و تصور باشم با علی و احمد بن حنبل گفت روزی
 بامؤمنه در حال بحث گفتیم لا یكون الرجل مؤمنا حتى یبغض علیا فلیلا مرد مؤمن نیست تا آنکه علی را دشمن
 بدارد مؤمن گفت لا یكون الرجل مؤمنا حتى یحب علیا کثیرا مرد مؤمن نیست تا علی را بسیار دوست بدارد
 زبان اصلی و اعتقاد حقیقی هر دو در حال خشم شناخته میشود و در موقع صلح حال کسی معلوم نمیشود مقصود
 از ابرار این حکایات آنکه اهل ایمان بدانند چنانکه ایشان صحابه را دوست ندارند از جهت اینکه ظالمان اهل
 رسولند مخالفان نیز اهل مؤمنین و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را دوست ندارند لکن از جهت علو درجه
 و رفعت قدر و منزلت اهل البیت نمیتوانند این معنی را اظهار نمایند و صحابه را چون این درجه نبود در جای
 که تقیه نباشد شیعہ عداوت ایشان را اظهار مینمایند در دل هر که بقدر ذره هست بغض علی و آل اند
 بشکند کردن در دنیا سوز را و بقرسینه و سکر دست او حق نماید کونا در صف حشر و ذاقان عمر
واقعه سی و ششمی غرق شدن امیر کبیر در آب بحکم حضرت تبارک و تعالی باب مرحوم محمد حسن خان اعتماد السلطنه
 در کتاب خیرات حسان در ضمن ترجمه برکت التاج الجلیلہ ام السلطان مادر ملک اشرف شعبان بن حسین
 پادشاه مصر گوید که عفت و خاوص عقیدت و پنداری او در جنة اشهاد داشت و امیر کبیر الحجامی البوسنی
 نزدیک نمود و همین فقره اسباب اعتلاء شأن و رتبت او گردید و وفات ام السلطان در بیست و هشتم ماه ذی
 القعدة سال هفتصد و هشتاد و چهار هجری بود و مدفن او در ام السلطان که خود مشارالیه در مصر
 بنا کرده و از ابنیه عالیہ مصر محسوب میشود میباشد و عجیب این است که بعد از وفات ام السلطان ادب شهنشاه
 الدین احمد بن بچچی الاعرج السعدی ابن روست را انشاء نمود ﴿فأمن الحشر من ذی القعدة﴾
 کانت صیحة و ت امر الاشراف ﴿فأمن الحشر من ذی القعدة﴾ و بكون في العاشور من البوسنی
 و همین طور شد امیر الحجامی البوسنی در روز عاشورا در آب غرق شد و در گذشت **واقعه سی و هفتمی**
 متوجه شدن ناصر بجانب حلب در این روز سال هفتصد و هشتاد و پنج هجری در کتاب در الملوک در
 ضمن ذکر ایام حکام و سلاطین آورده که در روز شنبه اول ماه محرم سنه شمس ثمانین و سبعمائة
 ناصر نائب ملک بقاءهم در صحرای ظاهر بر قوق آمد زمین ادب بوسید و حال آنکه در روز قبل ناصر
 داخل در زمزه اجرائی شریفیه بود و بر قوق در زمزه ممالیک بشمار میآمد و هرگاه ناصر وارد میشد
 مجلسی که بر قوق در آن مجلس بود بر قوق از جای بر میخاست و در برابر ناصر بیای می ایستاد پس او صبح
 در نزد بر قوق در حالیکه زمین ادب بوسید و اظهار طاعت مینمود نسبت با او مرواھی او
 فیحان من یغیر ولا یتغیر و یؤتی الملك لمن یشاء تسبیح و تقدیس سزای پروردگار نیست که تغییر

نسخه خطی
 کتابخانه
 مجلس شورای
 اسلامی
 تهران

نسخه خطی
 کتابخانه
 مجلس شورای
 اسلامی
 تهران

(روز عاشوراء)

(۴۹۰)

میدهد و خود تغییر نمیکند و میدهد ملک و فرماندهی و فرمانفرمائی را بهر که خواهد. *(وقد قيل)*

اذا رايت امرء وضيعاً	قد رفع الله من مكانه	فكن له سامعاً مطيعاً	معظمها من عظم شانه
قد سمعنا بان كرى	قال قد بما للرجانه	اذا زمان الساع والى	ارقص للقرود في زمانه

روز عاشوراء
بدرگاه سلطنت

و بعد از ذکر این ایات در کتاب مذکور گوید و پس از آن در روز دهم محرم سال مذکور ناصر متوجه شد

بجانب حلب **واقعه سی و هشتم** معاودت شاه رخ کورگان بدار السلطنة هرات بعد

از عتبه بویه حضرت ثامن الائمه الهذاه در سال هشتصد و چهارده هجری شاه رخ کورگان مصمم شد که بعد

اضحی را در مشهد مقدس بگذرانند بنا بر این احرام طواف آستان ملک پاسبان شهید خراسان بنه در روز

فهم و بعد از آن مذکور و بقدر نیاز و اخلاص بغیر از پادشاه انعبه کعبه اخلاص از هرات حرکت نمود بعد از

ورود بمشهد مقدس شادان عظام و نقباء کرام و سایر مجاوران آن سده سده و مقام را با احسان و انعام

خوشدل و مسرور گردانید و میر تقی اعظم سید عز الدین حاکم مملکت قومس نزد شاه رخ امانت شریط عبودیت

بجای آورد و پیشکشهای لایق گذاشتند بالجمله شاه عالیجاه پس از نعل بمقصد و مرام بجانب دار السلطنة

هرات معاودت نموده روز جمعه عاشور محرم سال هشتصد و پانزده هجری هرات رسید و مقارن آنحال

ایلچیان شاه خان خانی و ایمنک خان رسید مکاتب انشاء عالیجاه را که بالنسبه مختلفه بودند و همه

متمم بودند برار سال سلام و تحیت و سائش بعضی رسانیدند و حضرت خاقان سعید ایلچیان را مشمول

مکارم و عاطفت خیرانه ساخته فرمود که شاهزادگان و امرای عالیشان ایشان را طوع دهند و از آن انشاء

ملک قطب الدین والی سیستان که سابقاً با امیرزاده ابابکر طرح دوستی انداخته بود و از بیم حسام خون آشام

عساکر خاقان عالی مقام را بفرار و فرار از خانه اعدا بر کمال کور انحضرت کرده بدرگاه عالم پناه شافت و زبان

عجز و انکسار بتمهید تو اعدا نمود و استغفار کثرت قبول باج و خراج نمود پادشاه بنظر عنایت و التفات و

و نگرین و ایالت سیستان را بدستور پیشتر بویه تفویض فرمود و مهمات ایلچیان را بکتابت اشراف

شیخ محمد بخش و امصوب ایشان بذا منصوب فرستاد انتهی ملخصاً من حبيب التبر و روضه الصفا و ذکر

مطلع الشمس در ذکر تواریخ متعلقه بمشهد نیز این واقعه را بطور اجمال ذکر نمود **واقعه سی و نهم**

بنابر نقل صاحب روضه الصفا و حبيب التبر در این روز سنه هشتصد و سه هجری سید زین العابدین و وزیر سلطان

حسین میرزا بدرجه شهادت رسید در هر دو کتاب مذکور ذکر بعضی از مشاهیر و زوای سلطان حسین میرزا

آورده اند که از جمله عاربان خاقان صاحب عاربان یکم آن بود و وزیر و نصب وزیر و دیوانیان میرزا

و همواره چهار و پنج کس در آن منصب بایکدیگر شریک مینمودند بنا علی هذا در ایام دولت آن مهر سپهر خلافت

روز عاشوراء
بدرگاه سلطنت

(روز عاشوراء)

(۴۹۱)

جمعی کثیر بمصیبت زارت مشرف گشتند تا آنجا که گویند سید زین العابدین علی بابوش سید زین الدین محمدمدینه
 میند در معظلات مهمات دیوانه مدخل داشت و مادرش نهال سادات از در و در مان سادات ارجند افزاشت
 و آنجناب بجماد سیر و محاسن ششم موضو و مشهور بود و در اوائل حال بوزارت امیر محمد برندن بر حلاس قیام
 مینمود و پس از آنکه انوار کفایت و کار دانی از مطالع احوالش بر پیشگاه ضمه انور حضرت خاقان بر تواندا
 منصب وزارت خاصه هماهون را بومفوض ساخت و در آن اوان که خواجه نظام الملک پاه بر مسند اختیار
 واقفان و نهاد سید را از آن شغل معزول گردانید و در سنه ثلاث و تحاشه که خواجه با اولاد اقرایه نهادت رسید
 سید نوبت دیگر وزیر خاقان منصوب گردید و بعد از چندگاه خواجه افضل الدین از حرکات و سکنات جناب سید
 ثاب استقام را تحفه مخالفت نموده او را معزول ساخت و پس از وفات خواجه افضل الدین خاقان بلند محل کثرت
 بعد از سید زین العابدین را بتقلید منصب وزارت امر کرد آنجناب استعفا نموده بالاخره مهم بر این قرار یافت
 که وندای عظام ب استصواب جناب سید بفصل امور دیوانه بر داند و فرامین مطاعه را اقامد که بتوقع او بر
 بمهر بزرگ هماهون رسانند آنگاه سید زین العابدین بیشتر از پیشتر اعتبار یافته بر جمیع وزرا مقدمه نشست
 و بر قم اطلع علیه بر پشت نشان توفیق میبکشد و بعد از فوت خاقان منصور سلطان بدیع الزمان مبروزا
 آنجناب را منظور نظر الطاف ساخت و بقبول منصب تکلیف نمود اما سید در آن زمان که مانند گل اندک
 بقا بود در هیچ مهمی دخل نفرو و چون ماهیچه را ب نصرت ابنت محمد خان شهبان از افق دیار خواسان طالع گشت
 سید زین العابدین فرار بر قرار اختیار کرد و در اثنا گریز با فوجی از از بکان پرستیز چار شد مهم بجنک
 وجدال سرایت نمود و تهر جان گذار بر مقتل سید زین العابدین رسید مانند جد بزرگوار خویش در روز

سید زین العابدین
 در روز عاشوراء
 در سنه ثلاث
 در شهر کربلا
 در روز دوشنبه

عاشورا متوجه عالم بقا گردید	چنین است کردار گردان سپهر	کشت زهر قهر است و که نوش مهر
بناز از کسی پرورد و کار	بخاک افکند آخرش خوار و دلا	واقع چهار چهل غم

سید زین العابدین
 در روز عاشوراء
 در سنه ثلاث
 در شهر کربلا
 در روز دوشنبه

مقرب سلطان بجناب ارد و کیهان بزیبت تمشیت مرصالحه بدین روز سنه نهصد و چهارم هجری
 در مجلد هفتم کتاب روضه الصفا و مجلد سیم جیب لیسر بعد از ذکر شرح مفصلی از اظهار مخالفت نمودن
 بدیع الزمان با خاقان منصور گوید در پیشگاه حضرت پادشاه معروض داشتند که بدیع الزمان مبرز الطامع
 که حکومت ولایت بلخ بدستور سابق نعلای بوی گرد ناد بگریه امون مخالفت نکرد آنحضرت این سخن را بسمع
 رضا قبول ننمود و از انک نشین کوچ کرده بجناب هرات در حرکت آمد و چون این خبر بهدار الساطنه هرات
 رسید که حضرت خاقان بعزم رزم بدیع الزمان هرات آید و او آنجا عنان بطرف غور خواهد داشت مقرب حضرت
 سلطان کثیر الصانع غیر مطمح نظر فرستاد و اگر داند روز منبر هم حشر و الحرام سنه اربع و ثمانه بزیبت

مطرح
 بانه افتادین نظر
 سید

(روز عاشوراء)

(۴۹۳)

گردید (و مکتوف باد) که نگارش این واقعه را از کتاب طالع الشمس و نارنج منظم ناصر بطور تلیف و تلخیص در آید
واقعه چهل و یکم حرکت مصطفی خان از صفهان با هدا و با وفات هندوستان بفرمان خدمت
 سلطان محمود خان در کتاب منظم ناصر بعد از ذکر شرح از کشت و کوشش نادر شاه افشار و ذکر چند روز از فتوحات
 او در زمین سوانج و حوادث سال هزار و صد و چهل و هشت هجری آورده که پس از انظار این صفحات بویک نادر
 افشار از راه شیروان بصرای معان آمد و بموجب حکام نادر در جمیع حکام و رؤسا و قضاه و علما و اشراف اعیان
 در صحرای معان حاضر شدند نادر شاه بآن جمیع اظهار داشت که من چندین سال کوشش کرده بدار ایران را
 از تصرف افغان و عثمانی و در سر منزع ساختم و اینک شاه طهماسب ثانی و پسرش عباس میرزا هر دو زنده اند اکنون
 هر کس را که خواهد بسلطنت ایران اختیار کند همگی متفق القول گفتند چون ایران بشمشیر و بازوی نادر
 مصطفی گردید بسلطنت آن حق نادر شاه است و نواب سر جان مالک در نارنج خود گوید که چون جماعت این اظهار
 نمودند نادر را با کرد و سوگند یاد کرد که هرگز اندیشه سلطنت در خاطر ندارد و تا یکماه هر روز این مطلب در میان
 بود و اصرا و امتناع طرفین صورت از یاد می گرفت تا آنکه بالاخره نادر مسئول مردم را با اجابت مقرون داشت
 و بنا بر نقل صاحب منظم ناصر نادر قبول تحت و تاج نمود بشرط آنکه اخلافات مذهبه فیما بین شیعه و سنی
 مبدل با بیلاف شود باین معنی که فرقه شیعه در فروعات پیر و حضرات امام جعفر صادق علیه السلام باشد و در اصول
 دین با اهل تسنن متحد باشند و دین اسلام فرعاً منشعب بر پنج شعبه باشند (حنفی) (مالکی) (شافعی) (حنبله) (شافعی)
 (جعفری) جماعت قبول این تکلیف نمودند نادر شاه رسماً بسلطنت ایران برقرار گردید و بنا بر نقل سر جان مالک
 نادر گفت پس از رحلت حضرت رسول صلی الله علیه و آله چهار خلیفه از پس یکدیگر منکفل امر خلافت شدند اندک
 اسمعیل صفوی این مذهب متروک و مذهب تشیع را شایع و مسلول داشت و از وقتیکه مذهب شیعه شایع شده
 همیشه در ایران فتنه بوده است پس هرگاه که اهل ایران بسلطنت ما را غلبه اسبابش خود را طالب باشند باید
 این مذهب را ترک و مذهب اهل سنت سالک شوند و چون امام جعفر صادق علیه السلام از ذریه رسول و عند
 الناس ممدوح و مقبول است و از رئیس مذهب خود سازند مردم همه باین تغییر راضی شدند و فرمان صادر شد
 که این مطلب گوش زده همه مردم نمایند و بنا بر نقل صاحب منظم ناصر بعد از آن نادر شاه اظهار داشت که چون
 شما تکلیف مرا قبول کردید من هم ایچی نزد اعلی حضرت سلطان عثمانی که خادم و مرید من شریفین است و با ما در مقام
 دوستی میباشد میفرستم و بشرط قبول پنج مطلب بامعظم له صلح میکنم که اختلاف از میان امت مرحومه رفع شود
 و پنج مطلب که اظهار داشت از این قرار بود مطلب اول چون شما از عقاید سابقه نکول و طریقه تقلید املا
 جعفر صادق علیه السلام را قبول کردید قضاه و علما و اندیان عثمانی از غایت بخت طریقه شما کنند و از احاس

نادر شاه افشار
 در کتاب منظم ناصر

نادر شاه افشار
 در کتاب منظم ناصر

(روز عاشوراء)

(۴۹۴)

مذاهب رابعه شمارند (مطلب و مر) چون در کعبه معظمه ارکان اربعه مسجد الحرام بایمه مذاهب رابعه تعلق دارد
 این مذاهب نیز در یک رکن با ایشان شریک بوده باین جعفری نماز گذارند (مطلب سیم) آنکه هر ساله از
 طرف ایران امر خراج معین شود و بطور امر خراج مصر و شام حجاج ایران را بکعبه مقصود رسانند از
 طرف دولت عثمانی بامر خراج ایران همانطور سلوک کنند که بامر خراج مصر و شام می نمایند (مطلب چهارم)
 اسرار هر دو دولت در نزد هر کس بوده باشد ازاد شود و بیع و شرا برای ایشان روا نباشد (مطلب پنجم)
 و کلی از دولتین در پایتخت یکدیگر بوده امور مملکتین را بر وفق مصلحت فیصل دهند و نیز در کار
 منظم ناصر در ضمن حوادث سال هزار و صد و شصت هجری گوید که در میان کتب تواریخ تاریخ جهان
 گشای نادر در بصره معروف و معین است چه آنکه نگارنده آن خود ناظر آن حوادث بوده و بعلاوه
 خود در سنه هزار و صد و شصت بام مصطفی خان بوشلوما مورس سفارت و رفتن بدین عثمانی شده معجله
 از صاحب کتاب مذکور نقل نموده که چون نادر شاه در صحرائی مغان متکفل امر سلطنت گردید مطالب
 پنجگانه مذکوره را از اعلیحضرت پادشاه عثمانی خواست می نمود و بر وقت همت لا در فریاد می نمودند که مطلب
 مزبوره را بدستی لیسار دهند و با آنکه با شمشیر خون اشام که فاصل هر امر بیست با انجام رسانند و مدت
 چند سال گریبان این مطلب در دست گفتگو بود و از کساکش و آمد رفت اینچنان تفرقه و اختلاف افتاد
 نجات و هر مرتبه که رایات فرزند اباب نادر بی غیره انجام مطالب معهوده بجانب مملکت روم پرچم گشا
 میگردید و ایران فوری حادث میشد که موجب فتح غریب میگردید تا اینکه نادر شاه از مطالب معهوده
 در گذشتن نیکول فرمود و بدولت عثمانی توسط خا پادشاه این رایات را اعلان نمود پادشاه روم این غرض را مخفی
 دانسته نظیف افتد را بجا پادشاه برای بنای تحریر صلحنامه تعیین شروط سائله روانه خدمت نادر شاه
 نمود و چون نظیف افتد را با نامه قصری واراد رویه هایون گردید از جانب پادشاه سکندر شاه
 و شقیه مجلی پیرامنای دولت باور داده شد پادشاه و الاجاه او را رخصت انصراف از آن داشت و پس
 از ورود او بدربار عثمانی ایشان آن دولت را اخذ افتد را پایه وزارت داده سفارت مامور داشتند و
 با هذا باونفا پس بسیار او را و ایران نمودند و از طرف اعلیحضرت نادر شاه نیز مصطفی خان جاپوشلو
 و کاتب حروف سفارت تعیین شدیم و تحت طلای مینا کار که خاصای عثمان را در جیب و امان داشت
 و خیمه زرین که با خیمه زرینگار سپهر برابر می نمود و در زنجیر نعل و قاص که از تحایف و غراب می نمودن
 بود با نامه و رساند ای پادشاه و الاجاه عثمانی او سال داشته در روز دهم محرم الحرام سال هزار و
 صد و شصت هجری که موکب محابرین از اصفهان حرکت می نمود کمتر از آباد مصطفی خان روانه فرمود و موکب

در این کتاب
 در بیان
 تاریخ
 جهان
 گشای
 نادر

نصف
 کتاب
 تاریخ
 جهان
 گشای
 نادر

وقتی
 بالغ
 کردن
 شکر
 و
 قیاس
 آنکه
 گود
 نش
 شکسته
 باشد

﴿رُوزِ عَاشُورَاءِ﴾

(190)

والا از راه بزد و کرمان عطف عنان بجانب خراسان نمودند **واقعه چهل و سوم** حرکت نمودن
نادر شاه افشار از اصفهان بجانب خراسان در منتخب التواریخ مظهری در ذکر ایام سلطنت افشاریه آورد
که در روز دهم محرم سنه هزار و صد و شصت هجری نادر شاه افشار بد اصفهان ایلیچا نزار وانه و خود از راه
برز و متوجه خراسان شد **واقعه چهل و چهارم** بدشاه بابا الدین امیر بالجهفی الحسینی المرتضی مد
ظله العالی که فعلا در بلد قم صیبت عن التلاطم والتفاحم اقامت فرموده و این حقیر در مشهد مقدس شریف
زیارت ایشان رسید ام و فیض صحبتش را در یافتنم و بدون آنکه حقیر درخواست نمایم اجازه خطی مرحوم
فرموده بتوسط یک نفر از فضلا فی ارض اقدس باین حقیر رسانید؛ بالجملة مشارالیه معظم در هاشم کتاب هدایه
الانام فی وقایع الایام مؤلف محدث فی رضوان الله علیه در ذکر مستد و کات وقایع روز عاشوراء آورده
که در عاشوراء سال هزار و نود و پنج هجری وفات کرد مهربان از احباب و رفقای نایب مشهور و صفا ابقا
بشارت واقعه چهل و پنجم مک نمودن آورد و شاهی در همان در دهه عاشوراء سال هزار و
دویست و سی و هشت هجری در مجلد اول کتاب مرآة البلدان در ذکر وقایع سال بیست و ششم سلطنت شاه
مغفور فی محلی شاه تاجار که مطابق بوده با سنه ۱۲۳۷ هجری آورده که در بهار این سال موکب خافان بطرف
سلطانیة حرکت فرمود و شبه در مشوال بد انجیل شریف و در روز دهم ذی القعدة در حین سلطانیة خبر
فتوحات و غلبه نواب عباس میرزای نایب السلطنة بر سپاه عثمانی و فتح تبراق قلعه بعرض حضور خافان رسید و
سپه ذی الحجج تار و شاه از سلطانیة بتصدیق خبر عنان عرب بغداد هضت فرما شد و در روز عید اضحی بچمن
اسفند آباد و در فرموده خبر فتوحات محمد حسین میرزا حشمة الدوله و سایر امراء که بمنظور افتخار بودند معروض افتاد
آمار و جنبی که فتوحات خاص لشکر ایران بود و بایه سخن از هند و ترک و به احوال فارس شریف نمود و از انجا بفرق
و از عراق بتبریز آمد و میرزا و ضای قایم مقام و پنجم ذی القعدة باین مرض در گذشت و در اردو حشمة الدوله
سایر شاهزادگان و با افتاد و جمعی تلف شدند و در اردو خافان شریف کرد و در این اردو و جعفر قلیخان
نوائی و میرزا مقیم مستوفی و در سعلیخان معبر الممالک بسطام در گذشتند لهذا از درو شاهیه هه عاشوراء از
بهذان و بعد ببرد حرکت کرده در بیست و چهار و محرم هزار و دویست و سی و هشت بدو اختلاف وارد شدند
واقعه چهل و ششم درین قشون انگلیس بمرحمت اسکندر پناه امپد شد از مقصد مطلب
خود باین روز سال هزار و دویست و بیست و دو هجری در کتاب احسن التواریخ در ذکر ایام سلطنت سلطان
سلیم خان عثمانی آورده که چون جنگ دولت علیه عثمانی و در سیه بالا گرفت پادشاه فرانسه جنرال بیستانه
را بجهت و ابیطا ایا و و داد و داد و لک علیه روانه بالامشرق نمود و چون مشارالیه وارد استان شد ابلاغ

از اصفها بحاجب اخوان
هرگز بنو نایب شدن
و عاقلان

[illegible]

السيد الجليل في القصور
السيد على الملا في الدنيا
ربنا الملك العجايب
الناشئ من أحقاد العجايب
المبتدئ ربنا الأول الأخر
الحاكم العدل في الدنيا
المجرب على الكائنات
على قبح ما أحدثنا
فتمارنا في الدنيا

المكتبة العامة
العلمية والادبية
بجامعة القاهرة

[illegible]

(روز عاشوراء)

(۹۶ م)

روز عاشوراء
روز شهادت
روز غم و ماتم

پادشاه فرانسه ژان بپتست سولایس اظهار داشت و در آستانه اقامت در آستانه بمبای خود بفرمان (افلاغ) و امیر بغداد که طرفدار روسیه بودند نائل گردید و آن دو امیر در پنجم جمادی الآخره سال ۱۲۲۱ م غزول و بجای آنها امیران مخلص و لک علیه منصوب شدند و روسیه را این ترتیب ناگوار آمد و از امتداد نفوذ فرانسه در مشرق ترسید بدون اعلان جنگ قشوه برای تسخیر آن دو ولایت روانه داشت بهمانه آنکه تغییر این دو امیر بحقوق هموار می روست مضر است پس آن جنگ و قتال میان روسیه و دولت عثمانی مشعل گردید و در این جنگ انگلیس بعنوان مجل را شایسته مطالبات خود بار روسیه متحد شد و دست از جملات خود زار و تحت ریاست (لورد دالهورث) بجانب (دار دانیل) فرستاد و سفیر خویش را نزد پادشاه عثمانی فرستاد معاهده مؤکد از دولت علیه درخواست نمود که با تسلیم نمودن اسطوخار و عثمانی و قلعه هادار دانیل را با انگلیس و با واکد اردن و ولایات افلاغ و بغداد بروسیه و مطر و کردن جنرال سپستان را که مبعوث فرانسه است از آستانه و اعلان حرب دادن بفرانسه هرگاه این مقاصد اجابت نشود انگلیس خود را بمحرم بداند که بغاز دار دانیل را بمحکام آورده بلکه برخود آستانه حمله آورد دولت علیه این مطالبات قبول نکرد و در تخصیص بغاز و ساختن قلاع بهر دو جانب ان شروع کرد و چون فرصت باندازه نبود که این جلوگیر و قلعه بند برای سد عبور از آن کافی باشد در روز دوازدهم ذی الحجه ۱۲۲۱ دولت انگلیس قول خود را بفعل قرون ساخت (وامیرال دوت وورث) بجانب بغاز دار دانیل) فرستاد و چنان بتسخیر آن نائل گشت که از طرف قلعه داران ضرر قابل الذکر به سفائن او رسید و به تنگ (جالبوت) رسید و همه کشتیهای مجرای جنگی عثمانی را خراب کرده در خارج بوسفور مکث کرد و منتظر نشد لایحه سابق الت کر گردید و بمحض ورود این خبر بدولت علیه بهم و ترس سگان آستانه را فراگرفت و وصول سفاین انگلیس را به بوسفور نگران شدند و از هنگام قیامت برخاست و روز دوازدهم و بیست و یکم از آن رو که اغلب بر پات سلطانی و عمارات حکومت در طرفین آستانه واقع بود و بالاخره سلطان و وزرای عثمانی برخود لایحه فرستادند که تمام انگلیس را از عان کنند و وزیر جنرال سپستان فرستادند و او را امر بخرج نمودند که به از این امر بزرگتر گردد و جنرال فرانسوی با جمیع مستخدمین سفارت خود و ضباط فرانسوی که متحد مرچوشر دولت بودند در مقابل رسول دولت عثمانی جواب دادند که ما از آستانه بیرون نمی رویم مگر بطور اکرار و بعد از این اظهارات جنرال فرانسوی درخواست نمود که خود بحضور سلطان رود و مذاکرات خصوصی نماید طلب اجابت شد و چون بحضور رسید استعداد حضور فرانسه را بمساعده دولت علیه اظهار داشت و چنان ابراز نمود که امیر اطونابلیون او امر لازم بقشون حاضر در سواحل (آدریاتیک) صادر نموده که برای کمک بدو و علیمه و آستانه

روز عاشوراء
روز غم و ماتم

(روز عاشورا)

(۴۹۸)

مقول نمودند تا بقی امان طلبیدند و خود را بشریعت اسلام داخل نموده بدین مبین مشرف شوند یقول
 المؤلف و فیہ ما فیہ فائق **واقعه چهل و هشتم** خانم عزاداری و سوگواری شاهزاده حسام
 السلطنه در خارج مشهد مقدس در سنه هزار و دویست و شصت و پنج هجری بتفصیلی که در واقع پنج
 و دوم روز اول پناه سمیت تحریر یافت **واقعه چهل و نهم** وفات فاضل دار الخلافه دارای
 فنون متنوعه * مرحوم محمد حسن خان اعتماد السلطنه در کتاب المآثر و الآثار آورده که خواجه میرزا فضل
 الله ساوجی از مشاهیر فضلاء دار الخلافه طهران بود در فنون متنوعه و هنرهای چند علی الخصوص
 خط نستعلیق و ثلث و نسخ و معرفت احوال خطاطین و نتایج افلام ایشان بگانه زمان محسوب میگردد و در
 بنای امر صدارت ملا با شیکریه مرحوم علیخان ظل السلطان خلیف خانان مغفور باوئے تعاون داشت
 و در زمانه که شاه مرحوم محمد شاه شهر هرات را در حصار داشت بموجبی از طهران بار دو کما یون رفت
 و مورد مرجه های فوق الوصف گردید مدایج بسیار از شعرای عصر علی الخصوص مرحوم شهابیه در حق
 او بدایه شده در نظم و اشعار سال یک هزار و دویست و هشتاد و پنج از سرای سپنج رحلت گردید قبرش در
 وزیری اسلامیه بمیان در برهان جامع گوید سپنج چو شکنج پچهار مغنی آمده و معنی ان مناسب
 مقام است یکی غار بیت و مستعار و دیگر خانه علفی چوپ که مزارغان و شبانان غار پی سازند و باین
 مناسب دنیا را گویند **واقعه پنجاهم** توقف اردو شاه مغفور ناصر الدین شاه قاجار در
 دین روز سال هزار و دویست و هشتاد و سه هجری در سفر که انشاء و الاجاه بعزم زیارت اسنان عرش
 نشان حضرت ناصر الائمه علیه الاف التحیه بجانب شرق مملکت راه میپیمود در سفرنامه ان سفر خبرت اثر
 گوید از آنجا که مینای امور عالم و آدم با فاضله فیض زائمه هدایت و توسل این سلسله عظمی است در این روز
 اعلی حضرت هایونی که توکل تمام و اخلاصی الا کلام بخانواده حضرت خیر الانام علیه الصلوٰه والسلام
 دارند تمام اوقات شریف را در کمال ملال بلا واسطه تعزیت دارای مصروف فرمودند ساکنان حرم جلالت
 و خدام در بار معدلت مدارین هر یک فردا ناسته بذات شریف اقدس هایونی نموده در هر گوشه از مسکن
 کرب و زاری غلغلہ در اطراف افکندند و هیچ جای چادر نبود که در او زکوفاتم نشود با اطعام صاکنین نکنند
 هر یک از درانکه جدا گانه بر پا کرده سپهر زنان و نوحه گران در آنها جمع بودند و هر سخنی از چاکران اعم از قوا
 و سر باز حتی از غلام بچه گان و خانه شاگردان و اهالی شهر دشنه دشنه و جوقه جوقه کشته هر یک بطریق کلیها
 بشنید و اول سپهر زنان و نوحه گران برسمی که از قدیم معمول است با خطیب بپراپرده هایونی و حضور عنایت و تود
 مشرف گشته بعد با چادرها و اطراف اردو رفته تا شام مشغول ندیده گری و سپهر زنی و درغای و جو مبارک

فصل
 وفات حاج
 میرزا فضل
 الله

نکته
 در این روز
 توقف اردو
 شاه قاجار

کحل
 چو جعل است
 ویدک

* (روز عاشورا) *

(۴۹۹)

شاهنشاه بودند الحق گو با از زمان شهادت حضرت خاتمالعباده ^{علیه السلام} تا کنون کسی این نوع تعزیت نداشت و بهر
 و از و اخلاص و صفات پند بود **واقعۀ پنجاه و یکم** فاضل ماهر حاج فرهاد میرزا علیه الرحمه در
 کتاب ذنبیل آورده که در روز عاشورا سنه هزار و دویست و هشتاد و نه هجری مطابق سنه هزار و هشتصد
 هفتاد و دو میلادی در لندن بناات هجده هزار نوع گل و گیاه حاضر کرده بودند که از نظر مردم
 و تماشاچه گذرانده اند اگر بگردشان می آمدند چندین نوع دیگر میبردند احتمال دارد که گل عاشقان
 در میان آنها نبوده و همچنین لاله سیاه **واقعۀ پنجاه و دو** شاهد گرفتن شاهزاده اعظم
 مرحوم حاج فرهاد میرزا گل واپور را بر تشیع خود در این روز سنه هزار و دویست و نود و سه هجری
 مشارالیه معظم در روزنامه سفر خود بمدينۀ السلام و بیت الله الحرام در سال مذکور رقم فرمود که در
 یکشنبه دهم محرم الحرام که روز عاشورا است صبح زیارت عاشورا را خواندم و در عبارت اللهم انی
 اتقرب الیک فی هذا الیوم و فی موقفی هذا و ایتام جوی و بالبرایة منهم کل واپور را شاهد گرفتم که
 خداوند انشاء الله مرا از بندگان آسان بل از سگان عبده عرش مرتبه محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله
 محبوب داشته در زیر لوازه ایشان محشور کند (شعر) احمد لوی خوش علی را سپرده بود *
 من ز بران بزرگ و مبارک لواشدم * یکساعت از دهنه گذشت واپور را و افتاد و بقدر پنج ریش
 میل حرکت کرده بود که لنگر انداخت بقدر دو ساعت جائی که باید توقف کند ایشاد ناگشتی فراموش اند گذشت
 و واپور بسیار بزرگی بود که خیلی هببت داشت و پیر از آن کشتی راه افتاد و پنج ساعت و نیم از دهنه گذشت
 در یکی از اسبابوها که ناپورث سجد سیزده میل است دو کشتی انگلیس لنگر انداخته بود یکی که در جلوی
 واپور بزرگی بود و بفاصله قلبی پشت سر واپور بزرگتر بود که واپور اول در نزد حکم زورق را
 داشت که سه هزار نظامی هندوستان و بطرین بنبار میر و کوه پاره بود که در میان دریا ایشاده بودند
 و له الجوار المنشآت فی البحر کالاعلام و روح او صادق بود و در اینده انچه واپور دهنه شد تمام بدن
 آنها را بارنگ سیاه رنگ کرده اند و این واپور بزرگ تمام سفید بود و این بجهت حرارت هوا هندوستان
 است که رنگ سفید حرارت را دفع میکند و نگاه نمیدارد مثل برف که خداوند عالمیان رنگ او را سفید
 کرده است که دوام کند اگر رنگ برف سیاه میشد برفی که در قله کوه در یک ماه آب میشود و یک هفته آب میشد
واقعۀ پنجاه و سی مریض شدن طفل سنی که تقریباً ده سال از عمر او گذشته بود در این روز سال
 هزار و دویست و نود و نه هجری و مرتعش شدن نصف بدن او و لال گشتن زبان و شفا یافتن او با عجز
 حضرت امیرالمومنین علیه السلام در عصر روز پنجشنبه بیست و هشتم ماه صفر شریح که مرحوم حاج نوروزیان

کتب و کتب
 شاهنشاهی
 و ابواب
 و ابواب

کتب و کتب
 شاهنشاهی
 و ابواب
 و ابواب

(روز عاشورا)

(۵۰۰)

الله علیه و رکاب میزان السماء نقل فرمود و تفصیل آن در مثل خود مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی
واقع پنجاه و چهارم در روز عساکر خیزال غلامرچیدرخان در روز منزه بلخ در این روز دسنة
 هزار و سیصد و شش هجری و تفصیل این اجمال بموجب شش امیر عبدالرحمن خان حکمران افغانستان در فصل
 یازدهم از مجلد اول کتاب تاریخ خود بدین هجج است که در ذکر گذارشات سال هزار و سیصد و پنج و شش
 هجری بعد از ذکر وقایع چند گوید که سه سال قبل از این شورش بمن اطلاع داده بودند که محمد اسحق خان
 بیشتر از مبلغی که محاسبه آنرا بمن میداد از مالیهات جمع او میپایند و بیشتر از مبلغی که بجهت تمام لوازم
 از مالیهات و لایات میگردد پول دارد چون این حال مقرر بدست کار میبود پس از وصول اطلاع بکه از
 مامورین خود را فرستادم که محاسبات محمد اسحق را رسیدگی نموده و باورن صحیحی در این باب بمن بدهد اگرچه
 میگفتند خیالات محمد اسحق خان نسبت بشما صادقانه نیست و بمن نمیتوانست قبول نمودن حرف برخلاف
 او خود را مجبور نمایم و در چند مواقع دیگر نیز همین قسم اطلاعات بمن رسیدند فقط از این اخبارات بجاهل
 مینمودم بلکه بمرم جدّاً اقدغن میکردم که برخلاف محمد اسحق خان آنها را نمایند تا اینکه در سال بعد
 باو نوشتم بملاقات من بیاید و محاسبات خود را بیاورد و خودش تعدد رشدها باینکه ناخوش است و حساب
 را بدست یکی از معاونین خود فرستاد در این وقت بمن خبر رسید که افشار از انداز گذشتن اکثر مردم قسم
 قرآن میدهند که با او وفاداری نمایند اشخاصی که قسم نمیخورند یا تنبیه میکنند یا بقتل میرسانند و وقتی شنید
 مشارالیه ناخوش است یکی از اطباء دربار خودم موسوم بعباد الشکور خان را که حال در کابل است بجهت من
 او فرستادم آن طبیب ز پرلین نوشت مرض سردار مرضی است نفسانه جسمانی کاتبه این طور بمن رسانید که
 ابداً علته ندارد مگر اینکه نسبت بشما عدوان دارد یا وجود این اطلاع را پور قشای دیگر که اقتصاداً بوسائل
 متعدده بمن میرسد در باور نمودن صدق اظهار دیدار داشته و مقارن این اوقات بمرض طوالت بطور
 شدت گرفتار شدم که ناچند ماه امتداد داشت و در ماه شوال هزار و سیصد و پنج هجری در منزل پلانی
 خود در کوهستان لغمان که تقریباً چهار فرسخ از کابل مسافت است خلیج بخت مرخص شدم و تا ماه ذی الحجه امتداد
 داشت و هیچکس غیر از اطباء دربار و فوکرهای شخصی من اجازه نداشت بدیدن من بیاید و چون اشخاصی که
 میخواهند براه کار ملاقات نمایند همیشه حتر در حالیکه مرخص بودم بمن دسترس داشتند در این هنگام
 که کیم مازون نبود نزد من بیاید در شبها افتادند لهذا در افواء منتشر شد که وفات یافتند و از مردم
 پنهان است محمد اسحق خان بوفای چون خبر وفات مرا شنید ادعا نمود که جانشین امیر اوست و امارت باو
 تعاقب دارد و خلی از رعایای وفادار مرا فریب داده اطهار داشت که چون امیر همیشه بطور برادر و فرزندان

در روز عساکر خیزال غلامرچیدرخان

در روز عساکر خیزال غلامرچیدرخان

(روز عاشوراء)

(۵۰۱)

بامی رفتار می نمود استحقاق من بامارث از دیگران بیشتر است و نیز اظهار داشت که خیال دارم فوراً بطرف
کابل حرکت نمایم که مملکت افغانستان بصرف انگلیس ها نیاید چون همینکه بیند مملکت بی صاحب است
دو نیست چنین اتفاقی بیفتد انگاه از روی واقع مشغول و امانات گردیده مسکوکات با هم خود سکه نمود
که در افغانها این عبارت نقش بود لا اله الا الله محمد رسول الله و قتی این خبر بمن رسید جنرال غلام حیدر خان
نایب سالار و جنرال کمال خان و کاندان محمدالحکم خان و معلم نظامی و مشاور شخصی پسر نواده جنرال
شهاب الدین خان که اول معلم توپخانه افغانستان بود و حال رئیس توپخانه فیلد در کابل است و جنرال
فیض محمد خان که رئیس فوج خاصه است و دیگران را با چهار فوج سواره نظام و سیزده فوج پیاده نظام و
بیست و شش عراده توپ زاده بامیان بچنگ محمد اسحق خان فرستادم و از طرف دیگر سر دار عبداللہ خان
طوخ که در آن وقت حاکم قندهار و بدخشان بود و حال دائر الحضور است از طرف مشرق بجانب بلخ حرکت نمود
بنارنج و هم محترم سینه هزار و سیصد و شش عساکر جنرال غلام حیدر خان در دمنزل بلخ وارد و سبک گردید و بنا
شازده محترم سینه مذکور عساکر سر دار عبداللہ خان با جنرال مذکور ملحق گردید و در نارنج بیست و دو محترم
در دره غرینیک که سه میل بطرف جنوبی با شقرغان میباشد جنگ واقع شد و این جنگ خیلی شدید و مفصل
بود زیرا که لشکر محمد اسحق خان که تعداد آن بیست هزار است و چهار هزار نفر بودند با خودش و پسرش
اسمعیل خان جد و جهد می نمودند که فاتح شوند چرا که میدانستند این جنگ اقبال واد باد طرفین را مشخص
خواهد نمود و آنجا که گوید از جمیع زور و ناخوبی از شب گذشته سوارهای هر دو لشکر با کمال تشدد و ثبات
قدم می جنگیدند و از طرفین اینقدر رکشته و زخمی شده بودند که بحساب در نمی آمدند و در این بین وقت عصر
یکدسته از لشکر من با سر دار عبداللہ خان و جنرال کمال و کاندان محمد حسین خان و عبدالالحکم خان از جانب
لشکر ورافتاده از عساکر محمد اسحق خان شکست سختی خوردند و از طرف دیگر چون بن جنرال غلام حیدر
خان و دشمن جنگ اشتداد یافت بعضی از سوارهای نمک بگرام بجنرال محمد حسین خان هزاره ملحق شده
بطرف تپه که محمد اسحق خان آنجا بود بناخت رفتند که بر او سلام نمایند و مشارالیه بواهمه اینکه لشکر او
شکست خورده است و این جهت بطرف او می تازند که او را اسیر نمایند و بفرار نهاد و لشکر او نامدته
بعد از غروب که هوا بکلی تاریک شد بود با جنرال غلام حیدر خان مشغول جنگ بودند و خود محمد اسحق
خان بجملة هر چه تمامتر مشغول فرار بود و چون بلشکرش خبر رسید که سر دار افغان فرار کرده خود را با خنند
و آخر الامر شکست خوردند خلاصه در نارنج بیست و دو محترم سینه هزار و سیصد و شش عساکر بجنرال
غلام حیدر خان این فتح بزرگ را حاصل نمود و از طرف دیگر یکدسته از لشکر من که شکست خورده بودند

در این جنگ
محمد حسین خان

در این جنگ
محمد حسین خان

چنان مراسم فراموش کردند که نارسیدن بکابل ابداد هیچ جا قرار نگرفتند و اکثری از آنها بدون اینکه بکابل
بیایند بوطن و خانه خود رفته اند و در آنجا ماندند که جنرال غلام حید خان مقتول شده و تمام لشکر که بجنک محمد
اسحق خان رفته بودند متفرق شده اند و فی الواقع حکمرانی من با تمام رسید و من رویت بعضی از حکمرانهای
افغانستان را معلوم نداشتم که بعضی شکستی که با آنها میسر میسر میسر میسر میسر میسر میسر میسر میسر میسر میسر
انتظار کشیدم خوشبختانه صبح روز دیگر بعد از آنکه لشکر شکست خورده بکابل رسید بودند خبر فتح لشکر
من و شکست دشمن رسید و این قضیه ثابت نموده که فتح و نصرت بدست خداست با اینکه عساکر دشمن اولاً فتح
کرده بودند و لشکر من شکست خورده بودند و چون ششبت خداوند بر این تعلق یافته بود که شخص من حکمران
افغانی افغانستان باشم دشمن فرار نمودند و فتح قسمت من گردید و بعضی از صاحب منصبهای محمد اسحق خان
ناخنه زداورفته بودند که خبر فتح لشکر او را باورده و هندی مشارالیه حرف آنها را قبول نکرده و آنها را نجا هر را
بقتل رسانیده گفته بود اینها خائن میباشند میخواهند مرا بمکر و حيله گرفته بدست دشمن بیاورند و در
پاراشخدا مات نمایان که جنرال شجاع من غلام حید خان کرده بود نشان الماس دیگر بجهت او فرستاد و او
بر تبه سپه سالاری ترکستان ارتقادارم و حال هم دارم منصب مدکور میباشد و **واقعۀ نجاه و نجات**
خاقان مغفور ناصر الدین شاه قاجار علیه الرحمه در سفرنامه عرابی عجم که بقلم مبارک خود رقم فرموده در روزنامه
پنجشنبه عاشورای سنه هزار و سیصد و ده هجری که اردوهای پونی و سرپرده اش در ایشان بوده فرموده
عاشورا بود بعد از هزار و سیصد و ده هجری که اردوهای پونی و سرپرده اش در ایشان بوده فرموده
آمد سپه زدند یکدسته سپه زن شبانه هم آمدند سنک میزدند تمام روز را در منزل بودیم
واقعۀ نجاه و نجات ششم شاهنشاه خاطر آگاه مظفر الدین شاه قاجار علیه الرحمه در سفرنامه سفر
که در سنه هزار و سیصد و هفده هجری برای تشدید مبان و دار و تجمید بدعهد اتحاد با سلاطین اروپا و
کبی سائل ترقیات و کتب فوائد معلومات غریب فرنگستان نمود در روزنامه پنجشنبه دهم محرم الحرام رقم
فرموده امروز که روز عاشوراء است در باسمنج توقف شد و از صبح حاضر برای مراسم عزاداری و زیارت
عاشوراء شده بودیم جناب شرف صد اعظم بحضور آمدند جناب قائم مجری و افاضت حسین پسر ایشان و
میرزا حسین خوانساری و روضه خوی خواندند بعد از زیارت عاشورا کردیم جناب شرف صد اعظم رفتند
موتون الدوله و امیرهای درجنک و بعضی دیگر از نوکرها که شب عاشورا بجهت چهل و یک منبر شهر تبریز
رفته بودند قبل از ظهر مراجعت کردند از موتون الدوله گذارش خالات و امورات شهر تبریز را پرسیدیم
و بعضی رسانید بعد از خوردن و سرهار و زیارتها بون بحضور آمد با او فرمایش و صحبت داشتیم و بعد

اینکه در این روز
باید که همه را
باید که همه را

در این روز
باید که همه را
باید که همه را

(روز عاشوراء)

(۵۰۳)

از هزار خوابیده عصر که برخاستیم اصف السلطنة و امین حضرت و بعضی دیگر از عملة خلوت در حضور بودند امر روز
در سنه جاث سنه زن و نوحه گومتعد بودند که باطل و شیور و بالابان نوحه گری و تغزیه دار می کامل کردند
اگر چه خود مانده بایم اما عرض کردند که خوب بودند امر روز هم تیغ زده بودند و ناعصر نوحه گری و مراسم تغزیه
کنایه ایجا آوردند بحمد الله انبیا هم موفق باین فیض و سعادت کامل شدیم و پیغمبر که از میانجی شهر تبریز
مراجعت کرده بود که در دهه عاشوراء مراقب نظم شهر باشد در کمال خوبی از عهده برآمده و امشب و عشاء
و نیم از شب گذشت بهیچ امده شرقیاب حضور شد بعد شام خورده استراحت کردیم
واقعہ پنجاه و هفتم در روز یکشنبه دهم محرم سال هزار و سیصد و بیست هجری مرحوم حاج سید
فرزند حجة الاسلام رشتی وفات کرد در کتاب کشف الخبیئه در ذکر تواریخ موالید و وفیات علمای اعلام در
ذیل ثمره چهل و یکم گوید مرحوم حجة الاسلام رشتی حاج محمد باقر بن سید محمد تقی بن سید محمد زکی بن سید
محمد تقی بن مہر قاسم بن مہر شرف بن مہر قاسم بن مہر هادی بن مہر هاشم بن مہر سلطان علی قاضی بن علی بن محمد بن علی
بن محمد بن موسی بن جعفر بن اسمعیل بن احمد بن محمد بن احمد بن محمد بن ابو محمد قاسم الاعرابی بن شاه حمزه بن
الانام موسی الکاظم علیہ السلام از اعیان علماء و اول کیست که در علمای شیعه ملقب بحجة الاسلام گردید
تولدش سنه هزار و صد و هشتاد و یک هجری و فاش در شمساعت بعد از ظهر یکشنبه در و ماه ربیع الثانی
سال هزار و دویست و شصت قبرش در میان ضریح بقعه واقع در الان مسجد سید در محله بیدار اصفهان
و او فرزندی چندی بوده از آنجمله مرحوم حاج سید جعفر فاش روز یکشنبه دهم محرم سنه ۱۲۸۰ و جناب حاج
مہر محمد حسین جعفری فرزند مرحوم حاج مہر هاشم بن حاج سید جعفر مرقوم است .

فایده ایست
که در کتاب
تاریخ
مستوفی
موجود است

فیم چهارم روزی که وقایع میتره این روز است

یعنی وقایع و حوادثی که هر سال در روز عاشوراء اتفاق می افتاده و بعضی از آن وقایع الی الان هر ساله در این روز
واقع میشود **واقعہ اول** بموجب سطور اخبار الدول و حبیب لیس در هر سال روز عاشوراء ملکی
خداوند منان اصحاب کف را از پلوی پهلوی دیگر میگذازند تا زمین جسد ایشانرا فاسد نکند و در تغزیه
الصادقین و خلاصه الاخبار در جزء اول نزقه المجالس نیز انقلاب اصحاب کف را در این روز نوشته اند کما قال
الله تعالی وَحَسْبُهُمْ أَنْبَاؤُهُمْ رُقُودٌ وَفِيْلَهُمْ ذَاتُ الْإِيمَانِ وَذَاتُ الشِّمَالِ بَدَانَهُ حِكَايَتِ وَفَصْلُهُ اصْحَابُ
کف بنحویث که عقول در آن حیران است و از قصه های عجیبه و رسیه ایست که در قرآن مجید ذکر شده است
و در این قصه دلائل و علامتی است بر کمال قدرت حضرت حق جلّ شأنه و تفصیل این قصه بطور تلخیص و تلخیص
از کتب تفاسیر و تواریخ بدین مخرج است که بعد از رفع حضرت علیه الطایفه ترسان و نصاریه تعدد و طغیان

در کتاب
تاریخ
مستوفی
موجود است

﴿روز عاشوراء﴾

﴿(۵۰۵)﴾

بالجملة ایشان بزد گزاده را از اصحاب دیوان دقبا نوس بودند و انشیر که در شفق دین واجب بود که ایشان را
نکردند و روز از شهر بیرون آمدند بنمازگاه رفتند و از روز قیامت و زاده عبادت مشغول گشته میگفتند
خدا یا شر این طاغی را از ما کفایت کن جمعی از کاشکان دقبا نوس و اوقضیه ایشان خبر دادند و قبا
و غضب شد جمعی را در طلب ایشان فرستاد چون ایشان را با جامه های عبادت و رویهای خالک الورد
چشمهای پر آب زرد و خاضر کردند از ایشان پرسید که شما که و امیر سپید بمقادیه کریمه و ربنا علی قلوبهم
خداوند قادر غالب طایفه ایشان را قوی گردانید چنانکه در برابر قصص صف زده با ایشانند و از او ابد
بیم نکرد و گفتند رَبَّنَا رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّكَ عَوْنُ دُونِهَا بِرَدِّكَ رَدًّا فَرِيدًا وَاسْمَاءُ
و زمین است و جز او را هرگز خدایم نخواهیم دقبا نوس از تخمان ایشان در خشم شد و خواست به توفان ایشان
از زندگانه باز دارد در خاطر آورد که ایشان از اصحاب دیوان و اعیان ممالک میباشند میبازار و قتل
ایشان فتنه حادث شود بفرموده اعلامتهای نظام لشکر بلکه هر حلی و زیوی که با ایشان بود بگرفتند گفتند
سه روز شما را مهلت میدهد تا در کار خود اندیشه کنید و بعد از سه روز اگر بر دین اول باشید شما را
سیاستی کنم که خلافت از آن عبرت گیرید پس ایشان از مجلس قصص بیرون آمدند و از بهر مشورت اینچنین کردند
از میان مکملینا که رئیس ایشان بود گفت چون ما از این قوم کاره جتیم و از خدای ایشان بیکشودیم
پادشاه از این خصومت هرگز فرو نخواهد شد و عاقبت بر قتل ما فرمان خواهد داد پس همترا نسکه بپوشید
از آنکه در بند بلاد را بیم از این بلد بیرون شده بگوشه کوه بپوشید و هم راهی شده هر یک بجای خویش رفتند
از مال پدر و چهره برگرفتند و باتفاق از شهر بیرون شدند و با طراف کوه و بیابان گریزان بودند ناگاه
در بین راه بمرگوسفند چران برخوردند چون مرد شبان ایشان را دهشت زده در راه و پیراه بدید با
که ایشان بوز و گوسفندان پس قدم پیش نهاد و گفت شما از کجا میآید گمانم آنست که از حضرت قصص گزیده
اید گفتند ما هرگز سخن بکذب نگفته ایم همانا از ظلم و ستم قصص بیرون شده ایم گفت از بهر چه ایشان صوف
حال را مکشوف داشتند شبان گفت سخن شما پندیده افتاد اگر فرمائید من نیز در دین شما در آمم و با شما
موافقت نمایم ایشان درخواست او را پذیرفته ایمان بدو عرضند داشتند مرد شبان دین حق گرفت و گفتند
و ابر فیق خود گدازشته از قضا ایشان روان شد او را سگی بود قطیر نام و قطیر معنی شکار کننده است
از سگ نیز در عقب صاحبش روان شد ایشان ترسیدند که چون در جائی بنهان شوند از بانگ آن
سگ دشمنان بدیشان راه یابند با شبان گفتند این سگ را در کن شبان گفت زمان مذهب است که این
سگ با من میباشد مقصود من از اینست که من او را از خود دور کنم شما او را باز دارید ایشان هر چند

تقصیر کرد
از کتاب مصنف

تقصیر کرد
از کتاب مصنف

از اسنک زدند برنگشت و از ایشان جدا نشد و چون مبالغه نمودند آن اسنک بجن در آمد و گفت چرا مرا
 میزنید من بدین جفا از شما جدا نمی‌شوم و بر رایت دیگر گفت چرا مرا میزنید من خدای خود را قبل از شما
 شناختم و بنقل دیگر گفت مرا میزنید من دوستان خدا را دوست دارم چون شما بخوابید من شما را با پای
 کنم و در تفسیر مجمع البیان نقل فرموده که اسنک با ایشان گفت ما تریدون من لا تخشوا خبائثنا فانا احب
 اولیاء الله فناموا حتی آخرکم چه میخواهید از من مترسید از خبائث من بد و سبکه من دوست دارم و دوست
 خدا را بخوابید تا پایبانی کنم شما را و در حیدر السیر گوید اسنک بجن در آمد و با ایشان گفت عجب خاله
 است که من همراه مسلمین میکنم و پروردگار عالمیان را مطیع میخواهند مرا بضرب اسنک بجانب کفار
 روان کنند ایشان از سخن انجوان در جرئت فرورفتند و زکریا و خورشید پشیمان شدند بمصاحبت او
 رضا دادند در تفسیر ضایع از حضرت صادق صلوات الله علیه روايت کرده که فرمود لا بد خل الجنة من
 البهائم ۱ ثلثه چهار بلیع بن باعوزا و زبیب یوسف و کلب اصحاب الکهف داخل گشت نمیشود از حیوانات
 مگر سه چیز آن دراز گوش بلیع بن باعوزا و گوز حضرت یوسف و اسنک اصحاب کف و ما این حدیث شریف را
 در مقاله هشتم از باب بیستم کتاب در السیره نیز مرقوم داشتیم بالجمله اصحاب کف همراه اسنک و شبان
 راه بیابان پیش گرفته همی خواستند تا خود را در گوشه مخفی نمایند مرد شبان گفت در این کوه که برابر است
 غاریست بس عرض که هیچ افریده اینجا نشود مگر اینکه من در هنگام باران و سرما گاه گوسفندان خود را
 در اینجا برده ام اگر خواهید در اینجا پنهان شویم ایشان را به او را صواب دیدند و روی بدان غار نهادند و در
 آن قرار گرفتند و چون در آن غار درآمدند گفتند رَبَّنَا اِنَّا مِنْ لَدُنْكَ وَهِيَ لَنَا مِنْ اَمْرِ نَارِ شَدَا
 پروردگار ما را از نزد خود بخشنه کن و رحمتی فرست و آماده کن برای ما در این کار راه رشد و نجاتی
 مع القصه چون ایشان داخل غار شدند از شدت خستگی و گرسنگی سر نهادند تا زمانه بیاسایند
 حق سبحانه و تعالی خواب را بر ایشان مسئول کرده همتا بخفتند و قطعه چنانکه رسم سگاست در سینه های
 خود را دراز کردند و سر در میان هر دو ریخت خود نهاده در پیشگاه غار بخفت چنانکه حق سبحانه و تعالی فرمود
 وَكَلَّمَهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ بِالْوَسِيدِ لَئِي خُلِيقَةٍ بَارِئَةٍ يَوْمَ يَكُونُ لِكُلِّ أُمَّةٍ فَرْدٌ يَخُوفُونَ
 آگاه شد آن شش تن جوان در طریق عیسویان سلوک می نموده اند و از شهر فرار کرده اند در خشم شد
 و جوی باطله ایشان فرستاده مدت بکاه در کوه و بیابان میگشتند بد اثری از ایشان ندیدند و قیافه
 بد را ندیدند و از آنکه از ایشان استفسار حال نمود گفتند ما نمیدانیم کسانیکه ایشان را دیده اند میگویند
 در فلان کوه غاریست در آن غار رفته اند و قیافه بار و زاری را نمی بینیم متوجه آن کوه شد چون بد غار

تفسیر مجمع البیان

در تفسیر مجمع البیان
 از زرار المهر نقل کرده
 که آن اسنک سر شمشیر
 و شمشیر سفید و مش
 ابلق و نامش قطعی
 یا قطور یا حمران یا
 یا در آن بود و از اسنک
 تعلیم نقل نموده که هر
 کس که با اسنک با بیست
 در آن غار باشد
 قویست و بیست و چهار
 در آن غار است

(روز عاشورا)

(۵۰۷)

رسید حق تعالی رعبی برایشان گذاشت که هیچکس را زهرم آن نبود که در آن غار درآید در ناسخ گوید چنان
 خفته بودند که هیچکس را از بی توانائی دیدار ایشان نبود چنانکه حق سبحانه و تعالی میفرماید لَوْ أَطْلَعَتْ
عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتُ مِنْهُمْ فِرَارًا وَلَمَلِئْتُ مِنْهُمْ رُجْعًا پس ایشان دولت باد قیاموس گفتند که تو را خبر
 از کشتن ایشان چه کار است در این غار را برایشان میدادند تا از گرسنگی و تشنگی بمیرند و قیاموس
 فرمان داد تا در غار را با سنگ و اجر و کج محکم گرفتند و گفت بهمین حال باشند تا به بینم خدای چگونه ایشان را
 نجات میدهد در تفسیر منج الصادقین آورده که چون قیاموس در غار برایشان استوار کرد و بدار الملک
 گشت و دانست که زمانه تنه با داجل بنای جنوتش در هم شکست و آن همه ملک و مال و جاه و جلال مثلانش
 گشت و بعد از وی چند پادشاه دیگر را نملک و مملکت تحریف کردند تا نوبت سلطنت بملک تندروس رسید
 و او از صلحای آن روزگار و وقوع و خدا ترس بود و اکثر اهل زمان او را در حشر جسد بشهره افتاد و منکر
 آن شدند و هر چند ملک ایشان را پند میداد و سوره نمیکرد پس حق تعالی خواست که دلیلی بر حشر جسد برایشان
 بنماید در آن زمان در آن غار را بردست مرثیه الهام نام که یکی از شبانان آن شهر بود مفتوح گردانید اصحاب
 کف را از خواب بیدار نمود و ما کفیت انبیا اصحاب کف را با خاتمه امر ایشان در بیست و سومین ماه ذکر
 خواهیم نمود بالجمله بدلول کریمه و ایستوائی کفیهیم ثلاث مائة سنین و انوارا و انیسما از آن روز که ایشان
 در غار بختند تا آن روز که از خواب بیدار شدند سیصد و نه سال گذشت بود و حق تعالی بالای آن غار را کثرت
 آباد برایشان فرمود و در هر سال روز عاشورا ملک بفرمان خدا ایشان از هیلو پهلوی و دیگر میگردانند
 تا زمین جسد ایشان را فاسد نکند و بر فایت دیگر در هر شش ماه ایشان را از هیلو پهلوی و دیگر میگردانند
 چنانکه حق سبحانه و تعالی فرمود است وَنَحْنُ بِهِمْ أَيْفَاطًا وَهُمْ رُقُودٌ وَنَقْلُكُمْ ذَاتَ الْبَیِّنِ وَذَاتَ الشَّامِ
 و پندارے ایشان را بیداران که چشمهای ایشان گشوده است و حال اینکه ایشان خفته گشته و دیگر را نیم
 ایشان را بدست رات و بدست چپ تا زمین بر رانجام جوانب ایشان را که متصل است بر زمین بخورد و در چپ
 التبر گوید رفتن اصحاب کف بغار بعد از رفع صبح واقع گشت و زمزم از صور چنین برانند که دخول ایشان
 در غار قبل از بعثت علی علیه السلام بود و ظهور ایشان بعد از رفع علی و السلام عند الله واقعه در
 اجتماع مردمان در قصر هرثمه بن اعین در مجلد سیم نامه انشوران در ذیل ترجمه ابوالصلت و فرید و ضبط
 لفظ (منشی) گوید بضم هم و فتح نون و سکون سین مهمله و کسر ناء و ثناء موضعی است بین شهر مکه
 و سوی در افریقیه و آن وضع مشتملست بر پنج قصر که باره محکم مرتفع محیط است بر تمام اهل او جماعه از اهل
 زهد عبارت در آن موضع شاکند و هرثمه بن اعین در سنه یکصد و ششاد در زمان خلافت فرید الرشید

نصف شعبان
 روز عاشورا
 در سنه ۱۰۰۷

نصف شعبان
 روز عاشورا
 در سنه ۱۰۰۷

(روز عاشورا)

(۵۰۸)

که مأموران ملک بود قصص عظیم و بنائے عالی در آن موضع بنا نمود و در روز عاشورا از هر گروه از مردم بدان محل گردانید و در یکی از حصنها آن موضع مسجدی غالبست که پیوسته در آن مسجد یکی از نهاد و اهل علم امامت و ریاست بر مسلمانان داشته و جماعتی از صلحا و اهل قدس و تقوی و مردمان وارسته همواره در آن مکان اعتکاف داشتند و در قبله آن موضع دو قلعه بزرگ و محل فسیح بود که اهالی آن ملک را از دور و نزدیک بدانجا محل داده بجهت شرافت دفن مینمودند و مردمان قبرستان آن محل را از پادشاه محترم میداشتند هر ساله ملای زباده بجهت خیرات و مبرات بدانجا محل مینمودند و در قرب منتهی معدن نمک است که با کبر بلاد قبرستان از آنجا محل میشد است **واقعه سببی عزای شیعیان در دیار مصر در نایع التواریخ** آورده که در سال سیصد و شصت و سه از تاریخ هجری جماعت شعبی در مصر روز عاشورا عددی عظیم فراهم میشدند و بر سر قبر کلثوم و فقیه که از نادان فاطمی بودند حاضر میگشتند و از رجال مغرب و فنی ایشان با شیعیان مصر هدیه و هداشان شد بر حسین علیه صبر بستند و قلعه آنحضرت را لعن مینمودند و در شب و شتم آنها میکوشیدند و در کاکین و حیوانات را در می بستند و جامه ها را آتش مینزدند و کس در آن روز نفاق مینمود بد میگفتند و المعز بن ابی الله مردم شیعه را اجابت مینمود و نیر و مند و توانا میدادند و از وال دولت بنی فاطمه سوگوار می حین علیه قوتی تمام داشت و ناگون که تاریخ هجری هزار و دویست و دویست میرسد مشهد الحسینی در مصر معروفست و مردمان بزارت آن قبر حاضر میشوند و از آب تکریم میخوردند و در آب آبخشیده و کافور و به سناها کافور و سو دان از اضم مغرب بامروم شیعه از راه تعصب صوفی میگردند و چون در طرف و شوارع بامروم ملاقات میکردند میپرسیدند که خال تو کیست اگر میگفت مغویته او را تکریم مینمودند و اگر خاموش میشد او را میزدند و از آب میگردند و چیزی که با او بود میبردند و اگر دافع نبود جامه او را مأخوذ میداشتند **توضیح و تبیین در مجمع البحرین در ماده خت گوید** فی الحدیث کان فی خانوت فی السوق هو کان الخمار و الخانوت و کان البایع و اختلف فی وزنها فقبل اصلها فخلوت مثل ملکوت من الملك و رهبت من الرهبة لکن قبلت الواد الفالانزها و انقحاق ما قبلها كما فعل بجالورک و الجمع الخوانیت و در کتاب منتخب اللغات گوید خانوت دکان شراب فروش و دکان که باشد و بمعنی شراب فروش نیز آمده **واقعه چهارم در ذبح شدن گاو** گویند بسیار در نزد مدفن سرفرزدی بخشاد در نایع التواریخ گوید در روز یکشنبه هشتم جماد الآخر سال پانصد و چهل و هشت هجری سرفرزدی امام حسین علیه را بقاء ره مدید و در آوردند و نخت در کافور می نهادند و از آنجا در سراب جامه دادند بقیه پدید که در محل خود بیاید انتم تع و نیزه را نکاب گوید و از سراب آن سرفرزدی ایستاد و در جنب قبره دایم باب هیز الخمد مدفون ساختند و مردمان چون از برابر قبر میگذشتند

نایع التواریخ
در کافور

در کافور
نایع التواریخ

(روز عاشوراء)

(۵۰۹)

مینمودند و نیز را میسیدند و امیر سیف الما که وقاضی مؤمن بن سکن روز شنبه دهم جمادی الاخره بزارت ان
 حاضر شدند و در هر پور عاشوراء در برابران قبر شریف شترهای بسیار نحر می نمودند و گاو و گوسفند بیشمار ذبح
 میکردند و با علی صوفی و نوحه میکردند و میگفتند و قائلان حسین علیه السلام را لعن میکردند و سبب شتم می نمودند و گاو
 بد بگونه داشتند و اولت بنی فاطمه بنی هایت رسید **واقعه پنجم** عزاداری ملک افضل بوجه اکل در مسجد
 رأس الحسین علیه السلام در قائمیه مصر بدانکه افضل بن امیر الجوش بدو الجاهل مشهور بشاهنشاه و ملقب بملك افضل
 شماروز را و امراء متعصر و متعلی مصر بود و ایشان از خلفاء بنی فاطمه بودند که در مملکت مصر فرمانگذار
 بودند چنانکه احوال هر يك از ایشان انشاء الله الرحمن باشرح بیان در جای خود مذکور خواهد شد در ناسخ التواریخ
 گوید در ایام ملک افضل در مصر روز عاشوراء مسجد حسینی را سر حصار میکردند و گاهی حصیر را و از گونی
 افکندند و ملک افضل در صدد مجلس خایه میکرد و قاضی و داعی در میان و بسیارش جلوس میکردند و قراء نوبت
 بنوبت قرائت می نمودند و شعران مرثیه که در شهادت سیدالشهدا علیه السلام کرده بودند انشاد میکردند و مردم
 صیحه فریاد می نمودند و سفره از چرم میگسترند که چند هزار کس را بس باشد و بقانون سوگواران از کرده جوین و ناها
 گوناگون و عدس و ملو حات و محلات و اجیان و عسل و فطیر فائده میکردند و هنگام مرز و آل افتاب انجماعت
 باناله و عوبای میان تاهم می رفتند و در کاکین و خوابت را در می بستند و بازارها را تعطیل می نمودند و ناسامگاه
 فرامی سپید و نه این بود که بعد از دفن سر مبارک در مصر مردم مصر بد بگونه سوگوار میشدند بلکه از بد دولت
 فاطمیه بن شعبان مصر این شعار بدست می داشت **واقعه ششم** اندر مرغ در روز عاشوراء در مشهد
 حضر سیدالشهدا در کتاب حبیب الیاس گوید در عجائب الخوقات لغوی مکتور است که مرغی هر سال در روز عاشوراء
 علی الصباح بمشهد حضرت امام حسین علیه السلام ابدنا هنگام غروب نوحه کند و بعد از آن رود نا عاشوراء دیگر
 هیچکس او را ندیدند **واقعه هفتم** در آتش رفتن هندیان در روز شهادت سید مظلوم بدانکه این
 وقایع یقینیه جز مبهمة مستمه این روز یکی در آتش آمدن و سندان است که جمیع کثیر این واقعه را در روز عاشوراء
 برای لعین ریده اند و بعضی از اکابر و بزرگان علمای کربلاء معلا کتب اشهادی داده اند که داعی حاضر بود
 که جمعی از سادات هند پناناله کان و سینه زنان با پای برهنه از روی آتش بزره روانه شدند و مکررا بن مطلب
 واقع شد و اثری و اضرائی از آتش با ایشان نرسید و ما شرح این واقعه را در روز نهم این ماه بوجه مستوفی
 ابرار نمودیم **واقعه هشتم** اجتماع زنهای خدمتکاران بدو و علمای بزرگ در خاتمه طرائق الحقائق
 در ذکر جحد و اباد رکن و کثیف عزاداری اهالی آن در شب عاشوراء و کیفیت سواریه نعل صاحب که شرح آنرا
 در اول این ماه بتفصیل ذکر نمودیم گوید و در روز عاشوراء زنهای خدمتکاران از اجتماع نموده بدو علمی که

عزاداران ملک افضل
 را سبب شتم می نمودند

ملوح
 بالضم شورش
 نمیب

نعل
 از شمع
 و کبریا
 و شمع

(روز عاشوراء)

(۵۱۰)

معرفت بعلم به و بران جواهرات نصب بر سینه زنند و مویه نمایند و شبه بیار شاخه نزدیک زوال حرکت کنند و بیرون شهر روند و آنها را در آب اندازند و این جهت مختلف المذاهب که در شب در روز گرد آمده اند و غالب با اسلحه حرب مسلحند از نظم حکومت چنان منظم است که صدای جز نوچه بگوش نرسد و تراعی و ندهد و در ایام عاشوراء اشخاص بزرگ بر رکعت نخواستند و بآن نخوردند و زنهای نواختن با مومر مومر خود اشتغال

پان چو جان بر گیت در هندی که بخورند تا به نهار اسب کشد که از بران

نمایند با اینکه هند و بت پرست باشند **واقعه ششم** فتنه جدر و نعت در عاشوراء بنحالیان موهو و مقاصد با بدانکه از دوران گورکانیان ما بین طایفه جدر و نعتی کار بنحاصه پیگشت و توضیح این

فتنه جدر و نعتی

اصطلاح آنکه جدر طایفه از دراویش را میگویند که سلطان جدر تونی جد شاه اسماعیل صفوی از ادب مورزیدند و لباس این سلسله کلاه سرخ رنگ پنج ترکه از پوست گوسفند دباغی شده با هر پوستی بود و کف انداز می بر کف و عضای ضخمتی که با اصطلاح دراویش منتشا میگویند در دست راست و بوی از شاخ که شاخ

گویند در دست چپ داشتند و طایفه نعتی هادر او پیش بودند که بشاه نعمه الله و له ارادت مورزیدند و لباس این سلسله کتف ترین لباسهای اهل ایران بود و سرشان عریان و غالباً دیوانه وضع بودند و در میان

این دو سلسله بحد عداوت بود که محال بود یکدیگر برسند و صد بهم زنند و این مرض از مردان مصلح و پیران طریقت شدت رجای جمیع طبقات رعایای ایران حتی مردم عامه بازاری که با هیچ طریقت سرکاری

ندارند نیز سزایت کرده تبعیت ایشان نموده اسم خود را جدر و نعتی گذاشته و غالباً با هم در نزاع بودند و هر ساله در اوقات اجتماع و ازدحام علی الخصوص روز عاشوراء در کافه شهرها و قصبات تمام ممالک

محمدرسه میان اهالی محلات جدر و مردم محلات نعتی جنگهای بزرگ واقع میشد و از طرفین کتار و بظهور می رسید و سلاطین صفویه باقتضای پللیک این اثر را از آنها زدند و عموم مردم ایران از این رها کردند

بر دو قسمت متضاد و با یکدیگر خونخواه و کینه جو گردیدند و این کینه و مرض ما بین مردم ایران متداول بود تا زمان شاهنشاهی قاجاریه

حکیمان برانگیز تا این وضع و خشیکری و خونریزی را از میان طبقات مردم ایران برانداخت و اینک سالها است که در تمام محلات جدر و محلات نعتی با یکدیگر برادرانه در میآیند و در ایام عاشوراء و سایر ایام

اجتماع و ازدحام بقدر محجه خون نمیریزد و نعتی ملخصاً من کتاب مرآت البلدان و المآثر و الآثار پیوسته است **واقعه هفتم** اجتماع و ازدحام مردمان در محاصره طهران در مجلد چهارم مرآت البلدان گوید در

محله سنگلج طهران در حواله خانه جلالیاب میرزا یوسف مستوفی الممالک و وزیر اعظم داخله حالیه از قد الاثبات گوزال بوده و فضا زیاده و حرمیجا الحصار که ناشی سال سل روز عاشوراء و در محرم هر ساله اجتماع

فتنه جدر و نعتی

(روز عاشورا)

(۵۱۱)

وازد خام غریب از اهالی طهران اینجا پیشد و در روز پهلوا غالباً شبیه مقده که بالا و تفصیل خادشه غم انگیز روز
عاشورا را در میآوردند و جز آن روز بسیار ایام و اوقات از نقاط بسیار کثیف و جاهای هر گونه کثافات بود
جناب جلاله العالی قاضی مستوفی الممالک ثواب بزرگ و عمل کثیر الخیر نموده و در آن محوطه رازده چوبه باسوها
اجرای نصب نموده و محوطه بان را باغ عمومی ساخته حال آنکه از نقاط بسیار باصفای شهر میباشد و محل تفرج
عامه است و هوای سنگی که غالباً بواسطه این محل متعفن بود بسیار سالم و لطیف شده است یک کوچه از محله
سنگی طهران هم بجای الحصار موسوم است **واقعه یازی** این اهالی بزرگ زیارت مزار شهید در قریه
فهرج در نارینج بزرگ مؤلف عبدالکبیر است که سه قریه است در پنج فرسخی بزرگ بک بهم که هم
انها فهرج است معرب (فهر) و آنها از دهات معتبره آباد است که اگر متعلق بدوره هله بزرگ باشد از ایشان
نباشد به شبهه بناهای ساسانیان تواند بود و در هر حال در موقع هجوم و حمله اعراب فهرج فراخ بود
وجود داشته و آباد بوده و آنچه علامت صحت قضیه ذیل است مزار شهید و جاهای تاریخی است که در فهرج
است و در سلطنت آل مظفر تجدید و ترمیمی بوسیله کشید حصار که کرد مزار و روستا و پوسه آن مزار
محال آمد و شد و از بزرگی بوده و هست هر چند در سنین اخیر بعضی از علما شبهه کرده گفته اند چون
خوانندگان در آن مزار حال شان مجهول است قابل زیارت نیست و نسبت بچند قرن پیش از این که
رواق داشته اند که از رونق آن مکان کاسته است و هنوز هم در ایام عاشورا مردم شهر و دهات بزیارت
آن مزار میروند بهر حال شرح قضیه آنجا را موزعین باید بنگونه مندرج شد اند که چون عده از لشکر عربان
اصفهان حرکت کرده و طلب بزرگ رسیدند و اثری از آن شهر باقی نماند بدینند و بزرگ بدو
تقسیم شدند یکدسته از راه یک شتران و چهارده طبل بخراسان رفتند و دیگر در قریه فهرج بزرگ
اقامت نمودند و آنها که بخراسان رفتند در یک شتران که دیگر از خونیوار و مرگبار و پر خطر است راه را که
کردند و تشنه ماندند و پیشتر شان از تشنگی هلاک شدند و کمتر شان نجات یافتند بخراسان رسیدند و چند
نفر شان هم بچنگ مردم اطراف افتاده کشته شدند و گویا قبر دو تن از آنها مالک نام و ابن عمران در چهارده طبل
است و اما آنها که در فهرج بزرگ ماندند ناسه روز سینه نگفتند و برفع خستگی مشغول بودند و پس از سه روز
مردم فهرج را بقبول اسلام و یارادین جزیره و با حاضر شدن برای جنگ دعوت کردند و هر چنان در ابتدا حاضر
که اسلام آوردند و مردم (خوبدک) ایشان را زاده زده گفتند این مردم غریب جمعیقتشان اینقدر نیست که
از آنها نگران باشیم ممکن است یک شب چون در یک شب خوشان بریزیم و از شرشان اسوده شده کیش بدان خوش را
نگهداریم و باز ننگ و عار از گردن بیدار و با خلق نگویند که از بیم جان تسلیم شد ایزد الجمله در همان شب

اینجا که بنام
عاشورا است
در قریه
فهرج

و
اینجا که بنام
عاشورا است
در قریه
فهرج

هر سه قریب اتفاق کرده بر سر ایشان ریختند و بگریبان هم درآوردند و تا صبح بازار بند گویم بود از طرفین جمع گشته شدند و شمار کمی از اعراب موفق برآوردند باقی طعمه نیخ ابدار گشتند و قضیه چاه را چنین ذکر کرده اند که زن و بچه چند همراه اعراب بوده از جمله زن نوفل و دختر حویط بن هانئ با طفلش بعد از ختم عائله افراد آن عائله خود را در چاه افکندند و فقط خبری که از این تاریخ بنظر نگارنده نادرست آمده وجود و قتل وحشی قاتل حمزه و عبدالله بن عمر و عبدالله بن عباس است که در تاریخ بزدمن کوراست و حال آنکه از تواریخ سایر مسلم توان داشت که عبدالله بن عمر بزدن باشد و قتل او را اینجا نبوده و وحشی نیز را نموقع از دور و نابینا و مقیم شام بوده و ظن غالب آنست که او عبدالله بن عامر باشد و مورخان بزد عامر را عمر خوانده اند که اعراب عامر در بزد و نفاط دیگر بوده اند و هنوز هم از نژادشان موجود است و ممکن است اگر وحشی تا هم در این سپاه بوده و وحشی دیگر است غیر از قاتل حمزه و اشتباه در اسماء و انساب موجب تزلزل اصل حادثه نخواهد بود علاوه بر اینکه در جنگ انهم جنگ با اعراب غریبه که شناسائی در میان نبوده اینگونه اشتباهات عجب نیست بلکه امر طبیعی است و در نتیجه ممکن است اصل حادثه غریب باشد پس از آثار آن دوره بگذریم و شاهدی در فهرج است و دیگر مراد از زبان و غازیان که گفتیم نام یک محله است که میگویند مزارش مدفن احمد بن ابی بکر صریح ابو جعفر بن محمد بن عبید چند تن از اهل مکه و جمعی از بنی تمیم و بنی عامر است و بالاخره گروهی از نازیان اعراب که در آنجا کشته شده اند جنازه آنها را اینجا منتقل و دفن شده و هم چنین بمناسبت اینکه ایشان اهل غزه و جهاد بوده اند و در این مزار پیا سوده اند انجا را محله و مزار غازیان گفته اند **واقعه ی وازیه** حرکت دادن سه هزار نفر از اهالی بزدنخل شاه و له و نخل مهر چنان را بر شانه های خود در عصر روز عاشورا در تاریخ بزدگوید میدان شاه و له عبارتست از حسینیه بزرگ که وصل براسنه بازار قضا است و پشت دروازه واقع است که آن در در خانه در وسط نفت واقع شده و در آن میدان نخل بزرگ وجود دارد که تشریفات چند ساله آن در سابقه اصلاحات مهمه که در دوره سلطنت علی حضرت پهلوی شروع شده منسوخ گشته بنای این حسینیه و نخل تاریخی ناپیدا است و له پیداست که در حد و بنای مسجد شاه و له بوده است که در سال هزار و شصت و هفت بنای شده و مسلماً پیش از آن نخل و حسینیه وجود نداشته و بعد هم اگر واقع شده بود بنام شاه و له نامیده نمیشد و از آنجا که ما بقین داریم روزی خواهد آمد که مردم از نخل و نخل بند و نخل بزدن چیزی نفهمند و ندانند مقصود چیست لهذا برای آگاهی آیندگان مناسبت در این زمینه تدویر روشن سخن را اند آید و اطلاعی بنکال آیه داده شد نخل مبارک از هیکل بزرگ از چوبهای تراشیده و تیرهای بزرگ که تقریباً بنمونه سر و قطور و عرض ساخته شده و اندامش مانند نخره است طبقه زیرین آن به تیرهای قوی

نخل مبارک

حسینیه بزرگ

(روز عاشوراء)

(۵۱۳)

وصل شد برای حمل و نقل و نخلبند در قدیم عنوان داشته ولی نه باین صورت و مقصد بلکه مخصوص بود است
 بنخلها که کوچکی از گلها و مصنوعی که حامل از نخل میگفتند و گل کاری از نخل بند میگفته اند برای جشنها
 و سوره ها و فاتحه ها جلوه در نخلها حرکت میدادند که از گلها طبعی یا مصنوعی نخلبند شده بود و بخوار
 میبستند هم انگونه نخلبند ها بوده است شیخ سعدی علیه الرحمه گوید: نخلبندم ولی نه در بستان
 بوسق من ولی نه در کنگان و اما نخل نخلبند که مخصوص محرم و دهه عاشوراء و بنام غرآ حضرت
 سیدالشهداء علیه السلام منداول شد آغاز شاد و زده صفویه بود که در زباله رسمیت تشیع و روضه خوانی
 و شبیه سازی تعزیه خوانی این نخلبند را اثر شد و در مبدع تشریفات فزون میگشت و در همه ایران نخلبند
 عاشوراء و جزا داشت ولی در هیچ شهرشان مانند بزد و تفت پرده ها نبود در بزد و نخل بزرگ که هنوز
 اسکت آنها موجود است در و میدان میدان مهر چغان و میدان شاه بوده و گویند نخل مهر چغان قدس
 بیتر است و علی المشهور چهار صد سال از عمر آن گذشته و در تفت هم نظیر بزد عباد و نخل بزرگ وجود
 داشته و نظیر این با اندکی کوچکتر در حسینیه گرمسار است و اما تشریفات این چهار نخل بزد و تفت این
 که از روز پنجم محرم شروع میکردند به بستن آنها و ناسب عاشوراء این و ازین بندی آنها تمام
 میشد علمها بزرگ شده نامیده میشد از چوب و آهن و پارچه ها گرانبها بران بسته و اینها همای قدما
 بسیار بران او پنجه رسته های آهنین زیاد بران بسته شالهای ترمه و زینتهای دیگر بران افزوده قریب
 بیست نفر هم در درون آن از پایین تا بالا برای نواختن سنج و خواندن قرآن و اشعار محشم بر تهرها سوار
 شده بر وزن آن میافزودند و از صبح تا عصر عاشوراء این تشریفات تکمیل میشد و از ظهر دهه هفتم
 شروع میکردند بآمدن بعضی برای حرکت دادن نخل و بعضی برای تماشا و غرادر و آنها که حامل نخل بودند
 سرشانها را با پارچه های بسیار که چون متکا میخورد بسته بودند و افلاک و سه هزار نفر از اینگونه مرد جوان
 و قوی بنیه در برداشتن نخل شرکت میکردند که تهرها زبر میشد و جهت از صحن و بام و اطراف میدان
 چنان احاطه داشت که عبور از وسط آنها ممکن نبود و با مشکل بود و در طرف عصر که همه مقدّمات فراهم
 شده و جهت بقدر ریز و در نخل رفته بودند سرد شده ها بصدای بلند خبر داد گفته و صدا در صدا
 پیچیده در صدای سیم نخل حرکت میکرد و انکوه با عظمت بر شانها میزد و مردم بشمال و جنوب میدان آمدند کرد
 هفت پانه و گاهی پازره مرتبه از اینطرف میدان تا آنطرف که افلاک پانصد قدم فاصله بود میردند و باز
 میآوردند و این رویه در یک ساعت از روز در هر چهار میدان بزد و تفت معمول و مجری میشد در بزد
 میدان شاه و مهر چغان و در تفت میدان شاه ولی گرمسار و اما در فلسفه این عمل میگویند از آنجا که حضرت

نخلبند
 در بستان
 بوسق من

در برهان جامع
 ازین چوا این زینت
 و از این من

نخل
 در بستان
 بوسق من

(روز عاشوراء)

(۵۱۴)

سید الشهداء علیه السلام را در کربلا که تسبیح نکرده همه ساله بعد از ظهر عاشوراء در میان آنحضرت بن علما
مجرم میدانند که از تسبیح جنازه و جبران بی مهری دشمنان و خلاصه اینکه نوعی از اظهار وفاء و ارادت
دوستان و شیعیان است و پیدایش اینکار قطعاً بفکر خود ایرانی نبوده و اقتباس بوده است از پاره اعمال
هندیان که نظیر این عمل است و این عمل در زمان سلطنت صفویه با پیران آمد و با انقضای قاجاریه طرف
بر بست زیرا بدین گفتگو پیش از صفویه هیچ اثری از اینگونه امور نبوده فقط در گوشه و کنار گاهی مجلس تدنیک
منعقد میشد در ایام عاشوراء و همه شور و شوق ها که یک از آن نخل برداری بوده تماماً با سلطنت صفویه
پیدا شد ان شاء الله **واقعه سبزی** چاره شدن خون از درخت چنار در مصیبت فرزندان
چند روز در کتاب مخزن البکاء گوید جمیع عالم در مصیبت آن مظلوم گریانند و گریه بعضی از اجسام
بخوبی ظاهر گشت که مشاهده شد مثل اینکه از آسمان خون بارید و زمین خون گریست و از درختان خون
جاری شد در روز بارش زمین در قرینه دره آباد درخت چنار پیش حقیر خود ملاحظه نمودم که در شب عاشورا
خون از او جاری شد و آن درخت بسیار کهنه است در قریب ضریح امام زاده واقعت و میگویند در زمان
شهادت آنحضرت بوده است و منموم شد که یک از آن مرغهاست که بعد از شهادت آنحضرت خود را بخون
انجناب آغشته نمودند و با طراف پرواز نمودند تا خبر شهادت آنحضرت را بیلاد رسانند و بر آن درخت
چنار فرود آمد از آنسال تا بحال روز عاشوراء خون از آن درخت جاری میشود و تقریباً بقدر ذبح مرغ
خون از آن درخت جاری میشود و در بعضی از سوان از شاخه های آن درخت نیز خون جاری میشود و آنست
خون خشک میشود و در آنسال که حقیر بودم از ساقه درخت که در میان امام زاده واقعت خون جاری شد
و جمعیت بسیار در آن مکان جمع میشوند و در حین جریان خون شور برپا میکنند که از جنات نظر بر
پیران است **واقعه چناری** ظاهر شدن خون بر سنگ منصوب بر دیوار مسجد الحسین علیه السلام
در شهر همدان و محتاج ملاحظه بر غایت در کتاب مخزن البکاء گوید در سال که مشرف شدم در مکه معظمه
شهر همدان شهر در میان باغات مسجد است مسجد الحسین علیه السلام چون وارد آن مسجد شدم داخل
شیطان ملاحظه نمودم پرده بر دیوار آن شیطان او پخته اند در عقب آن پرده سنگی بر دیوار نصب
و گودی در وسط آن سنگ است بقدر یک گردن قرار گیرد و در وسط آن گودی دو اثر است بقدر مقعر
سرد و شاه رنگ گردن و خون منجمد در وسط آن سنگ است از خار آن مسجد پرسیدم که این سنگ
و این خون چیست گفت و قیامه سربارک سید الشهداء علیه السلام و ابشام میبردند در این منزل و سنگ
گذاشتند و آن سربارک در این سنگ نایز نمود و آن گودی از آن است و آن دو اثر که در تحت گودیست

در روز عاشوراء
در کربلا
در میان آنحضرت
بن علما
مجرم میدانند
که از تسبیح
جنازه و جبران
بی مهری دشمنان
و خلاصه اینکه
نوعی از اظهار
وفاء و ارادت
دوستان و شیعیان
است و پیدایش
اینکار قطعاً
بفکر خود ایرانی
نبوده و اقتباس
بوده است از پاره
اعمال هندیان
که نظیر این عمل
است و این عمل
در زمان سلطنت
صفویه با پیران
آمد و با انقضای
قاجاریه طرف
بر بست زیرا بدین
گفتگو پیش از
صفویه هیچ اثری
از اینگونه امور
نبوده فقط در
گوشه و کنار
گاهی مجلس تدنیک
منعقد میشد در
ایام عاشوراء
و همه شور و
شوق ها که یک
از آن نخل
برداری بوده
تماماً با
سلطنت صفویه
پیدا شد
ان شاء الله

در شهر همدان
و محتاج
ملاحظه
بر غایت
در کتاب
مخزن البکاء
گوید در سال
که مشرف
شدم در مکه
معظمه
شهر همدان
شهر در میان
باغات مسجد
است مسجد
الحسین علیه
السلام چون
وارد آن مسجد
شدم داخل
شیطان
ملاحظه نمودم
پرده بر دیوار
آن شیطان
او پخته اند
در عقب آن
پرده سنگی
بر دیوار نصب
و گودی در
وسط آن سنگ
است بقدر یک
گردن قرار
گیرد و در
وسط آن گودی
دو اثر است
بقدر مقعر
سرد و شاه
رنگ گردن و
خون منجمد
در وسط آن
سنگ است از
خار آن مسجد
پرسیدم که این
سنگ و این
خون چیست
گفت و قیامه
سربارک سید
الشهداء علیه
السلام و
ابشام
میبردند در
این منزل و
سنگ
گذاشتند و
آن سربارک
در این سنگ
نایز نمود و
آن گودی از
آن است و آن
دو اثر که در
تحت گودیست

* (روز عاشوراء) *

(۵۱۵)

اثر سر و شاه را که گردن مبارک انجناب است و مکرر من در این شبستان صدای قرائت قرآن بشنوم و چون
شب عاشورا از نصف میگذرد نور از وسط شبستان ظاهر میشود و میرسد در گودی این سنگ پنهان میشود
و بعد از موضع این در شاه را که خون بیرون میآید چون کبیر الخو زار بر میآورد و منجمد میشود و منجمد و مدتها
پا هشت سال است که من در این مسجد خادم میباشدم در هر سال در محراب عاشوراء این خون جاری میشود و انجا
که در سنوات ماضیه در این مسجد بوده اند آنها نیز بدین نحو ذکر می نمودند چون حقیر از مسجد بیرون آمدم
در میان بازار هامرود نمودم از بعضی کسبته ان شهر از این واقعه پرسیدم گفتند این واقعه معروف است
واقعه یازدهم چنانکه خون از در چشم صورت شیر در بعضی از بلاد روم و نیز در انکار بقیل و غیره
که در بعضی از بلاد روم در کوهی صورت شیر است از سنگ در هر سال روز عاشوراء از در چشم ان شیر
چشمه خون جاری میشود و نا شب منقطع نمیشود و مردی که در خوانه ان کوه سکته دارند در انجا جمع میشوند و
تغزیت اهل بیت را بر پا میکنند **واقعه شانزدهم** در ان کتاب آورده در وقتیکه لشکر ابن
اهلبت و سرهای شهیدان را با هم میریزند چون بنزد یک موصل رسیدند کسیر ابنز با هم موصل فرستادند
که شهر را بنیازان که سر امام حسین علیه و سرهای برادران و فرزندان و یاران و اهل بیت او را میآورد و بگو
بمردم بطرب و شادی مشغول شوند و چون امیر موصل مرگ بود که بالمره با غی بر خدا نبود با اهل موصل گفت
که اگر ما مرتکب چنین امری شویم البته عذاب بر ما نازل خواهد شد پس باید علوفه و ازوقه برای ایشان فرستاد و
نگذاشت که ایشان را داخل شهر شوند اهل موصل جللی با و میقتول شدند و چنان کردند و لشکر در ان فرسخ
موصل فرود آمدند و در انجا سه مقدس امام علیه و ابرسنگی نهاده بودند قطره خونی از سر مبارک انحضرت
بر ان سنگ چکیده بود و هر سال روز عاشوراء از ان سنگ خون تازه میجوشید و شیعیان از اطراف و
جوانب در انجا جمع میشدند و مراسم تغزیت بجا میآوردند و ان سنگ همچنین بود تا زمان عبد الملک مروانی
و بامر او ان سنگ را از انجا برداشتند و دیگر کسی از ان نشان ندارد و در انجا گنبدی ساخته اند و انرا مشهور
نام کرده اند و هر سال ماه محرم بآنجا میروند و تغزیت میدارند **واقعه هفدهم** چنانکه ملائکه از آسمان
برای جمع کردن اشک گریه کنندگان شیخ طریحی علیه الرحمه در کتاب منتخب مرسلات از حضرت صادق علیه و ابرسنگ
است که فرمود از انکان یوم العاشر من المحرم تنزل ملائکه من السماء و مع کل ملک قارورة من البلو الابیض
و بد و رون فی کل بیت و مجلس میكون فيه علی الحسین علیه چون روز دهم محرم شود ملائکه چند از آسمان فرود
آیند در خاله که با هر یک از ایشان شیشه ایست از بلور سفید پس ایشان میگردند در هر خانه و مجلسی که در
ان اقامه عزاء نمایند و گریه میکنند بر حسین علیه پس جمع میکنند اشکهای دیدها ایشانرا و در ان شیشه

در این شبستان صدای قرائت قرآن بشنوم

باز این سنگ را از آسمان

(روز عاشوراء)

(۵۱۶)

ضبط نمایند فاذا كان يوم القيمة للثوب نار جهنم فضر بون من تلك الدموع قطرة على النار فتهرب النار عن البناء على الحسين عليه مسيرة سبعين الف فرسخ پس چون روز قیامت شود و آتش جهنم مشعل گردد ملائکه قطره از آن اشکها بر آتش زنند بقدر شصت هزار فرسخ آتش از گریه کنندگان بر حسین علیه در و شود و در خزین مسطور است بمسافت شصت هزار فرسخ ظاهر است هو القلم است

حزین
مهر
نیز

واقعه هجدهم حرکت کفر امیر یزدیان در روز شهادت سید مظلومان در کتاب التباخره در ذکر اعتقاد و مذهب یزدیان گوید که ایشان را امویان نیز گویند اینطایفه گویند که بعد از احمد مختار خلفاء ثلاثه و معویه بر حق بوده اند که در اعلام دین مبین سعی و وفور وجد نامحسوس نمودارند و اکثر بلاد مجده و اجتهاد ایشان بر اهل ایمان مسلم گشت و صیبت اسلام بر گوش هوش اعالی و ادانی رسید از شرف و غرب در گذشت چنانکه پیغمبر صلی الله علیه و آله خبر داده بود که عنقریب امتنان من بر معموده عالم حکم خواهند کرد بنا بر فرموده آنحضرت خلفاء ثلاثه و معویه و یزد و جمعی از بنی امیه بر جهان اسپهان یافتند و بسبب شوکت و عظمت ایشان اعدای دین و گروه مخالفین براه عدم شناسند پس با بامر خلافت ایشان ایمان داریم و از امامت پس از ابوطالب اولادش یزدیم و روز عاشوراء بر اسبان باد پیما سوار شوند با هم تمام بحراروند و چنان نمایند که زمین کو بلا است و امر روز عاشوراء است طبل جنگ نوازند و اسب زنند و نیز اندازند یعنی مانند از مشایبان یزدیم و پسر معویه را از جان و دل مریدیم شادی کان و در شک زنان بنازل خویش مراجعت کنند و ابواب طهو و لعب طرب و عیش بر صغیر و کبیر و انان و ذکر گشایند و با هم مبارک گویند و خاطر یکدیگر جویند و بزرگان ایشان سپاه پوشند بعضی چهره و برخی قدر باشند انشی و نظیر این واقعه در ضمن وقایع شب عاشورا نیز گشت و این کردار ناشایسته یزدیان بسبب افعال شیعیه خوارج است که محدث قمی علیه الرحمه در کتاب فوائد الرضویه از باب چهاردهم کتاب بصیرة العوام فی سید مرتضی رازمی که از مشایخ شیخ متقی الدین است و تقرب صد سال از سید مرتضی علم الهدی مناخر است نقل فرموده که یکی از افعال آن ملاعین یعنی خوارج این است که نعلها را اسب بیمار بردارند و در خانه زنند و از اسب بیمار را زنند و گویند چون اما و حسین علیه را شهید کردند اسبان بر جسد او زانند تا استخوانها را و به جمله در هم شکست و بدین سبب نعلها را اسب را غریب زنند و از هر آن بر در خانه ها زنند و در چنین دخول و خروج دستها بر آن دهند و بر روی مالند و در عشره محرم سرخورد و بر چوب کنند و شادی کان و در شهر گردانند و حلاوت قطایف طبع کنند تا چون کودکان بر در خانه ها روند و گویند سنی المروسته اطعمنا المطفئه یعنی سنی مرا آوردیم ما را مطفئه بخورانید صد هزاران لعن بر آن قوم نازل و بر زبان ایشان از مطفئه قطایف خواهند

افعال خوارج
تلفه الله عابیه

(روز عاشورا)

(۵۱۷)

و از مرد سنان چوب که سرخ مرده برانچوب نصب کرده باشند در روز محرم بدین طریق در محله ها گردانند
 و از اقبال مبارک دانند **واقعه نوزدهم** باز شد در خانه کعبه و این روز و هفت روز دیگر
 برای دخول مردان بدانکه در خانه کعبه همیشه باز نیست مگر اینکه در تمام سال غیر از موسم حج و غیر از موقع
 نظیف شانزده روز در خانه باز میشود و از آن عام میدهند برای دخول مردان و زنان چنانکه در
 کتاب مقامی الفضل در جواب از سوال پانصد و بیست و نهم فرموده که در مجموع سال از برای بارعام هشت روز
 از برای مردان و هشت روز از برای زنان در خانه دامپگشایند و منبر چوبین را نزد آستانه در میگذارند
 که مردم بآستانه داخل شوند و هشت روز حصه مردان روز عاشورا است و روز دوازدهم ربيع الاول که
 روز ولادت حضرت رسول صلی الله علیه و اله است نزد اهل سنت و بعضی از شیعه و در جمعه اول ماه رجب که
 شب ان ليله الرغائب است و جمعه اخر رجب پانزدهم شعبان که روز برات است و در شبان و اولین جمعه ماه
 مبارک رمضان و اخرین جمعه آن و پانزدهم ذی القعدة و هر روز که مردان داخل میشوند روز بعد از زنان
 داخل میگردند **واقعه بیستم** نزول ارواح مؤمنان برای زیارت اهل و کسان در کتاب الاله
 الاخبار آورده که در بعضی از احادیث وارد شده است در تفسیر قول خدا تعالی که در سوره مبارکه قدر
 فرموده نَزَّلَ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مَرْدِدَ بَرُوحِ اقْرَابِا وَخِشْيَانِ امْوَاتٍ مَوْمِنَانِ
 که در شب قدر عرض میکنند ربنا اذن لنا بالنزول الی منازلنا حتی نری اولادنا و عیالنا ای پروردگار
 ما اذن بد ما را که فرود آییم بسوی منازل ما نابه بینیم و مشاهده نماییم عیال و اولاد خود را فنزلون
 فی لیلۃ القدر پس فرود میآیند در شب قدر و از ابن عباس منقولست که چون روز عید یار و عاشورا
 یار و جمعه یا شب جمعه اول ماه رجب یا شب نهم شعبان در آید بجز چون الاموات من قبورهم الی ابواب
 بویتم اموات از قبرهای خود بیرون میآیند و منازل میشوند بر درهای خانه های خود و میگویند ارجو علینا
 فی هذه اللیلۃ بصدقه او بلقنه فانما نحن جوع الیها فان لم تقدر و لها فاذکرونا برکعتین فی هذه اللیلۃ
 المبارکه رحم کنید بر ما در این شب بچیز از صدقه یا بلقنه از طعام و اگر قادر بر آن نباشید یاد کنید نازلید
 رکعت نماز در این شب مبارک هل من احد یوم علینا هل من احد یذکر غریبتنا یا من یسکن دورنا و یا من
 ینح لنا ثناء و یا من قام فی اوسع قصورنا و نحن فی اضیق قبورنا یا ایاکی هست که رحم کند بر ما یا ایاکی هست یاد
 کند غریبت ما را ای کسانیکه ساکن شده اید در خانه های ما و ای کسانیکه ترویج کرده اید زنان ما را و ای
 کسانیکه سکنی گرفته اید در واسعترین خانه های ما در حالیکه ما در تنگای قبرهای خود میباشیم یا من قسم
 اموالنا یا من استدل اولادنا هل من احد یمت فکر فی غریبتنا و فقرنا کتبنا مطویه و کتبکم منشوره و لیسن

در برهان جامع گوید
 بار جمعه مطلق رخصه
 است منه

مجلس اموات
 از شب یازدهم تا یازدهم

لله في الحمد عمل فلا تنونا بكثرة شهره و در عالمكم فاتنا محاجون اليكم اي كسانيكه قهت نمود بپا موال
ما را و اي كسانيكه از روز خور و نظر مينايد با ولا ما ايا كسي هست كه در فكر غيب و فقر ما باشد نامه هاي ما
پيچيد شد و نامه هاي شما باز است از براه ما على نبيست در محمد پس شما ما را از خاطره بديد به بشارت خبرت

و در غاي خود بدستك ما محاجم شما فان وجد والصدقة والدعاء منهم يرجعون فرحاً مسروراً وان لم
يجد و ارجعون محزوناً اي سا پس اگر باشد از ايشان چيزي از صدقه و دعا و ابر ميگردد در خاليك خوشحال
و مسرور باشند و اگر خبري از آفانه بپسند بر ميگردد در خاليك محزون و مابوس باشند ...

واقعه بيست و يك حكايه بحبيبه طلسم نهرنج كلنا در بلاد هند در باب چهل و يكم از كتاب
بهره در ذكر نهرنجات و طلسمات نقل نموده كه كلنا موضع است از بلاد هند صاحب تحفة الغرائب گفته است
انجام عورت است از مسرور بر سران عمود مرغی است هم از مسرور در پيشان ان عمود چشمه ابي است چون روز عاشورا
شود بقدرت خدا و ندي ان مرغ بالهاي خود را بگشايد و منقار خود را در ان چشمه فرو برده و آب بپاشد
و بعد از آن عمود چندان آب فرو بر دز كه تا يكسال ان مرغ مر ايس باشد و احمد بن يوسف قزويني در فصل دوم
از باب پنجاه و پنجم از كتاب اخبار الدوله نهر مثل ان حكايه را از ابن جوزي نقل نموده و در ان كتاب كويد بن
هند و چين زميني است كه انرا كارگويند و در انجا مرغی است از مسرور ان مرغ تا انجا كه گويد و تنفع منقا

فيفيض منه الماء ما بكفي سكان تلك الارض مدروعم و مواشيهم الى مثل عاشوراء في السنة القابلة *
يعني چون ان مرغ از آب ان چشمه بخورد منقار خود را بگشايد پس از منقار او انقدر آب فرو بر دز كه تا عاشورا
سال ديگر ساكان از بين و ذراعيها و مواشيها ايشان را بس باشد و در خانه مجلد چهارم كتاب حبيب السیر
در ذكر بدايع و عجایب ربع مكون نهر حكايه اين طلسم را از تحفة الغرائب نقل نموده **واقعه بيست و دو**

ظهور موفور السرا و امام زمان و ولي عالم امكان حضرت حجة بن الحسن عليه عله ابائه صلوات الله الملك
المتان و اين واقعه مهمت اين از وقايع اتيه است و ما وقايع فاضله اين روز را بد كر اين واقعه عشت ^{انگيز}
ختم مينايم شيخ صدوق عليه الرحمة در كتاب اكمال الدين و سيد بن طاووس عليه الرحمة در كتاب اقبال از امام
محمد باقر عليه روايت كرده اند كه انحضرت فرمود بخير القائم عليه يوم السبت يوم عاشوراء اليوم الذي
قتل فيه الحسين عليه ظهور ميكنند حضرت قائم عليه در روز شنبه عاشوراء و ان روز بيت كه در ان روز
شد جد بزرگوارش حضرت حسين عليه و در كتاب اعلام الور و كشف الغمة و انوار النعانية و فصول المهمة و
اخبار الدول و حبيب السیر از حضرت صادق عليه روايت كرده اند كه فرمود بنادي باسم القائم عليه في ليلة
ثلاث وعشرين من شهر رمضان و يقوم في يوم عاشوراء و هو اليوم الذي قتل فيه الحسين عليه يعني ند كرده

حكاية ملكي و نهرنج

فصل في
ظهور موفور السرا و امام زمان

(روز عاشورا)

(۵۲۰)

نوشته اند و ما نیز تفصیل از روز زکریا را خواهیم نمود ان شاء الله تعالی و **واقعہ دوم** بقول خداوند متعالی در تاریخ گزیده و صاحب عقول عشره و عجایب المخلوقات در این روز حق تعالی توبه ادم را قبول فرمود و در اقبال صدق و اقبال ابن طاروس کتاب السلوک و بخار الانوار از طریق عامه نقل کرده اند و اکثر علماء امامیه قبول شد توبه ادم را در روز سیم ذی الحجه نوشته اند چنانکه در مجلس بیاد ان شاء الله تعالی و **واقعہ سیم** در کتاب وقایع الشهور و وفات ادم را در روز عاشورا نوشته است و احمد بن یوسف قرطبی در کتاب اخبار الدول گوید که در روز جمعه ششم پنهان در میان روز و ساعته که خدا ادم را خلق فرمود بود وفات یافت و اهل سمرقند تواریخ وفات انجناب را در یازدهم محرم نوشته اند و ما نیز شرح و تفصیل از روز زکریا را خواهیم نمود ان شاء الله تعالی و **واقعہ چهارم** بقول صاحب تاریخ گزیده و زهدة القلوب در این روز حضرت ادریس علیه السلام بالا رفت بآسمان و در جزیره اول زهدة المجالس نیز عروج ادریس را در این روز نوشته است و ما شرح و تفصیل از روز زکریا را خواهیم نمود ان شاء الله تعالی و **واقعہ پنجم** در کتاب وقایع الشهور گوید در این روز حضرت نوح علیه السلام دعا می فرمود و فرمود و شرح و کیفیت دعای انجناب و استجاب دعا و ماموش شدن انجناب بساختن کشتی در واقعہ یازدهم پناه سمیت تحریر یافت و **واقعہ ششم** بقول علماء اهل سنت و جماعت در این روز کشتی حضرت نوح بر کوه جود قرار گرفت چنانکه در اخبار الدول و تاریخ گزیده و زهدة القلوب و عجایب المخلوقات و در جیب السیر و نقایس الفنون و عقول عشره و بدایع الظهور و زهدة المجالس نیز این واقعہ را در این روز نوشته اند و در پیاده از کتاب امامیه مانند کتاب اقبال و مجمع البیان و بخار الانوار و تاریخ النوار نیز این قول مستور است و بر روایات اهل البیت در روز دهم ماه ذی الحجه کشتی نوح بر جود قرار گرفت و بعد از یکماه در روز عاشورا از کشتی فرود آمد بشرح و تفصیلی که در واقعہ دوازدهم این روز گذشت و در روز دهم ماه ذی الحجه نیز خواهد آمد ان شاء الله تعالی و **واقعہ هفتم** در تاریخ گزیده و زهدة القلوب و عقول عشره و عجایب المخلوقات مستور است که در روز عاشورا حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام متولد شد قدم بعالم و جودها و در کتاب اقبال و مجلد بیستم بخار الانوار در خبر موضوع مذکور است و علای شیعه و اولاد انجناب را در روز اول ماه ذی الحجه نوشته اند و ما نیز در این روز زکریا را خواهیم نمود ان شاء الله تعالی و **واقعہ هشتم** بقول شیخ عبدالرحمن صفور شافعی در جز اول زهدة المجالس در این روز حضرت ابراهیم را خلیل خود گردانید و علماء امامیه خلیل شدن انجناب را در اول ذی الحجه نقل کرده اند چنانکه در مجلس بیاد ان شاء الله تعالی و **واقعہ نهم** بنا بر مستورات تاریخ گزیده و عقول عشره و عجایب المخلوقات در این روز حضرت ابراهیم را در آتش افکندند و آتش بر انجناب سرد و سلامت گردید و در کتاب امامیه این واقعہ را در هیجدهم ذی الحجه نوشته اند و **واقعہ دهم** در کتاب مجالس المتفین و زهدة

روز وفات
در روز وفات
در روز وفات

در روز وفات
در روز وفات
در روز وفات

(روز عاشوراء)

(۵۲۱)

المجالس مطور است که در این روز بعد از چهل سال و بر پایه هشاد سال حضرت یعقوب بوضال یوسف نازل
 گردید و در کتاب فایع الشهور از کتاب یوسف و یحیی و یوسف زاد در این روز نقل نموده و ما
 شرح انرا در بیست و دوم اینها ذکر خواهیم نمود ان شاء الله **واقعه یازدهم** بقول صاحب عقول عشره و عجایب
 المخلوقات در این روز حضرت یوسف از چاد دوشین برآمد اکثر مورخین و مفسرین این واقعه در سیم اینها نوشته اند
 و ما نیز شرح انرا در این روز ذکر نموده ایم **واقعه یازدهم** در تاریخ گزیده و نزهة القلوب بحجاب
 المخلوقات مطور است که در این روز حضرت ایوب از بلا شفا یافت و در کتاب نزهة المجالس شرح بیست و یک
 نیز شفا ایوب زاد در این روز نوشته اند و ما شرح انرا در پنجم جلدی الاول ذکر خواهیم نمود ان شاء الله تعالی
واقعه سیزدهم در مجلد بیستم بحار الانوار و عجایب المخلوقات و عقول عشره مطور است که در این
 روز حضرت موسی بن عمران علی نبینا و اله و علیه متولد شد و قدم بغلام وجود نهاد و اکثر اهل سیر و تواریخ و کلام
 انحضرت زاد در هم این ماه نوشته اند و ما نیز بشرح تفصیل ان برداشتم **واقعه چهاردهم** بر و است
 کتاب اقبال و بحار الانوار و نایح التواریخ در این روز موسی بن عمران علیه السلام فرعون غالب گردید و در روز هفتم
 الصفا و حبیب السیر نیز این واقعه زاد در این روز نوشته اند و گویند از قصه دانیال عاشوراء با نور و مناجات
 افکار و شیخ کفعمی و سید جزیری و مرحوم فیض کاشانی و جمعی دیگر از علمای اخبار این واقعه در هفتم ماه ذیحجه
 ذکر نموده اند و ما نیز در ان روز بشرح تفصیل ان خواهیم پرداخت ان شاء الله **واقعه پانزدهم**
 بر و است علمای عامه در این روز حقایق فرعون و ال فرعون زاد در در باغ غن نموده چنانکه در تاریخ گزیده و نزهة
 القلوب عقول عشره و عجایب المخلوقات و شیخ صدق در امانه و ابن طاووس و اقبال نکرا این واقعه زاد در این
 از موضوعات عامه دانسته اند و تفصیل این واقعه در روز پنجم اینها بر وجه مستوفی سمع تحریر یافت هر که
 خواهد رجوع کند و در ترجمه تاریخ طبری گوید در روز و شب دهم محرم فرعون سپاه بکشد و ما مانا
 بر مقدمه روان گرد باد و هزار مرد پیاده و سواره و خود با هزار هزار و هفتصد هزار سوار غیر از پیادگان
 در عقب و برفت و در بین اسبان هفتاد و سی طوقه های طلا در گردن بود و در حبیب السیر آمده که در ان
 زمان که فرعون بنان از ممراب با تشر و زخ رسیدند و بنی اسرائیل نجات یافتند ده ساعت از روز عاشوراء
 گذشته بود و ما از زمان موسی و مناجاتان هیچ نخورده بودند نیت روزه کرده بقیه روز را با مساکین دادند
 و محمد برار ائمه سنی در کتاب عقول عشره گوید که چون رسول خدا صلی الله علیه و اله بمکه تشریف آورد و یحیی
 روز عاشوراء روزه پیدا شدند از سبب ان پرسیدند گفتند چون در این روز بار بتغالی فرعون را غرق
 کرد و بنی اسرائیل را از شر او خلاص نمود روزی است مبارک لهذا انرا دوست میدارم و پیغمبر صلی الله علیه و اله

در کتاب نزهة المجالس
 شرح بیست و یک
 نیز شفا ایوب
 زاد در این روز
 نوشته اند

در کتاب اقبال
 و بحار الانوار
 و نایح التواریخ
 در این روز
 موسی بن عمران
 علیه السلام
 فرعون غالب
 گردید

(روز عاشوراء)

(۵۲۲)

فرمودنا احقهم باجابه سنت مواز بود پس امر فرمودن روز عاشوراء را روزه بدارند انهي مؤلف گوید علمائے
 ناکنون روزه روز عاشوراء را سنت میدانند و بعضی از ایشان را عقیده است که اولین عاشوراء که رسوا
 بمدينه هجرت نمود صومرا از فرض نمود و در سال دوم بفریضت روزه ماه رمضان منوخ گشت و با عقنار
 علمائے شیعه روزه روز عاشوراء بد و ضلالتست و ما شرح این مطلب در واقعه هجدهم این روز بتفصیل
 ذکر نمودیم فلپطالع ثمة **واقعه شانزدهم** بر وایت روضه الصفا و ناسخ التواریخ خاتمه میقات مؤ
 بن عمران و نزول توره در این روز بود در ناسخ گوید که مؤ بن عمران علیه السلام با هفتاد تن از مشایخ بنی اسرائیل
 روز اول ماه ذی الحجه بر کوه طور بآمد و چهل روز و چهل شب در طور بود تا آنکه الواح عشره توره را که
 احکام شریعت بر آنها ثبت بود برگرفت انگاه خطاب بید با موسی انا قد فتننا قومك من بعدك و اصلهم
 السامیه ای موسی بدرستی که ما در فتنه و امتحان افکندیم قوم تو را بعد از تو و سامری گمراه نمود ایشان را
 پس مؤنواح عشره توره را بآباد و لوح دیگر که از هریون نگاشته بود برداشته باوشع مراجعت نمود در خالینکه از
 کردار قوم خشمگین و اند و هناك بود كما قال الله تعالى فَرَجَّ مَوْلَايَ قَوْمَهُ غَضَبَانِ اِيفَا چون انجناب نزدیک
 آمد مردم را دید که بانواع طواعیت اقسام ساز و طرب مشغولند کرد اگر دو ساله رفت میزنند و رقص میکنند
 فرمود با قوم الم بعد کرمکم و غدا احسن ابقومرا با خداوند با شما وعده راست نگذاشت امروز روز عاشوراء
 و خاتمه میقات من است از آن مدت که من وعده نهادم طوی نکشد که شما خلاف کردید عهده مرا انهي ملخصا
 و اکثر علمائے اخبار و مورخین آثار خاتمه میقات مؤ علیه و نزول توره را در روز دهم ماه ذی الحجه نوشته
 و ما نیز در این روز بتفصیل ان خواهیم پرداخت انتم **واقعه هجدهم** بقول شیخ عبدالرحمن صفور
 شافعی در جزء اول نزهة المجالس در این روز حضرت ائمه و در اقبال نمود و در امالی شیخ صدق علیه
 در ضمن خبر جبله مکتبه مذکور است که قبول توبه را در روز عاشوراء از موضوعات عامه است و بر وایت
 شیخ مفید و ابن طاووس قبول شدن توبه انجناب در روز عرفه بوده است چنانکه شرح و تفصیل ان بیاید
 انشاء الله ثم **واقعه هیجدهم** بقول ابن ابی ریحان ریشه این روز حضرت ائمه و در اقبال نمود و در امالی شیخ صدق علیه
 و عد ابراز ایشان باز گرفت و در کتاب اقبال و ناسخ التواریخ و حبيب السیر و در السلوك و عجایب المخلوقات
 و عقول عشره نیز این واقعه را در این روز نوشته اند و ما شرح و تفصیل آن را در نیمه ماه شوال ذکر خواهیم نمود
واقعه نوزدهم در تاریخ گزیده و نزهة القلوب جزء اول نزهة المجالس مکتور است که در این روز حضرت
 یونس از شکم ماهی و اندوه در پانچان یافت و شرح و تفصیل این واقعه در روز دهم این ماه بآلامرید علیه
 سلك تحریر و انتظام یافت **واقعه بیستم** در جدول شیخ جنات الخاوند مکتور است که در این روز حضرت

روز عاشوراء
 در روز دهم ماه ذی الحجه
 در روز دهم ماه ذی الحجه

عجایب المخلوقات
 در روز دهم ماه ذی الحجه

(روز عاشورا)

(۵۲۲)

پونز علیه برکت بسو قوم و مورخین مراجعت انحضرت را بسو قوم در شانزدهم انماه نوشته اند و مانیز در
 ان روز بشرح تفصیل ان خواهیم پرداخت انشاء الله تعالی **واقعه بیست و یکم** در کتاب
 عقول عشره و عجایب المخلوقات مسطور است که در این روز حضرت زکریا علیه نبینا و اله و علیه طلب فرزند
 نمود و دعا او مستجاب شد و ما شرح تفصیل انرا در اول انماه ذکر نمودیم **واقعه بیست و دویم**
 در جلد بیستم بحار الانوار است که در این روز حضرت یحیی بن زکریا علیه نبینا و اله و علیه متولد شد و اکثر ان
 سیر و تواریخ و لادت انجناب در روز نهم انماه نوشته اند و مانیز در ان روز بشرح و تفصیل پرداختیم
واقعه بیست و سیم و نیز در بیستم بحار الانوار است که حضرت مرثیه کبری و والد ماجد حضرت علی
 در این روز متولد شد و قدم بغالم وجود نهاد بشرح و تفصیلی که در روز نهم انماه بهت تحریر یافت
واقعه بیست و چهارم بر ذات علمای عامه مانند صاحب کتاب زهده المجالس و عجایب المخلوقات
 در این روز حضرت عیسی از کم عدم خیمه بفضای شهر زده قدم بغالم وجود نهاد و در کتاب اقبال و بحار
 الانوار و جوهرة القلوب و جنات المخلود نیز ولادت انجناب را در این روز نقل کرده اند و در حدیث صحیح از
 حضرت امام رضا علیه منقول است که ولادت عیسی در شب بیست و پنجم ماه ذی القعدة بود و مانیز شرح و
 تفصیل انرا در ان روز ذکر خواهیم نمود انشاء الله تعالی **واقعه بیست و پنجم** در تاریخ گریز و نیز
 القلوب مسطور است که در این روز حضرت عیسی علیه بالارفت با سنان و در کتاب زهده المجالس نیز عروج
 عیسی علیه را در این روز مرقوم داشته و علمای امامیه عروج انحضرت را در بیست و یکم ماه رمضان نقل
 کرده اند چنانکه شرح بیان ان بیاید انتم **واقعه بیست و ششم** در کتاب وقایع الشهور از حاکم
 بلدا لامین نقل نموده که انصاری صاحب فیل را نیز زبور و اما اهل سیر و تواریخ قصه انجناب فیل را در روز
 هفدهم انماه نوشته اند چنانکه شرح تفصیل ان بیاید انتم **واقعه بیست و هفتم** و هفتمی حامله شد
 امه بنت وهب بوجود مقدس پیغمبر صلی الله علیه و اله چنانکه محدث نور علی لرحمه در کتاب میزان السماء
 در تبیین مولد خاتم الانبیاء و ذکر اقوال و اوده در ولادت حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و اله فرمود
 و بعضی گویند ولادت انحضرت در هشت شب گذشت از ماه رمضان بوده و این قول را بسیار از علمای
 تصحیح کردند و این موافقت دارد با آنچه ذکر شد که مادر انجناب حامله شد در یازدهم تشرین یا در روز عاشورا
 و اینکه انجناب نه ماه تمام در شکم مادر مکت کردند و بعضی گفته اند که این قول بسیار غریب است و دلیل
 قائلش انست که وحی با انجناب در ماه رمضان شد پس باید تولد هم در ماه رمضان باشد و اینکه حمل در
 ایام تشرین بود که او را غیر از ذکر نکرده حال باقی اقوال نیز معلوم شد یعنی مستند انها نیز ادله بی پایه و اعتبار است

در روز نهم انماه
 در روز بیستم بحار
 در روز بیستم بحار
 در روز بیستم بحار

در روز نهم انماه
 در روز بیستم بحار
 در روز بیستم بحار
 در روز بیستم بحار

ضعیف است آنهایی کلامه مؤلف گوید پوشیده نماند که از روز عاشورا تا هشتم ماه رمضان هشت ماه پیش
نه ماه پس اینکه فرموده و این موافقت دارد با اینکه انجذاب ماه تمام در شکم مادر مکت کردن ظاهر است
واقعه بیست و هشتم بقول صاحب کتاب نهمة المجالس در این روز رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
خدیجه را تزویج نمود و اهل سیر و تواریخ این تزویج را در روز دهم ماه ربیع الاول نوشته اند چنانکه شرح و
بیان آن در مجلس بیاید **واقعه بیست و نهم** در مجلد ششم بحار الانوار و مجلد دوم و در
الصفاء مکتور است که در شب شنبه دهم ماه محرم سنه پنجم هجری حضرت سالت صلی الله علیه و آله با چهار صد کس
و بر وایت با پانصد نفر از مدینه بهین رفتند بفرمیت غزوه ذات الرقاع و این شهر در مجلد دوم کمال التواریخ
بعد از ذکر کیفیت این غزوه گوید و گفته شد که این غزوه در محرم سال پنجم هجری در روز واکثر بود و این غزوه
ذات الرقاع را در پانزدهم جادی الاولی مرقوم داشته اند و مانع از آن روز ذکر خواهیم نمود انشاء الله تعالی
واقعه سیام در کتاب بصار العین فی انصار الحسین علیه و وقف شمر فی الیوم العاشر حاجه فناد
این بنواختنا ابن العباس و اخوته فلم یجبه احد فقال لهم الحسین علیه و لو کان فاسقا فقام الیه العباس
فقال له ما تريد قال انتم امنون بائنه اخنا فقال له العباس لعنک الله و لعن فانک لئن کنت خالنا اتومنا و این
رسول الله لا امان له و تکلم اخوته بنحو کلامه ثم رجعوا انهم یقول مؤلف هذا الكتاب حسن بن محمد الحسینی الحائري
و لو اردت البسط و التفصیل فی هذه الواقعة فراجع واقعه التاسعة من وقایع یوم التاسع من کتابنا هذا
واقعه سی و یکم در کتاب نایع التواریخ از ابن قولویه از حضرت صادق علیه و آله روایت کرده است که فرمود
ساعتی که حسین علیه و آله مظلوم گشت اهل بیت مادر مدینه شدند که گویند میگوید الیوم نزل البلاء علی
هذه الامة فلا یرون فرحاً حتی یقوم قائمکم فی شفی صد و ذکر و یقتل عدوکم امر و بلاء و این امت ناول شد و
این پس فرج و شادی نخواهد دید تا گاهی که قائم شما ظهور کند و سینه های شما را از این اندوه شافد و شما
شمارا بکشد تا آنجا که گوید این بود تا خبر قتل حسین علیه و آله رسید چون بشمار گرفتند و ساعه بود که اصفا این کلمات
کردند و در بحار الانوار و مقام زخار و بیار از کتب دیگر مکتور است که اهل بیت این صدا را در شب شنیدند
که در روزش آن مظلوم را شهید کرده بودند چنانکه شرح بیان آن در ضمن وقایع روز پانزدهم این ماه بیاید
واقعه سی و دویم در کتاب وقایع الشهور گوید بقره در این روز سرفاه مقدسه شهیدان از بدن
جدا کردند و اکثر برانند که این واقعه جانور در فرای این روز اتفاق افتاد مگر سر مقدس حضرت
الشهداء صلوات الله علیه که با اتفاق از باب سیر و مقاتل در این روز از بدن جدا گردید و فرساده شد
بسی کوفه بشرح و تفصیلی که در واقعه سی و سیم از وقایع قسم و ماین روز گذشت *

روایت از ابن کثیر
در تاریخ ابن کثیر

جاء من کاتب
شماره ۱۰۰

(رُوز عاشوراء)

(٥٢٤)

فَقُلْتُ مَا يَبْكُكَ يَا عَبْدَ اللَّهِ فَقَالَ كَيْفَ لَا ابْكِي وَأَنَا أَسْلُبُ ابْنَةَ رَسُولِ اللَّهِ فَقُلْتُ لَا تَسْلُبْنِي قَالَ أَخَا
 ان يَحْيَى غَيْرِي فَيَاخُذُهُ قَالَتْ وَاتَّهَبُوا مَا فِي الْأَيْتِي حَتَّى كَانُوا يَنْزِعُونَ الْمَلَا حَتَّى ظَهَرُوا نَاخِدَنَا
 مُحَمَّدُ بْنُ بَرْهِيْمٍ بْنُ اسْحَوْرَةَ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ يَحْيَى الْبَصْرِيُّ قَالَ أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ زَكَرِيَّا قَالَ حَدَّثَنَا
 مُحَمَّدُ بْنُ يَزِيدَ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو نَعِيمٍ قَالَ حَدَّثَنِي خَاجِعُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ أَنَّهُ لَمَّا جَاءَ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 أَمْرُ فَوْضِعَ بَيْنَ يَدَيْهِ فِي طُغْيَانٍ مِنْ ذَهَبٍ جَعَلَ يَضْرِبُ بِقَضِيْبٍ فِي يَدِهِ عَلَى ثَنَابَاهُ وَيَقُولُ لَقَدْ أَسْرَعَ الشَّيْبُ
 إِلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الْقَوْمِ مَدَنِيَّةً رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ يَلْتَمِسُ حَيْثُ تَضَعُ قَضِيْبَكَ فَقَالَ هُوَ يَوْمَئِذٍ
 ثُمَّ أَمَرَ بَعْلَى بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فَعَلَّ وَجَلَ مَعَ النَّسْوَةِ وَالسَّبَابِ إِلَى التَّجْنِ وَكَثُرَ مَعَهُمْ فَأَمَرَ زِيَادُ بْنُ قَارٍ الْأَوْجَدُ
 مَلَاءَ رِجَالًا وَنِسَاءً يَضْرِبُونَ وَجُوهَهُمْ وَيَكُونُ فُجِسُوَانِ سَجْنٍ وَطَبَقَ عَلَيْهِمْ ثُمَّ قَالَ ابْنُ زِيَادٍ لَعْنَةُ اللَّهِ دُعَا بَعْلَى
 ابْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَاحْضَرُ رَأْسَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَكَانَتْ زَيْنَبُ ابْنَتُهُ عَلَى عَقْلِهِ فَنَهَمَ فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ أَلْحَدُ
 اللَّهُ الَّذِي فَضِيحَكَ وَقَتْلَكُمْ وَكَذَّبَ أَخَا دِيْنَكُمْ فَقَالَ زَيْنَبُ عَلَيْهَا السَّلَامُ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَكْرَمَنَا بِمُحَمَّدٍ وَطَهَّرَنَا
 تَطَهَّرَ بِرَأْسِهِ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ فَبَرَزُوا إِلَى صَاحِبِهِمْ وَسَجَّعَ اللَّهُ بَيْنَكَ وَبَيْنَهُمْ فَتَنَحَّيْ كَوْنُ عِنْدَهُ فَعَضِبَ ابْنُ زِيَادٍ
 لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَيْهَا وَهُمْ لَهَا فُسْكَنٌ مِنْهُ عَمْرٍو بْنِ حَرْبٍ فَقَالَ زَيْنَبُ يَا ابْنَ زِيَادٍ حَبِيبُ مَا أَرَيْتُكَ مَنَّا فَلَقَدْ قَتَلْنَا رِجَالًا
 وَقَطَعْتَ أَصْلَنَا وَاجْتَحَرْنَا وَسَبَّحْتَ نَائِلًا وَذَرَارِبَنَا فَإِنْ كَانَ ذَلِكَ لِلْإِشْفَاءِ فَقَدْ أَشْفَيْتَ فَأَمَرَ ابْنَ
 زِيَادٍ بِرَأْسِهِمْ إِلَى التَّجْنِ وَبَعَثَ الْبَشَائِرَ إِلَى التَّوَّاجِعِ بِقَتْلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ أَمَرَ سَبَابًا وَرَأْسَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَمَحَلُوا إِلَى
 الشَّامِ فَلَقَدْ حَدَّثَنِي جَاعَةٌ كَانُوا خُرُوجًا فِي تِلْكَ الصَّبَةِ أَنَّهُمْ كَانُوا يَسْمَعُونَ بِاللَّيْلِ نَوْحَ الْجَنِّ عَلَى الْحُسَيْنِ إِلَى
 الصَّبَاحِ وَقَالُوا فَلَمَّا دَخَلْنَا دِمَشْقَ دَخَلْنَا بِالنِّسَاءِ وَالسَّبَابِ فِي النَّهَارِ وَمَكْشَفَاتُ الْوُجُوهِ فَقَالَ أَهْلُ الشَّامِ الْخَفَاءُ
 مَا رَأَيْنَا سَبَابًا أَحْسَنَ مِنْ هَؤُلَاءِ فَمِنْ أَنْتُمْ فَقَالَ يَكْفِيكُمْ ابْنَةُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَحْنُ سَبَابًا يَا أَلِ مُحَمَّدٍ فَاقْبِمْوْا عَلَى رُجَحِ
 الْمَسْجِدِ حَيْثُ يَقَامُ السَّبَابُ وَفِيهِمْ عَلَى بَنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَهُوَ يَوْمُ مَذْفَةِ شَابٍ فَأَنَامُوا مِنْ شَيْخٍ مِنْ أَشْبَاحِ أَهْلِ الشَّامِ
 فَقَالَ لَهُمُ الْمُحَمَّدِيُّ اللَّهُ فَنَالَكُمْ وَأَهْلَكُمْ وَفُطِعَ قَرْنُ الْفَتْنَةِ فَأَمَّا بِالْوَعْدِ شَتْمُهُمْ فَلَمَّا انْقَضَى كَلَامُهُ فَقَالَ لِعَلِّ بْنِ
 الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ أَمَا قَرَأْتَ تَبَارَكَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ قَالَ نَعَمْ قَالَ أَمَا قَرَأْتَ هَذِهِ الْآيَةَ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا
 الْمُوَدَّةَ فِي الْفُرْجِ قُلْ بَلَى قَالَ فَخُنُّ أُولَئِكَ ثُمَّ قَالَ أَمَا قَرَأْتَ وَإِنَّ الْفُرْجَ بِحَقِّهِ قَالَ بَلَى قَالَ فَخُنُّهُمْ فَهَلْ
 قَرَأْتَ هَذِهِ الْآيَةَ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا قَالَ بَلَى قَالَ
 فَخُنُّهُمْ فَرَفَعَ الشَّامُ يَدَهُ إِلَى السَّمَاءِ ثُمَّ قَالَ اللَّهُمَّ إِنَّ أَتُوبُ إِلَيْكَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ اللَّهُمَّ إِنَّ أَبْرَأَ إِلَيْكَ
 مِنْ عَدُوِّكَ مُحَمَّدٌ وَمِنْ قَوْمِهِ أَهْلُ بَيْتِ مُحَمَّدٍ لَقَدْ قَرَأْتُ الْقُرْآنَ فَمَا شَعَرْتُ بِشَيْءٍ قَبْلَ الْيَوْمِ ثُمَّ أَدْخَلَ نِسَاءً
 الْحُسَيْنِ عَلَى يَزِيدَ بْنِ مَعْوِيَةَ فَصَحَّرَ نِسَاءً أَلِ يَزِيدَ وَبَنَاتٍ مَعْوِيَةَ وَاهْلَهُ وَوُلُوْا قَوْمِ الْمَنَاسِمِ وَوَضَعَ رَأْسَ الْحُسَيْنِ

انما نزلت في
 روضه الحسين عليه السلام

عن شيخنا
 محمد بن
 محمد بن
 محمد بن

(روز عاشورا)

بن یزید بن معاویه فقال تكبيرة الله فارتدت اقمي قلبا من يزيدي ولا رايك كافرا ولا مشركا شرا منه ولا اجفا
منه واقبل بقول ونظر الى الرأس * بيت شياخي يبد شهادتي * جوع الخبز رجع من وقع الاسل *
ثم راس الحسين فغضب على باب مسجد دمشق فروى عن فاطمة بنت علي عليه السلام انها قالت لما اجلسنا بين يدي
يزيد بن معاوية روى لنا اول شئ والطغنائهم ان رجلا من اهل الشام احرق قام اليه فقال يا امير المؤمنين
هذه الجارية تبغني وكنت جارية وضيئة فارعبت وفرقت وطنك الله يفعل ذلك فاخذت بثيابي خنيت
هي اكبر مني واعقل فقال كذبت والله ولعنك ما زالك لك ولا له فغضب يزيد فقال كذبت والله لو شئت
لفعلته قال لا والله ما جعل الله ذلك لك الا ان تخرج من ملتنا وتدين بغير ديننا فغضب يزيد ثم
قال يا اي تسفيلين هذا انما خرج من الدين ابوك واخوك فقالك يدين الله ودين ابك واخي وجدك اشدت
انت وجدك وابوك قال كذبت يا عدوة الله قالك اميرتهم ظالما ويقهر سلطانك فكانت لعنة الله
استجني فسكت فاعاد الشاء لعنة الله فقال يا امير المؤمنين هب لي هذه الجارية فقال له اعرب وهب لله لك
حقا فاضيا حدثني بذلك محمد بن علي فاجابوه رحمة الله عن محمد بن ابي القاسم عن محمد بن علي الكوفي عن
نصر بن مزاحم عن اوطى بن يحيى عن الحرث بن كعب عن فاطمة بنت علي صلوات الله عليه ثم ان يزيد لعنة الله امر بنينا
الحسين عليه السلام فاجتمع على ابن الحسين عليهما السلام في محبس لا يكتم من حر ولا فرجة نفثت وجوههم ولم يرفع
بيت المقدس حجر عن وجه الارض الا وجد تحته دم عبيط وابصر الناس الشمس على الحيطان حراء كانت
الملائكة المعصوفة الى ان خرج علي ابن الحسين عليهما السلام بالقوة فردد راس الحسين عليه السلام الى كربلاء حدثنا محمد بن
الحسن بن احمد بن الوليد رحمه الله قال حدثنا الحسن بن مفضل الدقاني قال حدثنا يعقوب بن يزيد
عن علي بن الحسن بن علي بن فضال عن الديلم وهو سليمان عن عبد الله بن لطيف القليلبي قال قال الصادق
عليه السلام ابو عبد الله جعفر بن محمد عليهما السلام ضرب الحسين بن علي عليهما السلام بالسيف ثم ابدا ريقه راسه
مناد من قبل رب الغرة تبارك وتعالى من بطنان العرش فقال الا اتوها الامم المتحيرة الظالمة بعدلها
لا وفقكم الله لاصح ولا فطر قال ثم قال ابو عبد الله لاجرم والله ما وفقوا ولا يوفقون ابدا حتى يقوم
نار الحسين عليه السلام تسمى نفعه عظيم بدانك چون حضرت بيد الشهداء صلوات الله عليه و
ابن روز بعدادت شهادت فائز گردید ورا کثر این دمه محزون وغمگین بودند و اخبار موخشه
با ایشان میرسید باید که شیعیان ایشان در مجموع این ده روز بلوا از حضرت انحضرت قیام نمایند
و محزون و اند و هناك باشند و اخبار و احادیث که مشتمل بر ذکر مصائب ایشان باشد بخوانند
و بعضی از علماء گفته اند که ترك بعضی از لذات کنند و از حضرت امام رضا علیه السلام منقولست که چون

(۵۲۷)

وضیعت بنک و بنک

نقش

فوق بنقین می

زیستن و

نقش

نقش

نقش

نقش

نقش

نقش

نقش

نقش

نقش

نقش

نقش

نقش

نقش

نقش

نقش

نقش

نقش

نقش

نقش

نقش

نقش

(روز عاشورا)

(۵۲۸)

جدم حسین علیه السلام شهید شد آسمان خون و خاله سرخ بارید اگر آنحضرت گریه کنی که آب دیده بر روی تو جاری
گردد و حقیقتاً جمیع گناهان کوچک و بزرگ تو را بپارهند پس فرمود که اگر خواهی چون بمهر هیچ گاه بر تو نباشد
زبانت کن جدم حسین علیه السلام را و اگر خواهی که در غر فهاک هست یا حضرت رسول و آل او باشد لعنت کن قتل
آنحضرت را و اگر خواهی که ثواب شهیدان کربلا را داشته باشی هر وقت که مصیبت آنحضرت را بیاد آوری بگو یا لیتنه
کنتم معهم فافوز فوزاً عظیماً یعنی بکاش میبودم با ایشان پس رستگاری مییافتم و رستگاری بزرگ و اگر
خواهی که در درجات عالیه هست با ما باشد بر آنند و ما اند و هناك و برای شادمانی باش و علامه مجلسی
علیه السلام فرموده و بهتر این است که روز نهم و دهم را روزه نداری زیرا که بنی امیه این دو روز را از برای برکت شما
بر قتل آنحضرت روزه میداشتند و احادیث بسیار در فضیلت این دو روز و روزه آنها بر حضرت رسول است
و از طریق اهل البیت احادیث بسیار در مدح روزه این دو روز خصوصاً روز عاشورا وارد شده است
و ما در واقعه هفدهم از قسم اول و قایع این روز شرح مبسوطی در باب روزه عاشورا ذکر نموده ایم فلطالع
ثمة و بنی امیه از برای برکت از روزه سال را در روز عاشورا در خانه ذخیره میکردند و از حضرت امام رضا علیه
منقولست که فرمود من ترك السعي في حوائج يوم عاشورا قضی الله له حوائج الدنيا والاخرة هر که ترك نما
حوائج خود را در روز عاشورا در پی کارهای خود و حقیقتاً حوائج دنیا و آخرت او را بر آورد و من كان يوم عاشورا
يوم مصيبة و يوم خزنة و بكائه جعل الله عز وجل يوم القيمة يوم فرجه و سرور و قرین بنا في الجنان عینه
و هر که روز عاشورا روزانده و روز مصیبت و گریه او باشد حقیقتاً روز قیامت را در فرج و روز
شاری و ی گرداند و دیده او در بهشت بباروشن گردد و من سعى يوم عاشورا يوم برکت و از خزنة شبنم
لم يبارك له فيما اترك و حشر يوم القيمة مع يذ و عبيد الله و عمر بن سعد لعنهم الله ال اسفل ذك من النار و هر که
روز عاشورا را روز برکت نامد و از برای منزل خود چیزی ذخیره کند خدا ان ذخیره را بر او مبارک نگرداند و روز
قیامت با یزید و عبيد الله و عمر بن سعد محشور گردد و در روز اسفل یا الها باشد پس باید که در روز عاشورا
اگر می مشغول کاری از کارهای دنیا نگردد و مشغول گریه و نوحه و مصیبت باشد و امر کند اهل خانه خود را که
تعزیت آنحضرت بدارند و مشغول نایم باشد چنانکه در ماتم عزیزترین اولاد و اقارب خود میباشد و در این روز از
خوردن و آشامیدن امساك نماید آنکه قصد روزه کند و در آخر روز بعد از عصر افطار کند اگر چه بشریت است
و روزه تمام ندارد مگر این که در خصوص از روزه واجب روزه باشد که بنده و امثال ان واجب شده باشد که باید
روزه بگیرد و در روز نهم و دهم مشغول هوا و لعب نگردد و هزار مرتبه بر قائل آنحضرت لعنت کند و بگوید اللهم
العن قتل الحسين عليه السلام و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که هر که در روز عاشورا هزار مرتبه شوقل هو

و طه و شمس و زهرا

روز عاشورا

(روز عاشورا)

(۵۲۹)

الله احد بخواند خداوند رحمن نظر رحمت بسو او کند و هر که خدا نظر رحمت بسو او کند هرگز او را عذاب نکند و هر
 از آنحضرت منقولست که هر که حضرت امام حسین علیه السلام را در روز عاشورا زیارت کند بهشت او را واجب گردد
 و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایتست که هر که زیارت کند امام حسین را در روز دهم محرم یا روز قمر انحضرت گریبان
 شوی ملاقات کند خدا را در روز قیامت با ثواب دو هزار حج و دو هزار عمره و دو هزار جهاد که هر یک را با ^{خدا} زیارت
 و ائمه ظاهرین علیهم السلام بجا آورده باشد و در کتاب بحار المصابیة صاحب میثاق نقل کرده که مشرکین همدرد اکثر
 بلادشان در ایام عاشورا از مشاغل دنیا بالمره دست بر میدارند و با اینکه اکثرا ببلکه اکثر ایشان بر تفت و سیر
 می نشینند و میخوانند در این ایام خاک نشین بلکه بعضی از ایشان خاکستر نشین میگرددند و خود را از اطعمه
 و لذت مثل گوشت و غیره باز میدارند و اخراجات عظیم میکنند و بدین خود را مجروح و مقفل مینمایند بکفر
 از ثقات نقل میگردد از کسیکه مدتی در بلاد هند بوده که او گفت روزی از یکی از هنود پرسیدم که شما چرا عزت
 میدارید و گریه میکنید گفت از جهت اینکه پیروز بر خدا را کشند اگر چه غلط گفته خدا احتیاج بوزیر و وکیل
 ندارد اما همین قدر فهمیده که شخص بزرگوار که محبوب خدا است کشته اند ان نوع میکنند ابا اینها عبرت نیست
 برای اهل اسلام که ادعای تشیع دارند و مدعی بعضی از مقامات دیگر نیز هستند با وجود این در ایام عاشورا
 اساس شادی فراهم آورند و مجلس عیش و طرب بچینند و زینت نام و تمام داده بلکه بنوعی بالله امریان و خوشی
 بانواع و اقسام غنا خوانه کنند و بهزیات خلاف عرف فضلا عن الشریعة قیام و اقدام نمایند و مانند رقاصان
 برقص و تصنیق مشغول شوند که بغیر از بچه بازی و زن بازی و هرزگی و لوده که چیزی دیگر ملاحظه نشود و اسم آنرا
 کرمیت گنارند و هیچ از خدا و پیغمبر شرم و حیا ننمایند و مرتکب چیزهای شوند که شیطان با آن ابلهیه از شرم فرار
 و آیه اخاف الله رب العالمین گوید که بعضی از مجالس از بعضی از جهال سر میزند که بغیر از دنیا داره و خود نمائ
 و حکم را نه چیزی دیگر در میان نیست و با این همه شایع ادعای دوستی و محبت کنند و لافت اسلام و شیعیگی زنند
 در منتهی جملہ پیغمبر ^{کتاب} از خود توبه ای هم تو اگله زار ^{کتاب} عمایه را بسکه سفید است کن ^{کتاب} از قلب سپاهت شب بلذت گله ^{کتاب}
 پس از روی این آثار یقین میشود که اینگونه از مردم نور دیده امیر المؤمنین و جگر گوشه حضرت سید المرسلین را در ش
 نشاخانه اند و با بر قرب و منزلت و کینیت محنت و مصیبت آنحضرت کما هو حق بر نفورده اند و قباح و شناع
 این ظلم را نفهمیده اند و شیخ صدوق علیه السلام در کتاب علل الشرایع با سناد خود از عجد الله بن فضل هاشمی
 روایت کرده که گفت بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم باین رسول الله کيف ضارب عاشورا يوم مصیبت و غم
 و جرع و بکاء چه شده است که روز عاشورا که روز شهادت حسین علیه السلام است روز اعظم مصائب و خال آنکه
 در روز وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله در روزیکه فاطمه علیها السلام و ذاع جهان گفت و روزیکه امیر المؤمنین هم شهادت

در این روز
 و شب
 و روز عاشورا
 و شب

از حرکات بعضی
 و شب
 و روز عاشورا
 و شب

(روز عاشوراء)

(۵۳۰)

یافت در روز یکشنبه حسن بن علی علیه السلام شربت سم شهید گشت باید که مصائب این بزرگوار باشد فرمود ان یوم
الحسین علیه السلام مصیبه من جمیع سائر الایام وذلک ان اصحاب الکساء الذین کانوا اکرم الخلق علی الله عز و
جل کانوا خمسة مصیبت روز قتل حسین بزرگوار است از جمیع ایام زیرا که اصحاب کساء که در روز خدا بهتر است
افزایشند افزون از پنج تن نباشند و آن محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام بودند که سو و ساکنان عالم
منوط بوجود ایشان بود چون حضرت رسول چهار او را دع گفت مردمان در عزای او دست فرسودن و محنت شدن
لکن بقاء چهار تن دیگر قرین سور و سلو بودند و چون فاطمه علیها السلام از جهان برفت مردمان بوجود علی و حسن
و حسین علیهم السلام تسلیم می یافتند و چون علی علیه السلام شربت شهید گشت به یونند حسن و حسین علیهم السلام بجای او بودند
و بعد از شهادت حسن علیه السلام تسلیم آن عزای بقاء حسین علیه السلام افتاد لکن چون حسین هم را مقول ساختند که
از اصحاب کساء باقی نماند ما مردم را در سوگواری آنحضرت سور و سلو باشد فکان زها به کنها بجمیع
کما کان بقاءه کفوا و جمیعهم فلذلک صار یوم عظم الایام مصیبه لاجرم شهادت حسین علیه السلام چنان بود
که پیغمبر و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام همه را شهید کرده باشند چنانکه بقاء او چنان بود که همه باقی
هستند از این جهت است که روز شهادت و مصیبت آنحضرت بزرگترین ایام و بزرگترین مصائب است عبد الله
بن فضل هاشمی گوید عرض کردم یا بن رسول الله علی بن الحسین علیهما السلام از چه فساد که از برای مردم سور و سلو
نداشت که بدو آن گذشتند و داشتند فرمود بلی ان علی بن الحسین هم کان سیدا العابدین و اماما و حجة علی الخلق
بعدا بانه الما ضیین و لکن لم یلق رسول الله صلی الله علیه و اله ولم یسمع منه بلی علی بن الحسین هم سیدا العابدین
و امام و حجت خدا بود بر خلق بعد از انباء گرام خود و آنحضرت رسول خدا را دیدار نکرد و کلمات آنحضرت را
اصفا نفرمود بلکه علم او بود است از پدر و جد و بورا اما امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام حاضر صحبت
رسول خدا بودند و مردمان هر وقت نظر بر ایشان می افکندند بیار می آوردند مضاجع ایشان را با رسول خدا
و کلمات رسول خدا را در حق ایشان پس و پیشکام ایشان در گذشتند مردمان از مشاهده اکرمین علی الله فاق
گشتند و لم یکن فی قتل احد منهم فقد جمیعهم الا فی قتل الحسین علیه السلام لانه مضی اخرهم فلذلک صار یوم عظم
الایام مصیبه واحد در میان ایشان نبود که قتل او شامل قتل جمیع اهل کساء باشد مگر حسین علیه السلام لاجرم چون
حسین علیه السلام در گذشت روز مصیبت او اعظم ایام مصیبت گردید

سلو
بفتح خ و س و ک و ف
نقحر
روز
یکشنبه
روز
یکشنبه
روز
یکشنبه

روز
یکشنبه
روز
یکشنبه
روز
یکشنبه

و یجتر ما لها الله ثابته	هانت لیدها و ان جلت فجا به	ولو عت اصرمت فی قلب کل شیخ	نار ابلد غمها صابته
لا العین یفیع لنا منها	ولا القواد خبا بالبعث	کل الرزا پا و ان جلت و بها	نفسی سوا لطف لا تنه
(علی بن احمد جرجانی گوید)	یا اهل عاشور یا لهف علی الدین	خدا داد که با اهل این	

(روز عاشوراء)

(۵۳۱)

البو شقی حبیب الدین و شریف	بنات احمد ذهب الروم الصبن	الہوم قام با علی الطیف نادہم	يقول من لیتیم اولسکین
الہور خضیب جیب الصیف بلمہ	آمنہ عجمی بخور بخور العین	الہوم خر بخور بخور من مضمون	علی مناخرتہ لیل و توهین
البونال بنو حرب طویا یانہا	*(سید رضی علیہ الرحمۃ گوید)*	مما صاؤہ بیدہ تر صفین	
باہوم عاشوراء کہان لوئم	ترقص الاحشاء من ایفادہا	فاعد الاغاد قلبی غارہ	حرار لو بالغت فی ابرادہا

(افامیر زاہوسف اقای مجتہد تبریزی گوید)

کہ فیک با عاشورنا لفظا طم	روزہ ہذا صحر فی اولادہا	فیک استیج للنبی عمارہ	ربو الایمۃ ادرکت بمبارہا
قد کان فیک آثار لینی افسد	اغذتک الحرب من اعبارہا	کہ قرین لایمی و سال من	اجفان فاطمہ دماء فوارہا
یومہ لکفر زار دواثر	ومعافل الاسلام خر عمارہا	وبلاء من یومہ راس الحمار	من الرماح علا علی مبارہا
لنا و ابراس بن ابی ہدیہ	فوق الفنا لہر ہذا زبارہا	اسر بنات الوحی با ویدامہا	نبی الطلیق وصفہ بقبارہا

و شیخ تترے علیہ الرحمۃ در مجلس ہم از مجالس خود در وصف روز عاشوراء فرمودہ کہ در زیارت شہداء خواندہ اید السلام علیکم یا انصار اللہ سلام خدا بر شما ای یاران خدا امید هست کہ شما هم از انصار خدا باشید ای انصار خدا امروز روز نصرت خداست پیغمبر افانہ سپردہ است بامت نہ ہمانہا بکہ در زیر منبرش بودند ہمہ سپردہ است حسین بن علی علیہما السلام فرمودہ است اللہم اے استود عکرم و صالح المؤمنین یعنی ابن حسین را بتو امانت سپردم و بتا بستہ از مؤمنان انشاء اللہ تعالی داخل صالح المؤمنین ہسینید یا مناء اللوریۃ النبۃ الہوم یوم حفظ الامانۃ امروز روز امانت نگاہ دار ببت مبارات فریاد کنید در این امانت چرا کہ امانت پیغمبر است جبرئیل کت سیدالشہداء را در کف گذاشت روزی کہ از مکہ بہ یمن میرفت فریاد میزد ہلوا الی بیعت اللہ مردم بیابید با خدا بیعت کنید ہمہ نام شما بیعت کردید یا اهل بیعت الحسین بن الہوم یوم رقاہا امروز ہم خستہ میشود بچالت میشود مجلس ہم طول بکشد کسل میشود امروز ہم کارے دار بہ امروز درمی زہشت باز میشود در وسیعی گشادہ میشود وسعتش زیاد است ما اکثر انسان است اہل الطہرون عن ابواب الجنان الہوم یوم یفتح فیہ ابواب الجنان بیکہ الحسین فتوسعوا بہ و ادخلوها امروز بہ نصب میشود از برای بالارفتن در جاث ای گناہیکہ ہمیشہ بپایین میرود و در رکات امروز بہ نصب شد است برای بالارفتن ان پلہ حسینی است بیابید بالاروید اہل المجون بنور ولایۃ الائمۃ اہل المخلوق من طینۃ الائمۃ الہوم یوم یظہر فیہ اثر معجونیک من نور ولایتہم و خلقک من فاضل طینتہم امروز پیغمبر و ہر ائمہ با صاحب الامر خالشان متغیر است آفتاب ہمیکہ حرکت میکند چیزے غارضش میشود شعاع ہم ہا پیچر غارضش میشود ہر کس شعاع آفتاب ائمہ است امروز تغیر خالتش معاوم میشود اگر خالالت نجس فضاہ خالت سیدالشہداء است و امروز فریاد و پس فریاد

اشعار و بیانیہ
نہجہ شریعی

بازش انجیل
از کتب غلط و باطل

(روز عاشوراء)

(۵۳۲)

حالای آنحضرت داشته است اگر بتوفیق خدا این حالت مابرحب خالات آنحضرت شد و تغییر در حالت شما پیدا شد در این سه روز معلوم میشود که از فاضل طینت و خلق شده ایم بانه امروز صدای سفینه غریبی بلند است امشب داعیه است خودش فرمود هر کس صدای اعظم را بشنود مرگباری نکند بجان بخار فارس و جمع المله
امروز میخواهم گفتگو را بخصوص خالات آنحضرت قهرود هم خالات آن بزرگوار و حالای تابعد از ظهر میاید و بیاورید و بحسب هر حال به بینیم انضام آن حالت چه چیز است حالای دارد که باید لبیک گفت حالای دارد که باید بر او صلوات فرستاد حالای دارد که باید تقدیر او بشود حالای دارد که مراقبت میخواهد حالای دارد که اقتضای مدافعه میکند حالای دارد که باید از نگاه کرد حالای دارد که باید از آنچه بین کرد اینها باشد بیاورید در نظر بیاورید چرخه گاه او را میدان او را و قتلگاه او را در نظر بیاورید حضرت سید الشهداء را که میخواهد عبارت مخصوص کند خدا را که برای همکس و دیگر و چنین اتفاق بنفاده است میخواهد عبارتی بکند که جمع کند در آن همه واجبات و همه مستحبات را و همه صفات را نظر کن بین از اول طلوع فجر تا ظهر بایعد از ظهر چه طور نماز میکند بین چطور موعظه میکند چه طور ارشاد میکند چطور حج میکند چطور جهاد میکند چطور توبه میکند چطور نشسته را آب میدهد روزه ماه رمضان را بگرد میگرد بین چطور عید فطر میشود چطور عید قربان میشود بین چطور صفت آدم صفت الله در او ظاهر میشود بر منبر عالم الاسماء بالا میرود و مصداق اعلم فالانعامون میشود بین چطور صفت نوح نجی الله پیدا میکند بر کشتی نجات عالمین نشسته سلام علی حسین فی العالمین میشود بین چطور صفت ابراهیم خلیل الله در او هویدا میشود چطور کعبه بنا میکند و مصداق و اذن فی الناس بالحق میشود بین چطور پسر قرآن میکند بین چطور مرتبه موسی کلم الله برایش حاصل میشود در طور صحرائی که بلا با خدا مناجات میکند بین چطور حالت عیسی روح الله در او ظاهر میشود و نکران او را و ما قتلوه و ما صلبوه و ابن را قتلوه و صلبوه بین چطور صفت یعقوب اسرائیل الله در او ظاهر میشود مرتبه یوسف برایش حاصل میشود صفت جناب زکریا برایش حاصل میشود بین چطور صفت یحیی مظلوم برایش حاصل میشود بین چطور مرتبه سلیمان برای او حاصل میشود بین چطور امروز خودش کعبه و خانه خدا میشود و خودش حج میکند و خودش حرامی بندد و خودش لبیک میگوید و خودش عرفه میشود و قوف مشعر میشود و قوف مشعر میاید و در خودش منته میشود این مجلس جمع اوست عبادان دیگر آنحضرت هر کدام تفصیل دارند نمازش تفصیلی دارد بعضی از اعمال حج مخصوصش را امروز بیان کنم ملاحظه میکنم حالت او را امروز صبح بدید عمل از اعمال اوسعی بود میان صفا و مروه هم عرفه دارد هم مشعر هم صفا هم مروه هم صفا و مروه دارد فرقی که دارد اینجا هفت مرتبه است اینجا هفت مرتبه صفا خیمه گاه مروه قتلگاه گاه با هر دو گاه به هر دو خالات او را در نظر

در کتب کلمات
سید فاطمه

در کتب کلمات
سید فاطمه

(خاتمه کتاب)

(۵۳۴)

هم پوستان انسان و دشوار... چو زنجیر که زرین باشد شاد... بر منطی منبسط و طریقه منشرح نارنجی
بر تواریخ روزگار افزودم و صحنه بر صحایف لیل و نهار زیارت گردانیدم امید از الطاف بخاریم از اهل
فضل و ادب آنکه اگر بر سهو یا خطای اطلاع یابند شرف اصلاح از دانه فرمایند و قلم عفو بر جبهه این ناچیز
کشند از در سجانه و تعالی روایح غفران و لوائج رضوان بار و اح این گن شتگان که سرگن نشانیان سب
انبتاد خردمندان و اعتبار هو شمندان است برسانند و همکاران زاده عبرت و بصیرت بصریت باب کرامت فرمایند
نادر بر جهان فانی بنندند و مقام احوال کلی را بدست غفلت فرنگند از اند و راست کاره سبب دستکاری دانند

بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین
والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله

وكان الفراغ من تأليف هذه النسخة الشريفة في بلدة مشهد المصنوعة على الثاوية بها والمغيب فيها
الف الف سلام والتحية في اليوم الثالث والثلاثين من شهر ربيع الثاني سنة احدى
ستين وثلاثمائة بعد الالف من الهجرة المصطفوية على مهاجرها الف سلام
وتحية حرة مؤلفه حسن بن محمد الحسيني البزدي لاسل
والخاتمة المنشأ الخراساني المكنى ولول
ولتذكر بقبته هذا الكتاب في
احد عشر شهر
ان شاء الله

ولتم ما قال سيد العلماء العالمين رجب آثار سيد المرسلين حجة الاسلام والمسلمين السيد محمد الميرزا
مظلمة العالم في وصف هذه الكاوتوب

جوامع الكلام خد ما باجی	سوانح الایام کلا تدقی	جوامع الاموال فان کلماتها
جوامع الكلام بان مقفی	الفها الاشراف زبد ک شرفا	وزاد شرفا جناب الاشراف
وان هذا العبد بر جورته	من المديح بعض ذلک الشرف	ومیل می نادح الجواهر
(حق طبع محفوظ وخصوص)	بطل طول شرف المؤلف	*(انک بخار مؤلف)*

بسی واهتمام جناب مستطاب فخر الاعاظم والنجار حاج غلامحسین بازرگان دام عزه الشریف وبعثه از افاضان
محرور و دیگر... در چاپخانه علی بدشماره استاد و امام الفاضل محمد حسن علی بزور طبع از اسسه (محرور شرف)
تهران: مطبعة علی و بازاریان الملك افان حاج میرزا علی محمد بریان (و کوچه چهل تن) افاضه شیخ محمد خرم بزور
تهران: مطبعة تجارخانه افان میرزا عباس قلی سارک... مشهد مقدس در مسجد کوه رشاد افان شیخ غلامحسین
وبت بالاختیاران: افان میرزا فضل الله کابری... نجف شرف: افان حاج شیخ احمد اخوند بزور دام عزه

بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین
والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله

این کتاب مستطاب میرزا محمد...

و جناب آقا حسین...

